

تفسير الحمد

Ketabton.com
جزء - (13 - 14 - 15)

امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»

(2023 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

تفسیر احمد

فهرست مضامین سوره های جزء سیزدهم (13)، چهاردهم (14) و پانزدهم (15)

شامل سوره های

الرعد، ابراهیم، الحجر، النحل، الاسراء، الکهف و مریم.

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	الرعد	وجه تسمیه	
1		رعد چیست؟	
2		علت نام گذاری به رعد	
3		تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره رعد	
4		اهداف کلی سوره رعد	
5		محل نزول سوره الرعد	
6		زمان نزول سوره رعد	
7		فضای نزول سوره رعد	
8		ارتباط سوره رعد با سوره قبلی	
9		سایر خصوصیات سوره رعد	
10		آیه سجده تلاوت در سوره رعد	
11		محتوای و موضوعات سوره الرعد	
12		موضوعات آیات (1 الی 4) در باره اینکه قرآن، حق است و الله متعال بر هر چیزی تواناست.	
13		نظام خلقت بر بنیاد زوجیت است	
14		موضوعات آیات (5 الی 7) درباره برخی از گفتار غیرعادی، درشت، زمخت، شنیع مشرکان و مجازات آنان در جهان آخرت.	
15		خواهشات غیر منطقی در مورد معجزه	
16		موضوعات آیات (8 الی 11) که از مظاهر علم و حکمت الهی بحث بعمل آورد.	
17		موضوعات آیات (12 الی 16) در مورد مظهر الوهیت، ربوبیت و قدرت پروردگار.	
18		موضوعات آیات (17 الی 25) مثل حق و باطل، سرانجام نیک بختان و بدبختان.	
19		حساب و حسابگری در قیامت	
20		حساب پس از مرگ	
21		حساب آسان	
22		انواع حساب در روز قیامت	
23		اصطلاح «اولوا الالباب» در قرآن	
24		وفای به عهد در اسلام	
25		صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند	
26		درجات انفاق به رویت قرآن عظیم الشان	

27	موضوعات آیات (26 الی 29) اشاره ای از روزی فراوان و روزی اندکی در دنیا.
28	موضوعات آیات (30 الی 34) در باره موضوعات محمد(ص)، پیامبر خدا، رسول الله(ص)
29	تقسیمات مردم به چهار دسته
30	چطور عذاب آخرت نسبت به عذاب دنیایی سخت تر است.
31	موضوعات در آیات (35 الی 39) در باره وصف بهشت، مزد و مکافات متقیان و آن چه که برایشان در بهشت آماده است.
32	موضوعات آیات (40 الی 43) مسؤولیت پیامبر در تبلیغ شریعت الهی، خداوند حسابرس و حاکم است و حیلۀ حیلۀ گران را از بین می برد.
	وجه تسمیه
1	اهداف تعلیمی سوره ابراهیم
2	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره
3	ارتباط سوره ابراهیم به سوره ی رعد
4	فضای نزول سوره ابراهیم
5	سایر خصوصیات سوره ابراهیم
6	مختصری در مقام حضرت ابراهیم خلیل الله
7	ابراهیم علیه السلام ابوالانبیاء یعنی پدر پیامبران
8	مقام و منزلت حضرت ابراهیم علیه السلام
9	مدت عمر حضرت ابراهیم علیه السلام چقدر بود؟
10	محتوای و موضوعات سوره ابراهیم
11	موضوعات آیات (1 الی 4) هدف نزول قرآن و رسالت پیامبر و اثرات خیرشان.
12	هدایت تنها کار الله متعال است
13	موضوعات آیات (5 الی 8) در مورد رسالت موسی علیه السلام و اندرز هایش،
14	شکر نعمت مراحل دارد
15	موضوعات آیات (9 الی 18) اخبار ملل پیشین و پیامبران آنان، سرانجام نیکت، از آن پیامبران است،
16	نوشیدنی های اهل جهنم و اهل جنت
17	موضوعات آیات متبرکه (19 الی 23) دلیل یکتایی و توانایی الله متعال، گفتگوی مستضعفان و مستکبران و مناظره ی شیاطین و پیروانشان در دوزخ، پیروزمندی سعادت مندان در بهشت،
18	موضوعات آیات (24 الی 27) مثل کلمه ی حق (طیب، پاک) و مثل کلمه ی باطل (خبیث، ناپاک)
19	ورود و داخل شدن به جنت
20	موضوعات در آیات (28 الی 34) احوال کافران مکه اشاره میکند.
21	موضوعات آیات (35 الی 41) در مورد دعای ابراهیم علیه السلام.
22	بت چگونه عامل گمراهی انسان ها می گردد.

23	حفظ رابطه وجودی در دعا	
24	حفظ رابطه معنوی در دعاء	
25	موضوعات آیات (42 الی 52) منظره بر پایی و صحنه‌ی قیامت، غافل نبودن الله از ظالمان و خیره گشتن چشمان انسان را در آن روز هراسناک.	
	وجه تسمیه	الحجر
1	سیمای سُورَةُ حَجَر	
2	تعداد آیات، کلمات و حروف سُورَةُ حَجَر	
3	محل نزول سُورَةُ حَجَر	
4	فضای نزول سُورَةُ حَجَر	
5	ارتباط سُورَةُ حَجَر با سوره ابراهیم	
6	عمده ترین مطالب مندرج در این سوره	
7	سایر خصوصیات سُورَةُ حَجَر	
8	محتوای سُورَةُ حَجَر	
9	در آیات (1 الی 15) موضوعاتی از قبیل وصف قرآن، تهدید کافران و گناهکاران، رد سخنان مشرکان در مورد پیامبر بزرگوار اسلام.	
10	در آیات (16 الی 25) در باره قدرت و دلایل وحدانیت پروردگار در آسمان از جمله: برجهای نجومی و کواکب درخشان و در زمین از: کوههای سر به فلک کشیده، انواع محصولات زراعتی برای انسان و سایر جانداران و غیره.	
11	در آیات (26 الی 44) قصه‌ی آدم علیه السلام و پیدایش او، سجده کردن و تکریم فرشتگان از او نافرمانی ابلیس از این دستور و دشمنی اش بابتی آدم.	
12	چگونه بودن سجده بردن بغیر الله	
13	آیا ابلیس از جمله فرشته بود؟	
14	انواع سجده	
15	شیطان چه کسانی را اغوا و گمراه کرده نمی تواند؟	
16	در آیات (45 الی 50) در مورد مکافات و حال تقوا کنندگان، نیک بختان و جنتیان و اینکه شیطان نمیتواند بر آنان استیلا یابد و آنان را فریب دهد.	
17	در آیات (51 الی 77) قصص پیامبران علیه اسلام از جمله، قصه‌ی مهمانان ابراهیم علیهم السلام و خبر نابودی قوم لوط علیهم السلام.	
18	اعزاز و اکرم خاص رسول الله (ص)	
19	قسم خوردن به غیر الله	
20	قسم خوردن به جان پدر و مادر	
21	در آیات (78 الی 68) در باره قصه‌ی اصحاب ایکه (قوم شعیب) و اصحاب حجر یا ثمود (قوم صالح).	
22	نظریات چند در مورد «السبع المثانی، یا سبعا من المثانی»	
23	در آیات (88 الی 99) موضوعاتی در باره عطای ای پروردگار به پیامبرش، محمد (ص)	
24	معالجاتنگدلی از آزار دشمنان	
25	مهمتر از عبادت، استمرار آن است!	

وجه تسمیه	النحل	
محور کلی بحث این سوره نحل		1
سایر خصوصیات سوره نحل		2
تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نحل		3
ارتباط سوره نحل به سوره قبلی		4
خصوصیات سوره نحل		5
یادداشت آیه سجده در سوره نحل		6
محتوای سوره نحل		7
محتوای کلی سوره نحل		8
نعمت های ذکر شده در سوره نحل		9
موضوعات آیات متبرکه (1 الی 9) دلایل در مورد وحدانیت الله متعال.		10
موضوعات آیات متبرکه (10 الی 16) دلایلی دیگر بر اثبات الوهیت و وحدانیت پروردگار		11
زینت های دریایی		12
ابحار، مسیر حمل و نقل		13
موضوعات آیات (17 الی 23) از ویژگیهای الوهیت، آفریدن، دانستن نهان و آشکار و جاودانگی است.		14
موضوعات آیات متبرکه (24 الی 29) رد شبهه های منکران وحی و معجزه و مجازات مستکبران.		15
موضوعات آیات متبرکه (30 الی 32) در باره تقوای کنندگان و ایمان شان به وحی اوصاف مؤمنان راستگزار، که به قرآن و پیامبر باور قلبی و حتمی دارند، و مزد و پاداش آنان.		16
موضوعات آیات متبرکه (33 الی 40) بحثی در باره فرجام مشرکان و ناسپاسان، و دلایل باطل آنان،		17
سیر و سیاحت		18
سیر و سیاحت در قرآن عظیم الشأن		19
سیر و سیاحت برای عبرت است		20
بحث کوتاه در مورد آیه مبارکه «كُنْ فَيَكُونُ»		21
فعل الله متعال تدریجی نیست		22
موضوعات آیات متبرکه (41 الی 50) حکم هجرت از سرزمین ظلم به دیار امن و رهایی از چنگال دشمن ثواب مؤمنان مهاجر و مجازات و سزای بدکاران ورد رد شبهه ی پنجم، که می گفتند پیامبر باید از جنس ملک (فرشته) باشد.		23
موضوعات آیات متبرکه (51 الی 62) الف: خود داری از شرک و دوگانگی. ب: کردار مشرکان، تباه و نامتناسب است. ج: فرصت دادن به آنان، صبر و حلم آفریدگار و شتاب نورزیدن در مجازات شان؛		24
تنفر اعراب جاهلیت از داشتن دختر		25
موضوعات آیات متبرکه (63 الی 69) در باره برخی از مظاهر قدرت و نعمت پروردگار بر بندگانش وظایف زنبوران عسل در خانه		26

27	موضوعات آیات متبرکه (70 الی 74) بیان مراتب چهارگانه عمر انسان دوران تولد، جوانی، میان سالی و پیری و فرسودگی.
28	أَرْذِلُ الْعُمْرُ
29	موضوعات آیات متبرکه (75 الی 76) در مورد دو مثل در مورد بتان به بیان گرفته می شود.
30	نعمت های سه گانه (گوش چشم و قلب)
31	«سمع» و «ابصار»
32	ابصار چیست
33	موضوعات آیات متبرکه (77 الی 79) در مورد دانای راز و آفریننده ی انسان و پرندگان
34	موضوعات آیات متبرکه ذیل (80 الی 83) اشاره ای دیگر به دلایل توحید و انواع نعمت ها و الطاف الله
35	موضوعات متبرکه (84 الی 89) در باره احوال مشرکان در روز قیامت، برگزیدن شاهد بر آنان و بر مؤمنان، تخفیف نیافتن عذاب مشرکان.
36	موضوعات آیات (90 الی 97) اشاره به مهمترین و اصولی ترین فضایل امور جامعه، اصول اخلاق اجتماعی و انواع مسئولیت های واجب و مندوب (وفا به عهد، احسان و غیره).
37	«وَالْإِحْسَانِ»
38	فحشاء
39	داستان زیبا
40	زن و مرد در کسب کمالات معنوی یکسانند
41	حیات طیبیه چیست؟
42	نقش زن و مرد در حیات طیبیه
43	تعامل زن و مرد
44	عنصر اصلی تحقق حیات طیبیه
45	شرط ایمان
46	نسخ چیست
47	موضوعات آیات (106 الی 113) در باره از دین برگشتگان، مهاجران ستم دیده، فرجام ناسپاسی.
48	مرتد دو نوع است
49	موضوعات آیات (114 الی 119) به مؤمنان دستور میدهد تا از چیزهای حلال و پاکیزه استفاده کنند و شکر گزار باشند و حرام را ترک نمایند.
50	جهالت
51	موضوعات آیات (120 الی 124) به یاد ابراهیم، بزرگداشت روز شنبه از سوی یهودیان.
52	اوصاف حضرت ابراهیم علیه السلام
53	نظریات مفسران در مورد «أَمَّتْ» بودن ابراهیم(ع)
54	شخصیت والا مقام حضرت ابراهیم
55	موضوعات آیات (125 الی 128) در مورد شیوه دعوت رهبران راستین، صبر در برابر مصائب.
	وجه تسمیه
	الاسراء

1	فضیلت سوره الإسراء
2	تعداد آیات کلمات و حروف سوره الإسراء
3	محتوای سوره الاسراء
4	ارتباط سوره اسرا با سوره نحل
5	داستان سفر زمینی و آسمانی
6	حرکت های مقدّس، باید از راه های مقدّس باشد
7	«بَارَكْنَا»
8	شان نزول آیه «اسراء»
9	موضوعات آیات (1 الی 11) موضوع اسراء، تورات موسی علیه السلام، احوال بنی اسرائیل در تاریخ و اهداف قرآن.
10	مدت حیات نوح علیه السلام
11	تعداد اشخاص درکشتی
12	صبر و تحمل نوح علیه السلام در مقابل تکذیب قومش
13	از خصوصیات های خاص نوح علیه السلام
14	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (12 الی 17) نعمتهای پروردگار با عظمت بر ما و دلایل قدرت او.
15	گلوبند قرار گرفتن نامه اعمال
16	خصوصیات نامه اعمال
17	انواع نامه اعمال
18	حقیقت نامه اعمال
19	نحوه تسلیمی نامه اعمال
20	تصویر امام قرطبی از صحنه‌ی محاسبه
21	انسان در انتخاب راه، آزاد است
22	سرنوشت اهل فترت و نوزادان کافران در آخرت
23	سرنوشت اولاد مشرکین
25	موضوعات آیات (18 الی 21) در مورد مجازات دنیا خواهان و مکافات خدادوستان.
26	شرط سعادت اخروی، ایمان و تلاش است!
27	موضوعات آیات (22 الی 30) اصول تنظیم کننده‌ی جامعه‌ی اسلامی، توحید، اساس ایمان، پیوند خانواده مسلمان با ارکان جامعه.
28	ارشادات رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین دوست داشتن و با شفقت بودن با آنها
29	اطاعت از آنان
30	سرپرستی آنان
31	نیکی کردن به آنها
32	آنان را به اسم شان صدا مکن
33	دعاء برای آنان در زمان حیات و پس از مردن ایشان
34	احسان و نیکی با دوستان پدر و مادر پس از وفاتشان
35	موضوعات آیات (31 الی 39) منع نمودن: زنا، ریختن خون ناحق، نگهداری اموال یتیمان، وفا به عهد، پیمانهای درست و وزن دقیق در خرید و فروش.

36	دین اسلام، پشتیبان محرومان، ضعیفان و یتیمان است.
37	موضوعات آیات متبرکه (45 الی 55) مشرکان و انکار کردن دوباره زنده شدن.
38	موضوعات آیات (56 الی 60) خواسته‌ی حسی و معجزه‌ی مادی مشرکان عرب را هم چون پیشینیان بی اساس می‌شمرد.
39	موضوعات آیات متبرکه (61 الی 70) قصه‌ی آدم(ع) با ابلیس، فرشتگان و پیروی از دستور الله،
40	کرامت چیست
41	موضوعات آیات (71 الی 77) قیامت و منظره‌ی آن روز، تلاش مشرکان برای بیرون راندن پیامبر از مکه.
42	موضوعات آیات (78 الی 85) فرمان شب زنده داری، به مقام محمود و شفاعت عظمی، و این که قرآن، روح و قلب و درون را از دردهای حسی و معنوی و هرگونه غبار و کدورت پاک می‌دارد.
43	مقام محمود
44	روح چیست
45	موضوعات آیات (86 الی 93) اگر تمام جن و انس باهم دست به هم کنند که همانند قرآن را بیاورند هرگز نخواهند توانست.
46	خواهشات جاهلانه و غیرمنطقی کفار در مورد معجزه
47	موضوعات آیات متبرکه (90 الی 93) برخی از خواہشت جاهلانه و غیر منطقی کفار
48	موضوعات آیات (94 الی 100) در باره سایر شبهات مشرکان و علت واهی و بی اساس ایمان نیاوردن آنان.
49	بہانہ های کفار در نیاوردن ایمان
50	رسالت و پیامبری از جانب خداست و انتخابی نیست
51	موضوعات آیات (101 الی 109) در باره معجزات نه گانه‌ی موسی(ع) و چگونگی فرود آمدن قرآن و نابودی فرعون و فرعونیان.
52	موضوعات آیات متبرکه (110 الی 111) الله را چگونه به فریاد بخوانیم؟ با یکا یک اسمای حسنی
	وجه تسمیه
1	کَہَف
2	محور و موضوع بحث سوره کھف
3	قصه ها و داستان سوره کھف
4	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره کھف
5	ارتباط سوره کھف با سوره قبلی
6	فضیلت سوره کھف
7	فضیلت آیات اولیه سوره کھف
8	شان نزول سوره کھف
9	از نزول قرآن باید سپاس گزار بود
10	فرزند داشتن برای الله

11	داستان و قصه اصحاب کهف
12	قصه اصحاب کهف
13	غار اصحاب کهف در کجا است؟
14	یادداشت خوارزمی در مورد محل اصحاب کهف
15	بازدید خوارزمی از غار اصحاب کهف
16	موقعیت غار اصحاب کهف
17	غار اصحاب کهف در اردن
18	چگونگی داستان اصحاب کهف در قرآن
19	دعای اصحاب کهف
20	علت فرار و پناه بردن اصحاب کهف به غار
21	موضوعات آیات (آغاز از آیه 9 الی 12) داستان اصحاب کهف به طور مفصل.
22	جوانانی که به پروردگار خویش ایمان داشتند
23	ارتباطات قلبی مؤمنان
24	برخورد حکام در برابر جوانان مؤمن
25	هدایت و ضلالت
26	آرامش واقعی در درون غار
27	خوابیدن سگ در دهان غار
28	خواب یاران کهف
29	دفع گرسنگی
30	وحدت اسامی اصحاب کهف
31	موضوعات مطروحه در آیات (23 الی 24) گفتن «ان شاء الله» در هر کاری مطلوب می باشد.
32	«إن شاء الله»
33	موضوعات آیات (27 الی 31) دستور العملها و رهنمودهایی برای پیامبر و مؤمنان است تا برای تلاوت قرآن، برنامه‌ی منظمی ترتیب دهند.
34	موضوعات آیات (32 الی 44) قصه و داستان صاحبان دو باغ
35	نه فقر نشانه‌ی ذلت است و نه ثروت نشانه‌ی عزت
36	موضوعات در آیات (45 الی 49) در مورد مثال زندگی دنیا و اشاره ای به منظره‌ی قیامت،
37	حساب و کتاب در روز آخرت
38	ادله اثبات حساب
39	حسابرسی مقتضای حکمت است
40	شیوه و کیفیت حسابرسی
41	انواع حساب
42	قوانینی که بندگان بر اساس آن ها مورد محاسبه قرار می‌گیرند.
43	عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند.
44	شیوه رسیدگی به حساب کافران.
45	انواع سجده در شریعت اسلامی

46	موضوعات آیات (54 الی 59) در مورد هشدار قرآن، سبب تأخیر مجازات تا زمانی معین،
47	موضوعات آیات (60 الی 74) سرنوشت موسی علیه السلام و بندهی صالح
48	یوشع بن نون
49	مجمع البحرین
50	داستان موسی علیه السلام و خضر
51	شیطان دشمن مصلحت انسان است
52	راههای فریب شیطان
53	آیا حضرت خضر نبی است یا ولی
54	در طلب علم شکیباء باشید
55	تواضع و فروتنی در طلب علم
56	رفتار متعلم در مقابل عالم
57	اطاعت از دساتیر معلم
58	قتل پسر جوان توسط خضر علیه السلام
59	موضوعات آیات (75 الی 82) ادامه داستان و قصه موسی و خضر علیهم السلام
60	فوائد مترتب از این داستان
61	مبحث اول تاویل سورخ کردن کشتی
62	رضایت در برابر قضاء
63	حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران
64	نام گزاری خضر علیه السلام
65	آخرین وصیت به موسی علیه السلام
66	آیا خضر علیه السلام تاکنون زنده است؟
67	موضوعات آیات (83 الی 98) داستان و قصه ذوالقرنین، و سفرهای سه گانه اوبه شرق میانه، و داستان یاجوج و ماجوج و ساختن سد،
68	ذوالقرنین کیست؟
69	وجه تسمیه او به ذی القرنین
70	«قرن»
71	مختصری در مورد قوم یاجوج و ماجوج
72	موضوعات آیات متبرکه (99 الی 106) در باره فرجام کفر در روز رستاخیز.
73	حبط
	وجه تسمیه
1	نامگذاری سوره
2	مریم
3	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مریم
4	ارتباط مریم با سوره کهف
5	ویژگی های سوره مریم
6	محتوای سوره مریم
7	سلسله نسب مریم

8	موضوعات آیات (1 الی 11) در باره دعای زکریا و بشارت به او به فرزندی چون یحیی
9	سلسله نسب زکریا علیه السلام
10	رسالت وی در چه زمانی بوده است؟
11	بالا کردن دست بسوی پروردگار لاجوب نمی ماند.
12	دعای حضرت زکریا علیه السلام
13	انتخاب نام برای فرزند
14	موضوعات مطروحه در آیات (12 الی 15) در باره قصه‌ای یحیی علیهم السلام
15	قصه یحیی علیه السلام
16	ولادت حضرت یحیی علیه السلام
17	دعوت یحیی علیه السلام
18	معنای تعمید نزد اهل کتاب
19	داستان قتل یحیی علیه السلام
20	خصوصیات یحیی علیهم السلام در قرآن
21	موضوعات آیات (16 الی 33) در باره قصه‌ی مریم، ولادت، نبوت و سخن گفتن عیسی در گهواره
22	یاد و شوق مرگ
23	آرزوی مرگ و ممانعت از طلب آن
24	روزه سکوت مریم
25	جماعت قدریه
26	موضوعات آیات (34 الی 40) در باره اختلاف نظر پیروان دین مسیح در شأن عیسی علیهم السلام
27	نسطوریان
28	یعقوبیان
29	وَيَوْمَ الْحَسْرَةِ
30	برحذر داشتن از روز قیامت
31	غفلت چیست
32	مراتب انسان
33	غافلان از چه غفلت دارند؟!
34	عوامل غفلت
35	انجیل
36	انجیل برنابا
37	حواریان
38	معجزات عیسی
39	وفات مسیح
40	موضوعات مطروحه در آیات (41 الی 50) در باره قصه‌ی ابراهیم علیه السلام و گمراهی‌های بت پرستان
41	یادداشت در مورد حنیف
42	دعوت ابراهیم علیه السلام از پدرش آزر
43	نپذیرفتن سخن حق، از کوچک‌تر از خود، نشانه‌ی تکبر است

44	شیوه گفتگوی شخص مؤمن با کافر
45	موضوعات آیات (51 الی 53) در باره قصه‌ی موسی علیه السلام
46	فرق بین رسول و نبی
47	موضوعات آیات (54 الی 55) داستان اسماعیل فرزند ابراهیم علیه السلام.
48	سلسله نسب حضرت اسماعیل(ع)
49	ذبیح اسماعیل است یا اسحاق(ع)
50	اولاده اسماعیل(ع)
51	وفات اسماعیل(ع)
52	نگاه مختصری تاریخیچه نماز در قرآن
53	تعریف و مفهوم نماز
54	معنای لغوی نماز
55	نماز در ادیان ابراهیمی
56	اقامه نماز توسط اسحاق و یعقوب(ع)
57	اقامه نماز توسط حضرت موسی(ع)
58	اقامه نماز حضرت زکریا(ع)
59	سفارش لقمان به فرزندش در باره‌ی نماز
60	نماز در دین یهودیت
61	حد نصاب در نماز جماعت
62	مقام نماز در اسلام
63	چرا اسلام برخواندن نماز تأکید همیشگی میکند
64	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (56 الی 58) داستان و قصه‌ای ادریس علیه السلام
65	ادریس علیه السلام
66	نسب ادریس علیه السلام
67	مولد و نشأت ادریس
68	موضوعات آیات(64 الی 65) درباره نزول فرشتگان که به امر الله متعال صورت میگیرد
69	موضوعات آیات (66 الی 76) شبهه‌ی مشرکان در مورد انکار زنده شدن بعد از مرگ.
70	قیامت و مراحل آن، حساب شده و دقیق است
71	موضوعات آیات (77 الی 87) سخن تمسخر آمیز مشرکان در مورد زنده شدن، بت پرستان و دوستان شیاطین آنان
72	کلید بهشت تقوای الهی است
73	موضوعات آیات (96 الی 98) محبوبیت مؤمنان، و نابودی گناهکاران.
74	حکمت و فلسفه آسان بودن قرآن
75	هلاکت دشمنان حق، یکی از سنت های الهی است
76	دروس آموزنده سوره مریم
77	مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

بسم الله الرحمن الرحيم د «تفسير احمد» د ځانگړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کي تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کي له ساده او رواني ژبي کار واخستل شي. په دې تفسير کي د سورتونو تفسير په مستنده توگه يعني قرآن د قرآن له مخي او د رسو الله صلي الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه گټه اخستل شوې ده؛ ددې ترڅنگ تر ډېره بريده هڅه شوې ده چې په تفسير کي د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کي هڅه شوې ده چې له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بي اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنگه د ټولو روايتونو سرچيني په علمي او اکديکه توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسير کي هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوې ده چې د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي گڼل کيږي، په ځانگړي توگه په بنوونځيو او پوهنتونونو کي د زده کړيالانو لپاره.

د قران کريم د آيتونو او د هدايت کونکو پيغامون په تشرېح او تفسير کي فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوې.

- د دې تفسير په ليکلو کي او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوې تر څو هغه کلمي جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چې په مبارکه آيتونو کي راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکي له دې چې ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکي د محتوا او تفسير يوه کوچنۍ خلاصه وړاندې شوې ده.

- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کي په يوه آيي کي راغلي موضوعات په لومړي سر کي ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يي په خلاصه بڼه باندې وړاندې شوي دي همدارنگه تر څنگ يي په مبارکه آيتونو کي راغلي پيغام او دا چې د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کي څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کي ځای پر ځای شوی دي سربېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کي مي تر ډېره بريده دا هڅه کړې تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چې لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بي ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آيتونو په تفسير کې په ځانگړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراييلينو او نور بې سندو او جعلی تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنگه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانگړې بڼه د آيتونو د تفسير په برخه کې ځينې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضيح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضيحاتو او سپړنو اړتيا ليدل شوې ډېر توضيحات ورکول شوي. په يقينی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټيزه مرجع محمد مصطفی صلی الله عليه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدايت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترينه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخيزه بڼه د آيتونو په حکمتونو نکتو گټو تفسيروي اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصيلونه هم راوړل شوي دي.

- د دې تفسير په ليکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسير په آخره کې په بشپړه توگه ذکر شوي دي.

- د دې تفسير په ليکلو کې هڅه شوې تر څو د آيتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه آيتونو د تورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په گټه اخيستني وپېژندل شي.

- په دغه تفسير کې تحليلونه او توضيحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسير ليکنه څېړنه او ترتيب په ۲۰۱۹ م کال د امين الدين (سعیدی - سعيد افغاني) له خوا پيل او په جزوي، جزوي بڼه ترتيب شوی دی.

د احمدي تفسير د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقريظونه هم ليکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکين يوه اله گرځولي ده او په مرسته يې علم او يقين تر لاسه کولای شو.

دا يو څرگند حقيقت دی چې هيڅ مسلمان د قران کريم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې او له بد بختيو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ يې د قرانکريم په بېلابېلو برخو او کيسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشريت له پاره خير، برکت، لوړه پوهه، حيرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کريم د دنيوي او اخروي ښيگڼو نيکمرغيو او سوکاليو منشه ده. د قرانکريم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله عليه وسلم سنت دی.

قران کريم ټولو پخواني پيغمبرانو ته د رالېږل شويو اسماني کتابونو تصديق کوونکی دی. يا الله ته زموږ روح او روان د دې برکتې کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امين يا رب العالمين

د احمد تفسير ليکوونکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الرعد

جزء - (13)

سورة رعد در مکه نازل شده دارای چهل و سه آیه و شش رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

نامگذاری سوره: این سوره به سوره‌ی «رعد» موسوم است؛ زیرا در این سوره از پدیده‌ی شگفت‌انگیز هستی که در آن قدرت و توانایی خدای سبحان متجلی و نمایان است سخن به میان آمده است. خدا آب را مایه‌ی حیات قرار داده و آن را از ابر فرو بارانده و رحمت و عذاب را در ابر جمع کرده است.

باران و صاعقه را با هم حمل می‌کند، در آب زندگی و در صاعقه نابودی و ویرانی نهفته است. و همان‌طور که گفته‌اند: جمع دو نقیض محال است، اما جمع دو نقیض از جمله اسرار قدرت لا یزال خداست. ابر را ببین که آب و آتش را با خود دارد. بنابر این بنگر چه بزرگ و با عظمت است قدرت خدا!

یادداشت کوتاه:

تعیین مکی یا مدنی بودن و زمان نزول هر سوره قرآن، در شناخت بهتر و دقیق‌تر آن و برگزیدن و برتری دادن روایات و اقوال تفسیری، تأثیری بسزا دارد. در این زمینه، شمار زیادی از سوره‌های قرآن، بدون اختلاف نظر، مکی و شمار کمتری مدنی هستند و در اندک سوره‌هایی اختلاف بین مفسران وجود دارد؛ سوره رعد در زمره دسته سوم است. با گردآوری و بررسی روایات و اقوال ترتیب نزول مکی و مدنی بودن سوره‌ها، اقوال مفسران در مکان نزول سوره و روایات سبب نزول در بخش‌های سوره، بیشتر مکی بودن آن به دست می‌آید.

مفسران می‌نویسند که سوره رعد تا پایان آیه‌ی سی و یک مدنی و بقیه مکی و پس از سوره ی محمد نازل شده است. (تفسیر فرقان)

رعد چیست؟

رعد صدای ابر که در اثر تخلیه الکتریکی به وجود می‌آید و توأم با برق است. (قاموس قرآن، جلد 3، صفحه 105).

علت نامگذاری به رعد:

«سوره رعد»؛ بمعنی (صدای غرش ابرهای آسمان) است و به مناسبت آیه سیزده که از رعد و برق و صاعقه در آن بحث بعمل آمده است، بدین نام مسمی گردیده است. (تفسیر قرآن مهر، جلد 10، صفحه 189).

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره رعد:

طوری‌که در فوق هم متذکر شدیم، تعداد آیات سوره رعد به چهل و سه آیه میرسد، و تعداد کلمات آن بالغ به هشتصد و پنجاه و پنج کلمه بوده و تعداد حروف آن به سه‌هزار و پانصد و شش حرف میرسد. (التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، جلد 4، صفحه 5) (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره رعد مختلف بوده که شما می‌توانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.

اهداف کلی سورة رعد:

اهداف کلی سورة رعد را میتوان در مباحث ذیل خلاصه نمود:
 بیان مطالبی در باره توحید و اثبات عظمت خالق؛
 بیان مطالبی در باره قیامت؛
 بیان مطالب در باره رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم؛
 اثبات حقانیت قرآن و مطالبی در باره آن. (تفسیر قرآن مهر، جلد 10، صفحه 192).

محل نزول سورة الرعد:

مفسران ابن عباس (رض) و عطا معتقدند که تمام سورة رعد، در مکه نازل شده است. کلبی و مقاتل سوره را بجز آخرین آیه آن مکی می دانند، آیه اخیر، در مدینه، درباره عبدالله بن سلام نازل شده است. سعید بن جبیر میفرماید: چگونه ممکن است آخرین آیه، در باره عبد الله بن سلام باشد، حال آنکه تمام سوره، در مکه نازل شده است؟ حسن و عکرمه و قتاده می نویسند: این سوره - بجز دو آیه آن - در مدینه نازل شده است. دو آیه دیگر در مکه نازل شده و آیه 31 و 32 سوره است. (ترجمه: تفسیر مجمع البیان، جلد 13، صفحه 3).

زمان نزول سوره رعد:

کسانی که معتقدند که سورة رعد در مدینه نازل شده است نزول آنرا در سال ششم هجری و بعد از سورة محمد میدانند. (کتاب آشنایی با سوره ها، صفحه 45).
 تعدادی از مفسران می فرمایند که: سورة رعد از جمله سوره های مکی است، جز آیه: «ولا یزال الذین کفروا» و آیه «ویقول الذین کفروا لست مرسلاً» و قولی میگوید سورة رعد مدنی است جز آیه «وَوَلَوْ أَن قَرَأْنَا سِیرَت - الخ» (بنقل از تفسیر جلالین).

فضای نزول سوره رعد:

فضای نزول سوره رعد همانند فضای نزول سوره های مکی است زیرا که در این سوره بحث های اعتقادی مربوط به توحید و معاد مطرح شده است. این سوره در جواب کفرانی نازل شده است که قرآن را به عنوان آیه و معجزه قبول نداشتند و از پیامبر صلی الله علیه وسلم آیه و معجزه طلب میکردند و خلاصه بیان خداوند متعال در این سوره این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم را مخاطب قرار میدهد به اینکه این قرآن که بر تو نازل شده حق است، حقی که مخلوط به باطل نیست، زیرا آنچه که این قرآن بدان دعوت می کند توحیدی است که آیات تکوینی از قبیل به پاداشتن آسمانها، گستردن زمین، تسخیر آفتاب و ماه، و سایر عجایبی که الله متعال در تدبیر آسمانها و زمین و غرایبی که در تقدیر آنها بکار برده، همه بر آن دلالت دارند. (بر گرفته از ترجمه تفسیر المیزان، جلد 11، صفحه 387).

ارتباط سورة رعد با سورة قبلی:

خداوند متعال سوره یوسف را به ذکر داستان انبیاء علیهم السلام خاتمه داد، اکنون سورة رعد را اینطور آغاز می کند که همه اینها آیات کتاب آسمانی بوده و نازل کننده آن جانب خداوند یکتاست. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، جلد 13، صفحه 4).

قابل تذکر است که هدف هر دو سورة (رعد و سورة یوسف)، اثبات یکتایی و توانایی الله متعال را نشان می دهند. در سوره یوسف میفرماید: «أرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار» و در سوره رعد میفرماید: «الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها...». «قل:

من رب السموات والأرض قل: الله» که این آیه ها بر وجود سازندهی فرزانه، کمال قدرت و علم و یکتایی او دلالت میکنند و...

پایان سورهی یوسف در وصف قرآن با «...ما کان حدیثاً یفتی و لکن تصدیق الذی...» مزین گشته است و سرآغاز سورهی رعد با «.. تلك آیات الكتاب و الذی أنزل إلیک من ربک الحق..» شروع می شود.

سایر خصوصیات سوره رعد:

سوره رعد از جمله سور مثنایی می باشد. مثنایی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنایی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، جلد 4، صفحه 141) سوره های مثنایی عبارتند از: احزاب، حج، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، جلد 1، صفحه 313)

روایتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثنایی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، جلد 1، صفحه 34).

آیه سجده تلاوت در سوره رعد:

آیه پانزده این سوره دارای سجده تلاوت میباشد. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظُلُمًا لَهُمُ الْغُذُوءُ وَالْأَصَالِ ۝ ١٥» (تفصیل در مورد سجده تلاوت را میتوان در سوره سجده تفسیر احمد مطالعه فرماید).

محتوای و موضوعات سوره الرعد:

عده ای از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: سورهی رعد از جمله سوره هایی است که در مدینه نازل شده اند. ولی در سوره «رعد» از آن بخش از مقاصد سوره های مدنی مطالب را به بیان گرفته است که به مقاصد سوره های مکی شباهت دارد؛ از قبیل «یگانگی» الله و «رسالت» و «رستاخیز و پاداش» و دفع شبهاتی که مشرکان آنرا بر می انگیزند، مورد بحث و بررسی قرار میگیرد. بنا به روایتی، برخی از آیاتی از این سوره مکی است. طوریکه یادآور شدیم؛ این سورهی مبارکه با مطرح کردن بزرگترین موضوع یعنی ایمان به الله متعال و یگانگی او بحث را آغاز نموده است. علی رغم روشن و واضح بودن حق، مشرکین قرآن را تکذیب کرده و یگانگی خداوند رحمان را انکار کردند. به همین خاطر آیاتی نازل شدند که قدرت بیکران خدا و شگفتی های عالم خلقت را در آسمان و زمین و آفتاب و ماه و شب و روز و کشت و زرع و دیگر مخلوقات او در این هستی بیکران به تصویر میکشند.

به تعقیب آن آیاتی در مورد اثبات رستاخیز و جزا وارد شده، سپس دلایل و براهین روشن و قاطعی مبنی بر اینکه خدای توانا در خلق و ایجاد و زنده کردن و میراندن و سود و زیان رساندن، تک و منفرد میباشد، یادآور شده است. قرآن برای حق و باطل دو مثال زده است:

1 - آبی که از آسمان فرو می ریزد و سیلاب آن در دره ها و دامنه های کوه ها جاری می گردد و تمامی خس و خاشاک سر راه خود را از میان برداشته و بر سطح آن کفی نمایان می گردد که هیچ سودی در بر ندارد.

2 - معادن ذوب شدنی که از آن ظروف و بعضی زیور آلات ساخته می‌شود و آنچه که بر سطح مایع ذوب شده قرار می‌گیرد از قبیل کف و کثافت و زنگار، که طولی نمی‌کشد که پراکنده و نابود میشود و مواد معدنی پاک و خالص باقی میماند: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا.» این است مثل حق و باطل.

در این سوره همچنین اوصاف اهل سعادت و اهل شقاوت بیان شده و آنان را به کور و بینا تشبیه کرده است. و سرانجام و عاقبت هریک از آنها را نیز روشن و بیان کرده است. آنگاه با گواهی دادن بر رسالت و نبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم و این که او از جانب خدا مبعوث شده است، خاتمه می‌یابد.

قابل تذکر است که: سورة رعد، در بدو از عقاید و ایمان، می‌آغازد و در نهایت به اعمال و برنامه های انسان سازی پایان می‌یابد. (بنقل از: تفسیر صفوة التفاسیر).

ترجمه و تفسیر سوره الرعد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشناونده و مهربان

الْمَر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (۱)

المر. (الف لام میم راء) از حروف مقطعه است (رمزی بین الله و رسول الله است و مفهوم این حروف را الله می داند) این آیات کتاب (قرآن با عظمت) [الهی] است، و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، سراسر حق و راستی است [چنان حقی که هیچ باطلی در آن راه ندارد] ولی بیشتر مردم [به سبب عناد و لجابت] ایمان نمی آورند. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تِلْكَ»: آن. در اینجا به معنی این است، و اشاره به آیات موجود در سوره است. به کار بردن اسم اشاره بعید به جای قریب، بیانگر عظمت و رفعت مشارالیه است. این کلمه (تلك) مبتدا و (آیات) خبر آن است. «الَّذِي»: مبتدا است و خبر آن (أُنْزِلَ إِلَيْكَ...) یا (الْحَقُّ) است. «الْحَقُّ»: خبر (الَّذِي)، یا خبر مبتدای محذوف است. «الَّذِي»: مبتدا است و خبر آن (أُنْزِلَ إِلَيْكَ...) یا (الْحَقُّ) است. «الْحَقُّ»: خبر (الَّذِي)، یا خبر مبتدای محذوف است.

تفسیر:

«المر»: به اعجاز قرآن اشاره دارد. و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم «المر» از جمله حروف مقطعه است و ما علم آنها را به حق تعالی که علام الغیوب است وامی گذاریم. البته باور داریم که در این حروف، به اعجاز قرآن اشاره بعمل آمده است.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: معنای آن چنین می باشد: من خدایم، میدانم و می بینم. (تفسیر طبری ۹۱/۱۳).

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ»: اینها آیات معجزه‌گر قرآن آند که بر تمام کتاب‌ها آسمانی تفوق یافته است. این آیات، قرآن بزرگ مقدار، بلند مرتبه و بزرگ منفعت است، قرآنی که بر پیامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است.

«وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ»: ای محمد! آنچه در این قرآن به تو وحی شده است همانا حقی است که با باطل در نمی آمیزد، مشتبّه نمی‌شود و شک و تردید در آن راه ندارد. قرآن، کتابی بسیار با عظمت است. نزول کتب آسمانی، برای تربیت مردم است کتابی است حق و اثبات شده، و آنگونه که کفار میگویند: قرآن سحر، یا شعر یا کهانست، نیست.

خداوند متعال خبر میدهد که این قرآن نشانه‌ها و آیاتی را دربردارد که بندگان را به تمام اصول و فروع دین راهنمایی و آشنا میسازد. قرآن کتابی است که از سوی پروردگار با عظمت نازل شده، و حق آشکار است، زیرا تمامی آنچه را که از آن خبر داده راست و حقیقت میباشد و دستورات و نواهی آن مبتنی بر عدل استوار بوده، و با دلیل و حجت های قاطع مورد تایید قرار گرفته است.

پس هر کس به فراگرفتن و علوم آن روی بیاورد از زمره کسانی خواهد بود که به حق آگاهی دارند، حقی که آگاهی یافتن از آن باعث می شود تا انسان به آنچه خداوند دوست دارد عمل نماید.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ (1)»: باید با تمام وضاحت اعلان داشت که: اکثریت مردم حق‌گرا نیستند طوریکه در آیه مبارکه آمده است: با وجود راستی و درستی قرآن و ثبوت نزول آن از بارگاه حق تعالی بیشتر مردم از روی نادانی، اعراض و بی‌مبالاتی و یا از روی عناد، دشمنی و ستمگری به این قرآن ایمان نمی‌آورند، پس بیشتر مردم از آن بهره‌مند نمی‌شوند، چون ایمان که باعث بهره‌بردن از آن است در دوران آنان وجود ندارد. باید گفت که: محور، حقانیت است نه اکثریت. بی‌توجهی و ایمان‌نیابردن اکثریت مردم، دلیل بر باطل بودن راه شرعیت‌گرای محمدی شده نمی‌تواند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 4) در باره اینکه قرآن، حق است و الله متعال بر هر چیزی تواناست. بحث بعمل آمده است.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

الله ذاتی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید برافراشت، باز بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را بدست گرفت) و آفتاب و ماه را مُسَخَّر کرد، هر یک تا مدت معین در حرکت است، الله کار هستی را تدبیر و اداره می‌کند و او آیات (علامات قدرت) خود را به تفصیل بیان می‌کند تا شما به ملاقات پروردگارتان یقین پیدا کنید. (۲)

تفسیر:

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» خداوند متعال ذاتی است که آسمانها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید، برافراشت، و آن را به صورت بنایی رفیع قرار داد و بدون تکیه بر چیزی، ایستاده و پا برجا است و شما آن را بدون ستون می‌بینید. به قولی؛ معنی این آیه است که: آسمانها دارای ستون‌هایی مانند نیروی جاذبه هستند ولی شما آنها را دیده نمی‌توانید. یعنی اینکه خداوند متعال به نیرو و قدرت و حکمتش هفت آسمان مستحکم را بی‌ستونی قابل رؤیت برای مردم برافراشت. پس این بنایی است بزرگ و در عظمتش بسیار هولناک و عجیب که گستره این عظمت را فقط ذات ذوالجلال میداند و بس. این سقفی است بس مرتفع که حق تعالی آن را بدون تکیه بر ستون‌هایی مرئی چنین با شکوه نگهمیدارد. قابل یادآوری است که: چنان امری دلیل بر وجود سازنده‌ای مبدع، خالق و حکیم توانا است.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»: بعد از آنکه آسمان‌ها را بنا کرد بر عرشش چگونه استقرار یافت که سزاوار جلال وی است، یعنی بعد از بنا آسمانها بر عرش استوا بلاکیف یافت، استوایی که شایسته‌ی جلال و عظمتش است، بدون «تجسیم جسمانیت» و «تکیف کیفیت» و «تعطیل انحلال، برچیدگی». (استوی العرش، کنایه از احاطه کامل پروردگار و تسلط او در تدبیر امور آسمان‌ها و زمین بعد از خلقت آنها است «مکارم شیرازی».

«وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى»: و به قدرتش آفتاب و ماه را برای مصالح و منافع بندگان رام و فرمانبردار ساخت تا بشر از نور و انرژی آنها تا زمانی معین، یعنی تا انقراض عالم تا روز قیامت به حسابی دقیق در مدارهای معین خود جاری و شناورند، استفاده نمایند و به وسیله این دو پدیده، کار پیاپی آمدن شب و روز، فصل‌های چهارگانه سال، به پختگی رساندن حاصلات و میوه جات، شناخت سال و ماه و حساب و بسی از منافع دیگر را تأمین نمود.

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ»: خداوند متعال بر مبنای حکمت و قدرتش امور خلق و شؤون ملکوت را از قبیل ایجاد و نابود کردن و زندگی بخشیدن و میراندن و غیره را تدبیر اداره و کارگردانی می کند.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رُجُجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾

و اوست آن ذاتی که زمین را هموار و گسترده کرد و در آن کوه ها و نهرها گذاشت و از هر گونه میوه جفت دو گانه آفرید، شب را بر روز می پوشاند، یقیناً در این (امور) نشانه هایی است برای آنان که (در وحدانیت و قدرت الله) می اندیشند. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَوَاسِيَ»: جمع «راسیه» به معنای ثبوت است و از اینرو به کوه های ثابت و استوار رواسی میگویند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

جمله «مَدَّ الْأَرْضَ» شاید به بیرون کشیده شدن زمین از زیر آب اشاره دارد که در روایات به نام «دَحْو الارض» آمده است. این احتمال با نظریه زمین شناسان امروزی که میگویند: زمین ابتدا در زیر آب قرار داشته، مطابقت دارد. (والله العالم).

در آیه مبارکه قبلی درباره ی عظمت آسمان ها بحث بعمل آمد و در آین آیه مبارکه در مورد زمین و نعمت های زمینی بحث آغاز می نماید. طوریکه میفرماید: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ»: تنها ذات پروردگار است که با قدرت با عظمت خویش زمین را هموار و گسترده و آن را وسعت بخشیده است. که گهواره راحتی برای بندگان و فرشی گسترده برای معیشت است.

باید دانست که گسترده بودن زمین فی نفسه منافاتی با کرویت آن نمی باشد، بدان جهت که ابعاد آن طولانی و گسترده است و به دلیل همین طول مسافت و دوری ابعاد آن است که زمین با آن که کروی است برای ساکنان خود گسترده ظاهر می شود. منظور این است که خدای متعال زمین وسعت بخشیده است تا انسان و حیوان و سایر مخلوقات بر آن مستقر گردد. و اگر تمام زمین کوه یا دره می بود زندگی بر آن ممکن نمی شد.

واقعیت امر همین است که: گسترده گی زمین، حکیمانه و با تدبیر انجام گرفته است. «مَدَّ الْأَرْضَ»: (گسترده گی زمین و وجود کوه ها در آن، باعث حفظ تعادل زمین و عامل بهره مندی انسان هاست، زیرا که اگر تمام زمین مسطح یا کوهستانی می بود، امکان زندگانی در آن وجود نداشت).

در التسهیل، آمده است: لفظ مد و بسط با در هم پیچیده شدن آن منافات ندارد؛ زیرا هر قطعه از زمین به صورت مستقل از دیگر قطعات امتداد یافته است. و تکویر برای تمام زمین است. (التسهیل ۱۳۰/۲).

«وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ»: او در زمین کوه هایی استوار، ثابت و سر به فلک کشیده وریشه دار قرار داد تا ساکنانش را آشفته و لرزان نکند، «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ». (أنهارا) در آن رودخانه هاو نهرهایی جاری قرار داد که از آب آن ها مینوشید و از آنها بهره می برید چنان که در عین حال زندگی و زیبایی زمین وابسته به آب است.

«وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رُجُجَيْنِ اثْنَيْنِ»: در زمین جفت جفت از نر و ماده از انواع میوه ها، درختان، گل ها و شکوفه ها قرار داد که چشم ها را بهجت، روان ها را مسرت،

عقل‌ها را خرامان و جان‌ها را تابان می‌سازند. (در تفسیر الظلال القرآن تألیف شیخ قطب آمده است: انسان این حقیقت را از طریق علم و بحث جز در این اواخر ندانسته است: این که تمام جانداران از نر و ماده درست میشوند. حتی گیاهان که گمان نمیرود از جنس خود نر داشته باشند، معلوم شده است که از جنس خود زوج دیگری دارند. بدین ترتیب در یک گل اعضای مذکر با اعضای تأنیث در کنار هم قرار دارند و در ساقه و شاخه از هم جدا می‌باشند. فی الظلال القرآن ۹۷/۵)

مفسر شیخ ابو سعود می‌فرماید: از تمام انواع ثمرات موجود در دنیا دو گونه و دو صنف قرار داده است. یا از لحاظ رنگ مانند سفید و سیاه و یا از نظر طعم و مزه مانند شیرین و ترش و یا از نظر اندازه مانند کوچک و بزرگ، یا از لحاظ کیفیت مانند گرم و سرد، از هر نوعی یک جفت قرار داد. (تفسیر ابو السعود با نام ارشاد العقل السليم الى مزایا الكتاب الکريم اثر ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفای ۹۸۲) ۹۷/۳).

قبل از همه باید گفت که: توالی و تبادل شب و روز، عامل زندگی است. «يُغْشِي اللَّيْلُ النَّهَارَ» (وگرنه یا همه چیز در اثر حرارت میسوخند و یا بواسطه‌ی عدم نور و حرارت پژمرده می‌شد و یخ می‌زد).

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «روز را به شب می‌پوشاند» یعنی: روز را به ظلمت شب پوشانیده و شب را همچون لباسی قیرگون برچهره روز می‌نشانند و آن را تیره و تار می‌گردانند، بعد از آن‌که سپید و روشن و روشن‌گر بود.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ(3)»: پس در این آفریده‌ها، نشانه‌ها و دلالت‌های روشنی است برای کسانی که اندر زها را می‌فهمند، از برهان‌ها و معجزات بهره می‌برند و در نتیجه به حقیقت گرویده، ایمان می‌آورند و تصدیق می‌کنند.

از این جهت «متفکران» را مخصوصاً نام برده است که صنعت عجیب خدا که در این آیات نهفته است جز به وسیله‌ی تفکر و اندیشیدن درک نمی‌شود. ولی کسانی که تفکر نمی‌کنند از دیدن این نشانه‌ها کورند. بصورت کل باید گفت که: تفکر در جهان طبیعت، بمثابة مدرسه بوده و نه بمثابة خانه غفلت.

نظام خلقت بر بنیاد زوجیت است:

قابل یاد آوری است که نظام خلقت بر اساس زوجیت می‌باشد:

زوجیت در نباتات؛ طوریکه می‌فرماید: «وَأُنْبَتْنَا مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ» (حج، ۵).
زوجیت در حیوانات؛ طوریکه می‌فرماید: «وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَرْوَاجًا» (شوری، ۱۱).
زوجیت در انسان؛ طوریکه می‌فرماید: «خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَرْوَاجًا» (روم، ۲۱).
زوجیت در همه چیز؛ طوریکه می‌فرماید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ» (ذاریات، ۴۹).
وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفْضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(۴)

و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و باغهایی از انگور و کشتزارها وجود دارد و درختان خرما چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که همه با یک آب آبیاری می‌شوند، اما برخی را از لحاظ طعم و لذت بر برخی دیگر برتری می‌دهیم، یقیناً در این (اختلاف) نشانه‌هایی است برای آنها که عقل خویش را بکار می‌گیرند. (۴)

تفسیر:

«وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ»: و در روی زمین قطعه ها و مساحت هایی است متفاوت بعضی کنار بعضی دیگر یعنی: نزدیک و چسبیده به هم که خاک آنها یکی است، برخی از این قطعات بارآور و حاصل خیز و بعضی دیگری از این قطعه خشک و بی گیاه است، بعضی چمنزار است و بعضی دیگر شوره زار و بی خیر، بعضی ریگزار و سنگزار است و بعضی مزروع و خاکی؛ به رنگ های گونه گون و اشکال مختلف.

ابن عباس (رض) در تفسیر خویش میفرماید: یعنی زمین خوب و زمین شوره زار، این یکی برای حاصل خیز مناسب است و در آن یکی که در جنبش قرار دارد، در آن چیزی نمی رود. (تفسیر طبری ۹۷/۱۳).

«وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ»: باغ های فراوان و وسیع است از انگور که برچیدن میوه آنها به آسانی در دسترس است، «وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ» و کشت زارهایی است با میوه های مختلف و درختان تناور خرما که خوشه های روی هم چیده دارند. «صِنَوَانٌ»: برخلاف ظاهرش که قالب تثنیه دارد، جمع «صنو» به معنای شاخه ای است که از اصل درخت خارج میشود و در اینجا به معنای مشابه و مانند است.

ابن عباس (رض) میفرماید: «صنوان، درخت خرمایی است که دو سر و یک تنه دارد» «يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَتُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ»: تنوع میوه ها با اراده و خواست خداوند است، و گرنه يك آب، يك نوع مزه بیشتر ندارد. یعنی همه این ها در کنار یکدیگر در یکجا و در یک خاک قرار داشته از یک خاک میرویند و از یک آب آبیاری و سیراب میشوند، لیکن میوه آنها در طعم و رنگ و حجم خود مختلف و گوناگون است؛ بعضی شیرین و بعضی دیگر ترش، بعضی سیاه و بعضی سفید و سرخ و سبز و... تاغیر اینها از تفاوت های بسیار دیگر در مزه و طعم و خاصیت. البته باید گفت که: همجواری، دلیل یکسان بودن نیست. ملاک برتری، فایده بیشتری است که آن متصور است.

شیخ طبری در تفسیر خویش میفرماید: در یک قطعه زمین انگور سفید و سیاه به بار می آید، که بعضی شیرین و بعضی ترش و بعضی از بعضی دیگر بهترند در صورتی که تمام آنها از یک آب آبیاری می شوند. (تفسیر طبری ۹۸/۱۳).

باید گفت که: تنوع میوه ها با رنگ، مزه، بو و شکل های مختلف، همه از نشانه های قدرت الهی میباشد. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (4)» این تنوع، برای آنان که دارای عقل و خردند، آنها علامات روشن و نمایان در بردارند. بدین وسیله نظر مادیون و طبیعت گرایان را رد می کند.

پس در این امور دلایل واضح و نشانه های روشنگری است بر قدرت خداوند قدیر، بر حکمت ذات لطیف خبیر و بر نوآوری های پروردگار متعال و کبیر؛ اما برای کسانی که قلبی بیدار و هوشمند داشته و به ایمان و طاعت پروردگارش راه یابد.

قابل تذکر است که: دانشمندان و علماء از خوردنی ها، روح ایمان خود را نیز تقویت و اشباع میکنند، در حالیکه دیگران، تنها به پرکردن شکم خود اکتفا مینمایند. و از اعجاز که در خلقت آن وجود دارد اصلاً فکری هم در باره آن نمی کنند.

خواننده محترم!

ملاحظه می کنیم که الله سبحان و تعالی متعال در سه آیه فوق، سه دلیل از أدله آسمانی و شش دلیل از أدله زمینی را بر قدرت و عظمت و وجود و یگانگی خویش گردآورده که

دلایل آسمانی عبارتند از:

- 1 - برافراشتن آسمانها بدون ستون قابل رؤیت.
 - 2 - تسلط بر عرش.
 - 3 - و رام نمودن آفتاب و ماه.
- اما دلایل زمینی عبارتند از:
- 1 - گسترانیدن زمین نسبت به شخص بیننده در عین کروییت آن.
 - 2 - آرام ساختن و تعادل بخشیدن به زمین به وسیله کوه‌های استوار.
 - 3 - به جریان انداختن نهرها و شکافتن چشمه‌ها.
 - 4 - قرار دادن زوجیت در میوه‌ها.
 - 5 - پوشانیدن روز به وسیله شب.
 - 6 - تفاوت تولیدات زمین در کیفیت و کمیت، با وجود اتحاد و یگانگی خاک و آب.
- سپس خداوند متعال به بیان سه موقف از مواقف و موضع‌گیریهای کفار می‌پردازد:
- موضع‌گیری اول: انکار روز آخرت،

موضع‌گیری دوم: به شتاب خواستن عذاب و

موضع‌گیری سوم: درخواست معجزات است.

خداوند متعال این موضع‌گیری‌هایشان را در حالی مطرح میکند که در آیات قبل، با تبیین اصل آفرینندگی خود، به رد ضمنی آنها پرداخته و پروردگاری که بر آفرینش همه آن پدیده‌های شگرف توانا باشد، بی شک بر اعاده آفرینش انسان نیز توانا بوده و از فرستادن عذاب دنیوی هم ناتوان نیست، در عین حال، معجزات و نشانه‌هایش بیشتر از آن است که باز از وی نشانه‌های جدید دیگری خواسته شود. (بنقل از تفسیر انوار القرآن) اینک بنگریم به اولین موضع‌گیری از این مواضع کفار:

خوانندگان محترم!

پروردگار با عظمت ما برای اثبات قدرت مطلق خود در آیات متبرکه قبلی از آسمانها و زمین نام برد که آفریدگار آنهاست. پس خدایی که این همه توانا باشد، بَعَث بعد الموت و خلقت مجدد انسان‌ها در قیامت نیز برایش سهل، ساده است و اسان. «مگر بی باوران نمی دانند که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است و در آفریدن آنها در مانده نگردید می تواند مردگان را نیز زنده کند؟ بلی! خداست که بر همه چیز تواناست.» ([احقاف/۳۳]).

اینک در آیات (5 الی 7) برخی از گفتار غیر عادی، زمخت، شنیع مشرکان و مجازات آنان را در جهان آخرت، به بحث گرفته است.

وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾

و(ای پیامبر!) اگر (از ایمان نیاوردن کفار) تعجب می کنی، پس سخن آنان عجیب (تر) است، که (میگویند): «آیا هنگامی که (مردیم و) خاک شدیم (بار دیگر زنده میشویم و) و به آفرینش نوینی باز میگردیم؟!» اینان کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده‌اند، و اینان غل‌ها (وزنجیرها) در گردنهای شان است، و اینان اهل آتش (جهنم) اند، و جاودانه در آن خواهند ماند. (۵)

تفسیر:

«وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»: در آیه مبارکه در خطاب به

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: ای پیامبر! واگراز ایمان نیاوردن کفار به رسالتت با وجود آفتابی بودن أدله راستی و درستی آن تعجب داری، پس تعجب بر انگیزتر از آن این سخن کافران است که: میگویند: اگر ما بمیریم و جسدمان پوسیده گردید و به خاک تبدیل شد، آیا ما از نو زنده میشویم و بر میخیزیم؟ چون انکار زنده شدن از طرف آنها واقعاً شایسته‌ی تعجب شگفتی است؛ زیرا آنکه برانشاء و ایجاد مراتب مذکور از قبیل آسمان‌ها و زمین و درختان و میوه‌ها و دریاها و رودخانه‌ها مقتدر است، همو قادر است که بعد از مرگ، آنها را زنده کند.

در مقابل، قرآن عظیم الشان علاوه بر ذکر عدالت و حکمت خداوند که مستلزم وجود قیامت است، بارها در مقام جواب از این استبعاد منکرین برآمده است؛ یکجا میفرماید: اگر شما در وقوع قیامت شک و تردید دارید، از خلقت اولین خویش یاد کنید که ما چگونه شما را از خاک و نطفه خلق نمودیم: طوریکه در (آیه 5/سوره حج) آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ثَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ»: (ای مردم! اگر در باره‌ی قیامت شک دارید (با دقت در وجود خود، شک خود را بر طرف کنید)، ما شمارا از خاک آفریدیم (مواد غذایی خاک از طریق غذا به صورت نطفه در آمد) سپس از نطفه،

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ»: اینان همان کسانی اند که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند» یعنی: این گروهی که منکر قدرت حق تعالی بر بعث و حشرند، در حقیقت کسانی‌اند که در کفر لجابت ورزیده و در پیمودن درکات منحنی آن، به پله نهایی رسیده‌اند.

«وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَغْنَاهُمْ»: منکر معاد چون تمام هدفش دنیاست، به غل و زنجیر مادیت، هواپرستی، جهل و خرافات مبتلا میگردد و اینچنین کسی در آخرت نیز در غل و زنجیر عذاب الهی خواهد بود.

«وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَغْنَاهُمْ»: زنجیرهایی از آتش در گردن های شان میبازد؛ آنان برای همیشه در آتش ماندگارند؛ نه عذاب از آنان تخفیف داده می شود و نه از سرای جزا و عقوبات بیرون ساخته میشوند، نه می میرند تا راحت شوند و نه انسان زنده‌اند که از نعمتی واقعی زندگی برخوردار باشند؛ بلکه عذابی است همیشه و سزای است پیوسته.

به قولی: غل و بندها عبارت‌است از اعمال بدشان که همچون گریبانگیر بودن طوق برگردن، گریبانگیرشان می شود.

غل و زنجیر در روز قیامت تنها بر روی گردن منکرین نیست که تا بتوانند آن را از گردن های خویش دور سازند، بلکه این زنجیرها چنان به درون گردنشان فرو رفته که قابل برداشتن هم نیست.

مفسر ابو حیان میفرماید: «در قیامت زنجیرها و طوقها در گردنهایشان است و آنان را با آن زنجیرها به سوی دوزخ می‌کشانند».

«وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (5)»: آنها برای همیشه در جهنم خواهند ماند، نه می میرند و نه از آن خارج می شوند. منکر روز قیامت چون توشه‌ای برای رهایی خود از قهر الهی را در دنیا فراهم نکرده، بناءً همیشه در عذاب قیامت باقی خواهند ماند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ (۶)

وآنها پیش از نیکی (و رحمت الهی) بدی (و عذاب) رابه شتاب از تو میخواهند، با اینکه (برامتها) پیش از آنها بلاها (و عقوبت های عبرت انگیز) گذشته است، و یقیناً پروردگارت

نسبت به مردم - با وجود ظلم شان - آمرزنده است و البته پروردگارت سخت عذاب دهنده است. (۶)

تفسیر:

با تأسف باید گفت که: در بسیاری از اوقات انسان در اثر لجابت، چنان از مقام و منزلت انسانی خویش سقوط و انحطاط می کند که حاضر است نابود شود، ولی حاضر نیست که به پذیرش حق گردن نهد. «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ»: ای محمد! مشرکان قبل از حسنه، به شتاب از تو سیئه می طلبند، آنها به عنوان استهزاء و تمسخر، عذابی را که به آن تهدید شده بودند، در همین دنیا می خواستند.

«السَّيِّئَةِ»: بمعنی بدی. مراد بلا و عذاب است.

«الْحَسَنَةِ»: بمعنی خوبی. مراد نعمت و رحمت و سلامتی است. مطابق فحوای آیه مبارکه مشرکان از شدت کفر، عذاب را قبل از سلامت و عافیت می طلبند.

«وَقَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ»: حال آنکه اگر از وضع پیشینیان خود از کسانی که به علت تکذیب حق عذاب شدند، درس و عبرت می گرفتند یقیناً ایمان آورده و تصدیق میکردند. قابل یادآوری است که: قهر الهی را نباید به شوخی و دید مزاق ببینیم، از تأریخ گذشته ها باید درس و عبرت گرفت.

«مثلات»: جمع «مَثَلَةٌ، سزای سخت، عذاب و عقوبتی رسوا کننده است که به انسان روی می آورد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

«وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ»: ای پیامبر! و به یقین پروردگارت بر تائبان و باز آمدگان از گناه، بسی آمرزگار است چشم پوشی و مغفرتی عظیم دارد هر چند بسیار ظلم کرده و در بدکاری زیاده روی کرده باشند.

سنت خداوند متعال مهلت دادن است و کاری به عجله مردم ندارد، یعنی در عقوبت آنان تعجیل نشان نمی دهد، بلکه با به تأخیر انداختن کیفر به آنها مهلت میدهد. راه توبه و بازگشت، برای انسانهای لجوج نیز باز است، خداوند، انسانها را بادر نظر داشت همه ی بدی هایی که از آنها سر میزند باز هم دوست دارد. و در این هیچ جای شکی نیست که: لطف خداوند بر قهر او مقدم است.

ولی با تأسف باید گفت که کفار از توبه و انابت روی بر نمی گردانند.

ابن عباس (رض) میفرماید: «این امیدوارترین آیه در قرآن عظیم الشأن است».

سعید بن مسیب؛ میفرماید: چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «اگر عفو و گذشت الله متعال نمی بود، هیچکس به گوارایی و خوشی زندگی نمی کرد و اگر بیم و عذاب وی نمی بود، بی گمان هرکس بر عفو و کرمش تکیه میکرد»، یعنی: از ارتکاب هیچ محظوری ابا نمی ورزید.

«وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ(6)»: پس یقیناً خداوند متعال بر هر کسی که بر گناهش پای فشرده و از ایمان استکبار ورزد سخت سزای مقرر داشته است.

و در این هیچ جای شکی نیست که: سرکشان و تکذیب کننده کافر را به عذابی سخت بر وفق آنچه مشیت وی اقتضاء کند عذاب می کند، بدین جهت، او مهلت می دهد اما مهمل و متروک نمی گذارد و سرانجام به حساب کارها رسیدگی می کند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ(۷)

و کافران میگویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه ای [غیر قرآن] بر او نازل نشده؟ همانا تو تنها بیم دهنده هستی و هر قومی راهنمایی دارد. (۷)

تفسیر:

«و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»: کافران قریش، توقعات نابجا از خدا متعال و پیامبرش مطرح میساختند. آنها خواستار نشانه‌ها و معجزه‌هایی بر اساس هوا و هوس که خود پیشنهاد میکردند میشدند. آنان میگفتند که: چرا پیامبر صلی الله علیه وسلم معجزه‌ای آشکار و محسوس مانند عصای موسی علیه السلام، شتر صالح علیه السلام و مانند آن نیاورده است؟ حال آنکه این کار به دست پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست، بلکه فقط در اختیار خداوند متعال است.

در البحر آمده است: به دلایل خارق العاده از قبیل شق القمر و آمدن درخت به نزد وی و جوشیدن آب از لای انگشتان و امثال این معجزات، اعتماد نکردند و به طریق عناد و انکار، معجزاتی دیگر را درخواست می‌کردند. (البحر ۳۶۷/۵).

خواهشات غیر منطقی در مورد معجزه:

قبل از هه باید گفت که: در فهم دین مقدس اسلام معجزه، یک امر خارق العاده‌ای است که از راه علل ماوراء طبیعی با اراده الله متعال از شخص مدّعی نبوت به نشانه صدق ادّعای وی همراه با مبارزه طلبی ظاهر می‌شود.

در جمله «آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۷»: آیة مبارکه خواندیم: معجزه‌ای بزرگ از سوی پروردگارش. مراد معجزه یا معجزاتی است که کفار از روی عناد و دشمنی ولجاجت میخواستند. بطور مثال میگفتند: کوه صفا را برای ما بحیث کوه طلا مبدل کن، برخی از کوه‌های دیگری را برای ما بحیث کوه‌های گلزارها و کشتزارها، تبدیل کن. از این قبیل خواهشات غیر منطقی در مورد معجزه دلخواه شان از جانب مشرکان به پیامبر صلی الله علیه وسلم مطرح میشود که در (آیات ۹۰ الی ۹۳ /سوره اسراء) به این مبحث به تفصیل اشاره بعمل آمده است.

بطور مثال در (آیه ۹۰ /سوره اسراء) آمده است: و (هنگامی که کافران مکه در برابر اعجاز قرآن و دلایل روشن آن درمانده و مبهوت شدن. گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مکه) چشمه‌ای «تَفْجُرَ»: بر جوشانی برای ما بیرون بیار که: (آب آن دائم و روان باشد). و چشمه که: «يَنْبُوعاً»: چشمه‌ای که آب آن فواره کند و بیرون بیاید.

و یا اینکه در آیه (۹۱ سوره اسراء) مطرح می‌داشتند که می‌خواهند: باغی از درختان خرما و انگور (در مکه) داشته باشیم و نه‌رها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. و در آیه (۹۲ همین سوره اسراء) مطرح نمودند که: آسمان را تکه تکه بر سر ما فرود آری همان‌گونه که می‌پنداری (و می‌گوئی که خدا ما را بیم داده است) و یا این که خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما رویاروی گردانی. و در آیه (۹۳ /سوره اسراء) مطرح کردند: «یا اینکه سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی، و یا اینکه به سوی آسمان بالا روی، و تنها به بالا رفتنت از آسمان هم ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه کتابی همراه خود بر ایمان بیاوری که آن را بخوانیم (و ببینیم که از جانب خدا در آن نوشته شده است که تو فرستاده پروردگار می باشی). بگو: پروردگار من منزّه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده‌ای (از سوی الله متعال برای رهنمود مردمان

هستیم؟ (معجزه در دست خدا است؛ نه من). تفصیل این مبحث را میتوان در آیات (90 الی 93) سورة اِسرائ - تفسیر احمد) مطالعه فرماید.

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (7)»: خداوند متعال در جواب در خواست مشرکان میفرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (7)» ای پیامبر! تو فقط هشدار دهنده‌ای، که آنان را از آتش دوزخ بیم و هشدار می دهی و کار معجزات به تو هیچ ارتباطی ندارد. وظیفه تو مانند وظایف سایر پیامبران قبل از تو می باشد.

کار اصلی پیامبران، همانا ارشاد و انذار است؛ «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ» نه برآورده ساختن خواهشات غیر منطقی و بی ربط مردم که در عرصه معجزه در هر لحظه و از جانب هر کس بطور غیر منطقی مطرح می گردد.

قابل یاد آوری است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم طبق فرمان الهی مسئولیت انذار و بیم دهی را که بر عهده شان سپرده شده بود، به احسنترین و نیکوترین شکل پیش برده و به بلیغترین وجه انجام داده است.

«مُنْذِرٌ»: یعنی هشدار دهنده. کلمه انذار در حدود 120 بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است که: 100 بار آن در آیات مکی می باشد.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه انکار مشرکان در مورد زنده شدن برای عالمی دیگر در آیات فوق الذکر، به بیان گرفته شد، اینک خداوند متعال در آیات (8 الی 11) از مظاهر علم و حکمت الهی بحث بعمل آورده، دلایلی بر قدرت مطلق خود - که محیط بر هستی است - می آورد که: از جزئیات جنین در رحم و از نهان و آشکار انسان و تمام نهانیها خبر دارد. طوریکه میفرماید:

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (۸)

خدا [حالات، صفات و زمان ولادت] جنین هایی را که هر انسان و حیوان ماده ای حمل است، و آنچه را رحم ها [از زمان طبیعی حمل] می‌کاهند و آنچه را می افزایند، می داند؛ و هر چیزی نزد او اندازه معینی دارد. (۸)

تفسیر:

در این آیه مبارکه، ابتداء از علم خداوند نسبت به حمل هر ماده‌ای، (چه دارای رحم باشد مثل انسان و حیوان و چه دارای رحم نباشد مثل نبات و جماد) یادآوری بعمل آمده است، و سپس به مخلوقات رحم دار اشاره خاصی شده است. طوریکه میفرماید: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ» الله سبحان و تعالی حالات و وضع حمل تمام مخلوقات را می داند. علم دارد به اینکه هر زنی در حمل خویش دارد، از نطفه، یا علقه، یا مضغه؛ از نر یا ماده (مذکر است یا مؤنث)، از زیبا یا زشت، از سعید یا شقی آن حمل نیک‌بخت است یا بدبخت، و این‌که آن جنین در چه حال و وضعی قرار دارد کامل است یا ناقص؟ زشت است یا زیبا؟ علم کامل دارد.

«وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ»: همچنان ذات پروردگار می داند آنچه را رحم‌ها بر اثر سقط طفل یا به علت تولد زودرس پیش از نه ماهگی، می‌کاهند.

«غیض»: به معنای فرو بردن (نطفه) است. یعنی خداوند متعال، به آن آبی که رحم به خود جذب می کند و در آن تغییراتی می دهد و رو به رشد و زیادی می‌برد، آگاه است. باید گفت که: نظام آفرینش موجودات بر اساس مقدار و میزان دقیق صورت می‌گیرد.

«بِمَقْدَارٍ»: هدف از آن همان: (مدّت حمل یعنی کم شدن و زیاد شدن ماه های حمل، و یا اینکه تعداد چندانگانه در شکم مادر است و یا اینکه آیا این حمل سقط میشود یا سالم به دنیا می آید، مدت حمل زیاد میشود، و یا زود و قبل از موعود معین به دنیا می آید، الله متعال میداند که حمل ناقص الخلقه یا دارای عضو زیادی است، همه ای این کم و زیادی «تَغِيضُ» و «تَزْدَادُ»: بر اساس يك فرمول حساب شده می باشد.)
«وَمَا تَزْدَادُ» و اوست که می داند آنچه را رحم ها با فزونی مدّت حمل به بیشتر از نه ماه، می افزایند.

ابن عباس (رض) میفرماید: «ما تغيض» یعنی قبل از نه ماه وضع حمل می شود و «تزداد» یعنی بعضی بعد از نه ماه وضع صورت میگیرد. و نیز گفته است: منظور از «غیض» سقط ناقص است و منظور از «ازدیاد» تولد کامل است. (زاد المسیر ۳۰۸/۴).
«وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمَقْدَارٍ (8)»: و هر چیزی نزد حق تعالی اندازه معین از کاستی یا فزونی دارد که از آن اندازه تجاوز نمی کند بناءً هر مدتی که هست با برنامه ریزی و حکمی پیشین تحت حساب و کتاب در آمده است.

شان نزول آیه 8 - 13:

619- طبرانی و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: اربد بن قیس و عامر بن طفیل به مدینه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم (آمدند. عامر گفت: ای محمد اگر ایمان بیاورم به من چه می دهی؟ پیامبر گفت: آنچه برای دیگر مسلمانان است برای تو هم هست و آنچه وظیفه دیگران است تو نیز بر عهده خواهی داشت. گفت: آیا بعد از خودت اداره امور را به من می سپاری؟ گفت: این کار نه تو را سزاوار است و نه قومت را. از حضور مبارک خارج شدند و عامر به اربد گفت: من محمد را مشغول می کنم، بعد تو با شمشیر به او حمله کن دوباره نزد رسول الله آمدند، عامر گفت: ای محمد بیا با تو حرف دارم، پیامبر همراهش رفت [تا اینکه کنار دیواری تنها شدند] پیامبر با او به صحبت کردن ایستاد. اربد خواست شمشیر خود را آهسته از نیام برگشدد، ولی چون دست به قبضه شمشیر برد دستش لرزید. پیامبر متوجه اوضاع شد و از نزد آنها برگشت. آنها از مدینه بیرون رفتند و در رقم بودند که خدا صاعقه ای را فرستاد و اربد را کشت. همان وقت خدای متعال آیات «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمَقْدَارٍ (8) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ (9) سَوَاءٌ مِّنْكُمْ مَّنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخَفٌّ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (10) لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِّنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْلًا مَرَدًّا لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِّنْ وَالٍ (11) هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ (12) وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (13)» را نازل کرد. (طبرانی 10760 و در «احادیث طوال» 37 از ابن عباس (رض) روایت کرده است. هیثمی در «مجمع الزوائد» 91011 میگوید: «در این دو اسناد عبدالعزیز بن عمران ضعیف است» و واحدی در «اسباب نزول» 547 ذکر کرده و طبری 20272 از ابن جریج روایت کرده که معضل است... به تفسیر ابن کثیر 624/2 و «زاد المسیر» 824 مراجعه فرماید)

620- نسائی و بزار از انس (رض) روایت کرده اند: رسول خدا یکی از یاران خویش را نزد شخصی از بزرگان جاهلیت فرستاد که او را به اسلام و ایمان به خدا دعوت کند. پس

او گفت: پروردگارت - که مرا به پرستش او دعوت میکنی-ازچه جنسی است، آیا از آهن است یا از مس یا از نقره و یا از طلاست؟ صحابی بزرگوار نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بازگشت و از جریان آگاهش ساخت، پیامبر او را برای بار دوم و سوم نزد آن سرکش فرستاد. پس خدای بزرگ صاعقه‌ای را فرستاد و او را سوزاند. پس آیه: «وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقُ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ... تا آخر آیه» در آن مقام نازل شد. (جید است، ابو عاصم در «السنه» 1 / 304، بزار 2221، ابویعلی 3341 و 3342 از دیلم بن غزوان از ثابت از انس(رض) روایت کرده اند. برای تفصیل موضوع مراجعه فرماید: به «میزان الاعتدال» 130/3 و «التهذیب» 7 / 324 و «زاد المسیر» 826).

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾

(او) دانای همه پوشیده‌ها و آشکارا است، (و او) بزرگ بلند مرتبه است. (۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الْمُتَعَالِ»: بمعنی والا و برتر از جهان و منزه از مشابَهت و مماثلت این و آن. چیره و مسلط بر همه چیز. اصل آن (الْمُتَعَالِي) است و حذف یاء محض تخفیف است (ملاحظه شود سورة: غافر / 15 و 32). (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

پروردگار با عظمت به آنچه از دیده‌ها پنهان یا آشکار است داناست. یعنی: الله سبحانه و تعالی دانای هر امر پنهان از میدان حس و دانای هر آشکار محسوس و حاضری است. یا دانای هر معدوم و هر موجودی است.

ذات پروردگار به آنچه که مردم می‌بینند و به آنچه که نمی‌بینند احاطه دارد، دانای نهان و آشکار است. در ذات، اسما و صفاتش بزرگ، در قدر و قهرش عظیم، در نهی و امرش حکیم و به ذات و قدرت و غلبه‌اش بر تمام مخلوقاتش بلندمرتبه است.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿١٠﴾

[برای او] برابر است هرکس از شما سخن را پنهان می‌دارد و کسی که آن را آشکار می‌سازد، و (برابر است نزد او) هرکس در شب پنهان است و هر کس در روز آشکارا حرکت می‌کند. (۱۰)

تفسیر:

«سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ» برای او مساوی است کسی سخن خود را در قلوب خویش پنهان دارد یا آنچه بر زبان جاری سازد، همان گونه که علم وی به آنچه که او از خیر و شر آشکار می‌گرداند، نیز احاطه دارد.

«أَسَرَّ الْقَوْلَ» از اسرار مشتق است و به معنای کلام خفیه می‌باشد و «جَهَرَ» به معنای کلام آشکار است، کلامی که انسان برای شنوانیدن دیگران می‌آورد به آن جهر می‌گویند و آنچه برای شنوانیدن خویش میکند به آن سرگفته میشود.

«وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (10): «و» میداند «کسی که در شب پنهان است» یعنی: حق تعالی به موجوداتی که در پرده شب پنهان و از عرصه دید چشمها دورند، علم و احاطه دارد «و» نیز احاطه دارد به «کسی که در روز آشکارا حرکت کند». یعنی نهان پیش از عیان نزد اوست؛ نهان پیش او مانند آشکار است و رحمت و دانایی‌اش بر همه چیز گسترده و همه جانبه می‌باشد.

این آیه که ظاهراً توضیح و تکمیل آیه سابق است، یکی از آیات بسیاری است که در رابطه با علم خداوند، به اعمال کوچک و بزرگ و ظاهر و پنهان و حتی افکار و نیات انسان‌ها، در قرآن مجید آمده است و اگر انسان‌ها به چنین علمی از طرف پروردگار ایمان داشته باشند، میتواند بهترین عامل حیا و تقوا و بزرگترین وسیله تربیت آنها باشد. زیرا سبب تشویق نیکوکاران و تهدید بدکاران میگردد. جالب آنکه خداوند متعال در این آیه، علم خود را به حرف‌های سری و کارهای مخفی و شبانه، قبل از کلام‌های علنی و کارهای آشکار روزانه ذکر کرده است.

«سارِبُ»: از «سرب» در اصل به معنای آب جاری است، ولی به کسی که در روز به سراغ کاری می رود نیز گفته می‌شود.

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِّنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَّالٍ (۱۱)

برای انسان فرشتگانی است که پیاپی از روبرو و پشت سر به فرمان الله او را مراقبت (نگهبانی) میکنند، همانا الله احوال هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا وقتی که آنان احوال خود را تغییر دهند و چون الله برای قومی (بخاطر اعمالشان) بلائی بخواهد پس هیچ برگشتی برای آن نیست و برای آنان جز او هیچ کارسازی نیست. (۱۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«مُعَقِّبَاتٌ»: «مُعَقِّبَاتٌ»: جمع مُعَقِّبَة، گروه ملائکه و جماعت فرشتگان. حرف (ة) برای مبالغه است. فرشتگانی که انسان را تعقیب می کنند، اعمال و گفتار او را ثبت مینمایند و به دستور خداوند متعال آنان را از مصائب و بلاها و اشیاء و اشخاصی که خدا بخواهد، وی را حفظ میکنند. از آنجا که فرشتگان مانند افراد نوکریوال یا پهره داران تبدیل میشوند و به تعقیب یکدیگر می‌آیند و اعمال انسان را مراقبت مینمایند و او را نیز می‌پایند، آنان را (مُعَقِّبَات) گفته‌اند (برای معلومات بیشتر به آیات سوره های: یونس/21، زخرف/80، ق/17 و 18، انفطار/10 و 11 و 12) مراجعه فرماید: (تفسیر نور دکتور مصطفی خرمدل).

تفسیر:

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِّنْ أَمْرِ اللَّهِ»: خدای متعال را فرشتگانی است که بر انسان از پیش رو و پشت سرش حرکت کرده، و به فرمان الهی از او محافظت میکنند و عملش را - از خوب و بد - ثبت مینمایند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یعنی: برهریک از انسان‌ها در همه حالات، فرشتگانی گماشته‌اند که او را مطابق آنچه که خداوند متعال به ایشان هدایت داده است نگهبانی میکنند، نه این‌که قادر باشند تا از امر الهی سرپیچی کنند. به قولی: فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان و از خطر آسیب نگهبانی و محافظت میکنند. به قولی دیگر: او را به امر خداوند متعال از امر وی نگهبانی می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست بر می‌دارند. اینان فرشتگان نگهبان (ملائکه حفظه) اند که بعضی به تعقیب بعضی دیگر می‌آیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهبانی خود دارند.

مجاهد گفته است: هر انسانی فرشته‌ای مامور دارد که او را در خواب و بیداری از جن و انس و حشرات محافظت می‌کند. (تفسیر طبری ۱۱۹/۱۳).

از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: این آیه

کنایه‌ای در مورد شاهان و امیران است که محافظان را از پیش رو و پشت سر برای نگهبانی خود می‌گمارند، خداوند متعال می‌فرماید: آیا از آنان در برابر امر من نگهبانی میکنند؟ غافل از آن که چون من به کسی بدی‌ای را اراده کنم، هیچ نیرویی توان برگرداندن آن بدی را از وی ندارد و نگهبانان هرگز چیزی را از او دفع نمی‌توانند کرد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌افزاید: بلی! خدای منان به هر انسان چهار فرشته را در شب و چهار فرشته را در روز اختصاص داده است که دو تن از آنان نگهبان و دو تن نویسنده‌اند و فرشتگان شب از پی فرشتگان روز می‌آیند.

فرشتگان نگهبان وظایفی دارند، مانند نگهبانی انسان در شب و روز از مضرات و حوادث به اذن و امر و رعایت الهی که این فرشتگان دو تن‌اند، یکی از پیشرو او را نگهبانی میکند و دیگری از پشت سر. دو فرشته دیگر، مأمور حفظ و نگهبانی اعمال خیر و شر انسان‌اند که یکی از آنها به جانب راست وی گمارده است و دیگری به جانب چپش و این دو فرشته، اعمال وی را می‌نویسند، فرشته دست راست اعمال نیک او و فرشته دست چپ، اعمال بد او را می‌نویسد.

پس مجموع فرشتگان توظیف شده و موکل برای هر انسان، چهار فرشته در روز و چهار فرشته در شب‌اند که در هر نوبت، دو تن محافظ و دو تن نویسنده می‌باشند. چنان که در حدیث شریف آمده است: «بر شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی در پی می‌آیند و هر دو گروه در نماز صبح و نماز عصر یکجا می‌شوند...».

در حدیث شریف دیگری آمده است: «همانا با شما کسانی هستند که هرگز از شما جدا نمی‌شوند مگر در هنگام رفتن به قضای حاجت و در هنگام جماع. پس از آنان حیا کنید و گرامی‌شان بدارید».

همچنان در حدیثی صحیح بخاری آمده است که دو گروه از فرشتگان برای نگهبانی مقررند یکی برای شب و دیگری برای روز و این هر دو گروه در نماز صبح و عصر باهم جمع میشوند و پس از نماز صبح گروه محافظ شب مرخص میشوند و محافظین روز کار را به عهده می‌گیرند و پس از نماز عصر، ایشان مرخص می‌گردند و فرشتگان شب، روی کار می‌آیند.

و در حدیثی از ابوداود به روایت حضرت علی (رضی الله عنه) منقول است که به همراه هر انسان چند تا فرشته برای نگهبانی او مقرر است که از او نگهبانی میکنند که براو دیوار یا چیزی ساقط شود، یا او در چقری و غاری نیفتد یا انسان و حیوان به او مشقتی نرساند، البته هرگاه حکم الهی برای مبتلا کردن انسان در بلا و مصیبت نافذ گردد، پس فرشتگان از آنجا کناره می‌گیرند. (روح المعانی)

و از حدیث ابن جریر به روایت حضرت عثمان (رضی الله عنه) معلوم میشود که وظیفه آن فرشتگان نگهبان تنها حفظ از مشقتی و مصایب دنیوی نیست، بلکه سعی میکنند تا او را از گناه هم نجات داده حفظ بکنند و در دل انسان انگیزه نیکی و خوف الله را بیدار میکنند که به وسیله آن او از گناه نجات یابد و اگر باز هم او از الهام فرشتگان غفلت ورزیده به گناه مبتلا بشود باز آنها سعی و برای او دعا میکنند تا زود تر توبه نموده، از گناه پاک گردد باز هم اگر اوبه هیچ نحو تنبیه نشد آنگاه آنان در نامه اعمال او آن را عمل گناه ثبت می‌نمایند.

خلاصه اینکه این گروه محافظین فرشته انسان را از مصایب و افات دین و دنیا در حال

بیداری و خواب حفظ می کنند حضرت کعب احبار میفرماید: اگر این نگهبانی خداوند از انسان گرفته شود جن ها زندگی را بر و بال جان میکنند ولی این گروه نگهبان مادم کار میکنند که تقدیر الهی به حفظ اجازه میدهد و هرگاه الله بخواهد که بنده ای را مبتلا کند این گروه نگهبان از او کناره گیری میکنند.

توضیح آن در آیه بعدی چنین آمده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعَذِّبُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» خداوند متعال نعمتی را که عطا فرماید پس نمی گیرد، مگر آنکه مردم، آن نعمت را ناسپاسی کنند، در حقیقت خدا نعمتی را که به قومی بخشیده است هیچ تغییر نمی دهد تا آنان خود طاعتش را به معصیتش تغییر ندهند؛ در آن صورت است که او خوشی را به ناخوشی و نعمت را به بلا تبدیل می کند.

این امر از جمله سنت های اجتماعی خدای متعال است، که عافیت و نعمت و آسایش و عزت هیچ قومی را تغییر نمیدهد مگر این که به آن نعمت ها ناسپاس باشند و مرتکب معاصی شوند.

فحوای آیه مبارکه به یک فهم عالی و تعلیمی بس بزرگی، برای ما اشاره فرموده است که: به پشت چانس و بخت اقبال و فال و نجوم نگریدید، سرنوشت شما به دست خودتان است. در ضمن باید گفت که: حفاظت خداوند تا زمانی است که انسان، کفران نعمت نکند و گرنه به یاد داشته باشد که از لطف الهی محروم و به حال خود رها خواهد شد. همچنان باید گفت که: برخورداری از نعمت های ظاهری و بیرونی، وابسته به کمالات نفسانی و حالات درونی است. «حَتَّى يُعَذِّبُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» در جای دیگر میفرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...» (سوره اعراف، 96).

در خبر آمده است که: خدای متعال به یکی از پیامبران بنی اسرائیل وحی کرد که به قومش بگوید: ساکنان هر دهکده یا هر خانه که مطیع فرمان خدا باشند، وقتی از اطاعت خارج شوند و به معصیت روی آورند، خدا نعمت و اموری را که دوست دارند، به چیزی تبدیل می کند که از آن بیزار و متنفرند. (حاکم آن را روایت کرده است. در مختصر ابن کثیر نیز وارد شده است. ۲/۲۷۴).

«وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ»: وقتی خداوند متعال به گروهی بلا یافته ای بخواهد، هیچ برگشت دهنده ای برای آن نبوده و هیچ گریزگاهی از قضایش وجود ندارد. «وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (11)»: و برای شان حمایتگری نیست که متولی امرشان شده، خواست های دوست داشتنی شان را برای شان جلب و دوست داشتنی ها را از ایشان دفع نماید؛ بلکه تنها الله یگانه است که کارساز امور بندگان می باشد. یعنی به غیر از الله متعال ولی و یآوری ندارند که عذاب و بلا را از آنان دفع کند.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال در آیات فوق الذکر بندگان خود را هشدار داد که اگر الله متعال از هر کس روی برگراند، بازگشتی ندارد. اینک در آیات متبرکه (12 الی 16) در مورد مظهر الوهیت، ربوبیت و قدرت پروردگار با عظمت بحث بعمل می آید.

در این آیات به بیان گرفته میشود که: همه چیز در هستی او را سجده می کنند و در برابر قدرت و شکوه او فروتن و خاکسارند. پس باید مردم از بندگی بتها و امثال آن دوری و فاصله گیرند و طوریکه یادآور شدیم: به یکتایی الوهیت و ربوبیت الله متعال اعتراف کنند تا هوسهای باطل و عشق به بتها از دل و دیده ی آنان بیرون رود.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ (۱۲)

اوست که برق [جهنده را از میان قطعه های ابر] که مایه ترس و امید است، به شما نشان می دهد، و ابرهای سنگین بار را پدید می آورد. (۱۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«الْبَرْقُ»: الْبَرْقُ جرقه الکتریکی آسمان که بر اثر برخورد دو توده ابر، بارهای الکتریکی متفاوت مثبت و منفی به وجود می آید، همان گونه که از برخورد سر دو سیم برق، جرقه تولید می شود و به اصطلاح تخلیه الکتریکی صورت می گیرد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ»: اوست (سبحانه و تعالی) که از قدرت خویش برق و نور درخشان درون لایه های ابر را به شما نشان می دهد.

«خَوْفًا وَ طَمَعًا»: ابن عباس (رض) گفته است: از صاعقه میترسند و طمع و امید باران را نیز دارند. (زاد المسیر ۳۱۳/۴).

که معمولاً به دنبال برق صاعقه ویرانگر می آید. وگاهی هم باران تند میبارد که با خود زندگی را برای زمین و بندگان به ارمغان می آورد.

باید گفت که: رعد و برق و صاعقه آسمان از یک جهت مایه ترس و وحشت مردم است، زیرا با باریدن و طوفان شدید باران بی موقع، واقع شدن سیلابها، خرابی ها و اکثراً آتش سوزی ها بدنبال دارد و از جهت دیگر سبب شادی و نشاط و امید برای مردم است، زیرا سبب باریدن باران، درختان زراعت و حاصلات سیراب میگردد، درضمن موجب طراوت و شادابی هوا و پاکی و نظافت در محیط می گردد.

پس چنانکه از صاعقه ها می ترسید و به باران امیدوارید همچنان از هشدارهای الهی به عذاب بترسید و در مژده هایش به ثواب امید بندید که این میسر نیست جز با عمل به صالحات و ترک منکرات.

«وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ (12)»: گرچه به ظاهر، عوامل طبیعی زمینه پیدایش رعد و برق و باران است، ولی مبدا و موجد همه عوامل خداوند متعال است. طوریکه میفرماید: «و»: اوست آن که ابرهای گرانبار را سنگین و متراکم و آب را که به سبب آبی که در آنهاست، گرانبارند خلق می کند.

قابل تذکر است که: کشف قوانین فیزیکی و کیمیاوی طبیعت، نباید از ایمان ما به الله متعال بکاهد، زیرا طبیعت و قوانینش هم از مخلوقات خداوند متعال اند.

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (۱۳)

و رعد به ستایش او و فرشتگان نیز از ترس او تسبیح می گویند، و صاعقه ها را میفرستد و هرکس را که بخواهد به آنها گرفتار میکند، در حالیکه آنان در باره الله مجادله میکنند، حال آنکه او (در رساندن عذاب دردناک) بسیار قدرتمند است. (۱۳)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: در فرهنگ قرآن، کَلَّ هستی در حال تسبیح الله سبحان و تعالی اند، آنهم تسبیحی بر اساس علم و شعور و انتخاب رعد نیز مثل فرشته، تسبیحی آگاهانه و از روی شعور دارد، زیرا کلمه رعد و فرشته در آیه مبارکه در کنار هم قرار گرفته است: «وَوَلَّى

يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ: رعد به حمد الله سبحان و تعالى با خضوع و انقياد تسبیح می گوید. برق آسمان که بر اثر برخورد توتة های ابر، با بارهای الکتریکی متفاوت مثبت و منفی بوجود می آید.

«الرَّعْدُ»: رعد. صدائی که از برخورد دو توده ابر، با بار الکتریکی متفاوت به وجود می آید. «يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ»: (ملاحظه شود- سوره های: اسراء / آیه 44، نور / آیه 41، حشر آیه 24).

«الصَّوَاعِقُ»: جمع صاعقة، جرقه الکتریکی. آتشی که بر اثر رعد و برق شدید پدید می آید. (و فرشتگان نیز از بیم او) تسبیحش می گویند (و صاعقه ها را میفرستد و با آنها هر که را بخواهد مورد اصابت قرار می دهد) پس آن را میسوزاند، باید گفت که: تسبیح رعد حقیقتی است که قرآن عظیم الشأن به آن اشاره کرده است و ما هم هر چند معنی آن صداها را نمی دانیم اما به آن ایمان داریم؛ چون خدای متعال جز به حق و درستی خبر نمی دهد و فرموده است: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ. يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ» به عنوان انتقام، صواعق ویرانگر میفرستد و هرکس را که خود بخواهد به وسیلهی آن به هلاکت میرساند.

«يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ» باید یاد آور شد که: صاعقه گزفتگی يك امر تصادفی نیست، بلکه با خواست خدا و مطابق قوانین الهی است.

«وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ كِفَارًا»: اما با وجود این نشانه های درخشان و واضح باز هم کفار را می یابی که در صفات و آیات و رسالت های الهی به ناروا جدال ورزیده، در قدرتش شک می کنند و با پیامبران سر ستیز در پیش می گیرند.

«وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ (13)»: خدای توانا نیرو و مجازات و سزای شدید دارد و می تواند از هر نافرمانی انتقام بگیرد.

بناءً نه باید در فکر حيله و خدعه و جدال با خداوند متعال باشید، نباید فراموش کنید که ذات پروردگار توان مقابله را ندارد.

«الْمَحَالِ»: اگر مصدر باب مفاعله بشمار آید، به معنی مُکایده، یعنی چاره جوئی و چاره سازی است، و اگر اسم باشد، به معنی قوت و قدرت است.

اصل آن (محلّ) به معنی حيله و نیرنگ است. برخی هم آن را از (حَوْل) و هم ریشه با (حيلة) می دانند، وقوت و نقت می کنند. (سوره های اعراف آیه 183، طارق آیات 15 و 16). «ترجمه معانی قرآن». در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون صدای رعد را می شنیدند و برق صاعقه را می دیدند، می گفتند: «اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك». «یا الله! ما را باغضب خود نکش، با عذاب خود هلاک نکن و قبل از اینها ما را عافیت بخش».

همچنان طبرانی از ابن عباس (رض) روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدید، خدا را یاد کنید زیرا رعد بر ذاکر الله متعال اصابت نمی کند». لذا خواندن این دو آیه در هنگام رؤیت رعد و برق سنت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم صدای رعد را می شنیدند، این آیه را می خواندند: «سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وهو على كل شيء قدير: پاكا خدای که رعد به حمد وی و فرشتگان نیز از بیم وی تسبیح می گویند و او بر همه چیز تواناست». سپس فرمودند: «اگر

کسی این دعا را خواند و باز صاعقه بر او اصابت کرد، دیت وی بر من است». و از آنجا که صاعقه نعمتی است که الله متعال با آن انتقام می‌گیرد پس این پدیده در آخرالزمان بسیار واقع می‌شود. چنان که در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که قیامت نزدیک شود، صاعقه‌ها بسیار می‌شود...».

از ابو هریره روایت شده است که هر وقت پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم رعد را می‌شنید می‌گفت: سبحان من یسبح الرعد بحمده و الملائكة من خيفته و هو علی کل شیء قدیر.

ابو هریره (رض) میفرماید: هر کس آن را بخواند و صاعقه او را بزند من دیه‌ی او را به گردن می‌گیرم. (تفسیر طبری ۲۹۸/۹).

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٌ كَفِيهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱۴)

دعوت حق [که اجابتش مایه سعادت دنیا و آخرت است] تنها الله است. و کسانی که جز الله را میخوانند به هیچ وجه دعایشان را اجابت نمی‌کنند، مگر مانند کسی که دو دستش رابه سوی آب بگشاید تا به دهانش برسد در حالیکه هرگز آب به دهانش نخواهد رسید، ودعای کافران جز در ضلال (و گمراهی) نیست! (۱۴)

تفسیر:

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ»: الله سبحانه و تعالی شایسته‌ی نیایش و دعا حق برای او است. این همان دعوت به سوی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است که دعوت همه‌ی پیامبران بود است. امام شوکانی در تفسیر «دعوت حق» میگوید: «یعنی دعای حق از آن خدای سبحان است و آن عبارت است از دعای انسان به بارگاه الهی در هنگام ترس و بیم زیرا در این حال جز خدای سبحان و تعالی کسی دیگر به یاری خوانده نمیشود چرا که در هنگام انقطاع اسباب مادی، فقط حق تعالی قادر به اجابت گفتن انسان درمانده است. پس کسی که او را در این حال بخواند، بی‌گمان او را به حق خوانده است». «تفسیر انوار القرآن» بنابر این فقط او باید مورد پرستش قرار گیرد. و فقط از او درخواست شود و به او پناه برده شود.

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ»: و کسانی که جز الله را به یاری میخوانند، به هیچ وجه جوابی به آنان نمیدهند» یعنی: خدایانی که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌خوانند و پرستش میکنند، هیچ پاسخی به هیچ خواسته‌ای از خواسته هایشان هر چه که باشد نمیدهند، «لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ»، جز الله متعال نباید به سراغ دیگران رفت، زیرا از غیر او هیچ کاری ساخته نیست، دعای هیچکس را اجابت کرده نمیتواند، وجود هیچکس را احساس نکرده و هرگز گره‌ای از مشکلات و پرابلم‌ها را باز کرده نمیتواند.

«إِلَّا كَبَاسِطٌ كَفِيهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ»: و در مثل به شخص تشنه‌ای می‌ماند که در لحظات هلاکت قرار داشته باشد، و میخواهد دست خویش را به سوی آب دراز میکند تا آب به دهانش برسد، و میخواهد تا آب از همان دور دست حرکت کند و خود رابه او برساند، طبیعی است که آب هیچ جوابی به این شخص نمیدهد زیرا آب نیاز آن شخص را به خود احساس نمی‌کند و قادر نیست که خواسته وی را اجابت کند. یعنی اینکه آب جماد و بی‌حس و بی‌شعور است و اساساً امکان شنیدن و دفع حاجت او را ندارد. مثال شان به اشخاص بت پرست می‌ماند که از رساندن منفعت شان محروم‌اند طوریکه شخصی تشنه

از منفعت آب دوردست محروم است همینطور بت پرستان از گرفتن فایده ای بت های شان محروم می باشند.

مفسیر شیخ ابو السعود محمد بن مصطفی عمادی (متوفای ۹۸۲) در تفسیر خویش «ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم» میفرماید: حال مشرکان در این که درخواستشان از خدایانشان در هیچ مورد حاصل نمی شود، به حال یک نفر تشبیه شده که تشنه و سرگردان است و نمی داند چه کار باید بکند. از دور دستش را به سوی آب دراز کرده تا آب به دهانش برسد و هرگز آب به دهانش نمی رسد؛ چون آب جماد است و تشنگی او را درک نمی کند. (ابو سعود ۱۰۲/۳).

«وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (14)» هرکس خالصانه خدا را بخواند، با دست پر بر میگردد. دست خالی برگشتن به خاطر توجه به غیر خداست واقعاً همین طور است دعا و پناه جویی کافران از بتانشان در منت های دوری از صواب و درعین گمراهی از هدایت قرار دارد؛ زیرا مشرکان کوردل و فطرت باخته اند؛ روی فطرتشان را حجابی غلیظ از ظلمت کفر فرا گرفته است.

یعنی: دعای کافران هدر و باطل و نابود است زیرا این دعا به هیچ وجهی از وجوه به حالشان سودی و فایده ای نمی بخشد.

خواننده محترم!

مبحث دعوت به پرستش الله یگانه، دوری از توجه به دیگران و تنها او را مؤثر دانستن، بارها در قرآن تذکر داده شده است. از جمله: اگر انسان، تنها از من درخواست کند، من حتماً او را پاسخ می دهم. «أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره، 186). اما اگر به سراغ دیگران رفت و از آنها حاجت خواست، بداند آنها نمی شنوند و اگر هم بشنوند اجابت نمی کنند. «إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ» (فاطر، 14).

انسان محدود در زندگی پر حادثه دنیا نیازمند پناهگاهی مطمئن است، انبیاء پناهگاه واقعی را به او معرفی میکنند، «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» اما کمک های دیگران (طاغوت ها) یا برای استعمار یا استثمار یا تبلیغات و حفظ موقعیت خود و یا... میباشد و در واقع آنچه برای آنها مطرح نیست، انسان است.

انسان، فطرتاً تشنه حق و خواستار حقیقت است «لِيَبْلُغَ فَاةً» ولی راه وصول به آنرا گم میکند. اما جز ایمان به خدا و عشق و انس به او و دعا و درخواست از او، هیچ چیز دیگری انسان بی نهایت طلب را سیراب نمی کند. «وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ» چرا که غیر از الله هر چه باشد سراب است و دعا از غیر او بیهوده.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۱۵)
هر آفریده ای که در آسمان ها و زمین است خواسته و ناخواسته برای الله سجده میکنند، و همچنین سایه هایشان صبح و شام برای الله سجده میکنند. (۱۵)

تفسیر:

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ساکنان آسمان ها و زمین یعنی اینکه هر که در آسمان ها و زمین است فقط در برابر خدا سرفروتنی و تسلیم خم میکنند.

«مَنْ» برای موجود عاقل بکار میرود و «ما» برای موجود غیر عاقل، اما در آیات دیگر مشابه این آیه با «ما» آمده است، مثل آیه «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (نحل، 49)، لذا میتوان نتیجه گرفت که مراد از این آیه نیز سجده ی همه

موجودات است، خصوصاً که در تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز مطرح شده که ناگفته پیداست سایه، عقل ندارد. شاید منظور از سجده کردن سایه‌ها حالت افتادن سایه بر زمین باشد. (تفسیر نور).

«طَوْعاً وَكَرْهاً»: خواه ناخواه، به اجبار یا اکراه. یعنی اینکه مؤمنان با میل و رغبت سجده میکنند، ولی دیگران بخاطر نیاز، مجبور به تواضع و تذلل میشوند. مفسر حسن بصری میفرماید: مؤمن به میل و رغبت خود سجده می‌کند و کافر به اکراه یعنی در حالت آشفتگی و هراس و وحشت.

«طَوْعاً أَوْ كَرْهاً»: خواه ناخواه. یعنی همه کس و همه چیز در برابر فرمان خدا خاضع و فرمانبردار میباشند، ولی خضوع و فرمانبرداری دست‌های تکوینی و تشریعی است. مؤمنان از روی میل و رغبت در پیشگاه پروردگار به سجده می‌افتند، اما غیر مؤمنان هر چند حاضر به چنین سجده‌ای نیستند، تمام ذرات وجودشان از نظر قوانین آفرینش خواه ناخواه تسلیم فرمان خدا است. این دو اصطلاح مصدر و حال می‌باشند (نگاه: آل عمران آیه 83). (تفسیر نور).

«وَظِلَّالَهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (15)»: همچنان سایه‌های مخلوقات که در آغاز و آخر روز به اراده حق تعالی در حال حرکت‌اند، در پیشگاه جبروتش خضوع و سر تعظیم فرود می‌آورند. پس پاک پروردگاری که عظمت کبریایی‌اش دشمنانش را مقهور، و محبت ولایی‌اش دوستانش را سرخوش و مخمور گردانیده است.

«غدو»: جمع «غده»، عبارت از اول روز است چنانکه آصال: جمع «اصیل»، عبارت از وقت بعد از عصر تا هنگام غروب است.

منظور بیان قدرت و عظمت خدا و تسلط وی بر همه چیز است که قدرتش بر همه چیز غالب بوده و همه چیز در برابر او سر تسلیم فرود می‌آورد. و تمام کائنات حتی سایه‌ی انسان تسلیم شکوه و جلال او شده، و در کمال فروتنی فرمانبردار فرمان او هستند.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱۶)

(ای پیامبر! به مشرکان) بگو: «پروردگار آسمانها و زمین کیست؟» بگو: «الله» (سپس به آنها) بگو: «آیا به جای او اولیاء (ومعبودانی) بر گزیده اید که مالک سود و زیان خود نیستند». بگو: «آیا نابینا و بینا برابرنند، یا تاریکی‌ها و نور یکسان است؟ آیا آنها شریکانی برای خدا قرار داده‌اند که همچون آفرینش او آفریده‌اند، پس (این) آفرینش (ها) بر آنها مشبه شده است؟!». بگو: «الله آفریننده‌ی همه چیز است، و او خدای یگانه‌ی مقتدر است. (۱۶)

تفسیر:

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: ای محمد! به آن مشرکان بگو: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده کار آنها را به تدبیر خویش سامان داد و روزی همه کسان را که در آنها وجود دارند عهده‌دار گشت؟ منظور از این سؤال سرزنش و تمسخر خدایان ساختگی است که توسط کفار مورد پرستش قرار می‌گرفتند.

«قُلْ اللَّهُ» بگو: او فقط الله یگانه آفریننده روزی بخش مدبر است.
 «قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا»: حجت را بر آنان تمام کن و به آنها بگو: آیا برای خدا شرکائی قرار داده و آنها را پرستش می کنید درحالیکه آنها برای خود نمی تواند سودی را جلب یا ضرری را دفع نماید، نباید تحت هیچ عنوانی به جای الله مورد اطاعت قرار گیرد.

کسیکه حق را دید و آن را نپذیرفت، بمثابة شخصی است که چشم دلش کور و فضای اطرافش ظلمات است طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» بگو: آیا نابینا (که مراد از آن شخص کافر است) با بینا که منظور آن مؤمن است برابرند؟ قطعاً برابر نیستند و مسلماً شخص بینا کاملتر از شخص نابیناست. پس همچنان مؤمن نسبت به کافر و نور در برابر ظلمت نیکوتر و راه گشاتر است.

یعنی همانطور که نابینا و بینا و تاریکی و روشنایی مساوی نیستند، همچنین مؤمن که نور حق را می بیند با مشرک که از دیدن نور حق عاجز است برابر نیست. تمایز و جدایی بین حق و باطل واضح است بسان تمایز بین نابینا و بینا.

و تفاوت بین ایمان و گمراهی بسان تفاوت بین روشنایی و تاریکی است.
 «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ»: مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: بدین ترتیب احتجاج و اقامه ی دلیل بر آنان و مسخره کردن آنها را تمام کرده است. غیر از خداوند کسی چیزی را نیافریده تا در آفریده ها دچار اشتباه شویم. یعنی آیامشرکان خدایانی برگرفته اند که موجوداتی بسان مخلوقات خدا را خلق کرده اند و کار بر آنان مشتبه شده است و مخلوق خدا را از مخلوق خدایان دیگر تشخیص نمی دهند؟ این تمسخر و ریشخندی همراه با تحقیر و توهین است؛ زیرا آنها می دانند همه چیز مخلوق الله است و می دانند این خدایان، ساخته ی گمان و توهمات آنها بوده و هیچ چیز را خلق نکرده اند، اما با این وجود آنها را پرستش می کنند. و این بی ارزش ترین و پست ترین مرحله ایست که عقل مشرکین بدان می رسد و بعد از این که بر آنان اقامه ی حجت کرد، آشکارا میفرماید: «قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (16)» بگو: الله خالق جمیع اشیاء است، پس آفریننده ای غیر از او وجود ندارد بنابر این، این که حق تعالی شریکی در عبادت داشته باشد درحالی که در آفرینش شریکی ندارد، به هیچ وجه با منطقی و معقول نیست «و اوست یگانه قهار» و غیر او هر چه هست، مقهور و تحت فرمان است پس هر کس چنین شأن و عظمتی داشته باشد، فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می باشد.

شیخ عبدالرؤف مخلص هروی مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: «اهل سنت با این آیه استدلال کرده اند بر این که افعال بندگان همه مخلوق خداوند متعال است و بنده خود خالق فعل خویش نیست زیرا فعل او «شیء» است و حق تعالی خالق هر «شیء» است پس آنچه در حوزه توان انسان است، همانا عمل و انتخاب چیزی است که خداوند برایش آفریده است، نه بیشتر از آن.»

خوانندگان محترم !

در آیات قبلی از دعوت حق و باطل بحث بعمل آمد و تذکر یافت که: مؤمن و کافر و ایمان و کفر را به بینا و نابینا و روشنایی و تاریکی تشبیه کرد.
 اینک در آیات متبرکه (17 الی 25) مثل حق و باطل، سرانجام نیک بختان و بدبختان،

معرفی این دو گروه مورد بحث قرار داده شده است.

در این آیات نیز مثال دیگری است که: حق را به آبی که در درون زمین میماند به مردم سود میرساند و نیز به معدنی سودمند تشبیه و باطل را - از جهت نابودی و ناپایداری و بی سود بودن - به کف روی آب، همانند کرده است، و طوریکه یادآور شدیم به صفات نیک بختان و سیاه بختان هم اشاره میکند. و میفرماید:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةً بِقُدْرِهَا فَخَتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (۱۷)

الله از آسمان آبی فروفرستاد و در هر درّه رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش وسعت خویش [سیلابی] روان گشت، پس سیل کف بلندی روی خود برداشت. همچنین از آنچه در آتش می‌گذارید (از طلا و نقره و غیره) برای حصول زیورات و ابزار، از آن نیز کفی بالا می‌آید، الله برای حق و باطل این چنین مثل می‌زند (تا آنرا بیان و روشن کند)، اما آن کف از میان می‌رود و اما آنچه به مردم سود میبخشد در روی زمین باقی میماند. الله مثل‌ها را این گونه بیان می‌کند [تا مردم در همه امور حق را از باطل بشناسند]. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَالَتْ»: جاری شد. «أَوْدِيَةً»: جمع وادی، درّه‌ها. مراد رودخانه و جویبارهای میان کوه‌ها است.

«بِقُدْرِهَا»: به اندازه گنجایش خود. «زَبَدًا»: کف. «رَابِيًا»: برآمده. در بالا قرار گرفته. «ابْتِغَاءً»: به خاطر. از برای. مفعول له است. «حُلْيَةٍ»: زیور. «جُفَاءً»: دور انداختنی. مصدر ماده (جَفَأ) به معنی اسم مفعول، یعنی مَجْفُوء است که به معنی مطرود و پرت شده می‌باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

بعد از اینکه الله متعال در آیات قبلی یادآور شد که در روی زمین دو دعوت موجود است: یکی دعوت حق و دیگری دعوت باطل، و همانا دعوت الله دعوت حق است و دعوت غیر از الله دعوت باطل، در این بابت الله متعال دو مثل را در مورد حق و رهروان راه حق و باطل و حزبش آورده است تا تفاوت بین هدایت و گمراهی و تفاوت بین رشد و انحراف روشن شود. همچنان به تعقیب آن مؤمنان را در سرای نعمت‌ها و عاقبت کافران را در دیار بدبختی‌ها یادآور می‌شود. (تفسیر صفوة التفاسیر)

در آیه مبارکه: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقُدْرِهَا فَخَتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا...» خداوند متعال دو مثال برای معرفی باطل بیان نموده است، یکی مثال خس و خاشاک که بر روی آب ظاهر می‌شود و دوم کفی که هنگام ذوب فلزات، روی آنها را می‌پوشاند. باطل همچون کف است، زیرا:

- 1- رفتنی است، 2- در سایه حق جلوه می‌کند، 3- روی حق را می‌پوشاند، 4- جلوه دارد، ولی ارزش ندارد. نه تشنه‌ای را سیراب میکند نه گیاهی از آن می‌روید، 5- با آرام شدن شرایط محو می‌شود، 6- بالانشین پر سر و صدا، اما تو خالی و بی محتوی است.

چنانکه در آیات دیگر نیز بر این امر تأکید شده است: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ» (نبیاء، 18)، با حق بر سر باطل می‌کوبیم.

«يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ» (شوری، 24): خداوند باطل را محو می‌کند.
«وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ» (سبأ، 49): باطل در دنیا و آخرت محو و نابود است. «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (اسراء، 81): همانا باطل رفتنی است.
«جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» (اسراء، 81): حق آمد و باطل رفت.

تفسیر:

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً»: پروردگار همان ذاتی است که از آسمان باران نازل نموده است پس از آن آب رود خانه‌ها پر شده «فَسَأَلْتُ أَوْدِيَةَ بِقَدَرِهَا» پس رودخانه‌هایی روان شدند یعنی: آب رودخانه‌ها روان شد «به اندازه گنجایش یعنی به میزان وسعت و اندازه خودشان» پس اگر رودخانه کوچک و خورد بود، آن رودخانه مقدار آب کم و اگر رودخانه بزرگ بود، مقدار آب بسیار در آن روان و جاری گشت. ملاحظه می‌نمایم که فیض الهی جاری است و هرکس به اندازه توان و استعدادش از آن بهره‌مند و مستفید می‌شود.

«فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا»: «و سیل کفی بلند روی خود برداشت».

«زبد»: قف سپید بالا آمده بر روی سیل است.

«رابی»: بلند و بالا آمده بر روی آب، یعنی سیل ناشی از بارش باران، خس و خاشاک را با خود حمل میکند که بر سطح آن آب قرار داشته باشد.

مفسیر مشهور جهان اسلام شیخ مرحوم صابونی میفرماید: پروردگار با عظمت این ضرب المثل را در مورد حق و باطل و کفر و ایمان به بیان گرفته است: پس مثال حق در ثبات و پایداریش و مثال باطل در نابود شدنش، مانند آبی است که خداوند متعال آنرا از آسمان بر روی زمین فرو میریزد. سیل خس و خاشاک را بر می‌دارد، پس حق همان آبی است که در زمین باقی می‌ماند و خس و خاشاک بی فایده همان باطل است. و این یکی از دو مثال حق و باطل است که بیان یافت. (تفسیر صفوة التفسیر) و مثال دیگر عبارت است از گفته‌ی خداوند متعال است که میفرماید: «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ جَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ»: و همچنین است آنچه که از طلا و نقره و مس که انسان‌ها آن را برای تهیه‌ی زیور آلات چون طلا و نقره برای زینت و آرایش یا چیزهای مورد نیاز از قبیل ظروف خانه و یا سایر موارد ضروری برای و سایل کار، از آهن، برنج، مس و سرب، روی آتش می‌گذارند یعنی صیقل میکنند و در این حالت قشر های اضافی و فضلات آن که مانند خس و خاشاک که بی فایده است از بین رفته و اصل آن باقی می‌ماند.

«كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ»: به این ترتیب خداوند متعال برای حق و باطل مثالی را بیان میدارد. مثل حق در ثبات و استقرار مانند آب پاک و زلالی است که در زمین استقرار یافته و انسان از آن بهره و فایده ای بدست می‌آورد، و مثال باطل در زوال و نابود شدنش مانند آن خس و خاشاکی است که آب آن را دور کرده و متلاشی و نابود می‌شود. و همچنان صنعتگر، قشر های گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از آن زیوری می‌سازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنین است مثال باطل که نابود می‌شود.

طوری‌که میفرماید: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» و قشر که خیر و برکتی ندارد. از قبیل آنچه که بر سطح آب و مواد ذوب شده قرار می‌گیرد، سیل آن را پرت میکند و پراکنده شده و در دو طرف دره از بین می‌رود.

باید به این واقعیت اعتراف کرد که: حق و باطل با هم هستند، ولی در نهایت، باطل رفتنی است. و حق به پیروزی می رسد.

طوریکه مثال آن در آیه مبارکه بیان شده که: «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ»: ولی آنچه که برای انسان فایده دارد از قبیل آب زلال و معادن خالص در زمین باقی میماند. «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (17)»: این گونه خداوند متعال برای حق و باطل و هدایت و گمراهی مثال آورده است، تا انسان پند و اندرز بگیرد.

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٨﴾

برای کسانی که (دعوت) پروردگارشان را اجابت کردند، پاداش نیک (بهشت) است و کسانی که (دعوت) او را اجابت نکردند، اگر تمام آنچه در زمین است و (نیز) همانندش، از آنها باشد برای رهایی خود (از عذاب) فدیة بدهند، (از آنها پذیرفته نخواهد شد) آنها سختی حساب را خواهند داشت، و جایگاهشان جهنم است، و چه بد جایگاهی است! (۱۸)

تفسیر:

«لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ»: برای کسانی که فرمان پروردگارشان را اجابت و اطاعت کرده اند، از پیامبرش پیروی نموده، به آنچه موجبات رضای الله متعال است عمل کرده و از آنچه سبب غضب اوست پرهیز نموده اند، پاداش و ثوابی نیکوتر مقرر است که عبارت است از بهشت، آن سرای نعمت ها. «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» و کسانی که فرمان پروردگارشان را اجابت نکرده اند، از پیامبرش پیروی نکرده و به هدایتش تاسی نه جسته اند، برای شان آتش جهنم است.

«لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ»: اینان اگر اموال تمام دنیا را با همه اشیای نفیس و قیمتی آن داشته باشند و مانند آن را نیز با آن بیاورند یعنی: مانند سراسر آنچه در زمین است، نیز به آن ضمیمه شود و از آنان باشد.

«لَافْتَدَوْا»: به تمام آن را میدهند تا خود را از عذاب خدا برهانند. به حالشان فایده ای نمیرساند؛ «أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ»: کسانی که ندای پروردگارشان را نشنیده گرفته و او را اجابت نکرده اند «برای آنان سختی حساب است» در سرای آخرت. سختی حساب آن است که شخص در برابر کل گناهانش مورد محاسبه قرار گیرد و هیچ چیز از گناهان اش بخشیده نشود.

مفسر حسن بصری (رح) فرموده است: در مقابل تمام گناهانشان مورد باز خواست و محاسبه قرار میگیرند، از آنان چیزی بخشوده نمیشود.

«وَمَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ»: در روز قیامت به جهنم پناه میبرند و به آن رو می آورند.

زیرا به سبب کفر و تکذیبی که داشته اند جایگاهشان در روز قیامت آتش جهنم است و به سختی جزا خواهند یافت، «وَبِئْسَ الْمِهَادُ (18)»: وه! چه بد فرشی است که برای خود گسترده اند. بناءً آنها با اعمال بد خویش، بدترین اقامتگاه و سنگین ترین کیفر را برای خود آماده کرده اند؛ در غل و زنجیرها، در حسیض خواری و خفت و در پرتگاه خوف و ترس و وحشت قرار دارند.

حساب و حسابگری در قیامت:

از جمله منازل سخت و خوفناک در روز قیامت همانا، ایستگاه حساب و کتاب است. خداوند متعال در این مورد در (آیه 1/ سورة أنبياء) میفرماید: «أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّعْرُضُونَ» (برای مردم (وقت) حسابشان نزدیک شده است، در حالی که آنان در غفلت روی گردانند).

حساب پس از مرگ :

خدای متعال در سورة (طلاق / آیه 8) میفرماید: «وَكَايْنٍ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا ثُكْرًا» (و چه بسا (اهالی) قریه‌ها از فرمان پروردگارشان و (فرمان) رسول او سرکشی کردند، پس به سختی از آنان حساب گرفتیم و به عذابی سخت ناشناخته عذابشان کردیم).

- حساب آسان:

پروردگار با عظمت ما در (آیات 7 و 8 / سورة إنشقاق) در مورد حساب آسان میفرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» 7 «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَّسِيرًا» 8 (پس از ملاقات) کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شود. (8) پس به آسانی با او حساب خواهد شد. در این هیچ جای شکی نیست که: اعمال انسان در دنیا ثبت شده و در قیامت، به صورتی مکتوب و مستند به او ارائه میشود. در قیامت، حساب مردم گوناگون است. حساب و کتاب انسانهای صالح آسان بوده. «حِسَابًا يَّسِيرًا» (و حساب ظالمین و تبهکاران حسابی سخت. «حِسَابًا شَدِيدًا» خواهد داشت.

انواع حساب در روز قیامت:

در این هیچ جای شک نیست که الله متعال میفرماید: «وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» کافی است که ما حسابگر باشیم، «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» و حسابرسی الله سریع است. «قرآن عظیم الشأن برای مردم چند نوع حساب را به در روز قیامت به بیان گرفته است. طوریکه در فوق هم تذکر دادیم حساب تعداد از انسانها بی نهایت اسان صورت می پذیرد که همانا «حِسَابًا يَّسِيرًا» است. (انشقاق، 8).

و حساب یک تعداد از انسانها، دارای حساب سخت و دقیق صورت می پذیرد که همانا به عنوان «حِسَابًا شَدِيدًا» یادآوری شده است. (طلاق، 8)، و هدف از «سُوءُ الْحِسَابِ» همانا دَقَّت در حساب است.

قابل تذکر است که: تعدادی از انسانها بدون حساب رأساً به دوزخ پرده میشوند و ضرورتی به محاکمه و میزان را ندارند. این عده از انسانها عبارتند از: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» 105 (کهف، 105). (انان، کسانی‌اند که به آیات پروردگارشان و دیدار او (در قیامت) کفر ورزیدند، پس کارهایشان تباه و نابود شد. پس ما برای آنان در قیامت، میزانی برپا نخواهیم کرد، (چون کارشان وزن و ارزشی ندارد تا نیاز به میزان باشد).

همچنان هستند تعدادی از انسانها که بدون حساب به بهشت داخل می شوند طوریکه قرآن عظیم الشأن در (آیه 10 سورة زمر) میفرماید: «إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (زمر/10).

طبق آنچه از روایات و احادیث متعدد به دست می‌آید، مبین این حقیقت و واقعیت است که حساب آن‌ده از انسانهای که با مردم به عفو و رحمت برخورد میکنند، حسابشان در روز

قیامت آسان و کسانیکه با مردم به سختی ظلم و تعدی عمل مینمایند حسابشان در روز قیامت سخت و دشوار خواهد بود. ولی در این هیچ جای شکی نیست که انسانهای مشرک بدون حساب به دوزخ برده می شوند در مقابل اهل صبر هم بدون حساب به بهشت داخل خواهند شد. الهی ما را از جمله اهل صابر قرار ده. آمین یا رب العالمین.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١٩﴾
آیا کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، مانند کسی است که [از نظر باطن] نابیناست؟! فقط خردمندان [بینادل] متذکر [حق] می شوند. (۱۹)

تفسیر:

در آیه قبل به کسانی که دعوت حیات بخش انبیاء علیهم السلام را اجابت میکنند اشاره شد، در این آیه مبارکه و آیات بعدی، آثار استجابات آن دعوت را بیان گرفته میفرماید: «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ» (آیا کسی که می داند آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده حق است [پس ایمان آورد] مانند کسی است که نابیناست) آن را نمی داند و به آن ایمان نمی آورد، خیر (فقط خردمندان اند که پند می پذیرند).

در آیه مبارکه در می یابیم که: قرآن عظیم الشأن انسان بی خبر از حق را انسان نابینا خطاب مینماید. طوریکه به جای «کمن هو لایعلم» فرموده است «کمن هو أعمی» و کور دل لذا این حقیقت را نمی داند؟ یکسان است؟ منظور آیه مبارکه همانا کوری بصیرت است.

ابن عباس (رض) فرموده است: و درباره سیدنا حمزه سیدالشهداء و ابی جهل این آیه نازل شده است.

«إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (19)» «فقط خردمندانند» یعنی: صاحبان عقل و خرد برترند «که پند می پذیرند» اما آنان که از عقل و خرد سالم بی بهره اند، پند نمی پذیرند و هرکس پند نپذیرفت، نابیناست.

باید گفت گ عقلی که انسان را به حقانیت کتاب آسمانی نرساند، اساساً در جمله عقل بحساب نمی آید. بناءً برای رسیدن به عقل سلیم و فطرت خالص باید گناه و غفلت را از خود دور کرد.

سپس خدای متعال خصوصیات هر دو گروه را به بیان می گیرد و در بدو به اوصاف و خصوصیات اهل حق پرداخته میفرماید:

اصطلاح «اولوا الالباب» در قرآن:

طوریکه در (آیه 19 سوره رعد) خواندیم: «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»: حق را و عظمت خدا را تنها خردمندان درک و فهم می کنند. تنها عاقلان میدانند که باید مؤمنان و کافران مثل هم بشمار نیایند.

اصطلاح «اولوا الالباب»: یعنی صاحبان عقل و اندیشه، بصورت کل 16 بار در قرآن عظیم الشأن استعمال گردیده است و هر مرتبه همراه با يك کمال و وصفی بیان شده است. از جمله: راز احکام را می فهمند. «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره، 179). آینده نگر هستند. «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَ اتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره، 197). دنیا را محل عبور و گذر می دانند نه توقفگاه و مقصد. «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا

عَذَابَ النَّارِ» (آل عمران، 191)

(خرمدندان) کسانی هستند که ایستاده و نشسته و (خوابیده) بر پهلو یاد خدا میکنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین فکر میکنند (و از طی قلب میگویند): پروردگار! این هستی را باطل و بی هدف نیافریده‌ای، تو (از کار عبث) پاک و منزه‌ی، پس ما را از عذاب آتش نگهدار.

بهترین و برترین منطق را می‌پذیرند. طوریکه در (آیات 17 و 18 سورة زمر) «وَالَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ» «17» «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أَُولَٰئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» «18» (و کسانی که از عبادت و بندگی طاغوت‌ها (و قدرت‌های ضد الهی) دوری نموده و به سوی خدا بازگشتند بر آنان مژده باد، پس بندگان مرا بشارت ده. 17) (آنان که سخن را با دقت می‌شنوند و بهترین آن را پیروی میکنند، آنانند که خداوند هدایتشان نموده و آنانند همان خردمندان. 18)

اهل تهجد و عبادت میباشند. «أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (آیه: 9 سورة زمر) (آیا (چنین کسی بهتر است یا) آن کس که در طول شب در حال سجده و قیام به اطاعت مشغول است (و) از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟» تنها خردمندان متذکر می‌شوند (و پند می‌پذیرند).

الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَ اللَّهِ وَلَا يَنْفُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿٢٠﴾

(خرمدندان) کسانی اند که به عهده‌ی که با الله بسته‌اند، وفا می‌کنند و عهد او را نمی‌شکنند. (21)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَهْدُ اللَّهِ»: پیمان فطری و تکوینی خدا با انسان. یعنی آن بخش از حقائق هستی که انسان با نیروی عقل و فکر خویش بدان‌ها پی می‌برد (انعام / 152). و پیمان تشریعی، یعنی رعایت احکام و قوانینی که الله متعال توسط انبیاء برای راهنمایی انسان‌ها فرستاده است. «الْمِيثَاقُ»: پیمان‌هائی که انسان‌ها با انسان‌ها می‌بندند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«الَّذِينَ يُوفُونَ بَعْدَ اللَّهِ»: اولین صفت کسانی که احکام الهی را قبول داشته‌اند، آنان کسانی اند که: به عهد و پیمان الله متعال یعنی اوامر و نواهی او را که بندگان را بدان مکلف نموده است، کاملاً و به بهترین شکل آن به انجام میرسانند و به آن وفا می‌دارند. «وَلَا يَنْفُضُونَ الْمِيثَاقَ (20): دومین صفت کسانی که احکام الهی را قبول داشته‌اند کسانی اند که: عهد و پیمانی را نقض نمی‌کنند بلکه به آن با امانت داری وفا می‌کنند؛ که عبادات، معاملات و سایر انواع طاعات به شمول قرار داده‌ها، پیمان نامه‌ها، سوگندها و نذرهای این معنی شامل اند.

وفای به عهد در اسلام:

«اوفوا بعهدي اوف بعهديكم» (به عهد و پیمان من پایبند باشید، تا که به عهد و پیمانم با شما

وفادار باشم. (آیه ۴۰ / سورة بقره)

عهد چیست:

عهد در لغت به معنای پاسداری و سرکشی کردن و حفظ چیزی می باشد، و در اصطلاح به قرار دادها و پیمان هایی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود، عهد گفته میشود. (مفردات راغب اصفهانی، چاپ اول، ۱۴۱۲ه، چاپ بیروت، ص ۱، جلد ۵).

مهمترین سرمایه یک انسان و مهمترین سرمایید یک جامعه داشتن حس اعتمادی است که اتباع یک جامعه به یکدیگر دارند، و هر عامل که حس اعتماد را در جامعه تقویت نماید، مایه سعادت و پیشرفت آن جامعه است. در جامعه ای که حس اعتماد از بین رود و یا به تضعیف گذاشته شود آن جامعه به سوی بدبختی سوق میگردد.

از مهمترین عامل که میتواند حس اعتماد را در جامعه تقویه و قوت ببخشد، زنده نگاهداشتن اصل وفا به عهد و پیمان است. عهد و پیمان یکی از فضایل مهم اخلاقی بحساب رفته و شکستاندن عهد و پیمان از بدترین رذایل اخلاقی بحساب می آید.

وفای به عهد و پیمان، نشان دهندهی درجه عالی شخصیت انسانی بوده، و وفاداری به عهد پیمان انسان را به عالیترین معراج انسانیت ارتقاء میدهد.

وفا به عهد و پیمان یکی از اساسی ترین شرایط زندگی دسته جمعی است و بدون آن هیچ گونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن از زندگی اجتماعی و آثار و برکات آن محروم خواهد شد. به همین دلیل، وفای به عهد در شرعیت غرای محمدی مورد تأکید زیاد اکید و همه جانبه قرار گرفته است و شاید کمتر حکمی را بتوان یافت که دامنه اجرای آن تا این اندازه وسیع و گسترش داشته باشد.

خداوند متعال، در قرآن عظیم الشان از سویی خود را با وفاترین با وفایان عالم معرفی میکند: «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ» (آیه ۱۱۱ / سورة توبه) چه کسی به پیمانش پایبندتر از الله است؟ و کمترین احتمال پیمان شکنی را نسبت به خود قاطعانه مردود میشمارد: «فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ» (آیه ۸۰ / سورة بقره) خداوند هرگز پیمان شکنی نمی کند.

از سوی دیگر، بارها بندگان مؤمن خویش را به وفاداری و پایبندی به تعهدات شان دعوت کرده از نقض عهد و بی وفایی باز می دارد.

خداوند در آیه ای ضمن بیان نشانه های اولوا الالباب «خردمندان حق جو» قبل از هر چیز، روی وفا به عهد و ترک پیمان شکنی انگشت نهاده میفرماید:

«الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ» (آیه ۲۰ / سورة رعد) «۱۸۹» آنها کسانی هستند که به عهد الهی وفا میکنند و پیمان را نمی شکنند.

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم حتی در بین مخالفین خویش به وفادار به عهد بودن مشهور بود و حتی دشمنان وی این شخصیت والا و پیامبر اسلام را با وجود اینکه به پیامبر بودنش معتقد نبودند اما وی را یک انسان وفادار به عهد میشمردند و این اخلاق را وی در عمل ثابت کرده بود.

با تأسف باید که روزگار زندگی برخی از اوقات انسان، به افراد سر میخورد که به بیان چالاک و فریب چنان بازی را براه می اندازد که انسان میتواند حتی از مقام انسانی همچو افراد انکار نماید. عهد شکنان را در اسلام غدار مینامند و این غداری با کفار هم بعد از عهد بستن مجاز نیست.

غدر و غدار:

غدر همانا بی وفایی، پیمان شکنی، نقض عهد، خیانت، تزویر، حيله و فریب است. عهد شکنی و عدم وفاداری به عهد یکی از بدترین اعمال انسانی بشمار رفته که: پیامبر بزرگوار اسلام، محمد صلی الله علیه وسلم همچو اشخاص را در جمله بی‌دینان شماریده و میفرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ» هر کسیکه شکننده عهد و پیمان اند از جمله بی‌دینان بشمار میرود.

همچنان پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم میفرماید: من کان یومن بالله و الیوم الآخر فلیف ادا وعد. پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد هر گاه وعده می دهد باید به آن وفا کند.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: ثلاث لیس لاحد من الناس فیهن رخصة: بر الوالدین مسلما کان او کافرا و الوفاء بالعهد لمسلم او کافرا و اداء الامانة الي مسلم کان او کافرا.

محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: سه چیز است که ترک آن بر هیچ کس جایز نیست: نیکی به پدر و مادر چه مسلمان باشند چه کافر و وفای به عهد با مسلمان یا کافر و ادای امانت به مسلمان یا کافر.

از آیات قرآنی و احادیث نبوی و سایر دساتیر اسلامی بصورت واضح و آشکارا معلوم میگردد که فرد مسلمان باید به همه ی پیمان ها، و سایر قرار داد های خواه لفظی باشد و یا کتبی باشد، و عملی باشد باید پابند آن باشد.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (۲۱)

و (همچنان خردمندان) آنانی اند که آنچه را الله به پیوستنش امر کرده است می پیوندند و از پروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند. (۲۱)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» سومین وصف اهل حق بندگان فرمانبردار این است، که صله ی ارحام را به جا می آورند که خدا به آن امر کرده است. از نیکی به پدر و مادر گرفته تا رعایت صله رحم، سرپرستی یتیم، یاری به مستمندان و بخشش به محرومان. برخی از مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: که هدف آیه مبارکه اینست که: ایشان با ایمان و عمل صالح را یا همراه با ایمان به آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قرآن ایمان به انبیا ی گذشته و کتابهای آنها را با هم وصل میکنند. (تفسیر معارف القرآن: مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که دوست دارد تا در رزقش توسعه داده شود و باقی مانده عمرش طولانی شود، باید رحم خود را ببیوندد».

«وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ»:

چهارمین وصف اهل حق این است: همین طور ایشان با عمل به آنچه که حق تعالی را راضی میسازد و پرهیز از آنچه که او ناپسندش می دارد، از عذاب پروردگار خویش می ترسند.

ترسی که آنان را بر انجام تکالیف شان و اجتناب از محرمات وا می دارد. یعنی ترسی

است که با شناخت کسی که انسان از او می ترسد، همراه باشد. «خشیت» عبارت از آن خوفی است که به وجه عظمت و محبت پدید آید لذا در جمله مابعد که خوف سختی عذاب بیان شده در آنجا لفظ «خشیت» نیست بلکه فقط لفظ خوف استعمال شده است. طوریکه میفرماید: «وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (21)»: پنجمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است: که از حساب بد در روز حساب می ترسند که منجر به آتش میشود، پس به خاطر ترس شان در اطاعت جدی می باشند و حدود او را نگهمیدارند. باید گفت که یکی از اوصاف اهل حق این است که قبل از آن که مورد چنین محاسبه‌ای قرار گیرند، با خود محاسبه می‌کنند.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٢﴾

و (همچنان خردمندان) آنانی اند به خاطر پروردگارشان صبر و شکیبایی کردند، و نماز را بر پا داشتند و از آنچه به آنها روزی داده ایم، پنهان و آشکارا انفاق کردند، و بدی را با نیکی دفع میکنند، فرجام (نیک) سرای آخرت از آن آنهاست. (۲۲)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»:

«ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»: به خاطر (رضایت) ذات پروردگارشان.

ششمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است: که به خاطر جلب رضایت الله متعال به هنگام مشکلات و مصایب، شکیبایی از خود نشان میدهند، هدف از شکیبایی بر طاعت الله متعال، شکیبایی از محرمات وی و شکیبایی بر مقدرات درد آور و ألمناک وی است. باید یادآور شد که: «صبر»، فقط به معنای تحمل مشکلات نیست، بلکه شامل پایداری در عبادت، مقابله با معصیت، بردباری در مصیبت، تسلیم در اطاعت و عدم غرور و مستی در نعمت نیز می شود.

«صَبَرُوا»: صبر و استقامتی دارای ارزش است که برای خداوند متعال و در راه او باشد. «وَجْهِ رَبِّهِمْ»: به معنای جلب توجه، عنایت و رضایت پروردگار است.

صابرین قبل از حساب و کتاب وارد جنت میشوند!

روایت شده است که در روز قیامت زمانی که مردم همه را برای محاسبه و تصفیه حساب جمع میکند، منادی ندا میزند: صابران کجایند تا بی حساب وارد جنت شوند؟ گروهی از مردم بر می‌خیزند. فرشتگان که آنان را می بینند می‌گویند: به کجا می روید ای فرزندان آدم؟

میگویند: به بهشت.

فرشتگان می‌گویند: قبل از حساب؟

میگویند: بله.

فرشتگان از آنان می پرسند: شما کی هستید؟

میگویند: صابران.

فرشتگان می پرسند: صبر شما چه بود؟

میگویند: بر طاعت خدا صبر کردیم و در برابر معصیت و گناه خدا صبر کردیم تا این که خداوند جان ما را گرفت.

فرشتگان می گویند: شما چنان هستید که گفتید. وارد بهشت شوید که چه زیباست پاداش

عمل کنندگان.

خداوند متعال در این باره با زیبایی خاصی میفرماید: «إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (سورة الزمر: 10) (جز این نیست که صابران اجرشان را بدون حساب کاملاً دریافت می دارند.)
«وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»:

هفتمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است:
که نمازهای فرض را در اوقات تعیین شده و با رعایت شروط و ارکان که خداوند متعال آن را مشروع کرده، همراه با خشوع و اخلاص ادا و اقامه نماید.
زیرا نماز همدم و همراه صبر و مدد کار و چشمه سار آن میباشد، نماز باز دارنده از فحشا و بستر ساز عبور از گذرگاه قضای الهی است.
قابل توجه و یادآوری است که: نماز باید اقامه شود، نه آنکه فقط خوانده شود. یعنی طوریکه گفتیم: باید آداب، شرایط، حدود و دستورات آن مطابق شرع اسلام و سنت رسول الله علیه وسلم انجام دهد طوریکه میفرماید: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصَلِّي» (نماز بخوانید طوریکه من نماز میخوانم) مراعات شود.

باید گفت که رابطه با الله متعال بدون کمک به دیگران مقبولیتی ندارد، گرچه کمک هم تنها کمک مالی نیست. طوریکه در آیه مبارکه به بیان گرفته شده که:
«وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً»:

«سِرًّا وَ عَلَانِيَةً»: در پنهان و آشکارا. یعنی در جایی که پنهان بهتر است پنهانی می بخشند، و در جایی که آشکارا بهتر است آشکارا می بخشند.
هشتمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است: که در خفا و آشکار بخشی از اموال خود را که خدا بر آنان فرض کرده است، انفاق و خرج میکنند، یعنی اینکه زکات اموالشان را اداء کرده و در جایی که واجب یا مستحب است، بذل و انفاق کرده اند «در پنهان» به طور خفیه و پنهانی «و آشکارا» به طور علنی تا دیگران نیز به ایشان اقتداء کنند. پنهان دادن صدقه در صدقات نفل افضل است و آشکار دادن آن در زکات فرض.
باید گفت: زمانیکه نیت و اراده انسان «ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ» یعنی رضایت پروردگار باشد، دیگر پنهان و آشکار عمل مهم نیست.

در جمله «سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» آیه مبارکه هدف اساسی و حکمت اقتضاء می کند که بعضی از کمک ها علنی صورت گیرد برخی از کمک ها در برخی از اوقات مخفی باشد.
«وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ الْسَّيِّئَةَ»:

نهمین وصف اهل حق و فرمانبرداران این است: که نادانی را به بردباری و اذیت را با شکیبایی دفع میکنند، یعنی: بدی کسی را که به ایشان بد کرده است، با احسان و نیکی به وی دفع میکنند، یا عمل بد را با عمل صالح جواب می دهند، یا گناه را با توبه دفع می کنند.
ابن عباس (رض) گفته است: با انجام دادن عمل صالح، عمل بد را دفع میکنند. (تفسیر قرطبی ۳۱۱/۹). این بدین معنی که عمل صالح انجام می دهند تا به وسیله آن گناهان را دفع کنند. در حدیث آمده است: «وَأَتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحَاهَا»: بعد از گناه، عمل نیک انجام بده که گناه را پاک می کند.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به حضرت معاذ بن جبل وصیت نمود که: «پس از بدی نیکی بجا آور که نیکی بدی را نابود میکند.» مقصود اینست که

وقتی بر آن بدی نادم و پشیمان شده توبه کند و پس از آن کار نیک انجام دهد، پس این عمل نیک آن گناه گذشته را نیست و نابود میکند، بدون ندمت و توبه انجام کار نیک به تنهایی برای نابودی گناه کافی نیست.

«أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (22)» «آن گروه» موصوف به صفات یاد شده نزد حق تعالی سرانجام و عاقبت ستوده و پسندیده را در منزلگاه آخرت دارند؛ که همانا پاداش کریمانه و رستگاری عظیم است که در آیات مابعدی توضیح مییابد:

درجات انفاق به روئیت قرآن عظیم الشأن:

گام اول: بخشش از فضل و داده های الهی. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره، 254) (ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروشی در آن است و نه دوستی و نه شفاعتی، و (بدانید که) کافران همان ستمگران هستند). (که هم به خود ستم می کنند و هم به دیگران).

در این آیه مبارکه خداوند متعال رهنمودی را برای تشویق مردم به انفاق چنین فورمولبندی نموده است:

آنچه داری، ما به تو دادیم از خودت نیست. «رَزَقْنَاكُمْ»

مقداری از آنچه داری کم کن، نه همه را. «مِمَّا»

این انفاق برای قیامت تو، از هر دوستی بهتر است. «يَأْتِي يَوْمٌ...»

گام دوم: بخشش از دسترنج و کسب حلال. «أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ» (بقره، 267)
گام سوم: بخشش از آنچه دوست دارند. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» (آل عمران، 92)

گام چهارم: ایثار. «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر، 9).
جَنَاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (۲۳)

همان باغ های بهشت که جای (اقامت) همیشگی است، آنان همراه پدران و فرزندان و همسران شایسته خود در آنجا وارد می شوند و فرشتگان (برای سلام و خوش آمدید) از هر دروازه ای بر ایشان وارد می شوند. (۲۳)

تفسیر:

«جَنَاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ» «جَنَاتٌ عَدْنٌ»: یعنی باغ های جاودان که نیکان و افراد صالح و پدران و همسران و فرزندانشان وارد آن می شوند تا در آن با یکدیگر مانوس شده و شادی و سرورشان کامل شود. اگر چه با عمل خود استحقاق این منازل والا را هم نداشته باشند، اما قدر و منزلت آنان نیز به احترام اینها بالا می رود. و این هم از فضل و کرم خدا می باشد. و احترامی دیگر نیز دارند.

بلی! طوریکه یادآور شدیم: سرانجام ستوده و عاقبت خوش آن ها «همان بهشت های عدن که در آن وارد میشوند» بهشتهایی که اهل آن در آرامش و آسایش، حال خوش و سرانجام دلخواه به سر میبرند، در آن اقامت همیشگی داشته و از آن اصلاً کوچانده نمی شوند.
«عدن»: لغتاً به معنای اقامت است. در تفسیر کشف الاسرار، «جَنَاتٌ عَدْنٌ» به «بهشتهای پابندگی» معنی شده است.

برای افزودن بر اُنس و گرم تر ساختن زندگی فاخرشان؛ پدران شان که نیکوکار باشد،

پدران از باب تغليب ذکر شده‌اند و این عبارت شامل مادران نیز می‌شود، همسران، پسران و دختران درستکارشان نیز با ایشان همراه ساخته می‌شوند. تا بادیدار دوستان و عزیزان، انس و آرامش تمام یافته و از کمال آسایش برخوردار گردند.

این آیه دلیل بر آن است که با شفاعت و نزدیکی نیکان، درجه انسان علو و برتری می‌یابد چنانکه جمله: (هرکه نیکوکار باشد از پدران و...) دلیل بر آن است که از نزدیکان این گروه، فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که نیکوکار باشند و صرف این‌که شخص، پدر یا زن یا فرزند کسی از آن گروه باشد بی‌آنکه خود صالح باشد کافی نیست بلکه همراه با نزدیک بودن به ایشان، شرط صلاح نیز شرطی الزامی است.

یعنی اینکه: شرط ورود به بهشت، صالح بودن است. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مریضی وفات شان به فاطمه (رض) فرمودند: «ای فاطمه دختر محمد! از مال من هرچه می‌خواهی درخواست کن زیرا من نمی‌توانم هیچ چیز از جانب الله متعال را از تو دفع کنم». (تفسیر انوار القرآن).

قابل تذکر است که: توجه به عواطف در اسلام يك اصل است. برای انسان زندگی در بهترین مکان‌ها، ولی به دور از خانواده، صفایی ندارد.

«وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (23)»: یعنی فرشته‌ها برای تبریک و تهنیت از تمام دروازه‌های بهشت بر آنان وارد میشوند و می‌گویند:

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴)

(و به آنها می‌گویند: «سلام بر شما به (خاطر) آنچه صبر و شکیبایی نموده‌اید، پس چه خوب است عاقبت آن سرای (جاویدان)» (۲۴)).

یکی از بلاغت‌های اعجازی و بی‌نظیری که در قرآن عظیم الشان وجود دارد همین است که: بیان پرمحتواترین مطالب، را در قالب ساده‌ترین و مختصرترین کلمات به بیان می‌گیرد: یکی از جمله همین عبارت «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» که در آیه متبرکه آمده است. این جمله بی‌نهایت کوتاه و آسان، اما پرمحتوا و سابقه‌ی آن به انبیای گذشته همچون ابراهیم، نوح و آدم علیهم السلام می‌رسد.

«سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (صافات، 79)، «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ» (صافات، 120).

سلام، یکی از نام‌های پروردگار با عظمت، خداوند بر پیامبران، تبریک الهی بر جنتیان، شعار بین‌المللی تمام مسلمانان، بشمار می‌رود.

شعار سلام، احترام، تبریک، دعا، امان و تهنیت از سوی خداوند است. «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (یس، 58). وقتی ما در پایان هر نماز می‌گوییم: «السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين»، با این سلام تمام مرزهای و سرحدات نژادی و امتیازات پوچ سن، جنسیت، مال، مقام، زبان و زمان را در طول تاریخ در هم می‌شکنیم و با همه بندگان صالح الله متعال ارتباط برقرار می‌کنیم و بر آنها درود می‌فرستیم.

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ» فرشتگان خطاب به آنان می‌گویند: «سلام بر شما» یعنی: از تمام آفات به سلامت و در امان باشید، خداوند متعال در این بهشت دل‌آرا شما را از هر آسیبی به سلامت داشته، هر خیری را به شما رسانده و از هر امر ناخوش آیندی محفوظتان داشته است؛ از آنکه شما بر طاعتش پایداری ورزیده و از معصیتش خودداری نموده‌اید؛ «فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (24)» پس چه نیک سرانجامی دارید؛ گوارا و گرامی باد بر شما این سرنوشت

خجسته و این فوز و کامیابی عظیم که نصیب شما شده است و به جای آتش به بهشت نایل آمده‌اید.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا می‌دانید اولین کسانی از بندگان خدا که وارد بهشت می‌شوند کیستند؟ یاران گفتند: الله و رسولش داناترند. فرمودند: اولین کسانی از خلق الله که وارد بهشت می‌شوند، فقرای مهاجرانی هستند که مرزها به وسیله ایشان نگهبانی می‌شود، سیل ناملایمات و تهاجمات به وسیله ایشان سد می‌گردد و یکی از ایشان می‌میرد در حالیکه نیازش در سینه‌اش باقی مانده و توانایی برآوردن آن را در زندگی‌اش نداشته است. پس خداوند متعال به کسانی از فرشتگانش که بخواهد می‌گوید: نزد آنان بروید و بر آنان درود و شادباش بگویید. فرشتگان می‌گویند: ما ساکنان آسمانت و برگزیدگان از میان خلقت هستیم، آیا ما را می‌فرمایی که نزد آنان رفته و بر آنان درود و سلام بگوییم؟ پروردگار با عظمت می‌فرماید: ایشان بندگان برای من بودند که فقط مرا پرستیده و چیزی را با من شریک نمی‌آوردند، مرزها به وسیله ایشان نگهبانی و بدیها و سختی‌ها به وسیله ایشان دفع می‌شد و یکی از ایشان می‌مرد در حالیکه نیاز وی در سینه‌اش بود و آن را نمی‌توانست برآورده کند. آنگاه فرشتگان نزد ایشان رفته و از هر دری بر ایشان وارد می‌شوند و می‌گویند: سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار».

همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در رأس هر سال به زیارت قبور شهدا رفته آنگاه خطاب به ایشان این آیه را می‌خواندند: «سَلِّمْ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ۲۴».

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲۵)

و اما کسانی که عهد الله را پس از بستن آن می‌شکنند، و پیوندهایی را که خدا به برقراری آن فرمان داده قطع میکنند، و در زمین فساد مینمایند، لعنت برای آنهاست، و برای آنها سختی (و بدی) آن سراي (آخرت) است. (۲۵)

تفسیر:

بعد از این که خداوند متعال اوصاف مؤمنان را به بیان و تعریف گرفت، به تعقیب آن اوصاف ناپسند کافران را نیز خاطر نشان کرده و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ»: کسانی که پیمانی را که با الله بسته بودند، نقض می‌کنند. پیمانی را نقض میکنند که در آن متعهد شده بودند که به خدا ایمان داشته باشند و از اوامرش اطاعت کنند. تعهد نامه که در اقرار و اعتقاد شان در کلمه طیبیه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بسته بودند. این تعهد نامه بمثابة معاهده بزرگی است که غرض انجام تمام احکامی که از جانب خداوند متعال و رسول اله صلی الله علیه وسلم نشان داده شده است.

«وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»: یعنی حقوقی را که خدای سبحان به پیوستن آن دستور و هدایت داده همچون حق والدین، صلۀ رحم و حق سایر ذی حقان از جمله فقرا، مستمندان و یتیمان را زیر پا کرده‌اند.

از فحوای آیه مبارکه به وضاحت در می‌یابیم که: نقطه‌ی شروع و آغاز تمام انحرافات، همانا جدایی انسان از خداوند متعال و احکام و دساتیر الهی است.

همچنان در می‌یابیم که: قطع رحم از جمله گناهان کبیره می‌باشد، زیرا وعده عذاب برای آن داده شده است.

در خصلت سوم بندگان آمده است که: «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» که ایشان در روی زمین فساد ایجاد میکنند، باکفر، ارتکاب معاصی و زیان رساندن به جانها و مالهای مردم. «بر آن گروه» به سبب این فساد افروزیشان «لعنت است» «أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ» آنهایی که به این اوصاف زشت متصف هستند از رحمت الله متعال فاصله گرفته و بهره‌ای از این گروه که به این اوصاف زشت و بد متصف هستند از رحمت حق تعالی مطرود و از بهشتش محروم می‌باشند. «وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (25)» جایگاهشان خواری و شرمساری همراه با نابودی و زیان و خشم خدای رحمان به عکس پرهیزگاران، در جهنم سوزان است. «اللَّعْنَةُ»: لعن و نفرین. طرد از رحمت خدا و بی بهره ماندن از نعمت او. «سُوءُ الدَّارِ»: سرانجام بد. پایان بد جهان که دوزخ است.

خوانندگان محترم!

پس از بیان کردن سرانجام مؤمن و فرجام مشرک، اینک در آیات (26 الی 29) اشاره ای از روزی فراوان و روزی اندکی در دنیا اشاره بعمل می‌آورد؛ چون این جهان آزمایشگاه بزرگ برای انسانها است. پس برخورداری کافران سست عناصر و بی باوران ناسپاس از رزق و روزی فراوان، دلیل بر بزرگواری و ارزش آنان نخواهد بود و اندک بودن روزی برخی از مؤمنان هم نشان اهانت به آنان نیست؛ بلکه مصلحتی است که فقط آفریدگار میداند. قرآن در آیات متعددی از کافران حکایت میکند که از پیامبر خاتم معجزه‌ی مادی حسی درخواست میکردند؛ چون به قرآن ایمان نداشتند. بدان که: این پیشنهاد، نشان نادانی آنان است.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (٢٦)

الله روزی را برای هرکسی که بخواهد وسیع میگرداند، و (هرکسکه بخواهد) تنگ می‌دارد، و (کافران) به زندگی دنیا شاد شدند، درحالیکه زندگی دنیا در (برابر) آخرت جز متاعی (ناچیز و چند روزه) نیست. (٢٦)

تفسیر:

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ»: تنها ذات پروردگار است که بر مبنای حکمت و مصلحت، روزی را بر هر کس از بندگان که بخواهد، گشاده، و فراوان و با برکت می‌گرداند.

«يَقْدِرُ»: و بر هر کس از خلقش که بخواهد آن را تنگ و اندک می‌سازد؛ از آنکه در پس پرده، در این امرچه رازها و حکمت‌هایی نهفته است، خالق لایزال بدان دانا و حکیم است. «وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: آن مشرکان به نعمت‌های دنیا مسرور شدند و همچون انسان‌های مست و متکبر به شادی پرداختند. و نسبت به آنچه که نزد الله متعال است، غافل و جاهل ماندند، این بیان متضمن سفیه خواندن آنهایی است که به دنیا مسرور می‌شوند، دنیایی که خدا آن را ناچیز و پست معرفی کرده و گفته است: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (26)»: ارزش حیات دنیا ناچیز و در مقایسه با آخرت حقیر است.

درس مهم در آیه مبارکه اینست که: دنیا، کوچک، کم و زودگذر است، به آن نباید دل بسطه کنیم، و در ضمن نباید از بسط رزق یاغی و باغی شویم که همه چیز را از یاد خود ببریم

و نه به هنگام قبض آن از همه چیز ناامید و مأیوس گردیم. زیرانظام الهی، نظامی است حکیمانه و بر پایه آزمایش، نه بر اساس شانس و بخت و اقبال.

در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز مانند این که یکی از شما این انگشتش را در دریا فرو برد، نیست و به انگشت سبابه خویش اشاره کردند پس باید بنگرد که با آن چه چیز را از دریا بیرون می آورد!».

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَصِلُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ ﴿٢٧﴾

و کسانی که کافر شدند می گویند: «چرا بر او (محمد) نشانه (و معجزه ای) از (سوی) پروردگارش براو نازل نشده است؟!». (ای پیامبر!) بگو: «بی گمان خداوند هرکس را بخواهد گمراه میکند، و هرکس که باز گردد (و توبه کند) به سوی خویش هدایت می کند». (۲۷)

تفسیر:

باید گفت که: هر پیامبری برای اثبات ادعای نبوت خود، باید نشانه ای از جانب خداوند داشته باشد که آن را معجزه می نامند، این معجزه طبعاً در امور خاص و مشخصی است، اما افراد لجوج که قصدپذیرش حق را نداشتند، از پیامبر صلی الله علیه وسلم درخواست و تقاضای معجزه بر اساس هوس های خود میکردند، در صورتی که اگر لجاجت را کنار می گذاشتند، قرآن عظیم الشان، بزرگترین معجزه است.

در ضمن قابل تذکر است که: کفار که انسانها لجوجی بودند و هر لحظه معجزه ای جدیدی را از پیامبر صلی الله علیه وسلم مطرح میکردند، مشکل در معجزه بیرونی نیست، بلکه در عناد درونی کفار است. طوریکه میفرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۚ ۲۷» کافران از روی دشمنی عناد و لجاجت میگویند: چرا بر پیامبر صلی الله علیه وسلم معجزه محسوس و ملموسی مانند معجزه موسی در عصا و ید بیضا، معجزه عیسی در زنده ساختن مردگان و شفای کوران و امثال آنها فرود نیامده است؟

«قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَصِلُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ (27)» ای محمد! به آنان بگو: کار در دست الله است نه در اختیار من. هر کس را که بخواهد گمراه میکند، به طوری که دلایل و تهدید مراو را سودی نیست. و هر کس را که بخواهد به دین خود هدایت می کند؛ چون توبه کرده و پشیمان شده و به پیشگاه او برگشته است.

باید یادآور شد که: سنت الهی هدایت همه مردم است، «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (لیل، 12). اما اگر کسی راه کج را انتخاب و در پیش گیرد، خداوند سزای او را، همان گمراهی قرار می دهد.

در ضمن باید گفت: که در این هیچ جای شکی نیست که: هدایت بدست الله متعال است، ولی هدایت خداوند شامل کسانی می شود که در خود، آمادگی به وجود آورده باشند.

در التسهیل آمده است: درخواست مشرکین را به صورت تعجب آورده است. یعنی محمد صلی الله علیه وسلم قرآن و آیات بی شماری را آورده و شما آنها را نادیده گرفته و آیتی دیگر درخواست کردید و به کفر خود ادامه دادید.

خدای متعال هر کس را که بخواهد با وجود ظهور آیات گمراه میکند. و هر کس را که بخواهد بدون آیات او را راهنمایی و هدایت می کند. (التسهیل ۱۳۴/۲).

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾

(ای پیامبر!) بگو: آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل‌هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش مییابد! (۲۸)

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»: راه یافتگان همان کسانی هستند که الله متعال هدایت شان کرده لذا به سوی او بازگشته‌اند و ایمان آورده اند. یعنی خدا توبه کاران و پشیمان شدگان را که عبارتند از مؤمنان، هدایت کرده و قلوب آنها را به ذکر و یاد خود آرامش و انس می دهد. یعنی: دل هایشان را با ذکر خدای سبحان به زبان؛ چون تلاوت قرآن، تسبیح، تمجید، تکبیر و کلمه توحید، یا با شنیدن این اذکار از دیگران، انس گرفته و آرامش مییابد، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (28)» آگاه و بیدار باشید که با یاد وسیله‌ی ذکر و یاد الله قلوب مؤمنان انس و آرامش می یابد. نه با یاد دیگران.

بنابر این خوشبخت‌ترین انسانها کسانی‌اند که پیوسته به یاد الله متعال مشغول‌اند. به راستی که آنها پیشتازان کامیافته و رستگاران عرصه توفیق‌اند که زندگی‌شان سرشار از عطر دل‌انگیز شادابی است؛ آنانند که همه فرصت‌ها را به کار بسته، پشتوانه حسنات خویش را هرچه پربارتر نموده اند و با آله‌های نورانی طاعت؛ سیل گناه را از نفس انداخته و از سرزمین هستی‌شان زدوده‌اند. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرني).

قابل تذکر است که: یاد خدا تنها به ذکر زبانی نیست، اگر چه یکی از مصادیق روشن یاد خداست، زیرا آنچه مهم است یاد خدا بودن در تمام حالات خصوصاً در وقت گناه است. و باید گفت که: یاد خداوند با زبان کفایت نمیکند، اطمینان قلبی هم می‌خواهد. هکذا ایمان بدون اطمینان قلبی، کامل و کار ساز نیست.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا بَ ﴿٢٩﴾

کسانی که ایمان آوردند، و کارهای شایسته انجام دادند، برای آنان زندگی خوش و با سعادت و سرانجام نیک دارند. (۲۹)

تفسیر:

باید قبل از همه گفت که: زندگی شیرین دنیوی و عاقبت نیکوی اخروی در سایه ایمان و عمل صالح است. همچنان قابل یادآوری است که: کامیابی‌های دنیوی در صورتی ارزش دارد که همراه عاقبت اخروی باشد نه آنکه مانع آن گردد.

طوری‌که در این آیه متبرکه حق تعالی به اهل ایمان مژده داده میفرماید: کسانی که به الله متعال و پیامبرش ایمان آورده و به برنامه و شریعتش عمل کرده‌اند چه خوشحال و چه خوش سرانجامی دارند؛ زیرا فوز عظیم و نعمت‌های پایدار و دایمی در بهشت‌های جاودانگی همراه با عفو، رضا، کرم و امتنان الهی بر سر ایشان سایه گسترده است؛ پس ایشان در دنیا زندگی پاکیزه و گوارا و در آخرت حیاتی پسندیده، شاداب و خجسته دارند.

«تفسیر المیسر» ابن عباس (رض) گفته است: «طُوبَى لَهُمْ» یعنی سرور و چشم روشنی. طوبی: حال خوش است؛ از شادی و آرامش روح، زندگانی گوارا و خیر و نعمت فراوا به قولی: طوبی درختی در بهشت است چنان که در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «طوبی درختی است در جنت که سوار در سایه آن صد سال راه می‌پیماید، اما هنوز آن را نمی تواند طی کند».

و هیچ جای شگفتی هم نیست زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چیزهایی

است که نه آنها را چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خور کرده‌ست». امام قرطبی این قول را صحیح‌تر دانسته است.

تقسیمات مردم به چهار دسته:

- الف: مؤمن، کسانی که هم ایمان دارند و هم اعمالشان صالح است.
ب: کافر، کسانی که ایمان ندارند و در ظاهر نیز اظهار ایمان نمی کنند.
ج: فاسق، کسانی که ایمان دارند، ولی اعمالشان صالح نیست.
د: منافق، کسانی که ایمان ندارند، ولی به ظاهر اظهار ایمان می کنند.

خوانندگان محترم!

در آیات (30 الی 34) در باره موضوعاتی حضرت محمد(ص)، پیامبر خدا، عظمت قرآن، قدرت پروردگار با عظمت بحث بعمل می آید.

كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ (۳۰)

(ای پیامبر!) این گونه تو را در (میان) اُمّتی فرستادیم که پیش از آنها اُمتهای (دیگر، بودند و) رفتند، تا آنچه رابه تو وحی کردیم بر آنها بخوانی، درحالیکه آنها به (خدای) رحمان کفر می‌ورزند. بگو: «او (الله) پروردگار من است، معبودی (به حق) جز او نیست، بر او توکل کردم، و بازگشتم به سوی اوست». (۳۰)

تفسیر: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ»: ای محمد! همانگونه که خداوند متعال پیامبران پیش از تو را با پیام توحید به سوی اقوام شان فرستاد همچنین ماتو رانیز به سوی امتت فرستادیم یعنی مبعوث کردیم که قبل از آنها بسی ملت‌ها رفته‌اند. امت تو آخرین امت است و تو هم خاتم پیامبران هستی.

از جانب دیگر وظیفه و رسالت پیامبران تلاوت وحی الهی بر مردم است طوری که میفرماید: «لِتَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ»: تا این وحی با عظمت الهی را بر آنها بخوانی و ایشان را در علم نافع، فهم و دانشمند گردانی، «وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» زیرا این قوم از عظمت و یگانگی خداوند رحمان انکار ورزیده اند. و سایرین را شریک ذات پروردگار می سازند. یعنی: مشرکان مکه منکر آنند که خداوندی اسمی به نام رحمان داشته باشد چنان که گفتند: ما نمی دانیم که رحمان و رحیم کیست؟

«قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ای پیامبر! در جواب آن مشرکان بگو: «او پروردگار من است» یعنی: رحمان آفریننده من است «جز او خدایی نیست» یعنی: جز او هیچکس و هیچ چیز دیگر سزاوار عبادت و پرستش نمی باشد.

واقعیت امر اینست که: توکل بر الله متعال، عامل مقاومت در برابر کفار است، «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ (30)» پس من فقط به او اعتماد و توکل دارم و بازگشتم به سوی اوست. کار خویش را تنها به او سپرده، خواسته‌هایم را تنها به پیشگاه او برده و تنها به سوی او با توبه و انابت باز میگردم و مطمئن هستم که او لغزش‌هایم را می بخشد و از بدی‌هایم در می گذرد. بنابر این، توکل آغاز راه، و توبه پایان آن است.

دلایل ایمان ما به خداوند متعال؛ ربوبیت او «رَبِّي»، یگانگی او «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، پناهگاهی او «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»، و بازگشت ما بسوی او «إِلَيْهِ مَتَابِ»، می باشد. منظور آیه مبارکه همانا تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم است در مقابل انکار و سرسختی قریش؛ زیرا ملت‌های قبل از آنان نیز پیامبران را تکذیب کردند.

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى بَلَّ اللَّهُ الْأَمْرَ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَيْئَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾

اگر (چنین) قرآنی بود که کوه‌ها به آن به حرکت آیند یا زمین به آن پاره پاره شود یا مردگان را به سخن آرد، (باز هم ایمان نمی آورند)، بلکه همه امور از آن الله است، آیا کسانی که ایمان آورده اند (هنوز) ندانسته اند که اگر خداوند می خواست؛ قطعاً همه ی مردم را هدایت میکرد؟! و پیوسته کسانی که کافر شدند بخاطر آنچه کرده اند بلاهای کوبنده میرسد، و یا به نزدیکی خانه‌ی آنها فرود می آید، تا وعده‌ی خدا فرا رسد، بی‌گمان خداون خلوف وعده نمیکند. (۳۱)

تفسیر:

این آیه مبارکه اوج دشمنی عناد و لجابت کفار را در برابر رسول الله صلی الله علیه وسلم به بیان گرفته، مانند (آیه 111 سورة انعام) که میفرماید: اگر ما فرشتگان را بر خود آنها نازل کنیم و مردگان با آنها سخن بگویند و همه چیز روبروی آنان محشور شود باز هم ایمان نخواهند آورد.

«وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ»: در این آیه مبارکه خداوند متعال از تکذیب کنندگان پیامبرش صلی الله علیه وسلم و کسانی که خواهان معجزات محسوس و ملموس هستند چنین خبر داده است، اگر در اینجا قرآنی بود که از اثر بخشی و اعجاز آن کوه‌ها از جای خود روان می شدند و در حرکت در می آمدند، «أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ» یا بر اثر خواندن آن زمین شکاف بر می داشت و قطعه قطعه می شد، و با خواندن آن از آن چشمه‌ها و انهار جاری می شد، یا زمین از خشیت الهی در هنگام قرائت آن شکافته می شد، یا خواننده آن مسافت‌های زمین را به وسیله آن می پیمود. «أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَى» یا به وسیله آن مردگان مورد خطاب قرار می گرفتند و جواب میدادند و خدا بر اثر خواندن آن، آنها را زنده میکرد و به زبان می آورد، جواب «لَوْ» محذوف است و تقدیر آن چنین است: «لَكان هذا القرآن» یعنی چنان کتابی این قرآن بود و جز آن چیز دیگری نمی توانست باشد؛ زیرا این قرآن در هدایت و یادآوری و نیز در بر حذر داشتن و ترساندن، در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد و چیزی را باقی نگذاشته است که به آن نپرداخته باشد. (این نظر زمخشری است. اما زجاج تقدیر آنرا لَمَّا آمَنُوا دانسته است).

زجاج گفته است: تقدیر آن چنین است: «لَمَّا آمَنُوا» یعنی باز ایمان نمی آوردند؛ زیرا آنها در انکار و سرسختی و دشمنی مبالغه کرده و در آن فرو رفته بودند. و بر گمراهی و فساد خود اصرار داشتند.

«بَلَّ اللَّهُ الْأَمْرَ جَمِيعًا»: بل برای اضراب است. یعنی اگر قرار بود کتابی نازل شود و موارد مذکور را انجام دهد، آن کتاب همین قرآن میبود. اما خدا درخواست آنان را مبنی بر آوردن آیات نپذیرفت؛ زیرا ذات الهی مالک انجام امور و فاعل ما یشاء است. بدون این که احدی توانایی حکم کردن بر او و یا حق پیشنهاد را داشته باشد. و بصورت کل باید گفت که: معجزه، تحت اراده خداوند متعال انجام می یابد، نه بر اساس پیشنهاد و هوس‌های افراد لجوج.

«أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً» آیا هنوز مؤمنان از ایمان آوردن کفار ناامید نشده‌اند، در حالیکه کاملاً می‌دانند که اگر الله متعال می‌خواست، آنها را هدایت می‌کرد؛ زیرا زمام امور در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد. اما حکمت چنان اقتضا کرد که تکلیف بر مبنای اختیار صورت پذیرد.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسد: «أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا» به معنی «أَفَلَمْ يَعْلَمْ و یتبین» می‌باشد. آنچه که گفته شد براساس لغت هوازن است (کلمات هوازنی قرآن، کلمات از قرآن است که به قبیله هوازن اطلاق میشود هوازن نام قبیله از عرب در شمال جزیره العرب است که با طایفه قریش در عکاظ جنگیدند آنان از تبار عدنانیان بودند و در سرزمین نجد میان مکه و یثرب می‌زیستند، که کلمه «یعلم» در آیه 31 رعد به همین قبیله منسوب است) که این معنی از بعضی از سلف نقل شده است، اما تا زمانی که کلمه دارای معنی واضح و مفهوم باشد، خارج کردن آن از معنی اصلی و معنی متبادر به ذهن لزومی ندارد. (تفسیر صفوة التفاسیر).

«وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ» هنوز مصیبت و خطری بزرگ کفار مکه را به خاطر کفر و اعمال ناپسندشان تهدید میکند و انواع مصیبت و بلایا روح و روان آنها را آشفته میسازد. باید یادآور شد که: قهر الهی اختصاص به جهان آخرت ندارد بلکه بسیاری از انسانها در همین دنیا نیز به قهر الهی مواجه شده‌اند.

«أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دَارِهِمْ» یا خطر و مصیبت بزرگ در نزدیکی دیار آنان به وقوع می‌پیوندد و موجبات هراس و وحشت آنها را فراهم کرده و جرقه‌هایی از آن به سویشان می‌جهد.

«حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ» تا وعده‌ی خدا مبنی بر پیروزی اسلام و فتح مکه تحقق می‌یابد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (31)» الله متعال هرگز از وعده‌ی خود در مورد نصرت و یاری پیامبران و اولیاء خود و غالب ساختن آنان بردشمنانشان تخلف نمی‌ورزد. و ما نیز نباید بر وعده‌ها و وعیدهای الهی شك و تردید داشته باشیم. نکنیم. (صفوة التفاسیر).

شان نزول آیه 31:

621- طبرانی و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده‌اند: [مشرکان قریش] به نبی اکرم گفتند: اگر راست می‌گویی بزرگان ما را که مرده‌اند به مانشان بده، تا با آنان صحبت و گفتگو کنیم و کوه‌های مکه را دورتر ببر که عرصه را بر ماتنگ کرده‌اند. در اینجا آیه: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ...» نازل شد. (اسناد این حدیث ضعیف است، طبرانی 12617 روایت کرده در این اسناد قابوس بن ابوطیّان ضعیف است به حدیث بعدی و «فتح القدیر» 1396 مراجعه فرماید). 622- ک: ابن ابوحاتم و ابن مردویه از عطیة عوفی روایت کرده‌اند: [مشرکین قریش] به نبی اکرم (گفتند: کوه‌های مکه را دور ببر تا در دشت گسترده کشت و زرع کنیم یا فاصله‌ها را کوتاه کن، مانند سلیمان (که این کار را برای قومش به وسیله باد انجام می‌داد، یا مردگان ما را زنده کن مانند عیسی (که مردگان قوم خود را زنده میکرد. در این هنگام خدا آیه: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا...» را نازل کرد.

وَلَقَدْ اسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (۳۲)

(تنها تو را استهزا نکردند) قطعاً پیامبران پیش از تو را نیز استهزا نمودند، من به کافران مهلت دادم سپس آنها را گرفتم دیدی مجازات (من) چگونه بود؟! (۳۲)

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَسْأَلْنَاهُ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ» این آیه مبارکه غرض تسلی و آرامش دادن خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم است. طوریکه میفرماید: ای پیامبر برگزیده! اگر مشرکان تو را به مسخره گرفتند متاثر و غمگین می شو، پیش از قومت، امت های دیگر یعنی، مجرمان دیگر پیامبران و انبیاء خود را نیز مورد تمسخر و ریشخند قرار داده اند. پس تو اولین کسی در این راه نیستی، از این رو به شیوه پیامبران پیشین که شیوه پایداری و استقامت است عمل کن. «فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ» از این رو به شیوه پیامبران پیشین که شیوه پایداری و استقامت است عمل کن، طوریکه به کافران مهلت و فرصت دادم و آنان را در امنیت و آرامش رها کردم، سپس آنها را به عذاب سخت خود گرفتار نمودم.

در این هیچ شکی نیست که: مهلت دادن، سنت حتمی و همیشگی الهی است. «فَأَمَلَيْتُ» که: مؤمن از این فرصت برای توبه و عمل صالح استفاده و بهره برداری میکند، ولی کفار از این فرصت ها استفاده سوء نموده و برگناهان خویش می افزایند. «أَخَذْتُهُمْ» ولی نباید به مهلت های مهلت الهی مغرور شویم، زیرا قهر الله متعال ناخبر و یکبارگی نازل میشود. «فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ (32)» و در نتیجه در قبال کفر و تکذیبشان جزای عمل بد و جزای تکذیب شان را چشیدند.

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصَدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (33)

آیا کسی که بالایی سر همه ایستاده (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است) و اعمال همه را می بیند (همچون کسی است که هیچیک از این صفات را ندارد) آنان را برای الله شریکانی قرار داده اند. بگو: نام های آنها را بگیرید، آیا الله را به آنچه که در زمین نمیداند (و نمی شناسد) خبر میدهد؟ یا اینکه با سخنان ظاهری (مردم) فریفته میشوید (و آنها را عبادت میکنید)؟ بلکه برای کافران مکر (کفر) شان مزین شده است و از راه راست باز داشته شده اند، و کسی را که خدا گمراه کند، پس هیچ راهنمایی برای او وجود نخواهد داشت. (33)

تفسیر:

«أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ»: آیا کسی که نگهدار، مراقب، محاسب و ناظر بر تمام اعمال هر شخص است و یک ذره از اعمال بندگان بر او پوشیده نیست به یگانگی در پرستش و اطاعت سزاوارتر میباشد، یا این معبودان ناتوان و بتان جامد و بی جان که نه سودی را به انسان میرسانند و نه زیانی؟

مفسر زمخشری میفرماید: خداوند آنها را به خاطر شرکی که قرار داده بودند، به شدت سرزنش میکند. یعنی آیا خدا که ناظر و شاهد اعمال خیر و شر میباشد و تمام نهادهای نیک و بد را زیر نظر دارد و برای آنها جزا و پاداش تهیه دیده است، با آن که فاقد چنان صفاتی است برابر و یکسان است؟! (تفسیر کشاف).

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ»: و کافران از نادانی برای خدای یگانه قهار شریکانی قرار دادند در حالیکه او آفریننده خودش و آفریننده همان چیزهایی است که جز او به پرستش می گیرند.

به یاد داشته باشید آن عده اشخاصیکه: از خدای علیم، واحد و قیوم جدا شود، به ورطه شرک و چند خدایی گرفتار می شود.

در ضمن باید گفت که: بت پرستی و شرک به قدری سبک سری و بی منطق است که حتی نمی توان نام و اوصاف معبودان آنان را بیان کرد.

«أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ»: آیا خدا را از وجود شرکایی در زمین با خبر میکنید که از آنها خبر ندارد؟ استفهام برای توبیخ است. «أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ» یا اینکه از فرط نادانی و سبک مغزی و براساس ظن و گمانی فاسد و باطل آنها را شریک خدا می نامند؟ یعنی آنها را از روی ظاهر لفظ بی آنکه معنی و حقیقتی داشته باشند، شریکان می نامید؟ از فحواى آیه مبارکه به وضاحت بر می آید که: شاید مشرکان نیز از عمق جان بت ها را قبول ندارند. «بَلْ زَيْنَ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ» چنین نیست بلکه ابلیس لعین، اعمال زشت و باطل کافران را برای شان آراسته و آنها را با مکر و فریبش از هدایت باز داشته است. نباید فراموش کرد: کسیکه مسائل انحرافی برایش جلوه کرد، از راه حق و مسیر هدایت باز می ماند.

«وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (33)» و الله متعال هر کس را به ایمان راه ننماید، رهبری غیر وی نخواهد داشت و هر که را او بر هدایت توفیق نبخشاید قطعاً سرنوشتش به سرانجام نیستی و پستی گره خواهد خورد.

یادآوری:

امام قرطبی در رابطه با فرموده ی خدا: «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ» فرموده است: بر مبنای فنون علم بیان این آیه شامل استدلالی بلیغ است:

اول، مشرکین را به خاطر قیاس فاسد در مورد عبادت و پرستش غیر خدا توبیخ و سرزنش کرده است.

دوم، در «جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ» اسم ظاهر را به جای ضمیر آورده است تا گمراهی آنان را در قرار دادن شریک برای خدای یگانه که هیچ شخصی نمی تواند با او شریک شود، یادآور شود.

سوم، به شیوه ای مستدل وجود شرکا را انکار کرده است: «قُلْ سَمُّوهُمْ».

چهارم، با آوردن «أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ» با نفی لوازم شیء آن شیء را نیز نفی کرده است.

پنجم، برای این که به صورت تدریجی آنان را به تأمل و اندیشه وا دارد، گفته است: «أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ» یعنی آیا بدون تفکر و اندیشه چیزی را میگوئید و در باره ی بطلان نمی اندیشید؟! پس همین استدلال و اعتراض بیانگر اعجاز قرآن است و نشان میدهد که گفته ی انسان نیست. (به نقل از حاشیه ی صاوی).

خوانندگان محترم!

حق تعالی در این دوآیه، از طریق اقامه حجت بر بطلان راه و روشی که مشرکان بر آن قرار دارند، درخواست معجزات از سوی آنان را نیز به طور ضمنی رد کرده است. همچنان خداوند متعال بعد از اقامه حجت، این هشدار مطرح می شود:

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (۳۴)

برای آنان در زندگی دنیا عذابی است، و مسلماً عذاب آخرت سخت تر و پر مشقت تر است، و آنان راهیچ حافظ و نگه دارنده ای [از عذاب خدا] نیست. (۳۴)

تفسیر:

«لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» برای کفار در این جهان عذابی عاجل از قبیل کشته شدن، ذلت و به اسارت در آمدن رسوایی و اهانت و سایر مشکلات دارند. واقعیت هم همین است کسیکه: برای الله متعال شریک قرار می دهند، در دنیا نیز معذب می شوند. «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ»: ولی عذاب آخرتشان از عذاب دنیا شان سنگین تر و شدیدتر و دردناکتر است. زیرا عذاب دنیا سپری می شود در حالی که عذاب آخرت همیشگی و ابدی است، همچنین آتش دوزخ نسبت به آتش دنیا هفتاد برابر سوزان تر و سخت تر است «وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (34)» و هیچ کس نیست که آنان را از عذاب خدا حفظ کند و قهر و انتقامش را از آنان دفع نماید. یعنی اینکه شفاعت، شامل حال مشرکان نمی شود. سپس بشارت به اهل تقوی و هشدار به اهل کفر در یک آیه چنین آمده است:

چطور عذاب آخرت نسبت به عذاب دنیا بی سخت تر است:

مطابق نص قرآنی عذاب آخرت نسبت به عذاب دنیایی، سخت تر و شدید تر است: زیرا: در قیامت اسباب و وسایل قطع می گردد. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره، 166). نسب و فامیلی، دیگر رولی را بازی کرده نمی تواند «فَلَا أَنْصَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ» (مؤمنون، 101). فدیة قبول نمی شود. «يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْقَدِي... بَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَآخِيهِ... وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا كُلًّا» (آیات: 11 تا 16 سورة معارج را ملاحظه فرماید). حاضر است بستگان و حتی تمام جهان را فدا کند.

عذر خواهی مفید نیست. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ» (غافر، 52). دوستان یکدیگر را رها می کنند. «لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا» (معارج، 10). «خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ» (بقره، 162). (انان برای) همیشه در آن (لعنت و دوری از رحمت پروردگار) باقی می مانند، نه از عذاب آنان کاسته می شود و نه مهلت داده می شوند. تخفیفی در کار نیست. «لَا يُخَفَّفُ» (بقره، 162).

و نباید فراموش کنید که عذاب آخرت هم، روحی و هم جسمی است. «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» 49 «إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ» 50 (آیات 49 و 50 دخان) (به او گفته میشود) بچش که تو همان هستی که به گمان خود عزیز و کریم بودی. این همان است که همواره در آن تردید داشتید.

خوانندگان محترم!

پس از بیان مجازات کافران در هر دو جهان (سورة فرقان آیات 11 الی 16) اینک در آیات (35 الی 39) موضوعاتی در باره وصف بهشت، مزد و مکافات متقیان و آن چه که برایشان در بهشت آماده است، بحث بعمل می آورد. سپس به شادمانی مؤمنان اهل کتاب در مورد نزول قرآن و انکار برخی از آنان، اشاره و شبهه های بی باوران را - که به تعدد ازدواج ایراد میگیرند و این که محمد از آوردن معجزه ی حسی ناتوان است - ابطال میکند و مردود می شمرد و میگوید: او نیز همچون سایر پیامبران، زن و فرزند دارد، معجزه فقط در اختیار پروردگار است و هر رویدادی زمان و اجلی معین خواهد داشت.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (۳۵)

وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است، (چنین است که:) نهرها از زیر

(قصرها ودرختان) آن جاری است، میوه هایش همیشگی، و (نیز) سایه اش (دائمی است)، این است سرانجام کسانی که پرهیزگاری کردند، و سر انجام کافران آتش (جهنم) است. (۳۵)

تفسیر:

از جمله شیوه های تعلیمی و تربیتی در قرآن عظیم الشان، مقایسه و سنجش میان افراد، حالات و سرانجام حق و باطل است. از این جهت چون در آیهی قبل، آینده مشرکان بیان شده بود، لذا در این آیه مبارکه به عاقبت افراد با تقوا اشاره بعمل آمده است، تا انسان ها با مقایسهی این دو سرنوشت، با درك و آگاهی بیشتر و بهتری بتوانند راه خود را انتخاب نمایند.

وبدین ترتیب سورة مبارکه رعد با بیان صدق رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم و گواهی دادن خدا و مؤمنان اهل کتاب بر صداقت و صحت ادعای او خاتمه می یابد.

«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أَكْلُهَا دَائِمٌ وَ ظِلُّهَا» وصف و چگونگی بهشت شگفت انگیزی که الله متعال آن را به بندگان پرهیزگارش وعده داده است چنین میباشد: که از زیر قصرها، منازل و درختان آن نهرها روان است، پس درخشش و صفا، و رونق و بهاء، با آب و چمن و باغ های رعنای بوستان های دلگشا که میوه های آن همیشگی و لاینقطع است همه باهم برای شان جمع آمده است. میوه های آن در دسترس، لذت بخش و بس گواراست، سایه سار های آن نه بر می گردد و نه از بین می رود.

باید گفت که: نعمت های بهشتی، موسمی، موضعی و فاسد شدنی نیست و قطع و وصل و آفت در آن راه ندارد.

همچنان قابل یادآوری است که: بهشت، بهای تقواست و بی جهت به کسی داده نمی شود.

در ضمن باید گفت: پاداش پرهیز موقت دنیوی، کامیابی دائم اخروی را به دنبال دارد.

«تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا» این است سرانجام متقیان و پرهیزگاران همان بهشت است و در نهایت به آن در می آیند.

«وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ (35)» اما سرنوشت اشرار بدکار، همان سوزش نار است همراه با خشم خدای جبار؛ پس بنگر که میان دو سرنوشت چه قدر فاصله بعید است!

خواننده محترم!

به ظاهر اشخاص نباید نظر اندازیم، زیرا که پایان کار مهم است.

در حدیث شریف به روایت جابر (رض) آمده است: «روزی مشغول خواندن نماز ظهر بودیم که ناگهان دیدیم رسول الله صلی الله علیه وسلم جلو رفتند و ما نیز به پیروی از ایشان جلو رفتیم. سپس دست بردند تا چیزی را بگیرند، آنگاه واپس آمدند. چون نماز تمام شد، ابی بن کعب (رض) به ایشان گفت: یا رسول الله! امروز در حال نماز کاری کردید که تاکنون ندیده ایم که آن را انجام دهید؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بلی! امروز بهشت، طراوتهای گلها و میوه های آن در حال نماز بر من عرضه شد پس از میوه های آن خوشه ای انگور را به دست گرفتم تا برای شما بیاورم، اما میان من و آن خوشه مانع ایجاد شد و اگر آن را به شما می آوردم و تمام کسانی که در میان زمین و آسمانند از آن می خوردند، قطعا چیزی از آن نمی کاستند».

وَالَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَكْبَرُ النَّاسِ بِمَا أُعْزِرُوا مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُكْرِ بِعَضَةٍ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ ﴿٣٦﴾

و کسانی که به آنها کتاب (آسمانی) دادیم، از آنچه به سوی تو نازل شده است، خوشحال میشوند، و از احزاب (و گروه ها) کسانی هستند که قسمتی از آن را انکار میکنند، (ای

پیامبر!) بگو: «من مأمورم که «الله» را بپرستم، و به او شرک نیاورم، و تنها به سوی او دعوت می کنم، و بازگشت من به سوی اوست». (۳۶)

تفسیر:

این آیه مبارکه مانند آیات دیگر: (از جمله آیه: 52 سورة قصص، آیه 120 سورة بقره، و آیه 159 سورة اعراف) از انسانهای سالم، خوش قلب و پذیرای حق اهل کتاب ستایش کرده و میفرماید: اهل کتاب واقعی، روحیهی حق گرا دارند، از تعصبات نابجا پرهیز می کنند و چون با اسلام و آیات الهی برخورد کنند، شادمان شده و ایمان می آورند. طوریکه در این آیه مبارکه آمده است: معلوم می شود که ایمان به تمام دستورات الهی لازم است، نه بخشی از آن.

تشریح لغات و اصطلاحات آیه مبارکه:

«الَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ...»: مراد گروهی از یهودیان و مسیحیانی است که ایمان آورده اند. «الْأَحْزَابِ»: گروه ها و دسته ها. «مِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ...»: مراد یهودیان و مسیحیان و همچنین مشرکانی است که گرد هم آمدند و بر ضد پیغمبر و دین مقدس اسلام به مبارزه برخاستند. «أَدْعُوا»: دعوت می کنم. مردم را فرا می خوانم. در رسم الخط قرآنی الف زائدی در آخر دارد.

«مَنَابٍ»: رجوع و بازگشت من. اصل آن (مَنَابِي) و از ماده (أَوْب) می باشد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ يُفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ»: مؤمنان اهل کتاب (همچون عبدالله بن سلام از یهود و نجاشی از نصاری) از وحی نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه وسلم شاد و مسرور می شوند؛ زیرا قرآن تصدیق کننده کتاب های آسمانی است که نزدشان وجود دارد، و نیز مژدهی آمدن این کتاب ها داده شده است.

«وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ»: و از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار میکنند. یعنی: از احزاب و دسته های یهود و نصاری کسانی هستند که بر ضد این دین عمل می کنند زیرا منکر آنند که احکام و برنامه های قرآن، ناسخ برنامه های ادیانشان است. بنابر این، شادمانی عده ای از آنان به نزول قرآن، فقط به آن بخش از قرآن بر می گردد که با کتابهایشان موافق است و انکار منکرانشان هم، متوجه بخشی از قرآن است که مخالف کتابهایشان می باشد.

«قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ»: پس ای پیامبر! به آنها خبر ده که الله سبحان و تعالی به تو دستور داده است تا او را به یگانگی پرستیده، و به او شرک نورزم یعنی: جز این نیست که در کتاب نازل شده بر خود، به عبادت خداوند متعال و یکتا پرستی اش مأمور گردیده ام و این اصلی است که همه کتاب های آسمانی بر آن متفق بوده و تمام ملل اقتدا کننده به پیامبران علیهم السلام نیز بر عدم انکار آن وحدت کامل دارند

«إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَأْب (36)»: مردم را به عبادت او میخوانم نه به سوی غیر وی و سرانجام بازگشت من به سوی اوست» نه به سوی غیر وی پس چگونه دعوتی این چنین مورد کفر و انکار قرار می گیرد؟!

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَنْ تُبْغِيَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ (۳۷)

و این چنین قرآن را به عنوان کتابی روشن و با زبان عربی نازل کردیم، و (بالفرض) اگر از خواهشات آنها پیروی کنی بعد از علمی که به تو رسیده است، تو را از (عذاب) الله هیچ حمایتگر و مددگاری نیست. (۳۷)

تفسیر:

«كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا»: «و بدین سان قرآن را حکمی عربی فروفرستادیم» یعنی: قرآن را به گونه‌ای نازل کردیم که دربرگیرنده اصول و فروع شریعت بوده و به زبان عربی روشنی بیان شده است و میان مردم در وقایع و قضایا به مقتضای حکمت حکم میکند چنان‌که کتاب های آسمانی دیگر بر پیامبران علیهم السلام را به زبانهای خودشان نازل کردیم.

«حکم»: در آیه، به یکی از این سه معناست: حاکم و فاصل میان حق و باطل، احکام الهی و حکمت.

«وَ لَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»: و بر فرض اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم از هوس های مشرکان در پرستش غیر پروردگار عالمیان پیروی کند، «مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ» (۳۷) «یاوری نمی یابی که تو را یاری دهد و از عذاب خدا مصون بدارد. منظور این است که مردم از پیروی هوی و هوس برحذر باشند؛ زیرا وقتی چنین خطابی بر معصوم نازل شود، هدف از آن برحذر داشتن مردم است. این بدین معنی است که: خداوند با هیچکس خویشاوندی ندارد، حتی اگر انبیاء هم کج بروند، مورد تنبیه الهی واقع میشوند.

مفسر قرطبی فرموده است: خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم و منظور امت است. (تفسیر قرطبی ۳۲۷/۹).

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳۸)

و همانا پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم، و هیچ پیامبری حق نداشت، که جز به فرمان خدا معجزه ای بیاورد، برای هر (امر و) زمانی، نوشته ای مقرر است. (۳۸).

تفسیر:

«وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً»: پس پیامبران پیشین نیز با زنان ازدواج کرده و از آنان صاحب فرزندان می شده اند، و این سنت حق تعالی در مورد انبیانش میباشد. این آیه در رد گفته‌ی آنعده از اشخاصی نازل شده است که کثرت زنان را بر پیامبر صلی الله علیه وسلم عیب و عار قلمداد میکردند و میگفتند: اگر واقعاً پیامبر بود به زهد و ترک دنیا روی می آورد و از زنان رویگردان میشد. لذا الله متعال گفته‌ی آنها را رد کرده و توضیح می دهد که محمد صلی الله علیه وسلم در این مورد یک استثناء نیست، بلکه او مانند پیامبران پیشین است.

باید گفت که: انبیاء نیز مثل سایر مردم زندگی می کرده و دارای همسر و فرزند بوده اند «وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»

«آیة»: معجزه. مراد معجزاتی است که مشرکان و یهودیان پیشنهاد می کردند و انجام آنها را درخواست می نمودند.

هیچ پیامبری نمی‌تواند برای قوم خود معجزه‌ای ارائه دهد، مگر خدا به او اجازه‌ی آن را بدهد. این هم رد بر آن‌عه اشخاصی است که از پیامبر صلی اله علیه وسلم درخواست معجزه می‌کردند.

«لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» (38) زمان، در نزول قانون الهی نقش دارد طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» برای هر امری که خداوند متعال مقدر کرده است کتاب و میعاد است؛ که خداوند متعال آنرا در لوح محفوظ نگاشته است. و میعادش نیز همان وقتی است که خداوند متعال تحققش را اراده کرده است.

طبری گفته است: الله هر امری را که مقرر فرموده است کتابی دارد، آن را نوشته و در نزد خود دارد. (طبری ۱۳/۱۶۵).

شان نزول آیه:

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: یهودیان، رسول الله صلی الله علیه وسلم را مورد طعن قرار داده و گفتند:

ما جز توجه به زنان و نکاح، وظیفه‌ای برای این مرد نمی‌بینیم، اگر همان‌طور که گمان می‌برد پیامبر بود پرداختن به امر نبوت می‌بایست فرصتی را برای او باقی نگذارد که به این مسائل بپردازد. آنگاه آیهی «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً» نازل شد. (قرطبی ۹/۳۲۷).

در حدیث شریف آمده است: «چهار چیز از سنن پیامبران است: استعمال عطر، مسواک، حنا و عقد نکاح».

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۳۹)

الله هر چیزی را که بخواهد از میان می‌برد و هر چیزی را که بخواهد ثابت می‌دارد، و ام‌الکتاب (لوح محفوظ) در نزد اوست. (۳۹)

تفسیر:

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» الله متعال از شرایع و احکام و نامه‌های فرشتگان، هر چه را که بخواهد پاک می‌کند و هر چه را بخواهد بدون تغییر دادن ثابت نگه‌میدارد. یعنی دست خداوند متعال برای تغییر در نظام تکوین یا تشریع باز است. ذات پروردگار آن احکامی را که بخواهد به وسیله نسخ محو و زایل می‌کند؛ چنان که کتاب‌های آسمانی پیشین را با نزول قرآن کریم منسوخ گردانید.

ابن عباس (رض) گفته است: خدا جز مرگ و حیات و شقاوت و نیکبختی هر چه را بخواهد تغییر می‌دهد، که آنها تغییر ناپذیرند. و بنا به قولی محو و اثبات عام است و شامل همه چیز میشود؛ زیرا روایت است که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه وقتی که به طواف بیت می‌پرداخت می‌گریست و میگفت: بار خدایا! اگر شقاوت و گناهی دربارهی من نوشته‌ای آنرا محو فرما، تو هر چه را بخواهی محو و یا اثبات می‌کنی و «ام‌الکتاب» نزد تومیباشد، و آنرا بخشودگی و نیکبختی قرار بده. (این نظر مجاهد نیز میباید آنجا که میگوید: مرگ و زندگی و شقاوت و سعادت تغییر ناپذیر نیستند.) و ابو سعود این را ترجیح داده است و نظر ابن مسعود نیز چنین است.

عکرمه در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «خداوند به وسیله ی توبه ی راستین (نصوح) گناهان را محو میکند و نیکی را جایگزین میفرماید». [فرقان/۷۰].
«وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (39)» اصل و منبع هر کتابی یعنی «لوح المحفوظ» نزد او میباشد که خدا مقدار همه چیز را در آن ثبت کرده است.

«وام الكتاب» یعنی: اصل کتاب که نه آن را تبدیلی است و نه تغییری «نزد اوست» به قولی: محو و اثبات در نامه هایی است که به دست فرشتگان قرار دارد، اما لوح محفوظ (ام الكتاب) را نه محوی است و نه تبدیلی بلکه آیات ناسخ و منسوخ و آنچه که محو یا تبدیل می شود و آنچه که باقی می ماند و حکم آن از بین نمی رود، همه در آن ثبت و محفوظ است.

در حدیث شریف آمده است: «همانا انسان به سبب گناهی که مرتکب میشود، از رزق محروم میگردد و قضا راجز دعا برنمیگرداند و در عمر جز نیکوکاری نمی افزاید».

خلاصه: عقیده ما این است که:

1- برای قضای خداوند متعال، دگرگونی و تبدیلی نیست.
2- محو و اثبات احکام نیز از جمله اموری است که قضای الله متعال سابقاً بر آن رفته است.

3- بخشی از قضای الهی حتماً واقع میشود و آن قضایی است که ثابت و تغییر ناپذیر است و بخشی از آن به اسباب برگردانده می شود و آن اموری است که به وسیله اسباب محو و نابود می شوند و محو شدن آنها یا به دعاست، یا به صله رحم و نیکوکاری با نزدیکان.

4- محو آن بخش از قضای الهی که به اسباب برگردانده می شود، شامل نسخ شریعت ها نیز میگردد، یعنی: گاهی شریعتی، شریعت ما قبل خود را منسوخ میکند، مانند نسخ کتاب های آسمانی دیگر به قرآن. و همه اینها به قضا و قدر خداوند مربوط است.

5- امور همه به اوقات خود وابسته می باشند. که البته نص آیات و احادیث شریف، به همه این مواد ناطق است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی).
شان نزول آیه 39:

623- ک: ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: هنگامی که «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» (رعد: 38) نازل شد، قریش گفت: ای محمد! ما تو را در هیچ چیز صاحب اختیار نمی بینیم. پیامبر (از این قضیه نگران و ناآرام شد. پس خدای مهربان «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» را نازل کرد.

خوانند گان محترم !

در آیات (40 الی 43) موضوعاتی از قبیلی مسؤولیت پیامبر در تبلیغ شریعت الهی، خداوند حسابرس و حاکم است و حیلہ ی حیلہ گران را از بین می برد به بحث گرفته شده است.

وَإِنْ مَا تُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفِّيكَ فَأِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ (۴۰)

اگر بخشی از آنچه به آنان وعده داده ایم، به تونشان دهیم و یا اینکه تو را بمیرانیم، در هر حال تنها رساندن (پیغام) بر عهده تو است و حساب بر عهده ما می باشد. (۴۰)

تفسیر:

«وَإِنْ مَا تُرِيَّتَكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» ای پیامبر! واگر قسمتی از عذاب و رسوایی ها، خواری ها و حقارت هایی که کفار را در همین دنیا به آن تهدید نموده ایم، به تو نشان دهیم، بنمایانیم این همان عذاب شتابان و زود رس شان است.

«بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» یعنی آنچه از لطف خداوند بر مسلمانان و یا قهر الهی بر کفار مشاهده میشود، تنها گوشه ای از تحقق وعده های الهی است، «أَوْ نَتَوَقَّعُكَ» یا روح تو را پیش از آن بگیریم و تو را قبل از آنکه عذابشان را مشاهده کنی تو را بمیرانیم حتی مرگ افرادی چون رسول گرامی اسلام مانع از تحقق وعده های الهی نیست و در زمان پیش بینی شده، محقق خواهد شد.

«فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسَابُ(40)» «به هر حال جز این نیست که بر تو رساندن پیام است» یعنی: پس بر تو جز دعوت و رساندن پیام چیز دیگری نیست؛ حساب شان بر الله متعال و عقاب شان نیز نزد اوست، بدین گونه، الله متعال پیامبرش را دلجویی کرده و او را به عدم شتابزدگی در امر ایمان آوردن یا عذاب نمودنشان فرا می خواند.

سپس خداوند متعال نظر کفار را به سوی یکی از معجزات و نشانه ها جلب می کند و آن این نشانه است:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤١﴾

آیا ندیده اند که ما پیوسته به سراغ این سر زمین (کفر) می آییم، که آن را از اطراف (ودامنه هایش) میکاهیم؟! (و به سرزمین اسلام می افزاییم؟) و خداوند حکم می کند، و هیچ کس نمی تواند حکم او را رد کند، و او سریع الحساب (= زود شمار) است. (۴۱)

تفسیر:

از تاریخ و عاقبت گذشتگان باید درس عبرت گرفت و در وعده و وعیدهای الهی نباید شک و تردید داشته باشیم، و قابل یاد آوری است که: پایان عمر حکومت ها و شخصیت ها، باخواست الهی است، تمام افراد و قدرت ها به تدریج از زمین برچیده میشوند، ولی قدرت الهی ثابت و پابرجاست طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا»: مگر کافران نمی بیند و مشاهده نکرده اند که خداوند متعال زمین را از اطراف آن می کاهد؛ با فتح کشورهای مشرکان به وسیله مسلمین، یا با افزودن ساحه آبی بر ساحه خشکی زمین. این کاهش دهی از اطراف زمین اعلام و هشدار بر امر برپایی قیامت است. (تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرني) این قوی ترین دلیل است که الله متعال وعده خود را به پیامبرش به اجرا در می آورد.

سید قطب مفسر تفسیر فی ظلال می نویسد: دست نیرومند خدا در مورد ملت های ثروتمند که در عیش و عشرت افراط می کنند در کار است: نیرو و ارزش و ثروت و خاک آنها را می کاهد. و آنان را در قطعه زمینی تنگ محبوس و محصور می دارد در حالیکه قبل از آن قلمروشان فراخ و وسیع بود و بر آن تسلط داشتند.

برخی از مفسران «نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» را به مرگ علما و فقها و نیکوکاران و صالحان تفسیر نموده اند. این بیان از مجاهد و ابن عباس (رض) روایت شده است. (صفوة التفسير)

«وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ»: و تنها ذات پروردگار است که به عدل و داد حکم کرده و به طور فیصله‌کن دآوری میکند؛ حکمش را هیچ پی‌جویی نیست تا آنرا نقض کند و قضایش را هیچ برگرداننده‌ای نیست تا آن را باز دارد.

«وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (41)» و او به سرعت حسابرسی میکند به طوری که بشر را با همه کثرت شمارشان در وقتی کوتاه مورد محاسبه قرار میدهد از این رو حسابش سریع است و در کارش عجله‌ای وجود ندارد؛ زیرا هرچه آمدنی است، و قوعش نزدیک است.

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (42)»

و به راستی کسانی که پیش از آنها بودند مکر و حيله ورزیدند (و نقشه کشیدند) پس (باید دانست که) تمام مکرها (و نقشه‌ها) از آن خداست، میداند آنچه را که هر کس انجام میدهد، و به زودی کافران خواهند دانست که سرا انجام (نیک) سرای آخرت از آن کیست. (42)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان برای اینکه تمام توجه انسان به الله متعال معطوف شود و از غیروا و مأیوس گردد، همه‌ی راه‌هایی را که ممکن است باعث گرایش انسان به غیرالله شود می‌بندد، مثلاً می‌فرماید: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» اگر به خاطر کسب عزت به سراغ دیگران می‌روی، بدان که تمام عزت‌ها برای خدا متعال است.

در جای دیگر می‌فرماید: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» تمامی قدرت‌ها در نزد خداوند است. و در این آیه می‌فرماید: «فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا» تمام تدبیرها از خداست، تا انسان برای دستیابی به عزت و قدرت و سیاست به دیگران دل نبندد.

یکی از بهترین نمونه‌های مکر خداوند، مهلت دادن به منحرفان است، بنحوی که آنها گمان می‌کنند راهشان درست است، اما خداوند بارها در قرآن عظیم الشان فرموده است که کفار گمان نکنند مهلت دادن، نشانه محبت ما نسبت به آنهاست، بلکه ما مهلت می‌دهیم تا پیمانه‌ی آنها پر شود.

«وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» به یقین امت‌های پیشین با پیامبران خود نیرنگ کردند یعنی: کفاری که پیش از کفار مکه بودند با پیامبرانی که خداوند متعال ایشان را به سوی آنها فرستاده بود، نیرنگ کرده و به ایشان کافر شدند. «فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا» ولی بدانند که تمام اسباب دسیسه و نیرنگ در اختیار خدا میباشد. و جز به اراده‌ی او نیرنگ آنها زیانی به بار نمی‌آورد. پس آنها را از طریقی اذیت می‌دهد که خود حسابی برای آن باز نکرده بودند. «يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ»: از عمل هر انسان «آنچه را که هر کسی به عمل می‌آورد، باخبر است. پس هر کس آنچه را که همه به عمل آورند بداند و برای اعمالشان جزای مناسب آن را آماده کند، یقیناً تمام مکر و تدبیر از آن اوست و مکر دیگران در برابر مکرش بی‌اثر است.

قابل یادآوری است: مکر انسان نسبت به الله متعال معنا ندارد، چون مکر و حيله در جایی اثر می‌کند که طرف مورد مکر غافل باشد.

«وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (42)»: کافران خواهند دانست که عاقبت نیکو در آخرت از آن کیست. فرجام ستوده و خاتمه نیک از آن چه کسانی است؟ بدون شک سرانجام خوش

از آن مؤمنان پیرو پیامبران و فرجام بد از آن تکذیب پیشگان دشمن پروردگار جهانیان است.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (٤٣)

و کسانی که کافر شدند میگویند: «تو پیامبر (خدا) نیستی» بگو: «کافی است که خدا و کسی که علم (پیشین) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند». (٤٣)

تفسیر:

در اولین آیه این سوره مبارکه خواندیم که آنچه بر پیامبر نازل میشود حق است، اگر چه اکثر مردم ایمان نمی‌آورند، و در آخرین آیه مبارکه همین سوره مبارکه ملاحظه نمودیم که: کفار، رسالت پیامبر را انکار می‌کنند، این حاکی از اوج لجابت، دشمنی و عناد اهل باطل با فرستاده الهی و کلام حق اوست.

طوری‌که کفار مکه در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُ مُرْسَلًا» ای محمد! تو از سوی خدای یگانه قهار فرستاده نشده‌ای.

ولی با تمام وضاحت باید گفت که: ایمان داشتن به حمایت و پشتیبانی خداوند متعال، بهترین پشتوانه برای انسان در برابر هرگونه تکذیب و تحقیر است. طوری‌که می‌فرماید: «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»: پس ای پیامبر! به آنان خبر ده همین که خدا بر صدق من گواه است و مرا با معجزات تایید میکند. برای من کافی است.

آگاهی بر کتاب الهی، «کَفَىٰ بِاللَّهِ» مقام و منزلت انسان را تا به آنجا بالا می‌برد که شهادت او در کنار شهادت الهی قرار می‌گیرد.

«وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ (43)» همچنان کسانی از یهود اهل تورات و نصاری اهل انجیل که به تو ایمان آورده و به کلمه شهادت نطق کرده و آن را همچون منکران اهل کتاب کتمان نکرده‌اند نیز به رسالتت گواهند.

و علت اینکه خداوند دستور داده است اهل کتاب بر رسالت پیامبر گواه گرفته شوند این است که آنها اهل این کار هستند و در هرکاری باید کسانی شاهدان گرفته شوند که اهلیت و شایستگی آنرا داشته باشند، و در این کار از دیگران آگاه‌تر باشند؟ اما کسی که نسبت به این مسئله بیگانه است، مانند بیسوادان و مشرکین عرب و دیگران، گواه گرفتن آنان فایده ای ندارد، زیرا آنها آگاهی و شناختی در مورد این قضیه ندارد و الله اعلم.

در ضمن قابل یادآوری است که در بسیاری از اوقات: ارزش شهادت یک شخص، از انکار هزاران نفر بیشتر است. و مثال مشهوری است که: (اصل با کیفیت است نه با کمیت).

یادداشت ضروری:

به قولی برخی از مفسرین که این آیه را مدنی می‌دانند در معنی این آیه مبارکه می‌نویسند: شهادت کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند مانند عبدالله بن سلام برایم بس است زیرا مسلمانان اهل کتاب بر صدق رسالت من گواهی میدهند. به قولی دیگر: مراد کسی است که علم لوح محفوظ نزد اوست و او خود خداوند متعال است. بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

خواننده محترم!

سرآغاز این سوره با اثبات رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم شروع میشود و پایان این

سوره به نافرمانی مشرکان در انکار رسالت، اشاره میکند. پس، آغاز و انجام سوره به هم پیوند میخورد و الله متعال بر صدق رسالت پیامبر، شهادت می دهد.

اللهم صل وسلم و بارک علی محمد و آله و صحبه أجمعین.
صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة ابراهيم

جزء - (13)

سورة ابراهيم در مکه نازل شده دارای پنجاه دو آیه (۵۲) و هفت رکوع (۷) میباشد.

وجه تسمیه:

«سورة ابراهيم»؛ این سوره به نام بُت شکن معروف و بزرگ تاریخ بشریت، یعنی حضرت ابراهيم عليه السلام این پیامبر اولی العزم الهی، نام گذاری شده است؛ زیرا که در آیات 35 تا 41 این سوره از ابراهيم عليه السلام و دعوت و دعاهاى او یاد شده است. در آين سوره یاد آور حقایق فراوان اعتقادی می باشد، همان حقایقی که قریش و مشرکان از آن غفلت کردند.

پیام اصلی و مضمون اساسی سورة «ابراهيم»، بیرون آوردن مردم از تاریکی ها به سوی نور است.

مسمی ساختن این سوره به نام پدر پیامبران و پیشوای پاکان یعنی حضرت ابراهيم عليه السلام اینست تا نامش را برای همیشه جاودانه سازد که بت ها را شکست و پرچم توحید را برافراشت و دین حنیف و دین اسلام را برای بشریت به ارمغان آورد که خاتم پیامبران بدان مبعوث شده است. و قرآن کریم دعوت حضرت ابراهيم را بعد از تکمیل بنای «بیت العتیق» برای ما بازگو کرده که دعوت به ایمان و توحید است.

اهداف تعلیمی سورة ابراهيم :

اهداف اساسی و بنیادی سورة ابراهيم بصورت کل طرح و بیان مسائلی است در باره: توحید؛ رسالت؛ معاد و حساب رسی و سزای اعمال در قیامت.

خلاصه این سوره مجموعه ای از بیان اعتقادات و اندرزها و موعظه ها و سرگذشت های عبرت انگیز اقوام پیشین و بیان هدف رسالت پیامبران و نزول کتب آسمانی می باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سورة ابراهيم:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ سورة ابراهيم دارای پنجاه و دو (52) آیه و هشتصد و سی و یک (831) کلمه دارد و به تعداد سه هزار و چهارصد و سی چهار (3434) حرف می باشد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در مورد تعداد کلمات و حروف سورة ابراهيم مختلف و متفاوت بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سورة (طور) تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.

یادداشت:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ سورة ابراهيم از جمله سوره های مکی است بجز از آیه های 28 و 29.

ارتباط سورة ابراهيم به سورة ی رعد:

خداوند متعال سورة رعد را با اثبات رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و آسمانی بودن قرآن، خاتمه داد. اکنون سورة ابراهيم را به بیان هدف رسالت و قرآن آغاز کرده است.

در سوره ی مبارکه رعد آمده است: «خداوند، قرآن را به صورت حکم و فرمانی روشن به زبان عربی فرو فرستاده»؛ اما به حکمت آن تصریح ننموده است. [رعد ۳۷] در این سوره

حکمت آن را بیان میکند که: رهایی و رستگاری مردم از جهل و کفر به سوی نور ایمان و خداشناسی است. (رعد آیه: 1).

در سوره ای رعد میفرماید: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ». (رعد آیه 38) در این سوره میفرماید: «مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ». (ابراهيم آیه 11) هردو آیه از آیات و آثار «کون»ی سخن می گویند.

فضای نزول سوره ابراهيم:

سوره ابراهيم در اواخر حضور پیامبر اسلام در مکه نازل شده است در روزهایی که صف آرایي بين مشرکان و پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم به اوج خود رسیده بوده، خداوند متعال در این مرحله با نازل کردن سوره ابراهيم به بیان غرض نزول قرآن پرداخته است و قرآن را کتاب هدایت و ترغیب کننده به ثواب و هشدار دهنده به عقاب معرفی میکند و قرآن را از این جهت مؤید کتب نازل قبل از خودش میداند سپس به مشرکان هشدار میدهد که عقابی همانند عقاب تکذیب کنندگان کتب آسمانی گذشته در انتظار آنهاست. سپس نمونه هایی از سرگذشت گذشتگان رانیز بیان گرفته است.

سایر خصوصیات سوره ابراهيم:

باید یادآور شد که: سوره ابراهيم با حروف مقطعه شروع شده است و از سور رانیات است (سوره های یونس و هود و یوسف و ابراهيم و حجر را رانیات یا رآت می نامند). ابن مردويه از انس (رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند از رانیات تا طواسین را به جای انجیل به من عطا کرده است. (فتح القدیر، ج 2، ص 479) رانیات سوره هایی هستند که با «الر» و طواسین سوره هایی هستند که با «طس» و «طسم» شروع شده اند.

همچنین سوره ابراهيم از سور مثنائی می باشد مثنائی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنائی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141)

سوره های مثنائی عبارتند از: احزاب و حج و قصص و نمل و نور و انفال و مریم و عنکبوت و روم و یس و فرقان و حجر و رعد و سبأ و فاطر و ابراهيم و ص و محمد و لقمان و زمر (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313) روایتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سوره طوال را به جای تورات و سوره های مئین را به جای انجیل و سوره های مثنائی را به جای زبور به من داد، و پروردگار مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 34) سوره ابراهيم و سوره های یونس، هود، یوسف و حجر همه با (ا، ل، ر) آغاز شده اند، این می رساند که يك هماهنگی مخصوص در میان این سوره ها هست که در سوره های دیگر نیست. (تفسیر أحسن الحديث، ج 5، ص 265)

مختصری در مقام حضرت ابراهيم خليل الله:

یکی از لقب های مهم حضرت ابراهيم عليه السلام، خليل الله است. این لقب چه معنا و مفهومی دارد؟

خلیل به معنی دوست و برگزیده است. درواقع حضرت ابراهيم عليه السلام به عنوان دوست و برگزیده الله متعال است.

چطور آن حضرت به مقامی رسید که به دوستی با خدای یکتا رسید؟

در کتاب علل الشرایع این طور نوشته شده که چند خصلت و عمل صالح در حضرت ابراهیم علیه السلام وجود داشت که ایشان را به این مرتبه رساند.

اعمالی مثل زیاد سجده کردن و ذکر گفتن در برابر خداوند متعال، اطعام فقیران و مردم، رد نکردن خواسته و نیاز مردم و درخواست نکردن از غیر خدا، عبادت های شبانه و خالصانه آن حضرت زمینه رسیدن به این مرتبه و مقام شده است.

ابراهیم علیه السلام ابوالانبیاء یعنی پدر پیامبران:

در آیات قرآن عظیم الشأن و از آن جمله در سوره ابراهیم اشاره بعمل آمده است که: حضرت ابراهیم علیه السلام در دعا های خود از خدای متعال میخواست که فرزندان او صالحان و نیکان باشند و به عنوان پیشوایان مردم به هدایت خلق مشغول شوند. آیا این دعا مستجاب شد؟

بله: حضرت ابراهیم علیه السلام دارای دو فرزند شد، به نام های حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق علیهم السلام که هر دو از پیامبران خدا بودند.

همچنین نواسه آن حضرت یعنی فرزند حضرت اسحاق علیه السلام، حضرت یعقوب نبی است که از او هم حضرت یوسف علیه السلام متولد شد. نسل ایشان از حضرت اسحاق همین طور ادامه پیدا کرد و پیامبرانی مانند حضرت داوود، حضرت سلیمان، حضرت ایوب، حضرت موسی و حضرت هارون علیهم السلام و سایر پیامبران بنی اسرائیل از ایشان هستند. حتی نسب حضرت عیسی علیه السلام هم از طریق مادر ایشان، یعنی حضرت مریم علیها السلام، به حضرت یعقوب نواسه حضرت ابراهیم علیه السلام می رسد.

همچنین از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام هم پیامبرانی بزرگ به هدایت مردم مشغول بودند که مهم ترین آنها نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم هستند. به همین علت است که به حضرت ابراهیم علیه السلام لقب ابوالانبیاء یعنی پدر پیامبران را هم داده اند.

مقام و منزلت حضرت ابراهیم علیه السلام:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم حضرت ابراهیم علیه السلام از جمله پیامبران اولوالعزم بشمار میرود. قرآن عظیم الشأن نام ابراهیم علیه السلام را 69 بار با محبت و عنایت خاص یاد نموده است. حتی یکی از سوره های قرآن کریم به دلیل اینکه به زندگی آن حضرت پرداخته، به نام ایشان نام گذاری شده است.

در عین حال در قرآن عظیم الشأن به موضوعاتی از زندگی آن حضرت مانند نبوت، دعوت آن حضرت به توحید و یکتاپرستی، امامت ایشان، بنای کعبه، ماجرای تولد فرزندان ایشان، ذبح فرزند و موضوع قربانی کردن، معجزه زنده شدن چهار پرنده پس از مردن، سرد شدن آتش و شکستن بت ها اشاره شده است.

مدت عمر حضرت ابراهیم چقدر بود؟

مطابق روایات؛ حضرت ابراهیم علیه السلام در حدود ۱۷۹ سال یا ۲۰۰ سال عمر کرد. در نهایت، وفات یافت و در منطقه ای به نام حبرون که امروزه بنام شهر الخلیل مسمی و در کشور فلسطین قرار دارد، مدفون است. مزار آن حضرت هنوز هم در شهر الخلیل در فلسطین زیارتگاه مردم مؤمن است. قابل تذکر است اینجانب امین الدین سعیدی «مؤلف این تفسیر» که الحمد لله در سال 2023 به زیارت مرقد سیدنا حضرت ابراهیم علیه السلام شرف یاب شدم. که شرح فوق را تایید می نمایم.

در روایات تاریخی اشاره‌هایی به تأریخ تولد و همچنین پدر و مادر حضرت ابراهیم علیه السلام شده است. طبق این روایت‌ها، آن حضرت در تأریخ 25 ذی‌القعدة به دنیا آمد. البته بعضی از روایت‌ها به میلاد ایشان در اول ذی‌الحجه اشاره دارند. همچنین درباره سال تولد حضرت ابراهیم علیه السلام هم گفته شده که ایشان در حدود 3 هزار سال بعد از خلقت آدم علیه السلام و یا 1263 سال بعد از حضرت نوح علیه السلام به دنیا آمد. اگر هم بخواهیم تاریخ تولد آن حضرت را با تأریخ میلاد حضرت عیسی علیه السلام بسنجیم، طبق تأریخ، حضرت ابراهیم علیه السلام حدود 2 هزار سال قبل از میلاد مسیح متولد شد. والله اعلم!

محتوای و موضوعات سوره ابراهیم:

سوره ابراهیم چنان که از نام سوره پیدا است، قسمتی از آن درباره قهرمان توحید ابراهیم بت شکن (بخش نیایشهای او) نازل گردیده است.

و طوریکه در اکثر سوره های مکی میخوانیم قسمت قابل ملاحظه ای نیز بحث از موضوع مهم اصول عقیده یعنی «ایمان به الله و ایمان به رسالت و ایمان به رستائیز و جزا، که باراسخ شدن ایمان به آنها در قلب انسان، روح و جان و سپس گفتار و کردار او، نور و روشنایی دیگری پیدا میکند و در مسیر حق و الله قرار می گیرد.

محور اصلی این سوره عبارت است از «رسالت و رسول» و موضوع دعوت پیامبران را نیز به تفصیل بیان کرده و وظیفه‌ی پیامبر را معین و معنی وحدت رسالات آسمانی را توضیح داده است. پس تمام پیامبران علیهم السلام به منظور استحکام بخشیدن به کاخ ایمان آمده‌اند. که انسان را با پروردگار آشنا کنند که باید همه‌ی موجودات در مقابل وی سر تسلیم و تعظیم خم نمایند، آمده‌اند که بشریت را از تاریکی به سوی نور و روشنایی هدایت کنند. بنابر این دعوت آنها یکی است و یک هدف و آرمان دارند، اگر چه در فروع تفاوت و اختلاف دارند.

این سوره‌ی مبارکه به بحث درباره‌ی رسالت حضرت موسی علیه السلام می‌پردازد و این که موسی قوم خود را به پرستش و سپاسگزاری و شکر خدا دعوت کرده است. و برای تکذیب کنندگان پیامبران مثل آورده است.

تکذیب کنندگان ملت‌های پیشین مانند قوم نوح و عاد و ثمود را مثل زده است. سپس آیات موضوع پیامبران و برخورد آنان را در طول قرون و اعصار، با ملت های خود مورد بررسی قرار داده و گفتگوهای آنان را باز گفته که به نابودی ستمکاران انجامیده است.

سوره درباره‌ی یکی از مناظر آخرت به بحث پرداخته که در آن تیره بختان مجرم با پیروان مستضعف خود برخورد میکنند. و گفتگوی طولانی دایر بین آنها را یادآور شده که با انداختن همه‌ی آنها به داخل دوزخ شعله‌ور خاتمه می یابد و موجب شعله‌ور شدن آتش جهنم میشوند. و نفرین و ناسزای ضعیفان و اهانتی که به رؤسای خود میکنند برای آنان سودی در بر نداشته و جای همه آتش است. سپس آیات ایمان و گمراهی را به درخت پاک و درخت ناپاک تشبیه کرده و سوره با بیان سرانجام ستمکاران در روز آخرت خاتمه می یابد.

و همانگونه که در غالب سوره های مکی میخوانیم قسمت قابل ملاحظه ای نیز بحث از مبدء و معاد است، که با راسخ شدن ایمان به آنها در قلب انسان، روح و جان و سپس گفتار و کردار او، نور و روشنایی دیگری پیدا میکند و در مسیر حق و الله قرار می‌گیرد. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر شیخ مرحوم صابونی).

ترجمه و تفسیر سُورَةُ ابراهيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾

الر. خوانده می شود: (الف لام راء) این (قرآن) کتابی است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا (به وسیله آن) مردم از تاریکی ها (کفر و گناه، جهل و طغیان) به سوی روشنایی (ایمان، معرفت، عدالت در حقیقت) فرود آوریم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتُخْرِجَ»: تا بیرون بیاوری، ببری. اذن: توفیق، امر، اجازه. العزیز: پیروزمند، شکست ناپذیر، ارجمند، مسلط ظفرمند. «الْحَمِيد»: ستوده.

تفسیر:

«الر»: از حروف مقطعه است که خدای متعال خود به مرادش از آنها داناتر میباشد. اما در آن ها به اعجاز علمی قرآن اشاره شده است.

این کتاب معجزه گر از جنس این حروف متقاطع ترکیب یافته است پس اگر می توانید مثل و مانند آن را بیایورید.

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ»: ای محمد صلی الله علیه وسلم! این قرآن کتابی است که ما آن را برای تو فرستاده ایم، «تا مردم را بیرون آوری» با دعوتشان به سوی این قرآن و تربیت نمودن شان بر اساس این قرآن.

«لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»: لفظ ناس برای عموم مردم گفته می شود و مقصود از آن همه ای انسانهای دور حاضر و آینده هستند.

«ظُّلُمَاتٍ»: جمع «ظلمه» به معنای تاریکی، معروف و مشهور آیت و مراد از آن ظلمت در اینجا تاریکی های کفر و شرک و بدکاری است و منظور از نور روشنی ایمان است از این جهت لفظ «ظُّلُمَاتٍ» به صیغه جمع آورده شد؛ زیرا کفر، شرک، انواع و اقسام دارد؛ و همچنین اعمال بد هم بی شمارند و لفظ «نور» به صیغه مفرد است، زیرا ایمان و حق یکی است و معنای آیه این است که این کتاب را ما به سوی شما بدین خاطر نازل کردیم که شما به وسیله آن مردمان همه جهان را از تاریک های کفر و شرک و اعمال بد نجات داده به سوی روشنی ایمان و حق روان سازید.

البته قابل تذکر است که حکمت و فلسفه نزول کتاب های آسمانی و بعثت انبیاء، نجات بشر از ظلمت هاست. تا اینکه بشریت را (در پرتو تعلیمات و هدایات آن) از تاریکیها (و گمراهی های کفر و جهل و نادانی) به سوی نور (و روشنائی ایمان و دانائی) بیرون بیاوری. تا به وسیله این قرآن، انسانها را از تاریکی های اوضاع و احوال و تقلیدهای کورکورانه و آداب رسوم جاهلانه، تاریکی های سرگشتگی و سرگردانی در بیابان برهوت و بی نشان اربابان و خدا گونه گان گوناگون. بیرون بیاوری و به سوی نور رهنمود گردانی، نوری که این تاریکی ها را می زداید. این تاریکی ها را از جهان درون و از جهان اندیشه می زداید،

و از واقعیت زندگی و ارزشها و اوضاع و احوال و تقالید کورکورانه آداب و رسوم جاهلانه پاک می‌نماید.

و به صورت کل باید گفت تا به وسیله این قرآن؛ بشریت را از ظلمت جهل به نور علم، از ظلمت کفر به نور ایمان، از ظلمت تفرقه به نور وحدت و از ظلمت گناه به نور تقوا نور وسیله بینایی، بیداری، حرکت و رشد و رهنمای فرمایی.

تشبیه کفر و تفرقه و جهل و شرک و شک به «ظلمات» بخاطر آن است که انسان در آن حالت‌ها متحیر است، مثل زمانی که در تاریکی به سر می‌برد.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌نمایم که: ظلمت‌ها بسیارند، اما نور یکی است. حق یکی، ولی باطل زیاد است. الظُّلُمَاتِ... النُّور (نور مفرد و ظلمات جمع آمده است).

«بِإِذْنِ رَبِّهِمْ أَنَّهُمْ»: پیامبران و کتاب‌های آسمانی وسیله‌ی هدایتند، اصل هدایت با اذن به امر و توفیق پروردگارشان. زیرا به اضافه جمله «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» در آیه متبرکه این شبهه برطرف گردید؛ زیرا معنای آیه میشود که این نجات دادن از تاریکهای کفر و شرک و آوردن به روشنی ایمان و عمل صالح اگرچه از روی اصل حقیقت در اختیار شما نیست ولی بنابر دستور می‌توانند انجام دهید.

«إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (1)»: واقعیت اینست که راه خدا، راه عزّت و سربلندی و کمال است تا آنها را به راه خدای با عزت هدایت کنی، همان خداوندی که بر کارش غالب، بر خلقتش قاهر، درملکش شکست ناپذیر و ستوده است. همان که بر دشمنانش قاهر است و آنان را به خاک مذلت کشانده است.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» میگوید: «از این آیه و آیه «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» [فاطر: 24]. «و هیچ اُمتی نبوده مگر این‌که در آن هشدار دهنده‌ای گذشته است» چنین دانسته می‌شود که: این فهم برخی از مردم که پیامبران الهی جز در منطقه عربی و بلاد شام برانگیخته نشده‌اند، فهم نادرستی است و پیامبران الهی در میان هر اُمتی با هر زبانی مبعوث گردیده‌اند». «تفسیر انوار القرآن».

هدایت تنها کار الله متعال است:

قبل از همه باید گفت: هدایت، کار پروردگار با عظمت است که فقط شامل قلب‌های پاک و آماده میشود. و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، وظیفه‌ی انبیاء ابلاغ پیام‌های الهی و ارائه‌ی راه است. پذیرفتن یا عدم پذیرش مردم ربطی به آن بزرگواران ندارد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (آیه: 56 سورة قصص) (ای پیامبر!) همانا تو نمی‌توانی هر که را دوست داری هدایت کنی (و به مقصد برسانی)، بلکه این الله متعال است که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او به ره یافتگان آگاه‌تر است).

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 4) موضوعاتی از قبیلی هدف نزول قرآن و رسالت پیامبر و اثرات خیرشان، به بحث گرفته میشود.

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۲)
الله ذاتی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است خاص از اوست، و وای (هلاکت باد) بر کافران از عذاب سخت! (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَيْلٌ»: وای. هلاک و نابودی. عذاب.

تفسیر:

«اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»: قانون و مکتب کسی قابل پیروی است که جهان را آفرید و هستی از اوست، یعنی: تنها الله متعال است که هر چه در آسمان ها و در زمین است در آفرینش، روزی رسانی، کارگردانی و مدیریت از آن اوست.

«وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (2)»: مفسر زجاج در این بابت میفرماید: «وَيْلٌ» کلمه ایست که برای آزار و نابودی به کار میرود. (تفسیر قرطبی ۳۳۹/۹). یعنی هلاک و نابودی برای کافران است. و وای به حالشان از عذاب دردناک خدا!

طوری که در فوق هم یادآور شدیم «وَيْلٌ»: کلمه ای است به معنای عذاب و هلاکت. لذا با این کلمه، حکم خدای سبحان به «عذاب و هلاکت» بر کفاری که به وسیله راهنمایی رسول الله صلی الله علیه وسلم از تاریکی های کفر و شرک به سوی نور هدایت بیرون نمی روند، ثابت و لازم گردیده است. به قولی: معنی (ویل بر آنها از عذابی سخت) این است: کفار از عذاب سختی که گرفتار آن شده اند، داد و واویلا و ضجه و شیون و ناله سر می دهند. به قولی دیگر: ویل، خود عذاب است. «تفسیر انوار القرآن».

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (۳)

(همانا) کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح میدهند، و (مردم را) از راه الله منع میکنند و در آن کجی و انحراف می طلبند، این گروه کسانی اند که در گمراهی دور از حق قرار دارند. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَحِبُّونَ»: (حب) آنرا سخت دوست می دارند و تفضیل و ترجیحش میدهند. استحباب به معنی تلاش در محبت و دوست داشت چیزی است.

«يَبْغُونَهَا عِوَجًا»: کج و ناراست بودن راه الله را میخواهند، در پی کج و ناهموار بودن آن هستند، آن را نادرست جلوه می دهند.

ضلال بعید: گمراهی دور و درازی، تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

باید گفت: دنیاگرایی، و محبت گرایی به دنیا زمینه ی کفر، مبارزه با دین و ضلالت است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» همین کافران اند که سبب محبتی که به دنیا دارند، زندگی ناپدار دنیا را بر آخرت و حیات پایدار ترجیح داده و مقدم میسازند، به آن عشق ورزیده و سخت در راه آن جد و جهش می کنند، به آرایش ها و زیبایی ظاهری کاذب آن فریفته شده و حساب و جزایی را که پیش رو دارند کاملاً فراموش میکنند.

در این هیچ جای شکی نیست که: کامیابی در شئون دنیایی در شرع جایز بوده و شرع اسلامی هیچگونه ممانعتی را در این مورد نمی بیند، ولی ترجیح افراطی و بی حد حصر، دنیا بر آخرت خطرناک است، زیرا دنیاگرایی مانع عبادت، انفاق، جهاد، کسب حلال، صداقت و انجام تکالیف شرعی می شود.

«وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»: و مردم را از دین اسلام و از راه الله باز و منصرف میکنند

و مانع ورود آنها به دین الله میشوند، «وَيَبْغُوهَا غَوْجًا» «و در آن کجی ای می طلبند» یعنی: برای راه الله کجی و انحراف و اشتباه می طلبند و میخواهند دین مطابق هوسهای باید یادآور شد که: گمراهی، دارای درجات و مراحل می باشد ولی هر چه که این ضلالت و گمراهی عمیق تر شود رجوع به حق مشکل تر میشود. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «أَنان كَج و معوج باشد. «أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (3)» آنان که دارای چنان صفاتی بدو ناپسند می باشند به صورتی آشکار از حقیقت گمراه شده اند و امیدی به صلاح و توفیق آنها نمیرود. این گروه، از حق بسی دور افتاده و در عمق پرتگاه بی عقلی، جهالت و گمراهی به سر میبرند؛ از آنرو که ضلالت را بر هدایت ترجیح داده اند. در ضمن قابل تذکر است که: سرچشمه ی گمراهی ها عملکرد خود انسان است.

از فحوا ی آیه مبارکه بصورت کل سه صفت برای کفار شماریده شده است: برگزیدن و ترجیح دادن زندگانی دنیا بر آخرت.

باز داشتن از راه الله جل شانہ. البته باید گفت که بازداشتن از راه الله متعال را نمی توان در يك يا دو مورد خاص خلاصه نمود، بلکه تبلیغات ناروا، گناه علنی، ترویج ابزار فساد و غفلت آور، القای شبهه، ایجاد اختلاف، نشریات و فیلم های گمراه کننده، بد معرفی کردن دین حق، معرفی ناهلان به عنوان الگوی دین و ده ها نمونه ی دیگر از مصادیق بستن راه خداست.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٤)

و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش، تا (دین الله را) برای شان بیان کند (لیکن باز هم قبول نکردند) پس الله هر کسی را که بخواهد گمراه میکند و هر کسی را که بخواهد، هدایت میکند و او پیروزمند حکیم است. (٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»: به زبان قوم خود.

«لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...»: لیبین: تا بیان کند، روشن نماید.

مراد این است که تبلیغ کار پیغمبران، و هدایت کار خدا است.

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» خداوند متعال پیش از محمد صلی الله علیه وسلم در میان ملت های پیشین، هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستاده است. تا آنچه را که می گوید، به آسانی دریابند زیرا اگر پیامبر به زبانی غیر از زبان قومش سخن میگفت، قطعاً آنان سخنان او را درک نمی کردند و خطاب او را در نمی یافتند. پس این لطفی است بسیار بزرگ از جانب خدای منان بر بندگان.

بِلِسَانٍ قَوْمِهِ:

در این هیچ جای شکی نیست که: پیامبران، با فرهنگ و زبان مردم زمان خود آشنا بوده و طبق فهم آنان تبلیغ میکردند. مراد از «لسان قوم» در این آیه مبارکه، تنها لغت و زبان مردم نیست، زیرا گاهی ممکن است گوینده ای با زبان مردم سخن بگوید ولی مردم حرف او را درست و دقیق نفهمند، بلکه هدف از «بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» آسان و قابل فهم گفتن است، به زبان و شیوه که: مردم پیام الهی را درک و بفهمند، چنانکه در (آیه: 97 سورة مریم) میفرماید: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ نُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (پس همانا قرآن

را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله‌ی آن بشارت دهی و مردم ستیزه جو را بدان هشدار دهی.) همچنان حضرت موسی علیه السلام نیز از خداوند می‌خواهد «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي» «27» «يَفْقَهُوا قَوْلِي» «28» (و گره از زبانم باز نما. تا (آنها) سخنان مرا (خوب) بفهمند.) (طه، 27-28).

«لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»: تا امت‌ها پیام‌های پیامبران را به درستی بفهمند و تا شریعت‌شان روشن، آسان و ساده باشد. و هدف رسالت را تمام و تکمیل کند. البته پس از آن حجت بر آنان اقامه شد، «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» قبل از همه باید گفته شود که: وظیفه‌ی و رسالت پیامبر فقط تبلیغ است و هدایت و ایمان در قبضه‌ی قدرت الله متعال قرار دارد. گمراهی هر کس را بخواهد او را گمراه کرده و هدایت هر کس را بخواهد بر اساس تقدیر ازلی او را هدایت می‌کند. یعنی: حق تعالی کسانی را که اسباب گمراهی را برگزیده‌اند، گمراه می‌کند، «و هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: کسانی را که اسباب هدایت را برگزیده‌اند، هدایت می‌کند.

«فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ»: مقصود از گمراه کردن خداوند، محروم کردن افراد لجوج از لطف خود است، والا اگر خداوند بنای گمراه کردن مستقیم کسی را داشت، نه کتابی می‌فرستاد و نه پیامبری. در آیات دیگر می‌خوانیم که خداوند ظالمان و فاسقان و مسرفان را گمراه می‌کند، یعنی انسان با گناه و ظلم، زمینه‌ی محروم شدن از هدایت را در خود فراهم می‌کند.

بعضی از مفسران گفته‌اند: فاعل «يَشَاءُ» مردم هستند نه الله متعال، یعنی خداوند گمراه می‌کند کسی را که خودش بخواهد گمراه شود و هدایت می‌کند کسی را که خودش بخواهد هدایت شود. مانند آیه: (20 سوره اسراء) که می‌فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» «20» (ما از عطای پروردگارت، اینان (فرصت طلبان) و آنان (دنیا طلبان) را کم نمی‌کنیم و عطای پروردگارت از کسی منع نمی‌شود.) خداوند متعال انسان‌ها را آزاد خلق نموده و با در اختیار قرار دادن امکانات، آنان را مورد آزمایش قرار داد تا نحوه‌ی عمل و گزینش آنان روشن شود و معامله کنندگان با خدا، از دیگران جدا و تفکیک گردد. سنت الله متعال بر این است که نعمت و امداد خویش را در اختیار همگان قرار دهد، تا هر کس صفات خوب و بد خویش را بروز دهد.

«وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (4): و او در ملک خود غالب است و در صنعتش حکیم و با حکمت است در افعال خویش؛ خداوند متعال هر کس را بخواهد از هدایت بر می‌گرداند و هر کس را هم بخواهد، به سوی حق رهنمای می‌نماید.

پس هر که را که شایسته هدایت است، هدایت و هر که را که سزاوار گمراهی است، گمراه می‌سازد.

و اوست عزتمندی که فرمانش غالب، قدر و عظمتش والا و قهرش آشکار است، اوست که در آفرینشگری، نوآوری، تصویرگری، صنع، شریعت و حاکمیتش، حکیم و فرزانه می‌باشد.

حاصل معنی این است: آنگاه که پیامبر مرسل، شرع الله متعال را به قومش به زبان خودشان بیان کرد، دیگر او را بر هدایت کردن کسی هیچ قدرتی نیست زیرا هدایتگر و گمراه کننده خود الله متعال است. یا معنی چنین است: در حقیقت خداوند متعال کافرانی را که گفتند: محمد به زبان ما سخن می‌گوید و او یکی از خود ماست پس این نبوت برایش از کجا آمده؟ گمراه کرده است.

پیامبران، با فرهنگ و زبان مردم زمان خود آشنا بوده و طبق فهم آنان تبلیغ می‌کردند.
خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبله بیان یافت که الله متعالی، محمد صلی الله علیه وسلم را نزد مردم فرستاد تا آنانرا از کفر و گمراهی برهاند و به سوی ایمان، باور راستین و پایدار و حقیقت بینی رهنمایی کند.

اینک در آیات متبرکه (5 الی 8) در مورد رسالت موسی علیه السلام و اندرزهایش، بحث بعمل می‌آورد و پس از او از سرگذشت سایر پیام‌آوران مهربان و مردم دوست خبر میدهد، تا بیشتر روشن گردد که هدف همه‌ی پیامبران، مشترک و همان راهی از کفر و نادانی و درماندگی و رسیدن به نور ایمان، یکتاپرستی و حق دوستی است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾

به راستی ما موسی را با معجزه‌های خود فرستادیم، (و به او دستور دادیم) که: قومت را از تاریکیها (کفر و جهل) به سوی روشنی (ایمان و دانش) بیرون کن و به آنان روزهای (نعمت‌ها و مصیبت‌های) الله را یادآوری کن (تا پند گیرند). یقیناً در این (امور) عبرتهایی برای هر صبر کننده‌ی سیاسگزار است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَكِّرْهُمْ»: به آنان یادآوری کن، آنانرا پند ده. ایام الله: روزهای خدا، روزهای تلخ و شیرین گذشتگان. «صَبَّارٍ»: بسیار بردبار و شکیبا، شکور: بسیار شکرگزار. آنجا که: شما را رهانید، شما را رستگار کرد.

تفسیر:

قابل یاد آوری است که هدف و مقصد کلی انبیاء، یکی است. خداوند متعال در اولین آیه این سوره به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و در این آیه به حضرت موسی علیه السلام میفرماید: «أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» مردم را از تاریکی‌ها خارج کنید و به نور هدایت نمایید.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا» به یقین خداوند متعال موسی علیه السلام را همراه با معجزات درخشانی و نشانه‌های روشن که بر صدق او دلالت می‌کردند.

چون عصا و یدیبیضاء به سوی بنی اسرائیل فرستاد. در ضمن قابل یاد آوری میدانم: رسالت موسی (علیه السلام) نیز به زبان قوم خودش بوده است.

«أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» «أَنْ» تفسیری به معنی «یعنی» است.

یعنی به حضرت موسی علیه السلام دستور و هدایت فرمود تا بنی اسرائیل را به راه حق دعوت کرده و از این طریق ایشان را از تاریکی‌های کفر به سوی نور ایمان بیرون برد، و نعمت‌های خداوند برای‌شان را به یاد آورد.

مفسر ابو حیان میفرماید: لفظ «قَوْمَكَ» نمایانگر آن است که رسالت حضرت موسی به قومش اختصاص دارد. به عکس آنچه که به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گفته است: «لَتُخْرِجَ النَّاسَ» که بر عمومیت رسالتش دلالت دارد. (البحر ۴۰۵/۵).

«وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ»: عطایا و نعمت‌های خدا را به آنان یادآور شو. راه نجات مردم از ظلمات، یاد قهر و قدرت الله متعال نسبت به ظالمان و توجه به الطاف اونسبت به گذشتگان است.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ(5)»: توجّه به تاریخ، زمینه‌ی صبر و شکر را در انسان به وجود می‌آورد. یادآوری مصیبت‌ها و تلخی‌های گذشته و برطرف شدن آنها، انسان را به شکر وادار می‌کند. توجّه به پایداری امت‌ها و پیروزی آنان، انسان را به صبر و مقاومت دعوت میکند. طوریکه در آیه مبارکه تذکر یافت: بیگمان در این یادآوری‌ها و عطایای الهی، اندرزهایی است رسا و عبرت‌هایی است بزرگ برای کسانی که بر مصیبت و بلا صابر و شکیباء و بر شادی و رفاه شاکر و سپاسگزار اند، زیرا کسانی که از همچو اوصافی برخوردار باشند، بی شک همانان عابدان راستین حق تعالی‌اند که مراتب عبودیت را (که همانا پیمودن پلکان‌های صبر و شکر است) صعود کرده‌اند و در نتیجه شایسته ولایت گردیده، از حکمت بهره‌مند و به ساحل کامیابی و رستگاری رسیده‌اند.

«صَبَّارٍ»: صبر زمینه درك حقیقت است. مؤمن در سختی، صبر و در رفاه، شکر میکند. و از جمله از فحوای آیه مبارکه: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ(5) [ابراهیم: 5]. فهمیده میشود که: فقط کسی از ایام الله عبرت می‌گیرد که در او دو وصف صبر و شکر وجود داشته باشد.

«شَكُورٍ»: بسیار سپاسگزار در برابر نعمت‌های خداوند متعال است. چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «بی‌گمان کار مؤمن همه شگرف و شگفت است؛ خداوند متعال هیچ قضایی را در حق وی مبرم نمیسازد مگر این که آن قضا به خیر اوست، چه اگر به او آفت و رنجی برسد، شکیبایی میکند و این به خیر اوست و اگر هم به او خوشی و نعمتی برسد، شکر می‌گزارد و این نیز به خیر اوست».

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبْحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ(۶)

و [یاد کن] برایشان وقتی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت الله را بر خودتان به یاد آورید، آن زمان که شما را از [چنگال] فرعون نجات داد که بدترین عذاب را به شما میرساندند [همانان] که پیوسته شما را شکنجه سخت میدادند، و پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده نگاه می‌داشتند و در این امر آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسُومُونَكُمْ» (سوم): بر سرتان می‌آورند، به شما می‌چشانند، به شما میرسانند. «سُوءَ الْعَذَابِ»: عذاب سخت، بدترین شکنجه. «يَسْتَحْيُونَ»: نگهمیدارند، زنده می‌گذارند. «ذالکم»: آن رهایی و شکنجه. «بلاء»: آزمون.

تفسیر:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: سپس خداوند متعال از سخنان موسی علیه السلام در یادآوری از ایام الله برای قومش، چنین حکایت میکند: ای پیامبر! اخبار موسی علیه السلام را به خاطر بیاورد، روزی که به قومش بنی اسرائیل گفت: ای قوم من! نعمت‌های گرانقدر حق تعالی را با شکر و سپاسش به یاد آورید.

«إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»: روزی که شما را از ذلت و بردگی فرعون و سپاه شکنجه‌گر شان نجات داد. یعنی اینکه من شما را از سرزمین مصر کوچاندم و الله متعال بحر را برایتان گشود و فرعون و لشکریانش را در آن غرق ساخت.

واقعاً هم آزادی، از مهم‌ترین نعمت‌های الهی که نصیب انسانها می‌گردد. با تمام وضاحت درمی‌یابیم که مهم‌ترین رسالت انبیا، مبارزه با طاغوت‌ها و نجات محرومان و مستضعفان از یوغ آنان و در نهایت سوق جوامع به سوی سعادت‌مندی و رفاه انسانی است. «يَسْأَلُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ»: همانان که سخت‌ترین و بدترین انواع اذیت و عذاب‌ها مانند قتل، برده‌سازی و ظلم‌های رنگا رنگ و گوناگون را بر شما می‌چشانند؛ «وَيُذَيِّبُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ»: و اولاد ذکور شما را از بیم آنکه در بزرگسالی مایه درد سرشان برای شان واقع نشوند، آنان را می‌کشند و و اولاد مؤنث شما یعنی دختران تان را برای خفت و خواری و برای خدمتگزاری و در نهایت برای خوش‌گزاری خود زنده نگه‌می‌داشتند.

«وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (6)»: محنت و مصیبتی که بر شما رفت آزمایش و امتحانی بود که از جانب خدای بزرگ بر شما مقرر شده بود. تا حق تعالی صبر و شکران را در عینیت معلوم بدارد. یعنی اینکه نجات دادن تان نعمتی عظیم از جانب حق تعالی بود که شما از شکرگزاری آن عاجزید.

مفسران در مورد قتل اولاد ذکور بنی اسرائیل می‌نویسند: عامل بقتل رساندن اولادهای ذکور این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند از بنی اسرائیل پسری به دنیا می‌آید که انقراض قدرت و ملک تو به دست اوصورت می‌گیرد. بنابر این دستور کشتن تمام مولود ذکور بنی اسرائیل صادر نموده بود.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۷)

(همچنین) بخاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکر گزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید، بی‌گمان عذاب من بسیار سخت است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَأَذَّنَ»: اعلام کرد، خبر داد. «لَأَزِيدَنَّكُمْ» (زید)؛ حتماً افزون می‌کنم، می‌افزایم.

تفسیر:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»: موسی علیه السلام به قومش گفت: به شما به اعلامی عام و همگانی خطاب مینمایم تا سخن او را بشنوید و آن را به درستی دریابید: که: باید وی را در برابر نعمت‌هایش (با فرمان‌پذیری) سپاس بگذارید که در این صورت یقیناً از فضل گسترده، کرم عام و همه شمولش بر شما خواهد افزود، یعنی: اگر نعمت‌های یادشده مرا بر خود واقعاً سپاسگزاری کنید. «بر نعمت شما می‌افزایم» یعنی: نعمتی بر نعمت دیگر بر شما می‌افزایم، به عنوان بخششی از جانب خود.

باید گفت: که هیچ چیز دیگر بسان شکر جالب نعمت و استمرار بخش آن نیست.

«وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (7)»: و اگر باکفر و نافرمانی نعمت الله متعال را انکار کنید، طاعتش را ترک نمودید و به نافرمانی‌هایش آغشته شدید، یقیناً بدانید که شما را در برابر عملکرد زشت‌تان به سختی عذاب خواهد کرد. همان طور که وعده‌ی افزایش را در مقابل سپاسگزاری داده است، وعده‌ی عذاب را در موقع ناسپاسی و کفر نیز داده است.

قابل دقت و یادآوری است که: این آیه مبارکه، مهم‌ترین و صریح‌ترین آیه قرآن عظیم الشان در مورد شکر نعمت و یا کفران آن است، که بعد از آیه‌ی مربوط به نعمت آزادی و تشکیل حکومت الهی، به رهبری حضرت موسی مطرح شده است و این، رمز آن است که حکومت

الهی و رهبر آسمانی مهم‌ترین نعمت هاست، و اگر شکرگزاری نشود خداوند مردم ناسپاس را به عذاب شدیدی گرفتار می‌کند.

شکر نعمت مراحل دارد:

خداوند سبحان و تعالی نعمت‌های فراوانی را بر ما ارزانی فرموده است که: قابل شمارش و حساب نیستند. در نتیجه مؤمن پیوسته باید باجسم و جان خویش سپاسگزار الله باشد.

شکر از نعمت مراحل دارد که برخی از آن قرار ذیل می‌باشد:

الف: شکر قلبی که انسان همه‌ی نعمت‌ها را از جانب پروردگار با عظمت بداند.

ب: شکر زبانی، مانند گفتن «الْحَمْدُ لِلَّهِ».

ج: شکر عملی که با انجام عبادات و صرف کردن عمر و اموال در مسیر رضای الله سبحان و تعالی و خدمت به مردم به دست می‌آید.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٨﴾

و موسی [به بنی اسرائیل] گفت: اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید [زیانی به خدا نمی‌رسد]؛ زیرا خدا بی‌نیاز و ستوده است. (۸)

تفسیر:

«وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»: همچنان حضرت موسی علیه السلام بعد از اینکه از ایمان آوردن بنی اسرائیل نا امید شده به آنان گفت: اما بر فرض اگر شما و تمام کسانی که در زمین به سر می‌برند به خدای متعال کفر بورزید، «إِنَّ تَكْفُرُوا»: اگر کافر شوید. اگر کفران نعمت کنید و ناسپاس گردید. بدانید که هرگز به وی زیانی نمی‌رسانید، «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (8)»: با ایمان و عمل خود، نباید بر خداوند هیچ منتهی بگذاریم زیرا او نیازی به اعمال ما ندارد، همانا الله متعال از شکر بندگان بی‌نیاز است، او نیازی به طاعت کسی ندارد. ایمان و کفر، یا شکر و کفران ما در ذات او تعالی اثری ندارد.

و اگر تمام خلق همه بر قلب بدکارترین شخص روی زمین باشند، این نیز از عظمت و وسعت مُلکُش چیزی را کم نمی‌کند، زیرا حق تعالی از همگان بی‌نیاز است، از آنکه یگانه صمد است و اوست که سزاوار حمد و ثناء می‌باشد، او در زمین و آسمان ستوده است، به کسانی که از وی روی می‌گردانند محتاج نیست و کسانی را که به وی رو میکنند می‌ستاید و کارشان را قدر می‌شناسد.

خوانندگان محترم!

خداوند متعال، پیامبران را به توکل و اعتماد در برابر شر دشمن، راهنمایی میکند و یادآور میشود که کفران نژاد پرست در نادانی فرو رفته اند و می‌گویند: یا شما را از دیار و مملکت خود می‌رانیم و آواره می‌کنیم یا باید به کیش و مسلک بت پرستی داخل شوید؛ اما خداوند، برابر سنت همیشگی خود، پیامبران را پیروز می‌گرداند و دشمنانشان را در هم می‌کوبد و مجازات شان می‌کند و به عذاب آخرت هشدار می‌دهد.

اینکه در آیات (9 الی 18) برخی از اخبار ملل پیشین و پیامبران آنان، سرانجام نیکت، از آن پیامبران است، را مورد بحث قرار داده است.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٩﴾

آیا خبر آنها که پیش از شما بودند به شما نرسیده: (مانند) قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که پس از ایشان بودند، همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست، پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آنها آمدند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزاء) دست بر دهان گرفتند و گفتند که ما به آنچه شما مامور آن هستید کافریم، و نسبت به آنچه ما را به سوی آن میخوانید در شک هستیم. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَبَأٌ»: خبر. «قَوْمٌ»: بدل یا عطف بیان (الَّذِينَ) است. «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»: اگر معنی (آیدی) و (افواه) همان اندامهای مشهور بدن باشد که دستها و زبانها است، معانی جمله عبارت است از: دستهایشان را در دهانهایشان نهادند و از شدت خشم و بیزاری از دعوت پیغمبران، آنها را گاز گرفتند. دستهایشان را به سبب غلبه خنده و قهقهه تمسخرآمیز بر دهانهایشان نهادند و پیغمبران را استهزاء کردند. دستهایشان را بر دهانهایشان نهادند یعنی که ای داعیان بس کنید و ساکت باشید. دستهایشان را بر دهانهای انبیاء نهادند و جلو سخنانشان را گرفتند.

تفسیر:

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ» باید گفت که: از سوی خداوند سنتها و قوانین ثابتی بر تاریخ و جامعه حاکم است، که آشنایی با قسمتی از تاریخ میتواند درس عبرتی برای قسمت دیگر باشد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای امت محمد! آیا اخبار ملتهای تکذیب کننده ی پیشین امتهایی که پیش از شما بودند: از قبیل قوم نوح، قوم هود، قوم صالح و کسانی که بعد از آنان آمدند، به شما نرسیده است. قابل تذکر است که: این آیه یکی از مصادیق تذکر و توجه به «ایام الله» است که در آیهی پنجم این سوره مطرح شد. «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ».

«وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ»: و ملتهایی که بعد از آنان آمدند، به شما نرسیده است، «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» و جز الله متعال هیچکس تعداد و کثرتشان را نمی داند، به شما نرسیده است؟ «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبرانشان ما با أدله روشن و براهین قاطع که گویای صدقشان بود، نزد آن اقوام رفتند. «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» اما آنها از روی خشم، کینه و تمرد به عنوان کذب از پذیرش حق، دستان خود را به دهانهای خویش گرفتند.

ابن مسعود میفرماید: از فرط کین و عناد انگشتان خود را به دهن جویدند. (قول دوم بر مبنای مجاز است همانند: عَضُوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ و قول اول حمل بر حقیقت می شود و توضیح آن چنین است: وقتی کلام پیامبران را شنیدند از آن در تعجب شدند، خندیدند و آن را مسخره کردند در این موقع دستها را بر دهان نهادند، همان طور کسیکه میخندد دستش را جلو دهانش میگیرد).

«وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ»: و کافران به پیامبران خود گفتند: ما به آنچه از پیام یگانگی الله متعال و ایمان به وی آوردید منکریم!

بناءً با تمام وضاحت از فحواى آیه مبارکه هذا در می یابیم که: کفار تنها مخالف شخص انبیاء نبودند، بلکه با مکتب آنان هم مخالفت شدیدی داشتند.

«وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ (9)»: شك و تردید کفار در حقانیت دین، ناشی از مقام تحقیق نیست، بلکه منشأ آن بدبینی و لجبازی است.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ما شدیداً به دعوت شما و راستگویی شما شک داریم!

ما آنچه را شما به سوی آن فرا می‌خوانید به باد استهزاء و تمسخر گرفته و در صحت نبوت‌تان مرددیم! دل‌های را از تردید و غیظ نسبت به شما انباشته است! «فَرِّدُوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»: مفسران این جمله آیه مبارکه را به چند صورت معنا نموده اند:

مخالفان با گذاشتن دست بر دهان حق‌گویان، صدای آنان را در گلو خفه می‌کردند. معجزات و دلایل انبیاء به قدری محکم بود که گویا دست مردم را گرفته بردهانشان گذاشتند، کنایه از اینکه زبان مردم در برابر حق، بسته شد و حرفی برای گفتن نداشتند. مخالفان انبیاء از شدت خشم، انگشتان خود را می‌جویدند می‌گرفتند. مخالفان انبیاء، در حضور پیامبر دستان خود را بر دهانشان قرار می‌دادند. کنایه از اینکه ساکت شوند و موعظه‌ای نکنند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانُ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۰)

رسولان شان گفتند: آیا در باره الله آفریننده آسمان‌ها و زمین شکی است؟! او شما را دعوت میکند تا گناهانتان را بیامرزد و تا مدتی معین شما را مهلت میدهد. گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید، میخواهید ما را از آنچه پدران ما می‌پرستیدند منع کنید، پس اگر در ادعای تان صادق هستید دلیل روشنی [بر اثبات رسالت خود که مورد پسند ما باشد] بیاورید. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاطِرِ»: آفریننده بدون الگو و مدل (انعام/ آیه 14، یوسف آیه 101). بدل یا صفت (الله) است. «أَجَلٍ مُسَمًّى»: وقت تعیین شده. مراد هنگام مرگ طبیعی است (هود/ آیه 3، نحل/ آیه 61، عنکبوت/ آیات 53 - 55، فاطر/ آیه 45، احقاف/ آیه 3). «عَمَّا»: از چیزهایی که. مراد بتها است. «سُلْطَانٍ»: حجت و برهان. مراد معجزه‌های پیشنهادی است.

تفسیر:

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: اعتقاد به پروردگار با عظمت، فطری و بدیهی است و سزاوار هیچگونه شک و تردیدی نمی باشد. بناءً پیامبران در جواب تکذیب کنندگان پرداخته و گفتند: آیا در وجود و یگانگی خدا شک و تردید وجود دارد؟ یعنی: آیا در وجود و یگانگی حق تعالی ذاتی که اختراع‌کننده و ایجادگر آسمانها و زمین بعد از عدم آنهاست شک و تردید هستید؟ در حالیکه وجود و وحدانیت او در منتهای روشنی و وضوح بوده و فطرت‌ها گواه وجود او میباشند؟ استفهام انکاری است، یعنی: در این باره هیچ شکی وجود ندارد.

«يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»: باید گفت که: دین انسان را به پاکی از آلودگی‌ها دعوت میکند طوریکه میفرماید: «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»: او شما را به این مرام به سوی یگانگی خود و اطاعت از پیامبرانش میخواند تا گناهان‌تان را بر شما ببخشد یعنی: تاحق تعالی پاره‌ای از گناهانی را که آمرزش آن را بخواهد، بر شما بیامرزد. از فحواي آیه مبارکه در می‌یابیم که: خداوند متعال طالب غفران و آمرزش گناهان انسان است.

در آیهی قبل کُفَّار به انبیاء گفتند: «تَدْعُونَنَا» شما ما را به راه خدا میطلبید، ولی در این آیه مبارکه پیامبران به آنان گفتند: «يَدْعُوكُمْ» خدا شما را می‌خواند. یعنی دعوت ما از جانب

خود و به سوی خود نیست، بلکه از سوی خدا و به سوی خداست. به گفته‌ی مفسران جلیل القدر هریک زمخشری و مراغی؛ وعده‌های قرآن نسبت به مؤمنان بخشش تمام گناهان است. «يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» ولی نسبت به دیگران، بخشش بعضی از گناهان است. «يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» در این هیچ جای شکی نیست که: عمر هر انسانی، از پیش اندازه گیری و تعیین شده است، طوریکه آیه مبارکه میفرماید: «وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» که اگر ایمان بیاورید، عمر شما راتا نهایت أجل و مهلتی که برایتان تعیین شده است به تأخیر می‌اندازد و در جزای اعمال شما عجله به خرج نمی‌دهد که شما را نابود کند. «قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا»: اما کافران به پیامبران‌شان گفتند: شما نیز بشری مانند ما هستید، صفات شما مانند صفات ما است پس شمارا برما چنان امتیازی که شایسته رسالتان گرداند، وجود ندارد از این رو چرا بی هیچ سببی خود را بر ما برتر دانسته «تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا»: تعصبات قومی و نژادی، در زیاتر از موارد مانع پذیرفتن حق است، طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: کافران در جواب گفتند و می‌خواهید تا ما را از پرستش بُتان و همتایانی که پدران و اجداد ما آنها را می‌خواندند باز دارید؟ «فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (10)».

پس دلیل و برهان روشن و آشکار را بر صدق خود به ما ارائه دهید. با تأسف باید گفت که: عناد و بغاوت و سرکشی در برابر حق، درد بی درمان است. تمام انبیاء با معجزه به سراغ مردم می‌رفتند، ولی لجابت برخی مردم سبب می‌شد که همواره معجزه‌ی تازه‌ای که طبق هوس آن‌ها باشد از پیامبران مطالبه و در خواست کنند. این درخواست را در حالی مطرح کردند که پیامبران علیهم السلام برای‌شان حجت‌های آشکار آورده بودند. پس این‌گونه برخورد با پیامبران علیهم السلام، نمایانگر نوعی تعصب و سرسختی در عقاید فاسدشان بود.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) پیامبران‌شان گفتند: «ما جز بشری همانند شما نیستیم، ولیکن خداوند بر هر کس از بندگان که بخواهد منت می‌گذارد (و به پیامبری بر می‌گزیند) و ما (هرگز) نمیتوانیم (و حق نداریم) که معجزه‌ای جز به فرمان خدا برایتان بیاوریم. و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمُنُّ»: منت می‌نهد. لطف و بزرگواری می‌کند. «مَا كَانَ لَنَا»: ما را نرسد. ما نمی‌توانیم.

تفسیر:

از فحوای این آیه مبارکه برمی‌آید که: خداوند متعال بر هرکس بخواهد منت گذاشته، او را پیامبری قرار میدهد، ولی خدای حکیم می‌داند که چه کسی ظرفیت و لیاقت این مسئولیت بزرگ را دارد. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام، 124) (بگو: الله داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.

قابل توجه است که: کفار و مشرکان با انبیا بطور دایمی این دو بحث را داشتند: اول اینکه: شما انسان‌هایی مثل ما هستید.

دوم اینکه: معجزه‌ای را که ما پیشنهاد می‌کنیم برای ما بیاورید. طوری که در این آیه مبارکه به جواب هر دو پیشنهاد مطرح شده پرداخته شده است:

اما اين كه ما انسانی همانند شما هستيم قبول داريم، ولی خداوند بر ما منت گذاشته و به ما وحی کرده است، اما اين كه معجزه‌ی ما به دلخواه شما باشد، اين پيشنهاده غير عملی است، زیرا ما حق نداريم بدون اذن و اجازه خداوند متعال، معجزه‌ای بياوريم. «قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ اِنْ نَحْنُ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ».

پيامبران شان در جواب: اين سخنشان كه: شما نيز بشری مانند ما هستيد، گفتند: بلی! ما نيز انسان كه شما گفتيد بشری مانند شما هستيم، گرچه انسان‌ها همه در شكل و ظاهر يكسانند، اما دليل بر اين نيست كه در باطن و معنويت نيز يكسان باشند. در آيه مباركه ملاحظه ميشود كه: پيامبران، در باره خود غلو و اضافه گویی نمی كردند و می گفتند: بلی ما انسانی مثل شما هستيم.

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: مقام نبوت، هديه و منت الهی است از اين رو خداوند متعال از روی كرم و فضلش، هر كس از بندگان كه خود بخواهد منت می نهد و نبوت و رسالت را به او می بخشد. يعنی: برای ما مقدور نيست كه به شما حجتی از حجت‌ها را بياوريم.

مفسر زمخشری در اين بابت می نويسد: به عنوان تواضع و فروتنی فضل خود را ذكر نکرده‌اند. و در برابر گفته‌ی آنها كه می‌گفتند: شما هم مانند ما انسان هستيد تسليم شدند كه در بشریت مانند آنها می باشند اما در غير آن مانند آنها نمی باشند. (تفسير كشاف ۵۴۴/۲). «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللَّهِ» و اما در مورد براهين، أدله و معجزاتی كه در خواست کرده ايد، بايد اين نکته را به شما روشن سازيم كه ما بندگان مأمور بيش نيستيم. از اين رو نمیتوانيم جز به اجازه و اراده خداوند متعال هيچ چيزی بياوريم. يعنی: به مشيت وی. به قولی: مراد از «سلطان» در اینجا، معجزاتی است كه كفار برسبيل سرسختی، اجابت و تعصب از پيامبران عليهم السلام می‌طلبیدند.

قابل يادآوری است كه: معجزه كه أمر خارق العاده است؛ به اذن و أمر پروردگار با عظمت صورت ميگيرد، نه به اراده و خواست مردم. (بطور مثال در موارد و حالاتي كه در ظاهر أمر؛ حتی اگر مردم توقع معجزه را هم نداشته باشند، انبياء آن را می‌آورند).

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (11)»: مؤمن، از عناد و انكار مخالفان خسته نميشود و با توکل بر ذات اقدس الهی راهش را ادامه ميدهد، بناءً مؤمنان در تمام أمور فقط بر الله متعال اعتماد و توکل ميکنند. پس او يقيناً ايشان را بر دشمنان شان ياری داده و در تمام امور از ايشان پشتيبانی ميکند. يعنی: توکل ما پيامبران عليهم السلام بايد فقط بر خداوند متعال باشد، نه بر گرايش شما به ايمان و پشتيبانی‌تان از ما.

وَمَا لَنَا اِلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آدَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾

و ما را چه شده است كه بر الله توکل نکنيم؟ درحاليكه ما را به راههای (سعادت بخش) مان هدايت فرموده است؟! و مسلماً ما بر آزارهای كه به ما ميرسانيد صبر خواهيم كرد، (و رسالت خود را خواهيم رساند) و توکل كنندگان بايد تنها بر خدا توکل كنند». (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا لَنَا»: ما را چه شده است؟ ما را چه رسیده است؟ «هَدَانَا سُبُلَنَا»: ما را به راه های خود داشته است و رهنمودمان کرده است و طريق نجات از دوزخ و وصول به بهشت را به ما نموده است. تفسير نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ»: خداوند متعال که: هدایت کرد، حمایت هم میکند. پس تنها براو باید توکل کنیم. بناءً پیامبران گفتند: چه امری وجه عذری مانع توکل و اعتماد ما به الله متعال میشود؟ چرا ما نباید به الله توکل کنیم؟ و کار خویش را بدو نسپاریم. «وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا»: حال آنکه تنها اوست که چشمان ما را به سوی حق باز کرده، ما را به راه هدایت رهبری نموده و طریق نجات از عذاب را به ما نشان داده است. و ما را به سوی راهی هدایت میکند که در نهایت به سر منزل رحمتش میرساند. «وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آدَبْتُمُونَا»: هم باید بر الله توکل کرد و هم باید در برابر مخالفان صبر و مقاومت نمود طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و البته ما بر آزارهای گفتاری و رفتاری که شما مشرکان (با بد زبانی و بدکرداری) به ما میرسانید صبر شکیبایی خواهیم کرد. ابن جوزی گفته است: از این جهت این قصه و امثال آن را بر پیامبر ما صلی الله علیه و سلم باز گفته است که او هم به پیشینیان خود اقتدا و تأسی کند و ماجرای آنان را بداند. (زاد المسیر ۳۵۰/۴).

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (12)»: تکرار نیست بلکه معنی ثبات و دوام بر توکل را دارد. یعنی بر توکل و اعتماد به خداوند متعال، ادامه بدهید و برآن پایدار بمانید. کسی میتواند صبر کند که تکیه‌گاهی داشته باشد واقعیت همین است که: مؤمنان متوکل تنها بر الله تکیه میکنند، در نتیجه با بر خورداری از عنایت و حمایت الله متعال نیرومند، درپناه دین وی مقتدر و عزتمند، و با تائید وی موفق و پیروز می شوند. مفسر تفسیر «صفوة التفاسر» مرحوم شیخ علی صابونی میفرماید: در آیه مبارکه عصیان و نافرمانی با تکیه به نیروی مادی که در اختیار ستمگران است، نقاب را از چهره‌ی خود کنار می زند:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوْدَنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (۱۳)

و کسانی که کافر شدند به پیامبران شان گفتند: «ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون خواهیم کرد، یا اینکه به دین ما باز گردید». پس پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که: یقیناً ظالمان را هلاک خواهیم کرد. (۱۳)

تفسیر:

تهدید و تبعید، سیاست همیشگی زورگویان بی منطق است. در طول تاریخ همه‌ی انبیاء، گرفتار مخالفان بودند. طوریکه میفرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوْدَنَّ فِي مِلَّتِنَا» کافران بر آزار رسانی و بدرفتاری با انبیاء پافشاری نموده گفتند: به الله قسم! یا شما را از سرزمین‌های خویش اخراج میکنیم یا باید به دین ما برگشته و دین خویش را ترک نماید! یعنی کافران اصرار کردند تا یکی از این دو امر را بر پیامبران علیهم السلام تحمیل نمایند. البته این ظلم و تجاوزی آشکار از سوی آنان بود که پیامبران علیهم السلام را به صرف این‌که دعوت الله متعال را برای‌شان آورده‌اند، از خانه و سرزمین خودشان و از میان کسان و نزدیکانشان اخراج نمایند.

«فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (13)»: خداوند متعال به پیامبرانش وحی کرد که: حتماً دشمنان کافر و ظالم را با عذاب ویرانگر محو و نابود خواهد کرد. ملاحظه میشود که: دلیل هلاکت ظلم است، نه کفر و به تام صراحت دریافتیم که: ظلم، ظالم

دوام نمی یابد و ظالم، در نهایت امر نابود می شود.

وَلَنُصَبِّتَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾

و یقیناً شما را بعد از آنها در سرزمین سکونت خواهیم داد، این (وعده) برای کسی است که از وقوف در پیشگاه من بترسد، و از وعید (عذاب) من بیمناک باشد. (۱۴)
کفار، زمین را منطقه‌ی قدرت‌نمایی خود بحساب می آورند، غافل از آنکه حکومت زمین به دست انبیا و مؤمنان میرسد. در برابر تهدید کفار: «لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا» وعده خداوند: «وَلَنُصَبِّتَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ» (یقیناً شما را بعد از آنها در سرزمین سکونت خواهیم داد) آمده است.

خداوند متعال به اولیای خود به آنان (که حاملان رسالات آسمانی و راهنمایان بشری بودند) پیام فرستاد که حتماً ظالمان (کفرپیشه چون ایشان) را (به خاطر ظلم و ستمی که روا میدارند) نابود میکنیم. و ما شما را پس از ایشان در سرزمین (آنان) سکونت می‌بخشیم. یعنی: در سرزمین این کافرانی که شما را به اخراج از آن، یا بازگشت به دین خود تهدید کرده‌اند. «ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ (14)»: ولی نباید فراموش کرد که: شرط پیروزی بر ظالمان، همانا داشتن تقواست. بناءً سرانجام ستوده، عاقبت خوش و پیروزی نهایی از آن کسانی است که از الله متعال بترسند و به هدایتش تمسک جویند، از قرار گرفتن در پیشگاه حق تعالی در محشر به هنگام حساب خوف داشته باشند و از هشدارهایش در مورد عذاب بیمناک باشند؛ در نتیجه به عمل صالح روی آورند. بنابر این عزت و مجد و توفیق همه در طاعت خدای متعال است.

باید با تمام قوت گفت که از: تهدید کفار نترسید که میگویند: «لَنُخْرِجَنَّكُمْ» بلکه از تهدید الله متعال بترسید که میفرماید: «خَافَ وَعِيدِ» (و از وعید (عذاب) من بیمناک باشد)
در تفسیر البحر آمده است: وقتی آنها قسم یاد کردند که یا پیامبران را اخراج میکنند و یا باید به دین آنان برگردند، خدای متعال نیز قسم یاد کرد که آنها را نابود میکند. و چه اخراجی بزرگتر است از نابود کردنی که هرگز برگشتی به دنبال نخواهند داشت.

وَاسْتَغْفِرُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾

و پیامبران از الله فتح (نصرت) طلبیدند و (سر انجام) هر متکبر سرکشی ناکام شد. (۱۵)

تفسیر:

باید گفت که: همه‌ی انبیاء در انتظار پیروزی بودند. نوح علیه السلام میفرماید: «أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ» (سوره قمر، 10). خداوند! من مغلوبم، کمکی برسان.
سایر انبیاء نیز از خداوند متعال فتح و پیروزی میخواستند: «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (اعراف، 89) پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق حکم کن، کفار نیز به مسلمانان می گفتند: شما که میگویید ما در روزی پیروز خواهیم شد، پس آن روز کی فرامیرسد؟ «مَتَى هَذَا الْفَتْحُ» (سجده، 28). این جاست که قرآن کریم در تعداد زیاد از آیات از پیروزی پیامبران و نابودی کافران و عذاب آنان سخن بمیان آورده و با تمام قاطعیت به کفار اعلام میکند که آن روز به زودی فرا می رسد.

«وَاسْتَغْفِرُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ (15)»

پیامبران پیروزی بر قوم خود را از خدا خواستار شدند. و تمام ظالمان منکر حق زیانمند و نابود شدند. یا معنی این است: کفار به گمان اینکه حق با آنهاست از الله متعال خواستند تا میان آنان و پیامبران علیهم السلام فیصله نموده، ظالم را نابود ساخته و مظلوم را یاری

نماید پس چون الله متعال میانشان فیصله کرد، پیامبران علیهم السلام و مؤمنان را نصرت داد «و سرانجام هر جبار عنیدی ناکام شد» بنابر این هرکسی که با زور گویی، فخر فروشی و برتری طلبی بر دیگران، در نفس خود جبار و گردنکش است، از حق و راستی روی بر میگرداند، به ناروا جدال می ورزد و به دروغ دفاع می کند، عاقبت ناکام و نابود است.

«جبار»: متکبر و زورگویی است که برای هیچکس بر خود حقی را به رسمیت نمی شناسد. «عنید»: معاند و ستیزه جویی است که در برابر حق ستیزه پیشه کرده و از آن کناره می جوید، یعنی: کسی است که از اقرار به کلمه توحید: «لا اله الا الله» سرباز می زند. «تفسیر انوار القرآن»

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾

پشت سرش جهنم است، و از زرداب دوزخیان به او نوشانیده میشود. (۱۶) صدید: آبی است از چرک و خون که از پوست دوزخیان سرازیر می شود. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

مفسر تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرني می نویسد: از پیش روی این انسان زورگوی لجباز، آتش جهنم است که گرمای سوزانش دل و جان و مغز استخوانش را می سوزاند، نوشیدنی وی در آن، زرداب چرکین و خونی است که از اجساد فجار در دوزخ بیرون می آید.

نوشیدنی های اهل جهنم و اهل جنت:

قبل از همه باید گفت که: نوشیدنی های اهل جهنم در قیامت سوزنده است نه سیراب کننده: الف: «سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ» (آیه 15 سوره محمد). از آب جوشانی نوشانده می شوند که درون آن ها را قطعه قطعه می کند.

ب: «يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ» (آیه: 29/سوره كهف) از آبی همچون مس گداخته پذیرایی می شوند، که حرارت آن جسم آنرا کباب می کند.

اما بالعکس نوشیدنی های اهل جنت همان است که: جنتیان در کنار نهلهایی از آب گوارا زندگی میکنند و از شیر و عسل مصفا که از طرف خداوند برای آنان آماده شده است استفاده می کنند و از همه نعمت های الهی مستفید میشوند. «و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» (آیه 21 / سوره انسان).

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿١٧﴾

(به سبب تلخی و داغی) آن را جرعه جرعه می نوشد و نزدیک نیست که به آسانی از گلایش بگذرد و مرگ از هرسو به سراغ او می آید، لیکن نمی میرد، و به تعقیب آن، عذاب سختی در پیشروی خود دارد. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَجَرَّعُهُ»: با زحمت ورنج آن را جرعه جرعه می نوشد. «لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ»: اصلاً گوارایش نمی یابد.

«يَأْتِيهِ الْمَوْتُ»: مراد اسباب و موجبات مرگ است.

«مِنْ وَرَائِهِ»: گذشته از عذاب قبلی. در برابر او و بر سر راه وی. (تفسیر نور).

تفسیر:

«يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ»: از بس که تلخ و بدمزه میباشد، کافر می‌کوشد تا آن زرداب چرکین را در دوزخ جرعه جرعه بنوشد اما نمی‌تواند آن را فروبرد از آنکه بی نهایت بدبو، زهرآگین گلوگیر، بسیار تلخ، وجوشان است.

«وَأَيُّهَا الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ»: و عذاب به انواع و اشکال گوناگون، بر سراغ اش، به هر عضوی از اعضای بدنش و همراه باهر رگ و شریان، رگ و پوستش یعنی در نهایت امر سلول سلولش را در بر می گیرد.

«وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (17)»: آرزو دارد که بمیرد تا آسوده شود ولی نمی میرد و نه هم به حیاتی سعادت‌مندانه و پسندیده زنده می‌ماند؛ بلکه اوست و آن عذاب دردناک ابدی که پیوسته در دوزخ گریبانگیرش می باشد. و این عذاب افزایش هم می یابد.

خواننده محترم!

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: عذاب اهل دوزخ ذره ذره است تا شکنجه‌ی آنان بیشتر باشد. و یا به تعریف دیگر عذاب دوزخ تدریجی و دائمی است.

عذاب‌های گوناگون، دوزخیان را تا مرز مرگ پیش می‌برند، ولی آنان نمی‌میرند. یعنی اینکه دوزخیان مرگ ندارند و عذاب دوزخ سبب مرگ شان نمی شود.

و طوری که یادآور شدیم عذاب‌ها، عقبه‌های سخت‌تری دارد و رو به افزایش است. قرآن عظیم الشان با چندین تعبیری وصف عذاب قیامت را به بیان گرفته است که از جمله با تعبیری چون: «الْأَلِيمُ»، «الشَّدِيدُ»، «غَلِيظٌ»، «عَظِيمٌ» که همه اشاره به شدت و عظمت عذاب دارد. یاد آوری نمایم.

«اساغه» به معنای آشامیدن آب است با میل و رغبت. جمله‌ی «لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ» یعنی هرگز با میل خود آن را نمی آشامد. «ترجمه معانی قرآن».

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۸)

مثال آنانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند اعمال‌شان مانند خاکستری است که تند بادی در یک روز طوفانی بر آن وزیده باشد، به هیچ چیزی از آنچه (دردنیا) کسب کرده بودند، قدرت ندارند. این همان گمراهی دور (و درازی) است. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثَلٌ»: صفت. حال و وضع. «رَمَادٍ»: خاکستر. «عَاصِفٍ»: طوفانی. «ذَلِكَ»: این کار و کوشش همراه با کفر و زندقه. این سرانجام بد و تباه. «الضَّلَالُ»: گمراهی. سرگشتگی. (سوره ابراهیم آیه 19) «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

اعمال کفار، نباید انسان را خیره و دل‌باخته سازد، زیرا اساساً پوچ و بی ثمر است: در آیات قبلی، مطالبی از خسران و محرومیت ظالمان لجوج به بیان گرفته شد و خواندیم، «وَأَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ۱۵» و (سر انجام) (هر متکبر سرکشی ناکام شد) و در این آیه مبارکه به توضیح همان خسارت می پردازد.

قابل یاد آوری است که: خداوند متعال بدی‌های مؤمنان را در شرایطی به نیکی‌ها و حسنات تبدیل میکند، «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» «فرقان، 70». ولی اعمال بد کفار، حسناتشان را

نابود میکند، «كَرَّمَادِ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ» و در آیات دیگر آمده است: «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» (عراف، 147). یعنی اعمالشان محو میشود.

قرآن عظیم الشأن همچنان در آیات متعددی موضوع پوچ شدن و بی ثمر بودن اعمال کفار را مطرح نموده است: از جمله میفرماید: «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا» (فرقان، 23). «ما اعمال آنها را می آوریم و پوچ میکنیم. و اگر در باره‌ی کفار میخوانیم: «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» (کهف، 105). در قیامت میزانی برای کفار به پا نمی کنیم، شاید اشاره به همین مطلب باشد.

همچنان در این آیه مبارکه مورد پوچ بودن و بی ثمر شدن اعمال تمام کفار میخوانیم: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ»: اعمال کفار، آتشی است که جز خاکستر چیزی به جای نمی‌گذارد. یعنی: مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، اعمال آنان مانند خاکستری است که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد یعنی: اعمال نیک کفار مانند صله رحم، دادن صدقه به فقرا، نیکی با والدین و امثال آن تباه و مردود است و خداوند متعال آنرا محو و نابود میکند چنانکه باد تند در روز طوفانی به سرعت خاکستر را برداشته و آنرا به همه‌جا می پراکند، به طوری که آن خاکستر کلاً نابود شده و جای آن چنان خالی میماند که گویی در آنجا هیچ چیزی نبوده است.

پس همچنین است اعمال نیک کافران که تندباد کفر و ریاکاری آن را از بین برده و از این رو برای آن نزد حق تعالی هیچ منفعتی باقی نمی ماند.

شیخ قرطبی در تفسیر خویش می نویسد: خداوند متعال این آیه را برای مجسم نمودن اعمال کفار آورده است؛ همان طور که تندباد در یک روز طوفانی خاکستر را پخش و پراکنده می‌کند اعمال آنها نیز نابود شده و به هدر میرود؛ زیرا در آن اعمال غیر خدا را شریک قرار داده اند. (قرطبی ۳۵۳/۹).

«لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» (18) کفار به ثواب اعمال نیک خود نایل نمی‌آیند؛ زیرا کفر سبب تباه شدن اعمال آنها گشته است، همان گونه که انسان نمیتواند به خاکستر بر باد رفته دست یابد.

بناءً شرک و کفر از بین برنده اعمال نیک‌اند چنانکه باد از بین برنده خاکستر می باشد، به راستی که اعمال شان از ایمان و اخلاص خالی است از این رو هر تلاشی که بر قاعده تقوی و طاعت حق تعالی استوار نباشد، در واقع گمراهی است دور از صراط مستقیم، پس عمل بی بهره از اخلاص، همانند جسم بدون جان است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی ملاحظه نمودیم که: پروردگار با عظمت به سبب کفرورزی ناسپاسان و کافران و روی گردانیدنشان از بندگی راستین با او، اعمالشان را باطل و بیهوده گردانید. اینک در آیات متبرکه (19 الی 23) موضوعاتی از قبیلی دلیل یکتایی و توانایی الله متعال، گفتگوی مستضعفان و مستکبران و مناظره‌ی شیاطین و پیروانشان در دوزخ، پیروزمندی سعادت‌مندان در بهشت، مورد بحث قرار داده میشود. و سر انجام، آیه‌ی 23 به کافات مؤمنان اشاره می کند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبُكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹)
(ای انسان) آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است؟! اگر بخواهد شما

را می برد و خلق جدیدی (به جای شما پدید) می آورد. (۱۹)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی میفرماید که: ما آسمان ها و زمین را بیهوده و بازیچه نیافریدیم. «ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَا عِيبَ» (آیه: ۳۸/سوره دُخان) و باز هم در (آیه: ۲۷/سوره ص) میفرماید: «ما خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا» بلی این کفارند که خلقت هستی را بی هدف و باطل بحساب می آورند. بایدگفت که: آفرینش آسمان ها و زمین، براساس حکمت و مصلحت و هدفی شایسته و نیکی انجام گرفته است. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» پس ای انسان! آیا ندانسته ای مگر با چشم دل نمی بینی که فقط خدای یگانه است که آسمان ها و زمین را در صنعی بدیع (که دلیل روشن حکمت تامه و قدرت کامله اش می باشد) از عدم آفریده است و آن ها را نه به بازی و عبث بلکه به حق آفریده تا بر عظمت و یگانگی اش پی برند و در نتیجه تنها او بی هیچ شریکی مورد پرستش قرار گیرد؟ مفسران می نویسند: یعنی آنها را بیهوده خلق نکرده است بلکه به منظوری بس بزرگ آنها را آفریده است.

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹)» قبل از همه باید گفت که خالق لایزال؛ به بود و نبود ما اصلاً نیاز و ضرورتی ندارد، پس ای مردم! نباید با خود مغرور شویم، الله متعال همانطوریکه قدرت ایجاد را دارد قدرت نابود کردن را هم دار می باشد.

هستی و دوام آن، به اراده و مشیّت الهی وابسته است. اگر الله متعال بخواهد شما را از بین برده و خلق جدیدی غیر از شما را پدید می آورد که نسبت به شما برایش فرمانبرتر و عابد پیشه تر باشند، پس آفرینش و فنای شما بر او تعالی ساده، اسان و سهل می باشد. ابن عباس (رض) میفرماید: یعنی ای جماعت کفار! خدا می خواهد شما را نابود کند و قومی بهتر و مطیع تر را جایگزین شما کند. (زاد المسیر ۴/۳۵۵).

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿٢٠﴾

و چنین امری برای الله مشکل و ناممکن نیست. (۲۰) میراندن شما و این تبدیل و جابه جایی، بر حق تعالی امری دشوار نیست، بلکه بسیار آسان است، زیرا قدرتش نافذ و فرمانش غالب می باشد.

وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ﴿٢١﴾

و (در روز قیامت) همگی در پیشگاه الله حاضر (و آشکار) می شوند، پس (در این هنگام) ضعیفان به مستکبران میگویند: «همانا ما پیرو شما بودیم، پس آیا میتوانید چیزی از عذاب الله را از ما دفع کنید؟». (آنها) گویند: «اگر خداوند ما را هدایت کرده بود، ما (نیز) شما را هدایت می کردیم، چه بی تابی کنیم و چه صبر نماییم، برای ما یکسان است، (هیچ) گریز گاهی برای ما نیست». (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَرِّزُوا»: آشکار شدند. به دشت وسیع و فراخی آمدند. «تَبَعًا»: پیروان. مصدر است و به صورت وصف جمع، یعنی تابعان آمده است. «مُغْنُونَ»: بی نیاز کنندگان. کفایت کنندگان.

دفع کنندگان. «مَحِیصٍ»: راه نجات. گریزگاه. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)
تفسیر:

«وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا»: همه ای مردم در روز رستاخیز از قبرهای شان برای ملاقات پروردگارشان بیرون می آیند و برای حساب و کتاب حاضر می شوند.
یعنی: همگی در روز قیامت از قبرهای خود به سوی «براز» (دشت وسیع و فراخی) بیرون می آیند و آن عرصه محشر است که جایی است فراخ و نمایان و همگی (اعم از نیکوکار و بدکار) یکجا در آن گرد می آیند. و چیزی از نظر خداوند متعال پوشیده نیست. اما فخر رازی در تفسیر خویش مینویسد: «بَرَزُوا» به لفظ ماضی برای تعبیر از آینده آمده است؛ زیرا الله از هر چیز خبر بدهد حق و درست است و بصورت یقین تحقق یافته و به صحنه وجود آمده است. و شبیه آن است آیهی «وَوَدَّ نَادٍ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ النَّارِ أَنْ يَمُدُّوا إِلَيْنَا مَقَالِدَ فُكُكِهِمْ وَأَنْ يَكُونَ لَنَا بُيُوتٌ يُدْخَلُ مِنْهَا وَنُخْرِجُ مِنْهَا نَسْنَأْ مِنْ جَنْبِهَا نَافِثَاتٌ لِّمِطْرٍ غَاثِثَاتُ الْأَشْجَارِ أَصْحَابُ الْأَنْفُسِ الْأَمْوَاتِ» (سوره اعراف) (واهل بهشت، دوزخیان را صدا زنند که ما آنچه را پروردگارمان وعده داده بود، حق و راست یافتیم (و به آن رسیدیم)، آیا شما وعده های پروردگارتان را حق یافتید؟ (ما در لذت و نعمتیم، آیا شما هم در رنج و عذابید؟) گویند: بلی. پس منادی میان آنان اعلام کند که لعنت خدا بر ظالمان باد. (تفسیر فخر رازی ۱۰۷/۱۹).

«فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا»: در این بین پیروان به رؤسا و پیشوایانی خویش میگویند: ما در دنیا تحت سرپرستی شما بودیم و به فرمان شما گردن می نهادیم و به دستوری که صادر میکردید انجام می دادیم.
و از آن اطاعت هم می کردیم.

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَنُونَ عَلَيْنَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»: پس آیا امروز همانطوریکه در دنیا به ما وعده کرده اید، با دفع عذاب خواهید پرداخت؟ استفهام برای توبیخ و سرزنش است.
«قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ»: هدایت و ضلالت رهبران وزعمای جامعه، در سعادت یا شقاوت مردم نقش مهمی دارد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: پیشوایان و رؤسای شان معذرت خواسته و میگویند: اگر خدا ما را به ایمان هدایت می کرد، ما هم شما را به آن هدایت می کردیم، اما گمراهی نصیب ما شد و ما هم شما را گمراه کردیم. بنابر این سرزنش و بی تابی سودی ندارد. ملاحظه می داریم که؛ یکی از عذاب های روحی و روانی زعماء و رهبران فاسد جامعه در قیامت، همانا اقرار آنها به عُجز، ناتوانی و بدبختی خود، در برابر پیروان خویش است که آنرا با تمام صراحت اقرار و بیان می دارند.

«سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزْنَا أَمْ صَبَرْنَا» (۲۱) «بناءً امروز بی تابی شکیبایی به ما و شما سودی نمیرساند؛ آنها که در دنیا، به انبیاء میگفتند: برای ما فرقی ندارد که ما را موعظه کنید یا نکنید. «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوْ عَظُّتْ أَمْ لَمْ تُكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ» «سوره شعراء، ۱۳۶». در قیامت هم میگویند: فرقی ندارد که ما چپ و فریاد بکشیم یا آرام باشیم، به هر حال، دچار عذابیم. امام طبری میفرماید: دوزخیان اجتماعی تشکیل میدهند و به یکدیگر میگویند: بهشتیان به سبب گریه و زاری در پیشگاه الله متعال به بهشت نایل آمده اند، پس بیایید ما هم با گریه و زاری به درگاه الله متعال رو آوریم. آنگاه گریه را سر میدهند، اما وقتی دیدند گریه برایشان هم سودی وفایده ای نمیرساند، میگویند: بیایید صبر کنیم. آنگاه صبر را در پیش میگیرند صبری که مانندش دیده نشده است. وقتی دیدند آنها نفعی را در بر ندارد، باز میگویند:

«سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبَرْنَا». (تفسیر طبری ۲۰۰/۱۲).

و مقاتل فرموده است: پانصد سال بی‌تابی میکنند و پانصد سال هم صبر میکنند. (تفسیر زاد المسیر ۳۵۶/۴).

«ما لَنَا مِنْ مَّحِیصٍ (21)» به یاد داشته باشید و نباید فراموش کنید که: فرار از محکمه عدل الهی و جزای الهی امکان پذیر نیست. عذاب الهی از طاقت و توان انسان خارج است، همچنان به یاد داشته باشید که نه هم ناشکیبی و بی‌قراری به حال ما و شما سودی رسانده میتواند، چراکه حاصلی از آن متصور نیست در نتیجه از عذاب الله متعال نه گریز گاهی وجود دارد و نه پناهگاهی، بلکه عذابی است پیوسته و مجازات است سخت و سنگین که در آن هیچ تخفیفی وجود ندارد.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٢﴾

ووقتی که کار (قضاوت) به پایان برسد (و کار از کار بگذرد) شیطان میگوید: الله به شما وعده راست داد و من به شما وعده دادم و با شما وعده خلافی کردم. و من هیچ سلطه‌ای بر شما نداشتم جز اینکه شما را دعوت دادم و شما هم دعوتم را پذیرفتید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید، نه من به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من می‌رسید، البته به اینکه پیش از این شما مرا شریک الله قرار می‌دادید کافرم. بی‌گمان ظالمان برایشان عذاب دردناک است. (۲۲)

تفسیر:

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» بعد از آنکه مردم از مسأله‌ی حساب و کتاب فارغ شدند و حساب و کتاب شان به اتمام برسد؛ گروهی به سوی بهشت و گروهی دیگر به سوی دوزخ روان شدند در این هنگام شیطان میگوید: ای پیراوان من! «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ» وعده‌های الهی، حق و مطابق با واقع است. در حقیقت الله متعال در دنیا به شما وعده داد و وعده‌ای راست و حق بر اینکه به زودی شما را برخواهد انگیزت و مورد حسابرسی قرار خواهد داد، آنگاه خدا به وعده‌ی خود وفا کرد. «وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ» و من نیز به شما وعده دادم اما وعده‌ای دروغ که گفتم: نه رستاخیزی درکار است و نه حساب و کتابی، اکنون وعده الله محقق شد و وعده من دروغین برآمد یعنی اینکه من دروغ گفتم و به شما خلاف وعده کردم.

خصوصیت شیطان همین است که؛ با وعده‌های خویش انسان را فریب میدهد. «وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ» چنانکه در جای دیگر آمده است: «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (شیطان) به آنان وعده میدهد وایشان را در آرزو می‌افکند و شیطان جز فریب، وعده‌ای به آنان نمی‌دهد. (نساء، 120).

«وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» لیکن این امر روشن است که من چنان نیروی قهریه‌ای نداشتم که پیروانم را به زور بر راه باطل وادارم و نه هم بر آنچه شما را به سویش فرا میخواندم دلیل و حجت آشکاری داشتم.

باید گفت که: شیطان، انسان را مجبور به انجام کار زشت و بد نمی‌سازد، بلکه فعالیتش در

دایره و سوسه و دعوت خلاصه می گردد. طوریکه میفرماید: «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجِبْتُمْ لِي» جز این که به وسوسه و آراستن شما را به گمراهی دعوت کردم و شما هم به میل و اختیار خود دعوتم را پذیرفتید.

خواننده محترم!

گناهکار در قیامت دست و پا میزند تا برای خودش ریک جرم پیدا کند و انحراف خود را به گردن دیگران بیندازد. گاهی میگوید: دوست بد مرا منحرف کرد. «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ» (فرقان، 29). گاهی میگوید: رهبران فاسد مرا فاسد کردند. «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ، 31). گاهی شیطان را ملامت میکند و او را عامل گمراهی خود قلمداد می دارد، امّا شیطان میگوید: «فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ»

(پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید) من جز وسوسه و دعوت کاری دیگری نداشتم. انحراف از جانب شما صورت گرفته است.

تسلط نداشتن شیطان بر انسان، هم مورد تأیید خداوند است و هم خود شیطان به آن اقرار دارد. «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (سوره حجر، 42). تو بر بندگان خالص من تسلطی نداری. در این آیه نیز میگوید: «مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» و من هیچ سلطه ای بر شما نداشتم.

«فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ» بنابراین حالا مرا ملات و سرزنش نکنید. ما نباید گناه خود را به گردن شیطان به اندازیم. بلکه حق همین است که باید خود را سرزنش کنیم؛ چون گناه از خود ما سر زده است. دیده میشود که: روزی آمدنی که: حتّی شیطان لعین، انسان فاسد را هم سرزنش و ملامت می کند. الهی ما را از این روز که ابلیس ما را ملامت و سرزنش کند نگهداری. آمین یارب العالمین.

«مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي» نباید فراموش کنید که: در قیامت همه ای رابطه ها قطع میشود. «مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ» (رهبران باطل و پیروان آنان از یکدیگر بیزاری میجویند. شیطان به پیروان خویش میگوید: شما از کسی پیروی کردید که نه بر دعوتش نیرویی دارد و نه برهانی لذا اشتباه از خود شما بود، بدانید که من امروز هرگز به فریاد و داد شما رسیده نتوانسته و شما را از چنگ مجازات رها ساخته نمی توانم چنانکه شما نیز نمی توانید مرا از خشم و غضب خدای جبار یا از عذاب سوزان نار، رهایی بخشید.

ناگفته نباید گذاشت که: پیروان گمراه نیز به رهبران نا اهل و خبیث خود میگویند: اگر برای ما فرصتی پیش آید و دوباره به دنیا برگردیم ما نیز از شما بیزاری خواهیم جست. «لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا» (سوره بقره، 167).

«إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» من از شرک شما که غیر الله را با وی همراه ساختید، بیزاری میجویم و همچنان از اینکه مرا با خدای سبحان شریک قرار دادید اعلام برائت میکنم، والا و برتر است خدای سبحان از شایبه شرک.

باید با تمام صراحت گفت که: استجابت از دعوت های شیطانی، ظلم به خود انسان محسوب میشود طوریکه میفرماید: «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (22) در حقیقت ستمکارانی که عبادتشان را برای غیر مستحق آن صرف کرده، حق را رها نموده و باطل را برگزیده اند، در آتش جهنم عذابی سخت، همیشگی و پردرد دارند.

مفسرین گفته اند: این سخنان زمانی گفته میشوند که بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ مستقر گردند و در آن موقع دوزخیان سرزنش ابلیس را آغاز میکنند، آنگاه ابلیس در بین

آنان سخنانی میگوید که قرآن از آن خبر داده است. (فخر رازی ۱۱۰/۱۹).
مفسر حسن بصری میفرماید: در روز قیامت شیطان بر منبری از آتش سخنرانی میکند که تمام خلائق آن را میشنوند. (تفسیر قرطبی ۳۵۶/۹).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که قبلی از حال و وضع سیاه بختان و مجازات شان در روز قیات و حال و وضع سعادت‌مندان و رستگاری و سربلندی آنان در بارگاه پروردگار بحث بعمل آمد، اینک در آیات (24 الی 27) مثل کلمه ی حق (طیب، پاک) و مثل کلمه ی باطل (خبیث، ناپاک) بحث بعمل می آید: این آیات متبرکه باز هم برای هر دوگروه مثل آورده و معنویات را با محسوسات تقابل و همانند کرده است، تا معانی و مفاهیم قرآنی بیشتر در خاطره ها بماند و جای بگیرد.

وَأَدْخِلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿٢٣﴾

و کسانی را که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، به بهشت هایی درآورند، که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا به اجازه پروردگارشان جاودانه اند، و در آنجا درود [خدا و فرشتگان] بر آنان، سلام گفتن است. (۲۳).

تفسیر:

و خدای متعال میان بندگان فیصله بعمل آورده نیکان را به سرای قرار که از زیر کاخها و درختان آن نهرها روان است وارد میسازد، در آنجا تا آنگاه که شب و روز تداوم داشته باشد به طور ابد ماندگار اند، فرشتگانی نیکو سرشت بر آنها درود میگویند، همراه با خشنودی پروردگار غالب آمرزگار، پس ایشان در امن و امان، در روح و ریحان، در زیر چمن های پر از تاکستان و باغستان و نخلستان، همراه با رضای رحمان و شادی دل ها و راحت ابدان، جاویدان به سر می برند.

ورود و داخل شدن به جنت:

«وَأَدْخِلِ»: باید گفت که داخل شدن اهل جنت به صورت ساده و معمولی به داخل جنت نبوده، بلکه جنتیان با احترام و تشریفات خاص به بهشت پذیرای میشوند. طوریکه در (آیهی 73 / سوره ی زمر) میفرماید: «وَسَيَقِ الْذِّينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿73﴾» (کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند تا چون به نزد آن رسند، درحالی که دروازه های بهشت گشوده شده است و نگهبانان بهشت به آنان گویند: «سلام بر شما پاک و پسندیده بودید، پس داخل شوید در حالیکه در آن جاویدانه خواهید بود). ولی وضع و حال دوزخیان بدتر از این است، آنان را با شکنجه به سوی عذاب کش میکنند: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ» (الحاقه، 30-31). او را بگیرید و ببندید و سپس به دوزخ پرتاب کنید).

وجه زیبا است که در سوره الحاقه میفرماید: «وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتِ كِتَابِيهِ ﴿25﴾ وَلَمْ أَذْرَ مَا حِسَابِيهِ ﴿26﴾ يَا لَيْتَنِي كَانَتِ الْقَاضِيَةُ ﴿27﴾ مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيهِ ﴿28﴾ هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ ﴿29﴾ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿30﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿31﴾ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿32﴾ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿33﴾ وَلَا يَحْضُرُ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ ﴿34﴾» (و اما کسی که نامه اعمالش به دست چپش داده شود، پس

میگوید: ای کاش نامه‌ام بمن داده نمیشد. (26) و (ای کاش) نمی دانستم که حساب من چیست. (27) و ای کاش مرگ فیصله کننده و پایان کارم بود. (28) دارایی من هیچ نفعی بمن نرساند.

(29) قدرت و پادشاهی من از دستم رفت. (30) (گفته می شود) او را بگیرید، پس به زنجیرش کشید. (31) باز او را در دوزخ داخل کنید. (32) باز در زنجیری که درازی آن هفتاد گز باشد او را ببندید. (33) چون او به الله بزرگ ایمان نمی آورد. (34) و (مردم را) برطعام دادن مسکین ترغیب نمی کرد. «ذراع» فاصله آرنج تانوک انگشتان است و در قدیم معیاری برای اندازمگیری بوده است و کلمه «هفتاد» یابه معنای حقیقی است و یاکنایه از زنجیر طولانی میباشد.

«جحیم» از «جحمة»، به آتش شعله ور گویند. از فحوای آیات متبرکه فهمیده میشود که: داشتن ثروت و قدرت، در قیامت درحال و وضعیت انسان تاثیری را بوجود آورده نمی تواند و کدام فایده ای هم به حال انسان رسانده نمیتواند. این بدین معنی است که هدف از این است که در وقت ظاهر شدن مرگ در بدن نه صلاحیت عمل به انسان باقی می ماند و نه مال در ملکیت اش.

مطمین باید بود که ثروت اندوزی در دنیا، سبب حسرت و نقصان در قیامت میگردد. مطمین باید بود؛ سزای دستهایی که در دنیا برای هرگونه فساد و ستم باز بود، در قیامت غل و زنجیر می گردد.

انسانی که در قلبش نور معرفت الهی و در عملش، خدمت به مردم و خلق الله نباشد، بهتر است که بسوزد.

توجه به حال گرسنگان، در کنار ایمان به خدا مطرح است. بر فرض که خود، توان کمک به مظلومین، مساکین و انسانهای بی بضاعت نداشته باشیم، باید دیگران را برای کمک به گرسنگان، فقرا و مساکین تشویق و ترغیب نمود. باید کمک رساندن و رسیدگی به حال و احوال فقرا شرط ندارد که فقیر، مؤمن باشد و یا هم غیر مؤمن.

«تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (23)»: بهشتیان اهل صفا و صمیمیت و سلاماند، نه نزاع و قهر، طوریکه؛ فرشته‌ها با احترام و اجلال به آنها سلام میکنند. یعنی: درود فرشتگان به بهشتیان در بهشت، سلام گفتن برای شان به حکم پروردگارشان است. یا درود برخی از بهشتیان بر برخی دیگر در بهشت سلام گفتن است.

بایدگفت که به صورت کل: در بهشت به هر سو که نظر به اندازی، سلام است:

سلام از طرف الله عزوجل، به اهل بهشت: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (یس، 58).

سلام از طرف فرشتگان به مؤمنان: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا» (زمر، 73).

سلام از طرف خود اهل بهشت به یکدیگر: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» 23 ابراهیم

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾

آیا ندانستی که الله چگونه مثلی زده است؟ سخن پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است، ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است. (۲۴)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» این مثلی است که خدا متعال برای

ایمان و شرک بیان فرموده است. بدین ترتیب ایمان را به درختی پاک و شرک را به درختی ناپاک تشبیه کرده است.

عقیده حق، کلمه‌ی طیبه‌ای است که اصل آن در قلب مؤمن ثابت است. «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» و از الطاف خداوند آن است که مؤمنان را بر این عقیده حفظ میکند. «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» (ابراهیم، 27).

طوری‌که در آیه مبارکه می‌فرماید: آیا ندیده و ندانستی که الله متعال کلمه‌ی طیبه‌ی توحید (لا اله الا الله) را چگونه وصف کرده است؟ او آن را به درختی بزرگ و پاکیزه که درخت نخل توصیف نموده است، قابل یادآوری است که: درخت توحید دارای ریشه‌ای ثابت بوده. تهدید ها، توطئه ها و دسایس دشمنان آن را از پای در نمی آورد.

ابن عباس (رض) می‌فرماید: کلمه‌ی طیبه یعنی: لا اله الا الله و درخت پاک یعنی: «مؤمن» (مختصر ۲/۲۹۶).

«أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (24): اصل و ریشه‌ی آن در زمین پاک استوار است و شاخه‌اش بلند و پر فروغ سر در آسمان دارد، همانند ساخته است؛ زیرا کلمه‌ی توحید نیز در دل‌های مؤمنان پایدار است و ثمر خویش را که عبارت از طاعات و انواع گوناگون عبادات است، همانند خوشه‌های عسلی، لذیذ و در دسترس خرما هر وقت و هر لحظه تقدیم می‌کند، همراه با صفای همیشه سبز و همیشه بهار، بسیاری منافع، قامت رسا و زیبا و کمال و استواری و صلابت آن.

در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در حقیقت داستان ایمان مانند داستان درختی استوار است، درختی که ایمان عروق آن، نماز ریشه آن، زکات بیخچه‌های آن، روزه شاخه‌های آن، آزار دیدن در راه الله متعال سبزه آن، حسن خلق برگ‌های آن و بازداشتن خود از محرمات الله متعال میوه آن است»

تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾

هر زمان (و فصلی) میوه‌ی خود را به فرمان پروردگارش می‌دهد، و خداوند برای (هدایت) مردم مثلها می‌زند، باشد که یادآور شوند (و پند گیرند). (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَكْلُ»: میوه. ثمر.

«كُلَّ حِينٍ»: در هر زمان. هر چند در کره زمین درختانی وجود دارد که در فصول اربعه سال میوه از شاخه‌های آنها قطع نمیشود و با وجود داشتن میوه‌های قبلی، باز هم میوه می‌گیرند، ولی تشبیهات زیادی در زبان‌های مختلف داریم که اصلاً وجود خارجی ندارند. از جمله می‌گوییم: قرآن همچون آفتابی است که غروب ندارد. هجران من همچون شبی است که پایان ندارد. (سورة ابراهیم/ آیه 26) تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» بنا به خواست و اراده‌ی خدا همیشه ثمر و میوه میدهد. به قولی: مراد از این درخت پاکیزه، درخت خرمایی است که در فصول اربعه سال و حتی در تمام اوقات شبانه روز، بدون فرق میان فصل‌های زمستان و تابستان میوه می‌دهد. پس همچنان است درخت ایمان در قلوب مؤمنان که از میوه طاعات و برکات، فضایل، اخلاق و ارزش‌های زیبا آنچه را که صلاح خود انسان و انسان‌های دیگر در آن است هدیه میکند،

در نتیجه برای صاحب آن پاداشی بزرگ و ثنا و سپاسی خجسته که خداوند متعال بدان داناست حاصل میشود. و انسان مؤمن به سبب آن وارد بهشت می شود.

حدیث شریف ذیل مؤید قول فوق است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خطاب به اصحاب کرام فرمودند: «به من از درختی خبر دهید که همانند انسان مسلمان است، از برگ های آن هیچ نمی ریزد و میوه خود را در هر زمانی میدهد؟ سپس خود فرمودند: این درخت، درخت خرماست».

خواننده محترم!

جز ذات حق تعالی و ایمان به او، همه چیز فانی است، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص، 88). و چیزی که فانی است نمیتواند برای همیشه ثمر دهد، ولی هر کاری که رنگ الهی و خدایی داشته باشد، ابدی است، «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل، 96). «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (بقره، 138). (این است رنگ آمیزی الهی (که برترین رنگهاست)، و کیست از الله زیاتر باعتبار رنگ (دین فطرت)؟ و ما تنها او را عبادت میکنیم).

درخت ایمان همواره ثمر میدهد و مؤمن در همه حال به یاد الله و در پی انجام وظیفه است، در آسانی یا سختی، در خوشی یا ناخوشی، در فقر و غنی. «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (25) و حق تعالی مثلها را برای تفهیم مردم به بیان میگیرد، تاحقایق و مسائل برای شان روشن شود و در معانی مثلها اندیشیده، پند و عبرت بگیرند.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۲۶)

و مثل کلمه‌ی خبیثه = (شرک، و گفتار پلید) همچون درخت پلید و (ناپاکی) است که از زمین برکنده شده، (و هیچ) قرار و ثباتی ندارد. (۲۶)

تفسیر:

«كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ»: مراد انسان های کافر و آلوده، سخن کفر و شرک، گفتار زشت و نادرست، دعوت به بی دینی، فتنه انگیزی، و غیره است. «اجْتُثَّتْ»: به معنای قلع و قمع و کندن است. جثه و تنه آن از زمین درآورده شده باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

«وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ»: مثال کفر مانند درخت ناپاک حنظل است. و خداوند متعال برای کلمه سیاه و رسوای کفر، درخت حنظل ناپاک را مثل آورده است که مزه آن تلخ بوده، از خیر و منفعت خالی است، «اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» عقاید باطل همچون علف های هرزه، ریشه ای در عمق زمین ندارد، زیرا پایه و مبنای درست ندارند. و به سبب عدم ثبات از روی زمین کنده شده باشد.

ترمذی، نسائی، ابن حبان و حاکم به روایت حضرت انس (رض) نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: شجره طیبه (که در قرآن ذکر شده) درخت خرماست و شجره خبیثه، درخت حنظل است. (مظهری)

«مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (26) استقرار و ثباتی ندارد. کفر نیز ثبات و استقراری نداشته و خیر و برکتی ندارد.

بناءً نه اساس استوار و پایداری دارد و نه شاخه های بلند و آسمان آسا. پس همچنین است کافر که نه دارای اصول و اساسات ثابتی است، نه خیر قابل انتظاری از وی متصور است

و نه نفع در دسترسی، نه از او عمل شایسته‌ای به آسمان بلند برده می شود و نه دعایی از او اجابت می گردد.

قابل یادآوری است که: عقاید و کلمات و انسان‌های آلوده و منحرف، نه ریشه دارند و نه میوه و نه گل و نه زیبایی و عطر، نه پایداری نه سایه و نه رشد، بلکه خاری بر سر راه دیگرانند.

در حالیکه کلمه حق و انسان مؤمن هم در ملکوت اعلی شاخ و برگ دارد و هم در دنیا پیوسته اوج و صعود تازه‌ای می‌یابد و مردم از او بهره‌مند می شوند.

ابن جوزی (رح) میفرماید: کسب و عمل مؤمن را از لحاظ برکت و ثوابی که دائماً از آن برخوردار می‌شود، به ثمر و میوه‌ای تشبیه کرده است که در همه‌ی اوقات آن را می‌چیند. پس هر وقت مؤمن میگوید: «لا إله إلا الله» کلمه به آسمان صعود کرده و خیر و منفعتش می‌آید. و عمل کافر قبول نمی‌شود و به آسمان صعود نمیکند و به محضر خدا نمی‌رسد؛ زیرا ریشه‌ای در زمین ندارد. و در آسمان هم شاخ و برگی ندارد. (زاد المسیر ۴/۳۶۰).

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿٢٧﴾

الله کسانی را که ایمان آوردند، با گفتار ثابت (کلمه توحید) در زندگی دنیا و (هم) آخرت پایدار (و ثابت قدم) می‌دارد، و ستمکاران را گمراه می‌سازد، و الله هر چه بخواهد؛ انجام می‌دهد. (۲۷)

تفسیر:

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» خداوند در این زندگی دنیایی مؤمنان را با سخن استوار که همانا کلمه طیبه: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله» و سایر سخنان حق است «ثابت میگرداند» زیرا گویندگان این سخن استوار، بر آن استمرار ورزیده و پیوسته بر آن پایدار می‌مانند، هم «در زندگی دنیا» چرا که هرگاه دشمنان الله متعال در دنیا ایشان را زیر فشار قرار دهند، یا شیطانهای انسی و جنی ایشان را به وسوسه درافکنند، ایشان بر کلمه حق ثابت و پایدار باقی می‌مانند.

«وَفِي الْآخِرَةِ» «و» هم «در آخرت» یعنی: خداوند متعال مؤمنان را در وقت پرسش نکیر و منکر در قبر و در روز قیامت نیز، با سخن استوار ثابت میگرداند.

در حدیث شریف آمده است: «وقتی در قبر از مسلمان سؤال میشود، گواهی میدهد که جز خدا معبودی نیست و محمد پیامبر الله است. و این همان معنی فرموده‌ی الله متعال است که میفرماید: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...» (اخراج از بخاری، طبری نیز این نظر را پذیرفته است).

«وَوُضِّلُ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» خدا ظالمان را نه در دنیا هدایت میدهد و نه در موقع سؤال ملکین به هنگام مرگ.

مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: یعنی، خداوند، کافران و بی باوران را از نعمت و سعادت و رستگاری از عذاب باز می‌دارد؛ چون در دنیا ایمان نیاورده، شایستگی آن را کسب نکرده، در لجنزار هوسها و آرزوهای پست فرو رفته، در برابر آزمونها و دستورات آسمانی بی تاب بوده و امر حق را نپذیرفته‌اند.

جمهور مفسران بر آنند که مراد از استواری مؤمن در زندگی آخرت، استواری وی در گفتن کلمه حق در قبر است، یعنی: وقتی مؤمنان از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش

قرار گیرند، آن را با سخنان ثابت، استوار و روشن، بی هیچ لکنت و تردد و یا نادانی‌ای بیان میکنند چنان‌که در جانب مقابل، کسی که از این توفیق بی بهره است، در پاسخ سؤال نکیر و منکر می‌گوید: «نمیدانم!». آنگاه به‌وی گفته میشود: «نه دانستی و نه هم خواندی». امام فخر رازی نیز می‌فرماید: «به قول مشهور، این آیه درباره پرسش دو فرشته نکیر و منکر در قبر و این‌که الله متعال کلمه حق را بر مؤمن تلقین نموده و او را بر گفتن حق استوار می‌گرداند، آمده است».

«و الله ظالمان را گمراه میکند» یعنی: حجتشان را از نزدشان گم‌گور میکند. پس در قبرهایشان و در هنگامه حساب روز حشر، قادر به بیان آن نمیشوند. در حدیث شریف به روایت عثمان بن عفان (رض) آمده است: «چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از دفن میت فارغ می‌شدند، بر سر قبر وی می‌ایستادند و می‌فرمودند: برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او همین حالا مورد پرسش قرار می‌گیرد». «تفسیر انوار القرآن».

«و يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (27)» «والله هر چه خواهد انجام می‌دهد» یعنی: در وقت مرگ توفیق ادای کلمه شهادت میدهد و در وقت سؤال نکیر و منکر مؤمن را به قول حق گویا میکند لذا مشیت وی مطلق است و از آنچه میکند مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «چون مرگ مؤمن فرارسد، فرشتگان نزد او حاضر شده و بر او سلام می‌گویند، آنگاه به او مژده بهشت میدهند و چون بمیرد با جنازه وی همراه میشوند، سپس همراه مردم بر او نماز می‌گزارند، آنگاه چون دفن شود، در قبر خویش نشانده میشود و به او گفته میشود: پروردگارت کیست؟ می‌گوید: پروردگارم الله است. سپس به او گفته میشود: پیامبرت کیست؟ می‌گوید: پیامبرم محمد صلی الله علیه وسلم است. سپس به او گفته میشود: شهادتت چیست؟ می‌گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله». در این هنگام قبرش به اندازه امتداد ساحه دیدش بر وی فراخ ساخته میشود. اما کافر: پس حکایت وی چنین است که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می‌آیند و بر چهره و پشتش می‌زنند و چون به قبر در آورده شود، او را می‌نشانند، آنگاه به او گفته میشود: پروردگارت کیست؟ اما او هیچ جوابی نمی‌دهد زیرا الله متعال این حقیقت را فراموش وی می‌گرداند و چون به وی گفته شود: پیامبری که به سویت مبعوث شده کیست؟ باز هم در می‌ماند و هیچ پاسخی نمی‌دهد. و خدا ظالمان را این چنین گمراه میکند». «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر شرح احوال سعادت‌مندان و نیکبختان به بیان گرفته شد اینک در آیات (28 الی 34) بار دیگر به احوال کافران مکه اشاره میکند که: خداوند پیرامون «حرم» را نصیب آنان کرد، زندگی خوبی به آنان داد و محمد صلی الله علیه وسلم را از میان آنان برگزید؛ اما در برابر این نعمت‌ها قدرشناس بودند و سرانجام در آتش دوزخ افتادند. سپس به مؤمنان دستور میدهد تا به وسیله‌ی نماز و بخشش و انفاق، علیه نفس نافرمان بدانیش به پیکار برخیزند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ (۲۸)

آیا کسانی را که [شکر] نعمت الله را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم‌شان را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟ (۲۸)

تفسیر:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا»: ای مسلمان آگاه و هوشیار! آیا به کفار مکه ننگریستی که به جای ایمان به خداوند متعال و شکر و سپاسش در برابر نعمت امنیت، نعمت عظمای رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و وجود حرم مکی در میان خویش، کفر را برگزیدند.

مفسران گفته‌اند: آنها عبارتند از کفار که خدا آنان را در حریم امن خود جا داده است و گشایش زندگی را برای آنان فراهم کرده و محمد صلی الله علیه وسلم را در بین آنان مبعوث نموده است اما قدر این نعمت را ندانستند و به او کافر شده و او را تکذیب کردند که بر اثر این عمل خداوند متعال آنان را به قحطی و خشک سالی مبتلا کرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: رهبران منحرف، مایه‌ی هلاکت و فساد جامعه میشوند و مردم را به جَهَنَّم میفرستند طوری که میفرماید: «وَأَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ (28)» آنها یعنی کفار همه نعمت را ناسپاسی کردند و در روز بدر پیروان و قوم خویش را به سوی سرای هلاک و رسوایی که آتش جهنم است رهبری نمودند؟

«دَارَ الْبَوَارِ» «بوار» به معنای بی رونقی و کساد شدیدی است که به هلاکت کشیده شود. (مفردات راغب).

کفار و مشرکان نعمت های بزرگ الهی را به کفر تبدیل کردند:

الف: آنان به جای نعمت توحید، راه شرک را در پیش گرفتند.

ب: نعمت فطرت پاک را رها کردند و به تقلید از نیاکان گمراه خود پرداختند.

ج: خرافات را بر وحی الهی ترجیح دادند.

د: در برابر نعمت رهبران آسمانی، ناسپاسی کردند و از طاغوت های خویش پیروی کردند.

شان نزول آیه 28:

624- ابن جریر از عطاء بن یسار روایت کرده است: کلام عزیز «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا...» در باره کشته شدگان قریش در جنگ بدر نازل شده است (طبری 20813).

جَهَنَّم يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ (۲۹)

[سرای نابودی و هلاکت، همان] دوزخی است که در آن وارد می شوند، و بد قرارگاهی است. (۲۹)

یعنی آن سرای هلاکت آتش جهنم است که آنها سختی‌ها و مرارت‌های سوزانش را با همه وجود خویش لمس کرده و عذاب آن را می‌چشند و چه بد قرارگاهی است برای کافران و مستکبران. (تفسیر المیسر).

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (۳۰)

و برای الله شریکانی مقرر نمودند تا مردم را از راه او گمراه کنند، بگو: [چند روزی از زندگی زودگذر دنیا] برخوردار شوید، ولی یقیناً بازگشت شما به سوی آتش است. (۳۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْدَادًا»: جمع نَدَّ، به معنی شبیه و نظیر و مانند و هم‌تا آمده است (بقره/22 و 165). «تَمَتَّعُوا»: لذت ببرید. از زندگی بهره ببرید. «مَصِيرٌ»: بازگشت (بقره / 285، آل عمران/28). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً لِّيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ» کفار برای خدای سبحان و تعالی شریک و همتای قرار دادند و آنها را مانند خدا مورد پرستش قرار دادند، و خواستند بدینوسیله مردم را از دین خدا گمراه و منحرف کنند.

«قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (30)» پس ای پیامبر! به آنان بگو: در این دنیای حقیر فانی کوتاه مدت، برخوردار شوید زیرا این دنیا بسیار زود دست خوش تحول و زوال می‌گردد و سپس شما به زودی در حصاری از خوف و هراس‌ها، زنجیرها و عذاب‌های سخت به سوی آتش جهنم رهسپار می‌شوید.

قطعاً مرجع و مقام نهایی شما آتش دوزخ و همان «دارالبوار» است. گویی گفته شد: اگر بر این شیوه ادامه دهید، بدانید که حتماً بازگشت شما به سوی دوزخ است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالٍ (31)»

به بندگان مؤمنم بگو: نماز را بر پا دارند، و از آنچه روزی به ایشان دادیم (مقداری را) پنهان و آشکار، انفاق کنند، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه خرید و فروش است و نه پیوند دوستی و رفاقت. (31)

«قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ»: ای پیامبر! به بندگان مؤمن حق تعالی که وعده پروردگارشان را تصدیق کرده‌اند بگو: نماز را به کاملترین شکل با ادای آن در اوقات مخصوص و رعایت ارکان و آداب آن ادا نمایند.

باید گفت که: تنها داشتن ایمان قلبی برای یک شخص مؤمن کافی نمی باشد، بلکه نماز، انفاق و عمل صالح لازم و ضروری است. دین مقدس اسلام دین جامعی است. در دین اسلام رابطه با الله متعال و کمک به محرومان، در کنار هم و شرط قبولی یکدیگر می‌باشد، طوریکه می‌فرماید: «وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» به ایشان بگو: «از آنچه ما به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا در راه های خیر صدقه دهند.

از جمله «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» در آیه مبارکه واضح می گردد که: مورد انفاق، تنها مال نیست، بلکه از هر چه داریم باید انفاق کنیم. از جمله: علم و ثروت، چه آبرو و قدرت.

در ضمن قابل تذکر است که: انفاق باید از رزق الله یعنی مال حلال باشد، نه از هر مالی که داشتیم. زیرا در آیه مبارکه فرموده است: «رَزَقْنَاهُمْ» و فرمود «عندکم» قابل تذکر است: با این که هر يك از انفاق آشکار و پنهان آثاری دارند، ولی شاید بتوان گفت، انفاق پنهان بهتر است، چون در این آیه «سِرًّا» (مخفی و در خفا) بر «عَلَانِيَةً» (به صورت علنی و آشکارا) مقدم شده است.

همچنان انفاق آشکار، سبب تربیت نسل و تشویق دیگران و رفع تهمت از خود است.

«مَنْ قَبِلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالٍ (31)»

اگر دنبال تجارت هستید پس بهتر است در دنیا با الله متعال معامله کنید، زیرا که در قیامت هیچ معامله خرید و فروش اصلاً وجود ندارد. بناءً قبل از فرا رسیدن روز قیامت که نه در آن خرید و فروشی وجود دارد، و نه دوستی که شفاعت کند و صداقتی، و نه فدیة دادن ها که به حال تان مفید شود.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ﴿٣٢﴾

الله ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی نازل کرد و با آن آب میوه‌های را پیدا کرد و روزی شما گردانید و کشتی را برایتان رام ساخت تا به حکم او در بحر روان شود، و نهرها را برای شما مسخر کرد. (۳۲)

تفسیر:

واقعیت امر همین است که: شناخت از نعمات الهی، بهترین راه خدا شناسی است که با فهم عموم و عشق و انگیزه و عبادت همراه است. طوریکه میفرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» الله همان ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را خلق و ابداع کرده است. «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و باران را از ابر فرود آورد. در میان همه‌ی نعمت‌های الهی، آب یکی از مهم‌ترین نعمت‌ها بشمار می‌رود.

«فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ» به وسیله‌ی باران از همه‌ی گونه‌های نباتی، گیاهان و درختان خرم و بصورت کل انواع کشت و ثمر را زنده و شاداب گردانید، که از آنها مواد خوراکی مردم اعم از دانه‌ها، میوه‌ها و سبزیجات تأمین می‌شود.

مفسر جلیل‌القدر عالم اسلام سید قطب می‌نویسد: در اینجا کتاب هستی باز شده و در خطوط بی‌نهایتش از نعمت‌های بی‌شمار خدا داد سخن بعمل آمده است. آسمان‌ها و زمین، آفتاب و ماه، شب و روز، دریاها و رودخانه‌ها، نزولات پربرکت آسمان و میوه‌ها این صفحات رنگارنگ از جهان هستی در معرض دیدها قرار گرفته است، اما انسان با دیدی عبرت نمی‌نگرد و با نظری عمیق آن را نمی‌بیند و با تعقل معتدل در آن نمی‌اندیشد و او را سپاسگزار نیست.

واقعاً آنها ستمکار و ناسپاس و کافرند که برای خدا شریک قرار می‌دهند در حالی که او خالق و رازق است و جهان را در راستای مصالح انسان مسخر گردانیده است.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ»: و کشتی‌های بزرگ را به زیر فرمان شما مسخر گردانید تا به خواست الله متعال در بحر به حرکت درآمده و بر آن سوار شده، و از این کشتی‌ها در عرصه‌ی مختلف از جمله سفر، سیاحت، تجارت و انتقالات و جهاد و بصورت کل در منافع و منافع خویش استفاده بعمل آرید.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ (32)»: و رودخانه‌های شیرین را برای منافع مردم مسخر ساخت تا آب نوشیدنی، شستشو و آب امور زراعتی را تأمین کرده و زندگی آنان و حیوانات شان را سر و سامان بخشند، با جاری شدن رودخانه‌ها حیات هم جاری می‌شود و زندگی رونق می‌یابد، و خیر و برکت موج می‌زند و جوشان و خروشان می‌شود.

پس خدایی که این همه بر شما منت نهاد، بی‌شک سزاوار پرستش و شکر است.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

و برای شما آفتاب و ماه را که همیشه در حرکت اند، تابع کرد و تابع کرد برای شما شب و روز را. (۳۳).

«سَخَّرَ لَكُمُ»: مراد از تسخیر آفتاب و ماه، در خدمت منافع و مصالح انسان قرار دادن است.

«دَائِبَيْنِ»: مثنی دایب، پیوسته در کار و تلاش. برابر برنامه ثابت و روشن معین به کار ادامه دهند. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

نه فقط زمین و نعمت‌های زمینی، بلکه آسمان و اجرام آسمانی نیز برای استفاده و بهره‌گیری بشر و مطابق نیازهای بشری آفریده شده‌اند. طوریکه میفرماید: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ» و خداوند متعال برای شما آفتاب و ماه را (که پیوسته روانند) مسخرگردانید که در مدار فلکی خود در رفت و آمدند.

این دو پدیده هستی تأمین‌کننده منافع بسیار برای انسان‌ها می‌باشند، چون نور و روشنگری، شناخت حساب سال و ماه و تقویم، به پختگی رساندن میوه‌ها و... غیره. و یا هم معنی آن اینست که: آفتاب و ماه، همیشه به پیروی از فرمان الله متعال در حرکت و جریانند و هرگز از سیر و حرکت باز نمی‌مانند.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (33)» و شب را رام گردانید تا انسان، بعد از خستگی و پریشانی یک روز کاری فارغ از مشغله‌های روزانه در آن آرام گیرد و در خوابی خوش و راحت بخش تجدید نیرو کند. و روز را برای کار و معیشت و سازندگی و صنعت مسخر ساخت، بناءً شب و روز بستر انجام طاعات، ظرف زمانی رویش عبادات و مزرعه سبز اعمال نیک و ارزش‌های پاک اند.

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (۳۴)

و از هر چیزی که [به سبب نیازتان به آن] از او خواستید، به شما عطا کرد. و اگر نعمت‌های الله را شمار کنید، هرگز نمی‌توانید آنها را به شمار آورید. مسلماً انسان بسیار ظالم و ناسپاس است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا سَأَلْتُمُوهُ»: آنچه خواسته باشید. یعنی خداوند در جهان به ودیعت نهاده است هر آنچه را که در زندگی بدان ضرورت دارید و خواهان آن می‌باشید.

«لَا تَحْصُوهَا»: آنها را نمی‌توانید سرشماری کنید و به حساب آورید. از مصدر إحصاء به معنی سرشماری کردن. «ظَلُومٌ»: بسیار ستمگر. «كَفَّارٌ»: بسیار ناسپاس. «ترجمه معانی قرآن» «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ»: و خداوند متعال همان ذاتی است که هرچه خواستید به شما عطا کرد، از مال و عیال و صحت و عافیت و امنیت و آسایش، همه‌ای ضروریات و نیازمندی‌های شما را برآورده ساخته است و هر آنچه را که احوال و معاش شما را بهبود بخشد و هر آنچه را که به زبان حال یا قال درخواست کرده‌اید، آن را برایتان فراهم کرده است.

باتأسف بایدگفت: خدایی که بشر را خلق نمود، همه‌ی خواست‌ها و ضروریات او را از راه درست برآورده ساخت، ولی با آنهم همین انسان مصروف رفع ضروریات خود از راه گناه به کار می‌گیرد.

خواننده محترم!

در (آیه 18 / سوره نحل) آمده است: «إِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» اگر بخواهید نعمت‌های الله متعال را بشمارید نمی‌توانید آنرا حساب کنید. همانا خداوند بخشنده و مهربان است.

در آیات قبل خواندیم که رهبران فاسد، مردم را به سوی غیر الله دعوت میکنند. «جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً» این آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: با آنکه از غیر خدا هیچ کاری ساخته

نیست و هر که هر چه دارد از آن خداست، ولی انسان، بی‌توجه و ناسپاس است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَ إِنْ تَعْتُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» اگر بخواهید نعمت هایش را بر شمارید و آنرا به حساب آرید، توانایی برشمردن آنها را ندارید؛ از بس که گوناگون و بسیار اند. و در ضمن بیشتر از آن است که به شمارش درآید.

«لَا تَحْصُوهَا»: انسان که قدرت ندارد نعمت‌های الله متعال را بشمارد، چه رسد به این که بخواهد شکر آنها را به جای آورد. یعنی: به هیچ وجهی از وجوه، توان شمارش و احاطه نعمت‌های حق تعالی را ندارید و اگر شخصی از افراد بشر بخواهد تا نعمت‌های خداوند متعال را بر خود در آفرینش عضوی از اعضا یا حسی از حواسش به شمار آورد، هرگز بر این کار قادر نیست پس چگونه خواهد بود شمارش دیگر نعمت‌هایی که حق تعالی در کل اعضای وجودش آفریده است و نیز سایر نعمت‌هایی که از خارج وجودش بر او احاطه کرده و با اجناس و الوان مختلف و متنوع خود، او را در هر وقت و هر زمان از همه جهت زیر پوشش خویش قرار داده است.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (34)»: انسان اسم جنس است. یعنی جنس انسان در ظلم و انکار مبالغه و زیاده روی میکند و با تجاوز از حدود الله متعال به خود ظلم میکند و منکر نعمت‌های الله میباشد، در سختی و مشکلات بی‌تابی میکند و به نعمت الله متعال ناسپاسی می‌نماید. ثروت را جمع میکند و از انفاق خود داری می‌ورزد. او از پروردگار ذوالجلال بسیار درخواست می‌کند؛ اما چون به مطلوبش دست بیابد، واجبات و مسئولیت‌های خویش را فراموش مینماید.

واقعیت امر همین است که: اگر انسان از نعمت‌های الهی استفاده درست بعمل نیاورد، مخلوق، بسیار ظالم و کفران‌کننده است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (35 الی 41) در مورد دعای ابراهیم علیه السلام. بحث بعمل می‌آید. **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (35)** و [یاد کن] وقتی را که ابراهیم گفت: ای پروردگار! این شهر [مکه] را منطقه ای امن قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور بدار. (35)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءَامِنًا»: در امن و امان. محل امن و امان. «أَجْنُبْنِي»: به دورم دار.

تفسیر:

در این آیه مبارکه و آیات بعدی، سیمایی از دعا‌های حضرت ابراهیم که نشان دهنده‌ی سوز و روح بزرگ اوست در این سوره مطرح گردیده است.

حضرت ابراهیم علیه السلام در دو فرصت زمانی برای مکه دعا کرده است: بار اول زمانی بود که اسماعیل و هاجر را در آن جا اسکان داد و گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا» (سوره بقره، 126) پروردگار! این مکان را شهر امن قرار ده و بار دوم زمانی بود که جمعیتی به مکه آمد و در این شهر عملاً مسکن گزین شدند، در این جا هم ابراهیم علیه السلام دست به دعا برده و گفت: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا 35» و روزی رایادکنید که ابراهیم علیه السلام بعد از سکنی دادن اسماعیل و مادرش در مکه، به بارگاه ایزد متعال دعا کرد و گفت: پروردگار! از تو می‌خواهم که مکه را شهری امن گردانی که هر کس در آن فرود می‌آید احساس امنیت کرده و از خوف و ترس در امان باشد.

«ءَامِنًا»: به معنی در امن و امان. محلّ امن و امان، آمده است. باید گفت که: اَمْنِیت و استقرار، شرط لازم برای زندگی و حیات است، اگر اَمْنِیت و استقرار نباشد جامعه‌ها از استحکام لازم برخوردار نخواهد بود، مراکزی عبادتی باید اَمْنِیت داشته باشد. وظیفه رُعا و رهبران یک جامعه است تا فکر اَمْنِیت مردم باشند. اَمْنِیت، این اَمْنِیت برای آزادی گناه و عیاشی نمی باشد، بلکه اَمْنِیت باید مقدّمه‌ی عبادت باشد. طوریکه در (آیه 55 / سورة نور) میفرماید: آمده است: «أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي» «وَأُجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» (35) دعا که برای حفظ فکر و عقیده‌ی صحیح صورت گیرد، یکی از بهترین دعاها در دین مقدس اسلام بشمار میرود. طوریکه حضرت ابراهیم علیهم السلام میفرماید و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور محفوظ و مصوّن بدار. منظور تثبیت بر توحید و دین اسلام است. بناءً باید گفت که با ایجاد اَمْنِیت، زندگی گوارا میگردد و با ایمان، دنیا و آخرت پاکیزه و به سامان می شود. صنم: تمثالی بود که اهل جاهلیت از سنگ و مانند آن می ساختند و آن را پرستش می کردند.

رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (36)

پروردگارا! این بتان بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر کسی از من [که یکتاپرست و حق گرایم] پیروی کند، یقیناً از من است، و هر کس از من نافرمانی کند بی‌گمان تو آمرزنده مهربانی. (36)

تفسیر:

«رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ»: پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را از پرستش و نیایش دور ساخته و آنان را در پرتگاه شریک آوردن همتایان و اضداد برایت افکنده‌اند. «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»: دینداری تنها با گفتن شعار های ظاهری نیست، بلکه باید عمل توام به مطابقت دستورات الهی صورت بپذیرد، بناءً هر کس در توحید الله با عظمت و خالص ساختن عبادت برایش، به سنّت و راه و روشم تمسک جوید و پیروی کند، بیگمان او بر دین و آئین من است.

«وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (36)»: و هر کس به خلاف امر من عمل کند، خدایا! تو بخشاینده‌ی گناهی و نسبت به بندگان مهربانی.

ملاحظه می داریم که: انبیاء حتّی نسبت به مخالفان خود هم دلسوز و مهربان بودند و آنان را مأیوس نمی کردند. طوریکه فرموده است: «وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». «عَصَانِي»: از من نافرمانی کرد. به راه من نرفت.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: به این مناسبت خاطر نشان میشود که: اهل سنت و جماعت میان جایز عقلی و جایز شرعی در حق خداوند متعال فرق میگذارند، یعنی در نزد آنان عقلاً جایز است که خداوند متعال هر گناهی را بیامرزد ولی چون خود او خود خبر داده که شرک را نمی‌آمرزد پس عقیده به این‌که آمرزش شرک مستحیل الوقوع (غیر ممکن) می باشد، نیز واجب است. هر چند به قولی: هدف حضرت ابراهیم علیه السلام در اینجا از نافرمانی، نافرمانی از وی در غیر شرک است.

بت چگونه عامل گمراهی انسان ها می گردد:

بت ها و مجسمه ها که از سنگ و چوب ساخته می شوند چگونه می تواند انسان ها را به

گمراهی سوق نماید!

در جواب باید گفت:

اول: بت ها همیشه جماد نیستند، در بسیاری از اوقات انسان ها و طاغوت ها نیز به مثل بت مبدل می شوند، و انتظار دارند تا توسط مردم معبود گردند.

دوهم: مسأله‌ی هنر و زیورآلاتی که همراه بت ها بود جاذبه داشت.

سوم: گاهی جهل سبب میشود که سنگ و چوب نیز ارزش پیدا کند. در ضمن باید گفت که: هنرهایی مثل مجسمه سازی میتوانند منشأ بسیاری از انحراف شوند، چنانکه بت ها مطابق به فحواى آیه مبارکه «إِنَّهُمْ أَضَلُّنَ» تعدادی زیادی از انسانها را به گمراهی تشویق و ترغیب نموده اند.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (۳۷)

ای پروردگار ما! من (یکی از) فرزندانم را در سرزمین بی کشت و زرع (و) در کنار خانه تو که آنرا حرام ساخته‌ای سکونت داده ام، پروردگار! تا اینکه نماز را برپا دارند، پس چنان کن که دل های برخی از مردم به سوی آن مایل گردد و از میوه ها به آنان روزی ده، باشد که شکرگزاری کنند. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَيْرِ ذِي زَرْعٍ»: بدون کشت و زرع. بی آب و علف. «بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ»: مراد کعبه است که بسیاری از چیزهایی که در جاهای دیگر مباح است در آنجا حرام است. از قبیل: شکار کردن پرندگان، کندن درختان و گیاهان، جنگ و نزاع (سوره های: بقره / 197، قصص / 57). «أَفْنِدَةً»: جمع فُؤاد، دلها. «تهوی»: میل کند. بگراید. دوست داشته باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي»: پروردگار! من از میان خانواده ام، پسر ام اسماعیل و همسرم هاجر را در وادی مکه به جوار خانه محترم تو سکونت دادم.

(روایت است وقتی که هاجر اسماعیل را به دنیا آورد، «سارا»، همسر ابراهیم حسادتش آمد، آنگاه الله متعال به حضرت ابراهیم علیهم السلام دستور داد فرزند و مادرش را از شام به مکه ببرد. پس آن دو را در کنار درختی تناور در محل زمزم قرار داد. در حدیث چنین آمده است.)

«بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» در دره‌ای بی کشت و زرع و بی آب و آبادانی، و در جوار خانه‌ی تو که آنرا حرام ساخته‌ای که عبارت است از دره‌ی مکه، اسکان دادم.

کعبه و اطراف آن در زمان حضرت ابراهیم نیز محترم و دارای محدودیت و ممنوعیت بوده است. به قولی: خانه کعبه را از آن رو «محرم» نامیدند که بر متجاوزان ستمگر هتک حرمت آن حرام گردیده و نیز هر نوع بی احترامی و استخفاف و إهانت به آن حرام است.

«رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» قبل تذکر است که: نماز یکی از عبادات است که در همه ادیان ابراهیمی وجود داشت. و از فحواى این آیه مبارکه باوضاحت تام معلوم میگردد که: محور و مقصد حرکت حضرت ابراهیم علیه السلام هم نماز است.

طوری که میفرماید: پروردگارا! برای این که تو را پرستش کنند و نماز را به کاملترین وجه آن اقامه نمایند، آنان را در این دره اسکان دادم. پس وضعی فراهم فرما که قلوب بعضی از بندگان را به سوی آنان گرایش دهی که به شوق و محبت به سوی شان آیند. ابن عباس (رض) میفرماید: اگر می گفت: «أَفْنَدُ النَّاسَ» فارس و روم و تمام انسان ها را در بر می گرفت، اما فرمود: «مِنَ النَّاسِ» تا فقط مسلمانان را در بر گیرد. (زاد المسیر ۳۶۸/۴).

«وَأَرْزُقُهُمْ مِنَ النَّمْرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (37)»: و به ایشان از انواع میوه ها و از برکات زمین ارزانی دادی تا شکرگزار نعمت بوده و به وسیله نعمت بر انجام طاعتت یاری جویند. پس خدای متعالی دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و خواسته اش را محقق گردانید.

در آن دره های فاقد کشت و زرع آنها را روزی برسان تا بر نعمت عظمت سپاسگزار باشند.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (۳۸)

پروردگارا! یقیناً تو آنچه را ما پنهان میداریم و آنچه را آشکار میکنیم، میدانی و هیچ چیز در زمین و آسمان بر الله پنهان و پوشیده نیست. (۳۸)

تفسیر:

«رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ» پروردگارا! تو به مکنونات آشکار و نهان قلوب ما بندگان آگاهی. «وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (38)» در نزد پروردگار با عظمت پنهان و آشکار معنا ندارد و هیچ چیز در عرصه کائنات (در زمین و آسمان ها) از ساحه علمت پنهان نیست، اعم از این که در زمین باشد یا در آسمان. بلی! تو به احوال و مصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به خود ما مهربان تری پس نیازی وجود ندارد که ما طلب کنیم، لیکن ما تو را برای اظهار عبودیت و ابراز فقر خود به سوی رحمت می خوانیم؛ همچنین بدان جهت که ما به دریافت این برکات شتاب داریم. بناءً غیب نزد تو آشکار و راز، پیش تو علنی است و علمت به همه چیز احاطه دارد. پس ای خواننده محترم!

در صورتی که همه چیز برای الله متعال روشن و واضح است و علم او به همه چیز و همه کار ما احاطه دارد باید در محضر او گناه نکنیم و در مخلوقات او جز طبق رضا و دستورات او تصرف و عمل کنیم.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۹)
حمد خدای را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید مسلماً خدای من دعا را می شنود (و اجابت می کند). (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَهَبَ»: عطا کرد. «عَلَى الْكِبَرِ»: با وجود پیری و قطع امید از داشتن فرزندان. «سَمِيعُ»: شنونده. پذیرنده. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ»: ابراهیم علیه السلام در مقام شکرگزاری از پروردگارش در برابر نعمت هایش گفت: حمد و ثنا مرا خدا را لایق است

که به من با وجود سالخوردگی‌ام و در موقع پیری و کهنلت ام، دو پسر پرهیزگار و درستکار (إسماعیل و إسحاق) را عطا فرمود.

ابن عباس (رض) میفرماید: هنگامی که إسماعیل به دنیا آمد، حضرت ابراهیم علیه السلام نود و نه سال داشت. و در سن یک صد و دوازده سالگی خداوند متعال إسحاق را به او داد. (تفسیر قرطبی ۳۷۵/۹).

خواننده محترم!

باید گفت: داشتن اولاد، هدیه الهی است و در این هدیه و نعمت الهی همانا داشتن اولاد صالح مهم است، فرق نمی کند که این اولاد از کنیز باشد و یا هم غیر آن (إسماعیل علیه السلام از کنیز و اسحاق علیه السلام از حُر و آزاده به دنیا آمد). «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (39)» به راستی که پروردگارم برای کسی که وی را بخواند، شنوای دعاست چنانکه من از او خواستم و به من بخشید، از او جُستم و مرا گرامی داشت. آیه کریمه درس آموز: فضیلت دعاء، خواستن فرزندان پاک از پروردگار و سپاسگزاری وی در برابر نعمت‌هاست.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ (۴۰)

پروردگار! مرا بر پادارنده نماز قرار ده، و نیز از فرزندانم [برپادارندگان نماز قرار ده]. و پروردگار! دعایم را بپذیر. (۴۰)

تفسیر:

در آیاتی متبرکه، که تا اکنون در باره‌ی حضرت ابراهیم در این سوره خوانده‌ایم، دریافتم که حضرت ابراهیم علیهم السلام هفت درخواست را از دربار الهی مطرح نموده است: اُمْنِیت مگه، دور ماندن از بت‌پرستی، توجّه قلوب و افکار مؤمنان نسبت به فرزندان و مکتب او، بهره‌مند شدن ذریه‌ی او از ثمرات، توفیق اقامه‌ی نماز، قبول شدن دعاها و آمرزش و مغفرت برای خود و والدین و همه‌ی مؤمنان. و در آیه: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي (۴۰)» ششمین درخواست حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام می باشد. که میفرماید: پروردگار! مرا بر پایداری و پیوستگی بر آدای نماز به کاملترین صورت یاری ده و فرزندان و نسل و تبارم را نیز ببخش تا به نماز در اوقات معین آن همراه با رعایت آداب و احکامش، پایبند باشند.

این بهترین دعایی است که مؤمن برای فرزندان‌ش بعمل می آورد؛ زیرا محبوب‌تر برای او همین است که خود و ذریتش نماز را اقامه کنند؛ چون نماز ستون دین است. اگر توجه نموده باشیم با تمام صراحت در می یابیم که: نماز، محور دعاها‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام را تشکیل می داد. «رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ»، «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ» با آنکه رسالت انبیاء اقامه‌ی دین است اما دعا برای اقامه‌ی نماز به جای آن، نشانه‌ی این فهم عالی است که نماز چهره و سیمای واقعی تمام نمای دین است.

خواننده محترم!

در دعا هم باید به خود توجّه کنید، «وَ اجْنُبْنِي- وَ اجْعَلْنِي- وَ اغْفِرْ لِي» و هم به دیگران. «وَ بَنِي- وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي- وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» همچنان در دعا، هم باید به فکر نسل قبل باشد، «وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» و هم به فکر نسل بعد. «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» و در ضمن در دعا، باید به فکر قیامت خود، فرزندان و جامعه باشید. «يَوْمَ يَفُومُ الْجِسَابُ» «رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ (40)»: «پروردگار! و دعای مرا بپذیر» یعنی: دعایم را اجابت کن، یا

عبادت را بپذیر. و درخواستم را محقق ساز. ابراهیم علیه السلام نماز را بطور اخص از آن جهت یاد کرد که نماز ستون و پایه دین است.

حفظ رابطه وجودی در دعا:

اگر در فهم جوهر دعا دقت بعمل آریم بوضاحت تام در خواهیم یافت که حکمت بزرگی و معجزا آسا در دعاء حفظ سلسله روابط وجودی مییابد، بطور مثال: در دعا انسان اول باید از خود آغاز نماید اول باید برای سلامتی، ایمانداری، تقوای و فضیلت خود دعا مینماید، بعد از اینکه برای خود در همه عرصه ها دعا بعمل آورد، به دعا کردن به سلسله وجودی خویش می آغازد، و در سلسله وجودی و خونی خویش در قدم بعدی به دعا برای پدر و مادر میپردازد طوریکه این فهم و هدایت در قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی آن بیان گردیده است: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ». چون انسان باوالدین خویش رابطه وجودی دارد بناءً بعد از دعا بخود سلسله دعای را رعایت و به مادر و پدر خویش به دعا می پردازد. نه تنها رابطه پدری بلکه رابطه فرزندی نیز در دعا در نظر گرفته شده است از انجمله طوریکه در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که اول برای خود و بعد از خود برای فرزندان خویش مصروف دعاء میگردد.

یا بطور مثال دعای حضرت موسی برای برادرش که این هم بر مبنای همان رابطه وجودی است: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي».

در آیه دیگر، دعا در حق فرزندان را داشتیم: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ».

هكذا در دعا در رعایت سلسله وجود باید خویشاوندان و اقارب نیز نباید فراموش گردد، طوریکه این سلسله بندی در دعای حضرت نوح علیه السلام چنین فورمولبندی گردیده است: «رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي».

حفظ رابطه معنوی در دعاء:

اما رابطه روحی؛ رابطه روحی، در بُعد معنوی است. یعنی انسان با دیگری رابطه دارد، اما رابطه به نحو وجودی به این معنا که گفتیم نیست. چه بسا بین دو نفر هیچ نوع رابطه خویشاوندی در کار نیست، اما از نظر روحی و در بُعد معنوی با یکدیگر رابطه دارند. بطور مثال قرآن عظیم الشان میفرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ». مؤمنین با هم برادر هستند، با این که رابطه وجودی برادری در کار نیست! یعنی من و شما از یک پدر نیستیم که دو معلول از یک علت باشیم، اما قرآن کریم این رابطه معنوی را با آن رابطه وجودی هم مانند کرده است. رابطه هست، اما رابطه روحی معنوی است.

لذا شما می بینید در همه این آیاتی، بعد از والدین و خویشاوندان، «مؤمنین و مؤمنات» را داشت: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ». اول رابطه وجودی و بعد رابطه روحی معنوی را ذکر می کند.

درسوره نوح هم دارد: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ». اینجا هم آن رابطه روحی معنوی را مطرح میکند و برای آنها دعا می کند. لذا ما می بینیم که انبیاء برای اُمَّتشان دعا میکردند؛ این دعا برای اُمَّت در همین ارتباط یعنی رابطه روحی معنوی است.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾

پروردگارا!

من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را روزی که حساب بر پا می‌شود بیامرزد. (۴۱)
 «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» (41): این هم هفتمین دعای حضرت ابراهیم علیهم السلام است که: با خشوع و فروتنی از پیشگاه الله متعال دعا و استغفار می‌فرماید: «پروردگار! روزی که حساب برپا می‌شود» یعنی: روز ثبوت حساب بر مکلفان در محشر و این تعبیر چنان است که گفته می‌شود: بازار برپا شد «بر من و بر پدر و مادرم بیامرزد».

مفسران گفته اند: قبل از این که برای حضرت ابراهیم علیه السلام معلوم شود که پدرش دشمن خداست، برای والدینش طلب بخشودگی کرد.
 قشیری گفته است: دور نیست مادرش مسلمان بوده باشد؛ زیرا خدا عذر او را در مورد دعا برای پدرش یادآور شده است نه مادرش. (تفسیر قرطبی ۳۷۵/۹).
 «وَالْمُؤْمِنِينَ» (و بر مؤمنان) نیز بیامرزد. از میان بندگان خدا اؤمنان را به دعای مغفرت مخصوص ساخت زیرا دعای مغفرت در حق کفار جایز نیست.
 «يَقُومُ الْحِسَابُ»: حساب و کتاب به میان می‌آید و از گذشته بازخواست می‌شود. بر تمام کسانی که به تو ایمان آورده‌اند گناهان‌شان را (در روزی که مردم را برای حساب گرد می‌آوری) بیامرزد.

دروس حاصله از آیات فوق الذکر:

- 1 - حضرت ابراهیم علیه السلام به ما آموخت که در همه حال، امنیت و آرامش و اطمینان قلبی را از پروردگار توانا طلب کنیم.
- 2 - دعای خیر و سلامت برای خود و فرزندان، و پدر و مادر، سایر مؤمنان، و ابستگان و وطن، مشروع و پسندیده است.
- 3 - دعای ابراهیم، پیرامون إخلاص در توحید آفریدگار (جل جلاله) و دوری از بت پرستی بود. همواره از الله متعال می‌خواست، توحید در عبادت و دوری از شرک رانصیص فرماید و از کردار نیکو و رحمت و آمرزش برخوردار گردد.
- 4 - گردآمدن، پیرامون سنن و راه درست پیامبران و خیر اندیشان، واجب است: «فمن تبعنی فانه منی».
- 5 - طلب بخشش و آمرزش برای گناهکاران نه کافران و بی باوران که بر سر شرک و کفر رفته اند. (نساء آیه 48).
- 6 - اسکان دادن ابراهیم، اسماعیل و هاجر را در کنار بیت الحرام به امر الله متعال بود و این کار فقط به او اختصاص داشت، تا خانه ی خدا را از نو بازسازی کنند...

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبل از دلایل توحید و خواهش ابراهیم از الله متعال بحث بعمل آمد که او و سلاله اش را از شرک و بت پرستی نگهدارد و از کارهای نیکو و رحمت و آمرزش در قیامت برخوردارش فرماید.
 اینک در آیات (42 الی 52) که آیات پایانی سوره می باشد یکبار دیگر منظره بر پایی و صحنه ی قیامت، غافل نبودن الله از ظالمان و خیره گشتن چشمان انسان را در آن روز هراسناک به تصویر می کشد.

وَلَا تَحْسِبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾

و الله را از آنچه ظالمان میکنند، غافل مپندار. جز این نیست که (عذاب) آنها را برای روزی که چشم‌ها در آن خیره شود، به تأخیر می‌اندازد. (۴۲)

تفسیر:

«تَشْخَصُ»: باز و بی‌حرکت می‌ماند. از هراس پلک‌ها بر هم نهاده نمی‌شود و چشم‌ها خیره و مبهوت می‌گردد.

مهلت دادن به ظالمان، نشانه‌ی غفلت خداوند یا رضایت پروردگار از آنان نیست. طوریکه می‌فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» ای محمد! گمان مبر که خدا از اعمال ظالمان غافل است. در حقیقت سنت خداوند متعال بر این جاری است که به عاصیان مهلت بدهد و در موقع مناسب با عزت و اقتدار آنها را می‌گیرد.

میمون بن مهران گفته است: این بخش از آیه وعید و تهدید ظالم و تسلیت و دلداری مظلوم است. (تفسیر طبری ۲۳۶/۱۳).

«إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (42)»: بلکه سزای شان را برای روزی سخت و هولناک که چشم‌های شان از بسیاری خوف و محنت در آن خیره می‌ماند به تأخیر می‌اندازد.

آیه کریمه در عین اینکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم و پیروانش دلجویی نموده و به ایشان آرامش می‌بخشد، سنت حق تعالی در مورد ستمگران را که چیزی جز نابودی و ویرانی نیست (هر چند که در عمرشان امتداد داده شود) نیز روشن می‌سازد.

ابو سعود گفته است: یعنی از هول و هراس وضعی که مشاهده میکنند چشم‌ها باز و پلک‌ها بدون حرکت می‌مانند. (ابو سعود ۱۳۳/۳)

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً (۴۳)

شتابانند؛ در حالیکه سرهای خود را بالا گرفته‌اند و چشم‌های شان به سوی شان باز نمی‌گردد و دل‌هایشان (از فهم و إدراک) خالی است. (۴۳)

تفسیر:

«مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ»: سپس خداوند متعال کیفیت برخاستنشان از قبرها و شتافتنشان به سوی میدان حشر را بیان گرفته می‌فرماید: روز قیامت ظالمان به منظور اجابت دعوتگر حق، شتابان از قبرهای شان بیرون می‌آیند در حالیکه از وحشت آن روز سرهای خود را بالا داشته و چیزی را نمی‌بینند.

حسن بصری گفته است: در آن روز مردم به آسمان نگاه کرده و هیچ کس به دیگری نگاه نمی‌کند. (تفسیر قرطبی ۳۷۷/۹).

«مُهْطِعِينَ»: که از «اهطاع» گرفته شده است، دارای چند معنا است: گردن کشیدن، سرعت گرفتن و نگاه کردن با ذلّت و همه‌ی این معانی میتواند در این آیه مورد نظر باشد.

«لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ»: از ترس و اضطراب قدرت چشم به هم زدن را ندارند. یعنی: چشم‌هایشان همچنان باز و مبهوت باقی می‌ماند.

«وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً (43)»: و دل‌هایشان خالی است از عقل و فهم و جرأت، به سبب پریشانی و هراس و حیرت و دهشتی که به آن در افتاده‌اند.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرَّسُولَ أُولَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (۴۴)

و مردم را از روزی بترسان که عذاب به آنها می‌آید پس ظالمان می‌گویند: «ای پروردگار

ما! ما را تا مدتی مهلت بده تا دعوتت را بپذیریم و از پیغمبران پیروی کنیم. (ولی به آنان گفته میشود: آیا پیش از این در دنیا) قسم نخوردید که شما را هیچ زوالی نیست (و از بین نمی‌روید)؟ (۴۴)

تفسیر:

«وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ»: ای محمد! امت را از عذاب روز قیامت بیم ده؟ از روزی که عذاب بر آنان می‌آید که آن روز، روز قیامت است.

«فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ»: از آن روز که کافران ظالم به خدا رو می‌آورند و با امیدواری می‌گویند: پروردگارا! ما را تا مدتی کوتاه مهلت و فرصت بده، تا گذشته را جبران کنیم. «أَخْرِنا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ»: ما را تا مدت کوتاهی بازپس برواندکی ما را به جهان برگردان.

در این شکی نیست که روزی آمدنی است که: مجرمان از اعمال که انجام داده اند پشیمان میشوند، ولی پیشمانی در روزی است که دیگر فرصت‌های را از دست میدهند، و دیگر برای شان این فرصت ها تکرار نمی‌شود.

در ضمن آنان فراموش کرده اند که: هنگام نزول عذاب الهی، راه فرار و توبه بصورت کل بسته میشود.

باید گفت که در روز قیامت تقاضای بازگشت به دنیا نه تنها در این آیه مبارکه بلکه در آیات متعددی دیگری هم مطرح گردیده است. از جمله: در (آیه 11 / سورة غافر) میفرماید:

«فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» آیا برای خارج شدن از هلاکت راهی هست؟ و یا هم در (آیه 12 / سورة سجده) آمده است: «فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً» ما را به دنیا برگردان تا عمل صالحی انجام دهیم.

و همچنان در (آیه 37 / سورة فاطر) میفرماید: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً» پروردگارا! ما را از دوزخ خارج کن تا کار خوب انجام دهیم.

«نُحِبُّ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعُ الرُّسُلَ»: دعوت تو را می‌پذیریم که ما را به سوی ایمان میخوانی و از پیامبرت و دستوراتشان پیروی می‌کنیم.

«أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ (44)»: پس خداوند متعال آن‌ها را بر کفر و تکذیب شان توبیخ و سرزنش کرده و میفرماید: مگر شما نبودید که در زندگی دنیای تان قسم می‌خوردید که نمی‌میرید و از دنیا و منزلگاهی خویش کوچ نمی‌کنید و جدا نمی‌شوید؟ آری! آن‌ها منکر رستاخیز پس از مرگ بودند.

وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (۴۵)

(شماها نبودید که) در منازل کسانی که به خویشان ظلم کردند ساکن شدید، و برای شما آشکار شد چگونه با آنها رفتار کردیم، و برای شما مثلها (از سرگذشت پیشینیان) ذکر کردیم (باز هم بیدار نشدید). (۴۵)

تفسیر:

«وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»: به تأسف باید گفت که: بسیاری از انسان‌ها از سرنوشت پیشینیان عبرت نمی‌گیرند و با آنکه در جای آنان نشسته‌اند، همه چیز را فراموش میکنند طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و ای ظالمان! «و سکونت گزیدید» یعنی: مستقر شدید «در منازل کسانی که بر خود ظلم کردند» آن منازل عبارت از: شهرهای ثمود و مانند

آن از اماکن کفاری است که باکفر به خدای سبحان و نافرمانی وی برخویشتن ظلم روا داشتند.

«و تَبَيَّنَ لَكُم كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ»: تا به وسیله‌ی اخبار و مشاهدات خودتان برایتان مشخص و آشکار شود «که با آنان چگونه معامله کردیم» و چه مجازات و عذاب سختی در برابر جرایم و گناهان و نافرمانی هایشان به آنان رساندیم، و چگونه آنها را نابود کرده و از آنها انتقام گرفتیم؟

«و ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (45)»: اما با وجود مشاهده این آثار، باز هم درس عبرت نگرفتید، بلکه روی گشتانید و تکذیب راپیشه کردید.

بدینترتیب خداوند متعال اِتمام حجت میکند. «الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، ضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ» (هم عذاب اُمّت‌های قبل را بیان میکند و هم با مثال‌های متعدّد، مسایل را روشن می‌سازد).

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ﴿٤٦﴾
 آنها نهایت مکر خود را به کار بردند، و همه مکرها (و توطئه‌های شان) نزد الله آشکار است، هر چند کوه‌ها با مکرشان از جا برکنده شود! (۴۶)

تفسیر:

«وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ»: وقتی مشرکین قصد کشتن، حبس و قتل پیامبر صلی الله علیه و سلم را کردند حيله و نیرنگ خود را به کار انداختند.

«وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ»: غافل از آنکه الله متعال بر این نیرنگ‌شان احاطه دارد و آن را با نیرنگ نیرومند خود باطل و بی‌اثر ساخته است.

«وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (46)»: هر چند مکرشان در حد و حجمی باشد که کوه‌ها از آن در شرف کنده شدن از جایگاه‌های خود باشند، بلی! کید و مکر الله متعال بزرگتر است، به همین جهت اوتعالی بر آنان غالب شد و به او چیزی زیان نزدند بلکه زیان‌شان به خودشان بازگشت.

بایدگفت: خداوند متعال، هم به نیرنگ آنها آگاه است و بر آن احاطه‌ی کامل دارد و هم سزای آن همه توطئه را خواهد داد و هم میتواند مکر آنها را دفع و خنثی کند و یا به خودشان برگرداند.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعْدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٤٧﴾

پس گمان مبر که الله و عده خود به پیامبرانش را خلاف میکند، بی‌گمان الله غالب (و) انتقام گیرنده است. (۴۷)

تفسیر:

«فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعْدِهِ رُسُلُهُ»: قابل یادآوری میدانم که: انتقام گرفتن انسان همراه باکینه و تشقی دل است، ولی انتقام الهی بر اساس عدل و حکمت و تأدیب است.

پس ای پیامبر! گمان مبر که خداوند وعده خود که به پیامبران خویش داده است، خلاف وعده کند. «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا» [غافر: 51]. «ما قطعاً پیامبران خود را نصرت میدهم» و میفرماید: «كَتَبَ اللَّهُ لَا غَلِبَ إِلَّا أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ۲۱» (المجادلة: 21). (خداوند فیصله کرده است که قطعاً من و پیامبرانم پیروز میشویم).

«فَلَا تَحْسَبَنَّ»: بناء تأخیر در امدادهای الهی، سبب تردید شما نشود. مهلتی که پروردگار با عظمت به کفار و ظالمان میدهد، بر اساس يك سُنَّت و حکمت است نه از روی غفلت و تخلف از وعده‌ها.

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ - 47»: خدایی که قدرت دارد چرا تخلف کند؟ پس ذات پروردگار بطور یقین از دشمنانش به سخت‌ترین وجه انتقام می‌گیرد، زیرا آستان عزتش دست نیافتنی و بارگاه شکوهش بی‌نهایت است.

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾
(آن انتقام) در آن روزی است که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمانهای دیگر) تبدیل میشوند، و بندگان در پیشگاه الله یگانه قهار حاضر میشوند. (۴۸)

تفسیر:

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»: قبل از همه باید گفت: که در قیامت جایی برای رحم و عطوفت برظالمان وجود ندارد. و این انتقام از ظالمان جنایتکار، در روز قیامت گرفته خواهد شد.

طوری‌که در آیه مبارکه میفرماید: در روزیکه این زمین به زمین دیگر سپید و پاکیزه‌ای که همانند نقره مصفاست، تبدیل شود، زمینی که در آن خونی ریخته نشده و ستمی بر روی آن انجام نگرفته است. و این آسمان‌ها به آسمان‌های دیگر تبدیل میشوند.

ابن مسعود (رض) میفرماید: زمین به زمینی نقره فام پاک و بدون لکه تبدیل میشود که در آن خونی ریخته نشده و بر روی آن خطایی رُخ نداده است. (طبری ۲۵۰/۱۳). و از ابن عباس (رض) روایت شده است که صفات زمین تغییر پیدا میکند، کوه‌ها صاف شده و درختان قطع شده و رودخانه‌ها شکافته گشته و ستارگان پراکنده و سرازیر میشوند و چنین سرود: (و ما الناس بالناس الذين عهدتهم و ما الدار بالدار التي كنت تعلم)

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در مورد اوصاف زمین و آسمان در روز قیامت مینویسد: تغییر دادن اوصاف زمین در روز قیامت عبارت است از: هموار کردن تپه‌ها و بلندیه‌های آن، درهم کوبیدن و هموار کردن کوه‌های آن و گستراندن و هم سطح ساختن نابرابری‌های آن.

و تبدیل کردن اوصاف آسمان‌ها عبارت است از: متلاشی ساختن و درهم شکافتن ستارگان، درهم پیچاندن آفتاب و تاریک کردن ماه.

در حدیثی شریف آمده است: «زمین محشر، زمینی است سفید که نه بر آن خونی ریخته است و نه بر آن گناهی انجام گرفته است».

همچنین در حدیثی دیگری از عائشه (رض) روایت شده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باره آیه: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» [ابراهیم: 48]. سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله! در آن روز که زمین به زمین دیگری تبدیل می‌شود، مردم کجا هستند؟ فرمودند: «بر بالای صراط».

قابل تذکر است که: تغییر و تحوّل زمین در روز قیامت، در آیات متعدّد از قرآن عظیم الشان بیان گردیده است. مطابق نص قرآنی در آن روز زلزله شدیدی به وقوع می‌پیوندد، کوه‌ها از زمین کنده شود و به حرکت در آمده و مانند پشم و پنبه نرم می‌شوند. (سوره زلزال، 1). روزی که زمین به صورت قطعه‌ای صاف و هموار و مسطح در آید. همچنان در (آیات 104 - 107) میفرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا 105» «فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا 106» و «لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا 107» (و ای پیامبر!) از تو درباره‌ی کوه‌ها (در قیامت) میپرسند، بگو: پروردگار من آنها را از بُن برکنده و متلاشی میکند. 105 پس آنها را (همچون) کویری صاف و هموار، رها می‌سازد. 106 که در آن

هیچ پستی و بلندی مشاهده نمی‌کنی. (107)

بصورت کل باید گفت که از جمله «يُنْسِفُهَا رَبِّي (105): آیه مبارکه طه معلوم می‌گردد که: نظام حاکم بر طبیعت، دائمی نمی‌باشد.

«وَوَبَّرُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (48)»: و تمام خلائق از قبرهای خود بیرون آمده و در سرزمین محشر در پیشگاه خدای یگانه و توانا که در عظمتش یکتا، در ذات، اَسْمَاء، صفات و أفعالش یگانه است صف ببندند. یعنی: مردم از قبرهای خود ظاهر و آشکار شوند، یا آنچه را که در دنیا از اعمال خود کتمان می‌کردند، آشکار شود. ذکر وحدانیت حق تعالی در کنار قهاریت وی، مفید آن است که کار در آن روز، نهایت سخت و سنگین است.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (۴۹)

و آن روز مجرمان را می‌بینی که در زنجیرها [به صورتی محکم و سخت] به هم بسته شده‌اند. (۴۹)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان قیامت را طوری ترسیم و به بیان می‌گیرد که: گویی الآن ما آنرا می‌بینیم. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و روز قیامت کفر پیشگان مجرم را می‌بینی که با شیاطین خود به زنجیر کشیده شده‌اند.

از جمله «وَوَتَرَى الْمُجْرِمِينَ» معلوم میشود که: تحقیر و عذاب مجرمان، در ملأ عام صورت می‌گیرد.

اما م طبری در این مورد می‌نویسد که: دست و پای مجرمین را با زنجیر به گردنشان می‌بندند.

یکی از عذاب های روز قیامت، بسته شدن مجرمان و کفر پیشگان با غل و زنجیر است و این مبحث در چندین آیه مبارکه به تفصیل بیان گردیده است از جمله در سوره (حاقه، 30). «وَوَتَرَى الْمُجْرِمِينَ... فِي الْأَصْفَادِ» و «خُذُوهُ فَعَلَّوْهُ» (وآیه غافر، 71). «إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ» بیان گردیده است.

مجرمان با مجرمان، و یا با شیاطین، با هم به زنجیر کشیده می‌شوند. و یا دست‌هایشان با غل بسته میشود و یا دست و پاهایشان و یا دست و پا و گردنشان با هم در قیدوبند قرار می‌گیرد.

همچنان قرآن عظیم الشان در آیات متعددی بیان فرموده است که اشخاص هم‌فکر و هم عقیده را در یک محل جمع میکنیم، مجرمان را در دوزخ و نیکان را در بهشت. «وَالَّذِينَ آمَنُوا... أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ (طور، 21). و در باره‌ی اهل دوزخ میخوانیم: «أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَرْوَاهُمْ» (صافات، 23). ستمگران و همسرانشان که مانند آنان بودند، با هم به دوزخ می‌روند.

در جای دیگر میخوانیم: «فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ» (شعراء، 94). در آن روز عابد همراه بامعبود خیالی خود با هم به دوزخ افکنده میشوند و شاید آیه‌ی «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ» (تکویر، 7). نیز همین قرین بودن را بیان کند. (والله العالم)

سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهُهُمُ النَّارُ (۵۰)

که پیراهن های شان از سرب گداخته شده است و آتش چهره هایشان را می‌پوشاند. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانٍ»: «سرابیل»: سربال (به کسر - س): پیراهن. جمع آن، سرابیل

است. (نحل/ آیه 81). یعنی لباس های عادی از تن‌شان برکنده شده و تن پوش های شان قطران (قیر) است که سخت سوزان، بسیار گرم و بسیار اشتعال زاست، یعنی اینکه به سرعت قابل اشتغال می باشد. در مورد اینکه چرا این ماده انتخاب شده است؟ زیرا آتش در این ماده به سرعت مشتعل می شود و نیز این ماده بوی گندیده‌ای دارد. «تفسیر انوار القرآن» «قَطْرَانٍ»: ماده سیاه رنگ و قابل اشتعال و بدبویی که از نوعی از درختان سحرایی بیرون می تراود و شبیه قیر است.

«قَطْرَانٍ»: این کلمه سه بار در قرآن عظیم الشان به صورت جمع آمده است. در خواندن آن، سه وجه است: فتح قاف و کسر طاء، فتح قاف و سکون طاء، کسر قاف و سکون طاء. بعضی آنرا «قطر آن» خوانده اند: یعنی مس مذاب که به نهایت حرارت رسیده است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

مفسر تفسیر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: «قطران»: صمغی رقیق، چسبنده و سیاه‌رنگ است که از جوشاندن چوب و زغال یا مانند آن به دست می‌آید و سخت قابل اشتعال می باشد. ابن عباس (رض) میگوید: «قطران مس گداخته است». «و تَغْشَى وَجُوهَهُمُ النَّارُ (50)» «و آتش چهره‌هایشان را می پوشاند» یعنی: آتش بر روی چهره‌هایشان زبانه میکشد و آنان را عذاب میدهد. مخصوصاً پوشش آتش بر چهره‌هایشان ذکر شد زیرا حواس مدرکه در چهره قرار دارد و چهره گرمی‌ترین بخش ظاهری بدن است چنان‌که قلب گرمی‌ترین عضو باطنی بدن می باشد. «تفسیر انوار القرآن»

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۵۱)

تا [به این کیفیت] خدا هر کس را [به سبب] آنچه انجام داده سزا دهد؛ یقیناً الله حسابرسی سریع است. (۵۱)

تفسیر:

«لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ»: در روز رستاخیز در پیشگاه احکم الحاکمین ظاهر میشوند «تا خداوند هر کسی را، بر وفق آنچه کرده است» از خیر یا شر به آنها جزا و پاداش بدهد. نیکوکار پاداش نیک و بدکار سزای بد می‌بیند.

و هیچ کسی بی محاسبه باقی نمی ماند. و هیچ کاری بی جواب باقی گذاشته نمیشود. جزا و پاداش الهی بر اساس عمل خود انسانها اجرا میگردد.

«إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (51)» و او ذاتی است که جمعی کثیر را در وقتی کوتاه محاسبه می نماید؛ زیرا او باریک بین و آگاه است و هیچ امری او را از کاری دیگر مشغول نمی سازد.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (۵۲)

این (قرآن) ابلاغی است برای (عموم) مردم، تا همه انداز شوند، و بدانند او معبود واحد است و تا صاحبان عقل (خرد و اندیشه) پند و عبرت گیرند. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ»: ای پیامبر! این قرآن برای جمیع افراد انس و جن بلاغ است. به منظور تبلیغ فنون و پند و اندرز مکنون در آن بر آنها نازل شده است.

تفسیر:

این قرآنی که خداوند متعال بر تو نازل کرده، اعلام و ابلاغی برای جمیع بشر انس و جن

وبیم دهنده‌ای برای مردم است، طوریکه در آن بشارتی است برای مؤمنان وبیم و هشدار می‌دهد برای کافران، «وَلْيُنذِرُوا بِهِ» باشد که تا پندگیرند و از عذاب و سزای الهی ترسانده شوند. یعنی: تا با این ابلاغ، به خود آیند و به راه مستقیم برگردند «وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» تا کسانی که قرآن به ایشان رسیده است بدین یقین برسند که: جز او یگانه هیچ الله و معبود دیگری نیست و او شریکی ندارد پس سرانجام به این نتیجه دست یابند که وی را به یگانگی بی هیچ شریکی پرستش کنند «وَلْيَذَكِّرُوا وَلَوْ أَلْبَابٍ (52)»

قرآن، برای عموم مردم ابلاغ است، اما تنها صاحبان عقل متذکر میشوند و از آن پند میگیرند. کسانی که عقل سلیم، فطرت‌های استوار و روان‌های بیدار دارند در آن اندیشمندانه فرو روند، زیرا قرآن بزرگترین اندرز در دنیا برای بیداردلان است.

باید گفت که: صرف دانستن قرآن کافی نیست بلکه توجه و تذکر نیز لازم است. انس و محبت با قرآن، هم معرفت و شناخت به انسان میدهد، «لْيَعْلَمُوا» و هم با تذکر و پند، انسان را به کردن اعمال خیر تشویق و ترغیب میدارد.

قرآن کریم به عنوان یک کتاب مقدس تنها و تنها برای قرائت و ثواب بردن فرود نیامده؛ بلکه دستور العمل زندگانی انسان است. کتابی است که هم به دانشمندان و اهل خرد، پند میدهد و فایده میرساند و هم سایر مردم جامعه را رهنمایی مینماید و هدایت میکند...

این بلاغ سه فایده دارد که هدف و حکمت نازل شدن همه‌ی کتاب‌های آسمانی است:

الف: هشدار و پند و اندرز،

ب: استدلال به آیات قرآنی برای اثبات وحدانیت الله متعال،

ج: پند گرفتن از اندرزها و نصایح ارزنده‌ی آن. طبعاً آنان که عقل سلیم و درک صحیح دارند، از قرآن پند می‌گیرند و به کار می‌بندند.

پایان جزء سیزدهم

خوانندگان گرامی!

به این ترتیب، این آیه کریمه مقاصد سوره ابراهیم را در ابلاغ، انذار، اعلام وحدانیت خداوند متعال و پند و تذکر برای مردم خلاصه کرده است.

همچنان ملاحظه میفرمایم که: آخرین آیه‌ی سوره‌ی ابراهیم و اولین آیه‌ی آن، درباره‌ی نقش قرآن و رسالت آن در هدایت مردم است؛ طوریکه در آیه‌ی اول خواندیم: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»: و در این آیه می‌خوانیم: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلْيَذَكِّرُوا وَلَوْ أَلْبَابٍ».

قابل یادآوری میدانیم همانطوریکه: قرآن بلاغ است، پیام رسان آن نیز بلاغ است، طوریکه (در آیه 54 سوره‌ی نور) میفرماید: «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ».

بناءً باید گفت: قرآن، مایه‌ی تبلیغ است و مبلغان باید اهداف و شعارهای تبلیغی و تعلیمی و رهنمود خویش را از قرآن عظیم‌الشان اخذ نمایند. در این هیچ جای شکی نیست که: قرآن، کتاب توحید است و از قرآن باید موحّد ساخته شود. الهی قرآن را رهنما و پیشوای زندگی ما قرار فرما.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الكريم.

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الحجر

جزء - (14)

سُورَةُ حَجَرٍ در مکه نازل شده دارای نودونه آیه و شش رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره مبارکه به سبب بیان داستان اصحاب حجر در آن، «حجر» نام گرفت. «حجر» وادی ای است در میان مدینه و شام و اصحاب حجر، قوم ثمود اند. این سوره در موضوع و محور خود اهداف سوره های مکی، اثبات توحید، نبوت و معاد می باشد، دنبال میکند.

سیمای سوره حجر:

این سوره دارای نود و نه آیه است و به قول مشهور پنجاه و دومین سوره می باشد که قبل از هجرت در مکه پس از سوره یوسف در دوره سخت دشواری، در فاصله ای زمانی «عام الحزن» و سال هجرت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نازل شده است. «حجر» نام شهری است که قوم حضرت صالح در آن زندگی می کردند و نام این سوره از آیه هشتاد آن که درباره قوم صالح است، گرفته شده است.

«كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجَرِ الْمُرْسَلِينَ»: بیشتر مطالب این سوره در مورد تهمت و تمسخر کفار نسبت به قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و دستور به صبر و گذشت نسبت به آنهاست. درین سوره يك نوع دلداری و تسلیت، در برابر فشار و هجوم مخالفان، بعد از وفات بی بی خدیجه رضي الله عنها و ابو طالب برای پیامبر عزیز می باشد.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره حجر:

این سوره دارای (6) شش رکوع، و (99) نود و نه آیه، و (663) شش صد و شصت و شش کلمه، و (2907) دو هزار و نه صد و هفت حرف، و (1358) یک هزار و سه صد و پنجاه و هشت نقطه است. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره حجر مختلف بوده که شما می توانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید).

علت نام گذاری سوره حجر:

«سوره حجر» تنها نام این سوره «حجر» است و طوری که در فوق هم یا آور شدیم از نام سرزمین قوم ثمود گرفته شده که منطقه ای بین مدینه و شام بوده است. در آیات هشتاد تا هشتاد و چهارم این سوره مطالبی درباره اصحاب حجر (قوم صالح/ ثمود) بیان شده است. (الکشف و البیان، ج 5 ص 330).

این سوره ای مبارکه به «سوره حجر» موسوم گشته است؛ زیرا خدای متعال حوادثی را که برای قوم صالح پیش آمد، بیان کرده است که عبارت بودند از قوم ثمود که در سرزمین حجر در بین مدینه و شام به سر می بردند.

قوم ثمود اشخاصی نیرومند و قوی هیکل بودند که برای محل سکونت خود قعرکوه ها را می شکافتند، طوری تصور داشته که در این دنیا زندگی جاودانه و ابدی دارند، و لباس مرگ و فنا به تن آنها در نمی آید. اما در همان دم که در کمال آرامش و اطمینان خاطر

بودند، عذاب مرگ در صبحگاهان بر آنان نازل شد طوری که میفرماید: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ» (اما سرانجام) صیحه (مرگبار)، صبحگاهان آنان را فراگرفت. «فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» 84 و آنچه را بدست آورده بودند بکارشان نیامد. (حجر آیات: 83 و 84).

محل نزول سورة حجر:

قتاده و مجاهد میفرمایند: سورة حجر حجر مکی است. حسن گوید: تنها آیه: «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» و آیه «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُفْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» مدنی است. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج 13، ص 160)

فضای نزول سورة حجر:

در سال های هفتم و هشتم بعثت عناد و لجاجت مشرکان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و قرآن بیشتر از قبل شده بود و مشرکان در آن برهه و زمان از جانب آنحضرت و معجزه همراهش، شدیداً احساس خطر میکردند. آنها سعی داشتند با آوردن کلماتی شبیه به کلمات قرآن از اعتبار و اتقان قرآن بکاهند.

آنان هر موقع فرصت می یافتند پیامبر و آیات نازله را مسخره می کردند و تمام سعی شان بر این بود که با هر وسیله ای که بتوانند توجه مردم را از سمت آن حضرت برگردانند. سورة حجر در چنین فضایی نازل شده است و با توجه دادن به مسئله خلقت، معاد و بازگشت انسان و اهمیت قرآن و حفظ آن از هرگونه تحریف و تعرض متجاوزان، به اُمت های گذشته و سرنوشت آنان نیز اشاره ای دارد تا مایه تسکین و دلداری حضرت باشد.

ارتباط سورة حجر با سوره ابراهیم:

سر آغاز و شروع هر دو سوره، در وصف کتاب مبین و آسمانها و زمین است. هر دو سوره به گوشه ای از زندگانی و بزرگواری ابراهیم بُت شکن و برخی از پیامبران الهی، اشاره میکنند، تا برای پیامبر خاتم النبیین محمد صلی الله علیه وسلم در برابر مخالفت ها و ستیزه گری و اذیت و آزارهای مشرکان و کافران، دلداری و آرامشی باشد. در پایان سوره ابراهیم، نامی از قرآن به میان آمد. در آنجا فرمود: قرآن کریم، برای راهنمایی مردم مسلمان کافی است. اکنون سورة حجر را نیز با مطلبی پیرامون قرآن و اینکه این کتاب آسمانی بیان کننده احکام دین است، آغاز می کند. (ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج 13، ص 160)

عمده ترین مطالب مندرج در این سوره:

سوره ای ابراهیم از احوال کافران در روز قیامت بحث بعمل می آورد. (آیات 49 الی 51 سوره ابراهیم) همچنان در (آیه 2 همین سوره) آیه مبارکه در این سوره: «رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ» 2

این سوره هم چون سایر سوره های مکی، اثبات یکتایی واحد بودن، همچنان در باره پیامبر صلی الله علیه و السلام، درباره دوباره زنده شدن (معاد) و زندگانی نوی را تشکیل دادن، حسابرسی، هشدار و یادآوری به بغاوت گران ناسپاس و تکذیب کنندگان را به بیان گرفته است. (مراجعه شود به آیات 2 الی 3 همین سوره).

1 - مجادله و ستیزه جویی کافران و مشرکان از زمان ابوالبشر دوم، نوح تا دوران درخشان پیامبر نور و رحمت، محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم. (آیات 10 و 11)

- همین سوره).
- 2 -** ایراد دلایل و براهین بر اثبات وجود آفریدگار از آفرینش و پیدایش آسمانها و زمین، جایگاه و موقعیت بادهای بارورکننده و تلقیح کننده، زندگی و مرگ، زنده شدن و حسابرسی زود شمار. (آیات متبرکه: 16، 19، 22، 23 و 25 همین سوره).
- 3 -** اثبات وحی راستین بر پیامبر امین محمد صلی الله علیه و السلام. (آیات 8 و 9 همین سوره).
- 4 -** اشاره‌ی فرضی به بازشدن درهای آسمان بر روی کافران و بی باوران. (آیات: 14 و 15 همین سوره).
- 5 -** قصه‌ی آدم و ابلیس، سجده کردن فرشتگان برای آدم و نافرمانی ابلیس. (آیات 29 الی 31 همین سوره).
- 6 -** وصف احوال بدان و خوبان (آیات متبرکه 42 الی 48 همین سوره).
- 7 -** دلداری پیامبر معظم به قصه‌ی پیامبران از جمله؛ قصه‌ی آل لوط (آیات متبرکه 58 الی 77)، قصه‌ی «أصحاب ایکه»: قوم شعیب (آیات 78 و 79)، قصه‌ی اهل حجر: قوم ثمود. (آیات متبرکه 80 الی 84).
- 8 -** قرآن، نعمت خدا بر پیامبر خود (آیات: 87 همین سوره)، نابودکردن دشمنان مسخره کننده (آیت 95 همین سوره)، چشم نه دوختن به زیور و جلوه های دنیا و تواضع با مؤمنان (آیت 88)، دعوت علنی مردم به سوی دین الله (آیت 94 همین سوره) و بردباری، ذکر و تسبیح و بندگی تا دم مرگ در برابر فشار و تمسخر دشمنان بی باور و خود خواه (آیات متبرکه 97 الی 99 همین سوره).

سایر خصوصیات سُورَةُ حَجَر:

سُورَةُ حَجَر با حروف مقطعه شروع شده است و از سور راثیات است (سوره های یونس و هود و یوسف و ابراهیم و حجر را راثیات یا رآت می نامند).

یادداشت:

قابل تذکر است که: طولانی ترین کلمه قرآن، یعنی کلمه «فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ» در این سوره است. «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ فَأَنتِجَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ «22» (بادهای را باردار کننده ابر فرستادیم پس از آسمان آب بارانیدیم و آن را به شما نوشانییدیم و شما ذخیره کننده آن نیستید). (تفسیر قرآن مهر، ج 11، ص 108)

محتوای سُورَةُ حَجَر:

طوری که گفتیم: سُورَةُ حَجَر از جمله سوره هایی است که در مکه نازل شده‌اند و به موضوعات اصلی عقیده‌ی اسلامی یعنی: توحید، نبوت، رستاخیز و جزا می پردازد. محور اساسی سوره عبارت است از مخالفت‌های گردنکشان و تکذیب‌کنندگان پیامبران در زمان‌ها و دوران‌های گوناگون. از این رو سوره با برحذر داشتن و تهدید شروع شده است: «رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ «2» ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ «3».

سوره به بحث پیرامون دعوت پیامبران علیهم السلام پرداخته و موضع گیری تیره بختان و گمراهان را در مقابل پیامبران گرامی بیان کرده است. هر پیامبر از طرف گمراهان قوم خود مورد تمسخر و ریشخند قرار گرفته است. از زمان بعثت پیشوای پیامبران، حضرت نوح علیه السلام تا زمان بعثت خاتم پیامبران، همگی از جانب گمراهان مسخره شده‌اند و

سوره توضیح داده است که این کار در هر زمان راه و رسم تکذیب کنندگان بوده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ «10» وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ «11»».

سوره به دلایل درخشان و شگفت انگیزی که در جهان هستی پراکنده شده‌اند، پرداخته است، آیاتی که زبان گویای پروردگار ابداع گراند و گواه بر جلال و عظمت خالق با شکوه می باشند. از سیمای آسمان شروع کرده و بعد از آن به زمین و باد و باران و آنگاه حیات و مرگ و حشر و نشر می پردازد که عموماً بیانگر عظمت و جلال خداوند متعال میباشند و بریگانگی و توانایی او گواهند: «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زِينَةً لِلنَّاظِرِينَ «16» وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ «17»».

سوره داستان «بزرگ بشریت» را مورد بحث قرار داده است، داستان هدایت و گمراهی که در خلق آدم و دشمن سرسختش، ابلیس نفرین شده، تجسم یافته است و قصه‌ی سجده بردن فرشتگان برای آدم، و خود بزرگ بینی و تکبر شیطان و عدم اطاعت از امر سجده بردن برای آدم و نیز تهدید ذریت آدم از جانب شیطان را یادآور شده است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ «28»».

سوره بعد از داستان آدم، قصه‌ی بعضی از پیامبران را نقل کرده است تا بدین وسیله آرامش تسلی خاطر برای حضرت محمد صلی الله علیه و سلم فراهم گردد و قلب مبارکش تثبیت شود، و ناامیدی بدان نفوذ نکند. در این میان قصه‌ی حضرت لوط و حضرت شعیب و حضرت صالح و آنچه را که بر تکذیب کنندگان آمد یادآور شده است.

سوره با یادآوری نعمت بزرگ خداوند متعال بر پیامبر صلی الله علیه و سلم خاتمه یافته، که عبارت است از فرستادن این کتاب با شکوه و اعجاز انگیز. و نیز به وی دستور می دهد که در مقابل اذیت و آزاری که از مشرکان می‌بیند، صبر و شکیبایی را پیشه کند و همچنین مژده‌ی نزدیکی پیروزی او و مؤمنین را یادآور می شود. «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ «87»».

بصورت کل باید به خاطر داشت که تمام داستانهای، احکام و هدایات قرآنی که در مورد موارد مخاطب پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است اما در واقعیت دروس، رموز و هدایات است برای تمام بشریت و خاصتاً مسلمانان که مطابق آن افکار، اندیشه، طرز تفکر، اعتقاد و ایمان خویش را عیار سازند و زندگی کنند.

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْحَجَرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (۱)

الر. (الف لام راء) (مفهوم و اسرار این حروف نزد الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم معلوم است) این آیات کتاب آسمانی و قرآن مبین بیان کننده (حق و باطل) است. (۱)

تفسیر:

«الر»: اشاره به إعجاز قرآن است. یعنی این کتاب شگفت آور و اعجاز انگیز کلام و گفته‌ی الله متعال می‌باشد و از امثال این حروف تشکیل یافته است که عبارتند از حروف هجایی الف و لام و راء.

«تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ»: این آیات کتاب است که در فصاحت و بیان کامل است و انسان از آوردن آن عاجز است.

«وَقُرْآنٍ مُبِينٍ (۱)»: قرآنی عظیم الشان و روشن و جلی است.

«مُبِينٍ»: یعنی روشن. روشن‌گر و مفید بیان. و هیچ گونه خلل و آشفتگی در آن به چشم نمی‌خورد.

قرآن روشن‌گر و اثبات کننده وجود، صفات و سنن الهی، بیانگر دین و شریعت، تبیین کننده طبیعت و خصوصیات های انسان، گویای دردها و درمانهای او و نهایتاً روشن‌گر تمام احتیاجات و ضرورت ها و خواست های او می باشد.

قرآن کتاب استوار و حکمت آمیزی است که انسانها را با چیزی مخاطب قرار میدهد که با سرشت آنان مناسبت و سازگاری دارد. قرآن در این سوره گوشه‌های درست و ماندگاری از سرشتهای انسانها را عرضه می‌دارد که مصداق آنها را در هر نسلی خواهیم یافت. قرآن کتاب استوار و حکمت آمیزی است که غافلان را هوشیار می‌گرداند و ایشان را به اندیشه درباره نشانه‌های خداشناسی موجود در گستره هستی و در لابلای آن، در آسمان و زمین، در آفتاب و ماه در شب و روز، در هلاک و نابودی نسلهای پیشین، در داستانهای پیغمبران با اقوام خویش و در دلایل قدرت پنهان و پیدا در این جهان... فرا میخواند.

باید گفت بادر نظر داشت اینکه؛ قرآن عظیم الشأن مقام بسیار والایی دارد، «تِلْكَ»: ولی در عین حال دسترسی به آن آسان است، زیرا هم نوشته شده، «الْكِتَابِ»: و هم قابل خواندن است. مطالب قرآن روشن است و مرز حق و باطل را با زیبایی خاصی بیان نموده است.

خواننده گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 15) موضوعاتی از قبیل وصف قرآن عظیم الشأن، تهدید کافران و گناهکاران، برخی از سخنان مشرکان در مورد پیامبر بزرگوار بشریت محمد صلی الله علیه و السلام و رد آنها مورد بحث قرار گرفته است.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ (۲)

کافران [هنگام روبرو شدن با عذاب در روز قیامت] چه بسا آرزو میکنند که کاش مسلمان بودند. (۲)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که کامیابی و سرفرازی آینده برای مسلمانان است و حسرت برای کفار

خواهد بود. به یاد داشته باشید آنچه از کسانی که امروز دین مقدس اسلام و شرعیت غرای پیامبر صلی الله علیه وسلم را به باد مسخره و تمسخر میگیرند، در آینده پشیمان خواهند شد و چه بسا کفاری که در آن روز آرزوی اسلام را می کنند.

طوری که در آیه مبارکه میفرماید: بعد از اینکه در روز قیامت پرده های ظلمانی دنیای مادی از برابر دل و دیده انسانها به کنار رود و حقیقت بر کفار آشکار گشته بطلان شیوه کافیشان روشن گردد و این امر بر آنان هویدا شود که دین حق نزد خدای سبحان همانا دین اسلام است و دین حق غیر از آن وجود نداشته، در این هنگام است که آنان در این آرزو می افتند که ای کاش (در دنیا هم) مسلمان می بودند ولی این آرزویشان فقط از روی حسرت و ندامت و ملامت کردن نفس های شان از قصور در پیشگاه الله متعال است و هیچ سود و ثمری برای شان در بر ندارد.

طوری که در حدیث شریف به روایت ابو موسی اشعری (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «چون دوزخیان و کسانی از اهل قبله که خداوند متعال خواسته است «یعنی گنهکارانشان» در دوزخ با هم یکجا شوند، کفار به مسلمانان میگویند: آیا شما مسلمان نبوده اید؟ میگویند: چرا: مسلمان بوده ایم. میگویند: اما اسلام شما هیچ بلایی را از شما دفع نکرد و اینک با ما در دوزخ همدم گشته اید؟ مسلمانان در جواب شان میگویند: ما گناهای داشته ایم که بدانها مورد مؤاخذه قرار گرفته ایم! آن گاه الله متعال که شنوای گفت و گوی آنان است، دستور می دهد تا کسانی از اهل قبله را که در دوزخ هستند از آن بیرون آورند. پس چون کفار این حالت را می بینند، میگویند: ای کاش ما هم مسلمان بودیم تا چنان که آنان از دوزخ بیرون آورده شدند، ما نیز از آن بیرون آورده میشدیم».

ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

بگذارشان تا بخورند و (چند روزی از لذتها) برخوردار شوند و آرزو(ها) آنها را غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید. (۳)

تفسیر:

مهلت الهی را نباید نشانه لطف و رحمت او بدانیم: طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا»: ای محمد! آنان را (به حال خود) رها کن تا بخورند، بگذار آنان مانند حیوان های درنده به شکم پرستی خویش مشغول باشند، و از دنیای ناپایدار خود کام بگیرند و لذت ببرند. «وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ» و آرزوهای دور و درازشان آنها را از یاد مرگ غافل سازد و آنها را از اندیشیدن و تفکر در مورد رهایی از عذاب الهی باز دارند.

«فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳)»: وقتی قیامت را دیدند وقتی روز رستاخیز فرا رسد و سختی سزای اعمال خود را چشیدند، عاقبت و سرانجام کار خود را خواهند فهمید. این بیان آیه مبارکه وعید و تهدید است.

خواننده محترم!

قبل از همه باید گفت که در تبلیغ و ارشاد نباید وقت خویش را به انسانهای نا اهل ضایع و مصروف ساخت. به تأسف باید گفت که: برخی از انسانها، چنان در کفر ضلالت، گمراهی و جهالت غوطه و غرق شده اند، که حتی برهان و هشدار انبیاء نیز آنان را از خواب غفلت و جهالت بیدار کرده نمی تواند.

مسئله رها کردن کفار به حال خود که از جمله ی «ذَرُّهُمْ» در آیه مبارکه فهمیده میشود، به خاطر سرکشی خود آنان است، و در غیر آن الله متعال ابتدا برای هدایت همه ی انسانها،

پیامبر گسیل داشته و هیچ اُمت رابه حال خود رها نکرده است. چنانکه این مطلب بارها در قرآن عظیم الشان مطرح شده است.

از جمله: «وَنَذِرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (انعام، 110)، آنان را رها می‌کنیم تا در سرکشی خود سردرگم شوند و در جای دیگر میفرماید: «وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ» (بقره، 15) آنان را در سرکشی کردن مهلت می‌دهیم.

در این هیچ شکی نیست که: انسان به آرزو زنده ماندن است و اگر روزی این آرزو از انسان گرفته شود از کار و تلاش دست بر می‌دارد. اما آرزویی که در اسلام مورد انتقاد قرار گرفته است، مربوط به موارد ذیل است:

1- آرزوی زندگی طولانی، 2- آرزوی بیش از عمل، 3- آرزوی بدون عمل، 4- آرزویی که انسان راسرگرم کند، 5- آرزوی خیر داشتن از کار و افراد بد.

«ذُرُّهُمْ يَأْكُلُوا»: از فهم جمله «ذُرُّهُمْ يَأْكُلُوا» آیه مبارکه معلوم میشود که مقصد و شغل اصلی قرار دادن خورد و نوش و به وسایل عیش و عشرت دنیا به اندازه ای غرق و مصروف شوی که انسان را از مرگ غافل سازد. به آرزو های طویل متوجه شدن کار کفار است که به آخرت و حساب و کتاب و جزا و سزای آن ایمان ندارند، در این شکی نیست که: مؤمن هم میخورد و هم مینوشد ولی به قدر نیاز وسایل زندگی را مهیا میکند و در خصوص کار و بار آینده هم انتظام خاص خویش را دارد، ولی در هیچ وقت و هیچ صورت از آخرت غافل نمی‌باشد، لذا هر کاری را به فکر حلال و حرام انجام می‌دهد و خود را در انتظام کار های اضافی و بی مورد، مشغول نمی‌سازد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: که چهار چیز علامت بدبختی بدشناسی است: جاری نشدن اشک از چشمها، (برگناهان و غفلت خود پیشمان نشدن و نگریستن) و قساوت قلب، و طول امل و حرص دنیا. (قرطبی عن مسند البزازی عن انس).

منظور از طول امل این است که به حرص دنیا محبت و از مرگ و آخرت غفلت و به فکر آرزوهای دور و دراز قرار گیرند. (قرطبی)

طوریکه در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: من از دو چیز بر شما میترسم؛ یکی پیروی از هوسها که شما را از حق باز دارد و دیگری آرزوهای طولانی که شما را از آخرت غافل نماید.

از حضرت ابوالدرداء (رض) منقول است که وی بر سر منبر مسجد جامع دمشق ایستاده میفرمود: ای اهل دمشق آیا شما به سخن یک برادر خیرخواه و همدرد خویش گوش فرا میدارید؟ بشنوید که پیش از شما بسیاری از مردمان مشهور و بزرگی گذشته اند که مال و متاع زیادی جمع کرده و قصر های بزرگ ساخته و به انتظار آرزوهای دور و دراز قرار گرفته بودند، امروز همه آنها هلاک شده اند که خانه آنها گورستان آنها ست و آرزوی طولانی آنها همه فریب بود. قوم عاد از شما نزدیک بود که دنیا را از افرادومال و متاع و سلاح و اسب خود پر کرده بودند، آیا امروز کسی هست که میراث آنها را از من به دو درهم بخرد؟

حضرت حسن بصری (رح) فرموده است: هرکسیکه در زندگی خود به فکر آرزو های طویل قرار بگیرد، عمل او حتماً خراب خواهد شد. (تفسیر قرطبی)

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ ﴿٢﴾

و ما هیچ (اهل) هیچ قریه ای را هلاک نکردیم مگر اینکه اجل معین (و زمان تغییر

ناپذیری) داشتند. (۴)

تفسیر:

پروردگار با عظمت میفرماید: اگر بخواهیم میتوانیم کفار را فوراً نابود کنیم، اما برنامه و سنت ما فرصت دادن و تأخیر است. طوریکه میفرماید: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴)» ما هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آنکه اجل مکتوب معینی داشت که آن اجل نزد الله متعال در لوح محفوظ نوشته است. لذا نابودی مجرمان نه از آن موعده پیش می‌افتد و نه پس و این موعده نزد حق تعالی نه مجهول است و نه فراموش شده. پس هلاکت‌شان وقت معینی دارد و تابع میل و خواسته‌شان نیست.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵)

و هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی‌گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد. (۵)

تفسیر:

بقا و ثبات افراد و امت‌ها به دست الله متعال است و انسان در جلو و عقب انداختن برنامه‌های حتمی الهی، هیچ نقشی ندارد، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: یعنی نمیتوانی نابودی ملتی را قبل از موعده مقرر جلو بیندازی. «وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵)» و زمان نابودی‌شان به تأخیر نمی‌افتد. و طوریکه در آیه قبلی بیان شد: هر امت اجلی معین دارد. بنابر این، سنت و قانونمندی الله متعال در امت‌ها یکی است و آن این است که: او مردم هیچ سرزمینی را هلاک نمیکند مگر بعد از اقامه حجت بر آنان و به نهایت رسیدن اجل مقرر و موعودشان در لوح محفوظ.

ابن کثیر میفرماید: بدین وسیله به اهل مکه یادآور میشود و به آنها هشدار میدهد و آنها را راهنمایی میکند که دست از عناد و لجبازی بردارند و الحاد را کنار بگذارند که به سبب آن مستحق نابودی خواهند شد. (تفسیر مختصر ۳۰۸/۲).

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶)

و (مشرکین به طور تمسخر و انکار) گفتند: ای کسی که «ذکر» (قرآن) بر او نازل شده است! یقیناً تو دیوانه هستی. (۶)

تفسیر:

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ»: کفار قریش به طریق تمسخر و استهزا به محمد صلی الله علیه و سلم گفتند: ای کسی که مدعی نزول قرآن بر خویشتن هستی که قرآن بر تو نازل شده است! «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (۶)» به یقین عقل و خردت از بین رفته است تو واقعاً دیوانه هستی. و اگر عاقل می‌بودی ادعای پیامبری نمی‌کردی، زیرا به نظر ما کسیکه عاقل باشد، چنین ادعای بزرگی نمیکند. بلی! علت دیگری که باید کفار مکه را به حالشان واگذاری این گونه سخنان است. این سخن را از روی استهزاء و تکذیب می‌گویند.

باید گفت که: «لَمَجْنُونٌ» در آیه مبارکه به معنای بی عقل نیست، بلکه به معنای جن زده می‌باشد. همانطوریکه کلمه «دیوانه» به معنای دیو زده است و در جاهلیت اعتقاد بدین داشتند که شاعر به خاطر ارتباطی که با جن دارد میتواند شعر بسراید.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۷)

(اگر هوشیار باشی) و اگر از راستگویان هستی چرا فرشتگان را به نزد ما نمی‌آوری؟ (۷)

تفسیر:

کفار در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وسلم در آیه مبارکه میفرمایند: اگر در ادعای پیامبری راست میگوی، چرا ملائکه را برای ما نمی آوری که بر رسالت تو شهادت دهند؟! به قولی معنی این است: اگر از راست‌گویان هستی، چرا فرشتگان را بر سر ما نمی آوری تا ما را به سبب تکذیب تو مجازات کنند؟.

کفار، نشانه‌ی صداقت پیامبر صلی الله علیه وسلم را در نزول فرشته می‌دانستند، ولی این هم بهانه‌ای بیش نبود، زیرا در (آیه 111 سورة أنعام) میفرمایند: «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ» (و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان نازل میکردیم و مردگان با آنان سخن میگفتند و همه چیز را (به گواهی صدق و اعجاز) دسته دسته در برابرشان گرد می‌آوردیم باز هم ایمان نمی‌آوردند، مگر آنکه خداوند بخواهد (به اجبار ایمان آورند)، ولی بیشترشان نادانی می‌کنند).

خواننده محترم!

مفسران می نویسند: در این دو آیه تحقیر و تمسخر و تهمت و تردید، با انواع تأکیدها برای پیامبر صلی الله علیه وسلم از زبان کفار مطرح شده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِي» به جای «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ» يك نوع تحقیر است، «الذِّكْرُ» با توجه به اینکه کفار به وحی عقیده نداشتند، يك نوع تمسخر است و «لَمَجْنُونٌ» تهمت است و جمله «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» نشانه‌ی تردید آنان در نبوت است. به علاوه حرف «إِنْ» و حرف لام در جمله «إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» و قالب جمله اسمیه، نشانه‌ی انواع تأکید در سخن و عقیده انحرافی آنهاست. (تفسیر فی ظلال القرآن).

مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾

(اما اینها باید بدانند) ما فرشته‌ها را جز به حق فرو نمی‌فرستیم و آنگاه پس از فرود آمدن فرشته‌ها به آنها مهلت داده نمیشود. (و در صورت انکار به عذاب الهی نابود می‌گردند) (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: به حق. همراه با حق ثابتی که قابل انکار نیست. به همراه عذاب.

«مُنْظَرِينَ»: مهلت داده شدگان. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

خداوند متعال در جواب ورد اتهامات کفار میفرماید: «مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ»: ما فرشتگان خود را اعزام نمی‌داریم، مگر جز به خاطر نابود ساختن با عذاب برای قومی که قصد نابودیشان را کرده‌ایم.

«وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ (۸)»: در این حال و موقعیت مهلت و تأخیری درکار نیست. غرض این که عادت الله متعال چنان جاری است که فرشتگان را نمی‌فرستد جز برای قومی که بخواهد آنان را نابود کند و چنان قصدی را با امت محمد صلی الله علیه وسلم ندارد؛ زیرا الله متعال میداند از نسل آنها افرادی به دنیا می‌آیند که او را پرستش میکنند. بنابر این متضمن رد درخواست آنان است. (تفسیر صفوة التفاسیر)

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾

ما قرآن را نازل کردیم، و ما بطور قطع نگهبان آن هستیم. (۹)

تفسیر:

الله سبحان و تعالی در ردبستن اتهام جنون به رسول الله صلی الله علیه وسلم به سبب نزول قرآن میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ» در آیه مبارکه به یک واقعیت انکار ناپذیری اشاره نموده و آن اینست که: قرآن نه از بشر است و نه از فرشته ها؛ بلکه تنها الله متعال است که قرآن عظیم را بر نبی کریم صلی الله علیه وسلم نازل کرده است.

«وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۹)» قرآن برای همیشه محفوظ است.

«لَحَافِظُونَ»: (اسم فاعل رمز دوام است) یعنی اینکه ذات پروردگار حفظ قرآن از کاستی و فزونی را نیز تعهد و تضمین کرده است. بنابر این هیچ کس نمیتواند در آن افزایش و یا نقصی ایجاد کند و هیچ کس نمیتواند در آن تبدیل و تغییری به وجود بیاورد. قرآن عظیم الشان در گذار زمان ها و گذشت عصرها و نسل ها از بازیگری بازیگران انس و جن و از بیهوده گویی های عرافان و کاهنان محفوظ بوده و در حفظ و نگهداری خدای منان قرار دارد. و باید گفت که یکی از پیشگویی های قرآن و یکی از امتیازات اسلام، مصونیت قرآن عظیم الشان از تحریف است.

مفسران در این باب میفرمایند: خدا صیانت این قرآن را تضمین کرده است، بنابر این آنطور که در کتب پیشین رُخ داده است احدی نمیتواند در آن دخل و تصرف کند و بر آن بیفزاید یا از آن بکاهد؛ زیرا حفظ کتب پیشین به اهل و پیروان شان موکول و واگذار شده بود و خدا میفرماید: «بِمَا أَسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»، (آیه 44/سوره مائده) (که حفاظت آن به آنان سپرده شده بود) پس به تفاوت بین آن و آیهی «وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» دقت کنید که صیانت قرآن را تضمین کرده در صورتی که در آیهی قبلی، صیانت کتب را به آنها واگذار کرده است و آنها در کتب تغییر و تبدیل ایجاد کردند.

یکی از خصوصیات مهم قرآن عظیم الشان اینست که: حق تعالی در گذر زمان تا ابدالد هر عهده دار حفظ و نگهداشت آن گردیده، بر خلاف کتب های پیشین که علماء و روحانیون مأمور حفظ آنها بودند ولی امانت را رعایت نکرده و طوریکه یادآور شدیم آن کتب ها را تبدیل و تحریف نمودند بلکه حتی کار را بدانجا رساندند که اصل آن کتب ها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها باقی گذاشته نشده است.

علاوه بر وعده خداوند متعال مبنی بر حفاظت از قرآن، مسلمانان از آغاز، قرآن کریم را حفظ کرده و در نوشتن و حفظ آن بی نهایت جدی و آنرا از مکلفیت های دینی خویش میدانستند، حتی در زیاتر از حالات حتی آموزش قرآن عظیم الشان را مهریه زنان قرار می دادند، علاوه بر مسلمان در نماز های پنجگانه خویش قرآن را تلاوت و در نماز تراویح ماه مبارک رمضان به ختم قرآن عظیم الشان می پرداختند. و همه روزه مسلمانان بعد از نماز به تلاوت قرآن و تفسیر آن به دروس متداوله می پردازند، و ختم قرآن عظیم الشان در خارج از نماز در بین مسلمانان با تمام قوت آن وجود دارد. و جوانان به حفظ قرآن عظیم الشان می پردازند و مکاتب و مدارس و حلقه های حفظ و تدریس قرآن را بر اه می اندازند و اطفال را در آموزش، حفظ و تلاوت قرآن تشویق و ترغیب می دارند و در این کار جوایز مادی و معنوی را هم در نظر دارند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۰﴾

(این رویه مشرکین تنها با تو نیست) و البته پیش از تو نیز در مردم های پیشین، پیغمبرانی فرستادیم (و ایشان نیز تکذیب شدند). (۱۰)

تفسیر:

خداوند متعال: از باب تسلیت و دلجویی پیامبر صلی الله علیه وسلم را مورد خطاب قرار داده میفرماید: و ای پیامبر! به یقین پیش از تو نیز پیامبرانی از جانب الله متعال گذشته‌اند که ایشان را با پیام یگانگی پروردگار جهانیان به سوی گروه های پیشین و اقوام و طوایف گذشته فرستاده است.

شیع: جمع شیعه است و شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد، و در ضمن دارای نوعی پیوند و همبستگی میباشند؛ خواه این پیوند در خط حق باشد، نظیر آیه «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» «صافات، 83» و خواه در خط انحراف باشد. «فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا» «أنعام، 159»

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١١﴾

و هیچ پیامبری به‌سوی آنان نمی‌آمد مگر آنکه او را به باد استهزاء می‌گرفتند. (۱۱)

تفسیر:

طوری‌که دیده میشود در طول تاریخ؛ استهزاء، سیره و روش همیشگی کفار، در برابر انبیاء بوده است. «كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (واضح است وسیله مقابله و مبارزه ای کسیکه منطق ندارد، استهزا می باشد) در آیه مبارکه میفرماید: هر پیامبری که نزد آنان می آمد او را به باد مسخره می‌گرفتند. یعنی و برای آن اقوام و امت‌های پیشین هیچ پیامبری از بارگاه رب العالمین نیامد جز اینکه وی را به مسخره گرفته، آزار ها می دادند و رسالتش را به باد استهزاء می گرفتند.

این بیان به خاطر تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است، یعنی همانطور که این مشرکان تو را مورد تمسخر قرار میدهند، پیامبران پیشین نیز مورد استهزا و ریشخند شان قرار گرفته‌اند، بنابر این دلخور و غمگین مشو.

این آیه مبارکه تسلیت و تعزیتی برای رسول الله صلی الله علیه وسلم است با این که: آزارها و دشمنی ها فقط برای تو نیست بلکه برای پیامبران پیش از تو نیز دست داده است پس آرام باش و از ایشان عبرت بگیر. طوری‌که یادآور شدیم: هیچ يك از انبیاء، از مسخره شدن به دست کفار، مصون نه مانده بودند. «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِنَاءٍ وَظِيفَةٍ وَرِسَالَتٍ مُبْلَغَانِ» و مرشدین دین است تا از استهزاء و تمسخر دشمنان دین مقدس اسلام، دل سرد و مأیوس نشوند، بلکه با تمام به رسالت تبلیغی و ارشادی خویش ادامه دهند.

كَذَلِكَ نَسْأَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾

این چنین آن (استهزاء) را در دل های مجرمان داخل می‌گردانیم. (۱۲)

تفسیر:

از فحوای آیه مبارکه دانسته می شود که: خداوند متعال اِتمام حُجَّت می کند و مطالب حق را به دل و عمق جان انسان میرساند، تا نگویند ما حقیقت را نفهمیدیم.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

(اما با این حال) آنها به آن ایمان نمی آورند و البته راه و رسم (تکذیب نمودن کافران باز آمدن عذاب الهی) در پیشینان گذشته است. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَقَدْ خَلَتْ...»: شیوه اقوام پیشین نیز چنین بوده است. (تفسیر نور)

تفسیر:

کافران به قرآنی که حق تعالی بر پیامبرش نازل کرده ایمان نمی‌آورند «وَقَدْ خَلَّتْ...»: شیوه اقوام پیشین و گذشته نیز چنین بوده است. شیوه خدا درباره پیشینیان هم بر این بوده است که آنان را مدت زمانی مهلت داده است و سپس نابودشان ساخته و به عذاب دردناک گرفتارشان نموده است.

در تفسیر صفوة التفاسیر آمده است: «سپس خدای متعال توضیح داده است که ارائی براهین فراوان به کفار مکه، برای آنان سودی ندارد؛ زیرا آنان دشمنان و گردنکشان سرسختند، و راه گمراهی و عناد خود را پیش می‌گیرند. و از این رو میفرماید:

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾

و اگر [برای دریافت حقایق و معارف] دروازه ای از آسمان به روی آنان باز کنیم، که همواره از آن بالا روند. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ»: از آنجا شروع به بالا رفتن کنند. یعنی مرتباً به آسمان صعود و نزول داشته باشند. (تفسیر نور)

تفسیر:

در چند آیه قبلی خواندیم که کفار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم درخواست دیدن و آوردن فرشته میکردند. در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت ما میفرماید: اگر بر فرض مثال اگر آنها را به آسمان می‌بردیم، و یکی از دروازه های آسمان را برای کفار مکه می‌گشودیم و آنها از آن وارد شده و تا بدانجا را که در آسمان از عجایب ملکوت است، مشاهده و صعود هم میکردند، باز هم یقیناً تکذیب پیشه کرده و به کفر خود ادامه می‌دادند! زیرا تقاضای دیدن فرشته تنها يك بهانه است. و باید گفت که اشخاص لجوج حتی از؛ عروج خود را هم به آسمان، انکار می‌کند.

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ﴿١٥﴾

باز خواهند گفت: یقیناً ما چشم بندی شده ایم، بلکه گروهی جادو شده هستیم. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُكَّرَتْ»: پوشانده شده است. از دیدن باز داشته شده است. پرده ای به پیش چشمانمان داشته شده است.

«مَّسْحُورُونَ»: سحر و جادو شدگان. (تفسیر نور)

تفسیر:

باید گفت: لجاجت، مانع شناخت است و لجوج محسوسات را نیز انکار میکند: از فحوای آیات متبرکه با تمام وضاحت دریافتیم که: آن کفار بعد از صعود به آسمان و مشاهده فرشتگان میگفتند: در حقیقت ما افسون و چشم بندی شده و فرشتگان را به طور تخیلی می‌دیدیم و کسی هم که ما را جادو کرده، همانا محمد صلی الله علیه و سلم است! بنابر این آنها تکذیبگراند؛ چه معجزه‌ای را مشاهده کنند و چه نکنند.

با تأسف باید گفت که: لجاجت، درد بی درمان و رو به گسترش است. او با دیدن هرگونه نشانه‌ای ابتداء میگوید؛ چشم من سحر شده، «إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا» ولی بعد میگوید؛ تمام وجودم سحر شده است.

خواننده محترم!

در آیه 7 سوره حجر خواندیم که کفار از پیامبر اکرم صلی الله علیه در بدو خو است دیدن و آوردن فرشته میکردند. و در آیه 14 همین سوره خواندیم: حتی اگر ما دروازه از آسمان را به روی آنان باز هم کنیم و آنان به آسمان بالا روند و ملائکه و چیزهای دیگری را هم ببینند، باز هم ایمان نخواهند آورد، زیرا تقاضای دیدن فرشته تنها يك بهانه است. طوریکه خداوند متعال در (آیه 7 سوره انعام) میفرماید: «وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (و (کافران لجوج که در پی بهانه جویی اند حتی) اگر نوشته‌ای را در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم که آن را با دست‌های خود لمس میکردند، باز هم کافران می‌گفتند: این، جز جادویی آشکار نیست.)

معروف است زمانیکه بحث لجابت در میان باشد، هیچ دلیلی هم کارساز نمی‌افتد. بایدگفت که سحر، از رایج‌ترین و معروف‌ترین اتهام است که: مشرکان همیشه و در طول تاریخ ادیان به پیامبران علیهم السلام می‌بستند.

«قِرْطَاسٍ»: چیزی است که بر روی آن بنویسند، فرق نمیکند که کاغذ باشد، یاچوب، یا هم پوست باشد و یا سنگ ولی در اصطلاح عام به کاغذ اطلاق میشود. (تفسیر نور).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی کفر کافران و درماندگی بتان شان به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (16 الی 25) درباره برخی از قدرت و دلایل و حدانیت پروردگار با عظمت در آسمان از جمله: برجهای نجومی و کواکب درخشان و در زمین از: کوههای سر به فلک کشیده، انواع محصولات زراعتی برای انسان و سایر جانداران و غیره بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾

و به راستی که ما در آسمان، برج هایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان [به شکل صورت های فلکی] تزیین کردیم. (۱۶)

تفسیر:

«بُرُوجًا»: جمع برج است که به قصر بزرگ و قلعه و غیره اطلاق میگردد، مفسران هر یک مجاهد، قتاده، ابو صالح و غیره در اینجا بروج را به ستاره بزرگ ترجمه و تفسیر نموده اند. مفسیرتفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» مینویسد که: «بُرُوجًا»: منزلگاه‌هایی که افلاک و کواکب در آنها به سیر و حرکت می‌پردازند. صورت‌های فلکی که هر یک مجموعه‌ای از ستارگانند که شکل بخصوص به خود گرفته اند.

برخی دیگری از مفسران مینویسند که: «بروج» جمع «برج» در اصل به معنای ظهور است. مراد از برجها: ستارگان سیار دوازده گانه مشهورند که نامهای آنها عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. این برج‌ها راهنمایی برای مسافران و مؤرخان و شناخت اوقات قحطی و باران‌اند. و خداوند متعال آسمان را با ستارگان مزین ساخت که: هر نظاره‌گری از مشاهده و تأمل در آنها بر حکمت وی و زیبایی آفرینش راه می‌برد.

«زَيَّنَّاهَا»: آن را زینت داده‌ایم و آراسته و زیبا و مزین ساخته ایم.

«لِلنَّاظِرِينَ»: برای بینندگان. باید گفت که: زینت و زیبایی، يك اصل در آفرینش است که خداوند متعال در خلقت آسمانها آنرا رعایت نموده است.

نه تنها از زینت و زیبایی بحث مینماید بلکه از حفاظت و صیانت آن سخن بعمل آمده است.

وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (۱۷)

و آن را از هر شیطان رانده شده ای حفظ کردیم. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَجِيمٌ»: رجم: سنگ زدن. سنگسار کردن. به معنی طرد کردن شده نیز می‌آید.

رجیم، به معنی مطرود نفرین و رانده شده از رحمت الهی است. یعنی: **مطرود**.

ملعون. (تفسیر نور).

تفسیر:

در آیه مبارکه شیطان تنها ابلیس نیست بلکه: «كُلِّ شَيْطَانٍ» تمام شیطانها می شود. آسمانها مرکز تدبیر امور و فرشتگان مدبران امورند، که مراکز تدبیر باید منطقه حفاظتی هم باشد. خداوند متعال آسمان دنیا را به وسیله شهاب سنگهای سوزان از هر شیطان ملعون و رانده شده‌ای که از رحمت وی مطرود است حفظ کرده است تا دزدانه به آن گوش فرا ندهند و چیزی از وحی را نگیرند و دزدی و به اصطلاح دست به جاسوسی نزنند. و باید گفت که: شیاطین نمیتوانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند. حکم شرعی همین است که: شیطان، هیچ وقت حاضر نیست که به رضا و رغبت خود از انسان فاصله بگیرد بلکه آنرا باید از خود راند و مطرود ساخت، و از شر اش از الله متعال پناه خواست.

در آیه مبارکه میفرماید: «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (17)». و آسمان را از (دستبرد و دسترسی) هر شیطان ملعون، لعین و مطرودی محفوظ و مصون داشته‌ایم. لذا ابلیس به آسمان دسترسی ندارد، و نمیتواند که در آنجا شر بلا و ناپاکی و گمراهی خود بخش نماید. شیطان تنها بدر زمین مصروف شر است، و سر و کارش با گمراهان آدمی زادگان در همین زمین است و بس. ولی آسمان - که رمز والائی و بالائی است - اهریمن از آن رانده و مانده میگردد و بدان دسترسی نمی یابد و آن را آلوده نمیکند. تنها کاری که میتواند این است که هر زمان تلاش میکند که خویشتن را بدان رساند، برگردانده می شود و کوشش او دفع و خنثی میگردد:

إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ (۱۸)

مگر آنها که دزدانه گوش فرا دهد، پس (در آن صورت) شهاب مبین آنان را تعقیب میکند

(و میراند) (۱۸)

تفسیر:

«استراق»: از سرقت و «استراق سمع» به معنای سرقت کلام است. باید گفت که: «إِسْتَرَقَ السَّمْعَ»: یعنی دزدانه گوش فرا دادن و چگونگی حفظ آسمان و نحوه استراق سمع شیاطین برای ما چندان معلومات روشنی وجود ندارد.

ابن عباس (رض) می فرماید: «قبل از تولد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می شنیدند و سپس آنرا به منجمان و کاهنان انتقال می دادند ولی زمانیکه عیسی علیه السلام متولد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم متولد شدند، آنها از همه آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم از رونق افتاد». در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: ابلیس چیست؟ چگونه تلاش میکند تا به اخبار دزدانه

گوش فرا دارد و استراق سمع کند؟ به چه چیز دزدانه گوش فرا می دارد؟... همه اینها غیب است و غیب را تنها الله متعال می داند و بس. ما از لابلای نصوص بدین چیزها دسترسی پیدا نکرده ایم، وفائدهای هم در فرورفتن بدین مسائل نمی بینیم، چرا که چیزی را بر عقیده نمی افزاید، و نتیجه ای جز سرگرم شدن عقل بشری به کارهائی ندارد که بدو مربوط نیست و در محدوده وظیفه او نمیباشد، و تنها او را از کار حقیقی خود در این زندگی باز میدارد. گذشته از این، درک و فهم تازه ای در باره حقیقت تازه ای بر درک و فهم انسان نمی افزاید.

باید بدانیم که هیچ شیطانی راه به آسمان ندارد، و این زیبایی فریبا و دلربای آسمان محفوظ و مصون می ماند، و والائی و بالایی ای که آسمان رمز آن است پاسداری میشود و ناپاکی و خباثت شیطان نمیتواند به آن دست یابد. و هرزمانیکه شیطان اراده کند تار هسپار آسمان شود به شدت رانده شده و متروک میگردد و میان او و میان آنچه میخواهد حائل و مانع ایجاد میشود و به مقصود نمیرسد.

بناءً بر ما است تا در هر جای شیطان صفتی یافت شد، روشنگران جامعه باید با قاطعیت شهاب علم، آنان را دنبال، تعقیب و دسایس شان را خنثی سازد. جواب وسوسه ها و شیطنت ها آنها باید بسیار صریح، علنی و فوری و قوی صورت گیرد.

و طوریکه در (آیه: 8 سورة صافات) آمده است: «لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يُقَذُّونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ» (آنها نمیتوانند به (اسرار) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سو به آنها (شهاب) پرتاب میشود.) بناءً طرد شیطان باید از همه اطراف صورت گیرد در غیر آن تغییر تکنیک نموده و از راه دیگری آغاز بع کار و فعالیت مینماید.

«إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ»

در حدیث آمده است:

1749- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَتْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ، كَالسَّلْسِلَةِ عَلَى صَفْوَانٍ - قَالَ عَلِيٌّ: وَقَالَ غَيْرُهُ: صَفْوَانٌ يَنْفُذُهُمْ ذَلِكَ - فَإِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ، قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ، وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ، فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرْفُو السَّمْعِ، وَهُمْ سُرْفُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاحِدٌ فَوْقَ آخَرَ - وَوَصَفَ سُفْيَانُ بِيَدِهِ، وَفَرَجَ بَيْنَ أَصَابِعِ يَدِهِ الْيُمْنَى، نَصَبَهَا بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ - فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشَّهَابُ الْمُسْتَمْعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُخْرِقُهُ، وَرُبَّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ، إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، حَتَّى يُلْقَوْهَا إِلَى الْأَرْضِ - وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ: حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْأَرْضِ - فَتُلْقَى عَلَى فَمِ السَّاجِرِ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذِبَةٍ، فَيُصَدَّقُ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعْتَ مِنَ السَّمَاءِ» [رواه البخاری: 4701].

1749- از ابو هریره (رض) به نقل از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمودند: «چون خداوند در آسمان امری را صادر نماید، ملائکه بال های خود را به نشانه فرمان برداری به هم میزنند، [و صدای بال های آنها] مانند آواز زنجیر است بر سنگ، چون اضطراب دل شان آرام گیرد، از [فرشتگان مقرب مانند جبرئیل و میکائیل] می پرسند: پروردگار شما چه گفته است؟ در جواب آنها میگویند: حق را گفته و او از همه بلند مرتبه تر و بزرگتر است.

آن هائی که استراق سمع میکنند [که عبارت از جنیان باشند]، یکی بالای دیگری قرار

دارند، و این سخن را می شنوند.

و بسا میشود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شنیده است به رفیق خود برساند، به او اِصابت میکند و او را می سوزاند، و گاهی هم میشود که شهاب به وی اِصابت نمیکند، و آن کسیکه استراق سمع نموده است سخنی را که شنیده است به دیگری که در پائین تر از وی قرار دارد، انتقال میدهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار دارد انتقال میدهد، تا اینکه به همین شکل، سخنی را که شنیده اند به زمین انتقال میدهند، تا اینکه به دهان جادوگر انداخته میشود.

[جادوگر] با آن سخنی که شنیده است، صد دروغ را یکجا میکند [و به مردم خبر میدهد]، و مردم سخن او را تصدیق میکنند، و میگویند: مگر [آن جادوگر] فلان روز برای ما نگفت که در فلان وقت چنین و چنان میشود؟ و آنچه که گفته بود راست برآمد، ولی در واقع این همان کلمه‌ای است که در اصل، از آسمان شنیده شده است» یعنی: جادوگر و کاهن باهمان یک کلمه که از اخبار آسمان شنیده است، چندین دروغ دیگر را یکجا کرده و برای مردم می‌گوید، و چون کلمه را که از خبر آسمان شنیده است راست است، مردم به جهت همان یک کلمه راست، همه دروغ های جادوگران و کاهنان را باور می‌کنند، پس بنابراین اگر گاهی شد که خبر جادوگر راست برآمد، باز هم نباید سخن او را تصدیق کنیم، بلکه باید بدانیم که این سخن راست همان چیزی است که از اخبار آسمان دزدی شده و برای وی رسیده است، ورنه جادوگر هیچگاه راست نمی گوید.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹)

و زمین را هموار کردیم و در آن کوه‌های ثابتی افکندیم و از هر چیز به اندازه معین و بطور سنجیده رویانیدیم. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

مراد از القای کوه همچون القای شبهه، ایجاد آن است، «رَوَاسِيَ» جمع «راسیه» به معنای ثابت و پا برجاست و «مَعَايِشَ» جمع «معیشت» به معنای وسیله زندگی است. «وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ»: و زمین را بسط و گسترش دادیم و کوه‌های استوار را در آن قرار دادیم. فخر رازی گفته است: زمین کره‌ای بزرگ است و کره‌ی بزرگ، هر قطعه‌ای از آن کوچک به نظر می آید اگر به عنوان یک مسطح صاف و هموار به آن نگاه شود، بنابر این موضوع امتداد و گسترش یافتن زمین با کرویت آن منافات ندارد. و دلیل آن گفته‌ی خدا است: «وَالْجِبَالُ أَوْتَادُهَا» و کوه‌ها را میخ نامیده است درحالی‌که بر قله‌ی آنها سطح‌های هموار و وسیعی قرار دارد. در اینجا نیز قضیه چنین است. (تفسیر فخر رازی ۱۷۰/۱۹).

و خداوند متعال زمین را گسترانید، آن را هموار و مسطح ساخت، در آن کوه‌های نیرومند را میخکوب کرد تا زمین به اضطراب و جنبش در نیاید تا انسان بر سطح آن دچار اضطراب نشده تعادلش را از دست ندهد و با آرامش و آسایش زندگی نماید. باید گفت که: یکی از نعمت های الهی، گسترده‌ی و مسطح بودن زمین است. «مددنا» (و گرنه زراعت و بسیار از تلاش‌های دیگر به سختی انجام میگرفت)

«وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ (۱۹)» و در زمین انواع گیاهان را از هر جفت بهجت آور به‌طور سنجیده، با اندازه‌ها و مقادیری معین که بشر و دیگر جانداران بدان نیاز دارند، رویانید. آفریده‌ها، براساس میزان و قانون خاصی آفریده شده اند. یعنی: در زمین از هر

چیزی در حدی معین و به اندازه وسنجش رویانیدیم. چنان‌که دانشمندان گفته‌اند: هر چیزی که در زمین است، با ترازوی حکمت سنجیده و به حد حاجت مقدر شده است.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿٢٠﴾

و برای شما در زمین اسباب و انواع وسایل معیشت قرار دادیم و همچنین برای کسانی که شما نمی‌توانید به آنها روزی دهید. (۲۰)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: آفرینش زمین و کوه و نبات برای انسان است، «معايش» عبارت از تصرف در اسباب رزق و روزی در مدت زندگانی است.

خداوند متعال در زمین برای انسان‌ها و حیوانات (که انسان‌ها روزی دهنده‌شان نیستند) وسایل و سرچشمه‌های روزی و زندگی را قرار داد که با استفاده از دانه‌های گیاهی، میوه‌ها، سبزیجات و انواع مواد معدنی، امکانات زندگی را فراهم می‌یابند و تنها اوست روزی دهنده که تغذیه همه مخلوقات خویش را متکفل و عهده‌دار گردیده است. خداوند، معیشت و رزق همه موجودات را، حتی آنها که شما توان تأمین آن را ندارید به عهده دارد.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢١﴾

و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه هایش نزد ماست، و ما جز به اندازه ای معین آن را نازل نمی‌کنیم. (۲۱)

بصورت کل باید گفت که: هستی، سرچشمه و منبعی دارد که در اختیار پروردگار با عظمت است و تنها بخشی از آن به دست ما میرسد که ما از آن آگاهیم طوریکه میفرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» خزانه و گنجینه‌های تمام ارزاق مخلوقات و بندگان و منافع آنها نزد ما قرار دارد. یعنی: همه ممکنات، مملوک و مقدر قدرت حق تعالی است و آنها را به هر کم و کیفی که بخواهد، از عدم به عرصه وجود می‌آورد. بناءً انسانها نباید به سراغ غیر خدا روید، زیرا که هر چه بخواهید سرچشمه‌اش نزد الله متعال است.

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ»: هر چه هست به اندازه لازم آفریده شده است و سنجیده و حساب شده به جهان گسیل داشته شده است و گسیل می‌گردد. منابع روزیها و سرچشمه خوبیها در نزد خدا است و آن را به مقدار حساب شده و برابر صلاح دید خویش بهره این و آن می‌گرداند.

چیزی در هستی، بدون اندازه معین آفریده نشده است طوریکه مفسران در تفسیر جمله «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» شامل هر آفریده‌ای میشود. مثلاً توان و قدرت بینایی و شنوایی نیز در نزد خدا، سرچشمه و خزینه‌ای دارد که به مقدار معین از آن به ما مبرسد، مثلاً اگر او بخواهد ما میتوانیم صدای پای مورچه را در آن طرف کره زمین بشنویم. ضمناً علوم امروز کشف کرده که هر نباتی دارای وزن مخصوص است که هرگاه کمی عناصر و اجزای آن کم و زیاد شود، دیگر آن گیاه نخواهد بود.

«وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (۲۱)»: و ما جز به میزان ضرورت و احتیاج مردمان و جز بر مقتضای حکمت خود و براساس مصلحت و منفعت مردم آن را نازل نمی‌کنیم. پس اوست که به حکمت بالغه و رحمت واسعه خود به هر کس که بخواهد میدهد، و از هر کس که بخواهد باز می‌دارد، هر که را بخواهد توانگر ساخته و هر که را بخواهد فقیر می‌گرداند. در ضمن باید گفت که: داشتن، دلیل مصرف کردن نیست، بلکه در مصرف باید حکمت و ظرفیت و ده‌ها نکته دیگر را در نظر گرفت.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ

بخازنین (۲۲)

و ما باده را باور کننده‌ی (ابر ها و گیاهان) فرستادیم، پس از آسمانها آبی نازل کردیم و با آن (آب) شما را سیراب ساختیم، در حالی که شما خازن (و نگهدارنده‌ی) آن نیستید. (۲۲)

تفسیر:

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ»: و باد را فرستادیم که ابرها را با بخار بارور می سازد و در نتیجه آب به اذن الله متعال از آن می باراند و همچنین باده را سبب باردار شدن درختان گردانیدیم، با انتقال دادن خسته نر و تلقیح آن با خسته ماده تا در نتیجه این پیوند، میوه‌ها شکل گیرند و متولد شوند.

ابن کثیر در تفسیر آن میگوید: «أَيُّ تَلْقَحِ السَّحَابِ فَتَدْرُ مَا وَتَلْقَحِ الشَّجَر...» (باده ابرها را بارو را میسازند و در نتیجه ابر باران را فرو میریزاند و نیز همین باده باعمل تلقیح درختان را میوه دارد میسازند.

«لَوَاقِحَ» از «لَقاح» به معنای پرثمر کردن ابرها، از طریق پیوند ابرهای مثبت و منفی است و یا به معنای بارور کردن گیاهان، از طریق انتقال گرده‌های گیاهان است.

طوریکه در (آیه 41 سوره ذاریات) آمده است که باد گاهی عقیم و بی فایده است و در برخی از اوقات باد ها دارای سرچشمه و برکات میشود. طوریکه در (آیه 43 سوره نور) آمده است: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» آیا نمی بینی که خداوند ابرهای پراکنده را سوق میدهد، سپس به یکدیگر متصل میکند، سپس آنها را متراکم می کند، پس می بینی که باران از میان آنها بیرون می آید.

«فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ»: از ابر آب شیرین نازل کردیم، آن را برای نوشیدن خودتان و آبیاری اراضی و زراعت و حیوانات قرار دادیم.

«وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲)»: و شما توانایی ذخیره کردن آن را ندارید، بلکه ما به قدرت خود آن را در چشمه‌ها و چاه‌ها و رودخانه‌ها برایتان نگه میداریم، و از بین نمی بریم تا شما و همه موجودات زنده حیوانی و نباتی از آن بهره برید. و اگر میخواستیم آن را در زمین فرو می بردیم، آنگاه شما از تشنگی نابود می شدید. بسان گفته‌ی «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (30)» (سوره ملک آیه 30) (بگو: به من خبر دهید اگر آب (چشمه‌ها و چاه‌های) شما در زمین فرو رود، کیست آنکه آب روان و گوارا برای شما بیاورد).

پس این ذات پروردگار است که: آب را ذخیره می‌کند نه بندگان؛ و چون مردم دچار قحطی شوند، به زاری از او درخواست باران میکنند.

باید گفت که: نعمت آب غیر از نعمت سیراب شدن است. اینکه انسان آب بنوشد و سیراب شود، خود نعمتی علاوه بر نعمت آب است، زیرا می‌شد که انسان تشنه آب بنوشد ولی سیراب نشود.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ (۲۳)

و یقیناً ما هستیم که زندگی می بخشیم و ما می میرانیم و ما وارث نعمت های روی زمین هستیم. (۲۳)

تفسیر:

به واقعیت این امر باید اعتراف کنیم که: مرگ و زندگی در دست الله متعال است طوریکه میفرماید: «وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ» و بی‌تردید، این ماییم که زنده میکنیم و می

میرانیم و بعد از نابودی خلق «وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ» ما پایداریم و وارث زمین و ساکنان آن می شویم و در نهایت همه پیش ما می آیند. و بدون شک این الله متعال است که: مردگان را با آفرینش از عدم و با تجدید حیات پس از مرگ، زنده می سازد و زندگان را هنگامی که اجل شان فرا رسد می میراند، پس اوست وارث زمین و هر که و هر چه بر روی آن است؛ زیرا او بعد از فنای خلقش باقی است.

باید گفت که: همه رفتنی از این دنیا هستند، پس سزاوار است با عمل خود ارث خوبی برای وارث حقیقی بجای گذاریم.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (۲۴)

و البته ما (حال) گذشته گان شما را دانسته ایم (که چه عمل داشتند) و البته ما آیندگان شما را دانسته ایم (که چه عمل خواهند کرد). (۲۴)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: زمان، در علم الله متعال اثری ندارد. علم او به گذشته و حال و آینده یکسان است. و در این هیچ جای شکی نیست که الله سبحان و تعالی به کسانی از پیشینیان که مرده اند و به خلقی که هم اکنون زنده اند، به همگی شان داناست و به کسانی هم که تا روز قیامت به دنیا می آیند، دانا می باشد.

«الْمُسْتَقْدِمِينَ»: پیشینیان. «الْمُسْتَأْخِرِينَ»: پسینیان.

ابن عباس (رض) گفته است: مستقدمین عبارتند از مردگان پیشین، از عهد حضرت آدم علیه السلام تا زمان حال، و مستأخرین عبارتند از انسان های زنده ای که اکنون در قید حیات هستند و نیز آنهایی که تا روز رستاخیز خواهند آمد.

و مجاهد گفته است: مستقدمین یعنی ملت های پیشین و مستأخرین عبارت است از امت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم. منظور این است که علم خدای متعال به گذشتگان و آیندگان احاطه دارد و چیزی از اوضاع و احوال بندگان از او پوشیده نیست. این توصیف، بعد از بیان کمال قدرت خدا، بیان کمال علم وی را متجلی می سازد.

شان نزول آیه 24:

625- ترمذی، نسائی، حاکم و دیگران از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: زن زیبایی از خوبروترین زنان به امامت رسول الله (نماز می خواند. بعضی از مردان پیش آمده در صف اول نماز می ایستادند تا آن زن را نبینند و برخی پشت سر می ماندند تا در صف آخر ایستاده هنگام رکوع از زیر بغل به او نگاه کنند. در این باره آیه: «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (24)» نازل شد.

- ابن مردویه از داود بن صالح روایت میکند: از سهل بن حنیف انصاری (پرسیدم: آیا آیه «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ (24)» در باره جهاد در راه خداست، گفت: نه بلکه در مورد صفوف نماز نازل شده است.

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (۲۵)

و مسلماً پروردگار تو قطعاً همه را (در قیامت) جمع و محشور میکند چرا که حکیم و دانا است. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَحْشُرُهُمْ»: پیشینیان و پسینیان و جمیع مردمان را گرد می آورد. (تفسیر نور).

تفسیر:

باید به عرض رسانیده شود که: برپایی قیامت، مکافات و مجازات همه از شئون ربوبیت الهی است، از جانب دیگر در قیامت قدیم و جدید با هم محشور میشوند. «يَخْشَرُهُمْ» و خداوند بر عملکرد همه و آثار و نیات هریکی از انسانها، آگاهی کامل و مطلق دارد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و تنها خداوند متعال است که تمام عالم را در روز قیامت برای حساب گرد می‌آورد؛ پس او در تدبیر و تقدیر و تصویر خویش صاحب حکمت است، به احوال، اقوال، اعمال و به آغاز و انجام امور دانا و آگاه است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (26 الی 44) مبحث و موضوعاتی قصه ی آدم علیه السلام و پیدایش او، سجده کردن و تکریم فرشتگان از او نافرمانی ابلیس از این دستور و دشمنی اش با بنی آدم، مورد بحث قرار گرفته است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٦﴾

و به راستی ما انسان را از گل خشکیده ای، که از گل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شد بود آفریدیم. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صلصال»: گل خشک است که چون حرکت داده شود صدا و آواز از آن بر می آید و همین گل خشک چون در آتش پخته شود تبدیل به سفال (فخار) میشود. «حَمَإٍ»: گل سیاه دگرگون شده. «مسنون»: بدبو و گندیده. پس وقتی خاک تر شود، به گل تبدیل می گردد و چون آن گل بدبو و گندیده شود به «حَمَإٍ مسنون» تبدیل میگردد و چون خشک شود، به «صلصال» تبدیل میگردد.

تفسیر:

بعد از اینکه خداوند متعال مرگ و نابودی و رستاخیز و جزا را ذکر کرد توجه انسان‌ها را به سوی این مطلب جلب نمود که همگی آنها از یک نفس واحدیه وجود آمده‌اند، تا نشان دهد آن که قدرت زنده کردن را دارد، بر نابود کردن و اعاده‌ی آنها نیز قادر است. و دشمنی ابلیس را با آدم، به آنها گوشزد کرده است تا از آن بر حذر باشند طوریکه میفرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» و در حقیقت تنها الله سبحانه و تعالی است که انسان را از گلی خشک که چون بر آن کوبیده شود از آن آوازی برمی‌خیزد آفرید، از گلی سیاه که بر اثر طول ماندن رنگ و بوییش دگرگون شده است، پس کسی که اصل و خمیره‌اش از گل بد بو است، بر پروردگار عالمیان تکبر نمی‌ورزد. این آیه مبارکه؛ یا اشاره به خلقت اولین انسان یعنی حضرت آدم علیه السلام است، «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (ص، 76). و یا مراد سیر خلقت همه انسان‌هاست که مواد زمین از طریق غذا و نطفه به صورت انسان درمی‌آید، همان گونه که در سوره کهف آیه 37 میخوانیم که انسان در آغاز خاك، سپس نطفه و سپس به صورت انسان در می‌آید. «أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا» (کهف، 37) (آیا به آن (خدایی) که تو را از خاك، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را مردی کامل و تمام اندام قرار داد، کافر شده‌ای؟)

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾

و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سموم» سموم: باد داغ و سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد مثل سم در عمق جان انسان اثر و نفوذ می‌گذارد. این تعبیر اشاره‌ای است بر برودت طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جن. «تفسیر انوار القرآن»

تفسیر:

«الْجَانَّ»: جنّ. جانّ و جنّ به یک معنی است (نگاه: اسراء/88، رحمن/39 و 56). موجودات عاقلی هستند که با حواسّ ما درک نمی‌شوند و مؤمن و کافر و مطیع و سرکش دارند و دارای تکلیف و مسؤولیتند.

«السَّمُومُ»: شعله و زبانه آتش بدون دود. بسیار گرم و سوزان. «نَارِ السَّمُومِ»: اضافه عام به خاصّ، و یا موصوف به صفت است.

در فرهنگ قرآن، جنّ موجودی مکلف است که مورد خطاب خداوند قرار گرفته است، «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» و قرآن را می‌فهمد. در اولین آیه از سوره جنّ می‌خوانیم: «اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ» گروهی از جنّ قرآن را گوش کردند.

جنّ همانند انسان دارای شهوت است. چنانکه درباره زنان بهشتی می‌خوانیم که آنها باکره هستند، نه انسانی با آنها آمیزش کرده و نه جنّی. «لَمْ يَطْمِئُنُّوْا إِنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ»

(الرحمن، 74) و طبق این آیه آفرینش آن از آتش و قبل از انسان بوده است. چنانکه ابلیس از جنّ است، «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» و همانند دیگر کافران از جنّ به دوزخ می‌رود. «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (هود: 119)

وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ (27) خداوند متعال قبل از آدم پدر جنیان (ابلیس) را از شعله آتش سوزان بی دود خلق کرد، از این جهت شیطان همانند طبع آتش موجودی عجول، مودّی، سبک مغز و نسنجیده‌کار است در حالی که آدم مانند طبیعت خاک، نرم، متواضع، ملایم و اهل کرم می‌باشد.

مفسران می‌فرمایند: در اینجا منظور ابلیس است؛ زیرا نسل جن از او به وجود آمده است. بنابر این همان طور که اصل انسان آدم است ابلیس هم اصل و بنیان جن است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَإٍ مَسْنُونٍ (28)

بخاطر بیاور چون پروردگارت به فرشته‌ها گفت: که من بشری را از گل خشکیده ای که از گل بدبوئی گرفته شده بود خلق می‌کنم. (28)

تفسیر:

به یاد بیاور ای محمد! وقتی که خداوند متعال به ملائک گفت: من آفریننده انسانی هستم از گل خشک و سیاه و تغییر. و این اعلام جایگاه و منزلت آدم از سوی وی به فرشتگان است تا ایشان را به سجده در برابرش آماده گردانند.

در ضمن قابل یادآوری است که: خلقت فرشتگان، قبل از انسان بوده است.

(زیرا خداوند قبل از آفرینش انسان مسئله را با فرشتگان در میان گذاشت).

ابن کثیر می‌فرماید: این آیه مبارکه اشاره دارد که نام آدم را قبل از خلقتش به فرشتگان گفته است و نیز به مقام و موقعیت رفیع آدم و احترام او اشاره می‌کند، و امتناع ابلیس از سجده بردن برای آدم، منشأ حسادت دارد. (مختصر 311/2).

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾

پس چون (او را آفریدم و) به او سامان دادم، و از روح خود در آن دمیدم، (همگی) برای او سجدہ کنید». (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَوَّيْتُهُ»: او را آراسته کمال و پذیرای روان کردم. او را به شکل انسان درآوردم و صورت خلقت بشری بخشیدم.

«رُوحِي»: روح متعلق به خود. روح آفریده‌ای از آفریده‌های خدا است و اضافه آن به خدا برای تعظیم و تشریف است، همان‌گونه که گفته میشود: «بَيْتُ اللَّهِ. نَاقَةُ اللَّهِ. شَهْرُ اللَّهِ». «فَعُوا»: بر زمین بیفتید. فعل امر (وَقَعَ) است.

تفسیر:

باید گفت که: خلقت انسان، کامل و متعادل است طوری‌که درآیه مبارکه آمده است: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ» و چون حق تعالی صورت آدم علیه السلام را سرشت و آفرینشش را به استحکام و زیبایی آراست، یعنی بعد از اینکه شکل و صورتش را تکمیل نمود و آنرا به صورت انسانی کامل و دارای اعضاء معتدل و متناسب درآورد. «وَوَقَعْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۲۹)» و در آن از روح خود دمیدم و به صورت انسانی زنده درآدم، پس پیش او به سجدہ درافتید، یعنی برایش سر سجدہ بر زمین بنهید، سجدہ‌ی سلام و احترام نه سجدہ‌ی پرستش. سجدہ فرشتگان، بخاطر دمیده شدن روح خدا بود.

قابل تذکر است که: انسان، موجودی است دو بُعدی و در هر دو بُعد کامل است. در بُعد مادی، «سَوَّيْتُهُ» در بُعد معنوی، «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي».

مفسران گفته‌اند هدف از دمیده شدن روح خداوند در انسان، جان داشتن و نفس کشیدن نیست، زیرا که حیوانات نیز نفس میکشند، بلکه مراد اعطای صفاتی چون خَلَاقِيَّت، اراده و علم، از سوی الله متعال به انسان است و نسبت دادن روح به خداوند، برای شرافت روح است، نظیر بیت‌الله و شهرالله. مانند «بیت الله، ناقة الله و شهر الله»، از قبیل اضافه‌ی ملک به مالک و صنعت به صانع است.

امام قرطبی در مورد میفرماید: «روح جسمی است لطیف که عادت خداوند متعال بر آن رفته تا حیات را در بدن با این جسم لطیف بیافریند». البته الله متعال روح را از باب نسبت دادن آفریده به آفریدگار، به خودش نسبت داد، یعنی: در آن از روحی دمیدم که آفریده عجیبی از آفریدگان من است. در عین حال، اضافه روح به سوی پروردگار، تشریف و تکریمی برای آدم علیه السلام نیز هست.

باید دانست که خدای متعال هرکس از مخلوقاتش را که بخواهد، به هر کیفیتی که بخواهد و به وسیله هر چیزی که بخواهد، مورد اکرام و گرامی داشت خویش قرار میدهد: و این از مواهب حق تعالی است که کسی نمیتواند بر آن اعتراض کند.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾

پس همه فرشتگان بدون استثناء سجدہ کردند. (۳۰)

تفسیر:

تمام فرشتگان بدون استثناء در هنگام صدور فرمان الهی؛ بی هیچ‌گونه تأخیر و درنگی. به اکرام آدم سجدہ کردند و کسی از ایشان تخلف نکرد، به همین دلیل نزد حق تعالی به

قرب بیشتر دست یافتند، چراکه از فرمانش اطاعت کردند. کار فرشتگان اطاعت مطلق و بدون چون و چرا و مقابله و تاخیر است.

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱)

جز ابلیس که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد. (۳۱)

تفسیر:

کسانیکه حاضر نیستند در صفوف سجده‌کنان باشند، در واقعیت امر دارای روح ابلیسی هستند. در آیه مبارکه: **إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ (۳۱)** استثناء منقطع است؛ زیرا ابلیس مخلوقی دیگر است و از جنس ملائکه نمیباشد؛ زیرا ابلیس از آتش خلق شده و آنها از نور، و آنان از فرمان خدا سر بر نمی‌زنند در صورتی که ابلیس نافرمانی کرد و امتناع ورزید.

پس به طور یقین از زمره‌ی فرشتگان نیست اما در بین آنان قرار داشت. و از این رو بود که خطاب متوجه او شد؛ یعنی ملائک سجده بردند اما ابلیس بعد از صدور امر الهی از سجده بردن امتناع ورزید. در نتیجه خداوند متعال او را مورد لعنت قرار داد و از رحمتش طرد نمود.

چگونه بودن سجده بردن بغیر الله:

آیا سجده بردن برای غیر درست است؟ در جواب بایدگفت: سجده بردن فرشتگان برای حضرت آدم، سجده‌ی سلام و احترام و تعظیم بود؛ نه سجده‌ی نماز و عبادت. مفسر امام زمخشری میفرماید: سجده اگر برای الله متعال باشد، سجده‌ی عبادت و بندگی است و اگر برای غیر الله باشد، مانند سجده بردن فرشتگان برای حضرت آدم، و سجده بردن حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندان او برای حضرت یوسف، سجده‌ی احترام و اکرام است. (تفسیر کشاف ج 1 ص 95).

آیا ابلیس از جمله فرشته بود؟

مفسران در این رابطه دو نظر مختلف ارائه کرده اند. بعضی از آنها به «استثناء» استدلال کرده و میگویند: فرشته بود؛ زیرا گفته است: «سجده بردند جز ابلیس»، و عده‌ی دیگری از مفسران گفته اند: استثناء منقطع است و ابلیس از جن است و از گروه فرشتگان نیست. حسن و قتاده نیز همین نظر را دارند و زمخشری هم آن را پذیرفته است. حسن بصری نیز فرموده است که: به خدا قسم ابلیس حتی یک لحظه هم فرشته نبوده است. تفصیل به کتاب «النبوة و الأنبياء» تألیف شیخ مرحوم صابونی (صفحه‌ی ۱۲۸).

ما با استناد به دلایل زیر قول دوم را پذیرفته ایم:

- 1 - فرشتگان از گناه منزّه و پاکند: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ 6» (آیه: 6 تحریم) (و خدا را در آنچه فرمانشان دهد، نافرمانی نکنند و آنچه را فرمان یابند انجام دهند.) درحالیکه ابلیس از اطاعت امر خدا سرباز زد.
- 2 - فرشتگان از نور آفریده شده اند در صورتی که ابلیس از آتش خلق شده است. بنابر این سرشت و طبیعت آنها متفاوت و مختلف است.
- 3 - فرشتگان نسل و ذرّیت ندارند درحالیکه ابلیس نسل و ذرّیت دارد. طوریکه میفرماید: «أَفْتَنِّخْذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أُولِيَاءَ مِنْ دُونِي» (آیه 50/سوره کهف) آیا شیطان و ذرّیت او را به دوستی می‌گیرد؟!.
- 4 - مطابق نص صریح و روشنی که در (آیه 50 سوره‌ی کهف) آمده است، شیطان از جن

است. خدا میفرماید: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بُنِيَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» (سوره كهف) (و یادآور شو چون به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس آنها همگی سجده کردند، مگر ابلیس که از جن بود و از امر پروردگارش سرکشی کرد. آیا او و نسلش را به غیر از من دوستان خود میگیرید، حال آنکه آنها برای شما دشمن هستند؟ شیطان چه بد عوض برای ظالمان است!) همین آیه برای حجت و برهان کافی است. («النبوة و الانبياء» تألیف شیخ مرحوم صابونی) مراجعه شود.

انواع سجده:

سجده سه نوع است:

الف: سجده‌ی عبادت که مخصوص الله متعال است مثل سجده‌ی نماز.
ب: سجده‌ی اطاعت، مثل سجده‌ی فرشتگان بر آدم، که برای اطاعت فرمان خداوند بود.
ج: سجده‌ی تحیت، تکریم و تشکر از خداوند، مثل سجده‌ی یعقوب بر عاقبت یوسف.
 سرگذشت سجده فرشتگان بر آدم و تمرد ابلیس، قابل تأمل و مایه‌ی عبرت است. انسان برتر از فرشته است که مسجود او قرار گرفته است.
 آن‌ده اشخاصیکه به جای الله پیرو شیطان می شوند، ظالمین اند. در ضمن قابل یادآوری است که: رها کردن خدا و پیروی از شیطان، انتخاب بدترین جایگزین است.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ إِلَّا تَكُونُ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾

الله فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که همراه سجده‌کنندگان نیستی؟! (۳۲)

تفسیر:

الله سبحان و تعالی می فرماید : ای ابلیس! چه چیزی مانع سجده بردنت شده است؟ تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» یعنی: از سجده نکردن برای آدم چه هدفی را دنبال میکنی؟. استفهام سرزنش و توبیخ است.
 حق تعالی ابلیس را به علت سجده نکردنش برای آدم همراه با فرشتگان، سخت محکوم کرد و مورد ملامت قرار داد، از آنرو که کبر او را به سرپیچی از فرمان پروردگار واداشت، پس معصیت ابلیس از شبهات است در حالیکه معصیت آدم در خوردن از درخت ممنوعه، از شهوات میباشد که این معصیت سبکتر است.
 نباید فراموش نمایم که: اگر یکبار روحیه تکبر در شخصی پیدا و نفوذ کرد، به یاد داشته باشید که: محیط و عوامل دیگر، در هدایت او کارساز نیست. (ابلیس در لابلای فرشتگان و در محیط ملکوتی بود لیکن بخاطر لجابت و تکبر اینگونه شد).

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٣٣﴾

ابلیس گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک و برگرفته از لجنی متعفن و تیره رنگ آفریدی، سجده کنم!! (۳۳)

تفسیر:

«لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ»: شایان مقام من نیست که سجده برم. (تفسیر نور) در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: برتری نژادی، يك فکر ابلیسی است. که به تأسف در برخی انسانها نفوذ پیدا میکند. و باید گفت که: بدتر از سجده نکردن، غرور و تکبر در برابر فرمان الله متعال است. در ضمن قابل یادآوری است که: بدتر از گناه کردن، توجیه گناه است. «خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ» (شیطان، گناه خود را توجیه کرد).

اگر انسان یکبار به غرور و تکبر آغشته شود، دیگر نور و روح الهی را در انسان نمی بیند. شیطان جسم خاکی بشر را دید و حاضر به سجده نشد، در حالیکه دستور خداوند به سجده، به خاطر روح الهی او بود.

در آیه مبارکه میخوانیم: ابلیس از خاستگاه عناد و حسد نسبت به آدم گفت: هرگز برای آفریده‌ای که وی را از گل خشک سیاه بدبو مصور ساخته‌ای، سجده نمیکنم حال آنکه من خود از آتش آفریده شده‌ام و آتش از گل شریف‌تر است. پندار ابلیس این بود که عنصر آفرینش او برتر از عنصر آفرینش آدم است. البته این قیاس، قیاس مفسدان و شبهه انگیزان است. «قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (۳۳) ابلیس گفت: سزاوار نیست که امثال من برای آدم سجده ببرند؛ چرا که او از گل خشک متغیر ساخته شده است؛ یعنی او از گل و من از آتش، پس چگونه بزرگ برای حقیر، وفاضل برای بی‌فضل سجده میبرد؟ دشمن خدا خود را بالاتر از آن دانست که برای آدم سجده برد و تکبر و حسادتش او را وادار کرد که از امتثال فرمان خدا امتناع ورزد.

قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (۳۴)

(خداوند) فرمود: از این [جایگاه والا که مقام مقربان است] بیرون رو که رانده درگاه مائی. (۳۴)

تفسیر:

به یاد داشته باشید که: تکبر، بزرگی ببار نمی آورد، بلکه بالعکس تکبر سبب تحقیر میشود. «فَأَخْرِجْ»: سبب نابودی و محو عبادات قبل میشود. «فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» پس خداوند متعال به اخراج ابلیس لعین از بهشت یا از آسمان در مقام بزرگی که در آن قرار داشت، فرمان داد، بیرون شو، بی‌گمان تو از رحمت من رانده شده‌ای. یعنی: تو ملعون هستی و از رحمت من مطرودی حال آنکه ناکام و بدنام، طرد شده و نفرین شده بود از آن‌رو که او کبر ورزیده بود. حق تعالی او را «رجیم: سنگباران شده» نامید زیرا کسی که طرد شود، با سنگ زده میشود. بنابراین مستکبران و حسد ورزان از هر خیری محروم اند.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (۳۵)

و یقیناً تا روز جزا بر تو لعنت (دوری از رحمت الله) است. (۳۵)

تفسیر:

دیده شد که؛ يك لحظه نافرمانی و تکبر، سبب خروج ابدی شد «عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» واقعاً هم متکبر همواره مورد لعنت الهی است. «عَلَيْكَ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» و تا روز قیامت نفرین من بر تو باد! خداوند متعال تا روز معاد لعنت و طرد و دور سازی از رحمتش را گریبانگیر ابلیس ساخت، زیرا او خالق را عصیان نموده و با مخلوق حسد ورزید و او نخستین کسی بود که با موجودیت نص، به قیاس پرداخت.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۳۶)

ابلیس گفت: ای پروردگار! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار). (۳۶)

تفسیر:

«فَأَنْظِرْنِي»: انظار: مهلت دادن. «فانظرني»: مرا مهلت ده. سنت خداوند متعال بر مهلت دادن به گناهکاران است. ابلیس از پروردگارش درخواست کرد که: وی را تا روز قیامت مهلت دهد، تا زنده باقی مانده و به گمراه سازی و فتنه‌گری بندگان بپردازد درخواست ابلیس

این بود که: اجلم را به روز رستاخیز به تأخیر انداز و مرا نمیران «تا روزی که برانگیخته شوند» آدم و نسل وی.

گویی او درخواست کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه مرگش تا روز رستاخیز به تأخیر افتد پس دیگر مرگی در کار نیست چرا که روز رستاخیز روزی است که در آن حیات از نو اعاده می شود و در آن برای مکلفان مرگی نیست.

به قولی: ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود.

مفسران می نویسند: وقتی شیطان فهمید تا روز قیامت مورد لعن است، از خداوند خواست تا آن روز به او مهلت داده شود، ولی نگفت که برای چه مهلت می خواهد. از آنجا که سنت خداوند بر مهلت دادن است، لذا به او مهلت داده شد، اما نه تا روز قیامت که او درخواست کرد، بلکه تا روزی که زمان آن نزد الله متعال مشخص است و به گفته برخی از مفسران تا روزی که بشر باشد و تکلیف باشد.

در تفسیر انوار القرآن آمده است: در این آیه و آیات دیگر ملاحظه می کنیم که ابلیس می گوید: (پروردگار!) و این دلیل بر آن است که او به وجود و ربوبیت الله متعال معترف است. پس از این تعبیر چنین بر می آید که هرکس به وجود و ربوبیت الله متعال معترف بود، لزوماً مؤمن و مسلمان و نجات یابنده نیست بلکه این اعتراف باید با ملزومات خود (از جمله اطاعت بی چون و چرا از حق تعالی) همراه باشد. «تفسیر انوار القرآن»

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾

الله فرمود: همانا تو از جمله مهلت داده شده گانی. (۳۷)

تفسیر:

«الْمُنْظَرِينَ»: یعنی مهلت داده شدگان.

دعا و درخواست گنهکاران نیز اگر مصلحت باشد، مستجاب می شود. شیطان گفت: «فَأَنْظِرْنِي» جواب آمد: «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ» پس خدای متعال به وی خبر داد که: هلاکتش راتواقتیکه خلق در آن بعد از دمیدن اول در صور می میرند، به تأخیر اندخته است. بنابر این، خداوند متعال برای اوستا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه براساس سنت خود در خلایقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾

(اما نه تا روز رستاخیز بلکه) تا روز و وقت معینی. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»: هدف از آن روز رستاخیز است (ملاحظه شود سوره های: حجر آیات 35 و 36، واقعه آیه: 50). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

شیخ قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: قصدش از درخواست مهلت و فرصت این بود که مرگی نداشته باشد و نمیرد؛ زیرا بعد از بعث دیگر مرگی نیست. خدا جواب داد که تا روز و وقت معلوم یعنی روز مرگ خلایق، مهلت دارد آنگاه خواهد مرد و سپس زنده میشود. (تفسیر قرطبی ۲۷/۱۰).

به تأخیر انداختن هلاکت ابلیس تا میعاد معین، استدراج و مهلتی برای وی، ابتلایی برای جن و انس و آزمونی برای جهانیان بود تا مؤمن از کافر در عینیت نمایان و متمایز گردد.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾
(باز) ابلیس گفت: ای پروردگارم! به سبب اینکه مرا گمراه ساختی، قطعاً من (گناه و بدیها) در زمین در نظر شان زینت می دهم، و همگی آنان را گمراه می نمایم. (۳۹)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که : الله متعال کسی را گمراه نمیکند، لیکن اگر کسی با اراده خود راه انحراف را انتخاب نماید، الله او را به حال خود رها میسازد و این رها کردن بزرگترین سزا و قهر الهی است. ابلیس نیز چون با اراده خود تکبر و لجابت کرد، الله متعال او را به حال خود رها کرد و مراد از جمله «أَغْوَيْتَنِي» نیز همین معناست؛ یعنی اکنون که بخاطر لجابتم مرا از مدار لطف خود خارج کردی و به حال خودم گذاشتی من چنین و چنان خواهم کرد.
ابلیس گفت: پروردگار! به خاطر آنکه مرا گمراه ساخته‌ای، پس من هم گناهان را برای فرزندان آدم در زندگی دنیای شان خواهم آراست و ایشان را «وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾» و آنها را عموماً از راه حق گمراه میکنم. و با اغوا از راه هدایت بی راه خواهم ساخت. در فهم کلمه «أَغْوَيْتَنِي» در آیه مبارکه در یا فتیم که چگونه ابلیس و ابلیس صفتان عیب خود را به الله متعال نسبت می دهند.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾

به جز بندگان خالص تو از جمله آنان را (که بر آنها مسلط نمیتوان شد). (۴۰)

تفسیر:

یعنی: من بندگان از میان آنها را که در ایمان خویش راستین و در طاعت اهل اخلاصمند گمراه ساخته نخواهم توانست، زیرا این گروه به عنایت و رعایت الله متعال از گمراه سازی ام محفوظ اند؛ بناءً من قدرت گمراه کردن آنان را ندارم.
بدین ترتیب دیده میشود که: پاکان و مخلصان از چال، فریب و اغوای شیطان درامانند. «الْمُخْلَصِينَ» قابل تذکر است که تنها اخلاص داشتن کافی نیست، بلکه عنایت خداوند نیز لازم است. زیرا «مخلص» به معنای برگزیده الهی است.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾

الله (در جواب) فرمود: این (دین اسلام) راهی است راست که بر من میرسد. (۴۱)

تفسیر:

الله متعال فرمود: این راهی راست و میانه و روشن راه هدایت و ایمان است که به من و بهشت منتهی می شود و این همانا راه انبیا و مرسلین است و تخلف از آن صورت پذیر نیست.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾

بدون شك تو بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی میکنند. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانٌ»: تسلط و قدرت. مراد واداشتن به گناهان با اجبار و اکراه است. چرا که تنها کاری که از دست ابلیس ساخته است و سوسه کردن است (ملاحظه شود سوره های: اعراف آیات: 200 و 201، ابراهیم/ آیه 22، نحل / آیات 99 و 100، صافات آیه 30). «الْغَاوِينَ»: غاو: کسی که در هلاکت افتاده است. «الْغَاوِينَ»: هلاک شونده ها ناباوران و

بی دینان. (تفسیر نور: ترجمه معانی قرآن).

تفسیر:

باید گفت که: شیطان بر آنان که بنده الله متعال و تسلیم او هستند، سلطه‌ای ندارد «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» در حقیقت، تو قدرت و تسلطی بر بندگان مؤمن نداری، که آنان را از راه من گمراه سازی. هدف اینست که: بر بندگان شایسته با اخلاصم تسلطی نیست، «إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۴۲)»

استثناء منقطع است؛ چون غاوین جزو بندگان برگزیده نیستند؛ یعنی توبر کافرانی که گمراه و کجروند تسلط داری؛ زیرا شیطان فقط بر اشخاصی تسلط دارد که از فرمان الله متعال به دور رفته و تک و تنها مانده باشند. انسان به اختیار خود، راه ابلیس را در پیش میگیرد، این عده اشخاصی که راه ابلیس در پیش میگیرد و زمام خود را به دست ابلیس میدهند، کسانی اند که ابلیس آنان را به وادی های گمراهی و ضلالت و سرانجام به دوزخ رهسپار می کنند.

بنابر این سلطه بر کسانی است که پروردگار رحمان را عصیان کرده و بتان را به پرستش گرفته‌اند پس شیطان دوست آنهاست، گمراه‌شان ساخته و آنها را از خط راست می لغزاند.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۳)

و البته وعده‌گاه جمیع آن مردم گمراه نیز آتش دوزخ خواهد بود. (۴۳)

تفسیر:

و بیگمان وعده‌گاه ابلیس و پیروانش همانا آتش سوزان و فروزان جهنم، است، پس همه رهروان راه شیطان تا روز قیامت به دوزخ افتاده در آن گرد می‌آیند و در آن عذاب ماندگار و همیشہ، دست و پا می زنند.

شیطان چه کسانی را اغوا و گمراه کرده نمی تواند؟

سلطه و قدرتی که شیطان در دست دارد این است که آنان را به گمراهی و بی راهه رفتن آماده میکند، طوریکه که آنان را به شرک و کفر تحریک مینماید.

ولی طوریکه در آیات متذکره خواندیم: آن دسته از انسانها از گمراهی بوسیله شیطان مستثنی شده اند که جزو بندگان مخلص خداوند باشند، چنانکه فرمود: «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» «مگر بندگان خالص تو از میان آنان را» یعنی: جز کسانی را که تو از میان مردم برای عبادت خویش خالص ساخته و از شائبه‌ها و آلائش ها پاکشان ساخته‌ای. در قرائتی دیگر: (المخلصین) به کسر لام نیز خوانده شده، که معنی چنین میشود: مگر بندگان که عبادت خود را برای تو از ریا یا فساد، خالص ساخته‌اند. ابلیس لعین این سخن را از آن روی گفت که میدانست؛ کید وی در مخلصان واقعی کارگر نیست پس دعا میکنیم: «اللهم اجعلنا من المخلصین: خدایا! ما را از خالص شدگان خویش قرار ده».

و در آیه‌ای دیگر صفت اینگونه انسانها را چنین بیان میدارد: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (نحل 99). یعنی: شیطان هیچگونه تسلطی ندارد، بر آن کسانی که: ایمان دارند (به قرآن و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و در یک کلام به دین اسلام ایمان دارند) و بر پروردگار یگانه توکل مینمایند (و تنها او را راه گشای خود در زندگی میدانند) و امور خویش را در هر سخن و عملی به او تفویض میکنند زیرا ایمان به خداوند و توکل به وی، شیطان را از وسوسه کردن آنان باز می دارد و اگر هم او در یکی از آنان

و سوسه‌ای القاء نماید، و سوسه‌اش تأثیری ندارد. پس خداوند شر شیطان را از کسانی که ایمان دارند و بر او توکل میکنند، دور می نماید، و شیطان راهی برای تسلط بر آنان ندارد. اما کسانی که گمراه میشوند و شیطان بر آنها تسلط می یابد، کسانی هستند که اهل اخلاص نیستند، و از شیطان پیروی کرده اند، چنانکه میفرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ» «درحقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست» مراد از بندگان در اینجا، بندگان با اخلاص خداوند هستند «مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند» پس این گمراهانند که از تو پیروی میکنند تا بدانجا که زمام خود را به دست میدهند تا آنها را به وادی های گمراهی و سرانجام به دوزخ رهسپار کنی.

پس شیطان بر بندگان سلطه دارد که به کفر او راضی هستند و با طیب خاطر از وی پیروی میکنند. در آیه دیگر میفرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل 100). یعنی: تنها تسلط شیطان بر کسانی است که او را به دوستی میگیرند (یعنی: از او در وسوسه‌هایش اطاعت کرده و خداوند را نافرمانی میکنند) و به واسطه او شرک می ورزند.

و شیطان روز قیامت خطاب به پیروان خود که آنان را گمراه کرده و به نابودی کشانده است، میگوید: «وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلُمُوا أَنْفُسَكُمْ» (ابراهیم 22). یعنی: و من بر شما تسلطی نداشتم (و کاری نکردم) جز این که شما را دعوت (به گناه و گمراهی) نمودم و شما هم (گول و سوسه مرا خوردید و) دعوت مرا پذیرفتید، بنابر این، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید.

و این آیه نشانگر آنست که خداوند متعال قدرت و توانی را به شیطان نداده است که با اجبار و اکراه مردم را کافر و گمراهی بکشاند، زیرا کسانی که مخلص باشند (یعنی عبادتهای خویش را خالصانه برای الله متعال قرار دهند و تنها برای رضای او زندگی کنند) و کسانی که از شیطان پیروی نکنند (یعنی از محرمات و زشتیهای که شریعت آنها را نهی کرده ولی شیطان انسان را به سوی آنها دعوت میکند، پرهیز و دوری میکنند) چنین کسانی جز وسوسه ای از جانب شیطان مورد تهاجم واقع نمیشوند، یعنی تنها کاری که از دست شیطان ساخته است، وسوسه و زینت دادن گناهان است، ولی انسانهای مخلص و صالح به این و سوسه ها پاسخ رد میدهند و شیطان را مایوس میگردانند از اینکه ایمانشان را به کفر مبدل گردانند و جزو گمراهان شوند، پس مراد از "گمراهان" یعنی کسانی که ایمانشان را به کفر و شرک مبدل گردانند، ولی انسانهای مخلص؛ ایمان خود را نگهدارند، زیرا آنها از شیطان و وسوسه های او پیروی نمیکنند، از اینرو خداوند نیز آنها را حمایت میکند و بر ایمان می میرند.

پس بطور خلاصه: شیاطین بر انسانهای مؤمن و مخلص و صالح تسلطی ندارند که بخواهند آنها را به کفر و گمراهی بکشانند، زیرا خداوند آنها را به سبب بندگی کردن و عبادت خالصانه پروردگار و اطاعتشان از دستورات او، یاری نموده و از شر شیطان در امان نگاه داشته است. و انسان مؤمن آنکسی است که به اسلام و قرآن و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و روز رستاخیز ایمان آورده، و انسان مخلص کسی است که تنها رضای الله تعالی را مد نظر دارد و بخاطر او زندگی میکند و بخاطر او میخوابد و بخاطر او می میرد، و از ریاء بدور هستند:

«قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام 162)؛ بگو: «نماز و

تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. یعنی: خاص و خالص برای اوست. یگانه راه حاصل نمودن اخلاص؛ اصلاح نیت است، و هرگاه نیت خود را درست نماییم و همیشه در نیت ما رضای خدای عزوجل نهفته باشد، و مخلوقات را در هنگام برنامه ریزی امور اخروی از نظر دور داریم اخلاص حاصل میگردد. اخلاص انجام دادن هر عبادت 100% بخاطر رضای الله جل جلاله میباشد.

کسانیکه تمامی امورشان را بخاطر رضای الله جل جلاله انجام میدهند در حقیقت بنده گان مخلص الله جل جلاله میباشند. و انسان صالح کسی است که از او امر الله و رسولش اطاعت کرده و از گناهان دوری میکند. چنین انسانی با این صفات است که شیطان بر او تسلطی ندارد تا بخواهد او را به دایره کفر و شرک و ضلالت سوق دهد، بجز اینکه وی را وسوسه کرده و گناهان را برایش می آورد تا وی را به آنها داخل گرداند، ولی او وسوسه شیطان را با یاد الله رد میکند و اگر در دام گناه هم بیافتد، زود توبه میکند و دیگر سراغ آن نمی رود، تا اینکه سرانجام با ایمان و عمل صالح از دنیا میرود.

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ (۴۴)

برای آن هفت در است، برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند. (۴۴)
تفسیر:

باید گفت که: دوزخ مانند جنت دارای طبقات و مراتبی میباشد که هرکس مطابق جرمش سزا می بیند. طوریکه میفرماید: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» دوزخ دارای هفت دروازه است که از هر دری بخشی معین از پیروان شیطان بر وفق اعمال خود وارد آن می شوند علت این که دوزخ هفت دروازه دارد، نشانه زیاد بودن اهل دوزخ می باشند. طوریکه یاد آور شدیم: هفت دروازه دوزخ، شاید اشاره به تعداد زیاد آن باشد. یعنی عوامل بسیاری سبب جهنمی شدن انسان میشود. طوریکه در (آیه: 27 سورة لقمان) آمده است: اگر درختان قلم و هفت دریا مرکب شوند، «وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ» نمیتوانند کلمات خدا را بنویسند. کنایه از اینکه مخلوقات الهی به قدری زیادند که قابل شماره و حساب نیستند.

«لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ (۴۴)»: هرگروه از پیروان شیطان دروازه‌ی مخصوص به خود دارد! ابن کثیر فرموده است: هر کس مطابق عملش از دروازه‌ای وارد میشود در چاه عذاب به‌میزان عملش میماند. (مختصر ۳۱۲/۲). در حدیثی که در امام بخاری و ترمذی از ابن عمر روایت گردیده است آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «جهنم هفت در دارد و دری از آن مخصوص کسانی است که بر روی امت من شمشیر کشیده‌اند».

همچنین از علی(رض) روایت شده است که فرمود: «درهای جهنم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار دارد پس در اول پر می شود آنگاه در دوم، سپس در سوم تا آنکه همه درهای آن پر می شود».

ابن جریج میگوید: «درهای دوزخ هرکدام نامی دارد: در اول جهنم، در دوم لظى، در سوم حطمة، در چهارم سعیر، در پنجم سقر، در ششم جحیم و در هفتم هاویه است». از ابن عباس(رض) نیز مانند آن روایت شده است.

خوانندگان محترم!

پس از شرح حال سیاه بختان، اینک در آیات متبرکه (45 الی 50) در مورد مکافات و حال

تقوا کنندگان، نیک بختان و جنتیان بحث بعمل می آید و در مورد اینکه شیطان نمی تواند بر آنان استیلا یابد و آنان را فریب دهد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾

به یقین، پرهیزگاران در بهشت ها و چشمه سارها هستند. (۴۵)

تفسیر:

بعد از اینکه خداوند متعال حال و احوال شقاوتمندان تیره بخت و اهل دوزخ را بیان کرد به تعقیب آن به حال و احوال نیکبختان اهل جنت پرداخته و میفرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (45)»

بی گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه ساراند و به ایشان قبل از آن که به آن وارد میشوند. واقعیت امر هم همین است که: دوری از گناه در این چند روزی دنیا، کامیابی ابدی را به همراه دارد.

همچنان باید گفت که: نعمت های بهشتی، متنوع و متعدد است. در جنت: چشمه سارهای جوشان و خروشان از آب گوارا و شراب و عسل جاری است. که جنتیان و در کمال آرامش و آسایش در آن به سر می برند.

شان نزول آیه 45:

623- ثعلبی از سلمان فارسی (روایت کرده است: هنگامی که سلمان فارسی کلام عزیز «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ (43) (حجر: 43) «و جهنم وعدهگاه همگی آنان است» را شنید سه روز از ترس گریخت در حالی که از حال و روز خود هیچ آگاهی نداشت، سپس او را به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم (بردند و از ایشان جویاشرح قضیه شدند. سلمان در جواب فرمود: ای فرستاده الله، قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، نزول آیه 43 / سورة حجر قلب، مرا پاره پاره کرد. آنگاه خدای عزوجل «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (45)» را فرستاد. (مؤلف به ثعلی نسبت داده و محقق در جای دیگر ندیده و نه هم این را پیشوایان تفسیر با سند و یا بدون سند ذکر کرده اند. باز هم تمام این سوره مکی و سلمان در مدینه منوره اسلام را پذیرفته است. این را تنها ثعلبی که احادیث موضوعی را روایت می کند ذکر کرده).

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ ﴿٤٦﴾

(فرشتگان الهی به آنها میگویند) داخل این باغها شوید باسلامت وامنیت. (۴۶)

تفسیر:

نعمت های بهشت جامعیت دارد. هم مادی است مثل باغ و چشمه، هم روحی است مثل امنیّت و صفا، هم اجتماعی است مثل اخوت و برادری و از همه بالاتر همراه با رضای الهی و تبریک و تهنیت است. طوریکه میفرماید: «ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ (46)» به آنها گفته میشود: با اطمینان خاطر و به دور از هر آفت و گزند و هر آنچه اسباب خوف و هراس، و درامان از مرگ و زوال این نعمت ها به بهشت درآید.

یا معنی این است: درآید همراه با سلامتی بر شما از جانب خداوند متعال و از سوی فرشتگان. یا معنی این است: آنگاه که بهشتیان وارد باغ های بهشت میشوند، چون از باغی به باغ دیگری میروند، به آنان گفته میشود: در آن به سلامتی و امن و امام داخل شوید.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾

و آنچه از دشمنی و کینه که در سینه هایشان بوده بیرون می کشیم (و روح شانرا پاک میکنیم)

در حالی که همه برادرند و بر سریرها روبروی یکدیگر قرار دارند. (۴۷)
تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: کینه توزی و دشمنی با برادری و اخوت در اصل سازگار نیست. اول باید کینه ها برطرف شود بعد برادری محقق میشود. طوریکه میفرماید: «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ» ریشه‌ی کینه و دشمنی و حسادت را از نهاد بهشتیان برکنندیم. و در آن سرای سلامتی و شادکامی، آنچه از حسد و کینه و شائبه و غش و ناخالصی و دشمنی در دل های ابرار است بر میکنیم و بیرون می‌آوریم، یعنی: اگر یکی از بهشتیان در دنیا بردیگری کینه‌ای داشته است، خداوند متعال آن کینه را از قلب وی بیرون کشیده و قلوب شان را نسبت به همدیگر پاک و صاف می‌گرداند، «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (47)»

یعنی: آنها چنان باهم صاف و صمیمی میشوند که در دین و دوستی و مهربانی، برادران هم گشته اند. پس برادرانه و مشفقانه بر تخت های بلند رو به روی یکدیگر نشسته‌اند، در چهره های شان دوستی و الفت نسبت به همدیگر موج میزند، این درخشش جلوه های مهر و محبت به منظور افزودن بر نعمت ها و کامل سخن تکریم آن‌هاست. سریر: جایگاه بلندی است که برای محفل خوشی و سرور آماده ساخته میشود. مجاهد گفته است: از بس که با هم محبت و انس دارند پشت سر یکدیگر را نگاه نمیکنند. ابن عباس (رض) گفته است: بر تخت‌هایی از طلا که به مروارید و یاقوت و زبرجد تزیین یافته اند، قرار دارند. (زاد المسیر ۴/۴۰۴).

شان نزول آیه 47:

628- ابن ابوحاتم از علی بن حسین (روایت کرده است: آیه «وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (47)» در شان ابوبکر صدیق و عمر فاروق (رض) نازل شده است. از آن بزرگوار سؤال شد: مقصود کدام کینه است، کینه جاهلیت، چون در دوران جاهلیت میان بنی تیم، بنی عدی و بنی هاشم کینه و عداوت بود. هنگامی که این گروه ایمان آوردند باهم دوستان صمیمی شدند، وقتی ابوبکر (به مرض سینه پهلوی گرفتار شد علی (دست خویش را گرم میکرد و پهلوی او را مالش می‌داد. در باره آنان این آیه نازل شد.

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (۴۸)

در آنجا خستگی ورنجی به آنان نمیرسد و هیچگاه از آنجا اخراج نمیشوند. (۴۸)
تفسیر:

نعمت‌های بهشتی، بی‌نقص است. باغ با چشمه، سلامتی با امنیت، برادری با صمیمیت، راحتی با دوام است. «لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ» در بهشت رنج خستگی و ماندگی به آنها دست نمیدهد. «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ (48)» و از آن اخراج یا طرد نمیشوند. و در جاودانگی همیشه و نعمت‌های مستمر و پیوسته، در بهشت ماندگار اند. این بزرگترین دلیل کمال نعمت برایشان است. آری! کدام نعمت از جاودانگی در نعمت بزرگتر می‌باشد؟. یعنی اینکه نعمت‌های شان همیشگی و بقایشان دایمی است؛ زیرا منزلگاه صفا و سرور است.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه که در فوق مطالعه نمودیم دریافتیم که پروردگار با عظمت ما؛ هشت پاداش بهشتی را برای اهل تقوا بیان شده است: باغ‌ها، چشمه‌ها، سلامتی، امنیت، کدورت زدایی،

أخوت، تخت‌های روبرو، دوری از هرگونه رنج و جاودانگی.

نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۴۹)

به بندگانم خبر ده که یقیناً من [نسبت به مؤمنان] غفور و رحیمم. (۴۹)

تفسیر:

«نبی‌ء»: «نبأ» به خبر مهم گفته میشود. طوریکه در آیه مبارکه می‌خوانیم: ای پیامبر! به بنده‌گام مؤمنم خبرده که الله متعال بر توبه‌کاران از اهل گناه بسیار آمرزگار و برباز آمدگان بسیار مهربان است، گناهان بزرگ را بر کسانی که باتوبه صادقانه، یک رنگی و عجز پیش آورده‌اند می‌آمرزد. یعنی میدان بخشودگی و مهر من برای توبه‌کاران و پشیمان شدگان از کفر، وسیع و گسترده است.

شان نزول آیه 49 - 50:

- : طبرانی از عبدالله بن زبیر (روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (بر جماعتی از اصحاب که می‌خندیدند گذشت و به آنها فرمود: آیا می‌خندید در حالیکه کیفیت بهشت و دوزخ به شما یاد آوری گردیده است؟ پس این دو آیه «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (49) وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (50)» نازل شد. جداً ضعیف است، طبرانی چنانچه در «مجمع» 1107 از عبدالله بن زبیر آمده روایت کرده است. هیثمی درباره میگوید: «در این اسناد موسی بن عبیده ضعیف است» و مصعب بن ثابت همچنانچه گذشت ضعیف است. «فتح القدیر» (1439).

630- ابن مردویه از وجه دیگر از یکی از اصحاب (روایت کرده است: رسول الله (از در بنو شیبیه پیش ما آمد و گفت: شما را خندان نبینم، سپس برگشت و رفت و دوباره آمد و گفت: من بیرون رفتم و کنار حجر الأسود ایستاده بودم که جبرئیل امین آمد و گفت: ای محمد، پروردگار چنین برایت پیغام فرستاد که چرا بندگان مرا نومید می‌کنی؟ «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (49) وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (50)» اسناد این ضعیف است، طبری 21214 از عطاء از یکی دیگر روایت کرده، در این اسناد مصعب بن ثابت را احمد و یحیی ضعیف می‌شمارند و عاصم بن عبیدالله را نیز ضعیف می‌دانند. به «فتح القدیر» 1437 مراجعه فرماید.

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ (۵۰)

و (نیز بندگان مرا آگاه کن) یقیناً که عذاب من، عذاب دردناک است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَلِيمُ»: بسیار دردآور و دردناک. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

با در نظر داشت اینکه لطف و رحمت الهی بر غضبش مقدم است. با آنهم به رحمت الهی نباید مغرور شویم، زیرا «الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» عذابش دردناک است. در آیه مبارکه می‌فرماید: «وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» و به بندگانم خبر ده و به آنها بگو: که عذاب خداوند سخت‌ترین عذاب‌ها و نیرومندترین سزاها است. بناءً عذابش بر کسانی که توبه و انابت نیاورده‌اند بسیار دردناک، بس سهمگین و غیر قابل تحمل است، پس مغفرتش بر توبه‌کاران بس وسیع و گسترده و عقوبتش بر پای فشارندگان برگناه، بس شدید است بناءً باید خوف از الله متعال را با امید به عفو و کرمش باهم جمع کرد.

مفسر ابو حیان در تفسیر خویش می نویسد: عبارت «وَ أَنَّ عَذَابِي» سرشار از لطف و کرم خداست؛ زیرا به صورت مقابله نگفته است: و اُنّی المَعْدَبُ المَوْلم و تمام اینها بیانگر آن است غفران و مهر خدا از عذاب و خشم او بیشتر است. (البحر ۵/۴۵۷).

خوانندگان محترم!

بعد از بیان دلایل توحید، احوال قیامت و اوصاف بدان و خوبان، اینک در آیات متبرکه (51 الی 77) قصص پیامبران علیهم السلام از جمله؛ قصه‌ی مهمانان ابراهیم علیهم السلام و خبر نابودی قوم لوط علیهم السلام به ابراهیم علیهم السلام به بیان گرفته میشود، تا شنیدنش، عشق و علاقه‌ی به بندگی بندگان مخلص بیافریند و انسان را از عذاب برهاند و از گناه و نافرمانی آفریدگار که مایه‌ی بدبختی و سرافکندگی است، مصون بدارد.

وَنَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (۵۱)

و به آنها از مهمانان ابراهیم خبر ده (که هم برای رحمت آمده بودند و هم برای عذاب). (۵۱)

تفسیر:

مفسران می نویسند: که دو آیه فوق، به عنوان مقدمه‌ای بر داستان‌هایی است که بعد از آن می آید که بخشی از این داستان‌ها از مصادیق خبر رحمت و برخی هم از مصادیق خبر عذاب و غضب است.

یکی از نمونه‌های رحمت و غضب الهی، داستان میهمانان حضرت ابراهیم علیه السلام است که فرشتگان از یکسو بشارت فرزند به او دادند، و از سوی دیگر خبر هلاکت قوم لوط را. همچنان خداوند متعال يك بار به حضرت ابراهیم از کنیزش (هاجر) پسری به نام اسماعیل داد و این بشارت در مورد همسرش ساره است که خداوند به او إسحاق داد. در باره‌ی اسماعیل فرمود: «بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» «صافات، 101». و درباره‌ی إسحاق «بِغُلَامٍ عَلِيمٍ» فرموده است.

خواننده محترم!

از حوادث تلخ و شیرین تاریخی باید درس گرفت، که در این میان بهترین تأریخ زندگی انبیاء، پیامبران، رسول و بهترین تأریخ گویان نیز آن بزرگواران هستند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَ نَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ (51)» درباره‌ی داستان مهمانان ابراهیم به آنها بگو: ایشان فرشتگانی بودند که الله تعالی آنها را برای نابود کردن و هلاکت قوم لوط فرستاده بود. آنان ده نفر بودند که به صورت نوجوانان بس نیک روی در آمده و در میان آنان جبرئیل علیه السلام نیز بود.

کلمه «ضیف» برای مفرد، تنثیه، جمع، مؤنث و مذکر به یک لفظ به‌کار میرود. یعنی به امت خود از آنچه که برای ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد و در آن خوف و رجا هر دو جمع شده بود، خبرده تا از این داستان پند بگیرند و به سنت خدای سبحان در مورد بندگان پی ببرند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (۵۲)

هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند (ابراهیم) گفت ما از شما بیمناکیم! (۵۲)

تفسیر:

«إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا» هنگامی که فرشتگان نزد ابراهیم علیه السلام داخل شدند به او گفتند: «قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ (52)» بر شما سلامی باد که بدان از همه آفات به سلامت هستید.

ابراهیم علیه السلام سلام را جواب گفت و به ایشان غذا تقدیم کرد و در گرامیداشت شان هرچه در توان داشت انجام داد، اما چون آنها از خوردن غذا امتناع کردند ابراهیم علیه السلام گفت: ما از شما بیمناکیم!

در آیه 70 سورة هود، آمده است: «وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً» یعنی خوف را در دل پنهان کرد. پس میتوان گفت، اول به پنهان داشتن کوشید؛ آخر آنرا پنهان کرده نتوانست، و بر زبان اظهار کرد؛ یا، شاید مطلب این است که با وجود پنهان داشتن خوف، آثار آن بر چهره چندان عیان بود که گویا به زبان حال میگفت: ما از شما میترسیم! این خوف از کدام رهگذر بود؟ (تفسیر کابلی)

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٥٣﴾

فرشتگان گفتند: هیچ مترس که ما آمده‌ایم تو را به پسری دانا بشارت میدهیم. (۵۳)
تفسیر:

فرشتگان به ابراهیم علیه السلام گفتند: «لا توجل»: از ما نترس هراسناک مباش، زیرا ما با خود مژده پسری دانا، خدا شناس و شریعت آشنا را که اسحاق است برایت آورده‌ایم، بناءً بزرگترین صفت برای بنده بعد از ایمان، همانا علم سود بخش است.

قَالَ أَبَشِّرْهُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونِ ﴿٥٤﴾

(ابراهیم) گفت: آیا با وجود آنکه به سن پیری رسیده‌ام، مژده میدهید؟ پس چه مژده ای به من میدهید؟ (۵۴)

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام تعجب کنان از این مژده آنان به ایشان گفت: «آیا با وجود آنکه پیری به من رسیده است، بشارتم دادید» یعنی: من و این حالت سال خوردگی و فرزند؟ یعنی چه؟ یعنی چگونه مرا به فرزند مژده میدهید حال آنکه بیشتر عمرم سپری شده، استخوان‌هایم نرم گردیده و اجلم نزدیک گشته است.

قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ ﴿٥٥﴾

گفتند ما تو را به حق بشارت دادیم، از مایوسان مباش! (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: به چیز راست و درستی. به کار محقق و مطمئن. به طریقه و شیوه‌ای که حق است و آن خرق عادت توسط قادر مطلق است. «الْقَانِطِينَ»: قنوط: مأیوس شدن از خیر. «قنط قنوطا: یئس» افراد مأیوس و ناامید. (تفسیر نور).

تفسیر:

باید گفت کسانی که به علم و قدرت و رحمت خداوند متعال اطمینان دارند، در زندگی خویش هرگز مأیوس نمی شوند.

در آیه مبارکه «قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ» میخوانیم: یعنی مژده ما به تو حق، یقینی و قطعی است تردید ناپذیر و این مژده از جانب پروردگار جهانیانی است و آن بعید مپندار که وعده‌اش را خلاف نمی کند، پس با وجود کبر سن از فرزند ناامید مباش چرا که قدرت خداوند متعال به طور قطع نافذ میشود.

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿٥٦﴾

ابراهیم گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارشان ناامید میشود؟! (۵۶)

تفسیر:

«مَنْ يَقْتُطْ»: چه کسی ناامید می‌گردد؟! استفهام انکاری است، یعنی کسی ناامید نمی‌گردد. ابراهیم علیه السلام گفت: نه! من ناامید نمی‌شوم زیرا از رحمت الله متعال ناامید نمی‌شود جز کسی که از دینش انحراف ورزیده و راه هدایت را گم کرده باشد. و به قدرت پروردگار عالم جاهلند، ولی قلبی که از نور ایمان لبریز است و با خدای رحمان در تماس است هرگز ناامید نمی‌شود.

شیخ بیضاوی در تفسیر خویش می‌نویسد: تعجب ابراهیم بر مبنای عادت بود نه تعجب از قدرت خدا؛ زیرا خدا که انسان را بدون پدر و مادر آفریده است، پس چگونه نمی‌تواند پیر مردی فرتوت و پیرزنی نازا را صاحب فرزند کند؟ به همین دلیل چنین جوابی به آنها داد. (تفسیر بیضاوی ۲۸۶).

نا امیدی از رحمت الهی:

خداوند متعال در آیات مختلفی از قرآن عظیم الشأن درباره یأس و ناامیدی یادآوری بعمل آورده است و از آن نهی هم نموده است. برای تبیین ارتباط بین ناامیدی و کفر لازم است بدانیم که فرد نا امید، در واقع نا امید از رحمت و فضل و گشایش پروردگارش است؛ در حالیکه بر هر کس که ایمان به الله متعال دارد لازم و حتمی است معتقد شود که خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد و به هر چه اراده کند، حکم میکند، و هیچ قاهری نیست که بتواند بر مشیت او فائق آید و یا حکم او را عقب اندازد، و هیچ مومنی نمیتواند و نباید از رحمت الهی مأیوس و نا امید شود؛ زیرا یأس و ناامیدی از رحمتش در حقیقت محدود کردن قدرت اوست که در معنا همان کفر به وسعت رحمت الهی است. در واقع ناامیدی از رحمت الله متعال ایجاد نمی‌شود، مگر در این سه حالت:

- 1 - زمانی که انسان معتقد شود که خداوند قادر بر امور نیست.
 - 2 - انسان معتقد شود که خداوند عالم و آگاه به خواسته او و اتفاقات عالم نیست.
 - 3 - یا اینکه انسان الله را عالم و آگاه بداند، اما گمان کند که او بخیل است و کریم نیست.
- هر کدام از این سه حالت موجب کفر می‌شود. از آنجا که ناامیدی از رحمت خداوند تنها از طریق یکی از این سه فکر حاصل میشود و هر یک از اینها نیز نوعی کفر است، بنابر این هر ناامیدی ای، همان کفر است.

در نتیجه انسان باید مراقب باشد که در سختی های زندگی امید خود را از دست ندهد و این مهم زمانی میسر میشود که انسان در گرفتاری ها همواره قدرت الله متعال بر حل مشکل و رحمت او را نسبت به بنده اش یادآور شود، تا آن آرامش و طمانینه را که خداوند به مومنانش وعده داده با تمام وجود حس کند و با امیدی مضاعف به انجام وظایفش همت گمارد.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٧﴾

[سپس] گفت: پس کار مهم شما چیست ای فرستاده شدگان؟ (۵۷)

تفسیر:

ابراهیم علیه السلام پس از اُلفت با فرشتگان و یقین از مژده، به آنان گفت: ای فرستادگان! بگوئید چه کار مهمی (غیر از این بشارت) دارید؟ مأموریت دیگران چیست و بجز این مژده و بشارت که به من دادید، دیگر چه خبری با خود آورده‌اید؟

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾

گفتند ما به سوى يك قوم گنهكار مأموریت پیدا کرده ایم (تا آنها را هلاک کنیم). (۵۸)
تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: فرشتگان قبل از انجام مأموریت، رهبران الهی را در جریان می‌گذاشتند. بناءً در جواب سوال حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند: خداوند متعال ما را برای نابود سازی قوم مشرک و فاجر یعنی لوط که به کارهای زشت روی آورده‌اند، فرستاده است.

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٩﴾

غیر از آل لوط (خانواده و پیروان او) که البته همه آنها را نجات می‌دهیم. (۵۹)
تفسیر:

«إِلَّا آلَ لُوطٍ»: مستثنی می‌تواند متصل باشد و معنی چنین میشود: ما به سوى قوم گناهکاری فرستاده شده‌ایم، مگر خانواده لوط که در میان آنان گناهکار نیست. یا منقطع باشد که معنی آن در بالا گذشت. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»
 «مگر آل لوط» یعنی: کسان و پیروان و خانواده‌اش که از این هلاک در امانند و هرگز به ایشان آسیبی نخواهد رسید، زیرا ایشان در حفظ و حمایت الله متعال قرار دارند. یعنی: ما یقیناً خانواده و پیروان و اهل دین لوط علیه السلام را که مجرم نیستند، از عذاب نجات می‌دهیم.

باید گفت که: حضرت ابراهیم علیه السلام و همچنان حضرت لوط علیه السلام در اولین برخورد با فرشتگان آنان را نشناختند، لذا ابراهیم علیه السلام گفت: «إِنَّا مِنْكُمْ وَجَلُونَ 52» ولوط گفت: «قَوْمٌ مُنْكَرُونَ 62» البته این فرشتگان در قیافه جوانان خوش صورت و زیبا میهمان حضرت لوط علیه السلام شدند و حضرت به دلیل فساد جامعه از وجود چنین میهمانانی نگران شد.

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٦٠﴾

به جز همسر او (چون الله فرموده است) ما فیصله کرده‌ایم که او از بازماندگان (در شهر و هلاک شوندگان) باشد. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَدَرْنَا»: همسان دیگران بشمار آورده‌ایم و قلمدادش نموده‌ایم. این سخن بر زبان فرشتگان رفته است ولی مراد فرموده الله است. روشن است وقتی که در باریان و مأموران شاه بگویند: دستور داده‌ایم. چنین و چنان اندیشیده‌ایم.
 مراد این است که شاه دستور داده است و چنین و چنان خواسته است، و غیره.
 «الْغَابِرِينَ»: جمع «غابر» به معنای بازماندگان است و به باقیمانده خاك، غبار را می‌گویند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در مکتب انبیاء، اصل ضابطه است. نه رابطه. لذا همسر پیامبر نیز به قهر الهی گرفتار می‌شود.

همچنان قابل یادآوری است پیوندهای خانوادگی نباید مانع اجرای اهداف الهی باشد. سنت خداوند در قهر تبهاران، خودی یا بیگانه، زن یا مرد، مشهور یا گمنام نمی‌شناسد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید یعنی: حکم کرده‌ایم که؛ جز همسر لوط که حکم خداوند

متعال بر آن رفته است تا همراه با هلاک شدگان باشد زیرا با موجودیت کفر، هیچ حسب و قرابتی ثمر بخش و کارساز نیست. مخالفت همسر لوط با او، بهترین دلیل بر اختیار انسان است و اینکه انسان محکوم و مجبور محیط نیست.

در آیه مبارکه ملاحظه مینمایم که: فرشتگان این حکم را به خود نسبت دادند در حالی که این حکم از جانب الله سبحان و تعالی است، به سبب قرب و اختصاصی که به حق تعالی دارند.

امام قرطبی فرموده است: همسر لوط که کافر بود از خانواده‌ی لوط استثناء گردید و او نیز همراه با مجرمان نابود شد. (تفسیر قرطبی ۳۶/۱۰)

«إِلَّا امْرَأَتَهُ» (به جز همسر او) باید گفت که: مخالفت همسر لوط با او، بهترین دلیل بر اختیار انسان است و اینکه انسان محکوم و مجبور محیط نیست.

و حساب مردان الهی، از حساب بستگان نا اهل و اطرافیان او جداست.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾

پس هنگامی که فرستادگان خدا نزد خاندان لوط آمدند، (۶۱)

تفسیر:

وقتی فرشتگان برای نابود سازی قوم لوط و نجات دادن خودش نزد لوط علیه السلام آمدند.

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّكَرُونَ ﴿٦٢﴾

لوط گفت: بی تردید شما گروهی ناشناخته اید. (۶۲)

تفسیر:

«مُكَرُونَ»: افراد ناشناخته. کسانی که بد داشته شوند و از ایشان بیزار و گریزان باشند. «ترجمه معانی قرآن»

لوط علیه السلام به ایشان گفت: شما گروهی ناآشنا هستید یعنی: شما مردمی ناشناس هستید و من شما را نمی شناسم.

از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: انبیاء از پیش خود علم غیب ندارند. (طوریکه حضرت لوط، فرشتگان را شناخت)

قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾

گفتند: (نه، ما نا آشنا نیستیم) بلکه برای تو خبر چیزی را آورده‌ایم که (قوم تو) در آن شک میکردند. (۶۳)

تفسیر:

تهدیدها و هشدارهای الهی را باید شوخی نگریم. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: گفتند: ما فرستادگان الله هستیم: نترس ای لوط! بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که قوم تو در آن شک میکردند و آن عبارت است از نزول عذابی که شما آن را به آنها وعده دادید.

قرآن عظیم الشأن بارها مطرح کرده که کفار، تعجیل قهر و عذاب الهی را از انبیا درخواست میکردند و میگفتند: «فَأَتَيْنَا بِمَا تَعَدُّنَا إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ» (سوره اعراف، ۷۰) و تمام هشدارها را مزاق فکر میکردند و آنرا به باد مسخره میگرفتند، و درمورد قهر الهی چه در دنیا و چه در آخرت تردید داشتند، خداوند در این آیات بیان می‌کند که قهر مورد تردید کفار قطعاً خواهد آمد.

وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾

و ما واقعیتی قطعی و مسلم را [که همان عذاب الهی است، جهت نابودی مردم] برای تو آورده ایم و یقیناً راستگوییم. (۶۴)

تفسیر:

«أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ»: حقیقت را برای تو آورده ایم. به پیش تو به حق آمده ایم و دروغی در کار نیست. (تفسیر نور)

حکمت همین است سزا های الهی بر اساس عدل و حق و استحقاق گنهگاران است. طوریکه میفرماید: «وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» «و حق را» یعنی: وعده راستین را که همانا عذاب قطعی فروداینده بر قوم توست «وَأِنَّا لَصَادِقُونَ» و قطعاً در آنچه گفتیم راستگوییم. یعنی در این خبری که به تو دادیم.

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (۶۵)

پس [چون] در بخشی از شب خانواده ات را همراهت ببر و خودت دنبال ایشان برو و کسی از شما به پشت سر خودنگاه نکند و به همانجا که به شما دستور داده می شود، بروید. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فأسر»: سری و اسراء: سیر شبانه. فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ: پس شب هنگام با خانواده ات برو. آمدن لفظ «اللیل» برای تأکید است.

«قطع»: (بر وزن جسر): تکه و قطعه. جمع، بر وزن عنب است. «ادبار»: دبر (بر وزن عنق): عقب، مقابل جلو. عقب و جلو گاهی جزء يك چیز، مانند جلو پیراهن و عقب آن و گاهی کنار از شیء می باشند، مانند آنکه بگوئیم فلانی در جلو یا در عقب من است. جمع آن، ادبار است.

«يَلْتَفِتْ»: لغت: برگرداندن و منصرف کردن. «لفته عن كذا: صرفه عنه». التفات: رو کردن و نیز روگرداندن از جهتی که بآن رو کرده بود. «لَا يَلْتَفِتْ»: برنگردد، رو بر نگردند. (تفسیر نور)

تفسیر:

«فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ»: پس ای لوط! شب هنگام خودت همراه با کسانی که به تو ایمان آورده اند بیرون بروید، «وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ» و تو خود پشت سر مؤمنان حرکت کن و ایشان پیش روی تو باشند تا کسی از آنان تخلف نکرده و هلاک نشود یعنی: تو از پشت سر آنان باش تا از ایشان مراقبت کنی که مبادا یکی از ایشان عقب بماند و در نتیجه گرفتار عذاب شود.

مفسران میفرمایند: سنت همیشگی پیامبر ما صلی الله علیه و السلام نیز این بود که در راه، یاران خویش را پیش می انداختند و میفرمودند: «پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید». «تفسیر انوار القرآن».

«وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ» و هیچ یک از شما پشت سر خود را نگاه نکند. تا بلای هولناکی را که بر آنها نازل میشود نبیند.

زیرا در آن صورت عذابی را که به آنان نازل شده می بینید و به آن مشغول میشوید لذا سرعت حرکت تان کند میشود و باز میمانید. یا بر احوال و عذاب سهمگینشان آگاه شده و چنان صحنه های هولناکی رامی بینید که دیدن آنها را تاب نمی آورید. «وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (65)» و به هر جا که خدا فرمان میدهد بروید. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی به طرف شام

بروید.

وَقُضِيَٰنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾

ما [کیفیت] این حادثه [بزرگ] رابه لوط وحی کردیم هنگامی که مجرمان وارد صبح شوند، بنیادشان برکنده خواهد شد. (۶۶)

تفسیر:

والله متعال به لوط علیه السلام وحی فرستاد که با طلوع صبح، تمام قومت را از ریشه برخواهد کند و تا آخرین نفر نابود خواهد ساخت. و حتی یک نفر از آنها باقی نخواهد ماند.

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾

واهل شهر [باآگاه شدن از مهمانان لوط] شادی کنان [به خانه لوط] آمدند. (۶۷)

تفسیر:

«وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ (67)» اهالی شهر سدوم یعنی قوم لوط شنیدند که نزد لوط مهمانانی آمده‌اند، به شتاب آمدند و مژده‌ی مهمانان لوط را به یکدیگر دادند و قصد ارتکاب عمل ننگین را داشتند. تا با مهمانانش عمل فحشا (لواط) را انجام دهند! وگمان میبردند انسان‌هایی چون خود آنان هستند.

مفسران فرموده اند: آن جاهلان خبر میدادند که در خانه‌ی لوط چند نفر جوان نارس و زیبارو قرار دارند، از این رو به شادمانی میشتافتند و به یکدیگر مژده می دادند.

در تفسیر مراغی آمده است که: در روایات آمده که زن لوط به گنهکاران خبر داد که مهمانانی زیبا روی برای حضرت لوط آمده است و آنان به دنبال مقصد شوم خود رو به سوی خانه‌ی لوط هجوم آوردند. اما خداوند متعال قبل از هر اقدامی آنان را نابود نمود.

سید قطب علیه الرحمة میفرماید: «جماعت شنیدند که در منزل لوط چند جوان خوب روی قرار دارند، آنها به امید این که شکاری به دام افتاده است مسرور شدند: «وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ»، این تعبیر میزان زشتی و پلیدی آن قوم را بر ملا می‌کند که تا چه اندازه در ناپاکی و فجور فرو رفته‌اند.

منظره‌ی مردم شهر که می‌آیند، مژده میدهند که جوانانی رایافته‌اند و میخواهند آشکارا به آنها تجاوز کنند. این نهایت پستی آنها را نشان میدهد که حتی حیوان از چنین عملی در عالم آشکار ابا دارد، در حالیکه این جماعت تبهکار به آن تظاهر میکنند و آنرا برزبان می‌آورند. چنین وضع قبیح که هرگز مانندش دیده نشده است. اما لوط آشفته شده و برخاسته و می خواهد از مهمانان و شرف و آبروی خود دفاع کند، غرور انسانیت را در آنان بر می انگیزد و وجدان و ترس از خدا را بیدار میکند. با این که در این قلب‌های کورگشته غرور و شعور انسانی موجود نیست، اما باز ترس از کیفر خدا را در آنان بر می انگیزد. فی ظلال القرآن ۳۱/۱۴.

قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾

لوط به قوم خود گفت: این جوانان در منزل من مهمانند، مرا شرمسار مکنید. (آبروی مرا نریزید!) (۶۸)

تفسیر:

لوط علیه السلام به قومش گفت: اینان مهمانان من می باشند و تحت حفاظتم قرار دارند در مورد آنها قصد و خیالی بد نکنید و به من لکهی عار و ننگ و بی آبرویی نزنید و در مقابل آنها آبرویم را نریزید.

«فَلَا تَفْضَحُون» : مرا رسوا و بدنام مکنید. ملاحظه می شود که حفظ آبرو از چه اهمیت بسزای برخوردار است. در ضمن ملاحظه میفرمایم اهانت به میهمان، بمثابة اهانت به صاحب خانه و به میزبان می باشد.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ﴿٦٩﴾

و از الله بترسید و مرا [نزد مهمانانم] خوار و خفیف نسازید. (٦٩)
«لَا تُخْزُون» : مرا خوار نسازید (ملاحظه شود: سورة آل عمران/ آیات 192 و 194، سورة هود / آیه 78).

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید: از عذاب و عقاب خدا بترسید و با تعرض و تعدی به مهمانانم آبروی مرا از بین نبرید. و مرا بااذیت آنان به خواری و خفت نکشاند.
«خزی»: ذلت و خواری است. لوط علیه السلام از آن ترسید که اگر از حمایت میهمانانش عاجز شود، ذلیل و بی اهمیت و بی قدر خواهد شد.

ابن کثیر میگوید: لوط علیه السلام این سخن را به قومش قبل از آن گفت که بداند؛ آنان فرستادگان خداوند متعال اند چنانکه در سورة «هود» آمده است و در اینجا نیز سیاق آیات مقتضی ترتیب نیست، چرا که برخلاف این ترتیب، دلیل آمده است.

قَالُوا أَوَلَمْ نُنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٧٠﴾

(قوم) گفتند: مگر ما تو را [از مهمان کردن] مردمان منع نکردیم؟ (٧٠)

تفسیر:

قوم لوط به وی گفتند: مگر تو را از مهمان داری مردم منع نکردیم؟ مفسر فخر رازی میفرماید: یعنی مگر به تو نگفتیم که هرگاه قصد تجاوز به یکی کردیم نباید چیزی بگویی؟ (تفسیر فخر رازی ٢٠٢/١٩).

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: «تورا ما بی آبرو نمیکنیم؛ تو خود بی آبرو میشوی؛ ما ترا گفتیم: بیگانگان را پناه مده، و مهمان خود نگردان؛ ما اختیار داریم که با مردم نووارد هرچه خواهیم کنیم! پس به تو چه ضرورتی پیش آمد که چنین پسران نارس را خواه خواه نزد خود جادهی، و خویشتن را رسوا کنی؟! از این برمی آید آنها رهگذران اجنبی را همواره تخته مشق کردار زشت خویش قرار میدادند، و حضرت لوط علیه السلام قرار مقدور خود به حمایت مسافران بینوا می پرداخت، و آن آشقا را از کردار زشتشان باز می داشت.»

قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٧١﴾

[لوط] گفت: اگر میخواهید [کار درست و معقولی] انجام دهید، اینان دختران من اند [که برای ازدواج مناسبند]. (٧١)

تفسیر:

لوط به قومش گفت: اگر قصد ارضا و رفع هوس دارید با آن زنان ازدواج کنید و به عمل حرام رو نیاورید. و این کار بدتان را که به مردان نزدیکی میکنید، فروگذارید.
مفسر تفسیر کابلی مینویسد: «بی شک شما مرا از حمایت اجانب منع کردید؛ لیکن از شما میپرسم که غرض این ممانعت چیست؟ آیا این نیست که من در راه شهوترانی شما که مخالف فطرت است حایل میشوم؟ خود شما غور نمایند؛ آیا برای قضای شهوت، مواقع حلال نزد شما موجود نیست که به این عمل حرام بیهوده مرتکب میشوید؟ این است زنان شما (که به

منزله دختران من اند) در خانه های شما موجودند؛ اگر شما بر گفته من عمل کنید، طریقه مشروع و معقول قضای شهوت را تعقیب کنید، کافی است؛ چه ظلمی است که چیز حلال و پاکیزه را ترك داده، در نجاست حرام آلوده می شوید؟!»

همچنان مفسران در تفاسیر خویش می نویسند: منظور از «بناتی»، دختران امتش میباشد؛ چون هر پیامبر پدر امت خود به شمار می آید.

برخی از مفسران مینویسند که: در مورد اینکه آیا لوط علیه السلام می توانست دخترانش را به کفار بدهد؟ که همچو پیشنهاد را مطرح کرد. در جواب باید گفت که هدف از ازدواج همراه با ایمان آوردن آنان باشد و یا آنکه در آن زمان ازدواج با کفار منعی نداشته است. و الله اعلم

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (۷۲)

[ای پیامبر!] به جان تو قسم، آنان در مستی (شهوت پرستی) خود فرو رفته و حیران و سرگردان بودند. (۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عمر» و «عمر» هر دو به يك معنا می باشند ولی هنگام قسم یاد کردن از لفظ «عمر» استفاده می شود. (تفسیر میزان)

تفسیر:

«لَعَمْرُكَ»: به زندگی تو قسم! در اصطلاح فارسی می گوئیم: به جان تو قسم! باید گفت که قسم بنام پیامبر صلی الله علیه وسلم، جایز است، ولی باید اضافه کرد که در قرآن عظیم الشأن بجز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به جان سایر پیامبران قسم یاد نشده است. (ولی مفسر تفسیر مراغی که توسط عالم جلیل القدر مصری احمد مصطفی المرغی به رشته تحریر آمده است مینویسد: مراد از کلمه «لَعَمْرُكَ» قسم است به جان حضرت لوط علیه السلام).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: «ظاهراً، این خطاب از طرف الله جل و علا شأنه- به نبی کریم صلی الله علیه وسلم است؛ یعنی قسم به جان تو (حیات تو)، قوم لوط علیه السلام در نشئه غفلت و مستی کور (گمراه) شده بودند، و به نصیحت حضرت لوط علیه السلام بی پروائی و لجابت می کردند؛ مغرور نیروی خویش بودند؛ شهوت پرستی دل و دماغ آنها را مسخ کرده بود؛ به کمال اطمینان و امن با پیغمبر خدا جدال میکردند؛ نمی دانستند که صبحدم چه بر آنها وارد میشود! تباهی و هلاکت بر فراز سر آنها دور می زد؛ بر سخنان لوط علیه السلام می خندیدند، و مرگ بر آنها می خندید.»

«يَعْمَهُونَ» از «عمه» به معنای تحیر میباشد و «مُشْرِقِينَ» به معنی داخل در اشراق و روشنایی صبح شدن میباشد.

شاید سنگباران برای نابودی کسانی بوده که هنگام زیرورو شدن شهر جان سالم بدر برده گناه و انحراف، عقل و هوش انسان را محو میکند، «سَكْرَتِهِمْ» و او را از شناخت باز می دارد.

«لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (72)»: خدای متعال به زندگی محمد صلی الله علیه وسلم قسم خورده و میگوید به جان تو ای محمد! قوم لوط در گمراهی و نادانی در نابینایی از حق و در حیرت و مستی خود سرگردان بودند.

باید گفت که: گناه و انحراف، عقل و هوش انسان را محو می کند.

«سَكَّرَتْهُمْ» و انسان را به مرحله‌ای میرساند که او را از شناخت حقایق و واقعیت های باز می دارد.

«سکره»: در اینجا به معنای طغیان شهوت حرام است. یعنی: آنان در گمراهی و سر مستی شان چنان سرگردان و مستغرق بودند که طغیان شهوت حرام و لجام گسیختگی نفس، عقل و بصیرت را از سر و نهادشان گریزانده بود.

شیخ صابونی مفسر تفسیر صفوة التفسیر می نویسد: این جمله‌ی معترضه است که در ضمن داستان لوط علیه السلام آمده است. به منظور احترام و تکریم حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، به حیاتش قسم خورده است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: خدای سبحان و تعال به هر چه و هر که از مخلوقاتش که بخواهد قسم یاد میکند، مانند قسم خوردنش به ستاره، به وقت چاشت، به افتاب، به شب و مانند اینها.

ابن عباس (رض) فرموده است: الله متعال مخلوقی را خلق نکرده و انسانی را جان نداده است که از محمد صلی الله علیه و سلم در نزدش عزیزتر و شریفتر باشد.

الله متعال جز به حیات حضرت محمد به حیات احدی قسم نخورده است. (تفسیر طبری ۴۴/۱۴).

اعزاز و اکرم خاص رسول الله صلی الله علیه و سلم:

در مورد تفسیر کلمه «لَعَمْرُكَ» در تفسیر روح المعانی از جمهور مفسران منقول است که مخاطب «لَعَمْرُكَ» رسول الله صلی الله علیه و سلم می باشد.

بیهقی در «دلائل النبوة» و أبونعیم و ابن مردودیه و غیره از حضرت عبد الله بن عباس (رض) روایت کرده اند که خداوند متعال در میان تمام مخلوقات و کاینات کسی را بیشتر از محمد صلی الله علیه و سلم عزت شرف و عنایت نکرده است، از این جاست که خداوند متعال به حیات هیچ کس از انبیاء و ملائکه قسم یاد نه فرموده است و در این آیه به حیات و عمر محمد صلی الله علیه و سلم قسم یاد نموده است که این اعزاز و اکرام بی نهایتی برای آن حضرت صلی الله و علیه و سلم می باشد. (تفسیر معارف القرآن)

قسم خوردن به غیر الله:

قسم خوردن به غیر الله تعالی و یا به غیر از اَسْمَاء و صفات خداوند حرام است و جزو شرک أصغر محسوب میشود، حتی اگر کسی به تعظیم و بزرگداشت غیر الله را به قسم یاد کند، او دچار شرک اکبر خواهد شد.

و علت این هم حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و سلم است که فرمودند: «من حلف بشيء دُونَ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ» (هرکس به غیر الله سوگند یاد کند، قطعاً کفر یا شرک ورزیده است). (ترمذی (1535) و گوید: حدیث حسن است).

بنابر این ما مسلمانان یا نباید سوگند یاد کنیم و یا اگر سوگند خوردیم باید فقط به الله یا یکی از اَسْمَاء و صفاتش باشد، مثلاً سوگند یاد کردن به کلام الله صحیح است زیرا کلام صفت خداوند متعال است.

البته خداوند متعال میتواند به مخلوقاتش قسم بخورد همانطور که خداوند متعال میفرماید: «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا * وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا * وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا * وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَاهَا * وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَاهَا * وَنَفْسٌ وَمَا سَوَّاهَا» (الشمس: 1-6).

یعنی: به آفتاب و گسترش نور آن سوگند، و به ماه هنگامی که بعد از آن درآید، و به روز

هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد، و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند، و قسم به آسمان و کسیکه آسمان را بنا کرده، و به زمین و کسیکه آنرا گسترانیده، و قسم به جان آدمی و آن کس که آنرا (آفریده و) منظم ساخته.

که در این آیات و بسیاری از آیات دیگر خداوند متعال به آفتاب و ماه و شب و روز و غیره قسم میخورد، و باید دانست که سوگند خوردن به (فجر و شمس و لیل و وتر و غیره) فقط و فقط مختص خداوند متعال است، و ما انسانها حق نداریم که به این موارد سوگند یاد کنیم، زیرا هرگز نه پیامبر صلی الله علیه وسلم و نه هیچیک از اصحاب ایشان رضی الله عنهم به شمس یا فجر یا لیل یا وتر و غیره سوگند نخوردند، و اگر جایز میبود آنها به این موارد سوگند میخوردند..

ولی خداوند متعال به هر چیزی که بخواهد قسم میخورد، و هدف از آن قسم خوردنها توسط خداوند اینست تا نعمتهای خویش را یادآوری کند، نعمتی مانند خورشید و شب و روز و کوه ها و غیره که همه را برای انسانها آفرید و خداوند متعال با سوگند خوردن به این نعمتها قصد یادآوری کردن آنها را به ما دارد، بنابر این فقط خالق آنها (یعنی خداوند) میتواند به آن مخلوقات سوگند بخورد نه ما انسانها که خود مخلوق هستیم. پس ما نیز نباید به آنها سوگند یاد کنیم، زیرا آنها فقط مختص خداوند است که الله تعالی قصد دارد با سوگند خوردن به مخلوقاتش آن نعمت ها را به ما یادآوری کند.

قسم خوردن به جان پدر و مادر:

قبل از همه باید گفت که این نوع قسم خوردن کفاره ندارد، اما گناه بزرگی بخاطر خوردن این نوع سوگند مرتکب شده است، و آن شرک اصغر است. هرکس بغیر از نام خدا یا یکی از صفاتش سوگند یاد کند (چه به دروغ و چه راست) مرتکب شرک اصغر شده است، حتی اگر به نام رسول خدا صلی الله علیه وسلم که محبوبترین و گرامی ترین مخلوق پروردگار است سوگند یاد کردن موجب شرک اصغر است.

ابن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم عمر بن خطاب رضی الله عنه را درحالی درلشکر یافت که به پدرش سوگند میخورد، پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا صدا کرد و فرمود: «أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْنُمْتُ» بخاری (2679) مسلم (1646). (هان! بدانید که الله تعالی شمارا از سوگند به پدران تان نهی میکند لذا هرکسی که میخواهد سوگند یاد کند به نام الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید).

در روایتی دیگر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلَا يَحْلِفُ إِلَّا بِاللَّهِ» (هرکس میخواهد سوگند یاد کند فقط به نام الله سوگند یاد کند)، راوی میگوید: قریش به نام پدران شان سوگند یاد میکردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ» (به نام پدران تان سوگند یاد نکنید). بخاری (3836) مسلم (1646).

البته اگر کسی که به غیر خدا سوگند میخورد معتقد باشد که آن مخلوقی که به او سوگند خورده عظمت والایی دارد و از جهت تعظیم به نام یا اسم او قسم خورده است، در آنصورت شرک اصغر به اکبر تبدیل می گردد و فرد سوگند خورنده بواسطه ی آن کافر می شود. والعیاذ بالله ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ میگوید: [لَأَنْ أُحْلِفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُحْلِفَ

بِغَيْرِهِ صَادِقًا] ابن ابی شیبہ (12281).

از این که از روی دروغ به الله قسم بخورم برایم پسندیده تر است از آنکه به غیر خدا از روی راست سوگند بخورم. شیخ الاسلام ابن تیمیه میگوید: چون زشتی و گناه شرک از گناه کبیره بزرگتر است. «الفروع» لابن مفلح (303/6)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾

سرانجام به هنگام طلوع آفتاب، صدایی [مرگبار و وحشتناک و غرشی سهمگین] آنان را فرا گرفت. (٧٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّيْحَةُ»: صدا. هدف از آن صدای مهیب صاعقه و زمین لرزه است.

«مُشْرِقِينَ»: درحالی که به طلوع آفتاب رسیده بودند.

تفسیر:

واقعیت امر همین که: مست دنیا را باید صیحه های آسمانی بیدار کرد. صوت و صیحه می تواند سبب زیرورو شدن شهری هم شود.

در آیه مبارکه میفرماید: به هنگام طلوع آفتاب، صاعقه عذاب قوم لوط را (بعد از اینکه لوط و خانواده اش در شب قبل آن از شهر بیرون رفته بودند) فرا گرفت.

باید گفت: دست خداوند باز است، همان گونه که از آسمان باران رحمت نازل می کند می تواند بارانی از سنگ و عذاب نازل هم کند.

ابن جریر میگوید: هر عذاب را که قومی از آن هلاک شود «صیحه» و «صاعقه» گویند.

خواننده محترم!

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که سه نوع عذاب:

1- فریاد کوبنده و تند و دهشتناک 2- زیر و رو کردن شهر آشوب و فساد 3- سنگسار کردنشان با سنگ گل. سزای است که برای گناه لواط آمده است.

فَجَعَلْنَا عَلَیْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾

در نتیجه آن (شهر و آبادی آنها را زیر و رو کردیم) و بر آنان سنگ هایی از جنس سنگ گل بارانیدیم. (٧٤)

تفسیر:

«فَجَعَلْنَا عَلَیْهَا سَافِلَهَا»: خداوند متعال شهر قوم لوط را به گونه ای زیر و زبر ساخت که

بلندای آنرا زیرین آن و زیرین آن را به بلندایش واژگون گردانید.

مفسران در این مورد می نویسند که: جبرئیل علیه السلام دهکده ی آنان را از بیخ برکند و آن را بالا برد تا به افلاک رسیدند و ذکر و نیایش ملائک را شنیدند، آنگاه ده را زیر و رو کرد.

یعنی جبرئیل علیه السلام آن را به آسمان برداشت و سپس به حالت آن را معکوس و سرچپه بر زمین واژگون کرد به طوریکه همه در زیر آن دفن و نابود شدند، «وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (74)» آنگاه با سنگ هایی که از جنس گل بود و در آتش جهنم پخته شده و سخت و بسیار محکم بود بسان باران آنان را سنگباران کردیم. که اجسام شان را پاره پاره و تکه تکه ساخت.

«سِجِّيلٍ»: سنگ های سخت را سجیل میگویند. برخی از مفسران آن را معرب (سنگ و گل) گفته اند. و برخی از مفسران مینویسند که: سجیل و سجین یکی است. در (آیه 33 سوره

ذاریات) در باره قوم لوط آمده: «لَنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ» این، قرینه معنای دوم است. کلمه «سجیل» بصورت کل فقط سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾

البته در این (سرگذشت) برای هوشمندان (و عبرت گیرندگان) نشانه‌هایی است. (۷۵)
تفسیر:

«الْمُتَوَسِّمِينَ»: جمع مُتَوَسِّم، که از «وسم» گرفته شده، به معنی اثر گذاردن است، این اصطلاح به شخصی اطلاق میشود که از کمترین اثر و نشانه ظاهری به واقعیت‌ها پی ببرد، یعنی با فراست و هوشیار باشد. «ترجمه معانی قرآن» در حدیث است: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ». در بعض روایات «و بتوفیق الله» افزوده شده؛ یعنی، از فراست مؤمن ترسان باشید که وی در فروغ موهوب الله متعال و توفیق او می بیند! «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ (75)»: به یقین در نابودی و عذابی که به سر قوم لوط آمد، پندی برای عبرت اندوزان و عبرتی برای هوشیاران و اهل عبرت است؛ آنهایی که با دیدی عبرت‌بین و بصیرتی عمیق می نگرند و می اندیشند و تأمل میکنند، به وسیله آن به حقیقت راهیاب میشوند. زیرا آن عذاب از سخت‌ترین و سهمگین‌تر عذاب‌های الهی بود. به همه حال، مطلب آیه مبارکه اینست: برای آن‌ده از کسانی که اهل تدقیق و تحقیق اند، در قصه قوم لوط علیه السلام بس نشانه‌های عبرت آور موجود است. انسان از آن میدانند که عاقبت بدی و سرکشی چیست؛ و در مقابل قدرت عظیم الهی همه نیروها هیچ‌اند؛ بایدانسان بر مهلت وی مغرور نشود؛ با پیغمبران به ضدّ و عداوت پیش نیاید؛ ورنه، همان طور حشر خواهد شد.

وَأَنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾

و ویرانه‌های سرزمین آنها بر سر راه (کاروانها) همواره ثابت و برقرار است. (۷۶)
تفسیر:

باید گفت که: حفظ آثار و بقایای اقوام گذشته، مایه عبرت بر ای نسل‌های آیندگان است. شهر قوم لوط بر سر راهی است که همیشه رفت و آمد در آن جریان دارد و آن راه مدینه به سوی شام است و آثار برجای مانده از خرابه‌های قوم لوط هنوز محو نگردیده و عابران و توریستان آن را مشاهده می‌کنند پس آیا از دیدن آن درس عبرت نمی‌گیرند؟!.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

مسلماً در این [شهر ویران شده] برای مؤمنان نشانه‌ای [پندآموز] است. (۷۷)
تفسیر:

بیگمان در نابود سازی قوم لوط، بیانی از سرگذشت عبرتناک مردم شهر لوط و عذاب خفت‌باری که بر آنان به سبب تکذیب و نافرمانی پیامبرشان، ارتکاب فحشای لواط، راهزنی و اصرار شان بر ارتکاب منکرات دیگر به طور علنی فرود آورده شد، عبرت برای کسانی است که آیات الله متعال را تصدیق کرده و از آنها بهره می‌برند.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (78 الی 86) در باره قصه‌ی اصحاب ایکه (قوم شعیب) و اصحاب حجر یا ثمود (قوم صالح) بحث بعمل آمده است.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾

و بی تردید اهل ایکه [قوم شعیب] ظالم بودند. (۷۸)

تفسیر:

داستان اهل ایکه، یعنی قوم شعیب سومین داستانی پس از داستان آدم علیه السلام و ابلیس و داستان ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام است که در این سوره مبارکه بیان می یابد. «الْأَيْكَةُ»: جنگلی است که دارای درختان در هم پیچیده است و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم مراد از «أَصْحَابُ الْاَيْكَةِ»، قوم حضرت شعیب علیه السلام می باشند که در منطقه‌ای خوش آب و هوا و پر درختی میان حجاز و شام زندگی میکردند. به قولی: ایکه نام قریه‌ای است که اهل ایکه، یعنی قوم شعیب علیه السلام در آن به سر می بردند. البته نباید اهل ایکه با اهل مدین که شعیب علیه السلام به سوی آنان نیز فرستاده شد یکی تصور شوند چنانکه در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر و از رسول خدا (ص) آمده است که فرمودند: «مدین و أصحاب ایکه دو امت اند که الله متعال شعیب علیه السلام را به سوی [هر دوی] آنان فرستاد».

ظالمان نباید فراموش کنند که داستان های ظلم و شرارت شان در طول تاریخ، برای دیگران بازگو می شود.

فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَانْهَمَّا لِيَامٍ مُّبِينٍ (۷۹)

ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه) شهرهای ویران شده شان بر سر راه آشکار است! (۷۹)

تفسیر:

«فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ»: خداوند متعال از قوم شعیب با زمین لرزه و عذاب روز «ظَلَّة» [که ابری سیاه و عذاب آور بود] انتقام گرفت.

مفسران در این مورد مینویسند: هفت روز گرما بر آنان شدت گرفت و داشتند هلاک و نابود می شدند، آنگاه الله متعال بر بالای سر آنها ابری را بسان سایه قرار داد، آنان به سایه‌ی آن پناه بردند که از گرما در امان باشند و همه جمع شدند، در این هنگام خدا بر آنان آتشی افروخت و آنها را سوزاند.

«وَ إِنَّهُمَا لِلْاِيَامِ مُبِينٍ (79)»: و همانا شهرهای قوم لوط و اهل ایکه قوم شعیب بر سر راهی آشکار در معرض دید مردم رهگذر و مسافر قرار دارند پس باید درس عبرت بگیرند.

دهات قوم لوط و قوم شعیب راهی است روشن، پس ای اهل مکه! آیا پند نمی گیرید

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجَرِ الْمُرْسَلِينَ (۸۰)

و همانا (قوم ثمود) اهالی حجر نیز پیامبران را تکذیب کردند. (۸۰)

این هم چهارمین قصه‌ی این سوره در باره حضرت صالح علیه السلام است،

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَجَرٌ»: سرزمینی که میان مدینه و شام قرار دارد. «أَصْحَابُ الْحَجَرِ»: مراد قوم ثمود است که پیغمبرشان صالح نام داشت. همچنان «حجر» به محل سکونت نیز اطلاق میشود.

«حجر» به معنای دامن مادر و «حجر اسماعیل» و «حجره» از همین کلمه می باشد. همچنان قابل یادآوری است که از کلمه‌ی «الْمُرْسَلِينَ» چنین فهمیده می شود که: أصحاب حجر، غیر از حضرت صالح، پیامبران دیگر نیز داشته اند، و بعضی میگویند چون تکذیب يك پیامبر در واقع تکذیب همه انبیاست، لذا مرسلین آمده است.

تفسیر:

امام بیضاوی فرموده است: هرکس یکی از پیامبران را تکذیب کند مانند این است که تمام پیامبران را تکذیب کرده است، از این رو خداوند متعال فرموده است: **الْمُرْسَلِينَ**. (بیضاوی ۲۸۶).

مراد از «صیحه» در اینجا، صاعقه است، به دلیل آیه: «أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ» (فصلت، ۱۳).

«وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ» و در حقیقت قوم ثمود، صالح علیه السلام را تکذیب کردند. آنان مردم وادی حجر بودند.

وَأَتَيْنَاهُمُ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾

و ما آیات و نشانه های خود را (توسط پیغمبر شان) برای ایشان فرستادیم، ولی از آنان روی گردان شدند. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آيَاتِنَا»: هدف از آن آیه های کتاب آسمانی یا معجزات حسّی است. (تفسیر نور).

تفسیر:

باید متذکر شد که؛ تمام انبیا دارای معجزه بوده اند. ولی به تأسف باید گفت که انسانهای لجوج فرصت فکر کردن را به خود نمیدهند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَأَتَيْنَاهُمُ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (81)» پروردگار با عظمت به قوم صالح علیه السلام آیات و معجزات خود را که دلیل یگانگی اش و راهنمای درستی پیام رسالت صالح علیه السلام بود ارائه کرد و از آن جمله ماده شتر را؛ اما آنها از آن آیات و نشانه های نفع نبرده، عبرت نگرفتند و از تأمل و اندیشه در آنها رویگردان و از حق دوری می جستند. باید گفت؛ اعراض از حقّ و بی اعتنایی به مردان حقّ، برای گروهی از انسانها بحیث یک عادت مبدل شده است.

ابن عباس (رض) میفرماید که: در وجود شتر آیات و دلایلی موجود بود؛ از جمله از سنگ بیرون آمد کمی پس از خارج شدن از کوه، بچه زایید و این که دارای جثه ای بس بزرگ بود به طوری که هیچ شتری مانند آن نبود و این که شیرش زیاد بود، حتی شیرش کفاف تمام آنها را میکرد. اما در آن نیندیشیدند و در پر تو آن راه را نیافتند. (زاد المسیر ۴/۴۱۱).

وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ﴿٨٢﴾

و همواره از کوه ها خانه ها می تراشیدند درحالی که [به خیال خود به سبب استحکام آن خانه ها] در امان باشند. (۸۲)

تفسیر:

قوم صالح علیه السلام از صخره سنگ های بزرگ را در کوه ها به شکل خانه هایی تراشیده (كَانُوا يَنْحِتُونَ: می تراشیدند) و برای خود در اندرون آنها منازلی امن می ساختند که از خرابی و سقوط و سرقت اموال شان و در نهایت امر از عذاب الهی محفوظ و در امان باشند، ولی آن نیروی شان برای شان سودی به همراه نداشت و چون به پروردگار خویش کفر ورزیدند امنیت شان استمرار پیدا نکرد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾

پس هنگامی که به صبح درآمدند، صدایی [مرگبار و وحشتناک و غرّشی سهمگین] آنان را فرا گرفت. (۸۳)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: انسان نباید به خانه‌های سنگی و محکم و قصر های مجلل و آسمان خراش ساخته دست بشری مغرور شود، زیرا روز آمدنی است که در برابر اراده الهی متلاشی می شوند.

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «پس صبحدم بانگ مرگبار آنان را فروگرفت» صاعقه عذاب آنها را سوخت و جملگی هلاک شدند. و آن در چهارمین صبحگاه از آن روزی بود که صالح علیه السلام آنان را به عذاب تهدید کرده بود.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

و آنچه [از بناهای محکم و استواری که] فراهم می آوردند، عذاب الله را از آنان دفع نکرد. (۸۴)

تفسیر:

«مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ»: از ایشان دفع نکرد. برای آنان سودمند واقع نشد (اعراف/48). (تفسیر نور).

دیده میشود که: برج و دژها و سنگر ها یی استوار و مستحکم که ساخته بودند، و به آن سخت مغرور هم بودند، عذاب الهی را از آنان دفع نکرد. و آنچه از اموال گردآورده بودند و آن خانه‌های مستحکمی که بنا کرده بودند هیچ کدام فایده ای به حال شان نکرد؛ زیرا نیروی خداوند متعال بزرگتر و عذابش سخت‌تر است. از یک سو زلزله آنان را فروگرفت و از سویی جبرئیل علیه السلام بر آنان بانگی مرگبار در داد که همه هلاک شدند. پس سنت خداوند متعال در نابود ساختن امت‌هایی که پیامبرانش را تکذیب کنند، جاری است ولی هر چیز نزد او وقت و میعاد دارد.

یادداشت:

در مورد اینکه قوم ثمود چگونه به هلاکت و مستوجب عذاب شدند به سوره نمل (تفسیر احمد) مراجعه فرماید.

«حجر»: حجر اسم منطقه ای است که: مردم و از جمله قوم ثمود، در آن جا زندگی می کردند. از این رو اصحاب حجر نامیده شدند.

أصحاب حجر یا ثمود نام قوم حضرت صالح علیه السلام است. ثمود قومی از عرب بودند که در «وادی القری» بین مدینه و شام زندگی می کردند.

شغل آن ها زراعت و مالدار ی بود و با حفر چاه و چشمه ها، باغ ها و نخلستان های سرسبز به وجود می آوردند. (شعراء، 148). ثمودی ها به شیوه ی قبیله ای زندگی میکردند و رئیس قبیله و شیوخ بر آنها حکومت میکردند. در شهر آنها نه گروه بودند که فساد می کردند (نمل، 48).

و در نهایت طغیان کرده، و بت پرست شدند: خداوند حضرت صالح نبی را به سوی آن ها فرستاد. حضرت صالح از خانواده ای شریف بود که به عقل و کفایت شهرت داشت. (هود، 62: نمل، 49). او آن ها را به خداپرستی دعوت کرد و خواست که بت پرستی را کنار بگذارند، در مقابل مردم به او آزار رسانیدند و تنها گروه اندکی ایمان آوردند. (اعراف، 75).

کفار ثمود، مؤمنان را آزار میرساندند و بر کفر خویش، اصرار می ورزیدند و صالح علیه السلام را فردی سفیه و ساحر مینامیدند، (اعراف، 66، شعراء، 153، نمل، 47) و از او

معجزه ای خواستند که بر پیامبری او گواه باشد و در نهایت، گفتند: از کوه برای ما شتری بیرون بیاور! حضرت صالح به امر خداوند، شتری با همان اوصاف که گفته بودند، بیرون آورد و به آن ها فرمود: خداوند به شما امر فرموده است، يك روز شما از آب چشمه بنوشید و يك روز آب آن را برای شتر نگهدارید و شتر را رها سازید تا در روی زمین بچرد و آزاد باشد: اگر او را آزار برسانید، عذاب نازل میشود. (اعراف، 72، هود، 64، شعراء، 156).

مدتی این گونه گذشت، دوباره طغیان کردند و نقشه کشیدند و يك نفر از اشرار را فرستادند تا شتر را ذبح کند: آنگاه به صالح علیه السلام گفتند: اگر راست میگوی، بر ما عذاب نازل کن! حضرت صالح فرمود: تاسه روز در خانه های خود بمانید و هرچه می خواهید بکنید. یعنی پس از سه روز عذاب نازل میشود (هود، 65) پس از گذشت سه روز، صاعقه ای نازل شد درحالیکه آنها میدیدند همه را در برگرفت. (ذاریات، 44) و خداوند بندگان مؤمن و باتقوی را نجات داد. (فصلت، 17 و 18). صالح علیه السلام به آنها فرمود: ای مردم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، اما شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید. (اعراف، 79: هود، 67)

قابل دقت و توجه است:

به یاد داشته باشید: هر امتی که الله متعال به آن ها نعمت فراوان داد و آنان شکر نعمت ها را به جای نیاوردند، به گناه و معصیت گرفتار آمده، به عذاب الهی مبتلا گردیدند: پس پذیرش نصیحت بندگان صالح خداوند، لازم و شرط عقل است: همچنان نباید فراموش کنید، در برخی از حالات با گناه يك گروه، يك امت عذاب میشود: چنان که شتر را يك نفر با تحريك عده ای کشت، ولی عذاب بر آن قوم نازل شد. در نتیجه رضایت و سکوت در برابر گناه دیگران چون ترك امر به معروف و نهی از منکر است، خود گناه بوده، عذاب الهی را در پی خواهد داشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (۸۵)

و ما آسمان ها و زمین و آنچه را که در بین آندو است جز به حق نه آفریدیم و بی تردید قیامت آمدنی است؛ پس فعلاً به طریقه خوب از آنها در گذر (بدون انتقام گرفتن). (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: به حق نه به باطل. هم آفرینش جهان و هم نظام حاکم بر جهان و هم هدف نهائی آن، سازگار با حق و حقیقت و دارای حکمت و مصلحت است. آمدن کلمه «بِالْحَقِّ» درآیهی متبرکه اینست که: جهان جز از راه حق اداره نخواهد شد و همه ی کار و بارش با حق روبه راه میگردد، از هواها و آرزوهای نفسانی پیروی نمی کند؛ بلکه از حق و عدل پیروی می کند. «السَّاعَةُ»: روز رستاخیز، قیامت. «إِصْفَحْ»: گذشت کن. ببخشای. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

خداوند متعال میفرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» آسمان ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده ایم، آفرینش، هدفدار است و هدفش حق است. یعنی: آسمان ها و زمین راجز به حق نیافرید، حقی که آینه دارکمال آفرینش، نیکویی و استواری صنعتش و برهان روشن این امر است که تنها او سزاوار

پرستش بوده و شریکی ندارد. «وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْصَفْ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (85)» «صفحه»: از «صفحه» به معنی صورت میباید. «فَاصْصَفْ الصَّفْحَ» یعنی اغماض و ترک ملامت یعنی روی بگردان ولی نه از روی قهر، بلکه از روی عفو و اغماض؛ زیرا که عفو، شاید توأم با ملامت باشد. «فَاصْصَفْ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»: پس (ای پیغمبر!) گذشت زیبایی داشته باش (و بزرگوارانه و حکیمانه به دعوت خود ادامه بده و در برابر اذیت و آزار کفار صبر و شکیبایی کن). دل خود را به کینه و کینه توزی مشغول مدار. چه حق قطعاً بایدکه تحقق پیدا کند و پیاده شود.

در آیه مبارکه میفرماید: و یقیناً و بدون شک روز قیامت خواه خواه آمدنی است، یعنی اگر توان تنبیه کفار را ندارید، نگران نباشید، قیامتی آمدنی است، در آن موقع نیکوکار به پاداش نیکی خود نایل می‌آید و بدکار جزای عمل خود را می‌یابد، پس ای پیامبر! از این تکذیب پیشگان درگذر و از برخورد بد با آنان صرف نظر کن؛ زیرا الله متعال خود عهده دار حال شان است و به زودی به حساب شان میرسد. یعنی آمدن قیامت حق است و به حساب همه رسیدگی میشود، پس نگران حیلها و عنادهای کفار مباش و آنان را عفو کن. باید گفت که: برخی از مفسران میفرماید که حکم این آیه به آیه قتال منسوخ گردیده است «تفسیر انوار القرآن».

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾

یقیناً پروردگارت همان آفریننده داناست. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْخَلَّاقُ»: آفریدگار. یکی از صفات الله متعال است و مراد آفریننده کلّ اشیاء است که قادر بر آفریدن هر چیزی و از جمله پدید آوردن روز رستاخیز است (یس/36).

تفسیر:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (86)»: پروردگارت خالق هر آفریده‌ای است، خلق را از عدم ایجاد کرده و به نیکوترین صورت مصور ساخته است: او آفریننده تمام خلق است لذا به احوال تو و احوال آنان و به کسانی از آنان که نیکوکار یا بدکارند، دانا می‌باشد. و هیچ امر نهانی بر وی مخفی نمانده و هیچ غایبی از ساخت علمش دور نیست.

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾

و البته سبع المثنائی (هفت آیت سورة الفاتحه که در نمازها مکرر تلاوت میشود) و قرآن بزرگ را به تو دادیم. (۸۷)

نظریات چند در مورد «السبع المثنائی، یا سبعا من المثنائی»:

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي»: ای محمد! و به راستی، به تو سبع المثنائی را عطا کردیم» یعنی هفت آیه را به تو اعطا کرده‌ایم که عبارت است از سوره‌ی فاتحه؛ زیرا فاتحة الكتاب شفا بخش و بسنده است و از این رو در هر نماز تکرار میشود. و یا این سوره میان خدا و بنده تقسیم میشود: نیمه‌ی اول آن، سپاس و ثنای خدا و نیمه‌ی دوم، دعا و التماس است. در حدیث شریف آمده است: الحمد لله رب العالمین هی السبع المثنائی والقرآن العظیم الذی أوتيته. (اخراج از بخاری و طبری نیز این قول را پذیرفته است).

«الحمد لله همان سبع مثنائی و قرآن عظیمی است که به من عطا شده است». و اکثر مفسران میفرمایند که هدف از: «سبع المثنائی»، آیات هفت‌گانه سورة «فاتحه» است. آنها را مثنائی

نامیدند، بدان جهت که در هر نمازی تکرار میشوند. به قولی دیگر: مراد از «سبع المثانی»، هفت سوره بزرگی قرآن عظیم الشأن است که عبارتند از سوره های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال).

- سبع مثانی، تمام قرآن است. (طاوس و ضحاک به نقل از ابن عباس(رض)) به دلیل آیه ی «اللّٰهُ اَنْزَلَ احْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي...» [زمر/۲۳]. همه ی قرآن، مثانی نام دارد؛ زیرا اخبار، قصص و امثال در آن وجود دارد.

و یا اینکه مراد از سبع مثانی، اقسام مطالب و موضوعات اساسی قرآن از: امر و نهی، بشارت و هشدار، ضرب المثل، برشمردن نعمت ها و سرگذشت پیشینیان است. زیاد پسر ابو مریم میگوید: نظر صحیح، اولی است. [با اختصار، تفسیر طه الدرہ]. اما من آن پسندم که جانان پسندد. واللّٰهُ اعلم.

«وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ(87)»: یعنی قرآن عظیم را به تو عطا کردیم که جامع تمامی کمالات کتاب های آسمانی است.

بعد از آنکه حق تعالی این نعمت عظمای دینی را به رسول گرامی اش صلی الله علیه وسلم یادآوری کرد، ایشان را از لذت های زودگذر و فانی دنیا متنفر ساخته و میفرماید:

خواننده محترم!

در آیات متبرکه(88 الی 99) موضوعاتی درباره عطایای پروردگار به پیامبرش، محمد مصطفی صلی الله علیه السلام مورد بحث قرار داده می شود.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ(۸۸).

بنابر این به امکانات مادی [و ثروت و اولادی] که برخی از گروه های آنان را از آن برخوردار کردیم، چشم مدوز، و برآنان [به سبب اینکه پذیرای حق نیستند] غمگین مشو وبال[لطف و مهربانی] خود را برای مؤمنان هموار کن.(۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَمُدَّنَّ»: چشم مدوز. خیره مشو. «ما»: چیزی که. چیزهائی که. مراد ثروت و نعمت دنیوی است. «أَزْوَاجًا»: دسته ها و گروه هائی. «إِخْفِضْ»: پائین بیاور و بگستران. «جَنَاحَ»: بال. «إِخْفِضْ جَنَاحَكَ»: متواضع و مهربان باش (سوره: اسراء آیه 24، شعراء آیه 215). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر:

کسی میتواند مردم را به معنویّت سوق دهد، که خودش گرفتار مادیات نباشد طوریکه میفرماید: «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ»: ای پیامبر! به متاع های عطا شده به بعضی از کافران منکر؛ چون آنچه به تو اعطا کرده ایم از آن والاتر و بهتر است؛ چرا که نعمت نزول قرآن تو را بس است.

یعنی: به سوی آرایش ها و زرق و برق دنیا آن گونه چشم مدوز که با گرایش و میل مفرط به آنها همراه باشد. باید گفت: همه ی کسانی که سراغ دنیا میروند، به آن نمی رسند.

«وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: ای پیامبر! برای کسانی که قابل هدایت نیستند، نباید غصه خورد، یعنی بر کفرشان نیز محزون مباش؛ از این که ایمان نیاورده اند و بر کفر و عناد خود مصمم باقی مانده اند زیرا گناهان شان بردوش خودشان است.

«وَ إِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ(88)» و برای مؤمنان مهر و عنایت خویش را فروگستر

وباتواضع وتعامل مهرورزانه وگفتن سخنان نرم وملایم به آنان، برای شان متواضع باش. قابل تذکر است که یکی از سفارشات اکید قرآن عظیم الشان به پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان، سفارش به نرمش و رحم و صبر، نسبت به اهل ایمان است. از جمله: در (آیه 28 سورة كهف) فرماید: «وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ»: باکسانیکه همواره پروردگارشان را میخوانند، شکیبایی کن، «أَذِلَّةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» «مآئده، 54.» با مؤمنان فروتن هستند، «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» (فتح، 29.) با همدیگر مهربانند.

قابل تذکر است: رهبر و مربی باید در برابر مردم، نرمش و عطوفت از خود داشته باشد.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹)

و بگو: یقیناً من بیم دهنده آشکارم. (۸۹)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت همانطوریکه نرمی و عطوفت با مؤمنان و دوستان لازم است، «وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» قاطعیت در برابر مخالفان نیز ضروری و حتمی است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (89)» و ای پیامبر! به مردم بگو: من همان هشدارگر بیم دهنده از عذاب الهی هستم، من همان راهنما به سوی الله متعال هستم، من روشنگر آیاتش و خیرخواه و دلسوز بندگان و امانتدار وحیش هستم.

در مقابل کفر، تهدید و هشدار لازم است، وحتی در زیاتر از موارد هشدار باید صریح وجدی هم باشد. «النَّذِيرُ الْمُبِينُ»: وای پیامبر! به مردم بگو: «من همان هشدار دهنده آشکارم» یعنی: من هشدار دهنده ای هستم که به قومش آنچه رابه آنان از عذاب الله متعال خواهد رسید آشکارا بیان و اظهار میدارم، من همان راهنما به سوی پروردگار با عظمت هستم، من روشنگر آیاتش و خیر خواه و دلسوز بندگان و امانتدار وحیش هستم.

كَمَا أُنْزِلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ (۹۰)

(و آنها را از عذابی بترسان) همانگونه که بر تقسیم کنندگان (آیات الهی) نازل کردیم. (۹۰)

تفسیر:

«الْمُقْتَسِمِينَ»: فرقه گرایان، استهزاء کنندگان، تقسیم کنندگان، آنهایی که در زمان حیات مبارک پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه و در راه های ورودی آن تقسیم میشدند و به کسانیکه قصد طواف بیت را داشتند، هشدار میدادند که فریب محمد نخورند... و نیز مقتسمین؛ یعنی، یهودیان و نصاری و یا هر دسته و فرقه ای دیگری که راه درست الهی را در هر دور و زمانی، بر روی مردم ببندند و صدای رسای دلسوزان و دانایان دین را - به شیوه های گوناگون - خاموش کنند.

به یاد داشته باشید: سزای آنده از کسانیکه کتب آسمانی را تحریف و بخش بخش کنند قهر الهی بصورت حتمی نازل می شود.

داکتر عایض مفسر «تفسیر المیسر» در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: و همانگونه که بر تقسیم کنندگان قرآن عذاب را نازل کردیم؛ همانان که قرآن را بخش بخش کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند، پیش از آن بر یهود و نصاری و غیر ایشان نیز که در کتاب الهی اختلاف کرده به بعضی از آن ایمان آوردند و به بعضی دیگر کفر ورزیدند نیز عذاب را نازل نمودیم.

همچنان مفسر عبدالرؤف مخلص هروی در «تفسیر انوار القرآن» می نویسند که این آیه مبارکه اشاره دارد به سران کفار که تعداد شان بنابر برخی از روایات به شانزده تن

میرسید که: ولید بن مغیره آنها را در ایام حج بر سر راه‌ها و گلوگاه‌های مکه برمیگماشت و آنها بر آن راه‌ها تقسیم شده به هر کسی که وارد مکه می‌شد، می‌گفتند: مبادا فریفته این کسی گردی که از میان ما به ادعای نبوت برخاسته است زیرا او دیوانه است. و بسا می‌گفتند: او ساحر است. و بسا می‌گفتند: او شاعر است. و بسا می‌گفتند: او کاهن است. پس به همین جهت «مقتسمین» نامیده شدند.

مفسر ابن کثیر (رح) «مقتسمین» را به معنی قسم خواران گرفته است؛ یعنی اقوام گذشته که برای تکذیب و مخالفت انبیاء قسم خورده بودند، و به دروغ قسم می‌خوردند؛ کُتِبَ سَمَویّه را پاره پاره کرده بودند. از نوع عذابی که ما بر ایشان نازل کرده ایم، این نذیر مبین از همچو عذاب شما را می‌ترساند؛ و ابن کثیر در تأیید این معنای «مقتسمین» به آیات ذیل استشهاد مینماید: «تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ» (نمل، رکوع 4)؛ «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَعْتُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» (نحل، رکوع 5)؛ «أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ» (ابراهیم، رکوع 6)؛ «أَهُؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ» (اعراف، رکوع 6). به قولی دیگر: (مقتسمین) اهل کتابند که قرآن را به بخش‌ها و اجزایی تقسیم کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند.

تحریف و تجزیه کتب آسمانی به دست نا اهلان، در طول تاریخ بشریت و ادیان تازگی ندارد، ولی باید گفت که: مؤمن کسی است که تمام قرآن را بپذیرد و بگوید «كُلُّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» «آل عمران، 7». یعنی همه آنچه نازل شده از جانب پروردگار است، نه آنکه نسبت به بعضی بی اعتنا باشد یا انکار کند.

یعنی قسمت آنرا قبول و قسمت آنرا بی اعتبار بشمارد.

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿٩١﴾

همانان که قرآن را بخش بخش کردند [بخشی را که به نفع شان بود پذیرفتند، و آنچه بر خلاف هوس‌هایشان بود ترك نمودند]! (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عِضِينَ»: «جمع عِضَةٍ» که اصل آن «عِضْوَةٌ» است، یعنی: قطعه قطعه و بخش بخش. مراد این است که به برخی از قرآن ایمان داشتند و به برخی باور نداشتند. یا این که سخنان متناقض و گوناگونی در باره آن میزدند. «یا جمع عِضَةٍ» که اصل آن «عِضْهَةٌ» است، به معنی: کذب و بهتان و سحر و کهنات. یعنی: قرآن را از این قبیل اشیاء می‌دانستند. با تأسف باید گفت که این آفت خطرناک هم‌اکنون اگر نه در عقیده اما در عمل، دامن‌گیر امت مانیز شده است.

تفسیر:

«الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ»: آنان همان کسانی‌اند که در قضاوت خویش در باره قرآن عظیم الشان متفرق شده بعضی گفتند: قرآن سحر، یا شعر یا کهنات است، که البته این رجزگویی‌ها بهتانی است ساخته و پرداخته خودشان تا بشریت را از ذکر حکیمانه قرآن و پیامبر بزرگوار الله منان بازدارند.

ابن عباس (رض) میفرماید: به بخشی از آن ایمان آورده و به بخش دیگر آن کافر شدند. و بدین وسیله در مقابل عملکرد قریش و موضع‌گیری آنان در رابطه با قرآن، خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم را تسلی داده است. همان‌گونه که دیگران در باره‌ی کتب خود عمل کردند، کفار مکه هم نسبت به قرآن چنان کردند.

داستان آمو زنده از تفسیر شیخ قرطبی:

آورده‌اند که یک نفر خواست بداند کدام یک از ادیان صحیح‌تر و بهتر است. تورات و انجیل و قرآن را به عنوان منبع تحقیق انتخاب کرد. او خطاط ماهری بود از هر یک از آنها با خطی زیبا نسخه‌ای نوشت و از خود چیزهایی به آنها افزود یا از آنها کاست. بعد از خطاطی این کتب: تورات را نزد علمای یهود برد آنان کتاب خطاطی شده را پذیرفتند و از آن استقبال کردند و از نویسنده تجلیل هم به عمل آوردند و مال را برسم تحسین و تشویق در اختیارش قرار دادند، آنگاه انجیل را نزد کشیشان برد، آن را با بهای گزاف خریدند، بعد از آن نسخه‌ی قرآن را به علمای مسلمان داد. مسلمانان آن نسخه خطاطی شده را به دقت تام بررسی کردند، وقتی زیادت و نقصان را در آن نسخه خطاطی شده دریافتند قرآن تحریر شده را مصادره و خطاط را نزد حاکم وقت بردند. حاکم هم فرمان قتل او را داد. وقتی خواست او را به قتل برساند خطاط اسلام خود را اعلام کرد و آنها را از قصد خود با خبر ساخت که هدفش امتحان رهبران و زمامداران ادیان بوده و دریافت که واقعاً اسلام دین حق است. (تفسیر قرطبی ۶/۱۰).

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٢﴾

به پروردگارت قسم از همه آنها سؤال خواهیم کرد. (۹۲)
«لَنَسْأَلَنَّهُمْ»: بی‌گمان از ایشان سؤال و بازخواست می‌کنیم.

تفسیر:

یعنی اینکه قسم به پروردگار بزرگت که آنها آنچه گفتند و آنچه می‌کردند، از همه‌شان در روز هنگامه بزرگ حساب خواهد گرفت. در حدیث شریف به روایت انس(رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تفسیر آیه «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۹۲» [الحجر: 92] فرمودند: «از لا اله الا الله مورد پرسش قرار می‌گیرند».

توجه به سؤال و حسابرسی در روز قیامت و اینکه از همه می‌پرسند، «أَجْمَعِينَ» و از همه‌ی کارها می‌پرسند، «عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یکی از عوامل بیداری است. وظیفه پیامبر هشدار است ولی حساب مردم با خداست.

یادداشت:

وفق دادن این آیه «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» با «وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» و، «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» این چنین است: قیامت شامل مراحل است؛ در یک مرحله سؤال و گفتار وجود دارد و در مرحله‌ای دیگر چنین امری وجود ندارد، عکرمه این نظر را پذیرفته است. و ابن عباس(رض) گفته است: سؤالی از آنها نمیشود که منظور از آن کسب خبر و استعلام باشد؛ یعنی از آنها سؤال نمیشود که آیا چنان و چنین عملی را انجام داده‌اید یا نه؛ زیرا خدا به همه چیز آگاه است. اما سؤال توبیخ و سرزنش از آنها میشود و از آنان می‌پرسد: چرا از قرآن نافرمانی کردید و چه دلیلی داشتید؟ (تفسیر قرطبی ۶/۱۰).

عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

از اعمالی که همواره انجام می‌داده اند. (۹۳)

تفسیر:

یعنی اینکه و به زودی از افترای‌شان نسبت به قرآن و اختلاف نظرشان پیرامون آن و از کوبیدن ناروا و دروغین حق به وسیله باطل، از آنان خواهد پرسید.

فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٤﴾

پس آنچه را که به دعوت و تبلیغ آن امر می شوی، اعلان و آشکار کن و از مشرکان روی بگردان. (۹۴)

تفسیر:

مبلغ نباید به هیاهوی مخالفان اعتنا کند. پس ای پیامبر! دعوتت به سوی حق را که پروردگارت تو را به ابلاغ آن مأمور ساخته است، آشکار کن، تبلیغ فرمان الله را علنی ساز یعنی: با دعوت نمودن از آنان به سوی توحید، دین حق را آشکار کن و از کفار هیچ ترس و هراسی به دل راه نده؛ و به گفته‌ی مشرکان گوش مده. چون آنها تو را بر آشکار ساختن دعوتت سرزنش کردند، به آنان هیچ اهمیتی نده و التفاتی نکن. زیرا تو بر حق هستی و آنها بر باطل.

«صدع»: به معنی شکافتن و آشکار کردن آمده است:

برخی از مفسران در بیان شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم پیوسته دعوت شان را مخفی می داشتند تا این آیه کریمه نازل شد و بعد از نزول آن، خود و اصحابشان علناً به میدان آمدند و دعوت خویش را آشکار کردند.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿٩٥﴾

چون ما تو را از شر استهزا کنندگان کفایت [و حمایت] می‌کنیم. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَفَيْنَاكَ»: تو را بسنده‌ایم. تو را حمایت و حفاظت می‌کنیم (نگاه: بقره / 137).

«مستهزءین»: هزاء و هزو: مسخره کردن، خفیف شمردن. مستهزئ: مسخره کننده. جمع آن مستهزءون است.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: حمایت و پشتیبانی الهی، قطعی است. و به یاد داشته باش که سخن حق و منطقی، هرگز بی مخالفت نیست. ای پیامبر! خداوند متعال تو را از شر ریشخندگران کفر پیشه حمایت خواهد کرد، بدینسان که آنان را به هزیمت کشانده و نیرنگ شان را بی اثر میگرداند سپس در آخرت نیز به سختی گرفتارشان می سازد.

این گروه تمسخرکننده، پنج تن از رؤسای و بزرگان مکه به نام‌های: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبدیغوث و حرث بن طلطله بودند که خداوند متعال همگی شان را نابود کرد و شر آنان را در یک روز واحد، از سر پیامبرش برداشت.

شأن نزول آیه 95:

- بزار و طبرانی از انس بن مالک (روایت کرده اند: نبی کریم (در مکه از نزد عده‌ای گذشت. آنها با چشم و ابرو پشت سر آن بزرگوار به ایشان اشاره کردند و گفتند: این همان است که می پندارد پیغمبر است و جبرئیل همراه اوست، جبرئیل) با انگشت به آنها اشاره کرد. در بدن آنها مثل جای ناخن خراشیدگی پیدا شد و کرم گرفت و بدبوی متعفن گردید، طوری که کسی نمی توانست به آنها نزدیک شود. خدا در همان مقام آیه «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ (95)» را نازل کرد.

بزار 2222 و طبرانی چنانچه در «مجمع الزوائد» 11112 آمده از انس (رض) روایت کرده اند. هیشمی میگوید: «در این اسناد یزید بن درهم را ابن معین ضعیف می‌شمارد و غلاس ثقه می داند» در این اسناد عون مجهول است. بنابر این، خبر ضعیف است. به «ابن

کثیر» (4068) مراجعه فرماید.

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾

آنانی که معبود دیگری را با الله قرار میدهند، پس خواهند دانست [که مرتکب چه خطای بزرگی شده اند و مستحق چه عذابی هستند]. (۹۶)

تفسیر:

اگر اینها تو را به باد مسخره میگیرند، نگران و دل آزرده مباش، زیرا اینها حرمت خدا را هم نگاه نداشته‌اند. این گروه کافرانی که غیر از الله شریکانی بر گرفته و او را به پرستش یگانه ساخته‌اند «فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (96)» وعید و تهدید است به زودی (آنگاه که به سوی پروردگار خود بازگردند) کسانی که به سراغ غیر خدا میروند، به اشتباه کار خویش پی خواهند برد و فرجام کارشان را خواهند دانست.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾

والبتّه ما خوب می‌دانیم که سینه تو تنگ میشود به سبب آنچه میگویند. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَضِيقُ»: تنگ می‌شود. یعنی ناراحت شدن و تنگدل گشتن است.

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید: و قطعاً میدانیم که سینه‌ات از آنچه میگویند تنگ میشود از متهم ساختنت به سحر و جنون و کفایت و دروغ، یا به سبب آنچه که درباره قرآن یا درباره خدای سبحان و تعالی میگویند. پس سخنان هرزه این ریشخندگران توطئه‌گر که دلت را به درد آورده و روح را آزرده است هرگز بر ما پنهان نیست.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: زمانیکه انسان درک و احساس کند، که رنج‌های ما زیر نظر الله متعال است، تحمّل مشکلات پرابلم‌ها و رنج‌ها بر انسان آسان میشود. باید گفت که ظرفیت تمام انسانها حتی انبیاء محدود است. اعتراف باید کرد که: در برخی از اوقات لجابت و یاهوگویی، سعه صدردارترین انسان را هم زیر فشار قرار میدهد. با در نظر داشت اینکه خداوند متعال میفرماید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» سیرت نویسان می‌نویسند که سینه مبارکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در جنگ‌ها تنگ نشد، ولی از حرف‌های بجا و بیمورد کفار و دشمنان دین دلگیر شد.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿٩٨﴾

پس (برای دفع دلتنگی و ناراحتی آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو، و از سجده‌کنندگان (نماز گزاران) باش. (۹۸)

تفسیر:

«السَّاجِدِينَ»: سجده‌برندگان. که هدف از آن نمازگزارانند است. یعنی هرگاه از عناد و اصرارشان دلتنگ شوی؛ توجّه خود را از آنها گردانیده، همه تن به تسبیح و تحمید خدای تعالی مشغول باش.

معالجاتنگدلی از آزار دشمنان:

قبل از همه باید گفت که: دواي اساسی و معجزه‌اساسی در دفع فشارهای روحی و روانی، همانا نماز، سجده، تسبیح و حمد پروردگار با عظمت است.

در آیه مبارکه آمده است که: از نمازگزاران باش زیرا وقتی چنین کردی، خداوند متعال

اندوه، خفگان و نگرانیت را برطرف می سازد و غم و پریشانی را از تو دور کرده و سینهات را باز و گشاده می کند.

در آیه مبارکه میفرماید: پس سخنان شان تو را اندوهگین نسازد و با ستایش پروردگارت تسبیح گوی با این عبارت: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ» و از نمازگزاران با تواضع باش و بدان که تسبیح و حمد و نماز، شفای آن علت های است که دل ها در سرای فریب و دنیای پر از نیرنگ بدان تنگ می شود.

واقعیت امر همین است که: یاد الله، نماز، سجده و عبادت الهی، چیزهائی است که در اثر آن قلب انشراح و اطمینان می یابد؛ و غم و الم زائل می شود.

بنابر آن، نبی کریم صلی الله علیه و السلام عادت داشتند که در حال وقوع امر مهم و اندیشه، به نماز می شتافتند.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹)

و پروردگارت را تا هنگامی که تو را مرگ بیاید، بندگی کن. (۹۹)

تفسیر:

«الْيَقِينُ»: امر مسلم. عقیده قاطعانه. مراد مرگ است که کسی در آن تردید ندارد (ملاحظه فرماید سوره مدثر آیه: 47). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» «الْيَقِينُ» یعنی، مرگ؛ زیرا مرگ، امری یقینی است و کسی از آن نجات نمی یابد (مدثر/ ۴۳ تا ۴۷). در این آیه مبارکه جمهور سلف «یقین» را به معنی مرگ گرفته اند؛ یعنی، تا آخرین نفس به عبادت خدا (ج) مصروف باش.

مهمتر از عبادت، استمرار آن است!

ای محمد! پروردگارت را پرستش نموده او را چنان بندگی و اطاعت کن که این روحیه تا پایان زندگی همراهت باقی بماند، تا آنگاه که مرگت فرا رسد، یعنی همان حقیقتی که بدان یقین کامل داری.

در تفسیر أنوار القرآن آمده است: این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات همچون نماز گزاردن بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار میکند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی ای که قرار داشته باشد به حسب حالش نماز بگزارد چنان که در حدیث شریف آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی توانستی نشسته و اگر نمیتوانستی به پهلو». همچنین این آیه دلیل بر عدم صحت قول برخی از ملحدانی است که میگویند: مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است: پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین می رسی عبادت کن بنابر این، وقتی یکی از آنان به پندار خود به حد معرفت رسید، تکلیف از وی ساقط میشود. شکی نیست که این رأی چنانکه ابن کثیر گفته کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آنکه انبیاء علیهم السلام و أصحاب شان خداشناس ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده اند، در عین حال عابدترین و مواظب ترین آنها بر عبادت خداوند متعال و انجام دادن خوبی ها تا دم مرگ خویش نیز بوده اند و هرگز کمال معرفت شان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عبادات شان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضت شان افزوده است.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی کریم.
ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة النحل

جزء - (14)

سورة نحل در مکه نازل شده، دارای یکصد و بیست و هشت آیه و شانزده رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به سبب اینکه در آن داستان «نحل» یازبور عسل در (آیات 68 و 69) به بیان گرفته شده است، بنام سوره «نحل» مسمی می باشد.

همچنین این سوره را به سبب نعمت‌هایی که خداوند متعال در آن بر بندگان بر شمرده است، سوره «نِعَم»: نعم (نعمات الهی نیز نامیده‌اند. «نعم» به کسر نون جمع نعمت است، زیرا در این سوره به طور خاصی ذکر نعمت‌های بزرگ خداوندی آمده است.

محور کلی بحث این سوره:

محور کلی بحث این سوره همچون عموم سوره‌های مکی، اثبات توحید، معاد و نبوت، بیان دلایل یگانگی، قدرت و عظمت حق تعالی، طرح شبهات منکران و دفع آنهاست.

یادداشت:

در سوره‌های مکی معمولاً سخن از اصول عقاید است، اما در سوره نحل با آن که مکی است، برخی احکام و قوانین کلی اسلام نیز بیان گردیده است.

سایر خصوصیات سوره نحل:

سوره نحل از جمله سوره‌های سوگند دار (آیه 56). و آغاز و انجام این سوره آمده است که الله متعال هم قهار است (صاحب عذاب و عقوبت) و هم رحمان است (صاحب رحمت و نعمت).

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نحل:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم که سوره نحل به جز سه آیه‌ی آخر که بین راه مکه به مدینه نازل شده، متباقی سایر آیات آن در مکه نازل شده‌اند.

تعداد آیات سوره نحل به صد و بیست و هشت (128) آیه می‌رسند. تعداد کلمات آن به دو هزار و هشتصد و چهل (2840) کلمه می‌رسند. تعداد حروف آن به هفت هزار و هفتصد و هفت (7707) حرف می‌رسند. (لازم به تذکر است که اُقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره نحل مانند سایر سوره‌ها مختلف بوده. تفصیل در این مبحث را در سوره‌طور تفسیر «احمد». مطالعه فرماید.)

ارتباط سوره نحل به سوره حجر:

همان‌طوریکه سوره حجر به تهدید کفار، خاتمه یافت، سوره نحل نیز با تهدید ایشان آغاز می‌شود.

بدین ترتیب پایان سوره‌ی حجر با آغاز سوره نحل پیوند محکمی دارد. در سوره‌ی حجر می‌فرماید: «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۙ ۹۲ حجر) (پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید)، بر اثبات زنده شدن در قیامت و سؤال از عملکرد در دنیا دلالت میکند. و آیه‌ی «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ۙ ۹۹ حجر) (و پروردگارت را پرستش کن تا آنکه یقینی (مرگ)، تو را فرارسد)، نیز نشان فراسیدن مرگ هر کس در وقت معلوم آن است.

در این سوره میفرماید: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (نحل) فرمان و امر خدا (مرگ) میرسد. همچنین این سوره با سوره‌ی ابراهیم مناسبت دارد: در این سوره از مرگ، عذاب و سپس از نعمتها بحث بعمل آمده (آیات 28 الی 38) و در آیه ای 34 ابراهیم از نعمت الله متعال یاد میکند، همانگونه که در آیه‌ی 18 همین سوره، عین آنرا تکرار میکند: «...و ان تعدوا نعمت الله لاتحصوها».

خصوصیات سوره نحل:

سوره نحل جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه میفرماید: سور مئین سوره‌هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سوره ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سوره ها به عدد صد میباشد.

گفته شده این سوره‌ها عبارتند از «بنی اسرائیل، کهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون». برخی دیگر از مفسران سور مئین را سوره‌های «توبه، نحل، هود، یوسف، کهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» ذکر کرده اند.

یادداشت آیه سجده در سوره نحل:

در آیه چهل و نه و پنجاه این سوره سجده تلاوت وجود دارد. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (49) «يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (50) (تفصیل در مورد سجده تلاوت را میتوان در سوره سجده تفسیر احمد مطالعه فرماید).

محتوای سوره نحل :

طوری که یاد آور شدیم؛ سوره‌ی نحل از جمله سوره‌هایی است که در مکه‌ی مکرمه نازل شده و به موضوعاتی مهم و اساسی اعتقادی از قبیل الوهیت و وحی و حشر و نشر می پردازد. و در کنار آن درباره‌ی قدرت و یگانگی الله متعال در این گیتی و جهان پهناور، به بحث می پردازد، از آیات و نشانه‌های خدا در آسمان‌ها و زمین و ابحار و کوه‌ها و دره‌ها و دشت و دمن و آب ریزان و حاصلات و میوجات و نباتات و کشتی‌های روان در ابحار و ستارگانی که راهروان در تاریکی شب با استفاده از آنها راه خود را می یابند و سایر مناظری که انسان در حیات اش آن را می بیند و با گوش و چشم آن را درک می کند، سخن به میان می آورد. تمام اینها دلایل زنده و واضحی هستند که بر یگانگی خداوند عزوجل دلالت دارند و گویای آثار قدرت او هستند، قدرتی که به وسیله‌ی آن عالم هستی را ابداع کرده است.

سوره نحل در بدایت به قضیه‌ی وحی پرداخته است که محل انکار و تمسخر مشرکان قرار گرفت، آنان وحی را تکذیب کردند و قیام قیامت را بعید میدانستند و از پیامبر صلی الله علیه وسلم میخواستند عذابی را که آنها را از آن میترساند و بر حذر میدارد، زودتر بر سر آنان بیاورد. و هرچه زمان میگذشت و عذابی بر آنان نازل نمی شد تمسخر و هتاک‌ی آنها افزایش می یافت.

سوره نحل همچنین به موضوع توحید و یگانگی خداوند متعال می پردازد و در این راستا دیدگان را متوجه قدرت خداوند متعال واحد قهار می سازد و حواس و اعضای انسان را مخاطب قرار داده تا با یاری جستن از عقل و اندیشه راه خدا را درپیش گیرد و در پرتو آثار و آیات خدا در جهان هستی راه تکامل و تعالی را در پیش گیرد.

سپس نتیجه‌ی ناسپاسی و کفران نعمت های خدا را به انسان تذکر داده و آنها را از سرانجام

و خیمی که هر منکر و دشمنی با آن روبرو خواهد شد، بر حذر می دارد.
و سوره در خاتمه از پیامبر صلی الله علیه و سلم درخواست کرده است که با پند و اندرز نیکو به دعوت به سوی خدا پردازد و در مقابل اذیت و آزاری که در راه تبلیغ رسالت خدا متعال می بیند، صبر و شکیبایی را پیشه کند.

محتوای کلی سوره نحل:

محتوای کلی سوره نحل را میتوان در موضوعات ذیل خلاصه و جمعبندی نمود: بیش از همه بحث از نعمت های خداوند متعال در این سوره به میان آمده و تمام جزئیات و دقت توضیح و تشریح گردیده است، که حس شکر گزاری هرانسان آزاده ای را بیدار میکند، و از این راه او را به آفریننده این همه نعمت و موهبت نزدیک می سازد.
همچنان در این سوره از دلایل توحید و عظمت خلقت خدا، و معاد، و تهدید مشرکان و مجرمان بحث میکند.

در این سوره از احکام مختلف اسلامی همانند دستور به عدل و احسان و هجرت و جهاد و نهی از فحشاء و منکر و ظلم و ستم و پیمان شکنی و همچنین دعوت به شکرگزاری از نعمتهای او بحث بعمل آمده است، و در همین رابطه از ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید به عنوان یک بنده شکرگزار در چند آیه نام میبرد در این سوره بحثی از بدعتهای مشرکان بعمل آمده و در همین رابطه، مثلتهای حسی جالبی ذکر می کند.
هکذا در این سوره انسانها را از وسوسه های شیطان بر حذر می دارد.

نعمت های ذکر شده در سوره نحل:

امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد که: یکی از نامهای سوره نحل، «نعمت» است، زیرا اضافت از پنجاه نعمت در این سوره مبارکه به بیان گرفته شده است: از جمله درباره خلقت آسمانها: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ، خَلَقَ زَمِينَ «وَالْأَرْضِ»، چهارپایان و مواشی: «وَالْأَنْعَامَ»، پوشش: «لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ»، سایر استفاده ها از منابع حیوانی، «وَمَنَافِعُ»، استفاده از گوشت حیوانات، «مِنْهَا تَأْكُلُونَ»، استفاده از جمال و زیبایی های حیوانات: «فِيهَا جَمَالٌ»، استفاده از آنها در امور ترانسپورت و حمل و نقل: «تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ»، هدایت: «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ»، آب: «مِنْهُ شَرَابٌ»، مراتع: «فِيهِ تُسَيَّمُونَ»، میوه ها: «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»، شب و روز: «سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»، آفتاب و مهتاب: «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»، ستاره: «وَالنُّجُومُ»، نعمت ها و موجودات رنگارنگ زمینی: «ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ»، ابحار و جواهرات دریایی: «سَخَّرَ الْبَحْرَ... تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً»، حرکت کشتی: «تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ»، کوه ها: «وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ»، نهرها: «وَأَنْهَارًا»، راهها: «وَسُبُلًا»، علائم طبیعی: «وَعَلَامَاتٍ»، راهیابی از طریق ستارگان: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»، سرسبزی زمین: «فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، شیر خالص: «لَبَنًا خَالِصًا»، مواد حاصله خوردنی از میوه ها: «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا»، عسل: «فِيهِ شِفَاءٌ»، همسر: «مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»، فرزندان و نواسه ها: «مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنِينَ وَحَفَدَةً»، رزق حلال و طیب: «رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»، داشتن گوش: گوش: «جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ»، داشتن نعمت چشم: «وَالْأَبْصَارَ»، داشتن عقل و روح: «وَالْأَفْئِدَةَ»، داشتن مسکن ثابت: «مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا»، داشتن مسکن سیار: «جَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا»، داشتن انواع پوشاک: «مِنْ أَصْوَافِهَا وَ أُوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا»، نعمت سایه: «جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا»، پناهگاه مطمئن

در کوه‌ها: «مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَاناً»، نعمت لباسی که انسان را از گرما و سرما حفظ کند: «سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ»، نعمت زره و لباس رزم: «تَقِيكُم بِأَسْكُمْ»

خواننده محترم!

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم در این سوره بر مطالب ذیل اشاراتی بعمل آمده است:

فلسفه خلقت چهارپایان (آیات 5 الی 8)

فلسفه وجود ابحار (آیه 14)

فلسفه وجود کوه‌ها و دریاها (آیه 15)

مبحث هجرت در راه الله (آیه 41 و 42)

نعمت‌ها و در مقابل ناسپاسی انسان (آیات 53 تا 55)

در مورد اینکه وقت وفات و مرگ تمام انسانها معین تمام مس باشد. (آیه 61)

در مورد فلسفه نزول قرآن عظیم الشأن (آیه 64)

نعمات موجود در مالداري (آیه 66)

نعمات موجود در درختان (آیه 67)

درباره زنبور عسل (آیات 68 و 69)

ابتلا به فراموشی در بعضی انسان‌ها (ارذایل عقل) (آیه 70)

برتری برخی از انسانها بر برخی دیگر در مال‌شان (آیه 71)

بدی و زیان‌های پیمان شکنی‌ها (آیه 91)

تشبیه پیمان شکنان (آیه 92)

پناه بردن به الله متعال هنگام قرائت قرآن از شر شیطان (آیات 98 و 99)

خوردنی‌های حرام (آیه 115) و غیره موضوعات و مطالب.

ترجمه و تفسیر سورة نحل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾

امر الله [در مورد عذاب کافران و مشرکان] فرا رسیده است، پس آن را به شتاب طلب نکنید، او پاک و بلند مرتبه است از چیزهایی که با او شریک میسازند. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتَىٰ»: آمد. فرا رسید. استعمال فعل ماضی به جای فعل مضارع، به خاطر حتمی بودن و قریب الوقوع بودن مسأله است.

«أَمْرٌ»: دستور. در اینجا مراد چیزی است که بدان دستور داده می شود که قیامت است (أنبیاء / 1 و قمر / 1). «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»: به شتاب آن را نخواهید، در فرا رسیدن آن شتاب مکنید. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

سر آغاز این سوره با وعید شدید و عنوان بیمناک شروع شد، و سببش این گفتار مشرکین مکه است که باشتاب از پیغمبر صلی الله علیه وسلم درخواست میکردند که هرچه زودتر عذاب دنیا یا عذاب آخرت را به آنها برساند. هر وقتی که زمان می گذشت و عمرشان به طول می انجامید و عذابی گریبانگیرشان نمی گردید بر شتاب و عجله خود می افزودند، ریشخند و تمسخر خویش را اضافه میکردند، و به بیشرمی و تمسخر خویش میافزودند، و گمان می بردند که محمد صلی الله علیه وسلم آنان را از چیزی بیم میدهد و میترساند که نه وجود و نه حقیقت دارد، تا بدین وسیله ایشان بدو ایمان بیاورند و تسلیم او شوند. دیگر حکمت خدا را در مهلت دادن برای شان، و رحمت او را در ادامه زندگانی شان نمی دانستند، و تلاش نمیکردند که درباره نشانه های قدرت و عظمت خداوند متعال در جهان ماحول خویش بیندیشند، و به آیه های الله متعال در قرآن عظیم الشان بنگرند. ولی آنان فراموش کرده بودند که: فرمان های الهی قطعی و وقوع قهر الهی حتمی است طوریکه میفرماید: «أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» «فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» در کار الهی نباید انتظار عجله را داشته باشیم، بلکه کار او حکیمانه است و در وقت اش آنرا انجام می دهد.

جمهور مفسران بدین باور اند که هدف از «امر الله» در این آیه، روز قیامت است. ای منکران قیامت! فرمان الله متعال در رسید و قیامت نزدیک شد. پس از روی تمسخر، استهزاء و ریشخند، عذابی را که محمد صلی الله علیه وسلم وعده ی آنرا داده است شتاب و عجله نکنید. یعنی روز قیامت خواه ناخواه به زودی آمدنی است. به صیغه ی ماضی آمده است، «أَتَىٰ»؛ زیرا تحقق و نزدیکی وقوع آن مسلم است.

باید متذکر شد که؛ اعراب عادتاً به امری که وقوعش حتمی است، می گویند: «آن امر آمد» و از آن به زمان گذشته (ماضی) تعبیر می کنند.

امام فخر رازی میفرماید: از این جهت که حتماً محقق می شود، به صیغه ی ماضی بیان شده است، همچنان که به کسی که یاری می طلبد گفته می شود: کمک آمد بی تابی مکن!

(تفسیر کبیر رازی ۲۱۸/۱۹).

برخی از مفسران در تفسیر جمله «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ» نوشته اند که: مراد از «امر الله»، بعثت محمد صلی الله علیه وسلم است. وحتی برخی از مفسران نگاشته اند که: مراد از آن، فرود آوردن عذاب خداوند متعال بر مشرکان است.

«سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (1)»: منزّه و مقدس است حق تعالی از شرک مشرکان. یعنی: خدای سبحان منزّه و برتر است از شرک‌آوری آنان، یا از این‌که شریکی داشته باشد.

شان نزول:

صحابی جلیل القدر ابن عباس (رض) در شان نزول آیه مبارکه میفرماید: وقتی آیهی «فَقُتِرَتْ أَوَّلُ السَّاعَةِ» نازل شد، کافران گفتند: محمد گمان میکند قیامت نزدیک است، بعضی از کارها را کنار بگذارید تا ببینیم چه میشود. وقتی مدتی طول کشید: گفتند: یا محمد! از آنچه که ما را از آن می ترسانی خبری نشد؟! آنگاه آیهی «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» نازل شد. (زاد المسیر ۴/۳۳۶).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که (1 الی 9) دلایل در مورد وحدانیت الله متعال مطرح بحث قرار گرفته است.

يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (۲)

(خداوند) ملائکه را با وحی، به حکم خود بر هرکس از بندگان که بخواهد فرود می‌آرد، که بترسانید (مردم را از مخالفت با پیغام الهی) که هیچ معبودی برحق به جز من (الله) نیست، پس از من بترسید (و خود را از عذاب نگاه دارید). (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرُّوح»: هدف از آن به طور عام وحی و نبوت (غافر / 15) و به طور خاص قرآن عظیم الشان است (شوری/آیه 52). تشبیه و تعبیر وحی و نبوت یا قرآن به روح در آیه مبارکه؛ بدان خاطر است که این‌ها مانند روح که مایه حیات بدن‌ها است، مایه حیات قلب‌ها و عقول می باشند (انفال / 24).

«مِنْ أَمْرِهِ»: به فرمان خود یا این که: این وحی و نبوت یا قرآن، کاری از کارهای خدا و رازی از رازهای او است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ»: خداوند متعال فرشتگان را با وحی که حامل فرمان وی است بر هرکس از بندگان که بخواهد نازل میکند، یعنی: خداوند متعال انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگان آن را به ایشان فرود می‌آورند، مخصوص ساخته است.

تعبیر از وحی با کلمه روح دارای سایه روشن و معنی خود است. وحی زندگی و سرچشمه زندگی است: زندگی جانها و دلها و درونها و عقل‌ها و شعورها است. زندگی جامعه است. زیرا وحی آسمانی جامعه را از تباهی، فروپاشی و سقوط در لجنزار حفظ و مصون میدارد. وحی اولین چیزی است که الله متعال آن را از آسمان برای انسان نازل میفرماید، و اولین و بهترین نعمت از نعمتهائی است که الله متعال با آنها بر بندگان تفضل و بزرگواری می نماید.

«عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: «به امر خویش بر هر کس از بندگان که بخواهد فرود می

آورد» یعنی: خداوند متعال انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به برگزیدگان مردمان - یعنی پیغمبران - نازل می‌کنند.

باید یادآور شد که: از جمله، «مَنْ يَشَاءُ» (کسیکه بخواهد آنرا کسب کند)، آیه مبارکه برمی‌آید که: رسالت امری انتصابی است نه اکتسابی. «مَنْ يَشَاءُ» (کسیکه بخواهد آنرا کسب کند)، البته خداوند متعال حکیم است و بی جهت کسی را به مقام نبوت نمی‌رساند. «أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (2)»: در آیه مبارکه ملاحظه می‌نمایم که: اولین شرط دریافت وحی الهی، روح عبودیت و بندگی پیامبران علیهم السلام بوده است. پس ایشان را با پیام هشدار دهنده مردم از شرک، فرا خواننده شان به سوی توحید الله متعال لاشریک و دعوتگر به سوی خداترسی و تقوی - از طریق انجام اوامر و اجتناب از نواهی - به میان مردم می‌فرستد. یعنی: آنان را به توحید و یکتاپرستی ام دستور دهید و این وحدانیت را همراه با بیم دهی (انذار) به آنان اعلام کنید. در فهم آیه مبارکه در می‌یابیم که: توحید، محور دعوت همه پیامبران علیهم السلام را تشکیل می‌دهد. «فَاتَّقُونِ»: «پس، از من پروا کنید» ای بندگان من! این هشدار است به‌آنان که مبدا به وی شرک آورند.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣﴾

آسمان ها و زمین را به حق آفرید، او برتر است از این که شریک برای او می‌سازند. (۳)

تفسیر:

«بِالْحَقِّ»: به مقتضای حق و برابر حکمت.

تفسیر:

خلقت و آفرینش آسمان ها و زمین، بیهوده و باطل نیست، بلکه بر حق استوار است. یعنی: آنها را به تدبیری درست، نظامی مستحکم و زیربنای متینی از حکمت آفرید تا بر قدرت و وحدانیت وی دلالت کنند.

حق عنصر اصلی در اداره کردن و چرخاندن آسمان ها و زمین و هر چه در آسمان ها و زمین است. از همه چیز آسمان ها و زمین و آنچه میان آن ها است چیزی یافته نمی‌شود که بیهوده و ناسنجیده و سرسری باشد. بلکه هر چیزی بر حق استوار است و آمیزه به حق و همراه با حق است و در نهایت به حق منتهی می‌شود و به سوی حق بر می‌گردد. «تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»: (خداوند جهان) منزّه (از اوصافی است که مشرکان در باره او بر زبان می‌رانند، و دور) و برتر از چیزهایی است که (آنان) شریک (خداوند تبارک و تعالی) می‌سازند. برتر، مقدس‌تر و فراتر است؛ خدا دور از شریک ایشان است، و برتر از چیزهایی است که شریک او می‌سازند از میان آفریدگان خدائی که آسمانها و زمین را آفریده است، و آنکه را و آنچه را که در آسمانها و زمین است آفریده است. هیچ کسی و هیچ چیزی شریک پروردگار با عظمت نمی‌باشد. الله متعال آفریدگار یگانه بی‌انبار و شریکی است.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٤﴾

انسان را از نطفه ای (بی ارزشی قطره منی) آفرید، و سرانجام او موجودی فصیح و مدافع آشکار از خویشتن گردید. (۴)

تفسیر:

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ»: نوع انسان را از نطفه‌ی ناچیز و ضعیف ایجاد کرده است

«الْطُّفَّةُ»: یعنی منی. نطفه عبارت است از آب رقیقی که انسان از آن ساخته می شود. همچنان نطف به معنی چکید نیز آمده است.

«حَصِيمٌ»: از خصومت به معنای جنگجو، مشتق است. این آیه ؛ مشابه به فهم (آیه 77 سوره یس) است که میفرماید: «خَلَقْنَاهُ مِنْ نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ حَصِيمٌ مُبِينٌ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ» یعنی با آنکه ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، اما چنان به خود مغرور شده که در برابر ما به دشمنی بر می خیزد و برای ما این مثال را میزند که چگونه استخوان های پوسیده، دوباره زنده میشوند، گویا او آفرینش خودش را فراموش کرده است.

در آیات متعددی از جمله در (آیه 20/سوره ی مرسلات) خواندیم که از نطفه، به «ماء مِهين» «آبی پست» تعبیر بعمل آمده است. چگونه «ماء مِهين»، «حَصِيمٌ مُبِينٌ» می شود؟ ابن جوزی در این مورد میفرماید: هر چند انسان از نطفه‌ای ضعیف به وجود آمده است، اما با این وجود به دشمنی برخاسته و منکر رستاخیز است، مگر نمی شود آغاز آفرینش خود را دلیل وجود آخرت قرار دهد و دریابد آن که او را ایجاد کرده است میتواند او را بار دیگر باز آورد؟! (زاد المسیر 4/429).

با تأسف باید گفت که: غرور و تکبر بیجای انسان راتا بدان حد می رساند که: روزی در زندگی خویش حتی در برابر خالق خود به خصومت و اظهار دشمنی هم می پردازد.

شان نزول آیه:

در مورد شان نزول آیه مبارکه آمده است که: آیه کریمه در باره ابی بن خلف نازل شد آنگاه که او استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آورد و گفت: ای محمد! آیا فکر میکنی که الله متعال این را بعد از آنکه پوسیده است، زنده می‌کند؟! **وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (5)**

چهار پایان را برای شما آفریده است در آنها برای شما وسیله گرم شدن و فائده‌های دیگر است. و از آنها (گوشت و چربی آنها را) می خورید. (5)

تفسیر:

«الْأَنْعَامَ»: جمع نعم به فتح نون است به چهارپایان مانند (شتر، گاو، گوسفند، اسب، قاطر، الاغ و غیره حیوانات اطلاق میشود که برای مصلحت انسان خلق شده است). (مفردات راغب).

«دِفْءٌ»: گرمی. در اینجا مراد وسیله‌ای است که انسان توسط پشم و پوست آنها آن خود را از سرما محفوظ و تن خود را بدان گرم می دارد. هدف اینست که از آن برای خود لباس گرم تهیه بدارند.

«وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (5)»: و منافع بسیار زیاد و سود بزرگ دیگری نیز برای شما دارند، از جمله از گوشت، شیر چربی و مسکه آنها استفاده ببرید و هکذا از آنها بمثابه وسایل حمل و نقل (سواری) استفاده بعمل خواهید آورد.

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ (6)

و برای شما در آن ها زینت و زیبایی است وقتی که آنها را (شام از چراگاه) می آورید و وقتی که آنها را (صبح به چراگاه) می برید. (6)

تفسیر:

«تُرِيحُونَ»: از رواح و تَسْرَحُونَ از سراح مشتق شده است که بردن چهار پایان را به هنگام صبح سراح و به هنگام شب، برگشتن آنها را از چرا می گویند.

الله متعال مخصوصاً این دو وقت در آیه مبارکه را یاد کرد زیرا مالکان مواشی و چهار پایان خود در این دو وقت اهتمام و عنایت بیشتری می ورزند.

همچنان چرا در آیه مبارکه وقت برگشت مواشی از چراگاه را بر وقت رفتن آنها مقدم گردانیده است؟ زیرا این حیوانات در وقت برگشت، سیر و سیراب و خرم و با مایه‌هایی پر از شیر از صحرا می آیند، ظرف‌ها را پر از شیر، دل‌ها را پر از سرور و چشم‌ها را پر از بهجت می سازند و سخت دل‌آرا و چشم‌نواز می شوند.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾

و بارهای سنگین شما را به شهر و سرزمینی حمل میکنند که جز با رنج و مشقت به آن نمیتوانستید برسید، یقیناً پروردگارتان رؤوف و بسیار مهربان است. (۷)

«اثقال»: بارها. «اثقالکم»: ثقل (بر وزن عنب): سنگینی. ثقیل: سنگین. ثقل (بر وزن شبر): بار و آن چیزی است که حملش سنگین است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَلَدٌ»: ناحیه و سرزمین، اعم از آباد و غیرآباد. (ابراهیم آیه 35). «بِالْغَيْهِ»: رسندگان بدان. «شِقٌّ»: به رنج افکندن. به مشقت انداختن. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ»: با در نظر داشت اینکه چهارپایان نسبت به انسان قوی تراند، اما به قدرت الهی، آنان را در خدمت انسان رام ساخته اند تا کالاهای شما را مانند خوار و بار و غیره را، به سوی شهرهای دور، آنجا که جز با دشواری بزرگ توان رسیدن به آن ندارید، حمل می‌کنند.

«إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ»: ای انسان! بیگمان پروردگارتان به شما صاحب لطف است از این رو به ضعف و بیچارگی شما رحم کرد و آنچه را که وسیله یاری و مددکاری برای‌تان است رامتان گردانید، پس او با رأفت خود منافع را برای شما جلب کرده و با رحمت خود دشواری‌ها را از شما دفع میکند. و قابل یادآوری است که: نعمت‌های الهی به بشر، بر اساس لطف و رحمت باری تعالی ست، نه آنکه ما از او طلبی داشته باشیم.

وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكِبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

و اسب‌ها و قاطر‌ها و الاغ‌ها را آفریده تا بر آنها سوار شوید، تجمّل و زینتی (برای شما) هست. و چیزهایی [در آینده جز این وسایل نقلیه حیوانی] به وجود می‌آورد که شما نمی‌دانید. (۸)

«خیل»: به معنای تکبّر است و در اینجا هدف از آن، «اسب» است، گویا در اسب سواری نوعی، احساس بزرگی و تکبّر به انسان دست می‌دهد. «بِغَالِ»: به معنای «قاطر» است که از آمیزش اسب و الاغ به وجود می‌آید و «حمیر» جمع «حمار» به معنای «الاغ - خر» است.

تفسیر:

در ماحول و محیطی همچون محیطی که قرآن در آن برای اولین بار نازل می‌گردیده است، در همچون محیطی نعمت چهارپایان برجسته و چشمگیر است، نعمتی که زندگی بدون آن برای انسانها ناممکن و طاقت فرسا است.

و خداوند متعال اسبان و شتران، خران و قاطران را برای شما آفرید تا بر پشت آنها سوار شوید و آنها را برای شما و کاروان‌ها و سفرهایتان مایه تجملی قرار داد، چرا که در وجود

آن ها منظری آراسته و نیکو جلوه گر است.

«وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (8)»: و در آینده خداوند متعال از وسایل سواری و غیر آن چیزهایی را برای شما خلق میکند که اکنون آن را نمی دانید، مانند وسایل نقلیه‌ی امروزی اعم از ریل، طیارات، کشتی های بزرگی باربری و مسافرین و سایر وسایل و امکانات حمل و نقل پیشرفته که به وسیله‌ی آن زمان کوتاه میشود. البته این اکتشاف و اختراع را الله متعال به انسان یاد داده و آن را به او الهام کرده است.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در این مورد می نویسد: وسایل حمل و نقل و سواری، که امروزه به وجود آمده و مردم آن زمان از آن بی خبر بودند. اما قرآن نهاد و قلوب و اذهان را بدون انکار و جمود برای آن آماده میکند: «وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» تا مردم نگویند: پدران ما از اسب و شتر و الاغ استفاده می بردند و ما جز از آنها استفاده نمی کنیم. از این رو قرآن اذهان و قلوب را آماده‌ی استقبال از محصولات بدست آمده، اختراعات و اکتشافات علم کرده است که در آینده تحقق پیدا می کند.

مفسران می نویسند که: این آیه یکی از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که مرزهای مکان و زمان را پشت سر گذاشته است.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۹)

و قرار دادن راه راست [برای هدایت بندگان به سوی سعادت ابدی] فقط بر عهده الله است، و برخی از این راه ها کج و منحرف است [که حرکت در آن شما را از سعادت ابدی محروم می کند]، و اگر خدا می خواست همه شما را [به طور اجبار] به راه راست هدایت میکرد. (۹)

تفسیر:

هدایت به راه راست بر خدا لازم است (لیل/12). بیان راه درست و جداسازی آن از راه نادرست بر خدا واجب و لازم است. بدین منظور است که پیغمبران را فرستاده است و ادله راهیابی را در کتاب باز هستی به جهانیان نموده است (انعام / 153)..
«جَائِرٌ»: کج. نادرست. منحرف از حق.

باید یاد آور شد که: الله متعال، تنها راه مستقیم را نشان می دهد، انتخاب و در پیش گرفتن راه های انحرافی از سوی خود ماست که انسانها آنرا انتخاب میدارند. طوریکه از سیاق آیه مبارکه در می یابیم: از اموری که خداوند متعال بر خود لازم دانسته، ارشاد و هدایت مردم است. چنانکه میفرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (لیل، 12). و در این آیه میفرماید: «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» «قَصْدٌ» به معنای اعتدال و میانه روی است و مراد از «قَصْدُ السَّبِيلِ» راه میانه، یعنی راه مستقیم است. یعنی بیان راه مستقیم بر عهده الله متعال است تا راه یابید و آن راه را بپیمایید؛ این همان راه ایمان به خدای متعال است که پیامبران به سوی آن فرا خوانده اند.

طوریکه لقمان حکیم، فرزندش را چنین موعظه میکند: «وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ. 19» (سورة لقمان) (و در راه رفتن (و رفتارت)، میانه رو باش)

بر خداست راه راست و مستقیم را بیان کند هر کس آن را برگیرد به جنات نعیم نایل می آید. راه راست و صراط مستقیم به خدا و جنت ختم میگردد، و راه کج به جهنم می انجامد.

«وَمِنْهَا جَائِرٌ»: و از این راه راست، راه های انحرافی منشعب شده که هیچ کدام از آنها به خدا منتهی نمیشوند و همگی راه گمراهی می باشند؛ مانند راه یهودیت و نصرانیت و

مجوسیت.

«وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (9)»: اگر الله متعال میخواست شما را به ایمان راهنمایی کند، همه‌ی شما را هدایت میکرد. اما حکمتش چنان اقتضا کرد که به انسان آزادی انتخاب و اختیار بدهد. همچنان که در جای دیگری میفرماید: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» پس هرکس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کافر شود، تا پاداش و کیفر بر آن مترتب شود.

همچنان از فحواى این آیه مبارکه بر می آید که: خداوند نخواست تا مردم به اجبار ایمان بیاورند. پس انحراف گروهی از مردم نشانه‌ی غلبه‌ی آنان بر اراده‌ی خداوند و یا عجز پروردگار از هدایت آنان نیست.

با تمام وضاحت در می یابیم که: خداوند انسان را در انتخاب راه آزاد گذاشته است. و اگر الله متعال میخواست تا تمام مردم را هدایت کند یقیناً این کار را میکرد ولی به سبب حکمت بالغه‌ای از جانب خود، هر که را خواست هدایت میکند و هر که را خواست گمراه می‌سازد.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: هدف کلی آیه مبارکه «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» [النحل: 9] راه معنوی است. یعنی: الله متعال است که با نازل کردن کتب و إقامة أدله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر می‌رساند. «وَمِنْهَا جَائِرٌ» [النحل: 9] یعنی: بعضی راه‌ها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره، کج و معوج و منتهی به سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است.

ابن کثیر می افزاید: «در قرآن کریم، گذر از امور حسی به امور معنوی بسیار واقع شده و چون حق تعالی در آیات قبل از وسایل سواری و راه‌های حسی ذکر کرد، به دنبال آن در این آیه به بیان راه‌های معنوی پرداخت».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (10 الی 16) دلایلی دیگر بر اثبات ألوهیت و وحدانیت پروردگار مورد بحث قرار گرفته است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰)

او ذاتی است که از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است که از آن مینوشید و با آن درختان و گیاهان می‌رویند (و) حیوانات خود را در آن میچرانید. (۱۰)

تفسیر:

«شَجَرٌ»: در زبان عربی معنای عامی دارد که شامل همه‌ی انواع گیاهی میشود، فرق نمی‌کند؛ درخت باشد و یا هم بوته و یا سایر سبزیجات باشد. طوری که در (آیه 146 / سورة صافات) کلمه «شَجَرٌ» برای بوته کدو آمده است: «شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ» در حالیکه کدو، بوته است و درخت نمی‌باشد.

«تُسِيمُونَ»: از «سامت» مشتق است که عبارت است از رها کردن حیوانات در مرتع و چرا گاه برای چرندن.

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱)

الله به وسیله آن آب، کشت وزیتون وخرما وانگور واز همه نوع میوه میرویند، بی گمان

در این نشانه ای است برای گروهی که اندیشه می کنند. (۱۱)

تفسیر:

خداوند متعال با آب نازل شده از ابرها، درختان زیتون، خرما، انگور را با اختلافی که در نوع و مزه و رنگشان دارند، از زمین، در جنب سایر انواع میوه‌ها، سبزی‌ها و حاصلخیزی را برای شما می رویاند.

ملاحظه میفرمایم از میان انواع گیاهان و میوه‌ها، خداوند زیتون، خرما و انگور را در این آیه مطرح کرده است. متخصصان تغذیه میگویند: کمتر میوه‌ای است که به اندازه‌ی اینها برای بدن مفید و لازم باشد. قرآن عظیم الشان در آیه ۳۵ سورة نور، از زیتون به عنوان «شَجَرَة مُبَارَكَة» یاد کرده و به روغن آن اشاره نموده است.

باید یادآور شد که: دیدن و دانستن کافی نیست، تفکر و تدبّر در هستی لازم است. طوریکه خداوند متعال در آیه متذکره فرموده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (۱۱) برای آنان که در صنعت خدا می‌اندیشند، در نازل کردن آب و بارآوردن میوه‌ها، دلایل روشنی بر قدرت و یگانگی خدا وجود دارد.

مفسر ابوحنیان در تفسیر خویش می نویسد: خداوند متعال؛ آیه را با جمله‌ی «يَتَفَكَّرُونَ» خاتمه داده است؛ زیرا ابراز نظر در این مورد نیازمند تأمل و اندیشه‌ی فراوان است. وقتی که یک هسته را در زمین می‌کاری، بعد از سپری شدن مدتی معین رطوبت زمین به آن میرسد و متورم می شود و قسمت فوقانی آن شکاف برمیدارد و درختی از آن میروید و به هوا بلند میشود و قسمت زیرین آن در عمق زمین فرو رفته و درختی دیگر به صورت ریشه به وجود می‌آید. سپس قسمت فوقانی رشد کرده و قوی میشود و از آن برگ‌ها و گل‌ها و شکوفه‌ها و میوه پدید می‌آید که دارای اجسامی متفاوت، طبایعی گوناگون و رنگ و اشکال و منافع مختلفی می‌باشند. چنین امری به تقدیر و فرمان قادری مختار یعنی خدای توانا تحقق می‌پذیرد. (البحر ۴۷۹/۵).

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲)

او شب و روز و آفتاب و ماه را مسخر شما ساخت، و نیز ستارگان به فرمان او مسخر شمايند، در این نشانه هائي است (از عظمت خدا) براي گروهی که عقل خود را بکار می‌گیرند. (۱۲)

تفسیر:

و خداوند متعال شب را برای خواب و روز را برای تلاش در امر معاش رام و مسخر گردانید، و به منظور تأمین معاش و فراهم کردن موقعیت مناسب برای خواب شما، پشت سر هم می‌آیند.

آفتاب را برای شما روشنگر و ماه را منور ساخت تا حساب سال‌ها، ماه‌ها، روز‌ها و حساب را بدانید و ستارگان را در آسمان برای شما مسخر گردانید تا اوقات را بشناسید، در تاریکی‌ها راه یابید و میوه‌های تان بدان پخته و قابل استفاده شود. مراد از تسخیر آفتاب و ماه، بهره‌گیری انسان از آنهاست، هستی، چه در آسمان و چه در زمین، است، آن را الله متعال برای استفاده انسان آفریده شده است.

یعنی خداوند آنها را در خدمت بشر و رشد و کمال او قرار داده است. البته انسان نباید خود را صاحب اختیار آنها بحساب آرد.

از پدیده‌های تدبیر و تقدیر در کار آفرینش و آفریدگان، و از پدیده‌های نعمت بر انسان یکی هم همین خلقت: شب و روز، آفتاب و مهتاب و ستارگان است. چه همه اینها از جمله ضروریات اساسی و بنیادی برای انسان‌ها و جوابگوی ضروریات انسانی و سایر مخلوقات می باشد. اینها برای انسانها آفریده نشده‌اند، بلکه به سود انسانها مسخر گردیده اند. پدیده شب و روز دارای تاثیر قاطعانه‌ای در زندگی این آفریده بشری است. کسیکه می خواهد بدین امر پی ببرد روزی را بدون شب، یا شبی را بدون روز تصور کند. آنگاه بیندیشد که با این وضع، زندگی انسان و حیوان و گیاه در این زمین چگونه خواهد بود!

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (12)»: بیگمان در آفرینش و تسخیر این اجرام نجومی برای مردمی که تعقل میکنند دلایل و نشانه‌های درخشانی نهفته است برای آنانکه دارای عقل سلیم‌اند. این بدین معنی است که: نظام هستی، تنها برای اهل فکر و تعقل، اساس و بنیاد رشد و توجّه است. نه افراد ساده نگر و عادی.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳)

و نیز آنچه را که در زمین به رنگ های مختلف و در انواع گوناگون آفریده برای شما مسخر و رام گردانیده است. البته در این امر برای گروهی که یادآور شوند، نشانه روشنی است. (۱۳)

تفسیر:

«وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ»: همچنین تنها الله متعال است که تمام مخلوقاتش در زمین را (از حیوان، نباتات و جمادات که دارای الوان و اشکال متفاوتی میباشند) برای استفاده شما مسخر ساخت.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (13)»: البته در این پدیده‌ها با اختلاف انواع و اصنافی که دارند موعظه‌ای است برای اندرزجویان و عبرت‌هایی است برای عبرت آموزان و اندیشه وران، زیرا آفرینش این پدیده‌ها با همه گستره گوناگونی و تنوعی که دارند از بزرگترین دلایل بر یگانگی خداوند متعال و بر اثبات این حقیقت است که تنها او شایسته آن می باشد تا به یگانگی مورد عبودیت قرار گیرد و بس.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: در اینکه خداوند متعال آیه (11) را با «یتفکرون» و آیه (12) را با «يعقلون» و آیه کنونی را با «یتذکرون» به پایان آورده است، این است که: در آیه (12) أدله آسمانی مطرح شد و از آنجا که دلالت آن أدله بر قدرت و وحدانیت پروردگار آشکار است پس مجرد تعقل در آنها هر چند با تفکر و تأمل عمیق نیز همراه نباشد برای رسیدن به هدف کافی است، بدین جهت آن آیه را با «يعقلون» به پایان آورد. ولی از آنجا که أدله زمینی در دلالت خود بر اثبات وجود خداوند متعال به تفکر و تأمل و تدبر بیشتر نیاز دارند، آیه (11) را با «یتفکرون» به پایان آورد. و آیه کنونی را بدان جهت با «یتذکرون» به پایان آورد تا به این امر توجه داده باشد که در همه این پدیده‌های زمینی، تأثیر گذار و فاعل مختار حکیم، ذات ذوالجلال اوست و بس لذا بندگان باید این حقیقت را همیشه به خاطر داشته باشند.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا مِّنْ ثَلَبِ سُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴)

و اوست که بحر را مسخر ساخته است تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوراتی بیرون بیاورید که آن را می پوشید. و کشتی‌ها را در آن شگافنده می بینی، و تا از فضل او

طلب معیشت کنید و تا شکر گزاری کنید. (۱۴)

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ»: و تنها ذات سبحانه و تعالی است که با قدرت و رحمتش بحر متلاطم امواج را برای بشر رام ساخت تا در آن سوارکشتی شوید و در اعماق آن غوطه ور گردید. و بایرون آوردن صید و جواهر و معادن و منافع دیگری که در آن است مستفید شوید.

«لَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا»: تا از آن ماهی تازه و با طراوت برای خوردن صید کنید. یعنی: گوشت ماهی «بخورید» وصف گوشت ماهی به تازگی و طراوت، برای توجه دادن به لطافت آن است زیرا گوشت حیوانات بحری، بیشترین لطافت و طراوت را داراست. «طریا»: کلمه طری: یعنی تازه. این کلمه فقط دوبار در قرآن عظیم الشأن یکبار در سورة (نحل آیه 14 و یکبار هم در سورة فاطر/ آیه 12) تذکر یافته است.

«گوشت تازه» که در آیه مبارکه اشاره بدان آمده است، اینست: چون در گذشته تهیه گوشت تازه برای انسانها بسیار مشکل بود و به همین دلیل انسانهای که درکنار و شواطی بحر زندگی میکردند میتوانند به آسانی از گوشتهای تازه ماهیها و سایر حیوانات دریایی استفاده کنند. دستیابی به گوشتهای تازه دریایی برکت بزرگی از سوی خدا به شمار میرود. چون گوشت تازه خواصی دارد که در گوشت کهنه و منجمد یافت نمی شود.

در عین حال در مورد این بخش از آیه شریفه باید توجه داشت که شاید اشاره آیه به گوشت زیاد در حیوانات دریایی باشد، چون تعدادی زیادی از بدن حیوانات دریایی گوشت است و استخوان و غضروف کمتری نسبت به سایر حیوانات خاکی دارند. با توجه به اینکه امروزه به دلیل کمبود مواد غذایی مسئله استفاده از ماهیها و حیوانات دریایی برای تغذیه افراد مورد توجه زیادی قرار گرفته است.

«وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا»: و جواهر نفیس و گرانبها از قبیل مروارید و مرجان را از آن استخراج کنید. پوشیدن آنها برای مردان نیز همچون زنان جایز است. برخی مفسران در این مورد می نویسند که: هدف اینست که: زنان آنها را می پوشند ولی خطاب «تلبسونها» را بدان جهت به صیغه مذکر آورد، که زنان این زیور آلات را به خاطر مردان می پوشند.

زینت های دریایی:

منفعت دیگری که در ابحار موجود می باشد همانا بدست آوردن ؛ زیورآلات و جواهرات آن است. از آیه 14 سوره نحل میتوان چنین نتیجه گرفت که خداوند متعال به نیازهای غیر ضروری ما و از جمله حس زیبایی دوستی توجه داشته است. بطور مثال مرواریدی که از بحر به دست می آید در بسیاری از وسایل زینتی به کارگرفته میشود و در عین حال به دلیل ارزش بالای آن میتواند به عنوان منبع درآمدی برای ماهیگیران و صیادان بحری باشد تا از طریق آن کسب روزی کنند.

«وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ»: کشتی های عظیم را می بینی که اجناس و خواربار شما را حمل میکنند و قلب بحر متلاطم را می شکافند. و این کشتی ها برای تأمین منافع شان می باشد.

«وَلْيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ»: بحر را برای شما مسخر کرده تا از مواد مذکور سود ببرید، و کرم و بخشش خدا را از راه تجارت بجوید. یعنی: تا در آن تجارت کنید و از فضل خدای

سبحان سود برید.

ابحار؛ مسیر حمل و نقل:

در قرآن کریم، هفت بار به حرکت کشتی‌ها بر روی آب ابحار اشاره بعمل آمده است و از بحربه عنوان یکی از نشانه‌های بزرگ قدرت الهی از آن یاد شده است: (آیه 14 / سورة نحل، آیه 12 / سورة فاطر، آیه 12 / سورة جاثیه، آیات 32 و 33 / سورة شوری، آیه 31 / سورة لقمان، آیه 164 / سورة بقره و آیه 66 / سورة اسراء).

با توجه به این آیات شریفه که بر نقش قابل توجه ابحار در زندگی بشر و در کل ما دلالت میکند، میتوان نتیجه گرفت که بحر در کشتیرانی و حمل و نقل انسان‌ها و دارایی‌های آنها اهمیت حیاتی دارد.

چون خطوط دریایی به طور طبیعی به تمام نقاط زمین مرتبط است و موارد بسیاری است که ما از طریق خشکی‌ها نمیتوانیم از نقطه‌ای به نقطه دیگر رفت و آمد و به خصوص تجارت کنیم.

شاید این فکر به ذهن خطور کند که از طریق طیاره و یا هم موتر می توان بسیاری از فعالیت‌های تجاری را انجام داد.

در واقع کشتی‌ها امروز به صورت عظیم‌ترین صنایع انسانی درآمد و خاصیت آب ابحار به انسان کرده تا در حمل و نقل و تجارت مشکلی نداشته باشد.

«وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(14)»: باشد که در مقابل نعمت‌های بزرگ و بی پایان و کرم و بخشش بی حسابش الله خود را سپاسگزار باشید. یعنی: چون فضل حق تعالی را بر خود سرا زیر یافتید، به نعمت وی اعتراف میکنید آنگاه با زبان و قلب و اعضا، شکر و سپاس وی را بهجا می‌آورید.

خواننده محترم!

نقش بحر در زندگی انسان‌ها بی نهایت مهم و حیاتی است. آب آن مایه بخار و ابر و باران است. عمق آن تأمین کننده‌ی غذای انسان با لذیذترین ماهی‌ها و سطح آن، ارزان ترین و گسترده‌ترین راه برای حمل و نقل کالا و مسافر است، ابحار بهترین زینت‌های طبیعی را به انسان هدیه میکند و همه‌ی اینها، تنها به تدبیر و قدرت الهی است و بشر هیچ نقشی در آن ندارد.

وجود ابحار نعمتی از نعمت‌های بزرگ الهی در روی زمین است که پروردگار با عظمت در اختیار ما انسانها و سایر موجودات زنده قرار داده است.

آب و ابحار سه چهارم سطح این کره خاکی را آب فراگرفته که شامل ابحار و اوقیانوس‌هایی می شود که همگی به یکدیگر ارتباط دارند.

موجودیت ابحار طوریکه یاد آور شدیم فواید بیشماری در حیاتی انسانها دارد که مهمترین آن استفاده از مواد غذای موجود در بحر می باشد.

همچنان در ابحار مواد گوناگونی که امور ساختمانی مورد استفاده قرار میگیرد وجود دارد. در عین حال ابحار از زمان‌های بسیار قدیم برای حمل و نقل و مواد مسافرتی و ترانسپورتنی استفاده میشود؛ اما مهم‌تر از همه این است که ابحار در آبیاری خشکی‌ها از طریق تشکیل ابرها نقش مهمی و اساسی دارند. خداوند متعال در آیات متعددی ابحار و کشتی‌ها را از نشانه‌های حق شمرده و ما را دعوت کرده تا در خلقت و اسرار آن مطالعه کنیم.

بصورت کل طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ کلمه بحر در قرآن کریم هفت بار تکرار

شده است و در هر آیه به بخشی از عجائیب بحر اشاره بعمل آورده است. هکذا قابل یادآوری است که بحر به معنی آب بسیار و وسیعی میباشد، که در ضمن بحر در عین حال در مورد هر چیز وسیعی هم اطلاق میگردد. بطور مثال: عالم متبحر به شخصی اطلاق میگردد که: علم بسیاری داشته باشد و یا به نحوی تغییرات زیاد و ناگهانی منفی در مریضی و جوامع را هم بحران میگویند.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵)

و در زمین کوه های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آنها نسبت به شما بگیرد، و نهرها ایجاد کرد، و راه هایی تا هدایت شوید. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْقَى»: فرانهاد. مستقرّ کرد. «رَوَاسِيَ»: جمع راسیه، کوه های محکم و استوار. «سُبُلًا»: جمع سبیل، راه ها. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»: و تنها ذات پروردگار است که زمین را با کوه های استوار ثبات بخشید تا شما را نجنباند و نتکاند.

کوه ها مایه تعادل و آرامش زمین هستند. «مید» به معنای حرکت به راست و چپ و اضطراب است. «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ»: تا شما زمین را نلرزاند و مضطرب و پریشان نگردانند. «تَمِيدَ»: از مصدر (مَیْدَ و مَیْدَان) به معنی: لرزش و جنبش میباشد.

جمله ی «أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» در آیه مبارکه بدین معنی که: کوه ها سبب آرامش شما و جلوگیری از لرزش زمین هستند.

امروزه علم بیولوژی به این حقیقت رسیده است که اگر کوه ها نمی بودند، گسل ها و شکاف های قشر زمین و آتشفشان ها و زلزله ها به حدی بسیار می شد که زندگی را بر روی زمین برای مخلوقات ناممکن می ساخت.

مفسیر ابو سعود (محمد أبو السعود أفندي بن محيي الدين محمد بن مصلح الدين مصطفى عماد الدين العمادي) در تفسیر خویش مینویسد: زمین قبل از اینکه کوه ها در آن قرار داده شود، کره ای سبک بود و با کوچکترین لرزه ای به حرکت در می آمد، اما وقتی کوه ها بر آن قرار گرفت تمرکز یافت و کوه ها همانند میخ آن را استحکام بخشیدند. (ابو سعود ۱۶۷/۳). باید متذکر شد که از فواید دیگر کوه ها اینست که کوه ها، بهترین نشانه راه در صحرا و بیابان بشمار میرود و همچنین بهترین راه خدانشناسی و توجه به عظمت و قدرت خالق باعظمت میباشد. به صورت کل باید بعرض رسانیده شود که کوه ها هم مایه هدایت ظاهری اند و هم معنوی برای انسانها میباشد.

بخش ازین طرز دید بنا بر محدودیت های فکری تعداد از ما با شک و تردید مواجه شده میتواند که قابل فهم نیز است.

همچنان قابل دقت و یاد آوری است که: کوه ها، بر خلاف آنچه به نظر میرسد، مانع راه نیستند، بلکه کوه راهنمای راه بشمار می رود.

«وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (15)» و در آن نهرهایی شیرین برای نوشیدن، شستشو، آب دهی حیوانات و نباتات قرار داد و در زمین راه هایی قرار داد تا نشانه هایی برای مردم باشند.

وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾

و (نیز) علاماتی قرار داد و (شب هنگام) آنها بوسیله ستارگان هدایت میشوند. (۱۶)
تفسیر:

برای حرکت در بیابان‌ها و پیدا کردن راه‌ها، نیاز به علائم داریم. علائم طبیعی در روز، و ستارگان در شب، که خداوند در این آیه به این دو امر اشاره مینماید. و میفرماید: «وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (16)» و خداوند متعال علائم و تابلوهای راهنمایی را در روز برای مردم قرار داد تا از مشاهده آن‌ها به راه‌های مختلف راه برند، که عبارت‌اند از: علائم راهنما و هر علامت فارقه دیگری «و آنان به وسیله ستارگان راهیابی میکنند» یعنی: مردم مخصوصاً با انواع ستارگان مختلف راه یابی میکنند و به وسیله آنها جهات اربعه و از جمله جهت قبله را می‌شناسند و در سفرهای شبانه دریایی و بری، بانگریستن به ستارگان راه یاب می‌شوند. به قولی: مراد از نجم در اینجا، ستاره «جدی» یا ستاره «قطبی» است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در روز از علائم و نشانه‌ها و در شب از ستارگان راهنمایی می‌جویند. (زاد المسیر ۴/۴۳۶).

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (17 الی 23) از ویژگیهای الوهیت، آفریدن، دانستن نهان و آشکار و جاودانگی است، بحث بعمل آمده است.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾

بر این اساس آیا کسی که می‌آفریند همچون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا یاد آورد نمی‌شوید؟ (۱۷)

تفسیر:

از ابتدای سوره‌ی نحل تا آیه 17 بصورت خاص در پانزده آیه مبارکه، نعمت‌های الهی را بر می‌شمرد و در این آیه، يك نتیجه کلی را بعمل آورده و بصورت سؤال، این مطلب را بیان و مطرح می‌دارد که: آیا کسی که خلق میکند، همانند بت‌ها یا طاغوت‌هایی است که قدرت خلق ندارند؟ چرا بجای خداوند متعال سراغ آنها می‌روید؟ طوریکه میفرماید: «أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ» استفهام انکاری است. «پس آیا کسی که می‌آفریند» این مصنوعات بزرگ را و این کارهای شگفت را سامان و سرانجام میدهد «مانند کسی است که نمی‌آفریند» چیزی از آنها را و بر ایجاد حتی یکی از آن پدیده‌ها قادر نیست؟ که مراد بتان بی‌جانند. یعنی آیا این بت حقیر را شریک و همتای خالق جلیل قرار میدهید؟ بدین ترتیب سرزنش و سرکوب کافران و باطل بودن پرستش بت‌ها را از جانب آنان نشان می‌دهد.

باید یادآور شد که: خدا شناسی و خدا پرستی در نهاد تمام انسان‌ها هست، فقط تذکر لازم دارد طوریکه میفرماید: «أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (17)» آیا قدرت حق تعالی را در آفرینش همه موجودات به خاطر می‌آورید تا وی را یگانه شناخته و خدایان دیگر را با وی شریک نیاورید؟ آفرینش پایان نیافته است بلکه استمرار دارد. پس چرا به خود نمی‌آیید تا در پرستش غیر خدا به اشتباه خود پی ببرید و متوجه شوید؟! این هم توبیخی دیگر است.

وَأَنْ تَعْبُدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾

و اگر نعمت‌های الله را بشمارید، هرگز نمی‌توانید آنها را به شمار آورید؛ یقیناً خدا بسیار

آمرزنده و مهربان است. (۱۸).

تفسیر:

«وَأِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»: و هر قدر که در شمارش حساب نعمت‌هایی که حق تعالی به شما ارزانی فرموده است سعی و کوشش به خرج دهید هرگز آن‌ها را به شمار آورده نمی‌توانید؛ به طور مثال؛ اگر در جزئی از اجزای انسان کوچکترین خلل و ساده‌ترین نقصی پدیدار شود، یقیناً نعمت‌ها بر او ناگوار و تلخ میشوند و او آرزو میکند تا اگر همه دنیا هم در مالکیت وی باشد، آن را بدهد تا این خلل از وی برطرف گردد. «إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (18)» «قطعاً الله آمرزنده مهربان است» بناءً نسبت به آنچه میدانید شکر کنید، نسبت به آنچه نمیدانید، خداوند غفور و رحیم است. از قصور و تقصیرات شما صرف نظر میکند و نسبت به بندگان کمال مهر را دارد که با وجود تقصیرشان نعمت خود را از آنان دریغ نمی‌کند.

خواننده محترم!

مشابه همین آیه در (سوره‌ی ابراهیم آیه ۳۳) نیز آمده است، اما آنجا در پایان آیه می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» و اینجا در پایان آیه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» آری! نعمت‌ها نشانه‌ی لطف و رحمت خداست، اما این انسان است که کفران می‌کند و به خود و جامعه ظلم می‌نماید.

گرچه شمردن نعمت‌های الهی ممکن نیست، اما ذکر و یاد آنها برای انسان‌ها لازم می‌باشد، طوریکه: در آیه ۱۱ سوره ضحی می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» (و نعمت پروردگارت را (برای سپاس) بازگو کن). باید گفت: یاد نعمت‌های الهی انسان را از یأس و خود باختگی نجات داده و مقاومت او را در برابر حوادث زیاد می‌سازد.

پس انسان مؤمن باید خاشعانه بگوید: «اللهم إني أشكرك عدد ما شكرك الشاكرون بكل لسان في كل زمان». «بارخدايا! من تو را شکر می‌گزارم به شمار آنچه که شکرگزاران به هر زبانی و در هر زمانی شکر گزارده‌اند».

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾

و الله هر چه را که می‌پوشانید و هر چه را که اظهار می‌کنید، می‌داند. (۱۹).

تفسیر:

واقعیت امر هم همین است که: علم خداوند متعال نسبت به مقاصد همه امور، چه در آشکار باشد و چه در پنهان یکسان است. خداوند با عظمت به نیت‌ها و اهداف ما نیز آگاه است. اگر بدانیم که خداوند به کارهای ما آگاه است تقوا پیشه می‌کنیم. این هشدار است به مشرکان که بدانند؛ روز قیامت حتماً آمدنی است و آنان در برابر اعمالشان جوابگو و جزا داده می‌شوند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٢٠﴾

و معبودهایی را که به جای خدا می‌پرستند [نه اینکه] چیزی را نمی‌آفرینند، بلکه خودشان آفریده می‌شوند. (۲۰).

تفسیر:

آن کسانی را که به جز الله متعال می‌پرستند از قبیل بت‌ها، هرگز توانایی خلق و ایجاد چیزی را ندارند در حالیکه خود ساخته‌ی دست انسانند، پس چگونه آفریده ناتوان مورد

پرستش قرار گرفته و پرستش خالق توانگر توانا که جلال و عظمتش بی پایان است به فراموشی گذاشته می شود.

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٢١﴾

آنها موجودات مرده ای هستند که هرگز استعداد حیات ندارند، و نمی دانند در چه زمانی عبادت کنندگان شان محشور می شوند. (۲۱)

تفسیر:

معبودان غیر الله هر چه باشد، مرده است. و حتی نسبت به زمانی که خداوند متعال پرستشگران شان را از قبرها بیرون می آورد تا آن ها را همراه با آنان وارد آتش دوزخ گرداند نیز آگاهی ندارند. از اینکه بت پرستان، بت ها عبادی خویش را به شکل انسان می ساختند و در خیال خود با آنها مثل صاحب شعور برخورد میکردند، لذا خداوند در این آیه، بت ها را اموات خوانده. و در کنار «أَمْوَاتٌ»، «غَيْرُ أَحْيَاءٍ» ذکر شده است، در حالی که همان معنی را می رساند.

باید گفت که: بُت ها، نه قدرت دارند، نه حیات و نه علم و شعور. (در حالیکه شرط پرستش، علم و قدرت و حیات است.) در قیامت، حتّی بُت ها مبعوث میشوند.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٢٢﴾

معبود شما، معبودی یگانه است، پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دل هایشان (حق را) انکار کند، و خودشان مستکبرند. (۲۲)

واحد: وحدت دو قسم میتواند باشد: یکی عددی که از آن به واحد تعبیر میشود. الله واحد است، یعنی: دو تا و سه تا نیست. دیگری وحدت وصفی، یعنی: بی همتا و بی نظیر که از آن در وصف الله متعال به «احد» تعبیر میشود.

«مُنْكَرَةٌ»: انکارکننده. نپذیرنده. «مُسْتَكْبِرُونَ»: کسانی که خویشان را بزرگ می پندارند و خود را بالاتر از آن میدانند که به عبادت خدا بپردازند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

در آیه قبلی؛ ناتوانی غیر الله متعال را از آفرینش و بی خبری آنها را از آینده مطرح ساخت ولی در این آیه مبارکه، تأکید بر یگانگی خداوند متعال است.

طوری که میفرماید: «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: خدای شما که استحقاق پرستش را دارد، همانا خداوندی است که هیچ معبودی جز او نیست، یگانه و یکتاست، نه شریکی دارد و نه هم جز او پروردگاری وجود دارد.

«فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ»: انکار از معاد در حقیقت بمعنی انکار از مبدء است. توحید و معاد به هم پیوند ناگسستنی دارند. آنانکه به روز رستاخیز و روز قیامت منکر مکافات و مجازات آند، در واقعیت امر یگانگی الله عزوجل و الوهیتش را انکار میکنند، بدین جهت که از مجازات بیمی ندارند.

آنها از پذیرش حق و خالص سازی عبادت برای خدا یگانه لاشریک تکبر میورزند. واقعیت همین است که: منشأ کفر کبر است و منشأ کبر جهل. «وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ» (22) خود را بالاتر و با عظمت تر از آن می دانند که با وجود دلایل روشن، حق را بپذیرند. لذا هیچ موعظه ای در آنها تأثیر نکرده و هیچ پند و اندرزی در آنها سودمند واقع نمی شود «و آنان مستکبرند» و سرکش به همین جهت به حق تن نداده و آن را نمی پذیرند. ولی بدین واقعیت باید اعتراف کرد که: ایمان داشتن به روز جزا و روز رستاخیز، تکبر و استکبار را در افکار انسان از

بین می برد.

لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳)

ثابت و یقینی است که خدا آنچه را پنهان می کنند و آنچه را آشکار مینمایند، می داند؛ قطعاً او مستکبران را دوست ندارد. (۲۳)

تفسیر:

«لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»: در حقیقت هیچ چیز از اقوال یا کردار آنها بر خدا پوشیده نیست، الله عزوجل نیت‌ها و اعتقاداتی را که ضمائر و نهایان‌های شان در خود پنهان داشته است و آنچه را که از گفتار، کردار، و رفتار آشکار می‌سازند، میداند. پس آنها را به زودی در قبال آن مورد محاسبه قرار خواهد داد. آیه مبارکه؛ هم تهدید جدی برای کفار است که الله متعال به کارهای شما آگاه است و هم بشارت به مؤمنان که خداوند بر وضع دشمنان شما آگاه و بر کیفر آنها قادر است.

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (23)»: خداوند متعال بی‌تردید کسانی را که از پرستش تکبر ورزیده و از گردن نهادن به عبادتش سر باز زده اند دوست ندارد و به زودی آنان را در برابر این عمل مجازات خواهد کرد.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر دلایل توحید و ادله‌ی بطلان بت پرستی به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (24 الی 29) به بیان شبهه‌های منکران وحی و معجزه و مجازات مستکبران می‌پردازد. طوریکه آن بی‌باوران به طعنه می‌گویند: قرآن، افسانه‌های پیشین است، نه معجزه خدا نیز در دنیا نابودشان میکند و در آخرت هم مجازات شان میدهد؛ هرچند در وقت وقوع عذاب، سر تسلیم فرود می‌آورند و می‌گویند: از ما کار بدی سر نزده است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَادَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴)

و هنگامی که به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیزهایی نازل کرده؟ می‌گویند: [چیزی نازل نکرده، آنچه به عنوان قرآن در دسترس مردم است، همان] افسانه‌های [دروغین] پیشینیان است! (۲۴)

تفسیر:

در آیه متذکره و همچنان در آیات (33، 35، 38 و 43) همین سوره به رد شبهات و اعتراضات که از جانب منکران و مشرکان مطرح شده است، می‌پردازد.

از جمله به رد شبه اول که همانا طعن زدن مشرکان به حقانیت قرآن عظیم الشان میباشد پرداخته و می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَادَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» اگر از کفار سؤال شود که خدای یگانه قهار بر پیامبر مختار چه چیز نازل کرده است؟

به قولی: سؤال کنندگان مسلمانانند که مشرکان منکر مستکبر در جواب شان می‌گویند: «قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (24)» آنها از روی دروغ و بهتان و به طریق استهزاء می‌گویند: خدا جز خرافات و اباطیل و اُسطوره‌های اقوام پیشین چیزی را نازل نکرده و آنهم کلام پروردگار عالمیان نیست.

«أساطیر»:

أساطیر: جمع اسطوره بوده به معنی خرافه، حکایات و افسانه‌های خرافی است که به صورت مکتوب درآمده باشد.

کلمه اُسطیر: بصورت کل در قرآن عظیم الشان، نه بار از زبان کُفار نقل و مطرح شده است، که در همه‌ی موارد همراه کلمه‌ی «اولین» است، یعنی آنها می‌گفتند: این حرفها تازگی ندارد، بلکه همان گفته‌های پیشینیان است. البته این شیوه از قدیم الایام تا کنون، شیوه و منطق بی پایه مستکبران بوده است که حق را مشتی خرافه و افسانه می‌پنداشته‌اند. خصوصیت انسانها مستکبر، همانا تحقیر کردن است، که گاهی به تحقیر قرآن عظیم الشان، گاهی به تحقیر پیامبران و گاهی هم به تحقیر اُمت مُسلِمه می‌پردازند.

کُفار قرآن عظیم الشان را بمتابۀ افسانه‌ها و هم داستانهای خیالی سرشار از خرافات معرفی میدارند، قرآنی که شخصیت انسانی و عقل‌های انسانی را معالجه و تدای می‌کند قرآن که: اوضاع زندگی، اعمال و کردار انسانها، روابط جامعه، و احوال انسانها را در گذشته و حال و آینده رو به راه می‌سازد و بهبودی می‌بخشد.

مفسران مینویسند که: مشرکان بر دروازه‌های ورود به مکه می‌نشستند و مردم را از پیامبر صلی الله علیه وسلم متنفر می‌ساختند و اگر گروه حاجیان از آنها می‌پرسیدند خدا چه مطلبی را بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرده است؟ آنان می‌گفتند: اباطیل و داستان‌های پیشینیان. (البحر ۴۱۴/۵).

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٢٥﴾

سر انجام آنها باید روز قیامت به طور کامل بار گناهان خویش و بخشی از بار گناهان کسانی را حمل کنند که ایشان را به نادانی گمراه ساخته‌اند. و چه بد باری را حمل می‌کنند! (۲۵)

تفسیر:

«لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: این بهتان و افترا را می‌گفتند تا بار گناهان خود را در روز قیامت کامل به دوش بکشند، یعنی بارگناهان خود را کامل و بی‌کم و کاست برمی‌دارند و حق تعالی چیزی را از آنها کم نمی‌سازد. «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» و گناه پیروانی را نیز به دوش میکشند که بدون دلیل و برهان آنها را گمراه کرده‌اند. و همچنان بارگناهان کسانی را نیز بر میدارند که از آنان پیروی کرده‌اند و آنها سبب گمراه‌سازی و بازداشتن‌شان از ایمان بوده‌اند، آنها رهبر بودند و در گمراهی از آنان پیروی می‌شد، از این رو گناه خود و گناه پیروان خویش را به دوش میکشند.

طوری‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به سوی هدایتی دعوت کند، برای او از پاداش همانند پاداش کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، که این پاداش وی از پاداش آنان چیزی کم نمیکند و هر کس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر ذمه او از گناه مانند گناهان کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، این گناه وی از گناهان آنان چیزی کم نمی‌کند».

باید گفت که: ریشه‌ی بسیاری از انحراف‌ها، جهل است و دشمن از جهل مردم برای انحراف آنها استفاده می‌کند.

«أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (25)» الا برای تنبیه است. یعنی ای جماعت آگاه باشید! چه بد باری را بر دوش میکشند. یعنی: این بار گناهشان چه بدباری است! منظور مبالغه در زجر و منع است.

این آیه در مورد رهبران کفر است که در دنیا با تبلیغات دروغین خود سبب گمراهی مردم میشوند، لذا در قیامت، هم گناه کفر خود را به دوش می‌کشند و هم گناه کسانی را که باعث

انحراف آنها شده‌اند.
**قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ
 وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾**

کسانی که قبل از ایشان بودند (برای انکار توحید) مکر ورزیدند، پس الله از اساس بر بنیان شان زد و آنها را انداخت و سقف از بالای سرشان بر آنان افتاد و عذاب (الله) از جایی که نمی‌دانستند به آنان رسید. (۲۶)

تفسیر:

قابل یاد آوری است: دسایس و توطئه‌ها در برابر حق، همواره در طول تاریخ وجود داشته، طوریکه می‌فرماید: «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» قبل از آنان کفاری به سر می‌بردند که با پیامبران شان نیرنگ‌ها به کار برده و توطئه‌ها به هم تنیدند می‌خواستند نور الهی را خاموش کنند، ولی خداوند متعال مکر و کیدشان را بی اثر ساخت. این آیه مبارکه هم تهدیدی است برای توطئه‌گران و هم تسلی‌خاطری است برای پیامبر صلی الله علیه وسلم. «فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ» الله متعال بنیان آنها را از بن و اساس برکند. یعنی ویرانی از آنجایی که هیچ در فکر شان خطور نمی‌کرد به سراغشان آمد و هلاکت از آنجایی که اصلاً حسابش را نمی‌کردند غافلگیرشان ساخت، برخورد با دشمن باید بنیانی باشد نه سطحی و ظاهری، تا همه‌ی تشکیلات فکری و سازمانی آنها از بین رود. این بیان ابطال مکری است که در مورد پیامبران به کار گرفتند.

دیده می‌شود: در وقتی که اساس دین به خطر مواجه شود، خداوند متعال خود وارد عمل می‌شود. (در آیات قبل، کفار، وحی را اساطیر معرفی می‌کردند.) برخورد نیز باید بنیانی باشد. و این درس بی‌نهایت قوی برای آن‌ده از معاندین دین و مکتب پیامبران است که باید بدانند که: خداوند متعال طرف و در مقابل آنهاست.

«فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ»: سقف منازل بر آنان فرو ریخت، منازل و ساختمان‌های آنان ویران شد و آن‌ها مردند. «وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (26)» هلاکت و نابودی طوری دامن آن‌ها را گرفت که هرگز تصورشان را نمی‌کردند.

آیه مبارکه نمونه‌ی کاملی است از نابودی مسخره کنندگان و نیرنگ حیل‌گران و تدبیر تدبیرکنندگان، آنهایی که در مقابل دعوت الله متعال ایستاده می‌شوند، و طوری فکر می‌کنند که نیرنگ‌های شان دفع شدنی نیست و تدابیرشان به شکست نمی‌انجامد، ولی اشتباه می‌کنند، غافل از اینکه الله متعال به همه چیز احاطه دارد.

مطابق روایت تفسیر «أنوار القرآن» تعداد کثیری از مفسران بدین باور و عقیده اند که هدف از؛ پیشینیان در این آیه مبارکه، نمرود بن کنعان است زیرا او قصر بس بزرگی به ارتفاع پنج هزار گز در بابل بنا کرده بود تا به ظن خود از آن به آسمان بالا رفته و با اهل آسمان بجنگد. پس الله متعال به باد فرمان داد و باد آن بنای عظیم را بر او و بر قومش فروغلتاند که جملگی هلاک شدند.

مطلب این است که تدابیرشان معکوس شده، به ضررشان تمام شد؛ و وسایلی که برای غلبه و حفاظت خویش داشتند، سبب فنا و هلاکشان گردید؛ بلکه عمارات بعضی بصورت حسی نیز واژگونه شد.

البته این هشداری است به کفار معاصر آن حضرت صلی الله علیه وسلم که مکر و نیرنگشان نیز به زودی به خودشان برخواهد گشت. و این سرانجام عبرت‌بارشان در دنیاست، دیده می‌شود

که: کیفرهای الهی مخصوص آخرت نیست. و در ضمن زمان و مکان قهر خدا، قابل پیش بینی نیست. ولی سزای شان در آخرت:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (٢٧)

سپس روز قیامت خدا آنها را رسوایشان میسازد، و میگوید شریکانی که شما برای من ساختید، و بخاطر آنها با دیگران دشمنی میکردید کجا هستند؟ [آنان جواب ندارند، ولی] کسانی که به آنان دانش و بصیرت داده شده میگویند: امروز رسوایی و عذاب بر کافران است. (٢٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ»: جدال و دشمنی و جنگ و ستیز میکردید. «أُوتُوا الْعِلْمَ»: عالمان و دانایان. هدف از آن فرشتگان و مؤمنان به طور عام، و انبیاء به طور خاص است. (ملاحظه شود سوره های: نساء / 41، نحل / 89). «الْخِزْيَ»: خواری. رسوائی. «السُّوءَ»: بدی. مراد عذاب است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ»: سپس روز قیامت حق تعالی کفار را با عذاب و ذلت و اهانت آنها را رسوا میکند.

«وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ»: الله متعال به طریق سرزنش و توبیخ به آنها میگوید: کسانی که شما آنها را در پرستش شریکانم قرار دادید کجایند تابیايند و شما را از این عذاب نجات دهند. آنها را بیاورید تا به شفاعت شما برخیزند. نباید فراموش کنید: شما که دنبال رو هرکس در این دنیا باشید، باید در روز قیامت جوابگوی شما باشید.

«قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (27)»: دعوتگران و دانشمندان با ریشخند به آن بدبختان میگویند: بیگمان در این روز بزرگ رسوایی و خواری برکافران است. به قولی: هدف از «أُوتُوا الْعِلْمَ» کسانی هستند که در برابر کفر و شرک، قرار گرفته اند، یعنی علم واقعی، انسان را به توحید و ایمان میرساند.

برخی از مفسران فرموده اند که مراد از: أهل علم، در آیه مبارکه پیامبران علیهم السلام و علمای ربانی اند که در دنیا مشرکان را به سوی حق و توحید فرا میخواندند ولی با انکار و استهزای شان روبرو می شدند.

باید یادآور شد که: در فرهنگ قرآن، علم و جهل معنایی وسیع و گسترده تر از دانستن و ندانستن دارد. عالم کسی است که اندیشه و عمل او براساس حق و حقیقت استوار باشد، گرچه قدرت خواندن و نوشتن را هم نداشته باشد و جاهل کسی است که فکر و عمل او بر باطل باشد، گرچه همه ی علوم را نیز بداند.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٢٨)

همانها که فرشتگان (قبض ارواح) ایشان را قبض میکنند، در حالیکه برخود ظالم بودند، پس تسلیم میشوند (ومیگویند): ما هرگز هیچ کار بدی نمیکردیم، بلی! یقیناً که الله به آنچه می کردید، داناست. (٢٨)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: مرگ، طوریکه یک تعدادی از انسانها درباره آن فکر میکنند، نابودی نیست، بلکه مرگ همانا قبض روح و جدا شدن روح از جسم است. لحظه‌ی جان دادن، لحظه‌ی حساسی برای همه‌ی انسانها اعم از مؤمن و کفار است. در مورد کافر میفرماید: «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ 28» ولی در مورد مؤمن در (آیه 32 سوره نحل) میفرماید: «تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را قبض میکنند درحالیکه پاک و پاکیزه اند. در آیه مبارکه آمده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ 28»: کفار که ملایک جان ناپاک آنها را میگیرند، اظهار اسلام و تسلیم میکنند و هم گذشته‌ی بد خود را انکار میکنند، (و میگویند): که با شرک به خدای سبحان بر خود ظلم میکنند. اما نه آن ایمان ارزش دارد، چون از روی اضطرار است نه اختیار و نه این انکار مورد قبول است، چراکه خداوند، عالم الغیب والشهادة، به کارهای آنان آگاه است.

«فَأَلْقُوا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ»: بعد از آنکه احتضار و دیدن فرشتگان مرگ را می بینند در برابر فرمان خدای یگانه از در تسلیم درآمده و چیزهایی را که به وی شریک می‌آوردند و گناهای را که مرتکب گردیده بودند انکار میکنند، و میگویند: ما مشرک نبودیم و نافرمانی نکردیم، همان‌گونه که در روز قیامت هم این گفته را تکرار میکنند: اما اهل علم، یا فرشتگان به آنان چنین جواب میدهند: «وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (28)»: پس به آنها گفته میشود: چنان نیست که میگوئید بلکه شما عمل بد میکردید لذا این دروغ و ادعای باطل و بی موقع شما هیچ سودی به حالتان ندارد. بلکه شما همان نافرمانان مجرم هستید، قطعاً خداوند متعال به گناهای که کرده‌اید داناست و به زودی شما را در قبال آن مورد محاسبه و مجازات قرار خواهد داد. محمد بن سائب کلبی در تفسیر خویش «تفسیر احکام القرآن» مینویسد: «مراد از آنان: گروهی از مردم مکه بودند که ادعای ایمان را داشتند و تحت فشار مشرکان با آنها عازم جنگ بدر شدند ولی چون قلت شمار مؤمنان را دیدند، به شرک برگشته و در آن جنگ کشته شدند».

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)

بنابر این از دروازه‌های دوزخ وارد شوید درآید و همیشه در آن باشید. و حقا که جای متکبران چه بد است. (۲۹)

تشریح لغات واصطلاحات:

«أَبْوَابَ»: جمع باب، درها. هدف از آن ورود به خود دوزخ است. «خَالِدِينَ»: حال فاعل (ادْخُلُوا) است. یعنی جاودانه در آن می‌مانند. «مَثْوًى»: اقامتگاه. جایگاه. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

باید یاد آور شد که: جهنم دارای دروازه‌های متعددی است و هر گنهکار از طریق خاصی، و دروازه مخصوص به دوزخ داخل می‌شود. مفسران میفرمایند که: این سخن در هنگام مرگ، یا در روز رستاخیز به آنان گفته میشود. ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده است. «فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ (29)»: جهنم بدترین مقر و مکان برای متکبران میباشد.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متذکره پروردگار با عظمت، احوال دروغ پردازان را به بیان گرفت که: قرآن را افسانه های پیشین می‌نامیدند، در قیامت گناه و معاصی خود و پیروان گمراه خود را بر می‌دارند، و هنگام وقوع قطعی عذاب از در صلح و آشتی در می‌آیند و ربوبیت خدا را تأیید می‌کنند.

اینک در آیات متبرکه (30 الی 32) در باره تقوای کنندگان و ایمان شان به وحی اوصاف مؤمنان راستکردار-که به قرآن و پیامبر باور قلبی و حتمی دارند و پاداش آنان در هر دو سرا و منازل و درجاتشان در خلد برین، میپردازد و بدین سان کردار این دو گروه با هم سنجیده می‌شود.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰)

و هنگامی که به پرهیزکاران گفته میشود: پروردگارتان چه چیزی رانازل کرده است؟ میگویند: خیر را [که قرآن هدایت گر است و سراسر آیاتش وحی الهی است، نازل کرده]. است لهذا) برای نیکوکاران در همین دنیا نیکی است و یقیناً سرای آخرت بهتر خواهد بود. و چه خوب است سرای پرهیزگاران! (۳۰)

تفسیر:

باید گفت که: قضاوت حق، نیاز به روح پاک و پرهیزکار دارد: بعد از بیان موضع مستکبران در برابر آیات منزل الهی، اینک حق تعالی از موضع مؤمنان باتقوی بحث بعمل می‌آورد: طوریکه میفرماید: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» به گروه دوم یعنی اهل پرهیزگاری و اهل ایمان گفته شود یعنی: از مؤمنان باتقوا سؤال میشود که: «ماذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا» پروردگارتان بر پیامبرش چه چیزی نازل کرد؟ میگویند: خیر یعنی: او خیر و رحمت و برکت نازل کرد است.

«خَيْرًا»: خوبی، خیر و نیکی، قرآن سرتاسر خیر و خوبی، بهترین، خیر مطلق، که تمام نیکیها و سعادهای مادی و معنوی را در بر دارد.

خواننده محترم!

در آیه مبارکه در می‌یابیم که قرآن عظیم الشان؛ فقط در يك کلمه جمله با چه اعجازی مورد معرفتی قرار گرفته است «قَالُوا خَيْرًا»، (خیر، خوبی، مایهی نیکی و سعادت. يك کلمه بجای صد کلمه) «قَالُوا خَيْرًا» دعوت قرآن، دعوت به خیر و نیکی است.

«خَيْرًا»: خیر و خوبی. یعنی قرآنی رانازل فرموده است که سراسر خیر و خوبی است. مفسران گفته‌اند: این امر در ایام موسم حج اتفاق می‌افتاد. یک نفر به مکه می‌آمد و از مشرکین دربارهی رسول الله صلی الله علیه وسلم و رسالت او سؤال میکرد، آنها در جواب میگفتند: او ساحر و دروغگو است، آنگاه پیش مؤمنان می‌آمد و دربارهی محمد و آنچه بر او نازل شده بود سؤال میکرد. در جواب میگفت: خدا خیر و هدایت و قرآن را بر او نازل کرده است. (تفسیر رازی ۲۰/۲۳).

همچنان مفسران در باب شأن نزول آیه مبارکه می‌نویسند: ابن ابی حاتم از سدی نقل میکند که: مردم قریش جمع شدند و گفتند: محمد، مردی شیرین زبان و خوش بیان است. هر وقت با کسی سخن بگوید، محو او میشود و عقل و هوش از دست میدهد. جمعی معبود از خانواده های سرشناس اشراف را برگزینید و آنان را به راه های اطراف مکه بفرستید که در آن

جاها به مسافه‌ی یک شب یا دو شب مستقر گردند که هرکس خواست با محمد دیدار کند، وی را باز دارند. عده‌ای به آن جاها رهسپار شدند. وقتی کسی به عنوان نماینده‌ی قومش میرفت تا بداند محمد چه میگوید و در آن جاهای معین به اشراف اهل قریش میرسید؛ یکی از آن قریشیان خود را معرفی میکرد و سپس میگفت: من، محمد را به تو می‌شناسانم: او مردی دروغ‌گوست و جز ابلهان و بندگان و کسانی که اثر خیری در وجودشان نیست، کسی پیرو او نشده است و بزرگان قومش او را ترک کرده اند. در این صورت آن نماینده‌ی اعزامی قوم باز می‌گشت و از گفتگو با محمد پشیمان می‌شد.

الله متعال در بیان اجر و پاداش مؤمنان فرموده است: «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ»: برای مؤمنانی که اعمال شایسته انجام داده و در کارهای خوب میشتابند کرامتی بزرگ و رستگاری عظیمی است که این کرامت و رستگاری شامل عزت و اقتدار در زندگانی دنیا «وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ» ولی آنچه را که در آخرت بدان نایل می‌آیند بهتر و بزرگتر است از آنچه که در این دنیا در مقابل نیکیشان به دست می‌آورند؛ زیرا دنیا ناپایدار و آخرت پایدار است.

ملاحظه می‌نمایم که: نیکوکاران، در هر دو جهان به نیکی میرسند. در ضمن باید گفت که: پاداش الهی، متناسب با عملکرد انسانها می‌باشد.

«وَلَنُعَمِّدَنَّ دَارَ الْمُتَّقِينَ 30»: و چه نیکوست بهشت‌های جاویدان به عنوان سرای پرهیزگاران در پیشگاه رضای پروردگار رحمان. در ضمن یادآور میشویم که: جهان (جاویدان) پرهیزگاران از جمله بهترین (و زیباترین) جهان بشمار میرود.

«المتقین»: پرهیزکاران در حدیث شریف آمده است: «از بالای سر گروه‌هایی از اهل بهشت ابر می‌گذرد درحالی‌که آنان بر بزم شراب خویش نشسته‌اند پس هیچکس از ایشان چیزی را اشتها نمیکند مگر اینکه آن ابر همان چیز را بر وی میباراند تا بدانجا که از آنان کسی است که میگوید: ای ابر! بر ما دوشیزگان همسال پستان برجسته بباران. و ابر همان را میباراند که او خواسته است».

طوری‌که حق تعالی در وصف سرای پرهیزگاران در آیه ذیل میفرماید:

جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (۳۱)

باغ‌های همیشگی بهشت که در آن وارد می‌شوند نهرها در زیر درختان آن روان است، در آنجا هر چه بخواهند دارند. الله این چنین به متقیان پاداش میدهد. (۳۱)

تفسیر:

«جَنَّاتٌ عَدْنٌ»: بهشت‌های عدن، که محل اقامت آنها می‌باشد.

بهشت‌هایی است ماندگار برای مؤمنان ابرار در سرای استقرار همراه با امنیت و بهجت که در آن همیشه ابد، مأوی و مسکن می‌گزینند؛ «يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» که بدان وارد میشوند از زیر منازل، قصرها و درختان آنها نهرها جاری است. «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ»: خداوند متعال در آن باغ‌ها هر چه را آرزو کنند بدون رنج و زحمت و بدون کم و کاست و به طور دایمی در آنجا هرچه بخواهند برای شان فراهم ساخته است.

توجه بفرماید: «ما يَشَاءُونَ» بالاتر از «ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلُوذُ الْأَعْيُنُ» است. زیرا گاهی انسان چیزی را میخواهد که در آن لذت نفس و چشم نیست، مقام عرفان و معنویت است. «كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (31)»: الله متعال چنین پاداشی نیکو را برای بندگان پرهیزگار

خویش تهیه دیده است، بندگان که اوامرش را گردن می نهند و از شرک و گناہانی که موجب ورود به دوزخ است، می پرهیزند. و برای ملاقاتش آمادگی گرفته اند.

سپس حق تعالی از حال متقیان در هنگام احتضارشان خبر داده و می فرماید:

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲)

همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را قبض می کنند در حالی که پاک و پاکیزه اند. به آنها میگویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید. (۳۲)

تفسیر:

باید یادآور شد که هدف از: «طَيِّبِينَ» با توجّه به آیات قبل که در مورد اهل کفر و شرک بود: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» کسانی هستند که اهل شرک و گناه نبوده اند و اینها همان متقین هستند.

«طیب»: یعنی پاک از هرگونه کدورت و ناخالصی و آراسته به کمالات و محاسن. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ» آنان همان نیکان پاکنهادی اند که فرشتگان جان های شان را درحالی که از شرک پاک اند، می ستانند.

مفسر کبیر جهان اسلام امام فخر رازی می فرماید: کلمه «طیبین» مختصر؛ ولی جامع معانی فراوان است؛ از جمله، یعنی، این خدادوستان، تمام دستورات حق را به جای می آورند، از تمام بدیها و زشتیها اجتناب میکنند، به اخلاق و منشهای نیک و برجسته پیراسته میگردند، از همه صفات پست و پلید مبرا هستند، به سوی خدا روی دل و جان می آورند و در شهوات و لذایذ گذرای جسمی فرو نمیروند. از این رو، فرشتگان هنگام مرگشان برآنان درود و رحمت میفرستند و آنانرا به بهشت و وعده های خدا نوید میدهند. (سوره فصلت آیات 30 و 32).

«يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»: مرگ پاکان همراه با درود فرشتگان است، فرشتگان با این سخن خود به ایشان سلام کرده و شاد باش میگویند: سلام و سلامتی بر شما باد از هر آفتی، ایمنی بر شما باد از هر بیم و ملامتی؛ اینک به پاداش آنچه از ایمان و طاعت پروردگار سبحان و نبرد با دوستان شیطان انجام می دادید، به بهشت های پرناز و نعمت در آیید. سلام کردن، شعار فرشتگان و ادبی آسمانی است. ابن عباس (رض) در این مورد می فرماید: ملائک از جانب الله متعال به آنها سلام میدهند و به آنها خبر میدهند که اصحاب یمین میباشند. (تفسیر طبری ۱۴/۱۰۱).

«ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (32)»: به خاطر اعمال شایسته ای که در دنیا انجام داده اید بهشت گوارا مبارکتان باد!

باید دانست که روح مؤمن بعد از مرگ وی به بهشت داخل میشود و البته ورود کامل وی با جسم و روح به بهشت، بعد از روز قیامت است.

در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید اما بدانید که هرگز کسی باعمل خویش به بهشت وارد نخواهد شد». گفته شد: حتی شما یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی من؛ مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت خود درپوشاند».

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (33 الی 40) بحثی در باره فرجام مشرکان و ناسپاسان، برخی از دلایل باطل آنان، به بیان گرفته شده است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٣﴾

آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند، یا اینکه فرمان پروردگارت برسد، همانطور کسانی که پیش از ایشان بودند این چنین کردند؟ والله برآنان ظلم نکرد بلکه خودشان به خود ظلم میکردند. (۳۳)

تفسیر:

«هَلْ يَنْظُرُونَ»: آیا انتظار میکشند؟ استفهام انکاری است، یعنی چشم به راه فرشتگان مرگ یا عذاب آخرت هستند.

در این آیه مبارکه خداوند متعال به طرح یکی دیگر از شبهات منکران نبوت که عبارت از پیشنهاد فرود آمدن فرشته‌ای از آسمان برای شهادت دادن بر صدق ادعای نبوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است، می پردازد: قابل تذکر است: کفار تا زمانی که قهر الهی را به چشم سرخود مشاهده نکنند، دست از انکار و لجابت بر نمی دارند. طوریکه میفرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ»: کافران چیزی جز فرود آمدن فرشتگان جان‌دادن را انتظار نمی برند تا ارواحشان را بر حال کفر از آنان بستانند، یا انتظار نمیبند جز آنکه فرمان پروردگارت دایر بر هلاک شان در رسد.

«كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: کفار پیشین نیز همین‌گونه که این گروه کافر تکذیب پیشه عمل کردند، رفتار نمودند، که به عذاب گرفتار شان ساخت. «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (33)» و با نابود ساختن شان بر آنها ظلم نکرد، بلکه آنها را در برابر کفرشان مجازات نمود پس در حقیقت آن‌ها خود باکفر به الله متعال و مخالفت و بغاوت علیه پیامبران و کتب اسمانی، نه فقط ظلم نیست، بلکه بمثابه عین عدل بحساب می آید.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٤﴾

و سرانجام سیئات اعمالشان به ایشان رسید و آنچه به آن تمسخر میکردند آنان را در بر گرفت. (۳۴)

تفسیر:

«سیئه»: به گناهان کوچک، در مقابل گناهان بزرگ گفته میشود، طوریکه در (آیه 31

سورة نساء) آمده است: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمٍ» (اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی میشوید پرهیز کنید، گناهان کوچکتان را بر شما می پوشانیم و شما را در جایگاهی ارجمند وارد می‌کنیم).

از این آیه مبارکه این فهم بدست می آید که: گناهان، دو نوعند: گناه صغیره و گناه کبیره. همچنان در آیهی 49 سورهی کهف نیز میخوانیم که مجرمان در قیامت، با دیدن دوسیه اعمال نامه خویش میگویند: این چه نامه‌ی عملی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده است. «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً».

بنابر این آنچه در دنیا از سزای که به انسان میرسد، گوشه‌ای از عملکرد اوست، و سزای اصلی در قیامت است.

«فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا»: «پس گناہانی که کردند به آنان رسید» یعنی: جزای اعمال ناپاکشان نصیب آنها شد.

«وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (34): و سرانجام همان عذابی که مسخره‌اش میکردند آنان را از همه سو فرا گرفت: در نتیجه از آنان هیچ اثری باقی نماند.

مسخره کردن به قصد تحقیر، توهین یا اهدافی دیگر را استهزاء میگویند، این مفهوم در قرآن عظیم الشان با اصطلاح «هُزء» و مشتقات آن ۳۴ بار و «سُخِر» و مشتقاتش ۱۶ بار به کار رفته است که بیشتر لغویان این دو کلمه را به یک معنا دانسته‌اند؛ ولی برخی بین این دو تفاوت قائل شده‌اند.

«يَسْتَهْزِئُونَ»: بمعنی تمسخر کردن میباشد. به یاد داشته باشید که سزای مسخره کردن دیگران، در همین دنیا به انسان میرسد. بناءً دیگران را نباید مسخره کنیم که در نهایت خود گرفتار میشویم.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبْدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵)

وکسانیکه [به الله] شرک ورزیدند [از روی جهل، بدون دلیل و برهان] گفتند: اگر خدا میخواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را جز او عبادت نمیکردیم، و هیچ چیزی را بدون [حکم و فرمان] او حرام نمی کردیم.

کسانی هم پیش از اینان بودند [در برابر حق] چنین کردند، پس آیا جز ابلاغ آشکار چیزی دیگری بر عهده پیغمبران است؟ (۳۵)

تفسیر:

شبهه دیگر منکران نبوت تکیه بر صحت نظریه «جبر» برای ایراد طعن در نبوت است: مسأله جبر، یکی از توجیهات نابجای مشرکان است که میگفتند: خدا خواسته که ما غیر او را پرستش کنیم و اگر او میخواست، ما مشرک نبودیم. این مطلب در آیه 148 سورة انعام و آیه 20 سورة زخرف نیز از قول مشرکان مطرح شده است.

باید گفت: آنچه از کفر و شرک خطرناک‌تر است، توجیه آن و نسبت دادن آن به خداست. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» «و مشرکان» مکه «گفتند» «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبْدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» اگر خدا میخواست که فقط او را به یگانگی بپرستیم، نه ما و نه پیش از ما پدران ما، جز او هیچ چیز را نپرستیده و نه آنچه را که او بر ما حرام نکرده است، حرام ساخته بودیم! این را به طریق استهزاء و تمسخر میگفتند نه از روی اعتقاد قبلی. و غرض آنها این بود که شریک قرار دادن برای خدا و حرام کردن بعضی ذبایح و خوراک‌ها به خواست و میل خدا صورت گرفته است، بنابر این خدا از آن راضی است و حق و درست است.

(در تفسیر فی الظلال القرآن آمده است: این هم مقوله‌ای دیگر از مقولات مشرکین در مورد شرک قرار دادنشان برای خدا می‌باشد، آنها شریک قرار دادن خود و حرام کردن بعضی از ذبائح و خوراک را به اراده و میل خدا نسبت میدهند. پس اگر خدا - به زعم آنها - میخواست که آنان چنان کاری نکنند - خود او آنها را منع میکرد... و چنین تعبیری از اراده و مشیت خدا، تصویری است اشتباه و واهی؛ زیرا خدای سبحان نمیخواهد بندگان مشرک باشند و راضی نیست چیزهای پاکی را حرام کنند که او آن را حلال کرده است و چنین

اراده‌ای از جانب خدا آشکار است و در شرایعش توسط پیامبران بر آن نص نهاده است. پیامبران که مکلف به تبلیغ بوده‌اند: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (آیه 36/سورة نحل) امرش چنین است و اراده‌اش در مورد بندگان همین است. اراده‌ی خالق دانا خواست انسان را خلق کند و استعداد هدایت و گمراهی را در آن به و دیعه نهاد، آنگاه به آنها اختیار داد. «فی ضلال القرآن ۶۱/۱۴».

قابل تذکر است که: توجیه‌گری، کار همه منحرفان تأریخ است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» مجرمان و تبهکاران پیشین نیز چنین تکذیب و استهزایی می‌کردند، و مانند اینها به استدلال باطل می‌پرداختند و فراموش کردند که کفر و نافرمانی را خود مرتکب شده‌اند و تمام آن به اراده و اختیار آنها رخ داده است. آن هم بعد از این که پیامبران آنان را از عذاب آتش و غضب خدای مقتدر برحذر داشتند.

کار پیامبران، دعوت و تبلیغ است، نه اجبار مردم به ایمان. طوریکه می‌فرماید: «فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (35) «ولی آیا جز ابلاغ آشکارچیز دیگری بر عهده پیامبران است؟» یعنی: کفار در پندارهای باطل خویش در اشتباهند زیرا چنان نیست که خداوند متعال شرک و کفر و بدکرداری‌های شان را مورد انکار قرار نداده باشد بلکه این‌گونه اعمال و روش‌ها را به سخت‌ترین وجه مورد نکوهش و انکار قرار داده و برای تفهیم حقایق، پیامبرانی را در هر امتی مبعوث گردانیده و پیامبران‌شان مأموریت خود را به تمام و کمال انجام داده‌اند اما حساب امت‌هایشان بر خدا است نه بر آنان و پیامبران وظیفه ندارند که مردم را بر ایمان مجبور گردانند.

خلاصه این که: ثواب و عقاب به دو امر مرتبط است؛ مشیت خداوند متعال و حرکت بنده به سوی نجات یا نابودی. و هدایت خداوند متعال نیز بر دو نوع است؛ هدایت ارشاد و رهنمونی، که پیامبران علیهم السلام بدان قیام می‌کنند و هدایت توفیق و یاری حق تعالی، که این وابسته به رفتار خود بنده است. «تفسیر انوار القرآن».

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿٣٦﴾

و به یقین ما در میان هر امتی پیغمبری را فرستادیم (تا به مردم بگویند): الله را بپرستید و از طاغوت اجتناب ورزید. پس از میان ایشان کسانی بودند که الله آنها را هدایت کرد، و گروهی ضلالت و گمراهی دامان شانرا گرفت پس در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود؟ (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّة» از ریشه‌ی «ام» به معنای چیزی است که دیگری رابه خود ضمیمه میکند. به هر جماعتی که دارای نوعی وحدت و اشتراك باشند، امت گفته می‌شود. این کلمه بصورت کل 52 بار در قرآن تذکر یافته است.

«الطَّاغُوت»: شیطان و بتان و هر چیزی که باعث طغیان شود. (سورة بقره/ آیه: 256). «طاغوت» برای مبالغه‌ی طغیان بکار می‌رود. در قرآن عظیم الشأن به شیطان، ظالمین، مستکبران و بت‌ها، که مایه‌ی طغیان و نافرمانی الله متعال هستند، «طاغوت» گفته شده است. این کلمه هم در مورد مفرد بکار میرود «يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ» و هم در مورد جمع «أُولَیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (تفسیر نور).

«حَقَّتْ»: ثابت و واجب شده است. «حَقَّتْ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ»: یعنی خداوند به مردمان عقل داده است، فطرت ایشان را برای یکتاپرستی بسیج کرده است، پیغمبران را فرستاده است، و آیات تشریعی و تکوینی را به انسان‌ها نموده است، آن گاه این انسان است که آزادانه تصمیم اتخاذ می‌دارد که راه الله متعال (کتاب الله و سنت رسول الله) را در پیش گیرد و یا هم می‌خواهد راه شیطان را انتخاب کند.

تفسیر:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» بعثت پیامبران، مخصوص قوم، نژاد، محل و منطقه و قبیله‌ی مخصوصی نمی‌باشد طوریکه در آیه مبارکه آمده است: و هرآینه در میان تمام ملت‌ها از امت‌های قبل پیامبری را برانگیخت که آنها را به سوی توحید فراخوانده و از شرک آوری بُتان و معبودان و غیر آن‌ها نهی‌شان کردند.

خواننده محترم!

ملاحظه فرماید که: دعوت به توحید و دوری از طاغوت، در رأس پروگرام‌ها و اهداف اساسی پیامبران علیهم السلام قرار دارد. طوریکه از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که: با عبادت و اتصال به الله متعال، انسان قدرت مبارزه و مقابله با طاغوت‌ها، را بدست می‌آورد.

همچنان در آیه مبارکه با تمام وضاحت دریافتیم که: الله متعال به انسان در انتخاب راه، اختیار داده است. طوریکه می‌فرماید: «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» و خداوند متعال گروهی از آن امت‌ها را به اجابت دعوت و پیروی از پیامبران توفیق بخشید. «وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» و از آنان گروهی دیگر اند که الله متعال گمراه‌شان ساخت. و در نتیجه کافر شدند.

باید گفته شود: خدا پیامبران را فرستاد تا دعوت او را به مردم تبلیغ کنند. در آن میان جمعی دعوت را اجابت کرده و خدا آنان را هدایت نمود و بعضی از آنها راه کفر را پیش گرفتند و خدا آنها را گمراه کرد.

بصورت کل باید گفت که: الله متعال اسباب هدایت را برای تمام مردم فرستاده است، «بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» اما گروهی می‌پذیرند و هدایت می‌یابند، «فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ» و گروهی هم انکار کرده و گمراه میشوند.

«مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» پس باید گفت که: هدایت از جانب الله متعال است، ولی گمراهی از ماست.

به هر حال خداوند، ضلالت را به خود نسبت نمی‌دهد، مگر آنکه انسان خود زمینه‌ی آنرا فراهم کرده باشد، مانند آیه‌ی «يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» خداوند ستمگران را گمراه میکند و آیه «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» خداوند جز فاسقان را گمراه نمی‌کند.

در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: خلاصه این‌که: «مشیت تشریعی» کفر در حق تعالی منتفی است، یعنی هرگز مراد حق تعالی بر کفر نمی‌باشد زیرا او بر زبان پیامبران‌ش مردم را از کفر نهی کرده است. اما «مشیت کونی» وی بر تمکین دادن بعضی از مردم برکفر و مقدر کردن آن برای‌شان به محض اراده خودشان ثابت است ولی این امری است که اجبار کننده آنها برکفر نیست بنابر این، مشیت کونی برای آنان حجت و دستاویزی بوده نمیتواند.

«فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (36)» قرآن عظیم الشان، انسان را به سیر و سیاحت هدفدار و معنی دار دعوت و تشویق فرموده است.

طوری که میفرماید: ای جماعت قریش! در اطراف و نواحی زمین سفر کنید و آثار برجای مانده از عذاب شدگان را مشاهده کرده، به خانه های خالی ویرانشان بنگرید تا از فرجام ننگین شان پند و عبرت بگیرید. و خود شما در خواهید یافت که: آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی دار و دیارشان انجامیده است.

سیر و سیاحت:

انسان ها در طول تاریخ، برای اهداف مختلف و بنابر سطح علمی و فکری که داشتند، به سیر و سیاحت مشغول میشدند، و از آن، سود مادی به دست می آوردند، علم و دانایی کسب میکردند. ملت ها با هم آشنا می شدند و ارتباطات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شکل میگرفت و طبیعی است که نقش بس بزرگی در توسعه و رشد سطح فکری و فرهنگی مردم داشت.

در دین مقدس اسلام، سیر و سیاحت دارای یک مفهوم ذی ارزش بشمار میرود، این بدین معنا است که سیر و سیاحت اگر فقط برای تفریح باشد و یا هدف مادی صرف داشته باشد - اگر چه این سیر و سیاحت مانعی ندارد ولی همینقدر گفته می توانیم که سیاحت دینی نیست.

دین مبین اسلام ضمن با ارزش شمردن سیر و سفر، حاوی منشور کاملی از نحوه سفر، احکام، آداب و اخلاق سفر و ذکر حق و حقوق و شرح وظایف مسافر است و به کرات مزایا و فواید سفر را بازگو کرده، مسلمانان را دعوت به سفر میکند و گاهی نیز آنان را به سیر در آفاق و انفس امر میکند.

«سیح»: به آبی که بر روی زمین جریان داشته باشد، گفته میشود. «سیاحت»: به رفتن انسان در زمین، برای عبادت اطلاق میگردد و برای همین است که حضرت عیسی علیه السلام را «مسیح» نام نهاده اند. (ابن عباد 1414: ج 3، ص 167).

در آیه های متعددی از قرآن عظیم الشان بر سیر و سفر تأکید می کند و در خطابه های مختلف انسان را به مسافرت و سیاحت دعوت می کند. بیش از پنجاه آیه از سوره های مختلف (بقره: ۱۶۴-۱۱۵، آل عمران: ۱۳۷، النساء: ۱۰۱-۱۰۰، انعام: ۹۷، انفال: ۷۵-۷۴-۷۲، توبه: ۴۲-۲۰-۶، یونس: ۲۲، یوسف: ۱۰۹، ابراهیم: ۳۲، نحل: ۸۰-۴۶-۴۱-۳۶-۱۴-۸، اسراء: ۷۰، طه: ۵۵، انبیاء: ۳۱، حج: ۴۶، مؤمنون: ۲۲، نمل: ۶۹، عنکبوت: ۲۰، روم: ۱۹-۹، لقمان: ۱۳-۱۲-۱۰، محمد: ۱۰، حجرات: ۱۳، ملک: ۱۵) به موضوع سفر و سیاحت اشارات بعمل آورده است. از تکرار و تأکید قرآن کریم می توان دریافت که اصل موضوع سیر و سفر در دین مبین اسلام تا چه اندازه مورد توجه و عنایت بوده و به آن توصیه شده است. اهمیت این موضوع آنگاه بیشتر آشکار می شود که در برخی موارد همچون آیات ۱۳۷ آل عمران و ۳۶ نحل و ۶۹ نمل و ۲۰ عنکبوت، بیان به صورت امری است؟ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (عنکبوت، ۲۰) «ای رسول! بگو به مردم که در زمین گردش کنید و ببینید که خدا چگونه پدیده ها را آفرید تا پی ببرید که باز خداوند است که میتواند نشأت آخرت را پدید آورد چون خداوند بر هر چیزی تواناست.

سیر و سیاحت در قرآن عظیم الشان:

در قرآن عظیم الشان، زمین برای منافع بشری گسترده شده است «الذي جعل لكم الارض فراشا.../ بقره 22) و هر انسانی حق دارد در هر گوشه‌ای از این خاک، گردش کند «سیروا فی الارض... روم/42». «فسیخوا فی الارض».

توبه/2». زمین و آنچه در اوست، برای انسان آفریده شده است «هو الذی خلق لكم ما فی الارض جمیعاً... بقره/ 29». وسیر و سیاحت از نگاه تجارت و اقتصاد، می تواند برای بندگان خدا، منفعت‌آور باشد. اما این نفع بردن‌ها و سیاحت کردن‌ها، شرایطی دارد که از حدود خداوند تجاوز نکند و در صورتی که منجر به معصیت خداوند شود، قرآن به همچو سیر و سیاحت اجازه نداده است. «...ولاتعثوا فی الارض مفسدین. بقره/ 69».

سیر و سیاحت برای عبرت است:

یکی از اهداف مهم سیر و سیاحت در قرآن، پند گرفتن از آثار گذشتگان است و در آیات متعددی، الله متعال انسان را امر به سیاحت کرده و مقصد آن را عبرت آموزی دانسته است. «قل سیروا فی الأرض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین. انعام/11». بگو [ای پیامبر] در زمین سیر کنید و سپس به بینید سرنوشت تکذیب کنندگان را... در این آیه، خداوند آنهایی را که کفر می‌ورزند و ایمان نمی‌آورند، میفرماید، به سیاحت بپردازند و به بینند آنانی را که قبلاً پیامبران را تکذیب کردند، چگونه و چه نشانه‌ای از آنها باقی مانده است و سرانجام مردند و به عذاب الهی گرفتار شدند و آیه 43 توبه، خداوند به صراحت، مشرکین را جهت عبرت از مشرکان پیشین، امر به گردشگری کرده است. آیه 69 سوره نمل، راجع به مجرمین و گنهکاران است و باری تعالی امر به سیر و گردش داده است تا از ظالمین و مجرمین که هلاک شده‌اند و نام نیکی از خود به جا نگذاشته است، پند و عبرت بگیرند.

این‌که در بعض موارد «فانظروا کیف کان...» آمده است و به نظر میرسد فقط یک جا «ثم انظروا» آمده است حاوی نکته‌ای است که بعضی از مفسرین آن را ذکر کرده است و «فانظروا» یعنی سبب اصلی برای سیر و سیاحت، نگاه کرده به آثار گذشتگان و عبرت آموزی است و کلمه «ثم انظروا» دلالت بر آن دارد که سیر و سیاحت امری مباح است، سیاحت میتواند تجارت کند یا منافع دیگری... اما در ضمن آن باید آثار هالکان و کافران را نیز بنگرد تا خدا را فراموش نکند. (تفسیر فخر رازی ۱۴۲۱، ج 12، ص 136).

إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٣٧﴾

(ای رسول ما) هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی (سودی ندارد) چرا که الله کسی را که گمراه ساخت هدایت نمیکند و آنان هیچ مددگاری ندارند. (۳۷)

تفسیر:

«تَحَرَّصَ»: آزمند باشی. تلاش و کوشش کنی. به تعقیب آیهی قبل که فرمود: انحراف گروهی بخاطر انکار و کفرشان حتمی است، این آیه خطاب به پیامبر میفرماید: بر آنها دلسوزی مکن که دلسوزی تو بی اثر است، زیرا قلب آنان را خداوند مهر کرده و دیگر قابل هدایت نیستند.

به تاسف باید گفت: انسان در برخی از حالات به مرحله ای میرسد که نه در دنیا قابل هدایت است و نه در آخرت قابل نصرت.

در آیه مبارکه «إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ»: پیامبر صلی الله علیه

وسلم مورد خطاب است. یعنی ای محمد! هر قدر بر هدایت این گروه کفار بکوشی و حریص باشی اما خداوند متعال کسانی را که خودشان گمراهی را برگزیده‌اند و او در سرنوشت‌شان بدبختی را رقم‌زده است هدایت نمیکند یعنی باید بدانی که خدا با اجبار و اکراه کسی را هدایت نمی‌کند که خود راه گمراهی را پیش گرفته است.

دلیل این معنی، قرائت متواتری است که یاء (یضَل) را مفتوح میدانند. به قولی دیگر معنی این است: هر که را الله متعال گمراه کند به سبب آن‌که دانسته است او از اهل گمراهی است هیچ کس نمیتواند او را به راه آورد و برای کفار کسی نیست که عذاب الهی را از آنان دفع کرده و آنها را از عذاب الله نجات دهد.

وَأَفْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

و (مشرکان) به طور جدی به الله قسم خوردند که الله کسی را که میمیرد، زنده نمی‌گرداند، بلی! این وعده حق بر عهده اوست، ولی اکثر مردم نمیدانند. (۳۸)

تفسیر:

«وَأَفْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ»: باید گفت که: قسم خوردن، همه جا و در هر وقت نشانه‌ی صحت و صداقت نیست. در این آیه مبارکه؛ یکی دیگر از شبهات منکران نبوت این بود که: مشرکین با تمام قوت قسم سخت و غلیظ خود قسم خوردند که: الله متعال کسی را که می‌میرد و در قبرش فنا میشود مجدداً زنده نخواهد ساخت! آنها بر پای قیامت را بعید میدانستند و آن را بعد از پوسیده و پراکنده شدن اعضا و ذرات بدن، مشکل میدیدند. خداوند متعال در رد استدلال شان فرموده است: «بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا»: آری! باید با تمام قوت گفت که: زنده شدن مردگان در قیامت، حق است.

و طوری نیست که منکرین قیامت استدلال می‌آورند، بلکه الله متعال آنان را به طور حتمی، مجدداً زنده خواهد ساخت؛ این وعده‌ای قاطع و راستین که از سوی الله متعال پیشی گرفته است و الله متعال وعده‌اش را خلاف نمی‌کند؛ «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (38)» اما اکثر مردم از قدرت الله متعال بی‌خبرند، و واقعیت امر همین است که اساس و ریشه‌ی انکار از معاد و روز قیامت، همانا جهل است. از این رو تعدادی از انسانها حشر و نشر را انکار می‌کنند.

همان طوری که آنان از قدرت الهی و این‌که این قدرت هرگز با تصورات بشری و با نیروهای بشری نمی‌تواند مقایسه شود، نیز غفلت کرده‌اند.

شان نزول آیه 38:

634- ابن جریر و ابن ابو حاتم از ابو عالیہ روایت کرده اند: یکی از مسلمانان مبلغی پول از یک مشرک قرضدار بود. روزی حق خود را از وی مطالبه کرد و در اثنای گفتگو به او گفت: من یقین دارم قیامت و روز حساب - که بعد از مرگ آمدنی است - چنین و چنان است. مشرک گفت: تو واقعاً گمان میکنی پس از مرگ زنده میشوی! و به اصرار و تاکید قسم یاد کرد که خدا کسی را که می‌میرد زنده نمی‌کند. آنگاه این آیه نازل شد. (ضعیف است، طبری 21487 از ابو عالیہ به قسم مرسل روایت کرده. به «زاد المسیر» 858 مراجعه فرماید.)

لَيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٩﴾

هدف اینست که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که منکر

شدند بدانند دروغ می‌گفتند. (۳۹)
 «الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ»: آنچه در باره‌اش اختلاف دارند. مراد حقایقی است که پیغمبران به ارمغان آورده‌اند و همه چیزهایی است که از آن سخن گفته‌اند.
 روز قیامت، روز روشن شدن همه حقایق است طوری که در این آیه مبارکه میفرماید: در قیامت همه اینها برای آنها روشن میشود و می‌فهمند که در دنیا چه عقاید باطل و نادرستی داشته‌اند، اما چه سود؟

تفسیر:

«لَيَبَيِّنَنَّ لَهُمْ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ»: کفار، در یگانگی خداوند، حقانیت پیامبران و برپایی قیامت و محاسبه‌ی اعمال، تردید و اختلاف داشتند. خداوند متعال بندگان را برای روز معاد بر میگرداند تا حقیقت زنده ساختن بعد از مرگ را که در آن اختلاف کردند، برای شان روشن ساخته و عدالت را اجرا کند و مطیع و عاصی، حق و باطل، ظالم و مظلوم را از هم جدا کند. «وَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (39)» در نتیجه مؤمنان را بر ایمان شان پاداش دهد و کفار را بر کفرشان مجازات کند و مؤمنان در فرجام بدانند که بر حق بوده‌اند و کفار نیز بدانند؛ آن روز که بر نفی رستاخیز و حشر سوگند می‌خورند، قطعاً بر باطل بوده‌اند.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰)

[زنده کردن مردگان برای ما دشوار نیست] فرمان ما درباره چیزی چون [به وجود آمدنش را] اراده کنیم، فقط این است که به آن می‌گوییم: موجود شو؛ پس فوراً موجود می‌شود. (۴۰)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: چگونه درباره‌ی معاد شك می‌کنیم، با آنکه هر چیزی با يك اراده‌ی الله متعال خلق میشود. خداوند، موجودات را از نیستی به هستی می‌آورد، نه آنکه با ترکیب یا تغییر هست‌ها، چیز دیگری بیافریند.
 مفسران می‌نویسند: بیگمان بر انگیختن پس از مرگ از نشأت اولیه بر الله متعال سهل‌تر است و هرکاری بروی سهل و ساده می‌باشد، زیرا چون او تعالی چیزی را اراده کند جز این نیست که به آن می‌گوید: «باش»؛ پس بی‌درنگ موجود میشود.
 مفسران می‌افزایند: این بیان برای تفهیم و تقریب اذهان است و گرنه وقتی الله متعال قصد چیزی را بکند به لفظ «کن» احتیاج ندارد.

بحث کوتاه در مورد آیه مبارکه «كُنْ فَيَكُونُ»

قبل از همه باید گفت که تعبیر به «كُنْ فَيَكُونُ» (باشد پس می‌شود) در قرآن عظیم الشان در آیات متعددی هشت بار آمده است که رمز قدرت مطلقه الهی را نشان میدهد، این آیات متبرکه عبارت‌اند از:

1 - سورة (بقره: آیه 117) «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (به وجود آورنده آسمان‌ها و زمین از عدم و بدون هیچ نمونه است و چون ایجاد چیزی را فیصله کند، به آن می‌گوید: «شو»، پس میشود.)

2 - سورة (آل عمران آیه 47) «قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (مریم گفت: ای پروردگارم! چطور صاحب فرزند می‌شوم؟ در حالیکه دست هیچ انسانی به من نرسیده است؟ (جبرئیل) گفت: همچنین است، الله هر چیزی را که بخواهد بوجود

می‌آرد (زیرا سنت الله این است که چون آفریدن چیزی را فیصله کند می‌گوید: موجود شو پس فوراً موجود می‌شود.)

3 - سورة (آل عمران: آیه 59) «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (یقیناً مثال عیسی (در آفریدن بدون پدر) نزد الله مانند مثال آدم است که او را از خاک آفرید باز به او فرمود: شو، پس شد.)»

4 - سورة (أنعام آیه: 73) «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» (73 و او (الله) ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را به حق (باعدل و تدبیر محکم) آفرید، و روزی که بگوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود؛ سخن او حق است، و روزی که در صور دمیده شود؛ پادشاهی تنها از اوست، دانای همه چیزهای غائب و آشکار است، و اوست ذات باحکمت (و) آگاه (از هر چیزی).»

5 - سورة (النحل/آیه: 40) «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (چون امر ما برای ایجاد چیزی که اراده اش را کرده‌ایم، جز این نیست که می‌گوییم: موجود شو؛ پس فوراً موجود می‌شود.)»

6 - سورة (مریم /آیه 35) «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (الله را سزاوار نیست که فرزندی گیرد، او پاک و منزّه است (از تهمت‌های ناروا)، چون کاری را اراده کند، تنها کافی است که به او بگوید: شو! پس بی‌درنگ موجود می‌شود!)

7 - سورة (یس آیه: 82) «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (هرگاه الله آفریدن چیزی را بخواهد کار او تنها این است که به او می‌گوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.)

8 - سورة (غافر آیه: 68) «هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (او ذاتی است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند و هرگاه خواست کاری انجام پذیرد، تنها به آن می‌گوید: شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود.)

کُن: اشاره به اراده تکوینی الهی است. و معنای این آیات این است که هنگامی که خداوند اراده آفرینش موجودی را کرد، آن موجود ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر هر شیء و موجودی که وقتی مورد تعلق اراده الهی قرار گرفت، شأن خداوند این است که آن شیء حتماً موجود می‌شود.

بنابر این آیات همگی در صدد القای این مطلب هستند که خداوند اراده اش نافذ مطلق است و هیچ مانعی برای آن نیست و همه اسباب در خدمت اراده اوست و هرگاه چیزی را بخواهد و اراده کند و حکم نماید، فقط کافی است امر به ایجاد کند تا بدون شک و قطعاً واقع شود. انسان یا دیگر موجودات مادی هرکاری که بخواهند انجام دهند، نیازمند به اسباب و علل و طول زمان مناسب هستند. مثلاً اگر نجاری بخواهد میزی بسازد، هم به ابزار مناسب و هم به وقت و زمان مناسب نیازمند است. اما فعل خداوند متعال این گونه نیست، به محض اینکه اراده الهی تحقق یافت و به چیزی تعلق گرفت، آن شیء موجود می‌شود. چه آن کوچک باشد یا بزرگ، ساده باشد یا پیچیده و... خداوند در ایجاد اشیاء نیاز به چیز دیگری ندارد و بین اراده الهی و پیدایش آن شیء حتی يك لحظه فاصله نیست.

تذکر این نکته نیز لازم است که، اینکه می‌گوییم خداوند هر موجودی را که اراده کرده آن

شیء موجود میشود، این است که هر موجودی را هرگونه که اراده کرده همان گونه آن موجود تحقق می یابد. مثلاً اگر اراده فرمود، انسان به مدت 9 ماه در شکم مادر تکوین یابد، چنین میشود و اگر اراده فرمود که فلان موجود در يك لحظه موجود شود، او در يك لحظه موجود میشود.

فعل الله متعال تدریجی نیست :

آنچه از ناحیه خدای تعالی افاضه میشود، قابل درنگ و مهلت نیست، و تبدل و دگرگونی را هم تحمل نمی کند، و تدریجیت نمی پذیرد.

آنچه تدریجیت و مهلت و درنگ که از موجودات مشاهده می کنیم، از ناحیه خود آنها است نه از آن ناحیه که رو به خدایند، و این خود بابی است که هزار باب از آن باز می شود. و جمله «فَيَكُونُ» بیانگر اطاعت آن شیء است که مورد اراده الله متعال قرار گرفته، میخواهد بفرماید: همین که هست شدن چیزی مورد اراده الله قرار گرفت، بدون معطلی لباس هستی می پوشد.

خوانند گان محترم!

بعد از آشکار شدن موضعگیری ستیزه گرانه و انکار کفر پیشگان در خصوص دوباره زنده شدن در روز قیامت و سرکشی و نادانی و گمراهی آنان، به بیان گرفته شد. اینک در آیات متبرکه (41 الی 50) حکم هجرت را از سرزمین ظلم به دیار امن و رهایی از جنگال دشمن خون آشام، و در باره پاداش مؤمنان مهاجر و مجازات و سزای بدکاران بحث بعمل می آورد و به رد شبهه ی پنجم - که می گفتند پیامبر باید از جنس ملک (فرشته) باشد - می پردازد.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجِرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

و آنانکه پس از ستم دیدنشان برای به دست آوردن خشنودی الله متعال هجرت کردند، البته آنان را در این دنیا به سرای نیک جای میدهم و البته پاداش آخرت بزرگتر است، اگر می دانستند. (۴۱)

تفسیر:

قرآن عظیم الشان، در آیات متعددی در باره ی هجرت و آثار آن در دنیا و آخرت بحث نموده است، بطور مثال در (آیه 100 سوره ی نساء) میفرماید: «مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافاً كَثِيراً وَ سَعَةً» یعنی هرکس در راه خدا هجرت کند، در زمین جایگاه های بسیار وسیع مییابد. این آیه تعبیر به «هَاجَرُوا فِي اللَّهِ» نموده که طبیعتاً از «هجرت فی سبیل الله» خالص تر و دقیق تر می باشد.

هجرت، صبر و توکل، رمز پیروزی در برابر دشمن است. واقعیت هم همین است: کسانی که برای نشر و بخش دین یا حفظ دین و یا حفظ جان خود، از وطن و مال بگذرند و هجرت کنند به نتیجه میرسند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» و آنان که به منظور رهانیدن دین خویش و به خاطر جلب رضایت پروردگار خویش از وطن و از خانواده و نزدیکان خود بیرون شدند و مهاجرت کردند بعد از آنکه ستم دیدند و جفا کشیدند.

امام قرطبی در این باره مینویسد: آنها عبارت بودند از صهیب و بلال و خباب و عمار

که مردم آنها را عذاب دادند تا آنچه را که خواستند بر زبان آوردند و وقتی آنها را رها نمودند، به مدینه مهاجرت نمودند. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۰۷).

همچنان ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: این آیه درباره شش تن از صحابه (رض) نازل شد که عبارت بودند از: صهیب، بلال، عمار، خباب، عابس و جبیر که بردگان آزاد شده قریش بودند و به خاطر عقیده شان مورد شکنجه قرار گرفتند تا سرانجام هجرت کردند.

اماقتاده میفرماید: این آیه درباره مهاجران به حبشه نازل شد که گروهی نزدیک به هشتاد تن بودند و سپس الله متعال ایشان را در سرای نیکو یعنی در مدینه جای داد. ابن عطیه میگوید: روایت قتاده در بیان سبب نزول آیه صحیح است. «لَنُبَوِّئَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» یقیناً الله متعال در این دنیا ایشان را به سرای نیکویی سکونت خواهد داد و از نصرت و اقتدار بر ایشان خواهد افزود. ابن عباس (رض) فرموده است: خدا آنها را در مدینه جا داد و مدینه را برای آنان سرای هجرت قرار داد.

«وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (41) و قطعاً پاداشی که برای شان در آخرت - از جاودانگی در جنات نعیم همراه با ثواب عظیم - آماده کرده است بزرگتر است و اگر کسانی که بیرون شدن در راه الله متعال را به منظور نجات دین خویش ترک کرده اند، آنچه را نزد حق تعالی از پاداش عظیم و رستگاری و نعمت هست میدانستند یقیناً کسی از آنان از هجرت تخلف نمیکرد.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾

(آن هجرت کنندگان) کسانی اند که صبر کردند (بر ترک وطن و دشواریهای هجرت) و فقط بر پروردگارشان توکل می کنند. (۴۲)

تفسیر:

مهاجران فی سبیل الله اشخاصی می باشند که بر انجام اوامر، اجتناب از نواهی و گذر جریان قضا و قدر صبر و تحمل کردند بر همه سختی و شداید و ناملایمات شکیبیا بودند، و بر پروردگار خود توکل کرده کار خویش را به او وا میگذارند و به او اطمینان و اعتماد راسخ دارند؛ در نتیجه جزای شان آن رستگاری و کامیابی بزرگتر است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾

وپیش از تو جز مردانی که به آنان وحی میکردیم، نفرستادیم. اگر [این حقیقت را] نمی دانید [که پیامبران از جنس بشر بودند] از اهل دانش و اطلاع بپرسید [تا دیگر نگویید که چرا فرشته ای به رسالت نازل نشده است؟!]. (۴۳)

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ» ای محمد! قبل از تو در بین ملت های پیشین جز انسان را به عنوان پیامبر که شریعتی از نزد خود را به ایشان وحی میکردیم نفرستادیم و آن پیامبران ما از فرشتگان نبوده اند پس اگر در شک و تردید هستید. و همانطور که به تو وحی میکنیم به آنها نیز وحی کردیم.

در اسباب شأن نزول این مبارکه مفسران می نویسند: مشرکان قریش نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را انکار کرده و می گفتند: الله بزرگتر و بالاتر از آن است که پیامبرش

انسان باشد. پس چرا فرشته‌ای برای ما مبعوث نکرده است. زاد المسیر ۴/۴۴۹).
آنگاه آیهی «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (43)» نازل شد؛ یعنی ای جماعت قریش! اگر خود نمی دانید، از اهل کتاب‌های نازل شده پیشین مانند یهود و نصاری (علمای تورات و انجیل) سؤال کنید، تا به شما خبر دهند که پیامبران‌شان از جمله انسان بوده اند نه از فرشتگان.

یادداشت:

بعضی از علماء از فرموده‌ی آیه مبارکه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا» چنان استنباط کرده‌اند که نبوت خاص مردان است و در میان زنان نبوت مقرر نیست. این استنباطی دقیق است.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴)
[همه پیامبران را] با دلایل روشن و کتاب‌های آسمانی [فرستادیم]، و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] و تا آنان تفکر کنند. (۴۴)

تفسیر:

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ»: الله سبحان و تعالی متعال پیامبران پیشین را با همراه أدله قاطع روشن و برهان‌های درخشان و همراه با زُبُر یعنی کتاب‌های مقدس فرود آورده شده فرستادیم. «بینات»: حجت‌ها و برهانها، و «زُبُر»: کتابهاست.
«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ»: ای پیامبر! و حق تعالی بر تو نیز قرآن حکیم را که یادآوری کننده و بیدار کننده‌ی قلوب غافل است، بر تو نازل کرده‌ایم. گرچه قرآن عظیم الشأن بر شخص پیامبر نازل شده، ولی مخاطب آن همه‌ی مردماند.

«لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»: تا مردم را با احکام و حلال و حرام آشنا سازی. همچنان تامل‌آمیزی آنرا برای امت توضیح داده و آنچه را دان به اجمال بیان شده بر ایشان به تفصیل روشن‌سازی. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: وظیفه پیامبر، بیان قرآن و وظیفه‌ی مردم، پذیرش آن بر اساس فکر و اندیشه است.

قابل تذکر است که: قرآن عظیم الشأن، یکبار بصورت یکجا بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده است و بار دیگر به صورت تدریجی که مردم از آن آگاه شده اند. در زبان عربی، «انزال» برای نزول دفعی و «تنزیل» برای نزول تدریجی بکار میرود.

خواننده محترم!

از فحوای این آیه مبارکه در می یابیم که تبیین کتاب از مهمترین مأموریت های پیامبر صلی الله علیه وسلم است، بدین سبب است که تمام أفعال، أقوال و أحوال آن حضرت صلی الله علیه وسلم بیان و تفسیر کتاب الهی می باشد و نیز بدین سبب است که فهم کتاب، بدون فهم سنت کامل نیست.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند که: شاید آیه اشاره به دو نوع وحی داشته باشد. يك وحی که قرآن است و برای همه‌ی مردم، و يك وحی که برای تفسیر و بیان قرآن است و مخصوص پیامبر. یعنی ما به سوی تو ذکر فرستادیم تا تفسیر قرآنی را که برای مردم نازل شده بیان کنی.

«وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (44)»: شاید پس از بیانت در آن تدبر و تأمل کرده و حقایق آن را

فکورانه بفهمند. و پند بگیرند.

باید گفت: که قرآن، ذکر است، مایه تذکر و توجه انسان و دور نمودن او از غفلت و نسیان. این جمله، بر لزوم تفکر برای خواننده قرآن دلالت می‌کند.

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾

پس آیا کسانی که [بر ضد قرآن و پیامبر] نیرنگ های بد به کار گرفتند، ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فرو برد و یا مجازات (حق) از آنجا که انتظارش را ندارند به سراغشان بیاورد. (۴۵)

تفسیر:

«مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ»: توطئه بدی‌ها را چیدند. توطیه‌ها و نیرنگ های زشت و بدی را پلان و پی ریزی کردند. کلمه «السَّيِّئَاتِ» صفت موصوف محذوف «الْمَكَرَاتِ» است، یعنی: «مَكَرُوا الْمَكَرَاتِ السَّيِّئَاتِ». یا این که مفعول فعل «مَكَرُوا» است اگر به معنی «عَمِلُوا» باشد. «يَخْسِفُ»: به زمین فرو ببرد (ملاحظه شود سوره: قصص آیات 81 و 82).

توطئه‌گران علیه دین بدانند که مکر و حیل‌های آنان، در برابر علم و قدرت الهی، پوچ و بی اثر است. یعنی آیا آن‌ده از کافران که در باره‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم، نیرنگ به کار بردند و در دار الندوه دست به توطئه و پلان قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم را طرح ریزی کردند، مطمئن هستند که خدا مثل قارون آنها را در زمین فرو نمی‌برد؟ «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (45)»: زمان و مکان و نوع قهر الهی در دنیا قابل پیش‌بینی نیست که امکان فرار از آن وجود داشته باشد. این عذاب میتواند، یا در حالت امنیت و آسایش و یا هم بطور ناگهانی و یا هم به طور غیر منتظره و بدون آگاهی از مسیر و جهت آن با عذاب مواجه شوند؟

أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾

یا به هنگامی که (برای کسب مال و ثروت فزونتر) در رفت آمدند دامن شان را بگیرد در حالی که قادر به فرار نیستند. (۴۶)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَقْلِبُهُمْ»: رفت و آمد برای امور تجارت و سوداگری. وسعی و تلاش برای کسب.
«فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ»: (ملاحظه شود سوره های: أنعام/134، یونس/53، هود/20 و 33، توبه/2 و 3). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

آیه مبارکه این فهم را میرساند که: نزول عذاب، ناگهانی و در هر حال و شرایطی است. (فرق نمی‌کند که انسان در سفر باشد، یا هم در وطن باشد، فرق نمی‌کند، انسان در خواب باشد، و یا هم در بیداری، چه در راه رفتن باشد و یا هم ایستاده،...) بصورت کل باید بعرض رسانید که هیچ شخصی و یا هم هیچ عاملی مانع قهر الهی شده نمی‌تواند.

أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٧﴾

یا بطور تدریجی با هشدارهای خوف انگیز آنها را گرفتار سازد چرا که پروردگار رؤف و رحیم است. (۴۷).

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَخَوُّفٌ»: بمعنی خوف و ترس و همچنان بمعنی کم و کاست در اموال و اولاد نیز آمده است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ»: یا این که آنان را در حالی نابود کند که از نزول عذاب در خوف و هراسند و منتظر آن هستند. که هر لحظه انتظار دارند که طوفان، مرگ، تباهی و نقصان جا و جایداد به سراغشان آید؟
ابن کثیر فرموده است: چنین عذابی شدیدتر و دردناکتر است؛ زیرا انتظار تحقق امری همراه با مستولی شدن ترس و هراس بسیار رنج آور است. (مختصر ۳۳۳/۲).
در برخی از اوقات همین رعب و ترس از عذاب خودش مایه‌ی هلاکت انسان می‌گردد.
«فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّوُفٌ رَحِيمٌ (47)»: و در برخی از اوقات تأخیر در عذاب و مهلت دادن به گنهکاران، بخاطر لطف اوست تا توبه کنند.
یعنی خدای متعال به خلشش رؤف است، بناءً نافرمانان را مهلت داده و به شتاب در مجازات اش اقدام نمی‌کند، بلکه کفار را در این سرای دنیا از برخورداری‌ها بهره‌مند می‌سازد، او به خلق مهربان است، پس حجت را بر آنان برپا داشته، راه را برایشان روشن می‌سازد و در مهلت هم برایشان تأخیر روا میدارد.

خواننده محترم!

از فحوای آیات متبرکه (45-47) این سوره مبارکه در مییابیم که خداوند متعال در این آیات، چهار نوع عذاب برای توطئه‌گران علیه دین، مطرح نموده است:
اول: عذاب زمینی «يَخْصِفُ... بِهِمُ الْأَرْضَ» «خدا آنان را در زمین فرو برد» چنان‌که قارون را فرو برد؟

دوم: عذاب آسمانی: «یا از آن جایی که نمی‌دانند» یعنی: حدس نمی‌زنند و کاملاً از آن غافلند «عذاب برآنان بیاید» چنان‌که الله متعال با قوم لوط و دیگر امت‌های دروغ در آن زمان چنین کرد؟

سوم: عذاب ناگهانی: «يَأْخُذْهُمْ فِي تَقْلُبِهِمْ» «یا در حال رفت و آمدشان» در سفرها و تجارت‌ها و رفت و برگشت شان در شب و روز «آنان را بگیرد؟ پس عاجزکننده نیستند» یعنی: باید بدانند که به وسیله هیچ نیروی مدافع و پشتیبانی، از عذاب گریزنده یا بازداشته شده نیستند.
چهارم: عذاب روحی: «يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» «یا آنان را در حالیکه وحشت زده اند فروگیرد» یعنی: آیا ایمن شده اند که بعد از پدیدارشدن قرائن نابودی، یا بعد از کم کردن آنها بر اثر کشته شدن یا مرگ آنان را به عذاب فروگیرد به طوری‌که اندک‌اندک از اطراف و نواحی فروگرفته شوند و کم گردند تا این‌که سرانجام یکباره بر همگی‌شان عذاب فرود آید؟

روایت شده است که روزی عمر (رض) بر منبر از اصحاب کرام سؤال کرد: در تفسیر «أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ» [النحل: 47] چه می‌گویید؟ اصحاب کرام ساکت ماندند. در این اثنا پیرمردی از قبیله «هذیل» برخاست و گفت: این آیه به لهجه و گویش ما نازل شده است؛ تخوف یعنی تنقص و کم شدن تدریجی.

«همانا پروردگار شما رؤف و مهربان است» لذا بر فرود آوردن عذاب شتاب نمی‌کند بلکه از روی رأفت و مهربانی مهلت‌تان می‌دهد پس سزاوار است که شما نیز از مکر و

توطئه و پیروی از شیطان دست بردارید.
أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾

آیا آنها مخلوقات خدا را ندیدند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده میکنند! (۴۸)

تفسیر:

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»: آیا آن کافران پند نمی‌گیرند و قدرت الله متعال را در نمی‌یابند که هر چه را خلق کرده است از قبیل کوه و درخت و سنگ، آسمان، زمین، دریاها، ابحار، آفتاب، مهتاب، نهرها، کوه‌ها، ستارگان، شب و روز، درختان و میوه‌ها که «يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ»، به این ترتیب نه فقط خود اشیاء، بلکه آثار و لوازم و خواص اشیاء، همچون سایه آنها، در برابر خداوند خاضع و فرمانبردار آند. مانند سایه‌های آنها همراه با حرکت آفتاب در روز و حرکت مهتاب در شب، به راست و چپ در گردش و گرایش اند فکر نمی‌کنند؟

اگر اشیای هستی، حتی سایه آنها، در برابر خداوند ساجد و خاضع آند، چرا بشر نباشد. «وَهُمْ دَاخِرُونَ (48)» در همان حال کمال فروتنی و کوچکی از خود نشان میدهند، یعنی: سجده میکنند درحالی‌که برای حق تعالی فروتن و خوار شده‌اند و سر بر خاک تواضع و تذلل نهاده‌اند بدین ترتیب معلوم میشود که تمام این پدیده‌ها تسلیم قدرت و اراده‌ی الله متعال میباشند و تدبیر او را می‌پذیرند، پس آن کافران چگونه در اطاعتش تکبر و نخوت نشان می‌دهند؟ سجده و تسبیح تمام هستی از روی شعور است، گرچه ما آن را درک نمیکنیم. گفتنی است که در آیه متذکره اشاره به سجده جمادات بعمل آمده است، سپس حق تعالی از سجده جانداران چنین یادآوری بعمل آورده میفرماید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾

(نه تنها سایه‌ها بلکه) تمام آنچه در آسمانها و در زمین از جنبندگان وجود دارد و همچنین فرشتگان، برای الله سجده میکنند و هیچگونه تکبری ندارند. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَابَّةٌ»: جنبنده. رونده، به جانداري گفته میشود که از مکانی به مکان دیگر حرکت کند و منتقل شود. این کلمه بر انسان و حیوان و جنّ اطلاق میشود، ولی به فرشتگان گفته نمی‌شود. (ملاحظه شود سوره‌های: بقره آیه 164، هود آیات 6 و 56). «مِنْ دَابَّةٍ»: برخی این قید را برای «مَا فِي الْأَرْضِ» میدانند، ولی به دلیل آیه‌های دیگر مربوط به «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» به طور کلی است (شوری / 29، حج / 18). «الْمَلَائِكَةُ»: ذکر خاص فرشتگان با وجود دخول در کلمه عام (ما) برای بزرگداشت فرشتگان و این که آنان نوعی از آفریدگانند که در ماهیت جدای از جنبندگانند.

تفسیر:

یعنی و هر آنچه در آسمان‌ها و در زمین از جنبندگان اند تنها برای خدای یگانه سجده میکنند و فرشتگان نیز در تواضع و ذلت و شکستگی کامل برای او سجده ور اند و تکبر نمی‌ورزند. فرشتگان را مخصوصاً به خاطر فرمان‌پذیری مطلق و قدر و جلال جایگاه شان

یاد کرد. پس جز نافرمانان جن و بنی آدم، دیگر هیچکس از سجده برای الله متعال ابا نیاورده است.

هدف از سجده‌ی تمام موجودات آسمانی و زمینی یا خضوع تکوینی و تسلیم بودن آنها در برابر قوانین هستی است و یا آنکه مراد سجده‌ای برخاسته از درك و شعور است، که ظاهر آیات، دومی است، گرچه از درك و شعور ما خارج است! اگر همه موجودات، همانند فرشتگان، در برابر خدا خاضع و ساجداند، چرا ما انسانها سجده نکنیم و استکبار ورزیم. از ظاهر آیه چنین فهمیده میشود که در آسمان نیز همچون زمین موجودات زنده‌ای و جنبنده ساکن است.

«وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (۴۹): فرشتگان تسلیم محض الله متعال هستند. در ضمن باید گفت که خوف و ترس ما از الله متعال، بخاطر گناهانمان است، اما ترس فرشتگان از پروردگار با عظمت، ناشی از مقام و عظمت پروردگار سبحان و تعالی است.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿۵۰﴾

آنها از (مخالفت) پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند، و آنچه را که به آنان دستور داده می شود، انجام میدهند. (۵۰)

تفسیر:

«مِنْ فَوْقِهِمْ»: مراد بالا بودن حسی و مکانی نیست، بلکه مراد برتری و والائی مقامی است (ملاحظه شود: سوره أنعام آیه: 61، أعراف آیه: 127).

فرشتگان نه در ذات، روحیه‌ی استکبار دارند و نه در عمل، فرشتگان از پروردگار برتر و والاتر خویش می ترسند فرشتگان، مأموران الهی و مکلف هستند و فرشتگان هر آنچه را که الله متعال به آنان دستور و هدایت میفرماید انجام می دهند، نه از فرمان عصیان می ورزند و نه از آن تجاوز می‌کنند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (51 الی 62) مطالب ذیل به بیان گرفته میشود:

الف: خودداری از شرک و دوگانگی و این که تمام هستی از آن الله است و او از همه بی نیاز است و بسیاری از مردم بر سر دوراهی سرا سیمگی قرار دارند و سرگردانند؛ چون هرگاه زیان و آسیبی برای شان برسد، به بارگاه پروردگار به زاری و تضرع می پردازند و فریاد سر میدهند، وقتی آسیب و مشکلات از ایشان برطرف شد، باز بر کفر و نافرمانی پا فشاری می نمایند.

ب: کردار مشرکان، تباه و نامتناسب است.

ج: فرصت دادن به آنان، صبر و حلم آفریدگار و شتاب نورزیدن در مجازات شان؛ هرچند کفر پیشه و بدکاره اند، تافضل و رحمت و بزرگی اش را بنمایاند.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإَيَّاءِ فَارْهَبُونَ ﴿۵۱﴾

و الله [فرمان قاطعانه] داده دو معبود برای خود نگیرید، معبود (شما) تنها یکی است، پس تنها از من بترسید. (۵۱)

تفسیر:

عبادت و پرستش دو معبود بصورت مطلق باطل می باشد، چه رسد به چندین معبود که برخی از بندگان برای خود انتخاب مینمایند: طوریکه میفرماید: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا

إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ» الله متعال بر زبان پیامبرانش به بندگان خویش هدایت و دستور فرموده است که دو معبود را پرستش نکنید؛ بلکه باید فقط و فقط خدای یگانه و یکتا را پرستند؛ مراد از اینکه دو خدا نگیرید، آن نیست که دو خدا گرفتن ممنوع و سه خدا جایز است، بلکه اولاً نفی اقل، نفی اکثر را هم در خود دارد و ثانیاً شاید منظور آیه، عقیده مشرکان باشد که میگفتند: يك خدای خالق داریم و يك خدای ربّ و مدبّر، و عبادت های خود را برای خدای ربّ انجام می دادند.

همچنان باید گفت که: ثنویّت و اعتقاد به دو منشأ تدبیر برای عالم، یکی خیر و یکی شرّ در اصل باطل است. «إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» زیرا خدایی جز او نبوده و معبود راستینی جز او وجود ندارد وی را شریکی نیست؛ «فَأَيُّ الْفَرِّ هَبُونِ (51)» پس بر ای شان است که فقط از وی بترسند نه از ماسوايش.

آگاه و مطلع باشید که: ترس از غیر الله سبحانه وتعال شرك است: از مفاد آیه کریمه میتوان چنین استنباط کرد که: جایز نیست در قلب انسان ترس و هراسی از غیر الله اساساً وجود داشته باشد و هرگاه به حکم طبیعت و سرشت بشری چنین ترسی در نهاد او پدید آمد، باید آن را از خود دفع و طرد نماید. زیرا پرستش و بندگی تنها و تنها در برابر خالق یکتا جایز است قابل تذکر است که ترس بشر در امورات دنیوی بحث جداگانه میباشد. «ترس از پادشاه ظالم، و دزدان و حیوانات درنده» بحث جداگانه میباشد.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (۵۲)

آنچه در آسمان ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، و نیز دین ثابت و پایدار مخصوص اوست؛ پس آیا از غیر الله می ترسید؟ (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الدِّينُ»: دین و شریعت. قوانین و سنن. اطاعت و انقیاد «وَ اصْبًا»: همیشه و همواره (ملاحظه شود سوره صافات / 9). واجب و لازم. خالصانه. این کلمه حال (الدِّينُ) است. دین: در آیه مبارکه به معنی طاعت و اخلاص و انقیاد است. بنابر این، هیچ مرجع مطاع و فرمانروایی نیست مگر این که این طاعت از وی در زمانی قطع میشود؛ یا با زوال یا با ناکامی اش، بجز الله متعال چرا که طاعت و اخلاص و انقیاد به طور زوال ناپذیری همیشه برایش دوام دارد.

تفسیر:

«وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست، در ملک، در آفرینش و در بندگی یعنی و هر آنچه در آسمانها و در زمین است در آفرینش، ملک، روزی دهی، تدبیر و کارگردانی تنها و تنها از آن خداوند متعال است، تمام موجودات آسمان ها و زمین را او خلق کرده و ملک و بنده ی او می باشند. «وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا»: و دین خالص و آیین همیشگی و پایدار نیز از آن اوست، پرستش و بندگی، تنها در برابر خالق یکتا است.

«وَ اصْبًا»: یعنی دین و انقیاد خالص، ثابت و دایم که هرگز زایل نمی شود. فقط او باید پرستیده شود و به طور دایم تسلیم او شد؛ چرا که فقط او معبود حقیقی است و اطاعت محض مر او را سزد.

«أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (52)»: همزه برای استفهام انکاری و توبیخ آمده است؛ یعنی چگونه از غیر او پرهیز کرده و می ترسید در صورتی که تمام سود و زیانها در دست توانمند او

قرار دارد؟ یعنی: آیا از کسانی غیر الله متعال که به نام خدا و معبود نام نهاده شده‌اند و در سراسیب زوال و نابودی قرار دارند، می‌ترسید؟

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»: ای انسان! هر نعمت و برکتی که به شما عطا شده است از قبیل روزی و نعمت و عافیت و پیروزی، عموماً از فضل و احسان الله سرچشمه گرفته است.

پس آیا برای شما درست است که از غیر وی ترسیده و دیگران را بپرستید حال آنکه او به پرستش سزاوارتر و به یگانه خواندن اولی است؟

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ (۵۳)

و آنچه از نعمت‌ها در دسترس شماست همه از سوی الله است، باز چون زیان و ضرری به شما رسد، به‌سوی او می‌نالید. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَجْأَرُونَ»: ناله و فریاد سر می‌دهید و متضرعانه کمک می‌طلبید. از مصدر (جَوَّار) به معنی هُرا و آوای و حوش و چهارپایان است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

همه‌ی نعمت‌ها، حتی آنچه که در نظر شما ناچیز است، به اراده‌ی الهی به شما داده شده است طوری‌که می‌فرماید: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» ای انسان! هر نعمتی که دارید، هر نعمت و برکتی که به شما عطا شده است، اعم از نعمت‌های آشکار و پنهان و بزرگ و کوچک؛ مانند هدایت، امنیت خوش نامی و خوش فرجامی، مال، فرزند و غیره... همه مخصوصاً و منحصر از آن حق‌تعالی است، زیرا نعمت بخش حقیقی که بر شما از فضل خویش سرازیر ساخته اوست نه غیر وی.

باید گفت که: هم نعمت‌ها از اوست، هم در خطر‌ها، تنها پناهگاه اوست. طوری‌که آمده است: «ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ (53)» باید گفت که: انسان مخلوق ضعیف است و با کوچکترین تماس سختی و مصیبت، درمانده می‌شود. آنگاه هر وقت ناراحتی و مصیبتی برایتان پیش آید، و یا زمانی‌که بلا بر شما فرود آید و آسیبی به شما برسد، یا مریضی و سایر ناراحتی و مشکلات به سراغ شما آمده، و یا هم فقر و تنگدستی گریبان‌گیرتان گردد، جز خدای یگانه هیچکس دیگر را نمی‌خوانید، در وقت سختی‌ها به بارگاه او ضجّه و ناله دعا سر داده و زار زار با او راز می‌گویید.

«ضر»: به نگرانی، مریضی و یا هم بلا، نیازمندی، قحطی و هر چیزی است که انسان از آن متضرر می‌شود.

قابل تذکر است که مفهوم این آیه مبارکه: در آیات دیگر قرآن عظیم الشان نیز تکرار شده است، بطور مثال در آیه‌ی 67 سوره اسراء آمده است: «وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُوراً» هرگاه در وسط بحر با خطری مواجه شوید، جز او هر چه را در خیال خود می‌خواندید، محو شود، ولی همین که او شما را به خشکی رساند، روی گردان شده و کفران نعمت می‌کنید.

ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴)

سپس هنگامیکه الله زیان را از شما دور کند [برخلاف انتظار] گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌آیند. (۵۴)

تفسیر:

امام قرطبی فرموده است: یعنی این که بعد از نجات یافتن از بلا، برگشتن به شرک و کفر تعجب آور است. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۱۵).

باید گفت که: ایمان واستغاثه به خداوند، نباید موسمی و مقطعی و یا باصطلاح برای چند روز و یا هم مدت معینی باشد. طوریکه درآیه متبرکه میفرماید: یعنی اینکه بعد از اینکه آن سختی‌ها و بلاها را از شما برطرف کرد و بعد از سختی آسانی را جایگزین ساخت آنگاه گروهی از شما غیر خدای سبحان را با وی شریک آورده، دیگران را پرستش نموده، نعمت‌هایش را انکار و احسانش را ناپسندی و کفران میکنند.

ابوالثناء سید محمود شهاب الدین آلوسی (۱۲۱۷-۱۲۷۰ق)، مفسر و فقهی مشهور جهان اسلام میفرماید: «کردار و رفتار بسیاری از عامه ی مردم امروزی که به کسانی غیر از ذات کردگار پناه میبرند و مدد می جویند، و از پناه جستن به پیشگاه آفریدگار امتناع می ورزند؛ نشان سفاکت و گمراهی نوینی است که از گمراهی پیشین گذشتگان بسی بدتر و ناپسندتر است و پوست و موی بدن انسان مؤمن از شنیدن آن به لرزه در می آید.

برخی از متشخصین (پیرنماها)، آنانکه خود را دلسوز جلوه میدهند، وقتی کودک بودم، به من میگفتند: احتیاط کن! هرگاه دچار مصیبت و رنجی شدی، حل آنرا از خدا مطلب؛ و او را به فریاد خود مخوان زیرا الله برای برطرف کردنش شتاب نمی ورزد و به فریادت نمی آید و به حال سخت و مشکل تو-در آن هنگام اهمیت نمیدهد. باید از اولیای پیشین پناه و التماس کنی و دست به دامن شوی؛ چون آنان به سرعت به فریادت می آیند و مشکلات را می‌کشایند و به وضع تنگ و اسفبار تو اهمیت میدهند (!) اما گوشم آنرا پس داد و به دور انداخت، چشمم اشک ریخت و از بارگاه پروردگارم مسألت کردم تا مرا و همه ی مسلمانان راستین را از امثال این گمراهی آشکار، رستگار فرماید. (با کمال تأسف بسیاری از پیر نمایان و متشیخان دلسوزنمای زمان حاضر هم، سخنانی شرک آلود و توهماتی واهی را در دل دارند. [تفسیر روح المعانی، ج ۷، جزء ۱۴، ص ۱۶۶] [تفسیر مراغی به نقل از الوسی].

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

(بگذار) نعمتهائی را که به آنها داده ایم ناشکری کنند و چند روزی (از این متاع دنیا) برخوردار شوید، پس به زودی خواهید دانست (که چه سرنوشت سیاهی دارید!) (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ»: بگذار کفران و ناسپاسی چیزهائی را بکنند که برای شان داده ایم. بگذار نعمت هائی را که به آنان اعطا نموده ایم نادیده بگیرند. لام آن لام عاقبت، و کفران به معنی ناسپاسی و انکار است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ»: بگذار نعمت‌ها و احسان‌های بزرگ که از آن برخوردار گردیده اند انکار کنند، بگذار از دنیای فانی ناپایدار خود برخوردار شوند؛ «فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (55)»: اما باید بدانند که؛ به زودی عملکرد بد شان در روز حساب برای شان آشکار خواهد شد آن روز که عذاب اخرات را می‌چشند. ولی نباید فراموش کنند که: پایان کامیابی‌های کفر آلود، همانا قهر و غضب الهی است.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَسَأَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ﴿٥٦﴾

و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم نصیبی برای آنچه (بتهایی که چیزی) نمیدانند مقرر میکنند. قسم به الله از آنچه به دروغ افتراء میکردید، پرسیده خواهید شد. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَظْلُمُونَ»: بت‌ها نمی‌دانند. کافران دلیل و حجتی بر الوهیت بُتها ندارند. کافران هیچگونه سود و زبانی از بت‌ها که پرستش میکنند سراغ ندارند و هیچگونه فایده‌ای را از آنان بدست آورده نمی‌توانند.

تفسیر:

«وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَغْلُمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ»: در این هیچ جای شکی نیست که: هر چه داریم از جانب الله متعال است، که نباید برای غیر او در این اموال سهمی قرار دهیم. در این آیه مبارکه به فهم عالی اشاره می‌نماید که: از جمله کارهای زشت مشرکان اینست که: بخشی از اموالی را که حق تعالی به ایشان روزی داده است، آنرا برای کسب رضایتمندی بتانی که از آن هیچ سود و زبانی متصور نیست نذر و به مصرف میرسانند، یعنی: بعد از آن همه زاری و ناله‌ای که به بارگاه خدای سبحان کرده‌اند تا رنج و آسیب را از آنان بر طرف و دفع سازد، باز برای جمادات و شیاطینی که حقیقت و جوهر آنها را نمی‌دانند، یک بخش از اموالی خویش را که خداوند متعال بمثابه روزی برای شان قرار داده، بخاطر کسب به اصطلاح رضایتمندی بتها، در اختیار بتهای خویش به شکل نذرانه قرار میدهند. این سهم و نذرانه شامل حیوانات و محصولات زراعتی میگردد. قابل تذکر است که مشرکان برای همین بتان خویش هیچگونه دلیل و برهانی برای خدا بودنشان هم در اختیار ندارند. (بنا به قولی برای خدایان ساختگی که جمادند و چیزی نمی‌دانند، سهمی معین کرده‌اند).

«تَاللَّهِ لَأَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (56)»: ای مشرکان! به خدا قسم که در روز قیامت از این دروغ، افترای و بهتان که عبادت رحمان را به بتان و شیطان صرف کردید، از شما پرسیده خواهد شد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷)

ودختران را [به عنوان فرزند] برای خدا قرار میدهند، او منزّه [از توالد و تناسل] است؛ ولی برای خودشان آنچه را که [از پسران] میل دارند [به عنوان فرزند قرار می‌دهند]. (۵۷)

«الْبَنَاتِ»: دختران. مراد فرشتگان است که کافران آنها را دختران الله متعال بشمار می‌آورند. ملاحظه شود سوره: (انعام/100) وایشان را می‌پرستیدند ملاحظه شود سوره (سبا آیات 40 و 41).

تفسیر:

کفار به دروغ دختران را به الله سبحان و تعالی منسوب می‌ساختند و میگفتند: فرشتگان دختران الله متعال اند. درحالیکه حق تعالی از داشتن فرزند منزّه است. آنان برای خود پسران را که برای شان علاقه داشتند منسوب به خود و دختران را بحیث فرزدان الله اختصاص می‌دادند. طوریکه در (آیه 19/سوره‌ی زخرف) میفرماید: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائًا»: آنان در داشتن این اعتقاد سه انحراف را مرتکب میشدند.

اولین انحراف شان این بود که: برای الله متعال به داشتن فرزند قائل میشوند، در حالیکه حکم صریح قرآن عظیم الشأن همین است که: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» (سوره اخلاص آیه: 3)

(فرزند نیاورده و فرزند کسی نیست.) باید گفتکه: رابطه خداوند با موجودات، رابطه آفرینش است نه زایش. او موجودات را خلق می کند، یعنی از نیستی به هستی می آورد، نه آنکه خود بزاید. زیرا نوزاد از جنس والدین و در واقع جزئی از آنهاست، در حالیکه هیچ چیز از جنس خداوند و یا جزئی از او نیست.

چون بیشتر مشرکان و اهل کتاب برای خداوند فرزند قائل بودند، لذا «لَمْ يَلِدْ» که به معنای نداشتن فرزند است، مقدم بر «لَمْ يُولَدْ» آمده است. بصورت کل این آیه مبارکه: عقیده مسیحیت که عیسی را فرزند خدا می دانند و هم عقیده یهود که عزیر را فرزند خدا میدانستند و هم عقیده مشرکان جاهلی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، رد می کند.

باید گفت که: صَمَدِيَّة و بی نیازی الله سبحان و تعالی از همه چیز، دلیل آن است که او نیاز به فرزند و والدین ندارد. «اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» در ضمن باید گفت که: خداوند علّتی ندارد و از چیزی به وجود نیامده است. «وَ لَمْ يُولَدْ» و مولود، معلول است و نمیتواند خدا باشد. «وَ لَمْ يُولَدْ».

دوهمین انحراف شان این بود که: مشرکان ملائکه را دختر می پنداشتند، در حالیکه ملائکه دختر و پسر ندارند.

سومین انحراف مشرکان این بود: دختران را که مایه ننگ میدانستند، آن را به الله متعال نسبت میدادند! «أَفَأَصْنَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» (سورة اسراء/ آیه 40) (آیا (می پندارید)

پروردگارتان شما را با داشتن پسران برگزیده و خودش از فرشتگان، دخترانی گرفته است؟ همانا شما سخن (و تهمت) بزرگی میگویید).

قابل یاد آوری است که: همین انحراف در عقیده است که آثار و پیامد منفی و خطرناک خویش را در انحراف جامعه و جهان بینیها و اندیشهها و آداب و رسوم آن نشان میدهد.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾

و چون یکی از آنان را به [ولادت] دختر مژده دهند [از شدت خشم] چهره اش سیاه گردد، و درونش از غصه و اندوه لبریز و آکنده شود!! (۵۸)

تفسیر:

باید گفت که: تحقیر و پست شمردن دختر، فکر جاهلی و خرافی است. اُدیان ابرهیم، وبخصوص دین مقدس اسلام؛ عقاید خرافی جاهلیت را درمورد دختر وزن، محکوم میکنند طوری که درآیه مبارکه میفرماید: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ» اگر به یکی از کافران رابه ولادت دختر مژده بدهند «ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا» چهره اش از غم و اندوه سیاه و دگرگون میشود. امام قرطبی گفته است: کنایه از غم و اندوه است نه سیاهی. عرب می گویند: هرکس با مشکلی روبرو شود سیمایش سیاه میشود. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۱۶). «وَ هُوَ كَظِيمٌ (58)» قلبش از کین و غیظ لبریز است.

تتفرع أعراب جاهلیت از داشتن دختر:

در مورد اینکه چرا اعراب جاهلیت از داشتن دختر تتفرع داشتند میتوان به چند نکته ذیل اشاره بعمل آورد:

دختر نقش اقتصادی و تولیدی نداشته و بار زندگی بوده است.

در جنگ که سرنوشت قبیله به آن گره میخورد. دختر قدرت جنگیدن و دفاع فزیزی را مانند مرد نداشته است.

در جنگ‌ها، اکثر دختران به اسارت گرفته می‌شدند و مورد اذیت بیشتر و تجاوز شنیع تر دشمن قرار می‌گرفتند.

بر خلاف تفکر جاهلی، اسلام برای دختر، ارزش زیادی قائل شده است. دین مقدس اسلام یک‌هزار و چهارصد سال قبل قانون را وضع نمود، که بشریت امروزی که داد از عدالت، مساوات و آزادی و دموکراسی، می‌زنند تا هنوز توانمندی وضع چنین قانون را بدست نیآورده‌اند. اسلام با قوانین ای که پروردگار با عظمت ما در مورد مقام انسان و بخصوص مقام والای زن و روشن کردن رسالت مرد وزن در جامعه و خانواده، ارشاد فرموده است: قسمت ازین قانون الهی و آسمانی در (آیه ۳۲ / سورة نساء) با زیبایی خاص آن چنین بیان گردیده است: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبْنَ» (مردان از آنچه کسب می‌کنند و به دست می‌آورند بهره‌ای است). پیامبر اسلام یک‌هزار چهارصد سال قبل اعلام داشت: «النَّاسُ كُلُّهُمْ سَوَاءٌ كَاسْنَانِ الْمَشْطِ» (مردم زن و مرد (ما نند دندان‌های شانه با هم برابر اند. و هیچ‌گونه تفاوت بین شان وجود، ندارد).

يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹)

به سبب مژده بدی که به او داده اند، از قوم و قبیله اش [درجاییکه او را نبینند] پنهان میشود [و نسبت به این پیش آمد در اندیشه ای سخت فرو میرود که] آیا آن دختر را با خواری نگهدارد یا به زور، زنده به گورش کند؟! آگاه باشید! که [نسبت به دختران] چه بد قضاوت می‌کردند. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَوَارَى»: خود را نهان و از دید مردم پت و پنهان می‌سازد. «هُون»: خواری و رسوائی «يَدُسُّهُ»: زنده به‌گورش کند. دفن و پنهانش سازد.

تفسیر:

باتأسف بایدگفت: در طول تاریخ بشریت گاهی بزرگترین جنایت‌ها، زیر پوشش مقدس‌ترین شعارها صورت می‌گیرد. طوریکه درآیه مبارکه آمده است: «يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ» از بیم ننگ ناشی از تولد دختر، خود را پنهان میکند. از قوم و قبیله خود غایب میشود و از آنان روی می‌پوشاند تولد دختر را مصیبت بحساب آورده نه عطیه‌ی الهی. سپس در این‌که چه باید بکند به فکر فرو می‌رود.

«أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ»: به سبب عار و ننگی که در نهاد خود به خاطر نوزاد دخترش می‌یابد و در این حال متردد است که آیا دختر را زنده گذاشته و بر این خواری و خفت شکبیا باشد یا که او را از بیم عار، زنده در خاک پنهان کند؟ یعنی: به تأمل فرو میرود و پیوسته میان دو امر در تردید است؛ یکی نگاه داشتن دختر، که اگر او را نگهدارد، البته با خواری و انفعال و انکسار نگاه می‌دارد «یا در خاک پنهانش کند» با زنده به‌گور دفن کند؟.

آیا این دختر را باخفت و خواری نگهدارد یا این که او را در خاک دفن کند؟ «أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (59)»: آگاه باشید که الله متعال این فیصله مشرکین را که؛ دختران را به الله متعال و پسران را به خود منسوب ساخته‌اند سخت تقبیح میکند. در حدیث شریف آمده است: «هر کس دختری داشته باشد و وی را ادب آموخته به نیکی

تربیت کند، به نیکوترین وجه تعلیمش دهد و از نعمت‌هایی که الله سبحان و تعالی بر او فرو ریخته بروی بریزد، آن دختر برایش حجاب و پرده‌ای از آتش دوزخ میشود».

خواننده محترم!

باید گفت مطابق مفاد آیات متذکر برای شخصی مسلمان جایز نیست که تولد دختر را برای خود ذلت و مصیبت بشمارد، و حتی همچو تصور کردن اصلاً جایز نمی باشد. در تفسیر روح البیان به حواله شرعی آمده است که مسلمان باید از تولد دختر بیشتر اظهار مسرت کند، تا که این مخالفت با اهل جاهلیت باشد، در حدیث شریف آمده است که آن زن بسیار مبارک می باشد که اولین بار دختر بزاید، و در تقدیم آنات در آیه 49 سورة شوری آمده است: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِثَاءً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ» (فرمان روایی آسمانها و زمین مخصوص الله است، هر چه بخواهد می آفریند، به هر که بخواهد دختران بخشد و به هر که بخواهد پسران بخشد).

هم بدین مطلب اشاره شده است، که تولد دختر برای اولین بار افضل است. و در حدیث آمده است که چون یکی از این دختران داشته باشد، و باز به او احسان کند، پس این دختران میان او و جهنم حایل خواهند شد. (روح البیان). خلاصه اینکه بد پنداشتن تولد دختر، رسم بد زمان جاهلیت است، و مسلمانان باید از آن اجتناب ورزند و در مقابل وعده الهی باید مطمئن و مسرور باشند. والله اعلم.

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾

برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، صفات زشت [وسیرت بد] است، و صفات برتر و والا برای الله است و او غالب باحکمت است. (٦٠)

تفسیر:

زیبایی انسانها به ایمان و عقیده شان است، ولی اگر ایمان انسان زایل شود، او بمثابه جرائم و میکروب خطرناکی بدی ها مبدل میگردد، قابل تذکر است که: منشأ و اساس همه ی زشتی ها و بدی ها در بین انسانها، همانا انکار ورزیدن به قیامت و روز جزا است، طوریکه خداوند متعال در آیه متبرکه میفرماید: «لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ» آنان که آخرت را تصدیق نمیکند و از روی نادانی و جهالت فرشتگان رادختران الله متعال نسبت میدهند. یعنی: آنها با انتخاب ضعیفترین دو جنس برای خدای سبحان، خواستند تا این مثال اضعف، وصف و مثالی برای او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش است. نه! چنین نیست بلکه وصف و مثال زشت که عبارت از جهل و کفر به الله سبحان و تعالی است، از آن گروهی است که وی را به زشتی ها وصف میکنند. «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» صفت والا و عالی از آن خدای عز وجل میباشد که دارای کمال مطلق است و از صفات مخلوقات منزّه و مبرا است. این وصف عبارت است از: بی نیازی کامل وی از فرزند و تعلقات، سخای فراگیر، علم وسیع و دیگر اوصاف جلال و کمالش،

«وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (60)» و او با عزت و با حکمت است (و میتواند هرکاری را بکند و کارهایش از روی حکمت است). و طوریکه که گفتیم عزت و قدرت خداوند، همراه حکمت است، اوست عزیز یعنی: قدرتمند در ملکش، که در کمال و مطلقیت قدرتتش یگانه است «حکیم» است و به کمال حکمت در صنع و آفرینش موصوف میباشد، از این روی به بندگان گمراه و ستمگر خویش مهلت میدهد.

الله متعال میتواند انسانها را در برابر ظلم و ستمشان بگیرد و کیفر دهد. اگر چنین کند زمین

را بر روی ایشان خراب میکند. ولیکن حکمت او اقتضاء میکندکه آنان را تا مدت معینی که سررسید عمر ایشان است، به تأخیر بیندازد.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾

و اگر خدا مردم را به سبب ظلمشان مؤاخذه کند، هیچ جنبنده‌ای را [که مستحق مؤاخذه است] بر روی زمین باقی نمیگذاشت، ولی آنان را تا مدتی معین مهلت میدهد، پس چون وقت مقرر آنان برسد لحظه‌ای (أجلشان) به تأخیر نمی افتد، و لحظه‌ای نیز پیش نمی شود. (۶۱)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: سزای الهی، براساس ظلم خود انسانها است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ» اگر خداوند متعال باکافران، مطابق کفر و نافرمانی انسان را به سزای ظلم شان مؤاخذه میکرد. و در دادن سزا شتاب به خرج بدهد. (مراد از مردم در آیه مبارکه، کفار یا تمام گنهکاران اند).

«ما تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ» هیچ موجود زنده‌ای اعم از انسان و حیوان بر روی زمین باقی نمیماند. بصورت قطع تمام کسانی را که بر روی زمین آند فنا مینماید و هیچ جنبنده‌ای را [که مستحق مؤاخذه است] بر روی زمین باقی نمی گذاشت.

«وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» اساساً باید گفت که: سنت الهی بر مهلت دادن و تأخیر در مجازات است. همچنان در کار الله متعال؛ اِمهال، هست، اما اهمال نیست. مجازات الهی دیر و زود واقع میگردد. ولی حکمت پروردگار با عظمت اقتضاء میکند که کیفر آنها را تا مدتی معین به تأخیر اندازد. ولی نباید فراموش کرد طوریکه در فوق یاد آور شدیم که: مهلت خداوند، هم أجل و اندازه ای دارد.

«فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (61)» اما هر گاه آن زمان معین و معیاد مقرر شده ای که برای نابودی آنها تعیین شده است، فرا برسد.

حتی مدتی کوتاه و ناچیز هم تأخیر و تقدیم نخواهند داشت. طوریکه در (آیه 59/سوره کهف) میفرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ أَمْثَلُكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا «59» (و (مردم) آن آبادی‌ها را هنگامیکه ستم کردند، هلاکشان کردیم و برای نابود کردنشان (از پیش) زمانی را قرار دادیم).

طوریکه گفته شد که: قانون کلی الله متعال، تأخیر در عذاب است، ولی در برخی از اوقات خداوند متعال، ظالمین را گوشمالی می دهد تا عبرتی برای سایر انسانها باشد. باید گفت که: مهلت خداوند متعال، بر اساس لطف او و برای توبه و جبران است، پس انسانها نباید به آن مغرور شوند. و از مهلت های الهی استفاده سوء بعمل آرند.

صحابی جلیل القدر، قتاده میگوید: «الله متعال در زمان نوح علیه السلام چنین کرد و تمام جاندارانی را که در روی زمین بودند جز آنچه در کشتی حمل شده بود همه را هلاک ساخت».

امام بیهقی نقل میکند: «ابو هریره (رض) از مردی شنید که می گوید؛ ستمگر جز به خودش زیان نمی رساند. پس در رد قول وی فرمود: به الله متعال قسم چنان نیست که تو میگویی بلکه حتی مرغان در آشیانه های خود به سبب ظلم ظالم می میرند».

در حدیث شریف آمده است: «چون الله متعال به قومی عذاب را اراده کند، به همه کسانی

که در میان آن قوم هستند (أعم از بدکار و نیکوکار) عذاب در میرسد، لیکن پس از آن، آنان بر اساس نیت یا بر وفق اعمال خود برانگیخته می شوند».

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در مبحث..... کتاب خویش مینویسد: دلیل اینکه حق تعالی ظالم و غیر وی و هیچ جنبنده دیگری را بر روی زمین باقی نمیگذاشت، در حالیکه ستم فقط از بعضی صادر میشود نه از همه؛ این است که: ظالم با گرفتار شدن در چنبره انتقام و دیگران هم از شومی ظلمش نابود میشوند؛ به وسیله خشکسالی یا غیر آن از بلایا و کوبنده‌ها.

در حدیث شریف آمده است: «الله متعال عمر چیزی را که أجلش فرارسد، به تأخیر نمی اندازد و جز این نیست که افزودن بر عمر، به وسیله فرزندان شایسته‌ای است که الله متعال آنان را به بنده‌اش ارزانی میدارد زیرا آنان بعد از مرگش برایش دعا میکنند و دعای شان در حق وی، در قبرش به وی میپیوندد. پس این است معنی افزودن در عمر».

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذْبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿٦٢﴾

آنها برای الله چیزهایی قرار میدهند که خودشان از آن کراهت دارند (یعنی فرزندان دختر) با اینحال بدروغ میگویند سرانجام نیکی دارند، ناچار برای آنها آتش است و آنها از پیشگامان (در آتش دوزخ) هستند. (۶۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذْبَ»: زبان هایشان آشکارا دروغ را بیان میدارد (کُف / آیه 36 ف، صَلَّت / آیه 50). «الْحُسْنَىٰ»: سرانجام نیک. مراد سعادت و خوشبختی اخروی است که همانا جنت میباشد. «لَا جَرَمَ»: «حَقًّا». حتماً (هود آیه: 22). «مُفْرَطُونَ»: پیشگامان. جلو افتادگان. فراموش شدگان و از یاد رفتگان (اعراف آیه: 51، طه آیه: 126، جاثیه آیه: 34). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

این آیه مبارکه به همان تفکر خرافی مشرکان اشاره بعمل می آورد، که موضوعات آن در چند آیات قبلی همین سوره مطرح شد و آن اینکه مشرکان، فرشتگان را دختران الله بحساب می آوردند در حالیکه داشتن و منسوب ساختن دختر را برای خود مایه‌ی ننگ می‌شمردند، بالعکس به داشت پسر افتخار میکردند و آن را نعمتی بهتر از دختر معرفی می داشتند.

طوری‌که میفرماید: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ» و از جمله کارهای بدوشت‌شان این است که دختران را به الله متعال نسبت میدهند، این در حالی است که: از نسبت دادن آنها به خود نفرت دارند. «وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذْبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ» و زبان های شان چنین دروغ پردازی میکند که عاقبت به خیر آند و سر انجام نیک از آن ایشان است!

به تأسف باید گفت که: انسان در برخی از اوقات چنان دچار خیالات میشود که خیال و تصور میکند، برتر از دیگران است و عاقبتش بهتر از دیگران میباشد.

«لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ»: در حقیقت جایگاهی در آتش جهنم دارند که بالاتر از آن عذابی متصور نیست. «وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (62)» و شتابان و قبل از دیگران به آتش برده میشوند.

یعنی: آنها در دوزخ رها و فراموش میشوند (این نظر قتاده و حسن بصری است که مفرط از فرط برگرفته شده و به معنی کسی است که به سوی آب می شتابد. و مجاهد گفته است: مفرطون یعنی فراموش گشتگان در آتش).

«فرط»: چیزی است که پیش می افتد. و «مفرط» چیزی است که پیش افکنده میشود و به تأخیر انداخته نمیشود.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (63 الی 69) در باره برخی از مظاهر قدرت و نعمت پروردگار بر بندگانش بحث می نماید.

تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳)

قسم به الله که پیغمبران را به سوی امتهایی که پیش از تو بودند فرستادیم. پس شیطان کارهایشان را در نظرشان زیبا جلوه داد، و امروز او ولی و سرپرستشان است، و مجازات دردناک برای آنها است. (۶۳)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که: آشنایی با تاریخ و اقوام گذشته، عامل صبر و تحمل و درس عبرتی بس بزرگی برای انسانها می باشد.

از فحوای آیه مبارکه چنین هویدا است: که این آیه در مقام تسلی پیامبر صلی الله علیه وسلم است. که ای پیامبر از بی توجهی و روی گردانی مردم نسبت به او و بخصوص ارشادات دین مقدس اسلام نگران مباش، زیرا همه ی پیامبران الهی با همچو انسانها در طول تاریخ مواجه بوده اند.

طوری که میفرماید: «تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»: ای محمد! قسم به الله متعال قبل از تو پیامبرانی را در میان اقوامشان مبعوث نمودیم، اما شیطان بتپرستی را برای شان آراست، راه نفوذ شیطان، همانا جلوه دادن وزینت دادن زشتی ها و توجیه انحرافات است، و آنها را از پرستش خدای رحمان بازداشت تا این که آنها به تکذیب پیامبران برخاستند و دلایل استوار و روشن آنها را رد کردند.

باید متذکر شد که: ولایت شیطان، ولایت لحظه ای نیست، بلکه شیطان هر روز بدنبال سلطه بر مردم است.

«فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ» پس امروز شیطان در دنیا ناصر و یاور آنها میباشد و چه بد یآوری است شیطان! «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (63)» و بر ایشان عذاب دوزخ است، عذابی که سخت پردرد و غیر قابل تحمل می باشد.

وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۶۴)

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و مایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند. (۶۴)

تفسیر:

هدف از نزول قرآن عظیم الشان، جدا کردن حق از باطل است. طوری که میخوانیم: «وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» ای محمد! قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه عقاید و احکامی را که در آن ها اختلاف کرده اند، از توحید، معاد و سایر عقاید و احکام شرعی برای امت توضیح دهی تا حق روشن شده و حجت برپا شود.

باید متذکر شویم که: سرچشمه ی اختلافات، در بین انسانها همانا دوری از رهنمودهای

پیامبران الهی و هدایات قرآن عظیم الشأن میباشد. باید گفت که: قرآن هم کتاب قضاوت بین حق و باطل، هم وسیله ارشاد و هم وسیله دریافت رحمت الهی است.

«و هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (64)»: و آن کسیکه الله متعال هدایتش را خواسته است راه یافته و او بر مؤمنان به این کتاب که در آن تدبیر کرده و به مجموعه تکالیف مندرج در آن عمل میکنند، رحم میکند. بناءً در می یابیم که: راه های نجات، سعادت، هدایت و رحمت همه و همه در قرآن عظیم الشأن است. و شرط دریافت هدایت و رحمت الهی، آن است که انسان زمینه سعادت را در خود کور نکرده باشد.

وَاللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۶۵)

خداوند از آسمان آبی فرستاد، و زمین را بعد از آنکه مرده بود (خشک شده را) زنده ساخت به یقین در این دلیل روشنی است برای قومی که (سخن الله را) میشنوند. (۶۵)

تفسیر:

در آیه قبلی، از نزول کتاب یعنی قرآن عظیم که مایه زنده شدن دلهاست، بحثی بعمل آمده بود، ولی در این آیه مبارکه از: نزول باران که سبب زنده شدن زمین است، بحث مینماید: طوریکه میفرماید: «وَاللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» و تنها الله متعال که از ابر آبی فروداورد و با آن گیاه سبز را از زمین خشک بیحاصل بیرون آورد. «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (65)» بیگمان در فرود آورد آب از آسمان و رویاندن سبزه و احیا کردن زمین خشک، برهانی است روشن بر قدرت خدای حکیم آگاه و بر یگانگی یگانه یکتا، برای مردمی که موعظه ها را شنیده و در آنها تدبیر میکنند و بدانچه این موعظه ها دلالت می کند، عمل می نمایند.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۶۶)

و البته در چهارپایان (شتر و گاو و گوسفند) برای شما عبرت است، از آنچه در شکمهایشان است از میان سرگین و خون، شیری خالص به شما می نوشانیم که برای نوشندگان خوشخور و گوارا است. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُسْقِيكُم»: به شما می نوشانیم. «بُطُونِهِ»: شکم های شان.
«فَرْث»: علوفه جویده و نیمه هضم دستگاه هاضمه حیوان. علوفه ای که هنوز در داخل سیستم هاضمه یعنی معده ای حیوان باشد آن را (فَرْث) یعنی تفاله، میگویند، و پس از دفع از بدن حیوان آن را (رَوْتُ) یعنی سرگین می نامند. «مِنْ بَيْنِ رَوْتُ وَ دَمٍ»: مراد این است که حیوان موادّ غذائی را میخورد و موادّ غذائی به (فَرْث)، و فَرْث به خون، و خون به شیر تبدیل میشود. «خَالِصًا»: صاف. «سَائِغًا»: گوارا. خوش آیند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً»: ای انسان ها! در حقیقت این انعام یعنی «شتر و گاو و بز و گوسفند» برای شما مایه ی پند و عبرت هستند و عاقلان از آن پند میگیرند؛ زیرا خلق و تسخیر آنها در خدمت انسانها، دلیل بر قدرت و عظمت و یگانگی الله متعال می باشد. این عبرت در مضمونی است که این فرموده حق تعالی متضمن آن است.

«تُسْقِيَكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ» «به شما از آنچه در شکم هایشان است، از میان سرگین و خون، شیری ناب می نوشانیم که برای نوشندگان گوار است» و لذیذ زیرا در هنگام نوشیدن گلوگیر آنان نمیشود بلکه سهل و گوارا فرو میرود و هضم آن آسان بوده و نوشنده از آن بهره‌مند می شود.

«مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا»: در بین سرگین و خون، شیر خالص و پاک و سودمند فراهم میکنیم. (زمخشری گفته است: آیه برای بیان عبرت است؛ چرا که خدا در بین سرگین و خون شیر خلق میکند که هر دو در کنار آن قرار دارند و در بین آن دو بر اساس قدرت خدا برزخی قرار دارد که شیر، رنگ و طعم و بوی آن دو را نگیرد. پس باید گفت: پاک و منزه همو است و چه با عظمت است قدرتش و چه لطیف است حکمتش برای کسی که عقل و اندیشه به کار ببرد. کشاف ۶۱۵/۲).

«سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ» (66) یعنی در زیر شیر نابی که شما مینوشید، سرگین و بر بالای آن خون قرار دارد و شیر ناب تصفیه شده از سرخی خون و پلیدی سرگین در میان این دو مجری جاری است بعد از آنکه خون و شیر و سرگین همه در یک جا به هم آمیخته بوده‌اند. حضرت عبدالله بن عباس (رض)، در باره بیرون آوردن شیر صاف از میان مدفوع و خون حیوان که علف میخورد و در معده او جمع میگردد، آن را می‌پزد، فضله آن در قعر معده می‌نشیند و بالای آن شیر و بالاتر از آن به خون تبدیل میشود، سپس قدرت الله سبحان و تعالی این وظیفه را در جگر تغییر داده، هریکی را به جای خودش تقسیم میکند، خون را جدا کرده به رگها منتقل میکند، و شیر را جدا ساخته به پستان میرساند، و اکنون در معده تنها فضله باقی میماند که به صورت مدفوع خارج میشود. (صفوات التفاسیر).

خواننده محترم!

در تفسیر قرطبی آمده است که: حسن بصری فرموده است: استعمال غذای لذیذ و شیرین مخالف زهد نیست، به شرط که به روشی حلال به دست آورده شود، و در آن اسراف و زیاده خرجی بکار نرود. (صفوات التفاسیر).

در حدیث شریف آمده است: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، باید بگوید: «اللهم بارک لنا فيه وأطعما خيراً منه». «بارخدا! برای ما در آن برکت بده و ما را به غذایی بهتر از آن اطعام کن». اما چون شیر مینوشد، باید بگوید: «اللهم بارک لنا فيه وزدنا منه». «بار خدا! برای ما در آن برکت بده و ما را از آن فزونتر بخش زیرا هیچ چیز دیگری جز شیر، هم جای غذا و هم جای نوشیدنی را نمی‌گیرد».

در «تفسیر انوار القرآن» میخوانیم: در این آیه کریمه معجزه بزرگ علمی نهفته است زیرا این آیه از چگونگی عملیه تشکیل شیر در پستان حیوانات با چنان دقت علمی‌ای بحث میکند، که بشریت بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن به شناخت آن توفیق یافته است.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

و نیز از میوه‌های درختان خرما و انگور شراب میسازید و روزی پاک و حلال از آن میگیرید، البته در این نشانه ای است برای قومی که درک می‌کنند. (۶۷)

تفسیر:

آنچه الله سبحان و تعالی خلق نموده خوب است، این ماهستیم که آنها را در چه راهی به مصرف میرسانیم و یا چه کارهایی روی آنها انجام دهیم.

خواننده محترم!

در دو آیه قبلی بحث از آب و شیر بود که دو نوشیدنی طبیعی و مستقیم است. ولی در این آیه مبارکه بحث از نوشیدنی هایی است که از فشردن میوه ها بدست می آوریم. ملاحظه فرمایید: آنجا که دست الله متعال در کار است، همه لطف و صفاست، آب باران و شیر خالص، ولی ملاحظه می داریم، آنجا که دست بشر دخالت می کند، در برخی از اوقات رزق نیکو حاصل میشود ولی گاهی شراب که مایه ی فساد و تباهی است. از همین میوه ها تولید مییابد.

طوری که میخوانیم: «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» ای مردم! از جمله نعمت هایی که خدا متعال به شما عطا کرده است این که از میوه های نخل و انگور، شراب مسکر می سازید.

«سکر»: شرابی است که مستی می آورد. و قابل یادآوری است که: هر چیزی که سبب مستی شود، رزق نیکو نیست.

امام طبری فرموده است: که نزول این آیه قبل از تحریم شراب بود و این اولین آیه ای است که از مستی آور بودن شراب یاد میکند. وبعد از آن شراب حرام شد. (تفسیر طبری ۱۳۴/۱۴).

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در هنگام نزول این آیه فرمودند: «همانا پروردگارتان برای تحریم شراب مقدمه چینی میکند».

علماء گفته اند: مقدمه چینی این آیه در این اشاره ظریف نهفته است که خداوند متعال در آن رزق نیکو را به شراب عطف کرده و عطف مقتضی تغایر است. پس این عطف خود بر این امر دلالت می کند که شراب از رزق نیکو نیست.

«وَرِزْقًا حَسَنًا» روزی و خوراکی پاکیزه و لذت بخش برای خود می گیرید. ابن عباس (رض) گفته است: روزی نیکو عبارت است از میوه و ثمر حلال، و سکر آور عبارت است از ثمره ی حرام.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (67): بیگمان در این نعمت ها برای بندگانی که در موعظه ها تعقل کرده و از عبرت ها بهره میگیرند، دلیل و برهانی متجلی بر یگانگی خدای سبحان تعالی نهفته است.

ابن کثیر گفته است: یادآوری عقل در اینجا مناسب است؛ زیرا عقل شریف ترین و بهترین بخشش از وجود انسان است. از این رو الله متعال به منظور حفظ وصیانت عقل مسلمانان، مشروبات سکر آور را حرام کرده است. (تفسیر کبیر. ۷۲/۲۰).

بعد از این که خداوند متعال اخراج شیر را در بین سرگین و خون و اخراج روزی نیکو را از میوه های نخل و تاک یادآور شد، به موضوع اخراج عسل از زنبور عسل پرداخت که برای انسان شفا بخش است، در صورتی که زنبور عسل حشره ایست ضعیف و در وجود آن شگفتی های زیادی نهفته است، تمام این موارد بریگانگی و قدرت و عظمت خالق دلالت دارد. پس فرمود:

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾
و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و از درختان و از آنچه مردم بنا میکنند، برای خود خانه ها بسازد. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْحِيَا»: الهام کرد. در فطرت زنبور عسل سرشت. مراد الهام غریزی است.
 «أَوْحَى»: در اینجا به معنی اصطلاح خویش نیست، بلکه معنای لغوی است و آن این که، متکلم امر خاصی را به پنهان نی چنان به مخاطب تفهیم کند، که دیگری آن را درک نکند.
 (تفسیر معارف القرآن).

تفسیر:

«النَّحْلُ»: زنبوران عسل. زنبور عسل از نظر عقل و فراست و حسن تدبیر خویش در میان تمام حیوانات ممتاز است، از اینجا ست که الله سبحانه و تعالی او را در شأنی ممتاز، مورد خطاب قرار داده است. و نسبت به سایر حیوانات به روش قانون کلی فرموده است، چنانکه در آیه 50 سورة طه آورده است. «اعطى كل شيء خلقه ثم هدى»: اما نسبت به این مخلوق بخصوص، به صورت خاص فرموده: «اوحى ربك» که اشاره به این است که آن در مقابل حیوانات دیگر از نظر عقل و شعور و دانش و فهم دارای مقام و جایگاه متمایزی میباشد، میتوان فهم و فراست زنبور عسل را از حسن نظام و حکومت او فهمید، که نظام زندگی این جاندار ضعیف، بر اصول سیاست و حکمرانی انسانی میچرخد، وکل نظام و نسق به دست زنبور بزرگی قرار میگیرد، که فرمانده همه زنبور ها میباشد، و به سبب تنظیم و تقسیم کار او همه نظام، صحیح و سالم می چرخد.

«يَعْرُشُونَ»: مردمان به صورت سقف میسازند. داربست‌هایی که انسان‌ها درست میکنند (سوره بقره آیه: 259، سوره أنعام آیه: 141، سوره أعراف آیه: 137).
 شاید هم اشاره به صندوق‌هایی باشد که انسان‌ها می سازند و در مورد استفاده زنبوران عسل قرار میدهند.
 باید گفت: که تعبیر «يعرشون» اکثراً در آن ساختمان‌های به‌کار می رود که از چوب ساخته می شوند.

تلاش و حرکت حیوانات و انتخاب مسکن آنها بر اساس غریزه‌ای است که خداوند متعال در نهاد آنها قرار داده است.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم: منظور از وحی الهام و هدایت است، یعنی الله تعالی منافع و مصالح زنبور عسل را به او الهام کرد و آن را به ساختن منازل شگفت انگیز درکوه و در جوف درخت و روزنه‌های کوه راهنمایی کرد تا به آن پناه برد.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سَبِيلَ رَبِّكَ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلَفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

آنگاه از (شیره‌ی) تمام میوه‌ها (و گلها) بخور، سپس راه‌های هموار پروردگارت را در پیش گیری از شکم‌های زنبوران، نوشیدنی با رنگهای گوناگون بیرون می آید که در آن شفا برای مردم است. بی شک در این نشانه‌ای است برای مردمی که تفکر می‌کنند. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُلِي»: بخورید. استعمال مفرد مؤنث بدان خاطر است که (نَحْل) جمع (نَحْلَة) و مؤنث است. «فَاسْلُكِي»: راه بروید. بیپیمائید. «ذُلًّا»: جمع ذُلُول، به معنی رام و مطیع. این کلمه میتواند حال (سَبُل) باشد که معنی چنین میشود: راه‌هایی که دقیق بوده و سهل و ساده در اختیار زنبوران عسل قرار میگیرد. یا اینکه حال ضمیر فاعلی در فعل «فَاسْلُكِي» باشد که معنی چنین میگردد: فرمانبردارانه راه‌هایی را طی کنید که خدا تعیین کرده است. «ترجمه معانی

قرآن»، تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که حرکت و رفتار حیوانات، و سایر حشرات مطابق به فرمان الهی است، که به صورت غریزه در آنها می‌باشد.

در آیه مبارکه آمده است که: «ثُمَّ كَلِيَ مِنْ كُلِّ الْثَمَرَاتِ» و به زنبور عسل إلهام کرد که از هر میوه پاکیزه‌ای از شیرهای شیرین و تلخ و ترش تمام گل‌ها و میوه‌ها که دلخواه اش می‌باشد بخورد و الله متعال با قدرت خود آن را به عسل تبدیل میکند. پس در می‌یابیم که: عسل، عصاره‌ی انواع میوه‌ها می‌باشد.

«فَاسْأَلْكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا» پس در طلب چراگاه راه‌هایی را در پیش گیر که پروردگارت برای تو اسان ساخته و تعیین نموده است، راه‌هایی که در رفت و برگشت تورا بامشکل مواجهه نمیسازد. و در این رفت و آمدها گم هم نمیشود.

در تفسیر این آیه مبارکه در «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: یعنی: راههایی را که پروردگارت به تو شناسانده و آموزش داده است درکوه‌ها و جوف درختان بیوی، یا آنچه را که خورده‌ای در راه‌های پروردگارت یعنی در آن مجاری‌ای بریز که خوردنی‌های آن مجاری به قدرت بی‌مثال ما از شیر به عسل تبدیل میشود. یا آنگاه که در مکانهایی دور میوه‌ها را خوردی، به سوی خانه و آشیانه‌ات روان شو، درحالیکه به راه‌های پروردگارت باز گشته و هرگز آن راه‌ها را گم نمیکنی بلکه آنها را به طور رهبری شده می‌یابی.

«ذُلَالًا»: «رام شده» یعنی: به راه‌های پروردگارت رام شده و فرمانبردارانه برو، بی آنکه رفتن در آنها برایت دشوار باشد.

دانشمندان گفته‌اند: گاهی زنبور عسل برای تأمین غذای خود تا بیست و دو کیلومتر راه می‌پیماید، سپس بی آنکه راه را گم کند، یکر است به آشیانه خود بر می‌گردد.

در این آیه مبارکه به زیبایی خاصی به اعجاز خلقت چنین اشاره می‌دارد. که ما يك فابریکه بزرگی عسل سازی، در شکم یک حیوانی کوچک! مشاهده مینمایم: طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» سپس از شکمش عسلی رنگا رنگ؛ صاف و ناب، سپید و زرد و سرخ خارج میشود که شادی بخش نگاه کنندگان و لذت بخش خورندگان است، در آن شفایی است برای بشر از هر آفت و هر مرض.

عسل طبیعی به رنگ‌های مختلفی است. «مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» (رنگ‌های سفید، زرد، سرخ، که شاید این اختلاف رنگ‌ها بر اساس اختلاف رنگ گلها باشد که از آن تغذیه میشوند). قابل یادآوری است که در گیاهان و گلها، خواص درمانی است که از طریق عسل، شفای دردهای ما میشود. «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» (ناگفته پیداست که عسل، شفای همه دردها نیست، لذا بصورت نکره «شِفَاءٌ» آمده است)

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود چگونه برای انسان شفا دربر دارد در حالیکه برای صفراء زیانبخش است؟ در جواب گفته میشود: خدا نگفته است برای تمام افراد انسان و تمام امراض و در همه حال شفا میباشد. بلکه از آنجایی که برای بعضی افراد و بعضی از امراض شفاء میباشد، درست است که به شفا دهنده موصوف شود. (زاد المسیر ۴/۴۲۸). در حدیث شریف آمده است: «دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را». اُطباء عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب از گلوکز، لیفیلوز و آب میباشد، به نتایج

اعجاب آوری دست یافته‌اند و آن را مغذی، مقوی، ضد تسمم از مواد سمی، ضد تسمم از امراض عضوی، شفای امراض قلب، احتقان مخ (امراض واختلالات مغزی) والتهابات حاد کلیوی (امراض التهابات گرده) می دانند.

همچنان بخاری و مسلم از ابو سعید خدری روایت کرده‌اند که گفته است: شخصی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: برادرم به اسهال مبتلا است. پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدو فرمود: «إِسْقِهِ عَسَلًا»، عسل بدو بدهید.

آن شخص رفت و عسل به برادرش داد. سپس پیامد و گفت: ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به برادرم عسل دادم. جز بر اسهالش نیفزود. فرمود: «إِذْهَبْ فَاسْقِهِ عَسَلًا». برو بدو غسل بده.

آن شخص رفت و عسل به برادر خود داد. باز هم آن شخص برگشت و گفت: ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم به برادرم عسل دادم. جز بر اسهالش نیفزود. فرمود: «صدق الله وكذب بطن اخيك إذهب فأسقِه عَسَلًا». خدا راست فرموده است و شکم برادرت دروغ گفته است. برو بدو عسل بده.

آن شخص رفت و به برادرش عسل داد، و شفاء پیدا کرد. آنچه ما را در این روایت خوشحال میکند، یقین پیغمبر صلی الله علیه وسلم است. در برابر واقعیت عملی اسهال آن مرد، هر زمان که عسل را به برادرش داده است. این یقین هم سرانجام واقعیت آن را تصدیق نموده است. لازم است یقین مسلمان در هر مسأله‌ای و در هر حقیقتی که در کتاب الله قرآن عظیم الشأن آمده است این چنین باشد، هر چند که ظاهر امری که بدان واقعیت میگویند مخالف آن قضیه یا آن حقیقت باشد. چون واقعیت عاقبت بر می‌گردد و آن قضیه یا آن حقیقت را تصدیق میکند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (69) بیگمان در آفرینش زنبور عسل و خانه‌هایی که می‌سازد و میوه‌هایی که می‌خورد و شهدی که بیرون می‌آورد، برهانی است بزرگ بر قدرت «برای مردمی که تفکر میکنند» و افکارشان را در امر نگرش در صنع خدای سبحان و عجایب مخلوقات وی به کار می‌اندازند «نشانه‌ای است» زیرا زندگی زنبور عسل از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین و محکم‌ترین اشکال زندگی مخلوقات است اما کسانی که تفکر نمی‌کنند، عادت و الفت گرفتن آنها به دیدن این موجودات، از دیدن این نشانه کورشان می‌سازد.

باید گفت که: تمام درس‌ها و عبرت‌ها، برای کسانی است که اهل فکر و اندیشه باشند «لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» و گر نه هستند از انسانهای که؛ در تمام عمر از عسل استفاده میکنند ولی حاضر به چند دقیقه فکر درباره‌ی آن نیستند.

خواننده محترم!

در این آیه مبارکه و در (آیه 66/ نحل)، خداوند متعال به دو نوع مایه حیاتی و نوشیدنی که از درون حیوانات است اشاره بعمل آورده است؛ یکی شیر و دیگری عسل. در (آیه 67، سورة نحل) خواندیم که انسان از میوه‌ها، وسیله مست‌کننده می‌سازد «تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا» ولی حیوان از ثمرات، عسل شفا بخش می‌سازد!!!

در نظام هدفدار و حکیمانه الهی، غفلت و بیکاری منفور است. لذا معمولاً هر کجا در قرآن مسئله خوردن را مطرح نموده است، در جنب آن مسئولیتی را نیز برای انسان به بیان گرفته است؛ از جمله: در سورة (مؤمنون/ آیه 51) می‌فرماید: «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا

صالحاً» (بخورید و کار نیکو و صالح انجام دهید).
در سوره، (حج / آیه 28) میفرماید: «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا» بخورید و به دیگران اطعام کنید.

در سوره (بقره / آیه 172) میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمت‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید و شکر خدا را به جای آورید).

در سوره (انعام / آیه 141) میفرماید: «كُلُوا... وَلَا تُسْرِفُوا» (بخورید... و اسراف نکنید).
در آیه 69 سوره نحل خداوند متعال به: زنبور عسل دستور خوردن را میفرماید، لیکن خوردنی همراه با هدف و مسئولیت را.

وظایف زنبوران عسل در خانه:

1 - همه‌ی آنها با هم همکاری بسیار دقیق و مرتبی دارند و از نظم و دسپلین بخصوصی برخوردارند.

2 - کار ملکه تخم گذاری است تا زنبور کافی تولید شود و به نام «مادر زنبوران» شهرت دارد.

3 - زنبورهای نر فقط جفت گیری می کنند...

4 - کار کارگران نیز خدمت کردن در خانه، ملکه و نرهاست که در طول روز به گلزارها و گشتزارها می روند و عصاره‌ی آنها را می مکند و شب باز میگردند و به همه‌ی اهل خانه تغذیه میدهند و مومی برای خانه‌ی شش ضلعی خود فراهم می آورند، تا عسل را در برخی از آن ها انبار کنند و در برخی دیگر زنبورهای نوزاد را پرورش دهند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی از عجائیب حیوانات مختلف و برخی از عجائیب احوال انسان، مطالبی به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (70 الی 74) نیز مراتب چهارگانه عمر انسان را بیان قرار میدهد: آنها عبارتند از: دوران تولد، جوانی، میان سالی و پیری و فرسودگی، همه‌ی اینها بر قدرت ذات آفریدگار دلالت دارند.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكِي لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ قَدِيْرٌ ﴿٧٠﴾

و الله شما را آفرید، باز شما را می‌میراند و برخی از شما به خوارترین (دوره) پیری باز گردانیده می‌شوند طوریکه پس از دانستن چیزی نمی‌داند و همه چیز را فراموش می‌کنند، چون الله دانای تواناست. (۷۰)

تفسیر:

«وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ»: خداوند متعال با قدرت و نیروی خود بعد از این که وجود نداشتید شما را خلق کرد. یعنی و تنها خدای سبحان است که شما را از عدم آفرید سپس چون اجل‌های‌تان به پایان رسد، شما را می‌میراند، «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلَىٰ اَرْدَلِ الْعُمْرِ» «و بعضی از شما تا خوارترین دوره عمر باز گردانده می‌شود» یعنی انسان از اثر کبر سن پیروفتوت شده و همچون طفل بی تمیز می‌گردد که از آنچه دانسته بود دیگر چیزی نمیداند، آنچه را که در حافظه داشت فراموش میکند و آنچه را که می‌شناخت دیگر نمی‌شناسد.

مفسر مشهور ابو عبدالله عکرمه بن عبدالله در این مورد میفرماید: «هر کس قرآن بخواند به اَرْدَلِ الْعُمْرِ بر نمی‌گردد.» گفتنی است که سن خرافتی، در همه حالات امری یکسان و

یک نواخت نیست و نظر به شرایط اجتماعی، اقتصادی و غیره فرق می کند، هر چند از علی(رض) روایت شده است که فرمود: «خوارترین عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است». «لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا»: تا آنچه را که می دانست فراموش کند و به صورت طفلی ناقص القوه و عقل درآید.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (70)»: قطعاً الله متعال داناست، علمش به همه چیز محیط است و هیچ امر نهانی بر وی پنهان نمی ماند، تواناست، از عدم ایجاد کرده، بعد از زنده ساختن می میراند و پس از میراندن باز زنده می سازد، زهی جلال، زهی تعالی و زهی کمال.

أَرَذَلَ الْعُمُرُ:

قبل از همه باید گفت که: «أَرَذَلَ الْعُمُرُ»: از جمله خوارترین (دوره و مرحله) زندگی است. دوره ای است که انسان در آن فرتوت و خرف (یعنی به سومین دوره زندگی) بر میگردد و همچون مانند یک کودک ناتوان و نادان تبدیل میگردد. یا هم ارذل عمر عبارت است از: اینکه انسان به سن بلوغ برسد و اینکه به اثر پیری عقلش کم شده باشد.

الصنعاني در سبل السلام میفرماید: که أرذل العمر: عبارت از آن شخصی است که عمر اش به سن بلوغ رسیده ولی عقلش به اثری پیری کم شده باشد، مانند حالتی که در دوران طفلی داشت، یعنی ضعیف البنية، سخیف العقل، قليل الفهم. باشد.

همچنان المبارك فوري درمعنی أرذل العمر میفرماید: که هدف از آن حالت پیری و زیری وضعف از أداء الفرائض و خدمت نفس خود باشد و نظافت اش را اهلش به دوش بگیرد و این حالت بر اهلش طوری سخت تمام شود، که تمنای مرگش را میکنند. علمای اهل لغت مینویسند که:

«ارذل» از ماده «رذل» به معنی چیز پست و نامطلوب است و منظور از «ارذل العمر» نامطلوب ترین دوران های عمر انسان میباشد که به نهایت پیری ضعیفی، و فراموش کاری به حد اعلی میرسد و به گفته قرآن علوم و دانش های خود را به کلی فراموش میکند و درست همانند یک کودک می شود.

با این تفاوت که، انسانها از کودک انتظاری ندارند و از او دارند، به علاوه در مورد کودکان این امیدواری هست که بارشد و نمو جسم و روحشان، همه این حالات برطرف میگردد، اما درمورد پیران فرتوت و کهنسال، چنین امیدی هم وجود ندارد.

و با این تفاوت که، یک کودک چیزی نداشته که از دست بدهد، اما این پیر کهنسال همه سرمایه های حیاتی خود را از دست داده.

روی این جهات، حال پیران سالخورده در مقایسه با حال کودکان، بسیار رقت بارتر و ناگوارتر است.

در حقیقت (آیه شریفه 70 سوره نحل) یادآوری و تذکری است برای آنان که به بازیچه های دنیا سرگرم شده و از آخرت غافل مانده اند.

همان طور که خداوند متعال درآیه ای دیگر انسان را ضعیف معرفی نموده در اینجا به وصف انسان می پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نمی فهمد و انتهایش (اگر پیری را در ک کند) آموخته ها و اندوخته هایش را از دست میدهد. بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی میسپارد. به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند،

فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش می‌کند، اگر از او سؤالی شود نمی‌داند. کلمه «أرذل» در آیه شریفه اسم تفضیل از «رذالت و پستی» است، و مراد از «ارذل العمر» به قرینه جمله «لَکِنَّ لَا یَعْلَمُ...» سنّ شیخوخت و پیری است، که قوای شعور و ادراک در آن انحطاط پیدا میکند، و البته این انحطاط به اختلاف مزاج ها مختلف می‌شود، و غالباً از سن هفتاد و پنج سالگی شروع می‌شود. (تفسیر المیزان)

و معنای آیه این است که: خدا شما گروه مردم را خلق کرده پس آن گاه شما را در عمر متوسط و جوانی می‌گیرد، و البته بعضی از شما هستند که تا سن پیری رسیده آن قدر به عقب برمیگردند که از ضعف قوای ادراکی بعد از آنکه عمری عالم بودند دیگر چیزی را ندانند، درست مانند آغاز عمر و سنین کودکی که یکپارچه نسیان بود و فراموش کاری و ناآگاهی و این خود دلیل و نشانه این است که زندگی و مردن و شعور و علم شما به دست خود شما نیست، و گر نه شعور خود را برای خود نگه می‌داشتید، و زندگی خود را هم برای خود حفظ میکردید، بلکه این زندگی و علم با نظام عجیبی که دارد به علم و قدرت خدا منتهی میگردد.

این آیه شریفه شخص یا اشخاص خاصی را مدنظر ندارد، بلکه می‌خواهد به انسان ها بفهماند که فکر بشر محدود است و نمیتواند آنچه را کسب نموده و به فعلیت رسانیده و از جمله معلومات او است کاملاً بر آنها احاطه علمی و شهودی داشته باشد و هر علمی که دارد از نعمت های الهی است و نباید به آن مغرور باشد.

در حقیقت این آیه شریفه یادآوری و تذکری است برای آنانیکه به بازیچه های دنیا سرگرم شده و از آخرت غافل مانده اند.

همان طور که خداوند متعال در آیه ای (سوره نساء/ 28) انسان را ضعیف معرفی نموده در اینجا به وصف انسان می پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نیمفهمد و انتهایش (اگر پیری را درک کند) آموخته‌ها و اندوخته هایش را از دست میدهد.

بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی می سپارد.

به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند، فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش می‌کند، اگر از او سؤالی شود نمی‌داند. (تفسیر نمونه)

و این طبیعت انسان است که هر چه به سن کهولت میرود ضعیف تر میشود، همان طور که در جای دیگر میفرماید: هرکس را طول عمر دهیم، در آفرینش وژگونه‌اش میکنیم (وبه ناتوانی کودکی باز می گردانیم) آیا اندیشه نمیکنند؟ (یس، 68).

همان طور که خداوند در آیه 28، سوره نساء) انسان را ضعیف معرفی نموده در این جا به وصف انسان می پردازد که این انسان ابتدایش (زمان طفولیت) نمی فهمد و انتهایش (اگر پیری را درک کند) آموخته ها و اندوخته هایش را از دست میدهد.

بنابر این «نتیجه این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد دانست» و همه را به دست فراموشی می سپارد (تفسیر نمونه).

به سخن دیگر: حالتی شبیه به دوران کودکی پیدا کند، فراموشکار میشود، هر چه یاد بگیرد فراموش می‌کند، اگر از او سؤالی شود نمی‌داند.

و این طبیعت انسان است که هر چه به سن کهولت میرود ضعیف تر میشود، همان طوریکه در آیه مبارکه 68 / سوره یس) میفرماید: «وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ. 68»

و هر که را طول عمر دهیم، او را در آفرینش واژگونه میکنیم. (حافظه‌اش به فراموشی سپرده میشود، قدرتش به ضعف میگراید و قامتش خم می‌گردد) آیا تعقل نمی‌کنند؟ کلمه «نُنْكَسُهُ» در آیه مبارکه از «تنکیس» گرفته شده است که به معنای واژگون کردن و مراد از آن بازگشت انسان به حالت کودکی است. علمش به جهل و فراموشی تبدیل میشود، قدرتش رو به ضعف میرود و سعی صدرش به زود رنجی میرسد، حساسیتش زیاد و اشکش روان می‌شود.

سنت الهی بر آن است که پیری همراه با شکستگی باشد. «نُعَمِّرُهُ نُنْكَسُهُ» گرچه آثار عمر طولانی به دست پروردگار با عظمت است. ولی انسان هم باید به فکر از دست رفتن نعمت‌ها باشد.

«لَطَمْنَا، مسخنا»: وهم به فکر ضعیف شدن آنها، الهی این دوره از عمر را بر ما آسان بگردانی.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٧١﴾

خدا برخی از شما را در رزق و روزی بر برخی دیگری برتری داده است؛ آنانی که (در روزی) برتری داده شده‌اند حاضر نیستند که روزی خود را به بردگان خود بدهند تا همه شان در آن (دارایی) مساوی باشند، پس آیا نعمت الله را انکار میکنند؟ (۷۱)

تفسیر:

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ» باید گفت که: تنهاذات پروردگار سبحان و تعالی است که بعضی از مردم را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است، یعنی میزان روزی شما متفاوت است، الله تعالی روزی را بر برخی از بندگان‌اش گشاد و فراخ و بر برخی دیگر چنان تنگ گردانیده که قوت لایموت و طعمه روز خود را نمی‌یابد پس این یکی را مالک گردانیده و آن یکی را مملوک و این از حکمت بالغه الله سبحان و تعالی است.

شهید سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» پیرامون این موضوع مینویسد: «برتری دادن در رزق، اسباب و عللی دارد که این اسباب و علل تابع سنت الهی است پس گاهی ممکن است که انسان متفکر، دانشمند و اهل خرد بوده اما موهبتش در کسب روزی محدود و اندک باشد، از آن روی که او در میدانهای دیگر دارای مواهب دیگری است. گاهی بر عکس یک انسان کودن و نادان به مال و ثروتی گسترده دست می‌یابد اما بدانید که این انسان قطعاً در این بعد خاص، از موهبت برخوردار است. پس ساده لوحانه است اگر بپنداریم که وسعت رزق و روزی، به توانمندی و استعداد انسان ارتباطی ندارد. البته گاهی هم گشایش و تنگی در رزق، ابتلایی از جانب خدای سبحان است. به هر حال، براساس همین حکمت‌های بالغه است که علاوه بر تفاوت در مال و دارایی، در سایر ابعاد زندگی انسان‌ها نیز تفاوت‌هایی قرار داده شده است؛ مانند تفاوت در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن اسم زیبا و غیره...».

«فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ اغنیا»: در مورد رزقی که خدا به آنها عطا کرده است، بردگان مملوک خود را شریک قرار نمیدهند تا در آن با بردگان خود برابر باشند. این مثلی است که خدا آن را برای مشرکان می‌آورد. ابن عباس (رض) در این مورد میفرماید: آنها بردگان خود را در اموال و زنان خود شریک نکرده‌اند! پس چگونه بندگان مرا در سلطه و فرمانروایی من شریک من قرار

میدهند. (مختصر ۳۳۸/۲).

«أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (71)» استفهام انکاری است. یعنی آیا دیگری را شریک او قرار میدهند در حالی که فقط او صاحب نعمت است و بر آنان فضل و بخشش دارد؟ باید گفت: تعداد کثیری از مفسران بدین عقیده اند که: تفاوت مردم در رزق، یکی از برنامه‌های حکیمانه الهی است، زیرا اگر همه مردم یکسان و یک نواخت بهره میبردند، کمالات معنوی آنان ظاهر نمی شد. مثلاً سخاوت، صبر، ایثار، حمایت، شفقت، تواضع و امثال آن، زمانی معنی پیدا میکند که تفاوت هایی در میان انسان‌ها باشد. درضمن قابل یادآوری است در صورتیکه انسان حاضر نیست باتقسیم امکانات زیر دست خودش را شریک خود قرار دهد. پس چگونه سنگ و چوب را شریک خداوند قرار می دهد؟

همچنان باید گفت: بی تفاوتی بودن و ترك كمك به دیگران، کفران نعمت است.
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲)

والله برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد و از همسرانتان، فرزندان و نواسه گانی پدید آورد، و از نعمت های پاکیزه و دلپذیر به شما روزی داد، [با این همه لطف و رحمت] آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت های خدا را ناسپاسی میکنند؟! (۷۲)

تفسیر:

واقعاً هم همسر و فرزند صالح، از جمله نعمت‌های الهی است. (همسر صالح وسیله آرامش و فرزند صالح مایه امید است) طوریکه میفرماید: «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا»: و خدای سبحان و تعال برای شما از خودتان همسرانی قرار داد تا روان‌هایتان با آنان آرام گرفته و هکذا در بین شما مهر و محبت و دلسوزی به وجود آید.
«وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً»: و از همسرانتان، فرزندان و نواسه‌ها به شما عطا کرده است. آنها به حفده موسومند؛

«حفده»: نواسه‌گان، یعنی فرزندان فرزندان. به قولی: حفده فرزندان‌اند که خدمت پدر را میکنند و در اطاعت آنها شتاب نشان میدهند.

«وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ»: و شما را از سایر غذاهای پاکیزه و نوشیدنی‌های گوارا - چون دانه‌های گیاهی، میوه‌ها، سبزیجات، لبنیات، گوشت‌ها و غیره - روزی بخشید تا از آنها بر طاعت حق تعالی یاری جوید.

باید گفت که: ترك ازدواج و جلوگیری از فرزند آوردن و تحريم حلال‌های الهی، باطل‌گرایی و کفران نعمت است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (72)» آیا باز هم کافران به دروغ و ناروا خداوندی بتان و معبودان باطل را باور کرده و به نعمت‌های عظیم و احسان‌های بی‌شمار الله متعال کفر می‌ورزند؟ آیا باز هم خدای یگانه قهار را سپاس نگذاشته و در حالیکه تنها او شایسته الوهیت می‌باشد. و باز هم به بت‌ها ایمان می‌آورید، و به نعمت الله متعال کفر می‌ورزند، و آن را به غیر وی نسبت داده یگانگی او را در بخشندگی و نعمت ارج نمی‌گذارند؟ این استفهام برای سرزنش و توبیخ است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا

يَسْتَطِيعُونَ (۷۳)

آنها غیر از خدا موجوداتی را عبادت میکنند که مالک کمترین رزقی در آسمانها و زمین برای آنان نیستند و توانایی ندارند. (۷۳)

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید: معبود باید هم رازق باشد و هم قادر، ولی شرکائی که شما برای خدا گرفته اید هیچکدام این امکانات و قدرتمندی را ندارند، آن شرکان که به جای پروردگار با عظمت بتها را پرستش میکنند که آنان، اختیاردار چیزی نبوده و به کسی چیزی نمی دهند، نه چیزی از آسمان به آنها می بخشند و نه از زمین و نه هم بر تملک و بخشیدن توانایند، معبودان خیالی شما، نه قدرت بارانیدن باران از آسمان را دارند و نه قدرت رویاندن گیاه در زمین، یعنی قدرت نازل کردن باران را ندارند و نمیتوانند کشت یا درختی را برویاندند. و نمیتوانند کم یا زیاد روزی آنها را تأمین کنند. بصورت کل باید گفت که: معبودهای ساختگی، نه تنها قادر بر کارهای بزرگ نیستند، حتی قادر به کوچک ترین کارها هم نیستند.

«وَلَا يَسْتَطِيعُونَ (73)»: به یاد داشته باشید که: آن بتها و معبودها، نه الآن رازق اند و نه میتوانند در آینده هم رازق باشند. بلکه معبودات جامد و ناتوانی بیش نیستند. پس کسیکه اینگونه بیچاره باشد، چگونه لایق آن است که مورد پرستش قرار گیرد؟! واقعیت امر همین است که: سرچشمه‌ی تشبیهات در مورد خدا، همانا جهل انسان است.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷۴)

بنابر این برای الله امثال (مانندها) قرار ندهید (مخلوق را به او تشبیه نکنید)، بی‌گمان الله میداند و شما نمی‌دانید. (۷۴)

تفسیر:

«فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ»: ای مردم! پس وقتی متیقن شدید که بتان و معبودان باطل نفع و زیانی را به شما رسانده نمیتواند، بناءً دیگر آنها را برای الله متعال مثل و مانند نگردانید؛ زیرا چیزی با حق تعالی همانند نیست، یعنی: برای او مثل ومانندی قرار ندهید زیرا او یگانه است و مثل ومانندی ندارد. «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (74)» و اوست شنوای بیناء، حال آنکه شما نمیدانید با این شرک آوری چه اشتباه بزرگ و چه گناه عظیمی را مرتکب شده‌اید.

خواننده محترم!

در آیات متبرکه (75 الی 76) در مورد دومثل درمورد بُتان به بیان گرفته میشود.
ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمِنْ رَزْقِنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۷۵)
الله برده مملوکی را به طور مثال ذکر کرده است که برای انجام هیچ کاری قدرت ندارد، و نیز کسی را مثل میزند که از سوی خویش به او روزی پاکیزه داده است، پس او در پنهان و آشکار از آن انفاق می‌کند، آیا این دو برابرند؟ الحمد لله (سپاسها مخصوص الله است)، بلکه بیشتر آنان نمیدانند. (۷۵)

تفسیر:

شما که دو انسان (مولی و عبد) را یکسان نمی دانید، چگونه خالق و مخلوق را مساوی می دانید.

شان نزول آیه 75:

636- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: کلام عزیز «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا» در باره مردی از قریش و غلامش نازل گشته است و «رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ» (نحل: 76) درباره عثمان (وبرده او- که اسلام را زشت و ناپسند می دانست و از پذیرش آن خود داری می ورزید و تلاش میکرد عثمان را از صدقه دادن و اجرای امور خیر منع کند - نازل شده است.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٧٦)

و الله دو مرد را مثل میزند که یکی از آنان گنگ مادر زاد است و بر انجام چیزی توانایی ندارد، و او باردوش آقای خویش بوده و هر جا او را بفرستد خیری به همراه نمی آورد. آیا چنین انسانی با کسی که امر به عدل و داد میکند و بر راه راست قرار دارد مساوی است؟ (٧٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَبْكَمُ»: گنگ مادر زاد (مفردات راغب اصفهانی).
«كَلٌّ»: سربار. کسیکه در زندگی تنبل و بیکار بوده و جیره خوار خوان دیگران باشد.
«هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ...»: مراد بت پرست و خداپرست است، یا این که مراد مقایسه بت های ناتوان با خداوند قادر مطلق و متصرف در امور جهان است؛ چراکه بت ها گنگ و ناتوان و سربار پرستنده خود می باشند و خداوند سمیع و علیم و دعوت کننده مردمان به سوی خوبی ها و نیکی ها است و پرستندگان خود را به راه راستی رهبری می کند که منتهی به سعادت در دنیا و خوشبختی در آخرت است.

تفسیر:

خداوند متعال برای بدی و زشتی عقیده کفار مثلی دیگری در مورد تفاوت بین معبود حقیقی و بت های باطل را در آیه مبارکه ارایه نموده و میفرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ» دومرد هستند که یکی از آنها گنگ است، «ابکم»: از سخن گفتن کاملاً درمانده و ناتوان است. به قولی: ابکم کسی است که بریده بریده گپ می زند و به خوبی قادر به گپ زدن نیست، و هیچ کاری از او بر نمی آید، البته به سبب عدم فهم و عدم قدرتش بر نطق و بیان او ناشنواست و نمی فهمد، نه برای خود سودی رسانده میتواند و نه برای دیگران، نه از او کاری بر می آید و نه مشکلی به دست وی حل میشود، چون گنگ و کودن و ناتوان و ضعیف است. بلکه در واقع او خود بار سنگینی بردوش سرپرست و مولای خویش است، هر جا او را میفرستد، کاری را از پیش نبرده و خیری به همراه نمی آورد، مجاهد میفرماید: این مثلی است که در مورد بت و خدای تعالی زده شده است. (تفسیر رازی ٩٣/٢٠).

«هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (76)» آیا این شخص، با این اوصافی که دارد، با کسی که به عدل فرمان می دهد، و دارای هوش و حواسی سالم است

«و اوخود» شخصاً «بر راه راست است» یعنی: بر دین مستقیم و پایدار و بر سیرت و روشی نیکو است «برابر است؟» قطعاً برابر نیست.

هیچ انسان عاقلی این دو را برابر نمی داند، پس ای کفار! شما چگونه میان سنگ‌های بی‌جان و خدای یگانه منان برابری قایل میشوید؟! سنگ، بی زبان کر و کور است و خدای سبحان شنوا، بینا، دانا، نعمت بخش، توانا، آفریننده روزی ده، بردبار و آمرزگار! پاک و مقدس است نام های نیکوی وی. خدایی که انسان را به راه مستقیم هدایت می‌کند، مساوی باشند.

هدف از این مثل نیز، امتناع برابری میان خدای سبحان و میان بتان بی‌زبان، بی‌اختیار و ناتوانی است که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار میدهند.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٧٧﴾

و علم غیب آسمان‌ها و زمین مخصوص الله است. (و او همه را میداند) و کار قیامت به اندازه یک چشم زدن یا کمتر از آن است، بی‌گمان الله بر هر کاری قادر است. (۷۷)

تفسیر:

خداوند متعال نه تنها عالم به غیب است، بلکه مالک غیب هم است. طوریکه میفرماید: «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداست یعنی: مختص اوست و هیچکس دیگر با او در آن مشارکت ندارد هر آنچه در آسمان‌ها و زمین نهان است الله متعال از آن آگاه و بدان واقف و داناست هیچ نهانی نزد وی پنهان نیست. و هیچ کاری برای او سخت و دشوار نیست، حتی برپایی قیامت طوریکه میفرماید: «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» و کار قیامت در سرعت وقوع خود جز بسان یک چشم به هم زدن یا سریعتر از آن نمیباشد؛ زیرا خدا به هر چه بگوید: بشو، بلادرنگ میشود. «لَمْحِ الْبَصَرِ» یعنی چشم بر هم زدن: این مثلی است که برای کوتاهی زمان استعمال میگردد و این بیان تمثیل و تصویر سرعت آمدن آن است، قیامت، شدنی است، زیرا خداوند هم علم به همه چیز دارد و هم قدرت بر دوباره آفریدن. به دنیا نباید مغرور شویم، قیامت دور نیست، خود را برای آن آماده باید کرد.

«أَقْرَبُ»: یعنی نزدیکتر. که در این آیه مبارکه هدف از آن کوتاهتر و کمتر است. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (77)»: خداوند متعال بر هر چیزی تواناست و از آن جمله بر به پاداشت سریع قیامت و به پایان رساندن کار عالم.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

والله شما را از شکم‌های مادران‌تان بیرون آورد، درحالی‌که هیچ چیز نمیدانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید. (۷۸)

تفسیر:

«السَّمْعَ»: حسّ یا قوه شنوائی، شنیدن، گوش.
«الْأَبْصَارَ»: جمع بَصَر، حسّ یا قوه بینائی. چشم.

در مورد اینکه چرا تذکر «السَّمْع» قبل از «وَالْأَبْصَارَ» آمده است باید گفت که: انسان توسط گوش که حتی در شکم مادر هم باشد می شنود، ولی چشم بعد از تولد تا مدتی بسته است. شاید بنابر همین دلیل در آیه مبارکه ذکرنام گوش قبل از چشم بعمل آمده است. «الافئدة: فؤاد»: قلب. جمع آن، افئدة است. مراد ادراک و تمیز است. «فأد» در لغت، به معنی دلسوزی و تحریک است.

بطور مثال که اگر انسان خبر خوش یا بدی را بشنود اولین اثر را در قلب خود احساس میکند. چون قلب اولین مظهر تحریک پذیر است. قلب را از آن فؤاد گفته اند که در آن توقّد و دلسوزی هست و یا در آن تأثّر و انقلاب هست.

حواس پنجگانه در وجود انسان از نعمت های الهی است، که برای انسانها اعطا گردیده است، بناءً سعی و کوشش بعمل آرد تا از آن: استفاده صحیح سالم و روا بعمل آرند.

قرآن عظیم الشان از آنعه انسانهای انتقاد به عمل می آورند که به تأسف چشم دارند ولی حقایق را نمی بینند، گوش دارند ولی حاضر به شنیدن حق و حقیقت نیستند.

علماء میفرمایند که: شکر واقعی نعمت داشتن گوش و چشم، تحصیل علم است: زیرا آیه مبارکه در ابتدا میفرماید: شما نمی دانستید، من به شما چشم و گوش دادم تا شکر کنید، یعنی علم بیاموزید. و این علم و تحصیل خویش را در خدمت بشریت و ترقی و تعالی آن قرار دهید.

نعمت های سه گانه (گوش چشم و قلب):

از الله متعال خویش شکرگزار هستیم که در جمله سایر نعمت؛ سه نعمت عظیمی را برای ما انسانها اعطا فرموده است این نعمت همانا: گوش، چشم و قلب.

البته گوش و چشم نعمتی است که خداوند هم به انسان داده است و هم به حیوان اما قلب از خصائص انسان می باشد.

در تعبیر علمی به اینها ابزار و وسائل شناخت میگویند که موجب می شود انسان با خارج ارتباط برقرار کند. انسان در مبصرات با چشم و در مسموعات با گوش که آن را به قلب می دهند و قلب آن را حلاجی می کند.

علت اینکه خداوند متعال از حس لامسه و ذائقه و شامه نامی نبرده است و حالیکه آنها این سه نیز از ابزار شناخت هستند، این است که این دو جنبه ی مادی محض دارند و به پای اهمیت سمع و بصر نمی رسند. سمع و بصر در ابزار شناخت رتبه ی بالایی دارند.

علماء میفرمایند اگر انسان فاقد چشم و گوش شود بحیث یک جماد مبدل میشود: طوریکه قاعده فلسفی «من فقد حساً فقد علماً.» یعنی کسیکه برخی حواس را نداشته باشد، برخی از علوم و دانش ها را هم نخواهند داشت براساس این قاعده منشه اصلی تمام اداراکات حصولی و علوم ظاهری انسان، حواس ظاهری است که در انسان وجود دارد. اگر از انسان چشم و گوش را بگیرند در واقع نوعی مانند جماد میشود هرچند سه حس دیگر را داشته باشد.

«سمع» و «ابصار»:

«سَمْع»: طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: در اصل به معنی قوّه شنوائی است و گاه به خود «گوش» هم اطلاق میشود. این کلمه به معانی: گوش گرفتن، اجابت دعوت، قبول و تجسّس نیز آمده است؛ و هنگامی که در مورد خداوند به کار رود به معنی علم و آگاهی او به مسموعات است. جمعش «اسماع» است ولی در قرآن مجید هرگز این کلمه به صورت

جمع نیامده است، بلکه همیشه بشکل مفرد بیان یافته است؛ شاید به این دلیل باشد که خود «سمع» در معنی جمعی نیز استعمال میشود.

ابصار چیست؟

«بَصَر»: هم به معنی عضو بینائی «چشم» و هم به معنی «قوة بینائی» به کار میرود. این کلمه، در معنی نیروی عقل و درك نیز استعمال میشود، و به آن «بصر» و «بصیرت» میگویند. جمع «بصر»، «ابصار» و جمع «بصیرت»، «بصائر» است ولی هرگز کلمه «بصیرت» به چشم گفته نمی شود بلکه به آن «بصر» می گویند و عجیب اینکه گاهی کلمه «بصیر» به اشخاص نابینا، اطلاق می شود، ولی ظاهراً این استعمال نه به خاطر علاقه تضاد است بلکه به خاطر آن است که اشخاص نابینا غالباً از نیروی ادراك قوی تری بهره مندند و فقدان حس بینائی خود را با قوت تفکر و بصیرت، جبران می کنند. (المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی)

خواننده محترم!

چرا در آیه 78 سوره نحل کلمه «ابصار» به صورت جمع آمده است ولی «سمع» به صورت مفرد آمده است و حال آنکه سمع نیز جمع است؟ باید گفت که در بعضی از لغت نامه ها مانند لسان العرب آمده است که «سمع» اسم جمع است. و دیگر اینکه مبصرات چشم مختلف است زیرا اشکال، اضاء و چیزهای دیگر را می بیند ولی سمع فقط موج را می شنود بناءً بر این چون سنخ مسموع یکی است خداوند از سمع به صورت مفرد تعبیر کرده است.

برخی از مفسران بدین باور اند که: در این امر حکمت های نهفته است که برخی از این حکمت های عبارت است از: اولاً کلمه «سمع» در قرآن همه جا مفرد آمده، یعنی به صورت جمع (اسماع) نیامده است، ولی «قلب» و «بصر» گاهی به صورت جمع مانند آیه مورد پرسش، و گاهی به صورت مفرد آمده است: «وَحَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً». (جاثیه: 23)

علت مفرد آمدن «سمع» ممکن است یکی از دو چیز باشد:

- 1 - اینکه سمع گاهی به عنوان اسم جمع به کار می رود و می دانیم که در اسم جمع معنای جمع نهفته است و نیازی به جمع بستن ندارد.
- 2 - این که سمع میتواند معنای مصدری داشته باشد و مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می کند، از این رو نیازی به جمع بستن ندارد. (التبیان فی تفسیر القرآن، جلد 1 صفحه 64)

صاحب تفسیر جوامع الجامع معتقد است؛ سمع، چون مصدر است و اصولاً مصدر جمع بسته نمی شود؛ از این رو، به صورت مفرد ذکر شده است.

البته، میتوان وجه ذوقی و علمی برای این تفاوت گفت و آن این که چون تنوع ادراکات قلبی و مشاهدات با چشم نسبت به «مسموعات» فوق العاده بیشتر است؛ از این جهت قلوب و ابصار به صورت جمع ذکر شده اند، ولی «سمع» به صورت مفرد آمده است. (تفسیر نمونه جلد 1 صفحه 88 89) نکته نیز قابل توجه است: این که در این آیه قلب و بصر به صورت جمع و سمع به صورت مفرد آمده و قلب مقدم بر سمع ذکر شده دلیل خاصی ندارد؛ زیرا در آیات دیگر قرآن عکس این کار را ملاحظه می کنیم.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (77 الی 79) در مورد دانای راز و آفریننده‌ی انسان و پرندگان بحث بعمل می آید.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٧٩﴾

آیا به سوی پرندگان رام شده در فضای آسمان ندیده‌اند؟ آنها را کسی جز الله متعال (از افتیدن) نگاه نمی‌دارد، یقیناً در این (نمونه قدرت الهی) برای کسانی که ایمان دارند نشانه هاست. (۷۹)

تفسیر:

طوری‌که گفته شد سیمای کلی سورة نحل، آشنایی با نعمت‌ها و توجه به خالق آنهاست و با ذکر این آیه مبارکه از نعمت‌هایی همچون آب باران، شیر حیوانات، میوه‌ها، عسل و نعمت همسر و فرزند نام برده شد و در این آیه و آیه بعد به نعمت پرندگان، پوست و پشم چهارپایان و بهره برداری از کوه‌ها اشاره بعمل آمده است. خداوند متعال از ما تفکر در آفریده‌ها را می‌خواهد و از کسانی که فکر نمی‌کنند، انتقاد می‌کند. طوری‌که می‌فرماید: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ» آیا کافران به سوی پرندگانی که الله متعال آن‌ها را به مشیت و قدرت خود در فضای آسمان برای پرواز رام ساخت، به نگاه تدبیر نمی‌نگرند؟ که هم از دلایل قدرت و یگانگی خدا می‌باشد.

«مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ» فقط الله هنگام باز و بسته شدن بال‌هایشان آن‌ها را از سقوط نجات و حفظ می‌کند.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (79)» به راستی در آفرینش پرندگان و پرواز آن‌ها و نگهداشت آن‌ها در فضا، دلیل و برهانی روشن بر قدرت خدای ذوالجلال است، برای بندگانی که به یگانگی حق تعالی ایمان داشته و در صنع بدیعی می‌اندیشند.

واقعیت امر اینست که: اگر انسان بخواهد، جد و جهد کند و در نهایت خلوص نیت، راه الله متعال را در پیش گیرد، قطعاً به مقام و منزلتی میرسد که جز خدا تمام زیبایی‌های گزرای فریبنده‌ی دنیا در نظرش هیچ است و انکار در این جهان پهن‌آور «به جز خدا نبیند.» (سوره ملک آیه 19).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که ذیل (80 الی 83) اشاره ای دیگر به دلایل توحید و انواع نعمتها و الطاف آفریدگار، بعمل می آید.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٨٠﴾

و الله از خانه‌هایتان برای شما جای آرامش و آسایش قرار داد، و از پوست چهارپایان نیز برای شما خانه‌هایی قرار داد که کوچ کردن و روز اقامتتان به آسانی میتوانید آن‌ها را جابجا کنید، و از پشم گوسفند و موی شتر و بز وسائل منزل (و موجبات رفاه) شما را آماده کرده است، تا مدتی معین از آن‌ها استفاده کنید. (۸۰)

تفسیر:

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» این آیه مبارکه به تعقیب نعمت‌های اعطا شده، به

بر شمردن نعمت های الهی ادامه میفرماید: یعنی و خدا برای شما از خانه های تان مایه آرامش پدید آورد، که در آنها آرامش می یابید و روح و جسمتان از حرکت ورنج و خستگی به سکون و راحتی و امنیت خاطر میپیوندد. سکون اصلی، سکون قلب و دماغ است که آن در خانه به انسان دست میدهد «وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا» و برای شما از پوست چهار پایان خانه هایی نهاد، که عبارتند از خانه های خیمه نشینان و مسافران، مانند خیمه ها و قبه ها «تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» که آنها را سبک می یابید، تا حمل آنها در وقت جابجا شدن و نصب آنها در هنگام اقامت و ماندن بر شما سبک باشد یعنی در سفر و حضر، حمل و برداشتن آنها برایتان سبک و آسان است.

«وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا» و برای شما از پشم گوسفند، شتر، و موی بز لباس و پوشاک و لباس و پتو و لحاف و پوشش و خانه هایی قرار داد. «أَثَاثًا» اثاثیه: عبارت است از متاع خانه، چون فرش که در منازل مفروش میگردد، و برای زیبای خانه ها از آن استفاده بعمل می آید.

«وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ (80)» و تا دم مرگ از آن سود و فایده می برید و بدان کامیاب می شوید. (این نظر ابن عباس (رض) و مجاهد است و مقاتل گفته است: تا فرسوده شدن از آن سود میبرند). البته قابل دقت و توجه است که استفاده و بهره گیری از این اثاثیه؛ تا وقتی معین است، یعنی تا آن هنگام است که ضروریات خویش را از آنها برآورده سازید. یا تا آن زمان است که کهنه شوند و از کار بیفتند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (۸۱)

و الله از چیزهایی که آفریده سایه هایی را برایتان ایجاد کرد، و از کوه ها برای شما غارها قرار داد، و برایتان جامه هایی ایجاد کرد که شما را از گرمی (و سردی) حفظ میکند و جامه هایی که شما را از آسیب جنگ حمایت می کند، این چنین او نعمتش را بر شما تمام می کند تا تسلیم فرمان های او شوید. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظِلَال»: جمع ظِلّ، سایه ها.

«أَكْنَانًا»: جمع کَنْ، پناهگاه ها، مراد غارها و شکاف های کوه ها است. «سَرَابِيلَ»: جمع سِرْبَال، هر نوع لباس و هرگونه جامه ای. در اینجا مراد زره و خفتان و کلاه خود و دیگر جامه های جنگی است. «بَأْس»: جنگ. اذیت و آزار و شددان ناگوار جنگ. «تُسْلِمُونَ»: تسلیم فرمان خدا و مخلص در عبادت او می گردید. «اکنان»: جمع «کن» به چیزی گفته می شود که وسیله ای استتار باشد و مراد از آن در این آیه مبارکه، غارها و تونل های زیر کوه هاست.

تفسیر:

خداوند متعال در آیه قبل، نعمت مسکن را برای شهرنشینان؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا»، و نعمت خیمه را برای کوچی ها؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا»، مطرح کرد و در این آیه، نعمت غار را برای غارنشینان؛ «جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا» مطرح ساخته است. همچنان در میان انواع لباس ها، نام «سَرَابِيلَ» به معنای پیراهن، را بیان داشته است که لباس دائمی برای زن و مرد، کودک و بزرگ، در همه حال و همه جاست و تمام بدن را می پوشاند.

باید یاد آور شد که: توجّه، و تذکر نعمت‌ها، علاقه انسان را به ولی نعمت زیاد و روح تسلیم و پرستش را در او زنده میسازد. طوریکه خداوند متعال میفرماید: «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا» و تنها ذات پروردگار است که برای مصوّنیت شما از حرارت آفتاب سایه بان هایی چون درختان، ساختمان ها و غیره قرار داد. در آیه مبارکه ملاحظه می داریم که: نقش نعمت سایه، کمتر از نعمت روشنایی و نور نیست.

«وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا»: و برای شما در دل کوه‌ها مغاره‌ها و پناهگاه‌هایی گردانید که هنگام نیاز در آن‌ها سکونت می‌گزینید.

امام رازی فرموده است: چون سرزمین عربستان سخت گرم است و آنها به دفع گرما نیازمند میباشند و نشستن در سایه برای آنها لازم است، خدای متعال این معانی را جزو نعمت هایش بیان داشته است. (تفسیر کبیر ۹۳/۲۰).

«وَجَعَلَ لَكُم سَرَائِلَ تَقِيْكُمْ الْحَرَّ»: و برای شما لباس از پنبه و پشم و غیر آن از انواع پارچه‌ها قرار داد که از آزار سرما و گرما حفظتان میکند، «وَوَسَّرَ لَكُم بَاسُكُم» و پوششی زرهی از آهن برای شما قرار داده است که همانند لباس است و شما را در جنگ از اصابت تیر و نیزه و فشنگ شر دشمن حمایت و مصوّن می‌دارد.

«كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»: و آنگونه که این اشیاء را عنوان نعمت بر شما منت نهاد همچنان نعمت ادیان را نیز که هدایت به سوی ایمان و فرود آوردن قرآن است ارزانی‌تان داشت، جلب توجه مردم به نعمت‌ها و خالق آنها، بهترین راه دعوت به الله و جلوگیری از سرکشی و تکبر است.

«لَعَلَّكُمْ تَسْلُمُونَ» (81) تا تنها به فرمان های وی گردن نهاده و فقط او را عبادت و اطاعت کنید و چیزی را به وی شریک نیاورید. و یقین داشته باشید که جز او احدی قدرت فراهم کردن این نعمت‌ها و عطایا را ندارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾

پس اگر [بعد از این همه لطف و رحمت] روی از حق گردانند [اندوهگین مشو]؛ چون بر تو فقط رساندن آشکار [پیام وحی] بر عهده توست. (۸۲)

تفسیر:

«الْبَلَاغُ»: ابلاغ. تبلیغ. رساندن. «الْمُبِينُ»: آشکار و بی پرده. بیان گرفتارمان الهی و روشن‌گر درست از نادرست کارهای انسانها.

قابل یاد آوری است که: انسان در انتخاب راه و عقیده اختیار دارد و نشانه‌ی آن سرکشی در برابر دعوت انبیاست. همچنان وظیفه‌ی و رسالت انبیاء، ابلاغ است نه اجبار. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! پس اگر بعد از اقامه حجت، باز هم کفار از ایمان رویگردان شدند از این کارشان اندوهگین و غمگین نباش، زیرا تو بر اجرای مأموریتت که همان ابلاغ آشکار است، مأجور هستی و قطعاً به سبب تکذیبشان عذاب بر آنان واقع می‌شود، پس تو ابلاغ‌گر هستی و تنها خداست که هدایت‌گر است و بس.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾

آنان نعمت خدا را میشناسند، (لیکن) باز آن را [از روی کبر و لجابت] انکار میکنند و بیشتر آنها کافر اند. (۸۳)

تفسیر:

باید گفت که: تنها علم و شناخت کافی نیست، بلکه پذیرش و عمل لازم و واجب میباشد.

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا» آن مشرکان نعمت‌هایی را که الله متعال به آنها ارزانی فرموده است به خوبی می‌شناسند و اقرار هم میکنند که این نعمت‌ها را الله سبحانه و تعالی ارزانی فرموده است، یعنی مشرکان نعمت الهی را با ارسال پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌شناسند، ولی با تأسف باز هم نبوتش را تکذیب کرده و منکر رسالتش می‌شوند. مفسیر مشهور جهان اسلام «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر (متوفای ۱۲۸ هجری قمری) در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: نعمت الله متعال عبارت است از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که نبوتش را میشناختند اما از در انکار و تکذیب او در آمدند. (این قول طبری است).

همچنان قابل یادآوری است که: ریشه‌ی کفر، علاوه بر جهل، تعصب‌های قومی، لجاجت روحی و حفظ منافع مادی است، طوریکه آمده است «أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»: بیشتر آنان به سبب تعصب کورکورانه، دشمنی با حق، مقدم شمردن زندگی دنیوی بر اخروی، خود برتر بینی، شهوترانی و لذت‌پرستی و دیگر آلودگی‌ها است که کفر می‌ورزند، و گروه اندکی از آنان به سبب بی‌عقلی و نادانی در اشتباهند، و اقلیتی هم بعدها ایمان می‌آورند. قرآن عظیم الشأن در باره‌ی انکار عالمانه و لجاجت با حق، کفار در آیات متعددی سخن بعمل آورده است؛ بطور مثال میفرماید: با آنکه از درون، یقین دارند، انکار میکنند، «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» (نمل، ۱۴) گاهی میفرماید: پیامبر را مثل فرزندان خود می‌شناختند، ولی انکارش می‌کردند، «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (بقره، ۱۴۶). گاهی میفرماید: حق را می‌دانند، ولی آگاهانه کتمان می‌کنند، «لَيَكْفُرُوا بِالحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره، ۱۴۶). و گاهی میفرماید: مطلب را درک میکنند ولی روی آنرا می‌پوشانند، «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ» (سوره بقره، ۸۹).

شان نزول آیه ۸۳:

۶۳۷- ابن ابو حاتم از مجاهد روایت کرده است: اعرابی به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و پرسشی مطرح کرد. پیامبر اسلام آیه: «وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» [النحل: ۸۰]. (و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامشی قرار داد) را بر او قرائت کرد. اعرابی گفت: تصدیق می‌کنم. بلی! چنین است.

باز قرائت کردند: «وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» (و از پوست چهارپایان خیمه‌هایی [پدید آورد] که آن را روز سفرتان و روز حضرستان سبک می‌یابید) را بر او قرائت کرد. اعرابی گفت: درست است. پیامبر صلی الله علیه وسلم به قرائت ادامه داد و او هم آن آیات را تصدیق کرد تا به آیه: «كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ» [النحل: ۸۱]. «اینگونه او نعمتش را بر شما تمام میگرداند، باشد که به فرمانش گردن نهید»، رسید. آنگاه اعرابی روی خود را برگرداند. در این باره آیه: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» [النحل: ۸۳]. (آنان نعمت خدا را میشناسند، (لیکن) باز آنرا [از روی کبر و لجاجت] انکار میکنند و بیشتر آنها کافراند.) نازل شد. (این مرسل و مرسل از قسم ضعیف است).

خوانندگان محترم!

بعد از آنکه در آیات فوق الذکر حال مشرکان که بیشترشان آگاهانه نعمت الهی را انکار و راه کفر را طی میکردند؛ بطور مُشَرَّح و مُفَصَّل به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه ذیل (۸۴ الی ۸۹) در باره احوال مشرکان در روز قیامت، برگزیدن شاهد بر آنان

و بر مؤمنان، تخفیف نیافتن عذاب مشرکان بحث میدارد. در این آیات متبرکه به همه‌ی کجروان هشدار میدهد و یادآور میشود که پیامبر هر اُمتی شاهد نیک و بد آنان خواهد بود و این که عذاب بیخدایان تخفیف ندارد و بلکه مضاعف میشود. خدایان دروغینشان را تکذیب می‌کنند؛ چون بنده‌ی هوی و هوس بوده‌اند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾
 و روزی را [یاد کن] که از هر اُمتی گواهی برانگیزیم، باز به کافران اجازه (عذر خواهی) داده نمی‌شود و از آنان خواسته نمی‌شود که (با توبه و عمل صالح) پروردگارشان را راضی کنند. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَهِيدًا»: شاهد و گواهی. مراد پیغمبر هر مِلّتی است (نساء آیه 41، نحل آیه 89).

تفسیر:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا»: در روز رستاخیز تمام خلایق را برای محاسبه حشر میکنیم و برای هر مِلّتی پیامبرش را به عنوان شاهد حاضر میکنیم که بر ایمان و کفر آنها شهادت میدهد. و باید گفت که خداوند متعال در میان هر قومی و در هر زمانی، بر مردم حجت و شاهد دارد.

«ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا»: سپس به کافران اجازه داده نمیشود، که عذر خواهی کنند زیرا نه حجتی دارند و نه عذری، یا به آنان اجازه داده نمیشود که به سوی دنیا برگردند.

«وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (84)»: یستعتبون: عتبی: رضایت و خشنودی. استعتاب: طلب رضایت. «استعتبه: استرضاه». «و نه از آنان عتاب طلب کرده میشود» طلب عتاب، یعنی طلب بازگشت به مرضیات الهی. یعنی: به آنان گفته نمیشود که هم اکنون پروردگارتان را راضی کنید. این امر بدان جهت از آنها مطالبه نمیشود که آخرت دار جزا است نه دار تکلیف و عمل پس پذیرش عذر و درخواست جبران مافات، وقتی مفید است که راه برگشت به رضای خدای سبحان هموار باشد.

امام قرطبی در این مورد میفرماید: عتبی یعنی برگشتن سرزنش شده به سوی چیزی که سرزنش کننده را راضی میکند. باوجود شاهد و حجت، دیگر عذر تراشی و توجیه یا رضایت طلبی معنا ندارد.

اصل کلمه از عتب است و به معنی خشم میباشد. عتب یعنی بر او خشم گرفت، و أعتب یعنی رضایت او را به دست آورد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۱۶۳).

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٨٥﴾
 و چون ظالمان عذاب را ببینند، [می‌یابند که هیچ راه گریزی از آن ندارند] پس [به سزای ظلم شان] نه عذاب از آنان سبک میشود، و نه مهلتشان دهند. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظَلَمُوا»: کفر ورزیده‌اند. «لَا هُمْ يُنْظَرُونَ»: مهلت و فرصت داده نمی‌شوند.

تفسیر:

در آیه قبل خواندیم: که در روز قیامت، نه اجازه‌ی توجیه دهند و نه امکان رضایت طلبی. و در این آیه مبارکه میفرماید: قهر الهی در آن روز، نه تخفیفی دارد و نه تأخیری. یعنی در روز قیامت سزای ظالمین، تخفیف و تأخیر ندارد. «وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ»: و چون کافران عذاب دوزخ را ببینند، آن عذاب از آنها کاسته نشده و «وَلَا هُمْ

يُنْظَرُونَ(85)» و به تأخیر انداخته نمی شود و نه هم مهلت می یابند بلکه عذابشان سخت و فوری است.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ(٨٦)

و هنگامی که مشرکان (معبودان) را که شریک خدا قرار دادند میبینند میگویند پروردگارا اینها شریکانی است که مابجای تو آنها را میخواندیم، در این هنگام معبودان به آنها میگویند شما دروغگو هستید. (٨٦)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُنَّا نَدْعُو»: می پرستیدیم. به فریادشان میخواندیم و برآورنده امل شان میدانستیم.

تفسیر:

«وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ»: وقتی مشرکین شرکای مورد پرستش بتان و معبودانی را که به جای الله متعال پرستیده اند می ببینند.

«قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ» وحشت قیامت باعث میشود که انسان برای رهایی خود، بار را به دوش دیگران بیندازد. طوریکه میگویند: پروردگارا! اینان بودند که ما آنها را غیر از تو پرستش می کردیم.

هدفشان از این سخن انداختن تمام بارگناه برگردن بتان و معبودان باطل است. امام بیضاوی فرموده است: بدین ترتیب آنها اعتراف می کنند که دچار اشتباه شده اند و التماس تخفیف عذاب دارند. (تفسیر بیضاوی ۲۹۶).

در قیامت، برای دفاع از خود، بت ها هم به سخن می آیند. طوریکه میفرماید: «فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ(86)» و اینان به پرستش ما از خود راضی بوده اند، پس الله متعال آن خدایان دروغین را بر تکذیب پرستشگران شان گویا میسازد و میگویند: ای کافران! هنگامی که شما ما را به جای الله متعال پرستش میکردید دروغ گفته اید، نه ما شما را به این کار دستور داده ایم، نه بدان راضی بوده ایم و نه به شما خبر داده ایم که سزاوار پرستش هستیم، پس نفرین و خشم و عذاب بر شما باد.

از فحوائ آیه مبارکه در می یابیم که: بت ها لیاقت خود را برای پرستش تکذیب میکنند و به بت پرستان می گویند: شما در واقع خیالات خود را پرستش میکردید.

مفسر تفسیر نور در تفسیر خود می نویسد: بر طبق روایات، در قیامت، مواقف مختلفی است؛ در بعضی مواقف مهر بر لب خورده و دست و پاگواهی می دهند.

در موقعی دیگر، ناله ها و استمدادها بلند است. در موقعی دیگر، انسان به دنبال آن است که گناه خود را به گردن دیگران بیندازد. مثلاً به شیطان میگوید: تو مرا به کفر و شرک وادار کردی، و شیطان در پاسخ میگوید: من از روز اول با شرک شما مخالف بودم. «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» (ابراهیم، 22).

گاهی مقصّر را بت ها میداند، ولی آنها نیز میگویند. «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرِكِكُمْ» («2» فاطر، 14). حتی خداوند به حضرت عیسی خطاب میکند: آیا تو به مردم گفتی که تو و مادرت را معبود قرار دهند؟ و عیسی در پاسخ میگوید: تو از هر شریکی منزهی (پاکی)،... این مردم به سراغ جن رفتند و هرگز من کسی را به سوی غیر تو دعوت نکرده ام. «قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ» (مائده، 116) و در آیه مورد بحث نیز، موجوداتی که شرکای خدا قرار داده شده اند، از مشرکان تبری می جویند و آنها

را تکذیب می‌کنند.

وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾

و در آن روز همگی در پیشگاه الله اظهار تسلیم می‌کنند، و تمام آنچه را دروغ می‌بستند گم و نابود میشود! (۸۷)

تشریح لغات واصطلاحات:

«السَّلَمَ»: خضوع و تسلیم (نحل / 28). «ضَلَّ عَنْهُمْ...»: از آنان گم میشود. اثری و نشانی از آن نمی‌بینند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

اگر امروز تسلیم نشویم، بدون شک فردا در قیامت تسلیم خواهیم شد، ولی دیگر دیر شده و هیچ فایده‌ای به حال ما نخواهد رسانید، به یاد داشته باشید که: تمام خیال بافی‌ها در قیامت، محو میشود. (آرزوی شفاعت و تَقَرُّب، اُمید عزّت و نصرت از غیر الله، خیالی واهی بیش نیست.) طوریکه قرآن عظیم الشان به صورت صریح میفرماید: «وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ» (و آنروز به‌سوی خداوند پیغام انقیاد را بیفکنند) یعنی: آن روز کفار از درتسلیم درآمده و در برابر جلال و جبروت و عزت الهی، منقاد می‌گردند و به عذاب وی تسلیم میشوند. «وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (87)»: و آرزوی اینکه خدایانشان در پیشگاه الله به شفاعت برخیزند، باطل از آب درآمد. یعنی: کسانی که به ناروا و غیر حق مورد پرستش آنان قرار می‌گرفتند، گم و ناپدید می‌شوند و لذا نمی‌توانند برای پرستشگران خود هیچ کاری بکنند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾

آنان که کافر شدند، و مردم را از راه الله متعال بازداشتند، به سبب فسادی که همواره مرتکب می‌شدند، عذابی بر عذابشان می‌افزاییم. (۸۸)

تشریح لغات واصطلاحات:

«زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ»: عذابی ناشی از گمراه سازی مردمان و به دور داشتن ایشان از ایمان، بر عذاب کفرشان می‌افزاییم. عذاب شان را مُضاعف و چندین برابر می‌گردانیم.

تفسیر:

«الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» کسانی که به خداوند متعال کفر (کفران نعمت) ورزیدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب و مردم را از ایمان بازداشتند، و مانع آن شدند که مردم به دین اسلام درآیند، و با آراستن کفر برای شان، آنها را به کفر وادار ساختند. قابل یادآوری است که: حساب رهبران کفر که با قلم و بیان و امکانات، راه خدا را می‌بندند، از حساب افراد عادی جداست، طوریکه الله تعالی میفرماید: «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ» (عذابی بر عذاب شان می‌افزاییم). الله متعال عذابی به سبب کفرشان می‌افزاید و عذابی دیگر بر بازداشتن‌شان، مردم را از راه هدایت، چون آنها علاوه بر گناه کفر، مردم را نیز از هدایت منع کردند، بنابر این عذاب آنها دو برابر میشود زیرا آنان هم خود اهل فساد اند و هم فساد آفریز، هم اهل کُفر و عناد اند و هم گمراه گر بندگان.

باید گفت که: کفر مقدمه‌ی فساد است. همان گونه که ایمان مقدمه عمل صالح است.

در مورد فزونی عذاب جهنم در حدیثی شریف آمده است: «اهل دوزخ چون از جوشش گرمای آن به فغان و فریاد در می‌آیند، به محلی کم عمق از آتش دوزخ پناه می‌برند پس

چون به آن میرسند، (عقربهایی) گژدم های به سراغ شان می آیند که گویی اشترانی بزرگند و آفعی هایی (نوعی از مارهای بزرگ) که گویی شترانی قوی و دراز گردند پس آنها را نیش می زنند و این است معنی فزونی عذاب شان».

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹)

و [یاد کن] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان بر آنان بر می انگیزیم، و تو را [ای پیامبر اسلام!] بر اینان گواهی می آوریم؛ و به یاد آور روزی را که در هر امت گواهی از خود آنها بر آنها می فرستیم و تو را هم بر ایشان گواه آوریم. و این کتاب را (به تدریج) بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان های خدا] ست. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«شَهِيدًا»: شاهدهی. گواهی. مراد پیغمبر هر ملّتی است که شاهد عملی بوده و وجودش الگو و میزان سنجش حق و باطل کارهای مردمان موجود در دائره زمان نبوّت خود است. «هَؤُلَاءِ»: اینان. مراد مسلمانان و همه مردمان جهان است که پس از بعثت پیغمبر اسلام، دعوت به پذیرش اسلام شده اند. «الْكِتَابَ»: قرآن. تبیان: بیان و تبیان: آشکار شدن. «تبیاناً»: برای آشکار شدن. تبیین و تبیان، به معنی آشکار کردن نیز آید. «هُدًى»: هدایت. هادی. رهنمود و راهنمای به راه حق و حقیقت. «رَحْمَةً»: وسیله رحمت برای جمیع مردمان جهان. «بُشْرًا»: مژده. مژده رسان. مژده دهنده پیروان خود به سعادت دو جهان. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: «و» به یاد آور «روزی را که در هر امتی گواهی» یعنی: پیامبری «از خودشان» یعنی: از جنس شان «بر آنان برانگیزیم». «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ»: ای محمد! برای اتمام حجت و قطع معذرت «و تو را هم بر اینان شاهد آوریم» که علیه شان گواهی دهی. به قولی معنی این است: به نفع اُمتت گواهی می دهی.

باید یاد آور شد که: هم پیامبر اسلام بر همه پیامبران شاهد است و هم کتابش قرآن عظیم الشان، تبیان (بیان و روشن کننده) کُلّ شئی است. طوریکه میفرماید: «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ». و روزی را به یاد آورید که الله متعال از هر امتی پیامبری را برمی انگیزد تا برای کسانی از قومش که ایمان آورده اند شهادت دهد و بر کافران نیز شاهد باشد؛ به همین سلسله است که حق تعالی محمد صلی الله علیه وسلم بر اُمتش شاهد بر می انگیزد که ایشان به نفع پیروان و به زیان نافرمانان خود شهادت می دهند.

قرآن پرفروغ را برای تبیین و توضیح هر آنچه که مردم بدان نیاز دارند بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم نازل کرد که در آن همه امور در حوزه عقیده، احکام، اخلاق، آداب، ثواب و عقاب واضح شده است. بنابر این عذر و بهانه ای نخواهند داشت. صحابی جلیل القدر ابن مسعود فرموده است: در این قرآن تمامی علوم و همه چیز برای ما بیان شده است. (مختصر ۳۴۳/۲).

«وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (89)»: قرآن را برای هدایت قلوب و رحمت بندگان و مژده برای مسلمانان راه یافته بر تو نازل کردیم. یعنی: قرآن را «تبیانی برای هر چیز

فرود آوردیم» یعنی: قرآن برای همه امور دین و دنیای تان روشنگری است و در آن دستور داده شده‌اید که از رسول ما صلی الله علیه وسلم در احکامی که ابلاغ می‌کند، پیروی کنید. ابن‌جریر و ابن ابی حاتم از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا الله متعال این کتاب را روشنگر همه چیز نازل فرموده ولی علم و دانش ما از آنچه که برای ما در قرآن تبیین شده، کوتاه است». بنابر این، در اسلام هیچ قضیه‌ای از قضایای فردی و اجتماعی مورد نیاز انسان فروگذار نشده است «و رهنمودی است» قرآن برای بندگان «و رحمتی» است برای آنان «و بشارتی است برای مسلمانان» مخصوصاً نه برای غیر آنان زیرا این مسلمانانند که از قرآن بهره کافی می‌برند.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی از بشارت به پرهیزگاران و هشدار به کافران بحث بعمل آمد اینک در آیات متبرکه ذیل (90 الی 97) بار دیگر به مهترین و اصولی‌ترین فضایل امور جامعه، اصول اخلاق اجتماعی و انواع مسؤولیت‌های واجب و مندوب (وفا به عهد، احسان و غیره) اشاره بعمل می‌آورد.

در کتب حدیث نبوی می‌فرماید: «ان الله يحب معالی الاخلاق و یکره سفافها»: خداوند منشای والا را دوست می‌دارد و از رفتار پست و بی ارزشی بیزار است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾

به راستی الله به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان امر می‌کند و از فحشا (کار زشت) و ناشایست و تجاوز منع می‌کند. و شما را پند می‌دهد تا عبرت گیرید. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِيتَاءٍ»: عطاء کردن. پرداختن. «ذِي الْقُرْبَىٰ»: خویشاوندان. نزدیکان. «الْفَحْشَاءِ»: گناهان بسیار بد و زشت از قبیل: زنا و شرک. «الْمُنْكَرِ»: زشت و بد. کارهای نامعقولی که با فطرت سلیم انسان سازگار نیست. عطف عام بر خاص است. «الْبَغْيِ»: تجاوز به حقوق دیگران. ستمگری و ظلم. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

باید گفت که اولین امر به معروف و نهی از منکر، از جانب پروردگار با عظمت است، طوریکه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» همانا الله متعال به مکارم اخلاق و عدالت در بین مردم و نیکی کردن با تمام مخلوقات هدایت فرموده است. قابل یادآوری است که: عدل و احسان در کنار هم دارای جاذبه می‌باشد، در غیر آن تجارب نشان داده است که: مقررات خشک و خالی، دلها را إلتیام و مدوا ساخته نمی‌تواند. و در شریعت غرای محمدی مطابق نص قرآنی؛ امر به معروف، از نهی برمنکر مقدم و مهمتر بوده، طوریکه عدل، بر احسان تقدم دارد. ولی نباید فراموش کرد که: امر به معروف و نهی از منکر باید در فضای صفا و محبت و در قالب موعظه و خیرخواهی انجام یابد. در ضمن باید گفت که: در نهی از منکر باید ابتداء به دفع گناهان معلومدار و معروف در جامعه پرداخت، طوریکه در امر به معروف باید ابتدا به واجبات سفارش گردیده است.

«يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»: علماء در تعریف عدل می‌نویسند که: «عَدْل» عبارت از دوری از افراط و تفریط را می‌گویند که: امر هم در عقاید مطرح بحث است و هم در اعمال شخصی و جامعه و رعایت حکم و سفارش این آیه هم باید اشخاص و هم توسط حکومت باید رعایت

و تطبیق گردد.

و به تعریف دیگر: عدل: عبارت از انصاف و میانه روی است که در میان دو طرف افراط و تفریط قرار دارد و طوریکه ابن عطیه اندلسی (481 541 هجری) مؤلف تفسیر «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز» می نویسد: عدل: شامل هر امر واجبی میشود؛ اعم از عقاید، احکام، معامله با مردم در ادای امانات، ترک ظلم و ستم و در پیش گرفتن شیوه قضاوت و انصاف.

«وَالْإِحْسَانُ»:

احسان: عبارت است از تفضل و نیکی به دیگران در آنچه که واجب نیست؛ چون دادن صدقه نافله، انجام دادن عبادات نافله و دیگر اعمال نیکی که الله متعال بر انسان فرض نگردانیده. احسان در عبادت چنان که در حدیث شریف به روایت عمر (رض) آمده است «عبارت از آن است که الله متعال را آن گونه عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند».

البته برترین و بهترین نوع احسان، احسان به کسی است که نسبت به انسان بدی میکند زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به کسی که به توبدی کرده، احسان کن تا مسلمانی راستین گردی».

«وَأِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» «و» حق تعالی شما را امر میکند به «بخشش به خویشاوندان» و نزدیکان، آنچه را که نیازشان بدان محسوس است و این معنی شامل صله رحم نیز می شود. همچنان خدای سبحان و تعالی به پیوند با نزدیکان و نیکی و احسان به ایشان فرمان داده است.

سفارش به عدل و نهی از فحشاء، سنت ابدی خداوند است. طوریکه میفرماید: «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ» الله متعال بندگان خویش را نهی نموده از فحشاء و از هر کار زشت و هر عمل ناصواب، و از هر آنچه که شرع انور ناپسندش میدارد.

فحشاء:

فحش و فحشاء و فاحشه، هر قول و فعلی است که قبح آن بزرگ باشد. اعم از گفتار یا کردار ناشایست مانند زنا و بخل «و» شما را منع میکند از «منکر» منکر: ناپسند یعنی چیزی است که شرع شریف آن را ناپسند شمرده و از آن نهی فرموده است، که این معنی شامل تمام گناهان میشود «و» شما را منع میکند از «بغی» بغی: در این آیه مبارکه عبارت است از: کبر، ستم و تجاوز مادی یا معنوی بر مردم.

در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون بغی و قطع صله رحم سزاوارتر به آن نیست که الله متعال مجازاتش را در دنیا برای صاحبش شتابان بفرستد، به همراه آنچه که برایش در آخرت ذخیره می کند».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه میفرماید: این آیه جامعترین آیهی قرآن است که در آن امور نیکی که باید انجام شوند و نیز کارهای زشتی و بدی که باید از آنها پرهیز شود، بیان گردیده است.

«يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ (90)» «به شما اندرز میدهد» با آنچه که در این آیه از اوامر و نواهی بیان کرده است «باشد که پند گیرید» از این نصایح و اندرزها.

قابل یادآوری است که همین آیه مبارکه: سبب اسلام آوردن بسیاری از عقلای عرب گردید که عثمان بن مظعون (رض) از آن جمله می باشد.

داستان زیبا:

در روایات تاریخی آمده است که: «اکثم بن صیفی» وقتی خبر بعثت و رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم را شنید، دو نفر را به نمایندگی از طرف خود به نزد وی فرستاد. آن دو نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و پرسیدند: تو کیستی و چه کاره‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: من محمد بن عبد الله هستم و پیامبر خدا میباشم. آنگاه آیهی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» را خواند. وقتی نزد اکثم برگشتند و آیه را خواندند، اکثم گفت: می‌بینم به مکارم اخلاق امر میکند و از پستی و زشتی نهی می‌نماید پس بیایید در این مورد رئیس باشید نه دنباله‌رو. (مختصر ۳۳۴/۲).

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾

هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تاکید نشکنید در حالیکه الله را بر خود کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید، خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. (۹۱)

تشریح لغات واصطلاحات:

«عَهْدُ اللَّهِ»: پیمان الله. مراد همه عهود و پیمانهای است که الله متعال انجام آنها را از مردم خواسته است و یا این که مردمان با یکدیگر می‌بندند و خداوند متعال را بر وفای بدان‌ها گواه می‌گیرند و بر کارشان آگاه می‌دانند (آل عمران / 77، أنعام / 102...). «الْأَيْمَانُ»: جمع یمین، سوگندها. «تَوْكِيدٌ»: تأکید. استوار داشتن قسم با یاد آن به نام و ذات الله. از ماده (وکد). «كَفِيلًا»: آگاه و گواه. کسی که پیمان‌ها زیر نظر او بسته میشود و وفا یا عدم وفای بدان‌ها را می‌پاید. «ترجمه معانی قرآن» (مصطفی خرمدل).

تفسیر:

در آیات قبلی مباحثی در مورد وعده و وعید و ترغیب و ترهیب به تفصیل به بیان گرفته شد و مجموعه‌ای از مکارم اخلاق و فضایل را یادآور شد، در این آیات متبرکه «انسان» را از نقض عهد و پیمان و مخالفت از اوامر الهی بر حذر داشته است؛ زیرا عصیان و نافرمانی سبب بلا و محرومیت است. سپس خداوند متعال از حیات پاک و شریفی که برای مؤمنان تدارک دیده است سخن به میان می‌آورد.

خداوند متعال در آیه مبارکه میفرماید: وفاداری به عهد و پیمان‌ها و قسم‌های الهی، لازم است یعنی و بر شماست وفا نمودن به هر عهد و پیمانی که بین خود و الله متعال و بین خود و مردم بسته‌اید، مشروط به آنکه پیمان شما با مردم به امر خلاف شرعی مربوط نباشد و سوگندهای خود را بعد از آنکه با قسم به خدای رحمان محکم ساخته‌اید به قولی معنی این است: او را بر خود ضامن گرفته اید نشکنید. پس از او بترسید و پروا کنید،

«إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ». زیرا او بدانچه می‌کنید دانا و آگاه است و به زودی شما را در روزی که بر او عرضه می‌شوید، جزا خواهد داد.

در این هیچ جای شکی نیست که: پیمان شکنی شما را الله متعال می‌داند و سزای می‌دهد، خواه مردم بفهمند یا هم نفهمند.

دین مقدس اسلام در مساله وفای به عهد‌ها و پیمان‌ها سخت‌گیری میکند و هرگز در آن عهد و گذشت روا نمی‌دارد. چرا که عهد‌ها و پیمان‌ها پایه اعتماد و اطمینان است. پایه‌ای که بدون وجود آن رشته پیوند انسان‌ها سست و متزلزل میگردد و می‌گسلد. نصوص قرآنی در

اینجا تنها به فرمان دادن به وفای عهد و پیمان، و نهی از شکستن و گسستن آن، بسنده نمی‌کند. بلکه مثالهایی را پیایی می‌آورد، و پیمان‌شکنی را بد می‌شمارد، و اسباب و عللی را نفی میکند که چه بسا کسانی آنها را برای توجیه پیمان شکنیهای خود مستمسک قرار دهند:

شان نزول آیه 91:

638- ک: ابن جریر از بریده روایت کرده است: این آیه در باره بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم [هرکه ایمان می‌آورد، با پیامبر بیعت می‌کرد] نازل شده است. (طبری 21871 از ابولیلی از بریده روایت کرده است. در طبری، نزد مؤلف و ابن کثیر «بریده» آمده و «مزیده بن جابر» درست است چنانچه در «در المنثور» 4 / 242 و «تفسیر شوکانی» 3 / 230 آمده.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲)

و مانند آن (زن) نباشید که رشته خود را پس از محکم تابیدن گسست، تا قسم‌های تان را در میان خود وسیله فریب سازید، تا گروهی از گروهی دیگر (مال و امکانات) بیشتر بدست آورد. جز این نیست که الله شما را به وسیله آن می‌آزماید، و به یقین روز قیامت آنچه را که در آن اختلاف میکردید برایتان بیان می‌کند. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نقضت»: نقض: شکستن. خواه ظاهری باشد، مثل: شکستن استخوان و خواه معنوی، مانند: شکستن پیمان. «انکاث»: نکث: شکستن و آن مثل نقض است. در قرآن عظیم الشأن، اکثراً در شکستن عهد به کار رفته است.

به یاد داشته باشید که: پیمان شکنی پی‌درپی، ننگ بیشتری دارد. «أَنْكَاثًا» جمع «نکث» نکث (به کسر - ن)، چیزی است که پس از تابیده شدن باز شده باشد. جمع آن، انکاث است. یعنی: باز شده‌ها، تکه تکه‌ها. انکاثا در آیه، به جای «جعلها انکاثا» است.

«غزلها»: غزل (بر وزن عقل)، تابیدن و تابیده. اسم و مصدر، هر دو آمده است. «دخلا»: دخل (بر وزن شرف)، کنایه از فساد است. راغب می‌فرماید: فساد که به عقل یا بدن داخل می‌شود.

«اربی»: ربو: زیادت. «ربی یربو» یعنی زیاد شد و کثرت یافت. «اربی»: زیادت یافته تر و ثروتمند (تفسیر نور)

تفسیر:

پیمان شکنی، هدر دادن زحمات گذشته است طوریکه می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا» هر چه پیمان محکم‌تر بسته شود، شکستن آن بدتر است. باید گفت که: این ضرب المثلی است که خدا آن را در مورد انسانی آورده است که عهد و پیمانش را برهم می‌زند. (این نظر مجاهد و قتاده است).

«و» در شکستن سوگندها و گسستن پیمانها «مانند آن زنی نباشید که رشته خود را» یعنی: آنچه را که بافته بود «پس از محکم بافتن آن» یعنی: پس از استوار ساختن و به انجام رساندن آن پارچه بافته شده «یکی یکی از هم گسست» یعنی: اگر سوگندها و پیمانهایتان را بشکنید، همانند آن زنی هستید که تکه‌ای را محکم می‌بافت، سپس آن را رشته رشته از

هم می‌گسست و به حال اول آن بر می‌گرداند.

اکثر مفسران و از جمله این‌کثیر در بیان سبب نزول می‌گویند: «در مکه زنی احمق و ابله بود که چون رشته‌ای را می‌بافت، آن را از هم باز میکرد و دیگر بار آنرا می‌رشت و باز آن را از هم می‌گسست». مردم می‌گفتند: این زن چقدر احمق است! با مقدّسات نباید بازی کنیم. (مقدّسات را دستاویز و وسیله‌ی خدعه و فریب قرار ندهیم). طوریکه می‌فرماید: «تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ» قسم خود را وسیله‌ی فریب مردم قرار می‌دهید.

«دخل»: نیرنگ، فریب، تقلب و دغلی است این نیرنگ و دغل به خیال این است که «أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» برای این که ملتی از لحاظ افراد و مال بر ملتی دیگر برتر جلوه دهید.

هدف آیه کریمه، نهی از بازگشتن به کفر به سبب فریفته شدن به کثرت کفار و کثرت أموالشان است. به قولی: این هشدار است به مؤمنان از این‌که مبدا به بسیاری تعداد قریش و فراوانی اموال شان فریفته شده و بیعت خود را با رسول الله صلی الله علیه وسلم نقض کنند. بصورت کل: جمله‌ی آیه مبارکه «أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» را دوتی تفسیر نمود: **الف:** شما بخاطر قدرت و کثرت گروهی، پیمانی را که با گروه کوچک‌تر بسته‌اید نشکنید. **ب:** شما بخاطر آنکه ابر قدرت شده‌اید، پیمان خود را با گروه‌های کوچک نشکنید.

امام مجاهد گفته است: آنها با هم پیمان می‌بستند، اما وقتی هم‌پیمانی جدید را می‌یافتند که تعداد افراد و عزت و قدرتشان بیشتر بود، پیمان رانقض کرده و با آنها پیمان می‌بستند. (مختصر ابن کثیر ۱۷۱/۱۰).

یکی از ابزار آزمایش، وفای به تعهدات است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ» به خدا به وسیله‌ی وفای به عهد و پیمان شما را آزمایش می‌کند، تا مطیع و فرمانبر از عاصی و نافرمان مشخص شود.

«وَأَلْبِيسُنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (92): و او در روز قیامت، روزی که همه رازها آشکار می‌شود، برای شما آنچه را در آن اختلاف می‌ورزیدید بیان خواهد داشت، و آنچه را در ضمیر و باطن دارید میداند؛ پس هر کس را در برابر عملکردش، از امانت و خیانت، جزا می‌دهد.

شان نزول آیه 92:

639- ک: ابن ابوحاتم از ابوبکر بن ابو حفص روایت کرده است: سعیده اسدیه دیوانه بود موی و پوست درخت خرما را جمع میکرد. خدا آیه. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا» را در باره او نازل کرد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳)

و اگر الله می‌خواست همه شما رأمت (مسلمان) می‌گردانید (همه را به اجبار وادار به ایمان میکرد، اما اجبار چه سودی دارد؟) ولی خدا هر کس را بخواهد (و مستحق ببیند) گمراه و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت میکند، و البته از آنچه در دنیا می‌کردید، پرسیده خواهید شد. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةً وَاحِدَةً»: ملت واحد و یکتا در روش و منش و کنش همه یکسان همچون فرشتگان مؤمن

و با ایمان می شدید (یونس/ آیه 99). «ترجمه معانی قرآن» (مصطفی خرمدل).
تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است: «و اگر الله میخواست، قطعاً شما را اُمتی واحد قرار می داد» که به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می داشتید و برحق و حقیقت متفق و همدستان می بودید «ولی» حکمت الهی اقتضاء کرد تا شما را در عرصه اعتقاد و عمل مختار بگذارد لذا بر اساس این سنت و حکمت است که «هر که را بخواهد گمراه میکند» یعنی: الله متعال هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او آزادانه گمراهی را انتخاب می کند، گمراه میکند و او را خوار و بی مقدار میگرداند و این حکمی عادلانه از سوی وی درباره آنان است بنابر این، آنان بر اثر گمراهی، پیمان شکنی و سوگند شکنی را سهل و ساده می پندارند «و هر که را بخواهد هدایت میکند» یعنی: خداوند متعال هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او هدایت را انتخاب میکند، با توفیق دادنش به راه هدایت به عنوان فضلی از سوی خویش هدایت میکند پس گمراه ساختن حق تعالی، عدل وی است و هدایت کردن وی، فضلش «و البته از چون و چند آنچه میگردید» از اعمال در دنیا «از شما پرسیده خواهد شد» در روز قیامت و در برابر آن جزا خواهید یافت.

دست خداوند در اجبار مردم باز است، لیکن سُنَّت و حکمت الهی آزاد گذاشتن مردم است. «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» اگر الله متعال میخواست تمام بشریت را با یک استعداد خلق میکرد و همه را جزو یک ملت قرار میداد به گونه ای که هیچ گونه اختلاف و تفاوتی با هم نداشته باشند. و به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می داشتید و برحق و حقیقت متفق و همدستان می بودید «وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» اما حکمتش چنان اقتضاء کرد که آنها را آزاد و مختار بگذارد. گروهی راه نیکبختی را پیش گیرد و گروهی راه شقاوت را. به هر کس بخواهد یاری نمیرساند و گمراه میشود و رسوا میگردد، و به هر کس که بخواهد توفیق عنایت میفرماید و او را هدایت میکند. انسان در انتخاب عقیده و راه آزاد است. «وَلَنُسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (93)» و در روز قیامت درباره ای تمام اعمالتان از شما سؤال میشود و در مقابل هر ذره نیک و بد پاداش یا جزا می بینید. بناءً سؤال و جواب در قیامت را جدی بگیریم.

خواننده محترم!

خداوند همه ی مردم را به طور فطری هدایت می فرماید، لیکن مردم بر اساس اختیار و آزادی که دارند دو گروه میشوند؛ گروهی برخلاف عقل و فطرت راه خلاف را انتخاب میکنند و توبه نمیکنند، خداوند نیز آنان را به حال خود رها و گمراه میکند، ولی گروهی همان راه فطرت و اطاعت را انتخاب میکنند، و خداوند آنان را کمک و هدایت میکند.

بنابر این مراد از هدایت و گمراه کردن خداوند مرحله ی بعد از انتخاب انسان است. راستی اگر هدایت و گمراه شدن انسان اختیاری نبود، در پایان آیه خداوند نمیفرمود: شما بازخواست میشوید! پس سؤال خداوند نشانه ی آزادی ماست. زیرا انسان مجبور مورد بازخواست قرار نمی گیرد.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)

و قسم‌هایتان را در میان خود وسیله فریب قرار ندهید، تا (مبادا) قدم‌هایتان پس از محکم شدنش بلغزد، و به سبب منع کردن‌تان از راه الله عذاب را بچشید و در آخرت عذاب بزرگ داشته باشید. (۹۴)

تفسیر:

«وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ»: به خاطر تأکید بر عظمت شأن عهد و پیمان آن را تکرار کرده است. می‌فرماید که: قسم را وسیله خدعه و نیرنگ قرار ندهید و مردم را به آن فریب ندهید تا منافعی به دست آورید. (در تفسیر فی الظلال القرآن سید قطب آمده است: بر گرفتن عهد و پیمان برای فریب و نیرنگ، باور را در ضمیر متزلزل و سست میکند و سیمای آن را در نهاد دیگران مشوه و زشت جلوه میدهد. پس آن که قسم می‌خورد و می‌داند برای فریب قسم می‌خورد، نه عقیده‌ای ثابت دارد و نه بر صراط مستقیم است و در همان حال سیمای عقیده را در نزد اشخاصیکه برایشان قسم می‌خورد زشت و مشوه می‌سازد؛ چرا که می‌داند قسم‌هایش برای تقلب و نیرنگ است، از این رو مانع ورود آنها به راه الله متعال میشود و عملکرد چنین کسی را خداوند متعال در قالب این مثال ناپسند برای مؤمنان بیان کرده است.)

در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: هدف از این سوگندها؛ سوگند بیعت با رسول الله صلی الله علیه وسلم دیگر قسم‌های است. بدین ترتیب خداوند متعال کسانی را که با رسول وی صلی الله علیه وسلم بیعت کرده‌اند، از شکستن عهد اسلام و یاری دادن دین حق، نهی می‌کند.

به یاد داشته باشید که: پیمان شکنی و سوء استفاده از مقدّسات، سبب بدعاقبتی است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «فَنَزَلَ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» تا گام‌هایتان دچار لغزش و انحراف نشود، بعد از آن که در راه حق و صراط مستقیم محکم و استوار بودید. یعنی: کسی که پیمان را می‌شکند، درحقیقت خطای بزرگی را مرتکب شده و چه بسا که این لغزش او را رهسپار ورطه هلاک گرداند؛ بعد از آنکه در ثبات و پایداری بر پیمان، استوار و ثابت قدم بوده است.

ابن کثیر گفته است: این مثلی است برای اشخاصیکه بر جاده‌ی مستقیم باشد اما به سبب قسم‌های فریبکارانه‌اش مردم را از راه الله باز دارد و خود نیز از راه هدایت منحرف شود؛ زیرا وقتی کافر ببیند که مؤمن هم، پیمان‌ش را نقض میکند و خیانت می‌ورزد، دیگر به دین اعتماد نمی‌کند. به همین سبب راه و رود او به دین اسلام مسدود می‌شود. از این رو گفته است: «وَتَذَوُّقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و به سبب نقض عهد و پیمان مانع شوید که دیگران به دین اسلام در آیند و در دنیا کیفر شدید و ناخوشایند خواهید دید. «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)» و در آخرت عذاب شدید آتش دوزخ را خواهید داشت.

در مورد شأن نزول این آیه مبارکه از کلبی روایت شده است که: آیه کریمه در باره‌ی مردی از حضرموت به نام عبدان بن اشوع نازل شد که نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم از امر القیس کندی شکایت کرد و گفت: او در کنار زمین من زمینی دارد و بخشی از زمین من را بریده به زمین خودش پیوند داده و آن را از من ربوده است. رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمودند: «آیا بر آنچه می‌گویید شاهد هم داری؟». گفت: یارسول الله! قوم همه می‌دانند که من در آنچه می‌گویم صادق ولی او را از من گرامی‌تر می‌دارند. آن حضرت صلی الله علیه وسلم به امر القیس فرمودند: «رفیقت چه می‌گوید؟». او گفت: دروغ و باطل

میگوید. پس دستور دادند که قسم بخورد. اما عبدان گفت: امرأ القیس مردی فاجر است و پروایی از قسم خوردن را ندارد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حال که گواهانی نداری، سوگند او را بپذیر».

عبدان گفت: جز پذیرفتن قسم اش دیگر هیچ راهی ندارم؟ فرمودند: «خیر!». سپس به امرأ القیس دستور دادند که قسم بخورد اما همین که برخاست تا قسم بخورد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را عقب زدند و گفتند: «برگرد».

پس چون از نزد ایشان برگشت، این آیه نازل شد. «وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَحَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴)».

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵)

و عهد الله را به بهایی اندک (دنیا) نفروشید؛ زیرا آنچه نزد خداست، برای شما بهتر است، اگر بدانید [که ارزش وفای به پیمان خدا قابل مقایسه با همه دنیا نیست]. (۹۵)

انگیزه پیمان شکنی، همانا رسیدن به دنیاست، با هرچه معامله کنید، باز هم نسبت به پیمان شکنی کم است. «وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» پیمان الهی و پیامبر صلی الله علیه وسلم را با متاع دنیای ناپایدار و ناچیزی نفروشید و مبادله نکنید.

تفسیر:

«ثَمَنًا قَلِيلًا»: بهای اندک. قیمت ناچیز. و بدانید که تمام بهره دنیا حقیر و بی ارزش است، زیرا اجر عظیمی که وفا به عهد نزد الله متعال دارد بزرگتر و گران بهاتر از پول ناچیز بی ارزشی است که گرفته‌اید، «إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (95)» باید گفت که: از دست دادن الطاف الهی و پیمان شکنی برای بدست آوردن کامیابی مؤقت، يك ساده نگری است. بناءً اگر واقعاً به حقیقت واقف هستید، یقین بدانید که ثواب و پاداش موجود در نزد خدا برای شما از متاع دنیای گذرا بهتر است. سپس علت آن را بیان کرده و میفرماید:

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶)

آنچه [از ثروت و مال] نزد شماست، فانی می شود و آنچه [از پاداش و ثواب] نزد الله است، باقی میماند، و قطعاً آنان که [برای دینشان] شکیبایی ورزیدند، پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می‌دهیم. (۹۶)

تفسیر:

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»: جز الله، هیچکس و هیچ چیز باقی نیست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای انسان! آنچه نزد شما از چیزهای بی ارزش دنیای فانی است، از بین می رود اما آنچه نزد الله متعال از پاداش عظیم است پایدار است و از بین نمی‌رود.

«وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (96)» و الله متعال به زودی کسانی را که برادای طاعات و پرهیز از محرمات شکیبایی کردند به بهترین و بزرگترین، بخشش و عطا پاداش می دهد، بناءً از روی فضل و کرم در برابر کمترین طاعت نیز به ایشان اجر و مزد عطا میکند آن گونه که در برابر برترین طاعات مزد عنایت می نماید.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾

هر کس خواه زن و خواه مرد، کار نیک انجام دهد و او مؤمن باشد، البته به زندگی پاک و خوشایند زنده اش می‌کنیم. و حتماً (نظر) به نیکوترین آنچه عمل می‌کردند، ثوابشان خواهیم داد. (۹۷)

تفسیر:

زن و مرد در کسب کمالات معنوی یکسانند:

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» قبل از همه باید گفت که: کار خوب به تنهایی کافی نیست، بلکه خود انسان هم باید شخصیت خوبی داشته باشد. بناءً هرکس از مرد یا زن، که همراه با اخلاص و متابعت کار شایسته کند در حالیکه به الله متعال و پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم و هشدارها و مژده‌هایش مؤمن باشد، پس قطعاً خداوند متعال او را در این دنیا با زندگی پاکیزه سعادتمندانه، آرام، امن و راحت، زندگی می‌بخشد هر چند مال و ثروتی اندک داشته و از جاه و مقام پیش بندگان بی بهره باشد.

حسن بصری گفته است: جز در بهشت حیات برای هیچ کس پاک و بی آلایش نیست؛ چون حیاتی است بدون موت، و سراسر آن استغنا و بی نیازی است، بدون فقر و بینوایی، و تندرستی مطلق است بدون بیماری، و سعادت است بدون شقاوت. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین، قول اول از ابن عباس (رض) می‌باشد و روشن‌تر است)

«حیات طیبه»: آن است که انسان دلی آرام و روحی مؤمن داشته باشد، مؤمن به نور خدا می‌بیند، مشمول دعای فرشتگان است، مشمول تأییدات الهی است، این‌گونه افراد خوف و حزنی ندارند. (تفسیر نور)

«وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (97)»: در آخرت پاداش جزیل و اجر جمیل همراه با فوز عظیم در جوار پروردگار کریم عنایت خواهد کرد. و چه پاداشی است کریمانه!

شان نزول آیه:

کلبی در بیان شأن نزول آیه مبارکه می‌فرماید: چون دو آیه فوق نازل شد، امر القیس گفت: آری! حقیقت این است که آنچه نزد من است نابود میشود ولی رفیقم (عبدان) برحسب نیکوترین آنچه عمل میکند، پاداش می‌یابد. بار خدایا! او در آنچه که علیه من ادعا کرده صادق است، من زمین او را بریدم و به زمین خود ضمیمه کردم اما به خدا قسم دکه نمی‌دانم چه اندازه؟ پس هر چه می‌خواهد از زمین من بگیرد و مانند آن را نیز همراه آن، به اضافه آنچه از محصول آن خورده‌ام! همان بود که این آیه نازل شد: «هر کس از مرد یا زن که کار نیک کند» کار نیک: کار موافق با کتاب الله متعال و سنت پیامبر وی صلی الله علیه وسلم است «و او مؤمن باشد» زیرا عمل نیک کافر هیچ ارزش و اعتباری ندارد «بی‌گمان به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش میداریم» در دنیا؛ با بخشیدن رزق و روزی حلال به او و توفیق بخشیدنش به دریافت حلاوت طاعت و با آماده ساختن تمام وجوه راحت و آسایش وی.

ابن عباس (رض) میگوید: «مراد از آن؛ فراهم ساختن زمینه کار پاکیزه و عمل شایسته برای وی است». به‌قولی دیگر: مراد از زندگی پاکیزه، زندگی در بهشت است «و مسلماً به آنان» در آخرت «بر حسب نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش میدهیم»

در حدیث شریف آمده است: «قطعاً هرکس به اسلام راه یافت و معیشت مادی زندگی‌اش

در حد کفاف بود و به آن حد قناعت ورزید، رستگار گشت».

حیات طیبه چیست؟

با توجه به آنچه در کتب لغت و تعریف های که توسط مفسران در مورد کلمه طیب و طیبه آمده است جمع بندی آن چنین است: «خوب و نیکو بودن یا شدن، شیرین و دلپذیر و خوشمزه، راضی و دلپذیر، گوارا، همراه با آرامش خاطر، روا و حلال، عطر و خوشبویی». با توجه به معانی فوق منظور از حیات طیبه نوعی زندگی شخصی یا اجتماعی میباشد که در آن جریان زندگی آرام و روان است و پاکی و آسودگی خاطر بر آن حاکم است و انجام کارها در آن از درد سرهای اضافی و مزاحمت های بی جا به دور است.

در این نوع زندگی تمام تلاش انسانها در جهت انجام کارها بر اساس قوانین و مقررات و سنت های طبیعی و الهی مصروف می گردد و جریان بالنده زندگی در فضایی آکنده از مهربانی و آرامش و بطور دلنشین و بدور از مزاحمت های تصنعی و جنگ و جدال های خودساخته بر محور کرامت انسانی در بستری از زمینه های رشد و کمال رو به سوی خدای خود در حرکت خواهد بود.

واقعاً چنین زندگی را «حیات طیبه» یا «زندگی نیکو» می نامیم که دست یافتنی است و هزاران انسان تاکنون آن را به صورت فردی یا جمعی تجربه نموده اند. حیات طیبه کسب کردنی و ایجاد کردنی است:

با عنایت به اینکه شروع در آیه مبارکه: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ 97 سوره نحل»: با کلمه عمل مقدم گردیده است معلوم می شود «زندگی نیکو» را باید بنا نهاد و ساخت و تمامی اجزاء و عناصر آن عملیات حساب شده که توأم با کار و کوشش و دقت میباشد عملی خواهد شد و بصورت به نایل خواهیم آمد.

نقش زن و مرد در حیات طیبه:

طوری که در فوق هم یادآور شدیم؛ برای کسب «حیات طیبه» مرد و زن هر دو نقش اساسی و بنیادی دارند و برای استقرار این نوع از زندگی هم مردان و هم زنان باید برای ایفاء نقش طبیعی و عملی خود با جدیت در صحنه زندگی حضور فعال داشته باشند و بدون یکی از آنها دیگری نمی تواند بدان نایل آید پس هم مردان باید باشند و هم زنان باید حضور داشته باشند و هیچ کدام جبران کننده عدم حضور دیگری نمیتواند باشد زیرا هر کدام جایگاه خاص و بخصوص خود را دارد بدین ترتیب چه زن و چه مرد با جدیت در صحنه زندگی طیب باید حضور فعال داشته باشند و از هرگونه مسامحه و کوتاهی خودداری نموده و با دوری از تنبلی و خود باختگی با عزمی راسخ بطور مادام العمر در تحقق «حیات نیکو» به سهم خود انجام وظیفه نمایند.

تعامل زن و مرد:

از سیاق آیه چنین استنباط میشود که ضمن اینکه زن و مرد هر کدام بطور مستقل باید برای کسب زندگی نیکو تلاش نمایند لیکن نقش تسهیل کننده یا بازدارنده نیز می توانند برای یکدیگر داشته باشند، پس همراهی و یاری رساندن به یکدیگر برای نیل به حیات طیبه باید مدنظر باشد.

این موضوع در سبک زندگی مشترک تجلی پیدا می کند که زن و مرد نقش مکمل یکدیگر بودن را ایفا نمایند.

عنصر اصلی تحقق حیات طیبیه:

طوری‌که در آیه (97 سورة نحل) خواندیم، قرآن رکن مهم تشکیل و تداوم حیات طیب را «عمل صالح» میداند، کلمه صالح در کتاب لغت از جمله در «المنجد کتاب لغات فرهنگ نوین صفحه 378) به معانی زیر آمده است: «درستی، مناسب بودن، کارآمد، حال خوب، شایستگی و نیکی» و ضد آن «فساد» است. بنابراین هر کاری را درست انجام دادن، هر عملی را خوب انجام دادن، عمل صالح می‌شود.

به عبارت دیگر انجام دادن هر فعلی مطابق با شرایط و مقتضیات آن بطوری که هدف آن کار بوده و به نتیجه مطلوب برسد آن عمل صالح است. (دقت کنید).

اصلاح یک باور غلط بین عوام رایج است که عمل صالح را اعمالی مانند عبادات یا صدقات و خیرات یا جهاد و امثال آن می‌دانند این درست نیست زیرا همه‌ی اینها عمل صالح است لیکن در انحصار این موارد نیست بلکه منظور قرآن این است که شخص مومن هر کاری را که درست انجام دهد از قبیل کارهای روزمره مثل تمامی شغل‌ها و کارهای افراد چنانچه بطور کامل و خوب انجام شود و کارآمد باشد عمل صالح محسوب میشود و بر عکس اگر همین عبادات یا کارهای خیر را درست انجام ندهیم عمل صالح نخواهد بود. به عبارت دیگر هر کاری که مطابق با ضوابط و مقررات و بطور درست انجام شود که حاصل آن تولید یا خدمتی مفید باشد و به اصطلاح امروزی مطابق با استندرد باشد میتوان بر آن نام عمل صالح نهاد.

پس عنصر اصلی و مهم نیل به «زندگی نیکو»، «درست کارکردن» می‌باشد. در واقع شرط تحقق «حیات طیبیه» این است که مسلمانان کارهای خود را اعم از عبادات و خیرات و کارهای تولیدی و خدماتی و غیره را به نحو احسن و به نیت عمل صالح انجام دهند تا دارای زندگی خوب توأم با آرامش باشند که در چنین وضعیتی هم دارای دنیایی آباد بوده و هم آخرتی مطلوب نیز خواهند داشت و به جامعه‌ی ایده آل و مثال زدنی دست خواهند یافت.

شرط ایمان:

گرچه عنصر عمل صالح از ارکان تحقق زندگی طیب است لیکن کافی نیست بلکه شریط ایمان نیز لازم است.

در تمامی آیات قرآن کریم پس از دعوت به ایمان به خدا و حقیقت جهان هستی تاکید به عمل صالح گردیده است و این نشان میدهد عمل بدون ایمان و ایمان بدون عمل هیچکدام کافی نمی‌باشد و کارساز نیست. بنابر این علاوه بر «حسن فعلی» باید از «حسن فاعلی» نیز برخوردار بود.

شرط ایمان موجب میشود کارهایی که از بنیان فاسد یا غلط باشد از حیطة اقدام و عمل خارج شود و فقط اعمالی که در چارچوب شرع و عقل و عرف جایز شناخته شده بصورت درست اجرا شود تا مصداق عمل صالح گردد.

به عبارت دیگر عمل درست و شایسته به منزله آجرهای یک ساختمان میباشد که با ملات ایمان به آن هویت می‌بخشد و از روح کلی برخوردار میگردد و ایمان ضامن تداوم عمل نیکو و تسری آن به سایر کارها میگردد. (تفسیر نمونه ج 11 ص 392)

در واقع اعمال آدمی به طور پراکنده و جدا از هم هستند و این روح ایمان است که به آنها وحدت می‌بخشد و بدین ترتیب نفس انسان طیب میشود و آنگاه است که باوجود افراد طیب

در جامعه، حیات اجتماعی طیبه تحقق مییابد.

در نهایت باید گفت: برای دست یابی به یک زندگانی بالنده و روبه رشد و کمال که توام با آرامش و آسایش باشد هر مسلمانی اعم از زن و مرد باید کارهایش را درست و نیکو انجام دهد؛ الله متعال نیز به آن برکت داده و علاوه بر اینکه دنیای خوب و آباد آنان را تضمین نموده در آخرت هم اجر وافر عطا خواهد نمود.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی بیان یافت که: بهترین مکافات را به مؤمنان راستین اختصاص میدهد که به دلیل درستکاری و باورشان از وسوسه های شیطان و شیطان صفتان پر هیز میکنند. اینک در آیات متبرکه ذیل (98 الی 105) در باره آداب قرآن و دیدگاه آن و همچنان در این آیات به شبهه های شیطانی مخالفان نبوت اشاره می کند که میگفتند: محمد، نزد مرد نصرانی قرآن آموخت نه از خدا. باید دانست که قرآن، عربی روشن است و آن شخصی که مشرکان می پنداشتند معلم پیامبر است، گنگ و غیر عرب بود. پس، چگونه ممکن است قرآن با آن همه شیوایی و زیبایی، چنان شخصی ناتوانی آن را به پیامبر بیاموزد؟! زهی خیال باطل!

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸)

پس هنگامی که قرآن می خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بخواه. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فاستعذ»: عوذ: پناه بردن. «فاستعذ»: پناه ببر. «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ...»: به خدا پناه ببر و خویشتن را در پناه او بدار. مراد گفتن: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» به هنگام خواندن قرآن در نماز و جز آن است. با توجه بدین نکته که این پناه بردن و استعاذه گفتن، تنها نباید محدود به گفتار باشد، بلکه باید از ته دل از الله خواست که مدد فرماید و شیطان را از محیط فکر انسان به دور و سایر موانع را از سر راه فهم قرآن بردارد تا جمال دلاری حقیقت جلوه گر آید. «الرَّجِيم»: مطرود. ملعون. فَعِيل به معنی مَفْعُول است (سوره آل عمران / 36). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ» ای مسلمان! چون قصد قرائت قرآن کردی، «فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (98)» باید گفت که: پناه بردن به الله متعال، نشانه ای ایمان به او و توکل بر اوست. پس در آغاز تلاوت قرآن، از شر شیطان رانده شده از رحمت حق تعالی، به پروردگار با عظمت پناه ببر و بگو: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». تا در موقع خواندن قرآن تو را وسوسه نکند، و تو را از تأمل در قرآن و عمل به آن باز ندارد. باید متذکر شد که: پناه بردن شما همراه پناه دادن اوست. (پس پناه ببرید، «فَاسْتَعِذْ» تا او شما را پناه دهد و اگر او پناه ندهد، پناهدگی ما بیهوده است.) و در ضمن قابل یادآوری است که: جز پناهدگی به او راه دیگری هم در برابر ما وجود ندارد. باید گفت که: امر به خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در هنگام تلاوت قرآن، به اجماع علماء مفید استحباب است. همچنین جمهور علماء بر آنند که مستحب خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قبل از تلاوت قرآن است نه بعد از آن.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹)

یقیناً او بر کسانی که ایمان آورده اند و همواره بر پروردگارشان توکل میکنند، تسلطی

ندارد. (۹۹)

تفسیر:

«سلطان»: تسلط: در این هیچ شکی نیست که: شیطان به سراغ همه ای انسانها می آید، ولی ناگفته نماند که شیطان بر همه ای انسانها تأثیرگذار هم نیست. بیگمان الله متعال شیطان را بر دوستان خویش که بر وی تکیه کرده و کار خود را به وی میسپارند، مسلط نمیگرداند. ایمان و توکل، به الله متعال، قلعه ای و سنگر محکم و شکست ناپذیری است که انسان را از آسیب پذیری حفظ میکند. به یاد داشته باشید که: در مشکلات و سختی ها فقط به الله متعال تکیه و اعتماد می کنند.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۰﴾

سلطه او تنها بر کسانی است که او را به دوستی میگیرند و (سلطه او) بر کسانی است که آنها به او (الله) شرک می آورند. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَوَلَّوْنَهُ»: او را به دوستی میگیرند. او را به رهبری و سرپرستی خود انتخاب میکنند. «بِهِ مُشْرِكُونَ»: به سبب وجود شیطان و پا در میانی او شرک می ورزند. در این صورت حرف باء سببیه است. یا این که: نسبت به خدا مشرکند. در این صورت حرف باء برای تعدیه است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

باید گفت که: مقدمات سلطه ی و نفوذ شیطان را خود انسان بر خود مساعد میسازد. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»: (تا مردم ولایت منحرفان را نپذیرند آنان کاری را از پیش برده نمیتوانند) طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» تسلط شیطان فقط بر اشخاصی است که از راه وعقاید وی پیروی نموده و در نافرمانی پروردگار رحمان از اطاعت میکنند و نیز تسلطش بر کسانی است که در سخنان خود به الله متعال شریک می آورند.

و در عبادت و ذبایح و خوردن و آشامیدنی هایشان از دستورات وی تبعیت نموده و دچار شرک شده اند. موحدان واقعی بیمه هستند، لیکن هر کس به سراغ غیر او رفت نفوذ پذیر میشود.

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾

و هنگامی که آیه ای را [که در بردارنده حکم جدیدی است] جایگزین آیه دیگر میکنیم، در حالیکه خدا به آنچه نازل میکند داناتر است، مخالفان میگویند: تو فقط [بر خدا] دروغ می بندی!! [چنین نیست که می گویند] بلکه بیشترشان [اسرار تبدیل احکام را] نمی دانند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیة»: مراد جایگزین کردن احکام تازه قرآن به جای احکام کتابهای پیشین پیغمبران است (مراجعه شود به سوره های: بقره آیه: ۱۴۲، أنعام آیات: ۱۴۵ و ۱۴۶). و شاید مراد نسخ آیه ای از قرآن توسط آیه دیگری از آن باشد که خداوند بخواهد برای بهبود جامعه مریض ادویه و اطعمه آنان را کم و بیش و تعویض و تبدیل کند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

دین مقدس اسلام دارای دو نوع قوانین است؛ قانون ثابت و قانون متغیر، که البته تغییر آن بدست الله متعال است، در ضمن قابل یاد آوری است که: همه قوانین الهی در زمان و

شرایط خودش دارای ارزش می باشد.

«وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ» هرگاه آیه‌ای را به جای آیه‌ای دیگر نازل کنیم، یعنی الله متعال به وسیله نسخ و مانند آن، آیه‌ای از قرآن را به جای آیه‌ای دیگر قرار دهد.

خواننده محترم!

ملاحظه فرموده باشید که: طبیب بخاطر صحت‌مندی مریض خویش، در صورت لزوم دید نسخه را تغییر می‌دهد و این نوع تغییر در آیات و احکام نیز هست که به آن نسخ می‌گویند. مخالفان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم همین که میدیدند دستوری عوض شد می‌گفتند: تو یارانت را مسخره کرده‌ای و هر روز قانون و دستوری را به دروغ می‌گویی و قانون قبل را لغو می‌کنی.

باید گفت که متوجه باید بود که: دشمن از هر فرصتی در هر لحظه‌ای سوء استفاده بعمل آورده، و کوشش میکند هر چیزی را بهانه قرار دهد. عامل همه‌ای این انتقادات ها و به اصطلاح بهانه جویی ها نابخردانه و تهمت ها همانا جهل است و بس.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ»: جمله‌ایست معترضه که به منظور توبیخ و سرزنش آمده است. یعنی الله به خیر و صلاح بندگان عالمتر است؛ او خود به مصلحت بندگان در نسخ یا اثبات احکام بروفق احوال و زمان داناتر است، چون آیات این کتاب همانند دوا است و کم‌کم به مریض توصیه میشود تا شفا یابد، آنگاه دوا به خوراک‌های مفید دیگر تبدیل می‌شود.

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (101)» کافران نادان می‌گویند: ای محمد! جز این نیست که تو بر الله متعال دروغ بستنی و چیزی می‌گویی که به گفتن آن مأمور نشده‌ای، حال آنکه خدای متعال پیامبرش را از دروغ و بهتان مصونیت بخشیده است، پس قضیه چنان نیست طوریکه فکر میکنند، بلکه بیشترشان به آنچه پروردگار متعال و پیامبرش از تعظیم و تکریم سزاوار اند دانشی ندارند لذا آنها نسبت به امر پیامبران و رسالت نادانند. باتأسف باید گفت که: مردم اسرار قوانین الهی را نمی‌دانند، تغییر قانون الهی، نشانه شک، پشیمانی، رشد علمی و تجربی یا ضعف قانون‌گذاری نیست، بلکه نشانه تدبیر، حکمت و توجه به شرایط است.

ابن عباس (رض) گفته است: وقتی آیه‌ای متضمن شدت و سخت‌گیری نازل میشد و بعداً نسخ میگشت، کفار قریش می‌گفتند: محمد یاران خود را به بازیچه می‌گیرد و مسخره میکند، امروز به آنها امر می‌کند و فردا آنها را از آن نهی می‌نماید و این گفته فقط از خود او است.

نسخ چیست؟

نسخ در اصطلاح شرع؛ عبارت است از: پایان یافتن تعبد مؤمنان به قرائت یک آیه، یا حکم مستفاد از آن، یا هردو. بدین‌گونه که الله متعال حلال را حرام، حرام را حلال، مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی‌شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اباحت، اما در اخبار ناسخ و منسوخ نیست.

أصل نسخ؛ از نسخ‌کتاب، یعنی نقل آن از نسخه‌ای به نسخه دیگر برگرفته شده، چرا که نسخ حکمی به حکم دیگر نیز در واقع متحول ساختن آن به غیر آن می‌باشد.

باید دانست که علمای اسلام از سلف و خلف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتفاق نظر دارند و جز کسی که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البته انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوت محمد صلی الله علیه وسلم دست یابند،

به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، درحالیکه خود در این حجت خویش به آنچه که در کتاب خودشان (تورات) از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت آدم علیه السلام حلال بود و خداوند متعال آن را بر موسی علیه السلام و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه‌ای را که منسوخ کنیم «یا آن» آیه «را به فراموشی بسپاریم» یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به یاد نیاورید «بهتر از آن یا همانندش را در میان می‌آوریم» یعنی: حکمی را در میان می‌آوریم که برای مردم در دراز مدت یا کوتاه مدت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبک‌تر می‌باشد، پس در کوتاه مدت برای‌شان نافع‌تر است و گاهی سنگین‌تر است و ثواب آن بیشتر، لذا در درازمدت به حال‌شان سودمندتر است.

قتاده می‌گوید: «خدای متعال هر چه را می‌خواست، از یاد پیامبرش می‌برد و هر چه را می‌خواست منسوخ می‌ساخت». قرائت دیگر (او ننسی‌ها) است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می‌افکنیم.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٢﴾

بگو: آن [آیات] را روح القدس از سوی پروردگارت به درستی و راستی نازل کرده تا کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم بدارد و برای تسلیم شدگان [به فرمان های حق] هدایت و مژده باشد. (۱۰۲)

تفسیر:

«رُوحُ الْقُدُسِ»: همان روح الامین و جبرئیل است که بخاطر پاکی از خطا و انحراف، روح القدس نامیده شده است.

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ»: ای پیامبر! به آنان بگو: من نگفتم که قرآن از نزد من است بلکه قرآن وحیی از نزد احکم الحاکمین (الله تعالی) است که جبرئیل آن را از جانب رب العالمین با اخبار راستین و احکام عادلانه به تدریج و به مناسبتها نازل و فرود آورده است.

درباره نزول قرآن، هم جمله «أَنْزَلْنَاهُ» (نازل کردیم) بکار رفته است، مانند آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (ما قرآن کریم را در شب لیل القدر نازل کرده ایم.)، و هم جمله «نَزَّلَهُ» و این بخاطر آن است که قرآن دارای دو نزول می باشد؛ یک دفعه بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در شب قدر نازل شده است و یکبار به تدریج در مدت بیست و سه سال. «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا» تابه وسیله دلایل و براهینی که در آن آمده است مؤمنان را ثابت قدم ساخته و به ایمان و یقین آنها افزوده شود.

«وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (102)» «و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است» زیرا آنان را به سوی احکام ناسخ هدایت میکند و باورمندان به ناسخ و منسوخ و غیر آن از کتاب الله متعال را به پاداش عظیم بشارت میدهد. پس قرآن از یک جهت پایدار سازنده مؤمنان بر ایمان است و از جهتی دیگر، هدایتگر و مژده بخش آنهاست.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٠٣﴾

وما میدانیم که آنان میگویند: یقیناً این آیات را بشری به او می آموزد!! [چنین نیست که میگویند، زیرا] زبان کسیکه [آموختن قرآن را به پیامبر] به او نسبت میدهید، غیر عربی است و این قرآن به زبان عربی فصیح و روشن است. (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَشْرٌ»: مرادشان جوانی به نام جبر بود که اهل روم و مسیحی بود و در مکه به ساختن شمشیر اشتغال و تا اندازه‌ای با تورات و انجیل آشنائی داشت. «يُلْحِدُونَ»: متمایل میسازند و گرایش میدهند. مراد نسبت دادن است. «أَعْجَمِيٌّ»: گنگ و نارسا. غیر عربی (شعراء/198، فصّلت/44). «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

الله تعالی شبهه دوم کافران را این‌گونه مطرح نموده و آنرا رد مینماید: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» الله متعال میداند که کافران میگویند: قرآن وحی الهی نیست بلکه پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را از انسانی مانند خود می آموزد! (مشرکین ادعا میکردند که پیامبر صلی الله علیه و سلم قرآن را شخصی بنام غلام فاکه بن مغیره به نام «جبر رومی» بود که در آغاز عقیده نصرانی داشت و بعداً به اسلام گروید. این غلام در پایان کوه صفا به شغل فروشندگی مشغول بود و گاه گاهی رسول الله صلی الله علیه و سلم با او مینشستند و چند کلمه‌ای با او سخن میگفتند، زبان این غلام، عجمی (رومی) بود و او زبان عربی را فقط در حدی می دانست که جواب طرف را بسیار به مشکل آن هم در حد ضرورت داده می توانست.

الله متعال این ادعای کاذب آنها را رد کرده و فرموده است: «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ» قطعاً آنها در این ادعا دروغگویند؛ زیرا انسانیکه آموختن پیامبر صلی الله علیه و سلم را به وی نسبت داده‌اند، شخصی است اعجمی که عرب زبان و فصیح البیان نیست، «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (103) حال آنکه قرآن در غایت فصاحت و بیان قرار دارد، پس چگونه شخص عجمی الکنی میتواند مانند آن را بگوید؟ و از کجا یک نفر عجم بلاغت این کتاب را در می‌یابد که فصاحت و بیانش اعجاز انگیز است؟!

سبب نزول آیه مبارکه:

الف: روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در مروه با جوانی نصرانی به نام «جبر» می نشست و آن جوان کتاب میخواند. مشرکین گفتند: به خدا قسم، آنچه محمد می آورد، جبر رومی به او می آموزد. بدین مناسبت آیهی «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۱۷۷/۱۰).

ب: از ابن عباس (رض) روایت شده است که مشرکین عمار بن یاسر و پدر و مادرش و سمیه و صهیب و بلال را گرفتند و آنها را شکنجه دادند، سمیه را در بین دو شتر بسته بودند. و سر نیزه را در شکمش فرو کردند و او را کشتند، و شوهرش را نیز کشتند، این دو نفر اولین شهیدان اسلام میباشند، ولی عمار به ناچاری آنچه را آنها میخواستند به زبان آورد. سپس شکایت آن را پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم برد، پیامبر فرمود: قلباً چه حالتی داشتی؟ گفت بر ایمان استوار و مطمئن بودم، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: اگر باز تکرار کردند همان را بگو. بعد از آن آیهی: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...» نازل شد. (قرطبی ۱۸۰/۱۰ و اسباب نزول ۱۶۲).

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١٠٤)

قطعاً کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند، خدا هدایتشان نمی کند، و برای آنان عذابی دردناک است. (١٠٤)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ» در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان نمی آورند یعنی: قرآن را تصدیق نمی کنند «خدا آنان را هدایت نمیکند» «لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ»: خداوند ایشان را توفیق نمیدهد و راهیاب نمی گرداند. یعنی توفیق نایل آمدن به حق را به آنها عطا نمی کند و آنان را به راه سعادت و رستگاری هدایت نمی کند.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (104)» و در آخرت عذاب دردناک خواهند داشت. بدین وسیله به خاطر کفر و افترا ایشان آنها را تهدید کرده است.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (١٠٥)

جز این نیست که فقط کسانی [به خدا و پیامبر] دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند، و اینانند که دروغگوی واقعی اند. (١٠٥)

تفسیر:

«يَفْتَرِي»: افتراء میکنند. دروغ می بندند.

در دو آیه قبل کفار در تهمتیه که به پیامبر صلی الله علیه وسلم میزدند گفتند: این آیات را بشری به پیامبر صلی الله علیه وسلم یاد داده و او به دروغ آن را به الله متعال نسبت میدهد. خداوند متعال در رد این ادعای شان فرمود: آن شخص معلّم عرب نیست علاوه برآنکه آن همه معارف قرآن را خداوند به کافری نمیدهد، و در این آیه میفرماید: پیامبر کسی نیست که حرف دیگران را به خدا نسبت دهد، این کار کسانی است که ایمان ندارند.

بصورت کل باید گفت: این آیه ردی بر هر دو شبهه یاد شده کفار؛ یعنی قضیه «نسخ» و این شبهه باطل آنان است که قرآن منشأ بشری دارد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (106 الی 113) در باره از دین برگشتگان، مهاجران ستم دیده، فرجام ناسپاسی بحث بعمل آمده است.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٠٦)

هر کس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر شود [به عذاب خدا گرفتار آید]؛ مگر آن کسی که (به کفر گویی) مجبور شده ولی قلبش به ایمان آرام و استوار است. ولی کسی که به کفر سینه گشاده کند، پس غضبی از طرف الله بر آنان است. و برایشان عذاب بزرگ خواهد بود. (١٠٦)

تفسیر:

«مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ» هر کس پس از ایمان آوردن خود، به الله متعال کفر ورزد، او عذابی سخت و دردناک درپیش دارد و مستوجب خشم الله متعال واقع میگردد، و واضح است که سزای الهی برای شان هم در دنیا و هم در آخرت است.

«إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» روح اسلام ایمان قلبی است. ولی کسی که از روی جبر و زور و اکراه به گفتن سخن کفر واداشته شده، معذور شناخته میشود، زیرا او آن را

برای دفع هلاک از خود بر زبان آورده است حال آنکه قلبش بر ایمان و یقین مالا مال است. دیده میشود که دین مقدس اسلام برای موارد استثنایی و ضرورت ها، هم استثنا و حساب جداگانه‌ای باز نموده است و وظیفه‌ی انسان در حال اکراه تغییر میکند. و اکراه پذیری مربوط به جسم است نه قلب. بنابر این نه سرزنجی متوجه وی است و نه معصیتی. و بصورت کل اقرار و اعتراف، در حال اکراه (فشار و شکنجه) دارای ارزشی نمی باشد. اما حسن، اوزاعی، شافعی رحمهم الله و سحنون که مفسر معروف مصری است بر آنند که این رخصت فقط درگفتن سخن کفر است، نه در انجام دادن فعل کفر پس در انجام دادن فعل کفر هیچ رخصتی نیست.

این آیه تغلیظ و شدت را درمقابل گناه از دین برگشتن نشان میدهد؛ زیرا مرتد، ابتدا با ایمان آشنا شده و مزه‌ی آنرا چشیده است، سپس به خاطر ترجیح دادن حیات دنیا بر آخرت مرتد می شود.

«وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا» اما حالت دیگر گرایش به کفر: «ولی کسی که» از روی اختیار و طیب نفس و عمد مرتد و کافر شود «وبه کفر سینه گشاده کند» یعنی: به کفر راضی باشد و قلبش از کفر مسرور گردد، و به آن اطمینان یافته و پایداری کند. بایدگفت که: بدترین نوع کفر همانا جداسدن از مسلمانان و باز کردن آغوش برای کفر است. «فَعَلَيْنَاهُمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (106)» «پس غضبی از جانب خدا بر آنان است و برای‌شان عذابی بزرگ خواهد بود» زیرا گناهی از گناه آنان بزرگتر نیست. و همچو اشخاص در معرض خشم و عذاب الهی قرار دارند.

شیخ سید قطب در تفسیر خویش فی «ظلال القرآن» در شأن نزول آیه مبارکه مینویسد: ابن جریر- با اسنادی که دارد - از ابو عبیده محمد پسر یاسر روایت کرده است که گفته است: مشرکان عمار پسر یاسر را گرفتند و او را شکنجه دادند تا در برخی از چیزهایی که از او خواسته بودند بدیشان نزدیک شد و به سخنشان گوش داد. شکایت این‌کار را به خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم برد. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (کیف تجد قلبک؟) دلت را چگونه می‌یابی؟

گفت: ثابت و استوار بر ایمان. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (إِنْ عَادُوا فَعُدْ): اگر (به شکنجه و عذاب) برگشتند، تو نیز (به سخنان خود) برگرد. این امر در همچون حالی رخصتی گردید.

برخی از مسلمانان سر پیچی کردند از این‌که کفر را بر زبان برانند. مرگ را بر واژه کفرگفتن ترجیح دادند. از جمله سمیه مادر یاسر چنین کرد. با نیزه به جایگاه عفت او زدند تا مرد، ولی کفر بر زبان نراند! همچنین یاسر پدر عمار نیز چنین کرد و چنین مرد! مشرکان در حق بلال - رضوان الله علیه - چه کارهایی که میکردند. در شدت گرما، صخره سنگ بزرگ را بر سینه او مینهادند، و بدو دستور می دادند که برای خدا شریک و انباز قرار دهد. او از ایشان سرپیچی میکرد و میگفت: «أَحْذُ. أَحْذُ!»: خدا یکی است یکی است «و میگفت: به خدا سوگند اگر سخن دیگری را سراغ داشتم که شما را بیشتر بر سر خشم آورد آن را میگفتم. حبیب پسر زید انصاری نیز چنین حالی داشت. بدان هنگام که مُسَيْلَمَةُ کَذَّاب بدو میگفت: آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده خدا است؟ میگفت: بلی. مسیلمه کذاب میگفت: آیا گواهی میدهی که من فرستاده خدایم؟ میگفت: نمیشنوم! یکی یکی اندامهای بدن حبیب پسر زید انصاری را میبرد، ولی او بر سخنان خود استوار و پایدار بود!

حافظ ابن عساکر در شرح حال عبدالله پسر حذیفه سهمی - یکی از أصحاب - رضوان الله علیهم - ذکر کرده است که رومیان او را اسیر کردند. وی را به پیش شاه خود بردند. شاه بدو گفت: مسیحی شو. من تو را در شاهی خود شریک میکنم و دخترم را به ازدواج تو در می آورم... بدو گفت: اگر تمام آنچه داری و تمام آنچه عربها دارند به من دهی تا از دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم یک لحظه برگردم، چنین نخواهم کرد! شاه بدو گفت: در این صورت تو را خواهم کشت. گفت: این در اختیار تو است. هر چه میخواهی بکن. حافظ ابن عساکر گفته است: شاه دستور داد به دار آویخته شود. سپس به تیراندازان دستور داد به سوی او تیراندازی کنند و تیرها را به نزدیکی دستها و پاها و بزنند. در این حال و احوال مرتب از او میخواست مسیحی شود. اما او سرپیچی می کرد. آن گاه شاه دستور داد او را از سر دار پائین بیاورند. سپس دستور داد دیگی را بیاورند. در روایتی آمده است: گاو مسینی را بیاورند. آن دیگ یا گاو مسین (ساخته شده از فلز مس) را گرم و تافته کردند. دستور داد اسیری از اسیران مسلمانان را بیاورند. وقتی که او را آوردند، وی را به داخل دیگ یا گاو مسین انداخت، در حالیکه عبدالله پسر حذیفه سهمی بدو مینگریست. آنچه از این اسیر مسلمان برجای ماند استخوانهای بدون گوشتی بود که برق می زدند. شاه دیگر باره خواسته خود را تکرار کرد. او نیز دوباره سرپیچی کرد. شاه دستور داد او را در آن دیگ یا گاو مسین بیندازند. روی قرقره های بالا برده شد تا بدانجا افکنده شود. عبدالله پسر حذیفه سهمی گریست.

شاه بدو امید بست و وی را فرا خواند. عبدالله پسر حذیفه سهمی گفت: من گریستم چون جان من یکی بیش نیست. هم اینک در راه خدا بدین دیگ انداخته می شود. دوست داشتم به تعداد موهای بدنم جان داشتم و در راه خدا بدین عذاب گرفتار می آمدم!

در روایتی چنین آمده است که شاه، عبدالله پسر حذیفه سهمی را زندانی کرد، و چند روزی خوردنی و آشامیدنی را از او بازداشت، مقاطعه و قدغن کرد. سپس می (شراب) و گوشت گاو برای او فرستاد. اما او بدان نزدیک نشد. شاه او را فرا خواند و گفت: چرا نخوردی؟ گفت: این طعام و شراب برای من حلال شده بود، ولیکن نخواستم تورا از خود خوشحال و به خویشتن شادکنم. شاه بدو گفت: سرم را ببوس تا تورا آزادکنم. گفت: آیا همه اسیران مسلمان را همراه من آزاد خواهی کرد؟ شاه گفت: بلی. عبدالله پسر حذیفه سهمی سر شاه را بوسه زد. شاه او و همه اسیران مسلمانی را آزاد کرد که در اسارت او بودند.

وقتی که عبدالله پسر حذیفه سهمی برگشت، عمر پسر خطاب - رضی الله عنه - گفت: بر هر مسلمانی لازم است سر عبدالله پسر حذیفه را ببوسد، و من این کار را می آغازم. پا شد و سر او را بوسید - رضی الله عنهما. [3]

این بدان خاطر است که عقیده چیز بزرگ و کار سترگ است. هیچگونه سازش و نرمشی در آن روا نیست. بهای نگاهداری عقیده بالا و کمر شکن است. اما مومن آن بهاء را به جان می پردازد، و این بهاء در پیشگاه خدا ارزش والائی دارد. عقیده امانتی است که در پیش کسی نهاده نمی شود، مگر در پیش کسی که زندگی خود را قربان و فدای آن می سازد، و همه نعمتهای جهان در برابر عقیده به نظرش بی ارزش و سبک حلوه می کند.

شان نزول آیه 106:

642- ابن ابوحاتم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم خواست به مدینه هجرت نماید مشرکان بلال، حَبَّاب و عمار بن یاسر را گرفتند. عمار

برای حفظ جان سخنانی به آن‌ها گفت که خرسندشان ساخت، پس هنگامی که به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم (برگشت جریان را بیان کرد. پیامبر گفت: وقتی این سخنان را می‌گفتی حالت قلبت چگونه بود، گفت: مطمئن به ایمان. فرمودند: باکی نیست، اگر دگر بار نیز به همچو حالی روبرو شدی و از تو خواستند تا نظیر آن سخن را بگویی؛ بگو، که بر تو حرج و گناهی نیست. همان بود که این آیه کریمه نازل شد». «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (طبری 21944 از طریق عطیه عوفی که ضعیف است از ابن عباس روایت کرده، حاکم 2 / 357، عبدالرزاق در تفسیر قرآن 1509 و طبری 21946 از عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر از پدرش روایت کرده اند. حاکم این حدیث را صحیح گفته و ذهبی با او موافق است، طبری 21947 از ابو مالک و طبری 21944 از قتاده به قسم مرسل روایت کرده.

خلاصه: این روایات به مجموع قوی هستند شواهد دیگر هم دارد که سیوطی در «در المنثور» 4 / 249 روایت کرده است.)

643- و از مجاهد روایت کرده است: گروهی از اهل مکه اسلام را پذیرفتند. برخی از اصحاب (از مدینه به آنها نوشتند که رهسپار دیار هجرت شوید، آنها نیز به قصد مدینه خارج شدند، اما مشرکان قریش در میانه راه به آنها رسیدند، و مجبورشان ساختند که از دین حق برگردند. آنها هم از روی اکراه کفر را پذیرفتند. این آیه در باره آنها نازل شد. (حسن است، طبری 21953 به اسناد حسن از ابن عباس (رض) روایت کرده، دارای شاهد است که طبری 21952 از قتاده و از مجاهد 21950 و 21951 به قسم مرسل روایت کرده. به «زاد المسیر» 878 مراجعه فرماید.)

ولی قابل یادآوری است که: بهتر و اولی این است که مؤمن بر دینش پایداری کند، هر چند این امر به قتل وی بینجامد، از همین روی علما اجماع دارند براین‌که: اگر کسی بر کفر اجبار میشود و عمل به عزیمت را انتخاب کرده تن به کشته شدن میدهد، نزد خداوند متعال از کسی که رخصت را انتخاب کرده، پاداش بزرگتری دارد. بنابر این، دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم به عمار (رض) در بازگشت به گفتن کلمه کفر در صورت بازگشت کفار به عمل شکنجه، مفید اباحت است نه مفید ندب و وجوب، به دلیل اینکه خبیث (رض) در برابر فشارهای قریش تن به تقیه نداد تا سرانجام او را به شهادت رساندند و شکی نیست که مقام و مرتبتش نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم بهتر از عمار (رض) بود که تن به تقیه داده بود. «تفسیر انوار القرآن»

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾

این (غضب الهی) به سبب آنست که آنها زندگی دنیا را دوست داشتند و بر آخرت ترجیح دادند و اینکه الله قوم کافر را هدایت نمی کند. (۱۰۷)

تفسیر:

واقعیت امر اینست که: دنیا گرایی و برتری دادن آن بر آخرت، زمینه‌ی رها کردن ایمان و ارتداد و گرفتار شدن انسان به قهر الهی می‌گردد. و در ضمن باید اضافه کرد که: دنیا گرایی روح و سینه‌ی انسان را برای قبول کفر، باز می‌کند.

طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» برگزیدن کفر بر ایمان از سوی کافران برای آن است که آن‌ها به دنیا و آرایش‌های آن عشق ورزیده

و آن را بر آخرت و پاداشش برتری می‌دهند. «وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (107)» و خداوند توفیق ایمان به آنها عطا نمی‌کند و آنها را از لغزش و گمراهی مصون نمی‌دارد. **أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸)﴾** اینان کسانی هستند که الله بر دل و گوش و چشمانشان مهر [شقاوت] زده، و اینان بی‌خبران واقعی‌اند. (۱۰۸)

تفسیر:

دنیاگرایی و برتری دادن آن، سبب غفلت از آخرت، نفهمیدن، نشنیدن و ندیدن حقایق است. «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ» پروردگار با عظمت روزنه‌های هدایت را بر روی دل‌هایشان بسته است، از آنکه دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند بناءً نور ایمان به دل‌هایشان نمی‌رسد.

همچنان او بر شنوایی‌هایشان مهر نهاده است، پس آیات قرآن را به سمع اجابت و اذعان نمی‌شنوند و بینایی‌هایشان را نیز کور ساخته است از این رو برهان‌هایی را که بر یگانگی وی راهبر اند، مشاهده نمی‌کنند «وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» پس آنان از حجت‌های روشن و وعده‌ها و هشدارهای مبرهن الله متعال غافل‌اند. زیرا دنیا آنان را از آخرت غافل کرده است.

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹)﴾

شک نیست در اینکه آنها در آخرت زیانکارند. (۱۰۹)

تفسیر:

به راستی که کافران در زیانی و خساره آشکار قرار دارند، زیرا آن‌ها در آتش همیشه ماندگارند، زیرا عمر خود را در چیزی ضایع کردند که برایشان سودی در بر ندارد. و کسیکه دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، در آخرت خسارت کرده و سرمایه رشد خود را به هدر داده است. مفسران می‌نویسند که: خداوند متعال در این دو آیه آنها را به شش صفت توصیف کرده است: غضب و کین از جانب خدا، عذاب سخت، برتری دادن دنیا بر آخرت و اختیار آن، محروم شدن از هدایت، زدن مهر بر قلوب آنها و قرار دادن آنها از جمله‌ی غافلان.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰)﴾

آنگاه یقیناً پروردگارت نسبت به کسانی که پس از آزار دیدن [از مشرکان، سرزمین شرک را رها کرده] هجرت نمودند، سپس جهاد کردند، و [برای حفظ دینشان] شکیبایی ورزیدند، آری، پروردگارت [نسبت به آنان] پس از این [همه بلا] بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فُتِنُوا»: سخت شکنجه و عذاب داده شدند (بروج آیه ۱۰). با اذیت و آزار از دین برگردانده شدند. «مِنْ بَعْدِهَا»: ضمیر (ها) به مذکورات قبلی، یعنی هجرت و جهاد و صبر، و یا این که فتنه مفهوم بر می‌گردد.

تفسیر:

«ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا» از سوی دیگر، پروردگارت نسبت به کسانی

که هجرت کردند، یعنی از دار کفر به سوی دار اسلام بعد از آن که مورد شکنجه قرار گرفتند یعنی: بعد از آن که کفار آنان را با شکنجه و آزار به فتنه در افکندند و آنها در زیر شکنجه و فشار به گفتن کلمه کفر مجبور شدند.

«فَتَّبُوا»: سخت شکنجه و عذاب داده شدند (بروج آیه 10). با اذیت و آزار از دین برگردانده شدند.

باید گفت: هجرتی دارای ارزش است که همراه با جهاد و صبر و مقاومت باشد در غیر آن بحیث نوعی از فرار محسوب میشود. و واضح است که: شرط دریافت مغفرت و رحمت الهی، جهاد و مقاومت علیه کفر و دهریت است.

«ثُمَّ جَاهِدُوا وَ صَبِرُوا» و بعد از آن به جهاد در راه الله پرداختند و زحمت و مشقت جهاد را تحمل کردند.

باید متذکر شد که: دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، و میتواند هرگونه انحراف و فتنه را میتوان جبران کرد. بطور مثال شخص مرتد میتواند ایمان آورده و توبه کند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (110)»

خدایت، بعد از مهاجرت و جهاد و صبر، آنها را خواهد بخشید و به آنان رحم خواهد کرد. به قولی معنی این است: حق تعالی برکسانیکه مورد فتنه و شکنجه قرار گرفته و از بیم از دست رفتن جان خود کلمه کفر را بر زبان آوردند و کاربدانجا انجامید که سینه هایشان هم پذیرای کفر شد، آمرزگار مهربان است، چنانچه به سوی او توبه کار شده و به دار الهجره پیامبرش هجرت کنند و همراه با وی علیه دشمنان دین و دعوت جهاد نمایند.

ابن کثیر میگوید: «این آیه ناظر بر گروه دیگری از مسلمانان است که در مکه به سر میبردند و از زمره مستضعفان بوده در میان قوم خود هیچ ارج و مقامی نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفار سرانجام به فتنه پیوستند اما آخر الامر امکان هجرت یافته خود را از چنگ آنان رهانیده و به طلب خشنودی و آمرزش الهی، سرزمین و خانواده و اموال خود را ترک کردند و به سلک مؤمنان در آمده با کفار جهادی پایدارانه نمودند، که پروردگار متعال در این آیه به آنان وعده آمرزش داد». «تفسیر انوار القرآن»

خواننده محترم!

با در نظر داشت آیات متبرکه که در فوق ذکری از آن بعمل آمد در می یابیم که مسلمانان به چند گروه تقسیم می شدند:

- 1 - گروهی که زیر شکنجه کفار جان دادند و هیچ وقت حاضر نشده اند که کلمه ای کفر آمیز را به زبان بیاورند. مثل پدر و مادر عمار یاسر.
- 2 - گروهی که ایمان قلبی داشتند، ولی برای نجات جان خود تقیه کردند. مثل عمار.
- 3 - گروهی که بعد از ایمان، کافر و به اصطلاح مرتد شدند.
- 4 - گروهی که بعد از گرفتار فتنه و انحراف شدن، با هجرت و جهاد و صبر به ایمان برگشته و توبه کردند و دین خود را حفظ کردند.

مرتد دو نوع است:

- 1 - مرتد فطری کسی است که از پدر و مادر مسلمان تولد یافته و بعد از قبول اسلام به کفر برگشته است، سزای او (بخاطر ضربه ای که از طریق ارتدادش به جامعه اسلامی و تزلزل عقاید مردم وارد می شود) قتل و اموالش مصادره و توبه اش پذیرفته نیست.
- 2 - مرتد ملّی، به کسی گویند که پدر و مادرش به هنگام انعقاد نطفه اش مسلمان نبوده اند،

ولی او مسلمان شده و بعد کافر گشته است، توبه این‌گونه مرتد پذیرفته می‌شود.

شان نزول آیه 110:

644- ک: ابن سعد در «طبقات» از عمر بن حکم روایت کرده است: عمار بن یاسر، صهیب و ابو فکیه (آنقدر آزار و شکنجه می‌شدند که نمی‌دانستند چه می‌گویند. بلال، عامر بن فهیره و جماعتی دیگر از مسلمانان نیز شکنجه میشدند.

آیه «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا...» در باره آنها نازل شده است.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱)

[یاد کن] روزی را که هر کس [به پیشگاه حق] می‌آید [برای مصون ماندنش از عذاب] از خود دفاع میکند و هرکسی به سزای آنچه کرده، بدون کم و کاست پاداش داده شود و به آنها ظلم نمی‌شود. (۱۱۱)

تفسیر:

انسان‌ها در روز قیامت همه چیز و همه کس را فراموش میکند و فقط و فقط در فکر نجات خود می‌باشند. طوریکه می‌فرماید: «يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا» روز هنگامه بزرگ را به یاد آورید که هر کس برخاسته و از خود دفاع میکند، تا خود را از عذاب نجات دهد. یعنی: هر انسانی در روز قیامت فقط برای نجات و خلاصی خودش حجت و عذر پیش می‌آورد و فقط به خود می‌اندیشد، حال و وضع دیگران برایش اصلاً مهم نمی‌باشد.

صحنه‌ی قیامت به قدری خطرناک است که کافران برای نجات خود، در هر لحظه چیزی می‌گویند؛ گاهی می‌گویند: «وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (انعام، 23). به خدا قسم ما مشرک نبودیم، گاهی صدا می‌زنند: «هُؤُلَاءِ أَضَلُّونَا» (اعراف، 38). اینها ما را گمراه کردند، و گاهی هم می‌گویند: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبا، 31). اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم.

«وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ» در آن هنگام هر کس به آنچه از خیر و شر پیش فرستاده است جزا داده میشود، سزا در روز قیامت، نتیجه عمل خود انسان‌ها است که در دنیا آنرا مرتکب شده اند. «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (111)» از اجرشان کاسته نمی‌شود، بلکه پاداش کامل و وافی آن را می‌گیرند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲)

والله [برای پندآموزی به ناسپاسان] قریه ای را مثال می‌آورد که درامن و امان و آسودگی بود و از هر طرف روزیش فراوان به سوبش می‌رسید، اما کفران نعمت الله کردند و الله به سزای کاری که انجام دادند لباس گرسنگی و ترس را (به تن آنان کرد و طعم گرسنگی را) به ایشان چشانید. (۱۱۲)

تفسیر:

تذکر قصه‌ها و داستان و بیان مثالها که از آن در قرآن عظیم الشان بخصوص داستانهای که: در باره تاریخ و اقوام گذشته، بیان شده، برای این است که باید از آن عبرت گرفت.

طوریکه خداوند متعال در این آیه مبارکه مثال شهرمکه را به بیان گرفته است: «وَضَرَبَ

اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً» تا بدین ترتیب تا مردم قریش بیدار شوند، به خود آیند و برگمراهی شان

استمرار نورزد. «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً» مردم این شهر، از شر دشمنان درامن و امان

بودند، زیرا خداوند متعال آنرا تحت حمایت خویش گرفته بود، آن شهر در رفاه و آسوده عالی زندگی بسر می بردند، و روزی اش از هرسو فراوان و آسان بدان میرسید، ولی بادر نظر داشت برخورداری از این نعمات آنها را به ناسپاسی و اداشته، الله متعال را ناسپاسی و انکار کرده به او شرک ورزیدند و پیامبرش را تکذیب نمودند و در نتیجه به عصیان و تمرد پرداخته اند. آنگاه الله عزوجل نعمت هایش را برچیده و عذاب خود را بر آنان چیره ساخت. به سزای افعال زشت و اعمال نامیمون آنها، به گرسنگی و فقر و بیم و هراس و فتنه ها و محنت ها مبتلایشان گردانید.

«كَانَتْ أَمْنَةً مَّطْمَئِنَّةً» طوریکه گفته شد؛ مردم این قریه در امنیت و آسایش و سعادت و نعمت قرار داشتند. «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» از هر جهت خیرات و روزی فراوان بدان روی می آورد. «فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ» در مقابل خیر و برکت و روزی خدا سپاسگزار نبودند. «فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ» خداوند متعال نعمت امنیت و آرامش را از آنها گرفت و طعم تلخ بیم و هراس و گرسنگی و محرومیت را به آنها چشاند. ملاحظه میشود که: کفران نعمت هم عذاب جسمی دارد. (فقر و گرسنگی)، هم عذاب روحی و روانی (ترس و ناامنی)

طوریکه گفته شد خداوند متعال دو حالت اول را به ضد آنها تبدیل نمود؛ یعنی گرسنگی را به جای فراوانی و گشایش، و ترس و هراس را به جای امنیت. «بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (112) علت اساسی همانا کفر و نافرمانی شان بود.

مفسر جهان اسلام امام فخر رازی در این مورد مینویسد: مردم مکه چنین بودند؛ زیرا آنها در آسایش و امنیت و رفاه بودند. آنگاه خدا نعمت عظیمش یعنی حضرت محمد را بر آنان ارزانی داشت، اما آنها به او کافر شدند و در اذیت و آزارش زیاده روی کردند، پس خدا آنان را هفت سال به قحطی و گرسنگی عذاب داد تا جایی که به خوردن مردار و استخوان رو آوردند. (تفسیر کبیر ۱۲۸/۲۰).

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳)

پیامبری از خود آنها به سوی آنان آمد، اما او را تکذیب کردند، و عذاب الهی آنها را فرو گرفت، در حالیکه ظالم بودند. (۱۱۳)

تفسیر:

این آیه در ادامه آیهی قبل میفرماید: مردم ناسپاس نه تنها نعمت های مادی را کفران کردند، بلکه طوریکه یادآور شدیم بزرگترین نعمت های معنوی، یعنی پیامبران الهی را نیز تکذیب نمودند که در نتیجه قهر خداوند آنان را فرا گرفت.

در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ» محمد صلی الله علیه وسلم با آیات و معجزات روشن و نمایان نزد آنان آمد. «پیامبری از خودشان آمد» یعنی: از جنس شان که آنها او و نسبش را بخوبی می شناختند.

اما در مقابل وی لجابت کردند او را تصدیق نکردند و به رسالتش ایمان نیاوردند. بنا به قول ابن عباس (رض) از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: منظور آن مردم مکه است. «فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» (113) پس حق تعالی آنها را به سزای آن به سختی ها و فاجعه هایی چون گرسنگی، ترس، قتل، اسارت، خواری و خفت مبتلا ساخت و سرانشان در حالی در بدر کشته شدند که با شرک بر خویشتن ستمگر بودند.

خواننده محترم!

در آیات قبلی درباره‌ی تهدید کافران و ناسپاسان و منعشان از کفرورزی از طریق ضرب المثل مطالبی به بیان گرفته شد اینک در آیات متبرکه (114 الی 119) به مؤمنان دستور میدهد تا از چیزهای حلال و پاکیزه استفاده کنند و شکر گزار باشند و حرام را ترک نمایند و بدانند که: حکم حلال و حرام از روی هوی و هوس و عقل تنها نیست؛ بلکه از روی دلیل و نص شرعی است..... (سوره انعام آیات 144 و 145).

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾

حال که چنین است پس از روزی حلال و پاکیزه ای بخورید که الله به شما روزی داده است و شکر نعمت الله را به جای آورید اگر تنها او را میپرستید. (۱۱۴)

تفسیر:

«فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا» اکنون که کفران نعمت ها و تکذیب انبیا سبب قهر و عذاب خداست، پس بجای کفران و کفر، از نعمت‌های حلال بهره‌گرفته و حلال وار بخورید و شکر گزار باشید.

ملاحظه می‌داریم که: هدایات و دساتیر دین مقدس اسلام مطابق فطرت بشری است. خوردنی‌هایی که مطابق طبع انسان باشد، مجاز است پس ای مسلمانان! از روزی حلال و پاکیزه‌ای بخورید که آن را برایتان مباح کرده است. و بدین ترتیب از حرام و پلیدیها بپرهیزید که عبارتند از: خوردن گوشت مردار (خود مرده)، خون ریخته و دیگر محرمات بیان شده در شریعت و اگر در ایمان خود صادق و در عبادت خویش اهل اخلاص هستید. «وَ أَشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (114)» نعمت خدای منان را با طاعتش و پیروی از پیامبرش شکر گزارید. وحقشناس و سپاسگزار باشید «اگر تنها او را می پرستید» نه غیر او را زیرا از مقتضیات پرستش، شکر نعمت اوست. و باید گفت که: عبادت و بندگی بدون شکر نعمت‌ها در شرع اسلام جای ندارد.

سپس خدای متعال چیزهایی را یادآور شده که بر آنان حرام کرده است؛ زیرا برای آنان مضر هستند، آنجا که میفرماید:

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٥﴾

جز این نیست که مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر الله (به وقت ذبح) بر آن گفته شده باشد بر شما حرام کرده شده است، ولی اگر کسی به خوردن آنها مجبور شود، در حالیکه تجاوز و تعدی از حد ننماید (خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد) چرا که خدا غفور و رحیم است. (۱۱۵)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: محتوای و مضمون این آیه مبارکه با کمی تفاوت، در سوره‌های انعام و نحل که از جمله سوره‌های مکی هستند و سوره‌های بقره و مائده که از جمله سوره‌های مدنی هستند نیز آمده است.

در ضمن قابل یادآوری می‌دانم که: حرام و حلال را باید در کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم جستجو کرد. حرام کردن اشیاء تنها بدست الله متعال و پیامبر اش است و کسی حق ندارد از پیش خود یا براساس خرافات و موهومات چیزی را حرام یا حلال کند. از جانب دیگر دلیل و فلسفه‌ی تحریم بعضی خوردنی‌ها، تنها مسائل صحی و مادی نیست،

طوری که یک تعداد تصور میکنند. بلکه دوری از پلیدی های معنوی، همچون شرک نیز یک معیار در شرع اسلامی می باشد.

در آیه مبارکه آمده است: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ أَلْمِیَّةَ وَ أَلْدَّمَ وَ أَلْحَمَّ أَلْخَنِزِیْرَ» ای انسان! خدا چیزی را بر شما حرام نکرده است جز آنچه زیان شما را در بر دارد؛ از قبیل مردار و خونی که در هنگام ذبح از وی میریزد، و گوشت خوک و غیره...

«وَمَا أَهْلٌ لِّغَیْرِ اللَّهِ بِهِ» حتی خوردن باید در مدار توحید باشد. یعنی و آنچه را که برای غیر الله ذبح شده است، همچون حیوان ذبح شده برای بتان، کاهنان، عرافان و غیره؛ چون این عمل برای جان و عقیده مضر است.

«فَمَنْ أَضْطَرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیْمٌ (115)» با این وجود اگر کسی به حالتی از گرسنگی شدید میرسد که بیم مرگ دارد، در صورتی که با خوردن بدون ضرورت بر نفس خویش ستمگر نبوده و از حد نیاز اضطراری تجاوز نکند قطعاً الله متعال بروی آمرزگار و مهربان است، پس بر آنچه کرده است وی را مجازات نمی کند، زیرا ضرورت ها مباح کننده ممنوعات اند. در دین مقدس اسلام و شرعیت غرای محمدی بن بست وجود ندارد. ملاحظه میشود که: در شرایط اضطرار، کفر و سزای گناه بخشیده می شود.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶)

و برای آنچه که زبانتان به دروغ بیان می کند نگویید این حلال است و این حرام، تا بر الله دروغ ببندید، چون کسانی که بر الله دروغ می بندند، کامیاب نمی شوند. (۱۱۶)

تفسیر:

در مورد حلال و حرام ها، اظهار نظر های بی جا و بی دلیل باید نکنیم. ای مشرکان! برای آنچه: زبان شما به دروغ می پردازد، و بر آن هیچ حجتی و پشتوانه ای از وحی آسمانی و دلیل عقلانی ندارد؛ نگویید که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید یعنی: تحلیل و تحریم را به حق تعالی بی آنکه از جانب وی باشد نسبت ندهید تا بدین گونه بر او دروغ (الکذب) بندید پس بدانید که تحلیل و تحریم و مشروع ساختن احکام دین، تنها حق الله متعال است و بنابر این، احدی از بشر را نسزد که حکم دینی ای را از جانب خود بنیان گزارد و اگر بشری چنین کرد و حکم دینی ای را از نزد خود مرسوم ساخت، سپس آنرا به الله نسبت داد، این کار وی مضاف بر گناه حرام و حلال سازی متضمن گناه افتراء و دروغ بستن بر خداوند متعال نیز هست.

به یاد داشته باشید که: شکستن مرزهای حلال و حرام، هم شقاوت در دنیا را بدنبال دارد و هم عذاب آخرت را. «إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (116)» بیگمان کسانی که به الله متعال چیزی را که او آن را نگفته است، نسبت میدهند نه به خیر دنیا میرسند، نه به خیر آخرت و نه هم از عذاب الله متعال رهایی می یابند.

از ابی نصره روایت شده است که گفت: «چون این آیه از سوره نحل را خواندم، از آن زمان به بعد همیشه از فتوا دادن می ترسم». ابی نصره راست میگوید زیرا این آیه با عمومیتی که دارد، شامل فتاوی همه کسانی که برخلاف کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فتوا می دهند، میشود همان گونه که بسیاری از ترجیح دهندگان و مقدم دارندگان رأی بر روایت، یا جاهلان به علم کتاب و سنت در این ورطه درمی افتند. پس شایسته این است که چنین کسانی از فتوا دادن بازداشته شوند و از جهالت هایشان منع

گردند زیرا آنان بی داشتن علمی از سوی حق تعالی، یا رهنمود و حجتی روشن فتوی میدهند پس به علاوه این که خود گمراه میشوند، دیگران را نیز گمراه میسازند. بدین جهت بود که ائمه فقه در فتوا دادن سخت محتاط بودند. طوریکه امام ابوحنیفه علیه الرحمه میفرماید: «اگر ادای مسئولیت نمی بود، فتوا نمی دادم زیرا چه سود از امری که گوارایی های آن از دیگران و مظلومه آن از آن ما باشد».

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١٧﴾

(بلکه بر ایشان در دنیا) نفع اندک است و برای آنان [در قیامت] عذابی دردناک است. (۱۱۷)

تفسیر:

باید گفت: این دو آیه متذکره (یعنی آیه: ۱۱۶ و آیه ۱۱۷) هرگونه تحلیل یا تحریمی (حلال و حرام) را که بر مبنای قانون الهی کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نباشد، محکوم نموده و آنرا دروغ بستن به خدا، و رسولش، برای رسیدن به متاع بی ارزش دنیوی می شمرد.

همچنان آیات کریمه بر این امر دلالت می کنند که حرام و حلال کردن اشیاء بر اساس هوی نفس، کفر است.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٨﴾

و (ما) بر یهودیان چیزهایی را حرام کردیم که قبلاً برای تو (در سوره انعام) حکایت کردیم، و ما به آنان ظلم نکردیم بلکه آنان خودشان به خود ستم میکردند. (۱۱۸)

تفسیر:

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: بعد از اینکه الله متعال حلال ها، حرام ها و رخصت ها را بر اُمت محمد صلی الله علیه وسلم بیان نمود، اینک به بیان محرمات بر یهود قبل از نسخ شریعتشان می پردازد تا مسلمانان آن آسانی را با این سختی مقایسه کرده و شکرگزار نعمت الله متعال برخورد باشند: طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «و بر یهودیان حرام گردانیدیم» یعنی: مخصوصاً بر آنان حرام گردانیدیم نه بر غیرشان «آنچه را پیشتر بر تو خوانده ایم» با این فرموده خویش: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا» [الأنعام: ۱۴۶]. «و بر یهودیان هر حیوان چنگال داری را حرام گردانیدیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام گردانیدیم، به استثنای پیه هایی که بر پشت آن دو یا بر روده هاست، یا آنچه با استخوان در آمیخته است».

یعنی: تمام محرمات از اغذیه و خوراکی ها که خداوند آنها را در قرآن و در تورات بر همه مردم یا مخصوصاً بر یهود حرام گردانیده، همان است که در آیه (۱۱۵) این سوره و آیه (۱۴۶) سوره «أنعام» برای شما بیان کرده ایم پس حکم حرمت آنچه را که بجز اینها حرام گردانیده اید، از کجا آورده اید؟ «و ما بر آنان» یعنی: بر یهودیان «ستم نکردیم» با این تحریم زیرا این جزای سرکشی خودشان بود «بلکه آنها به خود ستم میکردند» از آنجا که خودشان اسباب و مقدمات این تحریم را فراهم کردند و ما هم این چیزها را به عنوان مجازاتی، بر آنان حرام گردانیدیم.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ

بَعْدَهَا لَعْفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

باز (هم دروازه توبه برایشان باز است) چون پروردگار تو برای آنان که به نادانی کارهای بدکردند باز بعد از آن توبه کردند و اصلاح کردند (عقیده و عمل خود را)، البته پروردگار تو بعد از این (توبه و اصلاح) آمرزنده مهربان است. (۱۱۹)

تفسیر:

به یاد داشته باشید که: اگر توبه صادقانه و نصوح و از طی قلب باشد، پذیرفتن آن از جانب پروردگار با عظمت قطعی و عده گردیده است. همچنان آیه متبرکه متضمن مهر و محبت نسبت به تمام انسانها است و دروازه های توبه برای همه باز گذاشته شده است. طوریکه یادآور شدیم مطابق فحوای آیه مبارکه: پذیرفتن توبه از جانب پروردگار قطعی است. و در ضمن باید گفت: گناهایی که بخاطر غلبه ی هوس باشد نه انکار و عناد، مطابق فحوای آیه مبارکه «عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا» به پذیرش توبه نزدیک است.

در «تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در مورد تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: با این همه خدای سبحان بر کسانی آمرزگار است که به نادانی مرتکب گناه شده نه از فرجام آن آگاه بوده اند و نه می دانستند که ارتکاب آن موجب قهر الهی میشود و سپس پشیمان از ارتکاب آن به سوی پروردگار خویش بازگشته، از کرده خود تائب شده اند و نفس های خود را با انواع نیکوکاری و طاعت به اصلاح آورده اند، آری! الله متعال بر ایشان آمرزگار است، بناءً پس از توبه و اصلاح از آنان درمی گذرد و یا جبران گناهان، قبول طاعات و چند برابر ساختن حسنات، بر ایشان رحم می کند.

جهالت:

«جَهَالَةٌ»: حماقت و سفاقت بی اعتنایی، بی عقلی. جهل اگر در مقابل علم باشد به معنی نادانی و اگر در مقابل عقل باشد به معنی بی اعتنایی و بی عقلی آمده است. (ملاحظه شود (سورة نساء/ آیه 17، سورة انعام/ آیه 54).

طوریکه گفتیم: جهل به معنای ندانستن است، ولی جهالت در موردی که انسان میداند، ولی هوی و هوس بر او غالب میشود نیز بکار میرود. طوریکه در سورة انعام/ آیه 54 آمده است: «وَ إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، پس بگو: سلام بر شما! پروردگارتان بر خودش رحمت را مقرر کرده است که هر کس از شما از روی نادانی کار بدی انجام دهد و پس از آن توبه کند و خود را اصلاح نماید، پس قطعاً خداوند، آمرزنده و مهربان است). بدین ترتیب ملاحظه می شو که: خداوند متعال؛ رحمت را بر خویش واجب کرده؛ ولی شرط دریافت آن، عذرخواهی و توبه است.

همچنان در آیه 17 / سورة نساء آمده است: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (بی گمان (پذیرش) توبه بر خدا، برای کسانی است که از روی جهالت کار بد می کنند، سپس زود توبه می کنند. پس خداوند توبه ی آنان را می پذیرد و خداوند، دانا و حکیم است).

در آیه مبارکه خداوند متعال؛ گناهکاران را به توبه فوری تشویق و ترغیب نموده است، و در این هیچ شکی نیست که: سرعت در توبه، کلید قبولی آن است. در ضمن باید گفت که توبه باید واقعی و از طی قلب باشد، نباید فراموش کنیم که: اگر تظاهر به توبه کنیم الله

متعالم حقیقت و جوهر ما را خوب میداند.

خواننده محترم!

فحوای آیه مبارکه به گوشه‌ای از شرایط قبولی توبه اشاره میکند. از جمله:

الف: گناه، از روی نادانی و بی توجهی به عواقب گناه باشد، نه از روی کفر و عناد.

ب: گنهکار باید زود توبه کند، پیش از آنکه گناه او را احاطه کند، یا خصلت او شود، یا قهر و عذاب الهی فرا رسد.

از فحوای جمله «يَعْمَلُونَ السُّوءَ» معلوم میشود؛ تاگناه زیادنشته، توبه آسان است.

و در آیه 18 سوره نساء میخوانیم: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (و (وعده) قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنها برسد میگوید: البته اکنون توبه کردم، و نیز توبه آنانی که در حالت کفر می‌میرند (قبول نمی‌گردد)، برای این دو گروه عذاب دردناک آماده کرده‌ایم.)

از جمله: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» آیه مبارکه بر می‌آید که: توبه در حال اختیار و آزادی ارزش دارد، نه در حال اضطرار یا مواجهه شده با خطر.

و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان فرارسد، آنگاه میگوید: همانا الآن توبه کردم، نیست. و نیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناک مهیا کرده‌ایم. در آیهی مبارکه 18 سوره نساء میخوانیم: «يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»، که هدف از آن گناهان زیاد میباشد که توبه کردن از آن مشکل است.

از فحوای جمله «يَعْمَلُونَ السُّوءَ» معلوم میشود؛ تاگناه زیادنشته، توبه آسان است.

و در آیه 18 سوره نساء میخوانیم: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (و (وعده) قبول توبه برای کسانی نیست که گناه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنها برسد میگوید: البته اکنون توبه کردم، و نیز توبه آنانی که در حالت کفر می‌میرند (قبول نمی‌گردد)، برای این دو گروه عذاب دردناک آماده کرده‌ایم.)

از جمله: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» آیه مبارکه بر می‌آید که: توبه در حال اختیار و آزادی ارزش دارد، نه در حال اضطرار یا مواجهه شده با خطر.

و پذیرش توبه، برای کسانی که کارهای زشت میکنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، آنگاه میگوید: همانا حال توبه کردم، نیست. و نیز برای آنان که کافر بمیرند، بلکه برای آنان عذاب دردناک مهیا کرده‌ایم. در آیهی مبارکه 18 سوره نساء میخوانیم: «يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»، که هدف از آن گناهان زیاد می‌باشد که توبه کردن از آن مشکل است.

باید گفت که: اصرار بر گناه، توفیق توبه را از انسان میگیرد. کلمه‌ی «يَعْمَلُونَ» نشانه استمرار و کلمه‌ی «سَيِّئَاتِ» به معنای تعدد و تکرار گناه است.

باید گفتن توبه را نباید به تأخیر اندازیم، زیرا زمان مرگ معلوم نیست چون از جمله «إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ..» که با رسیدن و مشاهده کردن علایم مرگ، توبه دیگر پذیرفته نمی‌شود.

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم توبه اگر؛ صادقانه و نصوح باشد، پذیرفتن آن از جانب پروردگار با عظمت قطعی است.

و در اخير بايد گفت كه: توبه كردن، تنها گفتن يك لفظ به زبان نيست، بلكه تصميم و اصلاح هم مي خواهد.

خواننده محترم!

پس از ابطال عقايد و آنديشه هاي مشركان و رد طعنه زدن هايشان به پيامبري پيام آوران و جابه جا كردن حلال و حرام به آرزوي خود و افتخار كردن به ابراهيم عليهم السلام كه گويا راه او را در پيش گرفته و به او اقتداء کرده اند، اينك در آيات متبركه (120) الى (124) به ياد ابراهيم، رئيس و پيشواي يكتا پرستان و قدوهي اصوليان، بزرگداشت روز شنبه از سوي يهوديان، بحث بعمل مي آورد.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾

بي گمان، ابراهيم [به تنهائي] يك امت بود، براي خدا از روي فروتنی فرمانبردار و [يكتاپرستی] حق گرا بود و از مشركان نبود. (١٢٠)

تفسير:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً»: به راستي ابراهيم خليل الله پيشوايي در خير و الكويي در امر صلاح و شايستگي بود، و از تمام خصلت هاي نيكو برخوردار بود، به همين دليل الله متعال او را به عنوان خليل و دوست خود برگزيد.

«قَانِتًا لِلَّهِ»: او براي پروردگارش بسيار مطيع، بسيار خاشع و فروتن بود، آنچه به انسان ارزش ميدهد عبادت و اطاعت آگاهانه از الله است، «قَانِتًا» همراه با اعتدال و نداشتن انحراف «حَنِيفًا» و خلوص است.

«حَنِيفًا»: «حنيف بود» يعني: از آديان باطل به سوي دين حق گرايش يابنده بود، ابراهيم عليه السلام هم در عمل خالص بود، «حَنِيفًا» هم در عقیده، او از تمام آديان باطل روگردان بود و به دين حق و اسلام روآورد.

او حقگرا و بر دين توحيد بسيار استوار بود و از آن به ديگر آديان انحراف و گرايش نميکرد، «وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (120)» و جزو مشركان نبود. او هرگز به خدای سبحان شريك نياورد و هرگز جز او معبود ديگري اختيار نکرد، تأكيد ما سبق و رد ادعای يهود و نصاری ميباشد كه به گمان آنها ابراهيم يهودی يا نصرانی بود.

اوصاف حضرت ابراهيم عليه السلام:

الله متعال در قرآن عظيم الشأن به پنج صفت مهم درمورد حضرت ابراهيم عليه السلام تصريح نموده است.

وصف اول: امت دانستن حضرت ابراهيم عليه السلام:

طوريكه در بديت (آيه 120 سوره نحل) خوانديم؛ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» (ابراهيم خود يك امت بود)؛ «أُمَّةً»: قدوه. پيشوا. از ماده (أُمَّة) به معنی (قَصْدَةٌ) يا (إِقْتَدِي بِهِ) است.

قرآن عظيم الشأن ابراهيم عليه السلام را نمونه هدايت و اطلاعت و سپاسگزاري و توبه و برگشت به سوي خدا به تصوير ميكشد. در اينجا در باره او ميگويد: ابراهيم امتي بود. كلمه امت ميتواند به معنی ملت باشد. يعني ابراهيم برابري ميکرد با ملت كاملی كه خوبي و نيكوئی و اطلاعت برکت داشته باشد. يا اين كلمه به معنی امام و پيشوا است. يعني ابراهيم عليه السلام امام و پيشوائي بودكه در خير و خوبي بدو اقتداء و از او پيروي می شد. در تفاسير علماء؛ كلمه امت را هم بدین معنی و هم بدان معنی دانسته اند. اين دو معنی نزديك به هم هستند. چه امام و پيشوائي كه مردمان رابه سوي خيرو صلاح و خوبي و نيكوئی

هدایت و رهنمود میکند، او رهبر ملتی است و پاداش کار خود را دارد و به اندازه پاداش کسانی نیز به حساب او گرفته می‌شود که به هدایت و رهنمود او عمل میکنند. پس بشما به او ملتی از مردمان در خیر و صلاح و خوبی و نیکوئی، و در اجرا و مزدی است که دارد، نه این که یک فرد بشمار آید.

نظریات مفسران در مورد «أُمَّت» بودن ابراهیم علیه السلام:

در مورد توجه خوانندگان را از مجموع نظریات مفسران به نکته اساسی ذیل جلب می‌دارم: ابراهیم، آن قدر شخصیت داشت که به تنهایی یک أُمَّت بود، چرا در برخی از حالات شعاع شخصیت برخی از انسان ها آن قدر قوت و افزایش می‌یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می‌رود، و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می‌شود. حضرت ابراهیم علیه السلام بر مکتبی بود که احدی بر آن نبود، پس يك أُمَّت بود. کلمه أُمَّت به معنای معلم خیر است او معلم خوبی‌ها بود. هدف از أُمَّت یعنی رهبر و مقصود و امام تمام خداپرستان است. شخصیت و شعاع وجود او به اندازه يك أُمَّت بود. چون قوام أُمَّت به او بود.

چون عالم بود و عالم أُمَّتی را راهنمایی می‌کند. چون حرکت آفرید کار يك أُمَّت را انجام داد، یاری نداشت و يك تنه قیام کرد. حضرت ابراهیم علیه السلام، در آن زمان که هیچ خدا پرستی در محیطش نبود و همگی در منجلا ب شرک و بت پرستی غوطه ور بودند تنها موحد و یکتاپرست بود، پس او به تنهایی امتی و مشرکان محیطش امت دیگر بودند. حضرت ابراهیم علیه السلام، سرچشمه پیدایش امتی بود، و به همین سبب، نام امت بر او گذارده شده.

و هیچ اشکالی ندارد که: این کلمه کوچک یعنی «أُمَّت» تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند، واقعاً هم حضرت «ابراهیم» یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت ساز بود، و در آن روز که در محیط اجتماعیش کسی دم از توحید نمی‌زد او منادی بزرگ توحید بود.

حضرت ابراهیم، رهبر، مقتدا و معلم بزرگ انسانیت بود، و به همین جهت، به او «أُمَّت» گفته شده، زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می‌شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند.

البته، میان این معنی و معنی اول، پیوند معنوی خاصی برقرار است، زیرا کسی که، پیشوای صادق و واقعی برای ملتی شد در اعمال همه آنها شریک و سهیم است و گوئی خود، امتی است.

وصف دوهم:

وصف دوم حضرت ابراهیم که در (آیه 120 / سورة نحل) بدان اشاره بعمل آمده این است که حضرت ابراهیم علیه السلام «قَانِتًا لِلَّهِ» (بنده مطیع خدا بود). «قَانِتًا»: مطیع و مداوم بر طاعت و عبادت خدا. مطیع و متواضع و پرستشگر بود. (ملاحظه شود سوره های: بقره آیات 116 و 238، آل عمران آیه 17، زمر آیه 9).

وصف سوم:

وصف سوم حضرت ابراهیم علیه السلام همانا «حَنِيفًا» (او همواره در خط مستقیم «الله»

و طریق حق، گام میسپرد؛ او حقگرا، و مخلص فرمان پروردگار با عظمت بود. او متوجه حق و مائل به حق بود. (ملاحظه شود سورة بقره/ آیه 135، سورة آل عمران/ آیات 67 و 95)

«حَنِيف»: به معنی کسی است که، از انحراف به راستی و استقامت می گراید و به عبارت دیگر: از ادیان و روشهای منحرف، چشم می پوشد، و به صراط مستقیم الهی روی می آورد به دینی که هماهنگ فطرت است، و به خاطر همین هماهنگی، صراط مستقیم محسوب می شود. بنابر این، در تعبیر «حنیف» اشاره لطیفی به فطری بودن توحید نیز شده است.

وصف چهارم:

حضرت ابراهیم علیه السلام همانا «وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ 120 نحل» (او هرگز از مشرکان نبود) و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور «الله» پُر کرده بود. و از زمره مشرکان نبود. مشرکان بدو نسبت نمیرسانند و در خط سیر او نیستند.

وصف پنجم:

و در آخرین وصف حضرت ابراهیم علیه السلام که در آیه مبارکه بدان اشاره بعمل آمده است: «شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ» است. (او شخصیت بود بود که همه نعمتهای الله را شکرگزاری می کرد)؛ حضرت ابرهیم علیه السلام سپاسگزار نعمتهای الله متعال بود. او با گفتار و کردار سپاسگزار نعمتهای الهی بود.

شخصیت والای مقام حضرت ابراهیم:

واقعیت امر اینست که: انبیاء سرسلسله و طایفه دار راه عبودیت بهسوی خداوند تبارک و تعالی هستند. قول و فعل آنها برای ما سرمشق و حُجت است، و در زندگی آنها برای جویندگان راه حقیقت درسهای فراوانی هست.

طوری که قرآن عظیم الشان میفرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/ آیه 31). تمام انبیاء هدف و مقصدشان یکی بوده است. از این رو هیچگونه اختلافی در گفته های آنان نمی توان پیدا کرد.

یکی از این پیامبران حضرت ابراهیم علیه السلام است که نام مبارکش 69 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است و در 25 سورة مطالبی در باره شخصیت حضرت ابراهیم علیه السلام به عمل آمده است.

در آیات قرآن عظیم الشان از این پیامبر بزرگوار مدح و ستایش فراوان بعمل آمده و از صفات ارزنده او یاد آوری گردیده است، مقام و معرفت او نسبت به الله، (سورة نخل/ 120). منطق گویای او در برابر بُت پرستان، (سورة انبیاء/ 57 52)، مبارزات سرسختانه و خستگی ناپذیرش در مقابل جباران (سورة انعام/ آیات 80-81)، اطاعتش در برابر فرمان پروردگار (سورة صافات/ آیه 110 / 101)، استقامت بی نظیرش در برابر توفان حوادث و آزمایش های سخت (سورة صافات / آیات 107 الی 109). در همه ای این سورة و آیات متبرکه داستان حضرت ابرهیم علیه السلام تذکر رفته و هر کدام از این آیات سرمشقی است برای مسلمانان و رهروان راه خدا.

به گفته قرآن عظیم الشان حضرت ابرهیم علیه السلام از نیکان، (سورة ص/ 47)، صالحان، [سورة نحل/ 122] قانتان، [نحل/ 120]. صدیقان، [مریم/ 41] بردباران [توبه/ 114]. وفا کننده گان به عهد بود و شجاعتی بی نظیر و سخاوتی فوق العاده داشت.

وقتی به داستان ابراهیم علیه السلام مراجعه میکنیم می بینیم که او مبارزه با شرک و بت

پرستی در سر زمین بابل آغاز میکند و تا مرحله جانفشانی به پیش میرود اما به امر الهی معجزه آسا از آتش نمرودیان نجات می یابد، و راهی سر زمین فلسطین میشود تا دعوت خود را در آن سرزمین پیگیری نماید، و زمینه ساز دعوت فرزندش حضرت یوسف علیه السلام شود. ابراهیم علیه السلام امپراتوری را خود به سوی خدا دعوت کرده است، و رسالت را به پایان برده است، اما باید زمینه سازی کند برای ساختن بنای مردمان موحد در سرزمین فلسطین و نیز زمینه مناسب را جهت دعوت امپراتوری مصر بسوی خداوند یکتا، برای فرزندش آماده کند، و در مرحله دیگر از زندگی زن و فرزند خود را از فلسطین حرکت میدهد و به سرزمین مکه می آورد، و در سرزمین خشک و بدون آب و علف با اتکاء به خداوند متعال رها می کند، و خود به سر زمین فلسطین مراجعه می کند. وی در مرحله دیگری مأمور قربانی کردن فرزند دلبدش، اسماعیل مورد ابتلاء و آزمایش الهی قرار گرفته و بعد از گذشتادن موفقانه و کامیاب این آزمایش و ابتلاء از جانب خدای متعال عوضی به جای اسماعیل قربانی میگردد و سپس خانه کعبه را بناء می کند. با توجه به این واقعیت ها در می یابیم که این سرگذشت يك دوره کامل از سیر عبودیت را در بر دارد، حرکتی که از نفس بنده آغاز گشته به قُرب الله متعال منتهی میشود. او از زینتهای دنیا و لذاذ آن، آرزوهای دور و دراز آن و از جاه و مال و اولاد چشم می پوشد و هیچ چیز نمیتواند او را از مسیر حق منصرف کند.

در حقیقت سرگذشت آن حضرت از وقایعی به ظاهر متفرق تشکیل شده است که زنجیر وار به هم می پیوندند و از سیر عبودی ابراهیم حکایت می کند، سیری که از بنده ای بسوی خدا آغاز میشود و سیری که سر تا سرش ادب است: ادب در سیر، ادب در طلب، ادب در حضور، ادب در همه مراسم حُب و عشق و اخلاص که انسان هر قدر در آن تدبّر و دقت کند این آداب را روشن تر و درخشنده تر می بیند.

شَاكِرًا لِلْأَنْعُمِ اجْتَنِبْهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٢١﴾

او شکر گزار نعمت های پروردگار بود، خدا او را برگزید، و به راه راست هدایتش کرد. (۱۲۱)

تفسیر:

«شَاكِرًا لِلْأَنْعُمِ»: به راستی ابراهیم علیه السلام برای پروردگارش بسیار شکرگزار بود و نعمت های بزرگش را باقلب و زبان و اعضا سپاس می گذاشت. «اجْتَنِبْهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (121)» حق تعالی او را به رسالت برگزید و به پیمودن راه مستقیم که همانا توحید همراه با عمل به صالحات و پرهیز از منکرات است توفیقش بخشید. و پس از بیان اوصاف پنجگانه که در آیه 129 سورة نحل بیان شد: به بیان پنج نتیجه مهم این صفات پرداخته، چنین میگوید:

«اجْتَنِبْهُ»: (خداوند، ابراهیم را برای نبوت و ابلاغ دعوتش برگزید).

او را برای رسالت آسمانی برگزید، و وی را به دوستی گرفت.

او را انتخاب کرد و برگزید.

«وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (خدا او را به راه راست هدایت کرد) و از هر گونه لغزش و انحراف حفظ نمود. چرا که هدایت الهی همان گونه که بارها گفته ایم: به دنبال لیاقتها و شایستگی هائی است که: انسان از خود ظاهر میسازد چون بی حساب چیزی به کسی نمیدهند.

«وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»: (ما در دنیا به او حسنه دادیم.)؛

«حَسَنَةً» به معنی وسیعش: هرگونه نیکی را در برمیگیرد، از مقام نبوت و رسالت گرفته، تا نعمتهای مادی، فرزندان شایسته و مانند آن.

«وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ»: (و در آخرت از صالحان است). با این که: ابراهیم از سر سلسله صالحان بود در عین حال میگوید: او از صالحان خواهد بود، و این نشانه عظمت مقام صالحان است که «ابراهیم» (علیه السلام) با این همه مقام در زمره آنها محسوب می شود، مگر نه این که: خود ابراهیم، از خدا این تقاضا را کرده بو: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»؛ (خداوندا! نظر صائب به من عطا کن، و مرا از صالحان قرارده).

آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم (علیه السلام) در برابر آن همه صفات برجسته داد این بود که: مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه، مخصوصاً برای امت اسلامی یک مکتب الهام بخش گردید، به گونه ای که قرآن میگوید: «سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین ابراهیم، آئین خالص توحید، پیروی کن.

وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲)

و در این دنیا به او حسنه (نبوت، فرزند صالح) دادیم و همانا او در روز آخرت نیز از نیکان و شایستگان است. (۱۲۲)

تشریح لغات واصطلاحات:

«وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً» هدف از آن محبت پیروان سایر ادیان در حق ابراهیم علیه السلام، و تولد انبیاء فراوان از نسل او، و ذکر جمیل وی بر سر زبان ها برای همیشه است (سوره های شعراء آیه 84، صافات آیات 108 و 109). «ترجمه معانی قرآن» (دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر:

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام در دنیا پیشوایی، نام و آوازه نیک، دانش، پیامبری و حکمت عطا کردو به قولی: عبارت از این است که تمام اهل ادیان به ولایت و دوستی وی می نازند و هوادار وی اند.

ابن کثیر میگوید: «یعنی برای ابراهیم علیه السلام خیر دنیا را از تمام آنچه که مؤمن در اکمال زندگی پاکیزه اش بدان نیازمند است، گرد آوردیم». و همه این اقوال صحیح است.

«وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ (122)» و در آخرت و در روز بازپسین نیز نزد الله متعال همراه با بندگان ابرار و اولیای برگزیده اش؛ مقام و منزلتی والا، مرتبه عالی و متعالی دارد.

بدین ترتیب ملاحظه می داریم که خداوند متعال در سه آیه، حضرت ابراهیم علیه السلام را با نه وصف مدح و ستایش کرد. شکی نیست که گرد آمدن این اوصاف در یک انسان، از او نمونه و الگویی از یک مسلمان کامل میسازد، بدین جهت خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مقتدا قرار داد چنانکه میفرماید:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳)

سپس به تو وحی فرستادیم که از دین ابراهیم، که از ادیان باطل بیزار بود، پیروی کن (زیرا) او از مشرکان نبود. (۱۲۳)

تفسیر:

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» مفسران می فرمایند که: در عطف به «ثم» در

«ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» تعظیم و رفعت مکان و منزلت پیامبر صلی الله علیه وسلم مقرر است؛ زیرا بعد از ذکر مناقب ابراهیم خلیل علیه السلام به اصطلاح میخواید بگوید: در اینجا مطلب والاتر و بالاتر از آن مقرر است و آن عبارت است از اینکه محمد صلی الله علیه وسلم «أمی» و بزرگ نوع انسان، پیرو دین ابراهیم است و به شریعت او دست آویزی دارد. و برای افتخار وی همین بس است. گرچه شیوه‌ها و شرایط انبیا یکسان نبوده است، لیکن راه انبیا یکی است و آنان مأمور به پیروی از پیامبران قبلی هستند بعد از این که ابراهیم را با آن خصلت شریف توصیف کرد، به پیامبر صلی الله علیه وسلم وحی فرستاد و به وی دستور فرمود تا از دین اسلام آنگونه که ابراهیم علیه السلام بر آن بود پیروی نماید. در توحید و دعوت به سوی آن، در بیزاری جستن از بتان و معبودات باطل، در تدین به دین اسلام و در تمام شریعت وی مگر در آنچه از شریعتش که منسوخ شده است.

«وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (123) ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه پیرو آیین اسلام بود. این هم تأکیدی دیگر است در رد گمان یهود و نصاری که گویا ابراهیم بر دین آنها بود.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴)

جز این نیست که روز شنبه بر کسانی مقرر گردید که در باره آن اختلاف ورزیدند، و بی‌گمان پروردگارت روز قیامت میان آنها درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردند، فیصله خواهد کرد. (۱۲۴)

سبت: (بروزن عقل)، در اصل معنی قطع است. سبت یهود را که روز شنبه است به علت قطع عمل در آن روز، سبت گفته اند (مراجعه شود به سوره های بقره: 65، اعراف 163) «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

یهودان به خاطر لجابت و عناد بارها از طرف خداوند مورد تنبیه قرار گرفته اند، یکی از تنبیهات (آیه 118 همین سوره بود؛ که میفرماید «عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا...» و تعطیلی روز شنبه که در این آیه مبارکه بیان شده تنبیه دیگری است که البته گروهی قدردانی و گروهی ناشکری کرده و دست به حیل‌گری زدند و به سزای سختی گرفتار شدند.

«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ» تعظیم روز شنبه و کار نکردن در آن، از شریعت و شعایر دین ابراهیم نبود. اما به خاطر شدت و سختگیری بر یهود آن را مقرر نمود؛ زیرا در دین به اختلاف برخاستند و از فرمان خدا نافرمانی کردند؛ چون خدا آنان را از شکار کردن در روز شنبه منع کرده بود، اما آنها شکار کردند. در کيفر آن خدا آنها را به میمون و خوک مسخ کرد.

یعنی: و بال و فرجام بد روز شنبه که همانا مسخ صوری طائفه‌ای از یهود بود، فقط بر کسانی مقرر شد که در باره آن اختلاف کردند. یا تعظیم و بزرگداشت روز شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند و آنان یهود و نصاری بودند؛ زیرا الله متعال بزرگداشت روز جمعه را بر آنان مقرر کرده بود پس، از آن عدول کرده و روز شنبه و یکشنبه را برگزیدند. نقل است که: موسی یهودیان را امر کرد تا یک روز از هفته را که روز جمعه باشد به عبادت الله متعال اختصاص دهند و شش روز دیگر را به کار و کسب و مشاغل زندگی بپردازند. اما آنها از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز شنبه را

برگزیدند. سپس عیسی علیه السلام نیز در دوره رسالت خود روز جمعه را به عنوان روز عبادت به نصاری پیشنهاد کرد اما آنها نیز از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز یکشنبه را برگزیدند.

چنانکه در حدیث شریف آمده است: «ما در دنیا آخرین ولی در روز قیامت از همه پیشتازیم... این روز جمعه همانا روز آنان بود که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی فرمود پس مردم (امت‌های دیگر) در آن دنباله رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری پس فرداست». یعنی: یهود و نصاری از بزرگداشت روز جمعه که برای شان امری الزامی نبود، سر باز زدند پس الله متعال آن را ویژه امت محمد صلی الله علیه وسلم گردانید زیرا این روز، ششمین روز در برنامه آفرینش است که خداوند متعال آفرینش را در آن به اكمال رساند و نعمت خود را در آن کامل گردانید. «تفسیر انوار القرآن»

«وَ إِنْ رَبِّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (124)» خدا در روز قیامت در بین آنها حکم خواهد کرد و هرکس را مطابق عمل و کردارش پاداش یا کیفر و عقاب میدهد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه ذیل (125 الی 128) در مورد شیوهی دعوت رهبران راستین دینی، صبر و پایداری در برابر مصائب بحث بعمل آمده است.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵)

(مردم را) با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت بده و با آنها به شیوه‌که نیکوتر است مجادله کن. همانا پروردگارت به حال کسیکه از راه او گمراه و منحرف میشود آگاهتر است، و به هدایت یافته‌گان داناتر است. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحُكْمَةُ»: سخنان استوار و بجا. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ»: اندرز نیکو و زیبایی که دلچسب و گیرا و قانع‌کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد. «جَادِلْهُمْ»: با مردمان مناظره و مباحثه و گفت و شنود کن. «بِالَّتِي»: به طریقه و شیوه‌ای که. کلمه (الَّتِي) صفت موصوف محذوفی چون (الطَّرِيقَةُ، الْمَجَادِلَةُ) است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: اولین وظیفه و رسالت انبیا، دعوت به حق است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» ای محمد! تو و پیروانت باید به نیکوترین شیوه، بالطف و مهربان‌ترین و ظریف‌ترین وسایل و با زیباترین روش‌ها به سوی دین اسلام و احکام و اخلاقش دعوت نمایید، به قولی: مراد از حکمت، حجت‌های یقین آور و باور رسان است. بنابر این دعوت اسلامی باید به شیوه کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم صورت گرفته، با ملایمت و نرمی در گفتگو و بیان همراه و از قهر و غضب، و عصبانیت و خشونت، خشکی و خروش بیجا به دور باشد، «موعظه حسنه» عبارت از حجت‌های ظنی اقناعی‌ای است که تصدیق به مقدمات قابل قبولی را در پی آورد.

موعظه نیکو و حسنه آن است که واعظ به آنچه می‌گوید در قدم نخست خود هم به آن عمل کند و جدال نیکو آن است که در آن توهین و تحریک غلط و احساسات وجود نداشته باشد. باید گفت که: هر شخصی يك روح و ظرفیتی دارد که باید با زبان خودش با او سخن گفت؛

خواص را با حکمت و استدلال، و عوام را با موعظه نیکو، و مخالفان را با جدال نیکوتر ارشاد کنیم.

دعوت اسلامی باید با آسانگیری توأم باشد نه با سختگیری، با مژده و بشارت آمیخته باشد نه با نفرت و شدت، جذاب و گیرا باشد نه دفع کننده و گریزاننده. و ایشان را به خیر ترغیب نموده و از شر برحذر گردان.

قرآن مجید اصول و ارکان دعوت را بر همچون پایه‌هایی استوار و پایدار میسازد، و وسائل دعوت و راه‌های آن را مشخص می‌گرداند، و برنامه و مسیر را برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بعد از او برای دعوت‌کنندگان به سوی دین متین و استوارش، تهیه و ترسیم می‌کند. پس باید به قانون و راه‌های توجه بعمل اریم که الله متعال در قرآن عظیم الشان برای دعوت تعیین و تاکید کرده است.

دعوت، دعوت به سوی راه خدا است، نه دعوت به سوی شخص دعوت کننده و نه به سوی قوم و قبیله او. چه آنچه به دعوت‌کننده مربوط می‌گردد این است که وظیفه خود را برای رضای خدا انجام دهد. هیچ‌گونه برتری و فضلی نه بر دعوت و نه بر کسانی دارد که به سبب او راه یاب می‌گردند تا از آن صحبت‌کند و سخن برانند. مزد و پاداش او تنها بر خدا است و بس.

دعوت باید با حکمت باشد. دعوت‌کننده باید به اوضاع و احوال مخاطبان و به شرائط و ظروف آنان توجه بعمل آرد، و دقت داشته باشد هر بار چه اندازه باید مطالب و مقاصد را برای ایشان روشن و بیان کند تا بر دوش ایشان سنگینی نکند و پیش از آمادگی مردمان برای پذیرش تکالیف و وظائف، برایشان دشواری به بار نیآورد. دعوت‌کننده باید راه و شیوه‌ای در کار دعوت درپیش گیرد که رنج و زحمتی برای مخاطبان تولید نکند، و در این راه و شیوه هم تنوع را برابر مقتضیات مراعات نماید و آن‌گونه که باید سخن سرآید. احساسات او را نگیرد، و پرخاش و تاخت نداشته نباشد. چه اگر چنین نکند، در همه اینها و در کارهای دیگر از حکمت در می‌گذرد.

دعوت‌کننده باید با اندرز زیبا و دلربائی به سخن درآید که آهسته و آرام به ژرفاهای دلها برود و بر دلها نشیند، و حواس و شعور را آهسته آهسته لطیف و دقیق تسخیر نماید. تهدید و توبیخ بیجا و بی‌مورد و بدون علت و سبب روا ندارد، و خطاها و اشتباه‌هایی را گوشزد نکند که سر به رسوائی میکشد، خطاها و اشتباه‌هایی که چه بسا از روی نادانی، و چه بسا از روی حسن نیت صورت می‌گیرد. زیرا نرمش در موعظه در اغلب اوقات قلوب را در مان، هدایت و رهنمود میکند، و قلب‌های بیزار و ناسازگار را رام می‌گرداند و به سوی گوینده میکشاند، و از حمله و تهدید و توبیخ، خیر و صلاح بیشتری به بار می‌آورد.

دعوت‌کننده باید مجادله و مباحثه را به شیوه‌ای هرچه بهتر، و با دلائل بسی قویتر و رساتر انجام دهد. در مجادله و مباحثه چیزی را بر طرف مقابل تحمیل نسازد، و او را خوار ندارد و زشت نشمارد. تا طرف مقابل به دعوت‌کننده اطمینان پیدا کند و بدانند که هدف او از مباحثه و مجادله چیره شدن و غالب آمدن نیست. بلکه هدفش قانع کردن و به حق رساندن است. چه نفس انسان دارای خود بزرگ بینی و سرکشی است، و از رای و نظریه‌ای که از آن دفاع میکند دست نمی‌کشد مگر با نرمی و مهربانی. زیرا نمی‌خواهد احساس کند که شکست خورده است. در مباحثه و مجادله ارزش رای و نظر با ارزش

خود شخص در پیش مردم به هم می‌آمیزد، و طرف مقابل دست برداشتن از دیدگاه و اندیشه خود را دست برداشتن از ارزش و بهای وقار و هستی خویشتن می‌شمارد. تنها مباحثه و مجادله زیبا و نیکو است که خود بزرگ بین حساس را پائین میکشد و اطمینان می‌بخشد، و شخص مباحثه و مجادله‌کننده احساس میکند که ذات او مصون، و ارج و ارزش او محفوظ است، و دعوت‌کننده منظوری و مقصودی جز روشن کردن خود حقیقت و راه یابی بدان ندارد، آن هم در راه خدا، نه به خاطر شخص خود و نه به خاطر پیروزگرداندن رای و نظر خویش، و شکست دادن رای و نظر طرف مقابل.

«وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» با دلسوزی ایشان را نصیحت کن و به بهترین و با نیکوترین شیوه با مخالفین به بحث و مجادله پرداز و نرمش را به کار بگیر.

که همانا جدال از موضع مهر و ملایمت است با آنان مجادله نما. بناءً در یک جدال و مناقشه دعوی گفتگو باید از گرایش‌های نفسی و شخصی، دشنام، ایذا، برتری طلبی، کبر و خود بزرگ بینی به دور باشد.

مفسران در مورد روش و طریقه مجالـه «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» مینویسند که:

قبل از همه دعوت باید جهت الهی داشته باشد. دعوت، مراحل و مراتبی دارد. (حکمت، موعظه، جدال نیکو که حکمت راه عقلی و موعظه راه عاطفی میباشد.)

موعظه باید حسن باشد، ولی جدال باید احسن باشد. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ - بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (هم محتوا نیکو باشد و هم شیوه و بیان)

برگزیدن ساده‌ترین روشها و محکم‌ترین دلایل.

به کار گرفتن بیانی خوش در گفت و گو.

در پیش گرفتن ملایمت و نرمی در گفت و گو.

مقابله بدی در کلام و بیان با نیکي.

بلند نکردن صدا در گفت و گو و دشنام ندادن و آزار نرساندن به خصم. که اینها اصول مناظره و جدال بیانی در اسلام است.

باید بصورت کل یادآور شد که دین مقدس اسلام به پیروان خویش هم غذای فکری میدهد، «بِالْحِكْمَةِ» هم غذای روح «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ» و به مخالفان برخورد منطقی دارد. «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

با مطالعه سیرت و سنت طیبیه رسول اکرم صلی اله علیه وسلم ملاحظه میکنیم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در دعوت به سوی حق کمال رفق و ملایمت را به کار می‌گرفتند، طوری که در حدیث شریف به روایت ابو امامه (رض) آمده است که پسر جوانی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! آیا به من اجازه زنا کردن میدهید؟ مردم از این لحن جسورانه وی برآشفته و بر سر وی داد کشیدند اما رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: دست از وی بردارید و او را به من نزدیک گردانید! پس آن جوان به ایشان نزدیک شد و در پیش روی ایشان نشست آنگاه به وی فرمودند: ای جوان! آیا دوست داری که با مادرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله فرمودند: همین گونه مردم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند؟ آیا دوست داری با دخترت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله فرمودند: همچنین مردم آن را برای دخترانشان دوست ندارند. فرمودند: آیا دوست داری با خواهرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول الله فرمودند: همچنین مردم آن را برای خواهرانشان دوست ندارند. آنگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارک خود را بر سینه‌اش گذاشتند

و فرمودند: بارخدايا! دلش را پاک گردان، گناهش را بيمارز و شرمگاهش را از حرام نگهدار. از آن پس، هيچ عملی نزد آن جوان نرفتار از عمل زنا نبود.

شما ضامن وظيفه هستيد، نه ضامن نتيجه. طوریکه در آیه مبارکه مي فرمايد: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (125)» ای محمد! پروردگار تبه حال و وضع گمراهان و هدايت شدگان آگاهتر است. او ميداند که چه کسی از خط استقامت انحراف نموده و چه کسی بر راه مستقيم رهرو باقی مانده است. بنابر اين بر تو واجب است در دعوت آنها و مجادله با آنها راه استوار و درست را در پيش گيري، هدايت آنان بر تو نيست بلکه تبليغ بر تو واجب است و ما به حساب آنها می رسيم. و ما هريک را در برابر عملکردش جزای مناسب مي دهيم.

يادداشت ضروري:

بايد گفت که فرموده‌ی الله متعال که مي فرمايد: «وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» بيانگر اين اصل است که بايد در بحث و مناظره، انصاف و پيروي از حق به صورتی رعايت شود که نشان دهد هدف، اثبات و احقاق حق و دور کردن باطل است نه تحميل نظر خود و محكوم کردن نظر طرف.

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶)
و هر گاه خواستيد مجازات كنيد تنها به مقداري که به شما تعدي شده عقوبت كنيد (و عذاب دهيد) و اگر صبر كنيد البته صبر براي صابران بهتر است. (۱۲۶)

تفسير:

قبل از همه بايد گفت که: مقابله به مثل، حق طبيعي و الهی است. «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ» ای مؤمنان! و اگر دوست داشتيد تا از تجاوزگران قصاص بگيريد پس همانگونه که مورد تعدي و شکنجه قرار گرفته ايد، قصاص بگيريد و برآن نيفزايد. ملاحظه بفرمايد که دين مقدس اسلام: به پيروان خويش امر فرموده است که: حتی نسبت به دشمنان و شکنجه کنندگان، عدل و انصاف را هم مراعات بکنيد.

بايد گفت که: در صبر لذتی است که در انتقام نيست طوریکه می فرمايد: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ...» نازل شد. (زاد المسير ۵۰۷/۴).

«وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (126)» اما اگر صبر و گذشت، شكيبایی و فروتنی از خود نشان دهيد و از قصاص صرف نظر كنيد، براي شما بهتر است.

چرا که ارمغان صبر، پيروي دنيا و پاداش آخرت می باشد، يقيناً عزت با عفو و نصرت با صبر توأم اند.

فكر نكنيد که صبر شما به سود مخالفان است، بلکه به سود خودتان می باشد.

بدین وسيله پروردگار با عظمت به صبر و ترک عقوبت تجاوزگر تشويق به عمل آورده است؛ چون هر چند قصاص مباح می باشد اما ترک آن بهتر است.

شان نزول آية 126 - 128:

645- حاکم و بيهقي در «دلائل» و بزار از ابوهريره روايت کرده اند: هنگامي که کاکای پيامبر صلی الله عليه وسلم (سيد الشهداء حمزه) به درجه رفيع شهادت نايل گرديد، کافران سينه او را دريدند و قلبش را بيرون آوردند.

گوش، بينی و لب های او را مثله کردند. رسول الله صلی الله عليه وسلم بالای سر او ايستاد و به اندوه و درد گفت: به جای تو هفتاد نفر از آنها را مثله ميکنم. پيامبر خدا

همچنان ایستاده بود که جبرئیل آیه وَاِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ را تا آخر سوره فرود آورد. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن کار منصرف شد و از اجرای آنچه اراده کرده بود خودداری کرد.

646 ترمذی به قسم حسن و حاکم از ابی بن کعب (روایت کرده اند: در غزوه احد شصت و چهار نفر از انصار و شش نفر از مهاجرین که حمزه (نیز در میان شان بود شهید شدند و مشرکان شهدا را مثله کردند. انصار گفتند: اگر روزی بر آنها چیره شویم بیشتر از آنها مثله میکنیم. هنگامی که مسلمانان مکه را فتح کردند، خدای بزرگ آیه «وَاِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا» را نازل کرد. (جید است، ترمذی 3129، احمد 5 / 135، حاکم 2 / 359 و 358، نسائی در «تفسیر» 299 و ابن حبان 487 از ابی بن کعب روایت کرده اند. اسناد آن به خاطر ربیع بن انس حسن است، حاکم این را صحیح شمرده و ذهبی با او موافق است، ترمذی حسن میداند، این حدیث دارای شواهد است که طبری 21996 و 21997 از شعبی و 21998 از عطاء بن یسار و 21999 از قتاده و 22000 از ابن جریج به قسم مرسل روایت کرده. این احادیث مرسل به حدیث موصول پیش شاهد هستند به این ترتیب به درجه جودت میرسد. به «زاد المسیر» 887 مراجعه کنید.) قابل یادآوری است که از: ظاهر حدیث نشان می دهد که نزول آیه در روز فتح مکه صورت گرفته و حدیث قبلی بیانگر این است که در روز احد نازل شده است. ابن حصار بین دو حدیث اینطور جمع کرده است: این آیه جهت پند و اندرز به مسلمانان و یادآوری از جانب پروردگار بار اول در مکه، بار دوم در احد و بار سوم در روز فتح مکه نازل شده است.

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٧﴾

و (تو ای محمد) صبر کن و صبر تو جز به توفیق الله نیست، و بر آنان (کفار) غمگین مشو، و از مکر و حيله آنها دل تنگ مشو. (۱۲۷)

تفسیر:

«مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»: شکیبایی تو جز با معونت و توفیق الله متعال میسر نیست. «لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: بر آنان اندوهگین مباش. غم ایشان را مخور. صبر و ظفر هر دو دوستان و اشنایان قدیمی هستند، مطمئن باید بود که: بر اثر صبر نوبت ظفر حتماً رسیدنی است. طوریکه در آیه مبارکه میخوانیم: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» ای محمد! در مقابل آزاری که در راه الله متعال به تو میرسد صابر و شکیبای داشته باش و جز به یاری و توفیق الله به چنین مقام و مرتبه‌ی رفیعی نخواهی رسید. و ای پیامبر! بر آزار کفار، سختی‌های دعوت و مصیبت‌ها و گرفتاری‌های راه صبر کن و هرگز جز به یاری الله صبر نتوانی کرد، زیرا اوست که صبر را بر تو الهام کرده و با یاری و تأیید خویش هر دشواری را بر تو آسان می سازد. از خداوند متعال مسئلت می نمایم که ما را از زمره پرهیزگاران و نیکوکاران قرار دهد. «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»: و بر کسانی که از تو فرمان نمی برند و به دعوتت اجابت نمیگویند بر آنان افسوس مخور «وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ (127)» و از گفته‌های ناشی از نادانی و ابله‌ی آنان و از حيله و نیرنگ آنان دلتنگ مشو. و از نیرنگ توطئه‌گران و مکر مکاران غمگین مباش، زیرا سر انجام کار، از آن تو چرخش آیام علیه دشمنان توست و

یقیناً خداوند متعال یار و یاور توست و هرگز مغلوب نخواهی شد، زیرا او همراه توست. البته این همراهی و نصرت به پیامبر صلی الله علیه وسلم منحصر نبوده بلکه شامل حال ایشان و همه پیروان و رهروان راه هدایت شان است.

دعوت از طریق حکمت و موعظه و جدال نیکو کار بسیار دشواری است، زیرا گروهی لجابت کرده و دعوت را نمی پذیرند و گروهی علاوه بر آن توطئه و کار شکنی می کنند و گروهی دست به براندازی می زنند و برای رسیدن به اهداف شوم خود از حربه هایی همچون تهمت، مسخره، تهدید، رقیب تراشی و محاصره اقتصادی، جنگ و هرگونه شکنجه و آزار استفاده می کنند. لذا این دو آیه يك نوع تسلی و دلداری و رهنمودی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعوت خود به بُنِ بَست کشیده نشود.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

بی تردید الله با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند می باشد. (۱۲۸)

تفسیر:

«مَعَ»: با. همراه. مراد همراهی معنوی و مدد الهی است. «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (128)»: خدا با معاونت و نصرتش در کنار پرهیزگاران است و نیکوکاران را تحت حمایت و حفاظت خود قرار می دهد. یعنی: با کسانی است که از شرک و معاصی می پرهیزند «و با کسانی است که آنها نیکوکارند» با انجام دادن طاعات و اجرای اوامر پس این گروه هستند که خداوند متعال یاریشان میدهد. و هرکس خدا با او باشد، نیرنگ حيله گران به او زیانی نمیرساند. دعوت از طریق حکمت و موعظه و جدال نیکو کاری بی نهایت سخت و دشواری است، زیرا گروهی لجابت کرده و دعوت را نمی پذیرند و گروهی علاوه بر آن توطئه و کار شکنی می کنند و گروهی دست به براندازی میزنند و برای رسیدن به اهداف شوم خود از حربه هایی همچون تهمت، مسخره، تهدید، و آزار استفاده می کنند.

باید یادآور شد که: آیات اخیر سورة نحل؛ اصول و قانون اساسی دعوت و دعوتگران راه الله متعال است پس باید دعوتگران عمیقاً به دساتیر و احکام این آیات توجه همه جانبه بعمل آرند.

بی گمان خدا (مرحمت و معاونت و حفاظت و رعایت همه جانبه اش) همراه کسانی است که تقوا پیشه کنند و (با دوری از نواهی، خود را از خشم خدا بدور دارند، و با تمام نیرو و قدرت) با کسانی است که نیکوکار باشند و (با انجام اوامر الهی خویشتن را به الطاف ایزد نزدیک سازند).

کسی که خدا با او باشد باکی بر او از کسانی نیست که به مکر و کید و حيله و نیرنگ بپردازند.

این قانون دعوت به سوی خدا است بدان گونه که خدا آن را ترسیم کرده است. پیروزی درگرو پیروی از آن است، همان گونه که خدا وعده داده است... چه کسی راستگوتر از خدا است؟ از خداوند متعال مسئلت می نماییم که ما را از زمره پرهیزگاران و نیکوکاران قرار دهد.

پایان جزء چهاردهم سورة نحل

صدق الله العظيم وصدق رسوله نبي الكريم.
ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الإسراء

جزء 15

سورة اسراء یا بنی اسرائیل در مکه نازل شده و دارای یکصدویازده آیات و دوازده رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره؛ به جهت کلمه اول آن، «سبحان» و به خاطر داستان سفر معراج، «اسراء» و به سبب بازگویی داستان بنی اسرائیل، به «بنی اسرائیل» نامگذاری شده است. کلمه اسراء در زبان عربی به معنی سیر شبانه است. و اسراء سفری ملکوتی است که از مسجد الاقصی، به هدف دیدن آیات الهی، سوغاتی‌اش اخبار آسمان‌ها و ملکوت و بالا بردن سطح فهم بشر از این دنیای مادی بوده است. در آیه اول این سوره به‌طور خاص به سفر رسول الله صلی الله علیه وسلم از مسجد الحرام به مسجد الاقصی ذکر بعمل آمده.

قابل تذکر است که: معراج، مقدس‌ترین سفر در طول تاریخ بشریت بوده، که پیامبر صلی الله علیه وسلم است، مسافر این سفر بود. ناگفته نباید گذاشت که: این سفر مقدس از مکان مقدس یعنی مسجد الحرام آغاز شده است.

همچنان مفسران در وجه تسمیه این سوره می نویسند: این سوره بدان جهت «اسراء» نامیده شد که متضمن اخبار از رویداد عظیم و معجزه بزرگ سیردادن شبانگاهی خاتم انبیاء و مرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از مکه به سوی مسجد الاقصی در بخش جزئی از یک شب است، معجزه‌ای که خود دلیل روشن قدرت خدای عزوجل و گرامی داشت بزرگی برای رسول معظم صلی الله علیه و سلم وی است. از اینکه بخش قابل توجهی از این سوره در آغاز و پایان، به داستان بنی اسرائیل پرداخته است، بناءً این سوره بنام سوره «بنی اسرائیل» نیز مسمی می‌باشد.

فضیلت سوره:

در بیان فضیلت این سوره از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم هر شب سوره های بنی اسرائیل و زمر را تلاوت می کردند.

تعداد آیات کلمات و حروف سوره:

طوری‌که یادآور شدیم، سوره بنی اسرائیل از جمله سوره های مکی می باشد، مگر هشت آیات این سوره مدنی است، و هشت آیات مدنی آن از آیه مبارکه: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا» (73) و به آخر سوره ختم می شود، و این سوره بعد از سوره قصص، و پیش از سوره یونس نازل گردیده است.

این سوره دارای (12) دوازده رکوع، و (111) یک صد و یازده آیات، و (1582) یک هزار و پنج صد و هشتاد و دو کلمه، و (6710) شش هزار و هفت صد و ده حرف، و (2989) دو هزار و نه صد و هشتاد و نه نقطه است. (قابل تذکر است: نظر علماء در مورد تعداد کلمات، حروف آن متفاوت است که تفصیل آن را می توانید در سوره طور تفسیر احمد مطالعه فرمایید.)

محتوای سوره الاسراء:

سوره اسراء طوری که در فوق هم یاد آور شدیم از جمله سوره های مکی بوده و با تسبیح و تقدیس الله می آغازد، و با حمد و ثنای او پایان می پذیرد. در این سوره موضوعات و مباحث گوناگونی مطرح بحث گردیده که بیشتر آنها در باره عقیده است. برخی از آنها نیز راجع به ارکان و اصول رفتار شخص و گروهی و آداب و رسوم استوار بر عقیده است. طوری که یادآور شدیم؛ بصورت کل سوره ای اسراء از جمله سوره های مکی است که به امور عقیده و اصول دین یعنی: «توحید و رسالت و بعثت و حشر» توجه دارد. نصایح سودمند و مبارزه با هرگونه شرک، ظلم و انحراف، سنت ها و قوانین فردی و اجتماعی در تاریخ، تاریخچه آدم و ابلیس، پیامبر اسلام و موقعیت آن حضرت در مکه، بیان شده است. عنصر مهم و چشمگیر در این سوره عبارت است از شخصیت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و معجزات درخشانی که از جانب الله متعال در تأیید او آمده و نیز دلایل قاطعی که در راستای تصدیق رسالت پیامبر صلی الله علیه و سلم وارد شده اند.

- این سوره از موضوع بزرگ و مهم معجزه ای ختم رسالت و نبوت؛ یعنی، رویداد اسرا در پاسی از شب از مکه به مسجدالاقصی - که نشان قدرت پروردگار و بزرگداشت از وجود مبارک پیامبر والا مقام است - خبر میدهد.

- در این سوره داستانهای هم درباره بنی اسرائیل به بیان گرفته شده است، که بخشی از آن درباره مسجدالاقصی یا بیت المقدس است، مکانی که اسراء، یعنی سفر زمینی معراج تا آنجا صورت گرفته است.

- همچنین در این سوره از بعضی از آداب اجتماعی و اخلاق نیکو صحبت بعمل آمده و بر آن اصرار ورزیده و از مردم دعوت بعمل آمده است که خود و جامعه خویش را به آن مزین و ملایس این رهنمود ها و دروس حیاتی؛ با نهی از شرک، آغاز میشود، و در باره: خوبی و نیکی به پدران و مادران، دادن حق خویشاوندان به خویشاوندان، دادن حق مسکینان و ابن سبیل، تحریم کشتن اولاد، تحریم زنا، تحریم قتل، نگهداری و حفاظت اموال یتیمان، وفا به عهد، پیمان و ترازو را به تمام و کمال دادن و برکشیدن، بر حق ماندگار ماندن، و نهی از تکبر و خود بزرگ بینی و غیره که در نهایت این دروس با حذر داشتن از شرک به پایان می رسد.

- طوری که یاد آور شدیم؛ در سوره الاسراء از گمراهی های مشرکین بحث بعمل آمده است، آنهایی که داشتن همسر و فرزند را به خدا نسبت دادند.

چیزی که جای تعجب و شگفتی است این است که آنها خود از داشتن دختران متفرنند اما با این وجود آنها را به خدای علی و کبیر نسبت می دهند، خدایی که از شبیه و مانند منزله است.

- همچنین در این سوره از مبحث حشر و نشر و معاد بحث به عمل آمده، و دلایل قوی و براهین بینظر را بر امکان وقوع آن اقامه کرده است، آنگاه از قرآن، آن معجزه ای ابدی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بحث به میان آورده و لجاجزی و سرسختی مشرکین را در مطرح کردن خواسته هایشان یادآور شده است. آنها غیر از قرآن، معجزه ای دیگری را می خواستند؛ از قبیل این که برای آنها رودخانه بجوشد و مکه به باغ و بستان تبدیل شود.

- همچنان گوشه ای از داستان آدم و ابلیس و بزرگداشت مقام انسان در این سوره نیز مطرح بحث گردیده است.

- و سرانجام این سوره با منزّه دانستن خدا از داشتن شریک و فرزند و دیگر صفات که بیانگر ضعف و نقص هستند، خاتمه می یابد: **وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَّ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَّ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلٰلِ وَّ كَبِّرُهُ تَكْبِيرًا.**

ارتباط سوره اسرا با سوره نحل:

الف: در آخر سوره ی نحل آیه 124 میفرماید: **«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا...»** در این سوره، شریعت و قانون «اهل سبت» و موقعیت آن را که در تورات آمده است، تفسیر میکند. ابن جریر به نقل از ابن عباس (رض) میگوید: تمام رؤس مطالب تورات در پانزده آیه ی سوره ی اسرا موجود است.

ب: خداوند در پایان سوره ی نحل به پیامبر دستور میدهد تا در برابر اذیت و آزار و افتراهای مشرکان و دشمنان - که او را دروغگو، جادوگر و شاعر میپندارند - بردبار باشد. در سوره ی اسرا به شرف و کرامت و منزلت والای او نزد پروردگارش می پردازد. پس به همین مناسبت سر آغاز سوره، یادی از مقام بلند مرتبه ی اوست.

ج: هر دو سوره نعمتهای فراوان را - که الله متعال به انسان ارزانی داشته - بر می شمارند و حتی سوره ی نحل را «سورة النعم» گفته اند.

د: در سوره ی نحل به روشنی میگوید که: قرآن از سوی پروردگار آمده است، کلام فرشته و بشر نیست. سوره ی اسرا هدف جوهری (اصلی و خلاصه و زبده ی هر چیز) قرآن را بیان می نماید.

هـ: در سوره ی نحل به شیوه ی استفاده ی درست از تولید و محصولات زمین اشاره کرده است، در این سوره به قواعد و شیوه ی زندگی اجتماعی مانند: نیکویی با پدر و مادر، بخشش به نزدیکان و نیازمندان و در راه ماندگان، حرام بودن قتل و زنا و خوردن مال یتیم، مراعات کردن وزن و پیمانه از روی عدل و داد و باطل بودن پیروی کورکورانه و بدون علم و آگاهی اشاره میکند. (بنقل از تفسیر فرقان)

داستان سفر زمینی و آسمانی:

داستان اسراء یا سفر زمینی، و همراه با آن داستان معراج یا سفر آسمانی، هر دو این سفر در یک شب صورت پذیرفته است.

اسراء از مسجدالحرام در مکه با مسجدالاقصی، در بیت المقدس بوده است.

معراج از بیت المقدس تا آسمان های بالا و سدرۃ المنتهی، آن جهان غیبی و مجهول برای ما، صورت گرفته است... در باره داستان معراج روایت های گوناگونی نقل شده است، و پیرامون آن مجادله های زیادی درگرفته است و تا به امروز نیز ادامه پیدا کرده است.

در باره مکانی که معراج از آنجا آغاز گردیده است، اختلاف رای است. برخی از مفسران بدین عقیده اند که این سفر از خود مسجدالحرام آغاز شده است -ظاهر هم همین است - از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت گردیده است که فرموده است:

«بینما أنا فی المسجد فی الحجر عند البیت بین النائم والیقظان إذا تانی جبرئیل علیه السلام بالبراق» بدان هنگام که من در مسجدالحرام در حجر نزدیک بیت بودم و حالی و وضعی داشتم میان خواب و بیدار، ناگهان جبرئیل علیه السلام براق را برای من آورد.

و گفته شده است که معراج پیغمبر صلی الله علیه و سلم از منزل امّ هانی دختر ابو طالب آغاز گردیده است. مراد از مسجدالحرام هم حرم است. چرا که حرم مسجدالحرام را نیز دربر دارد و محیط بر آن است. از ابن عباس (رض) روایت شده است که گفته است: حرم

سراسر آن، مسجد است.

روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در منزل ام هانی پس از نماز عشاء در خواب بود، از همان جا او را به معراج بردند و در همان شب برگشت. پیغمبر صلی الله علیه و سلم داستان را برای ام هانی روایت کرد و فرمود: «مثل لی النبیون فصلیت بهم». پیغمبران برایم مجسم شدند و برای ایشان (امام شدم و) نماز خواندم. سپس بلند شد تا به مسجد برود. ام هانی جامه او را گرفت. پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مالک». چه می‌کنی؟

گفت: اگر به قوم خود خبر دهی میترسم تو را تکذیب کنند و دروغگو بنامند.

فرمود: «و ان کذبونی؟». اگر هم مرا تکذیب کنند «واقعہ را باید گفت».

پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون رفت. ابو جهل در کنار او نشست. پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقعہ معراج را بدو خبر داد. ابو جهل گفت: ای گروه بنی کعب پسر لوی بشتابید و بیایید. واقعہ معراج را برایشان نقل کرد. بعضیها شروع به کف زدن کردند! تعدادی دست بر سر نهادند! تا بدین وسیله تعجب خود را اظهار کنند و انکار خود را نشان دهند. از میان کسانی که ایمان آورده بودند، بعضی‌ها مرتد شدند و از دین برگشتند. مردانی با عجله خود را به ابوبکر (رض) رساندند. او برای شان گفت: آیا پیغمبر صلی الله علیه و سلم این را فرموده است؟

گفتند: بلی.

گفت: من شهادت می‌دهم اگر او این را گفته باشد راست فرموده است.

گفتند: او را تصدیق می‌کنی در این‌که در یک شب به شام برود و پیش از صبح به مکه برگردد؟

گفت: بلی. من او را در چیزی شکفت انگیزتر از این تصدیق می‌کنم. من او را تصدیق می‌کنم در این‌که از آسمان خبر می‌آورد!

از آن زمان به بعد لقب صدیق را به ابوبکر دادند. در میان مردمان کسانی بودند که به بیت المقدس مسافرت کرده بودند. از پیغمبر صلی الله علیه و سلم درخواست کردند که مسجد الاقصی را برایشان توصیف کند. مسجد الاقصی در جلو چشم شان مجسم گردید. بدان می‌دیدند و آنرا برایشان توصیف میکرد. گفتند: در توصیف راست گفتی. درباره کاروان ما برای ما چیزی بگوی. برای شان از تعداد شتران و اوضاع و احوال کاروان آنچه می‌بایست فرمود. آنگاه گفت: فلان روز کاروان به هنگام طلوع آفتاب برمیگردد. شتر خاکستری رنگ در پیشاپیش کاروان است. مردمان با عجله به سوی گردنه ثثیه رفتند، تا آمدن کاروان را ببینند. یکی از آنان گفت: به خدا قسم آفتاب دارد طلوع میکند! شخصی دیگری چیغ زد: به خدا سوگند این کاروان است که دارد در میرسد و در پیشاپیش کاروان شتر خاکستری رنگی است، همان گونه که محمد گفته است... اما با این وجود ایمان نیاوردند!.. در همان شب اسراء، معراج نیز از بیت المقدس به سوی آسمان صورت گرفته است. تفسیر فی ظلال القرآن.

همچنان سید قطب در تفسیر خویش مینویسد: در مورد اینکه معراج در بیداری یا در خواب بوده است، اختلاف است. از عائشه (رض) روایت شده است که گفته است: به الله قسم پیکر پیغمبر صلی الله علیه و سلم گم نگردیده است، ولی روح او را به آسمانها برده‌اند. از حسن بصری روایت گردیده است که گفته است: معراج خوابی بوده است که پیغمبر صلی الله علیه

و سلم آن را دیده است. در روایتهای دیگری هم آمده است که معراج با جسم و روح صورت پذیرفته است، و هنوز رختخواب پیغمبر صلی الله علیه و سلم سرد نگردیده است که آن حضرت از معراج برگشته است.

از مجموعه روایات چنین میتوان برداشت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم رختخواب خود را در خانه امّ هانی رها فرموده است، و به مسجدالحرام رفته است. وقتی که در حجر بوده است که در کنار مسجدالحرام است، و حالتی میان خواب و بیدار را داشته است او را به اسراء و معراج برده‌اند. سپس به رختخواب خود برگشته است پیش از این که سرد شود. ما محلی برای این جدال دور و دراز نمی بینیم، جدال دور و درازی که در قدیم و جدید سخنانی را پیرامون این واقعه موکّد در زندگی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و پیرامون مدت زمان اسراء و معراجی که با روح یا با جسم انجام پذیرفته است، و پیرامون خوابی که در حال بیداری و یا در حال خواب صورت گرفته است، برانگیخته است و پدید آورده است... فاصله همه این حالات از یکدیگر دور نیست، و چیزی از سرشت این واقعه را تغییر نمیدهند، و در اینکه این قضیه، کشف و شهودی از مکانهای دوردست و از جهانهای بعید باشد و در یک لحظه کوتاه گذرا برای پیغمبر صلی الله علیه و سلم انجام پذیرفته باشد، اشکالی تولید نمی کند.

کسانی که چیزی از سرشت قدرت الهی و از سرشت نبوت می دانند، چیزی از این واقعه برایشان شگفت و شگرف نخواهد بود. چه همه کارهایی که از دیدگاه انسان، و با قیاس به قدرت انسان، و با معیار اندیشه انسان، از لحاظ سادگی و دشواری برابر آنچه انسان بدان عادت گرفته است و دیده است دارای درجات و مراتب مختلف هستند، در برابر قدرت الهی یکسان میباشند.

آنچه در جهان انسانها متداول و متعارف است نمی تواند ملاک سنجش امور با قیاس به قدرت الله متعال گردد. نبوت هم ارتباط با جهان والای فرشتگان است، و سرشتی جدای از سرشت ارتباطات عادی سائر انسانها با یکدیگر دارد.

جلوهگری مکان دوری، یا جهان بعیدی، و رسیدن بدانجا به وسیله معلومی یا مجهولی، شگفت‌انگیزتر از تماس با جهان والای فرشتگان و دریافت پیام از آن نیست. ابوبکر (رض) راست گفته است، بدان گاه که مساله شگفت‌انگیز هراسناک برای قوم را به سادگی و به سرشت آسان خودش برگردانده است و گفته است. من او را در مساله دور از ذهن‌تر از این تصدیق می کنم. من او را در خبری که از آسمان می آورد تصدیق می نمایم!

آنچه قابل ملاحظه است - به مناسبت این واقعه و روشنگری آن برای مردمان با دلیل مادی‌ای که آن روز راجع به کاروان و چگونگی آن درخواست کردند - این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به بیم و هراس ام هانی - رض - گوش فرانداد، بیم و هراسی که ام هانی از تکذیب مردمان به سبب غرابت و شگفتی واقعه داشت. چه یقین پیغمبر صلی الله علیه و سلم به حقی که با خود آورده بود، و حقی که برای او روی داد، او را برآن داشت که آشکارا مساله را با مردم در میان نهد و آنچه دیده بود بدیشان بگوید، رای نظر ایشان در این باره هر چه می خواهد باشد. بعضیها عملاً از دین برگشتند، و بعضی هم این واقعه را مورد تمسخر قرار دادند، و انگیزه شک درباره این آئین کردند. اما همه اینها پیغمبر صلی الله علیه و سلم را از آشکارا زبان به حقی گشودن که بدان ایمان داشت، بازداشت و برنگرداند... در این امر نمونه‌ای برای یاران دعوت و دعوتگران بدین آئین است که

آشکارا حق را بگویند، و از این که چه تاثیری در نفس مردمان دارد باک نداشته باشند، و در بیان واضح حق با مردمان چاپلوسی نکنند و سخن را پیچ ندهند، و در جستجوی خشنودی دیگران و خوشایند ایشان نباشند، زمانی که خشنودی و خوشایند آنان با سخن حقی تعارض پیدا کند که باید گفته شود.

همچنین باید دقت کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم این واقعه را معجزه‌ای برای تصدیق رسالت خود نکرد، هر چند که قوم او با اصرار و الحاح درخواست معجزات و خوارق عادات را داشتند. دست کم معراج با دلیل و برهان برای آنان ثابت گردیده بود و میبایستی به اسلام بگروند. این دعوت بر معجزات و خوارق عادات تکیه نمی‌کند، بلکه این دعوت بر سرشت خود این دعوت و برنامه آن تکیه می‌کند که از فطرت سالم استمداد می‌طلبد و با درک و شعور راهیاب و راسترو، متفق و سازگار است. صلی الله علیه وسلم واقعه معراج را آشکارا بیان می‌دارد نه بدان خاطر که در رسالت خود بر آن تکیه می‌کند. بلکه بدان جهت آشکارا زبان به بیان آن می‌گشاید که خود این واقعه حق است و حق نباید گفت الا آشکار. (تفسیر فی ظلال القرآن)

ترجمه و تفسیر سورة الإسراء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾

پاک و منزّه است آن ذاتی که بنده خود محمد (صلی الله علیه وسلم) را در شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد که اطراف آن را برکت دادیم، تا برخی از نشانه‌های (عظمت و قدرت) خود را به او نشان دهیم، چون اوست که شنوای بیناست. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُبْحَانَ»: به معنی پاک و منزّه دانستن خدای متعال از هر بدی و نقص می‌باشد و به الله اختصاص دارد.

تفسیر :

«سُبْحَانَ»: طوریکه یاد آور شدیم؛ به معنی پاک و منزّه است از ناتوانی‌ها و ناشایست‌ها. تسبیح و تقدیس و تعظیم و تکریم باد. این کلمه مفعول مطلق فعل محذوفی است و برای اظهار تعجب و بیان عظمت و قدرت به کار میرود. «تفسیر نور»
«أَسْرَى»: شب روی کرد. در اینجا به وسیله حرف (ب) متعدی شده است.
یعنی، در شب برد (هود / 81، دخان / 23).

حرکت‌های مقدّس، باید از راه‌های مقدّس باشد:

«الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»: مسجد الحرام که در شهر مکه است و نقطه شروع و آغاز سفر زمینی رسول الله صلی الله علیه وسلم است.

«الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»: مسجد اقصی که در بیت المقدّس است. «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»: از مکه ی مکرّمه به بیت المقدّس. به سبب دوری فاصله‌ی بین آن و مسجدالحرام به اقصا موسوم شده است.

مسجد الاقصی به اتفاق علما همان مسجد بیت المقدّس است و آن را «اقصی: دور» نامیدند، به سبب بعد مسافت میان آن و مسجد الحرام زیرا فاصله مکه تا شام به مقیاس وسایل نقلیه قدیم، چهل شب راه است.

قابل یاد آوری است که «الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» نقطه پایان سفر زمینی و مکان آغاز سفر آسمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم است. کوچ از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی را اِسرائ می‌نامند. و کوچ از مسجد الاقصی به برخی از کرات آسمانی را معراج می‌گویند.

در آیه مبارکه آمده است: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» پاک و منزّه است خدایی که بنده و پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم را در قسمتی از شب، با جسم و روح شریفش در بیداری نه در خواب، از مسجد الحرام مکه به مسجد الاقصی در بیت المقدّس یعنی به همانجایی برد که پیرامونش را از برکات زمین چون میوه‌ها و محصولات غذایی و غیره پر ساخته است و در آنجا که منازل بسیاری از انبیا علیه السلام قرار دارد. واقعاً هم عبودیت، از افتخارات پیامبر و زمینه‌ی دریافت‌های الهی اوست.

شب معراج، شب بسیار مهمی است. زیرا در آیه مبارکه «لَيْلًا» نکره آمده است.

مفسران در این مورد مینویسند: از این رو «لایلا» را نکره آورده است که اندک بودن زمان اسراء را نشان دهد؛ چرا که مسافت چهل شب را در قسمتی از شب پیمود و این امر نشان دهنده قدرت و حکمت خداوند است. از این رو سوره را به لفظ «سُبْحَانَ» شروع کرده است که دال بر کمال قدرت و حکمت بلیغ است و پاک و منزّه بودن خدا را از صفات مخلوقات میرساند.

بلی! سیر داد بنده گرامی خود محمد صلی الله علیه وسلم را «شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی» یعنی: از سرزمین حرم - و دقیقاً از منزل ام هانی دختر ابو طالب در جوار مسجد الحرام - به سوی مسجد الاقصی. از سرزمین حرم به «مسجد الحرام» تعبیر شد زیرا گاهی بر مکه یا بر حرم نیز مسجد الحرام اطلاق میشود، به سبب آنکه هر یک از آن دو به مسجد الحرام احاطه دارند. و چنان که ابن عباس (رض) فرموده، همه حرم مسجد است.

پروردگار با عظمت به منظور گرامی داشت و تشریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم را به مقام عظیم عبودیت که از شریف ترین مقامات است، منتسب نمود و فرمود: (بنده خود را) و نفرمود: «پیامبر خود را»، یا «نبی خود را»، یا «محمد را» چنان که حق تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مقام وحی نیز به عین این وصف توصیف کرده و فرموده است: «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَّا أَوْحَىٰ ۚ ۱۰» [النجم: 10]. «پس وحی کرد به بنده خود آنچه را وحی کرد».

«اسراء» باروح و جسد و در حالت بیداری صورت گرفت نه در خواب. واقعیت امر اینست که: اگر استعداد و شایستگی وجود داشته باشد، پرواز یکشنبه هم انجام می‌گیرد.

«بَارِئْنَا»:

مبارک و پر برکت گردانیدیم. یعنی با انواع و اقسام برکات حسی و معنوی مبارک کرده‌ایم و با ثمرات و رودخانه‌هایی که خدا منحصرأً به سرزمین شام داده و اینکه خاستگاه پیامبران سرزمین انبیاء و قبله‌گاه دل‌های مردان خدا است. و محل نزول ملائکه بوده است، آن را مبارک نمودیم.

بیت المقدس و حوالی آن، محلّ نزول برکات آسمانی، مقرّ پیامبران و فرودگاه فرشتگان در تاریخ بوده است.

قابل یاد آوری است که: اسراء یک سال قبل از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع الاول روی داد و روایت وارده در این مورد که: اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، در این مورد سند صحیحی وجود ندارد. سپس می‌افزاید: حق این است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در بیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیر و سفر که دو مرحله زمینی و آسمانی داشت برده شدند.

در احادیث آمده است که اسراء از مکه به سوی بیت المقدس بر مرکبی به نام «براق» انجام گرفت و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم به دروازه مسجد الاقصی رسیدند، «براق» را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیه مسجد را در قبله آن گزاردند، سپس با جبرئیل علیه السلام به معراج رفتند و معراجشان مانند زینه‌های پله به پله بود که از یک پله به پله دیگر آن صعود میکردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیه آسمان‌های هفت‌گانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن‌گاه همان مسیر را برگشته بار دیگر به مسجد الاقصی آمدند و با انبیا علیه السلام نماز

جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن‌گاه در همان شب مجدداً سوار بر براق به مکه برگشتند.

«لِثَرِيهِ مِنْ آيَاتِنَا» تا آیات و دلایل با عظمت و شگفت انگیز را به محمد ارائه دهیم و او را بر ملکوت و عظمت آسمان‌ها و زمین مطلع نماییم. پیامبر صلی الله علیه وسلم در این سفر، آسمان‌های بالا و بهشت و دوزخ و سدرة المنتهی و ملائیک و ملاقات با انبیا علیهم السلام، احوال آسمانها و عرش و کرسی. و دیگر عجایباتی را که بر قدرت خدای متعال دلالت دارند، مشاهده نمود.

«إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» همان ذاتی که گفته‌های محمد را میشنود و اعمالش را میبیند. به همین سبب و به عنوان احترام این کرامات و معجزات را به او اختصاص داده است. «بی‌گمان او» تعالی «شنواست» هر شنیدنی‌ای را «بیناست» به هر دیدنی‌ای؛ از جمله به اقوال و افعال رسول خویش در سفر معراج - آن‌گاه که او را به ملاء اُعلی فراخواند و مناجات او را با خود شنید.

شان نزول آیه «اسراء»:

در مورد شأن نزول آیه «اسراء» باید گفت: که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از سفر اسراء و معراج بازگشتند، به مسجدالحرام رفتند و قریش را از ماجرا آگاه کردند اما قریشیان که وقوع چنین رخدادی را محال می‌پنداشتند، آن را انکار کردند و حتی گروهی از کسانی که به رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان نیز آورده بودند، مرتد شدند. در این میان تنی چند از آنان به شتاب نزد ابوبکر (رض) آمده و او را از این خبر آگاه کردند، ابوبکر (رض) فرمود: اگر رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین خبری داده باشند، قطعاً راست گفته‌اند. آنها گفتند: آیا تو او را بر این خبر تصدیق میکنی؟ ابوبکر (رض) گفت: من او را در بزرگتر از این خبر تصدیق میکنم؛ او را صبح و شام در اینکه برایش از آسمان وحی می‌آید، تصدیق میکنم. پس از آن روز بود که ابوبکر به «صدیق» ملقب شد. بعد از آن، کسانی از قریش که به بیت المقدس سفر کرده بودند از رسول الله صلی الله علیه وسلم خواستند تا اوصاف آن را برای شان بیان نمایند، در این هنگام بیت المقدس به فرمان خداوند متعال در برابر دیدگان رسول الله صلی الله علیه وسلم نمایان گشت و ایشان شروع کردند به نگرستن به سوی آن و بازگویی اوصاف آن. پس چون مشرکان اوصاف آن را از زبان ایشان شنیدند، گفتند: اما در توصیف بیت المقدس که واقعاً درست گفت. سپس گفتند: به ما از قافله‌مان که در راه شام به سوی مکه است خبر ده، چرا که حتماً در راه با آن برخورد کرده‌ای. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع آفتاب فلان روز به مکه میرسد، در حالی که شتری ابلق پیشاپیش آن است. پس قریشیان بامداد همان روز معین بر یکی از بلندیهایی بیرون مکه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معین قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن‌که همه این نشانه‌ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «این جز سحری آشکار نیست». پس پروردگار با عظمت برای تصدیق پیامبر خویش صلی الله علیه وسلم این آیه را نازل فرمود.

باید گفت که نباید: درباره شخصیت انسانها غلو کنیم. زیرا اگر انسان به معراج هم برود، باز هم همان «عبد» است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (1 الی 11) موضوع اسراء، تورات موسی علیهم السلام، احوال بنی اسرائیل در تاریخ، اهداف قرآن، مورد بحث قرار میگیرد.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ﴿٢﴾

و ما به موسی کتاب دادیم و آن را برای بنی اسرائیل وسیله هدایت گردانیدیم [و در آن کتاب، آنان را به این حقیقت راهنمایی کردیم] که غیر از من دیگر وکیل کار سازی نگیرید. (۲)

تفسیر :

«وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» بعد از آن که خداوند متعال از واقعه «اسراء» سخن گفت، ذکر موسی - کلیم خویش را نیز بدان عطف مینماید زیرا خداوند متعال در بسیاری از جاهای قرآن کریم، موسی و محمد علیهما السلام و تورات و قرآن را با هم مقرون و پیوسته یاد میکند: برای هدایت بنی اسرائیل تورات را به موسی دادیم تا آنها را به وسیلهی این کتاب از تاریکی و نادانی و کفر بیرون آورده و به نور ایمان و دانش هدایت شود.

«إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا» تا جز خدایی که شما را خلق کرده و خلعت هستی را به شما داده است، برای خود خدایی برنگیرید که در کارهایتان به او تکیه کنید.

مفسران گفته‌اند: چون از مسجد الاقصی که قلب زمین مقدس است و خدا آن را محل سکونت بنی اسرائیل قرار داده، ذکری به میان آمده است، بحث در باره‌ی آنان با سیاق سوره مناسب است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

[ای] نسل کسانی که با نوح [در کشتی] سوار کردیم! مسلماً او بنده ای بسیار سپاس گزار بود [پس شما هم چون او با عمل به فرمان های حق سپاس گزار باشید.] (۳)

تفسیر :

باید گفت که: در مکتب انبیا بودن و همراهی با آنان، رمز نجات و بقای انسان است. نوح علیه السلام بنده‌ای سپاسگزار بود حق تعالی را بسیار پرستش کرده وی را با قلب و زبان و اعضا همیشه سپاس می‌گذاشت و روشن است که شکر از بلندترین منازل عبودیت میباشد. حضرت نوح علیه السلام را «پدر دوم» انسان خطاب می نمایند، زیرا در طوفان نوح، همه‌ی مردم غرق شدند، جز آنان که در کشتی همراه نوح بودند. از این رو معنای «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا» همانند جمله‌ی «یا بَنِي آدَمَ» است. حضرت نوح در میان پیامبران، بیش از همه ای پیامبران زیاد عمر کرد و همواره گرفتار اذیت و آزار کفار و لجوجان بود، ولی به این همه بنده‌ای بسیار شاکر بود.

عَبْدًا شَكُورًا:

شکر عبارت است از: ثنای مُنعم در عقیده و عمل و به زبان قال و زبان حال چنان که در روایات آمده است: نوح علیه السلام خداوند متعال را در هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و در نهایت در همه‌ای از حالات زندگی شکر میکرد، از این جهت «عبد شکور» نامیده شد.

در حدیث شریف آمده است: «الله متعال از بنده‌ای خوشنود میشود که چون غذایی میخورد یا نوشیدنی‌ای مینوشد، حمد و سپاس او را بر آن به‌جا می‌آورد».

مدت حیات نوح علیه السلام:

مفسران می نویسند که نوح علیه السلام عمر زیاد کرد. عمرش از تمامی انبیاء بیشتر و بیش از همه رنج و مشقت دیده است. نوح علیه السلام به مدت 950 سال شب و روز، آشکارا و پنهان به دعوت قومش پرداخت، اما جز تکذیب و ناراحتی جوابی از آنان نشنید. دل‌هایشان سخت‌تر از سنگ و عقلشان محکم‌تر از آهن بود با وجود طولانی بودن زمان اقامت نوح در میان ایشان جز تعداد کمی کسی به وی ایمان نیاورد: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ۚ» [هود: 40]. (و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند).

تعداد اشخاص در کشتی:

برخی از مفسران تعداد ایمان آورندگان را که با نوح علیه السلام در کشتی سوار شدند. ده نفر و گروهی آنها را چهل نفر ذکر کرده‌اند، اما روایت صحیح منقول از حضرت ابن عباس (رض) تعداد آنها را 80 نفر میدانند. از قلت عدد ایمان آورندگان بخوبی روشن است که نوح علیه السلام چه زحمتهایی با ایشان کشیده و از دست آنان چه مرارت‌هایی دیده است. به راستی زندگی او سلسله‌ای است طولانی سراسر مرارت و ناراحتی، جهاد و مبارزه، سختی و عذاب، درد و بلاء، که جز پیغمبران اولوالعزم توان تحمل آن را ندارند، این است که نوح از انبیای اولوالعزم بوده، که خدا جل شأنه همراه با رسول و محبوبش محمد صلی الله علیه وسلم این چنین از ایشان یاد میکند: «فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» [الأحقاف: 35]. (بس شکیبایی کن آن گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختی‌ها) شکیبایی کرده‌اند).

و رسول خود محمد را امر میکند بر روش و نهج ایشان باشد پیغمبران اولوالعزم پنج تن، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهما السلام هستند.

بعضی از مؤرخان گفته‌اند: نوح علیه السلام در 50 سالگی به پیغمبری مبعوث شد و 950 سال در میان ایشان بماند و بعد از هلاک قومش 350 سال دیگر زندگی کرد، بنابر این قول، عمر وی 1350 سال می‌باشد این سخن احتمالاً منقول از تورات است و همانند سایر اقوال آن خالی از مبالغه نمی باشد، لذا جای اطمینان نیست و آنچه بدان قطع و اطمینان داریم فرموده قرآن است که: «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» [العنکبوت: 14]. (او نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد). این قول، قطعی، ثابت و یقین است و به دیگر اقوال آن چنانی نیاز و احتیاجی نداریم.

صبر و تحمل نوح علیه السلام در مقابل تکذیب قومش:

تحمل جهاد و صبر نوح بر اذیت و تکذیب قومش در توان هیچ کس نیست بر راستی جهاد او، جهاد قهرمانان بود و صبرش صبر کوه‌ها، اذیت شد تعذیب گردید، فشار و سختی دید اما باز هم به مدت قریب به هزار سال به دعوت اشتغال ورزید و اصلاً دچار ضعف و سستی نشد در راه خدا و به منظور رضای او نصیحت و دعوت میکرد. مشرکین انواع تعذیب و استهزاء علیه او اعمال کردند او را به انواع شیوه عذاب دادند تا از دعوت دست بکشد، اما جز صبر و شکیبایی چیزی از او ندیدند، انواع اتهامات بر او زدند انواع افتراها را بر پیشانی او زدند، اما جز بر ایمان و صبر و جهادش نیافزود. به راستی او از انبیای مقرب و از اولی‌العزم صابرین بوده است.

حضرت نوح علیه السلام 950 سال قبل از طوفان در میان قومش اقامت گزید و مدتی بعد از آن (که فقط خدا می داند) وفات کرد.

بنابه قول ابن عباس(رض)، نوح 1780 سال عمر کرد که طولانی‌ترین عمر انسان است بعد از وفات طبق ارجح‌ترین اقوال، در قرب مسجدالحرام مدفون گردیده است. خداوند رحمت و وسیع خود را شامل حال او گرداند.

از خصوصیات های خاص نوح علیه السلام:

نوح علیه السلام اولین پیغمبر دارای شریعت است. عمرش از سایر انبیاء طولانی‌تر بود، شیخ مرسلین است، اولین بازدارنده از شرک است، اولین دعوتگر به سوی الله است، خداوند متعال او را عبدی شکور نام برده و در میثاق نام او را بعد از نام محمد، آورده است. (کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم دکتر مرحوم علی صابونی)

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوةَ كَبِيرًا ﴿٤﴾

و (ما) به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) خبر دادیم که البته در زمین دو بار فساد خواهید کرد و البته سرکشی و طغیان بزرگ خواهید کرد. (۴)

تفسیر :

در این هیچگونه جای شکی وجود ندارد که: کتب آسمانی، از آینده نیز خبر داده‌اند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: خداوند متعال در تورات نازل شده بر موسی علیه السلام به یهودیان، خبر و به آنها وحی کردیم، که در مقدراتشان چنین ثبت شده است که: «لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» که دو مرتبه در سرزمین فلسطین و اطرافش از شما فساد سر میزند. (این که خدا دو مرتبه بر بنی اسرائیل حکم نموده است، حکم قهر و الزام نیست بلکه خدا خبر داده است که بر حسب علم او در آینده چه چیزی اتفاق می افتد. صفاة التفاسیر). در می یابیم که: فسادی خطرناک‌تر است که ریشه‌ی استکباری داشته باشد و تکرار شود. ابن عباس(رض) گفته است: فساد اول بنی اسرائیل در بار اول، کشتن اشعیا، یا زندانی کردن ارمیا، یا مخالفت با احکام تورات بود و فسادشان در بار دوم: کشتن یحیی فرزند زکریا و عزم شان بر کشتن عیسی: بود. به قولی دیگر: فسادشان در بار اول تحقق یافته اما دومین فسادشان هنوز واقع نشده است.

«وَلَتَعْلُنَّ عُلُوةَ كَبِيرًا» و با ارتکاب ستم و گردنکشی و جنگ و زیر پا نهادن حرمت خدا در سرزمین مقدس در هردو بار، پرچم برتری جویی و استکبار منشی خود بر مردم را بر خواهید افراشت و دولت شما بر مبنای ستم، سرکشی، تجاوز و از حدگذری، قدرت و صولت خود را به نمایش خواهد گذاشت.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾

پس (به یاد داشته باشید) وقتی وعده اول آن دو فرا رسد، بندگان سخت جنگجوی خود را بر شما میفرستیم، پس میان خانه‌ها به جستجو در آیند، و این وعده، آمدنی و تحقق یافتنی است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عِبَادًا لَّنَا»: بندگان خود را. مراد تنها بندگان مؤمن خدا نیست، ممکن است بندگان کافر خدا هم باشد (مائده / 118، مریم / 93، فرقان / 17). «أُولِي بَأْسٍ»: جنگجویان. نیرومندان. عذاب رسانندگان. «بَأْسٍ»: جنگ (بقره / 177، احزاب / 18). قُوَّت و قدرت

(نساء / 84، كهف / 2). «جَاسُوا»: تفتیش کردند. «خِلَال»: لابلاى. میان. «الدِّيَار»: جمع دار، خانه و کاشانه. زاد و بوم. «تفسیر نور»: «ترجمه معانى قرآن»

تفسیر:

از سنت های الهی، نابودی مستکبران طغیانگر است:

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا» وقتی یهود اولین فساد را افروختند، «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا»، خداوند متعال برایشان لشکری جرار و اشخاص قوی پنجه را که به تعداد و تجهیزات بسیار مجهز اند مسلط خواهد ساخت که آنان را با قتل و طرد و تعقیب و اسارت، به سختی تارومار می کنند.

قابل تذکر است که: تحقق وعده های الهی، به معنای عدم اجرای ادای مکلفیت انسان از وظیفه ی جهاد نیست «أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ» اشخاصی را که در نبرد دارای قدرت و توان شدید بودند، مامور انتقام گرفتن از شما کردیم.

مفسران گفته اند: وقتی بنی اسرائیل محارم را حلال کرده و به خون ریزی پرداختند، خدا بخت النصر، پادشاه بابل و لشکریانش از اهل بابل که در زمان ارمیا یا اشعیاء علیهما السلام که یکی از آنها به دست بنی اسرائیل کشته شد، بر بنی اسرائیل یورش برده و بر آنان مسلط کرد و هفتاد هزار نفر از آنها را از دم تیغ گذراند و نزدیک بود آنها را ریشه کن سازد. این بود فساد اول.

«فَجَاسُوا خِلَالِ الدِّيَارِ» یعنی: آن زورآوران جنگجو اندرون خانه هایتان را جست و جو و بازرسی کرده و به تفتیش می پرداختند تا آنها را ریشه کن کنند و بدون بیم و باک از احدی به قتل و غارت آنها پرداختند.

«وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا» این وعده این است محکم، مؤکد و قطعی و غیر قابل تغییر و تبدیل که لا بد به علت عصیان یهود تحقق پیدا خواهد کرد. و خواه نخواه انجام می یابد.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾

باز شما را بر آنان مسلط میگردانیم و شما را با اموال و فرزندان مدد میرسانیم و (تعداد) افرادتان را بیشتر (از دشمن) گردانیم. (۶)

تفسیر:

ظاهر آیه مبارکه این فهم را میرساند که: پس از فسادگری و شکست بنی اسرائیل، خداوند دوباره آنانرا با سرمایه و فرزندان سروسامان میدهد، طوریکه آیه مبارکه میفرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ» «الْكُرَّة» کره: رجوع و برگشتن. منظور از آن در آیه مبارکه دولت و اقتدار است، مصدر به معنی مفعول است یعنی (دولت از دست رفته) یعنی بعد از اینکه توبه کردید و پشیمان شدید، دشمنان شما را نابود کردیم و دولت و قدرت از دست رفته را به شما مسترد نموده و شما را بر آنان چیره کردیم.

مهلت دادن و امتحان مجدد از طریق اموال و فرزندان، از سنت های الهی است طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ» و بعد از این که اموالتان به تاراج رفت و فرزندانتان به اسارت گرفته شدند، اموال و فرزندان شان را بسیار ساخته «وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» و شما را از لحاظ عدد بر دشمنانتان افزایش دادیم تا به نیروی شان فزونی میبخشد و در شمارشان برکت ارزانی می دارد. تا اینکه قدرت و نیروی خود را دوباره بدست آرند و در نتیجه دولت خود را بنا نهید. ملاحظه مینمایم که: لطف پروردگار با عظمت

هم شامل همه اشخاص گنهکاری میشود، آنده افراد که توبه میکند و همه شامل آن امت گنهکار هم میشود که گوشمالی شده باشد.

شاه ولی الله دهلوی (رح) میگوید: طوریکه «این معنی در جانشینی حضرت داوود علیه السلام محقق گشت». (تفسیر انوار القرآن)

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿٧﴾

اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید به خودتان بدی کرده‌اید. پس هنگامی که وعده‌ی دیگر فرا رسد، (چنان دشمنان بر شما مسلط هستند که) آثار غم و اندوه در چهره هایتان ظاهر میشود، و به مسجد (الأقصى) در آیند؛ همانگونه که در مرتبه‌ی اول وارد شدند، و آنچه را زیر سلطه‌ی خود یابند؛ یکسر نابود گردانند. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمَسْجِدَ»: مسجد الاقصی. «مَا عَلَوْا»: آنچه بر آن مستولی و چیره می شوند. در این صورت (ما) موصول و مفعول به است. مدتی که آنان مسلط و چیره باشند.

در این صورت (ما) مصدریه ظرفیه است. «تَتْبِيرًا»: درهم کوبیدن و نابود کردن (أعراف: 139). دو فساد بزرگ بنی اسرائیل و سرکوب آنان توسط جنگجویان نیرومند و توانا، به درستی روشن نیست. برخی سرکوبگر نخستین را بخت النصر پادشاه بابل، و دومی را اسپیانوس قیصر روم دانسته‌اند و... ولی قرآن کریم نوع فساد بنی اسرائیل و جنس دشمنانشان را روشن نفرموده است، اما ایشان و ما و هرکس دیگری را بیم می دهد که ستمگری ها و تباهی ها در پیشگاه خدا بدون مجازات نمی ماند. و عده خدا حتماً تحقق می پذیرد، و برتری جوئی و بیدادگری آنان لا جواب نمی ماند (أعراف / 167). «تفسیر نور: ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» ای بنی اسرائیل! اگر با پروردگارتان به طاعتش و با خلق به حسن معامله، رویه نیکی درپیش گیرید و از الله متعال در گفتار و عمل پروا دارید، بیگمان نفعی این امر به خودتان بر میگردد و در واقع به خود نیکی کرده‌اید، زیرا حق تعالی از شما و اعمالتان بی نیاز است. یعنی نیکی و بدی ما، به خداوند متعال فایده و ضرری نمی رساند بلکه نتیجه آن به خود ما باز می گردد.

«وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» اما اگر با معاصی و کج روی‌ها، بد عمل کردید، بدانید که بدی و گرفتاری آن نیز عاید خود شما می شود. یعنی انسان در انتخاب و چگونگی عمل خویش، آزاد است. «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» بناءً ای یهودیان! اگر برای بار دوم فساد افروختید، الله متعال بر شما چنان دشمنی را مسلط میسازد که در شمار بسیار و در کوبندگی و نیرومندی، سخت زورآور است.

«لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ» پس متیقن باشید که این دشمن شما را آنچنان پایمال خوار و خفت خواهد ساخت و انسان به خاک مذلت خواهد نشاند که در منت‌های پستی و فقر و ننگ و ذلت قرار میگیرید. که آثار و نشانه‌های مصیبت و اندوه را برسیمای شما نمایان سازند. فراز و نشیب های تاریخ و نابودی یهود بدنبال بلند پروازی آن، بر پایه قانون و سنت الهی میباشد. «وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» آن دشمنانتان به زودی بیت المقدس را نیز خواهند گشود و آن را همچون بار نخست مجدداً ویران خواهند ساخت.

در طول تاریخ دیده شده است که: مساجد، بطور متداوم بمثابه سمبول قدرت ادیان بوده و میبایشد، بناءً آزاد کردن مساجد از سلطه‌ی کفار از وظائف اساسی مؤمنان است. برای سرکوب یهودیان متجاوز، مردان خدا وارد بیت المقدس میشوند، چنانکه مسلمانان با فتح مکه وارد مسجدالحرام شدند.

«وَلْيَتَّبِعُوا مَا أَعْلَوْا تَتَّبِعُوا» و همچنان هر آبادی دیگری را به طور کامل نابود خواهند نمود و در نتیجه سرزمین‌تان را به ویرانه‌ای مبدل خواهند کرد.

خدا مجوسیان فارس را برآنان مسلط کرد و به نحو فجیعی آنها را در زمین آواره و سرگردان کرده و آنها را کشتند و سرزمینشان را ویران کردند.

شاه ولی الله دهلوی؛ میگوید: «این وعده محقق شد آنگاه که حضرت یحیی علیه السلام را کشتند و بعد از آن حق تعالی بختنصر را بر آنان مسلط کرد».

به قولی: در دومین بار، شاه بابل که اسمش «گودرز» یا «خردوس» بود برآنان مسلط شد و کشتاری عظیم از آنان برپا کرد و همه چیزشان را نابود کرد.

اما بعضی از علما برآنند که مراد از نابودی‌شان در بار دوم، این عصر حاضر است که سلطه و غلبه بنی اسرائیل به ظهور انجامیده و نوبت نابودی‌شان فرا رسیده پس یقیناً این بار نیز پاک نابود میشوند و از پا در می‌آیند و نابودی‌شان به وسایلی مدرن همچون بمب افکن‌ها و غیر آن محقق خواهد شد و این همان تفسیر «مَا أَعْلَوْا تَتَّبِعُوا» [الإسراء: 7] میبایشد. والله اعلم. «تفسیر انوار القرآن» آنچه در حوادث تاریخی اهمیّت داشته و موجب سازندگی میشود، عبرت‌ها و درسهای آن است، نه جزئیات حوادث. ماجرای تارومار شدن مستکبران یهود به دست بندگان مؤمن خدا که در دو آیهی اخیر بیان شده، برای این است که بگوید: استکبار و کفر، در نهایت لاجواب باقی نمی ماند.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عُنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

(اگر توبه کنید بعد از بار دوم) امید است پروردگارتان به شما رحم کند. و اگر (به طغیان تان) باز گردید، ما نیز برای مجازات تان) باز میگردیم. و دوزخ را برای کافران زندان سخت ساخته‌ایم. (۸)

تفسیر :

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ» یأس و ناامیدی از رحمت الهی روا نمیباشد. خداوند متعال، حتی برای مفسدان نیز راه بازگشت را بازگذاشته است طوری که میفرماید: ای بنی اسرائیل! و اگر باز هم به سوی پروردگار خود برگشته او از فساد و ظلمی که کرده‌اید نادم و پشیمان شدید و بدی را با نیکی جایگزین ساختید یعنی اگر توبه کنید، امید است مورد رحمت و عفو الهی قرار گیرید.

بدین وسیله الله متعال به آنها وعده داده است که در صورت بازگشت به سوی او عذاب آنها را ببخشد و آن را بر طرف نماید. کلمه «عَسَى» از جانب الله متعال معنی وجوب و تحقق را می دهد.

«وَإِنْ عُذْتُمْ عُنَا» ولی اگر به سوی فساد افروزی و گناه برای بار سوم باز گردید، ما هم سزا و انتقام را اعاده می‌کنیم.

مفسر شهیر جهان اسلام سید قطب (رحمه الله) در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» مینویسد: «آنها به افساد برگشتند و در مقابل، خدا مسلمانان را بر آنان چیره کرد و آنها را از تمام جزیره بیرون راندند. بعد از آن باز به فساد پرداختند، آنگاه خدا بندگان دیگری را

بر آنان مسلط کرد. تا عصر حاضر که خدا هتلر را بر آنان چیره نمود. و باز امروزه در قالب دوست اسرائیل به فساد می‌پردازند و حتماً خدا افرادی را بر آنان مسلط میکند که به شدیدترین وجه آنها را عذاب دهد تا وعده‌ی خدا مطابق سنتش که تخلف پذیر نیست محقق شود.» ملاحظه مینمایم که: قهر الهی وابسته به عملکرد خود ماست.

«وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا» و جهنم را زندان و بازداشتگاه کافران قرار داده‌ایم و هرگز نمی‌توانند از آن خارج شوند.

«حَصِيرًا»: مکان تنگ فراگیر. زندان سختی که نتوان از آن خارج شد (کهف 29، حج آیه: 22). دوزخیان هیچ راه فراری ندارند. باید یاد آور شد: فسادی که توبه در پی نداشته باشد، در نهایت به کفر می‌انجامد.

همچنان باید گفت که: این آیه کریمه بر هشدار دادن مردم از ارتکاب گناه و بیان عواقب آن در دنیا و آخرت که چیزی جز ذلّت و خواری و عذاب دوزخ نیست، دلالت دارد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٩﴾

بی تردید این قرآن، به راهی که آن استوارترین راههاست؛ هدایت می‌کند، و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می‌دهند بشارت می‌دهد که برای آنها مکافاتی بزرگی است. (۹)

تفسیر :

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» یعنی این قرآن مردمان را به مستقیم‌ترین و واضح‌ترین راه راهنمایی میکند؛ چرا که قرآن عادل‌ترین و درست‌ترین پیام برای بشریت است. پس ای بنی اسرائیل! چرا به قرآن ایمان نمی‌آورید، قطعاً این قرآن نازل شده بر رسول الله صلی الله علیه وسلم، برای مؤمنان و رهپویان راهش آینه سعاد و فلاح و کامیابی و نجات است، بناءً اهل ایمان را به سوی هر خیر و صلاحی رهبری نموده و از هر بدی و منکری باز می‌دارد.

«وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» این قرآن به مؤمنانی که به مقتضای آن عمل میکنند مژده‌ی مکافاتی بزرگ را در بهشت به آنها میدهد. از فحوائی آیه مبارکه در می‌یابیم که؛ اجر به ایمان و عمل نیاز دارد، طوریکه میفرماید «الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» ولی برای دوزخی شدن، کفر به تنهایی کافی است.

از سیاق آیه مبارکه در یافتیم که؛ قرآن عظیم الشان در عرصه عقاید، عبادات، اخلاق، و اعمال به پایدارترین راهها راهنمایی میکند که با فطرت قویم و عقل سلیم سازگار است. به همین جهت هیچ خیر و ارزشی را نمی‌یابید جز اینکه قرآن در دعوت به آن پیشگام بوده است و هیچ شری را نمی‌یابید جز اینکه قرآن از آن برحذر ساخته است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾

و برای آنانکه به قیامت ایمان نمی‌آورند، عذابی دردناک آماده کرده ایم. (۱۰)

تفسیر :

و برای آنکه از کسانی که به روز قیامت و بعث بعد الموت ایمان ندارند و اخبار و احکام مربوط به آن را که در قرآن کریم بیان شده باور نمی‌دارند و آنرا تکذیب میکنند خداوند متعال برای آنان عذاب پردردی را در آتش جهنم آماده کرده است. آیه متضمن ترغیب و ترهیب است. حاصل معنی آیه مبارکه اینست که: الله متعال مؤمنان را به دو نوع از

بشارت مرده می دهد؛ یکی به پاداش دادن خودشان و دیگری به عذاب کردن دشمنان شان.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١﴾

و انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب میکند آنگونه که نیکیها را می طلبد، و انسان (همیشه) شتابکار است. (۱۱)

تفسیر :

«عَجُولًا»: بسیار عجله کننده. شتابگر. شتاب کردن، طلب چیزی است پیش از رسیدن وقت آن و از مقتضیات شهوت است. معنی آیه چنین نیز میتواند باشد: انسان همانگونه که نیکیها را طلب میکند، بر اثر شتابزدگی و عدم مطالعه کافی به طلب بدیها بر میخیزد، چرا که انسان ذاتاً عجل است.

قبل از همه باید گفت که: عجله و شتاب، از آفات فکر و عمل بشر است در قرآن از شتاب زدگی انسان و شر خواهی او بارها سخن بعمل آمده است: «وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» (رعد، 6). یعنی از تو عذاب فوری میخواهند.

در آیه ای دیگر از قول کافران میفرماید: «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ» (انفال، 32). میگویند: خدایا اگر دین حق است، از آسمان بر ما سنگ بباران. سرچشمه ای این شتاب ها، جهل و عناد و تعصب است.

«وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» مفسر تفسیر صفوة التفسیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: همان طور که برای خود دعای خیر میکند، دعای شر نیز میکند، و اگر دعای شرش مانند دعای خیرش مستجاب میگردد، نابود میشود.

ابن عباس (رض) گفته است: این دعا عبارت است از دعای انسان بر خود و فرزندش در موقع قهر و غضب اما قلباً دوست ندارد مستجاب شود. مانند اینکه میگوید: خدایا! او را نابود کن و او را از من بگیر، و امثال آن.

باید یاد آور شد که: انسان از خشم و خروش و شتاب و مدهوشی ای که دارد بعضی وقتها به زیان خود یا به زیان فرزند یا مالش دعای بدیه عمل می آورد، همانسان که به خیر دعا مینماید لیکن حق تعالی از روی مهربانی ای که دارد هنگامی که او دعای بد میکند، به اجابتش شتاب نمی ورزد بلکه تنها وقتی دعایش را اجابت میکند که به خیر دعا نماید، و این بی شک لطف و رحمتی است بس بزرگ برای انسان.

در حدیث شریف به روایت جابر (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «بر خود و اموال خود نفرین نفرستید که مبادا از جانب خدا با ساعتی همراه و موافق شوید که دعا در آن مورد اجابت قرار می گیرد».

ولی بصورت کل باید گفت که: انسان، فطرتاً خیرگراست. «يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ» تشبیه شرخواهی انسان به خیرخواهی او، نشانه ای آن است که انسان در اصل، خیرگرا می باشد.

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» و انسان طبیعتاً موجودی است شتاب کار و عجله پسند، بنابر همین علت است که در زیاتر از موارد عواقب امور را نمیسجد، بخصوص در برابر شهوت و خشم، ناپایدار و کمتر شکیباست. در ضمن باید یاد آور شد که: عجله در نهاد هر انسانی وجود دارد، ولی بر ما است که جای و محل استفاده ی صحیح و دقیق آنرا بشناسیم. این بدین معنی است که: طبیعت انسان بر شتاب کاری سرشته شده و شتاب زدگی و عجله کاری

اوست که شر و بدی را همچون خیر و خوبی برای خود درخواست می‌کند.
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 17) در مورد موضوعات نعمتهای پروردگار با عظمت بر ما و دلایل قدرت او مورد بحث قرار گرفته است.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾

ما شب و روز را دو نشانه [قدرت و حکمت خود] قرار دادیم؛ پس نشانه شب را محو کردیم، و نشانه ی روز را روشنی بخش ساختیم، تا (در پرتو آن) از پروردگارتان فضل (و روزی) بجوئید، و تا شمارش سالها و حساب را بدانید، و هر چیز را به تفصیل بیان کرده ایم. (۱۲)

تفسیر :

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ» خداوند متعال شب و روز را دو دلیل بزرگ بر یگانگی و کمال قدرت خود قرار دادیم.

«فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ» مهتاب را که نشانه و علامت شب است تیره‌گون و تاریک قرار دادیم.
 «وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» و آفتاب را که نشانه روز است درخشان و روشنگر ساخته است، تا دیدن و رؤیت میسر گردد.

«لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ» تا انسان در روز راههای کسب و کار، ایاب و ذهاب و اداره منافعش را ببیند. «وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ» و در شب به آغوش خواب بازگشته آرامش یابد و کار و تلاشش به ساحلی آرام لنگر اندازد، و تا حق تعالی از پی در پی آمدن شب و روز، بندگان را بر شمار سال ها و حساب روزها و ماهها راه نماید.

شب و روز، تقویمی طبیعی، دائمی، همگانی، آسان و قابل فهم، و وسیله‌ای برای نظم و برنامه‌ریزی میباشد. طوریکه فرموده است: «لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ».

قابل توجه ودقت است که: تدبیر نظام آفرینش، بی هدف نیست و در این تدبیر، محور هدفها انسان است.

قابل تذکر است که چرا در قرآن عظیم الشأن معمولاً شب مقدم بر روز تذکر یافته است، حکمت در این است که: تاریکی زمین از خودش است ولی روشنایی زمین از نور آفتاب می باشد.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: بنابر قول اول در تفسیر «نشانه شب» که مراد از آن خود شب است نه مهتاب، مراد سال های شمسی است ولی بنابر قول دوم که مراد از «نشانه شب» مهتاب است، سالها به حساب قمری است.

فرق در میان «عدد» و «حساب» این است که: عدد عبارت از شمارش همانندهای چیزی است که در مجموع تشکیل دهنده آن چیزند اما حساب: عبارت از شمارش یک دسته معینی است که یک چیز از آنها ساخته میشود. پس سال نظر به اینکه از روزها متشکل است، (365) روز میباشد و این عدد است اما نظر به این که یک سال از دوازده ماه تشکیل یافته و هر ماهی سی روز است و هر روزی (24) ساعت، از این نظر حساب است.

«وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا» باید گفت که؛ در نظام هستی، همه چیز منظم، قانون مند و تفکیک شده است تا اصطكاك و تداخل و فروپاشی پیش نیاید. و خداوند متعال همه چیز را

به طور شافی و کافی بیان کرده و روشنگرانه توضیح داده است. و یک ذره از امور این وجود را برای تصادف و تخمین رها نکرده ایم. بلکه همه چیز را با تدبیری استوار و به میزانی مقرر خلق کرده ایم. با تمام قوت باید گفت که: روزی، از سوی خداست، به زرنگی خود مغرور نشویم.

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا (۱۳)
اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آنرا در برابر خود گشاده می بیند. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْزَمْنَاهُ»: ملازم او ساخته ایم. همراه او کرده ایم. این بدین معنی است که: اعمال انسان در دنیا و آخرت از او جدا نمی شود، ثمره و نتیجه اعمال خوب و بد آنها را می بیند.
«طَائِرٌ»: عمل. خوشبختی و بدبختی ناشی از عمل (اعراف/131). کلمه‌ی «طَائِرٌ» در آیه مبارکه، کنایه از عمل انسان می باشد، زیرا اعمال انسان همچون پرندۀ پرواز دارد تا به صاحبش برسد و پروندۀ عمل هر کس، از خیر و شرّ، به گردنش آویخته می شود.
«كِتَابًا»: هدف از آن نامه اعمال و کارنامه احوال انسان است (جاثیه / 28 و 29).
«مَنشُورًا»: گشوده و باز. مراد این است که کارنامه عمل انسان در این جهان مکتوم و پوشیده است و در آن جهان عمل نامه انسان باز و گشوده می باشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» همه‌ی انسان‌ها با عمل نامه اعمال، در محشر حضور پیدا میکنند. خداوند متعال میفرماید که: هر انسانی در گرو عمل خویش است و مطابق آن پاداش می بیند. و عمل با او همراه است و مانند قلاده به گردنش آویزان است و هرگز از او جدا نمی شود. در این هیچ جای شکی نیست که برای الله متعال همه‌ی عمل‌ها روشن است، به گردن آویختن نامه‌ی اعمال، برای فهمیدن خود انسان است.
در حدیث شریف آمده است: «عمل هیچ روزی نیست مگر این‌که [در پایان آن روز] بر آن مهر زده می شود و چون مؤمن مریض شود، فرشتگان میگویند: پروردگار! بنده خویش «فلان» را از عمل بازداشته‌ای! پروردگار با عظمت میفرماید: برایش به مانند عملی که در حال سلامتی انجام می داد، مهر زنید تا آن‌که شفا یابد یا بمیرد».
«وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا» که در روز قیامت نامه‌ی اعمالش که حاوی حسنات و گناهانش می باشد، برایش نمایان و گشوده میشود و اعمال خود را آشکارا می بیند و توانایی پنهان کردن یا نادیده گرفتن آن را ندارد.
انسان در روز قیامت از دیدن و مشاهده اعمال نامه خویش شامل ثوابها و نیکی‌های باشد خوشحال و شادمان میگردد، و از ملاحظه بدی‌ها و گناهان خویش که درج اعمال نامه باشد توبیخ و سرزنش میگردد.

گلو بند قرار گرفتن نامه اعمال:

مفهوم گلو بند قرار گرفتن نامه اعمال اینست که انسان در هر کجا و هر جای که باشد، صحیفه اعمال اش با او همراه می باشد، و عمل او در آن ثبت میگردد، و هرگاه که بمیرد، دوسیه اعمال اش بسته و نگاه داشته میشود، سپس در روز قیامت صحیفه عمل هریکی به

دست او داده میشود، که خودش آن را خوانده و در دل خود قضاوت کند، که مستحق ثواب است یا مستحق عذاب.

از حضرت قتاده (رض) منقول است که در آن روز مردمان بی سواد هم نامه اعمال خود را میخوانند، در این مقام اصفهانی به روایت حضرت ابوامامه (رض) نقل کرده است، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: در روز قیامت وقتی که نامه بعضی از مردم به دست آنها داده میشود، میبیند که بعضی از اعمال نیک او در آن ثبت و درج نیست عرض میکند: پروردگار! فلان فلان عمل من در این درج نیستند، از طرف حق تعالی جواب داده میشود که ما آن اعمال از این جهت محو کردیم که تو غیبت مردم را میکردی. (مظهري)

اَفْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴)

[به او میگویند: کتاب خود را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابگر خود باشی. (۱۴)]

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: طوریکه یاد آور شدیم؛ در قیامت، همه‌ی مردم قادر به خواندن نامه‌ی اعمال خود میشوند. و در قیامت به انسان گفته می‌شود: نامه اعمال را بخوان، کافی است که امروز، خودت حسابگر خویش باشی. و دیگر به شاهد و محاسب ضرورتی دیده نمیشود. یعنی در قیامت وجدان‌ها بیدار می‌شود..

مفسران مینویسند خواندان نامه اعمال برای همه است، چه آنان که اگر بی‌سواد و ناخوان هم باشد هم نامه اعمال خویش را میخواند. یعنی: هرانسانی با ملاحظه اعمال نامه خویش میتواند که نتیجه و حاصل کار خود را بشناسد و آن را حسابرسی کند پس نیاز به کسیکه او را در این کار کمک نماید، ندارد. قیامت، تنها محکمه است که مجرم علیه خودش حکم صادر می‌کند.

خصوصیات نامه اعمال:

با درنظرداشت فحوای آیات متبرکه و احادیثی نبوی و سایر روایات علمای کرام خصوصیات نامه اعمال را میتوان چنین جمعبندی و خلاصه نمود:

- قبل از همه باید گفت که: حساب و کتاب، برای همه است و استثنا ندارد. بناءً در اعمال نامه؛ تمام اعمال. کردار انسان حتی آثار اعمال، در نامه اعمال ثبت و درج میگردد. طوریکه در (آیه: 12 سوره یس) میفرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ»؛ ما مردگان را زنده میکنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم.»

- البته ثبت و درج کردار انسانها در نامه اعمال وی چنان دقیق و جامع است که کوچکترین خطا، لغزش و نقصانی در آن صورت نمیگیرد. از این رو گنهکاران پس از مشاهده آن، سخت تعجب و خوفناک میشوند: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»؛ و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها است) در آنجا گذارده میشود، اما گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحشانند و میگویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا شماره کرده است. (سوره کهف 49)

- اعمال نامه برآنچه که بشر انجام داده، چنان گویا و روشن است که هیچکس نمیتواند آن را انکار کند زیرا نامه اعمال دقیقاً نسخه برداری از اعمال انجام شده است: «هَذَا كِتَابُنَا

يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ این کتاب ماست که به حق با شما سخن میگوید (و اعمال شما را بازگو میکند) ما آنچه را انجام می‌دادید نسخه بر می‌داشتیم! (1) (سوره جاثیه آیه 29).

- کاتبین اعمال نامه دو فرشته‌اند که در طرف راست و چپ هر انسانی حاضرند. «إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ x مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند اعمال او را دریافت می‌دارند. هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی‌کند مگر اینکه نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است. (سوره ق 17 - 18).

انواع نامه اعمال:

از فحوای آیات قرآنی معلوم می‌گردد که برای هر انسان سه نوع کتاب یا نامه عمل وجود دارد:

اول. نامه‌ای که مخصوص هر انسانی است و تمام جزئیات اعمال او در آن منعکس است: «وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا x أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»؛ اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده‌ایم و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند. (این همان نامه اعمال او است، به او می‌گوئیم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی) (سوره اسراء 13 - 14).

تعبیر «کل انسان» (هر انسانی) و همچنین «کتابک» (نامه اعمال خودت) دلیل روشنی به این نامه اعمال اختصاصی است. همه‌ی اعمال و حرکات انسان ثبت می‌شود. گرچه ثبت اعمال در دنیا برای انسان محسوس نیست، ولی در قیامت، کارنامه‌ی عمل او گشوده و افشا خواهد شد.

دوم: نامه‌ای که مربوط به امت هاست که مجموعه اعمال یک امت در آن جمع است: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا»؛ هر امتی به سوی کتابش خوانده می‌شود. (سوره جاثیه 28) تعبیر به «کتاب» به صورت مفرد نه جمع، آن هم برای یک امت شاهد مقصود است.

سوم: کتاب واحدی که مجموعه اعمال همه انسانها. تمام امت‌ها از ابتدا تا انتهای تاریخ در آن ثبت است و درحقیقت به منزله دفتر کل همگانی و مرکزی محسوب می‌شود: «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ»؛ و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسانها است) در آنجا گذارده می‌شود اما گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش‌اند. (سوره کهف: 49)

ثبت یک عمل در سه نامه و کتاب، برای تاکید بر این مطلب است که انسان بداند که اعمال او در کتاب‌های متعددی ثبت و ضبط می‌شود و امکان ندارد کاری از او سر بزند و روز قیامت حساب نشود.

حقیقت نامه اعمال:

نامه اعمال در قیامت چیزی مانند ورق‌های کاغذ و دفتر و کتاب معمولی نیست زیرا اگر به شکل دفتر و اوراق باشد هزاران برگ لازم است که اعمال یک عمر را در آن بنویسند و چنین کتابی برای همه به آسانی قابل مطالعه نیست، در حالیکه از آیات قرآنی به خوبی استفاده می‌شود که اعمال انسان در آن چنان ثبت است که با یک نگاه میتوان بر آن واقف شد.

نحوه تسلیمی نامه اعمال:

نحوه تسلیمی نامه اعمال به بندگان، گوناگون است. نامه اعمال انسان های مؤمن از روبرو و به دست راست آنان داده میشود و با آنان به آسانی محاسبه میشود و او شاداب و شادمان به سوی آشنایان و خویشان مؤمن خود در بهشت بر میگردد: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» ۷ فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا ۸ وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۹ [الانشقاق: 7-9]. «هر کس نامه اعمالش به دست راستش داده شود. با او حساب ساده و آسانی خواهد شد و شادمان به سوی آشنایان و خویشان مؤمن خود بر میگردد».

آنگاه که مؤمن از محتوای نامه اعمالش آگاه میشود، خوشحال است و با صدایی بلند دیگران را از دلیل خوشحالی خود آگاه میسازد: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» ۱۹ فَقَرَّوْا ۲۰ كِتَابَهُ ۱۹ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيهِ ۲۰ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ۲۱ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۲۲ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ۲۳ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۲۴ [الحاقة: 19-24].

«پس هر کس نامه اعمالش را به دست راست خویش دریافت کند، میگوید: نامه اعمالم را بگیرید و بخوانید. من یقین داشتم که حساب اعمالم را می بینم. پس آن شخص در زندگی پسندیده ای خواهد بود؛ در بهشتی برین که میوه هایش، در دسترس است. به پاداش اعمالی که در ایام گذشته (در دنیا) پیش فرستاده اید، گوارا بخورید و بیاشامید».

نامه اعمال کافران، منافقان و گمراهان از پشت سر و به دست چپشان داده میشود. کافر در آن هنگام خود را نفرین و آرزوی هلاکت میکنند: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ» ۲۸ فَلْيَنْتَبِ ۲۵ لِمَ أُوتِيَ كِتَابَهُ ۲۵ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيهِ ۲۶ فَلْيَلْزِمْنَا كَأَنَّهُ الْقَاضِيَةُ ۲۷ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةٌ ۲۸ هَلَّاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ ۲۹ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۳۰ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ۳۱ [الحاقة: 25-31]. «و اما کسی که نامه اعمالش را با دست چپ خویش دریافت کند، میگوید: ای کاش نامه اعمالم به من داده نمی شد و نمیدانستم حسابم چیست؟ ای کاش مرگم در دنیا، پایان کارم بود. مال و ثروتم، به من سودی نبخشید. جاه و قدرتم از دستم رفت. (فرمان میرسد:) او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید».

هنگامی که نامه اعمال به انسان ها داده شود، به آنان گفته میشود: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۲۹» [الجاثية: 29]. (این کتاب ماست و اعمال شما را به درستی بازگو میکند. هر آنچه که انجام میدادید، مینوشتیم».

تصویر امام قرطبی از صحنه محاسبه:

امام قرطبی، صحنه محاسبه را چنین ترسیم میکند: بندگان از قبرها به سوی میدان محشر و توقفگاه بزرگ برانگیخته میشوند. تا آن زمان که الله بخواهد، در آن میدان، لوچ و پابرهنه می ایستند و هنگامه محاسبه فرا میرسد. دستور داده میشود تا نامه های اعمال، که فرشتگان گرامی آنها را نوشته اند، حاضر شوند. برخی انسان ها نامه اعمال را به دست راست و برخی دیگر به دست چپ و از پشت سر دریافت میکنند. سپس هر کسی نامه اعمال خود را نگاه کرده و میخواند.

«لحظه ای را تصور کن که لخت و عریان در میدان محشر، با دلی پریشان و عقلی سرگردان ایستاده ای، در حالیکه آتش دوزخ از شدت خشم و کینه بر گنهکاران می غرد و شعله می پراکند و پروردگار عرش، با خشم می گوید: ای بنده! نامه اعمالت را به آرامی بخوان و نگاه کن که آیا چیزی جز آنچه که انجام داده ای، در آن می یابی؟ پس از آن که نامه اعمال را خواندی و بدان اعتراف نمودی، الله عظیم الشأن ندا سر میدهد: ای

فرشتگان! بندگان گنهکار را به میان آتش تشنه سرازیر نمایید. پس مشرکان در آتش سوزان، سوخته میشوند و مؤمنان در بهشت جای میگزینند».

ای برادر مسلمان! اندکی آن صحنه را تصور کن؟ صحنه‌ای که نامه‌های اعمال تقسیم می‌شوند، ترازوهای عدل الهی نصب میگردند و تورا در برابر دیدگان تمام انسان‌ها فرا میخوانند: فلانی فرزند فلان کجاست؟ برای محاسبه‌ی اعمال نزد الله متعال حاضر شود. برای حاضر کردن تو فرشتگانی گماشته شده‌اند. آنان تو را به پیشگاه الله قهار می‌آورند. تشابه اسمی تو با دیگر بندگان، فرشتگان را از آوردن تو باز نمی‌دارد.

لحظه‌ای که ندادنده تو را فرا میخواند، قلبت از این ندا به لرزه در می‌آید. آنگاه که اطمینان پیدا میکنی که منظور ندادنده تو هستی، شانه‌هایت از ترس به لرزه در می‌آیند. اعضای بدنت تکان می‌خورند، رنگ چهره‌ات دگرگون میشود، گویی قلبت میخواهد پرواز کند. برای حضور در پیشگاه پروردگار، از میان صف‌ها میگذری. تمام آفریدگان به تونگاه میکنند و تو در پیشاپیش آنان هستی. چون میدانی به‌کجا برده میشوی، ترس و وحشت وجودت را فرا میگیرد.

بلی، ای انسان! لحظه‌ای چنان بیندیش که در پیشگاه پروردگارت هستی، نامه‌ی اعمالت را در دست داری. هیچ نهان و آشکاری را رها نکرده و تمام اسرار را آشکار نموده است. آنرا با زبانی خسته و گنگ و قلبی شکسته، میخوانی. احساس خطر و وحشت، تو را فراگرفته است. چه بسیار گناهایی که تو آن‌ها را فراموش کرده‌ای، اما امروز به یاد می‌آوری. چه بدی‌هایی که پنهان کردی، اما نامه‌ی اعمالت آن‌ها را هویدا می‌سازد.

بسیاری از اعمال هستند که گمان می‌کردی مایه‌ی سلامتی و نجات تو هستند، اما در آن ایستگاه عظیم، آن اعمال هیچ شده‌اند. پس وای از آن پشیمانی و وای بر افسوسی که به خاطر کوتاهی در اطاعت پروردگار با آن روبرو خواهی شد.

در آن هنگام، هر کس نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود، میداند که اهل بهشت است، آنگاه میگوید: بیا بیا نامه‌ی اعمال مرا بخوانید. نامه اعمالش را میخواند. اگر این شخص در زندگی دنیا کارهای نیک انجام داده است، دیگران را به سوی نامه‌ی اعمال خود فرا میخواند و به خواندن آن سفارش مینماید. با نام خود و پدرش خوانده میشود. به پیش میرود، وقتی ندادنده نزدیک می‌شود، کتاب سفیدی به او میدهد.

درون آن بدی و بیرون آن نیکی است. در قدم اول بدی‌ها را میخواند، پس میترسد، چهره‌اش دگرگون میشود. وقتی به پایان نامه‌ی اعمال میرسد، می‌بیند که نوشته شده است: این‌ها بدی‌های تو بودند و همانا تو را مورد مغفرت قرار دادم. بسیار خوشحال میشود. نامه‌ی اعمالش را بر میگرداند و در صفحه آخر، نیکی‌هایش را می‌بیند و میخواند. به خوشحالی و شادمانی‌اش افزوده میشود.

وقتی به پایان کتاب میرسد و در آن چنین می‌بیند: این‌ها نیکی‌های تو هستند و برای تو چند برابر افزوده شده‌اند. چهره‌اش درخشان و نورانی میشود، تاجی بر سرش گذاشته میشود، لباس بهشت بدو میپوشانند و تمام مفاصل او با زیور آراسته میشوند و به اندازه‌ی شصت ذراع به قامت او، که همانا قامت آدم علیه السلام بود، افزوده میشود و به او میگویند: نزد دوستان و خویشان برو و به آنان مژده بده که برای هریک از آنان چنین چیزهایی در نظر گرفته شده است. وقتی بر میگردد، چنین ندا میدهد: «فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَوْلَئِكَ نَبِئَةُ ۱۹ إِنِّي

ظَنَنْتُ أَنِّي مُلْقٍ حِسَابِيهِ» [الحاقة: 19-20]. «میگوید: نامه‌ی اعمالم را بگیرید و بخوانید. من یقین داشتم که حساب اعمالم را می بینم».

الله در باره‌ی این شخص میگوید: «فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ ۚ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۖ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ» [الحاقة: 21-23]. «پس آن شخص در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود؛ در بهشتی برین که میوه‌هایش، در دسترس است».

از دوستان و خویشاوندان سؤال میکند: آیا مرا میشناسید؟ آنها میگویند: تو چه کسی هستی که انعام والطف الهی تو را فراگرفته است؟ میگوید: من فلانی فرزند فلان هستم و همه‌ی شما را به چنین نعمت‌هایی بشارت میدهم: «كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۚ» [الحاقة: 24]. «به پاداش اعمالی که در ایام گذشته (در دنیا) پیش فرستاده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید».

اما اگر آن شخص دعوت‌گر گناه باشد و افراد زیادی از وی پیروی کنند. با نام خود و پدرش خوانده میشود. پس برای حساب اعمالش پیش میرود. نامه‌ی اعمال سیاهی، که با خط سیاه نوشته شده است، به او میدهند. درون آن نیکی و بیرون آن بدی نوشته شده است. در آغاز نیکی‌هایش را میخواند و گمان میکند که در آینده‌ی نزدیک نجات می یابد. اما وقتی به پایان نامه میرسد، چنین مییابد: این نیکی‌های تو هستند که نابود شدند. چهره‌اش سیاه میشود، غم و اندوه او را در بر میگیرد و از هرگونه خیری مأیوس میگردد. نامه‌ی اعمالش را بر میگرداند و بدی‌هایش را میخواند. به غم و اندوهش افزوده می شود.

وقتی به پایان نامه‌ی اعمالش میرسد، چنین می بیند: این ها بدی های تو هستند که بر عذابت افزوده‌اند. سپس، در حالیکه چشمانش نیلگون، چهره‌اش سیاه و لباسی از قیر بدو پوشانده میشود، به سوی دوزخ رانده میشود. به او میگویند: نزد پیروان و همراهانت برو و به آن خبر بده که برای هر کدام از آنان چنین چیزهایی هست. میرود و میگوید: «يَلَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ ۖ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيهِ ۖ يَلَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ۚ ۚ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ ۚ هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ ۚ خُدُوهُ فَعُلُوهُ ۚ ۓ ثُمَّ أَلْجِئِمُ صَلْوَهُ ۚ ۓ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ۚ» [الحاقة: 25-32]. «ای کاش نامه‌ی اعمالم به من داده نمی شد. و نمی دانستم حسابم چیست؟ ای کاش مرگم در دنیا، پایان کارم بود. مال و ثروتم، به من سودی نبخشید. جاه و قدرتم از دستم رفت. (فرمان می رسد:) او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید. سپس او را به دوزخ بیفکنید. آن‌گاه او را در زنجیری که طولش هفتاد گز است، به بند بکشید».

حسن و ابن عباس (رض)، در تفسیر «ذراع» گفته اند: هفتاد ذراع به ذراع فرشتگان. آنگاه پیروان و همراهانش را ندا میدهد و میگوید: آیا مرا میشناسید؟ آن‌ها میگویند: خیر، اما تو را چه شده است، که این قدر غمگین هستی؟ تو چه کسی هستی؟ میگوید: من فلانی فرزند فلانم و هر کدام از شما این چنین سرنوشتی دارید.

اما کسی که نامه اعمالش از پشت سر به او داده شود، دستش را از شانه چپ بیرون می برد و نامه اعمالش را از پشت سر می‌گیرد.

امام مجاهد میگوید: صورتش به طرف گردن «قفا» برگردانده می شود و نامه اعمالش را می خواند.

ای انسان! لحظه‌ای به خود بیندیش. اگر از نیکان و نیک بختان باشی، با چهره‌ای شادمان و شاداب در برابر دیدگان آفریدگان بیرون می‌آیی و به درجه‌ی کمال و حسن جمال وارد

میشوی، نامه اعمالت را در دست راست داری. فرشته‌ای شانه‌ات را گرفته و در برابر دیدگان آفریدگان چنین ندا میدهد: این فلانی فرزند فلانی است، به سعادت رسیده است که هرگز روی بدبختی را نخواهد دید.

اما ای انسان! اگر از نگون بختان باشی، چهره‌ات سیاه میشود، نامه اعمالت به دست چپ و از پشت سر داده میشود و آفریدگان آنرا لگدمال میکنند. تو برای نابودی خود ندا میدهی. فرشته‌ای بازوهایت را گرفته و در برابر دیدگان آفریدگان ندا میدهد: ای مردم! آگاه باشید، فلانی فرزند فلانی به بدبختی و رسوایی دست یافت و هرگز روی خوش بختی را به خود نخواهد دید. (التذكرة قرطبی (255) (کتاب: سیمای روز رستاخیز «القیامة الکبری» نوشته: دکتر عمر سلیمان اشقر)

مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

هر کس هدایت یافت، فقط به نفع خودش هدایت می یابد و هر کس گمراه شد، فقط به زیان خودش گمراه میشود. (و ضررش متوجه خود او است) و هیچکس بارگناهی دیگری را به دوش خود بر نمی دارد؛ و ما بدون اینکه پیامبری را [برای هدایت و اتمام حجت به سوی مردم] بفرستیم، عذاب کننده [آنان] نبودیم. (۱۵)

تفسیر :

انسان در انتخاب راه، آزاد است:

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» همانطوریکه هدایت پذیری به سود خود انسان، کفر و اعراض هم، به زیان خود انسان میباشد، و سود و زیانی آن به الله متعال نمیرسد. هرکس به راه راست پایبند بوده و از حق پیروی کند، دست مزد و محصول کارش به خودش محدود و منحصر است و هرکس به بیراهه رفته و پیرو گمراهی شده باشد پس گنااهش نیز فقط بردوش خود اوست. یعنی: فرجام گناه و گمراهی وی مربوط به خودش هست.

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» هرکس، گرفتار عمل خویش است، هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمیکشد و جنایتکار جز به خود جنایت نمیکند. و هرگز کسی به گناه دیگری عذاب نمیشود مگر آنکه عامل گمراه سازی وی باشد.

وزر: بار و سنگینی است، که مراد از آن در اینجا گناه است.

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» قبل از همه باید گفت که: عقل، به تنهایی برای سعادت بشر کافی نیست، در جنب عقل؛ هدایت انبیا لازم و ضروری میباشد و خدای متعال هیچ انسانی را عذاب نمیکند، مگر این که در بین آنان پیامبران مبعوث نماید تا روز قیامت را یادآور شوند و مردم را از ارتکاب جرایم بر حذر دارند و دلیل و حجت بر آنان اقامه شود.

باید گفت: لازمه‌ی آخرت، آمدن انبیاست، چون برای بازخواست شدن انسان، قبلاً باید شرح وظایفش را از طریق پیامبران دریافت کند.

قابل یادآوری است که: این آیه بیانگر اصل مسئولیت شخصی و فردی است که پروردگار با عظمت از روی عدل و رحمتش آن را وضع کرده است.

شان نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) در بیان شان نزول این آیه مبارکه روایت شده است که فرمود: این آیه

درباره ولید بن مغیره نازل شد آن گاه که به مردم مکه گفت: به محمد کافر شوید و گناه همگی شما بر دوش من! «و ما عذاب کننده نیستیم مگر آن که پیامبری را بفرستیم» این حقیقت نیز از عدل حق تعالی خبر میدهد.
 شأن نزول آیه 15:

647- ابن عبدالبر به سند ضعیف از عایشه (رض) روایت کرده است: خدیجه (رض) درباره سرنوشت اطفال مشرکان از رسول الله (پرسید. پیامبر (ص) گفت: آنها با پدران شان هستند. پس از چندی این سؤال را تکرار کرد.

آنحضرت فرمود: خدا داناست که آنها مرتکب چه اعمالی می شدند. پس از استحکام بیشتر اسلام باز هم در این مورد از پیامبر پرسید. خدای بزرگ «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» را نازل گردانید. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آنها بر فطرتند و یا گفت آنان در بهشت اند. (جداً ضعیف است، سیوطی در «در المنثور» 304/4 اسناد آن را ضعیف شمرده است و حافظ ابن حجر هم در فتح الباری 291/3 این را ضعیف میداند، علت آنرا سلیمان بن ارقم گفته که او متروک است. به «فتح القدیر» 1496 مراجعه فرماید.

سرنوشت اهل فترت و نوزادان کافران در آخرت:

در مورد اطفال مشرکین و اهل فترت و کسانی که رسالت اسلام به آنها نرسیده است، صحیحترین اقوال علماء اینست که آنها در روز قیامت امتحان میشوند، اگر امر خداوند را استجابت کنند وارد بهشت میشوند ولی اگر استجابت نکنند وارد دوزخ میشوند، و این قول اختیار ابن تیمیه و ابن القیم جوزیه و گروهی از علماء سلف و خلف میباشد، و نحوه امتحان این چنین است که به آنها گفته میشود که وارد دوزخ بشوند، و کسانی که وارد میشوند امر خداوند را استجابت کرده اند لذا بهشتی خواهند شد، و کسانی که این امر را استجابت نکنند دوزخی خواهند شد، البته کسانی که در این امتحان وارد دوزخ میشوند ضرری به آنها نمیرسد، فقط خداوند مطیع بودن و نبودن آنها را امتحان میکند.

سرنوشت اولاد مشرکین:

امام بخاری بابی را تحت عنوان «ما قیل فی اولاد المشرکین» مطرح نموده و حدیث زیر را از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است: «سئل رسول الله عن اولاد المشرکین، فقال: الله اذ خلقهم اعلم بما کانوا عاملین». (درباره فرزندان نابالغ مشرکین از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال شد؟ فرمودند: خداوند در موقع آفریدن آنها دانسته که چه عملی را انجام می دهند).

ابو هریره (رض) نقل میکند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة، فابواه یهودانه، او ینصرانه او یمجسانه، کمثل البهیمه، تنتج البهیمه هل تری فیها جدعاء» (هر نوزادی با فطرتی سالم به دنیا می آید. پدر و مادرش او را به یهودی، نصرانی و یا مسیحی تبدیل میکنند. مانند: حیوانات که حیوانی را متولد میکند، آیا در میان آنها حیوانی را دیده اید که گوشش بریده شده باشد). (بخاری، کتاب الجنایز. فتح الباری: 3/246).

بر اساس اظهارات ابن حجر، بخاری با نقل این روایات اشاره به این دارد که او در این مساله اظهار نظر نمیکند. اما بعد از تفسیر سوره روم بهشتی بودن آنها را قاطعانه اعلام داشته است. ایشان احادیث این باب را به گونه ای ترتیب داده که حکایت از بهشتی بودن کودکان مشرکین دارند، زیرا امام بخاری ابتدا احادیث دال بر توقف و بعد از آن احادیث

مرجح به بهشتی بودن و در پایان احادیث یقین بخش برای بهشتی بودن آنها را نقل کرده است، آنجا که حدیث زیر را گزارش داده: «و اما الولدان الذین حوله فكل مولود یولد علی الفطرة، فقال بعض المسلمین: واولاد المشرکین؟ فقال: واولاد المشرکین». (و فرزندان که پیرامون آنها هستند، پس هر فرزندی با فطرت پاک به دنیا می‌آید. بعضی از مسلمانان پرسیدند: آیا کودکان مشرکین نیز آنجا هستند؟ فرمود: آری).

ابن حجر می‌گوید: حدیث روایت شده از ابو یعلی از انس به سند مرفوع مؤید دیدگاه امام بخاری است. «سالت ربی اللاهین من ذریة البشر ان لا یعذبهم فاعطانیهم» (رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: از پروردگارم تقاضا کردم که فرزندان نابالغ انسانها را عذاب ندهد، پروردگار این سوال مرا پذیرفت). «اللاهین» بنابر تفسیر ابن عباس همان اطفال هستند.

احمد به سندی حسن از طریق خنساء دختر معاویه بن صریم از عمه‌اش نقل کرده که می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسیدم: ای رسول خدا! چه کسی در بهشت است؟ فرمود: «النبی فی الجنة و الشہید فی الجنة، و المولود فی الجنة. فتح الباری: (246/3).

(پیامبران، شهداء و نوزادان (نابالغان) در بهشت هستند). و هم چنین برای بهشتی بودن فرزندان مشرکین به حدیث زیر استدلال شده است: «اطفال المشرکین خدم اهل الجنة» سلسله الاحادیث الصحیحه: (1468). (اطفال مشرکان خدمت گزار اهل بهشت هستند).

این دیدگاه که اولاد مشرکان در بهشت هستند، دیدگاه جمع زیادی از علماء مانند: ابی الفرج بن جوزی و... است. امام نووی در این باره می‌گوید: «و هو المذهب الصحیح المختار الذی ذهب الیه المحققون لقوله تعالی: وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا. اسراء: 15» (مذهب صحیحی که انتخاب شده و محققین نیز آن را تأیید نموده‌اند این است که فرزندان مشرکین وارد بهشت میشوند، زیرا خداوند بیان داشته که: تا پیامبری به میان قومی ارسال نکنیم، هرگز آنان را عذاب نمی‌دهیم).

در این راستا به دلایل امام بخاری نیز استدلال شده است.

امام قرطبی نیز همین دیدگاه را ترجیح داده و میان نصوصی که به ظاهر متعارض هستند به شرح زیر تطبیق داده است: نخست رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اولاد نابالغ مشرکان همراه با پدران‌شان در دوزخ هستند. بعد در این باره به این نتیجه رسیدند که توقف کنند، لذا فرمودند: «الله اعلم بما کانوا عاملین» سپس وحی نازل شد که هیچ کس به خاطر گناه دیگری مورد محاسبه قرار نمی‌گیرد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الزمر: 7) هیچکس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد (و گناهان دیگری را به گردن نمی‌گیرد). آنگاه به بهشتی بودن آنان قضاوت فرمودند. (التذکره: قرطبی، صفحہ 515) ایشان در این خصوص حدیثی از عبدالرزاق روایت کرده است، اما همانگونه که ابن حجر بیان داشته آن حدیث ضعیف می‌باشد.

البته تطبیق و توفیقی که ابن حجر بیان داشته بیانگر این است که این مسأله از مسائل نظری و اجتهادی نیست، بلکه مسأله‌ای کاملاً غیبی است و جز وحی کسی حق ندارد در این خصوص حرف بزند.

و اعتقاد به اینکه کودکان مؤمنین و مشرکین در بهشت می‌باشند بیانگر نصوصی هستند که راجع به آگاهی ازلی خداوند نسبت به اهل بهشت و دوزخ می‌باشند، و هنگامی که فرشته، رحم مادر را زیارت میکند، رزق، مدت زندگی، شقاوت و سعادت او را مینویسد. البته

در جواب آن گفته شده است: کسانی که در دوران کودکی وقبل از رویی آوردن به کسابت می میرند، آنها در حالیکه در شکم مادرشان هستند از سعادتمندان نوشته خواهند شد. حق را خداوند بهتر میداند.

تعداد زیادی از علماء امثال: حماد بن زید، حماد بن سلمه، ابن المبارک و اسحاق بر این عقیده اند که اولاد مشرکین موکول به مشیت خداوند متعال هستند.

ابوالحسن اشعری نیز همین دیدگاه را از اهل سنت و جماعت نقل کرده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز همین دیدگاه را ترجیح میدهد و میگوید: اطفال مشرکین موکول به مشیت الهی هستند و روز قیامت مورد امتحان قرار خواهند گرفت و این قول را به ابی الحسن اشعری و امام احمد نسبت داده است. شیخ الاسلام میگوید: «و الصواب ان يقال فيهم: الله اعلم بما كانوا عاملين ولا يحكم لمعين منهم بجنة ولا نار». (بهتر این است که در باره آنها گفته شود: خداوند بهتر میداند که چه عملی را انجام میدادند و درباره فرد مشخصی از آنها نمی توان قضاوت نمود که بهشتی است یا دوزخی).

و در احادیث متعدد درباره اولاد مشرکین آمده است که روز قیامت از آنها امتحان به عمل خواهد آمد، در میدان قیامت به آنها امر و نهی میشود. هر کس اطاعت کند وارد بهشت و هر کس معصیت کند وارد دوزخ خواهد شد. امام ابوالحسن اشعری عقیده اهل سنت و جماعت را چنین نقل کرده است. مجموع فتاوی شیخ الاسلام (372/24).

شیخ الاسلام در جایی دیگر میفرماید: اطفال مشرکین در دنیا به سن بلوغ نرسیده اند، روز قیامت حکم تکلیفی آنها صادر میشود. همانطور که از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت است، فرمودند: «الله اعلم بما كانوا عاملين» خداوند اعمال آنها را بهتر میداند. مجموع فتاوی شیخ الاسلام (281/4).

ابن حجر میگوید: از فرزندان نابالغ مشرکین روز قیامت به این صورت امتحان به عمل خواهد آمد که آتشی برای آنان افروخته خواهد شد و به آنها حکم میشود تا داخل آن شوند. هر کس داخل شود، آن آتش برای او خنک و مایه سلامتی میشود و هر کس از داخل شدن به آن انکار کند، عذاب داده میشود.

این حدیث را طبرانی از معاذ نقل کرده است و امتحان مجنون و کسانی که در دوران فتره مرده اند از احادیث صحیح ثابت است و امام بیهقی در کتاب الاعتقاد امتحان روز قیامت را مذهب صحیح معرفی نموده است. فتح الباری: (246/3).

داستان بنده صالح که موسی علیه السلام برای زیارت او به مجمع البحرین رفت این دیدگاه را تایید می کند، زیرا آن بنده صالح راز کشتن فرزند نابالغ را بصورت آشکار چنین بیان کرد:

«وَأَمَّا الْعُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا» (الکھف: 80) (و اما آن کودک (که او را کشتیم) پدر و مادرش باایمان بودند (و اگر زنده می ماند) می ترسیدیم که سرکشی و کفر را بدانان تحمیل کند (و ایشان را از راه ببرد)).

در صحیح مسلم از حضرت ابن عباس رضی الله عنه درباره آن پسر که بدست بنده صالح کشته شد نقل شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به آن فرمودند: «طبع يوم طبع كافراً، و لو ترك لأرهبك ابويه طغيانا وكفراً»

(از همان روز ازل به کافری نوشته شده بود، لذا اگر زنده می ماند بر اثر طغیان و کفری که دنبال میکرد، پدر و مادرش را به هلاکت می انداخت).

ابن تیمیه پیرامون این حدیث میگوید: «طبعه الله فی ام الكتاب» یعنی خداوند در لوح محفوظ او را کافر نوشته است، یعنی اگر زنده میماند عملاً مرتکب کفر میشد. قرطبی دیدگاه امتحان آخرت را بدلیل اینکه آخرت دار جزاء است نه دار ابتلاء و امتحان، رد کرده است. در تذکره درباره تضعیف جریان امتحان در روز قیامت میگوید: «ان الاخرة لیست بدار تکلیف وانما هی دار جزاء» (آخرت میدان تکلیف نیست، بلکه میدان رسیدن به پاداش و عقاب است).

حلیمی میگوید: این حدیث ثابت نیست و مخالف با اصول مسلمانان است. چرا که آخرت محل امتحان نیست. چون آگاهی الهی در آنجا بدیهی است و در امور بدیهی هیچگونه ابتلاء و امتحانی نیست.

البته اینکه میگویند: تکلیف بامرگ منقطع میشود، صحیح نیست. شیخ الاسلام ابن تیمیه این دیدگاه را نفی کرده است، میفرماید: التکلیف انما ینقطع بدخول دارالجزاء و هی الجنة و النار و اما عرصات القیامة فیتمحنون فیها کما یمتحنون فی البرزخ فیقال لاحدهم: من ربک؟ وما دینک؟ و من نبیک؟ و قال تعالی: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ» (القلم: 42) (تکلیف با وارد شدن به دار جزاء که همانا دوزخ و بهشت است منقطع میشود، اما در میدان قیامت امتحان به عمل آورده خواهد شد. همانطور که در عالم برزخ امتحان به عمل آورده میشود. مثلاً سؤال میشود: پروردگار تو کیست؟ چه دین و آئینی را برگزیدی؟ از چه پیامبری پیروی کردی؟ خداوند میفرماید: روزی، هول و هراس به اوج خود میرسد، و کار سخت دشوار میشود.

بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته میشود که سجده کنند و کرنش ببرند، اما ایشان نمی توانند چنین کنند).

و در احادیث صحیح به طرق متعدد چنین آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: وقتی گفته میشود: هر قومی دنبال معبود خودش برود، مشرکان دنبال معبودان خود میروند. مؤمنان در آنجا میمانند پس خداوند در میدان محشر در جلو بندگان ظاهر میشود. خداوند در غیر شکل و صورتی که مؤمنان او را میشناسند ظاهر میشود. لذا مؤمنان منکر او میشوند. بعد در شکل و صورتی که مؤمنان آنرا می شناسند ظاهر میشود. پس مؤمنان او را سجده میکنند و ستون فقرات کافران مانند شاخ های گاو سخت و انعطاف نا پذیر می شوند. میخواهند پروردگار را سجده کنند، اما نمی توانند. «کتاب بهشت و دوزخ»؛ دکتر عمر سلیمان اشقر.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (۱۶)

و هنگامی که بخواهیم قریه ای (مجرم) را هلاک کنیم، به مترفین (و سرکشان) آنجا فرمان (اطاعت) میدهیم، پس چون در آنجا به فسق (و فساد) برخاستند، آنگاه وعده ی (عذاب) بر آن ها محقق می گردد، پس آن ها را به کلی نابود گردانیم. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُتْرَفِيهَا»: اشخاص متنعم خوشگذران و ثروتمندان غرق در شهوات (هود آیه 116). مترفین در جامعه سران و بزرگان مرفهی هستند که از اموال فراوان و زیردستان و حلقه به گوشان و رفاه و آسایش برخوردار و خوشگذران و تن آسا و ریاست طلبند، در تباهی و مناهی و بی شرمی به سر میبرند، به هر کار پلید و شرم آوری دست می زنند و

جز به خود به کسی توجه نمیکنند، هیچ گونه جوانمردی و مروتی ندارند و همچون چهار پایان و بلکه بدتر از آنها در لجنزاری که برای خود ساخته اند، می چرند.

تفسیر :

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا» یکی از شیوه‌های قهر و سزای الهی، رفاه زدگی و فرورفتن در نعمت هاست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: و چون الله متعال بخواهد تا شهری را به سبب گناهان مردمش نابود سازد، توانگران و سرمداران‌شان را به طاعت فرمان میدهد، پس چون حق تعالی را عصیان کردند مردم در این کار به آنان اقتدا می‌ورزند.

و در این هیچ جای شکی نیست که موجودیت اشخاص «مترفین» یعنی (متنعمان و توانگرانی‌اند که نعمت و رفاه و ناز پروردگی، آنها را مغرور و سرمست و گردنکش گردانیده) در یک جامعه، زمینه ساز قهر الهی است.

و هکذا سقوط اخلاقی و اجتماعی جامعه، به دست رؤسای مرفّه آنان است. «فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا» در نتیجه مجازات الهی بر همگی نازل شده و مردم آن شهر همه به طور جمعی از بیخ و بن برکنده شده و تماماً به صورت وحشتناک نابود ساخته می‌شوند.

ابن عباس (رض) گفته است: «أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا» یعنی اشرار آنها را مسلط کردیم آنگاه آنان سر به عصیان برداشتند و وقتی چنین عملی از آنها سر زد، خدا آنان را نابود کرد. (مختصر ۳۷۱/۲).

آیه کریمه نشان دهنده این حقیقت است که هرگاه گناه و معصیت در یک جامعه‌ای شیوع و تَکْثُر یافت و در آن جامعه به سبب امر به معروف و نهی از منکر دگرگونی مثبتی روی نداد، این شیوع و گسترده‌گی فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد، «تفسیر انوار القرآن».

برما است که: تهدیدهای الهی را جدّی بگیریم و به اصلاح خود پردازیم، چون عامل اجرای تهدیدهای الهی عملکرد خودماست. قهر و عذاب الهی، شدید است. که الهی ما را از آن نجات دهی.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷)
وچه بسا نسلها را که در قرون بعد از نوح زندگی میکردند (و طبق همین سنت) آنها را هلاک کردیم، وکافی است که پروردگارت از گناهان بندگان‌ش آگاه باشد و (او) بس بیناست. (۱۷)

باید گفت که: قهر الهی مخصوص معطلی به روز قیامت نیست، اقوام بودند که؛ در دنیا هم به هلاکت رسیده اند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ» و خداوند متعال امت های پیشینی را که بعد از نوح علیه السلام آمده بودند و کافر و تکذیب پیشه بودند امثال قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود، قوم لوط، اصحاب مدین، فرعون، هامان، قارون و اصحاب فیل هم، گرفتار قهر الهی شدند، به وسیله عذاب، نابود ساخت شده اند.

تاریخ، سرچشمه‌ی عبرت و درس است. طوریکه این آیه که انقراض نسلی از بشر و آغاز نظام نوینی در زندگی بشر را به بیان گرفته، نشان میدهد که زمان حضرت نوح علیه السلام، نقطه‌ی عطفی در تاریخ بشر بوده است. زندگی قبل از نوح، بسیار ساده و با

جمعیتی محدود بوده و تاریخ پرماجرایی نداشته است و تداوم نسل بشر، با چند مؤمنی صورت گرفته که در کشتی همراه نوح علیه السلام بودند.

ابن کثیر گفته است: آیه برای کفار قریش انذار و تهدید است. یعنی شما ای مکذبان! در پیشگاه الله متعال از آنان بزرگتر نیستید. در حقیقت شما اشرف پیامبران و اکرم خلائق را تکذیب کردید، لذا کفر و عقاب شما شایسته و لایق تر است. (مختصر ۳۷۱/۲).

«وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» واقعیت امر اینست که: خداوند متعال، به باطن ما خبیر و به ظاهر ما بصیر است. علم خداوند به کارهای خیر و شر بندگان کافی و بسنده است از این رو هر کس را بی هیچ ستم و حق تلفی در برابر عملکردش جزا میدهد. برای عذاب و مجازات مجرمان، آگاهی خداوند کافی است و ضرورتی به شاهد و بیّنه ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (18 الی 21) در مورد مجازات دنیا خواهان و مکافات خدادوستان بحث بعمل می آید.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (۱۸)

هر کس که (دنیای) زود گذر را بخواهد، در آن (دنیا) برای هر که بخواهیم؛ همان اندازه که بخواهیم؛ زود خواهیم داد، سپس جهنم را برای او قرار خواهیم داد که نکوهیده‌ی مردود در (آتش سوزان) آن درآید. (۱۸)

توضیح لغات و اصطلاحات:

الْعَاجِلَةُ: دنیای ناپایدار، يَصْلَاهَا: به آن در می آید، به آن داخل میشود. یصلی (صلی): میسوزد، داخل آتش میشود. مَذْمُومًا: نکوهیده، ملامت شده، نکوهش شده، خوار، مدحور: رانده شده.

در فهم قرآن عظیم الشان اگر؛ دنیا طلبی و دنیا گرایی اگر سبب غفلت از آخرت و انحصار خواسته‌ها در دنیا باشد، مورد مُرَمّت و نِگوهش قرار گرفته است طوری که در: (آیه: 7 سوره روم) میفرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (مردم) فقط ظاهری از زندگی دنیا را میشناسند، و آنان از آخرت غافلند. و یا هم سوره نجم، آیه 29 میفرماید: «فَأَعْرَضَ عَنْ مَّن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (پس، از هر که از یاد ما روی گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، روبگردان) همینطور طوری که در آیه (18 سوره الاسراء) خوانیم: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ 18» باید گفت: چیزیکه مردود و بد است همانا؛ خصلت دنیاگرایی است، نه اصل دنیا.

هر کس از مردم که باعملش دنیای فانی ناپایدار و بهره و آرایش آن را میخواهد و برای آخرت کار نمیکند، خداوند متعال به وی از دنیا آنچه را که مقدر ساخته است می بخشد از آنکه دنیا نزد الله متعال خوار و بی مقدار است.

باید گفت که: خواست انسان بی حدّ و حصر است، پس باید در چهار چوب اراده‌ی الهی محدود شود. و در ضمن قابل یادآوری است که: همه‌ی دنیا خواهان هم به دنیا نمی رسند. دنیا طلبان را میتوان به دو دسته تقسیم نمود: برخی دنیا و آخرت را می بازند، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» بعضی به بخشی از خواسته‌های دنیایی‌شان دست مییابند.

«ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْنَعُهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا (18)» سپس جای بازگشت وی در روز حساب جهنم است که به سبب گناهان خود در آن ملامت شده، خوار و رانده از رحمت پروردگارش داخل میشود، زیرا او از فرمان سرپیچیده، فانی را بر باقی مقدم ساخته و برای ملاقات الله رهتوشه‌ای را آماده نکرده است.

بصورت کل باید گفت: دنیا طلبان و صاحبان اهداف مادی، شاید به مقداری از نام و نان برسند، ولی پایان دنیا طلبی، پشیمانی قیامتشان تباه و جای شان در دوزخ است. نیز در قرآن کریم بر این نکته تأکید شده است که یکی از مهم ترین دلایل انحطاط جوامع و تمدن های گذشته، «دنیاگرایی» بوده است و مهم ترین دلیلی که برخی از مردم، دعوت انبیا را نمی پذیرفته اند، همین «دنیاگرایی» آنان بوده است. زیرا هنگامی که «دنیاگرایی» بر ذهن و ضمیر انسان ها سایه افکنده باشد، دیگر جایی برای رشد ارزش های معنوی که حیات هر جامعه ای به آن است، نخواهد بود.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹)
وهرکس که آخرت را بخواهد و برای آن طوری که سزاوار است کوشش کند، در حالیکه مؤمن است. پس این جماعت کوشش شان (نزد الله) قابل تقدیر (و مورد قبول) است. (۱۹)
تفسیر :

سعی ها: تلاش برای آن، کوشش در راه آن، مشکورا: شکر گزاری شده، مورد قبول.

شرط سعادت اخروی، ایمان و تلاش است!

باید گفت که: انسان، آزاد و دارای اراده است. و در ضمن باید یاد آور شد که؛ آخرت، بدون تلاش به دست نمی آید. و برای سعادت اخروی، لازم است که مؤمن مسلمان سعی و تلاش بخصوصی را بخرج دهد.

طوری که در آیه مبارکه خواندیم: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ»
و هر کس که با عمل شایسته خود پاداش الهی را در سرای بقا خواستار بوده و در پرتو نور کتاب و سنت، به ثواب الهی چشم دوخته باشد یعنی برای رسیدن به آن، عمل و طاعت شایسته انجام دهد.

«فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» پس خداوند متعال به طور قطع عملش را پذیرفته و وی را در برابر آن پاداش میدهد یعنی: سعی شان مقبول است نه مردود لذا سعی شان قطعاً مورد حق شناسی واقع خواهد شد. و از وی در بهشت های پرناز و نعمت به گرمی پذیرایی به عمل آمده، جایگاهش در آنجا نیکو و مقدمش گرامی داشته می شود.
پس گفته میتوانیم که: دست یابی دنیا گرایان به دنیا، احتمالی است، ولی دست یابی مؤمنان آخرت گرا به پاداش، قطعی است.

كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰)

و هریک از اینها و آنها (دو گروه یاد شده) را از بخشش پروردگارت میدهیم. و بخشش پروردگارت (از هیچ کس) منع نشده است. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

نُمِدُّ: میرسانیم، عطا میکنیم، کمک میکنیم. کلاً: هر دو گروه مؤمن و غیر مؤمن، محظورا: ممنوع، منع شده.

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال انسان ها را آزاد خلق نموده و با در اختیار

قرار دادن امکانات، آنان را آزمود تا نحوه‌ی عمل و گزینش آنان روشن شود و معامله کنندگان با الله، از دیگران جدا و متمایز شوند.

«كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ» بناءً هردو دسته، آنان که برای دنیای نا پایدار فانی کار میکنند و چه آنها که برای آخرت باقی، هر یک را خداوند متعال فضل و عطای بیکران خویش به عنوان فضل مدد می بخشد. یعنی سنت الهی بر این است که نعمت و امداد خویش را در اختیار همگان قرار دهد، تا هرکس صفات خوب و بد خویش را بروز دهد.

«وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» از این رو بندگان صالحش را روزی حلال و پاکیزه که ایشان را بر طاعت یاری نماید ارزانی می دارد و بدکاران شرور را نیز از متاع دنیا می بخشد که مانند چهار پایان سر در آخور داشته باشد. بنابر این بخشش الله متعال از دنیا برای کسی، دلیل بر صلاح یا فسادش نیست؛ زیرا او به مؤمن و کافر هردو روزی داده و عطایش را از کسی باز نمی دارد.

انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (۲۱)

ببین چطور بعضی از آنها را بر بعضی دیگر (در روزی و مال و متاع در دنیا) برتری بخشیده ایم. و البته درجات آخرت و فضیلت آن به مراتب بزرگتر است. (۲۱)

تفسیر:

«انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» ای محمد! به دیده تدبیر و تأمل بنگر که چگونه خداوند متعال در این دنیا بعضی از بندگان را بر بعضی دیگر در عطای دنیا برتری داده، برخی را توانگر و برخی را فقیر میگرداند.

قابل تذکر است که: برتری های انسانها بر یکدیگر دو نوع است: گاهی به خاطر استعداد، ذوق، فکر، شرایط خانوادگی، جغرافیایی و امثال آنانسان دریافت هایی دارد که اینها لطف خداوند و همراه بامسئولیت و آزمایش است که این آیه به همین برتری ها اشاره دارد و گاهی برتری ها بر اساس ظلم و استثمار و استحمار است که حساب جداگانه ای دارد.

«وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا (21)» و قطعاً درجات برتری در آخرت بزرگتر و بیشتر است، بناءً مؤمنان در آنجا سرانجامی نیکوتر، منزلی گرامی تر و پاداشی عظیم تر دارند و باز خود مؤمنان نیز میان همدیگر در پاداش درجاتی متفاوت داشته و بعضی بر بعضی دیگر برتری دارند.

جایگاه مقام و منزلت همه انسان ها در آخرت، یکسان و مساوی نیست و برتری های بس بزرگی وجود دارد. یعنی: درجات آخرت و برتری های مؤمنان در آن بر کفار، فوق برتری ها و تفاوت های موجود در دنیا و مراتب و درجات اهل آن در دارایی و نداری و مانند آن است زیرا تفاوت در آخرت با بهشت و درجات آن و با آتش و درکات آن است پس انسان عاقل به آخرت عنایت می ورزد نه به دنیا.

در حدیث شریف به روایت امام بخاری و مسلم آمده است: «قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علین را چنان می بینند که شما ستاره فرو رفته در افق آسمان را می بینید».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (22 الی 30) در باره ای اصول تنظیم کننده ی جامعه ی اسلامی، توحید، اساس ایمان، پیوند خانواده ی مسلمان با ارکان جامعه، بحث بعمل می آید.

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا (۲۲)

(ای انسان هرگز) معبود دیگری را با الله (شریک) قرار مده، که باز مذمت شده و (بی یار و یاور) خواهی نشست. (۲۲)

تفسیر :

«لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» ای انسان! باخدای رحمان شریکی از بتان و معبودان قرار نده، ابن کثیر میگوید: «مخاطب این امر، مکلفان از امت محمد صلی الله علیه وسلم اند». یعنی: ای مکلف! در پرستش پروردگار شریکی برای او قرار نده. «فَتَقَعْدَ مَذْمُومًا مَحْذُومًا» که دستاوردت از آن جز خواری و پشیمانی و مذمت و رسوایی چیز دیگری نیست. واقعیت امر اینست که: شکوفایی و عزت انسان در سایه‌ی توحید است و شرک و پرستش غیر الله انسان را خوار و ذلیل میکند.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳)

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او چیزی را عبادت نکنید و به پدر و مادر خوبی کنید. و اگر یکی از آنها یا هر دو نزد تو به سن پیری برسند، پس به ایشان (حتی کلمه) اف مگو و بر آنها آواز بلند مکن، بلکه به آنها سخن نرم و محترمانه بگو. (۲۳)

تفسیر :

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» ملاحظه میداریم که: توحید، در رأس همه‌ی هدایات و سفارش‌های الهی قرار دارد. خدمتگزاری و احسان به پدر و مادر، از اوصاف موحد واقعی است. خداوند متعال بر بندگان مقرر کرده یعنی فرمان داده به فرمان قاطع که او را در عبودیت و الوهیت به یگانگی بخوانند و چیزی را به وی شریک نیاورند. امام مجاهد گفته است: «وَقَضَىٰ» یعنی به عبادت و توحید خویش توصیه کرد.

«وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» همچنین فرمان داد به اینکه با والدین به نیکی تمام برخورد و رفتار کنید زیرا بعد از خداوند که سبب حقیقی وجود انسان است، والدین سبب ظاهری وجود و تربیت وی در فضایی آکنده از مهر و عطف و ایثار می باشند.

مفسران می نویسند: خدا عبادت و پرستش خود را با نیکی به والدین قرین ساخته است؛ زیرا آن دو حق بزرگی به گردن فرزند دارند؛ چون آنها سبب ظاهری وجود و حیاتش میباشند. و چون نیکی آنها نسبت به فرزند به آخرین درجه رسیده است، باید نیکی فرزند نسبت به آنها نیز چنین باشد.

«إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا» آنها را به تو ای فرزند! سفارش میکنیم، مخصوصاً اگر هر دو یا یکی از آنها به سن پیری رسیدند. حالت پیری را مخصوصاً ذکر کرده است؛ چون در آن حالت بیشتر احتیاج به نیکی و ادای حقوق دارند؛ زیرا ضعیف و ناتوانند.

سپس حق تعالی حالت پیری و سالمندی والدین را مخصوصاً ذکر میکند زیرا ایشان در این حالت نسبت به حالات دیگر به نیکی فرزند محتاج و نیازمندترند پس میفرماید: «اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو» یعنی: در پناه حمایت و تکفل تو. «عِنْدَكَ» «به سالخوردگی یعنی پیری برسند». «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌ» «پس به آنان اف مگو» نسبت به والدین کوچکترین کلمه که بیانگر به ستوه آمدن و ابزار دلتنگی باشد از قبیل «اف» را نگو و سخنی ناپسند را در مقابل شان به زبان جاری نساز.

زیرا کلمه‌ی «اف» صدایی است که از تنگدلی و دل‌آزاری و گرانبار یافتن ایشان در قلبت

خبر میدهد. بدین‌گونه، خدای سبحان فرزند را از ملال و دل‌تنگی نسبت به پدر و مادر، یا گرانبار یافتن ایشان بر خود، نهی میکند. «وَلَا تَنْهَرُ هُمَا» آنها را مرنجان و اگر امری غیر طبیعی را از آنان مشاهده کردی، آنان را آزرده خاطر مکن و برآنان سخت مگیر. یعنی: با آنان از سر پرخاش و درشتی سخن مگوی و بر روی آنها داد و فریاد مزن.

«وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا. 23» «و با آنان» به‌جای اف‌گفتن و چیغ زدن و با کمال ادب و وقار و احترام با آنها سخن شیرین و نرم و نیکو بر زبان بیار. «سخنی شایسته» یعنی: نرم و لطف آمیز «بگو» به نیکوترین وجهی که میتوان از یک سخن نرم و مهر آمیز و محترمانه تعبیر کرد، توأم با رعایت ادب، حیا، وقار و سنگینی. و از ادب است که پدر و مادر را رودررو به نام شان نخوانی بلکه بگویی: پدر جان! مادر جان! قابل توجه ودقت است که: در احسان به والدین، مسلمان بودن آنها شرط نیست.

وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۴)
و از روی مهربانی بال تواضع را برای آنان هموار کن و بگو: ای پروردگارم! به آنان (پدر و مادر) رحم کن طوریکه آنان در خوردی مرا پرورش و بزرگ نمودند. (۲۴)

تفسیر :

«وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» فرزند در هر مقام و موقعیتی که هست و قرار دارد، باید متواضع باشد و کمالات خود را به رُخ والدین نکشد، بلکه بال محبت و مهر و عطوفت را بر آنان بگستران، نسبت به آنها فروتن و سر به زیر و متواضع و فروتن باش. البته تواضع در برابر والدین، باید از روی مهر و محبت باشد، نه ظاهری و ساختگی، یا برای گرفتن اموال آنان. بر ضعف آن‌ها دل بسوزان و بکوش تاشور شادی رابه اندرون جانیشان سرازیر کنی. یعنی مانده پرنده ای که به چوچه‌اش ابراز محبت کند و برای پرورشش او را به خود بچسباند، بال خویش را براو میگستراند پس گویی حق تعالی به فرزند میگوید: تکفل و سرپرستی والدینت را به‌گونه‌ای بر دوش بگیر که ایشان را در زیر بال رعایت بگیری و به خودت ضمیمه کنی چنان که آنان در خردسالی‌ات با تو همین کار را کرده‌اند.

«وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (24)» دعای فرزند در حق پدر و مادر مستجاب است، وگرنه خداوند دستور به دعا نمی‌داد و در حق آنها به دعای خیر و رحمت بپرداز، دعا به پدر و مادر، فرمان خدا و نشانه‌ی شکرگزاری از آنان است.

رحمت الهی، جبران زحمات تربیتی والدین است. «رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي» گویا خداوند به فرزند میگوید: تو رحمت خود را دریغ مدار، واز خدا نیز استمداد کن که ادای حق آنان از عهده‌ی تو خارج است.

در دعا باید: گذشته‌ی خود، تلخی‌ها و مشکلات دوران کودکی و خرد سالی را که بروالدین تحمیل شده است نباید از یاد ببریم و به اصطلاح آنرا به فراموشی بسپاریم. همچنان در دعایت بگو: خدایا! رحمت بی‌حد و حساب خود را به والدین من عطا فرما همان‌طور که آنها نسبت به من رحم کردند و مرا در کوچکی پرورش دادند.

البته لفظ «رحمت» جامع همه خوبی‌های دین و دنیا است.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵)
پروردگارتان به نیت‌ها و حالاتی که [نسبت به پدر و مادرتان] در نفسهای شماست [از خود شما] آگاه‌تر است، اگر نیکان (و توبه‌کنندگان) باشید، پس یقیناً الله برای رجوع‌کنندگان به

بارگاه او آمرزنده هست. (۲۵)

تفسیر :

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ» انگیزه ما در هر کار و در خدمت به والدین زیر نظر اوست. پروردگار تان به آنچه در دل ها و نهان هاست دانا میباشد، اوست که بر پنهانی ها آگاه است، نیت ها را میداند و اراده ها را میخواند، خواه قصد نیکی داشته باشید یا قصد آزردن خاطر آنان.

«إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غُفُوراً (25)» تنها الله متعال است که به آنچه در دل ها و نهان هاست دانا میباشد، اوست که بر پنهانی ها آگاه است، نیت ها را میداند و اراده ها را میخواند، پس ای بندگان! اگر قصد شما کسب رضای الله متعال و حصول قرب وی باشد و عمل را برای وی خالص ساخته باشید بدانید که یقیناً او گناهان کسانی را که به عفو و امیدوارند، رضایش را میجویند و طالب عنایات مخصوص او هستند، می آمرزد؛ زیرا او بر کسانی که از ایشان انابت و محبت نسبت به خودش، پیامبر و کتابش می بیند، بخشنده است و حتی از گناهانی که از وی سر میزند و هیچ بشری از آن به سلامت نیست، نیز در میگذرد.

امام رازی گفته است: مقصود از این آیه این است که آیهی اول دال بر وجوب تعظیم والدین می باشد و گاهی فرزند به مقتضای طبیعت بشری تعظیم آنها را آن گونه که شایسته است به جا نمی آورد، پس اگر چنان لغزشی به قصد عقوق و اذیت کردن آنها نباشد بلکه ناشی از طبیعت انسانی باشد قابل بخشش است. (تفسیر کبیر ۱۹۲/۲۰). یعنی اگر احیاناً از روی نادانی برخورد نامناسبی با والدین داشته ایم، با توبه می توانیم رحمت خدا را جلب کنیم.

ارشادات رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نیکی با والدین:

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «من سرّه أن یمدّ له فی عمره (أي یبارک له فیه) ویزاد فی رزقه؛ فلیبرّ والدیه، ولیصل رحمہ» [احمد] یعنی: «آنکه خوش دارد که عمرش دراز شود و روزیش بسیار؛ با والدینش نیکی کند و پیوند خویشان بدارد.»

همچنین آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: «رغم أنفه (أي أصابه الذل والخزي) ثم رغم أنفه، ثم رغم أنفه». قیل: من یا رسول الله؟ قال: (من أدرك والدیه عند الکبر؛ أحدهما أو کلیهما، ثم لم یدخل الجنة) [مسلم] یعنی: «آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود: خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود، خوار و ذلیل شود. پرسیدند چه کسی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم؟

فرمود: کسی که والدینش را در وقت پیری دریابد، یکی یا هر دو را، ولی وارد بهشت نشود.» بنابر این بر هر مسلمانی واجب است که با والدینش نیکی نموده و با آنان خوشرفتار باشد، و از جمله آداب رفتار با والدین:

دوست داشتن و با شفقت بودن با آن ها:

مسلمان باید بداند که والدینش ارج و حمت بسیاری دارند، زیرا در راه آسایش او زحمت و سختی بسیاری را تحمل نموده اند، و او هر چند زحمت و تلاش بسیاری بکشد نمی تواند حتی جزئی از زحمات آن ها را جبران کند.

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله، من مادرم را بر روی شانه ام فرسنگ ها در شدت گرما حمل کردم، آیا من شکرانه ی زحمات او را بجا آورده ام؟ پیامبر

صلی الله علیه وسلم فرمود: (لعله أن يكون لطلقة واحدة) (یعنی طلقه واحدة من آلام الولادة) یعنی: «شاید بتواند پاسخ یکی از دردهای زایمان او باشد.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «من أرضى والديه فقد أرضى الله، ومن أسخط والديه فقد أسخط الله» [بخاری در «الأدب المفرد»] یعنی: «آنکه والدینش را راضی نماید، خداوند را راضی کرده و آنکه والدینش را ناخشنود سازد، خداوند را ناخشنود کرده است.»

اطاعت از آنان:

شخص مسلمان در همه حال مطیع اوامر والدینش می باشد، مگر اینکه او را به نافرمانی خداوند وادار نمایند، که قطعاً در این حالت نباید از هیچ مخلوقی در انجام نافرمانی خدا اطاعت شود.

سرپرستی آنان:

مسلمان نگهداری از والدینش را بر عهده دارد، نفقه‌ی آنها بر عهده‌ی او می باشد. به آنها غذا بدهد و لباس بپوشاند، تا از رضای خداوند بهره مند گردد.

اگر فرزند صاحب دارایی باشد و والدین به آن احتیاج داشته بر وی واجب است تا برایشان خرج کند. شخصی پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من صاحب مال و اولادی هستم و پدرم می خواهد مال مرا از من بگیرد. پیامبر صلی الله علیه وسلم به او فرمود: «أنت و مالك لأبيك» یعنی: «تو و مالت از آن پدرت هستی.» [ابن ماجه]

نیکی کردن به آن ها:

مسلمان به نیکی کردن در حق والدین مشتاق است، حتی اگر آنها کافر باشند، اسماء دختر ابوبکر (رضی الله عنها) گفت: (در اسلام آوردن) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالی که او (در دوران قریش) مشرک بود. گفتم: یا رسول الله، (در اسلام) بر مادرم پیشی گرفتم، در حالیکه او همچنان بر دین خودش است، آیا با مادرم در ارتباط باشم؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «نعم، صلی أمك» [مسلم] یعنی: «بلی، با او پیوند نگهدار.»

هنگامی که سعد بن ابی وقاص مسلمان شد، مادرش از غذا خوردن و آشامیدن امتناع کرد تا شاید سعد از دینش برگردد. اما او بر ایمان به خدا اصرار داشت. او از اطاعت مادرش در نافرمانی نسبت به خداوند روی گرداند، و به او گفت: ای مادر بدان که به خدا اگر هزار نفس داشته باشی و هر کدام یک یک از وجودت خارج شود، از دین خود دست برنمی دارم. اگر خواستی چیزی بخور و اگر خواستی نخور. خداوند عزوجل در قرآن کریم در این باره فرمود: «وَإِنْ جَهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» [لقمان: 15] یعنی: «و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و [لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن.»

آنان را به اسم شان صدا مکن:

وقتی فرزندی والدینش را صدا میزند، میگوید: پدر! یا مادرم! آنها را به اسم شان صدا نمی زند. حضرت ابو هریره رضی الله عنه دو مرد را با هم دید و از آنان پرسید که با هم چه نسبتی دارند؟ یکی از آنان گفت: او پدرم است.

ابو هریره رضی الله عنه گفت: او را به اسمش صدا مکن و جلوتر از او راه مرو و پیش از منشین. [بخاری در «الأدب المفرد»]

دعاء برای آنان در زمان حیات و پس از مردن ایشان:

انسان مسلمان در زمان حیات والدینش و پس از وفات آنان تا می‌تواند برایشان دعا میکند. در قرآن کریم در باره‌ی حضرت نوح - علیه السلام - بدینگونه بیان شده است: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَلَدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» [النوح: 28] یعنی: «پروردگارا بر من و پدر و مادر و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای.»

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إذا مات الإنسان انقطع عمله إلا من ثلاثة: إلا من صدقة جارية، أو علم ينتفع به، أو ولد صالح يدعو له» [مسلم] یعنی: «چون انسان بمیرد، عمل او قطع می‌شود، جز در سه چیز: صدقه‌ای که جاری باشد. یا عملی که از آن سود برند.

یا فرزند صالحی که برای او دعا کند.»

انسان مسلمان برای والدینش طلب آمرزش نموده و بدهی و نذرهایشان را از طرف آنان به جا می‌آورد. قرآن میخواند و پاداش آن را به آنان هدیه میکند و به جای آنها صدقه داده و از دیگر کارهای نیک برای احسان با والدین فرو نمی‌گذارد.

احسان و نیکی با دوستان پدر و مادر پس از وفاتشان:

شخص مسلمان با دوستان والدینش پیوند می‌دارد و به آنان سر می‌زند و به نیکی رفتار مینماید، همانطور که والدینش عمل نموده بوده‌اند. رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «فمن أحبَّ أن يصلَّ أباه في قبره فليصلَّ إخوان أبيه من بعده» [ابن حبان و ابو یعلی] یعنی: «آنکه دوست دارد با پدرش در قبر صله و پیوند نگهدارد، حتماً باید با دوستان پدرش در زمان وفات او پیوند و صله بجای آورد.»

آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است: «إن أبرَّ البرِّ صلَّةُ الرجل أهلَ وُدِّ أبيه» [مسلم] یعنی: «از بهترین نیکی‌ها اینست که شخص رابطه‌اش را با دوستان پدرش حفظ نماید.» با این اوصاف هر مسلمانی میکوشد والدینش را خرسند و راضی نگاه دارد و رضایت خداوند عزوجل را در رضایت آن دو میبیند.

خواننده محترم! حافظ ابوبکر بزار - با اسنادی که داشته است - از بریده روایت کرده است و او نیز از پدرش نقل نموده است که مردی در طواف مادر خود را بر پشت گرفته و او را طواف می‌داد و بر گرد کعبه میچرخاند. از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا حق مادرم را اداء کرده‌ام و به وظیفه فرزندی برخاسته‌ام؟ فرمود: (لا. ولا بُزفرة واحدة). نه... حتی حق ناله و فریادی را اداء نکرده‌ای.

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا (۲۶)

و حق خویشاوند و مسکین و مسافر (در راه مانده) را پرداز. و هیچ گاه (در گناه انفاق و) اسراف مکن. (۲۶)

تفسیر:

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» و حقوق نزدیکان را که شامل صله رحم، نیکی، احسان، مودت و محبت، احترام و شکیبایی بر آزارهاست کاملاً به جا بیاور.

در آیه مبارکه در یافتیم که: دستورات و هدایات دین مقدس اسلام با فطرت هماهنگ است. انسان به طور فطری در درجه اول به والدین و سپس به نزدیکان علاقه دارد، دستور ادای حق در اسلام نیز بر این اساس است.

همچنان هدایت دین اسلام در انفاق، باید اولویّت‌ها را در نظر گرفت. اول والدین، سپس فامیل، بعداً فقرا و ابن السبیل. و در مبحث متعلق به خویشاوندان، باید گفت که آنان به گردن ما حق دارند و ما منتی بر آنان نداریم.

طوریکه در حدیث شریف آمده است: «مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیک تر» یعنی: صله رحم مراتب متفاوت و پله‌های اولی وادناپی دارد.

«وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» و نیز به مسکین و محتاج و غریبی آنچه را بدان نیازمند است و الله متعال به تو از آن بخشیده است، ببخش و کسی را که در راه مانده و سفر وی را از خانواده و مالش جدا ساخته است، دستگیری کن.

«ابن السبیل» ابن السبیل: کسی است که در راه سفر وامانده و توشه‌ای ندارد که به راهش ادامه دهد. مراد صدقه دادن به مساکین و در راه ماندگان از صدقه نفل یا صدقه فرض است.

«وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا» هدایت دین مقدس اسلام در انفاق همین است که: باید اعتدال را رعایت کنیم و از حد نگذریم و در انفاق مالت خالصانه رضای الله متعال را جویا باش و آن را در غیر حقوق ضایع نکن، تا مبذر و ولخرج نشوی. تبذیر یعنی صرف مال در غیر موارد لزوم. در بخشش اسراف ننما بلکه در انفاق و غیر آن، راه میانه و معتدل را در پیش بگیر. «و اسراف نکن به اسراف کردنی» مراد از آن: اسراف و خرج بی رویه و ناپسند در راه‌های حلال است که چنین اسرافی تجاوز از حد شرعی است.

همچنین مراد از آن؛ صرف کردن مال در غیر حق و در راه‌های حرام است، هرچند اندک باشد. و در ضمن انسان در مصرف مال و ثروت خود به هر شکلی آزاد نیست. امام مجاهد گفته است: اگر انسان تمام ثروت خود را در راه درست صرف کند، مُبْذِر به شمار نمی آید، ولی حتی اگر یک مشت گندم را در راه نادرست صرف کند، مُبْذِر محسوب است. قتاده گفته است: تبذیر یعنی صرف مال در معصیت خدا و راه نادرست و فساد. (مختصر ۳۷۵/۲).

شأن نزول آیه 26:

648- طبرانی و دیگران از ابو سعید خدری (روایت کرده‌اند: هنگامی که خدای متعال آیه «وَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» را نازل کرد، رسول الله فاطمه زهراء را خواست و فدک را به او بخشید.

ابن کثیر گفته است: در این روایت مشکل است، زیرا آیه را مدنی نشان میدهد در حالیکه مکی بودن آیه مشهور است.

649- ابن مردویه نیز از ابن عباس (رض) همینگونه روایت کرده است.

إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٧﴾

چون اسراف کنندگان (انفاق کنندگان در گناه) برادران شیاطین هستند و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. (۲۷)

تفسیر:

تبذیر، نشانه‌ی کفران و ناسپاسی است، نه نشانه‌ی سخاوت و بخشنده‌گی: «إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا

إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ» همانا اسراف کاران برادران شیاطین‌اند، و اسراف در انفاق مال از شیطان است پس هرگاه کسی اسراف کرد، از شیطان اطاعت کرده و به وی اقتدا نموده است. اما به قول جمهور فقهاء، در عمل خیر اسراف نیست چنان‌که ابن مسعود (رض) میفرماید: «تبذیر، انفاق در غیر حق است».

امام مالک فرموده است که تبذیر عبارت است از این که مردم مال را به روش حق به دست بیاورد، ولی آن را بر خلاف حق صرف کند، و آن را اسراف هم می‌نامند و این حرام است. (تفسیر قرطبی)

بدین ترتیب علت نهی را بیان کرده است که بیانگر ذم و تقبیح شدید این عمل می‌باشد، یعنی مبذران و اسراف کران شبیه شیاطین می‌باشند؛ چون در راه نادرست و در شر و معصیت انفاق می‌کنند، پس مانند آنها هستند.

مؤمن با مؤمن برادر است، «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات، 10). و اسرافکار برادر شیطان‌اند. کلمه‌ی «اخ» در عربی هم به معنای برادر، هم به معنای ملازم و همراه می‌باشد. برادری گاهی نسبی است، گاهی مسلکی و مرامی؛ اسرافکاران برادران مسلکی شیطان‌اند. «إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ» یعنی کسانی که در مسیر شیطان و همراه وی می‌باشند.

در آیات متعددی از قرآن عظیم الشأن بحثی در مورد وسوسه‌ها شیطان مطرح گردیده است، اما تنها موردی که «إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ» آمده این آیه است، یعنی اسرافکاران همکار شیطان‌اند، نه تحت امر او. یعنی اینکه کاراز وسوسه شدن گذشته و به مرحله‌ی همکاری و معاونت شیطان رسیده است.

«وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» وشیطان در کفران و ناسپاسی نعمت خدا زیاده روی می‌کرد و حق نعمت را ادا نمی‌کرد و برادران مُبذِر و اسرافکارش نیز چنین می‌باشند، و حق نعمت را اداء نمی‌کنند. حق نعمت آن است که در راه طاعت و ادای حقوق مصرف شود و در این راستا زیاده روی و تبذیر نشود.

بصورت کل باید گفت که اسراف کاران، در عصیان و تجاوز و طغیان به شیطان شباهت دارند و از طبیعت شیطان است که نعمت پروردگار رحمان را ناسپاسی کرده و احسان را فراموش می‌کند. و باید گفت که: مصرف مال و دارایی در غیر مورد آن، کاری شیطانی و نوعی ناسپاسی است.

وَأَمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ﴿٢٨﴾

و اگر از آنان (مستحقان) به خاطر طلب رحمت (رزق) پروردگارت که به آن امید داری، رویگردان میشوی، پس با آنان سخن ملایم و امیدوار کننده بگو. (۲۸)

تفسیر :

یعنی اگر از خویشاوندان و بینوایان مسافران درمانده روگردان شدی و چیزی نداشتی که به آنها بدهی، پس با آنان سخنی ملایم و نرم و دلجویانه «بگو» (قول میسور: سخن ملایم) و وعده‌ای نیک‌بده، مانند گفتن این سخن به آنان که: وقتی رزق الله متعال در رسید، ان شاء الله شما را از یاد نخواهیم برد. و برایش گفت که: باید به رحمت الهی امیدوار بود. و باید برایش گفت که امکانات مادی را از رحمت الهی باید بدانیم. یا عذر مقبول دیگری را برایش بگویا اینکه برایش دعا کنی تا خدا حاجتش را برآورد و کار زندگی را بروی آسان سازد، یا که وی را به آینده وعده نیکو دهی.

اسباب نزول آیه 28:

650- سعید بن منصور از عطای خراسانی روایت کرده است: مردانی از مزینه به حضور رسول الله (آمدند و مرکب و وسیله حمل و نقل خواستند. آن بزرگوار گفت: شتر و مرکبی پیدا نمی‌کنم که به شما بدهم. آنان از حضور نبی کریم برگشتند و از اندوه و یأس دریا دریا اشک ریختند و گمان کردند که آن جواب، ناشی از خشم و غضب رسول الله بر آنهاست. پس آیه «وَأَمَّا تُعْرَضُونَ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ...» نازل شد. (به مراتب واهی است، این مرسل است با این وصف بخاری، ابن حبان و دیگران عطاء بن عبدالله خراسانی را ضعیف می‌شمارند، متن جداً منکر است، زیرا قضیه مزینه در غزوة تبوک بود و این سوره مکی است و یا در اوائل عهد مدنی نازل شده. مراجعه شود به «زاد المسیر» 892 مراجعه شود.)

651- و ابن جریر از ضحاک روایت کرده است: این آیه در مورد تنگدستانی نازل شده که از سرور کائنات نیازمندیهای خویش را طلب کردند. (طبری 22266 به قسم مرسل روایت کرده است.)

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿٢٩﴾
و (هرگز) دستت را به گردن خودت نبند، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا، تامورد سرزنش شده ی درمانده بنشینی. (۲۹)

تفسیر :

دین مقدس اسلام؛ مکتب اعتدال و میانه روی حتی برای پیروان خویش اعتدال را در انفاق نیز توصیه فرموده است. بعد از اینکه الله متعال بندگان خویش را به میانه روی در امور مادی و معیشتی دستور داده بخل را نکوهش و از اسراف و تبذیر نهی میکند میفرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» و دست خود را برگردنت نبند و بسیار هم‌گشاده دستی نکن، یعنی: حال بخیل همانند حال کسی است که دست وی برگردن اش بسته باشد و توان تصرف در آن را نداشته باشد؛ پس نه دستت را برگردنت ببند و نه بسیار گشاده‌دستی و اسراف پیشه کن «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» در خرج کردن مال و دارایی خود افراط و زیاده روی مکن به طوری که چیزی در دستت نماند.

هدف نهایی این آیه مبارکه این است که انسان نه باید خسیس باشد و نه بخیل و نه مبذر. «فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» زیرا به بخل، مردم تو را به باد سرزنش میگیرند و با اسراف، حسرت زده برجای خود می‌مانی و سپس بر از دست رفتن مال افسوس می‌خوری.

محسور: یعنی وامانده و جدا افتاده از دنبال کردن مقاصد خود به سبب فقر. و یا هم میفرماید که: محسور به معنی حسیر است. حسیر در لغت به چهارپائی گفته میشود که نتواند راه برود و حرکت کند، و به سبب ضعف و عجز بایستد.

بخیل و تنگچشم نیز چنین است. بخل و تنگچشمی او را درمانده و ناتوان میکند و از حرکت باز میدارد. در نتیجه برجای می‌ایستد. مسرف و باد دست نیز اسراف و باد دستیش کار او را به جایی میکشانند که بسان شخص درمانده و ناتوان بایستد و از حرکت بازماند. انسان در هر دو حالت بخل و تنگچشمی، و اسراف و باددستی، سرزنش می‌گردد. لذا بهترین کارها میانه‌روی است. (فی ظلال القرآن)

شان نزول آیه 29:

652- ک: سعید بن منصور از سیار ابوالحکم روایت کرده است: از عراق برای رسول الله (هدیه آوردند. پیامبر از آنجا که جواد و بزرگوار بود تمام آن را بین مردم تقسیم کرد.

اندکی بعد گروهی به حضور مبارک وی آمدند و دریافتند که همه آن را بخشیده و از آن فارغ شده است. پروردگار متعال در آن مقام آیه «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا» را نازل کرد. (فتح القدير 1506).

653- ابن مردویه و دیگران از ابن مسعود روایت کرده اند: نوجوانی به حضور رسول الله آمد و گفت: مادر مرا نزد شما فرستاد تا به ما کمک مالی نمایی. پیامبر گفت: امروز چیزی ندارم. گفت: مادرم خواهش کرده حد اقل پیراهنت را بر تن من ببوشانی، پیامبر پیراهن خود را به او داد و خود در خانه نشست. پس خدا این آیه را نازل کرد. (جداً ضعیف است، واحدی در «اسباب نزول» 575 از ابن مسعود روایت کرده. در این اسناد سلیمان بن سفیان جهنی متروک، خبر ناچیز و شبه موضوع است. باز هم واحدی در اسباب نزول 576 از جابر بدون اسناد روایت کرده. «زاد المسیر» 894).

654- ک: و نیز از ابو امامه روایت کرده است: نبی اکرم به عایشه (رض) گفت: هرچه که دارم در راه الله انفاق کن، گفت: در این صورت چیزی باقی نمی ماند. در همان مقام این آیه نازل شد. (خبر ضعیف و ناچیز است، زیرا آیه مکی است و خبر مدنی و پیامبر خدا با عایشه در مدینه ازدواج کرده است. بارها گفته شد که ابن مردویه از مجاهد روایت میکند. «فتح القدير» 1508).

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰)
البته پروردگارت روزی را برای هرکس که بخواهد میگذشاید (و روزی هرکس را که بخواهد) تنگ میگرداند، زیرا او به [مصلحت] بندگان آگاه و بیناست. (۳۰)
تفسیر:

«إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» کمی وزیادی رزق به دست خداست، بیگمان الله متعال از روی علم و حکمتی که دارد بر بعضی از بندگان روزی را گشاده ساخته و بر بعضی دیگر آن را تنگ می گرداند، و به هرکس که بخواهد فشار می آورد و همو دهنده و گیرنده است و به مقتضای حکمت در میان مخلوقاتش تصرف می کند.

بناءً از ترس فقر خود، بخل نورزید و برای نفی فقر دیگران تمام اموال خود را یکجا نبخشید، که روزی بدست خداست و فقر برخی حکیمانه است.

«إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» پس او آنگونه که می خواهد و به روی مصلحتی که می داند، امور بندگان را می گرداند از آن رو که بر پنهانی های بندگان داناست و هیچ امر نهانی از احوال بندگان بر او مخفی نیست.

آیه کریمه تسلی بخش رسول الله صلی الله علیه وسلم در تنگدستی ایشان است که این تنگدستی، نه از روی بی مهری پروردگار نسبت به ایشان بلکه به خاطر حکمتی است.

در حدیث شریف قدسی آمده است: «همانا از بندگان مؤمن کسانی هستند که ایمان شان را جز فقر سامان نمیدهد و اگر ایشان را توانگر سازم، بی گمان دین شان را بر ایشان تباه ساختم و همانا از بندگان من کسانی هستند که ایمان شان را جز توانگری درست نمیکند و اگر ایشان را فقیر سازم، محققاً دین شان را بر ایشان تباه ساختم».

اما گاهی غنا و توانگری در حق بعضی از مردم «استدراج»، و فقیر ساختنشان عذاب است - پناه بر خدای سبحان؛ هم از این و هم از آن.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر پنج اصل از اصول مهم؛ یعنی، توحید و عبادت توأم با اخلاص و خود داری و بیزاری از شرک ورزی، نیکی نسبت به پدر و مادر، اعطای حق خویشاوندان، نیازمندان و از راه ماندگان و سخن نیکو و کریمانه و شیوهی انفاق، درحد وسط، نه اسراف و تپذیر و نه بخل و تنگ چشمی، به بیان گرفته شد.

اینک در آیات (31 الی 39) این سه چیز رامنع میکنند: زنا، ریختن خون ناحق، نگهداری اموال یتیمان و به سه چیز دستور میدهد: وفا به عهد، پیمانه ی درست و وزن دقیق در خرید و فروش. سپس از سه چیز دیگر منع فرموده: پیروی کورکورانه و بدون آگاهی، تکبر و خود خواهی و شریک قرار دادن برای خدای یگانه.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ﴿٣١﴾
و اولادتان را از ترس ناداری و تنگدستی نکشید، ما به آنان و (به) شما روزی میدهم، چون کشتن آنها گناه بس بزرگ است. (۳۱)

تفسیر :

اطفال و اولاد، حق حیات دارد و والدین نباید این حق را از آنان بگیرند. طوریکه میفرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ» فرزندان خود را از ترس فقر و بینوایی به قتل نرسانید. در آیه مبارکه میفرماید: وقتی متیقن شدید که تنها خداوند متعال روزی دهنده است، پس فرزندان تان را از بیم فقر مکشید؛ «نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ» روزی آنها بر ما میباشد نه بر شما، بلکه تنها و تنها بر عهده الله متعال است و بس، اوست که فرزندان، پدران، پدر بزرگان و نواسه گان را روزی می دهد.

«إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا» بدانید که کشتن فرزندان جرمی است بزرگ و گناهی است خطرناک. در مقدم ساختن روزی فرزندان بر روزی پدران، تأکیدی بر نهی از قتل فرزندان نهفته است؛ زیرا الله متعال خود عهده دار امورشان گردیده است پس شما را چه کار با ایشان؟!

ابن کثیر میگوید: «این آیه دلالت میکند بر این که خداوند متعال به بندگان خود از پدر نسبت به فرزندش مهربان تر است».

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: مردم در عهد جاهلیت از خوف فقر یا ننگ و عار، دختران را زنده به گور می کردند. و میکشند و یکی از دلایلشان این بود که چون بینواست، دخترش، همسر کسی پایین تر از خود میشود. خدا آنان را از چنان عملی منع کرد و روزی آنها را تضمین نمود.

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾

و به زنا نزدیک نشوید که یقیناً آن گناه بسیار زشت و راه بد است. (۳۲)

تفسیر :

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا» نزدیک زنا نشوید. این تعبیر از عبارت (لا تزنوا) یعنی زنا نکنید، رساتر و بلیغتر است؛ زیرا از مقدمات زنا نیز از قبیل لمس و بوسه کردن و نگاه کردن و چشمک زدن، بی حجابی، خلوت با اجنبی، رفتن به کانون های فساد، نگاه به کتاب ها و فیلم های آلوده و دیگر حرکاتی که به زنا می انجامد نهی کرده است، بنابراین نهی از نزدیک شدن رساتر از نهی از عمل است.

«إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» : گناه زشت و کاملاً آشکار (ملاحظه شود: آل عمران / 135،

نساء / 19 و 22 و 25، اعراف / 28). زنا عملی است بی‌اندازه زشت و پلید. یعنی: زنا در جنب اینکه عمل بسیار زشت بشمار میرود، این عمل قبیح تجاوز از حد شرع و عقل میباشد. از جانب دیگر فحشا به قدری شومی معصیت را به فضای زندگی شما سرازیر می‌سازد که هم جامعه و هم نهاد شخص را ملوث و آلوده می‌گرداند.

زنا، در طول تاریخ عملی زشت و ناپسند، و در سایر ادیان ابرهیمی نیز حرام بوده است. «وَسَاءَ سَبِيلًا» زنا هم گناه است، هم راهی برای گناهان دیگر و هم سبب بد عاقبتی است. زیرا زنا به آمیخته شدن نسب‌ها می‌انجامد و انسان را به دوزخ میکشاند. در حدیث شریف آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد الله متعال بزرگتر از آن نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست».

همچنان در حدیثی آمده است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هفت آسمان و هفت زمین بر زنا کاری که بعد از عروسی مرتکب آن شده است لعنت می‌فرستند. و در جهنم از شر مگاههای آنها چنان بوی بدی شدیدی انتشار می‌یابد که اهل جهنم از آن پریشان می‌باشند، و در ضمن عذاب آتش در جهنم، رسوا هم خواهند شد. (رواه البزار عن بریده، تفسیر مظهری)

و در حدیثی دیگری که به روایت حضرت ابو هریره آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: زانی هنگام زنا مؤمن باقی نمی‌ماند، دزد به هنگام دزدی مؤمن نمی‌باشد، و شراب خوار به وقت شراب خواری مؤمن نیست. این حدیث در صحیح بخاری و مسلم آمده است، و شرح آن در روایت ابی داود این است که مرتکبین این جرایم وقتی که مرتکب جرم میشوند، ایمان از قلوب آنها خارج میشود، و وقتی که از آن برگردند، ایمان بر می‌گردد. (تفسیر مظهری).

خوانندگان محترم!

ملاحظه میکنیم که در این آیه کریمه تعبیر: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ» «به زنا نزدیک نشوید» به جای ولا تفعلوا زنا را انجام ندهید به کار گرفته شد تا انسان را بر دوری از هر سبب و وسیله‌ای که به زنا می‌انجامد، برانگیزد.

طوری‌که یاد آور شدیم که: رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا)، مفاسد و زیان‌های متعددی برای شخص، اجتماعی و بصورت کل برای خانوادگی فراوانی را بدنبال دارد ولذا در دین مقدس اسلام حرام شده است و در قرآن عظیم الشأن، در کنار شرک، قتل «الذین لا یدعون مع الله الهاً آخر و لا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا یزنون» فرقان، 68. (و)بندگان خاص خدا) کسانی هستند که با خداوند، خدای دیگری را نمی‌خوانند و انسانی که خداوند (خونش را) حرام کرده است، جز به حق نمیکشند، و زنا نمیکنند، و هر کس چنین کند عقوبت گناهش را خواهد دید. و سرقت «یا ایها النبی إذا جاءک المؤمنات یتابعنک علی أن لا یشرکن بالله شیئاً ولا یسرقن ولا یزنین...» (ممتحنه، 12).

(ای پیامبر! هنگامی که زنان باایمان نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا نگیرند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند...). آمده است.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿۳۳﴾

و نفسی را که الله کشتن او را حرام کرده است نکشید مگر به حق، و هر کس به ظلم کشته شود برای ولی (صاحب خون او) سلطه (حق قصاص) داده‌ایم، پس

در کشتن (و خونخواهی) اسراف نکند، بی گمان او مورد حمایت است. (۳۳)

تفسیر :

هر انسانی حق حیات دارد، حتی غیر مسلمانی که با مسلمانان بنای جنگ را نداشته باشد، مسئولیت جانی و مالی دارد. قانون الهی، محور ارزشها و حرمتهاست. و حتی شرع اسلامی مطابق حکم الهی؛ خودکشی را نیز حرام نموده است.

در آیه مبارکه بازیبای خاصی میفرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» نفسی که خدا قتلش را حرام کرده است به قتل نرسانید، جز به حقی که موجب قتل است؛ از قبیل مرتد شدن و قتل عمد و زنا یا محصل. یعنی: کسی را که حق تعالی او را با پناه دین، یا پناه عهده ذمه یا عهد امان، محفوظ و محترم قرار داده است «جز به حق نکشید» کشتن به حق، شامل مواردی است که قتل نفس در آنها مباح است؛ مانند ارتداد، زنا یا محصل (شخص دارای همسر) و قصاص گرفتن از قاتل در قتل عمد و تجاوز.

مظلوم، هر که باشد باید مورد حمایت قرار گیرد. و اساساً قرار دادن حق قصاص، برای حمایت از مظلوم است. طوریکه میفرماید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً» اولیای مقتول دارای حق قصاص و کشتن قاتل هستند، و هر کس بدون حق شرعی، یعنی به ستم، کشته شود، نه به سببی که شرعاً مجوزی برای کشتن وی است «پس بی گمان به ولی اش قدرت و حق داده ایم که قصاص از قاتل بگیرد، اگر بخواهد او را بکشد، یا خون بها دریافت کند یا او را ببخشد.

«فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» «پس او» یعنی: ولی مقتول «نباید در قتل زیاده روی کند» به اینکه مثلاً قاتل را مثله کند، یا او را شکنجه نماید، یا به جای قاتل شخص یا اشخاص دیگری را به قتل رساند، یا همان طور که در عهد جاهلیت مرسوم بود دو نفر را در مقابل یک نفر بکشد. و همین بس است که خدا او را بر طرف مقابل مسلط کرده است، بنابراین در قصاص باید عادل باشد.

بصورت کل باید گفت که: در قصاص باید خشم و غضب مهار شود و عدالت مراعات گردد. «فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» اسلام حتی برای متجاوزان به جان انسانها، عدالت را شرط دانسته است. اولیای مقتول، حق ندارند به عنوان قصاص، بیش از يك نفر را بکشند و از قانون قصاص سوء استفاده کنند.

در حدیث شریف آمده است: «همانا از بین رفتن دنیا در نزد الله متعال آسان تر از کشتن مسلمانی است». امام نسفی که از جمله پیروان مذهب حنفی است در تفسیرش میگوید: «ظاهر آیه بر این امر دلالت می کند که در میان شخص آزاد و برده و در میان مسلمان و ذمی حکم قصاص جاری میشود».

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً (۳۴)

و به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به طریقه نیکوتر، تا اینکه (یتیم) به (سن) رشدش برسد، و به عهد و پیمان خود وفا کنید، چرا که از پیمان و عهد پرسیده خواهد شد. (۳۴)

تفسیر :

دین اسلام، پشتیبان محرومان، ضعیفان و یتیمان است:

قرآن عظیم الشان درباره ی حفظ حقوق یتیم و مراعات حال او و رسیدگی و تکفل امور یتیمان دساتیر و هدایات متعددی دستور فرموده است. ولی چون احتمال لغزش مالی و سوء

استفاده کردن از اموال یتیمان بسیار زیاد است، لذا هشدار بیشتری لازم است، به گونه‌ای که از نزدیک شدن به آن نیز نهی شده و تصرف ظالمانه در اموال یتیمان، خوردن آتش شمرده شده است. جاذبه‌ی مال به قدری زیاد است که نزدیک شدن به آن هم گاهی گناه و حرمت را در پی دارد. طوریکه میفرماید: «وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و برای شما جایز نیست که به مال یتیم جز به بهترین وجه و شیوه نزدیک شوید «لَا تَقْرُبُوا»: مراد تصرف و دست بردن در مال یتیم است. بناءً دخالت و کارگردانی شما در مال یتیم باید به شیوه‌ای باشد که بهترین منافع را برای مال وی تأمین کند و این البته با قرار دادن مال وی در چرخه بازده‌آور و مولد اقتصادی و در یک روند سودآور و رشد دهنده است نه با تلف کردن و به مخاطره افکندن.

یعنی منفعت یتیم در آن نهفته می‌باشد و انفاق بر یتیم از آن بدون اسراف باشد. نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، از باب مبالغه است و هدف از آن، نهی از دست بردن به مال یتیم می باشد؛ به تلف کردن آن، یا به شیوه‌ای که تباه کننده مال وی است اما به کار انداختن مال یتیم از سوی ولی به شیوه‌ای که نیکوتر است، مانعی ندارد. «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» «أَشُدَّهُ»: مراد رشد عقلانی و حسن تصرف در امور است (نساء / 6). تا آنگاه که یتیم خود به سن رشد برسد، و یتیم میتواند به شیوه‌ای درست از مال خود استفاده کند. یعنی عقلش به کمال رسید و قوای حسی و حرکتی وی کامل شد، به‌طوری‌که به امور مالی خویش میتواند رسیدگی کند. در این حالت است که شما باید مالش را به وی بسپارید، یا در آن با اجازه‌اش تصرف کنید. البته بلوغ جنسی بدون بلوغ عقلی کافی نیست. یعنی زمان واگذاری مال یتیم به خود او، وقتی است که به بلوغ فکری و اقتصادی و جسمی برسد.

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» مفسر عبدالرؤف مخلص هروی در تفسیر این آیه می نویسد: «و به عهد وفا کنید» یعنی: به عهد خود با خدای خود بر وجه شرعی آن قیام کنید و این با نگاهداشت و رعایت اوامر و نواهی حق تعالی و تطبیق قانون مورد پسند شرع انور میسر است. همچنین عهد و پیمان خود با مردم را نگهدارید؛ مگر آن‌که بر جواز عهد شکنی با آنان دلیل به خصوصی وجود داشته باشد «زیرا که از عهد پرسش خواهد شد» در آخرت، که به عهد و پیمان خود با خدا و مردم چه کرده‌اید؟.

اسلام درباره وفای به عهد و پیمان تاکید میکند و شدت می‌ورزد. چراکه وفای به عهد و پیمان ملاک استقامت و یقین و پاکی در درون فرد و در زندگی اجتماعی است. به صورتهای گوناگون در قرآن و حدیث از وفای به عهد و پیمان سخن رفته است و مکرر گردیده است، چه عهد و پیمان با خدا باشد، و چه عهد و پیمان با مردمان باشد. یا این‌که عهد و پیمان فردی یا گروهی و یا دولت باشد. عهد و پیمان حاکم و فرمانروا باشد و یا عهد و پیمان محکوم و فرمانبردار باشد. وفای به عهد و پیمان در واقعیت تاریخی اسلام به پله و درجه والائی رسیده است، تا بدانجاکه بشریت جز در سایه اسلام بدین پله و درجه وفای به عهد نرسیده است.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾
و هنگامی که پیمان می کنید، پیمان را کامل (و تمام) دهید، و با ترازوی درست وزن کنید، این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است. (۳۵)

تفسیر :

موضوعات خرید و فروش و رعایت حقوق مردم در معاملات، چنان مهم است که قرآن عظیم الشان در آیات متعددی بدان تاکید ورزیده، و بزرگترین آیه قرآن، (بقره، 282). مربوط به آن و سوره‌ای به نام «مطففین» (کم‌فروشان) نام نهاده شده است. اولین دعوت بعضی پیامبران، همچون حضرت شعیب نیز ترك كم فروشی بوده است. (مراجعه شود؛ آیات، 181-183 شعراء)

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ» و چون یکی از شما پیمان می‌کرد باید پیمانه را تمام و کامل دهد، نه این که برای خود زیاد ببرید و به دیگری کم بدهید.

«وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ» و هنگامی که برای مردم وزن می‌کردید، با ترازوی عدل وزن کنید یعنی با ترازو و میزان راست و درست و بدون حيله و نیرنگ اشیا را وزن کنید. ترازو و وسایل سنجش و محاسبات تجاری، باید سالم و دقیق باشد.

«قسطاس»، از ترکیب دو کلمه‌ی «قسط» به معنای عدل و «طاس» به معنای کفه‌ی ترازو می‌باشد.

قسطاس: ابزار سنجش کالا است، که قیان، ترازو های سنجش طلا و غیر آن از ابزارهای سنجش را در برمیگیرد. قسطاس مستقیم: آن ترازو و ابزار سنجشی است که از وزن حقیقی نه چیزی کم کند و نه برآن بیفزاید بلکه اشیا را به طور درست آن وزن نماید.

«ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» بیگمان در تمام دادن پیمانه و وزن خیری است در دنیا، که عبارت از برکت و رشد و نماء است و نیک فرجامی است در آخرت، با اجر و پاداش الله متعال.

رعایت عدالت در وزن کردن و پیمانه از جمله بهترین نیکی در دنیا و نیکوترین ثروت آخرت است. نباید فراموش کرد که: دَقَّتْ در ترازو، وزن و محاسبات، عامل خیر و برکت است و کم فروشی، خیر و برکت را می‌برد.

در حدیث شریف آمده است: «کسی بر انجام دادن حرام قادر نمیشود و سپس آنرا ترک نمیکند درحالیکه از ترک آن هیچ انگیزه دیگری جز ترس خداوند متعال ندارد مگر این که خداوند به طور عاجل در دنیا قبل از آخرت چیزی را که بهتر از آن است به او عوض می‌دهد».

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾

و از چیزی که به آن علم نداری، پیروی نکن، بدون شک گوش و چشم و دل، هر یک از اینها از آن مورد باز خواست خواهند شد. (۳۶)

تفسیر :

زندگی باید بر اساس علم و اطلاعات صحیح، دقیق، منطقی و بصیرت استوار باشد، طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی. یعنی از چیزی را که بدان علم و یقین نداری دنبال نکن بلکه در کارهای خود اهل تحقیق و بررسی باش، مبدا دنبال شایعات و حدس و گمان‌ها راه بیفتی، بناءً ابتدا باید از صحت و سقم مطلب مطمئن شد. پیروی مکن از چیزی که کاملاً از آن آگاه نیستی، و درستی آنرا به تمام و کمال نمی‌دانی. چه این چیز سخنی باشد که گفته میشود، و چه

روایتی باشد که نقل می گردد. یا این چیز پدیده ای باشد که تفسیر میشود، و چه رخدادی باشد که علت یابی می گردد. و چه یک حکم شرعی و یا یک مساله اعتقادی باشد. همچنین معنی این آیه، شامل شهادت دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن زدن به دیگران، جست و جوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلبازی ها، تقلب ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز میشود. قتاده گفته است: یعنی مگو دیدم، در حالیکه چیزی را ندیده ای، و مگو شنیدم در حالیکه چیزی را نشنیده ای و مگو میدانم در حالیکه چیزی نمیدانی؛ چون خدا از تمام آنها سؤال میکند. (مختصر ۳۷۷/۲).

در حدیث شریف آمده است: «ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث». بر شما باد که از گمان بردن دوری کنید. چه گمان بردن دروغ آمیزترین سخن است. درسنان ابو داوود آمده است: «بئس مطیه الرجل: زعمرا». بدترین وسیله سواری شخص عبارت است از: گمان برده اند.

در حدیث دیگری آمده است: «ان آفری الفری آن یری الرجل عینیه ما لم تریا». دروغ آمیزترین دروغها این است که شخص بگوید در خواب چنین و چنان دیده ام، ولی همچون خوابی ندیده باشد.

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (36) «زیر انسان در قیامت برگوش و چشم و عقل و قلب همه نزد الله متعال مورد محاسبه قرار خواهد گرفت، پس اگر این آلات ابزارها را در راه خیر به کار انداخته بود، حق تعالی به وی پاداش میدهد و اگر آنها را در راه شر گماشت، وی را مجازات و مؤاخذه میکند. قابل یادآوری است که: ذکر چشم و گوش و دل در آیه مبارکه، شاید از باب نمونه باشد، زیرا در قیامت علاوه بر شخص انسان، از دست و پا و اعضای دیگر هم سؤال میشود (مراجعه فرماید: نور، 24؛ یس، 65؛ فصلت، 20). و آنها به سخن آمده، اعتراف میکنند. و ممکن است برای این باشد که انگیزه ی پیروی از دیگران از طریق دیدن یا شنیدن و یا اندیشه و درک است.

به قولی: خداوند متعال این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می آورد و آنها از آنچه که صاحب شان انجام داده است خبر میدهند. طوری که آیات قرآنی و احادیثی متعددی نبوی گواه این حقیقت است.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷)

و در روی (روی) زمین با تکبر راه مرو، بی گمان تو نمی توانی زمین را بشکافی، و (هرگز) در بلندی (و قامت) به کوه ها نمی رسی. (۳۷)

تفسیر :

دین مقدس اسلام از جمله ادیانی ابراهیمی که رهنمود های خاصی خویش را در تمام عرصه های زندگی به تفصیل ودقت و زیبایی خاصی بیان داشته است، دین اسلام علاوه بر مسائل اعتقادی، سیاسی، نظامی و اقتصادی، برای کارهای جزئی مانند رفت و آمد بیرون خانه و آداب مسافرت هدایات و دساتیر خاصی خویش را بیان داشته است. از جمله میفرماید: - «وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ» «لَقمان، 61» در راه رفتن، میانرو باش.

- «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» «فرقان، 63» بندگان خدا آنانند که در زمین با آرامش و بی تکبر راه می روند.

و طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» و ای انسان! با ادا و تکبر در زمین راه مرو.

«إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (37)» زیرا تو مخلوقی ضعیف هستی که نه توان آن داری تا با گام برداشتنت بر روی آن، زمین را بشکافی و هرگز هم نمی توانی در بلندی به کوهها برسی؛ زیرا تو نسبت به کوهها بسیار کوتاه، ضعیف و ناچیز هستی. بدین ترتیب در آیه مبارکه؛ علت نهی از تکبر را بیان کرده است؛ یعنی ای انسان! تو کوچک و ضعیفی، تکبر شایسته و برازندهی تو نیست. پس چگونه بر روی زمین تکبر و فخر فروشی میکنی در حالیکه نمی توانی در زمین اختلال یا شکافی ایجاد کنی؟ و چگونه در مقابل کوهها گردن فرازی میکنی و انگهی در گردن فرازی به آنها نمیرسی؟ پس تو که از آنها کوچکتر و ضعیفتری چگونه تکبر و فخر فروشی و خود بزرگ بینی از خود ابراز میداری؟ و از زمین و کوه ناچیزتری پس چرا ادا و اطوار از خود نشان می دهی؟ این بیان متضمن تحقیر و سرزنش خودخواهان و متکبران است.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او را رفعت میبخشد پس او نزد خود حقیر اما نزد خداوند بزرگ است».

همچنین در حدیث شریف آمده است: «در اثنايي که مردی از امت‌های قبل از شما خرامان خرامان راه میرفت و دو جامه گران قیمت پوشیده و به آنها می‌بالید، ناگهان زمین او را فروبرد و او تا روز قیامت در آن می‌جنبد». یعنی همچنان در آن فرو میرود.

در حدیث دیگری آمده است: «من تواضع لله رفعه فهو في نفسه حقير وعند الناس كبير. ومن استكبر وضعه الله، فهو في نفسه كبير وعند الناس حقير. حتى لهو أبغض إليهم من الكلب والخنزير» هر کس به خاطر خدا فروتنی کند خدا او را بالا میبرد و والا میگردانده چنین کسی خوشتن را کوچک و ناچیز میداند، ولی مردمان او را بزرگ و سترگ میشمارند. و هر کس تکبر ورزد و خودبزرگ بینی کند خدا او را کوچک و حقیر میگرداند. او خوشتن را بزرگ و سترگ میشمارد، ولی مردمان او را کوچک و حقیر میشمارند. تا بدانجا که مردمان او را از سگ و خوک نیز بدتر و پست‌تر به حساب می آورند.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸)

همه این دستورات و فرمان هایی که [در آیات گذشته بیان شد، سرپیچی از آنها] گناهش نزد پروردگارت ناپسند است. (۳۸)

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (۳۹)

این (احکام) از آن حکمتی است که پروردگارت به سویت وحی فرستاده است و با الله معبودی دیگر قرار مده که سرزنش شده و رانده شده در دوزخ افکنده خواهی شد. (۳۹)

تفسیر :

«ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» ای پیامبر! آداب و قصص و احکام سودمند، اخلاق ارزشی برتر، آداب نیک و گهر بار و نهی از هر کار زشت و قبیح که خداوند متعال برایت بیان کرده و بر تو نازل و وحی نموده است، همه از اموری است که انسان را پاکیزه و مهذب می سازد.

یعنی همه اوامر و نواهی که در آیات قبل گذشت و از آیه: «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» (آیه: 22 الإسراء) که نهی از شرک است شروع و به این آیه که باز هم با نهی از شرک: «وَلَا

تَجْعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا» [الإسراء: 39] ختم میشود و در مجموع بیست و پنج تکلیف را از اوامر و نواهی دربر می‌گیرد.

«وَلَا تَجْعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَذْهُورًا» و با خدای یگانه معبود دیگری قرار مده و غیر وی را با وی شریک مگردان و گرنه در آتش جهنم به چنان حالی افکنده خواهی شد که هم نفست تو را سرزنش میکند و هم مردم تو را به باد ملامت می‌گیرند، در عین آنکه از رحمت خداوند متعال نیز طرد شده و از هر خیری محروم می‌شوی، خلق تو را مذهب و خالق تو را معذب می‌سازد.

امام صاوی گفته است: احکام با سفارش به توحید ختم شده است همان‌طور که به آن شروع شد، تا نشان دهد که توحید اول و آخر امور است، و رأس و اساس هر امری می‌باشد و اعمال بدون توحید باطل است و ارزشی ندارد. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲/۳۵۰). ابن عباس (رض) می‌فرماید: «همه کتاب تورات در پانزده آیه از سوره بنی‌اسرائیل خلاصه شده است». «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (40 الی 44) در مورد منتسب کردن پروردگار به داشتن فرزند و شریک و مثل و مانند بحث بعمل می‌آورد.

أَفَأَصْنَأَكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾
آیا پروردگارتان شما را به داشتن پسران برگزیده و برای خود از فرشته‌ها دختران گرفته است؟ بی گمان شما سخن بزرگ (و زشتی) می‌گویید. (۴۰)
تفسیر :

قابل یادآوری است که: از جمله عقاید انحرافی مشرکان یکی این بود که فرشتگان را دختران الله متعال قلمداد میکردند، طوری‌که قرآن عظیم الشان بارها با این مسأله تماس گرفته و آنرا دروغ و تهمت بزرگ و ناروا شمرده است، از جمله: (در آیه 39 سوره طور) می‌فرماید: «أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمْ الْبُنُونَ» (آیا خداوند را دختران و شما را پسران است (که به خیال خودتان احساس برتری کنید؟) و یاهم در (آیه: 21 سوره نجم) می‌فرماید: «أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى» (آیا (این گونه می‌پندارید که) پسر برای شما است و دختر برای خداوند؟) البته عقیده به فرزند داشتن خدا، نزد یهود و نصارا هم بوده است، ولی اعتقاد به دختر داشتن، مخصوص بت‌پرستان است.

طوری‌که در آیه مبارکه می‌فرماید: «أَفَأَصْنَأَكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا» در این آیه مبارکه عرب را به صورت توبیخ مورد خطاب قرار داده است: آیا الله یگانه قهار شما را به بخشیدن فرزندان ذکور اختصاص داده و خود از فرشتگان برای خویش دخترانی برگرفته است؟ بیگمان این سخن شما بی نهایت زشت، بی شرمانه و وقیحانه است؛ «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا» هر آینه شما سخنی بس بزرگ می‌گویید، که در جرأت و جسارت بر پروردگار با عظمت و زشتی و وقاحت به پایه‌ای است که فروتر از آن هیچ حد و پایه‌ای نمی‌توان تصور کرد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤١﴾

و به راستی (ما) در این قرآن (حقایق را به روشهای) گوناگون بیان کردیم تا پند و عبرت گیرند، (ولی) جز بر نفرت و گریزشان نمی‌افزاید. (۴۱)

تفسیر :

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا» «صَرَّفْنَا»، بیان گوناگون و متنوع و تکرارهای مختلف گفتار در جهت روشن‌تر شدن موضوع بحث است. انسان فطرتاً تنوع طلب است، خواه در طبیعت باشد، یا کتاب الهی و این رمز برخی تکرارها و تنوع بیانها در قرآن عظیم الشأن است. و به راستی پروردگار با عظمت ما در قرآن حقایق را به روشنی تمام بیان نموده، احکام، وعد و وعیدها، داستان‌ها و مثل‌ها را واضح به تصویر کشیده است تا مردم از آنها بهره گرفته و از پندها و عبرت‌های آن استفاده نمایند، و از شرک و گمراهی که در آن فرو رفته‌اند، منزجر گشته و بیرون بیایند. و باید گفت که: حکمت تکرار در آیات قرآنی، برای تذکر و پندگیری است.

«وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا» اما این بیان، اهل ستم و طغیان را جز دوری از طاعت خدای رحمان و فرو روی بیشتر در پیروی از شیطان نمی‌افزاید. و این نیست جز به سبب امراض قلبی، عقل‌ها و روان‌هایشان.

قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

بگو اگر با او خدایانی- آنچنان که آنها می‌پندارند - بود، سعی میکردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند. (۴۲)

تفسیر :

مشرکان، الله متعال را قبول داشتند و «الله» را آفریدگار هستی می‌دانستند، ولی بت‌ها را شفیع خود یا شریک خدا می‌پنداشتند. این آیه مبارکه وجود چنین رابطه‌ای را میان خدا و بت‌ها نفی میکند، چون بت‌ها نه میتوانند قدرت را از دست خدای بزرگ بیرون آورند، نه راهی برای تقویت خود دارند.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: ای پیامبر! به کافران بگو: اگر باخدای یگانه خدایانی دیگر بود یقیناً آن خدایان به سوی مغلوب ساختن خدای صاحب عرش عظیم، راهی می‌جستند و قطعاً میکوشیدند تا با وی به نبرد پرداخته و بر بعضی از گسترهٔ مُلکش مسلط شوند و لیکن او یگانه و یکتاست و در ربوبیت و الوهیت خود هیچ شریک و همتایی ندارد.

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤٣﴾

(لیکن) او پاک و منزّه و بلند مرتبه است از آنچه (مشرکین) می‌گویند به بلندی بس بزرگ. (۴۳)

تفسیر :

خداوند با عظمت از هرگونه شریک آنچه را کفار به وی نسبت میدهند پاک و منزّه است و میان ذات مقدّس او و خرافاتی که می‌گویند، فاصله و برتری بسیاری است. او در ذات، قدرت، قهر و غلبه، بر خلقتش والا و با اعتلا میباشد، چنان اعتلای بزرگی که سزاوار جلال و عظمتش هست. زیرا او واجب الوجود و باقی بالذات است. هرکه و به هر مقدار خدا را ستایش کند، باز خداوند برتر از آن گفته‌ها و توصیف‌هاست.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾

آسمان های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح میگویند، و هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او میگوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید، بی گمان او بردبار (و) آمرزنده است. (۴۴)

تفسیر :

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ» تمام کائنات تسبیح خوان و ثناگویش میباشد. زمین و هفت آسمان و مخلوقات مستقر در آنها، او را تنزیه و تقدیس می کنند. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» تمام آنچه در عالم هستی است گویای عظمت خدا می باشند و بر یگانگی اش شاهد اند. یعنی هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای او میگوید.

در تفسیر فی ظلال آمده است: صحنه ای تک و منفرد در جهان هستی این است که انسان به نظر بیاورد که هر سنگ ریزه و هر سنگ و هر دانه و هر برگ و هر میوه و هر سبزه و هر درخت و هر حشره و هر خزنده و هر انسان و هر جنبنده روی زمین و هر شناور در آبها و هوا و ساکنان آسمان همگی خدا را ثنا و تسبیح گویند. رو به سوی مقام والای او دارند، و هر زمان روح پاک و صاف گردد، اسرار این وجود راکه غافلان آنرا درک نمی کنند، در می یابد. «(فی ظلال ۳۹/۱۵).

هفت آسمان لاجوردی رنگ و کشتزارهای سبز رنگ و بستان های باطراوت و جنگل های سرسبز و پردرخت، رودها و آبشارهای خروشان و پرندگان نغمه خوان و آفتاب و مهتاب فروزان و درخشان و ابرها و بار آنها همه و همه خدا را تسبیح خوان و ثنا گویند و بر یگانگی او گواهی می دهند. «وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ» (همه چیز نشانه ای دارد که بر یگانگی اش دلالت میکند).

«وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» اما شما تسبیح آنها را نمی فهمید؛ چون به زبان شما نیست. «إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (44)» خدا نسبت به بندگان صبر و حوصله دارد و در کیفر نافرمان شتاب به خرج نمیدهد و توبه کار و پشیمان شده را می بخشد. اگر خدا دارای حلم و حوصله نبود، انسان را با قدرت مؤاخذه می کرد. تعدادی از مفسران گفته اند: تسبیح گفتن تمام اشیا برای الله متعال بنابر حقیقت خود میباشد، یعنی این که: تمام اشیا به طور حقیقی نه مجازی به تسبیح گفتن خداوند متعال ناطق اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی شنود و نمی فهمد.

ابن مسعود (رض) میگوید: «ما در حال خوردن غذا، تسبیح گفتن غذا را میشنیدیم». ابوذر (رض) روایت میکند که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم سنگریزه هایی را به دست گرفتند پس صدای تسبیح گفتن آنها همانند آواز زنبور عسل شنیده می شد».

همچنین نقل است که صدای تسبیح سنگریزه ها در دست ابوبکر و عمر و عثمان (رض) شنیده میشد. نیز در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «جن و انس و درخت و سنگ و کلوخ و هیچ چیز دیگر صدای مؤذن را نمی شنوند مگر اینکه برایش در روز قیامت گواهی می دهند».

پس بانگاهی به این روایات و دیگر روایاتی که نقل آنها در اینجا میسر نیست، در می یابیم که قول این گروه از مفسران بر قول کسانی از ایشان که میگویند: تسبیح گفتن جمادات

مجازی و به زبان حال است نه به زبان قال، ترجیح دارد. ابن کثیر نیز قول اول را ترجیح داده است. «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (45 الی 55) آن گاه که پیامبر قرآن می خواند، مشرکان و انکار کردن دوباره زنده شدن و رد آنان به نرمی با سخنان بهتر و گزیده تر،
وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا ﴿٤٥﴾
(ای پیامبر!) هنگامی که قرآن بخوانی، میان تو و میان کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، پرده ای پوشیده قرار می دهیم. (۴۵)

تفسیر:

قرآن عظیم الشأن وسیله ی هدایت متّقین است، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» «بقره، 2.» و از نشانه های متّقین، یقین به آخرت است، «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» «بقره، 2.» پس قرآن برای آنانکه به قیامت ایمان ندارند، هدایت گر نیست. این همان حجاب پنهانی است که سبب میشود انسان از فهم وحی و لذت درك معارف الهی محروم بماند، گرچه از زبان خود پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز وحی را بشنود.

در «تفسیر انوار القرآن» در معنی این آیه آمده است: میان تو و آنان پرده ای قرار می دهیم که تو را نمی بینند و از آزارشان در امان می مانی، درحالیکه قرائت تو را نمی شنوند و نمی فهمند.

به تأیید این قول نیز روایاتی آمده است؛ از آن جمله روایت ابن کثیر از اسماء دختر ابوبکر (رض) است که فرمود: «چون سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» [المسد: 1] نازل شد، ام جمیل زن ابولهب درحالیکه سنگ بر دست داشت و رجز میخواند، ولوله کنان پیامبر صلی الله علیه وسلم را میجست تا به ایشان حمله کند اما ایشان را که درکنار ابوبکر (رض) نشسته بودند، نمیدید.» از این آیه چنین بر می آید که منکران آخرت تحمل شنیدن آیات الهی را ندارند.

واقعیت امر اینست: شخصی که، قابلیت هدایت را نداشته باشد، تلاوت قرآن، توسّط رسول الله هم بی اثر است.

مفسران مینویسند که: سران و بزرگان قریش به قرآن گوش فرامیدادند، ولیکن آنان با دلهای خود به مبارزه می پرداختند که دل های شان نرم نشوند، و نمیگذاشتند فطرتشان از قرآن متأثر گردد. این بود که خدا میان ایشان و میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرده ای کشید، پرده نهان از دیدگان. آن پرده را همچون پوششی - دلهایشان افکند تا دلهایشان قرآن را فهم نکند. در گوش های شان نیز چیزی بسان کری پدید آورد تا رهنمودها و رهنمونهای قرآن را درک و فهم نکنند. واضح است که: قهر الهی، پس از لجابت و کفر انسان است. در حالی که تلاوت قرآن و عقیده به قرآن می تواند انسان را از شرّ کفّار، در امان نگاهدارد. به تمام وضاحت بیان می دارم که: تلاوت قرآن، روح تبری از مشرکان را در انسان تقویت می کند. الهی تلاوت، و فهم و عمل به دساتیر قرآن را نصیب ما بگردانی. آمین یا رب العالمین.

شان نزول آیه 45:

655- ابن منذر از ابن شهاب روایت کرده است: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم (قرآن کریم را برای مشرکان قریش تلاوت میکرد و آنها را به پیروی از دستورهای نجات بخش آن دعوت مینمود، استهزاکنان می گفتند: دل های ما نسبت به آنچه ما را به

سوی آن دعوت می‌کنی پوشیده و پنهان و گوش‌های ما [برای حرف‌های تو] سنگین است و در بین ما و تو حجاب و پرده است. پس خدا در مورد آنها آیه: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ...» را نازل کرد.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا ﴿٤٦﴾

و بر دلهایشان پوششهایی قرار میدهم تا آن را در نیابند، و در گوشهایشان سنگینی (میگذاریم که نشنوند). و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد میکنی، با نفرت پشت کرده و بر میگردند. (۴۶)

تفسیر :

علماء میفرمایند که: روح بسته و دل مرده، معارف ناب قرآن را نمی‌پذیرد. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ» خداوند متعال بر قلب آن کافران پرده‌ای و پوشش‌هایی قرار میدهد تا معانی قرآن را نفهمند، بناءً گفته میتوانیم که: شنیدن و فهمیدن ساده، غیر از فهم عمیق و لذت بردن از آن است. و درضمن باید یاد آور شد که: محروم ماندن از درك معنویات، قرآن عظیم الشان نوعی از قهر الهی است. «وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» و در گوش‌های شان ناشنوایی قرار میدهم تا آن را نشنوند. «وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوُوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» و ای پیامبر! چون در قرآن پروردگارت را با اسما و صفاتش یادکرده و آنها را دعوتگرانه به سوی توحید و نفی شرک فراخوانی، در حالی پشت میکنند که منکر سخنانست بوده و از روی عناد و استکبار، از پیامت نفرت دارند تا به حق گردن نگذارند. یاد غیر خدا کفر است، یاد خدا و غیر خدا شرک، و تنها یاد خدای یکتا توحید است.

شان نزول آیه:

در بیان شأن نزول آیه آمده است: جمعی از اشراف قریش به دیدار ابو طالب آمدند، در این اثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش! «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوئید تا با این کلمه عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. اما آنها رو برگرداندند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبَتُّعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ﴿٤٧﴾

هنگامی که [وقت قرآن خواندنت] به تو گوش میدهند، ما به هدفی که برای آن گوش میدهند داناتریم، و نیز هنگامی که باهم پنهانی صحبت میکنند، وقتی که ظالمان میگویند: (مسلمانان) جز مرد جادو شده را پیروی نمی‌کنید. (۴۷)

تفسیر :

«نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ» خداوند، از اهداف و اغراض مردم نیز آگاه است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: ما هدف آنها را از گوش دادن به قرآن به خوبی می‌دانیم که منظور شان تمسخر و استهزا می‌باشد. همه‌ی شنوندگان، حسن نیت ندارند، از این رو گوش فرا دادن شان به منظور پذیرش حق و بهره بردن از آن نیست.

مفسران گفته‌اند: مشرکان در محضر پیامبر صلی الله علیه و سلم می نشستند و و انمود میکردند که به قرآن گوش میدهند و در واقع مقصودشان تمسخر بود، آنگاه آیهی دلداری دادن پیامبر صلی الله علیه و سلم و تهدید مشرکین نازل شد: «إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ» ای محمد! وقتی به قرآن خواندنت گوش میدهند در همان حال با هم زیر لبی در بین خود نجوا می‌کنند.

«إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا» دشمنان، چون توجّه مردم را به رهبران الهی می‌بینند، با تهمت و دروغ به آنان ضربه می‌زنند. در آن هنگام همان کافران فاجر، بعضی به بعضی دیگر از روی دروغ و بهتان می‌گویند: در حقیقت به این مردی که از وی پیروی میکنید، سحر و جادویی رسیده است که عقلش را پاک از بین برده است، که این البته دروغ و بهتانی از سوی‌شان بیش نیست.

انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸)

بنگر چگونه تو را به صفاتی [چون شاعر، کاهن، ساحر و مجنون] وصف میکنند در نتیجه گمراه شدند، و قدرت پیدا کردن راه (حق) را ندارند! (۴۸)

تفسیر :

ای محمد! بنگر و در شگفت باش که آنها چگونه درباره‌ی تو گاهی می‌گویند ساحر است و زمانی می‌گویند شاعر است و گاهی می‌گویند دیوانه است. آنان که برای رد کردن دین، منطق ندارند، با مثل زدن، به پیامبر بدگویی و او را تحقیر میکنند. در حقیقت با گفتن این دروغ و بهتان‌ها راه را گم کرده‌اند و راه صواب منحرف شدند و به حق توفیق نیافتند. و در این هیچ جای شکی نیست که: توهین به رهبران الهی، عامل گمراهی است. علماء میفرمایند که: گمراهی انسان‌ها به تدریج حاصل میشود، اولاً انسان گرفتار توهین و ضرب المثل نابجا میشود، آنگاه به انحراف، سپس به بن بست میرسد.

وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَوَلَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹)

وگفتند؛ هنگامی که ما استخوان [هایی جدا از هم و ریز ریز] و پوسیده شدیم، آیا به طور قطع در آفرینشی جدید برانگیخته میشویم؟! (۴۹)

تفسیر :

کافران در حال از روز رستاخیز و حشرانکار دارند می‌گفتند: رفات: آنچه که در هم شکند و کهنه و پاشان گردد از همه اشیا؛ چگونه بعد از مرگ به آفرینشی جدید برانگیخته میشویم در حالیکه به استخوان‌های پوسیده‌ای تبدیل شده‌ایم و اجساد ما کاملاً متلاشی شده است؟! بناءً هیچ انتظاری در اینکه دوباره زنده شویم وجود ندارد. استفهام برای استبعاد، تعجب و انکار است، یعنی: چنین چیزی را بسیار بعید و غیر قابل قبول می‌دانیم.

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰)

بگو: (بلی)، سنگ باشید یا آهن، (باز هم شما را دوباره زنده خواهد کرد). (۵۰)

تفسیر :

ای محمد! به آنها بگو: حتی اگر در صلابت و سختی و دشواری تغییر و تحول سنگ گردید یا آهن، اما متیقن باشید که الله متعال آنگونه که شما را در آغاز آفرید، مجدداً باز خواهد گردانید و قادر است شمارا حشر و زنده کند، تاچه رسد به این که استخوان‌های پوسیده باشید؛ زیرا هیچ امری خدا را ناتوان نمی‌کند.

سنگ و آهن از حیات دورترند و سخت‌ترین اشیاء می‌باشند، اما حتی اگر بدن‌تان از جنس سنگ و آهن نیز باشد، که به هیچ وجه قابلیت پذیرش حیات را ندارد، و یا آهن باشید (که از سنگ محکم‌تر است)، یا این که (جز آن دو) چیز دیگری باشید که در نظرتان (از اینها هم) سخت‌تر است (واز قابلیت پذیرش حیات دورتر، باز هم خداوند متعال آن را باز می‌آورد، زنده ساختن مجدد مردگان، حتی اگر سنگ و آهن هم شده باشند، بر خدا آسان است. پس چگونه نمیتواند در حالت تبدیل شدن به استخوان فرسوده و پوسیده شما را بازگرداند و زنده کند؟ به یاد داشته باشید که: بسیاری از چیزها، تنها در ذهن و عقل ما بزرگی می‌نماید، ولی در واقع بزرگ نیست.

دلیل انکار معاد، غفلت از قدرت الهی است. ای انسان عمر دنیا نسبت به آخرت، کم و کوتاه است و هرکس باید مرگ و قیامت را نزدیک بداند و برای آن باید آمادگی داشته باشد مساله رستاخیز، مورد جدال طولانی میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مشرکان بوده است. قرآن مجید بسیاری از اینگونه جدالها را دربرگرفته است. طوریکه یادآور شدیم هرچند که این مساله ساده و روشن است برای کسانی که سرشت حیات و ممات را پیش چشم می‌دارند، و سرشت رستاخیز و همایش همگان را در نظر می‌گیرند. قرآن مجید این مساله را در این پرتو بارها عرضه کرده است. اما مردمان آن را با این وضوح و با این سادگی تصور نمی‌کردند.

أَوْ خَلَقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ﴿٥١﴾

یا آفریده ای از آنچه در ذهنتان [حیات یافتنش] سخت و دشوار می‌آید [بدون تردید با آفرینشی جدید برانگیخته میشوید] پس خواهند گفت: چه کسی ما را باز میگرداند؟ بگو: (همان) ذاتی که بار اول شما را آفرید. پس (از روی تمسخر) سرهایشان را به سوی تکان داده و می‌گویند: آن چه زمانی خواهد بود؟ بگو: شاید که نزدیک باشد. (۵۱)

تفسیر :

بادر نظر داشت اینکه انسان پس از مرگ، متلاشی و خاک می‌شود، ولی باید گفت که خاک، سرچشمه و ماده حیات و زندگی است. گیاهان از خاک میرویند و موجودات زنده در خاک پرورش می‌یابند. پس زنده کردن مردگان از خاک، نزد خداوند متعال مهم و دشوار نیست، حتی اگر شما سنگ و آهن و سخت‌تر از اینها هم باشید، که فاصله‌شان با حیات، دورتر است، باز هم خداوند، شما را زنده خواهد کرد.

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: منکران، دلیلی بر انکار حشر ندارند، تنها سؤال دارند که چه کسی و چه زمانی و چگونه ما را زنده می‌کند؟ جواب قرآن عظیم الشان همین است که: ذاتی که اولین بار شما را آفرید، قدرت بازآفرینی شما را دارد، زمان آن نیز خیلی دور نیست، شاید نزدیک باشد! «مَنْ يُعِيدُنَا؟ مَتَى هُوَ؟ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا» «بگو: شاید که نزدیک باشد» یعنی: آن اعاده مجدد نزدیک است زیرا هر چه که آمدنی باشد.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾

روزی که شما را [از میان گورها برای ورود به عرصه قیامت] فرا می‌خواند، پس [فرا خواندنش را] درحالی که او را سپاس و ستایش می‌گویید، اجابت میکنید، و گمان میبرید که [در دنیا یا در برزخ] جز اندکی درنگ نکرده اید. (۵۲)

تفسیر :

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (٥٢) (این بازگشت به حیات مجدد) روزی خواهد بود که خدا شما را از گور هایتان (برای گردهمائی در محشر) فرا میخواند و شما (فرمان او را) با حمد و سپاس پاسخ میگوئید و گمان میبرید که (در دنیا) جز مدت اندکی ماندگار نبوده‌اید.

این هم صحنه‌ای که کسانی را به تصویر میکشد که رستخیز را نپذیرفته‌اند و آن را دروغ نامیده‌اند. هم اینک برخاسته‌اند و دعوت‌کننده را پاسخ گفته‌اند و آماده شده‌اند، و زبانهایشان را به حمد و ثنای الله متعال گشوده‌اند. جز این سخن حمد و ثناء، گفتار یا جوابی ندارند! این جواب، جواب تعجب آمیزی است که از سوی کسانی داده میشود که منکر روز قیامت بوده‌اند و خدا را قبول نداشته‌اند. هم اینک جواب جز این ندارند که بگویند: حمد و سپاس خدا را سزا است. حمد و سپاس خدا را سزا است...

روزی زندگی دنیا در هم پیچیده و در هم نور دیده میگردد همانگونه که سایه در هم پیچیده و در هم نور دیده میشود: «وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا». و گمان میبرید که (در دنیا) جز مدت اندکی ماندگار نبوده‌اید.

به تصویر کشیدن دنیا بدین گونه ارج و ارزش دنیا را در دلهای مخاطبان ناچیز میگرداند، و ناگهان متوجه میشوند که دنیا بسیار کوتاه است. سایه‌های دنیا و شکل‌های آن در حس و شعور بر جای نمیماند، مگر بدان اندازه که انگار لحظه‌ای است که هر چه زودتر میگذرد، و زمان اندکی است و هر چه زودتر سپری میشود، و سایه‌ای است که به سرعت جمع میگردد و اثری از آن نمیماند.

وَقُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمُ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا (٥٣)

و (ای پیغمبر) به بندگانم بگو: سخنی را بگویند که بهتر است. چون شیطان (بوسیله سخنان ناموزون) در میان ایشان فساد و دشمنی می‌اندازد، همانا شیطان برای انسان دشمن آشکار است. (٥٣)

تفسیر:

«وَقُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و ای پیامبر! به بندگان با ایمانم بگو: وقتی با دیگران سخن میگویند یا در میان خود گفتگو میکنند باید لطیف‌ترین و نیکوترین عبارت را انتخاب کنند و سخنان پاک، و نرم را انتخاب نموده و از بدزبانی و کار برد کلمات خشم برانگیز و روح خراش دوری گزینند، «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ» زیرا شیطان برافکندن دشمنی و بغض و کینه در میان مؤمنان حریص است، در حقیقت شیطان در بین انسان فساد و شر برمی‌انگیزد و به سبب سخن خشن و زشتی که از زبان می‌پرد، آتش فتنه و فساد را روشن میکند.

«إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا» و شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است، عداوت و دشمنی شیطان با انسان از قدیم الایام موجود می‌باشد، در کمین نشسته است. نه صلاح و استقامتش را میخواهد و نه برادری و محبتش با برادران مؤمنش را. طوریکه در حدیثی شریف آمده است: به همین سبب در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم از اینکه شخص سلاحی را به سوی برادر مسلمان خویش نشانه گیری کند، نهی کردند زیرا شیطان او را و سوسه میکند و دستش را به نشانه روی برمی‌انگیزد پس چه بسا که او را با آن سلاح هدف قرار دهد آنگاه در گودالی از دوزخ در افتد.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (٥٤)

پروردگارتان به حال شما داناتر است، اگر (الله) بخواهد شما را مورد رحمت قرار میدهد و اگر (الله) بخواهد عذابتان می کند. و ما تو را وکیل بر آنها نساخته ایم (که ملزم باشی آنها اجبارا ایمان بیاورند). (۵۴)

تفسیر :

به ایمان خود مغرور نشویم:

«رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنَّ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ» ای مردم! پروردگار شما به آنچه در نهاد شما میگذرد و به همه احوال شما داناتر است پس اگر بخواهد بر شما رحم میکند بدین گونه که شما را بر ایمان راه نماید و اگر بخواهد شما را گمراه ساخته و در نتیجه عذابتان میکند.

به قولی: این خطاب متوجه مشرکان است لذا معنی چنین است: اگر الله متعال بخواهد به شما توفیق اسلام آوردن میدهد و بدین سان به شما رحم میکند، یا اگر راه عذاب را برگزیدید، شما را بر شرک می میراند و عذابتان می کند.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (54)» انسان ها در انتخاب عقیده آزاد است، حتی پیامبران هم مأمور اجبار مردم بر ایمان نیستند طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! ما شما را بر آنان به عنوان محافظ اعمال کفار نفرستاده ایم، بلکه جز بلاغ چیز دیگری بر عهده تو نیست. تا آنها رابه ایمان آوردن مجبور کنی، بلکه تو را بر حذر دارنده فرستاده ایم، پس هر کس فرمانت را گردن نهد و از راه وسنت ات پیروی کرد، وارد بهشت میشود و هر کس از فرمانت روگردان شود راهی دوزخ می گردد.

خواننده محترم!

در آیهی قبلی خواندیم و ملاحظه نمودیم که؛ تأکید بر خوب حرف زدن بود، در این آیه نمونه هایی از آن بیان شده است: انسان خود را باید بهتر و برتر از دیگران بحساب نیاورد، آنرا تحقیر هم نکند و حتی به کفار نگوید: شما اهل دوزخید و ما اهل بهشت، چرا که چنین روشی، سبب فتنه می شود.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (۵۵)

و پروردگارت به حال هر آنچه که در آسمان ها و زمین است آگاهتر است. و (اگر تو را بر دیگران برتری دادیم بخاطر شایستگی تو است) به یقین برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم و به داود زبور عطا کردیم. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«زَبُورًا»: از جمله کتاب های آسمانی است که بر داود علیه السلام نازل گردیده است. (نساء آیه 163). نام «زَبُورًا»: فقط دو بار در قرآن تذکر یافته است، یکی در همین آیه مبارکه، و یکبار هم در (آیه: 105 سوره انبیاء) طوریکه میفرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ...» در میان کتب فعلی تورات کتابی به نام مزامیر یا زبور داود موجود است که یهودان آن را به داود علیه السلام نسبت می دهند.

تفسیر :

در آیهی مبارکه قبلی، مبحث علم خداوند متعال به انسان ها مطرح شد، ولی در این آیه علم پروردگار با عظمت به همه ی موجودات آسمانی و زمینی بیان مییابد. طوریکه میفرماید: «وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و ای پیامبر! پروردگارت به هر چه در آسمان ها

وزمین است داناست، نه امری پنهانی بر او نهان میماند و نه غایبی از او ناپید است. یعنی خدایت به احوال و مقدرات بندگانش داناتر است، بنابر این هرکس از بندگانش را که بخواهد به نبوت اختصاص میدهد.

مفسر کبیر جهان اسلام مرحوم شیخ علی صابونی می نویسد: این آیه در رد مشرکین آمده است که نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بعید دانسته و میگفتند: یتیم ابو طالب چگونه پیامبر میشود؟ و آن بینوایان ناتوان و ضعیف چگونه به عوض بزرگان و سران جامعه یاران او می شوند؟

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» در میان پیامبران نیز سلسله مراتب و برتری وجود دارد. حتی بهترین اشخاص و متقین با هم یکسان نیستند. در حقیقت او بعضی از پیامبران را در منزلت و مقام بر بعضی دیگر برتری داده است از این جهت که بعضی رابه نزول کتابی بر وی، یا کثرت علم و دانش و حکمت، یا کثرت پیروان و معجزات اختصاص داده است.

از جمله ابراهیم علیه السلام را خلیل خویش خواندیم، موسی علیه السلام را کلیم خویش، عیسی علیه السلام را روح و کلمه خویش، به سلیمان علیه السلام ملوکیت و پادشاهی عظیمی بخشیدیم و محمد(ص) را به اسراء و معراج مشرف کردیم و او را آقا و سرور اولین و آخرین قرار دادیم. تمام این امور، کار خداوندی حکیم و دانا است که هیچ چیز خارج از دایرهی حکمتش اتفاق نمیافتد.

کتاب آسمانی، از نشانه های برتری يك پیامبر است. طوریکه آمده است «وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۵۵)» و زبور را که مشتمل بر حکمت و «فصل خطاب» است بر داود نازل کردیم. قتاده میفرماید: «ما علما در میان خود میگفتیم: زبور دعایی است که به داود علیه السلام تعلیم داده شد و شامل تحمید و تمجید خداوند متعال بود و در آن بیان حلال و حرام و احکام و حدودی وجود نداشت».

خوانندگان محترم!

طوریکه مشرکان، زنده شدن بعد از مرگ را انکار می کردند. الله متعال آن را مردود شمرد و در برابر معجزات حسی مادی نیز سرسخت و بی باور بودند و در ایمان آوردنشان اثر نمی کرد. (ملاحظه شود در آیات متبرکه که 90 الی 93 همین سوره).

بناءً در آیات (56 الی 60) نیز خواسته های حسی و معجزه های مادی مشرکان عرب را هم چون پیشینیان - بی اساس می شمرد؛ چون روشن است با دیدن آن نیز فرمان حق را نمی پذیرند و ایمان نمی آورند و آیهی 60 نشانه این است که الله یار و مددکار پیامبر است و بر تمام هستی احاطه دارد.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (۵۶)

بگو: کسانی را که به جای خدا [معبودان خود] پنداشتید، [بخوانید تا بفهمید که] آنها نمی توانند زیانی را از شما دفع کنند و نه [آن را از شما به دیگری] انتقال دهند. (۵۶)

تفسیر :

سراغ غیر خدا رفتن و به آن امید و دل بستن، خیالی بیش نیست. «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ» ای پیامبر! (ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: کسانی را که بجز خدا (شایسته پرستش) می پندارید (به هنگام بلا، به کمک) بخوانید، اما (خواهید دید که) نه توانائی دفع زیان و رفع

بلا از شما را دارند، و نه میتوانند آن را دگرگون سازند (آنها قادر نیستند که؛ ناخوشیها را به خوشیها تبدیل کنند و یا این که از اندوه دردها شما بکاهند).
حسن بصري گفته است: یعنی ملایک و عزیر و عیسی را بخوانید که میگفتید: آنها در نزد خدا شفیع ما می شوند.

«فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا» (56) «غیر خدا، نه میتواند خطر را رفع کند و نه آنرا به دیگری برگرداند، و یا آن را تبدیل کند و یا تخفیف دهد.
آیه مبارکه با تمام صراحت اعلام می دارد که: آنها قدرت دفع بلا را از شما ندارند، نه بلایی را از شما بر طرف میکنند، نه آن را از شما به دیگران بر میگردانند و نه توان آن دارند تا بلا را از حالی به حال دیگری متحول سازند و کسی که زیان را دفع نموده، بلا را بر میگرداند، نعمت‌ها را جلب نموده و رفاه و خوش روزگاری می آورد همانا پروردگار زمین و آسمان است.

شان نزول آیه 56:

656- ک: بخاری و دیگران از ابن مسعود (روایت کرده اند: جماعتی از انسان‌ها گروهی از اجنه را پرستش می کردند، مدتی بعد اجنه مسلمان شدند، اما انسان‌ها همچنان آنان را می پرستیدند. آنگاه الله متعال آیه: «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ» را نازل کرد. (موقوف صحیح است، بخاری 4715، مسلم 3030، نسائی در «تفسیر» 307 تا 309، طبری 22376 و 22380 از ابن مسعود به قسم موقوف روایت کرده اند. به «قرطبی» 4031 و «زاد المسیر» 889) مراجعه فرماید.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

کسانی را که (کافران) آنانرا می پرستند (مانند فرشتگان و عیسی و بعض جن‌ها)، خودشان به سوی پروردگارشان تقرب میجویند که کدام یک از آنها به الله نزدیکترند و به رحمت وی امیدوارند و از عذاب او می ترسند، بی گمان عذاب پروردگارت همواره ترسناک است. (۵۷)

تفسیر:

«يَبْتَغُونَ»: می جویند. دنبال میکنند و میطلبند. «الْوَسِيلَةَ»: چیزی که انسان را به اجر و پاداش خدا برساند و او را به خدا نزدیک گرداند که با انجام طاعات و ترک معاصی ممکن و مقدور است (مأذبه آیه 35). «أَيُّهُمْ أَقْرَبُ»: آنان که به خدا نزدیکتر و در درگاه حق مقربترند.

وَأِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾

هیچ شهری [از شهرهای یاغیان و مفسدان] نیست مگر آنکه آنرا پیش از قیامت [به عذاب] نابود میکنیم یا به عذابی سخت دچار می سازیم. انجام این کار در کتاب [لوح محفوظ] نگاشته شده است. (۵۸)

تفسیر:

باید با تمام صراحت و وضاحت گفت که: زندگی ابدی برای هیچ کس ماندگار و پایدار نیست طوریکه میفرماید: «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا

شدیداً» هر شهر و دیاری را (که اهل آن ستمکار و ظالم باشند) پیش از روز قیامت (به مجازات میرسانیم و) نابودش میگردانیم، یا (اهالی) آنرا به عذاب سختی گرفتار می نمائیم. این (مجازات دنیوی پیش از مجازات اخروی) در کتاب (الهی لوح محفوظ) ثبت گردیده است.

«كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» (58) این (مجازات دنیوی پیش از مجازات اخروی) در کتاب (الهی لوح محفوظ) ثبت گردیده است.

و قلم قضا و قدر بر آن رفته است و تغییر پذیر نیست. یعنی وقوع آن حتمی گردانیده شده است. باید گفت که: برچیده شدن بساط زندگی روی زمین، نه يك تصادف، بلکه حکم قطعی بر اساس قانونی است که خداوند متعال، از پیش تعیین و ثبت کرده است.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾

و (چیزی) ما را از فرستادن معجزات (مورد نظر مشرکین) باز نداشت؛ جز اینکه پیشینیان آنرا تکذیب کردند، و به (قوم) ثمود، ماده شترکه (معجزه‌ای) روشنگر بود، دادیم، پس (آنها) به آن ستم کردند (و آنها کشتند). و ما معجزات را جز برای ترسانیدن نمی فرستیم. (۵۹)

اسباب نزول آیه 59:

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه مینویسند که: مشرکان معجزاتی عظیم از پیامبر صلی الله علیه و سلم درخواست میکردند، از جمله از او میخواستند کوه صفا را به طلا تبدیل نموده و برای آنان کوه ها را هموار کند، و زمین برای زراعت به وجود آید، آنگاه خدا به پیامبر صلی الله علیه و سلم با در نظر داشت؛ (تجربه‌ی تاریخ، کفار لجوج با دیدن این نشانه‌ها نیز ایمان نمی‌آوردند و نظام آفرینش، دستخوش هوس های افراد لجوج نمی شود.) خبر داد در صورتی که خواسته های آنان برآورده شود و ایمان نیآورند، مستحق مجازات و عذاب و نابودی می شوند. اما حکمت الله سبحان و تعالی چنان اقتضا کرد که به آنها فرصت بدهد؛ زیرا می دانست در بین آنان هستند افرادی که ایمان بیآورند و از اولاد آنان افرادی با ایمان پیدا می شوند، از این رو درخواست آنها را اجابت نکرد.

تفسیر :

«وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ»: هیچ امری مانع ما نشد که معجزات و خوارق مورد درخواست قومت را انجام دهیم جز تکذیب ملت‌های پیشین که آنها هم چنین معجزاتی را درخواست کردند و بعد از انجام شدن درخواستشان از در تکذیب درآمدند، در نتیجه آنها را نابود و ریشه‌کن کردیم. باید گفت که: خداوند بر هر کاری تواناست، اما کارش بر اساس حکمت است، نه ارضای هوسهای مردم. «وَآتَيْنَا ثُمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا»: به یاد داشته باشید که: توهین به مقدسات و تکذیب معجزات، قهر و عذاب الهی را به دنبال دارد. به قوم صالح شتر عطا کردیم که آیت و دلیلی نمایان و معجزه‌ای درخشان بود، اما بعد از این که آن را درخواست کردند و درخواستشان اجابت شد، به آن کافر شده واز در انکار در آمدند و به پاس اعمالشان خدا آنها را نابود کرد.

«وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا»: معجزات، وسیله‌ی شناخت و بینش و هشدار مردم است، یعنی: ما معجزات را جز به عنوان مقدمه‌ای پیشاپیش عذاب برای بیم دادن تکذیب کنندگان نمی فرستیم تا شاید ایمان آورند پس اگر ایمان نیآورند، قطعاً عذاب بر آنان فرود می‌آید. یا

ممکن است مراد از «آیات» وقوع حوادثی چون زلزله‌ها، توفان‌ها، رعد و برق و خسوف و کسوف و غیره باشد. طوریکه ابن‌کثیر می‌فرماید: «به ماحکایت کرده‌اندکه در زمان ابن مسعود (رض) زلزله کوفه را لرزاند، او گفت: هان‌ای مردم! در حقیقت پروردگار شما عتابتان میکند پس عتاب او را دریابید و به خود آید».

همچنین روایت شده است که در عهد امیر المؤمنین عمر (رض) شهر مدینه چند بار لرزید پس او خطاب به مردم فرمود: «به خدا که بدعت آوردید! به خدا سوگند که اگر زمین لرزه تکرار شد، با شما چنین و چنان خواهم کرد!».

قتاده (رح) می‌فرماید: الله متعال انسان را به دلایل مورد نظر خود می‌ترساند تا شاید عبرت بگیرند و از گمراهی برگردند. (طبری ۱۵/۱۰۹).

وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۶۰)

و [یاد کن] هنگامی را که به تو گفتیم: بدون شک پروردگارت به مردم احاطه کامل دارد. و رؤیا و خوابی را که به تو نشان دادیم و درخت نفرین شده در قرآن را جز (وسیله) آزمایش برای مردم قرار ندادیم، ما ایشان را بیم می‌دهیم، ولی جز بر سرکشی شدید آنان نمی‌افزاید. (۶۰)

تفسیر :

«وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ»: ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که به تو گفتیم: علم خدا به گذشته و آینده‌ی تمام انسان‌ها احاطه دارد. پس هیچ چیز از اوضاع و احوال آنان بر او پوشیده نیست، او به یقین می‌داند آنها ایمان نمی‌آورند، حتی اگر آیات و معجزات در خواستی آنها را برآورده نمایی.

به قولی: مراد از مردم، مردم مکه‌اند و معنی این است: خداوند متعال بر آنان تواناست و به زودی تو را بر آنان مسلط خواهد کرد پس بر عذاب کردن‌شان شتاب مکن «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» «الرُّؤْيَا»: رؤیت.

مشاهده و دیدار. هدف از آن دیدن کردن از چیزهائی است که در شب معراج صورت پذیرفت. طوریکه می‌فرماید: مشاهداتی را که در شب معراج به طور عیان به تونشان دادیم، از قبیل شگفتی‌های زمین و آسمان جز به منظور آزمایش و امتحان مردم مکه نبود؛ زیرا بعد از این که پیامبر صلی الله علیه وسلم آن را برای آنان باز گفت، او را تکذیب کردند و کافر گشتند و بعضی هم مرتد شدند. (طبری ۱۵/۱۱۰).

امام بخاری فرموده است: از ابن عباس (رض) روایت شده است که مشاهدات عینی می‌باشد و پیامبر صلی الله علیه وسلم در شب اسرا دید نه در خواب و رؤیا.

«وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» «الشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ»: درخت نفرین شده. هدف از آن همانا درخت زقوم است که خوراک گناهکاران است و این درخت در دوزخ می‌روید. علت تسمیه آن بدین نام، از آن جهت است که چنین درختی نشانه دوری از رحمت خدا و لعن خورندگان آن است.

طوریکه در آیه مبارکه آمده است: درخت نفرین شده در قرآن یعنی درخت زقوم را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم. ابن‌کثیر گفته است: همچنین روایت شده است که چون خدای سبحان از وجود درخت زقوم در جهنم خبر داد و نازل فرمود: «إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ۖ ۶۳» «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ۖ ۶۴» [الصافات: 63-64]، قریش از آن

درخت هراسان شدند پس ابوجهل دخترکی را دستور داد تامقداری خرما و قیماق را در هم آمیخته پیش او بیاورد آنگاه به صورت تمسخر امیز به یارانش گفت: زقوم بخورید، یعنی زقوم همین است و هراسان نباشید. (مختصر ۳۸۶/۲).

«وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» «و ما آنان را بیم می دهیم ولی جز بر طغیان شدید آنها نمی افزاید» یعنی: ما با نزول آیات، آن جماعت مشرک را از انواع عذاب و با دلایل بازدارنده میترسانیم، اما آنها بیشتر بر کفر و گمراهی خود اصرار می ورزند و بر آن می افزایند، بنابر این خوارق برای آنان سودی دربر ندارد و معجزه‌ی اسراء و معراج و ترساندن آنها به درخت زقوم، جز تمسخر و استهزا و غرق شدن در گرداب گمراهی بر آنان نیفزود.

شان نزول آیه 60:

659- ابویعلی از ام هانی (رض) روایت کرده است: چون پیامبر اکرم (شب هنگام به معراج برده شد، صبحگاه جریان رفتن خویش را برای عده‌ای از قریش بیان کرد. آنها تمسخر و استهزا کردند و از پیامبر دلیل و حجت خواستند. او نیز بیت المقدس را برای آنها توصیف کرد و قصه کاروان را برای آنها یادآور گردید. ولید بن مغیره گفت: این جادوگر است. آنگاه الله متعال آیه: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» را نازل فرمود. (در المنثور 345 / 4 و سیره ابن هشام 3 / 2 و 11).

660- ابن منذر نیز از حسن بصری به همین معنی روایت کرده است. (این مرسل و مراسل حسن واهی هستند).

661- ابن مردویه از حسین بن علی (روایت کرده است: یک روز صبح رسول الله صلی الله علیه وسلم (خیلی غمگین بود، از آن حضرت پرسیدند: ای رسول الله! برای چه غمگین و دلتنگی؟ هرگز غمگین مباش، زیرا رؤیای خودت برای آن ها فتنه و ابتلا است. آنگاه خدا «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ» را نازل کرد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (61 الی 70) در مورد قصه‌ی آدم علیه السلام با ابلیس، فرشتگان و پیروی از دستور الله، برخی دیگر از نعمتهای الله، مورد بحث قرار گرفته است. قابل تذکر است که داستان و قصه‌ی آدم در سوره های: (بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف، طه و ص) به بیان گرفته شده است.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِينًا ﴿٦١﴾ و (به یادآور) زمانی را که به فرشتگان گفتیم: که برای آدم سجده کنید، پس همه آنها سجده کردند بجز ابلیس که (باوجود سجده نکردن) گفت: آیا برای کسی سجده کنم که او را از گل آفریده ای؟ (۶۱)

تفسیر:

و روزی را به یادآور که خداوند متعال به فرشتگان دستور داد تا از روی احترام و تقدیر، برای آدم سجده کنند پس فرمان را به جا آورده و همه سجده کردند، جز ابلیس که عصیان و تمرد ورزیده از سجده سر باز زد و مستکبرانه گفت: چگونه برای آدم سجده کنم در حالیکه او آفریده ضعیفی است از گل؟

قابل یادآوری است که: سجده برای غیرالله، ولی اگر به امر پروردگار باعظمت صورت گیرد هیچگونه موانع در آن نمی باشد.

«قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً (61)» استفهام انکاری است یعنی آیا من با این همه عظمت و بزرگی که دارم برای این ناتوان و حقیر سجده ببرم که او را از گل درست کرده‌ای؟ این هم حسادت ابلیس در حق آدم است. کل را ذکر میکند، ولی دمیدن جان متعلق به الله سبحان و تعالی را در این گل را از یاد می‌برد!

ولی باید گفت: انسان گل سرسبد مخلوقات است، چرا که فرشتگان معصوم در برابر او سجده کردند. فرشتگان، تسلیم فرمان الهی شدند. ولی شیطان که: اعتقاد به برتری های موهوم، شیطانی داشت، از بردن سجده ابا ورزید.

اعتراض به حکمت، عدل و امر الله، بدتر از سجده نکردن است. اجتهاد اساساً در مقابل نصّ ممنوع میباشد. ولی دیده شد که: ابلیس لعین؛ در برابر نصّ خداوند، اجتهاد کرد. حسد ابلیس و خود برتر بینی اش؛ چشم حقیقت بین او را بست، خاک و گل بودن آدم را دید، ولی روح الهی «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (آیه: 72 سوره ص).

یادداشت:

در قرآن عظیم الشان در بسیاری از سوره ها به مسأله‌ی سجود فرشتگان و سرپیچی ابلیس تذکری بعمل آمده است:

در ضمن قابل یادآوری است که: ابلیس، از جنّ است، «كَانَ مِنَ الْجِنِّ» (آیه 50 سوره کهف) و لشکریانی دارد، «وَجُنُودٌ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ» (آیه: 95 سوره شعراء). و سپاه او پیاده و سواره، «وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ» (آیه 64 سوره اسراء) و عامل انحراف و سجده نکردنش نیز قیاس خاک و آتش بود. «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (آیه 12 سوره اعراف).

قَالَ أَرَأَيْتَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنُؤِخِّرَنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتِكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (٦٢)

ابلیس گفت: (ای الله!) به من خبر ده آیا این همان کسی است که او را بر من برتری داده ای؟ اگر مرا تا روز قیامت زنده بگذاری همه فرزندان را جز عده کمی گمراه و ریشه کن خواهم ساخت! (٦٢)

تفسیر:

شیطان ملعون از باب تکبر و عصیان علیه امر الله متعال به سجده در برابر آدم به خدایش گفت: به من خبر ده، این آفریده از گل که او را بر من فضیلت داده‌ای چرا؟ در حالی که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل؟ دل کندن و بریدن از مقام و منزلت، یکی از سخت‌ترین امتحانات است.

«لَئِنْ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتِكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا» پس اگر مرا تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی (با گمراهی) نابود می‌گردانم (و لگام و سوسه را به دهانشان می‌زنم و به جاده خطا و گناهشان می‌کشانم).

بر آنان چیره می‌گردم و ایشان را احاطه می‌کنم و زمام اختیارشان را به دست می‌گیرم و ایشان را به قبضه قدرت خود در می‌آورم و هرگونه که بخواهم کار و بارشان را می‌چرخانم.

ابلیس غافل از این است که انسان دارای استعداد خیر و هدایت است همان‌گونه که دارای استعداد شر و گمراهی است. غافل از این است این آفریده حالا تی برایش پیش می‌آید که با خدا ارتباط پیدا میکند و بالا میرود و اوج می‌گیرد و از شر و گمراهی مصون و محفوظ

میگردد. غافل از این است که این مزیت انسان است و او را از سرشت یگانه‌ای جدا میسازد که همه موجودات دیگر - آن سرشته شده‌اند و به طور اتوماتیک و بدون اراده راهی را درپیش میگیرند و جز این راه را نمی‌شناسند و نمی‌روند. اراده و اختیار راز این آفریده شگفت انگیز است.

قابل تذکر است که از فحواى آیه مبارکه در می‌یابیم که: ابلیس هم از قیامت آگاه بود و هم به آن ایمان داشت. در ضمن قابل یاد آوری میدانیم که: انسان در برابر وسوسه‌های شیطان، آزاد است و حق انتخاب را خودش دارد.

قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ﴿٦٣﴾

(الله) فرمود: برو، هر کس از آنان از تو پیروی کند، سزای همه شما جهنم است، که سزای وافر (و تمام) است. (۶۳)

تفسیر :

خداوند سبحان و تعالی درخواست و تقاضای مهلت خواهی ابلیس را پذیرفت. و در مقام تهدید ابلیس لعین و پیروانش تا روز قیامت، گفت: برو به تو فرصت دادم، تلاشت را بکن. اما بدان هریک از نسل آدم از تو اطاعت و پیروی کند، قطعاً عذاب تو و عذاب آنها بزرگ است و در آتش جهنم ذخیره شده، انتظار شما را میکشد. یعنی: جهنم سزای تمام و کامل برای شماست که هیچ از سزای تان کاسته نمی‌شود.

از سیاق آیه متبرکه در یافتیم که: جایگاه ابلیس و پیروانش همان دوزخ است. و نباید فراموش کرد که: سزای الهی کامل است، گنهکاران هم سزای گناهان خود را می‌چشند، هم سزای گمراه کردن دیگران را به طور کامل دریافت می‌دارند. امام قرطبی میفرماید: امر «اذْهَبْ» متضمن تحقیر و اهانت است؛ یعنی هر کاری میتوانی بکن، ما تو را مهلت داده و رها کرده‌ایم. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۰).

وَاسْتَغْفِرْ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدِّهِمْ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾

هر کدام از آنها را میتوانی با صدای خودت تحریک کن، و لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها گسیل دار، و در اموال و اولاد با آنان شریک شو، و آنها را با وعده‌ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده ای نمی‌دهد. (۶۴)

تفسیر :

«وَاسْتَغْفِرْ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ» وای شیطان! و هر کس از ایشان را از جن و انس که میخواهی از راه به در بری، او را خوار و نادان بگیر و تحریک نما و او را به فساد دعوت کن تا او را فریب دهی.

ابن عباس (رض) گفته است: صوت شیطان یعنی تمام کسانی که مردم را به معصیت خدا دعوت میکند. امام مجاهد گفته است: صوت شیطان یعنی آواز و ترانه و صدای موسیقی و لهو و لعب. (تفسیر قرطبی ۲۸۸/۱۰).

«وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ» ابلیس برای فریب انسان از یک راه وارد نمیشود، بلکه با تبلیغات، وعده‌ها، آرزوها، وسوسه‌ها، همراهی و مشارکت، پیاده و سواره، انسانرا محاصره میکند و در این میان عده‌ای همراه او میشوند.

طوریکه میفرماید: «وَبَا سَوَارَانَ وَبِیَادِغَانَتَ بَرَّانَانَ بَانِگَ دَرْدَه» یعنی: هر چه در توان داری علیه آنان به‌کارگیر و هیچ کوتاهی نکن و لشکریان سواره و پیاده‌ات را بر

فرزندان آدم بسیج کن تا تو را بر آنان یاری دهند.
ابن کثیر میگوید: «این امر خداوند متعال به شیطان، امری قدری است نه امری شرعی».

امام طبری فرموده است: یعنی سربازان سواره و پیاده‌ی خود را بر آنان بگمار و جارچیان را گسیل بدار که بانگ اطاعت از تو و معصیت از امر مرا جار بدهند.
ابن عباس (رض) گفته است: «خیله و رجه» یعنی هر سوار و پیاده‌ای که در معصیت خدا حرکت میکند. (تفسیر طبری ۱۱۸/۱۵).

و مفسر زمخشری گفته است: کلام به منزله‌ی تمثیل است، و شیطان در غلبه یافتن بر شخص فریب خورده به سوار کاری بی‌پاک و چابک تشبیه شده است که بر قومی حمله‌ور شده و طوری بر آنان فریاد می‌کشد که از جایشان تکان خورده و از محل خود آشفته می‌گردند و با سربازان سواره و پیاده‌ی خود بر آنان یورش می‌برد، تا آنها را کاملاً نابود کند. تفسیر کشاف ۲/۲۷۸.

سید قطب میفرماید: این مجسم کردن وسایل گمراهی و استیلای بر قلوب و مشاعر و عقول است. این مبارزه‌ای است پر سر و صدا که در آن اصوات و بهادران و پیاده نظام به کار می‌روند، صداها‌ی مهیبی برآورده میشود که دشمن را آشفته کرده و آنها را از سنگرهایشان بیرون می‌آورد و آنها را در دام حيله و نیرنگ می‌اندازد. وقتی از سنگرها بیرون آمدند سواره نظام آنها را گرفته و پیاده نظام آنها را محاصره میکنند. (الظلال ۵۱/۱۵).

بصورت کل باید گفت که: در این شکی نیست که قدرت ابلیس محدود است. ولی پلان و نقشه شیطان چنان است که در: ابتدا با تبلیغات، انگیزه‌ی توحیدی انسان را می‌گیرد، سپس با تسلیحات و لشکریانش بر او هجوم می‌آورد. شیوه‌ی اساسی کار شیطان، در کمین نشستن و جلب و ربودن است.

«وَشَارَكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» در اموال شان، با کسب حرام، برای خود سهمی قرار ده و در اولادشان نیز، با زنا و گناه و بدکاری و فساد، شرکت کن یعنی و در مورد اولادشان اختلاط زن و مرد را تحسین کن تا فسق و فجور رواج پیدا کند و حرامزاده زیاد شود.
شرکت ابلیس در مال و فرزند انسان، از آغاز آن شروع میشود و تا لقمه‌ی حرام و مشتبه و زنا ادامه می‌یابد.

«وَعِدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» بستر نفوذ شیطان، آرزوهای انسان است که با وعده‌های خیالی شیطان تقویت میشود. در آیه مبارکه میفرماید: و به پیروان و فرمانبردارانت وعده‌های دروغین بده و آرزوهای کاذب و باطل - از بهتان و شر و نیرنگ و فریب - در آنان القا کن، در واقع وعده‌های جز فریب چیز دیگری نیست.

شاید بدترین وعده‌ای که شیطان به پیروان خویش میدهد وعده عفو و مغفرت به دنبال گناه و معصیت باشد. این هم راه نفوذ شیطان است و از این طریق به بسیاری از قلوب پیروان خویش وارد میشود، دل‌هایی که فتح آنها از ناحیه آشکارا به گناه و معصیت فراخواندن، و به خودبینی و تکبر دعوت نمودن، برای شیطان مشکل و دشوار باشد. در این صورت شیطان آهسته و آرام به سوی این دل‌های پرهیزگار میرود، و گناه و معصیت را در نظرشان می‌آراید، و فراخی رحمت الهی و فراگیری عفو و مغفرت خدا را برای ایشان جلوه‌گر مینماید!

طوری‌که یادآور شدیم؛ شیطان، علاوه بر فریب، گناه را توجیه می‌کند، و وعده‌ی دروغ شفاعت

می دهد و توبه را هم به تأخیر می اندازد.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٦٥﴾

[ولی آگاه باش که] در حقیقت تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست و همین کافی است که پروردگارت حافظ و حامی (آنها) است. (۶۵)

تفسیر :

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» در حقیقت شیطان را بر بندگان مؤمن، صادق و با اخلاص خداوند متعال که از وی اطاعت و از پیامبرش پیروی کرده‌اند، سلطه‌ای نیست و او نمیتواند ایشان را گمراه کند چون آنها در حفظ و حمایت تأیید و پشتیبانی من قرار دارند. در آیه مبارکه در یافتیم که بندگی خدا، انسان را در برابر تبلیغات و لشکرکشی‌های ابلیسی بیمه می سازد، واقعیت امر همین است کسیکه به قدرت الهی متصل شود، نفوذ ناپذیر میشود. چه زیبا است که میفرماید: «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ». باید گفت که انسان آزاد است و در برابر هجوم ابلیس می تواند با پناه بردن به ایمان و عبودیت، مقاومت کند. «وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا (65)» «پروردگارت حافظ و پشتیبان (این چنین بندگان) است.» پس بندگان خالص و مخلصم بر حمایت و کار سازی‌ام تکیه میکنند و من هم کید شیطان را از آنان باز داشته و آنها را از اغوای وی در پناه خویش نگه میدارم. کسیکه عبد خدا شد، خداوند هم وکیل، حافظ و عهده‌دار او میشود.

شیطان به دنبال اجرای تهدید و بیم خود روان می‌گردد، و بندگان خود را خوار می دارد، ولیکن بر بندگان خداپرست مهربان جرات و جسارت نمی‌ورزد، چه بر آنان کم ترین سلطه و قدرتی ندارد.

در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت، مؤمن شیاطین خود را چنان مقهور می‌گرداند چنانکه یکی از شما شتر خویش را در سفر به فرمان خویش در می‌آورد».

رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾

پروردگارتان آن ذاتی است که کشتی‌ها را در بحر برایتان روان میکند تا از نعمت او بهره مند شوید، او نسبت به شما مهربان است. (۶۶)

تفسیر :

خداوند متعال نسبت به بندگان مهر و محبت دارد، بناءً وسایل آن را برای آنان آسان کرده است. و تأمین نیازهای مادی انسان، نشانه‌ی قدرت خداوند بر کفایت انسان است.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهَ فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾

و زمانی که در بحر سختی‌ها به شما رسد، جز الله همه کسانی که میخوانید از نظرتان ناپدید می‌گردند، اما وقتی که (الله) شما را نجات دهد و به خشکی برساند روی گردان میشوید. و انسان [با اینکه الطاف خدا را همواره در زندگی خود لمس میکند] بسیار بسیار ناشکر است. (۶۷)

تفسیر :

ابن‌کثیر روایت میکند: «عکرمه فرزند ابو جهل در فتح مکه فرار کرد و سوار کشتی شد تا از راه بحر به حبشه فرار نماید، پس در بحر بادی تند و طوفانی برکشتی نشینان یورش آورد، در این هنگام سر نشینان کشتی به یک دیگر گفتند: حالا دیگر هیچ نیرویی نمیتواند

این بلا را از ما دفع کند، جز این که همه باتمام صداقت و اخلاصمندی به الله متعال پناه ببریم! در این هنگام بود که عکرمه باخود گفت: قسم به الله که اگر در بحر کسی جز اوبه کار انسان نمی آید، در خشکی هم به کار وی نمی آید؛ بار خدایا! با تو عهد می بندم که اگر مرابه سلامت از بحر بیرون آری، می روم و دستم را در دست محمد صلی الله علیه وسلم میگذارم، چه بسا که او را با گذشت و مهربان بیابم.

پس از بحربه سلامت نجات یافت، و راساً نزد رسول الله (ص) وسلم بازگشت و اسلام آورد و اسلامش بسی پایدار شد - که الله متعال از او راضی باد».

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا (۶۸)

آیا مطمئن و ایمن شده اید از اینکه شما را در کناری از خشکی (با يك زلزله شدید) در زمین فرو برد، یا طوفان سنگریزه بر شما بباراند؟ (و در آن مدفونتان کند) سپس برای خود حافظ و نگهبانی نیابید؟! (۶۸)

تفسیر :

باید گفت که: هلاکت اقوام پیشین، به طرق مختلفی صورت پذیرفته است، الله متعال برخی از متجاوزان و دشمنان را در زمین فرو برد، بعضی را در بحر غرق کرد، بعضی را سنگباران و باصاعقه‌ای آسمانی نابود کرد. پس دست خداوند برای هلاکت کفار باز است، اگر امروز شما را از بحر به سلامت به ساحل رساند، گمان نکنید راهی برای تنبیه شما نیست، یادِ دیگر عذاب نمشوید! بناءً به نعمت‌های الهی نباید مغرور شویم، نجات از يك حادثه، نشانه نجات ابدی نیست، شاید در وقتی دیگر یا نقطه‌ای دیگر دچار مصیبت شویم. انسان باید در هر لحظه و هر جا که باشد، در دست قدرت خداست و نازل شدن قهر الهی منتظر بر و بحر نیست و برای اش بحر و خشک فرق نمی کند.

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۶۹)

یا اینکه ایمن هستید که بار دیگر شما را به بحر بازگرداند، پس تند باد شکننده بر شما بفرستد، پس به سبب کفرتان شما را غرق کند؟! باز برای خود هیچ بازخواست کننده ای علیه ما به سبب آن غرق نیابید. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَاصِفًا»: باد تند و در هم شکننده. هدف از آن طوفان در هم شکننده کشتیها است. «حاصِب»، به طوفان در بری یعنی خشکی گفته میشود و «قاصف»، به طوفان بحری اطلاق میگردد. «تَبِيع» از کلمه «تبع»، به کسیکه خونبها و انتقام را پیگیری و داد خواهی کند، گفته میشود.

تفسیر :

«أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى» به آرامش‌های موقت نباید مغرور نشویم، خطر همیشه در کمین است. با نجات از مهلکه‌ای، خطر برای همیشه رفع نشده است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای بندگان! یا مگر ایمن از آنید که خدا باری دیگر شما را به بحر بازگردانیده. «فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ» پس در همان حال که در بحر هستید، تندبادی شکننده و طوفان شدید و ویرانگر بر شما بفرستد که همه چیز را در مسیرش بشکند و در هم

کوبد، «فَيَغْرَقْكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ» سزای برخی ناسپاسی‌ها، در همین دنیا داده میشود، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: و از آن رو که به خدا کافر شدید غرق‌تان گرداند. باید گفت: غفلت از الله پس از نجات، نمونه‌ای از کفر و کفران است.

«ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا» (69) یعنی: هیچ خونخواهی را نمی‌یابید که ما را در برابر آنچه با شما کرده‌ایم، مورد تعقیب و پیگرد قرار دهد و بنابر این، انتقام شما را از ما بگیرد. هیچ قدرتی نمیتواند در برابر خداوند، قرار گیرد و خداوند در برابر هیچ کس مسئول نیست. آنگاه بعد از هلاکتان برای خود در برابر الله متعال احدی را نمی‌یابید که به خونخواهی برخیزد و یا به خاطر غرق کردن شما، ما را تحت تعقیب قرار دهد.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰)

به یقین اولاد بنی آدم را گرامی داشته و اکرام نمودیم و آنان را در بر (خشکی) و بحر [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از چیزهای پاکیزه روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش برتری آشکار دادیم. (۷۰)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَّيَا كَثِيرٌ»: مراد این است که خداوند انسان راجز بر فرشتگان بر همه مخلوقات اعم از جمادات و نباتات و حیوانات برتری داده است و با عطاء کردن چیزهائی بدو والاترش فرموده است.

تفسیر:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» «كَرَّمْنَا»: کرم (بر وزن شرف): کرامت: شرافت. نفاست، عزت، سخاوت. «كَرَّمْنَا» شرافتمند کرده ایم و به او چیزهایی داده ایم که مخصوص به خود او است. یعنی اینکه نسل و اولاد آدم را بر جمیع مخلوقات برتری دادیم و آنان را شریف‌تر و گرامی‌تر کردیم.

طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» زیرا آنان را بر این هیأت نیکو آفریده و به نطق و عقل و تمییز و صورت خوب و قامت معتدل ممتازشان گردانیدیم چنانکه مختصات فراوان دیگری چون بهره‌گیری از غذاها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها را به آنان عنایت کردیم، به گونه‌ای که نظیر این و خصوصیات‌ها در سایر انواع جانداران وجود ندارد و نیز گرامی‌شان داشتیم بامسلط ساختنشان بر سایر خلق و مسخر کردن سایر مخلوقات برای‌شان و نیز گرامیشان داشتیم با دادن موهبت سخن گفتن، خط نوشتن و فهمیدن زیرا بزرگترین شاخص گرامیداشت فرزندان آدم، موهبت عقل است. «تفسیر انوار القرآن»

کرامت چیست:

علماء در تعریف کرامت مینویسند: کرامت به معنای دوری از پستی و فرومایگی است و روح بزرگوار و منزّه از هر پستی را کریم گویند. کرامت در مقابل دنائت، ذلت و خواری است و برای رسیدن به قله بلند کرامت باید به سلاح تقوا و پرهیزگاری مجهز گشت، و تقوا آن است که انسان از هر چه که او را به گناه و می‌دارد، دوری نماید.

کرامت، گاهی کرامت معنوی و اکتسابی و نزد الله است، مثل کرامتی که خاصّ اهل تقواست. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات، 13) و گاهی کرامت در آفرینش است، مانند «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» (تین، 4) که در خلقت انسان آمده است. اما هدف از «كَرَّمْنَا» در این آیه، احتمالاً

وجه دوّم باشد.

قابل یادآوری است که: نه تنها حضرت آدم علیه السلام، بلکه نسل انسان مورد کرامت و برتری و گرامیداشت است.

قرآن عظیم الشان گوهر اصلی انسان را به عنوان یک موجود شریف و کریم معرفی میکند که اگر انسان کریم بشود راه طبیعی خویش را پیموده و گوهر اصیل خود را بازیافته و چون اطاعت و صعود، مناسب با گوهر اصلی انسان است. بنابر این، عصیان و سقوط برانسان تحمیل است، اما کرامت چنین نیست؛ زیرا گوهر انسان کریم است. خدای بزرگ میفرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات، 13) «ما انسان را گرامی داشتیم». چون در خلقت او گوهری کریم به کار رفته است. اگر انسان مانند سایر موجودات فقط از خاک خلق میشد، کرامت برای او ذاتی یا وصف اولی نبود. ولی انسان دارای فرع و اصلی است؛ فرع او به خاک بر میگردد و اصل او به الله منسوب است. خدای کریم در قرآن مجید روح را به خود نسبت داد و جسم را که به خاک و طبیعت مرتبط است به طین منسوب کرد. فرمود من انسان را از گل و روح مجرد خلق کردم، بلکه انسان را از گل ساختم، سپس از روح خود در او دمیدم و چون روح انسانی به خداوندی که معلم اکرم است، ارتباط دارد.

پس سهمی از کرامت دارد و روح الهی به معنای روح کرامت است. «وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْأَبْرِ وَالْبَحْرِ» و در خشکی و بحر آنها را بر پشت چهارپایان و کشتی‌ها سوار کردیم.

مرکب‌ها را در خشکی و کشتی‌ها را در بحر رام شان گردانید تا ایشان را در سفرها و کار و بار زندگی‌شان از جایی به جایی انتقال دهند.

مفسران مینویسند: «حمل در خشکی و بحر» اشاره به تسخیر تمام قوای زمینی و دریایی به دست بشر است، نه فقط سوار شدن بر کشتی و الاغ و مانند آن! «وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الْأَطْيَابِ» و از انواع خوردنی‌ها لذیذ، نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها به اشکال، گونه‌ها و دسته‌های مختلف به ایشان روزی بخشید.

مقاتل گفته است: یعنی از روغن و عسل و مسکه و خرما و حلوا و شیرینی روزی دادیم، و روزی حیوان را کاه و علوفه و استخوان و غیره قرار دادیم.

«وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (70) و آنها را بر جمیع مخلوقات و سایر جانداران از جن و چهارپایان و خزندگان و حیوانات وحشی و پرندگان برتری دادیم. باید یادآور شد: تا زمانیکه انسان کفر نورزیده، اشرف مخلوقات است ولی وقتی کافر شد، جای اش در اسفل ساقلین قرار خواهد داشت.

خوانندگان محترم!

در آیات (71 الی 77) در مورد مردم و پیشوایان در عرصه ی قیامت و منظره ی آن روز، و همچنان موضوع تلاش مشرکان برای بیرون راندن پیامبر از مکه، بحث بعمل آمده است. **يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (٧١)**

یادکن [روزی را که هر گروهی از مردم را با پیشوای شان طلب کنیم؛ پس هر کس نامه اعمالش به دست راستش داده شود، پس این گروه نامه اعمال خود را [با شادی و خوشحالی] میخوانند. و به اندازه رشته (شگاف وسطی) خسته خرما بر آنها ظلم کرده نمی شود. (٧١)]

تفسیر :

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» روز حشر و قیامت را به یادآور؛ هنگامی که خداوند متعال پیشینیان و پسینیان را گردآورده و هر گروهی از مردم را با پیشوایشان که به وی در خیر و شر اقتدا می کرده اند فرا می خواند.

در تفسیر «انوار القرآن» آمده است: مراد از امام: کتابی است که بر آنان نازل شده است پس اهل تورات با تورات فراخوانده میشوند و اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن آنگاه چنین مورد خطاب قرار میگیرند: ای اهل تورات! ای اهل انجیل! ای اهل قرآن! یا مراد از امام: پیامبر و پیشوایشان است.

قرآن عظیم الشأن از دوگونه پیشوا نام برده است: یکی امام نور و هدایت، «أَيُّمَّةٌ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء، 73). و دیگری امام نار و ضلالت، «أَيُّمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص، 41) که گروه دوم، با زور و تهدید و تطمیع و تحقیر، مردم را به اطاعت خود وامی دارند.

ابن عباس (رض) گفته است: امام یعنی عمل املا شده و مکتوب. آنگاه هر پرهیزگار و از خدا ترسی زنده میشود و نامهای عملش را به دست راستش میدهند، وقتی آن را بخواند به خود بشارت میدهد و شادباش میگوید. (طبری ۱۵/۱۲۶).

ابن کثیر هم این را ترجیح داده است. عدهای نیز میگویند: منظور از امام، پیشوای هدایتگر یا پیشوای گمراه کننده است. عدهای هم میگویند: منظور پیامبران آنها می باشد. «فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِبَيِّنَةٍ» سپس کارنامه نیک صالحان را به دست راستشان میدهد همان پرهیزگاران و اهل بصیرت و خرد میباشند.

«فَأُولَئِكَ يَفْرُغُونَ كِتَابَهُمْ» و ایشان شاد و مسرور، آن را میخوانند، یعنی حسنات و نیکی های خود را با شادی و سرور میخوانند؛ چون نامهای عمل را به دست راست گرفته اند. «وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (71) و پاداش اعمال خود را بدون کم و کاست دریافت می دارند و چیزی از آن کسر نمی شود حتی به اندازه ی فتیل. یعنی حتی به اندازه ی پوشش ضعیفی که در وسط هسته قرار دارد.

«فتیل»، رشته ی بار يك میان شكاف هسته ی خرماست، کنایه از چیز بسیار اندك و كوچك و حقیر می باشد.

فحوای آیه مبارکه مبین این واقعیت و حقیقت است که: محاکمه ی انسان ها در قیامت براساس دلائل و اسناد مکتوب است. و سزا و پاداش در قیامت، صد در صد بطور عادلانه می باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در تفسیر این آیه کریمه و وصف محاسبه روز حشر فرمودند: «یکی از فرزندان آدم فراخوانده شده و نامه اعمال وی به دست راستش داده میشود آنگاه جسم اش بزرگ و بلند و رخسارش سپید گردانیده میشود و برسرش تاجی درخشان از مروارید نهاده میشود، سپس او به سوی یارانش میرود و چون ایشان از دور دست او را میبینند، میگویند: بارخدا! او را نزد ما بیاور و برای ما به سبب او برکت بده پس نزد آنان می آید و به ایشان میگوید: مژده باد شما را! زیرا برای هر یک از شما نظیر این است. اما کافر: چهره اش سیاه گردانیده شده و در پیکرش امتداد داده میشود پس یاران وی او را می بینند و میگویند: پناه میبریم به خدا از او و از شرش؛ بار خدا! او را نزد ما بیاور. اما او نزد آنان می آید. میگویند: بار خدا! او را از ما دور کن. میگوید: خدا دورتان گرداند، آخر برای هر یک از شما مانند این است».

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾

و هر کس در این دنیا کور (دل و بی بصیرت) باشد، پس وی در آخرت نیز کور است و از راه راست گمراخته است. (۷۲)

تفسیر :

شخصیت اخروی انسان، بازتابی از شخصیت دنیوی اوست. «فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى» بصیرت اینجا، بصیرت آنجا را در پی دارد و کور دلی اینجا، کوری آنجاست. تعداد از مفسران و از آنجمله دکتور عایض مفسر «تفسیر المیسر» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى ۷۲» و هر کس در دنیا از نگرش به برهان‌های توحید و ادله قدرت الله متعال کور دل بوده و به هدایت و حق و خیر راه نیافته باشد، و در نتیجه به آنچه که محمد صلی الله علیه وسلم آورده است کفر ورزد.

قابل تذکر است که: از کوری در روز قیامت در آیات دیگر هم ذکری به عمل آمده است، از جمله: «نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا» (اسراء، 97). و همچنین آیهی 125 سوره طه، کور برانگیخته شدن در قیامت را در اثر کور دلی در دنیا و فراموش کردن آیات الهی و اعراض از حق دانسته است. «فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» پس او در روز قیامت از دیدن راه بهشت کورتر و از راه هدایت و رشد و رستگاری، گمراخته است. یعنی در آخرت به شیوه‌ای شدیدتر کور است و راه سعادت و رستگاری را نمی‌یابد. (تمام اینها از کوری دل ناشی میشود. و تعداد از مفسران میگویند: منظور این است که آنها در قیامت به صورت کور محسوس میشوند؛ چرا که خدا فرموده است: «وَوَجَّهْنَاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا تا آخر آیه.» قناده گفته است: آنکه در این دنیا از دیدن نعمت‌ها و آفرینش شگفت انگیز خدا نابینا باشد، چنین انسانی از دیدن اموری که از دید او نهان است و به آخرت مربوط میشود، نابیناتر و گمراخته‌تر است.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَيْكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخْذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾

و نزدیک بود آنها (با وسوسه‌های خود) تو را از آنچه به سویت وحی کردیم در فتنه اندازند (و منصرف گردانند) تا غیر آن را به دروغ به ما نسبت بدهی. و در آن صورت تو را به دوستی خود می‌گرفتند. (۷۳)

تفسیر :

«وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَيْكَ» ای محمد! نزدیک بود مشرکین تو را از بعضی از اوامر و نواهی که از جانب خدا به تو وحی شده بود منحرف کنند. «لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ» تا تو را وادار کنند مطالبی غیر از آنچه ما به تو وحی کردیم و مخالف با تعالیم آن بیاوری.

«وَإِذَا لَا تَخْذُوكَ خَلِيلًا (73)» و اگر خواسته آنان را به جا میکردی تو را (از آنکه به خواسته آنها همساز گشته‌ای) دوست و یاور خاص و خالص خویش می‌گرفتند.

مفسران گفته‌اند: مشرکین بسی تلاش کردند که پیامبر صلی الله علیه و سلم از ادامه‌ی دعوتش دست بردارد؛ از جمله آنها با پیامبر صلی الله علیه و سلم توافق کردند که در مقابل ترک عیجویی از خدایان آنها و معتقدات پدرانشان، آنها حاضرند خدای او را پرستش کنند. و بعضی از آنها بر سر این مطلب با پیامبر به توافق رسیدند که سرزمین آنها همانند بیت العتیق که خدا آن را حرام قرار داده است، حرام گردد. و بعضی از بزرگان هم درخواست

کردند که برای آنان مجلسی غیر از مجلس بینوایان قرار دهد، اما خدا او را از شر آنان محفوظ کرد و به او فرمان داد که به مخلوق تکیه نکند، بلکه پشتیبان و نگهدارنده‌ای او فقط الله است.

ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه وسلم معصوم بود اما این برای آشنا کردن امت است تا هیچ یک از آنها در مورد احکام و شرایع خدا به مشرکین رو نیاورند. (تفسیر قرطبی ۳۰۰/۱۰).

شأن نزول آیه 73 - 75:

665- ابن مردویه و ابن ابو حاتم از طریق اسحاق از محمد از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: امیه بن خلف، ابو جهل پسر هشام و گروهی از قریش به نزد رسول الله (آمدند و گفتند: ای محمد! تو خدایان ما را لمس کن تا ما در دین تو داخل شویم. پیغمبر بسیار علاقه‌مند بود که قومش اسلام را بپذیرد به این دلیل به آنها نرمش نشان داد. پس آیه: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتَنُوكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا (73) وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (74) إِذَا لَا ذِقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (75)» نازل شد. (و نزدیک بود که تو را از آنچه به تو وحی کرده‌ایم باز دارند تا غیر آن را بر ما بر بندی و آن گاه تو را دوست گیرند. و اگر تو را استوار نمی داشتیم، به راستی نزدیک بود اندک میزانی به آنان گرایش یابی. آنگاه دو چندان در زندگانی و دو چندان [پس از] مرگ، [طعم تلخ] عذاب را به تو می چشاندیم و برای خود در برابر ما یآوری نمی یافتی. «تفسیر شوکانی» 1539).

سیوطی صاحب میگوید: این روایت صحیح ترین روایتی است که به شأن نزول این آیه آمده است و این اسناد محکم و دارای شاهد است.

666- ابو شیخ از سعید بن جبیر روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (به حجر الأسود استلام میکرد. مشرکان گفتند: اگر به خدایان ما استلام نکنی تو را از استلام منع میکنیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم با خود گفت: اگر این کار را انجام دهم چه زیان دارد خدا که میداند من مخالف این کار هستم. پس آیه نازل شد. (باطل است، طبری 22536 از سعید به قسم مرسل روایت کرده و به مرسل به مثل این مقام استدلال نمی شود، بلکه این باطل است. به «تفسیر شوکانی» 1540).

667- و از ابن شهاب نیز به همین معنی روایت کرده است.

668- و از جبیر بن نفیر روایت کرده است: قریش به نزد رسول الله آمدند و گفتند: اگر برای ما فرستاده شده‌ای آن عده از پیروانت را که از فرومایگان عقب افتاده و بردگان هستند از خود بران تا ما یار و یاورت شویم. پیامبر به آنها متمایل شد. پس این آیه نازل گردید. (این و اثر ابن شهاب مرسل هستند، و مرسل از قسم ضعیف است، شاید از این دو صحیح نباشد، به خاطری که تنها ابوشیخ این را روایت کرده اند).

وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (۷۴)

و اگر ما تو را (بر وحی) ثابت قدم نمی‌گردانیدیم نزدیک بود که به‌سوی آنها اندکی میل کنی. (۷۴).

تفسیر :

و ای پیامبر! اگر الله متعال تو را بر حق پایدار نمی‌ساخت و تو را به حفظ و عصمتش از باطل نگه‌نمیداشت نزدیک بود که به سخن‌شان متمایل شده و به انگیزه رغبت در هدایت‌شان

و حرص و اشتیاق بر اجابتشان، از بعضی چیزها تنازل کنی و کوتاه بیایی.
إِذَا لَدَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵)
 آنگاه دو چندان عذاب در زندگی دنیا و دو چندان عذاب (بعد از) مرگ به تو می چساندیم،
 باز برای خود هیچ مددگاری در برابر ما نمی یافتی. (۷۵)

تفسیر :

«إِذَا لَدَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ» ای پیامبر! اگر در آنچه کافران از تو خواستند با آنها هر چند اندک موافقه ای می کردی، در آن صورت قطعاً الله متعال تو را دو برابر عذاب زندگی دنیا و دو برابر عذاب بعد از مرگ در آخرت می چسانید؛ بدان جهت که او مقامت را با نبوت بالابرده و قدر و قیمتت را با تمام معرفت و کمال علم برتر گردانیده است بنابر این هر کس منعم را نافرمانی کند، به میزان آن نعمت هایی که داشته است، به نکبت ها و بلاها مبتلا خواهد شد.

دکتور عایض بن عبدالله القرنی مفسر «تفسیر المیسر» می نویسد: مفهوم آیه مبارکه بیان فضل و کرم خدا بر پیامبر صلی الله علیه و سلم و استوار نمودن وی بر حق و مصون داشتن وی از فتنه میباشد. و اگر خدا او را به حال خود رها میکرد مقداری به آنها توجه میکرد. «لَوْلَا» حرف امتناع وجود است؛ یعنی به سبب عصمت و تثبیت خدا، رو آوردن تو به آنها ممتنع بود.

بنابر این در آیه چیزی که نقص قدر و منزلت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را نشان بدهد موجود نیست. بلکه آیه متضمن فضل و کرم الله متعال بر پیامبر صلی الله علیه و سلم است.

«ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (75)» و ای پیامبر! بعد از آن کسی را نمی یافتی که تو را از عذاب الهی بازداشته و کیفرش را از تو برگرداند. در برابر قهر الهی حتی برای پیامبر نیز هیچ قدرت و مقامی نمی تواند مانع ایجاد کند.

علماء میفرمایند که: تمایل پیدا کردن به کفار، سبب تنها ماندن انسان و محروم شدن از نصرت خداوند متعال است.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبِثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶)

و نزدیک بود (با مکر و توطئه) تو را از (سر) زمین (مکه) بلغزانند، تا تو را از آن بیرون کنند، (و اگر چنین میکردند) آنگاه پس از تو جز مدت کمی (باقی) نمی ماندند. (۷۶)

تفسیر :

مفسران مینویسند که: این آیه مبارکه، اشاره به آیهی 30 سوره ی انفال است که میفرماید: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» یادآور زمانی را که کفار نقشه و پلان میکشیدند تا تو را حبس کنند یا بکشند یا بیرون کنند، آنان نیرنگ میزنند و خدا هم تدبیر میکند و خداوند بهترین تدبیر کنندگان است.

«وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا» و ای پیامبر! کافران کوشیدند و به حيله و نیرنگ و آشفته کردن و با آزارهای بسیار تو را از مکه بیرون کنند.

ولی نهایتاً به این پلان خویش توفیق نیافتند و این توطئه شان به سرانجام نرسید بلکه خداوند متعال آنان را از اخراجت بازداشت تا خود - بعد از آنکه قصد جانت را کردند - به فرمان

ما هجرت کنی.

«وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (76)» و اگر چنین میکردند اگر شما را بیرون میکردند، یقیناً بعد از تو جز مدتی اندک نمی ماندند سپس خداوند متعال بر آنان مجازات بنیان کن یا مرگ و فنا را فرود می آورد.

قتاده میفرماید که: مردم مکه تصمیم گرفتند تا پیامبر صلی الله علیه و سلم را از مکه اخراج نمایند. و اگر چنان کاری را انجام می دادند، فرصت و مهلت نمی یافتند. اما خدای متعال مانع شد آنها پیامبر صلی الله علیه و سلم را اخراج کنند تا این که خود فرمان هجرتش را داد. (تفسیر کبیر ۲۳/۲۱).

در این هیچ جای شکی نیست که پیامبران الهی هم در معرض خطرهای توطئه ها، ترور، آوارگی و تبعید قرار گرفته اند. دشمنان دین؛ هدفشان قلع و قمع کردن اساس دین است و در این راه، به احدی حتی پیامبران علیهم السلام هم رحم نمی کردند. پلان های کفار همیشه همین بود که در مرحله اول، ایجاد رخنه در فکر و اعتقادات پیامبران و در قدم بعدی، همانا شدت عمل و تبعید و اخراج اوست.

از سیاق آیه مبارکه با تمام وضاحت در یافتیم که: حضور پیامبر در میان مردم، مانع قهر الهی است، طوریکه اگر آن حضرت صلی الله علیه و سلم را از خود دور و تبعید می کردند، در فاصله کمی نابود می شوند.

در نهایت باید گفت: که قرآن عظیم الشأن هم از غیب خبر می دهد و هم با بیان ناکامی توطئه های دشمن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلمی می دهد. شأن نزول آیه:

در برخی از روایات در مورد شأن نزول آیه کریمه مینویسند: مشرکان یا برخی از یهودیان به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند؛ اگر تو به راستی پیامبری، در اینجا نمان و به سرزمین شام برو زیرا شام سرزمین انبیا علیه السلام است، تو را چه جای درنگ در این سرزمینی که هیچ تناسبی با نبوت ندارد؟ پس رسول الله صلی الله علیه و سلم در این اندیشه افتادند که از جزیره العرب بیرون روند، این بود که آیه کریمه نازل شد آنگاه به بارگاه خداوند لایزال دعا کردند: «اللهم لا تكلني إلى نفسي طرفة عين: خديا! مدت چشم برهم زدن نیز مرا به خودم وامگذار».

سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷)

این (روش و) سنت، همان سنتی است که همیشه در میان آنانی که پیش از تو فرستاده ایم برقرار بوده است. و (هرگز) برای سنت ماتغییر و دگرگونی نخواهی یافت. (۷۷)

تفسیر:

سنت های الهی چون بر اساس حکمت الله متعال است، ثابت است و در طول تاریخ دگرگون و تغییر ناپذیر میباشد، توطئه کفار و امدادهای غیبی خدا نسبت به پیامبران، ریشه های تاریخی دارد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا» این سنت حق تعالی در مورد نابود سازی امت هایی است، هر امتی که پیامبر خود را از میان خویش بیرون و اخراج میکنند؛ یا آنان را به قتل میرسانند، و یا هم عذاب بر آنان نازل میشد، و این سنت وی هرگز تغییر و تبدیلی نیست.

باید گفت که: تأیید پیامبران و هلاکت کافران و ظالمان، سنت الهی است که در سوره ی (ابراهیم آیه 13) نیز آمده است: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ

فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ»، كَفَّار به پیامبران نشان گفتند: قطعاً ما شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم، مگر آنکه به دین ما درآیید، ولی الله متعال به آنان وحی کرد که ما قطعاً ستمگران را نابود می‌کنیم.

«وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً (77)»: تحولات تاریخی بر اساس سنت های ثابت الهی است. «همان سنتی است که همواره در میان آنان که پیش از تو فرستاده‌ایم برقرار بوده است و برای سنت ما هیچ تبدیلی نخواهی یافت» یعنی: عادت و سنت خداوند ابر هر چه رفته باشد، هیچ‌کس نه قادر به برگرداندن آن است و نه در آن امکان تغییری وجود دارد. چه این سنتی است پیوسته که همواره جاری بوده است و اختلاف زمان و مکان را در آن تأثیری نیست. خداوند، عادل است و در شرایط یکسان، مهر و قهرش نیز یکسان است. باید گفت که در ذهن خواننده محترم این سوال پیش خواهد آمد که؛ مگر مشرکان مکه رسول الله صلی الله علیه وسلم را از آن اخراج نکردند؟ جواب این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم خود به فرمان پروردگار خویش از مکه هجرت فرمودند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر پس از برشمردن؛ تزویر، حيله، دروغ، مکرو فریب، مشرکان و تحقیر و افتراهایشان نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم به بیان گرفته شد، خداوند متعال به او دستور داد که قلبش رابه آنان مشغول نکند.

اینک در آیات (78 الی 85) ضمن فرمان شب زنده داری، به مقام محمود و شفاعت عظمی بشارت میدهد و اینکه قرآن، روح و قلب و درون را از دردهای حسی و معنوی و هرگونه غبار و کدورت پاک میدارد، رهنمود های را به بحث قرار میدهد.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً (۷۸)

و نماز را از وقت زوال آفتاب (هنگام ظهر) برپا کن تا نهایت تاریکی شب. و (نیز) قرآن فجر (=نماز صبح) را؛ بی گمان نماز صبح (توسط فرشتگان) مشاهده میگردد. (۷۸) تفسیر:

معیار شناخت اوقات در اسلام، طبیعی است به نحوی که قابل فهم و درک برای همه کس در همه جا و همیشه باشد. از جانب دیگر در می یابیم که پروگرام های عبادتی و دینی در دین مقدس اسلام، زمان بندی شده میباشد. طوریکه میفرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» ای محمد! بر ادای نماز در وقت مقررش پایدار باش، «نماز را از وقت زوال آفتاب» از میانه آسمان و برگشت آن از جانب مشرق به جانب مغرب «برپا دار» که این نماز، عبارت از نماز ظهر است «تا نهایت تاریکی شب» که مراد از آن: دو نماز مغرب و عشاء است.

غسق: به هم آمدن شب و تاریکی آن است. بنابراین، از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب، چهار نماز - یعنی نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را دربر می‌گیرد. نماز یگانه عبادتی است که به نام «قُرْآن» توصیف شده است. طوریکه میفرماید: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» «و قرآن خواندن صبح را لازم گیر» مراد: خواندن نماز صبح است زیرا قرائت در نماز صبح، طولانی خوانده میشود. پس «قرآن خواندن صبح» هم نماز پنجم است. به این ترتیب، آیه کریمه جامع هر پنج نماز است.

«إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» همچنان در این آیه مبارکه در می یابیم که: قرآن و تلاوت

آن در نماز، محور اصلی است. زیرا فرشتگان به برکت قرآن و شرافت این زمان مخصوص، همواره در قرائت نماز صبح حاضر میشوند. و با تمام وضاحت در می یابیم که: در میان نمازها، نماز صبح مقام و منزلت خاصی خود را دارد.

در حدیث شریف آمده است: فرشتگان شب و روز به نوبت مراقب شما میباشند و در موقع نماز عصر و نماز صبح با هم جمع میشوند... تا آخر حدیث.

مفسران گفته‌اند: این آیه به نمازهای فرض اشاره دارد؛ چراکه «دلوک شمس» یعنی زوال آفتاب که وقت نماز ظهر و عصر است، و «غسق اللیل» که عبارت است از تاریکی شب، به نماز مغرب و عشاء اشاره میکند. و «قرآن الفجر» یعنی نماز صبح. بدین ترتیب آیه به صورت اشاره نمازهای پنجگانه را بیان میکند. (مفسر قرطبی گفته است: به اجماع جمعی از مفسرین این آیه به نمازهای فرض اشاره دارد.)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٩﴾

و در بخشی از شب برخیز و نماز تهجد بخوان، این یک فرضیه اضافی مخصوص توست، باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برساند. (۷۹)

تفسیر :

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ» «فَتَهَجَّدْ»: تهجد از (هجود) به معنی به خواب رفتن است. لیکن در باب تفعل معنی سلب را میرساند، یعنی ترک خوابیدن. و «تهجد»، به معنای بر طرف کردن خواب با عبادت می باشد.

تا کسی خود گامی به سوی کمال بر ندارد، خداوند او را به مقامی نمیرساند طوریکه الله متعال در آیه مبارکه هدایت فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ» و بعد از خواب شب برخیز و پاسی از آن را در حالیکه خواننده کتاب الهی قرآن عظیم الشان هستی نماز بگذار، پاسی از بهترین زمان برای عبادت است. نماز شب از نمازهای بسیار با فضیلت است و در سوره‌های مزمل و مدثر آمده است: «فُمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا»

«نَافِلَةً»: عبادت زائد بر نمازهای پنجگانه. مراد نماز تهجد است که برای پیغمبر اسلام واجب بوده و برای پیروانش سنت است.

در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند: بعد از نمازهای فرض کدام نماز افضل است؟ فرمودند: «نماز شب». «که این نماز شب نافلة ای مخصوص توست» افزون بر فرائض. به قولی: نماز شب (تهجد) برای رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض بود و برای امتشان نافلة است.

باید گفت: تا کسی خود گامی به سوی کمال بر ندارد، خداوند او را به مقامی نمیرساند. «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» تا این کار افزونبخش حسنات و بلند بردن درجات باشد، شاید (ای پیامبر) خداوند متعال تو را روز قیامت شفاعتگر مردم برانگیزد و با آغاز فیصله میان مردم سختی‌های عرصات محشر را بر آنان سبک گرداند، وانگه تو در مقامی قرار بگیری که اولین و آخرین تو را در آن بستانند، که این مقام، مقام شفاعت عظمی است. مفسران گفته‌اند: عسی در کلام خدا معنی تحقیق میدهد؛ زیرا وعده‌ی خداوند کریم غیر قابل تخلف است. به همین خاطر ابن عباس (رض) گفته است: عسی از طرف خدا معنی وجوب و تعیین میدهد.

مقام محمود:

مراد از (مقام محمود) در نزد اکثر علماء (مقام شفاعت کبری) است که سبب نجات مردم

از مصائب روز محشر میگردد، اللهم ارزقنا شفاعۃ نبینا محمد صلی الله علیه وسلم.
در حدیث آمده است:

1752- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُنَّاءَ، كُلُّ أُمَّةٍ تَتَّبِعُ نَبِيَّهَا يَقُولُونَ: يَا فُلَانُ اشْفَعْ، يَا فُلَانُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ» [رواه البخاری: 4718].

1752- از ابن عمر (رض) روایت است که گفت: مردم در روز قیامت به زانو در آمده و هر امتی به دنبال پیامبرش می افتند و میگویند: یا فلان [برای ما] شفاعت کن! یا فلان [برای ما] شفاعت کن! تا آنکه شفاعت به پیامبر خدا ج میرسد، و این همان روزی است که خداوند متعال (مقام محمود) را برای محمد صلی الله علیه وسلم ارزانی می دارد.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر احادیث متعددی را در شرح این مقام نقل کرده و با بیان مقدمه‌ای که ناظر بر بسیاری از این احادیث است میگوید: «در روز قیامت برای رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلت‌ها و تشریفات مخصوصی وجود دارد که هیچکس در آنها با ایشان برابر نیست زیرا:

- آن حضرت صلی الله علیه وسلم اولین کسی هستند که زمین از پیکر مطهرشان شکافته میشود.

- ایشان به سوی محشر سواره برانگیخته می شوند.

- برای شان در محشر پرچمی است که انسان و همه فرزندان وی در زیر پرچم ایشان قرار دارند.

- برای شان در محشر حوضی است که خلقی بسیار بر آن وارد می شوند.

- برای شان نزد خداوند متعال شفاعت عظمی است تا حق تعالی بر اثر شفاعت ایشان، برای فیصله دادن نهایی میان خلائق تشریف آورد و این بعد از آن است که مردم این شفاعت را از آدم درخواست میکنند، سپس از نوح، آنگاه از ابراهیم، سپس از موسی و آنگاه از عیسی علیهم السلام اما همه آنها میگویند که ما اهل این شفاعت نیستیم. پس سرانجام نزد محمد صلی الله علیه وسلم می‌آیند و آن حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب درخواستشان میگویند: «من اهل آنم! من اهل آنم!».

- از جمله این تشریفات: شفاعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم در حق گروه‌هایی از مردم است که فرمان افکندن شان در دوزخ صادر شده ولی در اثر شفاعت ایشان از دوزخ برگردانده می شوند و این نوع دیگری از شفاعت است که غیر از شفاعت عظمی برای جملگی خلائق می باشد.

- از جمله این تشریفات یکی این است که ایشان اولین پیامبران در قضاوت میان امتشان هستند، یعنی امتشان اولین امتی است که الله متعال حساب کارشان را فیصله می دهد.

- ایشان اولین پیامبران در گذراندن امت خویش از پل صراط اند.

- ایشان اولین کسی هستند که در بهشت شفاعت می‌کنند. و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

- ایشان اولین کسی هستند که به بهشت وارد می شوند و امتشان نیز قبل از همه امت‌های دیگر به بهشت داخل می شوند.

- ایشانند که برای بلند بردن درجات گروه‌هایی شفاعت می‌کنند که اعمالشان در حد و اندازه آن درجات نیست و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

- ایشان صاحب «وسیله» ای هستند که برترین منزلت در بهشت است، که این منزلت جز برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم، لایق شأن هیچ کس دیگری نیست.

- چون خداوند متعال در حق گنهکاران اذن شفاعت دهد، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان صالح همه برای شان شفاعت میکنند اما آن حضرت (ص) در حق خلقی عظیم شفاعت میکنند که هیچ کس جز الله متعال شمارشان را نمی داند پس هیچ کس همانند ایشان شفاعت نمی کند».

از جابر بن عبدالله (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «هر کس در هنگام شنیدن اذان بگوید: اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة آت محمداً بن الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاماً محموداً الذي وعدته قطعاً شفاعت من بر وی در روز قیامت حلال می شود».

وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾

وبگو: پروردگارا! مرا [در هرکار و شغلی] به نیکی داخل کن و به نیکی (از آن) بیرون آور و از جانب خود قوتی به من عطا فرما که یار و مددگارم باشد. (۸۰)

تفسیر :

«وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ» بگو: پروردگارا! مرا در آنچه به خیر و صلاح من است، به مدخلی صدق که همانا مدخل هدایت و رشد و توفیق است داخل کن و مرا از آنچه برایم در گفتار و کردار شر است، به مخرجی درست خارج ساز.

صدق، بهترین وصف و حالت يك کار و يك شخص در آغاز و انجام آن است. چه بسا کارهایی که آغاز غیر صادقانه دارد و با قصد ریا، سمعه، فریب، برتری جویی و مانند آن شروع میشود، یا آغازی صادقانه دارد، ولی پایانی آمیخته به غرور، عُجب، مَنّت، حبط و سوء عاقب پیدا میکند و برکات آن محو میشود. رمز شکست بسیاری از حرکتهای، نبود صداقت در آنها و قطع امداد الهی از آن است.

«وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا (80)»: از جانب خودت برای من نیرو و یارانی فراهم فرما که مرا یاری دهند به نحوی که بر دشمنانت غالب آیم و به وسیلهی آن دین تو را استوار بدارم.

خدا دعایش را مستجاب کرد او را بر دشمنان غالب کرد و دین او را بر سایر ادیان فایق گرداند.

در بیان شأن نزول این آیه مبارکه آمده است که: این آیه هنگامی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم به هجرت مأمور شدند. مراد: داخل کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم به مدینه و بیرون آوردنشان از مکه است به ورودی عزتمندانه و بیرون آوردنی پیروزمندانه همراه با مدد و نصرت حق تعالی. والله الحمد که چنین شد. و خداوند متعال برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم پایه های دولتی کریمه و مقتدر را در مدینه برافراشت. ابن کثیر میگوید: «این قول راجح تر است».

همچنان سایر مفسران از جمله: حسن و ضحاک گفته اند: منظورش وارد شدن به مدینه می منوره و خارج شدن از مکه می مکرمه می باشد، که مشرکین بعد از این که توطئه ی قتلش را چیدند او را از مکه اخراج کردند. (طبری این قول را برگرفته و مشهور نیز همان است، اما معنی اول ظاهرتر است؛ زیرا قبل از آن لفظ بعث آمده است. منظور از دعا این

است که بر ایمان بمیرد و بر ایمان زنده شود.)

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾

وبگو: حق آمد و باطل نابود شد، بی‌گمان باطل همیشه نابود شدنی است. (۸۱)

تفسیر :

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» و ای پیامبر! به کافران بگو: حق آمد یعنی: آنچه که الله متعال به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: بعد از فروغ نور ایمان، شرک و بت‌پرستی بساطش را برچید. عاقبت، باطل رفتنی و نابود شدنی است و حق، باقی و پایدار. جاء... زَهَقَ (فعل ماضی نشانه قطعی بودن است).

زهق: زهق و زهوق: هلاک و بطلان و اضمحلال. زهوق: باطل شونده، منظور آشکار شدن بطلان باطل و اضمحلال آنست.

«إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (81)» «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» دیگر جایی برای باطل موجود نیست و ثبوت و بقایی نخواهد داشت؛ زیرا آشفته و متلاشی گشته است. عاقبت، باطل رفتنی و نابود شدنی است و حق، باقی و پایدار. «جاء... زَهَقَ» (فعل ماضی نشانه قطعی بودن است).

بقای حق و نابودی باطل، يك سنّت و قانون الهی است، بادر نظر داشت اینکه پیروان حق کم و طرفداران باطل زیاد باشند. قرآن عظیم الشان در (آیه: 18 سوره انبیاء) میفرماید: «نُفِذَ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَذْمُغُهُ» ما حق را بر سر باطل میکوبیم و آن را نابود می‌سازیم. باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاه‌های غیر طبیعی استمداد میکند پس چون این تکیه‌گاه‌ها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد.

بخاری و مسلم از ابن مسعود (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: وقتی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در سال فتح وارد مکه شد، در اطراف کعبه سی‌صد و شصت بت قرار داشت. پیامبر صلی الله علیه وسلم باچوبی که در دست داشت آنها را میزد و میگفت: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»، تمام بت‌ها و ازگون گشته و آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور شکستن آنها را داد و شکسته شدند. (تفسیر کبیر رازی ۲۳/۲۱ و بخاری اصل حدیث را اخراج کرده است).

وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾

و از قرآن آنچه را که سبب شفاست و برای مؤمنان رحمت است نازل میکنیم، (ولی) بر ظالمان جز خسارت و نقصان نمی‌افزاید. (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شِفَاءٌ»: بهبودی از امراض فکری و اخلاقی در شخص و جامعه. مراد مرحله پاک‌سازی یا به اصطلاح عرفاء مقام تخلیه است. طوریکه یادآور شدیم: «شِفَاءٌ»: صحت و سلامت. «الشفاء من المرض» رسیدن به سلامت است چون قرآن از جانب پروردگار است که خالق بشر و فطرت اوست، قوانین آن نیز با فطرت مطابق و نجات‌دهنده‌ی اوست. «رَحْمَةٌ»: رحمت الهی به بندگان، بر اثر شکفتن گل ایمان در پرتو آیات قرآن. مراد مرحله نوسازی یا به اصطلاح عرفاء مقام تخلیه است. «خساراً»: خسر، خسران، خسار: ضرر. «کم شدن و کم

کردن». زیان.

تفسیر :

«وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» در قرآن آیاتی نازل میکند خدای رحمان رحیم از آیات قرآن کریم آنچه را که قلب هر مریض را از امراض شبهاتی چون کفر و شک و نفاق و از امراض شهوات و علاقه به زنا و انواع فحشا پاکیزه میسازد و آنچه را که اجسام را از امراض و آلام - با خواندن و دمیدن این کلام - شفا می بخشد، و همچنان آیاتی را نازل می کنیم که در بردارنده ی رحمت و هدایت برای مؤمنان می باشند و ایمان و حکمت و خیر فراوان را با خود می آورند.

قابل یادآوری است که: کلمه ی «مِنْ» در «مِنَ الْقُرْآنِ»، به معنای «بعض» نیست تا دلالت کند بر اینکه بعضی از قسمت های قرآن شفاست، بلکه بیان میکند که هر آنچه از قرآن کریم نازل میشود، شفا بخش است. با آنکه قرآن برای هدایت همه است؛ «هُدًى لِّلنَّاسِ» (بقره، 185). ولی تنها کسانی از این نور مستفید میشوند، که سینه خویش را به سوی آن باز کنند و لجاجت و عناد را کنار گذاشته، با روحی سالم به سراغ قرآن روند.

واقعیت امر اینست که: استدلال قرآن، رکود فکری را شفا می دهد؛ موعظه ی قرآن، قساوت را درمان میکند؛ تاریخ قرآن تحیر را برطرف میسازد؛ زیبایی آهنگ و فصاحتش روح فراری را جذب میکند؛ قوانین و احکامش عادات خرافی را ریشه کن میسازد؛ تلاوت و تدبر در آن، امراض جهالت و غفلت را شفا میبخشد؛ تبرک به آن، امراض جسمی را شفا می دهد و رهنمودهای آن، تاریکی ها را روشن می کند.

«وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (82) «ولی» این قرآن «برکافران» که تکذیب به دین حق و قرآن را به جای تصدیق آن نهاده اند «جز زیان نمی افزاید» یعنی: جز هلاکت و نابودی نمی افزاید زیرا شنیدن قرآن آنها را شدیداً برسر غیظ و خشم آورده و انگیزه تمرد و سرکشی را در آنان بالا می برد، که بر اثر آن به ارتکاب بیشتر زشتی ها و مفساد روی می آورند و در نتیجه هلاک می شوند.

بنابر این قرآن برای مؤمنان، ایمان و برای کافران، سرکشی و طغیان می افزاید.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ﴿٨٣﴾

و هنگامی که بر انسان نعمت بخشیم، (از حق) روی بگرداند، و (متکبرانه) به پهلو خود را کنار میکشد، و هنگامیکه (کمترین) بدی به او برسد، (از رحمت الله) ناامید می گردد. (۸۳)

تشریح کلمات و اصطلاحات:

«أَعْرَضَ»: از شکر نعمت منصرف و از طاعت و عبادت روگردان میشود. «نَأَى بِجَانِبِهِ»: خویشتن را از یاد منعم اصلی به دور میکند. شانه های خود را بالا می اندازد و تکبر میورزد. «يَئُوسًا»: بسیار مأیوس و دلتنگ و ناشکیبا (هود 9-11). مراد این است که کافران، هم در برابر خوشبختی ها و هم در برابر سختی ها خود را گم میکنند. در حال نوا مست و مغرور، و در وقت بلا پست و زبون میگردند. هرچندکه درحالت یأس پرده های غفلت از روی فطرت کنار میروند و کافران بالاجبار به درگاه خدا روی می آورند و خالصانه رفع مشکلات را از قادر متعال درخواست مینمایند، اما این توجه اضطراری مایه افتخاری و دلیل بیداری حقیقی آنان نمیشود. چراکه به محض رفع مشکلات و رهائی از طوفان حوادث، خود خواهیها و سرکشیها از ایشان سر می زند و تغییر جهت میدهند (یونس/ 12 و 22 و 23، اسراء/ 67، عنکبوت/ 65). تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

باید یادآور شد که: رفاه و آسایش، زمینه ساز غفلت است، انسان به جای اینکه نعمت را از خدا بداند و به او بگردد، آن را از فکر، استعداد، نبوغ و کار خود می پندارد و خدا را رها می کند.

و در ضمن باید یادآور شویم که: انسان آن قدر ضعیف است که با نعمتی، گرفتار غفلت شده و با سختی و حادثه‌ی کوچکی، نا امید می شود.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

بگو: هر کس بر پایه خلق و خوی و عادت های اکتسابی خود عمل می کند، پس پروردگارتان بهتر می داند که چه کسی راه یاب‌تر است. (۸۴)

تفسیر :

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» رفتار انسان برگرفته از شخصیت فکری و روحی و اخلاقی اوست. ای پیامبر! به مردم بگو: هر کس از شما بر حسب آنچه که مناسب حال وی است و بر حسب آن اعمالی که برایش مقدر شده است، عمل می‌کند پس اگر نفس انسان روشن و پاک باشد، اعمال نیک و شایسته از او سر می زند.

و اگر نهادش منحرف و کافر باشد، اعمال نکوهیده و تبه‌کارانه از او سر میزنند. «فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» و پروردگار شما به هر که راه یافته‌تر باشد، دانای‌تر است» یعنی: در نهایت امر، ممیز حق تعالی است پس اوست که میان مؤمنی که در هنگام نعمت اعراض نمیکند و در وقت محنت مأیوس نمیشود و میان کافری که شأن و شیوه وی سرمستی و سرکشی در برابر نعمت‌ها و نومیدی و یأس در هنگام ناکامی‌هاست، تمییز می دهد و هر عمل کننده‌ای را در برابر عملش جزا می دهد.

یعنی گفته میتوانیم که: راه‌های هدایت نیز درجات و سلسله مراتب دارد، هر کس نیت بهتری داشته باشد، به هدایت نزدیکتر است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾

و (ای پیامبر!) از تو درباره‌ی روح سؤال می کنند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از علم به شما داده نشده است، مگر اندکی. (۸۵)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: حقیقت روح، فوق فهم و دانش بشر و سرّی از اسرار الهی است. در تفسیر «تفسیر انوار القرآن» آمده است: یعنی: علمی که خداوند متعال آن را به شما داده، اندک است و هر قدر علم بشر و میدان مدنیت انکشاف یابد، بشر از گستره بی‌کران معلومات جز اندکی از علم بهره ندارد و معلومات آن نسبت به مجهولاتش بسیار ناچیز است.

از سیاق آیه بر می آید که این معنی هر چند در کل علوم مصداق دارد اما بیشتر ناظر بر علم و دانش بشر در باره روح است.

روح چیست:

«الرُّوح»: روح انسان. جان. مراد آفریده‌ای از آفریدگان الله متعال است که ساختمان و ماهیت آن فراتر از ساختمان و ماهیت جهان ماده است و غیبی از غیوب الهی است و طوریکه یاد آور شدیم: حقیقت آن بر ما روشن نیست.

روح (یا نفس)، حیات بخش و حرکت آفرین تن انسان است. روح، جسم نیست و

خصوصیات آن را ندارد؛ اما به بدن متعلق است، تعلقی از نوع تدبیر و دخل و تصرف [در جسم]. [غزالی و راغب اصفهانی].

روح، به معنی لبّ (خلاصه و چکیده) هر شیء، معنی شده است. روح، ظوریکه در فوق گفتیم؛ عنصری غیرمادی و نیروی زندگی بخش است که جسم را اداره میکند و به آن پایدار است. روح، مدار بدن انسان و سرآغاز حیات اوست و کسی انکارش نمی کند.

روح، لطیفه ای مدرکه‌ی انسان، که مصداق آیهی «قل الروح من امر ربی» و از عالم امر، نازل شده است.

مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی میگوید: روح، جوهری بسیط و مجرد و عنصری نورانی زنده و متحرک و ممتاز و سرشتش با این پیکر مادی محسوس، هم خوان نیست و چون جریان آب در گل، در بدن روان است و وقتی که جسم صلاحیت پذیرش آن را داشته باشد، [به امر «کن» پا به عرصه‌ی وجود میگذارد و بر مرکب شایسته‌ی خودسوار میشود و جسم را حیات میبخشد] و اگر خود داری کند، جسم می میرد.

«روح، رازی است از رازهای غیبی و مقدس الهی که جز الله متعال کسی به آن پی نمیرد و در وجود انسان به و دیعت نهاده شده است، هر چند نوآوری‌های فراوانی به ثمر نشسته، باز انسان از درک این راز شگفت انگیز سرگردان است که روح چیست، از کجا آمده، به کجا می رود، ماندن و رفتنش چگونه و کی است؟! آن چه انسان میداند، این است که: قرآن از روح یاد کرده است...» [برداشتی از تفسیر فی ظلال القرآن...]

در تفسیر قاسمی به نقل از ابن قیم و وجوه روح در قرآن آمده است:
الف: روح به معنای وحی: (سوره غافر آیه 15)، (سوره شوری آیه 52) به این دلیل به وحی روح گفته میشود؛ چون، دلها و روانها به آن جان تازه می گیرند.
ب: روح به معنای نیرو و یاری و پایداری که خدا بدان سبب بندگان مخلص را تأیید میکند: (سوره مجادله آیه 22).

ج: به معنای جبرئیل (سوره نحل آیه 102)، (سوره شعراء آیه 193)، (سوره نبا آیه 38)، (سوره قدر آیه 4).

د: روح در جواب مشرکان و ستیزه جویان: (سوره اسرا 85) و روح از عالم فرمان خداست و بس.

ه: روح به معنای عیسی پسر مریم (علیها السلام) (سوره نساء آیه 171).
نویسنده‌ی تفسیر الواضح میفرماید: «میگویند: الروح من امر ربی: یعنی، روح، جزئی [پرتوی] از خدای سبحان است و کسی جز او، حد و مرز آنرا نمیشناسد و قرآن میفرماید: «...و نفخت فیہ من روحی...»: از روح خود در آن دمیدم... (سوره حجر آیه 29) «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» (27). (ای نفس مطمئنه) ۲۷. «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (28). خشنود و خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد (۲۸) «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» (29) (و در میان بندگان من درآیه (۲۹) «وَادْخُلِي جَنَّتِي» (30) (و در بهشت من داخل شو (۳۰) (فجر آیات 27 الی 30).

یادداشت: نفس، همان روح است. روح، سبب به حرکت در آوردن جسم آدمی است، وقتی وارد بدن شد، به نفس خطاب میشود. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی)

شان نزول آیه:

ابن عباس (رض) در بیان شان نزول آیه مبارکه میفرماید: قریش به یهود گفتند؛ به ما چیزی بیاموزید تا از این مرد (یعنی محمد صلی الله علیه وسلم) بپرسیم. یهود به آنان گفتند: از او در باره روح سؤال کنید. پس قریشیان سؤال کردند و الله متعال این آیه را نازل فرمود.

یادداشت:

قابل یادآوری است که: کلمه‌ی «روح»، 21 بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است.

- روحی که در جسم انسان دمیده شده است. «نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» «سجده، 9»
- وحی. «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» «غافر، 15».
- قرآن. «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا» «شوری، 52».
- روح القدس. «أَيُّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» «بقره، 87».
- بزرگ فرشتگان. «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» «قدر، 4».

ولی به هر حال روح بشر، امری پیچیده، ناشناخته و نفخه‌ای الهی و دارای بعد آسمانی است و تنها خداوند آنرا می‌شناسد. قابل ذکر است که موضوع روح در تورات نیز مبهم باقی گذاشته شده است.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبل، پیامبر را به نبوت، وحی و شفاعت بودن قرآن و پایداری و رحمت بودن آن، اطمینان قلبی داد، اینک در آیات (86 الی 93) یکبار دیگر به بیان گرفته میشود که: اگر تمام جن و انس با هم دست به هم کنند که همانند قرآن را بیاورند هرگز نخواهند توانست. پس از مبارزه طلبی سرانجام درمانده شدند و سرسختی و لجبازی را از خود نشان دادند و شش بهانه را - که در آیه های بالا آمده - مطرح کردند و یکی از آنها را از پیامبر درخواست کردند.

وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

و اگر بخواهیم آنچه را که به تو وحی کرده ایم؛ (از سینه ات) می‌بریم، آنگاه در برابر ما برای خود هیچ کارسازی (و مدد کننده‌ای) نخواهی یافت. (۸۶)

تفسیر:

«وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» باید نعمت‌ها را از جانب خداوند بدانیم و مغرور نعمت هان شویم، زیرا بقا و زوال نعمت‌ها به اراده‌ی الله متعال است. طوریکه میفرماید: ای پیامبر! اگر بخواهیم همین قرآن را که از جانب خدای رحمان به تو وحی شده است، از قلبت پاک و محو می‌کنیم و آن را می‌بریم و چنین عملی در توان ما میباشد. «ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (86)» آنگاه کسی را نمی‌یابی که کمکت نماید و از این محو سازی و فراموشی تورا بازدارد، یا بعد از آنکه قرآن را فراموش کردی، آن را مجدداً به حافظه‌ات برگرداند.

آیه مبارکه فوق الذکر؛ حالت تهدید آمیز نسبت به پیامبر دارد که خداوند، همچنان که عطا می‌کند، اگر بخواهد باز پس می‌گیرد. طوریکه در (آیه‌ی 87) آیت لحن تشویق آمیزی دارد.

باید گفت که: قرآن، وحی، نبوت، خاتمیت و شفاعت، همه از تفضلات الهی نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده و از مقام ربوبیت خدا سرچشمه می‌گیرد و خداوند عطاهایش را از او بازپس نمی‌گیرد، هر چند دستش باز، قدرتش استوار و می‌تواند همه را بازگیرد.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾

لیکن (باقی ماندنش به سبب) رحمتی از جانب پروردگارت است؛ بدون شک فضل او بر تو بزرگ است. (۸۷)

تفسیر :

«إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» «مگر به سبب رحمتی از جانب پروردگارت» یعنی: به سبب رحمتی که در حق تو داریم، این قرآن و این علم را باقی گذاشتیم و نخواستیم آن را از بین ببریم. «إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (87)» بیگمان فضل او بر تو همراه بزرگ بوده است، زیرا تو را به نبوت برگزیده، خاتم پیامبران و سرور اولین و آخرین قرار داده است. با قرآن کریم گرامی‌ات داشته، به مقام محمود مشرف گردانیده، حوض کوثر را به تو بخشیده و غیر اینها از مراتب عالی و منازل برتر را به تو موهبت نموده است.

منظور آیه منت نهادن بر پیامبر صلی الله علیه وسلم و برحذر داشتن او از زیاده روی و تفریط است. و هر چند او مورد خطاب است اما مقصود امتش میباشد.

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾

بگو: قطعاً اگر جنّ و انس جمع شوند (و متفق شوند) تا مانند این قرآن را بیاورند، هرگز نمیتوانند مانندش را بیاورند، هر چند بعضی از ایشان پشتیبان و مددگار بعض دیگر باشند. (۸۸)

تفسیر :

ناتوانی در آوردن نظیر قرآن، دلیل بر اعجاز و عظمت قرآن عظیم الشان است: این آیه شریفه جوابی قوی و دندان شکنی به گفتار آنده از افراد است که میگفتند: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا» (آیه 31 سوره انفال) ما هم اگر بخواهیم، میتوانیم مثل قرآن را بیاوریم. و این دعوت قرآن به مبارزه و آوردن نمونه‌ای مثل خود (تَحْدِي)، قرن است که بی جواب مانده است و تا کنون نیز دشمنان قرآن اعم از عرب و عجم با داشتن همه امکانات، نتوانسته‌اند مثل قرآن را بیاورند. زیرا مخلوق از آوردن نظیر آنچه که خالق می‌آورد، عاجز است «هر چند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی دیگر باشند» و به همدیگر مدد و یاری رسانند. یعنی اگر تمام فصیحان و بلیغان انس و جن گرد هم آیند که شبیه این قرآن را بیاورند، حتی اگر به یکدیگر کمک و مساعدت کنند، نخواهند توانست مانند آنرا بیاورند؛ زیرا چنین امری خارج از دایره‌ی توان آنها قرار دارد، و هیچکس توانایی آن را ندارد.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند که: خصوصیت بخصوص و معجزه اساسی قرآن عظیم الشان در این است: که این کتاب هم معجزه است، هم روان و متنوّع، هم خبر از آینده میدهد، هم بهترین داستان‌ها را دارد، هم بهترین شیوه‌ی دعوت را دارد، هم بیان‌کننده‌ی همه‌ی شؤون زندگی و ضرورت‌های شخصی و اجتماعی، دنیوی و اخروی در همه عصرها می‌باشد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٨٩﴾

و به تحقیق (ما) در این قرآن برای [هدایت] مردم از هر مَثَل و داستانی به صورت‌های گوناگون بیان کردیم، ولی بیشتر مردم جز کفران و انکار را نپذیرفتند. (۸۹)

تفسیر :

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» «و به راستی در این قرآن از هرگونه مثلی، گوناگون بیان کردیم»

«صَرَّفْنَا»: با شیوه های گوناگون بیان داشته‌ایم. انواع مختلف استدلال برحق را به صورت های گوناگون تکرار کرده‌ایم (اسراء / 41).

تنوع و دگرگونی‌های بیانی قرآن، ناشی از ابعاد اعجازی قرآن است یعنی: در قرآن سخن را به هرگونه معنی و مثل و داستانی که موجب عبرت گرفتن و اندیشه ورزیدن و تفکر است به تکرار بیان کردیم، خداوند با آیات قرآن حجت را بر مردم تمام کرده است.

اعم از بیان پندها، موعظه‌ها، ترغیب، تهدید، اوامر، نواهی، نشانه‌ها، داستان های پیشینیان و اخبار بهشت و دوزخ و قیامت لذا معانی آنها را مکرر در مکرر به وجوه مختلف و متعدد و به شیوه‌های متنوع روشن ساختیم تا شاید آنان ایمان آورند و اگر برخی از وجوه و شیوه‌های متنوع بیانی در کافران تأثیری نگذاشته، برخی دیگر بر آنان تأثیر بگذارد. دلیل انکار مردم، لجابت آنان است، نه آنکه حجت برای آنان نیامده است.

قابل تذکر است که: اکثریت، نشانه‌ی حقانیت نیست طوری که میفرماید: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (89)» با وجود دلایل قاطع و حجت واضح، اکثر مردم امتناع ورزیدند و جز انکار حق و تکذیب خدا و پیامبر چیزی را نپذیرفتند.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٩٠﴾

ماهرگز به تو ایمان نمی‌آوریم؛ تا اینکه از این سرزمین [خشک و سوزان مکه] چشمه‌ای پر آب و جوشان روان سازی!! (۹۰)

خواهشات جاهلانه و غیر منطقی کفار در مورد معجزه:

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (90 الی 93) برخی از خواهشت جاهلانه و غیر منطقی کفار که آنرا از رسول الله صلی الله علیه وسلم مطرح میساختند مورد بحث قرار میدهد.

کفار هدف پیامبران، ارشاد مردم به توحید بود، ولی دیده میشود که گروهی به فکر باغ و زمین و طلا و نقره خویش بودند. با در نظر داشت اینکه اعجاز قرآن کفار را مسکوت ساخت و با بیان و بلا غتش بر آنها غلبه نمود، ولی رفتند تا از سر بهانه‌جویی معجزات دیگری را درخواست کنند از این رو گفتند: ای پیامبر! تورا باور نمیداریم و از پیامت پیروی نمی‌کنیم تا زمانی که از ریگزار مکه برای ما چشمه جاری بیرون نیاوری که از آن بنوشیم!! «ینبوع»، به آن چشمه‌ای گفته میشود که هیچ خشک نشود «تَفْجُرَ»: بر جوشانی و بی انقطاع از آن فواره کنان آب بیرون فواره کند.

ملاحظه مینمایم؛ مشرکان که منکر اعجاز قرآن بودند، شرط ایمان آوردن خود را رسیدن به مادیات قرار داده و توقعات نابجایی و غیر منطقی از پیامبر صلی الله علیه وسلم را مطرح ساختند. غافل از آنکه پیامبر، برای اثبات نبوت خود معجزه انجام می دهد، نه برای اشباع هوس های مردم لجوج، یا سرگرمی و تفریح، یا فرار از کار و تلاش.

قابل یادآوری است که: هر درخواست و توقعی مطرح شده توسط مشرکان در خواست های منطقی نیست. ولی اگر به زندگی نامه پیامبران مراجعه نمایم با تمام وضاحت در می یابیم که: در طول تاریخ از پیامبران و مبلغان مکتبی، همچو توقعات نابجا زیادی مطرح گردیده است.

شان نزول آیه:

از ابن عباس (رض) روایت شده است که سران قریش در کعبه اجتماعی تشکیل دادند و گفتند: محمد را بخوانید و با او گفتگو و بحث کنید، و او را وادار نمایید که دست از کارش بردارد. به او خبر دادند که بزرگان و اشراف قومت گرد هم نشسته‌اند و می‌خواهند با شما صحبت کنند. محمد صلی الله علیه وسلم به سرعت نزد آنان آمد- سخت علاقمند هدایت آنها بود- آنگاه به او گفتند: محمد ما به یاد نداریم در بین اعراب هیچکس مانند تو برای قوم و قبیله‌اش در دسر و زحمت ایجاد کرده باشد. پدران را ناسزا گفتی، و به دین ما عیب و ایراد گرفتی، ما را بی‌عقل و اندیشه خواندی و در جمع ما تفرقه ایجاد کردی. پس اگر در ورای این مطلب خواهان مال و ثروت هستی، آنقدر مال در اختیارت قرار می‌دهیم که از همه ثروتمندتر شوی، و اگر در پی کسب مقام و منزلت اجتماعی هستی، تو را سرور و بزرگ خود قرار می‌دهیم. و اگر دچار جن زدگی شده‌ای، ما حاضریم با مصارف شخصی خویش برایت طبیب بیاوریم تا صحت یاب یا با وجود این نمیتوانیم برای تو کار مفیدی انجام دهیم که در آن صورت معذور خواهیم بود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: مرضی که می‌گویید ندارم، چشم طمع به اموال شما ندوخته‌ام و سروری شما را نمی‌جویم و پادشاهی شما را نمی‌خواهم. اما خدا مرا به عنوان پیامبر شما مبعوث فرموده است. اگر آن را از من بپذیرید، باعث آسایش دنیا و آخرت شما می‌شود، و اگر از قبول آن امتناع ورزید، منتظر فرمان خدا می‌مانم تا در بین من و شما حکم کند. آنگاه گفتند: ای محمد! مادامی که پیشنهادهای ما را نمی‌پذیری، از خدایت بخواه که این کوه‌ها را برای ما هموار سازد و در آن دریا‌های را برایمان جاری کند، و بعضی از پدران ما را زنده کند تا در مورد درستی گفته‌هایت از آنها سؤال کنیم. می‌دانی که هیچ کس مانند ما در روی زمین در تنگنا و سختی معیشت قرار ندارد. و از او بخواه برایت باغ و بستان و خزانه و گنج و طلا و نقره فراهم کند و تو را از ما بی‌نیاز کند. آنگاه آیهی «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» نازل شد. (زاد المسیر ۸۵/۵).

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾

یا باغی از نخل و انگور داشته باشی، آنگاه نهرها در میان آن به خوبی جاری سازی. (۹۱) تفسیر:

«جَنَّةٌ»: باغ پردرخت. «تَفْجِيرًا»: سخت بر جوشاندن و روان کردن.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾

یا اینکه آسمان را طوریکه ادعا میکنی، پاره پاره بر (سر) ما فرود آوری، یا خداوند و فرشتگان را روبروی (ما) بیاوری. (۹۲) تفسیر:

بایدگفت که: معجزه از شئون ربوبیت پروردگار با عظمت است، و سرچشمه‌ی آن اراده و حکمت الهی است و از شرایط معجزه آن است که بی هدف و بیهوده یا محال نباشد. ولی در می‌یابیم که؛ کفار درخواست‌های بیهوده را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم مطرح می‌ساختند از جمله طوریکه در این آیه مبارکه آمده است.

ساقط ساختن آسمان آنهم کسفا: قطعه قطعه و پاره پاره که به نابودی همه می‌انجامد و کسی نمی‌ماند تا ایمان آورد. احضار خدا و فرشتگان هم محال است، چون جسم نیستند تا احضار شوند و ما آنان را مشاهده کنیم. طوریکه میگفتند: یعنی: آنها را به طور آشکار و محسوس

در برابر ما حاضر کنی تا آنها را به چشم سر ببینیم. به قولی معنی «قبیلا» این است: تا اصناف فرشتگان را قبیله قبیله نزد ما بیاوری.

أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣﴾

یا اینکه خانه‌ای (پر نقش و نگار) از سیم وزرداشته باشی، و یا اینکه به‌سوی آسمان بالا روی و به بالا رفتنت هم باور نداریم مگر اینکه کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم. بگو: پروردگارم پاک و منزّه است! آیا من جز بشری فرستاده شده هستم؟ (۹۳)

تفسیر :

«أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ» «یا» ایمان نمی آوریم، تا زمانی که یا قصر باشکوه و مجلل و بزرگی که از طلا ساخته شده باشد داشته باشی.

زخرف: یعنی طلا. به قولی مراد از زخرف این است که: برایت خانه‌ای مزین و آراسته به انواع زیورات و اشیای فاخر باشد؛ به عادت توانگران و مرفهان که خانه‌هایی پر از نقش و نگار و بسیار آراسته برای خود بنا می‌کنند.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «پروردگار این امر را که اگر بخواهم ریگزار مکه را برایم طلا گرداند، به خواست من موکول کرد اما من گفتم: نه! ای پروردگارم! من ترجیح میدهم که روزی سیر و روزی دیگر را گرسنه بگذرانم پس چون گرسنه شوم به‌سوی تو زاری کرده و تو را به یاد می‌آورم و چون سیر شوم تو را ستایش گفته و سپاست می‌گزارم».

«أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ» این هم درخواست ششم و آخرین پیشنهاد آنها است که همگی آنها بر حماقت، جهل و نادانی آنان دلالت دارند؛ چرا که عادت و سنت خدا و حکمت او را در میان خلق نمی دانند.

یعنی ای محمد! یا این که با پلکان به آسمان بالا روی، و ما صعود و بالا رفتنت را هم تصدیق نمی‌کنیم تا به سوی ما همراه کتاب گشوده‌ای از سوی الله متعال باز نگردی که در آن چنین نوشته شده باشد، تو محمد رسول خدا هستی!

واقعاً کفار، لجوج و بی ادب اند. در تعبیر جمله «لَنْ نُؤْمِنَ» و «كَمَا زَعَمْتَ» نوعی بی ادبی شان به وضاحت ملاحظه می شود..

آیا در یکی از پیشنهادات شان بویی از منطق یا عقل یا گرایش به سوی حق، به مشام میرسد؟ هرگز! از این جهت خداوند متعال فرمود: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (93)» ای محمد! با ابراز تعجب از کفر و لجابت آنها، به آنان بگو: پروردگار من از این چیزهایی که شما می‌گویید، پاک و منزّه است.

«آیا من جز بشری فرستاده هستم؟» یعنی: من فرشته نیستم تا به آسمان بالا روم، من فردی از افراد بشر هستم و نه بیشتر؛ تنها تفاوت من با سایر افراد بشر در این است که: من از سوی الله سبحان و تعالی فرستاده شده‌ام تا پیامش را به شما ابلاغ کنم پس ای پیشنهاد دهندگان امور فوق! آیا شنیده‌اید که بشری بر آوردن چیزی از اینها توانا باشد؟ آخر من هم بنده‌ای مأمور هستم که هرگز حق تحکم را بر پروردگار خویش ندارم تا او را به‌رغم اراده‌اش وادار به امری از آن امور کنم.

بدین‌گونه، پروردگار بزرگ این پیشنهادات‌شان را که همه از سر لجابت و عناد بود و نه از روی حق جویی و حقیقت‌پویی، رد کرد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی در یافتیم که مشرکان الله واحد را انکار میکردند. اینک در آیات (94) الی (100) در باره سایر شبهات مشرکان و علت واهی و بی اساس ایمان نیاوردن آنان را - که میگفتند: باید پیامبر از جنس فرشته باشد نه بشر و انکار دوباره زنده شدن را به بیان میگیرد.

همچنان خداوند متعال آن پیشنهاد ششگانه ی آنان را مردود شمرد و به پیامبر دستور داد تا به آنان بفهماند که اگر گنجینه های رحمت الهی را داشته باشند؛ چون تنگ نظر و بخیل هستند به کسی سود نخواهند رسانید.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴)
تنها چیزی که مانع شد مردم بعد از آمدن هدایت ایمان بیاورند، این بود که (از روی نادانی و بیخبری) گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است؟! (۹۴)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت: کفار، بهانه جو و بی منطق اند، و یگانه دلیل را که پیش میکردند همین بود که چرا پیامبر بشری همانند آنهاست. شخصیت و کرامت انسان، چون برای انسان جاهلی ناشناخته بود، طوری با خود فکر میکردند که گویا انسان لایق نبوت نیست. اشخاصیکه دارای منطق قوی و درستی نیستند، در زیاتر از اوقات قوت را نقطه ضعف می پندارند. انسان بودن پیامبر نقطه ی قوت است، نه ضعف. چون به خاطر داشتن غرائز و امیال و مشکلات، درد انسان ها را بصورت خوبر و بهتر درک کرده میتواند، و همچنان میتواند الگوی عملی باشد و نسخه ی مفیدی ارائه بدهد. در آیه مبارکه آمده است: عامل و سببی که مانع ایمان مشرکین بعد از وضوح همه معجزات روشن شد، این بود که آنها بعید می دانستند خدا انسانی را به عنوان پیامبر برای خلق بفرستد.

همچنان آنان طوری تصور داشتند که: چگونه خداوند متعال پیامبری را از جنس بشر بر می انگیزد و چرا پیامبر را فرشته ای از فرشتگان انتخاب نمینماید! در حالیکه این حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض قرار گیرد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی برای شان است.

بهانه های کفار در نیاوردن ایمان:

بهانه های کفار در نیاوردن ایمان را قرآن عظیم الشان چنین بیان فرموده است:

- 1- چرا انبیا انسان هایی همچون ما هستند؟ در جواب باید گفت: بهترین نوع تبلیغ آن است که همراه با نمونه ی عملی و ارائه الگو باشد.
- 2- اگر بناست انسانی پیامبر باشد، چرا فلانی از فلان خانواده یا شهر نباشد؟ جواب واضح همین است که: تقسیمات مردم بر اساس خیال و معیارهای مادی است، اما نزول و دریافت وحی لیاقت می خواهد.
- 3- چرا خود ما پیامبر نباشیم؟ جواب همین است که: نبوت مقامی بس والا، حتی برتر از مقام فرشتگان است و هرانسانی با هر سابقه ای سزاوار پیامبری نیست.
- 4- چرا فرشتگان بر خود ما فرود نمی آیند؟ جواب همین است: نزول فرشته بر کسانی است که سابقه انحراف و گناهی نداشته باشند و گرنه هر روز دروغ و انحرافی را به نام وحی برای مردم می آورند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾

(ای پیامبر!) بگو: اگر در زمین فرشتگانی بودند که با آرامش (و مطمئن) راه میرفتند، مسلماً از آسمان فرشته ای را (بعنوان) پیامبر بر آنها نازل می کردیم. (اما چون شما انسان هستید پیامبرتان نیز از خودتان است) (۹۵)

تفسیر :

رسالت و پیامبری از جانب خداست و انتخابی نیست:

آیه مبارکه، در ردّ نظریات آنانکه به بشر بودن پیامبر اعتراض داشتند، پرداخته و بدین وسیله منطق و نظر مشرکین را منطقی ابلهانه و جاهلانه معرفی کرده است. و میفرماید: فرستادن پیامبر، سنت الهی و ضرورت دینی است، حتی اگر همه اهل زمین فرشته بودند و نزاع و کشمکشی نیز میان آنان نبود و همه در آرامش و رفاه بودند، باز هم فرستاده ای از جنس آنان از جانب خداوند متعال می آمد، چون وظیفه ای انبیا، تکامل و رشد معنوی و الگو دادن است، نه تنها رفع خصومت و دشمنی میان آنان.

در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ» ای محمد! به آنها بگو: اگر مردم زمین فرشتگانی می بودند که با اطمینان بر روی آن راه می رفتند. «لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (95)» یقیناً الله متعال فرشتگانی از جنس ایشان را به سویشان به پیامبری میفرستاد که به احوالشان دانایتر باشد، پس مقتضای حکمت و اقتضای رحمت ما این است که پیامبر بشر را از جنس خود بشر بفرستیم زیرا جنس با اهل جنس خود بیشتر انس و الفت می گیرد و بهتر میتواند ارتباط و تفاهم برقرار کند. سخنش را بفهمند، به رفتارشان اقتدا نمایند و او را الگوی خویش قرار دهند.

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾

(ای پیامبر!) بگو: همین کافی است که خداوند میان من و شما [در صدق نبوت] شاهد باشد؛ چون او به بندگان آگاه و بیناست. (۹۶)

تفسیر :

در آیه مبارکه خداوند با بیان گواه بودن و علم خود به برخوردهای بی منطق کفار، پیامبر را دلداری میدهد. و میفرماید: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» ای پیامبر! به کافران بگو: همینکه خداوند متعال گواه بر صدق من است، و درستی پیام رسالت من می باشد برایم کافی است.

در آیه مبارکه در می یابیم که: تکیه گاه پیامبران الله متعال است، لذا قاطعیت دارند و عقب نشینی ندارند. و همچنان دریافته ایم که: خداوند، هم شاهد آن است که پیامبر به وظیفه اش عمل کرده است، هم از لجاجت و سرسختی یا ایمان و تسلیم بندگان آگاه است.

«إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (96)» خدای متعال به احوال بندگان آگاه است و به اعمالشان بیناست و به زودی ایشان را بر افعالشان جزا خواهد داد، اگر اعمالشان خیر بود جزای خیر و اگر شر بود جزای شر به آنان خواهد رساند.

پس او دانایتر است به اینکه چه کسانی شایسته انعام و احسان و هدایتند و چه کسانی سزاوار بدبختی و گمراهی و انحراف؟ از این جهت فرمود:

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكَمًّا وَصُمَّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ﴿٩٧﴾

و هرکسی را که خدا هدایت کند، پس او هدایت یافته‌ی (واقعی) است، و هرکسی را که گمراه سازد؛ پس جز خدا (سر پرستان و) دوستانی برای او نخواهی یافت، و روز قیامت آنان را بر چهره هایشان، نابینا و گنگ و کر محشور می‌کنیم، جایگاهشان جهنم است، هرگاه (آتش آن) فرو نشیند، بر آنان شعله ای (سوزان) می افزاییم. (۹۷)

تفسیر :

هدایت تنها به علم، عقل و استدلال نیست، توفیق الهی نیز می خواهد: «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ» هر شخصی را که الله متعال وی را به طاعتش و پیروی از پیامبرش هدایت کند، نیکبخت و هدایت یافته است. «وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ» و هرکسی که بروی گمراهی را نوشته است، دیگر به سوی هدایت توفیقش نداده، خوارش می‌سازد و او را به خودش وا می‌گذارد و بعد از الله هرگز هیچکس وی را هدایتگر نیست. و کسی نمی‌یابد که آنها را از عذاب خدا مصون بدارند.

«وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ» و الله متعال این گروه گمراه را در روزی که هیچ شکی در آمدنش نیست گرد آورده و آنها را بر چهره های شان در حالی به محشر می آورد.

«عُمِّيًّا وَبُكَمًّا وَصُمَّا» در حالت کوری و گنگی و کری، حشر میشوند؛ یعنی فاقد حواسند، آنها در زشت‌ترین صورت و قبیح‌ترین منظر برانگیخته میشوند از آنجا که خداوند متعال، کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع میکند. نه‌سخن می‌گویند و نه میشوند، آنگاه خدا شنوایی و بینایی و گویایی را به آنها باز می‌گرداند، آتش را می‌بینند، و صدای شعله‌های آتش را میشوند و چیزی را به زبان می‌آورند که خدا از آنان حکایت کرده است.

از انس (رض) روایت است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال شد: چگونه انسان بر چهره حشر میشود؟ فرمود: آن کس که آنها را روی پا می‌برد نیز قادر است که آنها را بر چهره حشر کند. (شیخان آن را روایت کرده‌اند.)

«مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» «مأوايشان» یعنی: جایگاهی، مکان و قرارگاهشان دوزخ است «جهنم است، هر بار که آتش آن فرو نشیند، بر آنان شراره‌ای بیفزاییم» یعنی: هرگاه شراره دوزخ فرو نشیند، بر آن چیزی می‌افزاییم که شراره آن را بلندتر و سوزنده‌تر گرداند.

در التسهیل آمده است: منظور این است که هر وقت گوشت آنها سوخته شد، آتش فرو نشیند و به اجساد دیگر تبدیل میشوند و آتش از قبل بیشتر مشتعل می‌گردد.)

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٩٨﴾

این است سزای آنان به خاطر اینکه به آیات ما کافر شدند و گفتند: آیا چون استخوانی چند و اعضای از هم پاشیده شدیم، آیا در آفرینش جدید برانگیخته می‌شویم؟! (۹۸)

تفسیر :

قهر الله نسبت به کافران، بی دلیل نیست، بلکه نتیجه‌ی عملکرد خودشان است. آن عذاب سخت؛ عبارت است از کیفر تکفیر آیات الله متعال، پس نه آیات تنزیلی ما را تصدیق کردند و نه هم در آیات تکوینی ما تفکر نمودند، و به تکذیب حشر و نشر پرداختند. کافران بر انکار معاد دلیل ندارند و آنچه میگویند یا از روی استهزا، یا تعجب و یا استبعاد است. آنان از سراستکبار و عناد گفتند: چگونه پس از آنکه استخوان هایی پوسیده و اجزایی پاشان و پراکنده شدیم و بدن های ما را کرم و خاک خورد باز به آفرینشی نوبازسازی شده و بار دیگر به خلقت حیات برمی گردیم؟! الله متعال در جواب شان میفرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

آیا ندانستند که الله همان ذاتی است که آسمان ها و زمین را آفرید، قادر است که مانند ایشان را بیافریند؟ و برای آنان اجلی مقرر کرده است که شکی در آن نیست، اما ظالمان جز کفر و انکار را نپذیرفتند. (۹۹)

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: جمله «لَا رَيْبَ فِيهِ»، در آیه مبارکه؛ یعنی جای هیچ تردیدی در قرآن نیست، نه آنکه هیچ کس تردیدی در آن نمی کند.

قرآن عظیم الشأن بارها برای شك زدایی از قیامت، به آفرینش آسمان ها و زمین و عظمت دستگاه خلقت و قدرت الهی بر آفرینش، اشاره بعمل آورده است. «أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا» «نازعات، 27». آیا آفرینش شما سخت تر است یا آسمان که آن را بنا نهاد؟ یعنی بهترین دلیل بر امکان وجود يك چیز، واقع شدن و بودن آن است.

در این آیه مبارکه میفرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ. ۹۹» آیا آن مشرکان «ندیده اند» یعنی: آیا ندانسته اند «که خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، قادر است که مانند آنان را بیافریند؟» یعنی: ذاتی که بر آفرینش آسمانها و زمین توانا باشد، قطعاً بر بازآفرینی و اعاده آنچه که به مراتب از آفرینش این کائنات عظیم ساده تر است، توانا تر میباشد.

در البحر آمده است: خدای متعال قدرت بی حد و حکمت درخشان خود را به آنها یادآور شده و میفرماید: «أَوَلَمْ يَرَوْا» که استفهامی انکاری و توبیخی است مبنی بر این که آنها بازگشت و بازسازی خود را از جانب خدا بعید میدانند. و نیز استدلال میکند که آنها توانایی خدا را در خلق این اجرام عظیم دیده اند که قسمتی از محتویات آن انسان است، پس چگونه به خلق این عالم بیکران معترفند، آنگاه منکر اعاده‌ی آن می باشند. (کشاف ۶۹۶/۲).

«وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ» زندگی دنیا چند روزی بیشتر نیست، کافران این همه سرسختی نکنند، یا مرگشان میرسد، یا قیامت. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «و» همان خداست که «برای آنان اجلی که هیچ شبهه‌ای در آن نیست، مقرر کرده است» که این اجل، میعادمرگ آنها یامیعاد قیام قیامت است.

«فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (99)» یعنی: آن کفار ظالم با وجود روشنی و فروغ حق، جز از انکار و اصرار بر کفر و گمراهی از همه چیز امتناع ورزیدند. واضح است که: بی توجهی به قدرت خداوند و استبعاد قیامت، عملی ظالمانه است، و ظلم زمینه‌ی کفر است.

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذَا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَثُورًا ﴿١٠٠﴾

(ای پیامبر!) بگو: اگر شما مالک خزانه های (بخشش و) رحمت پروردگار من بودید، باز هم از ترس فقر (و تنگدستی) از انفاق خود داری میکردید، و انسان بسیار بخیل (و تنگ نظر) است. (۱۰۰)

تفسیر:

باید گفت که: کثرت مال و دارایی تاثیری در سخاوت اشخاص و افراد حریص و بخیل ندارد. بعضی انسان ها سیری ناپذیر اند و هرچه مال و دارایی ذخیره نمایند باز هم مشوش و نگران که مبادا مال شان کم نشود. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي» ای پیامبر! به این گروه کفار لجباز بهانه جو و درخواست کننده ی خوارق و معجزات بگو: اگر گنجینه های رحمت و عطای پروردگار که آن را هیچ نهایت و پایانی نیست هم به دست شما بود و شما اختیار هرگونه تصرف در آنها را میداشتید، «إِذَا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ» باز هم به طور قطع از بیم آنکه فقیر شوید و همچنان از سر حرص و آز، بدان بخل ورزیده و از دیگران باز میداشتید، باید گفت: که ترس از فقیر شدن یکی از ریشه های بخل است «وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَثُورًا (100)» واقعاً بخل و حرص و امساک اساساً از طبیعت انسان است، مگر کسانی که خداوند متعال به وسیله ایمان ایشان را توفیق عطاء نموده و سخاوت ارزانی دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: قَثُوراً یعنی خسیس و مانع الخیر. و زمخشری فرموده است: این توصیف بخل و حرص را به حدی رسانده است که در وهم و گمان نیز نمی آید.

آنگاه خاطرنشان کرده است که کثرت و تعدد معجزات و خوارق، ایمان را در قلب منکر ایجاد نمیکند. این موسی است که دارای نه آیات درخشان بود، باوجود این فرعون و اطرافیان او را تکذیب کردند و سرانجام عذاب نابودگر همه را در بر گرفت: (تفسیر صفوة التفاسیر. شیخ صابونی)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (101 الی 109) در باره معجزات نه گانه ی موسی علیه السلام و چگونگی فرود آمدن قرآن و نابودی فرعون و فرعونیان بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاَسَأَلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾

و به راستی (ما) به موسی نه معجزه ی روشن دادیم، پس (ای پیامبر) از [آگاهان] بنی اسرائیل بپرس، آن زمان که (موسی) به سوی آنان آمد، فرعون به او گفت: «ای موسی گمان می کنم تو سحر شده ای. (۱۰۱)»

تفسیر:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» در حقیقت خداوند متعال به موسی علیه السلام نه معجزه آشکار و روشن که گواه راستی رسالت و صحت دعوتش بود عنایت کرد. باید گفت: آنان که سرسخت ترند، نیاز به استدلال و معجزه ی بیشتری دارند.

معجزه نوگانه موسی علیه السلام عبارت بودند از: عصا، یدیبضا، فرود آوردن قحطی،

کاستن از محصولات و میوه‌ها، طوفان، نزول ملخ، نزول شیش، نزول بقیه و نزول خون. که ذکر پنج معجزات آن در سوره‌ای اعراف آمده است: پنج معجزه از اینها در (آیه: 133 سوره‌ی اعراف) آمده‌اند: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ» و بقیه معجزات آن به صورت متفرقه تذکر یافته است.

قابل تذکر است که در یک حساب گفته می‌توانیم که: معجزات موسی علیه السلام به هجده معجزه میرسد، زیرا بازگشت هر يك از آنها به حالت اول نیز معجزه‌ای دیگری می‌باشد. برخی از مفسران آیات نه‌گانه را به معنی فرمان‌های نه‌گانه موسی علیه السلام دانسته‌اند و در تورات هم مطرح شده؛ که به پرهیز از این چیزها دستور می‌دهند: طوریکه در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از صفوان بن عسال (رض) آمده است که فرمود: روزی دو یهودی باهم نشسته بودند، در این اثنا یکی از آنها به رفیق خود گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او سؤالی بکنیم. پس نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده و از ایشان درباره این فرموده خداوند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» [الإسراء: 101] سؤال کردند، آن حضرت (ص) فرمودند: «آیات نه‌گانه موسی علیه السلام عبارت بود از این توصیه‌ها:

- 1- چیزی را با خدا شریک نیاورید.
 - 2- زنا نکنید.
 - 3- نفسی را که خداوند کشتن آن را حرام ساخته، جز به حق نکشید.
 - 4- دزدی نکنید.
 - 5- سحر نکنید.
 - 6- بی‌گناهی را به سوی سلطانی نبرید تا او را به قتل رساند.
 - 7- ربا نخرید.
 - 8- زن پاکدامنی را به فحشا متهم نکنید.
 - 9- و بر شماست ای یهود - مخصوصا - که در روز شنبه تجاوز نکنید».
- آن دو یهودی چون این بیان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را شنیدند، دستها و پاهای ایشان را بوسیدند و گفتند: شهادت می‌دهیم که شما رسول بر حق خدایید. رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: «پس چه چیز شما را از اسلام آوردن باز می‌دارد؟»، گفتند: داوود علیه السلام از الله متعال خواست که پیامبری پیوسته در نسل وی باشد لذا ما از آن می‌ترسیم که اگر مسلمان شویم، یهودیان ما را به قتل رسانند».
- ابن کثیر بعد از نقل این روایت اضافه میکند: «این وصایا و سفارشها به اقامه حجت علیه فرعون و قومش ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول الله صلی علیه وسلم راجع به کلمات (احکام) نه‌گانه در تورات سؤال کرده بودند لذا کار بر راوی مشتبه شده و آنها را (معجزات) تصور کرده پس قول مشهور و راجح همان قول اول است».
- «فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ» ای محمد! در رابطه با ماجرای موسی و فرعون از بنی اسرائیل بپرس؛ چون آنها تورات را در اختیار دارند و از آن باخبرند.
- امام رازی گفته است: منظور این نیست که برای کسب معلومات از بنی اسرائیل سؤال کند، بلکه منظور این است که عامه و علمای یهود گفته‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم را دریابند، بنابر این سؤالی که در این آیه بدان امر شده است، سؤال «استشهاد» است؛ یعنی آنها را بر صدق نبوت و رسالت خویش گواه بگیرد. (تفسیر کبیر ۶۵/۲۱).
- «فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (101)» و آنکه فرعون به موسی علیه

السلام گفت: ای موسی! من جداً تورا افسون شده می‌پندارم، تو با جادو نیرنگ‌زده شده‌ای و عقلت تحت تأثیرکارهای ساحران مغلوب شده است بناءً تونه پیامبر، بلکه جادوگر هستی. ملاحظه میشود که: ظالمین و مستکبران همیشه در برابر معجزات و برهان‌ها دست به تحقیر و توهین زده اند.

یادداشت:

در آیه 101 به، نه خارق العاده و معجزه‌ی موسی علیه السلام اشاره بعمل می‌آید که: تخصیص دادن آن به عدد ده، مانع بیشتر از آن عدد نیست؛ زیرا قاعده در علم «اصول الفقه» این است که: تخصیص عدد بر نفی زاید (زیاد از عدد مورد ذکر) دلالت نمی‌کند. علاوه بر این توضیح، شیوه‌ی قرآن این است که گاهی در آیات به طور موجز و کوتاه و به تناسب موقعیت و اهمیت موضوع به موردی اشاره میکند که تمام آن در جاهای دیگر قرآن مندرج و مکمل مورد اول است و اینک شانزده معجزه و خارق العاده‌ی موسی علیهم السلام که قرآن به آنها اشاره دارد.

- 1- گره گشایی زبان موسی و فصاحت در گفتار، (طه آیه 27)
- 2- تبدیل عصا به مار جنبنده، (طه آیه 20).
- 3- عصا به مار تبدیل شد و همهی ریسمانها و چوب دستیهای ساحران را فرو بلعید. (اعراف آیه 117).
- 4- ید بیضا (سوره طه آیه 22)، (نمل آیه 12)، (قصص آیه 32).
- 5، 6، 7، 8، 9- توفان، ملخ، قمل (نوعی آفت گیاهی)، ضفدع (بقه)، دم (خون)، (سوره اعراف آیه 133).
- 10- شکافتن آب دریا، (شعراء آیه 63).
- 11- جوشیدن و بیرون تراویدن آب از تخته سنگ (بقره آیه 60).
- 12- قرار گرفتن کوه طور بر فراز موسی و همراهانش، چون سایه بان، (اعراف آیه 171).
- 13- فرود آمدن من و سلوی بر موسی و قومش، (بقره آیه 57).
- 14، 15- خشکسالی و کمبود میوجات و سایر محصولات، (اعراف آیه 130).
- 16- نابود گشتن اموال و سخت گردانیدن دل‌های فرعون و فرعونیان، (یونس آیه 88).

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُ مَا أُنْزِلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿١٠٢﴾

(موسی) گفت: «تو قطعاً میدانی که این (معجزه) ها را جز پروردگار آسمانها و زمین؛ برای روشنگری نفرستاده است، و من ای فرعون، یقیناً تو را هلاک شده می‌پندارم». (۱۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَصَائِرَ»: دلائل آشکاری که مردمان در پرتو آن راه حق را پیدا کنند و برای پیمودن جاده سعادت بصیرت و بینش پیدا میکنند (انعام/104، اعراف آیه 203). «مَثْبُورًا»: نابود. هلاک شده. رویگردان از حق. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

«وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا» من گمان می‌کنم ای فرعون! تو نابود شده و زیانمندی. مفسران مینویسند بادر نظر داشت اینکه موسی علیه‌السلام به هلاک شدن فرعون یقین داشت، چرا میگوید: «لَأَظُنُّكَ» گمان دارم؟ در جواب باید گفت که:

أولاً: ظنّ تنها به معنای گمان نیست، بلکه به باور و یقین نیز گفته شده است. ثانیاً: شاید موسی علیه السلام امیدی به هدایت فرعون داشت.

ثالثاً: وقتی دشمن پرده دری نمیکند، ادب در بحث و مناظره اقتضا دارد ما نیز حریم را نگاهداریم. فرعون گفت: «لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا» موسی نیز در جواب او فرمود: «لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا»

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١٠٣﴾

پس (فرعون) تصمیم گرفت که آنان (= بنی اسرائیل) را از آن سرزمین (مصر) بیرون کند، پس (ما) او و همه‌ی کسانی را که با او بودند؛ غرق کردیم. (۱۰۳)

تفسیر :

ملاحظه میشود که: منطق طاغوت، خشونت و تبعید است و مردان حق را تحمّل نمیکند. و در آیه مبارکه خواندیم که در برابر اراده‌ی طاغوت، اراده و قهر خداوند است.

«استفزاز» به معنای بیرون کردن با زور آمده است. قرآن بارها به این شیوه‌ی ظالمان نسبت به اولیای الهی و ناکام ماندنشان اشاره به عمل آورده است. بطور مثال حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند، الله متعال آتش را سرد کرد، یوسف علیه السلام را به چاه انداختند، عزیز مصرش کرد. پیامبر را از مکه بیرون کردند، خداوند حکومت جهان اسلام را به او عطا کرد. این سنت و قانون الهی است که در برابر مکر اهل باطل، تدبیر مناسب دارد.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾

و بعد از (هلاکت) او به بنی اسرائیل گفتیم: در (این) سرزمین (شام) سکونت کنید، پس هنگامی که وعده آخرت فرا رسد، همه‌ی شما دسته جمعی خواهیم آورد. (۱۰۴)

تفسیر :

«الْأَرْضُ»: مراد سرزمین شام مابین عریش و فرات است که در قرآن (ارض مقدّس) نامیده شده است (مائده آیه ۲۱). «لَفِيفًا»: آمیزه یکدیگر. تنگ همدیگر. گروه‌ها و دسته‌های درهم آمیخته. مصدر است و حال ضمیر (کُمْ) میباشد. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: «وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ» بعد از غرق کردن فرعون و سربازانش به بنی اسرائیل گفتیم: در سرزمین مصر ساکن شوید.

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴)» وقتی روز رستاخیز فرا برسد شما را از قبرهایتان بیرون می‌آوریم و به صورت مختلط به صحرای محشر میبریم، به گونه‌ای که در بین شما مؤمن و کافر، نیکمرد و گناهکار خواهد بود، آنگاه شما را از هم جدا و متمایز میسازیم. سعادت‌مند را از شقی جدا میسازیم. سپس موضوع را تغییر داده و به بیان عظمت و شکوه قرآن پرداخته و میفرماید:

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿١٠٥﴾

و آن (قرآن) را به حق نازل کردیم و به حق نازل شده است. و تو را جز مژده دهنده و بیم دهنده نفرستاده‌ایم. (۱۰۵)

تفسیر :

«وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ» خداوند متعال این کتاب یعنی قرآن را بر پیامبرش به حق فرود آورده است تا مردم را بدان رهنمایی نموده و آنچه را که به حالشان سودمند است به ایشان بیاموزد و از راه‌های شیطان و وسایل و ابزارهای گمراهی و زیان برحذرشان گرداند. واقعیت امر همین است که: برای پیاده کردن حق آمده است و سر انجام هم حق را در دلها جایگزین میسازد. قرآن است و پیوسته در پرتو لطف حق محفوظ میماند و سرانجام حق را به بار می‌آورد. سلامت قرآن تضمین شده است. هم خداوند قرآن را به حق نازل کرد، هم وحی الهی به سلامت به مقصد رسید و شیاطین نتوانستند آسیب و ضرر به آن رسانند.

پس نه باغیر خود آمیخته شده و نه دستخوش کاستی و فزونی و تحریف میشود
«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا(105)» اساس و محور کار پیامبران علیهم السلام، بشارت و انذار است و حق کاستن و افزودن بر وحی را ندارند.

طوری‌که میفرماید: ای محمد! «و تو را جز بشارت دهنده» به بهشت برای کسانی‌که اطاعت ورزیده‌اند «و بیم دهنده» به دوزخ برای کسانی‌که عصیان ورزیده‌اند «نفرستادیم».

وَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا(۱۰۶)

وقرآنی که (آیات و سوره‌های اش را) جدا ساختیم، تا آن را بادرنگ (وتائی) بر مردم بخوانی، و آن را تدریج (و کم کم) نازل کردیم. (۱۰۶)

تفسیر :

«وَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» خداوند متعال کتابش را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم به طور روشن، مفصل، استوار، جدا سازنده میان حق و باطل و هدایت و گمراهی به صورت متفرق و قطعه قطعه و در اوقات معین نازل کردیم. فرقناه: فرق: جدا کردن. منظور از فرقناه، نزول تدریجی قرآن است، یعنی: نزول آیات و سوره‌های قرآن را از حیث زمان از هم جدا کردیم. بخش بخش شدن قرآن به اراده خداوند است.

یعنی: آنرا در طول مدت بیست و سه سال، آهسته آهسته و اندک اندک به درنگ و تائی بر مردم بخوانی زیرا این شیوه به فهم نزدیک‌تر و از نظر حفظ آسان‌تر است. تلاوت تدریجی قرآن، شنونده را برای آیات دیگر تشنه و منتظر میکند. «عَلَى مُكْثٍ» «مُكْثٍ» آرامش همراه اطمینان است.

«وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا(106)» و برحسب اوضاع و احوال و بر مبنای حکمت و مصلحت آن را به تناوب نازل کردیم.

آیات قرآن چون با حوادث مختلف ارتباط دارد و برای رفع ضرورت های همه‌ی طبقات در طول تاریخ است، بخش بخش نازل شده تا با رویدادهای گوناگون، تطبیق داشته و برای منتظران دلچسب‌تر باشد.

قابل یادآوری است که: یکی از اعتراض‌های کفار این بود که چرا قرآن یکباره نازل نمیشود، «لَوْلَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» (فرقان، 32). این آیه مبارکه جوابگوی به گفته‌ی آنان است.

مفسران میفرمایند: نزول تدریجی آیات قرآن برای آن بود که علم به آن توأم با عمل به آن شود. البته از نزول تدریجی قرآن، ارتباط دائمی پیامبر صلی الله علیه وسلم با مبدأ وحی نیز استفاده میشود مفسران میفرمایند: نزول تدریجی آیات قرآن برای آن بود که علم به آن

توأم با عمل به آن شود. البته از نزول تدریجی قرآن، ارتباط دائمی پیامبر صلی الله علیه و بامبدأ وحی نیز استفاده میشود.

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾

(ای پیامبر!) به کافران بگو: (خواه) (به قرآن) ایمان بیاورید، یا ایمان نیاورید، بی گمان کسانی که پیش از آن به آنها دانش داده شده، هنگامی که (آیات قرآن) بر آنها خوانده میشود، سجده کنان به رو در می افتند. (۱۰۷)

تفسیر :

باید گفت که: ایمان و کفر مردم، در حقانیت قرآن عظیم الشأن اثری ندارد. طوریکه میفرماید: «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا» بعد از آن که حقیقت و حکمت نزول تدریجی قرآن ثابت شد آنگاه میفرماید: «بگو» ای پیامبر! «به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید» نه ایمان شما چیزی بر حقانیت قرآن می افزاید و نه عدم ایمان شما چیزی از حقانیت آن می کاهد. و بدانید که تکذیب شما به قرآن، هرگز نقص، عیب و نارسایی را بدان نمی پیوندد چرا که قرآن از این امور پاک و منزّه است.

«إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا» قطعاً علمای ربانی که کتاب های آسمانی پیشین مانند تورات و انجیل را شناخته اند و نشانه های نبوت را دریافته اند، همچون زید بن عمر و بن نفیل، ورقه بن نوفل و عبدالله بن سلام و تعداد دیگری از علمای اهل کتاب، به قرآن ایمان آوردند و قرآن در روح آنان اثری عمیق گذاشت. و زمانی که قرآن بر ایشان خوانده شود، از آن تأثیر پذیرفته، با خوف و خشیت سجده کنان به چهره در می افتند تا تعظیم و تقدیس خویش را به پیشگاه حق تعالی به نمایش گذاشته باشند. قرآن به قدری بلند مرتبه و پر محتوا است که هنگام تلاوت خضوع دانشمندان را به دنبال دارد و از جانب دیگر علم واقعی هم همین است که انسان را در برابر حق، به خضوع وادار کند.

مفسران میفرمایند: این جمله برای ماسبق تعلیل است؛ یعنی اگر شما به آن ایمان نیاورید، بدانید که از شما بهتر و داناتر به آن ایمان آورده اند. قرآن به قدری بلند مرتبه و پر محتواست که هنگام تلاوت خضوع دانشمندان را به دنبال دارد.

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾

و میگویند: (پیروان حق) منزّه و پاک است پروردگار ما، که یقیناً وعده هایش انجام شدنی است. (۱۰۸)

تفسیر :

در تورات و انجیل، بارها وعده ای آمدن پیامبر خاتم داده شده بود. این آیه اشاره به آن است که برخی اهل کتاب، چون تحقق وعده الهی را می دیدند، به تسبیح خدا و سجود خاشعانه می پرداختند.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

و (آنها) گریه کنان به رو در می افتند، و (تلاوت این قرآن) بر فروتنی و خشوعشان می افزاید. (۱۰۹)

تفسیر :

یعنی آن گروه علمای ربانی هنگام شنیدن قرآن سجدهکنان بر روی در می‌افتند، از شدت تأثیر پذیری به استماع آیات الله متعال می‌گیرند و شنیدن قرآن بر فروتنی، خشوع و نرم‌دلی آنها برای پروردگارشان می‌افزاید.

در «تفسیر انوار القرآن» در مورد آیه مبارکه نوشته است: اگر شما مشرکان به قرآن ایمان نیاورید، پروایی نیست زیرا کسانی که از شما بهترند به آن ایمان آورده‌اند، ایشان دانشمندانی هستند که کتاب‌های پیشین را خوانده، اوصاف قرآن و پیامبر (ص) را در کتب شان مطالعه کرده، حقیقت وحی و علایم نبوت را شناخته و قدرت تمییز میان حق و باطل را دارا شده‌اند.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (110 الی 111) در مورد اینکه الله را چگونه به فریاد بخوانیم؟ با یکا یک اسمای حسنی، به بحث گرفته شده است.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰)

بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را بخوانید، هر کدام را بخوانید، پس (فرقی ندارد) برای او نام‌های نیکوست، و نمازت را نه زیاد به صدای بلند بخوان، و نه آنرا خیلی با صدای آهسته بخوان، و میان آن دو؛ راهی (معتدل) برگزین. (۱۱۰) باید یاد آور شد که:

تفسیر :

اسلام، دینی میانه و معتدل است، حتی قرائت نمازش باید با صدایی میانه و معتدل باشد. طوریکه میفرماید: «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰)» نمازت را بلند یا آهسته مخوان، و بلکه میان آن دوراهی پیش گیر (که میانه روی و اعتدال است).

شان نزول آیه مبارکه:

ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه کریمه میفرماید: «روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه نماز میخواندند پس در دعای خود گفتند: «یا الله! یا رحمان!».

مشرکان که این دعایشان را شنیدند، گفتند: به سوی این صائبی بنگرید که ما را از خواندن دو خدا نهی میکند اما خود او دو خدا را میخواند! پس خداوند متعال نازل فرمود: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» (الإسراء: 110). «بگو: الله را بخوانید یا رحمان را» هیچ ایراد و اشکالی ندارد «هر کدام را که بخوانید» یعنی: هر اسمی از اسمای حسنای حق تعالی را که بخوانید خوب است و در خواندن آن بر راه درست و صواب قرار دارید؛ از جمله خواندن الله و رحمان را؛ که خواندن هر دو جایز و نیکوست «زیرا برای او نام‌های نیکوست» معنی نیکو بودن نام‌های حق تعالی، استقلال هر یک از نام‌های او به و صف جلال و بزرگی است.

یادآور می‌شویم که اسمای حسنای حق تعالی - چنان‌که در حدیث صحیح آمده است - نودونه اسم است «و نمازت را» یعنی: قرائت نمازت را «نه با صدای بلند بخوان و نه با صدای آهسته و میان این» و آن «راهی بجوی» یعنی: راهی میانه بجوی پس نه به آواز بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته.

گفتنی است که این حکم مربوط به نمازگزار منفرد است اما امام باید در دو رکعت اول نمازهای بامداد، مغرب و عشاء و نیز در دو رکعت جمعه و عیدین، قرائت را به آواز بلند بخواند تا کسانی که در پشت سر او هستند، صدای او را بشنوند.

ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول این بخش از آیه میگوید: این حکم هنگامی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه به حال اختفا بهسر میبردند و چون در آن وقت مشرکان صدای قرائت قرآن را می شنیدند، هم قرآن را دشنام می دادند، هم کسیکه آن را نازل کرده و هم کسیکه آن را برای مردم آورده است؛ پس پروردگار نازل فرمود که: «نمازت را به آواز بلند نخوان» که مشرکان بشنوند و قرآن را دشنام دهند، «همچنان آن را آهسته نخوان» که یارانت آن را نشنوند بلکه در میان این و آن، شیوه‌ای میانه بجوی. بعد از آن امت نیز به رعایت این شیوه ملزم شد تا همیشه شرایط و ظروف اولیه نزول قرآن را به خاطر داشته باشد.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)

و بگو: ستایش پروردگاری را سزااست که نه فرزندی (برای خود) گرفته و او را در فرمانروای عالم هیچ شریکی نیست، و بخاطر ناتوانی (و ذلت حامی و) سرپرستی برای او نیست، و او را به شایستگی بزرگ بشمار. (۱۱۱)

تفسیر :

نفی فرزند از پروردگار با عظمت، در مقابل یهود و مسیحیت است، ونفی شریک در مقابل قریش و نفی ولیّ در مقابل برخی از مجوسان و ستاره پرستان است.

شأن نزول آیه 111:

688- ابن جریر از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: یهود و نصاری مدعی بودند که خدا (فرزند دارد و مشرکان عرب برای خدا شریک قرار داده بودند و میگفتند: «أَلْبَيْتَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلِّكُهُ وَمَا مَلَكٌ» «خدایا! تو را فرمان برداریم تو را شریکی نیست مگر شریکی که در تسلط توست، خود او و آنچه در اختیار دارد از آن توست». صابئین و مجوس میگفتند: اگر شریک های خدا وجود نداشت، خدا حقیر و ناتوان بود. آنگاه آیه وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ نازل شد. (طبری 22854 روایت کرده مرسل است).

اختتام و پایان سوره:

خوانندگان محترم! این سوره، با تسبیح خداوند آغاز شد و با حمد و تکبیر او پایان گرفت، چنانکه سوره‌ی مؤمنون نیز با رستگاری مؤمنان آغاز شده، «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» و با رستگار نشدن کفار، پایان گرفته است. «لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ».

سوره لاسراء با سخن گفتن از قرآن و صحبت کردن از حق اصیل موجود در آن به پایان می‌آید، قرآنی که بخش بخش و بند بند نازل گردیده است تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا بر مردمان در زمان طولانی برابر مناسبات و مقتضیات بخواند، و مردمان متأثر از آن شوند و استفاده برند و آن را بفهمند و بدان پاسخ گویند، پاسخگویی زنده و واقعی و عملی. کسانی که قرآن را دریافت میدارند و می پذیرند کسانی که پیش از قرآن دانش و بینش بدیشان عطاء گردیده است. همچون کسانی با خشوع و خضوع قرآن را می‌پذیرند و تا آنجا از آن متأثر میگردند که به گریه و سجده می افتند. خداوند این سوره را با حمد و ثنای خدائی

پایان میدهد که فرزندی را برای خود برنگزیده است، و شریکی در ملک و مملکت خود نداشته است، و به سبب خواری و ناتوانی سرپرستی برای خویش انتخاب ننموده است... همانگونه که این سوره را با تسبیح و تقدیس خود آغاز کرده بود.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.
و من الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة الْكَهْفِ جزء 15، 16

سورة كهف درمكه نازل شده ودارای يكصدوده آيه و دوازده ركوع ميباشد.

وجه تسميه:

«سورة كهف» و «سورة اصحاب كهف»؛ «كهف» به معنای غار و شكاف كوه ميباشد و نام گذاري اين سوره به اين دو نام بر اساس آيات نهم تا بيست و ششم اين سوره صورت گرفته است كه؛ همانا در آن داستان شگفت انگيز اصحاب كهف (پاران غار) به بيان گرفته شده است. (قرآن مهر، جلد 12، صفحه 183).

ويا به عبارۀ ديگر: اين سوره به سوره ي «كهف» موسوم شده، زيرا در اين سوره؛ قصه و داستان اصحاب كهف ذكر يافته است.

كهف:

به معنی غار وسيع (قاموس قرآن، جلد 6، صفحه 154)

محور و موضوع بحث سورة كهف:

طوريكه در فوق هم متذكر شدیم؛ اين سوره باحمد الله متعال آغاز و با توحيد و ايمان پايان می پذيرد و همانند ديگر سوره های مکی به بيان اعتقادات اساسی مسلمانان مانند مبداء و معاد می پردازد.

بصورت كل بايد گفت كه: محور و مبحث سوره تصحيح عقیده، و تصحيح برنامه اندیشه و نگرش، و تصحيح ارزشها، با ترازوی عقیده است.

سورة كهف طوريكه گفتيم يکی از پنج سوره ای قرآن، حمد، انعام، سبأ، فاطر و كهف، با جمله ي «الْحَمْدُ لِلَّهِ» شروع شده است و در سه سوره از آنها سخن از آفرينش هستي است. در سوره ي حمد از تربيت و در اینجا از كتاب آسماني سخن به میان آمده است. گویا هستي و آفرينش، همراه با كتاب و قانون، دو بال براي تربيت انسان ها هستند.

سورة كهف به منظور تثبيت عقیده و ايمان به عظمت خدای ذي الجلال در برگيرنده قصه ها، داستانها و مثلها ي عبرت انگيز و آکنده از پند و اندرز است.

مجموع داستانهای ذكر شده در اين سوره را پنج داستان عبرتناکی تشكيل ميدهد: قصه ي اول اين سوره عبارت است از قصه ي «اصحاب كهف» كه از آيه نهم الی آيه 12 اين سوره بطور مختصر و از آيه 13 الی آيه 26 اين داستان آموزنده بطور تفصيلی به بيان گرفته شده است.

اين داستان عبارت است از داستان فداكاري و از خود گذشتگی در راه عقیده و باور. اصحاب كهف از جمله جواناني با ايمان بودند كه به خاطر حفظ دين از خانه و كشانه و در نهايت از سرزمين خود فرار كردند و به غاري در قلب كوه پناه بردند. آنگاه به مدت (309) سي صد و نه سال در آن غار به خواب رفتند و بعد از آن مدت طولاني خدای متعال آنان را بيدار كرد.

قصۀ اصحاب كهف؛ نمونه ای از عبرت های تأريخی است كه ايمان چه نقش باسزای را در شخصيت انسانها بازی می كند. چگونه انسان به وسيله ايمان می آramد و يقين و اطمینان می يابد، و ايمان را بر زيب و زينت و زر و زيور و خوشيها دنيا ترجيح ميدهد و آنرا

والاثر و برتر می‌شمارد، و به غار پناه می‌برد زمانی‌که برای او زندگی با مردم دشوار و ناکار می‌شود. همچنین در این داستان در می‌یابیم که: چگونه حُب الله متعال در درون اشخاص مؤمن راه می‌یابد و وی را از فتنه و بلا محفوظ و مصون می‌دارد.

قابل یادآوری است که: در باره داستان اصحاب کهف روایت‌های گوناگونی توسط مفسران و تاریخ‌نویسان به رشته تحریر آمده است. سخنان زیادی را درباره آن گفته‌اند. ولی به ذکر آن نمی‌پردازیم، صرف به آنچه که در روشنی آیات قرآنی است اکتفاء می‌کنیم.

زیرا قرآن عظیم الشان یگانه منبع مورد اطمینان برای ما مسلمانان است. شیوه‌ای بیان که در عرضه داستان کهف از نظر هنری در پیش گرفته شده است این است که این داستان در بدو بطور خلاصه بیان یافته است، و بعد از آن به طور مفصل به توضیح قصه پرداخته است.

دومین: قصه این سوره؛ همانا داستان و حکایت مرد صاحب دو باغ با دوستش که از آیه سی و دوم آغاز می‌یابد.

سومین: داستان این، مبحث سجده فرشتگان در برابر آدم علیه السلام و امتناع ابلیس و نافرمانی از الله متعال که از آیه پنجاهم آغاز می‌شود.

چهارمین: داستان و قصه، همانا داستان خضر علیه السلام با موسی علیه السلام که از آیه شصتم آغاز می‌شود: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتْنِهِ لَا أَرَىٰ خَيْرٌ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۖ» [الکھف: 60]. یعنی: «و یاد کن آنگاه که موسی به غلامش گفت از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع ابهرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذارم».

داستان و قصه حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر عبارت از: داستان تواضع و فروتنی در راه کسب علم و اخبار غیبی که الله متعال آن بنده صالح، «خضر» را از آن آگاه فرمود و موسی از آن بیخبر بود تا اینکه خضر او را آگاه ساخت؛ مانند قصه کشتی و حادثه گشتن پسرک و بازسازی دیوار.

پنجمین: قصه و داستان این سوره حکایت ذی عبرت ذوالقرنین است که: از آیه هشتاد و سوم آغاز می‌شود و این داستان، الی آیه 98 ادامه می‌یابد.

شخصیت «ذوالقرنین» همانا پادشاهی عادل و با تقوی بود که الله متعال او را موفق کرد که سلطنت دنیای آن روزگار را به دست آورد و مشرق و مغرب کره‌ی زمین را به تصرف درآورد و سد عظیمی را بنا نهاد.

قصه ها و داستان سوره کهف:

باید یادآور شد که؛ داستانها در این سوره، عنصر غالب را تشکیل می‌دهد. این داستانها بیشترین آیات سوره را به خود اختصاص می‌دهند. چه داستانها در ۷۱ آیه از ۱۱۰ آیه سوره آمده‌اند. تازه قسمت اعظم آنچه از آیه‌ها میماند حاشیه یا پیرو داستانهای سوره است. همچنان در جنب داستانها صحنه‌های قیامت، و برخی از صحنه‌های زندگی تذکر یافته است، صحنه‌هایی که فکر و اندیشه‌ای یا معنی و مفهومی را به تصویر میکشد، بدان‌گونه که شیوه و روش قرآن در تعبیر با به تصویر کشیدن معانی و مفاهیم است.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف سوره:

سوره (کهف) به استثنای یک یاسه آیات آن حسب اختلاف آراء مکی است. این سوره دارای (12) دوازده رکوع، و (110) یک صد و ده آیات، و (1201) یک هزار و دو صد و یک کلمه، و (6620) و شش هزار و شش صد و بیست حرف، و (630) شش صد

وسی نقطه است. لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سورة كهف مانند سایر سورة ها مختلف بوده. تفصیل در این مبحث را در سورة طور تفسیر «احمد». مطالعه فرماید.)

همچنین این سورة جزو سور مئین (صد آیه ای ها) است ابن قتیبه می گوید سورة مئین سورة هایی هستند که بعد از سور طوال آمده اند علت نامگذاری این سورة ها به مئین نزدیک بودن تعداد آیه های این سورة ها به عدد صد میباشد. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، ص 141). گفته شده این سورة ها عبارتند از «بنی اسرائیل، كهف، مریم، طه، انبیاء، حج و مؤمنون» (دراسة حول القرآن الکریم، صفحه ۳۷)

برخی دیگر از مفسران نیز سور مئین را سورة های «توبه، نحل، هود، یوسف، كهف، بنی اسرائیل، انبیاء، طه، مؤمنون، شعراء و صافات» معرفی داشته اند. (مراجعة شود: التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313)

روایتی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سورة طوال را به جای تورات و سورة های مئین را به جای انجیل و سورة های مثانی را به جای زبور به من داد، و پروردگارم مرا با دادن سورة های مفصل فزونی بخشید. (جامع البیان فی تفسیر القرآن، جلد 1، صفحه 34) امام بخاری از ابن مسعود روایت کرده که در باره سورة های: بنی اسرائیل، كهف، مریم، طه، و الانبیاء گفت: «این سورة ها از سورة های کهن اول است، و از دیرینه ها هستند» سپس به هضمین ترتیب آنها را ذکر کرد. (ترجمه الإقتان فی علوم القرآن، ج 1، ص 215)

خواننده محترم !

آیه آخر سورة كهف از خصوصیات خاصی خویش برخوردار می باشد. و آن اینکه که خواندن حرف «فا» در کلمه «وَلْيَتَلَطَّفْ» سورة كهف قبل از نیمه اول قرآن پایان می یابد و از آن پس، نیمه دوم قرآن آغاز می گردد.

ارتباط سورة كهف با سورة قبلی:

خداوند متعال سورة بنی اسرائیل را با حمد و توحید و یادی از پیامبر خاتمه داد. و سورة كهف را نیز با حمد و توحید و وصف قرآن و پیامبر صلی الله علیه وسلم، آغاز میکند، تا ابتدای این سورة با پایان آن سورة، ارتباط داشته باشد.

یهودیان، مشرکان مکه را و امی داشتند تا سه چیز را از پیامبر بپرسند: روح، قصه ی اصحاب كهف و قصه ی ذوالقرنین، خداوند، سؤال اول را در مورد سورة ی اسراء عنوان فرمود و دو سؤال بعدی را در این سورة پاسخ داد.

در سورة ی اسراء میفرماید: «... فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا»، [۱۰۴] و در سورة ی كهف به تفصیل میفرماید: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا. وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ... تَاللَّكَافِينَ عَرَضًا. [۹۸ تا ۱۰۰].

فضیلت سورة كهف :

در فضیلت این سورة در حدیث شریف آمده است: عن أبي سعيد الخدري عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ كَمَا أُنْزِلَتْ كَانَتْ لَهُ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». ابوسعید خدری (رض) میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس سورة كهف را آنگونه که نازل شده است، بخواند برایش روز قیامت، تبدیل به یک نور میگردد» (روایت حاکم نیشابوری؛ و این حدیث صحیح لغیره می باشد).

همچنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بر قرائت سوره کف بخصوص در روز جمعه تاکید بعمل آورده است، حاکم از ابوسعید خدری (رض) روایت میکند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ». ابوسعید خدری (رض) میفرماید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس، روز جمعه، سوره کف را بخواند، میان دو جمعه برایش نورانی میگردد» (روایت حاکم نیشابوری و بیهقی؛ و این روایت صحیح می باشد چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب آمده است).

در حدیثی دیگری از: عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَضَاءَ لَهُ مِنَ النُّورِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ». ابو سعید خدری (رض) میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس، روز جمعه، سوره کف را بخواند، حد فاصل میان او و خانه کعبه، نورانی میگردد» روایت بیهقی در الشعب، چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب و إرواء الغلیل آمده است.

فضیلت آیات اولیه سوره کف:

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ غُصِمَ مِنَ الدَّجَالِ (وفي لفظ) غُصِمَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ». أبو درداء (رض) میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس، ده آیه از اول سوره کف، حفظ نماید از دجال، حفاظت میشود». و در لفظی آمده است که: «از فتنه دجال، حفاظت میشود». (صحیح مسلم).

عن أبي سعيد الخدري قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِهَا ثُمَّ خَرَجَ الدَّجَالُ لَمْ يَسْلُطْ عَلَيْهِ» (در اکثر مصادر حدیث حتی مستدرک حاکم که حدیث از آن نقل شده است، با لفظ: «من آخرها» وارد شده نه با لفظ: «من أولها» (ابو سعید خدری- رض) میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس، ده آیه از اول سوره کف بخواند و بعد از آن، دجال ظهور کند، دجال نمیتواند براو پیروز شود.» (روایت حاکم نیشابوری؛ و این حدیث صحیح لغیره میباشد چنانکه در صحیح ترغیب و ترهیب آمده است. «هر کس ده آیه اول از سوره کف را حفظ کند در روایت دیگری آمده است هر کس ده آیه اخیر از سوره کف را بخواند در روایت دیگری آمده است هر کس ده آیه از سوره کف را بخواند، از فتنه دجال ایمن می ماند».

سنت این است که انسان سوره «کف» را در روز و شب جمعه تلاوت کند زیرا در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هرکس سوره کف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصله هر دو جمعه را برای او از نور روشن می کند».

در روایتی دیگر آمده است: «هر کس کف را در شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانه کعبه را از نور روشن می کند».

استاد سید ابوالحسن ندوی رحمه الله در کتابش «تأملات فی سورة الكهف» مینویسد: «تمام این سوره کریمه را پیرو و پیرامون یک موضوع یافتیم که میتوانم عنوان آنرا بگذارم: (از ایمان تا مادیت)، من از این فتح بر خود بالیدم و با آن بعد دیگری از اعجاز قرآن کریم و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم برایم روشن شد زیرا تا آن وقت نمیدانستم؛ کتابی که در قرن ششم مسیحی نازل شده است، میتواند تصویری روشن و راستین از مدنیت مادی قرن حاضر را ارائه کند».

شان نزول سورة كهف :

محمد بن اسحق در بیان سبب نزول این سورة کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت میکند که فرمود: قریش نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد دانشمندان یهود در مدینه فرستاده و به آنان گفتند: از یهودیان درباره محمد سؤال کرده و اوصاف و سخنان وی را برایشان نقل کنید زیرا آنان اهل کتاب پیشین هستند و در باره انبیاء علیهم السلام چنان آگاهی‌ای دارند که ما از آن بی‌بهره‌ایم. آن دو به مدینه آمدند و موضوع را با دانشمندان یهود در میان گذاشتند، یهودیان به آنان گفتند: از محمد درباره سه چیز ذیل سؤال کنید پس اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل است و در غیر آن او مردی مفتری و دروغ‌گوست و خود دانید که با او چه می‌کنید:

1- از او راجع به داستان جوانانی سؤال کنید که در عصرهای اولیه گذشته‌اند، بپرسید که داستان‌شان چگونه بوده است؟ زیرا آنها داستان شگفتی دارند.

2- از او راجع به مرد جهانگردی که مشرق‌ها و مغربهای زمین را درنوردید بپرسید که اخبار وی چگونه بوده است؟

3- از او درباره روح بپرسید که روح چیست؟ پس اگر به شما از این سه موضوع خبر داد، او به حق فرستاده خدا جلّ جلاله است.

نضر و عقبه به مکه برگشتند و به قریش گفتند: ای گروه قریش! در حقیقت برایتان چیزی آورده‌ایم که میان شما و محمد فیصله‌کن است. آنگاه سخنان یهود را با آنان در میان گذاشتند. رؤسای قریش بعد از شنیدن گزارش فرستادگان خود، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! ما را از این سه موضوع خبر ده! و آن سه سؤال را مطرح کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم بی آنکه استثنا کنند (یعنی ان شاء الله بگویند)، به آنان فرمودند: «فردا شما را از آنچه سؤال کردید، خبر می‌دهم».

قریش برگشتند اما رسول الله صلی الله علیه وسلم پانزده روز منتظر وحی باقی ماندند و خداوند متعال برایشان در این باره وحی نفرستاد، به علاوه جبرئیل علیه السلام نیز نزدشان نیامد تا آن‌که در مکه غلغله افتاد که: محمد به ما «فردا» را وعده داد و امروز پانزده روز از آن وعده‌اش گذشته و هیچ خبری هم از سوی وی نیست! رسول الله صلی الله علیه وسلم از معطلی وحی سخت اندوهناک شدند و سخنان مشرکان مکه برایشان دشوار آمد. سپس جبرئیل علیه السلام از سوی الله متعال عزوجل سورة «کهف» را برایشان فرود آورد که در آن، ضمن اینکه پروردگار متعال پیامبر خویش را از اندوهگین شدن بر کفر کفار برحذر می‌دارد، داستان جوانان کهف، داستان مرد گردشگر (ذوالقرنین) و داستان خضر و موسی علیهما السلام را نیز در آن بیان می‌کند و از روح هم که در سورة «اسراء» جواب داد.

ترجمه و تفسیر سورة الكهف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که بر بنده اش (محمد) کتاب (قرآن) را نازل کرد، و در آن هیچگونه کجی و انحراف نگذاشت. (۱)

تفسیر :

مفسر محمد بن جریر طبری در تفسیر «جامع البیان فی تفسیر القرآن تفسیر طبری» مینویسد: این از باب مقدم و مؤخر است؛ یعنی کتاب را استوار و بدون کجی و کمبودی نازل کرده است؛ استوار و مستقیم است و خالی از اختلاف و تفاوت بوده و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست. (تفسیر طبری ۱۹۰/۱۵).

«وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» «اعوجاج» یعنی انحراف و کجی.

«عَوَج»: در مورد محسوسات و «عَوَج» در غیر محسوسات مورد استعمال قرار میگیرد. «لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا»: هدف اینست که در قرآن ضدّ و نقیض معنوی، و اختلال و انحراف لفظی وجود ندارد.

نه در کتاب خدا اعوجاج است، نه در رسول او، نه از حقّ به باطل می‌گراید، نه از مفید به غیر مفید و نه از صحیح به فاسد.

خواننده گان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 8) مطالبی در مورد سپاس و ستایش خدای بزرگوار، قرآن و نقش آن در جامعه مورد بحث قرار گرفته است.

از نزول قرآن باید سپاس گزار بود:

همه ستایش‌ها خدایی راست که کتاب را یعنی: قرآن را «بر بنده و پیامبرش محمدصلی الله علیه وسلم گرامی داشت، و در آن هیچگونه کجی‌ای ننهاد» بنابر این، در قرآن هیچگونه تناقض و اختلافی در لفظ یا معنی وجود ندارد و در عین حال، هیچ چیز در آن خالی از حکمت نیست.

قرآن، نگهبان کتب آسمانی و در بردارنده تمام مصالح بندگان است. تناقض، اختلاف، افراط و تفریط در آن نیست، هم دعوت به قیام می‌کند، هم قیام به دعوت دارد.

قرآن عظیم الشان به عنوان کتاب آسمانی و معجزه جاوید پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، کتاب هدایت بشر به سر منزل مقصود است.

قرآن مجید کتابی که خداوند برای هدایت بشریت نازل فرموده و راهنمای رستگاری است. واقعاً هم انسان اگر یکبار با قرآن مأنوس شود به یاد داشته باشید که در طول زندگی خویش از این کتاب آسمانی جدا و روی گران نخواهد شد.

قرآن برترین و ماندگارترین اثر آسمانی و جاودانه ترین پیامی است که خداوند برای هدایت بشر بر قلب شریفترین بنده خویش محمد ابن عبد الله صلی الله علیه وسلم نازل فرموده است.

یکی از راه های پی بردن به اخلاق نیک تلاوت قرآن و عمل به دستورات آن است و کسیکه به دنبال قرآن برود از بسیاری فضائل نیک دیگر نیز برخوردار می شود.

خداوند متعال، محتوا و معارف قرآن عظیم الشان را طوری تنظیم کرده که در طول تاریخ و در هر عصر و زمانی همه‌ی مردم بتوانند از معارف زلال و ناب آن بهره مند شوند. مهمترین نقشی که قرآن مجید توانسته با آن عظمتش در زندگی ما داشته باشد ایجاد صبر در برابر سختی‌ها و مشکلاتی است که روزمره با آن مواجه می‌گردیم و چه بسیار موانعی که با حضور قرآن از سر راه برداشته شده اند.

قرآن مجید در برگیرنده هدایت و سعادت انسان در دنیا و آخرت می باشد و در تمام مراحل زندگی رهبر و راهنمای انسان به سوی کمال است این قرآن به راهی هدایت میکند که مستقیم ترین راه هاست... کسانی که با قرآن مأوسند به کمک قرآن حق را از باطل تشخیص میدهند.

قرآن مجید، انسان را به زندگی کردن با معیارهای و ارزشهای انسانی و اسلام دعوت می کند.

اگر کسی بخواهد به نحو حقیقت اسلام و انسان و جهان آشنا شود، چاره ای جز مراجعه به قرآن مجید ندارد. در این کتاب الهی، آنچه آمده هماهنگ با تمام شئون زندگی انسان و منطبق بر نظام احسن خلقت است. نقش قرآن در زندگی بشر در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، و حتی بین المللی، قابل دقت است. بناءً بر ما است تا از نزول قرآن سپاسگزار باشیم و آنرا رهنمایی عمل خویش قرار دهیم.

قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾

کتاب راست و درست، تا (کافران را) از عذاب سخت از جانب خود بترساند. و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست. (۲)

کتابی قیم :

یعنی: قرآن کتابی است راست و درست که در آن هیچ کجی و انحراف و میلی به سوی افراط و تفریط دیده نمی شود، و این کتاب تا قیامت، استوار و غیر قابل نسخ است. «قَيِّمًا»:

بمعنی معتدل آمده است. یعنی افراطی در تکالیف قرآن وجود ندارد تا سخت و طاقت فرسا باشد، و تفریطی در احکام قرآن نشده است تا سهل انگاری در چیزی شده باشد که برای سعادت انسان‌ها ضروری باشد. جاودانه و پابرجا پاسدار احکام الهی و حافظ اصول کتاب های آسمانی. قائم بر احکام دین و مصالح بندگان. «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرم (دل) بصورت کل باید گفت که: قرآن مجید کتابی است که: در آن هیچگونه تعارض و تناقضی نیست بلکه استوار و محکم، تام، تمام و کامل و بی نقص است تا کفار را از عذاب نار و از کیفر یگانه قهار بیم داده و مؤمنان شایسته کار را به پاداشی نیکو و اجر بی بدیل در بهشت های پرناز و نعمت نوید بخشد.

طوری که در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: «وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا. 2» ایمان همراه با عمل صالح کارساز است. و عمل صالح باید استمرار داشته باشد.

مَا كُنْ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾

(همان بهشتی) که جاودانه در آن خواهند ماند. (۳)

در آیه مبارکه بوضاحت دریافتیم که: عمل دائم، پاداش دائم دارد. در آیهی قبلی خواندیم که «يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ» نشانه دوام عمل بود و در این آیه مبارکه می خوانیم «مَآكِثِينَ» یعنی پاداش دائم می باشد.

«مَآكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا» به معنی ماندگاران. مقیمان. از خصوصیات نعمت های الهی در آخرت، جاودانگی این نعمت ها است، یعنی مؤمنان در بهشت، در سرای خجسته و نعمت های شکفته و فراگیر، جاودان و ابدی، همیشه ماندگار و برقرار می شوند. قابل تذکر است که از فحواي این آیه در یافتیم که؛ در قیامت، دیگر مرگ و فنا وجود ندارد.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۲)

و تا بترساند کسانی را که گفتند: خداوند فرزندی (برای خود) برگزیده است، بیم دهد. (۴) تفسیر :

شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی در تفسیر «انوار التنزیل و اسرار التأویل» مینویسد: برای نشان دادن بزرگی کفر آنان، آنها را ذکر کرده و تهدید را تکرار نموده است، اما نوع عذاب را ذکر نکرده؛ چون قبلاً از آن بحث شده و دیگر ضرورتی به آن دیده نمی شود. (تفسیر بیضاوی ۲/۲).

باید گفت: در این هیچ جای شکی نیست که: نسبت دادن فرزند به سوی الله سبحان و تعالی، از زشت ترین انواع کفر است. و واضح است آن عده اشخاصی که فاقد ایمان باشند، و عقیده راسخ نداشته باشند، به خالق خویش نیز از تهمت بستن دریغ نمی ورزند.

فرزند داشتن برای الله:

باآنکه هشدار در آیهی قبل نیز آمده بود، اما به خاطر اهمیت انحراف مشرکان در مورد فرزند گرفتن خدا، انذار تکرار شده است.

با توجه به آیات دیگر قرآن، اتهام فرزند داشتن خدا، تهمتی بزرگ و شایع میان مشرکان بوده است. مسیحیان هم «أب، ابن و روح القدس» (پدر - پسر و روح مقدس) می گفتند و مدعی بودند. یهودیان نیز «عَزِيزٌ» را فرزند خدا میدانستند و مشرکان، فرشتگان را دختران خدا قلمداد میکردند. در حالیکه این عقیده نه موافق با واقعیت است و نه منطبق به عقل.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵)

نه ایشان به این سخن علم و آگاهی دارند و نه پدرانشان، سخن بزرگی از دهانشان بیرون میشود! آنان جز دروغ نمیگویند. (۵) تفسیر :

یعنی: خود و پیشینیانشان دلیل روشنی بر این امر که خدای سبحان فرزندی گرفته است ندارند بلکه پدرانشان در این پندار و گمان خویش، بر جهل و گمراهی قرار داشتند و فرزندان شان نیز از آنان تقلید کرده و همگی گمراه شدند.

واقعیت امر اینست که: جهل و نا آگاهی، بستر و منبع بسیاری از انحرافات را در انسانها تشکیل میدهد. بدین اساس عقاید باید بر بنیاد علم استوار باشد، طوریکه علماء از عقیده بدون علم انتقاد شدید به عمل آورده اند.

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶)

نزدیک است که اگر امت تو به این سخن (قرآن) ایمان نیاورند جان عزیزت را از شدت حزن و تأسف بر آنان هلاک سازی! (۶)

تفسیر :

«بَاخِعٌ»: هلاک کننده. نابود کننده. «أَسْفًا» «أُسْفًا»، مرحله‌ای شدیدتر و قویتری از حُزن را می گویند. بایدگفت که: دلسوزی، حسرت و تأسف بر گمراهی دیگران يك ارزش است و پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم، دلسوز ترین شخصی است در این بابت می باشد.

زعیم و رهبر باید در فکر اصلاح عقاید و اعمال مجتمع خویش بوده باشد و آنرا باید جداً تعقیب نماید. در آیه مبارکه میفرماید که: ای محمد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا مأموریتی که تو برای انجام آن توظیف شده‌ای، فقط ابلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده‌ایم و تو هرگز به این مکلف نیستی که ایمان را در دل هایشان وارد کرده و خود را در حسرت خوردن بر کفرشان تلف گردانی. این آیه مبارکه بخاطر تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده است. اسباب نزول آیه 6:

690- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عتبه و شیبیه پسران ربیعہ ابو جهل بن هشام، نضر بن حارث، امیه بن خلف، عاصی بن وائل، اسود بن مطلب، ابوالبختری و جمع دیگری از قریش دور هم گرد آمده بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم (مخالفت‌ها و سرکشی‌های قومش را نسبت به خود و انکار و ناباوری‌های آنها را نسبت به کتاب خدا و نصایح پندآمیز و اندرزهای سودمند آن، مشاهده میکرد و بسیار غمگین و دل‌تنگ می شد و حرکات زشت آنها برایش دشوار و سنگین بود. پس خدا آیه «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ» را نازل کرد.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷)

مسلمان آنچه را که روی زمین است، [از درخت، نبات، حیوان، بروبحرو دیگر آثار] زینت زمین قرار دادیم تا آنان را آزمایش کنیم که کدام شان بهتر عمل میکنند! (۷)

تفسیر :

همان‌طور که آسمان را به زیور ستارگان آراسته‌ایم، مسلماً همه‌ی آنچه که روی زمین است، باغها، گل‌ها، میوه‌ها، حیوانات، آبها، معادن، رنگ‌ها، بوها، و آنچه که به بشر اختراع، اکتشاف و ساختن آن را الهام کرده‌ایم؛ مانند تأسیسات، ساختمانها، البسه، کالاهای مصنوعی و غیره... را برای زمین «زینة لها» زینت و آرایشی قرار دادیم. زینت‌ها، وسیله‌ی آزمایش است. «زینة لها لِنَبْلُوَهُمْ» تا معلوم شود چه کسی فریفته شده و خود را میفروشد و چه کسی با قناعت و زهد و برخورد کریمانه، آنها را مقدمه‌ی عمل صالح قرار می دهد.

طوری‌که میفرماید: «لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» تا مردم را در آزمایش قرار بدهیم و معلوم شود که کدامیک در مقابل اوامر الهی مطیع‌تر و کدام یک عملش برای آخرتش نیکوتر است. البته معیار این شایستگی و برازندگی، اخلاص در عمل برای الله متعال و متابعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

در ضمن می‌خواهم یادآور شوم که: زیبایی گل‌ها و بصورت کل زیبای طبیعت فنا پذیر است، ولی کار نیک و عمل صالح ماندگار است.

طوری‌که این فهم در حدیثی شریف آمده است: «در حقیقت دنیا شیرین و خرم است و همانا خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید».

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ﴿٨﴾

و ما (سرانجام) آنچه که روی زمین است، (صاف می‌کنیم) به خاکی هموار و بی گیاه (بیابانی خشک) تبدیل می‌کنیم. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«صعیدا»: روی زمین. سطح زمین. «جرزا»: زمین لخت و برهوتی که گیاهی در آن نباشد.

تفسیر :

خداوند متعال، کلمه‌ی «لِنَبْلُوهُمْ» مربوط به مسئله‌ی آزمایش مردم را در میان دو کلمه‌ی «جَعَلْنَا» و «لَجَاعِلُونَ» قرار داد که یکی مربوط به سرسبزی زمین است و دیگری مربوط به بی‌گیاهی آن، تا اشاره باشد به اینکه آزمایش و امتحان مردم در لابلای سبزی و شادابی و خشکی و غم‌ها می‌باشد، اما آنچه مهم است عملکرد انسان و پیروزی اوست.

همچنان در آیه مبارکه به یک فهم عالی دیگری هم اشاره بعمل آمده آن اینکه: مانباید به زیبایی‌های ظاهری دنیا مغرور شویم، زیرا الله متعال همه را بعد از به پایان رسیدن عمر جهان، به خاکی بی‌گیاه تبدیل خواهد کرد که نه در آن زراعتی است و نه زینت و نه آرایشی. امام قرطبی در تفسیر خویش مینویسد: این آیه برای تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شده است؛ یعنی ای محمد! به دنیا و دنیا داران اهمیت مده؛ چون ما آن را برای دنیا داران وسیله‌ی آزمایش قرار داده‌ایم؛ زیرا در بین آنان هستند اشخاصی که اندیشه را به کار می‌گیرند و ایمان می‌آورند و نیز هستند اشخاص و افرادی که راه کفر را در پیش می‌گیرند. بدون شک روز رستاخیز در پیش روی آنان قرار دارد، پس کفر آنان بر تو گران نیاید؛ زیرا آنها را مجازات خواهیم کرد. (تفسیر قرطبی ۱۰/۳۵۴).

داستان و قصه اصحاب کهف:

اولین داستان و قصه این سوره همانا قصه‌ی «اصحاب کهف» است که از ابتدا آیه نهم الی آیه ۱۲ این سوره، بطور مختصر و مؤجز و از آیه ۱۳ الی آیه ۲۶ این سوره این داستان آموزنده بطور تفصیلی به بیان گرفته شده است. بصورت کل طوری‌که در فوق هم یاد آور شدیم؛ این داستان عبارت است از داستان فداکاری و از خود گذشتگی در راه عقیده و باور.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾

آیا (گاهی) گمان کردی که اصحاب کهف (= غار) و رقیم (و لوحه‌ای که نام های آن جوانان خفته در غار در آن نوشته است) از جمله نشانه های شگفت انگیز ما بوده اند؟! (۹)

قصه اصحاب کهف:

در آیه مبارکه خداوند متعال به بیان داستان ذی عبرت و تأریخی اصحاب «کهف» می‌پردازد. گفتنی است که حکمت در وقوع رخداد «اصحاب کهف»، رهنمودی علمی است برای انسانها به امکان وقوع رستاخیز بعد از مرگ و دادن این استنباط به آنان است که روز جزا و روز رستاخیز حق است.

و با دقت واضح می‌دارد که زیبای دنیا در برابر آن قدر و بهایی ندارد.

مجاهد گفته است: یعنی آیا می پنداری که قصه‌ی آنها عجیب‌ترین آیات می‌باشد؟ نه، در آیات ما بسی عجیب‌تر از آن موجود است. (زاد المسیر ۱۰۸/۵).

«الْكَهْف»:

كهف: به معنی غاری در کوه را می‌گویند، فرق نمیکند که این غارکلان باشد و یا غار كوچك باشد.

«الرَّقِیم»: به معنی مرقوم و نوشته شده است. نام وادی یا قریه یا سنگ نوشته‌ای است که نام های اصحاب كهف در آن حک شده بود.

مفسر این کثیر ترجیحاً بر آن است که رقیم: همان سنگ‌نوشته (لوح) است. درمورد اینکه هدف از «رَقِیم» که در آیه ۹ سورة كهف ذکرى از آن بعمل آمده است چیست؟ مفسران اختلاف نظر و نظریات مختلفی ارایه داشته اند.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که: «رَقِیم» نامی سرکی (راهی) است که: غار اصحاب كهف در آن موقعیت دارد، و یا آن کوهی است که غار در آن موقعیت دارد، برخی از مفسران بدین باوراند «الرَّقِیم» نام قریه است که: اصحاب كهف از آنجا خارج شدند. و یا نام سنگی است که قصه اصحاب كهف را بر آن نوشته‌اند، سپس آنرا به دروازه غار نصب نموده اند، و یا هم این لوحه در موزیم پادشاهان نهاده‌اند. و تعداد هم بدین باور اند که: رقیم کتابی است که در آن داستان اصحاب كهف تحریر گردیده است.

مفسر تفسیر معارف القرآن: علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:

بعد از گذشت سیصد (300) سال یکی از جوانان اصحاب كهف بنام او یا «یملیحا» زمانی که غرض آوردن نان به بازر رفته بود، و سکه در دست داشت که متعلق به دوران شاه «دقیانوس» بود، دوکاندار از دیدن این سکه تعجب کرد و برایش گفت که این سکه را از کجا بدست آورده اید. و این سکه مربوط چه زمانی است. سکه را به مغازه داران دیگری هم نشان داد، همه دوکانداران گفتند، این شخص به خزنه قدیمی دست یافته است، و از آنجا این سکه را بیرون آورده است، ولی او انکار کرد که خزانه ای دست نیافته ام، و از جای دیگری هم آنرا بدست نیاورده ام. در نهایت اهل بازار بعد از بگو و مگو او را دستگیر کرده، به دربار پادشاه شهر (بیدوسیس) که مطابق بیان تفسیر مظهري پادشاه عادل و با خدا بود آوردند.

این پادشاه در خزانه شاهانه لوحی را هم دیده بود که اسامی اصحاب كهف و داستان فرار آن روی این لوحه تحریر یافته بود، برخی از مؤرخان بدین عقیده اند که این لوحه را همان شاه ظالم «دقیانوس» نوشته بود که ایشان مجرمان مشهوری هستند، باید نام و آدرس آنها محفوظ بماند، و باید دستگیر شوند.

برخی از مؤرخان نوشته اند که در دربار حکومت «دقیانوس» اشخاصی مؤمن هم مشغول کار بودند که در دل، بت پرستی را قبیح می دانستند، و اصحاب كهف را بر حق می پنداشتند، اما جرئت اظهار این رای را نداشتند، آنها این لوحه را بصورت یادگار، نوشته بودند، و نام این لوح «رَقِیم» است. که به سبب آن به اصحاب كهف، اصحاب رقیم نیز گفته شده است.

به همه حال پادشاه شهر (بیدوسیسی) که تا یک اندازه از این داستان باخبر بود، از جوان اصحاب کهف او یا «یملیحا» نسبت به احوال او تحقیق به عمل آورد، وبعد از استماع داستان یقین حاصل کرد که او یکی از آنهاست و گفت که من به درگاه خداوند دعا کرده بودم که خدا مرا به آنان فرصت ملاقاتی بدهند، که در زمان «دقیانوس» برای نجات ایمان خویش گریخته بودند، پادشاه برا این مسرور شد، گفت شاید خداوند متعال دعای مرا اجابت نموده است، شاید در این، برای مردم حجتی باشد، تا بر حشر اجساد یقین پیدا کنند، چنین گفته به «یملیحا» گفت که مرا به غاری ببر که تو از آنجا آمده ای.

پادشان با جمعی زیادی از اهالی شهر به غار رسیدند، انگاه «یملیحا» گفت: تو قدری صبر کن تا که من جلوتر رفته رفقایم را از حقیقت امر آگاه سازم، که اکنون پادشاهی شخصی مسلمان و موحدی است و ملت هم مسلمان می باشند، و برای ملاقات شما آمده اند، چنین نباشد که قبل از آگاهی، شما در آنجا برسید و آنها تصور کنند، که پادشاه دشمن ما، برما هجوم آورده؛ طبق این برنامه «یملیحا» جلو رفته و رفقایش را کلاً از تمام احوال با خبر نمود، آنها با شنیدن آن خیلی خوشحال شدند، و با تعظیم از پادشاه استقبال نمودند، و سپس به سوی غار خویش برگشتند، و در بیشتر روایات آمده است، که وقتی «یملیحا» به رفقای خویش کل داستان را بیان نمود فوراً همه ی آنها وفات یافتند و نتوانستند با پادشاه ملاقات کنند. ولی مفسر مشهور جهان اسلام؛ ابو حیان در بحر محیط مینویسد که: اصحاب کهف پس از ملاقات با پادشاه و اهالی شهر گفتند که: اکنون ما از شما اجازه می خواهیم، و به داخل غار رفتند و در عین همان زمان خدا بر آنها مرگ را طاری فرمود، و وفات یافتند. والله أعلم بحقیقة الحال.

غار اصحاب کهف در کجا است؟

مؤرخان در این مورد که غار اصحاب کهف در کجا موقعیت دارد، هم دارای، اختلاف رأی و اختلاف نظر می باشند؛ تعداد از این مؤرخان بدین باورند که این غار در وادی ای نزدیک عقبه جنوب فلسطین موقعیت دارد.

(فکر میکنم صحیحترین روایت هم همین است که این غار در کشور فعلی اردن نزدیک وادی عقبه جنوب فلسطین موقعیت دارد.)

برخی از مؤرخان بدین باور اند که غار اصحاب کهف در نینوا از سرزمین موصل که در شمال عراق واقع است. بعضی میگویند: این غار در جنوب ترکیه در محلی به نام طرسوس از بلاد روم سابق واقع شده است. البته همه این اقوال نیازمند دلیل اند. پس بهتر است بگوییم: خداوند متعال خود به مکان آن غار دانایتر است و اگر در تعیین مکان آن مصلحتی دینی نهفته میبود، بصورت قطع حق تعالی و پیامبرش ما را به آن راهنمایی میکردند چنانکه در حدیث شریف آمده است: «هیچ چیز از آنچه که شما را به بهشت نزدیک می کند و از دوزخ دور می گرداند باقی نگذاشتم مگر این که از آن آگاهتان کردم».

یادآوری ضروری :

داستان اصحاب کهف، بعد از زمان حضرت عیسی علیه السلام و قبل از بعثت پیامبر اسلام و در سرزمین روم و شهر افسوس به وقوع پیوسته است، و طاغوت این داستان دقیانوس نام داشته است. به همه حال طوریکه که گفتیم، این داستان وقصه درس عبرتی است، برای ما انسانها است که از آن باید درس بیاموزیم، درس هجرت و پایداری و مقاومت و امداد های الهی است و نباید کاری به مکان و زمان و تعداد و سایر ملاحظات داستان داشته باشیم.

یادداشت خوارزمی در مورد محل اصحاب کهف:

خوارزمی ریاضی دان، منجم و ستاره شناس معروف متولد (159-239 خورشیدی) در زمان الواثق بالله عباسی به همراه سلام مترجم، یک بار برای یافتن سد ذوالقرنین و تهیه گزارش از دیار یاجوج و مأجوج راهی سفری شگفت‌انگیز میشود؛ سفری که با خوابی که واثق می‌بیند جرقه می‌خورد و محمد بن احمد مقدسی شرح آنرا در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» آورده است. (برای آگاهی بیشتر مراجع شود به «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»؛ محمد بن احمد مقدسی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: کومش؛ ۱۳۶۱؛ ج ۲، ص ۵۳۱ به بعد.)

به جز این سفر، خوارزمی گویا یک بار نیز برای تهیه گزارش از غار اصحاب کهف بار سفر بسته بوده است. علی بن حسین مسعودی، مورخ و جغرافیادان نامدار سده چهارم هجری در کتاب «مروج الذهب و معادن الجوهر» آورده است که احمد بن طیب بن مروان سرخسی که شاگرد یعقوب بن اسحاق کندی بوده، از «محمد بن موسی منجم نقل کرده که وقتی الواثق بالله او را از سُرَّ مَنْ رَأَى (یعنی همان شهر سامرا، پایتخت عباسیان.) به دیار روم فرستاده بود، در آنجا محل اصحاب رقیم را که محلی معروف به حارمی است، دیده بود. (مروج الذهب و معادن الجوهر»؛ علی بن حسین مسعودی؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: علمی و فرهنگی؛ ج ۱، ص ۳۰۷.)

باز دید خوارزمی از غار اصحاب کهف:

شرح سفر خوارزمی به روم برای یافتن غار اصحاب کهف در برخی از منابع، از جمله «المسالک والممالک» ابن خردادبه و نیز «مُعْجَمُ الْبُلْدَان» یاقوت حموی بغدادی، آمده است. یاقوت در کتاب خویش، هنگام توضیح «رقیم»، ضمن اشاره به اینکه این نام در قرآن کریم (آیه ۹ کهف) آمده است، توضیح میدهد که «در پیرامون شام، نزدیک بلقا جایگاهی به نام رقیم است که پندارند جایگاه اهل کهف بوده است. لیکن درست آن است که اصحاب کهف در سرزمین روم بوده‌اند.» (معجم البلدان»؛ یاقوت حموی؛ ترجمه علی نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱.)

یاقوت در ادامه به روایت‌های گوناگون درباره اینکه رقیم چیست؟ پرداخته و آورده که برخی آن را نام لوحی سربی می‌دانند که نام اصحاب کهف و سبب فرارشان بر آن درج شده بوده؛ و برخی آن را نام دهی که محل زندگی شان بوده، دانسته‌اند و گروهی نیز معتقدند که رقیم نام آن کوه است که غار اصحاب کهف در آن واقع شده بوده است. وی همچنین به روایتی از ابن عباس (رض) اشاره کرده که در آن، شمار یاران غار، هفت نفر؛ نام سگشان، «قطمیر»؛ نام پادشاه ظالم و شهری که از آن گریخته بودند، «دقیانوس» و «أفسوس» و نام روستایشان، «رس» و نام غارشان «رقیم» ذکر شده است. با این همه، صاحب «معجم البلدان» خود معتقد است که «آن غار که اصحاب کهف در آن بودند، میان عموریّه و نیقیه بوده است و از آنجا تا طرطوس ده یا یازده روز راه است. (عموریه و نیقیه نام مناطقی در روم شرقی بوده و طرطوس نیز شهری بوده است در شام.)

پس از این توضیحات در باره «رقیم»، بهتر است شرح کاملی را که یاقوت حموی از سفر خوارزمی برای یافتن غار اصحاب کهف ثبت کرده است، با هم بخوانیم. ماجرای آن سفر، از این قرار است:

«وائق خلیفه، محمد پسر موسی منجم خوارزمی را به کشور روم فرستاد تا از داستان اصحاب کهف و رقیم معلومات حاصل کند. او میفرماید: چون به کشور روم رسیدیم، کوهی کوچک دیدیم که قاعده آن کمتر از هزار ذراع بود. (ذراع واحد اندازه گیری طول است و به اندازه تقریبی نوک آرنج تا سر انگشتان دست (برابر با حدود ۵۰ سانتی متر) اطلاق می شده (رک: لغتنامه دهخدا. «ذراع»)). و غاری در زیر زمین داشت که چون داخل شوند، به اندازه سیصد گام فرو شوند (داخل شوند) و در آنجا به رواق‌هایی می‌رسند که در آن ستون‌های تراشیده و در آنها چندین خانه بلند پایه هست که اندازه درگاه آن، یک قامت انسان و دارای دری از سنگ و درون آن مردگانی چند بودند که مردی از ایشان نگهبانی میکرد.

سپس دانستیم که ایشان از نزدیک شدن به ما پرهیز دارند و میگویند کسی که دستش به ما بساید، مریض می‌شود؛ و این برای فریب دادن ما بود تا به درآمد خود بیفزایند. من گفتم بگذار تا من دست بزنم و زیان آن بر خودم باشد. پس با یکی از بندگانم با دشواری به بالای غار رفتیم و ایشان را دیدیم که موهای بدنشان بیرون آمده و تن ایشان را با داروهای صبر تلخ و کافور آلوده‌اند.

پوست‌های ایشان به استخوان چسبیده؛ من دست خود را بر سینه یکی از ایشان مالیدم و زبری موی او و زبری پوشاک او را دریافتم. پس نگهبان ایشان خوراکی برای ما بیاورد و از ما خواست تا آن را بخوریم، ولی ما با چشیدن مزه آن به تهوع آمدم؛ و گویا این خبیث میخواست ما را به هلاکت رسانده، یا برخی از ما را بکشد تا دروغ‌هایی را که به نزد پادشاه گفته بود، ثابت نماید؛ و برای شاه چنین وانمود کند که اصحاب رقیم با ما چنین کرده‌اند و ادعاهای پوچ خود را نزد شاه درست جلوه دهد.

گفتیم ما گمان میکردیم شما اشخاص زنده به ما نشان خواهید داد، درحالیکه ایشان [یعنی خفتگان غار] چنین نیستند. ما از آنجا بیرون آمدم و برگشتیم «..(معجم البلدان)؛ یاقوت حموی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱).

موقعیت غار اصحاب کهف:

بر اساس آنچه یاقوت حموی از خوارزمی در باره باز دیدش از غار اصحاب کهف در حوالی عموریه نقل کرده، معلوم می‌شود که اشخاص آن محل را موقعیتی برای کسب منفعت کرده بوده‌اند و چه بسا آن پیکرهای خشک شده را هم خودشان در آن محل قرار داده بوده‌اند؛ والله اعلم بالصواب.

اما حال که سخن از غار اصحاب کهف است، خالی از لطف نیست که از دیگر مکان‌هایی که برای این غار نام برده‌اند نیز یاد شود.

غار اصحاب کهف در اردن:

افزون بر «بَلَقَا» در شام که پیش‌تر از آن یاد شد و نیز غاری در قسطنطنیه که در کوهی سرخ واقع بوده و یاقوت از آن نیز یاد کرده. (معجم البلدان)؛ یاقوت حموی؛ ترجمه علی‌نقی منزوی؛ تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی؛ ۱۳۸۳؛ ج ۲، ص ۵۴۱).

مؤلف کتاب «باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن»، شش ناحیه که غارهای موجود در آنها را همان غار اصحاب کهف دانسته‌اند، چنین برشمرده است:

1- غار «افسوس» در شهر افسون از شهرهای قدیمی یونان که اکنون در شصت کیلومتری از میر ترکیه است.

2- غار «کوه قاسیون» نزدیک صالحیه دمشق. (قابل تذکر است که من نویسنده تفسیر احمد در سالهای 1989م از غار معروف اصحاب کهف در جبل قاسیون شهر دمشق کشور سوریه که به سمت بازار و محل بنام صالحیه موقعیت دارد بازدید نموده ام. امین الدین سعیدی)

3- غار «بترا»، از شهرهای فلسطین.

4- غار کشف شده در اسکاندیناوی.

5- غار کشف شده در هشت کیلومتری عمان، پایتخت اردن، در روستای رقیم.

6- غار اصحاب کهف در اندلس. (رک: «باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن»؛ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۹۳؛ ص ۱۱۶).

از میان این همه اما طبق نظر مؤلف کتاب اخیر که برآمده از تحقیقات باستان شناسان است، غاری که در اردن کشف شده، بیش از همه محتمل است که همان غار اصحاب کهف بوده باشد. از جمله دلایلی که وی برای افزونی این احتمال برشمرده، یکی این است که در این غار، هشت جمجمه پیدا شده که یکی از آنها به جمجمه سگ شباهت دارد. حال آنکه طبق اشاره قرآن کریم، کسی جز خداوند از تعداد اصحاب کهف آگاه نیست و البته یکی از اعدادی که برای حدسیات مردم در باره تعداد آنان آمده، همین هفت مرد و یک سگ است. (سورة مبارک کهف، آیه ۲۲).

دیگر اینکه، در پیشروی غار آثار مسجدی کشف شده که بر کتیبه آن به خط کوفی نوشته شده است که این مسجد در سال ۱۰۷ هجری تجدید بنا شده است؛ و به باور استاد بی‌آزار شیرازی، همین می‌تواند حاکی از وجود معبدی قدیمی در آنجا بوده باشد؛ به ویژه اینکه قرآن کریم در آیه ۲۱ سوره مبارک کهف از قصد مردمان برای ساخت مسجد یا عبادت گاهی در آنجا حکایت کرده است. (برای آگاهی کامل رک: «باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن»؛ عبدالکریم بی‌آزار شیرازی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۱۳۹۳؛ ص ۱۹۶ و ۱۹۷).

چگونگی داستان اصحاب کهف در قرآن:

آنچه از قرآن عظیم الشان در خصوص این داستان استفاده میشود این است که پیامبر گرامی خود را مخاطب میسازد که (با مردم در باره این داستان مجادله مکن مگر مجادله ای ظاهری و یا روشن) و از احدی از ایشان حقیقت مطلب را مپرس.

اصحاب کهف و رقیم جوانمردانی بودند که در جامعه ای مشرک که جز بتها را نمی پرستیدند، نشو و نما نمودند. چیزی نمی گذرد که دین توحید محرمانه در آن جامعه راه پیدا میکند، و این جوانمردان بدان ایمان می آورند. مردم آنها را به باد انکار و اعتراض میگیرند، و در مقام تشدید و تضییق برایشان و فتنه و عذاب آنان برمی آیند، و بر عبادت بتها و ترک دین توحید مجبورشان میکنند. و هر که به ملت آنان میگوید از او دست برمیداشتند و هر که بر دین توحید و مخالفت کیش ایشان اصرار می ورزید او را به بدترین وجهی به قتل میرساندند.

قهرمانان این داستان اشخاصی بودند که با بصیرت به خدا ایمان آوردند، خدا هم هدایتشان را زیادتیر کرد، و معرفت و حکمت بر آنان افاضه فرمود، و با آن نوری که به ایشان داده بود پیش پایشان را روشن نمود، و ایمان را بادهای آنان گره زد، در نتیجه جز از خدا از هیچ چیز دیگری باک نداشتند. و از آینده حساب شده ای که هرکس دیگری را به وحشت می انداخت نه راسیدند، لذا آنچه صلاح خود دیدند بدون هیچ واهمه ای انجام دادند. آنان فکر کردند اگر در میان اجتماع بمانند جز این چاره ای نخواهند داشت که با سیره اهل شهر سلوک نموده حتی یک کلمه از حق به زبان نیاورند. و از اینکه مذهب شرک باطل است چیزی نگویند، و به شریعت حق نگریند. و تشخیص دادند که باید بر دین توحید بمانند و علیه شرک قیام نموده از مردم کناره گیری کنند، زیرا اگر چنین کنند و به غاری پناهنده شوند بالاخره خدا راه نجاتی پیش پایشان میگذارد. با چنین یقینی قیام نموده در رد گفته های قوم و اقتراح و تحکمشان گفتند: «ربنا رب السموات و الارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا شططا هولاء قومنا اتخذوا من دونه الهة لو لا ياتون عليهم بسلطان بين فمنا اظلم ممن افترى على الله كذبا» آنگاه پیشنهاد پناه بردن به غار را پیش کشیده گفتند: «و اذ اعتزلتموهم و ما يعبدون الا الله فاووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمة و يهييء لكم من امركم مرفقا»

آنگاه داخل شده، در گوشه ای از آن قرار گرفتند، درحالیکه سگشان دو دست خود را دم در غار گسترده بود. و چون به فراست فهمیده بودند که خدا نجاتشان خواهد داد این چنین عرض کردند: «بار الها تو در حق ما به لطف خاص خود رحمتی عطاء فرما و برای ما وسیله رشد و هدایت کامل مهیا ساز.»

پس خداوند متعال دعایشان را مستجاب نمود و سالهایی چند خواب را بر آنها مسلط کرد، در حالیکه سگشان نیز همراهشان بود. آنها در غار سیصد سال و نه سال زیادتیر درنگ کردند. و گردش آفتاب را چنان مشاهده کنی که هنگام طلوع از سمت راست غار آنها بر کنار و هنگام غروب نیز از جانب چپ ایشان به دور می گردید و آنها کاملاً از حرارت آفتاب در آسایش بودند و آنها را بیدار پنداشتی و حال آنکه در خواب بودند و ما آنها را به پهلوی راست و چپ میگردانیدیم و سگ آنها دو دست بر در آن غار گسترده داشت و اگر کسی بر حال ایشان مطلع میشد از آنها می گریخت و از هیبت و عظمت آنان بسیار هراسان می گردید.

پس از آن روزگاری طولانی که سیصد و نه سال هجری باشد دو باره ایشان را سر جای خودشان در غار زنده کرد تا بفهماند چگونه میتواند از دشمنان محفوظشان بدارد.

ابن عطیه می گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوالشان تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، یا زمان بیدار شدنشان تا هنگام مرگشان است».

اما زجاج می گوید: «مراد؛ مدت درنگ کردنشان در غار است که 300 سال شمسی و 309 سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری میشود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار عزوجل فرمود: سیصدسال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند»

لاجرم همگی از خواب برخاسته به محضی که چشمشان را باز کردند آفتاب را دیدند که جایش تغییر کرده بود، مثلاً اگر در هنگام خواب از فلان طرف غار میتابید حالا از طرف دیگرش میتابد، البته این در نظر ابتدائی بود که هنوز از خستگی خواب اثری در بدن آنها و

دیدگان باقی بود. یکی از ایشان پرسید: رفقا چقدر خوابیدید؟ گفتند: یک روز یا بعضی از یک روز. و این را از همان عوض شدن جای خورشید حدس زدند. تردیدشان هم از این جهت بود که از عوض شدن تابش خورشید نتوانستند یک طرف تعیین کنند. عده ای دیگر گفتند: (ربکم أعلم بما لیتکم) و سپس اضافه کرد (فابعثوا أحدکم بورقکم هذه الى المدينة فلينظر أیها أزکی طعاما فلیاتکم برزق منه) (که بسیار گرسنه اید، (ولیتلطف) (رعایت کنید شخصی که می فرستید در رفتن و برگشتن و خریدن طعام کمال لطف و احتیاط را به خرج دهد که احدی از سرنوشت شما خبردار نگردد، زیرا «انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم» اگر بفهمند کجائید سنگسارتان میکنند) (و یعیدوکم فی ملتهم و لن تفلحوا اذا ابداء). این جریان آغاز صحنه ای است که باید به فهمیدن مردم از سرنوشت آنان منتهی گردد، زیرا آن مردمی که این اصحاب کهف از میان آنان گریخته به غار پناهنده شدند به کلی منقرض گشته اند و دیگر اثری از آنان نیست.

خودشان و ملک و ملتشان نابود شده، و الان مردم دیگری در این شهر زندگی میکنند که دین توحید دارند و سلطنت و قدرت توحید بر قدرت سایر ادیان برتری دارد. اهل توحید و غیر اهل توحید با هم اختلافی به راه انداختند که چگونه آن را توجیه کنند. اهل توحید که معتقد به معاد بودند ایمانشان به معاد محکم تر شد، و مشرکین که منکر معاد بودند با دیدن این صحنه مشکل معاد برایشان حل شد، غرض خدای تعالی از برون انداختن راز اصحاب کهف هم همین بود.

وقتی فرستاده اصحاب کهف از میان رفقاییش بیرون آمد و داخل شهر شد تا به خیال خود از همشهری های خود که دیروز از میان آنان بیرون شده بود غذائی بخرد شهر دیگری دید که به کلی وضعش با شهر خودش متفاوت بود، و در همه عمرش چنین وضعی ندیده بود، علاوه مردمی را هم که دید غیر همشهری هایش بودند. اوضاع و احوال نیز غیر آن اوضاعی بود که دیروز دیده بود. هر لحظه به حیرتش افزوده میشود، تا آنکه جلو دکانی رفت تا طعامی بخرد پول خود را به او داد که این را به من طعام بده - و این پول در این شهر پول رایج سیصد سال قبل بود- گفتگو و مشاجره بین دکاندار و خریدار در گرفت و مردم جمع شدند، و هر لحظه قضیه، روشن تر از پرده بیرون می افتاد، و میفهمیدند که این جوان از مردم سیصد سال قبل بوده و یکی از همان گمشده های آن عصر است که مردمی موحد بودند، و در جامعه مشرک زندگی میکردند، و به خاطر حفظ ایمان خود از وطن خود هجرت و از مردم خود گوشه گیری کردند، و در غاری رفته آنجا به خواب فرو رفتند، و گویا در این روزها خدا بیدارشان کرده و الان منتظر آن شخصند که برایشان طعام ببرد.

قضیه در شهر منتشر شد جمعیت انبوهی جمع شده به طرف غار هجوم بردند. جوان را هم همراه خود برده در آنجا بقیه نفرات را به چشم خود دیدند، و فهمیدند که این شخص راست میگفته، و این قضیه معجزه ای بوده که از ناحیه خدا صورت گرفته است.

اصحاب کهف پس از بیدار شدنشان زیاد زندگی نکردند، بلکه پس از کشف معجزه از دنیا رفتند و اینجا بود که اختلاف بین مردم در گرفت، موحدین با مشرکین شهر به جدال برخاستند. مشرکین گفتند: باید بالای غار ایشان بنیانی بسازیم و به این مسأله که چقدر خواب بوده اند کاری نداشته باشیم. و موحدین گفتند بالای غارشان مسجدی می سازیم.

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾

(بیادآور) آنگاه که آن جوانان به غار پناه بردند، پس گفتند: «پروردگارا! ما را از سوی خود رحمتی عطا کن، و راه نجاتی و هدایتی برایمان فراهم ساز». (۱۰)

دعای اصحاب کهف:

نباید فراموش کرد که دعایی دارای تاثیر و موثریت واقع می گردد که با سعی، تلاش و حرکت همراه باشد. جوانان خدا پرست زمانیکه به غار پناه بردند دست به دعا برده و فرمودند: پروردگارا! به ما از جانب خود رحمتی بخش که بر ایمان پایدارمان گرداند و از شر انس و جن ما را محفوظ بگردان. و ما را در همه امور به راه استقامت و پایداری توفیق بخش، تا به طاعتت عمل کرده و از معصیت بپرهیزیم و در نتیجه رشد یاب و راه یافته شویم، نه گمراه و سرخورده.

باید یاد آور شد که: گریز از میان مردم در هنگام رویدادن فتنه ها، به خاطر حفظ دین خویش امری مشروع است طوریکه در حدیث شریف آمده است: «نزدیک است دورانی فرا برسد که بهترین مال یکی از شما، گوسفندانی چند باشد که آنها را به قله کوه ها و جاهای ریزش باران برده و به این ترتیب، با دین خویش از فتنه ها می گریزد». پس فقط در این حالت، یعنی حالت فتنه است که کنارگیری از مردم مشروع می باشد، نه در غیر آن از حالات زیرا با گوشه گیری از مردم، جمعه و جماعت ها از انسان فوت می شود.

در حدیث شریف آمده است: «مؤمنی که با مردم درمی آمیزد و بر آزارشان صبر میکند، بهتر از مؤمنی است که با آنان در نمی آمیزد و بر آزارشان صبر نمیکند».

علت فرار و پناه بردن اصحاب کهف به غار:

مفسران در مورد علت فرار و پناه بردن جوانان مؤمن به غار می نویسند: مردم آن دیار در خارج از شهر اجتماع سالیانه ای داشتند که طبق معمول در این اجتماع به پرستش بتان خویش مشغول می گردیدند، و در ضمن به رسم تبرک به بتان خویش حیوانات را برای آنها قربانی می کردند، و این دستور بود که توسط پادشاه ظالم صادر گردیده بود. در این میان جوانان زمانیکه با سایر اهالی به ادای این مراسم رفتند، به بصیرت دیدند و دانستند که پرستش جز برای ذاتی که آفریننده آسمانها و زمین است، شایسته نیست آنگاه یکی یکی از قوم خویش بریده در مکانی جمع شدند و برای خود معبدی ساختند که در آن فقط خدای یگانه را می پرستیدند. پس قومشان به راز کارشان مطلع شدند، و شاه را از این عمل جوانان مطلع ساخت، شاه آنان را احضار کرد و حقیقت امر را از آنان پرسید، ایشان بی محابا حقیقت را گفتند و او را به سوی الله متعال دعوت کردند. ولی شاه ایمان نیلورد و تهدیدشان کرد و برای شان مهلتی تعیین نمود تا در آن مهلت به شرک برگردند. البته این مهلت از لطف خداوند متعال بود که فرصت گریختن را برای آنان آماده کرد. این جوانان از شهر فرار و در غاری مخفی گردیدند.

فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾

پس (ما پرده های خواب را) در غار بر گوش هایشان زدیم، و سالها در (خواب سنگین) فرو رفتند. (۱۱)

تفسیر :

«فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ» مراد اینست که آنان را به خواب عمیقی فرو بردیم. یعنی: با خواب سنگینی که بر آنان چیره گردانیدیم، گوشهایشان را از شنیدن صداها مسدود کردیم؛ سال های متمادی در غار به خواب سنگینی فرو رفتند.
ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴿١٢﴾
 سپس آنان را بیدار کردیم تا بدانیم که کدام یک از دو گروه، مدت خواب خود را (در غار) بهتر حساب کرده اند. (۱۲).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بَعَثْنَاهُمْ»: ایشان را برانگیختیم. مراد از برانگیختن در اینجا بیدار کردن است و استعمال این کلمه، شاید اشاره باشد به این که خواب طولانی آنان همچون مرگ و بیداری ایشان همچون رستاخیز پس از مرگ است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: یعنی: از آن خواب سنگین بیدارشان کردیم «تأملوم بداریم که کدام یک از دو گروه» از مؤمنان و کافرانی که در مدت درنگشان در غار باهم اختلاف نظر داشتند «مدت درنگشان را شمارنده ترند» یعنی: مدت باقی ماندن شان را در حال خواب در غار، بهتر در ضبط و حساب می آورند.
 در التسهیل آمده است: منظور از حزبین اصحاب کهف و اشخاصی است که خدا آنها را فرستاد تا آنان را ببینند. (التسهیل ۱۸۳/۲).

و امام مجاهد گفته است: مراد از دو حزب خود اصحاب کهف می باشند؛ چون وقتی بیدار شدند، در مورد مدت توقفشان در غار اختلاف پیدا کردند. بعضی می گفتند: یک روز یا کمتر از یک روز در غار مانده ایم و دیگران می گفتند: خدا بهتر میداند چه مدت است که در غار به سر میبریم. (حاشیه صاوی بر جلالین ۷/۳). قول اول از ابن عباس (رض) روایت شده است.

همچنان سایر مفسران مینویسند که: اینکه کدام گروه دقیق تر می شمارند، شاید اشاره به آیه 19 همین سوره باشد که اصحاب کهف نسبت به مدت خواب و درنگ خود اختلاف داشتند. خداوند متعال همه چیز را از آغاز می داند و بدان عالم است، بنابر این مراد از «لِنَعْلَمَ» یا این است که خدا به زبان مردم سخن گفته و یا اینکه آنچه را خدا می داند، تحقق بخشیده و به صحنه آورد.

خواننده محترم !

در چهار آیه فوقانی (آغاز از آیه 9 الی 12) داستان اصحاب کهف به طور مختصر بیان یافت. اکنون در آیات ذیل این داستان آموزنده به تفصیل به بیان گرفته میشود .

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَرِذْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾
 ما داستان آنان را به راستی و درستی برای تو حکایت می کنیم. آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند، و ما بر هدایتشان افزودیم. (۱۳).

تفسیر :

«نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» ای پیامبر! خداوند متعال تو را از قصه اصحاب غار به راستی و یقین و بدون کم و زیاد بر تو باز میکند. آنان جوانانی بودند که پروردگار خویش

را به یگانگی خوانده و از وی اطاعت نمودند، و ما آنها را بر دین استوار کرده و یقین آنها را افزایش دادیم.

در آیه مبارکه به این حقیقت اشاره بعمل آمده است که: جوانان نسبت به بزرگسالانی و مردم سالخورده که در دین باطل غوطه ور شده‌اند، به سوی حق روی آورنده تر و به هدایت گراينده‌تر اند. بر این اساس بود که بیشتر اجابت کنندگان رسول الله صلی الله علیه وسلم هم طوریکه مفسر ابن کثیر نیز فرموده است: جوانان بودند، اما سالمندان و مردمان پیرقریش جز اندکی بر دین باطل‌شان باقی ماندند. البته این خود درسی بلیغ برای دعوتگران ما است. که در کار دعوتی و ارشادی خویش اهتمام و توجه خاصی خویش را به نسل جوان به عمل بیاورند و از نیرو و استعداد نسل جوان استفاده عظیمی و بهتری بعمل آرند. در ضمن باید گفت: بهره‌گیری از حقایق و عبرت‌های تاریخ، از روش‌های تربیتی قرآن است. و نباید اشتباه کرد که: قصه های قرآن، حقیقت دارد و ساختگی یا آمیخته به اوهام و تحریف و اسرائیلات نمی باشد.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا ﴿١٤﴾

و (ما) دل‌های آنها را [بایقین به حقایق،] استوار گردانیدیم، هنگامی که قیام کردند، و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است، و ما هرگز غیر از او معبودی نمیپرستیم (اگرچنین کنیم) سخنی گزاف و بیهوده گفته ایم. (۱۴)

تفسیر :

«رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ»: دل‌هایشان را قدرت و شهادت بخشیدیم. و برای شان جرأت دادیم. «لَنْ نَدْعُو»: به فریاد نمی خوانیم. پرستش نمی کنیم. «شَطَطًا» شطط: غلو و تجاوز از حد در راه ناصواب و در بهتان و ناروا و دوری از حق است.

دیده میشود که: موحد واقعی، هیچ وقت هرگز و هرگز به سراغ شرک نمی‌رود، و نباید شخص مسلمان در برابر انحرافات جامعه، سکوت اختیار کند، طوریکه آرام نشستن برایش جایز نمیباشد باید قیام کرد، و ایمان واقعی همراه باقیام است. شرک، انحراف بعید و فاحشی است که هرگز قابل عفو نمیباشد.

طوریکه در آیه مبارکه دریافتیم که اصحاب کهف در مقابل پادشاه کافر و ظالم بنام «دقلدیانوس» یا «دقیانوس» که می خواستند مردم را به سوی پرستش طواغیت دعوت نمایند، قیام کردند و باتمام قوت و شهادت اعلام داشتند. خدای ما همان خالق آسمان ها و زمین است، نه بت‌ها که تو ما را به عبادت آنها دعوت میکنی. «لَنْ نَدْعُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» غیر او را شریک او قرار نمیدهیم، پس او یگانه و بی شریک است. هرگز جز او را پرستش نکرده و به هیچ صورت غیر وی را به یگانگی نمیخوانیم، اگر سخنی جز این بگوییم یقیناً در آنچه گفته‌ایم دروغ پرداخته، از راه صواب منحرف و از حق به بیراهه رفته‌ایم.

جوانانی که به پروردگار خویش ایمان داشتند:

قابل یادآوری است که جریان و رخداد این قصه، مربوط به روزگاران طولانی و صدها سال (پیش) بود. با این وصف در طول تاریخ و در مبارزه‌ی مداوم بین ایمان و کفر این داستان به شیوه‌های مختلف بیان شده است. اما گذشته از همه چیز این امر به روشنی بیانگر قدرت

بی‌انتهای پروردگار است و میان معجزه‌ی الهی در دنیای بشری و حقیقت زنده کردن انسان‌ها در روز رستاخیز و حضور در محضر پروردگار ارتباط ایجاد می‌کند. در یکی از شهرها که مردمان آن همگی اهل ایمان و اطاعت و فرمان برداری از همدیگر پیشی می‌گرفتند، کم‌کم نشانه‌های انحراف از راه مستقیم پدیدار گشت. بازار شیطان رونق گرفت و مردم از دستور پروردگار سرپیچی کردند و عوامل گمراهی آشکار شد. این در حالی بود که حاکم آن شهر خود سرکرده‌ی کافران و گناه کاران بود. او در گناه و سرپیچی از دستورات پروردگار غرق شده بود. به این ترتیب وزیران و اطرافیانش نیز به همین شکل بودند. این بود که فساد عمومیت یافت و جهل و نادانی و ظلم و ستم همه‌ی جامعه را فرا گرفت. تصویر و مجسمه‌های زیادی از جمله بت‌ها که از سنگ و چوب ساخته شده بودند، در گوشه و کنار شهر برافراشته شده و نصب گردیدند، شیطان برهمه‌جا حکم فرما شد و صدای ایمان برای مدت‌ها خاموش گشت. در این میان تنها عده‌ی اندکی از مردم این شهر برایمان خود به حق پابرجا مانده بودند و شیطان نتوانسته بود آنها را فریب دهد و در دریای گمراهی غرق نشده بودند. در میان این عده مجموعه‌ای در خود احساس جرأت و شهادت کردند گرد و غبار تنبلی را از خود زدودند. به یاری خدا به پا خاستند و در مقابل باطل ایستادند. خداوند نیز آنان را در پناه خود گرفت و یاری کرد پس بر هدایتشان افزود و چشم حق بینشان را به نور خود بینا تر نمود و از جانب خود، آنان را تأیید فرمود.

ارتباطات قلبی مؤمنان :

هنگامی که در مقابل ظلم و ستم و کفر قیام کردند، از هیچ‌کس و هیچ چیزی و از سختی‌های راه لحظه‌ای به خود تردید نکردند؛ چون دل‌هایشان با خداوند مرتبط بود و در هر لحظه و هر جا از او نیرو و قوت می‌گرفتند و آشکارا و بی‌پروا ایمانشان را ظاهر کردند و گفتند: «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» [الکف: 14]. (...گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است...). نه بت‌ها و مجسمه‌ها و شکل‌ها و پیکره‌هایی که از سنگ و چوب ساخته شده است (شایسته‌ی تعظیم و تسلیم شدن نیست). ای قوم ما! به راستی شما در گمراهی آشکاری هستید. مادر مقابل ستم سرفروید نمی‌آوریم و تسلیم انحراف نمیشویم. و در آن زمان در مقابل دکتاتور و فرعون عصر خویش با قوت و صلابت اعلان داشتند: «لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا» [الکف: 14]. (...هرگز جز برای خدا سجده نمی‌کنیم. اگرچنین کنیم و کسی را جز او معبود بدانیم) در این صورت سخنی (گزاف) و دور از حق گفته‌ایم».

شجاعانه و بی‌پروا صدای حق و حقیقت را به همه جا و همه کس در بازارها و اجتماعات مردم می‌گفتند و پیامشان را بدون خوف و حراس به همه‌جا می‌رساندند.

برخورد حکام در برابر جوانان مؤمن:

مسئولین امور دیدند که: اگر این جوانمردان بخواهند به دعوت خود، که دعوت به حق است، ادامه دهند و بخواهند که عقیده‌ی مردم را اصلاح نمایند، زمین زیرپای حاکم ستمگر به لرزه خواهد افتاد و تاج و تخت و حکومتش به خطر می‌افتد. بناءً با تمام قوت در مقابل ایشان ایستاد و در سر راه شان کمین کرد. آنها را تهدید کرد که اگر دست از دعوتشان به سوی حق برندارند، زندگی و معاش آنان را به خطر خواهد انداخت.

هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾

این قوم [نادان و بی منطق] ما، معبودهای جز خدا انتخاب کرده اند، چرا دلیل آشکاری بر حقانیت (بر این معبودان) نمی آورند؟! چه کسی ستمکارتر است از آن کسیکه بر الله دروغ ببندد؟! (۱۵)

تفسیر :

بی تفاوتی نسبت به گمراهی و انحراف دیگران، ممنوع است. در آیه مبارکه دریافتیم که: اصحاب کهف، از انحراف قوم خود سخت ناراحت و خفه بودند. هدف از به کارگیری «لَوْلَا» ناتوان نشان دادن آنها می باشد. یعنی میخواهند بگویند: آنها نمیتوانند دلیلی روشن بر پرستش بت ها بیاورند پس آنها به خدا دروغ می بندند.

خواننده محترم !

شهید سید قطب در تفسیر خویش فی ظلال القرآن مینویسد: «تا اینجا موقف و وضع جوانان، روشن و صریح و قطعی و بدون شبهه و تردید به نظر می آید. آنها در جسم نیرومند و قوی و فولادین بودند، در ایمان راسخ و در تنفرشان از اعمال قوم خود استوار بودند، هر دو راه هویدا و مشخص بود، راهی برای کنار آمدن و سازش نمانده بود. فرار به منظور نجات عقیده لازم و ضروری بود. جمعی بودند در محیطی شرک آلود راه هدایت را یافته بودند، در چنین محیطی زندگی برای آنان میسر نبود. آنها خود را علنی و برملا کرده بودند و نیز توانایی مدارا با قوم را نداشتند که به عنوان تقیه خدایان آنها را پرستش کنند و عبادت خود را مخفی بدارند. راجح این است که کارشان برملا شده بود. و جز فرار چاره ای نداشتند و راهی نبود آن را برگیرند. می بایست با دین خود به سوی خدا فرار کنند و غار را بر زینت دنیا ترجیح دهند. تصمیم خود را گرفته بودند و با هم بحث و گفتگو کرده سپس به غار تنگ و تاریک پناه بردند. در آنجا از رحمت خدا برخوردار شده و آسودند، غار را وسیع و گسترده یافتند و رحمت خدا بر آنان سایه انداخت و نرمش و رفاه و آسایش شامل حالشان گشت». (فی الظلال القرآن ۱۵/۱۳).

وَإِذْ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ﴿١٦﴾

(و به آنها گفتیم:) هنگامی که از آنها و آنچه را جز خدا میپرستند؛ کناره گیری کردید، پس به غار پناه برید، که پروردگارتان نعمتش را بر شما میگستراند، و راه آسایش و نجات از این امر را برای شما فراهم می سازد. (۱۶)

تفسیر :

«مِرْفَقًا» اسباب زندگی.

موحد واقعی، هم بت ها را رها میکند، و هم از بت پرستان جدای خویش را اعلان میدارد. باید به تمام قوت گفته شود: اگر حالتی در زندگی پیش آید که موحدین و خدا پرستان از سوی مشرکان در معرض تهدید و خطر جانی واقع گردد، پس باید گفت که: غارنشینی در فضایی توحید، بهتر از شهرنشینی در فضایی شرک است. «فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ» در تاریخ انبیاء دیده میشود که: حضرت یوسف علیه السلام نیز زندان را بر قصر پادشاهی ترجیح داد و گفت: «رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ» (یوسف، 33).

خوانندگان گرامی!

در این داستان قصه جوانانی را میخوانیم که: از قوم خودکنارگیری و دوری میجویند، از خانه و کاشانه خود مهاجرت میکنند. به ترک اهل و دیار خویش می پردازند. از زیب و زینت زمین و متاع و کالای زندگی دست میکشند. اینان کسانی اند که به غار تنگ، زمخت و تاریک پناهنده می شوند. اینان رحمت و لطف خدارا میجویند و می بویند. احساس میکنند که این رحمت و لطف، سایه‌دار و فراخ و فراوان است. در آیه مبارکه آمده است: «يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ 16 كهف». (تا پروردگارتان رحمتش را بر شما بگستراند).

کلمه «ینشر: پخش‌کند و بگستراند» سایه فراخی، وسعت و فراوانی نعمت را به تصویر میکشد. واقعاً به طور نا آگاهانه غار تبدیل به مکان گشاده، جادار و دارای فضای مناسب میگردد و در آن رحمت الهی افکنده میشود. حدود و ثغور تنگ غار برچیده میشود، و دیوارهای ضخیم و سخت نازک و نرم میگردد و خوف و ترس کم رنگ و ناچیز میشود. به ناگاه رحمت و راحت و مهر و محبت سربر می زند و پرتوافشان میگردد. این ایمان است که نور دیده و آرام جان است!

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَرَاوِرُّ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرَّبُ إِلَيْهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷)

و آفتاب را می‌بینی که به هنگام طلوع به سمت راست غارشان متمایل میگردد، و به هنگام غروب به سمت چپ، و آنها در محل وسیعی از آن (غار) قرار داشتند، این از آیات خدا است، هر کس را هدایت کند، پس او هدایت یافته (واقعی) است، و هر که را گمراه کند، سرپرست و راهنمایی هرگز برای او نخواهی یافت. (۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تزاور»: میگراید. میل می کند. «تقرض»: عدول می کند. «فجوة»: فراخنا. محل وسیع. تفسیر :

منظور این است که اصحاب كهف در هنگام طلوع و غروب آفتاب، به لطف و کرم پروردگار با عظمت، آفتاب آنها را نمی زند تا گرمایش آنان را اذیت نکند. «وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ» آنها در فراخی و وسط غار قرار دارند، به طوری که آفتاب نه در اول روز آنها را میگیرد و نه در آخر روز.

به قولی دیگر معنی این است: در آن غار به سوی شمال گشاده بود پس چون آفتاب طلوع میکرد، آفتاب از دست راست غار بر آن می تابید و چون غروب میکرد، از دست چپ غار پس از آنجاکه آنها در میانه غار قرار داشتند، آفتاب مستقیماً برآنان نمی تابید لذا در عین حال که غار در معرض نور آفتاب و سایه مناسب قرار داشت، ایشان از گزند شعاع آفتاب درامان بودند. «ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ» این امر از دلایل قدرت متجلی کامله خدا می باشد. ابن‌کثیر گفته است. و این خود دلیلی بر قدرت بی‌کران حق تعالی است.

ابن عباس (رض) گفته است: اگر آفتاب بر آنان می تابید، آنها را می سوزاند، و اگر زیر و رو نمی شدند، زمین آنها را میپوساند. (تفسیر طبری ۲۱۱/۱۵).

هدایت و ضلالت:

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا. 17 كهف» خدا هر که را راهنمایی کند، راهیاب (واقعی) او است، و هر که را گمراه نماید، هرگز سرپرست و راهنمایی برای وی نخواهی یافت.

هدایت و ضلالت دارای قانون است. کسیکه در پرتو آیه‌های خدا راه یاب گردد خدا او را برابر قانون خود هدایت می‌دهد و او واقعاً راهیاب است.

و کسیکه به اسباب و علل هدایت چنگ نزنند گمراه می‌شود، و گمراهی او برابر قانون الهی صورت می‌پذیرد در این صورت خدا او را گمراه می‌کند، و دیگر هرگز هدایت دهنده‌ای را برای او نخواهی یافت.

باید یادآور شد که: در حقیقت الله متعال هر که را به سوی حق راه نماید به راستی که او راه یافته است و هر که بر وی گمراهی را نوشته است پس هرگز برایش یابوری نخواهی یافت که وی را به راه هدایت دلالت کند؛ زیرا توفیق و خوارسازی تنها به دست الله متعال است.

آرامش واقعی در درون غار:

بعد از اینکه جوانان مؤمن وارد غار شدند، هنگام عصر بود. با نزدیک شدن شب هنگام، یاران غار (اصحاب كهف) پس از خستگی احساس آرامش و راحتی وبعد از ترس و وحشت احساس اطمینان می‌کردند. از چشمانشان احساس آرامش مشخص بود. بعد از کمی استراحت و ماندن در غار کم‌کم خواب بر آنها غلبه می‌یابد و به خوابی عمیق فرو رفتند.

در روز بعد از طلوع آفتاب که نور زیبایش همه جا را روشن کرده بود. هر جنبنده‌ای به راه افتاد و به کار خویش مشغول شد، به جز یاران غار که در استراحت و خواب عمیق ماندند. آفتاب در حرکت ظاهری خودش از مشرق به مغرب مسیر مشخصی دارد که از آن مسیر منحرف نمیشود و یک ذره در آن تغییر نمی‌کند: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۳۸» [یس: 38]. «...این، محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و داناست».

ولی این امر در مورد اصحاب كهف به امر پروردگار متفاوت بود. صبح‌گاهان هنگام طلوع آفتاب، وقتی که نور آفتاب به دهانه‌ی غار نزدیک میشد، به دستور پروردگار متعال از کنار آن می‌گذشت و به سوی سمت راست متمایل می‌گردید و رو به درون غار تابیدن نمی‌گرفت و هنگام غروب آفتاب از سمت شمال نور ملایمی بر آنان در درون غار می‌تابید، به‌گونه‌ای که در آنان مؤثر نبود و آنان را اذیت نمی‌کرد که باعث بیداری آنان از خواب گردد.

انسان با ایمان همیشه در پناه خداوند است. نه می‌ترسد و نه اندوهگین می‌شود. هیچگاه دل‌هره و اضطراب به‌خود راه نمی‌دهد و (درمقابل سختی‌ها و مشکلات) تسلیم نمی‌شود.

اما انسان بی‌ایمان و کافر همیشه در خطر است و هر لحظه احساس ناامنی میکند و چون او راه راست و هدایت را گم کرده و از راه باطل پیروی میکند، این از نشانه‌های (قدرت) خداست. خدا هر که را راهنمایی کند، راه یاب (واقعی) اوست و هر که را گمراه کند، هرگز سرپرست و راهنمایی برای او نخواهی یافت.

وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا ﴿١٨﴾

و(اگر به آنها نگاه میکردی) می پنداشتی بیدارند، در حالیکه آنها خفته بودند، و ما آنها را به سمت راست و چپ میگردانیدیم، و سگ آنها دستهای خود را (بحالت محافظ) بر دهانه غار گشوده بود. اگر به آنها نگاه میکردی قطعاً از آنان می گریختی، و تو از آنها سخت میترسیدی (و وجودت از وحشت پر میشد). (۱۸)

تفسیر :

واقعاً اگر الله متعال اراده کند، در يك غار، با تار عنكبوت پیامبر صلی الله علیه وسلم را با یار اش ابوبکر صدیق را حفاظت نموده و کافران را مأیوس و پشیمان میکند، و در غار اصحاب کهف، با نشستن و نگهبانی سگی، مؤمنانی را از دست ظالمی برای 309 سال حفظ میکند.

أَيْقَظًا وَهُمْ رُقُودٌ:

کلمه «ایقظ» جمع (يقظ) و (يقظان) (بیدار)، و کلمه «رُقود» جمع (راقد) (خواب رفته) است. و در کلام اشاره است به اینکه در حال خواب چشم هایشان باز بوده است؛ زیرا میفرماید: تو آنان را بیدار خیال میکنی؛ ولی خوابند.

خوابیدن سگ در دهان غار:

سگی یاران کهف، در دهانه غار دست ها را گشوده و به حالت نگهبانی خوابیده بود «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ 18 کهف». و سگشان که به دنبال آنها راه افتاده بود در دهانه غار دست هایش را باز گذاشته و در حالتی قرار داشت که؛ از آنان پاسداری و محافظت می کند.

«وَصِيدٌ»: پیشروی غار و یا هم پیشروی دروازه خانه. ابن جریج میگوید: سگشان در بیرون غار دست های طوری گذاشته بود، گویی از آنان محافظت میکرد. دلیل اینکه او در خارج غار افتاده بود و نه در درون غار؛ این است که فرشتگان به خانه ای که سگ در آن باشد وارد نمی شوند بنابر این، راه ورود فرشتگان به غار نیز باز بود. ابن کثیر میگوید: «برکت اصحاب کهف شامل سگشان نیز شد و او نیز همانند آنان در این حالت به خواب رفت.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که فرمود: «در اثنایی که من و رسول الله صلی الله علیه وسلم از مسجد خارج می شدیم، در دهن دروازه با شخصی روبرو شدیم، آن شخص پرسید: یا رسول الله! قیامت چه وقت است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: چه چیز برای آن آماده کرده ای؟ انس (رض) میگوید: گویی آن شخص کمی سکوت کرد و گفت: یا رسول الله! برای آن نه نماز بسیاری را آماده کرده ام، نه روزه و نه صدقه بسیاری را ولی من خدا و رسول وی را دوست میدارم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: پس تو با همان کسانی هستی که دوستشان داشته ای».

خواب یاران کهف:

در مورد خواب و شیوه خواب بودن یاران اصحاب کهف باید گفت خواب آنها یک خواب عادی و معمولی نبود، اگر به آنها نگاه میکردی، خیال میکردی آنها بیدارند؛ در حالیکه در خواب فرو رفته بودند! «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَظًا وَهُمْ رُقُودٌ 18 کهف» و این نشان میدهد که چشمان آنها کاملاً باز بوده است، درست همانند یک انسان بیدار، این حالت استثنایی شاید برای آن بوده که حیوانات موزی به آنان نزدیک نشوند؛ چراکه از انسان بیدار میترسند، و یا به

خاطر اینکه منظره رعب‌انگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی جرئت ننماید به آنها نزدیک شود، و این خود یک سپر حفاظتی برای یاران کهف بوده باشد.

برای اینکه بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی اندام آنها نپوسد: ما آنها را به سمت راست و چپ میگردانیم. «وَلَقُلُّهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ 18 کَهَف»

تا خون بدنشان در یک جا متمرکز نشود، و فشار و سنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشتند، اثر زیان بار نگذارد.

«لَوْ اِطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُعباً 18 کَهَف» اگر آنها را در آن حالت می دیدی از آنها ترسیده و فرار میکردی؛ زیرا الله متعال آنها را از هیبت خاصی بر خوردار کرده بود. بنابر این دیدنشان رعب و هراس را بر می انگیزد؛ چون بیننده آنان را خوابیده تصور میکرد اما همچون بیدار معلوم میشد، از یک طرف به آن طرف (از غلتیدن) میخوردند اما بیدار نمیشدند.

به قولی: سبب هراس از أصحاب کَهَف، هیبتی بود که الله متعال بر آنان افکنده بود. به قولی دیگر: أصحاب کَهَف بدان جهت هراسناک شده بودند که موها و ناخن‌هایشان رسیده بود.

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لَيِّسَاءً لِّوَا بَيْنَهُمْ قَالِ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْنَا فابْعَثُوا اَحَدَكُمْ يَوْرُقَكُمْ هَذِهِ اِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّهَا اَرْكَى طَعَامًا فَلْيَاْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ اَحَدًا (۱۹)

و این گونه ما آنها را (از خوابی که شبیه مرگ بود) بیدار کردیم تا میان خود از یکدیگر سؤال کنند، یکی از آنها گفت: چه مدت در این غار خوابیدید؟ گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (وقتی که نتوانستند مدت خوابشان را بدانند) گفتند: پروردگارتان داناست که چقدر مانده اید، پس (اکنون) یک نفر از خودتان را با این سکه ای که دارید به شهر بفرستید، و باید بنگرد کدام یک از غذا ها پاکیزه تر است، پس روزی و طعامی از آن برای شما بیاورد، و باید دررفت و آمد خود دقت و احتیاط کند (زیرکی و دقت به خرج دهد) و هیچ کسی را درباره شما آگاه نسازد. (۱۹)

تفسیر :

برای پروردگار با عظمت ما، هیچ کاری مشکل نیست، نه خواب بردن مخلوقات به مدت 309 ساله، نه بیدار ساختن آنان از خواب. یعنی هر دو آن به اراده الهی صورت میگیرد. همچنان باید گفت: که انسان نباید از حشر و برانگیخته شدن در قیامت هم تعجب کند، زیرا هر بیدار شدن از خواب، نوعی بعث و نشور است.

خداوند متعال اصحاب کَهَف را به خواب که بیشتر به مرگ شبیه بود فرو برد و آن همه مدت طولانی، حفظ شان کرد همچنین بر همان حالت بیدارشان ساخت و هیچ چیز آنان تغییر نکرده بود، تا بعضی از بعضی دیگر بپرسند که: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» یکی از آنها پرسید: چقدر در این غار مانده ایم؟ این سؤال به خاطری مطرح گردید زیرا درذهنشان خطور کرد که خود را در غیر حالتی دیدند که قبل از خواب از خویشان به یادداشتند. در جواب گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز مانده ایم.

مفسران در این مورد مینویسند: أصحاب کَهَف صبحگاه به غار وارد شده بودند و خداوند متعال در آخر روز آنان را از خواب بیدارشان کرد پس این سخنشان بر مبنای غالب گمان بود زیرا کسی که در خواب به سر می برد، مدت درنگ خویش در حال خواب را نمیتواند بسنجد، از این روی آنان علم این کار را نهایتاً به خدای سبحان موکول کردند. اما وقتی

دیدند آفتاب هنوز غروب نکرده است، گفتند: بخشی از یک روز، و نمی دانستند که سیصد و نه سال در خواب بوده اند.

بیدار کردن اصحاب کهف دو فایده ای داشت: یکی اینکه برای خود این گروه که سؤال مطرح کرده بودند که؛ چقدر در این غار مانده ایم. و دیگر اینکه این نمونه ای از رستخیز و بعث قیامت بود.

باید به عرض رسانیده شود که: همانگونه که خواب طولانی آنها یکی از علایم قدرت بود، همچنین پس از چندین سال بدون هیچ نو غذا، قوی و سالم بیدار شدن و نشستن هم، علامت قدرت کامل بود.

«قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ»: بعضی از آنها گفتند: بحث فایده ندارد، الله متعال می داند چقدر مانده ایم؟ اصلاً چه ارزشی دارد که بدانیم چقدر مانده ایم، فعلاً مطلب مهم و مفید که در پیش رو ما قرار دارد اینست که: ما گرسنه هستیم.

دفع گرسنگی:

وقتی اصحاب کهف از خواب بیدار شدند، احساسی، گرسنگی کردند. ولی از چه راهی و از کجا غذا بیابند؟ آنان وقتی که از شهر خارج می شدند، حکومت ظالم آنها را تعقیب میکرد و درواقع از شر حکومت فاسد بود که فرار کردند و مردم آنها کورکورانه در جهل و نادانی به سر می بردند. بنابر این آنان نمی توانستند که با این وضعیت مقابله کنند و خود را آشکار سازند.

پس نشستند و به فکر چاره افتادند و شدت گرسنگی به حدی بود که می بایست هر چه سریع تر راه حلی بیابند. سپس از میان خود یکی را انتخاب کردند، و پول سکه غرض خریداری غذا به شهر بفرستند.

«فَانْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ 19 كهف»: یکی را با این پول نقره به شهر بفرستید. از لفظ «إِلَى الْمَدِينَةِ» معلوم میشود که در نزدیکی آن غار شهر بزرگی قرار داشت که آنها در آن سکونت داشتند، در خصوص نام آن شهر مفسر جهان اسلام ابو حیان در تفسیر محیط مینویسد: زمانی که اصحاب کهف از آنجا بیرون آمده بودند، نام آن شهر «افسوس» بود و آلان نام آن «طرطوس» است.

و امام قرطبی در تفسیر خویش می نویسد که: هنگام غلبه بت پرستان نام آن «افسوس» بود وقتی که مسلمانان آن زمان «مسیحیان» بر آن مسلط گشتند، آن را طرطوس نامیدند.

«بِوَرِقِكُمْ»: (ورق: نقره مسکوک یا غیر مسکوک است) از این آیه مبارکه معلوم میشود که اصحاب کهف به هنگام وارد شدن، در غار با خود مبلغی پولی آورده بودند، در ضمن باید گفت که: اقدام برای معاش زندگی، منافات با توکل ندارد. اصحاب کهف هم پول و نقدینه داشتند، هم برای تهیه غذا آغاز به تحرک و حرکت کردند. (تفسیر بحر محیط).

«فَلْيَنْظُرْ أَيْهَا أَرْكِي طَعَاماً فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ 19 كهف» بهترین و حلالترین و لذیذترین خوراک را بیابد و برایمان بخرد.

از فحوای این آیه در می یابیم که: مؤمنان واقعی حاضر نیستند، ولو که گرسنه هم باشند هر غذایی را نمی خورند، در خوردن غذا در حلال بودن آن احتیاط لازم و ضروری را خرج میدهند، برای اصحاب کهف؛ نوع غذا و مقدار غذا مهم و مطرح بحث نبود ولی چیزیکه روی آن تأکید داشتند، و برای شان بی نهایت مهم بود، همانا؛ پاک بودن و حلال بودن غذا بود.

در ضمن آیه مبارکه تأکید شده است: کسیکه غرض آوردن غذا به شهر میرود، باید دقت کند که: کدام یک از غذا فروشان شهر، غذایی پاکیزه تر و دست پختی حلال تر دارد. به قولی: مراد این است که باید توجه و دقت کند؛ کدام یک از آنان ذبحی پاکتر دارد، کدام غذا حلال است یا حرام. زیرا غالب مردم آن شهر در زمانی که ایشان به غار پناه برده بودند، کافر بودند و برای بتان قربانی ذبح می‌کردند.

«وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا» موقع رفتن به شهر و خریدن غذا دقت و احتیاط کند بخرچ دهد که هیچکس از حال ما باخبر نشود. یعنی: باید در رفت و آمد خود بسیار دقت و احتیاط کرده و زیرکی به خرج دهد تا شناخته نشود.

چون اگر مردم تو را بشناسند، در آنصورت به جا و مکان ما نیز اطلاع می‌یابند و در نتیجه از نو دچار بلا و فتنه میشویم و آنها ما را دستگیر کرده یا سنگسار و یا زندانی میکنند و یا این که ما را وادار می‌نمایند که دین و آیین خود را رها سازیم و به آیین آنها درآیم که در هر دو صورت ماهرگز رستگار نخواهیم شد.

همچنان فحواى آیه مبارکه میرساند که شخص مؤمن باید رازدار و هوشیار باشد، و کوشش کند که: دشمن را از وجود خود آگاه نکند. «وَلْيَتَلَطَّفْ» کسی که مسئولیت می‌پذیرد باید مراقبت‌های لازم را داشته باشد. یعنی به لطف و نرمی تعامل کند تا کار ما افشاء نشود و نباید کسانی را که ملاقات میکند از حال ما آگاه گرداند. یعنی: چنان عمل نکند که احدی محل اختفای شما را بداند.

خوانندگان محترم !

«وَلْيَتَلَطَّفْ»: جمله است که در وسط قرآن کریم قرار گرفته است، و به معنی مدار و هوشیار همراه با مهربانی است و این خود لطفی است که کلمه‌ی وسط قرآن را لطف و تلطف و مهربانی تشکیل داده است.

وحدت:

در آیه مبارکه روحیه وحدت محکم و آهنگ بین جماعت اصحاب كهف به تمام قوت اش دیده میشود، در ضمن دریافتیم که حتی يك گروه كوچك هم برای تنظیم بهتر امور محوله خویش باید در بین خود دارای مسؤل، امیر و رهبر داشته باشد. (طوریكه در میان اصحاب كهف يك نفر بود كه امر و نهی و پرسش میکرد.)، بناءً گفته میتوانیم كه: وحدت بین نیروها عامل مهمی پیروزی می باشد.

مؤمن باید رازدار و هوشیار باشد و با مدارا و اصول رازداری، دشمن را از وجود خود آگاه نکند. «وَلْيَتَلَطَّفْ» کسیکه مسئولیت می‌پذیرد باید مراقبت‌های لازم را داشته باشد. همچنان در آیه کریمه فوق در یافتیم که کلمه «كُم» (جمع) چهار بار مورد استعمال قرار گرفته است.

الف: در تهیه غذا همه یکی هستیم. «أَحَدَكُم»

ب: پول برای همه است. «بَوْرَقَكُم»

ج: غذایی که تهیه می‌شود برای همه است. «فَلْيَأْنِكُم»

د: حفاظت از جان همه لازم است. «لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ»

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا (۲۰)

بدرستی که اگر آنها (مشرکان، از وضع شما آگاه شوند و)، بر شما دست یابند، سنگسار تان میکنند، یا شما را به دین خویش باز میگردانند، و در آن صورت هرگز رستگار نخواهید شد. (۲۰)

تفسیر :

جماعت أصحاب کُهِف طوری که در فوق هم یاد آور شدیم در بین خود، ترسان و با احتیاط و به آرامی بحث و صحبت میکردند. ترس داشتند که حاکم ظالم از محل مخفی گاه شان اطلاع پیدا نکند و آنها را سنگسار نکند، یا آنان را به عبادت بت ها وادارد. از این رو به یار شان که برای آوردن غذا به شهر توظیف یافته بود، توصیه می کردند که با دقت و احتیاط وارد شهر بشود و از آن خارج گردد.

قابل تذکر است که: سنگسار شدن در راه حق، عیب نیست، ولی انحراف و ارتداد عیب می باشد.

باید یادآور شد که قبل از رفتن اصحاب کُهِف به غار، پادشاه شهر تهدید کرده بود، که اگر هر شخص دین خود را رها کند، به قتل میرسد، از این آیه معلوم میشود که در دین آنها، مجازات کسی که از دین برگردد، قتل به صورت سنگسار بود، تا که مردم بتوانند در آن شرکت جویند، و همه ی خشم و غضب خود را ابراز نموده او را به قتل برسانند.

مفسران مینویسند: شاید در شرعیت اسلام مجازات زنای زن و مردی که نکاح کرده اند، به صورت سنگسار، بدین خاطر مقرر گردیده که کسی که تمام حجابات حیا را شکسته، به این فعل قبیح مرتکب شود، او باید در منظر عموم، با شرکت همه مردم، به قتل برسد، تا که افتضاح او هم کامل باشد، و هم مسلمانان عملاً خشم و غضب خود را اظهار نمایند، تا در آینده چنین حرکتی در قوم تکرار نگردد.

وَكَذَلِكَ أَعِزَّنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا ﴿٢١﴾

و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده ی خداوند حق است، و آنکه در (قیام) قیامت شکی نیست، هنگامی که (مردم) میان خود در این باره نزاع میکردند، پس گروهی گفتند: بنائی بر آن (غار) بسازید.

پروردگارشان از آنها آگاه تر است. برخی دیگر که قدرت بدست (و اکثریت) داشتند گفتند: حتماً بر غار آنها مسجدی می سازیم. (۲۱)

تفسیر :

«وَكَذَلِكَ أَعِزَّنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا» همان طور که آنها را از خواب بیدار کردیم، همان طور هم مردم را از حال آنها باخبر نمودیم تا بدین وسیله بر درستی بعث و زنده شدن استدلال کنند و یقین حاصل نمایند که شکی در وقوع رستاخیز و قیامت نیست.

بنابر این داستان اصحاب کُهِف دلیلی آشکار و روشن بر وقوع حشر و نشر است و به طور قطع بر امکان حشر و نشر دلالت دارد. پس همان خدایی که قادر است بعد از سی صد سال خواب، و باقی گذاشتن شان بر آن حال بدون غذا و خوراکی ای توانا باشد، قطعاً بر زنده کردن مردگان نیز تواناست.

«أَعْتَرْنَا»: «أعثار» به اطلاع یافتن تصادفی وبدون جستجو گفته میشود، چنانکه مردم آن زمان بدون زحمت و از راه پول و سگهی آنان که در دست داشتند، از راز مهم آنان آگاه شدند.

مؤرخان مینویسند: که سبب اطلاع یابی مردم شهر از حال اصحاب کهف این بود که چون؛ رفیقشان با سکه نقره‌ای که از ضرب دوره دقلدیانوس بود، جهت تهیه خوراک به بازار رفت و آن سکه را به بازاریان نشان داد، دراین میان فروشنده مواد غذای در هم های قدیمی را که نماینده اصحاب کهف در دست داشت، او را شناخت. دوکاندار و مردم ویرا متهم کردند که گنجی یافته است و در حالیکه او از این طرز رفتارشان و نیز از تغییراتی که در وضع شهر می دید، سخت حیران شده بود، او را به اتهام یافتن گنج نزد پادشاه بردند و او داستان را به آنان باز گفت، پادشاه با در باریانش بهسوی غار به راه افتادند تا با او به غار رسیدند.

«إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ»: وقتی که خدا مردم را از حال اصحاب کهف باخبر ساخت و جان آنان را گرفت، در مورد اصحاب کهف در بین خود بگو مگو و اختلاف پیدا کردند. «يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ»: مردمان درباره زندگی دوباره، بین خود کشمکش داشتند. برخی زنده شدن را محال میدیدند. برخی میگفتند: روح و جسم زنده میگردد. بعضی هم میگفتند: فقط روح زنده میشود و جسم جزو خاک میگردد.

«فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا»: بر(در غار) ایشان دیواری ساخته شود (تا کسی به داخل غار نشود، چراکه نمی دانیم آنان مرده اند یا دوباره به خواب عمیق فرو رفته‌اند). و برخی از مردم گفتند: باید بر در غار آنها ساختمانی بسازید تا یاد بودی برای آنها باشد. «رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ»: خدا به حال و وضع آنها آگاهتر است.

«قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا» (21) گروهی دیگر که شامل اکثریت بود گفتند: بر در غار مسجدی میسازیم و در آن به نماز و عبادت خدا می پردازیم. اما صاحبان قدرت و نفوذ گفتند: به زودی بر روی مکان‌شان مسجدی برای عبادت بنا خواهیم کرد.

مقصود از مسجد، معبد است. شیوه کار یهودیان و مسیحیان این بود که گورهای انبیاء و بزرگان دین را معبد و پرستشگاه میکردند. طوریکه امروزه هم مسلمانانی یافته میشوند که به تقلید از مسیحیان و یهودیان چنین میکنند و با رهنمون و رهنمود مخالفت می‌ورزند. البته در این مورد حدیثی صحیح از رسول الله صلی الله علیه وسلم در دست است که فرمود: «خدا کسانی را لعنت کند که قبرها را مسجد قرار می دهند».

بناءً آن حضرت صلی الله علیه وسلم اُمت خویش را از مسجد قرار دادن گورستان نهی کرد چنان‌که از ساختمان سازی، گچ بری، گچکاری و نوشتن بر قبور نیز مطلقاً نهی نمود. خداوند متعال نیز یهود و نصاری را بدین علت که قبرهای پیامبران را مسجد ساختند لعنت نمود، زیرا این کار متضمن زیاده روی و غلو نکوهیده‌ای است که صاحبش را به شرک و پرستش غیر الله میکشاند. خواننده محترم!

عبرت موجود در خاتمه کار داستان جوانان اصحاب کهف، طوریکه در فوق هم یادآور شدیم، همانا اثبات رستاخیز و زنده شدن دوباره مردمان با مثال واقعی و نزدیک به ذهن و محسوس است. مثالی است که مساله رستاخیز وزنده شدن دوباره را به ذهن مردمان

نزدیک میگرداند، و خواهند دانست که وعده خداوند درباره رستاخیز و زنده شدن دوباره حق است و حقیقت دارد، و هیچگونه شک و تردیدی در باره قیامت وجود ندارد. بدین نحو خدا جوانان را از خواب بیدار کرد، و قومشان را از حالشان هم مطلع ساخت.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲)

(بعضی از مردم) خواهند گفت: [اصحاب کهف] سه نفر بودند که چهارم ایشان سگشان بود، و (بعضی دیگر) خواهند گفت: پنج کس اند، ششمشان سگشان است، [همه اینها] از روی حدس و [گمان] است، و [نیز] میگویند: هفت کس اند و هشتمین شان سگشان است. بگو: پروردگار من به تعداد آنها داناتر است. جز [گروه] اندکی [تعداد] آنان را نمیداند. پس جز به گفتگویی روشن در [باره] آنان احتجاج موز. و در [باره] آنان از هیچکس سوال مکن. (۲۲)

تفسیر :

«سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ»: آن جماعت از اهل کتاب که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم به داستان آنها میپزدازند خواهند گفت: آنها سه نفر بودند و سگشان که آنها را دنبال می کرد، چهارمی شان بود.

در آیه مبارکه در مورد «رَّابِعُهُمْ» و «سَادِسُهُمْ»، کلمه «واو» نیامده است، ولی همراه «ثَامِنُهُمْ»، «واو» آمده است، شاید به این جهت که نظریه‌ی سه نفر یا پنج نفر بودن آنان، از نااهلان است که خدا هم تعبیر «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» دارد، ولی نظریه‌ی هفت تن بودن از مؤمنان و اهل دقت است. از این رو، کلمه «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» نیامده و به احترام آنان، میان اصحاب کهف و سگشان با واو عاطفه فاصله شده است.

«وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ»: یعنی: بعضی دیگر «پنج تن بودند و ششمین آنها سگشان بود، رجم به غیب می‌کنند»

«رجم بالغیب»: از روی ظن و گمان یعنی تیر درتاریکی انداختن و از روی حدس و گمان یا بی داشتن یقین و دانش سخن گفتن را «و میگویند» «و يَقُولُونَ سَبْعَةً وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» و بعضی هم میگویند: آنها هفت نفر اند و هشتمیشان سگشان میباشد. جمعی دیگر «آنها هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود» گویی سخن این فرقه به صواب نزدیکتر است، به دلالت این که خداوند متعال آنها را در سلک راجمین به غیب نیاورد.

«قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ»: بگو: پروردگارم به شماره آنها داناتر است. فقط الله تعداد حقیقی آنها را می داند.

«مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ»: جز برای تعداد کمی از مردم، تعداد آنها معلوم نیست.

ابن عباس (رض) فرموده است: من جزو آن تعداد اندک هستم. آنها هفت نفر بودند و خدا آنها را برشمرد تا به عدد هفت رسید. (زاد المسیر ۵/۱۲۶).

مفسران گفته اند: خدا بعد از قول اول و دوم، «رَجْمًا بِالْغَيْبِ» را آورده است و بعد از قول آخر چیزی را نیلورده است. پس انگار به آن اقرار کرده است. پس از آن پیامبر را بهتر و کاملتر متوجه کرده است و آن عبارت است از این که دانستن و آگاهی از این موضوع را به دانای نهان‌ها ارجاع بدهد.

«قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ» ای پیامبر! بگو: تنها الله متعال به شمار آنها آگاهتر است و البته شمارشان را جز اندکی از مردم دانشمند کسی دیگر نمی داند.

«فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا 22 كهف» بنابر این با اهل کتاب در مورد شمار آنها جنجال و مناقشه نکن مگر به گونه ای سطحی و به صورت ظاهری که وارد عمق قضیه نشده و اختلاف برجای نگذارد، پس کافی است تا اخباری را که از راه وحی در مورد ایشان به تو رسیده است بر آنها حکایت کنی.

همچنان در مورد داستان اصحاب كهف و حال و تعدادشان از اهل کتاب پرسش نکن زیرا آنها نادان اند و در این مورد نزدشان علمی نیست، یا هم بعضی بدان دانایند ولی آن را پنهان می دارند.

«مراء»: در لغت به معنی جدال و بگو مگوست زیرا بر جدال و مشاجره در این امر، فایده ای مرتب نیست «جز به صورت سرسری» یعنی: جز جدالی سطحی و بی تعمق و آن فقط حکایت کردن چیزی است که خداوند متعال به آن حضرت صلی الله علیه وسلم وحی کرده است و بس «و در باب آنها از هیچکس از آنان» یعنی: از اهل کتاب یا غیرشان «سؤال نکن» زیرا آنچه که خداوند متعال خود در این باب بر تو حکایت کرده، تورا از سؤال کردن از کسانی که از این داستان آگاهی درستی ندارند، بی نیاز میکند.

قابل تذکر است که: در این آیه مبارکه سه بار از سگ اصحاب كهف ذکری بعمل آمده است، همچنان در آیه 18 نیز به نقش مثبت سگ اصحاب كهف اشاره شده است. «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ»

اسامی اصحاب كهف:

اصحاب كهف: یعنی صاحبان غار، که تعداد شان به هفت نفر میرسید، آنان از دوستان حق بودند که از خوف شاه ظالم دقیانوس از شهر فرار در غاری پنهان شده و به خواب رفتند، و سگی بمحبت ایشان همراه بود بحکم الهی بعد سه صد و نه سال بیدار شدند و دوباره باز به خواب رفتند.

در روایات تاریخی و تفسیری اسامی مختلفی بیان شده است، که اقرب، آن همان روایتی است که طبرانی در معجم اوسط به سند صحیح از حضرت عبدالله بن عباس (رض) روایت نموده است، که اسامی آنها چنین بیان یافته است: «مکسلینا»، «تملیخا»، «مرطونس»، «سنوس»، «سارینوس»، «ذونواس» و «کعسطیونس» اما در باره اسامی اصحاب كهف در روایات اسامی مختلفی ذکر شده است، از جمله در یک روایت اسامی آنان را به این شرح معرفی داشته اند:

1- مکسلینا 2- یملیخا 3- مرطولس 4- ثبیونس 5- دردونس 6- کفاشیطیطوس و منطنوا سیس (اسم چوپان) سگ او بنام قطمیر و در روایت دیگری به این شرح آمده است: 1- یمینی 2- مکسلینا 3- مسلینا 4- مرنوش 5- دیرنوش 6- شاذنوش و قمطیر (سگ آنها)

وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إني فاعل ذلك غداً (۲۳)

و هرگز در باره هیچ کاری مگو که فردا آنرا انجام می دهم. (۲۳)

تفسیر :

أسباب نزول آیه 23:

وقتی تصمیم به انجام کاری گرفتی مگو فردا آن را انجام میدهم، مگر این که آنرا به خواست خدا موکول کرده باشی و بگویی: اگر الله متعال بخواهد، با خواست خدا.

ابن کثیر در مورد شأن نزول آیه مبارکه در تفسیر خویش می نویسد: هنگامی که یهود از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد أصحاب کهف سؤال کردند، پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شان گفت: «فردا جواب را به شما میگویم»، بعد از آن وحی پانزده روز متوقف شد. (مختصر ابن کثیر ۴۱۵/۲).

یعنی اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم و ان شاء الله نگفتند پس وحی مدتی از ایشان باز داشته شد تا بدانجاکه این تأخیر وحی بر ایشان سخت دشوار آمد آنگاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا (23) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سلیمان بن داؤود علیهما السلام گفت: امشب بر هفتاد زن گردش میکنم (مقاربت میکنم) و بعداً هر یک از آنها پسری می زاید که در راه الله متعال میجنگد. در این اثنا کسی به وی گفت: بگو انشاءالله. اما سلیمان علیه السلام انشاءالله نگفت. پس چون آن شب بر زنانش گردش (مقاربت) کرد، فقط یکی از آنان نصف انسانی [نوزاد ناقص] را به دنیا آورد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم درید اوست، اگر سلیمان علیه السلام انشاءالله میگفت، حانت نمیشد و به سبب گفتن آن، به نیاز خویش دست می یافت».

«و پروردگار خود را یادکن» با استغفار، تهلیل و تسبیح «چون فراموش کردی» یعنی: چون فراموش کردی که ان شاء الله بگویی، سپس به یادآوری که انشاءالله نگفته‌ای پس همان دم که به یاد آوردی، انشاءالله بگویی.

ابن عباس (رض) میگوید: «حتی اگر کسی بعد از یک سال به یاد آورد که در امری از امور «انشاءالله» نگفته است، باید همان لحظه ان شاءالله بگوید».

هدف ابن عباس (رض) این است که: باید سنت «استثنا» را به جای آورد نه اینکه گفتن انشاءالله بعد از گذشت آن همه مدت، در احکام فقهی اثری داشته و مثلاً ساقط کننده کفاره یا برطرف کننده حنث (سوگند شکنی) باشد.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴)

مگر اینکه بگویی «انشاءالله» اگر الله بخواهد (آنرا انجام میدهم) و پروردگارت را وقتی که فراموش کردی یاد کن، و بگو امید می‌رود که پروردگارم مرا به [راهی] درست تر از این رهنمون گردد. (۲۴)

تفسیر:

در آیه مبارکه میفرماید که: اگر بر فرض محال به علتی از علت ها گفتن «انشاءالله» را فراموش گردد، بعد از یادآوری، پروردگارت را با گفتن آن یاد کن و وقتی چیزی را فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن تا آن را به خاطر آوری؛ زیرا ذکر وی فراموشی و نسیان را از انسان دور میکند. و بگو: امیدوارم پروردگارم مرا به راهی که نزدیکترین و آسانترین راه به سوی حق و هدایت و رستگاری است، هدایت کند.

«رَشَدًا»:

هدایت. رهنمود. خیر و نفع. در اصل «رَشَد» به معنی ارشاد و رهنمودی است که منتهی به خیر و منفعت شود؛ ولی گاهی مثل اینجا خود خیر و منفعت مراد است (جَنّ / 10). «مَنْ هَذَا رَشَدًا»: هدایت بخش‌تر از این. سودمندتر از این.

(هذا) اشاره است به کار مورد نظر، و راهی که در پیش است. یا این که اشاره به سرگذشت عجیب اصحاب کُهِف است که معجزه جاوید پیغمبر که قرآن است از آن هم عجیب‌تر است.

خوانندگان گرامی!

از فحوای آیات متبرکه (23 و 24) میتوان این برداشت را بدست آورده که: گفتن «انشاءالله» در هر کاری مطلوب می باشد.

نه تنها در آیات به عبارت: «انشاءالله» اشاره بعمل آمده است بلکه در آیات دیگری از قرآن عظیم این فهم عالی در چندین مواردی تکرار هم گریده است.

ولی با تأسف باید گفت: که در برخی از اوقات متأسفانه حالتی پیش می آید که برخی انسانها به بسیار سادگی در مورد آینده خویش تصمیم گیری های جدی ای را انجام میدهند و مثلاً میگویند در فلان زمان من حتماً فلان کار را انجام خواهم داد، با اینکه حتی از پنج دقیقه بعد خود هم خبر ندارند که اصلاً زنده هستند یا نه و یا در آن زمان خاص، آیا شرایط مختلف امکان انجام آن کار را برای آن شخص محقق میسازد یا نه؛ بناءً دستور کلی دین مقدس اسلام همین است: هرگز در مورد کاری نگو «من بعداً آن را انجام میدهم» وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا 23 کُهِف؛ بلکه آینده نگر باش و بگو: مگر اینکه خدا بخواهد: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» حداقل فایده این کار علاوه بر اینکه خود را در مقابل خداوند متعال خاضع نشان می دهیم آن است که اگر بر فرض در تحقق آن فعل تلاش نمودیم، اما به هر دلیل ممکن نشد که آن را انجام دهیم، خُلف وعده و یا دروغی از ما سر نزده زیرا تحقق آن فعل را مشروط به خواست و اراده خداوند متعال نموده بودیم.

ما نباید در: سخن گفتن و تصمیم گیری الله متعال را فراموش نکنیم. و هرگز نباید خود را مستقل از الله بدانیم و به طور قطع از انجام کاری هرچند کوچک، در آینده خبر ندهیم، انسان پیوسته نیازمند الله است و در هر کاری باید خود را وابسته به اراده الهی بداند.

«إِنْ شَاءَ اللَّهُ»:

«إِنْ شَاءَ اللَّهُ» متشکل از سه لفظ «إِنْ»، «شَاءَ» و «اللَّهُ» است. معنای آن نیز، «اگر خدا خواست» می باشد. «إِنْ» از حروف شرطیه است به معنای «اگر» است و بر سر جملات فعلیه در می آید و در اینجا، فعل شرط آن، «شَاءَ» است. «شَاءَ» فعل ثلاثی مجرد است به معنای «خواستن»، «اراده کردن» و «مشیت» است. «اللَّهُ» اسم جامع همه اسماء الله تبارک و تعالی است.

بنابر این در رسم الخط عربی و با دقت در الفاظ و واژگان جمله «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» باید گفت.

کلمه «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» شش بار در قرآن عظیم الشان تکرار شده، طوریکه آمده است:

1- «إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ» (سوره بقره / آیه 70) «قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ» (بار دیگر به موسی) گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه تا بر ما روشن کند چگونه گاوی باشد؟ زیرا این گاو بر ما مشتبه شده و اگر خداوند بخواهد (با توضیحات تو) حتماً هدایت خواهیم شد.

2- «إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ»: (سوره یوسف / آیه 99) یعقوب علیه السلام به فرزندان خویش میفرماید: «ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ»: وارد مصر شوید، ان شاء الله در امانید،

3- «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا»: (سورة كهف/ آیه 69) خضر به موسی میگوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» 2: اگر خدا بخواهد مرا شکیبای خواهی یافت.

4- «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»: (سورة قصص / آیه 27) حضرت شعیب به حضرت موسی میگوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ».

5- «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (سورة صافات/ آیه 102) حضرت اسماعیل به پدرش حضرت ابراهیم میگوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» مرا ذبح کن که به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت.

6- «إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» (سورة فتح/ آیه 27) در سال ششم هجری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در خواب دیدند که مسلمانان، آسوده خاطر وارد مسجد الحرام شده، درحالیکه سرهای خود را تراشیده و موی و ناخن کوتاه کرده‌اند، «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا» 27 (همانا خداوند، آن رؤیا را برای پیامبرش به حق تحقق بخشید.

شما مسلمانان ان شاء الله آسوده خاطر، درحالیکه (موی) سرهای خود را تراشیده و تقصیر (وموو ناخن) کرده‌اید کوتاه کرده‌اید و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید، به مسجد الحرام داخل خواهید شد. خداوند چیزی را دانست که شما نمی دانستید، پس غیر از این، پیروزی نزدیکی (در خیبر) برای شما قرار داد.

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٢٥﴾

و (اصحاب كهف) مدت سیصد سال در غارشان ماندند و نه سال دیگر نیز بر آن افزودند. (۲۵)

تفسیر :

در آیه مبارکه مدت اقامت و خواب اصحاب كهف را در غار سیصد و نه سال قمری نشان میدهد. «إِزْدَادُوا تِسْعًا»: نه سال بر آن افزودند. مراد این است که اصحاب كهف سیصد سال شمسی زنده و در حال خواب بوده که اگر با سال قمری حساب شود، نه سال بر آن افزود می‌گردد. چرا که سیصد سال شمسی مساوی با سیصد و نه سال قمری است. در اینجا قرآن مجید حقیقتی را بیان داشته است که سال‌ها بعد علم نجوم بدان پی برده است.

شأن نزول آیه 25:

692- ابن مردویه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: وقتی که آیه «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا» نازل شد. عده‌ای گفتند: ای رسول الله! سه صد سال است و یا سه صد ماه؟ پس خدای بزرگ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا (25) را نازل کرد. (شوکانی/ 341 میگوید: ابن مردویه از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده. راوی این از ضحاک جوبیر بن سعید متروک است، تنها ابن مردویه دلیل و هن آن است.)

693- ابن حدیث را ابن جریر از ضحاک روایت کرده است.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرَ بِهِ وَاسْمِعَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾

(ای پیامبر!) بگو: «خداوند از مدت ماندنشان (در غار) داناتر است، غیب آسمانها و زمین تنها به او اختصاص دارد، چقدر بیناست و چقدر شنواست!! آنان به جز او هیچ کارسازی ندارند و در حکم خود کسی را شریک نمی‌سازد. (۲۶)

تفسیر :

«قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا»: ای پیامبر! اگر پرسشگری در مورد مدت ماندن جوانان در غار از تو پرسید و نزدت از جانب الله متعال در این مورد وحی نبود پس جواب نگوی تا اوتعالی خود به تو خبر دهد بلکه بگو: الله متعال به مدت درنگشان در غار داناتر است؛ زیرا تنها او بر نهان کار آسمانها و زمین آگاه می باشد، و از کمال بینایی، شنوایی و آگاهی عظیم حق تعالی بر هر چیز در شگفت باش و بدان که جز الله متعال شریک هیچ یار و کارپردازی عهده دار امور خلق باشد وجود ندارد، وی را در حکم و شریعتش هیچ همتایی نیست چنانکه در الوهیت و ربوبیت نیز شریکی ندارد.

ابن عطیه میگوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوال شان تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه وسلم، یا زمان بیدار شدنشان تا هنگام مرگ شان است».

اما زجاج میگوید: «مراد؛ مدت درنگ کردن شان در غار است که 300 سال شمسی و 309 سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری میشود، چون تفاوت میان هرصد سال قمری باصد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار متعال فرمود: سیصد سال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند».

خداوند سمیع و بیناست:

جمله «أَبْصِرْ بِهِ وَاسْمِعْ» خداوند متعال چقدر بینا و شنواست! صیغه تعجب و برای بیان عظمت علم خداوند متعال است. به گفته علماء شنیدن این سخن انسان را به خوف و ترس می اندازد.

یعنی ای انسان! هر کاری را که انجام دهی، خداوند متعال آنرا می بیند و هر سخنی که می گویی الله متعال آن را می شنود. بنابر این، مراقب اعمال و گفتار خود باش.

لقمان حکیم به فرزندش میگوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ».

(لقمان گفت): پسر جانم! بدان که اگر آن (عمل) به اندازه دانه خردلی باشد و در دل سنگی یا در آسمانها و یا در زمین باشد، الله آنرا می آورد (ومورد محاسبه قرار میدهد)، چون الله باریک بین (و) آگاه است. (سوره لقمان، آیه 16).

هر کار خوب یا بدی که داشته باشیم، به هر مقداری باشد، حتی بسیار کم و ناچیز، فردای قیامت مورد محاسبه قرار میگیرد. بنابر این باید مراقب اعمال، رفتار، کردار و گفتار خود باشیم، تا مبادا زمانی که نامه اعمالمان را به دستمان میدهند، از مطالعه آن شرمند شویم، و خجالت بکشیم آن را به دیگران نشان بدهیم.

اگر انسان خدا ناخواسته روزانه، یک گناه مرتکب شود، بدینترتیب هر سال 365 گناه را مرتکب میشود و جمع آن در 30 سال حدود 10 هزار گناه میشود. بنابر این، باید بسیار مراقب و احتیاط داشته باشیم و در صورت ارتکاب گناه، فوراً آن را با آب توبه بشویم.

خوانندگان گرامی !

بعد از اینکه در آیات قبلی قصه ی اصحاب کهف به بیان گرفته شد، اینک در آیات (27 الی 31) دستور العملها و رهنمود هایی برای پیامبر و مؤمنان است تا برای تلاوت قرآن، برنامه ی منظمی ترتیب دهند، باصحابه ی بینوا و تنگ دست همنشین شوند و باهم به آموختن و یاد دادن قرآن بپردازند و این که: قرآن حق مسلم از سوی الله متعال است.

وَأَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾

و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، تلاوت کن، هیچ کسی نمیتواند سخنان پروردگارت را تغییر دهد، و هرگز پناهی جز او نیابی. (۲۷)
تفسیر :

در آیه متبرکه خدای سبحان و تعالی آن حضرت صلی الله علیه وسلم را امر کرد که بر تلاوت عاملان، عابدانه و مدبرانه قرآن که به تو وحی میشود مواظبت کنند و از آنچه در قرآن آمده است پیروی کن، زیرا قرآن کتابی است «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» هیچکس نمیتواند کلام خدا را تغییر دهد، یعنی که کلماتش را تبدیلی و آیاتش را تغییری نیست و معجزاتش باطل نمی شود، یعنی قرآن از هر گونه تغییر و تحریف مصون بوده است. آنگونه که پیامبر اسلام خاتم پیامبران است، قرآن عظیم الشأن نیز آخرین کتاب آسمانی است. «وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا» «و جز او هرگز هیچ پشت و پناهی نیابی» و هرگز جز خدا کسی را نخواهی یافت که در هنگام بحران ها و گرفتاری ها به او پناه بری پس تنها به او پناه ببر و فقط بر او توکل کن.

«مُلْتَحَدًا»: لحد و الحاد: عدول و میل از استقامت، ملتحذ: پناهگاه که انسان بآن میل میکند. یعنی: اگر قرآن را نخوانی، به احکام آن عمل نکنی و از آن پیروی ننمایی، هرگز مکان و مرجعی را نخواهی یافت که بدان پناه بری تا تو را از عذاب خداوند نگهدارد.

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸)

و با کسانی که پروردگار خود را صبح و شام یاد می کنند صبر پیشه کن، در حالیکه خشنودی او را میخواهند. و نباید در طلب زینت زندگانی دنیا چشمانت از آنان دور شود. و از کسی اطاعت مکن که دل او را از یاد خود غافل ساخته ایم و او از هوای نفس خود پیروی کرده و کارش از حد گذشتن و کوتاهی است. (۲۸)

تفسیر :

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: ای پیامبر! و با فقیران مسلمانی شکیبایی پیشه کن که عبادت را برای پروردگارشان خالص ساخته، او را در صبح و شام یاد میکنند و میخوانند، پاداشی را که نزد وی است می خواهند و از عذابی که پیش و است حذر دارند.

«وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» توجه و نظرت را به غیر آنها از جمله به ثروتمندان و بزرگان و اشراف، منحرف و منحرف مکن.

مفسران گفته اند: پیامبر صلی الله علیه وسلم حریص و خواهان بود که رؤسا ایمان بیاورند تا به تبعیت آنها پیروان آنها هم ایمان بیاورند. ولی هرگز خواستار زینت دنیا نبود. پس «خدا» به او امر کرد که به بینوایان مؤمن توجه کند و از آن بزرگان و اشراف مشرک روگردان شود. «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» از همنشین با آنها شرف و افتخار و مباحات را می جویی.

ابن عباس (رض) گفته است: از آنان رو مگردان و به غیر آنان رو میاور و به عوض آنها در طلب اصحاب شرف و ثروت مباش. (مختصر ۴۱۶/۲).

«وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا» از گفته‌ی آنان که از تو خواسته‌اند مؤمنان بینوا را طرد کنی، اطاعت و پیروی مکن؛ زیرا نهاد آنان از یاد خدا خالی و غافل است. آنها در حقیقت با رو آوردن به دنیا، از دین و عبادت پروردگار خود رو گردانیدند.

«وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا». و از اشخاصی اطاعت مبر که (به خاطر دنیا دوستی و آرزوپرستی) قلب او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم.

دل او را غافل کرده‌ایم، وقتی که به خویشتن گرائیده است و پرداخته است، و به سوی اموال و دارائی خود میل نموده است، و به اولاد خویش دل داده است، و شیفته کالا و متاع و لذائذ و شهوات خویشتن گردیده است. دیگر در دلش جایی برای خدا نمانده است. دلی که به این سرگرمیها بپردازد و آنها را هدف زندگی خود سازد قطعاً از یاد خدا غافل میشود، و خدا نیز بر غفلت او می‌افزاید، و بدو مهلت و فرصت زیستن در همچون چیزهای بی فائده مشغول شود و در نهایت سرمایه عمرش بیهوده تمام شود، و به‌کیفر و عذابی برسد و بیفتد که خدا برای امثال او آماده کرده است، برای آن کسانی که به خویشتن و به دیگران ستم می‌کنند.

شان نزول آیه 28:

سلمان فارسی(رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه در مورد عیینة بن حصن و یارانش نازل شده است که وقتی به خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند، جمعی از مؤمنان فقیر در خدمتش بودند. در بین آنان سلمان فارسی بود که چین پشمی بر دوش داشت و از بس که عرق کرده بود بوی عرق میداد. عیینة به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بوی گند آنها شما را آزار نمی‌دهد؟ و ما بزرگان و اشراف قبیله‌ی «مضر» اگر مسلمان شویم مردم هم مسلمان میشوند. هیچ کس مانع ما نمیشود که از تو پیروی کنیم، جز وجود اینها، پس آنها را از خودت دور کن تا ما از تو پیروی کنیم یا برای ما مجلسی ترتیب بده و برای آنان مجلسی دیگر، پیامبر صلی الله علیه وسلم خواست نظرشان را برآورده کند، اما وقتی آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه وسلم به جستجوی آنها پرداخت، وقتی آنها را دید، در کنارشان نشست و گفت: سپاس و ستایش شایسته‌ی خدا است در میان امت من کسانی را قرار داده که به من دستور داده است با آنان همنشین شوم و از آنان روی برنگردانم. «وَوَاتَّبَعْ هَوَاهُ» از هوی و هوس خود پیروی کرده و فرمان خدا را رها نموده است. «وَوَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» و کارش تباهی و نابودی است.

در آیه مبارکه در می‌یابیم که: ثروتمندان برای منصرف کردن پیامبر صلی الله علیه وسلم از معاشرت با فقرا و مساکین مؤمن تلاش میکردند و پیامبر در برابر آن تلاشها، مأمور به مقاومت شد. باید گفت که: همدلی با فقرا و مساکین و بصورت کل با بینوایان سخت است، ولی باید تحمل کرد. رهبر باید نسبت به محرومان همدل و همدم باشد، نه بی‌اعتنا.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (۲۹)

(ای پیامبر!) بگو: (این قرآن) از سوی پروردگارتان است، پس هرکس که میخواهد، ایمان بیاورد و هرکسکه میخواهد، کافر شود. به یقین ما برای ظالمان آتش را آماده کرده‌ایم که سرا پرده‌هایشان آنان را در بر میگیرد. و اگر کمک بخواهند با آبی همچون مس گداخته شده به فریادشان رسند، که چهره‌ها را بریان میکند. چه بد نوشیدنی و چه بد جایگاهی است. (۲۹)

تفسير :

پیامبر مسئول ابلاغ است و انسان‌ها در پذیرش ایمان و کفر آزادند، در این آیه مبارکه، در جواب به کسانی است که برای ایمان آوردن خود، شرط و شروط میگذارند و میگویند: شرط گرویدن ما به اسلام آن است که مساکین و فقرا را از این دین طرد کنی. به این عده اشخاص باید گفته شود که: تنها سرچشمه‌ی حق خداوند است. تقاضای طرد فقرای مؤمن حق نیست، بلکه حق آن است که از طرف خدا باشد.

در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! و به کافران بگو: پیام و مرام حق را که آورده‌ای از جانب پروردگار منان است، این وحیی است حق و راستین که باطلی در آن وجود ندارد، پس هر که بخواد بگردد و پیروی کند باید چنین کند، زیرا وی را پاداشی است بزرگ و نعمتی است پایدار، ولی هر کس بخواد انکار ورزد و رویگرداند همان کند که خواهد زیرا با وارد ساختن خویش به و رطه‌های هلاک جز به خویشتن زیان نزده است، زیرا خداوند متعال برای کافران آتش سوزانی را آماده کرده که دیوارها و سرا پرده‌های آن بر کافران محیط است و همه را در بر می‌گیرد.

سرنوشت انسان در گرو گرایش‌ها و اعمال اوست. «أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا» شهوات و مفاسدی که انسان را فرا میگیرد، در آخرت آتشی است که او را احاطه میکند.

و آنگاه که کافران از شدت تشنگی در آتش دوزخ، آبی برای نوشیدن خواهند، آبی چون مس گداخته که چهره‌های شان را از شدت حرارت بریان میسازد داده میشوند، و ه! چه بد شرابی است این روغن گداخته برای کفار در آتش بی مهار، و چه زشت جایگاهی است دوزخ به عنوان منزلگاه اشرار و سرای ماندگار کفار فجار.

«اعتدنا»: آماده کرده‌ایم، بیانگر سرعت و آمادگی و توانائی است، و میرساند که آتش آماده و مهیای پذیرش مستقیم و بلافاصله است!

این آتش، آتشی است که سرا پرده‌های آن ستمکاران را در بر میگیرد. دیگر نه راهی برای گریختن است، و نه امیدی به نجات یافتن و در رفتن است، و نه چشم طمع دوختنی به سوراخی است که نسیمی از آن وزد یا آسایشی در آن شود! گرچه مردم در انتخاب ایمان و کفر مختارند، ولی باید بدانند که سرانجام کفر، عذاب سوزان قیامت است.

«سرادق»: خانه ساخته شده از قماش است. پس آیه کریمه آتشی را که به آنان احاطه میکند، به سرا پرده‌ای تشبیه کرده که بر هر که در درون آن است، احاطه میکند و او را دربر میگیرد «و اگر فریاد کنند» و فریادرسی جویند تا از گرمای آتش نجاتشان دهد «به نوشاندن آبی مانند فلز گداخته به داد آنان رسیده شود».

«مهل»: هر چیزی است که به آتش گداخته شود از معادن زمین؛ مانند آهن، مس و سرب. به قولی: مهل، رسوب روغن است «که چهره‌ها را بریان میکند» به سبب داغی خویش «و ه! چه بد آشامیدنی‌ای است» این نوشیدنی آنان «و چه بد آرامگاهی است» این دوزخی که آنان برای راحتی خود آن را دربر گرفته و در آن به استراحت می‌پردازند! تعبیر «آرامگاه» برای دوزخ، از باب تهکم و استهزای آنهاست.

این آیه بیداری است به کسانی که مناصب، مقامات و هوی نفس، مانند خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و غیر آن از برخورداری‌ها را بر طاعت خداوند متعال ترجیح می‌دهند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾
 بدرستی کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند (بدانند که)، همانا ما پاداش نیکو کاران را ضایع نخواهیم کرد. (۳۰)

تفسیر :

در بینش اسلامی، نه چیزی از حساب الهی مخفی میماند و نه اجر عملی ضایع میگردد. این بدین معنی است که پروردگار با عظمت ما عمل‌های صالح ما را تباه نمی‌کند، بلکه این خصلت‌ها و عمل‌های بد ماست که موجب حبط و نابودی کارهای نیک می‌شود. خداوند متعال بعد از اینکه حال بد فرجامان شقاوتمند را بیان کرد، طبق روشی که قرآن در ترغیب و ترهیب دارد، به ذکر حال و وضع نیکبختان پرداخته و میفرماید: در حقیقت مؤمنان شایسته‌کار از سوی پروردگار پاداشی با اعتبار دارند، ثواب عملکردشان از بین نرفته و مزد کارکردشان ضایع نمی‌شود؛ بلکه ایشان را به معیار نیکوترین آنچه عمل کرده‌اند، مزد کاملی است.

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٣١﴾

آنان کسانی هستند که بهشتهای جاویدان از آن ایشان است، (بهشتهای که) نهرها از زیر (کاخها و درختان) آن جاری است، در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند، و لباسهایی (فاخر) سبز رنگ از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند، در حالیکه بر تختها تکیه زده‌اند، چه پاداش خوب و چه نیکو تکیه گاهی است! (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«عَدْنٌ»: یعنی اقامت و جایگاه. «أَسَاوِرَ»: جمع «أَسُورَةٌ» به دستبند، «سُنْدُسٌ»: به ابریشم نازک و «إِسْتَبْرَقٌ»: به حریر ضخیم گفته می‌شود و «أَرَائِكُ»: جمع «أَرِيكَة» به تخت سلطنتی که باتور پوشانده باشند، گفته میشود.

تفسیر :

در دو آیهی قبل، درباره‌ی دوزخیان مطالب بیان یافت: «بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا» چه بد نوشیدنی و چه بد جایگاهی و این آیه درباره‌ی بهشتیان مطالب را بیان می‌دارد. و میفرماید: «أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ» این گروه مؤمن را نزد خداوند متعال بهشت‌هایی است که در آن برای ابد ماندگارند.

«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ»: از زیر قصرها و منازل و درختان آن نهرهای بهشتی جاری و روان است. نهرهای بهشتی هم از زیر درختان جاری است، و هم از زیر قصرهای بهشتی. «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ»: در آنجا بادستبندهایی از طلا آراسته میشوند، مفسران گفته‌اند: هر شخص در بهشت سه دستبند در دست دارد: دستبند از طلا و دستبندی از نقره و دستبندی از لؤلؤ؛ چون خداوند متعال فرموده است: «وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ»، و فرموده است: «وَلُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ».

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «زیور مؤمن در بهشت تا جایی میرسد که آب وضوء به آن میرسد».

«وَلْيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ»: لباس‌های‌شان جامه‌های سبز زیبا از پرنیان نازک و حریر نازک و ضخیم برتن دارند.

امام طبري گفته است: يعني آنها از بين زيور آلات، از دستبندي طلا و از لباس‌ها، از سندس يعني ديباج و استبرق يعني حرير ضخيم استفاده مي‌کنند. (طبري ۲۴۳/۱۵).

با توجه به اینکه در بهشت هر لباس با هر نوع جنس و رنگي در اختيار بهشتيان قرار دارد، اما اختصاص لباس سبز شايد اشاره به لباس رسمي و عمومي آنان باشد که هنگام تكيه بر تخت‌ها خود را به آن تزئين مي‌نمايند.

«مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ»: در بهشت بر سريره‌های فاخر و فرش‌های راحت بخش تكيه ميزنند، ابن عباس(رض) گفته است: «أرائك» عبارت از تخت‌هاي طلايي است که با مرواريد و ياقوت تزئين يافته و بر آنها تازه عروس و تازه داماد نشسته باشند.

اريکه عبارت از سرزمين بين صنعا و ايله و بين عدن تا جابيه است. (تفسير قرطبي ۳۹۸/۱۰).

«نِعْمَ الْآثَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا»: چه خوش پاداشی است مزدشان نزد پروردگارشان و چه نيكوست بهشت برين سرا و جاياگاهشان، در نعمت و امن و امان، در جوار پروردگار رحمان!

خوانندگان محترم!

طوريکه در آيات متذکر قبلي خوانديم که: پيامبر صلي الله عليه وسلم، با مؤمنان بينوا و تهی دست؛ اما جوانمرد، همنشين بود و همواره فرد فرد آنان را دلجويی و نوازش ميکرد و درخواست مشرکان خودخواه را مردود می شمرد که: آرزو می کردند، وقتی نزد پيامبر بيايند، مؤمنان تنگدست را - که پوشش فاخر و قيمتی به تن نداشتند - از محضر خود براند، تا در رديف اين دنيا دوستان ننشينند، مبدا مقامشان کاسته گردد(!)

اينک در آيات (32 الی 44) قصه وداستان صاحبان دوباغ: يکی چون ثروتمندی بی باور که به موقعيت و ثروت خود می‌نازد، گویا فلسفه‌ی وجودی اين جهان، همان زينت‌های دروغين و فريبنده‌ی دنياست و بسی، تا بر اهل باور و پاکدلان افتخار کند و اموالش را به رُخ اين و آن بکشد. و از طرفی، بينوای مؤمن، هستی خود را در طبق اخلاص ميگذارد و به پروردگارش تقديم می‌دارد.

همچنان در اين آيات متبرکه هشداري است که: که افتخار، نه به مال و منال و زرق و برق است؛ بلکه سرافرازی هر انسان خردمندی، پيروی از فرمان حق و خدمت به بندگان اوست.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ۝۳۲

(ای پيامبر!) برای آنها مثالی بزن، (مثال) آن دو مرد که برای يکی از آنها دو باغ از انواع انگور قرار داديم، و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشانديم، و در ميان آن زراعت (پربرکتی) قرار داديم. (۳۲).

تفسير :

«رَجُلَيْنِ»: دو مرد. مراد يک فرد کافر ثروتمند، و يک فرد مؤمن فقير است. در ضرب المثل هم ضرورت ندارد نام افراد مشخص شود.

نه فقر نشانه‌ی ذلت است و نه ثروت نشانه‌ی عزت انسان:

ای پیامبر! برای کفار که از تو خواسته بودند که مساکین و فقرا را از خود دور بساز حال دو مرد را بطور مثال بیان می دارد: که در زمانها گذشته زندگی بسر می بردند. مفسران در باره آنها می نویسند: آن دو مرد دو برادر از قوم بنی اسرائیل بودند. یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود که از پدر ارثی نصیبشان شد. برادر کافر با مال خود دو باغ بزرگ و «بهشت آسا» خرید. و برادر مؤمن مالش را در راه جلب رضایت خدا خرج کرد و پولش به آخر رسید. برادر کافر فقر و بینوایی برادرش را عیب و عار می پنداشت. روزی آمد که ثروت برادر کافر تباه شد، و این برای مؤمنی که در اطاعت خدا می باشد و کافری که در ناز و نعمت غرق شده و از راه خارج شده است، ضرب المثل عام و خاص در بین مردم آن زمان شد.

«جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ» حق تعالی به کافر دو باغ انگوری لذیذ داده، «وَوَحَفْنَا هُمَا بِنَخْلٍ» پیرامون آنها با درختان انبوه خرما پوشانیده. «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا» و در میان دو باغ کشتزاری از انواع میوه ها و حبوبات رویانید. و در وسط آن دو نهر آبی میجوشید. محمد علی صابونی در تفسیر صفوة التفاسیر در این مورد می نویسد: منظره‌ی دل انگیز و شادی بخش را قرآن به شگفت انگیزترین شیوه ترسیم میکند. منظره‌ی دو باغ انگور با انواع انگورها، و در پیرامون آنها ردیف نخل‌های سربه فلک کشیده و در بین آن دو مزارع سرسبز و خرم که وسط آنها نهر آبی زلال جوشان و خروشان است!

كَلَّا الْجَنَّتَيْنِ اَتَتْ اُكْلَهَا وَلَمْ تَظْلَمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا ﴿٣٣﴾

هر دو باغ، محصول و میوه‌هایش را (به وقتش) می داد و چیزی از محصول و میوه کم نمی کرد و ما در میان آن دو باغ جویبار روان کرده بودیم. (۳۳)
وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ اَنَا اَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَاَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾
 (صاحب این دو باغ) میوه های بسیار (و درآمد فراوانی) داشت؛ پس به دوست خود در حالیکه با وی گفتگو میکرد، گفت: من از تو ثروتمندتر و از لحاظ افراد نسبت به تو نیرومندترم. (۳۴)

تفسیر :

«وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ» «ثَمَرٌ» به انواع میوه و به انواع مال و دارایی طلا و نقره و حتی به ملکیت زیاد درخت ها نیز اطلاق میگردد. طوریکه در: در آیه‌ی 42 این سوره میخوانیم: «أُحِيطَ بِثَمَرِهِ» که قهر خدا تمام باغ و درختان را احاطه کرد، نه تنها میوه‌ی آن را. یعنی: صاحب آن دو باغ به علاوه دوباغ صاحب محصولات میوه‌های انگور و خرما، صاحب اموال دیگری از زر و سیم و سایر انواع میوه‌ها نیز بود. باید یاد آور شد که: نه فقر نشانه‌ی ذلت است، نه ثروت دلیل عزت، پس نباید بر فقرا فخر فروشی کنیم.

«فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ اَنَا اَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَاَعَزُّ نَفَرًا»: او در اثنای گفتگو وجدال لفظی. با رفیق مؤمنش متکبرانه و مغرور گفت: مال و ثروتم از تو بیش است و پیروان و افرادم نیرومندتر و بزرگوارتر از یاران و پیروان تو اند.

«لِصَاحِبِهِ»: «صاحب» یعنی همراه و هم سخن، چه مؤمن باشد مثل این آیه، چه کافر مانند آیه‌ی 37 این سوره که میفرماید: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ اَكْفَرْتَ» نباید فراموش کرد که: دلیستگی و غرور به مال و قبیله، زمینه‌ی طغیان در انسان میگردد.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ ابَدًا ﴿٣٥﴾

و در حالیکه به خود ظالم بود، در باغ خویش داخل شد، و گفت: «من باور نمیکنم هرگز این (باغ) نابود شود. (۳۵)

تفسیر :

واقعیت امر اینست که: دارایی و نعمت‌های سرشار، و بیشمار مایه غرور انسانها می‌گردد. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» شخص کافر مغرورانه و متکبرانه بخاطر اینکه ثروت و دارایی خویش به رخ برادر مسلمان خود بکشد، دست وی را گرفت و او را به باغ خویش برد، او را در آن میگردانید درختان و میوه‌ها و نهر آب را به او نشان می‌داد.

غفلت از خدا، خود برترین، تحقیر دیگران و فریفته شدن به جلوه‌های مادی دنیا ظلم به خویشتن است. اواز بس که خود پرست و کافر بود، به خود ستم روا میداشت گفت: «قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا» باور ندارم که باغم در روزگار زندگی هرگز نابود شود.

او فراموش کرده بود که: همه‌ی دارایی‌های انسان از خداست و مالک حقیقی اوست.

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶)

وگمان نمیکنم که قیامت برپا شود. و اگر (هم) به سوی پروردگارم برگردانیده شوم، (به) فرض اینکه قیامتی باشد قطعاً جایگاهی بهتر از این خواهم یافت. (۳۶)

تفسیر :

علاقتمندی و دلبستگی انسان به دنیا و دنیاگرایی، در بسیاری از حالات انسان را به مرحله ای میرساند که حتی به انکار قیامت وحشر و نشر هم می‌پردازد.

طوریکه این فهم در آیه مبارکه چنین جمع‌بندی و بیان یافته است.

«وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً»: و باور هم ندارم که قیامت آمدنی باشد. «وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا» اگر احياناً قیامتی هم برپا شد و من پس از مرگ به سوی الله بازگشتم «مُنْقَلَبًا» قطعاً نزد وی بهتر از این باغ را دریافت خواهم کرد از آنکه پیش او قدر و شرف والایی دارم.

همان زندگی که در این دنیا داشتیم، همچو زندگی را در آخرت بر مبنای شایستگی خودم به من خواهد داد. دیده میشود که برخی انسانها به اشتباه نعمت دنیوی را نشانه‌ی کرامت و ارزش خود می‌پندارند و حتی آنرا برای خود ابدی هم می‌شمارند. و در این هیچ جای شکی نیست که: امید و آرزوی بی‌جا و بی‌دلیل در نهایت محکوم است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: البته او این سخن را از روی قیاس غایب برحاضر گفت، یعنی: چون در دنیا غنی و ثروتمند و مورد اکرام و اعزاز خداوند متعال هستم پس در آخرت نیز این چنین خواهم بود. شکی نیست که این‌گونه برداشت و تحلیل نمایانگر به هم ریختن معیارها و ضوابط در ذهن و نهاد او و ناشی از فرط غرور و بدمستی‌ای بود که بر اثر ثروتمندی بر وی چیره شده بود و این خود استدراجی برایش از جانب خدای سبحان بود.

خواننده محترم !

کافران طوری تصور میکنند که: نعمت دادن بر خدا لازم است و این حق انسان است که باید همواره برخوردار باشد. چنانکه در آیه ۵۰ سوره‌ی فصلت می‌خوانیم: «لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَى» اگر قیامتی هم باشد، بهترین‌ها برای ما خواهد بود. ولی این داشتن هم‌چو تفکرات غیر منطقی در قرآن عظیم الشان بصورت مطلق رد شده و آنرا

مردود می شمارد. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان از لطف و فضل خداوند متعال بهره‌مند است، ولی اگر خدا بخواهد، آنها را تلخ، درخت‌ها را خشک و کافران را نابود یا وحی به انبیا را قطع میکند، تا طوری تصور برای شان پیش نیاید که؛ بدون لطف الهی استحقاق این نعمت‌ها را دارند.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾

رفیقش در حالیکه با او گفتگو میکرد به وی گفت: آیا به کسی کافر شده ای که تو را از خاک باز از نطفه آفرید و باز تو را برابر کرد (و به شکل) مرد کامل در آورد. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ...»: خداوند تو را از خاک درست کرد. یعنی موادّ غذائی که در زمین است، جذب ریشه‌های روئیدنیها (بات و گیاه و هر چیز که بروید و ببالد.) می‌گردد، و روئیدنیها به نوبه خود خوراک حیوانات میشوند، و انسان از روئیدنیها و گوشت و شیر حیوانات استفاده میکند، و نطفه‌اش از این‌ها شکل می‌گیرد (حج / 5، روم / 20). یا این که مراد این است که خداوند اصل تو را - که آدم است - از خاک آفریده است (آل عمران / 59، فاطر / 11). «سَوَّاكَ»: اندام تو را متعادل و هماهنگ کرد. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر :

اشخاصیکه به مال و متاع دنیا، و یا هم به قوم و خیش خود می‌بالد، علاجش همانا یادآوری اصل خاکی بودن انسان است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ» شخص مؤمن از سر خیرخواهی، ناصحانه و دلسوزانه به وی گفت: «أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا» چگونه به الله متعال کفر ورزیدی حال آنکه او پدرت آدم را از خاک آفرید، سپس تو را از آبی بیمقدار «منی» تصویر کرد، آنگاه در نیکوترین ساختار به هیأت انسانی نیکو قامت، آراسته خلقت و خوش منظر تو را پرداخت، مگر نمی‌دانی که ذات توانا بر ایجاد اولیه آفرینش، بر باز آفرینی آن بعد از مرگ نیز تواناست؟

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾

لیکن من (میگویم) الله پروردگار من است، و هیچکس را با پروردگارم شریک قرار نمی‌دهم. (۳۸)

تفسیر :

یعنی: من برخلاف تو ولی نعمت خویش را خوب می‌شناسم و به‌خدایی او معترفم، خداوند متعال یگانه ذاتی است، که آفریننده، روزی بخش، فضل دهنده و نعمت بخش است، من چیزی را به او شریک نیاورده و غیر وی را نمی‌پرستم.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنِّ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾

چرا هنگامی که به باغ خویش وارد شدی، نگفتی: «ماشاءالله»، هیچ قوت و قدرت جز به مشیئت الله نیست، اگر مرا از نگاه مال و اولاد کمتر از خود می‌بینی. (۳۹)

تفسیر :

«مَا شَاءَ اللَّهُ»: یعنی آن چیزی که الله متعال بخواهد، همان میشود. «مَا شَاءَ اللَّهُ»: ترکیبی سه جزئی به عربی/ما= آنچه، چیزی که/شاء = خواست، اراده کرد/الله = خدا.

باید گفت: هنگام برخورد با مناظر زیبایی طبیعت، به یاد الله متعال باشیم که همهی نعمت ها از اوست. همچنان برای پیشگیری از غفلت و غرور، هنگام برخورد با نعمت ها اراده الهی را فراموش نکنیم.

در آیه مبارکه میفرماید: چرا وقتی وارد باغی شدی و از درختان و میوه در شگفت شدی، نگفتی «ما شاء الله» این هم از فضل و کرم خداست، هر چه را بخواهد، خواهد شد و هر چه را نخواهد، نخواهد شد. و چرا نگفتی: «لا قوة الا بالله» یعنی: هیچ نیرویی جز به مشیت خداوند نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابو موسی (رض) فرمودند: «آیا تو را بر گنجی از گنج های بهشت راهنمایی نکنم؟ آن گنج لاحول ولا قوة الا بالله است».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس (رض) آمده است: «خداوند بر بنده ای هیچ نعمتی را اعم از خانواده یا مال یا فرزند ارزانی نمی دارد که او بر آن نعمت (ما شاء الله لا قوة الا بالله -) بگوید و در آن، آفتی بجز مرگ ببیند».

یعنی: در آن هیچ آفتی روی نمی دهد، جز این که اجل موعود آن فرا رسیده باشد. از این جهت، برخی از سلف گفته اند: «هر کس از حال، یا مال، یا فرزندانش خوشش آمد، باید بگوید: «ما شاء الله لا قوة الا بالله».

مگر فراموش کردی که این مال و ثروت و این سروسامان و مکنت به مشیت او برایت حاصل شده و به نیروی او توانستی آن را به دست آورده و به آن پردازی. بدان که اگر من از نظر مال و فرزند کمتر از تو هستم، اما:

فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَنُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾

پس امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد، و بر آن (باغ) آفتی از آسمان بفرستد و به زمین بی گیاه و لغزنده تبدیل گردد. (۴۰)

تفسیر:

انسانهای فقیر نباید به فقر خویش در زندگی مأیوس شوند، زیرا که یأس و ناامیدی بدتر از فقر است. اگر الله متعالی بخواهد، فقیر، راغنی، بلکه برتر و غنی تر از غنی می سازد. در آیه مبارکه آمده است: خداوند متعال بر این امر تواناست که به من بیشتر از آنچه به تو بخشیده، عطا کند از آنرو که من برایش شکرگزارم و او قادر است تا نعمت هایی را که به تو بخشیده است از تو بازگیرد، از آن جهت که کفر می ورزی «و يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ» و آفتی بر آن نازل کند و آن را از بیخ بر کند، یا صاعقه ای آسمانی آن را ویران کند. نباید فراموش کنید که: قهر الهی حساب شده و عادلانه است.

«فَنُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ۴۰»: و در نتیجه به زمینی خشک، هموار و لغزنده تبدیل شود که گامی در آن قرار و ثبات نگیرد.

ثروتمندان نباید به سرمایه خویش مغرور شوند، اگر الله متعال خواسته باشد، شاید در يك لحظه همه ثروتشان نابود شود.

ملاحظه که قرآن عظیم الشان بمثابة کتاب رهنمای بشریت، چگونه ذهن ما را بطور ناگهانی از صحنه رشد و نمو و شکوفاهی و زیبایی، به صحنه هلاک و نابودی منتقل میگرداند، و ما را از سیما و نماد غرور و سرمستی و تکثر، به سیما و نماد پشیمانی و طلب آمرزش میرساند. آنچه مرد مؤمن انتظار داشت روی داد و شد:

أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ﴿٤١﴾

یا آب آن (باغت) در عمق زمین فرو رفته تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری. (۴۱)

تفسیر :

از قهر و غضب الهی باید خود را نگهداشت، زیرا در برابر قهر و غضب الهی، قدرت و راه نجاتی وجود ندارد.

در آیه مبارکه آمده است که اگر: آبش در زمین فرو رود و تمام کشت و درختان تلف شوند که در چنین حالتی هرگز نمی‌توانی آب فرو رفته در زمین را پی‌جویی کنی تا چهرسد به این که بتوانی آن را بازگردانی.

وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفِّهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٤٢﴾

(سر انجام آن مغرور مُشْرِك، به عذاب الهی دچار شد) و تمام میوه هایش را دربرگرفت و نابود شد. و او بخاطر هزینه هائی که صرف آن کرده بود؛ پیوسته دستهایش را به هم می مالید، در حالیکه آن باغ بر ستونهای خود افتیده بود، و می‌گفت: ای کاش کسی را با پروردگارم شریک نمی‌ساختم! (۴۲)

تفسیر :

در این جای شکی نیست که الله متعال محیط است، طوریکه در سوره بقره آمده است: «وَاللَّهُ مُحِيطٌ» (بقره، 19). و از طرف دیگر هم لطف پروردگار احاطه دارد، همچنان «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف، 156). و هم قهرش فراگیر است. «أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» (42 کهف). با تأسف باید گفت: برخی از انسانها در زندگی زودگذر دنیوی چنان مغرور و خود خواه میشوند که: با غرور و خود برتری بینی و گفتن «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا 34 کهف» (من از تو ثروتمندتر و از لحاظ افراد نسبت به تو نیرومندترم). و در این وخت است که از عظمت پروردگار هم انکار میکند، و از مدار توحید خارج و مشرک میشوند، ولی نباید فراموش کند که دیر یا زود به وحدانیت پروردگار یکتا اقرار خواهند کرد.

حوادث و عذاب های الهی، پیامد افکار و اعمال بد ماست. به دنبال کفر و کفران صاحب باغ در آیات قبل، «أَحِيطَ بِثَمَرِهِ» آمده است.

در نهایت امر آنچه را که شخص مؤمن از آن هشدار داده بود، همان چیزی به وقوع پیوست «وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ» باغش به طور کلی نابود شد و آنچه را در آن از میوه و درخت و خرمی و صفا وجود داشت همه را پاک بسوخت.

«فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفِّهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا»: شخص کافر از حسرت و پشیمانی بر اموالی که در آن باغ صرف کرده بود و در آینده از کف دادن آنکه اینک زیر و زبر گشته و همه ساخت و باخت و زحمت های که با دست خود ساخته بود فرو ریخته بود، «وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا» یعنی: ستون‌هایی که تاک‌های انگور را بر آن می افکندند، فرو ریخته بود یا دیوارها و سقف‌ها و آبادی‌های آن بر روی همدیگر فرو ریخته بود «وَقَالَ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (42) ای کاش پروردگارم را بایگانه پرستی و شرک نیاوردن به وی،

شکرگزار میبودم! ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمیکرد اما کار از کار گذشته و وقت پشیمانی از دست رفته بود. و پشیمانی سودی ندارد. یا این سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

از این که برای خدا شریک قرار داده بود پشیمان است و آرزو می کند که ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی کرد! اما تازه و پشیمانی سودی ندارد. یا این سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

امام قرطبی گفته است: از تأسف و اندوه کف یک دست را به پشت دست دیگرش می زد؛ چون چنین عملی ناشی از پشیمان شدن است. از این که برای خدا شریک قرار داده بود پشیمان است و آرزو میکند که ای کاش در مقابل نعمت خدا ناسپاسی نمی کرد! ولی این پشیمانی هیچ سودی به حالش نداشت.

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةً يَتُصَرُّوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾

و برایش هیچ گروهی نبود که او را در برابر الله یاری دهند، و خودش هم قدرت نداشت که عذاب را از خود برطرف کند. (۴۳)

تفسیر :

او در برابر این همه مصیبت و بلا، تنهای تنها بود، در آیه مبارکه دریافتیم: که هنگام فرارسیدن قهر و غضب الهی، مال و فرزند قوم و خویش ولو هر چند که بسیار هم باشند، به درد انسان نمی خورد طوریکه میفرماید: «وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةً يَتُصَرُّوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و برای آن کافر گروهی نبود که یاری اش کند و آن ها که او به آنان افتخار میکرد و برای شرایط بحرانی آماده شان می ساخت تا آفت ها و بلاها را از وی و از اموالش دفع کنند. از یاران دوران رفاه به هنگام خطر خبری نیست. (وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا) (43) همه از نصرتش دست کشیدند و خودش نیز به علت ضعف و ناتوانی که داشت نتوانست از خود دفاع کند. قرآن عظیم الشأن به یک اصلی عالی اشاراتی دارد، و آن اینکه هر زمان انسان به خطر و مصیبت مواجه شود و یا هم در حالات دشواری اقتصادی و مادی قرار گیرد، رو به الله نموده، و از عمق جان به فریاد زدن می آغازد، و یا اینکه انسان زمانیکه در امواج متلاطم بحر به خطر مواجه شود و یا در آیین امواج گیر به افتد و یا هم به کدام عذاب و مشکل دیگری محاصره شود، اظهار ایمان میکند.

بطور مثال در آیه مبارکه دریافتیم زمانیکه آن شخص با باغ سوخته اش روبرو شد و دید که کسی به داد و کمک اش نمیرسد، فهمید که حافظ و نگهبان حقیقی و مدد رسانی واقعی همانا پروردگار با عظمت میباشد. دیده میشود که: عاقبت اعتماد به غیر الله، در نهایت ناکامی و پشیمانی را برای انسان ببار می آورد.

هَٰذَاكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

در آن مقام (و در آن موقف معلوم شد که) نصرت و کمک به معبود حق تعلق دارد. اوست که بهترین پاداش و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد. (۴۴)

تفسیر :

و در نهایت امر: فیصله نامه و قطعنامه ای همه ی حوادث تلخ، تنها يك جمله است و آن اینکه قدرت تنها و تنها از آن پروردگار با عظمت است و دوستان و یاران دوران رفاه به هنگام خطر خبری نیست.

«هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ»: در هنگام وقوع محنت‌ها و فرود آمدن فاجعه‌ها و بلاها، نیرو و قدرت، پشتیبانی و ولایت و نصرت همه تنها و تنها در اختیار خداست و از هیچ کس کاری ساخته نیست، پس فقط او یاور بر حق است و دوستانش را یاری می‌دهد. خواننده محترم!

هیچ فرقی نمیکند که انسان چه محاسبه‌گر دقیق باشد، و یا هم انسان دور اندیش باشد، هیچ چیزی به حال اش فایده نمی‌رساند، فقط و فقط باید به سراغ خدا برویم. در روز قیامت، سلطه و حاکمیت فقط از آن حق تعالی است و هیچکس در آن روز با وی در ملکش کشمکش نمیکند، نصرت الهی و حقانیت خداوند، ضامن پرداخت بهترین پاداش و فرجام خوبی برای ما میباشد.

«هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا» (44) الله متعال است که: برای آن که به او ایمان دارد، در دنیا و آخرت بهترین پاداش مقرر می‌دارد فرمانبرداران را پاداش داده و پیروزی و اقتدار را به عنوان بهترین فرجام برای دوستانش ارمغان می‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (45 الی 49) در مورد مثال زندگی دنیا و اشاره ای به منظره‌ی قیامت، بحث بعمل آمده است.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقَدِّرًا ﴿٤٥﴾

(ای پیامبر!) برای آنان زندگی دنیوی را به آبی مثل بزن که آن را از آسمان نازل کنیم و به آن گل و گیاه زمین آمیزد، و سرانجام خرد و خوار شود که باده‌ها پراکنده‌اش کنند، و خداوند بر هر کاری تواناست. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«هشیم»: گیاه خشک و پر پر. «تذرو»: میبرد و پخش و پراکنده میکند.

تفسیر :

به زندگی زرق و برق چند روزه دنیا نباید مغرور شویم، بلکه به زندگی ابدی و پایدار باید فکر کرد. در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! برای بشر حال دنیا را مثال بگو که در زیبایی و طراوت و زوال زود هنگام خویش به زندگانی دنیا شباهت دارد؛ طوریکه یاد آور شدیم به زرق و برق آن نباید فریب بخورند و خود را به آن مغرور و سرگرم نسازد. زیرا که زندگانی دنیا «مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ سپس گیاه زمین با هم در آمیخت» یعنی: چون آب بر گیاهان زمین فرود آمد، گیاهان با هم در آمیختند و به سبب آب رشد کرده و بسیار شدند تا بدانجا که پخته و رسیده گردیدند.

«فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ» (ترجمه:.....تحت اللفظی.....). «پس آخر کار» آن گیاه «چنان درهم شکسته شد که باده‌ها پراکنده‌اش کردند» در گوشه و کنار زمین و دیگر از آن گیاه هیچ اثری نماند، به طوری که زمین به همان حال اول خود برگشت. یعنی: این چنین است حال و وضع زندگی دنیا؛ که برای آن هیچ بقایی نیست و سرانجام آن منتهی به زوال و نابودی است «و خدا همواره بر هر چیز تواناست» ایجاد میکند، فانی می‌گرداند و از هیچ کاری عاجز نیست.

خواننده محترم!

در آیه، مبارکه درس عبرتی است برای مردمان مغرور و غافل از خدا باشد.

این صحنه کوتاه و سریع عرضه میشود تا در درون انسان سایه فنا و نیستی را بیفکند. آبی که از آسمان میبارد همین که جاری میشود و روان میگردد، گیاهان زمین از آن سیراب میگردند و رشد و نمو میکنند و تنگاتنگ یکدیگر میشوند. گیاهان نیز همین که رشد و نمو میکنند و رسیده میشوند، پژمرده و خشک و پرپر میگردند و با آنها را با خود بدین سو و آن سو می برند.

ملاحظه می شود که اعجاز قرآن فقط در سه جمله کوتاه، داستان زندگی انسان را از آغاز ولی انجام به زیبایی بیان می دارد.

واقعاً هم دنیا مانند گیاه بی ریشه ای است که با اندک بارانی سبز و با اندک بادی خشک می شود، البته آنچه باقی می ماند، عمل انسان است.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾

مال و فرزندان زینت زندگی دنیاست، (که به زودی زائل خواهند شد) اما اعمال شایسته که پاداش آن پایدار است، بهترین ثواب نزد پروردگارت دارد و بهترین امید است. (۴۶)

تفسیر :

هدف از «الْبَنُونَ»: اولاد است که: شامل فرزندان ذکور و إناث می شود، و هدف از «الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ»: کارهای شایسته ای که ثمره و ثواب آنها باقی و ماندگار است.

واقعیت امر اینست که: داشتن مال، ثروت و فرزند تنها زیور زندگی ناپایدار در دنیاست، و اگر این مال و اولاد در رضای الهی به کار گرفته نشوند، چیزی نیستند که در آخرت نفعی به حال شخص برسانند. زیرا فرزندان می میرند، دنیا و مال دنیا به پایان میرسد و آنچه باقی می ماند، اعمال شایسته است که باقی می ماند.

همچنان باید یاد آور شویم که: مال و ثروت فرزندان زینت زندگی هستند، و اسلام از استفاده و لذت بردن از زینت را نهی نمی کند بدان اندازه که پاک و حلال می باشد. ولیکن اسلام به دارائی و فرزندان ارزش و بهائی را می دهد که زینت در ترازوی جاودانگی استحقاق آن را دارد، و بر این چیزی نمی افزاید.

«وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا (46)» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم که: ثمر و نتیجه ای اعمال نیک برای ابد باقی می ماند. یعنی: نیکی های ماندگار و طاعات و عباداتی که مسلمانان در دنیا آنرا انجام می دهند و همه اعمال خیر؛ چه مالی و چه بدنی باشند، اینها هستند که اعمال ماندگار شایسته، یعنی همان باقیات الصالحات اند که نزد الله متعال محفوظ میمانند، پس اعمال نیک بهترین چیزی است که انسان را در پیشگاه خدا امیدوار می کند.

ابن عباس (رض) گفته است: باقیات صالحات عبارت است از نمازهای پنجگانه. و نیز گفته است: عبارت است از هر عملی نیکو اعم از قول یا فعلی که برای آخرت می ماند. (تفسیر طبری این نظر را ترجیح داده و قرطبی نیز میگوید: صحیح همان است. إن شاء الله).

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن حبان از ابی سعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به اصحاب کرام فرمودند: «در پی به دست آوردن باقیات الصالحات بسیاری باشید. اصحاب پرسیدند: چه چیزهایی باقیات الصالحات اند یا رسول الله؟ فرمودند: گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و لاحول و لا قوة الا بالله». یعنی همانا گفتن: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللهُ أَكْبَرُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می باشد.

قابل یادآوری میدانم: آنده از انسانهای که دارایی امکانات مادی می باشند نباید برداشتن امکانات مادی خویش مغرور شوند، و در ضمن آنده از اشخاصی که فاقد مال و ثروت اند نباید از نداشتن آن مأیوس شوند. زیرا طوریکه یادآور شدیم که: مال و فرزند، ماندگار نیست، ما باید به چیزی فکر کنیم و به آن دل ببندیم که همیشه به انسان باقی میماند که در جمله «و باقیات الصالحات» توضیح یافت.

در ضمن قابل یادآوری است که در برابر خداوند متعال، هیچ عمل صالحی محو نمی شود و پاداش اعمال تضمین می باشد.

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷)
و [یاد کن] روزی را که کوه ها را [از محل استقرارشان] به حرکت در آوریم، و زمین را هموار، آشکار (وصاف) می بینی و همه آنان را [برای ورود به عرصه قیامت] محشور می کنیم، و هیچ یک از آنان را فرو نمی گذاریم. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«حَشَرْنَا» حشرنا: حشر: جمع کردن. «حشر الناس: جمعهم». مجمع البیان فرموده: حشر جمع کردن قوم است به يك مكان.

تفسیر :

«وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ»: بعد از اینکه خداوند متعال در آیه متذکره دنیا و سرانجامش را یادآور شد، به ذکر قیامت و صحنه های مخوف آن می پردازد و به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت میفرماید، تا منظره های قیامت را به عاشقان دنیا یادآوری نماید: و میفرماید: و برای مردم روزی را یادکن که خداوند متعال کوه های دنیا را از جایگاه های آن دور می سازد.

قرآن عظیم الشأن وضعیت کوه ها را در آستانه ی برپایی قیامت، به صورت های گوناگون و مختلفی چنین بیان گرفته است:

زلزله و لرزش زمین و کوه ها. «يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا. 14» (در روزی که زمین و کوه ها به لرزه در آیند و کوه ها به صورت پشته هایی از ریگ روان گردند). (مزل، 14).

حرکت و جابجایی. «نُسَيِّرُ الْجِبَالَ» (47 کهف). تکه تکه شدن و به صورت ریگ درآمدن. «بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا» (واقع، 5-6).

«و تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً»: و زمین را آن چنان آشکارا و نمایان می بینی که در آن هیچ حائل و مانعی وجود ندارد که از دیده نهانش سازد. یعنی کوه و درخت و ساختمانهای بر آن نمی مانند که مانع دیدن آن بشود. کوه ها برافکنده شده و بناها ویران میگردد، آنگاه زمین عیان میشود. یعنی در سر زمین قیامت و عرصات محشر، هیچ پستی و بلندی وجود ندارد. «و حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (47)»: اولین و آخرین را برای محاسبه جمع کرده و حتی یکی از آنان را هم فرو نمی گذارد بلکه همگی را حاضر میگرداند.

خواننده محترم !

حشر و رستاخیز، بصورت حتمی است. طوریکه «حَشَرْنَا» (فعل ماضی، برای آینده آمده است) در ضمن باید گفت: که برای آنده از انسانهای که همه امید خویش را به زندگی دنیا، بسته اند یادآوری و ذکر حوادث روز قیامت لازمی و ضروری می باشد.

وَعَرِّضُوا عَلَيَّ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ﴿٤٨﴾

و (در آن روز مردم) صف بسته بر پروردگارت عرضه می‌شوند، البته طوریکه بار اول شما را آفریدیم به نزد ما آمدید، بلکه (شما) گمان می‌کردید، ما هرگز موعدی برای شما قرار نخواهیم داد. (۴۸)

تفسیر :

نباید فراموش کرد که: حضور در قیامت و عرضه شدن بر پروردگار، بصورت قطعی و لازمی است. تقسیمات و طبقه بندی انسانها در روز قیامت از بین رفته، و همه‌ی مردم، از غنی گرفته تا فقیر از سیاه گرفته تا سفید همه و همه در يك صف قرار می‌گیرند.

در حدیث آمده است: «خدا اولین و آخرین را در یک مکان جمع می‌کند».

مقاتل گفته است: یعنی پشت سر هم و همچون صف نماز به صف می‌ایستند.

هر ملت و گروهی در یک صف می‌ایستد. (تفسیر قرطبی ۴۱۷/۱).

«لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» بر سبیل سرزنش و توبیخ به کفار بگو: همانطوریکه بار اول شما را خلق کردیم، مانند هنگام تولد و حضور در دنیا است اکنون نیز با پای برهنه و بدن لوث و عریان نزد ما آمده‌اید و مال و منال و اولادی با خود ندارید.

طوریکه در حدیثی شریف به روایت عائشه (رض) آمده است: «مردم در روز قیامت پایای برهنه، بدن عریان و بدون ختنه حشر میشوند». عائشه (رض) می‌گوید: گفتیم؛ یا رسول‌الله! مردان و زنان همه به‌سوی یک‌دیگر مینگرند؟

فرمودند: «کار سختتر و هولناکتر از آن است که بعضی به سوی بعضی دیگر بنگرند». «بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا» و باید گفت که: کافران، دلیلی بر انکار معاد ندارند، کافران طوری می‌پنداشتید که هرگز برای شما وعده گاهی مقرر نمی‌کنیم. یعنی: در دنیا بر این پندار بودید که برانگیخته نمی‌شوید و برای شما موعدی مقرر نمی‌داریم که در آن شما را در برابر اعمالتان مورد بازپرسی و مجازات قرار دهیم.

«وَعَرِّضُوا عَلَيَّ رَبِّكَ صَفًّا»: آنها در پیشگاه پروردگار عالمیان به صف می‌ایستند و هیچ کس مانع دیدن دیگری نمی‌شود.

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾

و کتاب (نامه های اعمال) در آنجا نهاده میشود، و مجرمان را از دیدن آنچه در آن است، ترسان می‌بینی و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل خورد و بزرگ را رها نکرده، مگر اینکه همه آنها به حساب آورده است؟ و آنچه را که کرده بودند حاضر و آماده می‌یابند و پروردگارت به هیچکس ظلم نمی‌کند. (۴۹)

تفسیر :

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ»: نامه‌ی اعمال انسان‌ها یعنی کارنامه‌ای‌های هر انسان از اعمال نیک آن گرفته تا اعمال بد آن همه و همه در آن ثبت و درج این اعمال نامه می‌باشد. این اعمال نامه‌ها برخی از انسانها به دست راست و برخی دیگری از انسانها آنها بدست چپ شان تسلیم می‌گردند.

یعنی اینکه در روز قیامت، عمل نامه های همه انسان ها به دست شان تسلیم داده میشود، و هم کتابی در برابر همه قرار داده می شود.

«فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ»: یعنی: مجرمان را از افتضاحی که در پی تسلیمی عمل نامه در آن جمع عظیم دامنگیرشان میشود و نیز از عذاب دردناک، هراسان و بیمناک می بینی. قابل تذکر است که: نگرانی و هراس مجرمان، از عملکرد ثبت شدهی خویش است، نه از ذات پروردگار با عظمت.

«وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا»: واقعاً قیامت، روز حسرت و افسوس مجرمان است.

زمانیکه مجرمان کارنامه های خویش را می بینند، و آنرا بدست می آورند؛ میگویند: ای خاک بر سرما! ای وای و حسرت برما، این چگونه نامه ای است «مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» این کتاب چه عجیب کتابی است! که هیچ کوچک و بزرگی از اعمال ما را فرونگذاشته، یعنی: در این عمل نامه هیچ گناه صغیره و کبیره ای را فرو نگذاشته، جز این که آن را در ضبط وثبت و حساب آورده و این در مورد گناهکارانی است که مرتکب گناهان کبیره شده و از آنها توبه نکرده اند و اینان گناهان صغیره را نیز در نامه های اعمالشان می یابند.

ولی آنده از کسانیکه از گناهان کبیره پرهیز کرده اند، متوجه می شوند که گناهان صغیره از نامه اعمالشان محو شده است چنانکه آیه (31) از سورة «نساء» بر این حقیقت دلالت میکند «و آنچه را که کرده بودند» در دنیا از معاصی «حاضر می یابند» یعنی: نوشته شده و ثبت شده می یابند.

باید یادآور شد که: علم افراد به عملکرد خودشان در قیامت چنان است که گویا همه با سواد می شوند، چون کتاب و خواندن برای همه انسانها مطرح بحث است.

خداوند متعال فرموده است: «وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» هر عملی را که در دنیا انجام داده اند، در نامه ی عمل آنها نوشته و ثبت شده می یابند. بلی قیامت، صحنه ی تجسم عمل های انسان است، تمام اعمالی را که در دنیا انجام داده بودند. در آن نوشته و محفوظ می یابند «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (49) زیرا ذات پروردگارت ذاتی است که؛ ذره ای نیز به هیچ یک از بندگان ظلم و ستم نمیکند؛ نه از نیکی های مطیعان می کاهد و نه بر بدی های نافرمانان می افزاید.

حساب و کتاب در روز آخرت:

مفهوم لغوی حساب: این کلمه در اصل، از «حسب» گرفته شده و ریشه «ح س ب» دلالت بر چندین معنا؛ مانند شمارش و احصایه گیری میکند. (معجم مقاییس اللغة، ج 2، ص 59؛ لسان العرب، ج 1، ص 311).

مفهوم شرعی حساب: یعنی اینکه الله متعال در روز قیامت، بندگان را از اعمالشان آگاه میسازد و کارهای خوب یا بدی که انجام داده اند را به آنان بیان می نماید. (ملاحظه شود: لمعة الاعتقاد، ص 117؛ شرح الواسطیة، هراس، ص 209).

أدلة اثبات حساب :

حسابرسی در روز قیامت، دلایلی از قرآن، سنت و اجماع مسلمانان دارد. (شرح العقيدة الواسطیة، صص 411-412؛ مجموع الفتاوی، ج 3، ص 146؛ لمعة الاعتقاد، ص 117؛ رسائل في العقيدة، ص 30؛ شرح الواسطیة، هراس، صص 208-209).

قابل یادآوری است که: آیات و احادیث فراوان و متواتری دلالت بر وجود حساب و کتاب در روز قیامت می‌کنند.

طوریکه در سورة [الغاشية: 25-26] آمده است: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۚ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» (همانا بازگشت آنان به سوی ماست. سپس قطعاً حسابشان [نیز] با ماست.) پیامبر صلی الله علیه وسلم در برخی از نمازها، این‌گونه دعا میکردند: «اللَّهُمَّ حَاسِبِنِي حِسَابًا يَسِيرًا»؛ «پروردگارا! [اعمال] مرا به آسانی مورد محاسبه قرار بده.»
 أم المؤمنين عایشه (رض) پرسید: حساب آسان چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم جواب فرمودند: «أَنْ يُنْظَرَ فِي كِتَابِهِ، فَيُتَجَاوَزَ عَنْهُ»؛ «یعنی اینکه به نامه اعمالش نگاه شود و از [گناهان] او صرف نظر گردد.» (مسند احمد، ج 6، ص 48؛ ابن ابی عاصم در السنّة، شماره حدیث: 885؛ آلبانی در تخریج السنّة، ج 2، ص 429 میگوید که اسناد این روایت، صحیح است.)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از أم المؤمنين عایشه (رض) روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَنْ حُوسِبَ عُذِبَ»؛ «کسی که [به دقت] مورد محاسبه قرار گیرد، عذاب می‌شود.»

أم المؤمنين عایشه (رض) میگوید که پرسیدم: مگر الله متعال نمیفرماید: «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا» [الانشقاق: 8]؛ «به زودی باحسابی آسان، محاسبه میشود.» وی در ادامه می‌آورد که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین جواب فرمودند: «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرْضُ، وَلَكِنْ مَنْ تَوَقَّشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ»؛ «مراد از آن [حساب آسان در آیه قرآن] نشان دادن [اعمال انسان] است، اما کسیکه در حسابرسی او دقت و سختگیری شود، هلاک میگردد.» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 103 و 4939 و 6536 و 6537؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 2876).
 علاوه بر دلایل فوق، مسلمانان بر ثبوت حساب در روز قیامت، اجماع و توافق دارند.

حسابرسی مقتضای حکمت است:

خداوند متعال کتب آسمانی را نازل نمود و پیامبران را فرستاد و بر بندگان، پذیرش آنچه پیامبران آوردند را واجب و عمل به آنچه واجب است را فرض گردانید. بنابر این اگر حساب و جزایی نباشد، این امور بیهوده و بی فایده خواهد بود، اما الله تعالی از این کار منزّه است.

خداوند متعال در سورة [الأعراف: 6-7] «فَلَنَسْلُنَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْلُنَ الْمُرْسَلِينَ ۖ فَلَنَقْصُصَنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ» (قطعاً ما از کسانی که [پیامبران] به سویشان فرستاده شد، سؤال خواهیم کرد. و البته از پیامبران [نیز] میپرسیم. یقیناً [کردارشان را] با علم [خود] برایشان بیان میکنیم و ما هرگز غایب نبوده‌ایم.) (برای معلومات مزید ملاحظه شود: رسائل في العقيدة، ص 30).

شیوه و کیفیت حسابرسی:

متون شرعی شیوه و روش حسابرسی در روز قیامت را روشن ساخته‌اند. به طور خلاصه میتوان گفت: الله تعالی بندگان را در حضور خویش نگه میدارد و از آنان به سبب گناهانی که مرتکب شدند و اعمالی که انجام داده و سخنانی که بر زبان آوردند، اقرار میگیرد و آنان را از کفر یا ایمان، اطاعت یا نافرمانی و استقامت یا انحرافشان در دنیا و نیز از پاداش یا عذابی که مستحق آن هستند، آگاه می‌سازد.

حساب شامل آنچه پروردگار به آنان میگوید، سخنانی که بندگان بر زبان می‌آورند، عذر و بهانه‌هایی که آورده میشود، دلیل و برهان‌هایی که علیه آنان اقامه میگردد، گواهی شاهدان، وزن اعمال و امثال آن می‌شود. (رساله القيامة الکبری، صفحه 193).

انواع حساب:

برخی از حساب‌ها سخت و برخی آسان هستند. انواع دیگر آن، حساب تقریر و تکریم و بزرگداشت، توبیخ و نکوهش، فضل و بخشش و مؤاخذه و مجازات بوده و متولی آن، بخشنده ترین بخشنندگان، مهربان ترین مهربانان و فرمانروا ترین فرمانروایان است. (رساله القيامة الکبری، صفحه 193).

قوانینی که بندگان بر اساس آنها مورد محاسبه قرار می‌گیرند:

اگر الله تمامی بندگان را عذاب نماید، باز هم بر آنان ظمی نکرده است، زیرا بنده و تحت فرمان وسلطه او هستند و مالک هرگونه که بخواد، میتواند در ملکش تصرف نماید. اما الله متعال آنان را عادلانه و براساس حکمت و عدالتش مورد محاسبه قرار میدهد. الله متعال درمئون بسیاری، تعدادی از قوانین را که محاکمه و حسابرسی براساس آنها واقع می‌شود، برای ما بیان نموده است. که: برخی از آن قوانین، به طور مختصر از این قرار است:

عدالتی که خالی و پاک از هر نوع ظلم و ستمی است؛ هیچ‌کس به سبب جرم و گناه دیگران، مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد و هیچ شخصی بارگناه انسان دیگری را تحمّل نمیکند؛ آگاهی بندگان از اعمالیکه پیش فرستاده‌اند؛ چندین برابر شدن نیکی‌ها و نه بدی‌ها؛ آوردن شاهدان علیه کافران و منافقان (القيامة الکبری، صص 202-215).

عمومیت حساب و کسانی که مورد محاسبه قرار نمی‌گیرند:

تمامی مردم مورد محاسبه قرار داده میشوند، مگر هفتاد هزار نفری که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را استثناء نمودند. در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عباس (رض) نقل شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَمُ»؛ «تمامی امت‌ها به من نشان داده شدند.» و در ادامه عرض کردند: «فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هَؤُلَاءِ أُمَّتُكَ وَهَؤُلَاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا قَدْ أَمَهُمْ لِأَحْسَابٍ عَلَيْهِمْ وَلَا عَذَابَ. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لَا يَكْتُمُونَ وَلَا يَسْتَرْفُونَ وَلَا يَتَطَيَّرُونَ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ «سپس نگاه کردم و ناگهان جمعیت زیادی را دیدم. جبرئیل علیه السلام گفت: اینها امت تو هستند و این هفتاد هزار نفر که در جلوی ایشان هستند، هیچگونه حساب و عذابی ندارند. پرسیدم: چرا؟

جبرئیل علیه السلام جواب داد: چون آنان از داغ کردن پرهیز می‌کردند، درخواست رقیه نمی‌نمودند، فال بدنمی زدند و بر پروردگارشان توکل میکردند.».

عکاشه بن محسن برخاست و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان قرار دهد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ»؛ «پروردگارا! عکاشه را از آنان قرار بده.» سپس شخصی دیگری بلند شد و گفت: از الله تعالی بخواه که مرا از آنان بگرداند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6541؛ صحیح مسلم، شماره حدیث: 220). «عکاشه در این کار از تو سبقت گرفت.».

شیوه رسیدگی به حساب کافران:

شیخ الإسلام ابن تیمیّه (رح) میفرماید: «الله متعال مردم را مورد محاسبه قرار میدهد و بنده مؤمنش را جدا نموده و از وی به سبب گناہانی که انجام داده، اعتراف و اقرار میگیرد، چنانکه در قرآن و سنت بیان شده است. اما کافران همچون کسیکه نیکی‌ها و بدی‌هایش سنجیده شود، مورد محاسبه قرار نمیگیرند، زیرا آنان نیکی ندارند، اما اعمال‌شان شمارش می‌شود و آنان از آن آگاه شده و اقرار نموده و به سبب این اعمال، مجازات میشوند.» (مجموع الفتاوی، جلد 3، صفحه 146).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی ملاحظه نمودیم که: میان کردار مشرکان، که بر سر مؤمنان تنگدست و بینوا فخر فروشی میکردند. و کردار ابلیس که بر سر آدم تکبر می‌ورزید و میگفت: من از آتشم و او از گل و خاک، همانندی دقیقی برقرار است. اینک در آیات (50 الی 53) مبحث و داستان سجده به آدم علیهم السلام: یعنی داستان و مبحث سجده فرشتگان در برابر آدم علیه السلام و امتناع ابلیس و نافرمانی از خداوند متعال که از آیه پنجاهم آغاز می‌شود:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾

و (ای پیامبر! برایشان بیان کن) زمانی که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس (همه) سجده کردند، بجز ابلیس که از جن بود - و از فرمان پروردگارش سرکشی کرد، آیا او و نسلش را به غیر از من دوستان خود میگیرید، حال آنکه آنها برای شما دشمن هستند؟ شیطان چه بد عوض برای ظالمان است! (۵۰)

تفسیر:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»: روزی را یاد کن که خداوند متعال به فرشتگان دستور و هدایت فرمود تا از روی تکریم و شادباش نه عبادت، برای آدم سجده کنند. خداوند متعال ابلیس را نیز به این کار دستور داد «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» پس فرشتگان امر پروردگار را به جا آورده، اطاعت کردند و همه سجده نمودند اما ابلیس از فرمان وی سرپیچید و برای آدم سجده نکرد. آیه به صراحت میگوید: ابلیس جن است نه فرشته. (در این مورد به کتاب «النبوة و الأنبياء» صفحه 128 تألیف مرحوم شیخ صابونی مراجعه فرماید).

انواع سجده در شرعیت اسلامی:

قابل تذکر است که سجده در شرعیت اسلامی به سه نوع است: سجده عبادت که مخصوص الله متعال است مثلاً سجده نماز. سجده اطاعت، مثل سجده فرشتگان بر آدم، که برای اطاعت فرمان الله متعال بود. سجده تحیت، تکریم و تشکر از خداوند، مثل سجده یعقوب بر عاقبت یوسف. در ضمن باید گفت که از فحوائی آیه مبارکه معلوم میشود که: فرشتگان پیش از انسان بوده‌اند، و از جمله «اسْجُدُوا لِآدَمَ» بیان این واقعیت است که: انسان برتر از فرشته است که مسجود او قرار گرفته است. و باید گفت که: سرگذشت سجده فرشتگان بر آدم و تمرّد ابلیس، قابل تأمل و مایه عبرت است.

«أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ ۚ ۵۰ كهف»: ای مردم! آیا بعد از آنکه ابلیس از سجده کردن ابا و ورزید و از فرمان الهی سرپیچید، باز هم او و نسلش را به دوستی

خود میگیرید «به جای من؟» در نتیجه، از او و نسلش به جای اطاعت من اطاعت میکنید و آنها را بدل من می طلبید؟ «و حال آنکه آنها دشمن شمايند؟» یعنی: چگونه کسی را که نه فقط از او هیچ منفعتی ندارید بلکه دشمن شمايند هست و همه وقت مترصد زيان زدن و ضربه زدن به شماست، بدل کسی میگیرید که شما را آفریده و نعمت هایی را که در آنها مستغرق هستيد، بر شما ارزانی داشته است؟

- انسان نبايد به سابقه ي خود مغرور شد. زير ديده شد که: ابليس با سابقه ي طولاني عبادت، خویش فاسق شد. و حکم شرعی همین که: فاسقان را نبايد دوست خود انتخاب کرد. «بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»: شيطان و نسل او، دشمن انسانند. عبادت و اطاعت شيطان به جای اطاعت رحمان بی نهایت بد و ناپسند است. یعنی: موالات و دوستی و اطاعت شيطان به جای موالات پروردگار سبحان، برای ستمکاران چه بد عوضی است. واقعاً رها کردن الله و پیروي کردن از شيطان و ابليس، انتخاب بدترین جایگزین است. آنان که به جای خدا پیرو شيطان می گردند از جمله ظالمان اند.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱)

من آنان (= ابليس و فرزندانش) را به هنگام آفرینش آسمان و زمین، و نه به هنگام آفرینش خودشان حاضر نکردم. و من هیچ وقت گمراه کنندگان را دستیار و مددکار خود قرار نمیدهم (و اصلاً نیازی ندارم). (۵۱)

تفسیر :

آن شیطانی که شما آنها را پرستش میکنید، بر خلق آسمانها و زمین گواه و ناظر قرار ندادیم. و خداوند در آفرینش، نیازی به شاهد ندارد.

«مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: یعنی: ابليس و نسل وی را «در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم» یعنی: آنها در تدبیر و سامان دادن کار عالم شرکای من نبوده اند، به دلیل این که من آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم. و اسرار هستي و آفرینش را جز خدا کسی نمی داند.

«وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ»: و نه بعضی را بر آفرینش بعضی دیگر به گواهی قرار ندادیم، بلکه همهی آنها مانند شما بندگان خدا می باشند و کاری از آنها ساخته نیست و چیزی را در اختیار ندارند.

«وَمَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (51)»: در خلق و ایجاد کائنات، شیاطین را دستیار خود قرار ندادم. پس شما چگونه آنها را می پرستید و از آنها اطاعت میکنید؟

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۲)

و [یاد کن] روزی را که [خدا به مشرکان] میگوید: شریکهای را که برای من می پنداشتید صدا بزنید (تا به کمک شما بشتابند) ولی هر چه آنها را میخوانند جوابشان نمیدهند، و ما در میان این دو گروه کانون هلاکتی قرار داده ایم. (۵۲)

تفسیر :

«وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ»: و (یادکن روز قیامتی را) روزی که (الله متعال خطاب به مشرکان نموده) میگوید: آنانی را که با من در پرستش شریک می آوردید صدا

بزنید، اعم از بتان و غیر آنها را «صدا بزنید» این خطاب در روز قیامت است تا اینکه عذاب را از شما دفع کرده و مانع آن بشوند و همانطوریکه گمان می بردید، شفیع شما بشوند.

«فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا»: پس آنها را بخوانند ولی پاسخی به آنان ندهند و ما میان شان موبقی قرار داده ایم.

«موبق»: وادی عمیقی است که خداوند متعال به وسیله آن میانشان جدایی می اندازد تا یکی به دیگری نرسد پس مراد از موبق: ورطه و مهلکه است. یعنی در بین پرستشگران و معبودان دام مهلکی نهاده ایم که از آن عبور کرده نمیتوانند، و آن عبارت است از آتش. (مراجعه شود به سورة مریم / 81 و 82، إحقاف / 6).

در آیه مبارکه به یک واقعیت انکار ناپذیر اشاره بعمل آمده است، و آن اینکه خداوند متعال در قیامت به مشرکان فرصت استمداد از معبودهای شان را میدهد، ولی هیچ سودی به حال شان نمیرساند. طوریکه در آیه مبارکه بیان شد: انانیکه از الله جدا شده اند، سرگردان و لالهند اند و به هر خس و خاشاک روی می آورند، و از انسان گرفته تا جماد و حیوانات، از آفتاب گرفته تا ماه در آسمان، از گاو گرفته تا گوساله در زمین، از فرشتگان معصوم گرفته تا شیاطین ملعون، دست طلب کمک دراز مینمایند، ولی به هرطرف کی میدوند «فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ» جوابی دریافت نمی دارند، ولی اگر الله را بخوانند، حتماً جواب شان داده میشود و به داد شان میرسید، زیرا خداوند متعال فرموده است: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر، 60). (مرا بخوانید تا برای شما اجابت کنم).

وَرَأَى الْمَجْرُمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ۝٥٣

و مجرمان آتش (دوزخ) را می بینند، پس یقین میکنند که در آن خواهند افتاد، و از آن هیچ راه گریزی نیابند. (۵۳)

تفسیر:

«وَرَأَى الْمَجْرُمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا» و مجرمان آتش دوزخ را می بینند و گمان میکنند که در آن خواهند افتاد، گمان در اینجا به معنی علم و یقین است، یعنی: می دانند و یقین پیدا کردند که حتماً در آن خواهند افتاد. دیدن آتش، در ذات خود نوعی از عذابی است و سوختن در آن عذابی دیگر «وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا» مجرمان در قیامت راه فرار و گریز ندارند، زیرا نجات یا در سایه ایمان است، یا به خاطر عفو الهی بر اساس توبه و عمل صالح، که دستشان از این موارد خالی است. و یا هم شفاعت، طوریکه در فوق ذکر شد که از بت ها کاری ساخته نیست، پس دوزخ برایشان حتمی است. و در مجموع در یک کلیمه باید گفت که: مجرم در قیامت امیدی به نجات و راه فرار از عذاب آخرت ندارد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (54 الی 59) در مورد هشدار قرآن، سبب تأخیر مجازات تا زمانی معین، بحث بعمل آمده است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ۝٥٤

و البته در این قرآن، هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم، ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می پردازد. (۵۴)

تفسیر:

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»: در این قرآن برای مردم انواع مثالها سودمندی، را بیان کرده ایم و دلایل و اندرزها را تکرار نموده ایم تا با این مثالها پند و اندرز گرفته بیندیشند، تأمل و تفکر نمایند، اما انسان بیشترین خلق در خصومت و جدالگری است. «صَرَّفْنَا»: به معنای بیانها و تکرارهای گوناگون است، یعنی ما به هر زبان و منطقی که امکان اثر داشته، با آنان سخن گفته ایم.

هدف اساسی قرآن عظیم الشان، هدایت همهی مردم است و طوریکه یاد آور شدیم ذکر مثالهای قرآن هم برای فهم عموم مردم می باشد.

«وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (54)» وجدل و خصومت و عدم تسلیم در برابر حق جزو سرشت و طبیعت انسان است و پند و اندرز او را باز نمی دارد.

انسان موجودی تنوع طلب و مجادله گر است، اگر روحیه پذیرش در انسان نباشد، مثالهای بیشتر او را به جدال بیشتر میکشاند. «جِدَالٌ» به معنای گفتگو به گونهی نزاع و برتری طلبی است.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (55)

و چیزی مردم را باز نداشت از اینکه - وقتی هدایت به سویشان آمد - ایمان بیاورند، و از پروردگارشان مغفرت بخواهند؛ مگر اینکه سنت (و سرنوشت) مردمان سابق برای آنان نیز بیاید و یا اینکه عذاب گوناگون (و رویا روی) به آنها برسد. (55)
تفسیر:

بغاوت و سرباز زدن انسانها از ایمان با دیدن آن همه آیات، نشانه جدالگری انسان را نشان میدهد. طوریکه میفرماید: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ» و چه چیزی مردم را پس از آنکه هدایت برای آنان آمد، از ایمان آوردن و آمرزش خواهی از پروردگارشان باز داشت؟

یعنی وقتی که هدایت و ارشاد به مردم برسد مانند کتاب و پیامبر و وحی، هیچ چیز مانع ایمان آوردن آنها نمیشود. از فحواى آیه مبارکه برمی آید که: خداوند متعال، حجت را بر مردم تمام میکند تا هیچ راه و بهانه ای برای کفر باقی نماند.

و میفرماید: «وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ» و هیچ امری مانع آنها نمیشود که از خدای خود طلب بخشودگی کنند. یعنی اینکه تنها ایمان کافی نیست، استغفار از لغزشها هم لازم و ضروری است.

«إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ»: جز این انتظار که سرنوشت پیشینیان که همانا نابود شدن است، آنها را دربر گیرد.

سنت پیشینیان: یعنی عادتی که گریبانگیر آنان شد از این که ایمان نیاوردند و آمرزش نطلبیدند تا سرانجام مستحق عذاب شدند. باید گفت که: دست خدا برای عذاب باز است، چه عذابی از نوع پیشینیان یا عذابی جدید.

«أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (55)»: یا این که عذاب خدا به طور عیان و آشکارا بر آنان نازل شود.

در تاریخ ادیان دیده میشود که: موعظه و استدلال در همه جا کارساز واقع نمیشود، در برخی از اوقات و حالات ضرورت بر عقوبت لازم است. طوریکه در جمله: «يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ» این فهم عالی به بیان گرفته شد. همچنان در برخی از اوقات هیچ یک از عوامل تربیتی از قبیل:

وحي آسماني، تبليغ مستمر و دائمي، مشاهده حوادث تاريخي و عبرت ها، در انسانهاي لجوج اثری بجا نميگزارد.

معني آيه چنين است: مردمان كافر را از ايمان آوردن و طلب غفران از خداوند سبحان باز نداشت جز اين كه آنها خواستار آن بودند كه عذاب خدا به طور آشكار بر آنان نازل شود، به گونه اي كه خود آن را مشاهده نمايند. همان گونه كه قرآن از آنان نقل ميكند كه گفته اند: «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا بِعَذَابِ أَلِيمٍ». (اين خلاصه ي معني مورد پسند ابن كثير است. در مختصر نيز چنين است ۴۲۵/۲).

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾

و ما پيامبران را جز بشارت دهنده (براي مؤمنان) و هشدار دهنده (براي مجرمان) نميفرستيم، و كافرين به باطل مجادله ميكنند تا به وسيله آن حق را نابود گردانند و آيات مرا و چيزی را كه به آن بيم داده شده اند به تمسخر گرفتند. (۵۶)

تفسير :

«وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ»: خداوند متعال پيامبران را به سوی بندگان گسيل نميدارد، جز برای آنانكه مؤمنان را به بهشت مژده داده و كافرين را از دوزخ هشدار دهند. واقعيت هم همين است كه: كار انبيا بشارت و انذار است، نه اجبار مردم بر پذيرش دين.

«وَيَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»: با وجود اين كه حق روشن و جلي است، اما با اين وجود كافرين بيهوده به سركشی و عناد و دشمنی ناروا مجادله می كنند تا با باطل خود حق نازل شده بر پيامبر صلى الله عليه وسلم را رد نمايند.

هدف نهاي كافرين، محو حق، «لِيُدْحِضُوا» و ابزار كارشان، را جدال و استهزا تشكيل ميدهد. مقابله و درگيري و جدال ميان حق و باطل هميشه و در طول تاريخ وجود دارد، زيرا «يُجَادِلُ» فعل مضارع است و رمز تداوم كار را بيان ميدهد.

با تأسف بايد گفت كه: كافرين مي خواهند جلوي حق را با باطل بگيرند، «لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» غافل از آنكه باطل رفتني و زوال پذير است.

«وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا»: به يقين كفار كتاب خداي يگانه قهار، حجت هاي عزتمند غفار و عذاب پروردگار جبار را كه بدان بيم داده شده اند، به تمسخر گرفته اند.

بايد گفت كه: مسخره كردن آيات قرآني و احكام الهي، جز كار دايمي كافرين می باشد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَكَرَ آيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾

و چه کسی ظالم تر از آن کسی است كه به آيات پروردگارش پند داده شود، سپس از آن روی گرداند، و آنچه را با دستهاي خود پيش فرستاده فراموش كرد؟! البته ما بر دلهایشان پرده ها كشيده ايم تا آن (حق و حقيقت) را نفهمند.

و درگوش هایشان سنگيني قرار داده ايم (تا آنرا نشنوند)، و اگر آنها را به سوی هدايت دعوت دهی باز هرگز راه نيايند. (۵۷)

تفسير :

بی اعتنائی به آیات الهی و عدم تفکر به عمق آن از جمله بزرگترین ظلم است که انسانها آنرا در زندگی خویش مرتکب میشوند. طوریکه آیه مبارکه به این اصل با زیبایی خاصی چنین اشاره بعمل آورده است: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا: و کیست ستمکارتر از کسی که با آیات روشن پروردگارش مورد نصیحت و موعظه و ارشاد قرار گرفته، ولی از اجابت و اطاعت آن روی برگردانیده، آنها را نادیده میگیرد و به باد فراموشی میسپارد و به آن اهمیتی نمی دهد.

«و نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ»: دستاورد زشت و ننگین پیشین خود را فراموش کرده و از آن توبه ننموده است؟

«إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ»: قطعاً خداوند متعال بر قلوب کفار پوشش هایی قرار داده است و مانع درک و فهم قرآن میشود از این رو آنها از قرآن نفع نبرده و از دریافت اسرارش ناتوانند و از بهره گیری از اندرز و احکام مندرج در آن محرومند. یعنی بر اثر اصرار و پافشاری شان بر کفر و عصیان، استعداد پذیرش ایمان و هدایت را از آنان سلب کرده است.

«و فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا»: و بر گوش های آنان سنگینی معنوی انداخته ایم که مجال شنیدن مفید را از آنان گرفته است.

«وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا»: و ای پیامبر! اگر کافران را به ایمان فراخوانی باز هرگز اجابت نخواهند کرد و از تو پیروی نخواهند نمود؛ زیرا خداوند بر آنان گمراهی را نوشته است.

این آیات ناظر بر گروهی از مشرکان مکه است که در علم ازلی خداوند متعال چنین رفته که آنها بر کفر خواهند مرد.

باید یادآور شد که: راه هدایت، همانا قلب نرم و گوش شنودرکار دارد، ولی زمانی که این دو دگرگون شود، حتی در برابر دعوت شخص پیامبر، هدایت پذیر نمی شود.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا (۵۸)

و پروردگارت بسیار آمرزگار، و صاحب رحمت است، اگر به خاطر آنچه مرتکب شده اند، آنها را مؤاخذه میکرد، قطعاً هر چه زود تر عذاب را برای آنها میفرستاد، لیکن الله زود عذاب نمی دهد بلکه وعده مقرر شده دارند که (در آن وقت) هرگز از آن پناهگاهی نمی یابند. (۵۸)

تفسیر :

«وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ»: ای محمد! با وجود تقصیر و گردنکشی و نافرمانی بندگان، پروردگارت آمرزنده گناهان بندگان است؛ مشروط به آنکه به سویی باز گردند و از گناهان خویش توبه کنند.

یعنی: او بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و رحمتش بر همه چیز گسترده میباشد، از این روست که آنان را به شتاب عذاب نمیکند. آمرزش و رحمت، از شئون ربوبیت الهی و لازمه تربیت است.

«لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ»: «اگر به جرم آنچه کرده اند» از نافرمانی ها؛ که کفر و مجادله و روی گردانی از جمله آنهاست «آنان را مؤاخذه میکرد، قطعاً در عذابشان تعجیل می نمود» چرا که سزاوار این تعجیل بودند ولی چنین نمی کند.

سنت الهي مهلت دادن به گنهکاران است و سنتش بر این جاری است که ستمگر را مهلت بدهد ولی ظالمان و ستمگران به یاد داشته باشند که: درمورد آنان اِهمال صورت نه خواهد گرفت. مهلت دادن و تأخیر در عذاب، از نشانه‌های لطف الهي است. او بردبار است و به شتاب مجازات نمیکند. «بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا»: بلکه برای کفار و عده‌گاه روز قیامت را قرار داده است که در آن بر اعمال خود محاسبه می‌شوند؛ هیچ برگرداننده‌ای برای آن روز نیست و نه هم از آن گریز و گزیری وجود دارد. آنان موعدی در دنیا دارند، و در آن چیزی از عذاب گریبانگیرشان میشود. و طوریکه در آیه مبارکه بیان شد، موعدی نیز در آخرت دارند و در آنجا حساب و کتابشان به تمام و کمال داده میشود. آنان ستم کرده‌اند و مستحق عذاب یا هلاک همچون پیشینیان شده‌اند. ولی قابل یادآوری است که: گنهکاران از مهلت دادن های الهي نباید بخود مغرور شوند، چون موعد آن تمام و نوبت قهری میرسد که در آن صورت هیچ راهی برای نجات و فرار آنان باقی نمی‌ماند.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا ﴿٥٩﴾

و این شهرهایی است که چون [اهلش] ظلم کردند، هلاک کردیم، و برای هلاکت‌شان وعده مقرر کردیم. (۵۹)

تفسیر :

از حوادثی تاریخی و سرگذشت پیشینیان باید درس گرفت. که باتمام وضاحت به‌این حقیقت برسیم که: رمز بدبختی و هلاکت مردم، ناشی از عملکرد ظالمانه‌ی خودشان است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا» خداوند متعال مردم این شهرهای مجاور شما، مانند شهرهای قوم هود، صالح، لوط و شعیب را وقتی ظلم و ستم کردند آنها را نابود کردیم.

قهر الهي از روي حکمت بوده و داراي زماني خاص است. و اگر ظالمان را در رفاه و آسایش دیدید، نباید مأیوس شوید، آنان هم مهلتی دارند. طوریکه میفرماید: «وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا» و برای عذاب شان وقت معین و میعاد مقرر داد و چون آن وقت مقرر فرا رسید، بدون اینکه موعد اش پس و یا پیش شود، آنان را گرفتار عذاب ساخت. پس آیا این تکذیب کنندگان لجوج پند و عبرت نمی‌گیرند؟ آیه مبارکه وعید و تهدید است برای کفار قریش. ابن کثیر گفته است: یعنی ای مشرکان! برحذر باشید که به مصیبت آنها گرفتار نشوید. در حقیقت شما بزرگترین و با شرفترین پیامبر را تکذیب کرده‌اید. و شما در نظر ما از آنها بزرگتر و مهمتر نیستید، پس از عذاب و تهدید ما بترسید. (مختصر ابن کثیر ۴۲۶/۲).

خوانندگان محترم !

در آیات قبلی از قصه‌ی یاران غار و سه مثال گویا و نمونه سخن گفت، تا حقیقت بیشتر روشن و ثابت گردد که عزت و سرافرازی و مرتبه‌ی والا به فراوانی مال و منال و اطرافیان و قدرت مؤقت و زور و تزویر نیست؛ بلکه به عقیده و ایمان پایدار و واقعی است. اینک در آیات (60 الی 74) نیز از سرنوشت موسی و بنده‌ی صالح بحث بعمل آمده و یاد آور می‌شوند که موسی با وجود دانش گسترده و فراوان، باید متواضعانه نزد او کسب دانش کند و برخی رموز را بیاموزد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾

و (بیاد بیاور) هنگامی را که موسی به جوان (همراه) خود (یوشع بن نون) گفت: به سفر خود ادامه می دهیم تا اینکه به محل جمع شدن دو بحر برسیم، یا اینکه مدت دراز را می پیمایم. (۶۰)

تفسیر:

«فَتَاهُ»: خادم خود. فتی به معنی جوان است که محض احترام خطاب به خدمتگذار گفته میشود. و استعمال این کلمه به جای غلام و پسر، نشانه‌ی ادب، مهربانی و نام نیک است. و هدف از «فتاه» در آیه مبارکه، «یوشع بن نون» است که مصاحب و ملازم حضرت موسی در آن سفر بوده است.

یوشع بن نون:

یوشع بن نون؛ نواسه افرام (یا افرائیم) فرزند یوسف علیه السلام است. نام اصلی او دربدو هوشع بود ولی موسی علیه السلام او را یوشع نامید. او جزء ۱۲ نفری بود که موسی علیه السلام او را برای بازرسی سرزمین موعود فرستاد و پس از بازگشت به همراه کالب بن یوفنا تنها کسانی بودند که برای فتح سرزمین موعود اعلام آمادگی کردند ولی بنی اسرائیل حاضر به جنگ و حمله به آن سرزمین نشدند. بعد از مرگ موسی، یوشع جانشین او شد و حمله اسرائیلیان به کنعان را رهبری و بعد از آن، سرزمین‌ها را میان اسباط تقسیم کرد.

بعد از وفات موسی و هارون علیهما السلام، یکی از پیغمبران بنی اسرائیل (یوشع بن نون) سرپرستی بنی اسرائیل را بعهدہ گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. یوشع بن نون تا زمانی که وفات یافت، مسئولیت رهبری قوم خویش را بعهدہ داشت. هکذا مطابق روایت ابن کثیر که: «وقد اتفق أهل الكتاب علي نبوته عليه السلام.» که یوشع بن نون نبی بود.

در حدیث آمده است: الإمام أحمد عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلي الله عليه وسلم: إن الشمس لم تحبس لبشر إلا ليوشع ليالي سار إلي بيت المقدس.

همچنان ابن کثیر في البداية والنهاية: می نویسد: ولما استقرت يد بني إسرائيل علي القدس استمروا فيه وبين أظهرهم نبي الله يوشع يحكم بينهم بكتاب الله التوراة حتي قبضه الله إليه وهو ابن مائة وسبع وعشرين سنة، فكان مدة حياته بعد موسي سبعا و عشرين سنة.

بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت ۳۵۶ سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قضات می نامند.

مؤرخان مرگ او را در ۱۱۰ سالگی نوشته است. یوشع از شخصیت های مورد احترام مسلمین زیرا مسلمانان او را همراه موسی در سفر به آخر جهان و دیدار با خضر می دانند. قابل تذکر است که همه ساله دهم ماه نیسان به مناسبت عبور بنی اسرائیل از رود اردن به رهبری یوشع، در اسرائیل تعطیل رسمی است.

«لَا أَبْرُحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ»:

«لَا أَبْرُحُ»: پیوسته راه می روم. همیشه در طلب خواهم بود (یوسف / ۸۰).

«مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ»: محل تلاقی دو بحر. در قرآن عظیم الشأن این محل روشن نشده است، لیکن مفسران گفته‌اند: مراد از آن محل اتصال خلیج عقبه و خلیج سوئز، یا محل پیوند اقیانوس هند با بحر احمر در بغاز باب‌المندب، و یا این که محل پیوستگی بحرم‌دیترانه و اقیانوس اطلس است.

«حُثْبًا»: روزگاران. مدّت زیادی از زمان که آن را هفتاد و هشتاد سال تخمین زده‌اند. جمع آن أَحْقَاب است (نبا / 23).

خواننده محترم!

قبل از همه باید یادآور شد که: کلمه‌ی «موسی» بصورت کل (136) بار در قرآن عظیم الشان مورد استعمال قرار گرفته است.

مبحث موسی علیه السلام که در این بخش از آیات متبرکه سوره کهف مورد بحث قرار می‌گیرد، ذکر چند مطلب را ضروری می‌دانم.

قرآن عظیم الشان؛ تاریخی دقیقی را مشخص نفرموده است که این حلقه از زندگانی موسی علیه السلام در کدام زمان به وقوع پیوسته است. آیا این واقعه زمانی واقع شده است که موسی علیه السلام در مصر بوده است و هنوز بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون نبرده است یا پس از کوچ ایشان از مصر پیش آمده است؟ پس از خروج از مصر کی روی داده است: آیا پیش از این که آنان را به سرزمین مقدس برساند، یا پس از این که آنان را بدانجا رسانده است و ایشان در برابر سرزمین مقدس ایستاده‌اند و بدانجا وارد نمی‌شوند چون در آنجا مردمان مقتدر و قدرتمندی هستند؟ یا این واقعه پس از رفتن به بیابان برهوت و پخش و پراگنده شدن ایشان بوده است!

همچنین قرآن عظیم الشان چیزی از عبد صالح و بنده شایسته نمی‌گوید، ان‌کسی که با موسی ملاقات داشته است. او چه کسی است؟ نام او چیست؟ آیا او پیغمبری بوده است؟ یا فرزانه و دانشمندی بوده است؟ یا ولی بوده است: روایت‌های زیادی از ابن عباس (رض) و از دیگران در باره این داستان ذکر شده است. ما کوشش خواهیم کرد تا در این داستان صرف به آیات قرآنی در زمینه بسند کنیم.

باید گفت که این سومین قصه و داستانی در این سوره مبارکه می‌باشد.

موسی علیه السلام و یوشع فرزند نون، پیوسته راه پیمودند و چون به محل تلاقی دو بحر رسیدند، پیش صخره نشستند و سرهای خویش را گذاشته به خواب رفتند.

موسی علیه السلام به یوشع سفارش کرده بود تا ماهی‌ای را با خود به عنوان توشه راه با خود بگیرد، یوشع ماهی را در زنبیلی گذاشته بود، ناگهان آن ماهی به اذن خداوند متعال زنده شده از زنبیل به بحر پرید و شناکنان در بحر برایش راهی مانند طاق باز گشوده می‌شد. یوشع نظاره‌گر این صحنه بود ولی چون موسی علیه السلام از خواب بیدار شد او فراموش کرد تا موضوع زنده شدن ماهی را به وی خبر دهد، پس به راه افتادند:

مجمع البحرين:

مجمع البحرين بمثابة اولین محل و مکان دیدار حضرت موسی علیه السلام با عبد صالح ذکر شده است. ولی از نظر جغرافیایی این مکان دقیقاً کجاست؟

برخی از مفسران مینویسند که: مراد از بحرین، بحر اردن و بحر قلزم یعنی محل تلاقی خلیج سوئیس با خلیج عقبه است.

تعدادی دیگری از مفسران بدین باوراند که: مجمع‌البحرین، محل تلاقی بحر روم و اقیانوس اطلس در تنگه (شاخه‌ای از دریا واقع بین دو خشکی که دو دریا را به هم وصل مینماید) جبل الطارق روبروی طنجه است.

(طنجه سومین شهر مهم مراکش و شهری در نزدیکی جبل الطارق بین بحر مدیترانه و اقیانوس اطلس در مراکش).

در تفسیر «التحریر و التنویر» تألیف محمد الطاهر بن عاشور می نویسد که مجمع البحرین در سرزمین فلسطین و به قول صحیح تر محل وارد شدن رود اردن به بحریه طبریّه، رود بزرگی است، که به بحر الجلیل شهرت دارد.

وحضرت موسی علیه السلام بعد از یک شبانه روز پیاده روی به آنجا میرسد پس مکان بسیار دوری از اقامتگاه موسی و بنی اسرائیل نمی باشد.

دانشمندی به نام عماد مهدی عضو انجمن باستان شناسان عرب تاکید مینماید که محل ملاقات حضرت موسی و عبد صالح که مجمع البحرین نامیده میشود در منطقه ای به اسم (رأس محمد) واقع در شرم الشیخ - سینا است، رأس محمد جایی است که دو خلیج العقبه و سویس در یک دریا و آن هم دریای سرخ جمع می شوند.

کلمه «مجمع» در علم لغت شناسی عربی به جمع شدن چیز های متفرق در یک جا گفته میشود با این توصیف مجمع البحرین از نظر جغرافیای فقط میتواند رأس محمد باشد چراکه دو خلیج مذکور در یک دریا جمع میشوند.

اگر دقیق تر بررسی کنیم کلمه التقاء مثل: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ».

ترجمه: (دو دریا را در کنار هم روان کرده و مجاور یکدیگر قرار داده است) با کلمه اجتماع و مجمع فرق میکند التقاء به معنای برخورد و اجتماع به معنای جمع شدن در یک جا است همچون برخورد دو دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس نزدیک تنگه جبل الطارق یا برخورد خلیج بحرین و خلیج عربی اینها دو خلیج هستند که باهم برخورد میکنند اما در یک بحر یا یک اقیانوس جمع نمیشوند چنانکه خلیج عقبه و خلیج سویس در بحر احمر جمع شده اند.

مؤلف تفسیر کشاف محمود بن عمر زمخشری مینویسد: یکی از عجیب شگفت انگیز ترین تفسیرها این است که گفته اند: مراد از «بحرین دو بحر»، حضرت موسی و خضر هستند، زیرا آنان در برخورداری از دانش مانند دو بحر از علم هستند.

داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام:

در حدیثی امام بخاری و مسلم از ابی بن کعب (رض) آمده است: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: موسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل مشغول سخنرانی بود که او پرسیده شد: عالمترین مردم کیست؟ در جواب گفت: من! اینجا بود که خداوند عزوجل او را معاقبه کرد زیرا علم این مسئله را به خداوند متعال ارجاع نکرده بود، لذا بر او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده ایی دارم در مجمع البحرین که از تو عالمتر است، موسی علیه السلام فرمود: پروردگار! چگونه می توانم به او برسم؟ خداوند (ج) فرمود: ماهی ای را برداشته در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن بنده ام همانجاست.

ابن عباس (رض) میگوید: وقتی که موسی علیه السلام و قومش به سرزمین مصر رسیدند، آنها را وارد شهر کرد. پس از اینکه در آن دیار سکنی گزیدند، خداوند عزوجل به موسی علیه السلام امر نمود که نعمتهای خداوند را به قومش یادآور شود، موسی علیه السلام قومش را مورد خطاب داد و نعمتهای خداوند را که بر آنان ارزانی داشته بود یادآور شد از جمله نعمت نجات از دست فرعون و بهلاکت رسیدن دشمنانشان و بدست آوردن سرزمین فرعون و فرعونیان، سپس فرمود: خداوند با پیامبرتان سخن گفته و او را برای خود برگزیده است و محبت او را دل بندگانش نهاده، و آنچه را که از خداوند خواسته اید به شما عنایت نموده

است و شما را بر سائر بندگان برتری داده است، و به شما بعد از ذلت عزت داد و بعد از جهل و نادانی تورات، شخصی از میان قومش برخاست و گفت: آنچه را که گفتی میدانیم، حال بگو: ای نبی خدا آیا کسی عالم‌تر از تو بر روی زمین هست؟ موسی علیه السلام فرمود: خیر، و خداوند هم از اینکه موسی علیه السلام دانستن چنین موضوعی را به خداوند عزوجل نسبت نداده است وی را معاتبه نمود. (سرزنش کردن. ملامت کردن) و جبریل علیه السلام را نزد موسی علیه السلام فرستاد تا به وی بگوید: که ای موسی چه می دانی که من علم و دانش خود را کجا می نهیم؟ بله ای موسی؛ من بنده ایی دارم در مجمع البحرين که از تو عالم‌تر است.

امام قرطبی میگوید: علماء درباره این جمله که او از تو داناتر است میگویند: یعنی: داناتر به احکام تفصیلی یک واقعه و حکم یک مسئله معین، نه مطلق اعلمتر بودن، به دلیل این گفته خضر علیه السلام به موسی علیه السلام: ای موسی! خداوند به تو علمی آموخته که من آنرا نمی‌دانم، کما اینکه به من علمی آموخته که تو از آن بی خبری، پس بنابراین گفته که هریکی از دیگری داناتر است صحت دارد ولی نسبت به آنچه که هر یکی می داند و دیگری از آن بی خبر است، موسی علیه السلام چون این سخن بشنید، نفس پاک و همت عالیش مشتاق شد تا آنچه را که نمی دانست بداند و با کسی که گفته شده بود: وی عالم‌تر از توست ملاقات کند، و عزم جزم نمود و از بارگاه خداوندی عاجزانه خواست تا چگونه رسیدن به او را به وی بگوید، و خداوند نیز به وی دستور داد برای رسیدن به آن بنده صالح باید رخت سفر ببندد، و همچنین به موسی گفته شد: تا با خود ماهی برشته‌ای در سبیدی با خود بردارد، و هر جا که ماهی زنده شد و آنرا گم کرد آن فرزانه را آنجا خواهد یافت، موسی نیز چنین کرد و خدمتکار نوجوانش را برداشت و مشتاقانه و مجتهدانه پا به راه نهاد و چنین فرمود: «لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا» [الکھف: 60]. «از پا نخواهم نشست تا اینکه به مجمع ابحرین برسم یا سالها عمر در طلب بگذارم». (داستان موسی علیه السلام و خضر نوشته: شیخ سعید عبدالعظیم (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

دروس حاصله از آیه مبارکه:

هجرت و سفر برای کسب علم، تأریخی بس طولانی دارد. طالب علم باید سراغ عالم برود، نه آنکه به انتظار عالم بنشیند. «لَا أَبْرَحُ» یعنی تا رسیدن به عالم، دست از جستجو بر نمی دارم. بناءً موسی علیه السلام برای گوش فرادادن به سخنان خضر و افزودن علمش رنج سفر بجان خرید و رخت سفر بر بست، و طوریکه این راه و رسم صالحین است.

در طلب علم و عالم، اگر عمری جستجو کنیم هنوز هم کم است. تحصیل علم پایان و حدی ندارد. پیامبری چون موسی نیز برای فراگیری علم باید آماده‌ی سفر طولانی شود.

امام قرطبی میگوید: از داستان موسی علیه السلام و خضر معلوم میشود که: عالم برای ازدیاد علم و معرفتش رخت سفر ببندد و در این راه می‌تواند از یار و خادمی طلب کمک کند، و فرصت دیدار با علماء و فضلاء را غنیمت شمارد اگر چه خانه و کاشانه آنها دور باشد، روش و سنت گذشتگان صالح و نیکوکار چنین بوده است. و بسبب سفر است که مسافران به بهره و سود برتر نائل می شوند و به سعی کامیابی دست می یابند و قدم هایشان

در علم راسخ و شهره وصیت شان بر زبانها می افتد و به اجر و پاداش و عزت کرامت میرسند.

امام سیوطی در کتاب (الإکلیل فی أحكام التنزیل) میگوید: از این آیه اینگونه استنباط میشود که همراه بردن دوست و خادم به سفر اشکالی ندارد و همچنین استحباب سفر برای طلب علم و افزودن عالم به علم خود و تواضع متعلم در مقابل کسی که از او چیزی را فرا میگیرد گرچه که در مقابل خود از رتبه و مقام کمتری برخوردار باشد.

این آیه درسی است بزرگ برای معلمان و متعلمان، که معلمان باید شایسته‌ترین شاگردان خود را به صحبت خود برگزینند و متعلمان باید از صحبت و خدمت معلم سر نییچند. و در اخیر باید گفت: همسفر جوانمرد کسی است که تا پایان سفر همراه انسان باشد.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

هنگامی که به محل جمع شدن آن دو بحر رسیدند ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند، پس ماهی آب را شکافته راهش را در بحر پیش گرفت. (۶۱) تفسیر:

در ادامه داستان حضرت موسی علیه السلام و یوشع بن نون آمده است: «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا»: موسی علیه السلام و یوشع بلا وقفه به سفر خویش ادامه دادند، و زمانیکه به محل تلاقی دو بحر (مجمع البحرین) رسیدند، پیش صخره نشستند و سرهای خویش را گذاشته به خواب رفتند. موسی علیه السلام به یوشع سفارش کرده بود تاماهی‌ای رابا خود به عنوان توشه را برگیرد، یوشع ماهی را در زنبیلی گذاشته بود که به اذن پروردگار یکباره زنده شد.

مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر مینویسد: روایت شده است که الله متعال به موسی وحی کرد یک ماهی را بردارد و آن را در زنبیل بگذارد، پس در هر جا ماهی ناپدید شد همانجا آن مرد صالح قرار دارد.

«فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (61)»: ماهی بعد از اینکه زنده شد از زنبیل به بحر پرید و شناکنان در بحر برایش راهی مانند طاق باز گشوده می شد. و به اصطلاح راه خود را در بحر پیش گرفت.

رفتن ماهی را در بحربه «نقب» تشبیه گردیده است، زیرا آن ماهی آب را چنان می شکافت که آب از دوسویش مانند طاقی بالا آمده و به فرمان خداوند متعال جامد شده بود، گویی او در آب نقب می زد و راه می پیمود.

مفسران می نویسند: ماهی کباب شده بعد از اینکه به اذن خداوند متعال زنده شد، از زنبیل پرید و به بحر رفت و خدای متعال جریان آب را بر ماهی متوقف کرد. و به صورت یک طاق درآمد آنگاه آب در اطراف ماهی یخ بست. و آن هم یکی از معجزات درخشان الهی بود که به موسی علیه السلام ارائه داد.

جمهور مفسرین میگویند که: ماهی وقتی از سبد بیرون پرید و داخل بحر شد و اثر راهی که در بحر طی کرد، خالی باقی ماند و موسی علیه السلام همین راه ماهی را تعقیب کرد تا اینکه به جزیره‌ای در بحر رسید و در آنجا با خضر علیه السلام ملاقات نمود، و ظاهر روایات و آنچه از کتاب [قرآن] بر می آید این است که موسی علیه السلام و خضر بر کناره دریا به هم رسیدند.

و این گفته که: «نَسِيًا حُوتَهُمَا 61 كهف» یعنی: «آن دو، ماهی خود را فراموش کردند»، ولی در واقع نسیان از طرف همراه موسی؛ بود، و گفته شده که: منظور این که فراموش کرد که موسی علیه السلام را از آنچه که مشاهده کرده بود باخبر سازد، نسبت دادن نسیان به هر دو بخاطر همراهی آن دو با هم بود، در روایت بخاری آمده است: «فَقَالَ لِقَتَاهُ لَا أَكْفِكَ إِلَّا أَنْ تُخْبِرَنِي بِحَيْثُ يُفَارِقُكَ الْحُوتُ. قَالَ مَا كَلَّفْتُ كَثِيرًا» «به خدمتکارش گفت: فقط از تو می‌خواهم هر گاه دیدی که ماهی را گم کرده‌ای مرا باخبر ساز، همراه موسی؛ گفت: این که در خواست سنگینی نیست».

در ادامه روایت می‌گوید: زمانی که او در سایه تخته سنگی در جایی که زمین تر بود ناگاه ماهی به حرکت در آمد و موسی؛ در آن هنگام در خواب بود [همراه موسی؛ باخود] گفت: موسی؛ را الآن بیدار نمی‌کنم [تا خود بیدار شود] و وقتی بیدار شد و فراموش کرد که موسی علیه السلام را از موضوع باخبر سازد، ماهی غلطان غلطان خود به بحر رسانید و خداوند هم راهی را که ماهی با شکافتن آب در پیش گرفته و رفته بود بر همان حالت نگهداشت گویا نقشی بر سنگ است.

و در روایتی آمده: و خداوند راه شکافته شده ماهی را محفوظ نگهداشت بمانند ریسمانی، و وقتی موسی علیه السلام بیدار شد رفیقش فراموش کرد قصه ماهی را به موسی علیه السلام؛ بگوید، و آن دو بقیه آن روز و آن شب را به راه خود ادامه دادند. روز بعد که شد موسی علیه السلام به خادمش گفت: «فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتِيهِ ءَاتِنَا غَدًا نَأْكُلْ لَفِينًا مِّنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ۚ» [الکھف: 62]. یعنی: «موسی علیه السلام به آن جوان گفت: غذای چاشت ما را بیاور که ما در این سفر رنج و سختی فراوان کشیده‌ایم».

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾

پس هنگامی که (از آنجا) گذشتند، (موسی) به جوان (خدمتکار) خود (یوشع) گفت: نان چاشت ما را بیار که به راستی در این سفر ما رنج زیاد دیده‌ایم. (۶۲)

تفسیر:

زمانیکه موسی علیه السلام با خدمتگار جوانش از آن محل یعنی «مجمع البحرین» که میعادگاه ملاقات موسی علیه السلام و خضر علیهما السلام قرار داده شده بود، گذشتند، موسی علیه السلام به خدمتگار جوانش خود: گفت: آن ماهی بریان شده را بیاورد تا تناول کنیم: «لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» همانا در این سفر سختی و خستگی زیادی را تحمل کردیم؛ چرا که بعد از این که صخره را ترک نمودند، تمام شب و قسمتی از روز را راه رفتند. جای تعجب در اینست که: موسی علیه السلام تا از آن مکان مقرر نگذشت، در آن سفر احساس خستگی نکرد ولی همینکه از آنجا گذشت، به فرمان خداوند متعال احساس خستگی نمود.

توشه راه برداشتن با توکل منافات ندارد:

موسی علیه السلام در سفرش ماهی‌ای را در سبدی با خود برداشت، و در این دلیلی است برای برداشتن توشه در سفر، و این فعل موسی علیه السلام است، با وجود توکل و شناختی که به خدا داشت توشه راه اش نیز با خود برداشت.

در صحیح بخاری آمده است: «مردمی از اهل یمن به قصد حج می رفتند ولی توشه راه را بر نمیداشتند و میگفتند: ما توکل میکنیم، ووقتیکه [مکه] میرسیدند برای رفع مایحتاج و ضروریات خویش دست به گدای میزدند، این بود که خداوند این آیه را نازل کرد:

«وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» [البقرة: 197]. یعنی: «توشه راه بردارید و بهترین توشه هم تقوی و خدا ترسی است».

منظور از خستگی در این آیه یعنی: گرسنه شدیم، از زبان موسی علیه السلام میفرماید: «ءَاتَيْنَا غَدَاةَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا» [الکھف: 62]. عنی: «غذای چاشت مارا بیاور که از سفرمان خسته شدیم».

و همچنین در این آیه دلیلی است برای باخبر ساختن دیگران به رنج و زحمت و گرسنگی و تشنگی و مریضی که انسان به آن دچار میشود، و این با رضایت و تسلیم شدن در برابر تقدیر خداوندی منافات ندارد به شرطی که از روی ناراحتی اظهار نارضایتی نباشد. و حقیقت توکل یعنی: اعتماد قلبی بر خداوند در به دست آوردن آنچه که مایه سود بندگان در دین و دنیا و دفع ضرر دینی و دنیوی، و در کنار این اعتماد، باید اسباب آنرا نیز فراهم کند، و الا خلاف امر شرع و حکمت عمل کرده است، و نباید انسان عجز و ناتوانی خود را توکل و نه توکلش را عجز بحساب بیاورد، زیرا بر نداشتن اسباب قدح و عیب بر شریعت و اعتقاد است و با توحید منافات دارد، و ما به اندازه گرسنگی و تشنگی که داریم میخوریم و می نوشیم تا تشنگی و گرسنگی را از خود دور کنیم، و هر دو از تقدیرات خداوندی است. و برداشتن اسباب در کل امری است فطری و ضروری که کسی چاره ای جز آن ندارد حتی چهار پایان، بلکه نفس توکل کردن یعنی برداشتن اسباب آنگونه که خداوند عزوجل میفرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» [الطلاق: 3]. یعنی: «هرکس بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است».

انسان با توکل به الله سبحانه و تعالی از کارهای مکروه و ناپسند دوری می کند و برخی از علماء توکل را به سببی از اسباب مانند خاموش کردن چراغ و بستن دروازه، تفسیر کرده و گفته اند: عملت اینجا باشد و نظرت به سوی آسمان و بدان که خالق سبب، قادر است که آنرا از کار ببندازد، و برای تحقق هدف نیازمند فضل بزرگ خداوند هستیم.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذُ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

به یاد داری، هنگامی که (برای استراحت) به کنار آن تخته سنگ پناه بردیم، من (در آنجا) ماهی را فراموش کردم؛ و جز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد، و ماهی به طور عجیب راه خود را در بحر پیش گرفت. (۶۳)

تفسیر :

«یوشع بن نون» به موسی علیه السلام گفت: آیا به یاد داری وقتی که به صخره که در محل مجمع البحرین قرار داشت، نشستیم و تکیه کرده آرام گرفتیم.

یوشع قصداً از آن صخره نام برد زیرا یادآوری آن متضمن تعیین بیشتر آن مکان بود، ماهی زنده شد و از زنبیل به بحر پرید، و من (پریدن) ماهی (به بحر) را فراموش کردم وقتی بیدار شدم آن را به تو بگویم و کسی جز شیطان آن را از یاد من نبرد، شیطان بود که با وسوسه خویش از یاد من برد که تو را از داستان عجیب و غریب آن ماهی آگاه کنم که چگونه زنده شد و به بحر پرید، و (در کمال) شگفتی ماهی راه خود را در بحر پیش گرفت (و رفت).

«وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ» شیطان از یادم برد که داستان عجیب آن را به تو بگویم.

به این ترتیب، یوشع عذر خود را در فراموشی‌اش از یادآوری آن امر، به موسی علیه السلام اعلام کرد. شیاطین، مانع ملاقات و همراهی موسی و خضر هستند و به همین دلیل همراه موسی را به فراموشی انداختند.

«وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (63)» و در اوج نا باوری و تعجب ماهی راهش را به سوی بحر در پیش گرفت، آن جوان از کار ماهی در شگفت است؛ زیرا ماهی کباب شده دوباره زنده شد و به بحر رفت.

شیطان دشمن مصلحت انسان است:

در این شکی نیست که: شیطان دشمن قسم خورده انسان است که غالباً ما انسانها از او غافل هستیم، در صورتیکه شیطان از آن روزی که به سبب سجده نکردن به آدم از مقامی که رسیده بود به پایین افتاد، قسم یاد کرد که تمام بنی آدم به جز یک عده از آنها را منحرف کند و همین کار را هم کرد.

خداوند سبحان و تعالی در بسیاری از آیات ما را از فتنه ها و دشمنی های رنگا رنگ شیطان بر حذر داشته و هشدار میدهد که شیطان یک دشمن خبیث، نیرومند و جدی انسان است و البته مسلط بر ما نیست، ولی اگر کسی راه را برای او باز کند، وزمینه نفوذ را برای اش مساعد سازد، شیطان هم بر او مسلط میشود. سلطنت و حاکمیت شیطان بر کسانی است که از او متابعت میکنند. خداوند متعال میفرماید که شیطان دشمن شماست و شما هم او را دشمن بدانید.

راه های فریب شیطان :

در مورد اینکه شیطان ما را از چه راهی فریب میدهد؟ باید گفت: طوریکه خداوند متعال میفرماید که ای بنی آدم مگر ما با شما عهد و میثاق نبستیم که عبادت شیطان را نکنید و خدا را عبادت کنید؟ پس چه شده است که از شیطان اطاعت می کنید؟ اگر ما این دوسیه دشمنی شیطان با انسان را باز کنیم و آن را با دقت مطالعه نمایم در خواهیم یافت که دین دشمن قسم خورده چه نیرنگ‌هایی علیه ما دارد، چه توطیه ها و پلان های را بکار می بندد؛ که ما را فریب دهد.

دسایس و توطیه های شیطان نه تنها در آیات قرآنی و احادیثی نبوی بلکه از طریق قصص و حکایت های مختلف و عبرت های دیگران آن را به ما متذکر شده‌اند که شیطان دشمن قسم خورده انسان است که از راه های مختلف انسان را اغوا و گمراه می کند.

خداوند متعال در آیه ششم سوره مبارکه فاطر با اشاره به دشمنی شیطان میفرماید «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ در حقیقت شیطان دشمن شماست شما نیز او را دشمن بگیرید او فقط دار و دسته خود را میخواند تا آنها از یاران آتش باشند.»؛ همچنین خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره مبارکه یس به بنی آدم هشدار میدهد و میفرماید «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را پرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست.»

از ابتدای تا انتهای قرآن بحث خطر شیطان بیان شده است. از اوایل قرآن که سوره بقره باشد، قصه شیطان و سجده نکردن او به انسان بیان شده است و تا آخرین کلمه در قرآن که سوره ناس است، باز این خطر شیطان تکرار شده است و در سوره ناس هم که پایان بخش قرآن است، قرآن خطاب به انسان میفرماید به پروردگار و خالق خودتان از شر شیطانی

که و سوسه میکند، پناه ببرید حتی شیطانی که در قالب شیطان انسی است او نیز در واقع ابزار شیطان جنی است. اینکه در باره خطر شیطان در سوره های مختلفی قرآن عظیم الشأن بحث بعمل آمده است، و این همه بحث ها و هشدارها برای این است که شناخت از شیطان برای ما انسانها بی نهایت دارای اهمیت می باشد.

خواننده محترم !

شیطان خبیث و متکبر است و این کبر شیطان او را به این وضع انداخت و از درگاه خدا رانده شد. از این جهت در بعضی از روایات آمده است که اگر شیطان شما را در نماز وسوسه کرد و شما مقاومت و به این وسوسه توجه نکنید تا وسوسه اش دفع شود، چون شیطان که این وسوسه را در دل شما انداخته خودش متکبر است که اگر یک بار یادوبار حرف او را گوش نکردید، شیطان به خاطر تکبری که دارد، مطمئن باشید که دیگر پشت شما را رها میکند.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴)

موسی گفت: این [جای فراموش کردن ماهی] همان است که ما میخواستیم، پس جستجو کنان نقش پای خود را گرفته و بازگشتند. (۶۴)

تفسیر :

موسی گفت: این همان چیزی است که من در پی طلبش بودم زیرا از دست رفتن ماهی نشانه ای برایم بر محل وجود مرد صالح قرار داده شده است.

«فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا (64)» و همین که این نشانه آشکار شد. به همان راهی که از آن آمده بودند بازگشتند نقش قدم های خود را تعقیب مینمودند، تا راه را گم نکنند تا اینکه به محل صخره رسیدند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵)

پس (در آنجا) بنده ای از بندگانم (= خضر) را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. (۶۵)

تفسیر :

«عَبْدًا»: این بنده خدا (خضر) نام داشته است و مطابق تعریف تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» باید پیغمبر بوده باشد. چرا که:

اول: خداوند متعال درباره او فرموده است: «ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا». رحمت هم به معنی نبوت آمده است (سوره زحرف آیه 32).

دوم: علم لدنی، مقتضی وحی است: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا 65 كهف».

سوم: او به موسی چیزهایی آموخته است، و پیغمبر هم جز از پیغمبر کسب علم نمی کند.

چهارم: جمله: «مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي»، در آیه (82 / كهف) دلیل نبوت است.

خواننده محترم !

به همه حال موسی و یوشع علیهما السلام مرد صالح را که خضر علیه السلام بود یافتند؛ «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» یعنی نزد همان سنگی که ماهی را در آنجا گم کرده بودند، خضر علیه السلام را دیدند و به وی ملاقی شدند.

خداوند متعال برای خضر رحمت را با علم سودمند یکجا ساخته بود؛ رحمت نرمی و بردباری مهر و صبر را با خود داشت و علم نیرومندی، تیزبینی و فراست، و حکمتی تام و استوار را با خود برداشته بود.

در حدیث آمده است: «حضرت موسی علیه السلام حضرت خضر علیه السلام را در حالی یافت که لباسش را به خود پیچیده و روی زمین دراز کشیده بود. موسی علیه السلام گفت:

السلام علیک، آنگاه خضر سر را بلند کرد و گفت: در سرزمین تو کجا و کی سلام یافت میشود؟!» (تفسیر صفوۃ التفاسیر)

«آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» خداوند متعال برای خضر رحمت را با علم سودمند یکجا ساخته بود؛ رحمت نرمی و بردباری مهر و صبر را با خود داشت.

«وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (65)» و دانش مخصوص به خود را به او آموختیم که جز به توفیق ما دانسته نمی شود و آن عبارت است از: علم غیب و نهان‌ها.

دانشمندان گفته‌اند: این علم ربانی ثمره و نتیجه‌ی اخلاص و پرهیزگاری است و به «علم لدنی» موسوم است. خدا آن را به افرادی عطا می‌فرماید که بندگی او را به اخلاص انجام بدهند. و با تلاش و زحمت نمیتوان بدان نایل آمد، باید گفت که: برخی از علوم، با تمرین و تجربه و آموزش به دست نمی‌آید و علم لدنی لازم دارد، مانند علم انبیا.

در نهایت باید گفت که: «علم لدنی» بخشش و عطیه‌ای است از جانب خدای رحمان و آن را به افرادی می‌دهد که خدا نسبت به آنها نظر مخصوصی دارد.

قابل دقت و یادآوری می‌دانم: بالاتر از هر دانی، دانائی است، پس انسانها نباید به علم خود مغرور شود.

همچنان باید دانست که در سیر و سفر موسی علیه السلام به طلب علم، درسی است بلیغ برای ما مسلمانان، که نباید به هیچ حال از طلب علم دست برداریم، هرچند در آن مدارجی از کمال را پیموده باشیم. همچنین از این داستان می‌آموزیم که عالم باید در برابر کسی که از او داناتر است، متواضع باشد.

آیا حضرت خضر نبی است یا ولی:

آن بنده مذکور در آیه: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» [الکھف: 65]. «پس یافتند بنده‌ای از بندگان ما را» نزد جمهور علماء همان خضر علیه السلام است و از مقتضای روایات ثابت شده نیز چنین بر می‌آید.

جمهور علماء بر آنند که خضر علیه السلام نبی است، این قول صحیح از اقوال اهل علم است، و اموری چند مؤید این نظریه است: از آن جمله این گفته خداوند در باره خضر: «ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» [الکھف: 65]. یعنی: «او را از لطف و رحمت خود برخوردار ساختیم و هم از جانب خود به او علم لدنی (اسرار غیب الهی) آموختیم».

هم حضرت موسی علیه السلام و هم حضرت خضر علیه السلام از جانب خداوند علم و دانشی داشتند که هر یکی از علم دیگری نا آگاه بود، آنگونه که در حدیث آمده است، زیرا باطن و حقیقت کارهای خضر بدون وحی شدنی نیست، و الا خضر علیه السلام از کجا میدانست که آن طفل زمانیکه بزرگ شود کافر می‌گردد و با کفر و طغیانش باعث رنج و زحمت والدینش میشود، جز این است که بوسیله وحی از چنین موضوعی باخبر شده است، و خود (خضر) در پایان قصه می‌گوید: «وَمَا فَعَلْنَاهُ عَنْ أَمْرِی» [الکھف: 82]. «آنچه را انجام دادم از طرف خودم نبود» پس کارهایش به امر و دستور خداوند بوده است، و می‌دانیم

که وحی جز بر انبیاء و مرسلین نازل نمی شود. (منظور از وحی در اینجا وحی تشریعی است)

و اما درباره وحی ذکر شده در این آیه: «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» [النحل: 68]. «ما به زنبور عسل وحی کردیم».

و این آیه: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ» [القصص: 7]. «و ما به مادر موسی علیه السلام وحی کردیم» باید گفت که: وحی ذکر شده در این آیات یعنی الهام فطری و غریزه‌ای است. و وحی ذکر شده در این گفته خداوند: «وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُؤْخُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَدِّلُوكُمْ» [الأنعام: 121]. یعنی: «و شیطانها به دوستان خویش القا می‌کنند تا با شما خصومت ورزند» این وحی بمعنی وسوسه است، و اما بر اولیا بدون داشتن نبوت وحی نمی شود.

و علماء و دانشمندان می‌گویند: وحی خداوند بر انبیاء علیهم السلام همان کلام نازل شده الله عزوجل بر پیامبران علیهم السلام است. و اما الهام شعوری است داخلی که نفس با یقین به آن به سوی نیازش سوق داده میشود بدون اینکه بداند این شعور و احساس از کجا آمد! و این الهام شبیه به احساس انسان به گرسنگی و تشنگی و غم و خوشی است.

و رحمت یاد شده در این گفته خداوند: «ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا» یعنی: رحمت نبوت. و اطلاق این کلمه بر نبوت در چندین مورد در قرآن تکرار شده است. مثل این آیه: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» [الزخرف: 32]. یعنی: «آیا اینها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند».

زمانی که مشرکان به نبوت آن حضرت اعتراض کردند و خود را شایسته آن دانستند و اما علم ذکر شده در این آیه: «وَعَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا» [الکهف: 65]. یعنی علم با وحی و در چند جای قرآن تکرار شده است، مثل: «وَعَلَّمَكُمَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» [النساء: 113]. «و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت؛ و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است». و این آیه: «وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ» [یوسف: 68]. «و او به خاطر تعلیمی که ما به او دادیم، علم فراوانی داشت».

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (۶۶)

موسی به او (خضر) گفت: آیا از تو پیروی کنم به این شرط که از رشد و هدایتی که به تو آموخته شده به من بیاموزی؟ (۶۶)

بعد از آنکه موسی علیه السلام با خضر علیه السلام، سلام و احوال پرسی به عمل آورد، به او گفت: آیا اجازه میدهی همراه شما باشم تا از علم و دانشی که به شما آموخته شده است مطالبی را اقتباس کنم که در زندگی مرا راهبر باشد؟

مفسران گفته‌اند: در این درخواست که از جانب «حضرت موسی علیه السلام» مطرح شده است، تواضع و فروتنی مشهود است؟ و انسان باید با آموزگار و استاد خود این چنین باشد. در تفسیر «انوار القرآن» آمده است: باید دانست که عالم بودن خضر، دلیل افضلیت وی بر موسی علیهما السلام نیست زیرا گاهی شخص فاضل از شخص مفضول بهره علمی می‌گیرد؛ چنانچه خداوند متعال مفضول را به علمی مخصوص گردانیده باشد که دیگری آنرا نمیداند. گفتنی است که دانش موسی علیه السلام، علم به احکام شرعی بود در حالیکه دانش خضر علیه السلام، علم به بعضی از امور غیبی بود. آری! آموختن موسی از خضر علیهما السلام به معنی افضلیت وی بر موسی علیه السلام نیست زیرا اگر خضر ولی بود موسی

عليهما السلام نبی بود و اگر خضر نبی بود، خداوند متعال موسی علیه السلام را به خلعت رسالت، فضیلت بخشیده بود.

در طلب علم شکیباء باشید:

طلب علم تکایف و مشقت های خاصی خود را دارد که آنرا باید تحمل کرد. موسی علیه السلام به علمی که داشت اکتفا ننمود لذا خانه و کاشانه را با صبر و شکیبایی و امید پاداش از خداوند ترک نمود و زمانیکه با خضر ملاقات نمود به وی گفت: «هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا؟ ٦٦ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٦٧ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ» خُبْرًا ٦٨ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ٦٩ [الكهف: 66-69]. یعنی: «آیا می توانم از پی تو بیایم به این امید که از علمی که به تو داده شده است به من بیاموزی؟ (خضر) گفت: تو هرگز نمی توانی همپای من صبر و شکیبایی کنی، و چگونه می توانی بر چیزی که بر شناخت آن احاطه نداری شکیبا باشی؟ (موسی علیه السلام) فرمود: مرا ان شاء الله شکیبا خواهی یافت و از دستور تو سرپیچی نخواهم کرد».

تواضع و فروتنی در طلب علم:

سفر موسی علیه السلام برای شنیدن سخنان خضر نشانگر تواضع و فروتنی آنحضرت است، همه میدانیم که موسی علیه السلام یکی از پیامبران اولوالعزم است و همه به اتفاق معتقدند که رتبه ایشان از خضر برتر و بالاتر است، و هریکی علمی داشت که دیگری آن را نمی دانست، موسی علیه السلام قدر و قیمت تواضع را درک کرده بود، لذا هیچگاه به علمش مغرور نشده بود، و حب و دوستی برتری جویی و ریاست را از او دور کرد، و هر کس برای خداوند تواضع اختیار کند خداوند به او رفعت و عزت می بخشد.

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٦٧)

(خضر) گفت: تو هرگز نمیتوانی با من شکیبایی کنی! (٦٧)
تفسیر:

ظرفیت افراد برای آگاهی ها متفاوت است، حتی موسی تحمل کار های خضر را ندارد. طوریکه در آیه مبارکه «لَنْ تَسْتَطِيعَ» خضر به موسی گفت: تو هرگز نمیتوانی بر همراهی ام و آموختن از من صبر کنی؛ زیرا در صورت همراهی با من به زودی بر تو اموری آشکار خواهد شد که در پس آنها رموز و اصراری وجود دارد و تو هرگز از آنها سکوت نخواهی کرد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی نمی توانی در مقابل کار من شکیبا باشی؛ زیرا من از جانب خدایم از علم غیب برخوردارم.

وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (٦٨)

و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن حقیقت علم نداری صبر کنی؟ (٦٨)
تفسیر:

باید گفت که: رشد علمی بدون صبر، میسر نیست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: یعنی: چگونه می توانی بر علمی که به حقیقت آن احاطه نداری، صبر کنی؟ زیرا من کارهایی میکنم که به ظاهر از نظر یک فرد عادی هم جزء منکرات است، چه رسد به تو که یک پیامبر هستی و به دقایق امور نظر داری. «تفسیر انوار القرآن»

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (٦٩)

(موسی) گفت: مرا (ان شاء الله) صابر خواهی یافت و در هیچ کاری از تو نافرمانی نمی‌کنم. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَا أَعْصِي»: سرکشی و نافرمانی نمی‌کنم. «أَمْرًا»: فرمان. کار.

تفسیر :

قبل از همه باید گفت که: انسانها میتوانند با صبر و لطف الهی خود را به رشد و کمال حقیقی برسانند. در ضمن نباید فراموش کنیم که: در هر کاری که می‌خواهم آنرا در آینده انجام دهیم، مشیت الهی را نباید فراموش کرد و «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» باید بگوییم. طوریکه حضرت موسی علیه السلام گفت: اگر خدا بخواهد و به امید خدا بر همپایی تو شکایا خواهم بود و اوامرت را نافرمانی نخواهم کرد؛ پس از من شکیبایی خواهی دید و اطاعت از امر. اطاعت از معلّم و صبر در راه تحصیل، ادب و شرط تعلّم است. بدین گونه بود که موسی علیه السلام وعده شکیبایی خود را به مشیت الله متعال موکول کرد زیرا در آنچه که به گردن گرفته بود، بر خودش اعتماد نداشت. البته این شیوه انبیا علیه السلام است که به اندازه چشم به هم زدنی نیز بر خوشتن خویش تکیه نمی‌کنند. «تفسیر انوار القرآن»

رفتار متعلم در مقابل عالم:

موسی علیه السلام به خضر علیه السلام فرمود: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ۖ ٦٩» [الکھف: 69]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و بردبار خواهی یافت و دستوری از تو را نافرمانی نخواهم کرد».

وهم چنین فرمود: «قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي» [الکھف: 76]. «گفت: اگر بعد از این درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی نکن»
ربیع شاگرد امام شافعی رحمهما الله میگوید: از هیبت امام شافعی جرأت نکردم که پیش روی ایشان آب بنوشم در حالیکه ایشان به من نگاه می‌کرد، و امام شافعی علیرغم ضعف جسم از هیبت شدیدی برخوردار بود، گفته شده که: هیبت امام بخاطر رابطه ایشان با خدایش بود، زیرا آنها زمانی که رابطه خود را با پروردگارشان مستحکم کردند و امر خدا را پاس داشتند خداوند نیز هیبت آنها را در قلوب خلایق انداخت.

ابن عباس (رض) میگوید: در دو چیز شک داشتم و می‌خواستم درباره آنها از حضرت عمر (رض) سوال کنم و برای این کار بمدت یکسال دنبال فرصت می‌گشتم که از ایشان درباره دو زنی که علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با هم اتفاق کردند، بپرسم که آنها که بودند، ولی زمان و مکان مناسبی نمی‌یافتم تا اینکه برای ادای مناسک عزم سفر نمود و من نیز با وی همسفر شدم و وقتی به منطقه مر الظهران رسیدم حضرت عمر (رض) برای قضای حاجت تشریف بردند و به من گفت که: برایشان ظرف آبی حاضر کنم، و پس از اینکه رفع حاجت کرد و بازگشت ظرف آب را آوردم و شروع کردم برریختن آب برای ایشان، فرصت را غنیمت شمردم و گفتم: ای امیر المؤمنین آن دو زنی که علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم با هم همدست شدند و تبانی کردند که بودند؟ هنوز سخنم به پایان نرسیده بود که گفت: آن دو زن یکی عایشه و دیگری حفصه بودند.

ابن عمر (رض) میگوید: حضرت ابن عباس (رض) از هیبت حضرت عمر (رض) و احترام به او نتوانسته بود این همه مدت مسئله‌ای را که در ذهن داشت با ایشان مطرح کند و این موضوع در حدیث ابن شهاب آمده است.

وسعيد بن مسيب ميگويد: به سعد بن مالک گفتم: ميخواهم از تو سوالي بکنم ولكن از تو بيم دارم، گفتم: اي فرزند برادرم، از من بيم نداشته باش، اگر ميداني که علمي نزد من هست درباره آن از من بپرس. سعيدبن مسيب ميگويد: گفتم: درباره اين گفته رسول الله صلي الله عليه وسلم: اي علي، آيا راضي نيسي که نسبت به من بمنزله هارون نسبت موسي باشي.

در حديث صحيحي آمده است: «رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى مُوسَى لَوْلَا أَنَّهُ عَجَلَ لَرَأَى الْعَجَبَ وَلَكِنَّهُ أَخَذَتْهُ مِنْ صَاحِبِهِ دَمَامَةٌ» [الكهف: 76]. «قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي» [الكهف: 76]. وَلَوْ صَبَرَ لَرَأَى الْعَجَبَ». يعني: «رحمت خدا بر ما و موسي باشد، اگر عجله نميکرد چيزهاي تعجب آوري ميديد ولكن با رفيقش عهد بسته بود (که اگر بار ديگر از او سوال کرد ميتواند با وي همراهي نکند) اگر صبر ميکرد چيزهاي عجيبي ميديد». در بخاري روايتي از پيامبر صلي الله عليه وسلم آمده است که فرمود: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى، لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا». يعني: «خدا رحمت کند موسي را دوست داشتيم که صبر ميکرد تا خداوند عاقبت کار آنها را برايمان بيان ميکرد».

اطاعت از دساتير معلم:

شايبسته است که متعلم گوش به حرف استاد خویش باشد و درکارها با او مشوره کند و نصايح او را قبول نمايد، همانطوریکه مريض نصايح و رهنمود هاي طبيب دلسوز و تجربه کار را مي پذيرد، و اين اولي تر است.

خضر عليه السلام به موسي عليه السلام گفت: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٦٧» [الكهف: 67]. «تو هرگز نميتواني با من صبر کنی» يعني اي موسي تو توان صبر کردن بر علمي که از من مي بيني رانداري، زيرا علم ظاهر توچنين چيزهايي را نمي پذيرد، و چگونه ميتواني بر کاري که آنرا اشتباه مي بيني شکيبايي کنی و از حکمت و درستي آن باخبر نيسي، و اين همان گفته خضر عليه السلام است که گفت: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِط بِهِ خُبْرًا ٦٨» [الكهف: 68]. «چگونه مي توانی بر کاري که از حقيقت آن بي خبری شکيبا باشی».

واقعيت امر هم همين است که: انبياء عليه السلام نمي توانند از عمل منکر چشم پوشي کنند و چشم پوشي هم در چنين مواردی جائز نيست، يعني بنابر عادت و حکمي که داري مجال سکوتي بر ايشان نيست.

وموسي عليه السلام چون از آينده بي خبر بود و ماهيت کارهاي خضر را نميدانست گفت: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ٦٩» [الكهف: 69]. «اگر خدا بخواهد مرا صبور و شکيبا خواهی يافت».

ولي نتوانست صبر کند در نتيجه اعتراض کرد و پرسيد. امام قرطبي ميگويد: علماء گفته اند: اين سخني بود که موسي؛ گفت، زيرا صبر امري است که به آينده تعلق دارد و شخص نميداند که حال وي در آن چگونه خواهد بود، و نفي معصيت کاري است تمام شده براي او در زمان حال، و استثناء در چنين حالي با عزم و اراده قوي منافات دارد، و يا ميشود اينگونه ميان آنها فرق قائل شد که صبر امري اکتسابي نيست و بر خلاف انجام معصيت و ترک آن، که امري است اکتسابي. والله اعلم.

قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

(خضر) گفت: پس اگر واقعاً همراهی مرا میکنی، پس درباره چیزی از من پرس، تا آنکه خودم از آن با تو سخن آغاز کنم. (۷۰)

تفسیر :

در نهایت امر خضره مصحبتی موسی علیه السلام را پذیرفت، آنگاه قبل از شروع سفر با او شرط گذاشت که در باره‌ی اعمال و تصرفاتش هیچ سؤال و توضیحی نجوید، تا این که خود رازش را آشکار می‌سازد.

در آیه مبارکه ملاحظه مینمایم که: تعهّد گرفتن در مسایل علمی و تربیتی جایز است موسی علیه السلام به منظور رعایت ادب در برابر استاد خود، شرط را از او پذیرفت؛ یعنی درباره‌ی آنچه انجام می‌دهم هیچگونه سؤالی از من نکن تا این که خودم آن را برایت توضیح دهم.

بایدگفت که: سؤال کردن، هم برای خود زمان دارد و شتاب زدگی در سؤال، ممنوع است. **فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱)**

پس هر دو به راه افتادند تا وقتی که در کشتی سوار شدند، تا چون سوار کشتی شدند، (و خضر) آن را سوراخ کرد. (موسی) گفت: آیا آن را سوراخ کردی تا سرنشینان آن را غرق کنی؟ بی‌گمان چیزی ناگوار آوردی (کار ناروا کردی). (۷۱)

تفسیر :

طوری‌که یادآور شدیم که: موسی و خضر علیهما السلام در ساحل بحر به راه افتادند تا این که یک کشتی از کنار آنها گذشت، آنها خضر را شناختند، و از این رو هر دو را بدون کرایه سوار کشتی کردند. وقتی سوار کشتی شدند و کشتی به وسط بحر رسید، خضر تبری را برداشت و یکی از تخته‌های کشتی را شکست.

به قولی: خضر علیه السلام دیوار کشتی را سوراخ کرد تا آن را معیوب گرداند ولی قسمتی را که به آب نزدیک است، سوراخ نکرد تا به غرق شدن کشتی نشینان نه انجامد.

«قَالَ أَخَرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا» موسی به خضر علیهما السلام گفت: «آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی» موسی نتوانست خود را نگهدارد و برآنچه که خضر با کشتی انجام داد، اعتراض نکند لذا این کار خضر را ناپسند شمرد چرا که این کار وی در نگاه اول، به نابودی جانها و اموال می‌انجامید.

سوراخ کردن کشتی، به ظاهر هم تصرف بی‌اجازه در مال دیگری بود، هم زیان و خسارت رساندن بی‌دلیل به مال و جان خود و دیگران، لذا حضرت موسی اعتراض کرد. «لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (71)» واقعا کاری هولناک و بس بزرگ را انجام دادی. روایت شده است که وقتی موسی چنین وضع را دید، لباس خود را در شکاف قرار داد و سپس به خضر گفت: آنان ما را بدون کرایه سوار کشتی کردند و تو در مقابل عمل نیک آنان کشتی آنها را سوراخ کردی تا صاحبانش را غرق کنی؟ این کاری است ناروا که نتوان بر آن شکیبایی ورزید! (تفسیر صفوای التفاسیر).

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲)

(خضر) گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی‌توانی با من صبر کنی؟ (۷۲)

تفسیر :

خضر به او تذکر داد و همان سخن سابق خود را به وی یادآور شد که: گفته بود: «قَالَ إِنَّكَ

لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۖ كَهِفْ» (خضر) گفت: تو هرگز نمیتوانی با من صبر کنی!

قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾

(موسی) گفت: مرا به خاطر آنچه فراموش کردم مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر. (۷۳)

تفسیر :

«تُرْهِقْنِي» رهق: پوشاندن. «لَا تُرْهِقْنِي عُسْرًا لَا تُرْهِقْنِي عُسْرًا»: به من سختی مرساں یعنی بر من سخت مگیر.

موسی علیه السلام عذر میخواد و به خضر گفت: مرا ببخش زیرا شرطی را که میان ما بود فراموش کردم؛ و خلاف شرط عمل کردم و عهد و قرار را فراموش نمودم.

به علاوه بامن درآموزش دهی نرم دل باش و در رفاقت و همسفری بر من سخت مگیر و کار را بر من آسان بگیر. پس از تو خواهان تحمل و قبول عذر هستم.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «این عکس العمل اول از جانب موسی در برابر خضر، به سبب فراموشی وی بود. در این اثنا گنجشکی آمد و در کنار کشتی به دریا نوک زد، خضر به موسی گفت: بدان که علم من و تو در برابر علم خداوند متعال، جز مانند آنچه که این گنجشک از این بحر کم کرد، نیست».

برخی از مفسران می نویسند: نه انبیا فراموش کارند، نه فراموشی قابل انتقاد و مؤاخذه است. بنابر این در جمله‌ی «لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ»، مراد از نسیان، رها کردن قرار تبعیت و سکوت، به دلیل کارهایی بود که به نظر موسی علیه السلام خلاف شرع می آمد.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيََا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتُمْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٧٤﴾

پس [هر دو] به راه خود ادامه دادند، تا به نوجوانی روبرو شدند پس (خضر) او را کشت. (موسی) گفت: آیا انسان بی‌گناه را کشتی، بدون اینکه کسی را کشته باشد؟ البته کار ناپسندی را مرتکب شدی. (۷۴)

تفسیر :

خضر موسی را معذور دانست و این بار از وی چشم پوشید. و از کشتی پایان شدند و به راه خود ادامه دادند. تا به ساحل رسیدند. در ساحل نوجوانی را دیدند که با اطفال دیگر مشغول بازی بود، در این اثنا خضر او را گرفت و به دست خود سرش را از تن جدا کرد و به زمین انداخت، در این وقت موسی علیه السلام گفت: «قَالَ أَ قَتَلْتُمْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ» آیا انسانی بی‌گناه و پاک را بدون این که مرتکب قتلی شده باشد، به قتل رساندی؟ یعنی: بی آنکه کسی را به ناروا به قتل رسانده باشد تا کشتن آن قصاص تلقی شود؟

نفس زکیه: یعنی شخص پاک و بی‌گناه «واقعا کار ناپسندی را مرتکب شدی»

نکرا: یعنی بسیار زشت و ناپسند.

«لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا نُكْرًا» کاری بس ناپسند و بدی را انجام دادی، که سکوت در مقابل آن غیر ممکن است.

شیخ مرحوم صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این مرتبه موسی نه فراموش کرده بود و نه غافل بود، بلکه عمداً خواست از عمل زشت او اعتراض کند، امری که با وجود به خاطر داشتن شرط و وعده، در مقابل وقوع آن نمیتوان صبر کرد. و در اینجا

گفته است: «نُكْرًا»؛ یعنی ناپسند و وبد که از گفته‌ی «إِمْرًا» در آیه‌ی سابق بلیغتر است. (تفسیر صفوة النفاسیر)

قرطبی گفته است: وقتی موسی علیه السلام به خضر گفت: «أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً» آیا نفس پاکي را به قتل رساندي، خضر عصباني شد و شانه‌ي چپ پسر را کند و گوشت آن را برداشت، دید روی استخوانش نوشته شده است: کافر است و هرگز به خدا ایمان نمی آورد. (تفسیر قرطبی ۲۲/۱۱).

قتل پسر جوان توسط خضر علیه السلام:

در صحیحین و ترمذی آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد داستان موسی علیه السلام و حضرت خضر فرمود: «سپس آن دو از کشتی پیاده شدند در حالیکه در ساحل بحر قدم میزدند، خضر چشمش به پسر بچهای افتاد که با سایر اطفال در حال بازی بود، خضر بادست سر آن پسر را از تنش جدا کرد و او را کشت، موسی علیه السلام با دیدن صحنه [به ظاهر دلخراش] گفت: «أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ۚ ۷۴ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۚ ۷۵» [الکھف: 74-75]. «آیا کشتی نفس پاک و بی گناهی را بی گمان عمل بد و زشتی را مرتکب شدی! [خضر در جواب] گفت: آیا به تو نگفته بودم که تو هیچگاه توان صبر پیشه کردن با من را نداری؟» موسی این بار با لحنی عذر سخر از اول گفت: «[ای خضر] اگر از این به بعد درباره چیزی از تو سوال کردم با من همراهی مکن زیرا تو دیگر در قبال من معذوری و میتوانی از من جدا شوی».

موسی علیه السلام نخست فراموش کرد و عذر خواهی کرد زیرا نمیشود فراموشی را مورد مؤاخذة قرار داد و تحت تکلیف قرار نمی گیرد، اما قضیه در بار دوم طور دیگری بود، و خضر هم قبلاً گفته بود: «قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ۚ ۷۰» [الکھف: 70]. یعنی: «اگر با من همراهی میکنی نباید در باره چیزی از من سوال کنی تا اینکه خود درباره آن با تو صحبت کنم».

یعنی تا اینکه من حکمت کارم را برای تو شرح دهم و این راهنمایی و ارشادی بود از جانب خضر برای ادامه همراهی، اگر موسی علیه السلام صبر پیشه میکرد و برای استمرار رفاقت سعی مینمود چیز های عجیبی مشاهده میکرد ولیکن اعتراض های مکرر سبب شد تا آنها از هم دیگر جدا شوند. زیرا موسی علیه السلام قبلاً متعهد شده و گفته بود: «قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي ۖ قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ۚ ۷۶» [الکھف: 76]. یعنی: «اگر از این بعد چیزی از تو پرسیدم با من همراهی نکن زیرا دیگر در قبال من عذری نداری».

و مسلمان باید بر عهده‌ی که بسته پایبند باشد، و محق‌ترین شرط‌هایی که باید به آنها وفا شود آن چیزی است که انبیاء علیهم السلام آن را بر عهده گرفته اند. علامه ابوبکر ابن العربی میگوید: این آیات دلیلی است بر پذیرفتن عذر در اول بار بصورت مطلق، و اقامه حجت و پایان دادن موضوع از بار دوم به بعد.

لازم به تذکر است «شروط هم باید اساسی در کتاب و سنت داشته باشند والا لازم به وفا نیستند گر چه به صد شرط هم برسند» و هم چنین آمده است که: «محق‌ترین شروط به وفا آن شروطی می باشند که با آن همسران را برای خود حلال ساخته‌اید».

پایان جزء پانزدهم

خوانندگان محترم !

در آیات (75 الی 82) ادامه داستان وقصه‌ی موسی علیه السلام و خضر علیه السلام به بیان گرفته میشود.

و در آیات متبرکه که هذا و آیات قبلی ارتباط و پیوند خیلی روشن و واضح است. خداوند متعال به خضر علیهم السلام علم و فضیلت را عطا کرده بود که موسی علیهم السلام از آن اطلاع نداشت، همان گونه که خضر علیه السلام از آن دانشی که موسی علیه السلام مالک آن بود داشت، بی خبر بود.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵)

خضر گفت: [ای موسی!] آیا نگفتم که تو هرگز نمی توانی بر همراهی من شکیبایی کنی؟ (۷۵)

تفسیر :

در آیه مبارکه ملاحظه میشود که: خضر لفظ «لک: به تو» را افزود زیرا سبب عتاب و سرزنش موسی علیه السلام نسبت به سؤال اول وی در اینجا بیشتر و موجب آن قوی‌تر بود چرا که مخالفت موسی علیه السلام یک بار دیگر تکرار شده بود. «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» آیا قبلاً به تو نگفتم که هرگز نمی توانی بر کارهایی که از من می بینی و اسرار آنها را نمیدانی شکیبایی ورزی؟!

مفسران مینویسند: حضرت خضر برای موسی علیه السلام احترام خاصی قایل شده است؛ چرا که در بار اول او را با کاف خطاب مخاطب قرار نداد اما وقتی که در بار دوم به خلاف شرط عمل کرد، او را با عبارت: «لَک» مخاطب قرار داد؛ زیرا در اینجا عذری ندارد، و موسی به خود می‌آید و در می‌یابد که دوباره خلاف وعده کرده است، لذا راه را بر خود بسته می‌بیند و می‌داند که آخرین فرصت و مهلت است.

قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶)

موسی علیه السلام گفت: بعد از این اگر چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من مصاحبت مکن [برای آنکه] از جانب من به عذر قابل قبولی رسیده ای [و برای جدا شدن از من دلیل قاطعی داری]. (۷۶)

تفسیر :

«قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي» موسی مسئولیت بی صبری خود را بر عهده گرفت و به خضر گفت: اگر بعد از این در مورد کاری از کارها چیزی از تو پرسیدم و ایرادی گرفتم دیگر با من همراهی، مصابت و همدمی نکن.

«قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» در مورد ترک رفاقت با من عذر و دلیل داری، و نزد من معذوری؛ زیرا کار بدانجا رسیده است که عذر مرا بخواهی. چون من دوبار خلاف وعده کرده‌ام. گریباز هم از تو سؤال بکنم، این سومین بار خواهد بود که با امر تو مخالفت کرده‌ام. البته این سخن، سخن شخص نادمی است که از عملکرد گذشته خویش پشیمان است.

در جمله: «فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا» آیه مبارکه دریافتیم زمانیکه انسان از یک دیگر جدا میشود، آداب جدای را باید مراعت کند، و قابل دقت است که: هر جدایی، نشانه‌ی کینه و عقده و غرور و تکبر نمی باشد.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتُ لَاتَّخَذْتُ عَلَيْهِ أَجْرًا (٧٧)

پس [هر دو] به راه افتادند تا هنگامی که به مردم قریه رسیدند، از مردم آن غذا خواستند، ولی آنان از مهمان کردن آن دو خود داری کردند، پس در آن قریه، دیواری را یافتند که میخواست فرو ریزد، پس (خضر) آن را [به گونه ای] راست و درست کرد [که فرو نریزد]. (موسی) گفت: اگر میخواستی برای تعمیر آن دیوار، مزدی می گرفتی [که برای خود خوراک فراهم آوریم]. (٧٧)

تفسیر :

«اسْتَطْعَمَا»: غذا خواستند. تقاضای خوراک کردند.

ابن عباس (رض) میفرماید این؛ دهکده عبارت است از انطاکیه، آنها از مردم آن خوراکی از غذا به رسم میهمانی خواستند. ولی مردم این قریه مردمان خسیس بودند و گرسنه را غذا نمی داند و از مهمان پذیرایی نمی کردند. بنابر این از پذیرایی و دادن غذا به آنها امتناع ورزیدند.

«فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ»: در این میان موسی و خضر در آن قریه دیواری را یافتند که نزدیک به سقوط بود.

«فَأَقَامَهُ»: خضر با دستش آن را مسح کرد و کجی؟ دیوار راست و خوب شد.

ملاحظه می داریم که اولیای الهی اهل کینه و انتقام نیستند. گرچه اهالی قریه آنان را مهمان نکردند، ولی خضر به آنان خدمت کرد. و دیوال کج آنان را راست کرد.

طوریکه در حدیث شریف آمده است: «خضر دستش را بر آن دیوار کشید پس دیوار بی درنگ راست شد». و بعضی میگویند: آنرا خراب کرد و دوباره آنرا ساخت. هر دو قول از ابن عباس (رض) روایت شده است.

بناءً از فهم آیه مبارکه در می یابیم که ما باید: نواقص را اصلاح و تعمیر کرد، نه آنکه هرچیز عیب دار را بی ارزش تلاقی نمایم و از ترمیم آن دست برداریم.

«قَالَ لَوْ شِئْتُ لَاتَّخَذْتُ عَلَيْهِ أَجْرًا»: موسی از این عمل خضر تعجب کرد و به وی گفت: کاش در برابر این کار مزدی می گرفتی تا حال که آنها از میهمانی ما امتناع کردند، با آن غذایی می خریدیم.

ملاحظه میشود که موسی علیه السلام از نیکی کردن با نااهل اعتراض کرد.

روایت شده است که موسی به خضر گفت: اینها ملتی هستند که از آنها خوراک خواستیم اما ندادند، از آنها خواستیم از ما پذیرایی کنند اما نکردند، آنگاه تو برای آنها دیوار میسازی. می بایست در مقابل آنها، اجرتی میگریفتی؟

فوائد مترتب از این داستان:

اول: موسی علیه السلام در هجرت به مدین داوطلبانه برای گوسفندان دختران شعیب از چاه آب کشید و خوراکی نخواست و لکن وقتی که با خضر؛ وارد آن آبادی شد طلب خوراک کرد، مفسران میگویند: در سفر به مدین موسی علیه السلام؛ تنها بود و در این سفر با شخص دیگری همسفر بود. و برخی میگویند: چون سفر اول موسی؛ سفر هجرت بود خداوند رنج و مشقتهای آن را بر موسی علیه السلام آسان نمود ولی چون سفر دوم سفری برای آموختن علم و ادب بود تحمل مشقتهای آن را بر عهده خود موسی نهاد.

و گفته شده است: این گرسنگی موسی علیه السلام و ابراز آن شباهت به گرسنگی وی هنگام سفر با همراهش دارد که برای مراعات حال همراهش (یوشع)؛ پس از اینکه از طولانی شدن راه خسته و گرسنه شده بودند، طلب خوراک کرد.

دوم: در این دلیلی است بر اینکه اگر کسی دچار گرسنگی شد و چیزی برای خوردن نداشت لازم است برای سد رمق خود طلب خوراک کند. و اینگونه پیداست که پذیرایی از غریبه‌ها بر آن مردم واجب بوده، لذا خضر و موسی از آنها خواستند که به وظیفه مهمان نوازی خود عمل کرده و از ایشان پذیرایی بعمل آورند.

قتاده میگوید: بدترین ده و آبادی آن است که نه مهمان نواز د و نه حق مسافر را می دانند. سوم: انسان نباید کنار دیواری که مایل به سقوط است نه بنشیند و نه راه برود و اگر راهی جز عبور از چنین مکانی رانداشت باید به سرعت از آنجا عبور کند.

چهارم: برخی به قول مرجوحی معتقدند که خضر؛ ولی است اما نظر صحیح بر آن است که ایشان نبی بوده است. لذا این رخ دادها دلیل کرامات وی میباشد و کرامات اولیاء هم حق است و روایات ثابت شده و آیات بسیاری مؤید این فکر است و کسی جز بدعت گذار و منکر نمیتواند آنها را رد نماید، و ضابطه کرامت هم استقامت بر وحی منزل است.

ولی: صاحب کرامت و نبی صاحب کتاب توصیف گریده است.

پنجم: در این قول خداوند متعال: «لَتُخَذَّتْ عَلَيْهِ أَجْرًا»: [الکھف: 77]. دلیلی است بر جواز گرفتن مزد بر کار و این سنت انبیاء و اولیاء، علیهم صلوات الله اجمعین است.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸)

خضر گفت: [ای موسی!] اکنون زمان جدایی میان من و توست؛ به زودی تو را به تفسیر و علت آنچه نتوانستی بر آن صبر نمائی، آگاه می کنم. (۷۸)

تفسیر :

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یرحم الله موسی، لوددت انه كان صبر حتى يقص الله علينا من اخبارهما: «خدا برادرم موسی را ببخشد، ای کاش! صبر و شکیبایی نشان می داد تا خدا داستان و امر آنان را بر ایمان باز می گفت، اگر با رفیقش صبر می کرد، شگفتی‌ها را می دید» (قسمتی از حدیثی است که شیخان آن را اخراج کرده‌اند).

یادداشت:

سوره کھف جزء پانزدهم آن به پایان میرسد و از آیه «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ...» آیه (79) جزء شانزدهم سوره کھف آغاز مییابد.

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹)

اما آن کشتی از مساکینی بود که در بحر کار میکردند، و (من) خواستم آن را معیوب سازم، چون در پشت سر آنان پادشاه (ظالم) بود که هر کشتی (سالم) را به زور می گرفت. (۷۹) تشریح لغات و اصطلاحات :

«السَّفِينَةُ»: کشتی. «مَسَاكِين»: کسانی که درآمد و دارائی ایشان جوابگوی نیازهای آنان نباشد. شاید هم مراد کسانی باشد که نسبت به دیگران از نظر قدرت ضعیف و ناتوان باشند. خواننده محترم!

خضر خطاب به حضرت موسی علیه السلام افزود: «به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی، آگاه خواهم ساخت».

تأویل: تفسیر، توجیه و بیان دلایلی است که خضر به سبب آن کارهایی را انجام داد که با انکار و استبعاد موسی علیه السلام روبرو شد.

مبحث اول تأویل سوراخ کردن کشتی:

«أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ»: اما داستان کشتی که تخته‌ای آنرا من سوراخ کردم، این کشتی از چند نفر مسکینی که: ضعیف بودند و بر دفع ظلم از خود قدرت نداشتند، که در بحر مصروف کار بودند و به جز آن کشتی مال دیگری در اختیار نداشتند و آن را به مسافران بحری به اجاره میدادند. این اشخاص توان مقابله به ظالمین را نداشتند، آنها از آن کشتی برای کسب و کار استفاده می‌کردند.

«فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا» با سوراخ کردنش خواستم آن را معیوب سازم تا پادشاه ظالم آن را غصب نکند.

«وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ»: و سر راه آنها پادشاهی کافر و ظالمی قرار داشت، «يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (79)» هر کشتی سالم از عیبی را به زور می‌گرفت، بناءً چون این کشتی را معیوب دید آن را فرو گذاشت. نقل است که اسم آن پادشاه هدهد بن بدد، یا جلندی بن کرکر، یا منوار بن جلندی بود. «تفسیر انوار القرآن»

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَحَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾

و اما [آن] نوجوان [که او را گشتم]، پدر و مادرش هر دو مؤمن بودند، پس ترسیدیم که (اگر زنده بمانند) سرکشی و کفر را به آنها تحمیل کند. (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُرْهِقَهُمَا»: بر ایشان تحمیل کند. به طغیان و کفرشان کشاند (کهف / 73).

تفسیر:

خضر علیه السلام به سبب الهام الهی دانست که آن نوجوان از همان بدو امر به کفر گرایش یافته و به زودی کفرش منجر به کفر و گمراهی پدر و مادرش نیز خواهد شد چراکه علاقه مفرط آنان به او، سرانجام به پیروی آنان از او در کفر و طغیان خواهد انجامید. در حدیث آمده است: «پسری که خضر او را کشت کافر بود و اگر زنده میماند، پدر و مادر خود را در طغیان و کفر می انداخت». (تفسیر صفوة التفاسیر).

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾

پس خواستیم که پروردگارشان به عوض او، فرزند پاکتر و مهربان تری به ایشان دهد. (۸۱)

تفسیر:

هدف ما از کشتن او این بود که خداوند به جای آن فرزند، فرزندی بهتر و پاک تر از او را به آنان بدهد «از روی پاکیزگی» یعنی: فرزندی پاک نهادتر در دین، در صلاح و وارستگی از گناهان «و نزدیکتر از جهت شفقت» و مهربانی به پدر و مادرش.

مطابق حکم آیه متبرکه که میفرماید «يُبْدِلُهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ» اگر خداوند چیزی را از مؤمن گرفت، بهتر از آن را به او اعطا میکند. همچنان در حدیث شریف آمده است: «لا يقضي الله للمؤمن قضاء إلا كان خيراً له». «خداوند در حق هیچ مؤمنی قضایی را نافذ نمی‌کند مگر این‌که آن قضا به خیر وی است».

باید گفت که: «زَكَاةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا» تنها پاکی و صلاح فرزندان کافی نیست، باید نسبت به پدر و مادر مهربان باشند. همچنان باید اضافه کرد که: آنچه ارزش است، سلامت، پاکی و محبت به والدین است، نه دختر یا پسر بودن فرزند.

رضایت در برابر قضاء:

بر هر فرد واجب است که راضی به قضاء و قدر خداوند باشد، زیرا فیصله و قضای خداوند در حق مؤمن در آنچه که نمی پسندد برای او بهتر از قضاء فیصله‌ای است که مؤمن آن را دوست دارد، چه که خداوند متعال مصلحت بنده اش را بهتر از خود آن بنده می شناسد.

قتاده میگوید: پدر و مادرش هنگام ولادت وی خوشحال شدند و وقتی که کشته شد ناراحت و غمگین، ولی اگر زنده می ماند سبب هلاکت پدر و مادرش می گشت. از ابن جبیر و ابن جریج روایت شده که: بجای آن پسر بچه خداوند به آنها فرزند دختری عنایت نمود، کلبی میگوید: پیامبری از پیامبران با آن دختر ازدواج کرد و آن دختر پیامبری را به دنیا آورد که خداوند بوسیله آن پیامبر امتی از امتها را هدایت کرد. از ابن عباس (رض) روایت شده که: در عوض دختری بدنیاء آمد که متعاقباً آن دختری پیامبری را بدنیاء آورد.

از این آیه درس آسان گرفتن مصیبت از دست دادن فرزند که جگر گوشه انسان است را فرا میگیریم، و هر کس تسلیم امر قضا شود عاقبت درخشانی را خواهد دید. برای بنده در آنچه که نمی پسندد دو درجه و پاداش نهفته است: درجه صبر و شکیبایی و درجه رضایت و صبر بر هر مؤمنی واجب است و رضایت برای او فضیلت است، در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرموده: «وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ» (روایت ترمذی).

یعنی: «خداوند عزوجل هر که را دوست بدارد او را با ابتلاء به رنج و مصیبتها آزمایش میکند، پس اگر راضی به رضای خداوند گشت خداوند از او راضی میگردد ولی اگر بی‌تابی بیقراری کرد و راضی به رضای خداوند نشد، خداوند از او ناراض و بر او خشم می‌کند».

شیخ عبدالواحد بن زید میگوید: رضایت (در برابر قضاء) دروازه‌ای از دروازه‌های رحمت خدا و بهشت دنیا و استراحت گاه عابدان است.

در صحیح بخاری از ابو هریره (رض) روایتی ذکر شده که میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى مَا لِعِبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ، إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، ثُمَّ اخْتَسَبَهُ إِلَّا الْجَنَّةَ» یعنی: «خداوند عزوجل میفرماید: اگر عزیز و جگر گوشه بنده‌ام از اهل دنیا را از او بگیرم و او صبر نموده و از خداوند امید پاداش داشته باشد چنین بنده‌ای نزد من پاداشی جز بهشت نخواهد داشت». در صحیحین از ام المؤمنین عایشه صدیقہ (رض) روایت شده که میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُصِيبُ الْمُسْلِمَ إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ، حَتَّى الشُّوْكَةِ يُشَاكِّهَا» یعنی: «هیچ رنج و مهنّتی بر سر مؤمن نمی آید مگر اینکه خداوند بوسیله آن گناهانش را می آمرزد حتی اگر خاری به پایش فرو رود».

در حدیث آمده است: «لَا يَزَالُ الْبَلَاءُ بِالْمُؤْمِنِ أَوْ الْمُؤْمِنَةِ فِي جَسَدِهِ وَفِي مَالِهِ وَفِي وَلَدِهِ حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ خَطِيئَةٍ» (روایت امام احمد و ترمذی). «بلا پیوسته بر زن و مرد مؤمن فرود می آید چه در جان و مال و فرزندش تا اینکه نزد خداوند حاضر می شود و دیگر گناهی بر وی باقی نمانده است».

و اگر مؤمن به مصیبتی مبتلا شود برای وی در آن مصیبت سه نعمت است:

1- اینکه به مصیبت بزرگتری مبتلا نشده و دوم اینکه بلایی بود آمدنی و آمد، و سوم اینکه این بلا و مصیبت در دین او نبود.

و بر مؤمن واجب است که در مقابل بلاها مؤدبانه بایستد و استرجاع بخواند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و از کسیکه بر او رحم میکند نزد کسی که بر او رحم نمیکند شکایت نبرد، و بداند که خداوند با علم و عدلش خوشی و راحتی را در یقین و رضایت نهاده و غم و اندوه را در شک و بی قراری.

حفاظت از فرزندان با نیکوکار بودن پدران:

سعید بن مسیب (تابعی مشهور) نمازش را طولانی میکرد و به فرزندش میگفت: سوگند به خدا من نمازم را به این امید طولانی می کنم که از تو حفاظت کنم و این آیه را خواند: «وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» [الکھف: 82]. یعنی: «و پدرشان نیکوکار بود لذا پروردگار تو خواست تا آن دو (یتیم) بزرگ شود و گنجینه خود را بیرون آورند (که این کار و تدبیر) رحمتی از جانب پروردگار بود».

جعفر بن محمد میگوید: پدر ذکر شده در این آیه جد هفتم بوده و مقاتل میگوید: جد دهم آنها بوده است، و خداوند با نیکی پدران نسل و فرزندان آنها را حفاظت کرده است. و این آیه مصداق این گفته رسول اکرم صلی الله علیه وسلم است که ابن عباس (رض) آن را روایت کرده. آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَحْفَظُ اللَّهَ يَحْفَظُكَ» یعنی: «حد و حدود خداوند را رعایت کن تا خداوند از تو حفاظت کند»، پس خداوند بخاطر اطاعت و فرمانبرداری و نیکوکاری انسان از فرزندان و ذریه او حفاظت میکند، و این بصورت عموم است و موارد شاذ و نادری خلاف این عموم هم شاید دیده شود، یعنی چه بسا دیده میشود که پدر و مادر انسانهای شایسته و درستکار باشند و فرزندشان فاسد، مانند کنعان فرزند نوح علیه السلام که کافر بود، و نوح علیه السلام که از پیامبران اولوالعزم خداوند نیز هست از کافر بودن فرزند بی خبر بود و بهمین خاطر فرمود: «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» [هود: 45]. یعنی: «خداوند! فرزندم از اهل و پیروان من است». و در جواب گفته شد: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ» [هود: 46]. یعنی: «[ای نوح او از اهل و پیروان تو نیست]». حسن بصری میگوید: کنعان منافق بود، یعنی به ظاهر مؤمن ولی در واقع کافر بود. علماء میگویند: در این آیه تسلی خاطر است برای مردمی که با وجود درستکار بودنشان فرزندان فاسد دارند.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾

و اما دیوار از دو پسر یتیم بود که در شهر سکونت داشتند و در زیر آن گنجی متعلق به آن دو وجود داشت، و پدرشان (مردی) صالح بود و پروردگار تو خواست که آن دو به سن بلوغ برسند و گنج خود را بیرون بیاورند که این کار رحمتی از جانب پروردگار تو بود و من این کارها را به امر خود نکردم. این بود تأویل (و حقیقت) آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی. (۸۲)

تفسیر :

خضر علیه السلام در مورد مبحث؛ دیواری را که حال فرو ریختن بود و من آنرا بدون اجرت نوسازی کردم، ملکیت دو پسر بچه یتیم از اهالی آن قریه بود که در زیر آن طلا و نقره‌ای متعلق به آن دو جاسازی شده بود، «وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا» پدرشان مردی صالح و پرهیزگار بود، و به خاطر صلاح پدر، خدا گنج را برای آنها حفظ کرد. مفسران گفته اند: صلاح و پرهیزگاری پدران برای فرزندان مفید است «فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا» پس خداوند متعال خواست تا آن دو پسر بچه بزرگ شده، به سن رشد برسند و طلا و نقره را از زیر دیوار بیرون آورند. «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» و این لطفی مسلم از جانب الله متعال به ایشان بود.

خزانه زیر دیوار: «تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا»

این خزانه که در زیر دیوار برای اطفال یتیم مدفون بود، در خصوص آن حضرت ابو الدرداء از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت نموده است که ذخیره ای طلا و نقره بود. (تفسیر قرطبی) ابن عباس (رض) فرموده است که آن لوحی بود از طلا که نصایح مندرجه ذیل در آن کنده شده بودند، و این روایت را حضرت عثمان بن عفان مرفوعاً از رسول الله صلی الله علیه وسلم هم نقل نموده است. (رواه الترمذی والحاکم وصححه از مظهری)

- 1- بسم الله الرحمن الرحيم.
- 2- شگفت از کسی که بر تقدیر الهی ایمان داشته و باز غمگین می شود.
- 3- شگفت از کسی که ایمان دارد که مسؤل رزق خداست، باز بیش از ضرورت در مشقت و مساعی بی مورد مشغول می باشد.
- 4- تعجب از کسی که بر مرگ ایمان دارد و باز چرا خرم و شادان می ماند.
- 5- شگفت از کسی که بر محاسبه آخرت ایمان دارد باز چرا غفلت می ورزد.
- 6- تعجب از کسی که دنیا و دگرگونی های آن را می داند، پس چرا بر آن مطمئن می نشیند.
- 7- لا اله الا الله، محمد رسول الله. (مراجعه شود به: تفسیر معارف القرآن: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی).

«وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» بصورت کل باید گفت که: سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و ساختن دیوار را که از من دیدی با رأی و اجتهاد خود انجام ندادم، بلکه آن را به فرمان و الهام خدا انجام دادم. «ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (82). این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی» یعنی: آنچه گفتم، تفسیر آن کارهایی است که صبر تو از آنها به سر آمد و بر آنها تاب سکوت نیاوردی.

لذا روشن شد که هر سه رویدادی که خضر علیه السلام در آنها دست برد، از باب انتخاب شر آسان‌تر در برابر شر و زیان سنگین‌تر، یعنی رعایت قاعده «یختار اهلون الشرین» بود.

نام گزاری خضر:

امام ترمذی روایتی از ابو هریره (رض) نقل میکند که میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرَ لِأَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْوَةٍ بَيْضَاءَ فَاهْتَرَّتْ تَحْتَهُ خَضِرَاءُ» «خضر بدین سبب خضر نامگذاری شد که بر روی فروه بیضاء (روی زمین) نشست پس ناگاه همانجایی که نشسته بود جنبید و سبز شد». (روایت بخاری)

جمهور علماء بر آنند که خضر علیه السلام در گذشته است، به دلیل این حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم که اندکی قبل از درگذشت خویش فرمودند: «این شب را خوب به خاطر بسپارید زیرا در رأس صد سال بعد از این تاریخ، هیچ یک از کسانی که هم اکنون بر روی زمین زنده‌اند، زنده باقی نمی‌مانند». اما گروهی بر آنند که خضر علیه السلام زنده است زیرا از چشمه حیات نوشیده است.

یادداشت:

علامه شیخ امام قرطبی گفته است: «مطابق آیات و اخبار و به طریق تواتر کرامات اولیاء ثابت و محقق است. و جز انسان بدعتگر و منکر یافاسق و کم دین و منحرف، هیچکس آنرا انکار نمی‌کند. از جمله آیات دال بر تحقق کرامت این که خدا در مورد حضرت مریم خبر داده است که برای وی میوه‌های زمستانی در فصل تابستان و میوه‌های تابستانی در فصل زمستان فراهم شد. و درخت نخل خشک را تکان داد و دارای ثمر گشت، در حالی که مریم پیامبر نبود. و نیز سوراخ کردن کشتی و کشتن آن پسر و برپاداشتن دیوار توسط خضر بر وجود و ثبوت کرامت دلیل است. (قرطبی ۲۸/۱۱).

آخرین وصیت به موسی:

گفته شده: زمانی که خضر علیه السلام رفت تا از موسی علیه السلام جدا شود موسی علیه السلام خطاب به وی گفت: مرا وصیت کن، خضر فرمود: تبسم کننده باش نه خنده کننده، لجاجت را کنار بگذار، و بدون نیاز به جایی مرو، و گناه و خطای خطاکاران را بر آنها عیب مگیر، و بر خطاهایت گریه کن ای پسر عمران. (از کتاب: داستان موسی و خضر، شیخ سعید عبدالعظیم).

آیا خضر علیه السلام تاکنون زنده است؟

برخی از علماء معتقدند که گویا خضر علیه السلام تا هنوز زنده است و از جمله کسانی که مؤید این نظریه هستند میتوان به قرطبی و نووی و ابن صلاح و غیره اشاره کرد. و حکایاتی که صالحین درباره خضر گفته‌اند بی‌شمار است و مدعی‌اند که خضر و الیاس هر سال به حج میروند و اورادی را از آنها روایت میکنند، و در این رابطه به احادیثی از انس (رض) استناد میکنند که صحت آنها به ثبوت نرسیده است، و قوی‌ترین استدلالشان در مورد زنده بودن خضر نشانه‌های تعزیه‌وی هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه وسلم میباشد و این مسئله را امام ابن کثیر این گونه بیان میکند و میگوید:

«امام نووی و غیره در مورد زنده بودن خضر تا الآن و سپس تا قیامت دو قول را ذکر میکنند، و خود امام نووی و ابن صلاح به همین نظریه تمایل دارند و در این باره حکایاتی از گذشتگان ذکر می‌کنند که صحت هیچکدام از آنها ثابت نشده است که مشهورترین آنها همان حدیث تعزیه است که اسنادش ضعیف است.

و به فرض صحت حدیث تعزیه، چگونه میشود یقین نمود که تعزیه کننده خضر علیه السلام بوده و جنی نبوده؟ و در حدیث نیامده است که راویان خضر را دیده‌اند، و حال آنکه خداوند متعال درباره جن میفرماید: «إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» [الأعراف: 27].

وشيخ امين شنقيطي در تفسير اضواء البيان نظريه وفات خضر را ترجيح داده و استدلال هايي بر اين نظريه دارد از آن جمله:

1- ظاهر عموم اين آيه: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّن مَّتَّ فَهُمْ آلَخِلْدُونَ ۚ» [الأنبياء: 34]. يعني: «ما به هيچ بشري بيش از تو عمر جاودان نداده ايم پس آيا اگر تو بميري اينها عمر جاودان خواهند يافت». كلمه «بشر» بصورت نكيره و در سياق نفی آمده كه عموم بشر را شامل ميشود و بالطبع خضر از اين قاعده مستثني نيست.

2- اين گفته پيامبر عليه السلام كه در غزوه بدر اينگونه دعا فرمود: «اللَّهُمَّ إِن تَهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ» (روايت مسلم). «بار الها! اگر اين گروه از اهل اسلام را نابود كني كسي نخواهد بود كه بر روي زمين تو را بپرستد» و اگر خضر بر روي زمين مي بود پس خداوند بر روي زمين عبادت مي شد.

3- پيشگويي پيامبر صلي الله عليه وسلم به اينكه پس از صد سال از شبي كه اين سخن را گفت كسانيكه در آن شب زنده بوده اند ديگر بر روي زمين نخواهند بود و اگر بالفرض خضر عليه السلام در آن لحظه زنده بوده ديگر نبايد پس از صد سال از آن تاريخ زنده بماند.

عبدالله بن عمر (رض) ميگويد: پيامبر صلي الله عليه وسلم در آخر حيات خود شبي پس از اينكه نماز عشاء را بر ما خواند و فارغ گشت، بلند شد و فرمود: «أَرَأَيْتَكُمْ لِيَلْتَكُم هَذِهِ فَإِنَّ عَلَي رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَي ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ» يعني: «از تاريخ امشب تا رأس صد سال ديگر كسي از آنهايي كه بر روي زمين قرار دارند زنده نمي مانند».

ابن عمر (رض) ميگويد: مردم پس از شنيدن اين گفته رسول الله صلي الله عليه وسلم به وحشت افتاده و مسئله را به گونه اي ديگر برداشت كردند، حال آنكه رسول الله صلي الله عليه وسلم منظورش از اينكه پس از صد سال كسي زنده نخواهد ماند كساني بودند كه در آن روز بر روي زمين زندگي مي كردند يعني اين نسل از بين مي روند.

4- اگر خضر عليه السلام تا زمان پيامبر صلي الله عليه وسلم زنده مي بود از پيروان آن حضرت مي بود و در ركاب او مي جنگيد و او را ياري ميداد، زيرا آنحضرت صلي الله عليه وسلم مبعوث براي همه انسانها و جنيان بود و آياتي كه دال بر عام بودن رسالتش است فراوانند مانند اين آيه كه مي فرمايد: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» [158] (بگو: اي مردم! همانا من فرستاده اي خداوند به سوي همه شما هستم، آن (خدايي) كه حكومت آسمانها و زمين از آن اوست، هيچ معبودي جز او نيست، زنده ميكند و مي ميراند، پس به خداوند و پيامبر او (همان) پيامبر درس ناخوانده اي كه به خداوند و گفتار او ايمان دارد، ايمان بياوريد و از او پيروي كنيد، باشد كه هدايت يابيد.

و اين آيه: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» [سبأ: 28]. يعني: «نفرستاده ايم تو را مگر براي همه مردم».

و اگر موسی عليه السلام هم تا زمان بعثت رسول الله صلي الله عليه وسلم زنده ميبود بر وی واجب بود كه از آن حضرت صلي الله عليه وسلم تبعيت كند و هم چنين خضر عليه السلام [چه نبی ميبود و چه ولی] اگر در زمان رسول الله صلي الله عليه وسلم زنده می بود بهترين حالتش اين بود كه نزد پيامبر صلي الله عليه وسلم می آمد و به او ايمان می آورد و

او را نصرت می داد و نمی گذاشت که دست هیچ دشمنی به او برسد، اگر خضر ولی باشد پس صدیق از او افضلتر است و اگر نبی باشد پس موسی علیه السلام از او برتر است. و آنچه را که بصورت قطع و یقین میتوان در باره خضر علیه السلام از نگاه دین دانست همین است.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در پی بازگشت از سفر معراج نماز صبح را بر انبیاء علیهم السلام امامت نمود، و می دانیم که عیسی علیه السلام پس از نزول در آخر الزمان با حکم شریعت اسلام حکم میکند و نه از آن دوری میکند و نه از چهار چوب شریعت محمدی خارج میشود در حالیکه ایشان از پیامبران اولوالعزم هستند پس نظریه وفات خضر علیه السلام، شباهت بیشتری به صحت و درستی دارد، اگر چه عقیده بعضی از علماء بر خلاف این پندار است در پایان آنچه را که باید گفت این است که: علماء و مشایخ نزد ما محبوب اند ولی حق از همه محبوبتر.

خوانندگان محترم!

در آیات (83 الی 98) داستان و قصه ذوالقرنین، و سفرهای سه گانه او به شرقمیان، و داستان یاجوج و ماجوج و ساختن سد، به بیان قرار گرفته است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳)

و از تو درباره «ذو القرنین» می پرسند؛ بگو: به زودی بخشی از سرگذشت او را [به وسیله آیاتی از قرآن] برای شما بازگو خواهم کرد. (۸۳)

تفسیر:

ای پیامبر! کافران از تو درباره پادشاه نیکوکار، ذوالقرنین می پرسند؛ که وضع و داستانش چگونه بود؟

«قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا»: در جواب شان بگو: که داستان و خبر درست و صحیحی که عبرت و اندرزی برای تان باشد در قالب قرآن و وحی از آن با خبر و بازگوخواهم ساخت.

ذوالقرنین کیست؟

«ذوالقرنین» پادشاهی نیکوکار بود که خداوند در زمین به او قدرتی بسیار داده بود و اسباب و لوازم حکومت و پیروزی را برایش فراهم کرده بود. او حاکمی نیرومند و عادل بود. فهمیده و دوراندیش بود و در سرزمین به آبادانی و عمران می پرداخت. او مملکت را به رشد و ترقی میرساند و مردم را به امنیت و آسایش. با مردم رفتاری نیکو و مهربانانه داشت و به همین خاطر بود که مردم نیز او را از خود می دانستند و از او پیروی و اطاعت می نمودند.

ذوالقرنین بنا بر بعضی از روایات، همان اسکندر فرزند فیلیپوس یونانی (330 ق. م) بانی شهر اسکندریه است که تمام دنیا را تصرف کرد. اما اشکال این قول در این است که این اسکندر، کافر و شاکرد ارسطو بود.

به روایت دیگری: ذوالقرنین ابوکرب حمیری است که او نیز جهانگشا بود. و به قولی: ذوالقرنین فرشته ای از فرشتگان است. به قولی دیگر: او «سایرس 599 ق. م» است که شرق و غرب دنیا را به زیر فرمان خویش درآورد. ولی بنابر تحقیق مولانا ابوالکلام آزاد، او کورش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) است. به هر حال، نص قرآنی در باره شخصیت ذوالقرنین و زمان و مکان وی چیزی نمی گوید زیرا هدف، عبرت گرفتن از داستان اوست

و این هدف، با همین مقدار برآورده می شود، هر چند که صاحب تفسیر «الاساس» تحقیق مولانا ابوالکلام را از همه اقوال در این باره قوی تر دانسته است. از جمله دلایل مولانا ابوالکلام این است که: از کورش در ایران تمثالی به دست آمده که دارای دو شاخ و دو بال می باشد. همچنین تحقیق او نشان می دهد که کورش، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را در نوردید و در تنگه «داربال» سدی نیز بنا کرد که هم اکنون در کوه های قفقاز موجود است و از جانبی او به دین حقیقی زردشت یعنی به خدای یگانه و روز آخرت مؤمن بود.

وجه تسمیه او به ذی القرنین:

تعدادی از مفسران طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: «ذو القرنین همان اسکندر یونانی» است که پادشاه شرق و غرب شد. و به این سبب به ذو القرنین موسوم شد که پادشاهی مؤمن بود و خدا او را بر روی زمین مسلط گرداند و عدالت را به کار گرفت و پادشاهی مصلح بود و در فاصله ی بین حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم حکومت میکرد. (تفسیر کبیر ۱۶۴/۲۱).

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر مینویسد که: راجح این است که ذی القرنین یکی از پادشاهان مسلمان یمن است.

روایت شده است که چهار نفر بر کوهی زمین حکومت داشتند: دو نفر مؤمن و دو نفر کافر. دو نفر مؤمن عبارتند از حضرت سلیمان و ذو القرنین. و دو کافر عبارتند از نمرود و و بخت النصر. (البحر ۱۵۷/۶).

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: نگارش تاریخ مقصود نیست. بلکه مراد عبرتی است که از داستان ذوالقرنین گرفته میشود. عبرت نیز تحقق پیدا می کند بدون این که به تعیین زمان و مکان در اغلب اوقات نیازی باشد.

تأریخ مدون، شاهی را به نام اسکندر ذوالقرنین می شناسد. اما قطعاً اسکندر ذوالقرنین شخصی نیست که در قرآن به نام ذوالقرنین مذکور افتاده است. چه اسکندر یونانی شخص بت پرستی بوده است. اما این شخص که قرآن از او صحبت میکند مومن به خدا و یکتاپرست است و به قیامت و روز رستاخیز و آخرت باور دارد.

ابوریحان بیرونی ستاره شناس مشهور در کتاب «الآثار الباقية عن القرون الخالية» میگوید: ذوالقرنین مذکور در قرآن از قبیله حمیر است آنگونه که از اسم او پیدا است. شاهان حمر با «ذو» ملقب بوده اند، از قبیل: ذونواس و ذو یزن. نام ذوالقرنین ابوبکر فرزند افریقای اش بوده است. او لشکریان خود را از ساحل بحر روم گذراند. در این سیر و سفر از تونس و مراکش و جاهای دیگری جز آنها عبور کرد. شهر افریقیه را ساخت و سراسر آن قاره به نام آن شهر افریقا گفته شد. او را ذوالقرنین نامیده اند چون به دو قرن آفتاب یعنی مشرق و مغرب رسیده است.

چه بسا این سخن درست باشد، ولی ما وسائل نقد و سره سازی آن را در دسترس نداریم. بدان خاطر که ممکن نیست بتوان در تاریخ مدون درباره ذوالقرنینی که قرآن گوشه ای از سرگذشت او را ذکر کرده است پژوهش کرد، همچون بسیاری از داستانهای وارده در قرآن، مثل داستانهای قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و جز آنان. زیرا تاریخ نوزاد تازه به دنیا آمده ای با مقایسه با عمر انسانها است. پیش از این تاریخ مدون حوادث و رخدادهای

فراوانی روی داده است که تاریخ از آنها چیزی نمی داند. لذا تاریخ نمی تواند از آنها خبری بدهد!

اگر تورات از تعریف و افزایشها سالم و برکنار می ماند، می شد آن را مرجعی دانست و در چیزی از این حوادث و رخدادها بر آن اعتمادکرد. ولیکن تورات با افسانه‌هایی احاطه گردیده است که شکی در افسانه بودن آنها نیست. همچنین از روایت‌هایی پرگردیده است که بدون شک افزون بر اصل توراتی است که از طرف یزدان نازل گردیده است. دیگر تورات منبع مورد اعتمادی برای داستان‌هایی باقی نمی ماند که در آن ذکر شده است.

در این صورت جز قران باقی نمی ماند، قرانی که از تعریف و تبدیل محفوظ است. قران یگانه منبع داستان‌های تاریخی مذکور در آن است و بس. مفسران و مؤرخان در وجه تسمیه او به ذی‌القرنین نضریات و تفصیلی مختلف تحریر داشته اند از جمله:

عَلَّت تسمیه او به ذوالقرنین شاید این باشد که مشرق و مغرب جهان آن روزی را تسخیر نمود و عرب‌ها به آن «قَرْنِي الشَّمْسِ»: یعنی دو شاخ آفتاب می‌گویند. یا بدین علّت بوده است که کلاه خودی بر سر نهاده است که دو شاخک داشته است. او شرق و غرب زمین را درنوردید.

به آغازگاه تابش آفتاب از جهت مشرق و غروبگاه آن در بحر از جهت مغرب رسید و همه عالم را به تسخیر خویش در آورد. یا سرش دو شاخک یا دو برجستگی داشت. یا تاجش دارای دو شاخک بود. و با آنکه مفسران در ایمان و صلاحش اتفاق نظر دارند اما صحیح آن است که او پیامبر نیست.

«قرن»:

«قرن»، دارای دو معنا می باشد: یکی دوران طولانی و دیگری به معنای شاخ حیوان، و ذوالقرنین را از آن جهت بدین وصف نامیده‌اند که یا حکومت طولانی داشته و یا آنکه دو رشته موی خود را مثل دو شاخ می بافته و یا روی کلاه او دو شاخک قرار داشته است. همچنین ممکن است مراد از «قرنین» شرق و غرب جهان باشد، «چنانکه عرب‌ها می گویند: «قرنی الشمس» یعنی دو شاخ آفتاب که مراد شرق و غرب عالم است. از اینکه او به تمام شرق و غرب عالم سلطه پیدا کرده بوده به «ذوالقرنین» شهرت یافت. خواننده محترم!

در مورد اینکه چرا ذوالقرنین نام دارد؟ امکاناتش چه بوده، محدوده‌ی حکومتش کجا بود؟ طول و عرض و مشخصات سدی که ساخت چه بود؟ چه زمانی بود؟ آیا این سد همان دیوار چین است یا نه؟ سخنان بسیاری بیان شده و بحث در جزئیات آن چندان مفید نیست. باید دنبال هدف‌ها رفت، نه مسائل جزئی که در آنها هیچ فایده‌ای دیده نمی شود. شأن نزول آیه:

الف: قتاده گفته است: یهود در باره‌ی ذوالقرنین از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند، آنگاه که آیه‌ی «وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ...» نازل شد. (اسباب نزول ۱۷۲).

ب: امام مجاهد گفته است: یک نفر نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! من صدقه میدهم و صله‌ی رحم را به جا می‌آورم و اینها را فقط به خاطر جلب رضایت خدا انجام میدهم. مردم عمل مرا باز می‌گویند و مرا ستایش میکنند و مسرور میشوند و به خود می‌بالم. پیامبر صلی الله علیه و سلم سکوت کرد و چیزی نگفت. آنگاه الله متعال آیه: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» نازل شد. (تفسیر قرطبی ۷۰/۱۱).

إِنَّا مَكْنَأُ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآيِنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾

ما به او در زمین، قدرت و تمکن دادیم و از هر چیزی [که برای رسیدن به هدف هایش نیازمند به آن بود] وسیله ای به او عطا کردیم. (۸۴)

تفسیر :

یعنی ما به ذوالقرنین در روی زمین قدرت و نفوذ و برتری دادیم؛ با اسباب و تمهیداتی که برایش فراهم ساختیم، آن‌گونه که او در روی زمین امکان و دسترس تمام داشت تا هر کجاکه بخواهد برود و هرگونه که بخواهد عمل کند.

فَاتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾

(راه شمال را درپیش گرفت و) از وسیله (و ابزار ممکن) استفاده کرد. (۸۵)

تفسیر :

ذوالقرنین راهی را درپیش گرفت که برایش میسر گردید، و رهسپار غرب شد. مفسر «تفسیر انوار القرآن» می نویسد: «فَاتَّبَعَ سَبَبًا؛ پس در پی سببی افتاد یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به محل غروبگاه آفتاب برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که کارهای ذوالقرنین همه در بند اسباب بود، نه از باب خرق عادت.

یعنی ذوالقرنین از آن وسایل کار گرفت و آن راه‌ها را با جدیت و نیرومندی و با همت و تکلیف اور تعقیب کرد.

در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال بر همه‌ی هستی و اسباب طبیعی، حاکم است و به هر کس بخواهد مکنّت و قدرت می دهد. «مَكْنَأُ لَهُ» ولی بهره برداری صحیح، در سایه‌ی حسن نیت و حسن تدبیر انسان است.

«فَاتَّبَعَ سَبَبًا» مهم‌تر از داشتن امکانات و قدرت، خوب استفاده کردن است. از تاریخ زندگی ذوالقرنین معلوم میشود که وی علاوه بر داشتن امکانات، از دانش بکارگیری اسباب خوبی نیز برخوردار بود.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾

تا زمانی که به محل غروب آفتاب رسید، آن را چنین یافت که (گویی) در چشمه دارای گل سیاه فرو میرود، و در آن نزدیکی قومی را یافت. گفتیم: ای ذوالقرنین! (اختیار داری) یا عذاب (شان) می دهی و یا به آنها خوبی و احسان می کنی؟ (۸۶)

تفسیر :

چون ذوالقرنین به محل غروبگاه آفتاب رسید در دید چشمی، چنین به نظرش آمد که گویی آفتاب در چشمه‌ای گرم، گل آلود و سیاه غروب می‌کند.

امام فخر رازی گفته است: وقتی ذوالقرنین به مغرب رسید و درمقابلش اثری از عمارات نیافت، دید آفتاب گویا در چشمه غروب می‌کند و چنین چشمه‌ای تیره می‌باشد، اگر چه درحقیقت چنین نبود، همان طور مسافر بحری تصور میکند که آفتاب در بحر را طوری می‌بیند که گویا در بحر غرق می‌شود؛ زیرا ساحل را نمی‌بیند، در صورتی که آفتاب در ورای بحر غروب می‌کند. (تفسیر کبیر ۱۶۶/۲۱).

«حمئه»: گل آلود سیاه. به قولی: چون ذوالقرنین به ساحل اقیانوس رسید، به نظرش چنین آمد که آفتاب در آبی گل آلود و سیاه غروب می‌کند.

در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است: مغرب الشمس، جائی است که بیننده آفتاب را می‌بیند در آنجا پشت افق نهان می‌گردد. مغرب هم با توجه به مکانها مختلف میشود. برخی از جاها بیننده چنین می‌بیند که آفتاب پشت‌کوه غروب میکند. در جای دیگری چنین می‌بیند که در آب غروب میکند، همان‌گونه که در اقیانوسهای فراخ و- در ابحار وضع بدین شکل است. گاهی نیز بیننده چنین می‌بیند که آفتاب در میان ریگ ها غروب میکند، همان‌گونه که در بیابانهای وسیع وبدون موانع که تاجش کار میکند سینه کشیده است وگسترش یافته است وضع بدین منوال است.

ظاهراً از نص آیه قرآنی چنین معلوم میشود که: ذوالقرنین به سمت غرب بار سفر بر بسته است تا به نقطه‌ای در ساحل اقیانوس اطلس رسیده است و چنین دیده است که آفتاب در آب غروب میکند. آنجا را بحر تاریکی‌ها نیز نامیده‌اند و گمان برده‌اند خشکی در آنجا به پایان میرسد.

أرجح این است که آنجا مصب یکی از رودخانه‌ها بوده است، جائی که گیاهان زیادی می‌رویند و پیرامون گیاهان گل لزوج و چسبنده است و لجنزار سیاه و بد بوئی را تشکیل می‌دهند، و برکه‌هایی در آنجا یافته میشوند، گویا چشمه‌های آب هستند... ذوالقرنین آفتاب را دید در آنجا غروب میکند: «وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ».

به نظرش آمد که آفتاب گویا در چشمه گل آلود تیره رنگی فرو می‌رود. اما برای ما دشوار است که خود مکان را معین کنیم. چرا که نص قرآنی آن را مشخص و محدود نفرموده است. منبع مورد اعتماد دیگری هم در دسترس نداریم تا در تعیین مکان بر آن تکیه کنیم. هر سخنی جز این هم محل اعتماد نبوده و از لغزش در امان نیست، چون به منبع صحیح و درستی استناد نمی‌جوید.

«وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا» در کنار این لجنزار سیاه و بدبو، ذوالقرنین قومی را یافت: «قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» به طریق الهام پروردگارش به وی دستور داد ای ذوالقرنین! هرگاه آنها به الله ایمان نیاورند؛ یا به قتل، یا به اسارت عذاب‌شان نماید و یا هم با آنان روش بهتری در پیش گیرد؛ همچون دعوت‌شان به راه هدایت همراه با نرمی و بردباری.

مفسران در این مورد در تفاسیر خویش می‌نویسند: آن قوم کافر بودند. از این رو الله متعال ذوالقرنین را مخیر کرد که یا آنها را به قتل برساند و یا نسبت به آنها راه نیکي را پیش گیرد و آنها را به اسلام بخواند.

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكَرًا ﴿٨٧﴾

ذوالقرنین گفت: اما هر که [باکفر، فساد و گناه] ظلم کند، او را عذاب خواهیم داد باز در آخرت به سوی پروردگارش برگردانیده میشود و او (الله نیز) او را عذاب بسیار سخت می‌دهد. (۸۷)

تفسیر :

ذوالقرنین به امید توبه‌ی ظالمان بود بناءً در مجازات‌شان عجله و شتابی بخرج نداد. «مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ» ذوالقرنین گفت: اما هر کس به خداوند متعال کفر ورزد، به زودی در دنیا مجازاتش خواهم کرد.

از کلمات «نُعَذِّبُهُ، فَيُعَذِّبُهُ» در آیه مبارکه معلوم می‌شود که عذاب دنیا، مانع مجازات در آخرت نیست. «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ» به زودی در دنیا مجازاتش خواهم کرد سپس روز قیامت هنگامی که به سوی پروردگار باز گردد، او وی را در آتش جهنم به طور همیشه جاوید عذاب خواهد کرد.

«عَذَابًا نُّكَرًا» «عَذَابِي سَخِطَ» نکرا: یعنی: بسیار سخت و دشوار. باید گفت که: عذاب دنیوی، شناخته شده و معلوم است، ولی عذاب آخرت ناشناخته است. که الله متعال ما را از آن نگاه دارد.

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸)
و اما کسیکه ایمان آورد و کار شایسته انجام داد، پس (در آخرت) پاداشی نیکو دارد، و ما به امر خود در باره او سخن آسان خواهیم گفت. (۸۸)

تفسیر :

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: رهبران الهی باید بادر نظر داشت قوانین آسان بر مردم، حکومت کنند. برخورد شدید با ظالمان و نرمش با مؤمنان، شیوه‌ی رهبران الهی است. وظیفه رهبر و حاکم الهی، اجرای عدالت و مبارزه با ظلم و آسان کردن مقررات اجتماعی است.

در تشویق و پاداش باید سرعت گرفت، ولی بالعکس در مجازات و عذاب نباید عجله صورت گیرد. زیرا حرف «سین» در «سَنَقُولُ» نشانه تسریع و حرف «سوف» نشانه تأخیر و معنایی است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا» و در دنیا کار را بر او آسان می‌گیریم و تکلیف شاق و سخت را بر او فرض نمی‌کنیم بلکه تکلیف آسان و میسر از او می‌طلبیم.

پادشاه عادل ذوالقرنین، طریقه‌ی دعوت آنها را به نیکی برگزید. پس هر کس ایمان آورد در دنیا با او به نیکی عمل میشود و در آخرت به بهشت وارد میشود و خداوند او را یاری خواهد داد و کارش را آسان خواهد کرد و هر کس بر کفر ماندگار شود در دنیا و آخرت شکنجه خواهد دید.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا (۸۹)

سپس از اسبابی (که در اختیارش بود) استفاده کرد. (۸۹)

تفسیر :

در تاریخ بشریت دیده میشود که: شخصیت‌های متعهد و صالح دارای پیگیری و پشت کار اند، با داشتن همه نوع امکانات رفاهی، برای نجات محرومان و گسترش عدالت حرکت میکنند. ذوالقرنین، پس از سفری به سوی غرب و اقامه‌ی نظام عادلانه دینی در میان ساحل‌نشینان، یکجا با سر بازان به سوی مشرق بازگشت تا از وسایل و اسبابی که الله

متعال به وی بخشیده بود، با تمام جدیت از آن کار گیرد. رسالت مهم همانا؛ هدایت و خدمت به مردم است، فرق نمیکند که: در شرق باشد و یا هم در غرب.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَيَّ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا ﴿٩٠﴾

تا اینکه به محل طلوع آفتاب رسید(و) دید که آفتاب بر مردمانی می تابد که برای آنها در برابر تابش آن پوشش و لباسی قرار نداده‌ایم. (۹۰)

تفسیر :

«مَطْلِعُ الشَّمْسِ»: هدف از آن قسمت شرق جهان معمور آن روزی است.

«سِتْرًا»: پرده و پوشش. مراد جامه یا خانه است.

و چون ذوالقرنین به طلوع گاه آفتاب رسید. از جهت مشرق به آخرین نقطه‌ی معموره رسید که بیننده تصور می کند آفتاب از آنجا طلوع می کند. یعنی: به اولین منطقه‌ای از زمین رسید که آفتاب د از آن برمی‌آید.

«وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَيَّ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (90)» در آنجا اقوامی را یافت که لباس، سقف و بصورت کل هیچ پوششی به تن نداشتند تا آنها را از حرارت آفتاب محفوظ بدارد. مؤرخان مینویسند که حتی؛ درختی هم وجود نداشت که ایشان را از آزار آفتاب سایه‌بان باشد. بصورت کل آنان قومی پابره‌نه، لوچ و عریان هستند که در پناه ساختمان و آبادی‌ای قرار ندارند.

(مانند ساکنان برخی از نواحی کشور سودان و اواسط آفریقای امروزی.) وقتی آفتاب طلوع میکرد وارد چُقری ها و پناه‌گاه ای شان میشدند، و هنگام غروب آفتاب برای کسب و کار بیرون می آمدند. بصورت کل گفته میشود که آنها در سرزمینی بودند که ساختمانی در آن یافت نمیشد و آنها را زنج میگفتند. (زاد المسیر ۱۸۷/۵ و طبری ۱۴/۱۶).

كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿٩١﴾

اینچنین بود (داستان قدرت ذی القرنین) و به راستی ما از آنچه در اختیار داشت (و انجام می داد) کاملاً آگاه بودیم. (۹۱)

تفسیر :

«كَذَٰلِكَ»: همان‌گونه رفتار کرد. یعنی: مؤمنان مشرق زمین را رها کرد و کافران آنجا را به قتل رساند، همان‌گونه که در حق مردمان مغرب زمین چنین کرده بود. یا این که: این چنین بود کار ذوالقرنین.

«كَذَٰلِكَ وَ قَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا»: خداوند متعال بر آنچه که نزد ذوالقرنین از اسباب و آلات نظامی و لشکر و غیره بود، آگاهی کامل داشتیم. «أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا»: (بازگویی سفرهای ذوالقرنین و حوادث و گفتگوهای او بامردم، نمونه‌ای از احاطه‌ی علمی خداوند است.) هدف این است که: کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به‌جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق سنج آگاه، علم هیچ کس دیگر به آن احاطه نداشت.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾

سپس از سبابی (که در اختیارش بود) استفاده کرد. (۹۲)

تفسیر :

برای مردان خدا، توقف از فعالیت و فراغت و باز نشستگی معنی ندارد. بناءً سپس ذوالقرنین بابه کارگیری نیرو، تجهیزات و وسایلی که حق تعالی به وی بخشیده بود با همت و پایداری مسیرش در راه سوم در بین مشرق و مغرب از جنوب به سوی شمال است را درپیش گرفت که از سمت شمال او را به کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده می‌رساند.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳)
تا آن که در میان دو بند (کوه) رسید. و در ورای آن دو بند، قومی را یافت که که هیچ سخنی را به آسانی نمی فهمیدند. (۹۳)

تفسیر :

«السَّدَّيْنِ»: تننیه سدّ، به معنی مانع و حاجز، و گاهی به کوه گفته میشود. هدف از دو کوه سلسله جبال سرزمین قفقاز میان دریای خزر و دریای سیاه است.

«بَيْنَ السَّدَّيْنِ»: شاید مراد تنگه «داربال» باشد که در نقشه‌های موجود، میان «وادی کیوکز» و «تفلیس» نشان داده می شود.

«مِنْ دُونِهِمَا»: جدای از مردمان مغرب زمین و مردمان مشرق زمین. در جلو آن دو کوه. در فراسوی آن دو کوه.

مفسران بدین باور اند که این دو سد، دو کوه در ناحیه ارمنستان و آذربایجان است، طبری گفته است: سد عبارت است از حایل بین دو چیز و در اینجا عبارت است از آن دو کوه که حایل بین آن دو منطقه گشته است.

و ذوالقرنین در بین یاجوج و ماجوج مانع و حائلی بنا نهاد تا شر آنها را از آن قوم کم کند و قطع نماید.

«وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (93)»: در فراسوی آن دو کوه باقومی عقب افتاده روبرو شد که تقریباً سخن دیگران را نمی فهمیدند. این قوم زبان مخصوص به خود را داشته و به فهم سخن مردمان دیگر نزدیک نبودند.

مفسران گفته اند: آن قوم به دلیل این که زبان عجیب و غریبی داشتند و دیر مطلب را متوجه می شدند و کمتر با دیگران اختلاط داشتند، حرف دیگران را درک نمی کردند و جز به وسیله مترجم زبانشان فهمیده نمی شد.

صاحب «المنیر» میگوید: «این قوم از صقالبه اند که در شرق بحیره سیاه در سدی استوار و منبع میان دو کوه نزدیک شهر «باب‌الابواب» یا «دربت» در کوهی به نام «قواقف» زندگی میکنند و جهانگردان قرن حاضر آن را کشف کرده اند. «تفسیر انوار القرآن».

خواننده محترم !

در سورة کهف ما شاهد سه حادثه هستیم که: در هر سه، آن حرکت و هجرت وجود دارد: هجرت اصحاب کهف، هجرت حضرت موسی علیه السلام برای دیدار خضر، و هجرت ذوالقرنین؛ اولی هجرت برای حفظ ایمان است، دومی برای تحصیل دانش و سومی برای نجات محرومان می باشد.

قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴)

گفتند: ای ذوالقرنین! همانا یاجوج و ماجوج سخت در این زمین فساد میکنند، آیا ممکن است ما مزدی برای تو قرار دهیم که میان ما و آنها سدی ایجاد کنی؟ (۹۴)

تفسیر :

«خَراج»: چیزی است که از زمین خارج می شود، و «خَرَج» به آنچه از مال خارج می گردد گفته می شود.

آن قوم به ذوالقرنین گفتند: ای ذوالقرنین! درحقیقت دوقبیله یأجوج و مأجوج؛ با کشتار، اسارت، ستم، تسلط زور گیرانه بر اموال مردم و راهزنی، در زمین فساد می کنند. یاجوج و ماجوج - دو قبیله بودند که خلقتی نامتوازن داشتند، بعضی از آنها بسیار بلند قد و بعضی بسیار کوتاه قد بودند. (این مطلب از علی و ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است صفوة التفاسیر).

«قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» گفتند: ای ذوالقرنین! این تعبیر مفید آن است که ذوالقرنین سخنان شان را فهمید و سخن خویش را نیز به آنان فهماند.

به قولی: فهمیدن سخنان از سوی ذوالقرنین از جمله اسبابی بود که خداوند متعال به او داده بود.

به قولی دیگر: آنها این سخن را به ترجمان شان گفتند تا او به ذوالقرنین بگوید: مفسران در تفاسیر خویش مینویسند؛ قوم یأجوج و مأجوج، قوم آدم خوار بودند، در بهار بیرون می آمدند، هر سبزه و علفی را می خوردند و هر گیاه خشکی را با خود می بردند.

«فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا»: این قوم به ذوالقرنین پیشنهاد کرد؛ آیا می توانیم قسمتی از اموال خود را به عنوان مالیات در اختیار شما قرار دهیم.

«عَلِي أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا» (94): تا سدی بزرگی بسازی که ما را از شر و جلو هجوم یأجوج و مأجوج مصون بدارد.

خواننده محترم!

قصه ها، حوادث و داستانهای قرآنی چه زیبا و آموزنده اند؛ بطور مثال در آیه 77 همین سوره خواندیم که قومی حاضر نشدند حتی لقمه نانی به دو پیامبر (موسی علیه السلام و خضر علیه السلام اعطا نمایند، ولی در این آیه مبارکه، در یافتیم که قوم حاضر شدند و خودشان پیشنهاد داند تا غرض دفع خطر و دفع مظالم و هجوم قوم یأجوج و مأجوج حاضرند سرمایه گذاری کلان در اختیار ذوالقرنین قرار دهند.

در این شکی نیست هر جا مردم احساس ضرورت کنند، سرمایه گذاری هم می کنند. در البحر آمده است: بدین ترتیب مؤدبانه از او درخواست کرده اند که بذل مال را از آنان بپذیرد. (البحر ۱۶۴/۶).

از جانب دیگر از فحوای آیه مبارکه با زیبایی خاصی در یافتیم که: نیاز به امنیت بیش از مسکن و لباس است. «نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَي أَنْ تَجْعَلَ... سَدًّا»: انسانهای که در برابر آفتاب، سایه بان و لباس نداشتند، از ذوالقرنین امنیت خواستند، نه لباس و سر پناه.

همچنان از فحوای آیه مبارکه دریافتیم: در جوامع انسانی، امنیت و آسایش نسبت به نان و لباس از اهمیت خاص و بخصوص برخوردار است.

مختصری در مورد قوم یأجوج و مأجوج:

یأجوج و مأجوج نام اقوامی است که به احتمال قوی در مغولستان فعلی چین زندگی بسر می بردند. نام قبیله یأجوج و مأجوج فقط دو بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است، یکی در این سوره مبارکه و دیگری در آیه 96 سوره انبیاء طوریکه میفرماید: «حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» تا آن زمانکه (راه بر) یأجوج و مأجوج گشوده شود و آنان از هر بلندی بتازند و به سرعت عبور کنند.

اکثریت مفسران و مؤرخان، با استفاده از قرائن موجود بدین باور اند که: مراد از یاجوج و ماجوج همان قبایل مغول و تا تار می باشند.

ابن کثیر میگوید: یاجوج و ماجوج دو طایفه ترک تبار و از سلاله آدم هستند. (بعضی گفته‌اند که این دو قبیله از کشور چین بر می خیزند و آنچه این فرضیه را تقویت میکند این است که نژاد ملت چین و ملت ترک یکی است و حتی در اشکالشان نیز به یکدیگر شباهت فراوانی دارند والله اعلم).

برخی دیگری از مفسران میفرمایند: یاجوج و ماجوج دو قبیله از بشر و به قولی از طایفه اُتراکانند. فساد افگنی‌شان در زمین بنا به روایتی: عبارت بود از ظلم، جفاجویی، کشتار و دنبال کردن سایر راه و روش‌های فساد آلود. نقل است که آنان در فصل بهار بیرون می‌آمدند و هیچ سبزه‌ای را نمی‌گذاشتند مگر که آن را می خوردند و هیچ چیز خشکی را نمی یافتند مگر این‌که آن را بر می داشتند و می بردند.

صاحب تفسیر «المنیر» به نقل از تفسیر «مراغی» میگوید: «یاجوج و ماجوج دو قبیله از اولاد یافث بن نوح اند، یاجوج از قوم تاتار و ماجوج از قوم مغول است و اصلشان از پدر واحدی است که «ترک» نامیده می‌شد.

برخی از مفسران میفرمایند که: یاجوج و ماجوج گروهی از نوادگان یافث یکی از فرزندان نوح هستند که چون مردم زمین را مورد آزار و اذیت قرار می دادند، ذوالقرنین آنها را داخل سدی محبوس کرد تا خداوند اجازه خروجشان را صادر سازد.

{نوح علیه السلام چهار فرزند داشت به نام‌های: حام، سام، یام و یافث. یام که همان کنعان باشد که در طوفان غرق شد و نسل کنونی بشر زاده سه فرزند دیگر وی هستند. از سام، عرب، فارس و رومیان به وجود آمدند، از یافث ترک‌ها و سقالبه و یاجوج و ماجوج پدیدار شدند و از حام قبطیان و سودان و بربریان زاده شدند. این نسب بندی در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به روایت حافظ ابوبکر بزاز نقل شده است. البته ابن عبدالبر آن را به سید بن المسیب رحمه الله نسبت داده است والله اعلم}.

برخی از مفسران بدین عقیده اند که: این دو قبیله در بخش شمالی آسیا ساکن بودند و قلمروشان از تبت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی امتداد داشته و از ناحیه غربی به سرزمین ترکستان منتهی میشود و چنگیزخان منسوب به آنان است. سپس می افزاید: ولی صحیح‌تر این است که یاجوج و ماجوج قومی ستمگر و ظالم هستند که پیشینیان شان از بحیره طبریه می‌گذرند و خداوند متعال در هنگام نزول عیسی علیه السلام از آسمان، آنان را بر می انگیزد چنانکه در صحیح مسلم و شرح نووی بر آن، آمده است. «تفسیر انوار القرآن».

مؤرخان در تحقیقات خویش مینویسند: سرزمینی که، در بین دو سد در خاور دور در وسط قاره‌ی آسیا قرار گرفته بود و اهالی آنجا همچون انسان‌های نخستین زندگی میکردند هیچ دین و آیین آسمانی به آنها نرسیده بود و در بی‌خبری کامل قرار داشتند. گروه‌هایی از لشکریان یاجوج و ماجوج در مسیر خود هر چند مدت یک بار بر آنان می تاختند و آنان را مورد ستم و اذیت و آزار قرار می دادند. لشکریان یاجوج و ماجوج به هر جا می رفتند، در آنجا فساد برپا می‌کردند، ستم میکردند و سرها می بریدند. بعضی مواقع آنقدر قتل و کشتار به راه می‌انداختند که جوی خون روان میشد و مردم را با این حال رها میکردند و هیچگونه کمک و یاری به آنها نمی نمودند. این ستمگری‌ها و وحشیگری‌های آنان بطور

متداوم ادامه داشت و اهالی بین دوسد قادر به مقاومت و مقابله با آنان نبودند و نمیتوانستند آنانرا از سرزمین و دیار خود برانند.

در حدیث نواس بن سمعان آمده است که: «بعد از اینکه حضرت عیسی، مسیح دجال را نزد دروازه شهر لُد می‌کشد، خداوند به عیسی علیه السلام وحی می‌کند که مردمی از بندگانم را خارج نموده‌ام که هیچ کس حتی تو نیز یارای مقابله با آنها را نداری. بندگانم را به کوه طور پناه ده، خداوند یاجوج و ماجوج را فرستاده که از هر تپه‌ای سرازیر میشوند، حضرت عیسی و همراهانش به خدا پناه می‌برند و خداوند کرمی را مأمور آنها کرده و آنها را همچون مرگ یک نفر نابود می‌سازد و عیسی و یارانش به زمین بر میگردند، ولی حتی یک و از زمین را که بوی گندیده و متعفن آنها در امان مانده باشد نیز پیدا نمیکنند که دیگر بار عیسی و یارانش به خدا پناه می‌برند و خداوند پرندگانی با گردنی همچون گردن شترهای عظیم‌الجثه و قوی هیکل را می‌فرستد و آنها را به جایی که خدا بخواهد انتقال می‌دهند، سپس خداوند بارانی را به مدت چهل روز می‌فرستد که به همه نقاط زمین از شهرها گرفته تا صحراها میرسد و زمین را به صورتی شستشو میدهد که مثل آینه پاک و منزه می‌گردد، به زمین گفته می‌شود ثمرات را برویان و برکات را بیرون بریز تا جایی که گروهی از مردم از یک انار می‌خورند و زیر پوستش نیز سایه می‌گیرند» تا آنجا که فرمود: «در این حالت خداوند نسیمی لطیف و خوش می‌فرستد که به زیر بغل مؤمنان نفوذ کرده و روحشان را می‌گیرد و فقط فاسدان و تبه‌کاران می‌مانند که الاغ وار و حیوان صفت بر یکدیگر سوار میشوند و قیامت بر همین مردمان به پا میشود».

در حدیث صحیح آمده است که «روز قیامت خداوند به حضرت آدم دستور میدهد که جهنمیان را به جهنم بفرست. آدم می‌پرسد: چند درصد را؟ می‌فرماید: از هریک هزار نفر 999 نفر را به جهنم و یک نفر را به بهشت بفرست و آن زمانی است که کودکان از ترس و وحشت پیر میشوند و زنان حامله سقط جنین میکنند، ندا میشود: مژده دهید که یاجوج و ماجوج فدیة شما خواهند بود و در روایتی: «در میان شما دو قوم به نام‌های یاجوج و ماجوج هستند که هر جا باشند، اکثریت را تشکیل میدهند». (به روایت بخاری، مسلم و احمد).

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾

(ذو القرنین) گفت: آنچه پروردگارم (از ثروت و نیرو و قدرت) در اختیار من گذاشته، بهتر است (از ثروت شما). پس مرا با نیروی (بازو) مدد کنید، تا میان شما و آنها سد بزرگ و محکمی بسازم. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَكَّنِّي»: دستیابی و دسترسیم داده است. قدرت و تواناییم بخشیده است.
«رَدْمًا»: ردم: سد محکم و نیرومند. اصل آن گرفتن شکاف با سنگ است.
«رَدْمَتِ الثَّلْمَةِ: سدتها» و یا «ردم» به بستن شکاف، «صدف» به کناره و جانب، «قطر» به مس گذاخته و «زُبُر» به قطعه‌های بزرگ آهنی گفته می‌شود.

تفسیر :

«قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ»: ذو القرنین گفت: «آنچه پروردگارم به من دسترس داده است» یعنی: آنچه حق تعالی برایم از قدرت و ملک گسترانده و تمکن بخشیده است «بهتر است» از خراج شما و مرا به خراج شما نیازی نیست.

ملاحظه می شود که: پیامبران برای رسالت و هدایت مردم، درخواست پول و مادیات از آنان نداشتند.

«فَأَعِيُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا (95)»: امکانات مردمی را در راه مصالح آنان باید به کار گرفت ولی مرا به نیروی کاری یعنی نیروی انسانی خود یاری کنید تا میان شما و آنان سدی استوار که آزارشان را از شما دفع کند، بناکنم. تا بدینوسیله در بین شما و آنها سد و حصاری محکم و استوار می سازم و حایل و مانعی محکم بنا می نهم. بدین ترتیب ذوالقرنین شهادت خود را نشان داده و از قبول مالیات آنها امتناع ورزید و ساختن سد را داوطلبانه به عهده گرفت و فقط به کمک نیروی انسانی اکتفا کرد.

أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾

قطعات بزرگ آهن برایم بیاورید، (و روی هم بچینید) تا وقتی که کاملاً میان دو کوه برابر کرد (و پوشانید)، گفت: «(در اطراف آن آتش بیفروزید) و در آن بدمید» (آنها دمیدند) تا وقتی قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد. گفت: «(اکنون) مس ذوب شده برایم بیاورید؛ تا بر روی آن بریزم. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«زُبَرَ»: جمع زبرة. قطعات. «سَاوَى»: برابر و همسان کرد. هر دو سو را یکی کرد. «الصَّدَفَيْنِ»: دو جانب دو سو. «أُفْرِغْ»: بریزم. «قِطْرًا»: مس گداخته.

تفسیر :

طوری که ذوالقرنین گفت: «أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ» برای من قطعات آهن های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ و حجیم به کار می رود، بیاورید. «حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ». «صدفین»: دو جانب کوه است. یعنی: آنها برایش قطعات آهن را آوردند و پس از آنکه او زیر بنا و شالوده سد را ریخت، شروع به چیدن آهن ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را هم سطح کوه ساخت یعنی دیوار را به میزان دو طرف کوه بالا آورد.

«قَالَ انْفُخُوا»: بعد از آن به عمله و کارگران: گفت «بدمید» بر این قطعات آهن با آتش و دمه های آهنگری «حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا»: تا آن آهن متراکم و انباشته شده داغ شد و از شدت حرارت گداخته شد.

به قولی: او به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آنگاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه ها بدمند تا آنکه حرارت حاصله، آهن ها را تا سرحد ذوب داغ ساخت و چون بر آهن آتش افروزند، همانند آتش سرخ و مذاب می گردد. «قَالَ أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا (96)» گفت: مس ذوب شده برایم بیاورید تا بر آن بریزم.

سپس مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آنرا بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین طور لایه های دیگر را بر روی آن قرار داد. «قطر»: مس گداخته را می گویند.

امام رازی در تفسیر خویش در این مورد می نویسد: وقتی قطعات آهن را آوردند آنها را روی هم چید تا بین دو کوه را تا قله مسدود کرد، آنگاه با دمه در آن دمیدند تا داغ و گداخته

شد، آنگاه مس مذاب را بر آهن داغ ریخت و به هم چسبیدند و به صورت کوهی محکمی و آهنین مبدل شد.

فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٧﴾

(هنگامی سد محکمی ساخت) پس آنها (= یأجوج و مأجوج) اصلاً نتوانستند بر آن بالا روند، و نتوانستند آن را سوراخ کنند. (۹۷)

تفسیر :

سدّ ذوالقرنین چنان محکم، منیع، استوار و بزرگ بود که نمی‌توانستند آن را خراب کنند یا از آن بگذرند، طوریکه یأجوج و مأجوج به علت بلندی آن سد نتوانستند از آن بالا روند چنان‌که نتوانستند آن را از پایینش سوراخ نمایند؛ از آنکه بنیادش سخت نیرومند و در زمین فرو رفته بود.

مراغی در تفسیر خود در این مورد مینویسد: «سدهی که ذوالقرنین آنرا بنا کرد و بعضی از مؤرخان در اوایل قرن پانزدهم میلادی آن را مشاهده کردند، در ورای جیحون (آمودریا) در منطقه «بلخ» نزدیک «ترمذ» قرار دارد و نام آن «باب‌الحدید» یا (دروازه آهن) است که تیمور لنگ از آن گذشت و شاه‌رخ بر آن گذر کرد چنان‌که مؤرخ اسپانیایی «کلافیگو» در سفر سال «1403م.» خویش به منطقه که به‌عنوان سفیر شاه «قشتاله» در اندلس، به دربار تیمور لنگ میرفت، آنرا مشاهده کرد، طوریکه در توصیف آن می‌گوید: سد باب‌الحدید بر سر راه میان سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم.

قَالَ هَذَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّي إِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾

[ذوالقرنین پس از پایان یافتن کار سد] گفت: این رحمتی است از سوی پروردگار من، ولی زمانی که وعده پروردگارم فرا رسد، آن را ویران کرده و با زمین هموار میکند، و وعده پروردگارم حق و بازگشت ناپذیر است. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَكَّاءَ» درهم کوبیده و با زمین یکسان شده.

تفسیر :

واقعاً ایجاد امنیّت، از رحمت الهی به شمار میرود. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم «رَحْمَةً مِنْ رَبِّي»: هدف و غایه کلی ساخت سد توسط ذوالقرنین هم برای امنیّت بود. ذوالقرنین بعد از اعمار سد گفت: این سدهی که آن را در برابر آزار یأجوج و مأجوج مانع قرار دادم، از رحمت حق تعالی بر من و بر مردمی است که از من تقاضای اعمار آنرا نمودند.

هدف اساسی اعمار این همان رساندن خیر و دفع شر بود.

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي»: وقتی در نزدیکی قیامت موعد خروج یاجوج و ماجوج از جانب الله متعال فرا رسد خداوند توانا آن را ویران ساخته و با زمین یکسان و منهدم خواهدکرد، «وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (98)» وعده‌ی خدا در مورد ویران شدن سد و قیام قیامت به طور حتم محقق میشود. و او وعده‌اش را خلاف نمیکند.

دیده میشود که: شخصیت های الهی، توفیقات خویش را از رحمت خداوند متعال می‌دانند، و هرگز در زندگی خویش مغرور نمی‌شوند.

با خاتمه آیه متبرکه، داستان ذی عبرت ذوالقرنین هم خاتمه می‌یابد. و در آیات بعدی بحث در مورد خوف و ترس و سختی های روز رستاخیز قیامت مورد بحث قرار می‌گیرد.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (99 الی 106) در باره فرجام کفر در روز رستاخیز، بحث بعمل می آید. **وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (99)** در آن روز (که جهان پایان میگیرد) ما آنها را چنان رها میکنیم که درهم موج میزنند (و خلط شوند)، و در صور دمیده شود، پس آنان را به طور خاص جمع کنیم. (99)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَوْمَئِذٍ»: آن روز که برای بار اول در صور دمیده میشود و قیامت فرا می رسد (حاقّه آیه 13). «نُفِخَ فِي الصُّورِ»: مراد دمیدن در صور برای بار دوم است (زمر آیه 68). «صُور»: بوق. شیپور (انعام / 73). «جَمْعًا»: گردآوردن عجیب و غریبی.

تفسیر:

«وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ»: روز رستاخیز انسان ها را رها کرده- که از فزونی و کثرتشان - مانند موج دریا به یکدیگر آمده و آشفته می شوند.

یعنی: در روز خروج یاجوج و ماجوج «رها میکنیم تا موج آسا در بعضی دیگر در آمیزند» یعنی: مردم در روز خروج یاجوج و ماجوج درهم می آمیزند و قتل و کشتار بسیار گشته کشتزارها نابود و سرمایه ها تلف میشود. و همه اینها قبل از برپایی قیامت و قبل از نفخ صور در زمانی است که برای ما معلوم نیست. یا معنی این است: مردم در روز قیامت موج آسا درهم می آمیزند زیرا خروج یاجوج و ماجوج یکی از نشانه های (کبرای) برپا شدن قیامت ظهور یاجوج و ماجوج هستند؛ خداوند میفرماید: «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ * وَافْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ» (الأنبياء/ 96-97) «تا زمانی که یاجوج و ماجوج رها می گردند وشتابان از هر بلندی و ارتفاعی میگذرند [و موجب پریشانی و هرج و مرج در زمین میگردند] * در این هنگام وعده راستین خدا (روز قیامت) فرا میرسد و به ناگاه چنان وحشتی کافران را فرا می گیرد و چشم هایشان از حرکت ایستاده و فریادشان بلند میشود که ای وای بر ما، ما از این روز غافل بودیم. بلکه ما به خود ظلم کرده ایم».

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (99)»: برای بار دوم در صور دمیده میشود، آنگاه همه را در یک مکان برای محاسبه و جزا جمع می کنیم و احدي از آن تخلف نمی ورزد. یعنی: پس از متلاشی شدن و تبدیل شدن اجسادشان به خاک، آنان را زنده می گردانیم سپس همه را به سوی محشر گرد می آوریم.

باید گفت که: شکسته شدن سد ذوالقرنین از نشانه های قیامت است.

پیش از قیامت، زمین توسط اقوامی به هرج و مرج کشیده می شود.

حدیث صحیحی در دست است که امام احمد آن را از سفیان ثوری، و او از عروه، ووی از زینب دختر ابوسلمه، و او از حبیبه دختر ام حبیبه دختر ابوسفیان، و او از مادرش حبیبه، و وی از زینب دختر جحش، همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است که گفته است: پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از خواب بیدار شد درحالی که چهره اش سرخ و برافروخته بود و میفرمود: «وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ افْتَرَبَ. فَتَحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدَمِ يَاجُوجَ وَ مَاْجُوجَ مِثْلَ هَذَا». وای به حال عرب از دست شر و بلائی که نزدیک گردیده است. امروز از سد یاجوج و ماجوج مثل این گشوده شد....

آنگاه انگشت سبابه یا انگشت شهادت را به سر انگشت ابهام که انگشت ستبر و کوتاه دست است چسباند و با آن دو حلقه‌ای تشکیل داد...گفتم: ای فرستاده خدا آیا در حالیکه افراد صالحی در میان هستند هلاک می‌گردیم؟ فرمود: «نعم اذاکثر الخبیث». بلی وقتی که ناپاک فراوان گردد.

وَعَرْضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾

و در آن روز، جهنم را بر کافران عرضه می‌داریم. (۱۰۰)

تفسیر :

در روزی که خلائق جمع میشوند، جهنم را به صورتی ترسناک در معرض دید کافران قرار میدهیم تا عموماً خوف و ترس و هراس آن را مشاهده کنند. تا مشاهده دوزخ زجری بلیغ و رعبی عجیب در آنان پدید آورد. و باید به عرض رسانید که: دلیل عرضه‌ی جهنم بر کافران، ناشی از عملکرد و قساوت خودشان در دنیاست.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾

(آن) کسانی که چشمانشان از یاد من در پرده‌ی (غفلت) بود، و توان شنیدن (حق را) نداشتند. (۱۰۱)

تفسیر :

طوری که معروف است، اکثراً راه شناخت، بیشتر به وسیله‌ی چشم و گوش صورت می‌پذیرد، در حالیکه چشمانشان در پرده است و گوششان قدرت شنیدن حق را نداشتند. واضح است که حق را نمی‌فهمیدند، و الا ذکر که دیدنی نیست!

باتأسف باید گفت: همین انسان شنوا به خاطر عناد و دشمنی، در زندگی خویش در پیش می‌گیرد در نهایت به مرحله‌ای میرسد که حتی توان شنیدن حق را هم از دست میدهد. «وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا» (101): چشمان آن کافران در دنیا از دیدن قدرت و اقتدار و یگانگی خدا کور بود و به دیده‌ی تدبر و تأمل، عبرت اندوزانه نمی‌نگریستند و بر اثر تیرگی نهادشان توانایی شنیدن کلام خدا را نداشتند.

ابو سعود گفته است: این بیان اعراض آنها از دلایل سمعی، و نادیده گرفتن آیات واضح و روشن می‌باشد که گویا کور و کر بودند. (ابو سعود ۲۶۷/۳).

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾

آیا کسانی که کافر شدند؛ گمان کردند که جزمین بندگان مرا بجای من اولیای خود بگیرند؟! یقیناً ما دوزخ را منزلگاه برای کافران آماده کرده‌ایم. (۱۰۲)

تفسیر :

یعنی آیا کافران گمان می‌برند که چنانچه بعضی از بندگان را به عنوان خدا برگرفته و آنها را پرستش کنند، همچون فرشتگان و عزیر و مسیح بن مریم، آیا گمان می‌برند برای آنان مفید است؟ و آیا گمان می‌برند که من آنها را تعقیب نمی‌کنم و جزا نمی‌دهم؟! امام قرطبی گفته است: جواب استفهام حذف شده است و تقدیر آن چنین است: آیا می‌پندارند چنان عملی برای آنان سودمند است و من آنها را کیفر نمی‌دهم؟

«إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا» (102) «ما جهنم را به عنوان جای پذیرایی از آنان آماده کرده، و آن را بسان منزل پذیرایی از مهمان قرار داده‌ایم.

امام بیضاوی گفته است: سرزنش و تمسخر آنها، در آن مکنون است و یادآور این مطلب است که در وری آن برای آنان عذابی مقرر است که جهنم نسبت به آن بسیار ناچیز و اندک است. (تفسیر صفوة التفاسیر)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾

بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ (۱۰۳)

تفسیر :

انسان در معرض غفلت از سود و زیان خویش است در این آیه مبارکه میفرماید که: ای پیامبر! به آن کافران بگو: آیا میخواهید به شما بگویم زیانمندترین انسان نزد خدا کیست؟ مفسران در تفسیر آیه مبارکه «بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» می نویسند که:

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾

[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا گم شده است و گمان میکنند که کار نیک می کنند. (۱۰۴)

تفسیر :

«ضَلَّ سَعْيُهُمْ»: قبل از همه باید گفت که هیچ عملی از انسان محو نمی شود، گرچه به نظر گم میشود. زیانکارترین مردم از نظر عمل کسانی اند که در دنیا به خداوند متعال کفر ورزیده، از راه راست منحرف شده و راه اهل دوزخ را در پیش گرفته اند ولی با این همه می پندارند که در آنچه کرده اند، کار خوب انجام داده، بر حق و صواب قرار دارند حال آنکه در بیراهه و گمراهی به سر میبرند؛ چرا که از رشد و هدایت محروم ساخته شده اند. مفسران می نویسند که: زیانکاران چند گروهند:

الف: گروهی که کار نیک نمی کنند.

ب: گروهی که برای دنیا کار می کنند، نه آخرت.

ج: گروهی که کار می کنند و می دانند که کارشان صحیح نیست.

د: گروهی که در زیانند و می پندارند که سود می برند.

سه گروه اول، ممکن است با توبه به فکر اصلاح خود و جبران بیفتند، ولی گروه چهارم چون به فکر چاره نمی افتند، بدترین انسانها اند.

مثل راهبان مسیحی که خود را از لذات حلال دنیا محروم می کنند و مورد انتقاد انبیا نیز هستند، یا مثل زاهد نماهای ریاکار.

ضحاک گفته است: آنها عبارتند از کشیشان و راهبان که به عبادت می پردازند و گمان می برند عبادتشان مفید است. در صورتی که عبادت آنها قبول نمیشود.

«وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (104)» حال آنکه آنها گمان میکنند با چنین اعمالی نیکوکار محسوب میشوند و عمل نیک انجام داده اند. (حافظ در الفتح ۳۲۴/۸ آنرا ذکر کرده است.)

کسانی که اعتقادات صحیحی ندارند و از پندارهای باطل خود پیروی میکنند، تنها در يك عمل خسارت نمی کنند، بلکه در همه ی برنامه ها زیان می بینند. زیرا معیار ارزش هر کاری انگیزه ی درست آن است و قرآن نیز با تعبیری همچون: «أَحْسِبْ يَحْسِبُونَ، لَا يَحْسِبْنَ، أَفَحَسِبْتُمْ...» از حسابگری های متکی به خیال و پندار بی اساس، انتقاد کرده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (١٠٥)

آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و ملاقات او کفر ورزیدند، در نتیجه اعمالشان نیست و نابود شد پس روز قیامت هیچ ارزش (و منزلتی) و وزنی برایشان نخواهیم نهاد. (١٠٥)

حبط:

«حبط»، در لغت آن است که شکم حیوان به خاطر خوردن گیاه سمی باد کند و آن را در معرض مرگ قرار دهد که هرکس می بیند، طوری فکر میکند، که این حیوانی سالم و پرگوشت است، درحالیکه درشکم آن باد و خودش مسموم است. تباه شدن اعمال انسان را نیز از این رو حبط میگویند که آنان توسط گناهان، مسموم و توخالی و در معرض نابودی قرار گرفته‌اند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» آن زیانکاران کسانی‌اند که آیات قرآن را تکذیب کرده و زنده شدن بعد از مرگ را انکار ورزیدند، «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (105)» در نتیجه الله تعالی به سبب کفرشان اعمالشان را باطل گردانید و بنابر این آنها را نزد الله در روز قیامت هیچ قدر و قیمتی و منزلتی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «1754- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَزُنُّ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، وَقَالَ: أَفَرَأَوْا، «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» [رواه البخاری: 4729]. (همانا شخص تنومند و چاق در روز قیامت می‌آید، درحالیکه [به دلیل اندیشه و عمل ناصواب خویش] نزد الله متعال به اندازه بال پشه‌ای هم، وزن و قیمت ندارد اگر خواستید این آیه را بخوانید: «فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» [الكهف: 105]». آری! حدیث شریف ناظر بر کسانی است که در اندیشه و عمل خویش، از مصادیق این آیه می‌باشند.

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا (١٠٦)

این است [وضع و حال زیانکاران] به سبب آنکه کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به تمسخر گرفتند. (١٠٦)

«هزو»: هزو، هزه: مسخره کردن.

نگاهی به آیات (99 الی 106):

- 1- اثبات زنده شدن و گردآوری جن و انس در میدان قیامت پس از شیپور دوم،
- 2- خود نمایی جهنم در برابر کافران به سبب بی توجهی آنان به دلایل وجود و یکتایی خدا و گوش ندادن به سخن آسمانی، گویا که کر و کور بوده‌اند.
- 3- کافران در انتخاب و پرستش غیر خدا، به خطا رفته‌اند و از دست آن معبودهای ناحق، کاری ساخته نیست و قطعاً آن کافران سود نکرده‌اند.
- 4- زیانکاران در روز قیامت، کسانی‌اند که جد و جهد دنیای آنان تباه می‌گردد؛ هر چند خود می‌پندارند که راه خوبی طی می‌کنند.
- 5- سبب زیان بینی و خسارت، همان کفرورزی به آیات تکوینی و تنزیلی و انکار دوباره زنده شدن است.

6- مجازات این سیاه بختان چنین است:

الف: تباه گشتن کردار،

ب: به هدر دادن کرامت و ارزش والای انسانی خود

ج: چشیدن عذاب آخرت.

خوانندگان محترم!

در آیات (107 الی 110) در باره ایمان و عمل نیکو، گستره و احاطه‌ی علم خدا بر همه‌ی هستی، مورد بحث قرار می‌گیرد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

مسلمانان کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنها باغ‌های جنت فردوس (باغ‌های انبوه) جایگاه مهمانی است. (۱۰۷)

«فردوس»:

«الْفِرْدَوْسُ»: بهشت برین. (مؤمنون / 11). فردوس، یکی از نام‌های بهشت موعود است. در تفسیر کشاف «الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الاقوال في وجوه التأويل» زمخشری آمده است: «الفردوس: هو البستان الواسع الجامع لأصناف الثمر». باغی که در آن میوه و گل و سائر اسباب لذات جمع است.

لغویون در مورد کلمه فردوس تفصیلات بیشماری تحریر داشته اند، بعضی گفته اند کلمه فردوس اصلاً کلمه سریانی است که: به معنای تاکستان یعنی باغ انگور و اصل آن «فرداس» بوده، و بعضی دیگر گفته اند کلمه‌ای است حبشی و بعضی گفته اند عربی است و به معنای باغ پر درختی است که بیشتر درختانش انگور باشد. ظاهراً مراد از آن وسعت نعمت‌های بهشتی است مانند «جَنَّاتِ النَّعِيمِ».

کلمه فردوس بصورت کل دو بار در قرآن عظیم الشان ذکر گردیده است، یکبار در (آیه 107 سوره کهف) و بار دیگر (در سوره مؤمنون- آیه 11) «الَّذِينَ يَرثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (وارثانی) که بهشت برین را ارث می‌برند، و جاودانه در آن خواهند ماند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾

در آن جاودانه اند و از آن درخواست انتقال به جای دیگر نمی‌کنند. (۱۰۸)

تفسیر:

«لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» انسان عادت دارند در صورتیکه در یک محل به مدت طولانی ساکن شود، خستگی احساس می‌کنند، و اگر جای بهتری ببینند، آرزوی انتقال به آنجا را دارد، ولی با وجود جاودانگی بهشت، هرگز بهشتیان آرزوی انتقال از آن را ندارند. ابن رواحه رضي الله عنه گفته است: نمی‌ترسند از این که از بهشت فردوس اخراج شوند یا آن را عوض کنند.

در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از عباد بن صامت (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «همانا در بهشت صد درجه است که فاصله هر درجه از آن با درجه دیگر، مانند فاصله میان آسمان و زمین است و بلندترین درجه آن، فردوس است که عرش در بالای آن قرار دارد و رودخانه‌های چهارگانه بهشت از آن جاری می‌شود پس هرگاه از الله متعال می‌خواستید، از او فردوس را بخواهید».

بعد از اینکه در آیات فوقانی سرانجام کافران و اعمالشان را بیان نمود، اعمال مومنان و سرانجام آنان را نیز به بیان گرفته می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» همانا کسانی که با دل‌هایشان ایمان آوردند و با اعضا و جوارح خود کارهای شایسته انجام دادند این صفت، تمام دین

از قبیل عقاید و اعمال و اصول و فروع ظاهری و باطنی آن را شامل میشود پس اینان بر حسب تفاوت در جات ایمان و عمل صالحشان باغهای بهشت جایگاه پذیرایی از آنان است. طوریکه در فوق یادآور شدیم که جنت فردوس بالاترین و بهترین جای بهشت است، و این پاداش از آن کسی خواهد بود که ایمان و عمل صالح در او به طور کامل وجود داشته باشد و آنها پیامبران و مقربان هستند. و احتمال دارد که منظور از آن همه منزل های بهشت باشد، پس این پاداش شامل تمام اهل ایمان اعم از مقربین و نیکان و «مقتصدین» میانه روان می شود، و هر یک از این گروه ها بر حسب حالت خود در آن قرار می گیرد.

«جَنَاتِ فِرْدَوْسٍ» محل مهمانی و ضیافت اهل ایمان و عمل صالح می باشد، و چه پذیرایی بزرگتر از این وجود دارد که همه نعمت هایی را که موجب شادی دلها و ارواح و جسم ها می شود دربر دارد.

در بهشت هر چه انسان بخواهد و چشمها از دیدن آن لذت برند، از قبیل منازل زیبا، و باغهای سرسبز، و درختان پرمیوه، و همسران زیبا، و پرندگان ترانه خوان، و خوردنی های لذیذ و خدمتگذاران و فرزندان و نهرهای جاری، و منظره های زیبا و جمال ظاهری و معنوی و نعمت همیشگی وجود دارد.

«خَالِدِينَ فِيهَا» در آن جاودانه می مانند، در بهشت نعمت های کامل هستند، و کامل بودن آنها بدان معنی است که از بین نرفته و تمام نمی شوند.

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾

بگو: اگر بحر برای نوشتن سخنان پروردگارم رنگ (سیاهی) گردد، پیش از آنکه سخنان پروردگارم خاتمه یابد، بدون شک بحر تمام خواهد شد، هر چند مانند آن بحر را به مدد آن بیاوریم. (۱۰۹)

واقعاً نشانه های الهی، بی نهایت است و انسان حتی از شمارش و نگارش آنها نیز ناتوان است.

شأن نزول آیه 109:

697- حاکم و غیره از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: قریش به یهود گفت: چیزهایی به ما بگویید تا راجع به آن از این شخص [رسول الله] سؤال نمایم، یهودیان گفتند: در باره روح از او سؤال کنید آن ها از پیامبر راجع به روح پرسیدند. پس این کلام عزیز نازل شد: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (85)» از تو در باره روح می پرسند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و به شما بجز اندکی علم و دانش داده نشده است» (اسراء: 85) یهود گفت: به ما تورات داده شده است که در آن همه علوم و دانش های گوناگون موجود است و کسیکه تورات را داشته باشد صاحب خیر بسیار است. آنگاه آیه: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» نازل گردید.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛ پس کسیکه دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگار خویش شریک نکند. (۱۱۰) تفسیر:

درس ای که از آیه مبارکه: می آموزیم یکی هم همین است که: انسان نباید خود را بیش از آنچه هست در بین جامعه معرفی کند، و نباید فراموش کنیم که پیامبران خود را بشر می شمردند. شرط نبوت، انسان بودن است تا پیامبر در عمل نیز نمونه و سرمشق سایر انسان ها باشد.

بر رهبران الهی است تا جلو غُلُو و مبالغه ها را بگیرند، در آیه مبارکه آمده است که: ای محمد! به آنها بگو: من هم مثل شما انسانی بیش نیستم اما خدا به فضل خود بر من منت نهاده است و به من وحی کرده و فرمان داده است که به شما اطلاع بدهم و ابلاغ کنم یعنی: حال من محدود و مقصور به حال بشریت است و از بشریت به فرشته بودن یا الوهیت در نمی گذرد بنابراین، من علم غیب را نمی دانم و اگر خدای عالم الغیب مرا آگاه نمی کرد، نمی توانستم به شما از داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین خبر دهم «به من وحی می شود» پس همین صفت و ویژگی، برای ایجاد فرق و تمایز میان من و سایر انواع بشر کافی است و محور این وحی بر من این است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ» «پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد» و از سزای اش می ترسد.

باید یادآور شد: برای کار خدایی کردن، حتی امید به پاداش الهی کافی است گرچه یقین نباشد. ولی نباید فراموش کرد که: خصلت امید در انسان باید به صورت يك حالت دائمی و پیوسته باشد، نه لحظه ای. «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» با اخلاص، عبادت او را به جا آورد. زیرا امید بدون عمل، کارساز و مفید نمی باشد.

«وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» و از عملش قصد ریا را نداشته باشد و غیر از ذات خدا را نجوید؛ زیرا خدا جز عمل خالص را قبول نمی کند.

در این آیه مبارکه در یافتیم که: مهمترین مبحث عقاید مطرح بحث گردیده است از جمله: توحید، «إِلَهُ وَاحِدٌ» هم نبوت، «يُوحِي إِلَيَّ» و هم معاد، «لِقَاءَ رَبِّهِ» هم امید به رحمت الهی، «يَرْجُوا» هم تلاش در رسیدن به آن، «فَلْيَعْمَلْ» و هم اخلاص در عمل «لَا يُشْرِكْ» آمده است.

از این جهت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر تنها آیهی آخر سوره ی کهف بر امت من نازل می شد، برای آنان کافی بود.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن سعد از ابی سعید بن ابی فضاله انصاری (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ نَادَى مَنْادٌ: مَنْ كَانَ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِ اللَّهُ أَحَدًا، فَلْيَطْلُبْ ثَوَابَهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَغْنَى الشُّرَكَاءَ عَنِ الشُّرْكِ». «چون الله متعال پیشینیان و پسینیان را برای روزی که هیچ شك و شبهه ای در آن نیست گرد آورد، منادی ندا در میدهد که: هر کس با خدا در عملی که برای او انجام داده، کسی را شریک آورده است، باید ثواب خویش را از غیر الله طلب کند زیرا خدا بی نیازترین شرکا از شرک است».

همچنین در حدیث دیگری آمده است: «روز قیامت اعمال بنی آدم در نامه هایی سر به مهر به پیشگاه خداوند متعال عرضه میشود پس الله متعال میفرماید: این یکی را دور افکنید و

آن یکی را پیش آورید. فرشتگان میگویند: پروردگارا! به ذات تو سوگند که ما از وی جز خیر چیزی ندیده‌ایم؛ میفرماید: آری! ولی عمل وی برای غیر رضای من بود و من امروز فقط آن عملی را می‌پذیرم که هدف از آن خالصاً رضای من بوده است». خواننده محترم!

مرگ برای همه انسان‌ها به صورت حتمی بوقوع می‌پیوندد، و مرگ آمدنی است، ولی مرگی دارای ارزش است که: انسان آرزوی ملاقات با خالق خویش را داشته باشد.

شان نزول آیه 110:

698- ابن ابوحاتم و ابن ابوالدینا در کتاب «اخلاص» از طاوس روایت کرده اند: مردی گفت: ای رسول الله! من برای رضای الله جهاد می‌کنم و دوست دارم که جایگاهم در بهشت به من نشان داده شود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم جواب او را نداد تا «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْوَاحِدُ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» نازل شد.

699- حاکم این حدیث را در «مستدرک» به قسم موصول از طاوس از ابن عباس (رض) روایت کرده و به شرط بخاری و مسلم این حدیث را صحیح دانسته است (حاکم 111/2 و بیهقی در «شعب الایمان» 6854 از ابن عباس (رض) روایت کرده اند، حاکم این را به شرط بخاری و مسلم صحیح می‌داند و ذهبی با او موافق است. با این وصف در این اسناد نعیم بن حماد را عده‌ای ثقه می‌دانند و گروهی ضعیف، زیرا بسیار احادیث منکر روایت کرده که اکثر آن‌ها را حافظ ابن عدی در «الکامل فی الضعفاء» ذکر کرده است. در این اسناد عبدالکریم جزری ضعیف است. «تفسیر شوکانی» (1639).

700- ابن ابوحاتم از مجاهد روایت کرده است: مسلمانی در راه خدا جهاد میکرد و علاقه‌مند بود جایگاه خود را در بهشت ببیند. آنگاه الله متعال «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ» را نازل کرد.

701- ابونعیم و ابن عساکر در «تاریخ» خود از طریق سدی صغیر از کلبی از ابو صالح از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: جندب بن زهیر اگر نماز میخواند یا روزه میگرفت و یا صدقه می‌داد در بین مردم نامش به نیکویی برده میشد از شهرت خود شاد می‌گردید و این کار را بیشتر انجام می‌داد تا مردم هرچه بیشتر از اعمال او یاد کنند. پس خدا او را سرزنش کرد، و این آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ» تا آخر در این باره نازل شد.

پایان سوره:

سوره مبارکه کُهِف که با یاد وحی و توحید آغاز گردیده است با این شعار بینظر که میفرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا».

(پس هرکس که خواهان دیدار پروردگار با عظمت خویش است، باید که کار شایسته را انجام دهد، و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد.) خاتمه می‌یابد.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.
و من الله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة مريم

جزء 16

سورة مريم در مکه نازل شده و دارای نود و هشت آیه و شش رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره را به سبب اینکه مشتمل برداستان حامله شدن سیدتنا مریم علیها السلام و ولادت حضرت عیسی علیه السلام است، بنام «مریم» مسمی شده است. ابن مسعود رضی الله عنه در بیان داستان هجرت حبشه میگوید: «جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه صدر این سوره را بر نجاشی پادشاه حبشه و أصحابش قرائت کرد». موضوع این سوره همانند سایر سوره‌های مکی، مشتمل بر اثبات وجود خداوند جلّ جلاله و وحدانیت وی و اثبات بَغث و جزا از خلال بیان داستانهای گروهی از انبیاء علیهم السلام است.

نامگذاری سوره:

به منظور ابدی کردن و جاودانه نمودن آن معجزه‌ی درخشان، یعنی خلق انسان بدون پدر، و سخن گفتن نوزاد در گهواره و حوادث شگفت‌انگیزی که بامیلاد حضرت عیسی علیه السلام همراه شد، طوریکه گفتیم سوره به نام سوره‌ی «مریم» موسوم گشته است. همچنان در علت نامگذاری سوره‌ی مریم آمده است که این سوره به علت بنام مریم مسمی شده است که در آیات 16-35 این سوره داستان مریم دختر عمران و مادر عیسی علیه السلام و تولد عیسی علیه السلام مطرح بحث قرار گرفته است. این سوره بنام سوره‌ی (کهیصص) که اولین آیاتش می‌باشد، نیز یاد می‌شود و از ابن عباس (رض) روایت است که (کهیصص) نامی از نام‌های خداوند متعال است، و بعضی می‌گویند که (کهیصص) نامی از نام‌های قرآن مجید است، و بعضی می‌گویند که نام همین سوره است، والله تعالی أعلم، و تمام این سوره مکی است، گرچه مقاتل به این نظر است که آیه سجده‌اش مدنی است.

یادداشت:

آیه پنجاه و هشتم سوره‌ی مریم، سجده تلاوت دارد.

مریم:

مریم دختر عمران، مادر عیسی علیه السلام، زنی که قرآن عظیم الشان به پاکی او شهادت داده است، نام اش سی و چهار بار در قرآن کریم ذکر شده است. و خداوند متعال نام هیچ زنی را با اسم خاص در قرآن ذکر نکرده، جز مریم و تنها سوره‌ای که به نام يك زن در قرآن نامیده شده، همین سوره‌ی مریم میباشد.

خداوند متعال در دو آیه‌ی آخر این سوره میفرماید: هدف ما از نزول این سوره، بشارت و، انذار است و این هدف در قالب زیبای داستان زندگی پیامبران تبلور یافته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مریم:

سوره‌ی مریم دارای شش رکوع (6)، و نود و هشت (98) آیت، و نه صد شصت و هشت کلمه (968)، و سه هزار و نه صد و هشتاد و شش (3986) حرف، و یک هزار و نه صد

وبیست و سه (1923) نقطه است. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سورة مريم مانند سایر سوره ها مختلف بوده. (تفصیل در این مبحث را در سورة طور تفسیر «احمد». مطالعه فرماید.)

ارتباط سورة مريم با سورة كهف:

در آخر سورة كهف، درباره ی یگانگی خداوند متعال و دعا کردن گفتگو کرد. در آغاز سورة مريم درباره ی پیامبران که بر این روش برانگیخته شده اند تا مردم به آنها اقتدا کنند و به وسیله آنها هدایت شوند، بحث به عمل می آورد.

ویژگی های سورة مريم:

سورة مريم از سوره های مثنائی می باشد. مثنائی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنائی آن فرض شده اند.

سوره های مثنائی عبارتند از: احزاب، حج، قصص، نمل، نور، انفال، مريم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر.

محتوای سورة مريم:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم، سوره ی مريم مکی است و محور اساسی آنرا توحید و یکتاپرستی، و نفی فرزند و شریک با ذات اقدس الهی تشکیل میدهد. سورة مريم به مسایل و موضوعات زنده شدن دوباره و رستاخیزی می پردازد که استوار بر مسأله توحید و یکتا پرستی است. این موضوع اساسی و بنیاد دینی است که این سوره همچون اغلب سوره های مکی بدان می پردازد.

همچنان در این سوره طریقه و روش هدایت شدگان و راه و رسم گمراهان را به بیان گرفته است.

- این سورة مبارکه به بازگویی قصه ی بعضی از پیامبران می پردازد در ابتداء با داستان زکریا و فرزندش، «یحیی» که الله متعال در سن پیری فرزندی از همسری نازا به او عطا کرده است، می پردازد و نشان میدهد که خداوند متعال بر همه چیز قادر است، دعا و التماس دل شکستگان را می شنود و بانگ و فریاد اندوه مند را استجابت میکند. از این رو خداوند متعال دعای زکریا را مستجاب کرد و پسری به او عطا نمود.

- در این سوره بعد از ذکر قصه زکریا و فرزندش یحیی؛ عجیب ترین و شگفت انگیزترین قصه را بیان کرده است؛ قصه ی مريم پاکدامن و زائیدن فرزندی بدون پدر، خواست و حکمت خداوند متعال چنان شد که این معجزه ی خارق العاده با تولد عیسی از مادر و بدون پدر تحقق پذیرد، تا قدرت الهی و عظمت خدای یگانه و توانا آنرا نمایان کند و در معرض دید قرار دهد.

- این سوره همچنین پیرامون قصه ی حضرت ابراهیم علیه السلام و پدرش سخن به میان آورده است.

سپس به تمجید و توصیف پیامبران الله متعال، اسحاق، یعقوب، موسی، هارون، ادریس آدم و نوح پرداخته است. بحث و سخن درباره ی این پیامبران گرامی حدود دو سوم سوره را به خود اختصاص داده است، که هدف از آن، اثبات وحدانیت و یگانگی، و زنده شدن و رستاخیز، و نفی فرزند و شریک به الله متعال، و بیان راه و روش راه یافتگان، و راه و روش گمراهان از میان پیروان پیغمبران است.

- سورة مريم به بعضی از صحنه‌های روز قیامت، و بعضی از جدال با منکران زنده شدن و رستاخیز، به میان می‌آید. آنجا که کافران و تبه‌کاران در اطراف جهنم دست به زانو نشسته تا در آن انداخته شوند و به صورت سوخت و افروزی‌های جهنم درآیند. همچنان در این سوره از زشت شمردن شرک و ادعای فرزند برای خدا، و از هلاک و نابودی مشرکان و تکذیب‌کنندگان در دنیا و آخرت، سخن می‌رود. - در خاتمه‌ی سوره تنزیه و مبرا بودن خدا از داشتن فرزند و شریک و شبیه به میان آمده است و با روشن‌ترین بیان و استوارترین برهان، گمراهی‌ها و توهّمات پوچ مشرکین رد شده است.

سلسله نسب مريم:

حضرت مريم از زنان بزرگوار و از شخصیت‌های برجسته جهان بشریت است اصولاً در قرآن کریم جز مريم نام هیچ زنی برده نشده، تنها آن عقیقه‌ای است که در حدود بیست و چند سوره و درسی و چند آیه نام او را برده است در دین اسلام حضرت مريم از جمله معدود زنانی است که به مقام کمال و مطلوب انسانی دست یافته است. در قرآن کریم بارها از این بانوی بزرگ سخن به میان آمده و پاکدامنی و عفت و حیا و ایمان و فضایل برجسته اخلاقی او تأیید شده است؛ حضرت مريم دختر عمران و از نسل حضرت داوود علیه السلام است. مادرش، حنّه، نذر کرد که فرزندى را که در شکم دارد خدمتگزار بیت المقدس گرداند حضرت مريم از ابتداء تحت سرپرستی پیامبر زمان، حضرت زکریا علیه السلام، قرار گرفت. حنّه وقتی که حاملدار شد، تصور می‌کرد که فرزند مذکور، همان است که در رحم دارد (غافل از آن که منظور از آن پسری که خداوند به عمران وحی نمود، نواسه عمران به نام عیسی علیه السلام است، که حنّه برای مادر او (مريم) باردار می‌باشد.)

ترجمه و تفسیر سورة مَرِيَمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

کهیصص (۱)

«کهیصص» چنین خوانده میشود: «کاف، ها، یا، عین، صاد». در «کاف» و «صاد» به مقدار شش حرکت یا سه الف، مد طویل کشیده میشود، در «ها» و «یا» مد به مقدار یک حرکت یا یک الف متعین است و در «عین»، هم مد طویل جایز است و هم قصر آن با دو حرکت به مقدار دو الف، از جمله حروف مقطعه، و متشابهات است، و یادآوری از اعجاز قرآن می باشد، لذا مناسب نیست که بندگان در تفتیض آنها قرار گیرند. (تفسیر قرطبی ۸۳/۱۱). (۱)

تفسیر :

«کهیصص»: این کلمه از پنج حرف تلفیق شده است، طوریکه یادآور شدیم؛ «کاف‌ها یا عین صاد» (این حروف رموز و اسراری است در میان الله و رسول الله (ص)). شیخ قرطبی در تفسیر خود درمورد حروف مقطعه مینویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی داند. سپس می افزاید: اما جمع بسیاری از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا درباره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جويا شویم و از معانی‌ای که میتوان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده میکنیم و آن این نظر است که: خداوند جلّ جلاله عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرا میخواند، بدین معناکه این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تابه اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن میگویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند جلّ جلاله نیست، نظیر آن را بیآورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هم‌آورد طلبی آشکار است بنابر این، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر میگردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمیتوانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می باشد»

زمخشری میگوید: «حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هم‌آورد خواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است».

ابن‌کثیر میگوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد».

گفتنی است؛ حقیقتی که ابن‌کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش‌استقرائی در بیست‌ونه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره های: (الم) (۱) الله لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ [آل عمران: ۱ - ۳]، (المص) (۱) كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ [الأعراف: ۱ - ۲]، (الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ) [إبراهيم: ۱]، (الم) (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا

رَبِّ فِيهِ [السجدة: ۱- ۲] (حم) (1) تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ [فصلت: ۱ - ۲]، و دیگر سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند.

خوانندگان محترم!

در آیات (1 الی 11) موضوعات در باره دعای زکریا و بشارت به او به فرزند یحیی مورد بحث قرار داده شده است.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿٢﴾

در این آیات پروردگار تو از رحمتش بر بنده خاص خود زکریا سخن میگوید. (۲)

تفسیر :

داستان حضرت زکریا علیه السلام یکی از قصه های، دارای عبرت ها، اندرزها، حکمت ها، فواید و آموزه های بسیاری متعددی می باشد.

زکریا علیه السلام از جمله یکی از پیامبران بنی اسرائیل، که نام مبارکش در قرآن عظیم الشأن هشت بار آمده است. در سوره های آل عمران، مریم، انعام و انبیاء. اما داستان شان به صورت مفصل در سوره های آل عمران و سوره مریم تذکر رفته است. در سوره ی مریم داستان زکریا علیهم السلام از ابتدای سوره تا آیه ی 15 ادامه می یابد.

سلسله زکریا علیهم السلام به حضرت داوود علیه السلام میرسد او رئیس رهبان و خدام بیت المقدس بود و مردم را به شریعت حضرت موسی علیه السلام دعوت میکرد. زکریا علیه السلام شغل نجاری داشت و همسرش خاله حضرت عیسی علیه السلام است.

سلسله نسب زکریا:

تاریخ نویسان نسب متصل و موثق برای زکریا ذکر نکرده‌اند، ولی ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی مشهور به ابن عساکر (1105 - 1176م) محدث و تاریخ نویس مشهور شامی در سده ششم هجری در کتاب تاریخی اش («تاریخ دمشق» است که در 80 مجلد است نسبی طویل و عریضی را برای او ذکر کرده که مکون از 14 پدر است و به سلیمان میرسد که آن را بصورت مؤجز در اینجا می آوریم: «زکریا پسر دان بن مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا به رجبام پسر سلیمان پسر داود» می رسد.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء میگوید: زکریای دیگری غیر از پدر یحیی وجود داشته که داستان او در قرآن نیامده او زکریای پسر برخیا بوده است و این زکریا صاحب یکی از کتاب های قانونی مورد اعتماد نصاری میباشد. در زمان داریوس، سه قرن قبل از تولد مسیح زندگی می کرد. او در فصل سوم کتابش از ولایت عمر پسر خطاب و غلبه ی او بر بیت المقدس که سوار بر الاغ وارد آن میشود سخن به میان آورده است. مسیحیان این روایت به ظهور مسیح تأویل میکنند ولی یهود او را به مسیح منتظر یعنی مسیح دجال تفسیر می کند. (قصص الأنبياء صفحه 268).

رسالت وی در چه زمانی بوده است؟

کمی قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام خداوند متعال حضرت زکریا را به عنوان پیغمبر در میان بنی اسرائیل برانگیخت او بنی اسرائیلی ها را به سوی خداوند دعوت کرد و از خشم و عذاب خدا بیم داد.

او در زمانی مبعوث گردید که فسق و فجور به شدت رواج پیدا کرده منکرات و معاصی به صورت فراوان رواج یافته بود و موج شدیدی از بی اخلاقی و لایبالی گری و طغیان مادی بر بنی اسرائیلی ها حاکم گشته بود. تا آنجا که خدا و روز آخرت را به کلی فراموش

وپادشاهان ستمگر و خون آشام در زمین فساد به راه می انداختند و مرتکب جرم و جنایاتی می شدند که بدن از شدت آن به لرزه در می آمد.

احترام انبیاء را میشکستند و قداست دین را بد میکردند، دین آنها چیزی بود که شیطان از راه و سوسه بر قلب آنها القا میکرد. عبادت شان بر آوردن خواسته های شیطانی نفس و تبعیت از هوا و هوس بود. بر انبیاء و صالحان مسلط گشته و خون آنها را می ریختند. مجرم ترین این حکام (هیروئوس) حاکم فلسطین بود که دستور قتل یحیی را صادر کرد و سر او را در حالی که خون از آن میچکید روی طبقی به نزدش آوردند و این عمل را در راستای جلب رضایت و برآوردن معشوقه اش انجام داد چنانکه توضیح خواهیم داد.

حضرت زکریا از حکام جبار و طاغوت صفت و قوم بنی اسرائیل رنج های فراوان دید و شداید و سختی های فراوان از ناحیه ی آنان بر او فرود آمد که طاقت فرسا بود و بر اثر آن موهای سرش سفید گشت، ترسید بعد از مرگ او بنی اسرائیلیان در گرداب کفر و گمراهی هلاک شوند، این بود که در زمان پیری از خداوند درخواست کرد پسری به او عطا کند تا در امر تبلیغ امانت و رسالت خلیفه ی او باشد و در تحمل این آلام و شداید تنها نماند. خداوند میفرماید: «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ۝۸۹ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسِرُّونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۚ وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ۝۹۰» [الأنبياء: 89-90].

(و زکریا را (یاد کن) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و (گفت): پروردگارا مرا تنها مگذار تو بهترین وارثانی، ما دعای او را برآورده ساختیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسر او را برایش بایسته کردیم آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می گرفتند و در حالیکه چیزی میخواستند یا از چیزی میترسیدند ما را به فریاد میخواندند و همواره خاشع و خاضع میبودند) (مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا (۳)

(یادکن حکایت او را) و قتیکه پروردگارش را پنهانی (و از صمیم قلب) ندا کرد. (۳) تفسیر :

از لفظ «خَفِيًّا» آیه مبارکه بر می آید که آهسته و خفیه دعا کردن افضل است، طوریکه در حدیثی که از حضرت سعد بن ابی وقاص روایت گردیده آمده است؛ که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «أَنْ خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَخَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي» یعنی: بهترین ذکر خفی (آهسته) و بهترین رزق آن است که کافی باشد. (از ضروریات نه بیش باشد نه کم) (تفسیر قرطبی).

دعای پنهانی با ارزش تر است، چون به اخلاص نزدیک تر است. تعداد کثیری از مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: دعا و التماس به صورت زمزمه و آرام بیشتر اخلاص را نشان میدهد و از ریا دورتر است. ولی اگر الله تعالی بخواهد، همان ندای مخفی بندگان خالص را برای تاریخ علنی می سازد.

قابل یاد آوری است که: عبادت و دعا، زمینه ی دریافت رحمت الهی است. و انسان نباید از نقش دعا در تحولات زندگی خویش غافل شود.

در تاریخ انبیاء تذکر شده است که: پیامبران علیهم السلام برای حل مشکلات خویش به دعا روی می‌آوردند، و یکی از حکمت دعا همین است که مؤمن هرگز در زندگی خویش احساس تنهایی هم نمی‌کند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴)
گفت: ای پروردگارم! استخوانم سست شده است. و موی سرم از پیری شعله‌ور شده و ای پروردگارم! هرگز در دعایت (وقتی چیزی از تو خواسته‌ام) ناامید نبوده‌ام. (۴)
«عاقراً» به مرد یازنی گفته میشود که از او فرزندی به تولد نمی‌آید. «اشتعال» به معنای تفسیر:

زبانۀ کشیدن آتش و انتشار آن است. بنابر این، جمله‌ی «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ» یعنی سفیدی موها در سر من، مثل آتش شعله کشیده و منتشر شده است.

«وَهَنَ الْعَظْمُ» سستی و ضعف استخوانها که در آیه مبارکه ذکر از آن به عمل آمده است، نشانه آنست که از فرط پیری کهنسالی نیروی و قوت خویش را از دست داده ام، زمانیکه استخوان ها ضعیف بگردد همه بدن ضعیف می‌باشد، پایه‌ی اساسی جسم انسان همان استخوان است و ضعف استخوان، بمثابة ضعف تمام بدن را به دنبال دارد.

معنی جمله «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» و سفیدی در سرم بسان آتش در علفزار گسترش یافته است، اشتعال شعله ور شدن است، در اینجا سفیدی موی ها را به روشنی آتش، تشبیه داد، مراد از آن فراگیری آن در تمام سر است.

«وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (4)» هیچگاه مرا نا امید نکرده‌ای و همیشه دعا ها و درخواست‌های مرا اجابت نموده و مرا به نیکی و احسان خودت عادت داده‌ای. یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، از درگاه تو دست خالی و ناامید برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را میکنم که دعای مرا مستجاب گردانی همان‌طور که در گذشته آن را مستجاب فرمودی.

مطابق فرموده آیه مبارکه: انسان نباید در هیچ وخت و در هیچ شرایطی مأیوس شود، زیرا انسان مأیوس بدبخت و شقی است. «وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (4: مریم) حتی در سخت‌ترین و دشوارترین شرایط و لحظات، در دل مردان خدا یأس راه ندارد.

امام بیضاوی در تفسیر خویش می نویسد: بدین ترتیب به دعاهایی که قبلاً از جانب خدا اجابت شده اند، توسل جسته است، و این که خدای متعال او را به اجابت دعا عادت داده و او از آن بهره برگرفته و شایسته است که شخص کریم نیازمند را نا امید نگرداند. (تفسیر بیضاوی ۱۴/۲).

زکریا در آن ندای آهسته خود گفت: «پروردگارا! استخوان هایم سست گردیده» هدف اش این بود که: استخوانهایش ضعیف و ناتوان شده است «و سرم از پیری شعله‌ور شده» یعنی: سپیدی بر سرم منتشر شده چنان‌که آتش در هیزم شعله‌ور میشود و این کنایه از پیری وی است «و ای پروردگارم! من هرگز در دعای تو بی بهره نبوده‌ام» یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، دست خالی و ناامید از دربار تو برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را دارم.

بالا کردن دست بسوی پروردگار لاجوب نمی ماند:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيْسَتْ حِيٌّ أَنْ يَبْسُطَ الْعَبْدُ إِلَيْهِ يَدَيْهِ يَسْأَلُهُ فِيهِمَا خَيْرًا فَيُرَدِّهُمَا خَائِبَتَيْنِ» یعنی: «بدون شك خداوند متعال حیاء میکند از این که بنده

دستانش را به سوی او به دعا بلند کند، (در حالیکه از او در آنها خیری میخواهد)، و او آنها را خالی برگرداند».

ولی طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: دعاء باید با تلفظ زبان ولی با صدای آهسته باشد بطوریکه خودش آنرا بشنود.

درمورد دعاء باصدای بلند، در روایت از چنین کاری نهی به عمل آمده است، خداوند متعال در قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (البقرة: 186) «وهرگاه بندگانم در باره من از تو بپرسند و دعای دعاکننده را (به هنگامی که مرا بخواند) اجابت میکنم، پس آنان باید برای من فرمان برداری کنند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند»

در بیان شأن نزول آمده است: مرد اعرابی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را باصدای بلند میخوانیم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم سکوت کرد، همان بود که این آیه نازل شد: «و هرگاه بندگانم در باره من از تو بپرسند» (به ایشان بگوکه) «من نزدیکم» و به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضای اجابت دعاء است، پس مراد قرب مکانی نیست.

و در مورد دعاء با تلفظ و با صدای آهسته، خداوند متعال در مورد زکریا علیه السلام میفرماید: «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا* إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» (مریم: 3-4) «بیان رحمت پروردگار تو بربندهاش زکریا* آنگاه که پروردگار خود را به صدای آهسته ندا کرد»

بنابر این دعاء باید با صدای آهسته و با تلفظ زبان باشد، و در نماز و مخصوصاً در سجود مستجابتر است.

از شرایط دعاء کننده این است که:

1- به قدرت مطلقه الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همه اسباب و وسایط در قبضه تسخیر وی می باشد.

2- با حضور قلب و نیت راستین دعا کند زیرا خداوند دعا را از قلبی که غافل باشد نمی پذیرد.

3- از خوردن حرام بپرهیزد.

4- از دعاء کردن ملول و دلتنگ نشود.

دعای حضرت زکریا علیه و سلام:

زکریا در آخرین مراحل زندگی خویش درحالیکه سالخورده پیر و زهیر شده بود و خانمش نیز عقیم گردیده بود فراق فرزند داشتن بر سرش آمد. این خواست خویش را از خالق اش پنهان نکرد و دست به دعا برد.

در قرآن عظیم الشان آمده است: زمانیکه «حنه» همسر عمران در حال حاملگی با خود نذر کرده بود که، اگر خداوند طفلی به او دهد آنرا خادم بیت المقدس خواهد ساخت، ولی زمانی که طفل به دنیا آمد دختر بود.

گفتن: «الهی دختر زاییدم، گرچه آرزو پسر داشتم، او را مریم می نامم و از شیطان رجیم به تو پناه می آورم.» (سورة آل عمران: آیه: ۳۵)

پروردگار با عظمت هم نذر او را به نیکوی قبول کرد. «آل عمران: آیه ۳۷»

زکریا که شوهر خاله مریم و یکی از متنفذین بیت المقدس بود، سرپرستی مریم را بدوش میگرد او را بزرگ کرد و در میان مسجد محل و محرابی ساخت که مریم در آن به عبادت مشغول گردد.

زکریا هرگاه که به دیدار مریم می آمد، ملاحظه میکرد که طعام و میوه های غیر فصلی نزد مریم موجود است از مریم می پرسید:

«این ها از کجا برای تو آمده است؟» در مقابل جواب می شنوید: «از جانب پروردگار آمده است، و خداوند هرکسی را که خواهد روزی بی حساب میدهد.»

در همین اثنا عبادت معنویت و کمالات مریم، بر زکریا تاثیر نموده و با خود گفت:

ای کاش من هم فرزندی می داشتم، در همین وقت دست به دعا برد و گفت: «رب هب لی من لدنک ذریة طيبة إنک سميع الدعاء؛ پروردگارا! به من ذریه و فرزندی پاکیزه از نزد خود ببخش، به درستی که تو شنونده دعایی.» (سورة آل عمران: آیه ۳۸)

سپس در حالیکه در محراب مصرف نماز بود فرشتگان الهی به او بشارت دادند که خداوند فرزندی به نام یحیی که پیامبر خواهد بود به او نصیب خواهد کرد. زکریا در حال ناباورکردنی گفت: «کجا من پسری خواهم داشت، چرا که من و همسرم پیر هستیم؟!» در مقابل جواب آمد: «خداوند انجام می دهد آنچه را میخواهد.»

همچنان در آغاز سورة (مریم آیات: ۳-۶) درمورد دعا: زکریا چنین آمده است:

«پروردگارا! استخوانم سست شده و مویم سفید شده، تا کنون هر گاه تو را خوانده ام بدعاقت نبوده ام من از موالی پس از خود می ترسم، همسرم نیز عقیم است، فرزندی به من عطا کن از جانب خود که وارث من و وارث آل یعقوب باشد، و او را پسندیده بدار.»

«در همین اثنا از جانب خداوند ندای میشوند: «ای زکریا تو را بشارت می دهیم به پسری که نامش یحیی است و پیش از این همنامی نداشته است.»

زکریا گفت: پروردگارا! کجا من پسری خواهم داشت در حالیکه پیرم و همسرم عقیم است؟» (در جواب گفته شد.) «خدای تو اینچنین می خواهد و برای او آسان است.

بیشتر تو را آفریدم در حالیکه چیزی نبودی.» «همین بود که پروردگار با عظمت یحیی را با کتاب و حکمت به زکریا عطا کرد.

همچنان همین داستان در سورة انبیاء نیز تذکر یافته است.

زمانیکه زکریا پروردگارش را ندا داد گفت: «پروردگارا! مر تنها نگذار و تو بهترین وارثانی.» (سورة انبیاء، آیه ۸۹) و خداوند در جواب میفرماید: «ما دعای او رامستجاب کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را به صلاح آوردیم، آنان در کار های خیر شتاب داشتند و با امید و بیم ما را میخواندند و در برابر ما خاشع بودند.»

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵)

و همانا من پس از خود از خویشاوندانم بیمناکم، و همسرم [از شروع زندگی] بی فرزند، پس از نزد خویش وارثی (در نبوت) به من ببخش. (۵)

تفسیر:

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي»: شخصیت های الهی، همیشه از وارث بد میترسند. و باید هم انسان بصورت کل از وارث بد خویش تشویش واضطراب داشته باشد.

«مولی»: در اینجا: اقارب و اقوام عصبه مانند کاکا ها و مانند آنها است یعنی اینکه در حقیقت من از آن بیم دارم که: اقارب و پسران کاکایم بعد از اینکه من بمیرم، نزدیکان و

بستگانم در پرداختن به امر دعوت و برداشتن امانت رسالت، بعد از من کوتاهی ورزند، زیرا اکثر آنها این لیاقت و شایستگی را از دست داده بودند، و یا هم مصروف امور دنیوی شده بودند به اصطلاح گرفتار دنیا گشته بودند و مشغولیت های دنیوی آنها را از برپا داشتن کار دین برای بنی اسرائیل به خود سرگرم ساخته بود. پس زکریا از آن بیمناک شد که با مرگش دین حق از بین برود بنابر این، از خداوند متعال خواست تا ولی و سرپرستی را به وی عنایت فرماید که بعد از مرگش به امر دین قیام ورزیده و بر رونق بخشیدن به کار آن، حریص و مشتاق باشد.

«إِمْرَأَتِي عَاقِرًا»: «همسرم» از فرط پیری یعنی کبر سن نازا گشته و اصلاً دارای اولاد نشده و از قبل نازا بوده است.

عاقِر: زن عقیم و مرد عقیم را میگویند. کلمه «عاقِر» فقط سه بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است و همه بار در باره زن زکریا است.

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (5)»: از فضل و کرم خودت، به من فرزندی صالحی ببخش که جانشین نیکی برایم بوده و رسالت را بعد از من بر دوش کشد؛ زیرا قدرتت جاری و نافذ است. مؤمن، نباید هرگز از رحمت الهی مأیوس شود.

(در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که زکریا علیهم السلام در سن پیری از خداوند متعال فرزند می خواهد)

يَرْثِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶)

که از من ارث برد و از خاندان یعقوب [نیز] ارث برد و او را ای پروردگارم پسندیده بگردان. (۶)

تفسیر:

«يَرْثِي وَيَرْثُ...»: هدف از آن ارث معنوی، یعنی دین و دانش و نبوت است (ملاحظه فرمایید؛ سورة اعراف، آیه 169، سورة فاطر، آیه 32، و سورة شوری، آیه 14). برخی ترکیه زکریا را عِلْم و نبوت، و میراث آل یعقوب و دارائی و شاهی می دانند.

«آلِ يَعْقُوبَ»: هدف از آن فرزندان یعقوب است که بسیاری از آنان مفتخر به خلعت نبوت شده و انبیاء بنی اسرائیل بوده اند. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل).

«يَرْثِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»: (تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب) امام بیضاوی میفرماید: منظور و راثت شرع و علم است؛ چون از پیامبران مال به ارث نمی ماند. (تفسیر بیضاوی ۱۴/۲).

طوریکه در حدیث شریف آمده است: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث: ما جماعت أنبياء میراث نمی گذاریم». پس معنی کلام زکریا علیهم السلام این است که: آن جانشین، علمی را که نزد وی و اولاد یعقوب علیه السلام هست، میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی شان قیام ورزد.

«وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»: بار خدایا! او را مورد رضایت خودت قرار بده. واقعایت امر همین است اگر اولاد کسی، مورد رضایت الله متعال باشد، رحمت است. از فحوائ این آیه مبارکه معلوم میشود که: بر ما است که: برای صلاح و خوبی فرزندان، حتی قبل از انعقاد نطفه، باید دعا کرد، و از الله متعال بخواهیم که اولاد صالح نصیب ما فرماید.

امام فخر رازی در این باب در تفسیر خویش می نویسد: زکریا علیه السلام سه مطلب را پیش از طلب فرزند بحضور پروردگار با عظمت مطرح فرمود: اول، این که ضعیف گشته

است، دوم، این که خدا قطعاً التماسش را رد نکرده است و سوم، این که هدف از طلب و درخواستش رعایت مصلحت دین است. آنگاه به صراحت درخواست فرزند را ذکر کرده است و این امر اهمیت دعایش را افزایش میدهد؛ چرا که در دعایش بر قدرت و توانایی خدا تکیه کرده و از توسل به اسباب ظاهری خودداری می کند. (تفسیر کبیر ۱۸۱/۲۱).

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷)

(اللہ دعای زکریا را قبول کرد و فرمود) ای زکریا ما تو را به تولد پسری مژده میدهم که نام او یحیی است و پیش از این هیچ هم نام او را پیدا نکردیم. (۷)

تفسیر :

خداوند متعال دعای زکریا علیه السلام را اجابت فرمود، و این نداء را به وسیله فرشتگان به سوی وی فرستاد: ای زکریا! الله متعال تو را مژده میدهد که دعایت را اجابت کرده و برایت فرزندی بخشیده است که نامش یحیی است.

همچنان عین یادآوری در (آیه ۳۹/آل عمران) نیز به عمل آمده است طوری که میفرماید: «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ۳۹» (در حالیکه او (زکریا) در عبادتگاه نماز میخواند فرشته ها او را صدا زدند که الله تو را به پسری بنام یحیی مژده میدهد، که تصدیق کننده کلمه الله (عیسی علیه السلام) است، و سرور و پیشوا، و دور از گناهان، و پیغمبری از صالحان است.) پس اسمی است بدون سابقه. خدا او را نام نهاد و نام گذاری را به والدین واگذار نکرد.

امام مجاهد گفته است: یعنی در فضل و کمال مانند ندارد.

انتخاب نام برای فرزند:

یکی از حقوق فرزندان بر پدر و مادر انتخاب نامی مناسب است تا با آن برای دیگران شناخته شود و با آن نام صدا زده شود.

انتخاب نام نیک و با معنا که اطفال آنرا یک عمر با خود باهمراه خواهد داشت بی نهایت مهم می باشد.

فرزند به عنوان یادگار پدر و مادر باقی می ماند و نام آن ها را زنده نگه میدارد.

بنابر این والدین باید در انتخاب نام یادگارشان دقت لازم و همه جانبه به خرج دهند و رابطه اسم با مسمی را به خاطر بسپارند.

طوری که یادآور شدیم یکی از حقوق فرزند بر والدین، انتخاب بهترین و زیباترین نام ها برای فرزند است. منظور از نام زیبا، نامی است که از دیدگاه شرع پسندیده و دارای معانی نیکو باشد که شامل اسامی انبیا، صحابه، علما، دلاوران میدان جنگ و شهدا است. متأسفانه با اینکه فرهنگ اسلام غنی و گسترده است، ولی در بسیاری از موارد مسلمانان تحت تأثیر فرهنگ بیگانگان قرار گرفته و اسم های کاملاً بیگانه ای را برای فرزندان خود انتخاب می کنند.

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در این باره رهنمودی خاصی را بیان فرموده و به مسلمانان چنین امر فرموده است: «انکم تُدعون یوم القیامه باسمائکم و اسماء آبائکم فأحسنوا اسمائکم» (در روز قیامت شما را به نامهایتان و نام های پدرانتان صدا میزنند پس نام های نیک و پسندیده برگزینید. (ابو داود آن را روایت کرده است)

ابوالحسن ماوردی (364 تا 450 هـ.ق - 974 تا 1057 میلادی) فقهی مشهور جهان اسلام در کتاب خویش: «نصيحة الملوك» (صفحه 167) می نویسد: «هرگاه طفل بدنیا آمد، اولین احسان و اکرام در حق او آنست که وی را با انتخاب اسم زیبایی مزین ساخت، و اسم نیک در اولین لحظه سماع آن جایگاهی در نفوس خواهد یافت».

اکنون چند نکته مهم را برای انتخاب اسمی نیک و شایسته بیان می کنیم و سزاوار است والدین قبل از اقدام این نکات را مد نظر داشته باشند:

1- اسمی تک تک مردان و زنان صحابی رضی الله عنهم مستحب نیست، چه بسا بعضی از این اسم ها در مجتمعی مقبول و معروف ولی همانها در مجتمع دیگری غریب باشد. بر والدین لازمست اسمی را برای فرزندان خویش انتخاب نمایند که در مجتمع آن ها شاذ و غریب نباشد، چرا که غریب بودن اسم ممکن است سبب استهزاء و تمسخر شخص صاحب نام گردد، و یا از ذکر نامش در مقابل دیگران خجالت بکشد.

ماوردی می افزاید: «(مستحب است) اسم دارای معنای خوبی باشد، و با احوال صاحب نام تناسب داشته باشد، و از اسمهایی باشد که در بین طبقه و ملت و هم رتبه او رواج داشته باشد».

بنابراین کسی که میخواهد اسمی صحابه یا انبیاء و یا صالحین را انتخاب کند، اسمی را برگزیند که هم مناسب حال او و هم مناسب مجتمع و قومش باشد (و غریب نباشد).

2- ملت های غیر عرب ملزم نیستند که اسمی عربی را انتخاب کنند، بلکه واجب است از اسمهای اجتناب کنند که مختص به ادیان غیراسلامی است، و یا اسمهایی که غالباً اشخاص آن دین از آن نامها استفاده میکنند، مثل: پطرس، یوحنا، جورج، و امثال اینها، برای مسلمان جایز نیست که از این نامها برگزیند، چرا که اینکار موجب تشابه با آیین خاص نصاری است. ملاحظه شود رساله «أحكام أهل الذمة» (ابن القيم 251/3).

بنابر این اگر اسم غیر عربی باشد و معنای زیبایی داشته باشد (و در مجتمع غریب و شاذ نباشد) ایرادی ندارد آنرا بر فرزند خود برگزید، پیامبران علیهم الصلاة والسلام اسم خود و فرزندان خود را با اسمی نیک و پاکی از میان عرف و عادات (مجتمع خود) برگزیدند و ملتزم به اسمی عربی نبودند، مثلاً: اسرئیل و اسحاق و موسی و هارون..

3- باید کوشش بعمل آریم تا از انتخاب اسمی زشت و قبیح، و یا اسمهایی که موجب تزکیه هستند اجتناب ورزید.

در آیات قرآنی آمده است که: «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (سورة نجم 32). یعنی: نفسهای خود را تزکیه نکنید. علامه ابن کثیر در مورد این آیه مبارکه مینویسد که: معنای آیه اینست که خود را مدح نکنید، از نفسهای خود تشکر نکنید، و با اعمال تان منت گذاری نکنید.

امام طبری - آنگونه که حافظ ابن حجر از او نقل کرده - میگوید: «نباید اسمی را برگزید که معنای زشتی دارد و یا مقتضی تزکیه صاحب نام را داشته باشد، هرچند آن اسمی برای نام انسانها بکار روند، و یا اسمی که هدف از آن، حقیقت یک صفت باشد، بگونه ایکه وقتی شنونده آن اسم را می شنود گمان کند آن (اسم) صفت اوست..» بنقل از (فتح الباری 577/10).

و پیامبر صلی الله علیه وسلم بعضی از اسمی که معنای قبیح داشتند را تغییر میداد، مثلاً زنی که اسمش «عاصیه» بود را به «جمیله» تغییر داد. روایت مسلم (2139).

و یا زنی که اسمش «بَرَّة» به معنای (نیکوکار) بود را به زینب تغییر داد، زیرا معنای اسم «بَرَّة» در بردارنده نوعی تزکیه است. صحیح مسلم (2142).

اسمهایی همچون: متقی، زاهد، پارسا و محسن و مؤمن و ایمان و نعمت و مبارک و سرور امثال اینها در بردارنده نوعی تزکیه هستند.

همچنین از جمله اسم هایی که در بعضی کشور های اسلامی رواج دارد؛ اسامی هستند که به کلمه (الدین) و (الاسلام) اضافه شده اند، مثل: نور الدین، عماد الدین، یا نور الاسلام و امثال اینها که اهل علم انتخاب این نوع اسمها را مکره دانستند، چرا که در بردارنده نوعی از تزکیه است.

علامه بکر ابو زید در کتاب «تسمیة المولود (صفحه 22/22) می نویسد: «به دلیل بزرگی منزلت این دو لفظ: (الدین) و (الاسلام)، اضافه کردن اسم به این دو برای نامگذاری (افراد) .. بعضی از علماء آنرا حرام دانستند ولی اکثرا گفتند مکروه است، زیرا توهّم معانی ناصحیحی میدهد که اطلاق و بکار بردن آن جایز نیست، و در اوائل امر که این اسامی بوجود آمدند برای القاب زائد بر اسامی بکار برده می شدند و بعدا بعنوان اسم مورد استفاده قرار گرفتند».

4- در مورد نامگذاری دختران باید از اسمهایی که معانی شهوانی را تداعی میکنند اجتناب کرد، اسمهایی مثل: فتانه، فاتن، ناهد یا ناهده (دختری که پستانش بر آمده شده باشد). همچنین انتخاب اسامی ملائکه برای نامگذاری دختران جایز نیست، زیرا مشرکین گمان داشتند ملائکه و فرشتگان دختران خدا هستند!

علامه بکر ابو زید میگوید: «نامگذاری زنان با اسامی ملائکه حرام است، زیرا اینکار یعنی تشابه با (عقیده) مشرکین که ملائکه را دخترن خدا می دانستند، خدای متعال از این باور آنها والاتر است، و نزدیک به این نوع؛ نامگذاری دختر به اسم ملاک (فرشته) یا ملکه است» «تسمیة المولود (صفحه 24/24).

قَالَ رَبِّ اُنِّیْ یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَکَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا وَفَدَّ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا ﴿٨﴾

زکریا گفت: ای پروردگارم! چطور مرا پسری خواهد بود، حال آنکه همسرم نازا است و خودم نیز به سبب پیری به نهایت ضعف رسیده‌ام. (۸) تفسیر :

«قَالَ رَبِّ اُنِّیْ یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ» گفت: خدایا! چگونه دارای پسری می شوم؟ این استفهام از تعجب و سرور است؛ زکریا از اجابت درخواستش متعجب شد و گفت: پروردگارا! آیا برایم فرزندی زاده خواهد شد.

«وَکَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا»: حال آنکه همسرم در جوانی نازا بود و اکنون پیرزنی ناتوان و کهنسال است. (تفسیر طبری ۵۲/۱۶).

«وَفَدَّ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا»: و من خود نیز پیرمردی هستم کهن سال که شخصی مانند من بارور ساخته نمی‌تواند؟

مفسران گفته‌اند: در آن موقع سن زکریا علیهم السلام به یک صد و بیست سال رسیده بود. همچنان همسرش در سن نود و هشت سالگی بود. اما زکریا خواست مطمئن گردد و چگونگی به دنیا آمدن این پسر را بداند. به همین خاطر تعجب کرد.

قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلٰی هٰیْنٍ وَّ قَدْ خَلَقْتَکَ مِنْ قَبْلُ وَّلَمْ تَکُ شَیْئًا ﴿٩﴾

والله فرمود: اینگونه پروردگارت گفته (و اراده کرده) این بر من آسان است چون پیش از این تو را در حالی آفریدم که هیچ چیزی نبودى. (۹)

تفسیر :

خداوند متعال بوسیله فرشته به زکریا خبر داد که: فرمان چنین است که از شما دو تن در همین سن و سال فرزندی به دنیا می آید. بر پروردگارت ایجاد آنچه بخواهد سهل و ساده است؛ چه به اسباب باشد و چه بدون اسباب، همانگونه که تو را قبلاً از عدم آفرید پس پروردگارت را چیزی عاجز نمی گرداند.

«وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» (۹): همان طور که تو را خلق کردم و چیزی قابل ذکر نبودى، نیز میتوانم یحیی را از شما دو نفر خلق کنم.

مفسران می نویسند که: خلق و ایجاد به هیچ وجه برای الله متعال کاری سخت و دشوار نیست. پس وسیله ی خلق موجود کوچک و بزرگ و مهم و ناچیز یکی است و آن این که میگوید: بشو و بلادرنگ میشود، اما خلق انسان به مراتب آسان تر است؛ چون خدایی که قادر است از عدم خلق کند، میتواند از دو پیر سالخورده آنهم از طریق توالد و تناسل، خلق نماید و این کار، سهل و آسان برای پروردگار با عظمت می باشد.

واقعاً خداوند متعال بر هر چیزی قادر و هر کاری برای او آسان است.

قوانین طبیعی و علل مادی، هرگز قدرت الله متعال را محدود نمی کند.

طوریکه در آیه مبارکه خواندیم «هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این کار بر من آسان و سهل است.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰)

زکریا گفت: ای پروردگارم! علامتی برایم قرار ده، فرمود: گفت نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت، در حالیکه زبان تو سالم و تندرست است. (۱۰)

تفسیر :

زکریا برای آنکه به وعده الله متعال مطمئن شود درخواست کرد و گفت: پروردگار! نشانه ای می خواهم تا بدان حقیقت آنچه را که فرشتگان به من در مورد حمل همسرم مژده داده اند بشناسم.

یعنی: نشانه ای که مرا بر تحقق خواسته ام و بشارتت بر حامله دار شدن زنم به فرزندش یحیی، راهنمایی کند تا روان و دلم بدان آرام گیرد زیرا حمل گرفتن در این مرحله ای از عمر، مخصوصاً از زنی که عادت ماهانه وی به سبب کبر سن قطع شده، بسیار عجیب و شگفت آور است. فرمود: «قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» حق تعالی به وی وحی کرد: نشانه این است که تو در عین حالیکه صحیح و سالم هستی و هیچگونه مرضی در تونیست اما نمیتوانی مدت سه شبانه روز با مردم سخن بگویی، یعنی سه شبانه روز قدرت سخن گفتن با مردم را از دست می دهی.

ابن عباس (رض) گفته است: بدون هیچ مرض و علتی زبانش بند آمد. و ابن زید گفته است: زبانش بسته شد، طوریکه که نمیتوانست با مردم سخن بگوید؛ اما در همان حال تسبیحات میکرد و تورات را میخواند. در آن موقع هنوز انجیل نیامده بود؛ زیرا این امر قبل از تولد عیسی علیه السلام اتفاق افتاده بود، به این صورت وقتی که می خواست با مردم سخن بگوید قادر به انجام این کار نبود. (تفسیر صفوة التفسیر شیخ علی صابونی)

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)

پس زکریا در حالی که از محراب (عبادت) بر قومش بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گوئید. (۱۱)

تفسیر :

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ»: پس زکریا از جای عبادت خود یعنی همانجایی که مژده تولد پسر به وی رسید بود، بر مردم که برای نماز انتظار او را می کشیدند ظاهر شد و به ایشان اشاره کرد که: «فَأُوحِيَ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» که خدای متعال را صبح و شام از سرشکرگزاری و عبودیت تسبیح گویند. یعنی ایشان را به نماز خواندن صبح و عصر دستور داد. به قولی دیگر: دستور داد تا به شکرانه این نعمت، صبح و شام «سبحان الله» بگویند. البته با اشاره به مردم سخن میگفت همانطوریکه خداوند متعال در (آیه 41 سوره آل عمران) فرموده است: «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَ أَذْكَرُ رَبِّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ» (زکریا) گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده (تا علم من به یقین و اطمینان تبدیل شود).

خداوند (فرمود: نشانه‌ی تو آن است که تا سه روز با مردم سخن نگویی، مگر از طریق اشاره. (البته به هنگام ذکر خدا زبانت باز میشود. پس) پروردگار خود را (به شکرانه‌ی این نعمت) بسیار یادکن و هنگام شب و صبح او را تسبیح گوی. خداوند متعال میتواند: زبان را هنگام تکلم با مردم ببندد و هنگام ذکر الله باز کند، میتواند از پدری پیر و مادری عقیم نیز طفلی به دنیا بیاورد.

خوانندگان محترم !

در آیات (12 الی 15) در باره قصه ای یحیی علیهم السلام مورد بحث قرار داده شده است.

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر، و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم. (۱۲)

تفسیر :

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»: مفسر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: در کلام مقداری حذف شده که تقدیر معنوی آن چنین است: بعد از اینکه یحیی متولد و بزرگ شد و به سن بلوغ و تکلیف رسید، آنگاه الله به او گفت: ای یحیی! تورات را جدی بگیر و در مورد آن کوشا باش.

یعنی ای یحیی! با همت و عزم و باجد و جهد به تورات روی آور؛ از راه حفظ، فهم، عمل و دعوت به آنچه که در آن است. «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» در همان سن کودکی حکمت و فزونی عقل و خرد را به او عطا کردیم.

«حکم» به معنای علم و فهم (لسان العرب.) و قدرت قضاوت (قاموس القرآن.) آمده است. اما «حکم» در اینجا به معنای حکمت است، یعنی از کودکی به او فهم و دانش و بینش کتاب را دادیم. به قولی: مراد از حکم نبوت است که در دوران کودکی به او داده شد. نقل است که: یحیی علیه السلام در هفت سالگی به پیامبری برگزیده شد.

روایت شده است که اطفال به یحیی میگفتند: بیا با هم بازی کنیم، اما او به آنها میگفت: من برای بازی خلق نشده‌ام. و بنا به قولی در سن کودکی نبوت به او عطا شد. اما قول اول

روشن‌تر است. طبری گفته است: قدرت فهم و درک کتاب خدا را در همان اوان کودکی و قبل از رسیدن به سن بلوغ به او عطا کردیم. (طبری ۵۵/۱۶).

مفسر تفسیر کابلی در ذیل: آیه مبارکه «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» مینویسد: (و دادیم او را حکم در حالت صباوت). یعنی تفسیر: حق تعالی در صباوت به او فهم و دانش، علم و حکمت، فراست صادق، معرفت احکام کتاب و آداب عبودیت و خدمت عطا فرموده بود. سید قطب در تفسیر «يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» (ای یحیی! کتاب (تورات) را با قوت و (قدرت هرچه تمام‌تر) بگیر). می‌نویسد: کتابی که باید آن را با قدرت هرچه بیشتر برگیرد و دریافت کند تورات است که کتاب بنی‌اسرائیل از زمان موسی به بعد برای بنی‌اسرائیل است، و انبیاء بنی‌اسرائیل آن را یاد میداده‌اند و بدان حکم و فیصله خویش را بعمل می‌آوردند. یحیی وارث پدرش زکریا گردید، و برای حمل بار سنگین رسالت و بر دست‌گرفتن امانت با قوت و قدرت و عزم و اراده فریاد زده شد، و از او خواسته شد که ضعف و سستی نشان ندهد و از تکالیف و وظائف و مشکلات چیزی که به ارث برده است ترس نداشته باشد و از آن عقب نشینی نکند.

وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳)

و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم، و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزگار بود. (۱۳)

تفسیر :

و نیز الله متعال از جانب خود به یحیی رحمت و محبت و پاکی از گناهان را بخشیده بود و این کارها را از روی مهر و رحمت فراوانی که نسبت به والدینش داشتیم، انجام دادیم. «حَنَانًا»: رحمت، عاطفه و محبت است. حنانا: حنان: عاطفه و محبت، مهربانی «حَنَانِكَ يَا رَبِّ» یعنی مهربانی تو را میخواهیم ای رب.

عبدالرؤف مخلص هروی، در «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: یعنی به او از نزد خویش رحمتی دادیم که در قلب وی پایرجا بود و با آن بر مردم - از جمله بر پدر و مادر و نزدیکانش - شفقت و عطوفت می‌ورزید و مردم را از کفر و معاصی نجات می‌داد. «و به او زکات دادیم» مراد از زکات در اینجا: طهارت نفس و پاکی از گناه و داشتن برکت است، یعنی او را برای مردم مبارک گردانیدیم که به سوی خیر هدایت شان میکرد «وَكَانَ تَقِيًّا»: و بنده‌ای صالح و پرهیزگار و از خدا ترس بود. و هرگز قصد نافرمانی و معصیت را نکرد. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی پاک بود و مرتکب گناه نشد.

مفسران در ذیل جمله «وَكَانَ تَقِيًّا» (و او پرهیزگار بود). مینویسند: او با الله ارتباط و پیوند داشت. از او میترسید. او را در نظر داشت و مراقب اوضاع و احوال خود می‌دید. احساس می‌کرد که الله متعال در پیدا و ناپیدا و درون و بیرون او را می‌پاید و زیر نظر می‌دارد.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴)

او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و نافرمان نبود. (۱۴)

تفسیر :

مقام و منصب نباید انسان را از یاد والدین غافل سازد، ترك نیکی به والدین، نشانه‌ی عصیان و سرکشی است. حتی، پیامبر هم باید نسبت به والدین نیکی کند.

حضرت یحیی علیه السلام در جنب سایر صفات ممیزه ای که داشت، در برابر پروردگارش پرهیزگار بود، «تَقِيًّا» نسبت به والدین نیکوکار بود، «بَرًّا» و در برابر مردم، سرکش و عصیانگر نبود.

واقعیت اینست که: نیکی به پدر و مادر، نشانی تقوای الهی است. بخصوص آن مورد ستایش است که در آن هیچگونه نافرمانی و سلطه جویی وجود نداشته باشد.

حضرت یحیی علیه و السلام با نیکی به پدر و مادر شخصیت دلسوزی بود و از او امرشان فرمان بردار بود؛ او در مقابل مادر و پدر نرم دل و مهربان (و زورگویی نافرمان نبود) او نه بر خلق گردنکش بود و نه خالق را نافرمان بلکه با مردم متواضع و در برابر پروردگارش متکبر و عاصی نبود.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)

و سلام بر او روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود. (۱۵)

تفسیر :

ابن عطیه فرموده: در اوقاتی بر او درود فرستاده است که انسان در اوج ضعف و ناتوانی قرار دارد و بیش از هر زمان به رحم و توجه الله متعال نیازمند است. (قرطبی ۸۸/۱۱). مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: «و سلام بر او» یعنی: امانی از جانب الله بر یحیی باد. به قولی معنی این است؛ خداوند متعال بر او سلام گفت در: «روزی که متولد شد» یعنی: او در روز تولدش از اینکه شیطان به وی گزند رسانده و او را لمس کند، در امان و سلامتی بود «و روزی که می میرد» از فتنه قبر و وحشت برزخ در امان است «و روزی که زنده برانگیخته میشود» نیز از خوف و ترس عرصات محشر در امان است. به قولی: وحشتناکترین حالاتی که انسان در آن قرار می گیرد، همین سه حالت است:

1- روزی که متولد میشود؛ زیرا در آن روز از جایگاهی که در آن قرار و آرام داشته است، بیرون می آید.

2- روزی که می میرد؛ زیرا او در آن روز کسانی را می بیند که قبلاً آنان را نمی شناخته و با احکام و قضایایی روبرو می شود که پیشتر با آنها آشنایی نداشته است.

3- روزی که برانگیخته میشود؛ زیرا با خوف و ترس روز قیامت روبرو میشود. پس یحیی علیه السلام در این سه حالت در امان است: از آسیب شیطان در روز ولادت، از عذاب قبر در وقت مردن و از هول و عذاب در روز قیامت.

قصه یحیی علیه السلام:

نام یحیی علیه السلام در چهار آیه از سوره های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء آمده است. خداوند او را بسیار تمجید و تعریف کرده و او را بر تقوی، صلاح و استقامت توصیف نموده است. خداوند متعال در عمر سی سالگی نبوت را به او ارزانی کرد: و در يك روایت که قبلاً ذکر گردید در هفت سالگی به درجه نبوت رسید.

«وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۱۲»: [مریم: 12]. (و ما در کودکی بدو بپیش دادیم.) و او را سید و پرهیزکار و به دور از ارتکاب منکرات و شهوات نامشروع قرارداد.

(وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ۳۹) [آل عمران: 39]. (و پیشوا و برکنار از هوس های سرکش و پیغمبری از صالحان خواهد بود.).

ولادت حضرت یحییٰ علیہ السلام:

یحییٰ سه ماه قبل از تولد حضرت عیسیٰ مسیح بن مریم به دنیا آمد، یحییٰ هم عصر مسیح بود و مدت زمان طولانی با وی زیست و در مراحل مختلف دعوت رفیق او بود. یحییٰ بر تقوا و صلاح و طهارت و پاکی و دور از نعمت و اشراف نشأت پیدا کرد. او در زمان جوانی به صحرا و بیابانهای خشک و بی آب میرفت و از ملخ قوت و تغذیه میکرد و به روزی ساده‌ی که خداوند به او میداد قناعت می‌ورزید. یحییٰ بسیار به عبادت و خشوع و گریه می‌افتاد. امام مجاهد روایت میکند که طعام و روزی حضرت یحییٰ علیہ السلام گیاه بود و از ترس خدا چنان به گریه می‌افتاد اگر تکه (دستمالی) روی چشمانش میبود آنرا پاره میکرد. ابن عساکر روایت می‌کند: روزی پدر و مادرش در طلب و تعقیب او از شهر خارج شدند او را نزد دریاچه‌ای اردن یافتند به وقت عبادت و ترس از خدا آن چنان شدید گریه می‌کرد که پدر و مادر را به گریه انداخت.

خداوند در همان اوان جوانی به او حکمت ارزانی داشته بود به سوی اصول و احکام شریعت روی آورد تا اینکه عالمی متبحر شد و در امور دینی مرجع فتوا واقع شده بود. بعد قبل از اینکه به سن سی سالگی برسد به نبوت و پیغمبری برگزیده شده و خداوند آیه‌ی «يَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ» (ای یحییٰ! کتاب را به قوت بگیر.) را بر او فرستاد. از حیثیه روایت شده که، عیسیٰ پسر مریم و یحییٰ پسر زکریا پسر خاله‌ی یکدیگر بوده‌اند. عیسیٰ لباسی پشمی میپوشید. اما یحییٰ لباس وبری (پارچه‌ای دوخته شده از پشم شتر) می‌پوشید. هیچکدام صاحب درهم و دینار، و عبد (غلام) و جاریه (کنیز) نبودند و محلی برای اقامت گزیدن در آن نداشتند، شب در هر جا برآها فرود می‌آمد در آنجا می‌ماندند. چون خواستند از یکدیگر جدا شوند، یحییٰ خطاب به عیسیٰ فرمود: مرا نصیحت کن، گفت: هرگز خشمگین مشو، گفت: نمی‌توانم که خشمگین نشوم. گفت: پس مالی ذخیره مکن، گفت: شاید بتوانم این را عملی کنم. (البدایة والنهایة جلد 2 ص 52).

یحییٰ زاهدانه زندگی بسر میبرد و بیشتر اوقات از مردم عزلت می‌کرد. با حیوانات صحرایی انس و الفت میگرفت و از برگ درختان تغذیه میکرد. بر آب رودخانه‌ها و جویبارها می‌آمد. گاهی اوقات از گوشت ملخ استفاده میکرد و میفرمود: چه کسی از تو متنعم‌تر است ای یحییٰ؟!

دعوت یحییٰ علیہ السلام:

حضرت یحییٰ قوم بنی اسرائیل را به سوی الله واحد دعوت می‌کرد و آن‌ها را به نزدیکی ملکوت آسمان‌ها مژده می‌داد، دعوتش با حکمت و موعظه حسنه همراه بود. امام احمد از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل می‌کند که فرمود: «خداوند یحییٰ پسر زکریا را به پنج چیز امر فرمود تا خود به آنها عمل کند و به بنی اسرائیل اعلام نماید به آنها عمل کنند، نزدیک بود در مورد عمل به آنها از خود سستی نشان دهد. عیسیٰ خطاب به او فرمود: شما مأمور به پنج چیز شده‌ای که هم خود بدان عمل کنی و هم بنی اسرائیل را به سوی آن فرا بخوانی یا به انجام آنها برخیز یا من اقدام به انجام آنها مینمایم. گفت: ای برادر میترسم اگر در انجام آن بر من پیش بگیری مورد عذاب واقع شوم یا در زمین فرو روم. بعد بنی اسرائیلیان را در مسجد بیت المقدس جمع کرد تا مسجد مملو از جماعت گردید. آنگاه در جای بلندی قرار گرفت و حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد و گفت: خداوند مرا به پنج چیز امر کرده که هم خود بدان عمل نمایم و هم شما را فرا خوانم که به آن‌ها عمل نمایید.

- 1- خداوند را عبادت کنید و برای او شریک و هم‌تا قرار ندهید. مثلاً اگر یکی از شما بنده‌ای از مال خالص خویش خریداری کند، بعد آن عبد غله‌ی خود را به کس دیگری بدهد، آیا هیچ کسی از شما دوست دارد که بنده‌اش چنین باشد؟! خداوند شما را آفریده و روزی داده است. او را عبادت کنید و برایش شریک قرار ندهید.
- 2- شما را به ادای نماز فرا میخوانم. خداوند رویش به سوی بنده است. مادام که به وقت نماز به این سو آن سو التفات نکند پس وقتی که نماز خواندید به اطراف نظر نکنید.
- 3- شما را به روزه گرفتن امر میکنم زیرا نمونه‌ی روزه‌دار همچو کسی است که مُشکی در پارچه‌ای همراه دارد و همگان بوی آن را می‌یابند. بوی دهان روزه‌دار نزد خداوند از مُشک بهتر است.
- 4- شما را به دادن صدقه فرا میخوانم نمونه‌ی مزد صدقه‌دهنده چون کسی است که دشمن او را اسیر کرده و دست خود را به دور گردن او حلقه زده و او را آورده‌اند که گردش بزنند بعد می‌گویند: آیا رضایت می‌دهید بجای نفس خویش به شما فدیة بدهم خلاصه به یکی یک آنها فدیة میدهد تا از خونس درگذرند و خود را رها می‌کند.
- 5- خداوند عز و جل را به یادداشت‌ه باشید. نمونه‌ی کسی که به یاد خدا باشد چون کسی است که دشمن در طلب و تعقیب او است او قلعه‌ای می‌یابد و بدان پناه میبرد و بهترین پناهگاه از دست و سوسه‌ی شیطان ذکر خدا است. (رواه الإمام احمد).

معنای تعمید نزد اهل کتاب:

یحیی نزد علمای نصاری (یوحنا) نام دارد و ملقب به معمدان است. زیرا مسئولیت غسل تعمید معروف میان نصاری را به عهده داشت. تعمید عبارت از غسل دادن به آب به قصد توبه از خطایا است، یحیی در منطقه اردن ظهور کرد و مردم را به توبه فرا میخواند. مردم بیت المقدس و دهات نزدیک اردن به سوی او آمدند آنها را در رودخانه غسل می‌داد و از نزدیک شدن ظهور ملکوت آسمان‌ها بیم می‌داد. حضرت یحیی، عیسی‌ای مسیح را در رودخانه‌ی اردن غسل تعمید داد و برای او دعای برکت نمود. و این امر در حالی رُخ داد که عیسی سی سال عمر داشت یهودیان از او پرسیدند: آیا او عیسی مسیح است؟ گفت: نه. گفتند: آیا او پیغمبر است؟ گفت: نه. گفتند: اگر او مسیح و پیغمبر نیست چرا او را تعمید دادی؟ گفت: من صدای بلندی هستم که از صحرا برآمده‌ام راه (حرکت به سوی) پروردگار را آماده و هموار کنید و آن را بصورت مستقیم در پیش بگیرید. (کتاب العقيدة الإسلامية ص 216).

خوانندگان محترم: غسل تعمید یا بپتسیم (Baptism) يك آیین تطهري ديني براي كسب بخشش از گناهان و زندگي دوباره است که در مذاهب گوناگون مانند مسیحیت و آیین سیک ها رواج دارد که ریشه آن آیین یهودی است. غسل تعمید به دین مقدس اسلام هیچ ربطی ندارد اینکه همه ادیان بعد از اسلام منسوخ گردیده لذا همه اعمال ادیان دیگر نزد دین مقدس اسلام منسوخ و مردود شمرده میشود این چنین اعمال و افعال بعد از آمدن دین مقدس اسلام نزد الله متعال قابل قبول نمیشد بناءً همه مسلمانان باید از چنین اعمال جداً خود داری نمایند.

داستان قتل یحیی علیه السلام:

تأریخ نویسان در بیان سبب کشته شدن حضرت یحیی پسر حضرت زکریا، اسباب فراوان ذکر کرده‌اند. مشهورترین این اسباب سببی است که ابن کثیر روایت کرده و شیخ نجار در

کتابش قصص الانبياء آن را چنین آورده است: «حاکم فلسطین (هیرودس) مردی شریر و فاسق بود برادر زاده‌ای به نام «هیرودیا» داشت که سرآمد جمال و زیبارویی بود. هیرودس قصد نمود با او ازدواج کند دختر و مادرش نیز با این ازدواج موافق و متمایل بودند چون یحیی اطلاع پیدا کرد با قصد آنان به مخالفت برخاست، چون این نوع ازدواج در شریعت اهل کتاب حرام بود چنانکه در شریعت اسلام نیز حرام است.

مادر دختر علیه یحیی کینه به دل گرفت و حيله‌ای براه انداخت که او را به کشتن دهد. هیرودیای دخترش را به شدت آرایش و زینت داد و لباس‌های فاخرانه به تن او کرد بعد او را به قصر هیرودس آورد. دختر شروع به رقص کرد و احساس و مشاعر او را از او ربود. گفت: هر چه می‌خواهی از من طلب کن! دختر (چنانکه مادرش به او یاد داده بود) گفت: سر یحیی پسر زکریا را روی این طبق می‌خواهم خواسته‌ی او را لَبیک گفت و دستور داد سر او را بیاورند. یحیی را در حالیکه مشغول خواندن نماز بود، کشتند و سر او را چون سر گوسفند از تن جدا کردند سپس سر خون‌آلود او را روی طبق نهاده و نزد او آوردند. (قصص الانبياء ص 369).

این داستان نشان می‌دهد که حکام و سران بنی اسرائیل تا چه حد ستمگر و خون آشام بوده‌اند. تا آنجا که به خود جرأت می‌دادند پیغمبران خدا را به قتل برسانند و در راستای نیل به شهوات افسارگسیخته‌ی خویش خون بی‌گناهان را بر زمین بریزند و خون و حرمت مردم را به بازی بگیرند و شریعت آسمانی را از قداست بیندازند. این امر اصلاً جای تعجب نیست، چون بنی اسرائیل بود که سنت کشتن انبیاء را به میان انسان‌ها آوردند و این عمل جنایتکارانه به شعار و رمز طغیان آنها مبدل گشت، آنها زکریا و یحیی را به قتل رساندند و علیه عیسی توطئه‌چینی کردند و کسان بسیار دیگر از انبیاء که به ناحق خونشان بر زمین ریخته شد و قربانی توطئه‌ها یهودیان شدند.

بعضی از مؤرخین می‌گویند: زکریا نیز بعد از کشته شدن پسرش یحیی بوسیله‌ی ارّه دو نیمه گردید و کشته شد.

سعید پسر مسیب روایت میکند چون بختصر وارد شام شد خون یحیی در غلیان و خروش بود. پرسید: چرا چنین است خبر چگونگی کشته شدن وی را به او دادند، دستور داد هفتاد هزار نفر در مقابل خون وی کشتند تا اینکه سرانجام از غلیان باز ایستاد. و سرنوشت یحیی با این وضعیت رقت بار در اینجا به پایان رسید.

حافظ ابن عساکر از زید پسر واقد روایت میکند: «هنگامی که می‌خواستند مسجد دمشق را بسازند، سر حضرت یحیی را مشاهده کردم که از میان یکی از ارکان قبله‌ای که در طرف محراب است، بیرون آمد موها و پوستش به حال خود بدون تغییری باقی مانده بود، و در روایتی آمده است: گویا همین ساعت فوت کرده است».

گویم: این سخن غریب و عجیب نیست چون در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرموده: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ» (روایت از ابوداود). «خداوند خوردن و متلاشی کردن جسد پیغمبران را بر این زمین حرام کرده است».

شاگردان یحیی پس از کشته شدن وی، جسدش را برداشتند و دفن کردند.

بعد به نزد عیسی آمدند و خبر کشته شدن یحیی را به او دادند آنگاه او بسیار محزون و اندوهناک گردید. بعد دعوت خود را آشکار نمود و موعظه‌کنان به میان مردم رفت. کسان

بسیاری از وی تبعیت نمودند تا اینکه یهودیان جهت کشتن وی، در پی توطئه چینی و نقشه کشی برآمدند. ولی خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و او را از شر و کید آنها نجات داد. چنانکه قبلاً توضیح داده شد. (برای مزید معلومات مراجعه شود کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، نوشته مرحوم شیخ علی صابونی)

خصوصیات یحیی علیهم السلام در قرآن:

خصوصیات حضرت یحیی علیه السلام را در قرآن عظیم الشان در نقاط ذیل چنین جمع بندی و خلاصه نمود است.

- 1- جدی بودن و پایداری و شکیبایی در مسیر نبوت و تبلیغ فرمان حق،
- 2- رسیدن به پیامبری در سن کودکی
- 3- با محبت، مهربان و دلسوز بودن نسبت به بندگان الله، آن سان که پیامبر خاتم «رؤف و رحیم» بود.
- 4- برای ملت، با برکت، سودمند و با عطوفت و سراپا نور و رحمت بود. [حجر ۸۸/].
- 5- باتقوا، پاکدامن، پرهیزگار، خداترس، دیندار، زاهد، صالح، مطیع فرمان کردگار و حق طلب بود.
- 6- نسبت به پدر و مادرش نیکوکار و مهربان بود و در نظرش هیچ عبادتی پس از ارج نهادن برای ذات پروردگار مهمتر و بزرگتر از احترام آنان نبود. [اسراء/۲۳].
- 7- خودخواه و گردن فراز و دغل، و دغلکار، منحرف، ناصاف، و کذاب نبود؛ بلکه بسیار نرمخو و فروتن بود، آن طور که پیامبر خاتم، آراسته به این صفات است. [آل عمران/۱۵۹]، [حجر ۸۸/].
- 8- از فرمان پروردگار و پدر و مادرش سرپیچی نمیکرد.
- 9- سلام و درود بر او باد از روز ولادت تا روز قیامت! «و اسمہ یحیی» یعنی نامش پایدار و جاویدان است. (تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات (16 الی 33) در باره قصه‌ی مریم، ولادت، نبوت و سخن گفتن عیسی در گهواره بحث بعمل آورده است.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾

و یادآور شو در کتاب (آسمانی قرآن) مریم را، وقتی که در ناحیه شرقی (بیت المقدس) از خانواده‌اش جدا شد. (۱۶)

دومین قصه این سوره، بعد از قصه تولد حضرت یحیی علیه السلام که در این سوره با زیبایی خاصی بیان گردیده است، قصه و داستان مریم و بخصوص به دنیا آمدن نوزاد از یک خانم باکره و پاکدامن که هنوز شوهر نگرفته است، می باشد.

البته این قصه به مراتب، عجیب‌تر است از تولد نوزاد از زنی عقیم و از یک شوهر پیر سالخورده.

تفسیر :

در آیه متذکره میفرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» ای پیامبر! و در قرآن عظیم الشان قصه ای مریم را یادکن؛ «إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» روزی که از خانواده اش در قسمت شرقی بیت المقدس برای اشتغال به عبادت خدا، کنار گرفت و عزلت و گوشه گیری کرد.

«انْتَبَذْتُ»: از نبذ مشتق است که معنی اصلی آن؛ دور انداختن و کنار زدن، انتباز به معنی علی حده از اجتماع و دور رفتن است.

«مَكَاناً شَرْقِيًّا»: یعنی در داخل خانه به گوشه سوی مشرق رفت. این که در آن گوشه به چه هدف رفته بود؟ چندین احتمال و اقوالی وجود دارد.

بعضی گفته اند که به خاطر غسل کردن به آن طرف رفته بود، بعضی گفته اند که طبق معمول برای عبادت خدا به گوشه جانب شرق محراب رفته بود، امام قرطبی این احتمال دوم را بهتر و احسن دانسته است.

ابن عباس (رض) میگوید: به همین سبب نصاری جهت مشرق را قبله خویش گرفتند زیرا عیسی علیه السلام در این جهت از بیت المقدس متولد شد. به قولی: مریم، به این خاطر از مردم کناره گرفت تا خدای سبحان را در خلوت و فراغت عبادت کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷)

و در برابر آنان پرده ای بر خود گرفت، پس روح خود (جبرئیل) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بیعیب و نقص بر مریم ظاهر شد. (۱۷)

تفسیر:

«فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» مریم پرده ای برافراشت تا وی را از دیدگان کسانش و از دید مردم در حجاب قرار دهد، «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» پس به سوی او روح خود را فرستادیم «رُوحَنَا»: روح متعلق به خود. هدف از روح، جبرئیل علیه السلام است (شعراء آیه ۱۹۳).

حق تعالی او را روح نامید زیرا دین به وسیله وحیی که او حامل آن است زنده می شود. «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»: جبرئیل را به سویی فرستاد و او در چهره انسانی کامل اندام و خوش ترکیب نزد مریم نمایان شد، طوری که از اوصاف بنی آدم هیچ چیزی کم نداشت پس مریم طوری فکر کرد که او نسبت به وی قصد بدی دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: جبرئیل به صورت جوانی سفید روی با موهای مجعد و راست قامت در مقابل مریم ظاهر شد. (زاد المسیر ۲۱۷/۵).

مفسران می افزایند: از این رو جبرئیل علیه السلام به صورت انسان درآمد تا مریم با او مونس شود و از او متنفّر و بیمناک نگردد و اگر به صورت فرشته نمایان می شد، از او متنفّر شده و قدرت شنیدن سخنان او را نمی داشت، و اینکه از این سیمای زیبا و بسیار نیکوی جبرئیل به خدا پناه جست، نشان میدهد که پاکدامن و پارسا بوده است. (البحر ۱۸۰/۶).

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا (۱۸)

(مریم لرزان و هراسان) گفت: من از (سوء قصد) تو، به الله مهربان پناه می برم. اگر پرهیزگار هستی (بترس که من به خدا پناه برده و او کس بیگسان است). [از من فاصله بگیر]. (۱۸)

تفسیر:

دیده میشود که چگونه، انسانهای پاکدامن با احساس احتمال گناه به خود می لرزند و به الله پناه می برند، چون مریم جبرئیل را دید گفت: اگر خدا ترس و پرهیزگار هستی، من از تو به خدای رحمان پناه میبرم که به من بدی یا آزاری برسانی. بهترین پناهگاه، رحمت الهی است.

«إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»: اگر پرهیزگار هستی. باتوجه بدین معنی، جزای شرط محذوف و از سیاق پیدا است. تو پرهیزگار نیستی. چرا که بدون اجازه به حجره عبادتگاه او درآمده است. در این صورت، حرف (إِنْ) حرف نفی و به معنی (ما) است. («ترجمه معانی قرآن».

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾

جبرئیل گفت: جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام تا به تو پسری پاکیزه از هر گناه) ببخشم. (۱۹)

تفسیر :

جبرئیل به وی گفت: من فرستاده‌ای از سوی الله تعالی هستم. جبرئیل میخواست بیم و هراس حاصل شده را که مریم احساس آنرا داشت، از بین ببرد، پس گفت: (مترس که من یکی از فرشتگان الهی هستم و) پروردگارت مرا فرستاده است تا (سبب شوم و) به تو پسر پاکیزه‌ای از لغزش‌ها و پاکیزه از گناه (از نظر خلق و خوی و جسم و جان) ببخشم.

«زَكِيًّا»: پاکیزه از گناهان از لحاظ ظاهری و معنوی. بزرگ شونده برخیر و صلاح.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾

مریم گفت: چگونه پسری خواهم داشت حال آنکه بشری به من دست نزده و بدکار (هم) نبوده‌ام؟! (۲۰)

تفسیر :

مریم به حضرت جبرئیل علیهم السلام گفت: چگونه پسری به دنیا خواهم آورد حال آنکه «وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا»: درحالیکه شوهر ندارم و هیچ انسانی با نکاح حلال به من نزدیکی نکرده است و به من دست نزده است و همچنان مرتکب فعل حرامی هم نشده‌ام و جز این نیست که فرزند از یکجا شدن مرد و زن به دنیا می‌آید؟

«بَغِيًّا»: زناکار. این کلمه وصف غالبی است برای زنان، مثل عاقر و حائض.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿٢١﴾

جبرئیل گفت: فرمان حق همین است که پروردگارت فرموده است، این کار بر من سهل و آسان است، ما می‌خواهیم او را معجزه‌ای برای مردم قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشد، و قضای الهی بر این کار رفته است. (۲۱)

تفسیر :

جبرئیل به مریم گفت: موضوع همین است که شما آنرا بیان داشتید؛ واقعاً! هیچ انسانی به تو نزدیکی نکرده است و فعل حرامی هم انجام نداده‌ای، زیرا حق تعالی تو را از این فعل بد مصون داشته است. «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا» ولی بدان که به وجود آوردن پسری بدون پدر بر خدای سبحان سهل و آسان است، زیرا قدرتش نافذ می‌باشد؛ تا این پسر نشانه‌ای بر قدرت وی و رحمتی از سوی وی بر مادرش و بر امتش باشد.

واقعاً وجود عیسی علیه السلام رحمت است. کسی که وجودش ایمان به خدا را در انسان‌ها زنده کند و کارش ارشاد و هدایت مردم باشد، بصورت قاطع رحمت است.

«وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا»: قطعاً الله متعالی این امر را نوشته و مقدر ساخته است، و خاتمه پذیرفته است، هیچکس نمیتواند مانع کار الله متعالی شود، دیگر کار انجام یافته است (و جایی برای بحث و گفتگو باقی نمانده است).

پس نه حکمش را بر گرداننده‌ای است و نه قضا و فیصله‌اش را بازدارنده‌ای.

یعنی: تو ای مریم! ناگزیری که به این انتخاب الهی برای خویش و بر آنچه که به دنبال آن از افترای مفتریان و آزار آزار دهندگان پیش‌خواهد آمد، صبر کنی.

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿٢٢﴾

پس مریم (از دمیدن فرشته) به او (عیسی) باردار شد و به سبب آن حمل دور از مردم کناره شد. (۲۲)

تفسیر :

در تفسیر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: یعنی: جبرئیل علیه السلام در چاک پیراهن مریم، دمید و اثر دمیدنش به شکم مریم، رسید آنگاه او به عیسی علیه السلام باردار شد. مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر المیسر می نویسد: بعد از آنکه جبرئیل در چاک گریبان مریم دمید و دم وی به رحمش رسید، مریم حامله شد و به جایی دور از چشم مردم رفت.

مفسران در این بابت می افزایند: جبرئیل در آستین بالاپوش مریم دمید و نفخ وارد بدن مریم شده و سبب حامله دار شدن مریم گشت. معنی آیه چنین است: مریم پاکدامن چنین حامله دار شد و در همان حال که جنین را در شکم داشت از بیم این که مورد طعنه و عیبجویی باردار شدن قرار نگیرد گوشه‌ی عزلت و دوری از خانواده را برگزید. (تفسیر صفوة التفاسیر، شیخ صابونی).

در برخی از اوقات حالات طوری پیش می آید که: انسان های پاک باید به خاطر دور ماندن از تهمت مردم، از مردم و مجتمع مردمی باید فاصله گیرند. به همین دلیل بعد از اینکه مریم (از دمیدن فرشته) حمل گرفت، به سبب آن حمل از مردم کناره شد.

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْسِيًّا ﴿٢٣﴾

آنگاه درد زاییدن، او را به ناچار به جانب درخت خرما کشانید؛ [در آن حال] گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکباره از یادها فراموش شده بودم. (۲۳)

تفسیر :

یعنی بعد از اینکه شدت درد زایمان در او شدت یافت، او مجبور شد تا به تنه‌ی درخت خشکیده خرما پناه ببرد تا در موقع تولد نوزاد به آن تکیه دهد.

«قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْسِيًّا» و او از بیم اتهام مردم گفت: ای کاش پیش از امروز مرده بودم و اصلاً زنده به دنیا نیامده بودم، کاش شناخته شده نبوده و به یادآورده نمیشدم و کسی نمی‌دانست که من کیستم. ای کاش! شخص ناقابل و ناشناخته‌ای بودم. (این نظر قتاده است وابن عباس(رض) گفته است: كُنْتُ نَسِيًّا مِّنْسِيًّا یعنی ای کاش! خلق نمی‌شدم و چیزی نبودم.) کاش: «نَسِيًّا: چیز ناقابل فراموش شده‌ای» می بودم و از خاطره‌ها محوه می شدم «نَسِيًّا»: پوشاکی است که برای جلوگیری از پخش شدن خون حیض مورد استفاده قرار می‌گیرد، و بعد از آن به دور انداخته میشود و به فراموشی سپرده میشود.

ابن کثیر گفته است: مریم می دانست که به سبب تولد این نوزاد از او بازخواست و امتحان و آزمایش به عمل می آید، از این رو آرزوی مرگ کرد؛ چون می دانست مردم سخنان او را تصدیق نمی‌کنند و بعد از این که مدت‌ها پارسا و عابد بوده است، اینک او را پست و زناکار می دانند، از این رو چنان گفت. (مختصر ابن کثیر ۴۴۸/۲).

یاد و شوق مرگ:

در حدیثی از حضرت ابو هریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: ای مردم! مرگ را یاد کنید و به یاد داشته باشید که لذت های دنیوی را ختم میکند. (جامع الترمذی، سنن ابن ماجه، معارف الحديث).

همچنان در حدیثی دیگری از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که تحفه مؤمن مرگ است (شعب الایمان للبيهقي، معرف الحديث).

آرزوی مرگ و ممانعت از طلب آن:

از حضرت انس رضی الله تعالی عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی از شما بخاطر تکلیف و غم تقاضای مرگ را نکند و نه دعا نماید و اگر مجبور شدید این گونه بگوئید: «اللهم احیینی ما کانت الحیوة خیراً و تو فنی اذا کانت او فاة خیراً لی» (ای پروردگار اگر حیات طیبه نصیب من باشد من را زنده دار و اگر مرگ برایم بهتر باشد از دنیا خلاصم کن) (صحیح بخاری، مسلم، حصن حصین، معارف الحديث).

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (۲۴)

پس (فرشته) از جانب پائین او ندا داد که اندوهگین مشو، چون پروردگارت زیر [پای] تو چشمه آبی پدید را جاری ساخته است. (۲۴)

تفسیر:

«فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي»: واقعاً هم الهامات غیبی، راه گشای انسان در وقت اضطرابات است. فرشته از زیر تنه‌ی نخل او را صدا زد. یعنی: چون جبرئیل علیه السلام این سخن مریم، را شنید، و (جبرئیل) که از زیر آن تل یا در زیر آن درخت خرما بود، وی را صدا زد (و گفت که از تنهائی و نبودن خوردنی و نوشیدنی، و از این که مردم چه خواهند گفت) غمگین و تشویش مه داشته باش. پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است).

«أَلَّا تَحْزَنِي»: اندوهگین مشو، واقعاً هم برای یک زن پاکدامن، غمی به اندازه‌ی غم تهمت بی‌عفتی نیست که به آن متهم شود.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: «نَادَاهَا»: او را صدا زد. فاعل جبرئیل است، اما سیاق آیات نشان میدهد که منادی، عیسی علیه السلام بوده است که از درون شکم، مادر خود را ندا داده است. تا مادر سخن او را بشنود و باور کند و بعد با خاطری آسوده به مردم بگوید که پاکدامنی مرا از نوزاد در گهواره بپرسید. «تَحْتَكِ»: زیرین و پائین تو.

«سَرِيًّا»: چشمه رودخانه کوچک. پیدایش این آب، نخستین نشانه دالّ بر پاکی و کرامت مریم بود. از ماده (سَری، یَسْری). انسان والامقام که مراد عیسی است. یا از ماده (سَرا، یَسْرو).

«قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»: خداوند پائین‌تر از مکان تو چشمه‌ای یا رودخانه‌ای پدیدار کرده است. خداوند از تو بزرگواری را به وجود می‌آورد. («ترجمه معانی قرآن»).

«قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»: خدایت جویباری کوچک را در پیش پایت جاری کرده است. ابن عباس (رض) گفته است: جبرئیل پا به زمین زد و چشمه‌ی آبی زلال و صفای جوشید و جویباری جاری گشت.

سری: جوی آب کوچکی است که خدای متعال برای دفع تشنگی مریم برایش جاری کرد تا از آن بیاشامد. پیدایش این آب، اولین نشانه دالّ بر پاکی و کرامت مریم بود. از ماده (سَری،

يَسْرِي). انسان والامقام که هدف از آن عیسی است، زیرا به مردان بزرگ و با عظمت، سری میگویند.

سید قطب مفسر تفسیر فی ظلال قرآن در تفسیر خویش می نویسد: (عیسی) از پائین او، وی را صدا زد (و گفت که از تنهائی و نبودن خوردنی و نوشیدنی، و از این که مردم چه خواهند گفت) غمگین مباش. پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است). تنه خرما را بجنبان و بتکان، تاخرمای نارس دست چینی بر تو فروافتد. پس (از این خرمای شیرین) بخور و (از آن آب گوارا) بیاشام و (به این فرزند دلبد و معجزه خداوند) چشم را روشن دار، و هرگاه کسی را دیدی (و در این زمینه از تو توضیح خواست با اشاره بدو بفهمان و) بگو: که من برای خدای مهربان روزه (سکوت و خود داری از گفتار) نذر کرده‌ام، و به همین دلیل امروز با انسانی سخن نمی گویم. خدا را! کودکی که هم اینک متولد گردیده است از زیر او، وی را فریاد میدارد، و دل او را اطمینان می بخشد، و او را با پروردگارش اتصال و ارتباط میدهد، و وی را به خوردنی و نوشیدنی خود رهنمود می سازد، و حجت و برهان بدو می آموزد! به او میگوید: غمگن مباش. «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»: پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است).

خدا تو را فراموش نکرده است و به ترک تو نگفته است. بلکه زیر پاهایت جویباری را جاری کرده است - ارجح این است که این جویبار همین لحظه از چشمه‌ای برجوشیده است و روان گردیده است. یا هم اینک از محل سیلابی در کوهسار برجوشانده است - (این درخت خرما را که بر آن تکیه زده‌ای بجنان و بتکان تا خرمای نارس دست‌چینی بر تو فرو افتد. این خوراک و آن نوشیدنی تو است. خوراک شیرینی که مناسب حال زن زانو است. خرما از جمله بهترین خوراکی های زنان زچه است. «فَكُلِي وَاشْرَبِي»: پس (از این خرمای شیرین) بخور و (از آن آب گوارا) بیاشام. نوش جان و سلامت باد.

«وَقَرِّي عَيْنًا»: چشم را روشن دار، و شاد باش. قلبت را آرام بساز. هر وقت با کسی روبرو شدی با ایما و اشاره بدو اعلان کن که تو برای خداوند مهربان روزه سکوت گرفته‌ای و برای پرستش او گوشه‌گیری گزیده‌ای. و به پرسش کسی اصلاً جواب هم مده.

وَهْزِي إِلَيْكَ بِجَذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا (٢٥)

وتنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان بر تو خرمای تازه میریزد. (٢٥)
تفسیر :

یعنی شاخه‌ی نخل را تکان بده. «تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا» رطب خوشمزه و تازه و آبدار بر تو فرو می ریزد. فحوای آیه مبارکه میرساند که: این آیه به بر کارگیری اسباب در طلب رزق دلالت دارد.

انسان در سخت ترین شرایط نیز باید برای کسب روزی تلاش ورزد. آرامش، بر تغذیه مقدم است. «أَلَا تَحْزَنِي رُطْبًا جَنِيًّا»: زیرا انسان مضطرب، بهترین غذاها را نیز میل ندارد. مفسران گفته‌اند: بعد از اینکه آب شیرین و گوارا را دید، برای این که معجزه‌ی زنده کردن شاخه‌ی خشکیده‌ی نخل را به او نشان دهد، به او دستور داد شاخه‌ی خشکیده را تکان بدهد، تا درد زایمانش آرام بشود و بداند که این امر کرامتی است از جانب خدا.

رطب جنی: خرمای تازه‌ای است که آماده چیدن باشد. یعنی: بر تو رطب تازه پاکیزه می‌ریزند. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل زنان هنگام زایمان و پس از آن نیاز به آرامش، آب و غذای مناسب دارند که در این آیات بدان اشاره شده است. غذای مورد سفارش قرآن و روایات برای زنی که وضع حمل کرده است، خرمای تازه است.

عمر بن میمون میگوید: «برای زنان در حال نفاس (زایمان) چیزی بهتر از رطب نیست». در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی اله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «عمه خود درخت خرما را گرامی بدارید زیرا درخت خرما از همان گلی آفریده شد که آدم علیه السلام از آن آفریده شد...».

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: آری! مریم، قبل از ولادت عیسی بی کسب و کار از سوی حق تعالی روزی پاک بهشتی داده می‌شد و این گرامیداشت و تجلیلی مخصوص برایش بود اما چون عیسی علیه السلام را به دنیا آورد، مأمور به تکاندن درخت خرما شد. علما در توجیه این امر گفته‌اند: مریم قبل از ولادت عیسی علیهم السلام تماماً مشغول عبادت حق بود اما بعد از ولادت، دل وی به دوستی عیسی علیه السلام نیز مشغول شد، از این جهت به کسب و تلاش در جهت به‌دست آوردن روزی مأمور گشت. علما با این آیه استدلال کرده‌اند بر اینکه: هر چند فراهم آمدن رزق حتمی است ولی خداوند متعال آن را به سعی و تلاش خود انسان وابسته ساخته است زیرا کسب و کار، سنت خداوند متعال در بندگانش می‌باشد و این سنت با توکل در تضاد و تعارض نیست زیرا توکل بعد از توسل به اسباب است.

فَكُلْ وَاشْرَبْ وَقَرِّ عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنْسِيًّا (٢٦)

پس بخور و بنوش و چشم را روشن و آسوده دار. پس اگر کسی از انسان را دیدی، بگو: من برای پروردگار مهربان روزه نذر کرده‌ام بنابر این امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت. (٢٦)

تفسیر :

از خرمای تازه بخور، از آب شفاف و شیرین بنوش. «وَقَرِّ عَيْنًا» و خاطرت را به پسرت خوش و دیده به وی روشن و روح را آرام دار. «فَإِمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا»: و اگر کسی از انسان ها را دیدی و از تو در مورد نوزاد سؤال کرد، «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» من برای طاعت حق تعالی روزه سکوت نذر کرده‌ام که ساکت و بی صدا بمانم. «فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنْسِيًّا» از این رو با هیچ بشری مطلقاً سخن نخواهم گفت: به او امر شد زبان را در کام نگهدارد و سخن نگوید تا فرزندش او را کفایت کند و دلیل و معجزه‌ی آشکار بشود.

روزه سکوت مریم:

باید گفت که: روزه سکوت قبل از دین مقدس اسلام بحیث عبادت بشمار می‌رفت و کسیکه از سخن گفتن روزه بگیرد، و از صبح تا شام با کسی صحبت نکند، ولی به آمدن دین مقدس اسلام این عبادت منسوخ گردید.

دین مقدس اسلام به پیروان خویش هدایت فرمود که تنها از گفتار بد و دشنام و فحاشی و

دروغ و غیبت پرهیز گزیند، ترک عموم گفتگو در اسلام عبادتی نیست، لذا نذر کردن به آن هم جایز نمی باشد.

در حدیثی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا يَتَمَّ بَعْدَ اخْتِلَامٍ، وَلَا صُمَاتٍ يَوْمَ إِلَى اللَّيْلِ»: «پس از بلوغ، یتیمی نیست و سکوت کردن از صبح تا غروب روا نمی باشد» رواه أبو داود والبيهقي في السنن الكبرى وصححه الألبانی.

اول اینکه وقتی کسی به بلوغ برسد، یتیم محسوب نمیشود. دوم اینکه در جاهلیت با سکوت کردن الله متعال را عبادت میکردند؛ چنانکه همه ی روز را سکوت میکردند و تا غروب آفتاب سخن نمی گفتند؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمانان را از اینکار نهی میکند؛ چون باعث ترک تسبیح و تهلیل و تحمید و امر به معروف و نهی از منکر و قرائت قرآن و عبادات زبانی دیگر می شود؛ علاوه بر اینکه عمل دوران جاهلیت است؛ به همین دلیل از آن نهی کرده است.

اگر احیاناً شخص به این مطلب، به عنوان حکمی از احکام اسلام ملتزم شود، بدعت در دین ایجاد کرده است که قطعاً مرتکب حرام شده است. لذا در حرمت این حکم، بین فقهاء اجماع است و روایات متعددی در این باره نیز رسیده است.

از ظاهر آیه 26 سوره مریم چنین معلوم میگردد که مریم به خاطر مصلحتی مامور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خود داری میکرد تا نوزادش عیسی، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که این از هرجهت مؤثرتر بود. اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند.

برخی از مفسران در مورد روزه سکوت حضرت مریم می نویسند که: روزه ی سکوت حضرت مریم در برابر مردم، یا برای این بود که آنان ظرفیت جواب را نداشتند، یا گفتگوی با آنان، تأثیر منفی به دنبال داشت و یا در ادامه ی پاسخ و سخن گفتن، سوالات و بهانه های دیگری را مطرح می کردند. والله اعلم

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهَا قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾

آنگاه نوزاد را در حالیکه [در آغوشش] حمل میکرد، نزد قومش آورد.

تفسیر :

گفتند: ای مریم! به راستی که توکاری شگفت [وبی سابقه و ناپسندی] مرتکب شده ای. (۲۷) «تَحْمِلُهَا»: در حالیکه او را برداشته بود.

فریا: کار زشت و ناپسند و عجیب و نادری که همانا به دنیا آوردن فرزندی بی پدر در دنیا می باشد..

با تأسف باید گفت که: در زیاتر از موارد قضاوت های مردم معمولاً عجولانه و بر اساس قرائن ظاهری صورت می پذیرد، نه بر اساس واقعیت ها. «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» (با دیدن نوزادی همراه مریم، به بدی او حکم کردند).

يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ﴿٢٨﴾

ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود [این طفل را از کجا آورده ای؟] (۲۸)

تفسیر :

مردم در خطاب به مریم گفتند: ای خواهر مرد صالح هارون! پدرت شخص گنهکاری نبود که مرتکب فحشا شود.

«وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا»: و مادرت نیز بدکاره‌ای نبود تا زنا نماید. پس چگونه این عمل زشت از تو سر زده است در حالیکه از خانواده‌ی پاک و مشهور به نیکی و صلاح و عبادت برخاسته‌ای؟

قتاده گفته است: هارون مردی صالح در میان بنی اسرائیل بود و به نیکی و کثرت عبادت شهرت داشت و مریم را به او تشبیه کردند. (طبری ۷۷/۱۶).

این هارونی که مریم را به او تشبیه کردند، برادر حضرت موسی نیست؛ زیرا فاصله‌ی بین آن دو بیش از یک هزار سال است. و سهیلی گفته است: هارون یکی از پارسایان مجتهد بنی اسرائیل بود، و از لحاظ تلاش و جدیت در عبادت، مریم به او تشبیه شده است. و هارون بن عمران برادر حضرت موسی نبود؛ زیرا فاصله‌ی زمانی بین آنها بسیار زیاد بود. (مختصر ابن کثیر ۴۵۰/۲).

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه (رض) آمده است که گفت: «رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا به سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری بودند] به من گفتند: بنگر که شما در قرآن خود میخوانید: «يَاخْتِ هَرُونَ» [مریم: 28] در حالیکه موسی علیه السلام سالیان سال قبل از عیسی علیه السلام زندگی میکرد! راوی میگوید: پس چون بازگشتم، این سخن‌شان را با رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم در آن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران و صالحان پیشین نامگذاری می کردند، یعنی شیوه و عادتشان چنین بود؟...».

فَأَسَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿٢٩﴾

[مریم] به سوی [عیسی] اشاره کرد (که از او بپرسید) گفتند چگونه با کسی که در گهواره [و] کودک است سخن بگوییم. (۲۹)

تفسیر :

«فَأَسَارَتْ إِلَيْهِ»: مریم با آنها سخن نگفت و فقط به اشاره اکتفا کرد و به پسرش عیسی که کودکی در گهواره بود اشاره کرد تا از وی سؤال نمایند. زیرا برای خداوند متعال روزه سکوت نذر کرده بود.

«قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا»: با تعجب گفتند: چگونه با این کودک خردسال، شیرخور و گهواره‌ای که در قنناق است و از پستان مادر تغذیه میکند که: نه سخن گفته میتواند و نه حرف‌های ما را میفهمد، سخن بگوییم؟!

امام فخر رازی فرموده است: روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در حالیکه مصروف نوشیدن شیر بود، زمانی که سخنان آنها را شنید، پستان مادر را رها کرد و به آنها رو کرد و با آنها به صحبت پرداخت. سپس از آن زبان به گفتن نگشود تا به سن زبان باز کردن اطفال رسید. (تفسیر کبیر ۲۰۸/۲۱).

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾

نوزاد [از میان گهواره به سخن درآمده و] گفت من بنده خداوندم که به من کتاب آسمانی داده است و مرا پیامبر انتخاب نموده است. (۳۰)

تفسیر :

عیسی علیه السلام در جواب پرسش مردم در حالی که در گهواره اش شیر میخورد، لب به سخن گشود و گفت: من بنده الله هستم؛ که با قدرت بی نهایت خود مرا بدون پدر خلق کرده است. واقعاً زمانی که پروردگار با عظمت بخواد؛ کودکی را در گهواره به سخن می آورد، و شایعات و فتنه ها را خاموش میسازد.

در معرفی خود، قبل از هر چیز مُهر بندگی خدا را بر خود بزنی که این، بزرگترین افتخار است.

ملاحظه می شود که: **حضرت عیسی** اولین سخنی که به آن نطق کرد، اعتراف به عبودیت خداوند بزرگ بود تا به نصاری اعلام کند که آنان در آنچه که بعداً از ربوبیت به وی نسبت خواهند داد، گمراهند. واقعاً هم بندگی خدا سرچشمه‌ی همه‌ی فیوضات الهی است.

«آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»: حکم خدا چنان جاری شده است که انجیل را به من عطا فرماید و مرا پیامبر قرار دهد. او چنین مقدر کرده است که انجیل را بر من نازل کند و مرا برای بنی اسرائیل پیامبری قرار دهد.

خداوند متعال در ازل برایم مقدر کرده که پیامبری دارای کتاب باشم. و کتابش انجیل است «و مرا پیامبر ساخته است» یعنی: به نبوتم و به دادن کتاب برایم حکم کرده است. گفتنی است که عیسی علیه السلام در این حال کودکی نه پیامبر بود و نه بر وی کتاب نازل شده بود بلکه او از امر یقینی‌ای خبر می داد که وقوعش در آینده حتمی بود.

به منظور افاده‌ی تحقق آن به لفظ ماضی بیان شده است؛ زیرا خدا در ازل به هر چه حکم کرده باشد، حتماً تحقق می‌پذیرد.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾

و هر جا که باشم، مرا مبارک گردانیده است. و تا وقتی که زنده باشم، مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است. (۳۱)

تفسیر :

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: از این رو خیرم بسیار و منفعتم عام و همگانی است؛ من نافع‌ترین مردم در علم و حلم و حکمت هستم، و تا زنده‌ام پروردگارم مرا به بر پاداشت نماز و پایبندی به اوقات آن و به دادن زکات سفارش کرده است زیرا نماز پاکی روح و زکات پاکی مال است. - قابل یادآوری است که نماز از جمله عباداتی است که «مَا دُمْتُ حَيًّا» و در طول عمر تعطیل شدنی نمی باشد.

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾

و (همچنان) به نیک رفتاری با مادرم مرا سفارش نموده و مرا متکبر و سرکش و بدبخت نگردانیده است. (۳۲)

تفسیر :

نیکی کردن به مادر، از اخلاق انبیاست، واقعاً شخصیکه به مادرش بی مهری و بی محبتی کند، یقیناً کامل داشته باشید که به مردم نیز رحم نخواهد کرد.

خداوند متعال در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» و مرا برای مادرم مطیع و فرمانبردار، مشفق و مهربان قرار داده «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» و انسانی زورگو،

متکبر، درشتخو و نافرمان خود نگردانیده بلکه مرا انسانی شایسته و پرهیزگار قرار داده است.

«جَبَّارًا»: گردنکش زورگو و شقی: بدبخت نافرمان در برابر پروردگار است. یا شقی: به معنی نا امید، یا عاق و نفرین شده مادر است.

برخی از سلف گفته‌اند: هیچکسی را عاق پدر و مادر نمی یابید مگر این که گردنکش، نافرمان حق تعالی و بدبخت می باشد. تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (۳۳)

و سلام بر من، روزی که تولد شده‌ام و روزی که می میرم و روزی که دوباره زنده می شوم. (۳۳)

تفسیر :

یعنی: بر من در روزی که متولد شدم سلامتی مقدر شده بود زیرا شیطان در آن وقت به من هیچ آسیبی نرسانید و بر من در هنگام مرگم نیز سلامتی مقدر است زیرا حق تعالی در آن هنگام مرا گمراه نمی سازد و مرا به حق و صدق ناطق می گرداند و بر من در هنگام برانگیختن مجددم نیز سلامتی است زیرا در آن روز از هول و هراس محشر در امان هستم. پس این مجموعاً نه موضوع بود که عیسی علیه السلام آن را در آغوش مادرش اعلام کرد.

مالک بن انس (رض) میفرماید: «چه قدر سخت است این آیات بر معتقدان به عقیده قدر (قدریه) زیرا عیسی علیه السلام از همه اموری که در باره وی در گذشته و آینده حکم شده است خبر داد، درحالی که قدریه میگویند: بنده خالق افعال خویش است!».

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر مینویسد: وقتی مسیح طفلی شیرخوار بود و به زبان آمد چنین گفت و بندگی خود را برای خدا این چنین اعلام می دارد. پس به عکس گمان نصاری او خدا نیست و فرزند خدا نیست و سوم سه گانه هم نیست. بلکه بنده و پیامبر است، و مانند دیگر افراد بشر زندگی می کند و مرگ او را می برد، خدا او را بدون پدر از مادر خلق کرده است تا دلیل بر قدرت آشکار خدا باشد. از این رو بدون فاصله فرموده است:

جماعت قدریه:

قدریه گروه است که منکر قدر الهی هستند و معتقدند که انسان هر آنچه میکند خدای متعال دخالتی در آن ندارد، و تا زمانی که فعلی بوقوع نپیوندد خداوند از آن آگاه نمیشود، یعنی علم الهی رانسبت به افعال قبل از وقوع آن منکر هستند، و میگویند: خداوند افعال را مقدر نکرده و افعال انسانها را خلق نکرده و اصلاً او قدرتی بر آن ندارد! در حالی که الله متعال میفرماید: «وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» (صافات ۹۶). یعنی: «خداوند هم شما را آفریده و هم آنچه انجام می دهید».

که بر طبق این آیه اهل سنت معتقدند: انسان و افعال او هر دو مخلوق خدا هستند، یعنی خدا هم انسان را خلق کرده و هم افعال وی را، در حقیقت انسان کسب کننده افعالش است. قدرت خداوند بر هر چیزی، موضوعی است که قدریه به طور کلی آن را تکذیب میکند به گونه ای که معتقدند که خداوند افعال بندگان را خلق نکرده و آنرا از دایره قدرت و آفرینش خدا خارج ساخته اند. قدری که قرآن و سنت و اجماع بدون شک بر آن دلالت دارند و قدری

که قدریه آنرا انکار نموده‌اند، قدری است که خداوند برای بندگان تقدیر نموده و اندازه‌های مشخص آنها را مقرر فرموده است.

در مورد این که چرا به این گروه قدریه گفته می‌شود؟
در این مورد دو نظر وجود دارد:

- چون منکر قدر الهی هستند. (شرح صحیح مسلم؛ نووی).
- چون معتقدند که انسان بر افعال خود قدرت دارند.

اولین کسی که در مورد قدر سخن گفت شخصی بنام «معبد بن خالد الجهنی» بود، او در آخر حیات صحابه این نظریه را ترویج داد. از امام اوزاعی روایت شده که گفت: «اولین کسی که در مورد قدر سخن گفت؛ مردی از اهل عراق بود که به وی سوسن یا سنسویه می‌گفتند، سوسن یک نصرانی بود که اسلام آورد سپس دوباره به دینش بازگشت و معبد جهنی عقیده قدر را از وی گرفت، و غیلان دمشقی نیز از معبد آموخت». (لالکائی در «شرح اصول» صفحه 750).

خوانندگان محترم!

در آیات (34 الی 40) در باره اختلاف نظر پیروان دین مسیح در شأن عیسی علیهم السلام بحث بعمل می‌آید.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴)

این است (اوصاف) عیسی پسر مریم، سخن راست و درست که ایشان (اهل کتاب) در آن شک میکنند. (۳۴)

تفسیر :

این کس که الله متعال از وی خبر داده، حقیقتاً و یقیناً همان عیسی پسر مریم است؛ این همان داستان درست و صحیح وی است نه آنگونه که یهود و نصاری اباطیل و افتراهایی را در مورد وی ادعا می‌کنند.

خواننده محترم !

در چند آیه‌ای که گذشت، عیسی علیه السلام با هفت صفت برجسته و دو برنامه معرفی شده است؛ اما صفات برجسته‌ی او عبارتند از:

- بنده‌ی خدا بودن. «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»

- آوردن کتاب آسمانی. «آتَانِي الْكِتَابُ»

- پیامبری. «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»

- مبارك بودن. «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا»

- نیکی به مادر. «وَوَبَّرَا بِوَالِدَتِي»

- جبار و شقی نبودن. «لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»

- متواضع، حق شناس و سعادتمند بودن. «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ...»

و اما دو برنامه‌ی عیسی، یکی نماز و دیگری زکات است. این آیه می‌فرماید: سخن درست در باره عیسی همان است که گفتیم. «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» خداوند در قرآن، بارها مسیحیان را منحرف و عقاید آنان را درباره حضرت عیسی باطل دانسته است، چنانکه در آیه 73 سورة مائده: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» و آیه 30 / سورة توبه: «وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» از آنان انتقاد کرده‌است، اما در اینجا با بیان سیمای واقعی حضرت عیسی علیه السلام، راه صحیح را در مقابل راه باطل نشان می‌دهد.

برای تحقق اراده‌ی خداوند، هیچ‌گونه لفظی، حتی به لفظ «كُنْ» نیازی نیست، ولی خداوند برای فهم ما اراده‌ی خود را در این قالب بیان کرده است.

خداوند قادر مطلق است و درآفریدن نیازی به اسباب ندارد و قدرت بی‌نهایت او، دلیل منزّه بودن او از عجز و ناتوانی، و اختیار کردن فرزند است.

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾
 الله را سزاوار نیست که فرزندی گیرد، او پاک و منزّه است (از تهمت‌های ناروا)، چون کاری را اراده کند، همین قدر به آن می‌گوید موجود شو پس بی درنگ موجود میشود! (۳۵)
 تفسیر :

در آیه مبارکه آمده است: شأن خداوند متعال با فرزند داشتن سازگار نیست بناءً خدای متعال را نسزد و برایش صحیح و مناسب نیست که برای خود از خلقتش فرزندی بر گیرد، او از این نسبت والا و منزّه است. یعنی: درست و سزاوار نیست که حق تعالی صاحب فرزند باشد «منزّه است او» و مقدس است از این سخن و از این نسبت نادرست.

«إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»: وقتی امری را مقدر و اراده کند و به آن حکم و دستور بدهد، می‌گوید بشو، فوراً میشود و به هیچ گونه تلاش و کوشش و زحمتی نیاز ندارد. چنین خدایی چگونه باید دارای فرزند باشد؟

باید گفت که: نه تنها عیسی علیه السلام بدون داشتن پدر و آدم علیه السلام بدون داشتن پدر و مادر خلق می‌شوند، بلکه هر چیزی به اراده‌ی خدا ایجاد میشود. میان خواست الله و تحقق اشیا، فاصله‌ای نیست.

مفسران گفته‌اند: این عبارت دلیل است برای ما سبق. آنگاه گفته است: ناتوان فرزند اختیار میکند، ضعیف و نیازمندی که توانایی چیزی را ندارد، چنین موجودی فرزند اختیار می‌کند. ولی خداوند توانایی که به هر چیز بگوید «بشو فوراً می‌شود» احتیاج به داشتن فرزند ندارد. و انسان که خدا او را با لفظ «كن» به وجود آورده است، فرزند نامیده نمی‌شود بلکه بنده‌ی او می‌باشد. بدین ترتیب با دلایل روشن و قطعی آنان را ملزم و نیز آنها را سرزنش می‌کند.

خداوند هیچ گونه فرزندی ندارد. «مَنْ وَلَدٍ» (برخلاف بعضی‌ها که ملائکه را دختران خدا، یا عیسی را پسر خدا می‌پنداشتند).

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾
 ودر حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید این است راه راست. (۳۶)

تفسیر :

از جمله مطالبی که حضرت عیسی در گهواره با قوم خود در میان نهاد این بود که خدا پروردگار او و آنها می‌باشد. پس باید فقط او را به تنهایی پرستش کنند و این همان آیین و دین مستقیمی است که کجی در آن وجود ندارد.

همچنین عیسی به بنی‌اسرائیل گفت: تنها خدا را به یگانگی پرستید و چیزی را به وی شریک نیاورید، زیرا پروردگار من و شما فقط اوست، برای ما جز او پروردگاری نیست؛ این همان روش پایدار و راه راست است و غیر آن هرچه هست باطل و گمراهی است.

همچنان در سوره مبارکه در قصه حضرت عیسی علیه السلام خواندیم که در قدم اول وی خود را به معرفی می‌گیرد و می‌فرماید: من بنده‌ی خدایم، «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» (آیه 30 مریم)

اولین دستوری که دریافت کرد درباره‌ی نماز و عبادت بود، «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ» (آیه 31 مریم) و اولین برنامه‌ای را هم که اعلام کرد پرستش و عبادت خداوند بود. «فَاعْبُدُوهُ» (آیه 36 مریم).

اصرار حضرت مسیح بر یکتاپرستی و تأکید بر اینکه راه مستقیم همین است و بس، جوابی است به طرفداران تثلیث و دیگران. (طوری‌که مشابه این آیه، در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی 51 و سوره‌ی زخرف آیه‌ی 64 نیز آمده است).

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾

ولی گروه‌هایی از میان آنان [درباره عیسی] اختلاف کردند، پس وای بر کسانی که [با افراط در شأن عیسی] کافر شدند از حضور در روزی بزرگ (رستاخیز). (۳۷).

تفسیر :

«فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ»: اما طوایف مختلف بنی‌اسرائیل در مورد عیسی علیه السلام به اختلاف پرداخته و به صورت احزابی متفرق در آمده اند، از جمله بعضی از آنها گمان بردند که حضرت عیسی علیه السلام پسر خداست مانند «نسطوریّه»، یا او سومین سه خداست العیاذ بالله، یا او خود، خداست!! مانند فرقه‌ی «یعقوبیه» و فرقه‌ی به تثلیث قائل شدند، همچنان یهود به دشمنی با وی پرداخته گفتند: او ساحر، یا پسر یوسف نجار است. «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» «پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ» و آنچه که در آن از حساب و عقاب به جریان می افتد! که این روز، روز قیامت روز حساب و جزا است.

نسطوریان:

که از پیروان نسطوریوس (نیمه اول قرن 5 میلادی) کشیش اهل شامی اهل «ژرمان کن» در شمال سوریه بودند و اعتقاد داشتند که در حضرت مسیح دو شخصیت و دو طبیعت وجود دارد انسانی و آسمانی، اما کشیش دیگر در صومعه نزدیک قسطنطنیه معتقد بود که در حضرت مسیح (ع) دو طبیعت ولی یک شخصیت موجود است. پیروان این فرقه را او نیکانیسم بعدها منو فیزنیسم نامیدند. آن‌ها بر این باور بودند که دو طیف ربانی و انسانی مسیح با یکدیگر عجین شده و طبیعت واحدی را تشکیل داده است و بعدها گفتند که در مسیح (ع) یک طبیعت و یک شخصیت است.

یعقوبیان:

پیروان دیگر از روحانیون مسیحی به نام یعقوب مارادیوس بودند. اینان درباره‌ی طبیعت و انسانی مسیح معتقدات خاصی داشته اند. دسته‌ای از آنها که در سوریه و شمال عراق ساکن بودند، یعقوبی و آن‌هایی که در مصر و حبشه (اتیوپی) سکونت داشتند قبطی می نامیدند.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾

آنان روزی که به سوی ما می‌آیند [نسبت به حقایق] چه شنوا و چه بینا میشوند، ولی این ظالمان امروز در گمراهی آشکاری قرار دارند. (۳۸)

وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾

و آنان را که (اکنون) در غفلت به سر می‌برند، از روز حسرت و پشیمانی بترسان، وقتی که کار به انجام رسانیده می‌شود و آنان ایمان نمی‌آورند. (۳۹)

کلید و عامل همه‌ی بدبختی‌ها، غفلت است. از جمله غفلت از خداوند، غفلت از معاد، غفلت از آثار و پیامدهای گناه، غفلت از توطئه‌ها، غفلت از محرومان، غفلت از تاریخ و سنت‌های آن و غفلت از جوانی و استعدادها و زمینه‌های رشد.

«وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» یکی از وظایف انبیاء، اِنذار است. در این آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! و مردم را از روز حسرت روز رستاخیز بترسان و برحذر بدار؛ «يَوْمَ الْحَسْرَةِ»: روز قیامت است که هنگام پشیمان شدن و فسوسا و دریغا گفتن است و آه کشیدن و تأسف خوردن که: نکردیم کاری که امروز ما را به کار آید.

وَيَوْمَ الْحَسْرَةِ:

آن روز را از این جهت یوم الحسرة می نامند که: تحسراهل جهنم از آن، ظاهر است، که اگر آنان مؤمن صالح می بودند، مستحق بهشت قرار می گرفتند، در حالیکه الان در عذاب جهنم گرفتاراند، و اهل جنت هم به یک نوع حسرت مبتلا می باشند، چنان که طبرانی و ابو یعلی به روایت حضرت معاذ این حدیث را روایت کرده اند، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند که اهل جنت بر هیچ چیزی تحسر نمیخورند، به جز این که، کمی از اوقات شان بدون از ذکر الله گذشته است، و بغوی به روایت از ابو هریره نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که: هر مرده به ندامت و حسرت مبنی بر چه چیز می باشد، آن جناب صلی الله علیه وسلم فرمودند، که نیکو کاران بر این حسرت میخورند که چرا بیشتر نیکی به جا نیاوردند، تا که به در جات بیشتری در بهشت نایل می آمدند، و بدکاران بر این تحسر می خورند که چرا از بد کاری خود باز نیامدند. (تفسیر مظهری).

«إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» از آن روزی که کار دنیا پایان میگیرد (انعام/ آیه 31 و زمر/ آیه 56). آنگاه که به حساب همگان رسیدگی می‌گردد و نیکان رهسپار بهشت و بدان رهسپار دوزخ می شوند.

آن روزی که محکمه عدل الهی انعقاد می یابد و مردم مورد حساب قرار میگیرند فرمان الله متعال در باره‌ی مردم صادر شده است؛ گروهی به جنت و جمعی به دوزخ راهی میشوند. در نتیجه سعادتمندان پاداش یافته و شقاوتمندان به کیفر میرسند. بناءً تا که میتوانید، سعی بلیغ به خرچ دهید تا هر عمل خیری که توانمندی اجرا آنرا دارید در دنیا انجام دهید زیرا در روز قیامت، دیگرکار از کار می گذرد. و باز ندامت و پیشیمانی در آن روز اصلاً فایده‌ای به حال انسان نمی رساند.

«وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ»: حال آنکه کافران در این دنیا از فهم آن روز در غفلت و سرگردانی قرار دارند، زیرا از حق روی گردانیده و پیرو باطل گشته اند، یعنی: آنها هم‌اکنون در دنیا به علایق و اسباب دنیوی فریفته بوده و از عذابی که در آخرت برای شان آماده ساخته شده، غافل میباشند. در حالیکه اگر میدانستند و اندیشه میکردند، بی‌گمان درد دنیا حال و وضع و کوشش و تلاش‌شان به گونه‌ای دیگر و در راستای دیگری بود. واقعیت هم همین است که: غفلت زمینه‌ی کفر است. و مرگ در حال غفلت و بی ایمانی، مایه‌ی حسرت است. «وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» نه ایمان صحیحی نزدشان وجود دارد و نه عمل صالحی. و این در حالی است که حشر و نشر را تصدیق نمی‌کنند.

بر حذر داشتن از روز قیامت:

در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری (رض) از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند:

1755- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُوتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أُمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَاهُ، ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ، فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَاهُ، فَيَذْبَحُ ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ، وَهُؤُلَاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا (وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)» [رواه البخاري: 4730].

1755- از ابو سعید خدری (رض) روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: (چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، مرگ - که گویی قوچی ابلق است - آورده میشود و در میان بهشت و دوزخ متوقف ساخته میشود آنگاه ندا در داده میشود: ای اهل بهشت! آیا این را میشناسید؟ ایشان گردنهایشان را بلند کرده مینگرند و میگویند: آری! این مرگ است. سپس ندا در داده میشود: ای اهل دوزخ! آیا این را میشناسید؟ آنان گردن هایشان را بلند کرده می نگرند و میگویند: آری! این مرگ است. آنگاه دستور داده می شود که آن را ذبح کنند و بعد از ذبح آن چنین ندا در داده میشود: ای اهل بهشت! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را خواندند و بعدا با دست خویش اشاره کرده فرمودند: اما اهل دنیا در غفلت دنیا بهسر می برند». در روایتی از ابن مسعود (رض) اضافه شده است: «پس اهل بهشت چنان خوشحال میشوند که اگر کسی از فرط شادی مردنی باشد، آنها باید بمیرند و اهل دوزخ چنان به گریه و ولوله در می آیند که اگر کسی از گریه و نوحه بمیرد، باید همانان باشند».

غفلت چیست؟

غفلت عبارت است از اینکه پرده ای بر فکر و دل انسان بیفتد و از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. قرآن عظیم الشان، در این باره میفرماید: «برخی از انسان ها دل دارند ولی فهم عمیق و ژرف نگری ندارند، چشم دارند ولی بصیرت ندارند، گوش دارند، ولی با آن نمیشنوند!» (آیه 179 / سورة اعراف) و در ادامه ی آیه میفرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»؛ «اینها مثل حیوانات هستند بلکه از حیوانات نیز پست ترند، اینها همان کسانی هستند، که غافلند!» اینجا غفلت میتواند اعم باشد از غفلت از خدا، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت، به تعبیر دیگر غفلت از هر آنچه که انسان را، به سوی کمال می برد.

مراتب انسان:

گاهی انسان کامل است انسانی که با شعور، و به یاد الله باشد؛ گاهی انسان، مانند حیوان میشود؛ و گاهی از حیوان هم پست تر میشود، چنانچه در آیه آمده است. برخی گفته اند: یک مرحله ی دیگر هم وجود دارد و آن این که انسان حیوان شود، نه مانند حیوان! به هر حال کسی که از یاد خدا غافل شود، از ابزارهای شناخت خودش که چشم و گوش و عقل باشد استفاده نکند، از مرحله ی انسانیت ساقط میشود.

غافلان از چه غفلت دارند؟!

1- در سورة یونس میفرماید: «وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ»؛ «بدرستی که بسیاری از مردم، از نشانه های ما غافل هستند.» از نشانه های خدا غافل هستند یعنی: به

گل می بینند ولی گل آفرین را نمی بینند، ابحار را تماشا میکنند، ولی بحر آفرین را نمی بینند، به کهکشان ها و ستارگان نگاه میکنند، ولی آسمان آفرین را نمی بینند.

2- گاهی غفلت از آخرت است، یعنی همه‌ی توجه انسان به دنیا باشد و از آخرت و رستخیز، از زندگی دیگری که در پس این جهان است، غافل شود. از این رو در سوره ی روم میفرماید: «آنها فقط ظاهر دنیا را می بینند، ولی از آخرت غافل میشوند.»

عوامل غفلت:

برای درمان غفلت باید دید عوامل غفلت از خداوند چیست؟

1- قرآن عظیم الشان یکی از عوامل غفلت را دنیاگرایی میداند و میفرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال و ثروت شما و فرزندان شما، شما را از یاد خدا غافل نکند، هر کس چنین کند، او زیانکار است.» در این آیه به دو عامل غفلت را اشاره شده که یکی: اموال است، دیگری فرزندان؛ یعنی ممکن است انسان، آنقدر سرگرم اموال و سرمایه اش بشود، که از یادش برود خدائی هم وجود دارد... یا ممکن است فرزندان مانع یاد خدا بشوند! البته این دو، نمونه ای است، از مسائل دنیوی، و مواردی که انسان را سرگرم می کند و از یاد خدا غافل می کند.

2- دومین عامل از عوامل غفلت «تسلط شیطان بر انسان است» که در سوره ی مجادله مطرح شده و میفرماید: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ (آیه 19 سوره مجادله) «شیطان بر آنان (= منافقین) مسلط شد، و یاد خدا را از خاطر آنها برد و آنها را به فراموشی انداخت» یکی از کارهایی که شیطان میتواند انجام دهد، این است که یاد خدا را از ذهن انسان ببرد، و انسان را دچار غفلت از یاد خدا کند! بعد میفرماید: «چنین افرادی حزب شیطان هستند!» و در همین راستا در سوره ی مائده میفرماید: «شیطان میخواهد بین شما دشمنی بیندازد، و لذا شما را به سوی شراب و قمار بازی می برد «وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» او می خواهد مانع یاد خدا بشود.»

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾

یقیناً ما مییم که زمین و همه کسانی را که روی آن قرار دارند به میراث می بریم و [همه] به سوی ما بازگردانده می شوند. (۴۰)

تفسیر :

«نَرِثُ»: به ارث می بریم. هدف این است که اموال انسانها و خود ایشان، جاویدان نیست و مالک اصلی الله متعال است.

یعنی بازگشت بندگان به سوی او و حساب شان بر اوست و به زودی آنان را در برابر افعال شان جزا می بیند؛ پس اگر افعال شان خیر باشد جزای خیر و اگر شر باشد جزای شر به آنها می رساند.

یادداشت مفیده:

بصورت کل کلمه‌ی «مسیح» 11 بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است. که از آنجمله 8 بار به تنهایی و 3 بار به صورت ترکیب «المسیح عیسی بن مریم» آمده است.

باید گفت که: مریم دختر عمران از دانیان بزرگ بنی اسرائیل بود. همسر عمران به مریم حامله شد؛ نذر کرد فرزندش را به خدمتکاری هیکل سلیمان یا (معبد سلیمان) وقف و منصوب گرداند. عمران فوت کرد؛ هرچند فرزند دختر بود؛ ولی مادرش به نذر خود وفا

کرد و خدا نیز پذیرفت. [آل عمران ۳۶ و ۳۷]. مریم هنوز کودک بود و به سرپرستی نیاز داشت.

نگهبانان هیکل قرعه کشی کردند قرعه به نام زکریا برآمد و او سرپرست و کفیل مریم شد، زکریا شوهرخاله‌ی مریم بود. مریم با پاکی و بندگی خدا و دوری از آلودگیها رشد نمود.

وقتی به سن معمول زنان رسید، جبرئیل پیش او آمد. مریم از ورود او به خلوتکده اش به الله پناه برد. جبرئیل در آن دم خود را معرفی نمود که فرستاده‌ی الله است، تا با نفخه ای در آستین لباسش او را پسری عطا کند.

آری! این حمل و این فرزند آوردن استثناست و با عادت مرسوم زنان، مقایسه نخواهد شد؛ چون فرزندی بدون پدر از مادری دوشیزه، پا به عرصه‌ی وجود میگذارد، تا آفریدگار نشان دهد که او بدون سبب هم می آفریند.

هیروُدس، فرمانروای فلسطین، در آن عصر به کشتن تمام کودکان «بیت لحم» فرمان داد. یوسف نجار از نزدیکان مریم و عیسی، در خواب دید که آنان را از شر و ستم شاه به مصر می برد تا در امان باشند. همین که بیدار شد، فوراً آن دو را به مصر برد، آنان تا مرگ هیروُدس در آنجا ماندند و سپس به فلسطین باز گشتند. عیسی علیه السلام هفت سال را پشت سر گذاشته بود و در «ناصره» تربیت میشد. در دوازده سالگی بامادرش به اورشلیم رفت، تابرابر شریعت موسی، نماز را برپا دارد. پس از سه روز کسی از آنان نپرسید و علمای یهود با اوبه مجادله برخاستند. از آنجا نیز برگشتند. درسی سالگی بود، بامادرش به کوه زیتون رفت که زیتون بچیند. هنگام نمازظهر، جبرئیل برایش انجیل آورد.

انجیل:

انجیل؛ یعنی، بشارت، کتاب نور و هدایت مردم به سوی حق؛ اما آن انجیلی که مسیح آورد و به شاگردانش داد تا مردم را بشارت دهند، اکنون یافت نمیشود؛ انجیل کنونی در جهان مجموعه داستانی تاریخی پیوسته به هم در سیره‌ی مسیح است که شاگردانش آن را سر هم کرده و گرد آورده اند که در آن مطالبی از پند و اندرز و امثال از زبان مسیح دیده می شود. طبق تحقیقات مؤرخان و مفسران انجیل بیشتر از صد نوع است. کلیساهای تنها به چهار نوع آن اعتراف کرده اند:

انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا که قطعاً اینها در زمان مسیح نوشته نشده بودند. انجیل متی، نخستین و قدیمی ترین آنهاست و به اعتراف خود مسیحیان پیشین با انجیل آسمانی یکی نیست. این کتاب به زبان عبرانی نوشته و سپس به زبان یونانی برگردانیده شد. سند این ترجمه هم معلوم نیست.

متی، انجیل خود را سی و نه سال پس از مسیح بر مبنای اندیشه و نظر «ایرونیموس» قدیس، (پاک و پارسا، برای یاران دین مسیح.. به کار می رود)، نگاشت.

مرقس، مردی یهودی و از خدمتکاران هیکل سلیمان و شاگرد پطرس بود که الوهیت مسیح را انکار می کرد. کتاب انجیل منسوب به خود را در سال ۶۱ م.

به رشته ی تحریر در آورد و در سال ۶۸ م. در زندان اسکندریه کشته شد.

لوقا، طبیبی از دیار انطاکیه که هرگز مسیح را با چشم خود ندیده بود و مسیحیت را از شخصی به نام پولس قدیس، یهودی متعصب، یاد گرفت که او هم مسیح را ندیده بود. با

نصاری میانه‌ی خوبی نداشت. وقتی دید که ستم ورزیدن بر آنان سودی ندارد، ناچار مسیحیت را پذیرفت، سپس از آن راه توانست، مردم نصاری را از احکام و واجبات تورات. که مسیح مأمور ابطال آن نبود - از هم متلاشی و پراکنده گرداند. لوقا، انجیل خود را پس از مرقس و پس از مرگ پطرس و پولس نگاشت.

یوحنا یکی از دوازده شاگرد مسیح به شمار میرفت، عیسی او را بسیار دوست میداشت. او نیز کتاب انجیل را در سال ۹۶ تا ۹۸ م نوشت. او مسیح را انسان میدانست. علمای مسیح بسیاری از مطالب این کتاب را از یوحنا نمی دانند؛ بلکه از تألیفات یکی از شاگردان او در دو قرن بعد میدانند که به یوحنا نسبت داده تا مردم را بدان بفریید. هدف از نوشتن این کتاب برای اثبات خدایی مسیح نوشته شد.

به طور خلاصه، سند این اناجیل به مسیح نمی رسد و به اعتراف خود ترسایان، اینها همان اناجیل نیست که خدا برای مسیح فروفرستاد. و این، کاملاً طبیعی است. زیرا در آن زمان، یاران (حواریون) مجال نوشتن نداشتند و مطالبی که بعداً نوشته شد، بی تردید عین مطالب بیان شده‌ی قبلی نخواهد بود. و شاهد مطلب همین نسخ متعدد است.

انجیل برنابا :

این کتاب، یکی دیگر از اناجیل است که در باره‌ی سرگذشت مسیح نوشته شده. برنابا از پیروان مسیح و از ملا زمان نشر دعوت او بود و با سایر اناجیل دو فرق اساسی و جوهری دارد:

الف: به صراحت میگوید: عیسی انسان است، خدا نیست.

ب: به روشنی، به نزدیکی ملکوت آسمانها و یاد و نام «محمد»، پیامبر خاتم در بسیاری جاهای آن بشارت می دهد.

حواریان :

یاران و ندیمان مسیح بن مریم بودند که به او گرویدند و در محضرش تلمذ کردند و درس آموختند. گویند: تعداد آنان به دوازده نفر مرد میرسید و مطالب انجیل به لفظ «تلامیذ: شاگردان» از آنان نقل و تفسیر میکند. مسیح علیهم السلام آنانرا به نواحی یهودی نشین میفرستاد تا مردم را به دین خدا فراخوانند.

معجزات عیسی علیه السلام:

معجزات و خوارق عادات فراوانی از عیسی علیه السلام روی میداد، همان طور که سایر پیامبران، معجزات گوناگون داشتند. از جمله معجزات مسیح علیه السلام عبارتند از: شکل سازی پرنده از گل و دمیدن در آن، شفا دادن کور مادر زاد و بیماری ابرص به اذن خدا... [آل عمرن/۴۹ تا ۵۱].

وفات مسیح علیه السلام :

رسوایی و بدنامی کاهنان و فریسیین به دست مبارک حضرت مسیح، سبب شد تا به چاره جویی دست زنند.

فریسیون، فریسیین، گروهی از بنیادگرایان یهودی که برای اجرای درست آیین یهود و روح بخشیدن به ایمان، متحد شدند؛ اما به تدریج از هدف اصلی خود دور گشتند و به دادن شعار خالی و ریاکاری و دین فروشی و دست آویز قرار دادن دین خدا، پرداختند که به شدت مورد سرزنش عیسی(ع) واقع شدند و علیه حضرت مسیح قد علم کردند. فریسی، به یک تن گفته می شود.

آنان به نزد حاکم وقت شکایت بردند و گفتند: عیسی خود را شاه یهودیان میداند. آن ملت جز قیصر روم کسی را شاه و حاکم خود نمی دانستند. حاکم، سرباز فراوانی برای دستگیری او گسیل داشت. گفتند: عیسی، مردی هرج و مرج طلب و شورشی است، از دین ما بر گشته، جوانان را فریفته و ما را از هم جدا کرده است. وجودش خطری برای حاکمیت است و در برابر نظام نرمشی نشان نمیدهد و پایبند به قانون نیست. یهودیان سخنان خود را به سیاست در آمیختند تا فرمانروایان بیگانه را علیه مسیح تحریک کنند. سرانجام سربازان حکومتی شخصی جوان به نام «یهودای اسخریوطی» را که به مسیح شباهت داشت به صلیب کشیدند و عیسی علیه السلام از دست یهودیان رستگار شد و مصلوب نگشت و خدا او را پیش خود خواند. [نساء/۱۵۷ و ۱۵۸]، [آل عمران/۵۵].

کشیشان و به طور کل اهل کتاب درباره‌ی حضرت عیسی اختلاف نظرهای فراوان دارند: برخی میگویند: عیسی خداست، پس از آن که کارش در زمین پایان یافت دوباره به آسمان صعود کرد. عده ای میگویند: او پسر خداست، دسته ای میگویند: یکی از اقومهای سه گانه است (پدر، پسر و روح القدس)، عده ای میگویند: عیسی سومین تن از خدایان سه گانه است (الله، عیسی و مادر او خدا هستند). و برخی او را ساحر می دانند و.... وای بر دروغ پردازان بی باور، آنگاه که در بارگاه خداوند، حضور می یابند و راه گریزی ندارند! [آل عمران/۵۹ و ۶۰]، [نساء/۱۵۶].

سرانجام، عده‌ای از یهود و نصاری گویند: عیسی بنده، فرستاده و روح و کلمه‌ی خداست. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی بر گمراهی نصاری توضیحاتی بعمل، اینک در آیات (41) الی (50) درباره قصه‌ی ابراهیم علیه السلام و گمراهی های بت پرستان به بیان گرفته میشود؛ هر چند این دوگروه راه مشترکی را در پیش گرفته اند؛ ولی گمراهی دسته‌ی دوم بدتر و بزرگتر نسبت به گروه اول به شمار می آید؛ زیرا هدف سوره اثبات یکتاپرستی، ایمان به پیامبری و زنده شدن پس از مرگ است و منکران توحید هم دو دسته اند؛ دستهای چون مسیحیان. پیروان دین مسیح، انسانهایی را به جای الله، به خدایی میگیرند؛ دسته دوم، بت پرستان اند که موجودات بی جان و دست ساخته‌ی خود را به خدایی بر می گزینند.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٤١﴾

و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود. (۴۱)

تفسیر:

«صِدِّيقًا» از صیغه‌ی مبالغه و به معنی بسیار صادق است «صدیق» هم به شخصی اطلاق میگردد که حق را بسیار تصدیق میکند و هم به کسی که تمام گفتار و رفتارش بر اساس صداقت است. هر چه میگوید عمل می کند و هر چه عمل میکند میگوید.

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ»: در این هیچ جای شکی نیست که: توجه به کمالات دیگران و تجلیل از بزرگان، یکی از شیوه‌های تربیت است. در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! و در این قرآن داستان ابراهیم علیه السلام را برای مردم یادکن زیرا او «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» همانا او بسیار صادق و درستکار بود، وی از بزرگترین اولیای صادق و مخلص الله بود که وی را به نبوت برگزید و به دوستی خویش گرامی داشت. واقعاً صداقت، شرط نبوت است.

هدف اینست که: عرب را به فضل و بزرگی حضرت ابراهیم متوجه سازد، عربی که گمان میبرند از نسل او هستند، درحالیکه ابراهیم پیشوای حنیفان میباشد و آنان بت پرست هستند. ابراهیم توحید خالص و بی‌آلایشی را آورد که خاتم پیامبران مردم را به سوی آن خواند.

یادداشت در مورد حنیف:

حنیف: حنف (بر وزن عمل) میل به حق. حنیف یعنی مایل به حق. حنیف یعنی مایل از باطل، مراد از آن در آیه موحد بودن است.

پیش از ظهور دین مقدس اسلام در عربستان «آیین حنیف» شهرت داشت و گروندگان به آنرا «أحناف» نامیدند. أحناف انسان‌های پاک و بصیری بودند که با بصیرت و هدایت درونی خویش از بت پرستی دوری کرده و برای خود آیینی ساخته بودند. بسیاری امروزه در جواب این سوال که آیا پدر پیامبر اسلام هم بت پرست بوده یا نه؟ میگویند که او از حنیفان بوده. در اینکه مبنا و خاستگاه مشی اعمال دینی و رفتاری حنفا، دستورات بقایای شریعت ابراهیم بوده یا صرفاً فطرت نیالوده و خدا دادی خود آنها و یا هر دو عامل وجود داشته است، احتمالات مختلفی وجود دارد. قطع نظر از مبنا و منشأ آیین حنیف، حنفا کارکردهای مهمی در دوران قبل از اسلام داشتند. آنها نه تنها از بت‌پرستی، ظلم، و خرافات اجتناب نموده، بلکه دیگران را نیز از آن نهی میکردند.

الله متعال در (آیه 135/سورة بقره) از محمد صلی الله علیه وسلم باتمام وضاحت میخواهد که حنفی بودن خود را بیان کند: «وَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (و اهل کتاب) گفتند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید، بگو: بلکه دین ابراهیم (را انتخاب میکنم) که از ادیان باطل رویگردان و یکتا پرست بود و از مشرکان نبود).

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً (۴۲)

هنگامی که به پدرش گفت ای پدر! چرا چیزی را پرستش میکنی که نمیشنود و نمی بیند و هیچ مشکلی را از تو دفع نمی کند؟! (۴۲)

تفسیر:

در نهی از منکر، کوشش به عمل آید تا از منکرهای اعتقادی کار خویش را آغاز نمایم، به تأسف دیده میشود که ما بیشتر سرگرم منکرهای اخلاقی و اجتماعی هستیم. چه زیبا است که در آیه مبارکه آمده است:

یعنی آنگاه که ابراهیم علیه السلام به پدرش آزر گفت: پدرجان! چرا بُت‌های بی جان را که نه میشنوند، نه می بینند، «لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً»: هیچ گونه مشکلی را برای تو حل نمیکند و اصلاً هیچگونه شرّ و بلائی را از تو به دور کرده نمیتواند. پرستش این سنگ‌ها نه از تو زبانی را دفع نموده و نه برایت نفعی میرسانند، بدان که تنها ذات الله متعال است که جلب کننده نفع و دفع کننده زیان میباشد.

قبل از همه باید که بت پرستی به همه انواع و اشکال آن در دین مقدس اسلام ممنوع و حرام و ناجایز می باشد. ولی یقین بکنید که: بت پرستی، از فرشته پرستی، انسان پرستی و گاو پرستی هم بدتر است، زیرا در آنها حد اقل بینایی و شنوایی و شعور هست، ولی در بت اصلاً شعور هم وجود ندارد.

در آیه مبارکه در می یابیم که: نهی از منکر مرز سنی را نمی شناسد، (پسر میتواند بزرگ خانواده را نهی کند، ولی توجه باید داشت که در این کار باید احترام آنانرا بصورت مطلق

حفظ کند. در ضمن باید یاد آور شد که: همیشه کمال اشخاص به سن آنها بستگی ندارد؛ گاهی فرزند خانه از بزرگترها بهتر می فهمد.

خواننده محترم!

در بسیاری از اوقات سؤال به ذهن انسان خطور میکند که: چگونه بت‌ها که مجسمه‌هایی از سنگ و چوب هستند، انسان را گمراه می‌کنند؟

جواب همین است که: اولاً: بت‌ها همیشه جماد نیستند، گاهی انسان‌ها و طاغوت‌ها نیز بت میشوند.

ثانیاً: مسأله‌ی هنر و زیورآلاتی که همراه بت‌ها بود جاذبه داشت.

ثالثاً: گاهی جهل سبب می شود که سنگ و چوب نیز ارزش پیدا کند.

اگر این آیه را همراه با آیه‌ی قبل معنا کنیم نتیجه‌ی خوبی به دست می‌آوریم، زیرا در آیه‌ی قبل ابراهیم گفت: «خدایا! فرزندانم را از بت‌پرستی دور بدار.»

در این آیه می‌گوید: «کسی که موحد و پیرو من بود از من است» بنابر این، تمام موحدان فرزندان مکتبی حضرت ابراهیم علیه السلام هستند.

دعوت ابراهیم علیه السلام از پدرش آزر:

قرآن عظیم الشان نحوه‌ی دعوت ابراهیم علیه السلام، از پدرش را چنین بیان می‌دارد.

ابراهیم علیه السلام در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود، جز خیر و نیکی پدرش

چیزی نمی‌خواست با او به تندى سخن بر زبان نیاورد بلکه در انتهای ادب و احترام

باعتبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش

بت‌ها هیچ سود و زیانی به او نمی بخشد، زیرا بت‌ها قدرت دیدن و شنیدن را ندارند به او

تذکر داد، بت‌ها نمی‌توانند حتی زیانی از خود رفع کنند تاچه رسد به دیگران زیان برسانند

یا از آن‌ها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش

حکمت و موعظه حسنه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهی

اصرار بیشتری می ورزید و نصیحت او را نمی پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب

تهدید کرد «وَإِذْ كُنَّا فِي الْكُتُبِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٤١ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَأْتِبَت لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا

يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ٤٢ يَأْتِبَت إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ

صِرَاطًا سَوِيًّا ٤٣ يَأْتِبَت لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ٤٤ يَأْتِبَت إِنِّي أَخَافُ

أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابُ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ٤٥ قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ كُنْتُ نَبِيًّا مُرْسَلًا ٤٦ قَالَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ٤٧»

[مریم: 41-47]

(درکتاب (گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و

راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش

میکنی که نمیشنوند و نمیبینند و اصلاً شر و بلایی از تو به دور نمیدارد، ای پدر دانشی

نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابر این از من پیروی کن تا تو را به راه

راست رهنمائی کنم، ای پدر من از این میترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان

گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشفست) گفت: آیا تو ای ابراهیم

از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار میکنم برو، برای مدت

مدیدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خدا حافظ من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم

خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد.) (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾

ای پدر! علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت نمایم. (۴۳)

تفسیر :

«صِرَاطًا سَوِيًّا»: راه راست و درستی که منتهی به بهشت می‌گردد. علم، مسئولیت‌آور است: حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به پدر خود می‌گوید: «یا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» ای پدر جان! در حقیقت الله متعال مرا به دانش سودمندی که برایم وحی نموده، گرامی داشته است پس نصیحتم را بپذیر و با من به مسیر هدایت بپیوند تا تو را به راهی راست که نه در آن کجی و نه گمراهی است هدایت نمایم. در آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند: کسیکه نهی از منکر می‌کند باید خود عالم باشد. دیده میشود که حضرت ابراهیم علیهم السلام با بسیار، لطف و مهربانی اندرز را تکرار کرد و پدر را به نادانی و جهالت متهم ننمود، بلکه نرمش حاکمانه را در گفتار خویش به کار برد. یعنی شناخت و دانشی در مورد الله و صفات مقدسش به من عطا شده است که تو از آن برخوردار نیستی و آن را نمیدانی.

واقعاً هم راه انبیاء، راه اعتدال است، نه افراط و تفریط. پیروی از انبیاء قرار گرفتن در راه مستقیم است.

بدین ترتیب حضرت ابراهیم علیهم السلام به پدرش فهماند که از جانب خدای سبحان به وسیله وحی بهره‌ای از علم به او رسیده که به وی نرسیده بنابر این، او در اثر این فیض الهی به حقایق دسترسی پیدا کرده و از این موهبت و توانایی برخوردار است که گمراهان را به راه حقیقت رهنمایی فرماید.

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾

ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود. (۴۴)

تفسیر :

به یاد داشته باشید که: اطاعت، پیروی و دوستی باشیطان بی نهایت خطرناک است. او که الله متعال را معصیت کرده بر سر ما چه خواهد آورد؟ «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا» «عَصِيًّا»: سرکش. نافرمان. (خدایی که سرچشمه‌ی همه‌ی رحمت هاست، عصیانش چقدر قبیح است؟).

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ»: مراد از پرستیدن شیطان، اطاعت از او در کار و بار زندگی، و از جمله در امر بت پرستی است (ملاحظه شود سوره سبأ آیه 41 و یس آیه 60). ای پدر جان! با پرستش بتان و ترک عبادت رحمان، از شیطان پیروی و اطاعت مکن. «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا»: زیرا ابلیس دشمن الله متعال است که از عبادتش استکبار ورزیده و از فرمانش سر پیچیده و نافرمانی نموده است.

پس هر کس از او اطاعت کند او را فریب داده و گمراه میکند.

امام قرطبی در باره مینویسد: در آیه مبارکه فرمانبرداری را عین عبادت معرفی کرده است؛ چون هر کس در معصیت خدا از کسی اطاعت کند، واقعاً او را پرستش کرده است. (تفسیر قرطبی ۱۱/۱۱).

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾

ای پدر! من از این میترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی! (45)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَلِيًّا»: دوست. همدم. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

در آیه مبارکه «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» او را از عاقبت بد بر حذر میدارد. طوریکه میفرماید: پدر جان! من از آن میترسم که در حال کفر بمیری، آنگاه با عذاب دردناک از جانب خدا مواجه شوی و تا ابد در آتش بمانی و در آنجا همدم و ولی شیطان باشی.

امام فخر رازی در تفسیر خویش می نویسد: بکار بردن لفظ «يَا أَبَتِ» از جانب ابراهیم خلیل الله در تمام خطاب هایش، بیانگر شدت علاقه و محبت او نسبت به پدر است؛ چرا که میخواهد او را از عذاب مصون بدارد و او را به راه راست هدایت کند.

ابراهیم علیه السلام در بیان مطلب بسیار دقت به خرج داده است؛ زیرا در مرحله اول او را از باطل بودن عبادت بت ها آگاه کرده، آنگاه دستور داد که از او پیروی کند، و تقلید کورکورانه را رها نماید. آنگاه یادآور شد که عبادت شیطان عقلاً جایز نیست. سپس موضوع را با تهدید و وعید خاتمه داده است، آنهم با رعایت کمال ادب و نرمش: «إِنِّي أَخَافُ» و این بیانگر آن است که بسیار در فکر مصلحت و منفعت پدر و ادای حقوق او بوده است. (تفسیر کبیر ۲۱/۲۲۶).

از تعلیمات این آیه مبارکه بر می آید که: در کار دعوت، ارشاد و تبلیغ، با استفاده از عواطف، باید زمینه ی پذیرش را فراهم کنیم. بطور مثال ملاحظه فرمودیم که حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب با پدر خویش؛ چهار بار کلمه «يَا أَبَتِ» را مورد استعمال قرار داد.

واقعاً شخصیت انبیاء علیهم السلام، شخصیت های دلسوزی اند و چه زیبا است که میفرماید: «إِنِّي أَخَافُ» من میترسم یعنی پدر جان! می ترسم در مورد اینکه بر کفرت بمیری، آنگاه با عذاب دردناک از جانب الله متعال مواجه شوی.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿٤٦﴾

(پدر ابراهیم) گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودان من روگردانی؟ اگر (از مخالفت و اعراض خود) باز نیایی حتماً تو را سنگسار خواهم کرد، و برو مدت دراز از من دور شو. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَهْجُرْنِي»: هدف اینست که؛ مرا رها کن و از پیش من برو.

«مَلِيًّا»: مدت طولانی. از کلمه (مَلَاوَة) به معنی زمان دراز. در این صورت ظرف است، یا صفت مصدر محذوف است. این کلمه را به معنی (سالم) نیز معنی کرده اند، که در این صورت حال است. «أَهْجُرْنِي مَلِيًّا»: مدت های مدید از پیش من برو. برای همیشه از من دور شو. سالم از پیش من برو. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

تفسیر :

نپذیرفتن سخن حق، از کوچک تر از خود، نشانه ی تکبر است:

در آیه مبارکه آمده است که: ازر به پسرش ابراهیم میگوید: ای ابراهیم! آیا میخواهی غیرخدایانم را مورد پرستش قرار دهی؟ یعنی: آیا از پرستش این بتان بهسوی غیر آنها روی میگردانی؟ استفهامی است متضمن معنی تعجب و انکار مبنی بر اینکه ابراهیم از عبادت بتها روگردان شده است، این بدین معنی است که گویا: رهاکردن پرستش بتها از انسان عاقل نمی‌خیزد و سر نمی‌زند.

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش مینویسد: پدر ابرهیم در مقابل لطف و نرمش او، شدت و غلظت و تندگی و انکار را نشان داد و به نام خودش او را صدا کرد و مطابق گفته‌ی او: «یا اَبْتِ» عمل نکرد که بگوید: «یا اِبْنِی»، و خبر را جلو انداخته و در آغاز آن همزه آورده است تا رغبت او را انکار کند، طوریکه انسان عاقل از پرستش بتها روگردان نیست. (بیضاوی ۱۷/۲).

به تأسف باید گفت: در برخی از حالت انسانها به مرحله‌ای می‌رسند که: شنیدن سخن حق هم برای شان تلخ تمام شده و سبب تعجب شان میگردد. پدر ابراهیم آغاز به تهدید میکند و برای پسر خویش میگوید: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُ لَأَرْجُمَنَّكَ» اگر دشنام و نفرین بتانم را رها نکنی یقیناً تو را سنگسار خواهم کرد تا بمیری. باید سعی و کوشش بعمل آریم تا آتش قهر و غضب دیگران را با سخنان زیبا و آرام بخش، خاموش و تسکین نمایم.

ازر به پسر خویش ابراهیم میگوید: «و برو روزگاری دراز از من دور شو» یعنی: مدتی دراز ترک صحبت من کن و از من جدا شو زیرا من بر تو خشمگینم. نمی‌خواهم که: من تو را ببینم و نه تو مرا، نه با من سخن بگویی و نه با من روبه‌رو شو. خواننده محترم!

از وقوع همچو حالات نباید مأیوس شویم بلکه مبارزه حق‌گویی و مبارزه با سنت‌های باطل، را با قوت باید ادامه دهیم، مبارزه حق‌گویی؛ آوراگی و محرومیت را به دنبال دارد.

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾

ابراهیم گفت: سلام بر تو، به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم؛ زیرا او همواره نسبت به من بسیار نیکوکار و مهربان است. (۴۷)

تفسیر :

ابراهیم علیه السلام به پدرش گفت: تو از جانب من در سلامت قرار داری و از جانب من به تو زیان و آزاری نمی‌رسد و لحاظ رعایت حق «پدری» بعداً هم چیزی نمی‌گویم که تو را برنجاند و از خدا خواهم خواست که تو را هدایت کند و گناهانت را ببخشد.

مفسران مینویسند: این سلام، سلام تودیع است نه سلام تحیت و گرامی داشت و از مصادیق این آیه است: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» [الفرقان: 63] «و چون جاهلان، آنان را مخاطب سازند میگویند: سلام!».

حکم شرعی همین است که: پدر را باید به نیکی معامله کرد هر چند که کافر باشد، اما در معصیت نباید از او فرمان برد.

سپس افزود: «إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» «حفی» کسی است که در سؤال مبالغه کند و نیز به شخصی گفته می‌شود که: در عطا کردن لطف کند. اصل باب به معنی: آخر رساندن (مبالغه) است (لسان العرب)

ابراهیم علیه السلام به پدرش وعده داد که برایش از بارگاه ایزد الله متعال طلب مغفرت میکند که تو را به سوی ایمان هدایت کند و گناهانت را بیامرزد.

ابراهیم علیه السلام می خواست تا بدین وسیله الفت وی را جلب نماید و بدین امید که بتواند نرمخویی و ملایمت را به طبع وی برگردانده و سختی و سنگدلی را از جان وی بزداید.

شیوه گفتگوی شخص مؤمن با کافر:

خواننده محترم! توجه شما را به شیوه مباحثه شخص مؤمن با یک شخص کافر جلب می نمایم:

- حضرت ابراهیم علیه السلام در صحبت های خویش با ازر پدر خویش شیوه عاطفی داشت، حضرت ابراهیم چهار بار کلمه «یا اَبَتِ» را استعمال می کند.

ولی پدر بت پرست اش حتی يك بار نگفت: «یا بنی»

- در مباحثه که بین حضرت ابراهیم و پدر اش ازر درگذشت ملاحظه فرموده باشید که

حضرت ابراهیم علیه السلام در جروبخت، با استدلال صحبت میکند، ولی درمقابل ازر بی

دلیل به صحبت آغاز می نماید؛ از جمله حضرت ابراهیم در خطاب به پدر میگوید: «إِذْ

قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً» (42) (مریم) (آنگاه که

(ابراهیم) به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را میپرستی که نمیشنود و نمی بیند و تو را

از هیچ چیز بی نیاز نمیکند؟) بالعکس پدر میگوید: «قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ كُنْتُ نَزَّيْتُ بِكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ لَآتِيَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَكُونَ مِنَ الْغَائِبِينَ» (46) (مریم) (گفت: ای ابراهیم! آیا از خدایان من

بیزاری؟ اگر از (این روش) دست برداری قطعاً تو را سنگسار خواهیم کرد و (اکنون)

برای مدتی طولانی از من دور شو.)

- حضرت ابراهیم علیه السلام، دلسوزانه صحبت میکند، ولی ازر با تهدید جواب آنرا می

دهد.

- ابراهیم علیه السلام، سلام میکند، اما ازر دستور فاصله گرفتن و دور شدن از خود را صادر

میکند و میگوید: «وَاهْجُرْنِي» (46 مریم).

وَأَعِزِّلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي

شَقِيًّا ﴿٤٨﴾

و(حالا) از شما و از آنچه به جز الله می پرستید، کناره گیری میکنم. و پروردگارم را(به

دعا) میخوانم، و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم لاجواب نماند.(48)

تفسیر :

حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به پدر میگوید: ای پدر! و من به زودی از تو و

قومت و بتان شما که جز الله واحد را می پرستید جدا میشوم و همچنان از سرزمین شما

کوچ می کنم.

«وَأَدْعُوا رَبِّي»: و به دعوت و عبادتم برای پروردگارم استمرار میدهم و خدایم را مخلصانه

و به یگانگی پرستش میکنم. یعنی: هرگاه نصیحت مرا نپذیرفتید و دعوتم در شما هیچ

تأثیری نکرد پس اینک با دین خود از میان شما هجرت کرده و از معبودان باطل شما

دوری می گزینم.

یکی از اصول اساسی مکاتب الهی، همانا برائت از کفار است. و از مراحل نهایی نهی از

منکر، قطع رابطه است. این بدین معنای است که اگر نمی توانید محیط فاسد را اصلاح کنید،

لااقل آن را ترك کنید.

«عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا»: درحالیکه دینم را برای وی خالص گردانیده‌ام و مطمئن هستم که پروردگارم با رد درخواستم مرا بدبخت و ناامید نمی سازد.

مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر می نویسد: در اینجا به کنایه نشان میدهد که آنها به علت پرستش خدایان خود، در شقاوت قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب ابراهیم علیه السلام از قوم خود و بت پرستی آنها کنار شد و عزلت جست و خانواده و وطن خویش را ترک کرد و مهاجر شد، اما الله متعال او را تنها نگذاشت، بلکه نسلی بهتر و خویشاوندانی نیکوتر به او عطا نمود. تا در دوران عزلت و گوشه‌گیری و غربت خود با آنان انس بگیرد و در وحشت تنهایی خود به وسیله آنان آرامش یابد.

اگر بخواهیم دعای ما دعای ابراهیمی شود، باید از افراد و مراکز آلوده به فساد دوری بجویم.

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾

هنگامی که از آنها و از آنچه غیر خدا می پرستیدند کناره گیری کرد ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم. (۴۹)

تفسیر :

هم از گناهکار جدا شویم و هم از گناه، زیرا کناره‌گیری از منحرفان، زمانی مؤثر است که با کناره‌گیری از انحراف هم همراه باشد، هر کس اگر عبادت غیر الله را رها کند، بطور یقین اطمینان داشته باشد که: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** به امدادهای الهی دست می یابد.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه مینویسند: زمانیکه ابراهیم علیه السلام وطنش را ترک نمود و در راه الله به سوی سرزمین بیت المقدس - یعنی جایی که بر آشکار ساختن دینش قادر بود - هجرت کرد، و در راه خدا از پدر دوری گزید، خدا نیکوتر از آنان را به او داد؛ از جمله اسحاق و یعقوب را به او عطا کرد، فرزندی که همگی پیامبر شدند. بدین ترتیب خدا آنها را انیس وحشت و تنهایی او قرار داد و آن فرزندان پاک سرشت را جانشین قومش کرد.

«وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ»: اسحاق پسر ابراهیم بوده و یعقوب فرزند اسحاق و نواسه ابراهیم است. این هم مژده دیگری به ابراهیم بود که پسرش اسحاق، دارای فرزند خواهد بود. «كُلًّا»: هر یک از اسحاق و یعقوب.

ابن کثیر گفته است: یعنی از نسل و سلاله‌ی آنها پیامبرانی قرار دادیم که به وسیله‌ی نبوت آنها، خدا چشم ابراهیم علیه السلام را در حال حیات روشن گردانید. (مختصر ۴۵۴/۲).

بر این مبنا فرمود: «وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا» هر یک از آنها را به پیامبری برگزیدیم.

مفسران مینویسند: حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از هجرت با ساره ازدواج کرد که فرزند وی اسحاق علیه السلام از او به دنیا آمد و قبل از تولد اسحاق، نخستین فرزندش اسماعیل علیه السلام از کنیزش هاجر متولد شده بود.

حضرت اسحاق (180) سال عمر کرد و در «جبرون» که شهر «الخلیل» امروزی است، در غار «مکفله» مدفون میباشد.

و حضرت یعقوب علیه السلام فرزند اسحاق که نامش اسرائیل بود با دو دختر خاله اش «لابان» به نامهای «لیئه و راحیل» در «فدان آرام» ازدواج کرد، بعد از آنان با دو کنیز

شان: «زلفا وبلها» ازدواج کرد و فرزندان وی که همه جز «بنیامین» فلسطینی المولد بوده و در «آرام» به دنیا آمدند، از همین زنان وی هستند. (تفسیر انوار القرآن).

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾

و به آنان از رحمت خود بخشیدیم، و برای آنان [در میان مردم] نامی نیک و ستایشی و الا مرتبه قرار دادیم. (۵۰)

تفسیر :

«وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا»: و خداوند متعال به تمام آنها یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب فضل و رحمتی عظیم عنایت کرد؛ یعنی تمام خیرات دینی و دنیوی از قبیل مال و فرزند و دانش و عمل نیک را عطا کردیم.

«وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»: و در بین مردم نام و آوازه نیک و ثنا و ذکر خیری ماندگار به آنها دادیم؛ زیرا به خاطر خصلت‌های نیک مورد رضایت تمام ملت‌ها و اهل ادیان قرار گرفته و آنها را ستایش می‌کنند و تا روز رستاخیز بر ابراهیم و آل ابراهیم درود می‌فرستند. امام طبری فرموده است: یعنی، در بین مردم برای آنان نام نیکو و ذکر خیر قرار دادیم. (طبری ۹۳/۱۶).

«لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»: ذکر خیر و ستایش و ثنای نیکو بر زبان بندگان است، به طوری که نام و آوازه نیک آنها در میان تمام اهل ادیان فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن جمله این که: ما امت محمد صلی الله علیه وسلم برای ابراهیم علیهم السلام و آل وی در نماز دعا و درود می‌فرستیم.

خوانندگان محترم !

در آیات (51 الی 53) در باره قصه ی موسی علیهم السلام بحث بعمل می‌آید. باید متذکر شد که این داستان چهارمین داستان بسیار کوتاه همانند داستان ابراهیم علیهم السلام که موسی در برابر الله متعال، پاکدل مخلص و خویشتن دار از شرک و آلودگی و ریا بود و خود را به بارگاه آفریدگار تسلیم کرد.

وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥١﴾

در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود، و رسولی بزرگ و مبعوث به پیامبری بود. (۵۱)

تفسیر :

ای محمد! در قرآن کریم داستان موسی علیه السلام را یاد کن و خبر حضرت موسی علیه السلام را بر قوم خود بازگوی کن.

«إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا»: زیرا او برای الله خالص شده بود «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»: والله تعال وی را به نبوت و رسالت برگزید و او نیز از جمله پیامبران اولی العزم بود.

و الله تعال دو صفت والا را در او جمع کرده و لفظ «كَانَ» را به منظور تفخیم، بزرگ داشت، و گرامی داشت، شأن وی تکرار کرده است.

ناگفته نماند که داستان موسی چهارمین داستان در این سوره مبارکه بیان می‌یابد.

فرق بین رسول و نبی:

«مشهور درباره فرق بین رسول و نبی اینست: رسول کسیست که شرعی به او وحی شده و به تبلیغ آن شرع نیز امر شده است، و نبی کسیست که شرعی به وی وحی شده ولی به تبلیغ آن امر نشده است.

اما این فرق بدون اشکال نیست، زیرا نبی نیز به دعوت و تبلیغ و حکم امر شده، و برای همین شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته: صواب اینست: رسول کسیست که به سوی قوم کفار تکذیب گر فرستاده شده، و نبی کسیست که به سوی قوم مؤمن به شریعت رسول قبل از خود ارسال شده تا آنها را بیاموزد و بین آنها داورى نماید، چنانکه الله متعال میفرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا» (مائده 44). یعنی: «ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکی های جهل و نادانی) بود. انبیاء که تسلیم فرمان خدا بودند با آن برای یهودیان حکم می کردند». پس انبیاء بنی اسرائیل به تورات داورى می کردند که الله متعال بر موسی علیه السلام نازل کرده بود، و اما اینکه (در باره محمد صلی الله علیه وسلم) میفرماید: «وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» «ختم کننده و آخرین پیامبران است» و چرا نفرمود: «خاتم المرسلین»؟ زیرا ختم رسالت مستلزم ختم نبوت نیست، ولی ختم نبوت مستلزم ختم رسالت است، و برای همین پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «انه لا نبی بعدی» یعنی: «هیچ پیامبری بعد من نیست»، و نفرمود: «لا رسول بعدی». از این فهمیده میشود که بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم نه هیچ رسولی می آید و نه هیچ پیامبری، بلکه او خاتم انبیاء و مرسلین علیهم الصلاة والسلام است». (الشیخ عبد الرحمن البراک).

وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲)

ما او را از طرف راست (کوه) طور فرا خواندیم، و او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم. (۵۲)

تفسیر :

«وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» الایمن: طرف راست. یعنی از جانب راست (کوه) طور او را ندا دادیم یعنی: با موسی علیه السلام از جانب راست کوه طور و از جانب راست وی سخن گفتیم. (تفسیر انوار القرآن).

طوری که گفتیم «الْأَيْمَنِ»: طرف راست. هدف این است که نسبت به موسی، طرف راست بود و الا کوه اصلاً راست و چپ ندارد. «ترجمه معانی قرآن».

قابل تذکر است که: طور کوهی است که در میان مصر و مدین موقعیت دارد و هنگامی که موسی علیه السلام از مدین به سوی مصر می آمد، کلام الهی را از میان درختی در طور شنید «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» «و نزدیک ساختیم او را رازگویان» یعنی: او را به خود نزدیک ساختیم؛ با نزدیک ساختن منزلت و جایگاه وی در حالی که با وی راز گفتیم و او رازگویی ما را شنید.

در قرآن عظیم الشان، در باره ی گفتگو و ارتباط موسی علیه السلام با خداوند هم به «تکلم» تعبیر شده، «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء، 164)، هم به «ندا»، «نَادَيْنَاهُ» و هم به نجوی. «قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» و مراد از قرب در آیه، قرب و نزدیکی مکانی نیست، بلکه قرب مقامی است. ابن عباس (رض) گفته است: که موسی به ملکوت نزدیک شد و حجاب و پرده کنار رفت، تا جایی که صدای قلم ها را می شنید. (البحر ۱۹۹/۶).

زمخشری گفته است: او را به فردی تشبیه کرده است که شخصیتی بزرگ برای مناجات، او را به نزدیک خود آورده است؛ چون خدا بدون واسطه‌ی فرشته با او صحبت کرده است.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾

و از رحمت خود برادرش هارون را که دارای مقام پیامبری بود، به او بخشیدیم. (۵۳)

تفسیر :

یعنی حق تعالی از روی رحمت و فضلی از جانب خویش، برادرش هارون را به عنوان مؤید و نصرت بخش به وی بخشید و به علاوه هارون را پیامبر نیز گردانید تا هر دو بر رساندن پیام حق با همدیگر یار و یاور باشند.

و بدین ترتیب دعای موسی علیه السلام را اجابت کردیم که گفت: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (25) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (26) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (27) يَفْقَهُوا قَوْلِي (27) وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي (29) هَارُونَ أَخِي (30) [طه: 25-30]. (گفت پروردگارا سینه ام را گشاده گردان (۲۵) و کارم را برای من آسان ساز (۲۶) و از زبانم گره بگشای (۲۷) [تا] سخنم را بفهمند (۲۸) و برای من دستیاری از کسانم قرار ده (۲۹) هارون برادرم را (۳۰)

خوانندگان محترم !

در آیات (54 الی 55) پنجمین قصه و داستان در این سوره، داستان اسماعیل فرزند ابراهیم علیهم السلام است که مورد بحث قرار داده میشود.

اسماعیل علیهم السلام در یکتاپرستی و ستیزه جویی با بت و بت پرستی بر سر راه و روش پدرش بود. اسماعیل - پیش از همه کس - نزدیکان خود را با فرمان الله متعال آشنا می کرد و به پیروی از آن، دستور می داد، تا پیشرو و قدومی مردم شوند. در مورد اینکه چرا قصه و داستان موسی از داستان اسماعیل، در آیات قبلی به بیان گرفته شد بدین دلیل بود، تا سخن درباره‌ی یعقوب و فرزندان و نواسه گانش منسجم و بدون فاصله باشد.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥٤﴾

در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود. (۵۴)

تفسیر :

«وَأُذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ»: ای محمد! و در این قرآن داستان اسماعیل داستان جدخود، «اسماعیل» بن ابراهیم را که پدر تمام اعراب است، یادآور شو.

«إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»: او در وعده‌اش صادق بود؛ چون وعده می کرد وفا می نمود در صدق و عد وی همین بس که او به پدرش وعده داد تا بر ذبح و سر بریدن خویش صبر کند و به این وعده هم وفا کرد چنان‌که در سوره «صافات/102» تذکر یافته است.

بصورت عموم باید گفت که: وفا به عهد، از صفات عالی ارزشمند انسانی بشمار می رود مفسران گفته‌اند: هر چند که سایر پیامبران نیز صادق بوده‌اند اما به صورتی خاص او را به صفت «صداقت در وعد» متصف می کند که این به دو دلیل صورت پذیرفته است:

یکی، این که از مقام شامخ وی تجلیل و تکریم به عمل آورده باشد، دوم، این که وی در پای «وفای به عهد» سختی‌هایی را کشید که دیگر پیامبران آن را نکشیدند. از جمله وعده‌هایش، صبر و شکیبایی در قضیه‌ی ذبح بود و به همین سبب خدا از او تمجید به عمل آورده است.

«وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا»: و او نیز فرستاده‌ای از جانب الله متعال بود که وی را به نبوت مشرف گردانیده بود.

ابن کثیر گفته است: آیه بر این مطلب دلالت دارد که بر برادرش، اسحاق در شرف و بزرگواری برتری دارد؛ زیرا اسحاق فقط به نبوت موصوف گشته است در صورتی که اسماعیل هم به نبوت و هم به رسالت موصوف شده. (مختصر ۴۵۶/۲) و از نسل اسماعیل محمد خاتم پیامبران آمده است.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾

و او همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات دعوت میکرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود. (۵۵)

تفسیر :

أهله: زن و فرزندش را، خانواده اش را، خاندان خود را- مرضیا(رضی): مورد پذیرش پسندیده، مورد خشنودی.

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ»: حضرت اسماعیل علیه السلام خانواده خویش را به برپاداشتن نماز و پرداخت زکات دستور و هدایت میفرمود، تا اینکه خانواده اش در اطاعت از او امر خدا کوشا باشند، بخصوص در مورد اقامه‌ی نماز که بمثابة ستون دین بشمار میرود، و ادای زکات که موجب تحقق نیکیبختی و آسایش در جامعه می باشد.

در مورد «أَهْلُهُ» مینویسد که: هدف از اهل حضرت اسماعیل در این آیه مبارکه امت حضرت اسماعیل، و به قولی دیگر: قوم و قبیله‌اش می باشد و لی ارجح همان قول اول می باشد.

و مراد از نماز و زکات در اینجا، عبارت از همان دو عبادت شرعی معروف و مشهور است. «وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» و الله متعال از اسماعیل راضی بود؛ به خاطر عملکرد نیک و طاعت کامل را بجا آورده است.

امام فخر رازی فرموده است: این بخش از آیه نهایت مدح را می رساند؛ چون آن که به رضایت خدا نایل آمده باشد در تمام عباداتش به بالاترین درجه رسیده است. (۲۳۲/۲۱).

سلسله نسب حضرت اسماعیل:

حضرت اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن است. مادرش هاجر نام داشت. اسماعیل اولین فرزند حضرت ابراهیم بود. در خواب به حضرت ابراهیم دستور دادند که اسماعیل را ذبح کند.

اسماعیل علیه السلام در حجر و کنار بیت العتیق در مکه‌ی مکرمه پرورش یافت و در همان جا بزرگ شد و با دختری از قبیله‌ی (جرهم) ازدواج کرد، آنچه از تاریخ زندگی او بر می‌آید اینکه بعثت او در میان همان قبیله که در وسط آنها می زیسته، بوده است.

آنچه از قول راجح تأریخی استفاده می شود اینکه: حضرت اسماعیل به سوی قبایل عربی که در میان آنها زیسته است مبعوث گردیده ولی بعضی از تأریخ نویسان گفته‌اند: به سوی برخی از قبایل یمنی و عمالقه ای که در آن اطراف می‌زیستند مبعوث گشته است.

ذبیح اسماعیل است یا اسحاق:

در مورد اینکه ذبیح حضرت ابراهیم کیست؟ برای توضیح بهتر می‌خواهم نظریات استاد عبدالوهاب النجار مؤلف کتاب مشهور قصص الأنبياء در اینجا برای شما باز گوی نمایم. وی

در کتاب خویش قصص الأنبياء اثبات کرده که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق طوریکه یهودان ادای آنرا دارند.

وی مینویسد: دلیل بر اینکه ذبیح اسماعیل است، نص عبارت تورات است چون در آنجا آمده که: ابراهیم یگانه فرزند خود را ذبح کرد و سخاوتمندانه تقدیم کردن یگانه فرزند در راستای امتثال فرمان خداوند، آنهم فرمانی که در خواب به او داده بودند، نشان از اوج اطاعت و امتثال است و این عین اسلام است، و اگر به اسحاق مراجعه کنیم در می‌یابیم که او روزی از روزها یگانه فرزند ابراهیم علیه السلام نبوده است چون اسحاق زمانی به دنیا آمد که اسماعیل 14 سال عمر داشت و تورات به این امر تصریح دارد و حضرت اسماعیل تا زمان وفات ابراهیم زنده بود و در مراسم تدفین او شرکت داشت.

علاوه بر این ذبیح بودن اسحاق مخالف وعده‌ی الهی است که به ابراهیم داده بود، و آن اینکه اسحاق دارای نسل خواهد بود، به اضافه اینکه واقعه‌ی ذبح در مکه اتفاق افتاد و ابراهیم، اسماعیل را در هنگام شیرخوارگی همراه خود به مکه برده بود نه اسحاق را والله اعلم. (قصص الأنبياء ص 103).

اولاده اسماعیل:

اسماعیل دوازده پسر داشت و تورات نام همه‌ی آنها را ذکر کرده و همگی رؤسای قبایل بودند و تنها یک دختر داشت که او را به عقد برادر زاده اش عیص پسر اسحاق در آورد. اعرابی که به (عرب مستعربه) موسومند از نسل اسماعیل بوجود آمده‌اند. حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین نیز از اولاد اسماعیل به شمار می‌آید.

وفات اسماعیل:

حضرت اسماعیل علیه السلام 137 سال عمر کرد، در مکه از دنیا رفت و بنا به قول مشهور مؤرخین در مکه در کنار مادرش در الحجر دفن گردید، و تورات مدعی است، در فلسطین از دنیا رفته و در آنجا مدفون است، لیکن روایت صحیح روایت مؤرخین عرب است و آن اینکه، در مکه وفات کرده و در آنجا مدفون است. والله اعلم (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مرحوم شیخ علی صابونی)

نگاه مختصری تاریخچه نماز در قرآن:

وقتی که ما به کلمه نماز نگاه می‌کنیم و یا تاریخچه نماز را به بررسی بگیریم درخواهیم یافت که: نمازیکی از پنج اصلی است که اسلام بر آن بنا یافته است. عبادت نماز در همه‌ای ادیان ابراهیمی وجود دارد، ولی کیفیت انجام آن متفاوت است. نماز دارای شرایط و آدابی است که شخص مسلمان موظف به رعایت برخی از آنها به صورت واجب و رعایت برخی به صورت مستحب می‌باشد.

در قرآن عظیم الشان، نماز بارزترین مصداق ارتباط مخلوق با خالق می‌باشد، اهمیت نماز به حدی است که یکی از اهداف بعثت انبیاء را اقامه نماز می‌داند.

در قرآن عظیم الشان مهم‌ترین مصداق تقوی نماز را ذکر می‌کند.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ 30» (آیه 30 / سورة روم)

(پس رویت را با پیروی از حق و بی‌زاری از ادیان باطل به سوی این دین راست کن، با همان فطرتی که الله مردم را بر آن آفریده است. (چون) در خلقت الله تبدیلی نیست. این است دین محکم و استوار، ولیکن بیشتر مردم نمیدانند.) خداوند متعال انسان را طوری خلق

نموده است که به حق تمایل دارد و از باطل بیزار است. درست همانند علاقه‌ی مادر به فرزند که امری تعلیمی نیست، بلکه فطری و غریزی است.

و همچنان در (آیه 31 / سورة روم) میفرماید: «مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - 31» (رجوع‌کنان به سوی الله برگردید و از او بترسید و نماز را برپا کنید و از جمله مشرکان نباشید).

تعریف و مفهوم نماز:

نماز در لغت بمعنی دعا است. خداوند متعال میفرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (سوره توبه: 103). (ای پیامبر از اموال آنان، زکات بگیر که باعث پاکی و تزکیه آنها می شود و برای آنان، دعا کن چرا که دعایت، آرامش برای آنان بحساب می آید و خداوند، شنوا و داناست).

چنانچه مشاهده می کنیم کلمه «صل» بمعنی «دعا کن» است. نبی اکرم صلی الله علیه وسلم میفرماید: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجِبْ فَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيَصِلْ وَإِنْ كَانَ مُفْطِرًا فَلْيُطْعَمْ» مسلم (1431) معلقات بخاری قبل از حدیث شماره (4797). «اگر کسی از شما (برای صرف غذا) دعوت شد، اجابت نماید. اگر روزه داشت، (برای صاحب غذا) دعای (خیر و برکت و استغفار) نماید. و اگر روزه نداشت، غذا بخورد». باید دانست که صلاة یعنی درودی که از طرف خداوند باشد، بمعنی ثناء و ستایش است و درودی که از طرف فرشتگان باشد، بمعنی دعا است. خداوند میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (سوره احزاب: 56) (همانا خداوند و فرشتگان بر پیامبر، درود میفرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (شما هم) بر او، درود و سلام بفرستید).

ابوالعالیه میگوید: صلاة (درود) خداوند بمعنی تعریف و تمجید او، نزد فرشتگان است و درود فرشتگان بمعنی دعا است. و ابن عباس رضی الله عنهما میگوید: یصلون یعنی تبریک می‌گویند. ثریق ابن عثیمین (228/3)

و برخی گفته اند: درود خدا یعنی همان رحمت الهی است و درود فرشتگان بمعنی استغفار کردن آنان است. و صحیح و درست، همان قول اول است (تفسیر ابن کثیر و شرح ممتع ابن عثیمین (228/3 - 229).

خداوند متعال میفرماید: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (سوره بقره: 157) (آنان) (همان بردباران با ایمانی هستند که) الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حال آنان می‌گردد و مسلماً ایشان راه یافتگان (به جاده حق و حقیقت و طریق خیر و سعادت هستند).

چنانچه مشاهده میکنیم رحمت، بر صلوات، عطف شده است و اقتضای عطف، مغایرت می باشد.

پس صلاتی که از طرف خداوند باشد بمعنی ستایش است و صلاتی که از طرف مخلوقات یعنی فرشتگان، جن و انس باشد، بمعنی نماز، رکوع، سجده، دعا و تسبیح گفتن است. و صلاتی (درودی) که از طرف پرندگان و خزندگان باشد، بمعنی تسبیح گفتن است. (لسان العرب (465/14).

و «صلاة» در اصطلاح شریعت، عبارت از: عبادتی است که بخاطر خداوند، انجام می‌گیرد و شامل اقوال و افعال معین و بخصوص می‌باشد که با تکبیر، آغاز و با سلام، به پایان میرسد

و این، اقوال و افعال مخصوص، «صلاة» نامیده شده اند زیرا دعا را نیز در بر میگیرند (المغنی (5/3) ابن قدامه والشرح الكبير (5/3) و الانصاف فی معرفه الراجح من أغلاف (5/3) و التعریفات جرجانی (174).

در نتیجه کلمه «صلاة» که در آغاز به هر دعایی، اطلاق می شد، از آن مفهوم، انتقال پیدا کرد و هم اکنون بخاطر مناسبتی که میان دعا و نماز وجود دارد، همان افعال و اقوال مخصوص، کلمه صلاة یعنی نماز، اطلاق می شود. پس هرگاه، کلمه «صلاة» یعنی نماز در شریعت اطلاق شود، مفهوم آن، فقط نماز با همان افعال و اقوال مخصوص است (شرح العمدة ابن تیمیة (30/2 - 31).

و سرتاسر نماز، دعا یعنی طلب و درخواست است: زیرا طلب و درخواست یا با سؤال کردن، مطرح میشود چنانچه دعا کننده، خواهان جلب منفعتی و یا دفع ضرری میشود و طلب اینگونه نیازها از خداوند، فقط با زبان و سؤال کردن، انجام می گیرد. یا اینکه طلب و درخواست با عبادت انجام میگیرد. چنانکه انسان با اعمال نیک از قبیل نماز، رکوع، سجده و غیره، طلب اجر و ثواب مینماید. پس کسی که این، عبادات را انجام می دهد، در واقع با زبان حال از الله، طلب مغفرت مینماید. و از سخنان فوق، روشن میشود که سرتا سر نماز، دعا و درخواست با زبان و یا طلب و درخواست بوسیله عبادت است چرا که نماز هر دو نوع را در بر میگیرد.

نماز در لغت به معنای پرستش، نیاز، سجود، بندگی و اطاعت، خم شدن برای اظهار بندگی و اطاعت و یکی از فرائض دین و عبادت مخصوصی است که مسلمانان پنج بار در شبانه روز به جا می آورند. نماز یعنی خدمت و بندگی، فرمان برداری، سر فرود آوردن و تعظیم کردن به نشانه احترام. نماز، داروی نسیان و وسیله ذکر خداوند است. نماز، رابطه معنوی مخلوق با خالق است. نماز یعنی دل کردن از مادیات و پرواز دادن روح: یعنی پا را فراتر از دیدنی ها و شنیدنی ها نهادن.

معنای لغوی نماز:

معنای لغوی نماز دعای خیر میباشد طوریکه الله سبحانه و تعالی به پیامبر اش میفرماید: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» صلات بفریست بر آنان، (یعنی در حق شان دعای خیر بعمل آر) واقعاً دعا خیر تو برای آنها باعث وقار، و بردباری است. اما نماز در شریعت عبارت از اعمال و گفتار است که تعلیم از جانب پروردگار و پیامبر صلی الله علیه وسلم برای ما بعمل آمده است. نماز با تکبیر (الله اکبر) آغاز و با تسلیم (سلام گفتن) خاتمه می پذیرد.

نماز در ادیان ابراهیمی:

نماز در ادیان ابراهیمی، در میان عبادات همیشه رتبه اول را به خود اختصاص داده است. در قرآن مجید اولین نماز و دعا برای اقامه نماز از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام شنیده میشود و بعد از او نماز یکی از ارکان اصلی دین برای تمام پیامبران شمرده شده است. - در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام هنگام سکونت در بیت الله الحرام آمده است:

«رَبِّ إِنِّهُنَّ أَضَلُّنَ كَثِيراً مَنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آیه 36 / سورة ابراهیم) (پروردگارا! همانا بتها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند، پس هرکه مرا پیروی کند، قطعاً او از من است و هر کس با من مخالفت کند،

همانا تو بخشنده‌ی مهربانی.) و در (آیه 37) همین سوره میفرماید: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» (37)

پروردگارا! من (یکی) از ذریه‌ام را در وادی (و دره‌ای بی‌آب و) بی‌گیاه، در کنار خانه‌ی گرمی و با حرمت تو ساکن ساختم. پروردگارا! (چنین کردم) تا نماز برپا دارند، پس دل‌های گروهی از مردم را به سوی آنان مایل گردان و آنان را از ثمرات، روزی ده تا شاید سپاس گزارند.

- اقامه نماز توسط اسحاق و یعقوب (ع):

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (مریم: 55)
«و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون بر او بخشیدیم و همه را از شایستگان قرار دادیم و آنانرا پیشوایان قرار دادیم که فرمان ماهدایت میکردند. و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده‌ها بودند».

- اقامه نماز توسط حضرت موسی (ع):

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» «سوره یونس/87» (و به موسی و برادرش وحی کردیم که در مصر، برای قوم خودتان خانه‌هایی آماده کنید و خانه‌هایتان را مقابل هم (یا رو به قبله) بسازید و نماز به پا دارید و به مؤمنان بشارت بده (که سرانجام پیروزی با آنهاست)).

- اقامه نماز حضرت شعیب (ع):

«قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ» «87» «سوره هود 87» (اما مردم مدین در جواب) گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان میدهد که (به ما بگویی) آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ (و) یا اینکه (نتوانیم) آن گونه که خود میخواهیم، در اموال خویش تصرف کنیم؟! تو که مرد بُردبار و فهمیده‌ای هستی! (این چه توقعی است که از ما داری؟)

- اقامه نماز حضرت زکریا (ع):

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» (39 / آل عمران) (پس درحالیکه زکریا در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان او را نداء دادند که خداوند تو را به (فرزندی به نام) یحیی بشارت میدهد که تصدیق کننده‌ی (حقانیت) کلمه الله (حضرت مسیح) است و سیّد و سرور، و خویشتن‌دار (از زنان) و پیامبری از صالحان است.

- سفارش لقمان به فرزندش در باره‌ی نماز:

«يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (سوره لقمان آیه 17)

فرزندم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آنچه از سختی‌ها به تو میرسد مقاومت کن که این (صبر) از امور واجب و مهم است.

- دستور خداوند به مریم برای نماز:

«يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (آل عمران 43) (ای مریم! به) شکرانه این همه نعمت،) برای پروردگارت خضوع کن و سجده بجای آور و با رکوع کنندگان رکوع نما.)

نماز در دین یهودیت:

نماز در دین یهود یا «تفیلا» به عبری و در جمع تَفیلیم یا تَفیلوت، به نماز و دعای روزانه یهودیان گفته میشود. (توضیحات دقیق در باب نماز و دعای یهودیت را میتوان در کتاب سیدور یا بخش های میشنا که از کُتب مشهور یهودیت، وجود دارد.

بصورت کل پیروان دین یهودی در هر روز سه بار نماز؟! میخوانند و در روز شبات (شنبه) و سایر روز های مقدس فرقه های ارتدکس و محافظه کار مدعیان پیروی دین یهودی یک نماز به نماز سه گانه اُضاف میکند که این نماز به نام موساف معروف است.

همچنان قرار اعتقاد یهودیت، در یهودیت نماز پنجگمی هم به نام نئِیلا وجود دارد که اکنون تنها در یوم کیپور دهمین روز از ماه «تیشری» (یعنی اولین ماه سال مدنی عبری و همچنین ماه هفتم از سال در تقویم مذهبی عبری محسوب میشود. تعداد روز های این ماه به سی روز می رسند).

معمولاً نماز های انفرادی و یا نماز جماعت را به منیان می خوانند. به ارجحیت نماز با جماعت نیز تأکید شده است. البته بخش هایی هم در نماز؟! شان وجود دارد که بدون در جماعت اجرا نمی شوند.

اکثر مراسم دین در یهودیت با ملودی سنتی به نام نیگون به حالت آوازی در کنیسه ها قرائت میشود. در هر کنیسه (یعنی محل عبادت و یا هم محل اجتماعات دینی یهودان گفته میشود) البته یهودان (گروهی قومی- مذهبی نشأت گرفته از بنی اسرائیل، یا عبرانیان شرقیمانه، است. قومیت، ملیت دین یهود عمیقاً با یکدیگر در پیوندند و یهودیت دین ملت یهود می باشد.

در هر کنیسه، سکویی (جایی بلند که قابل دیدن برای همه باشد) کم ارتفاع وجود دارد که بر فراز آن «حزان» قرار میگیرد و این مناجات را رهبری و هدایت میکند. «حزان» (یعنی موسیقیدان یهودی است که معمولاً در مراسم مذهبی دعا دینی را میخواند. در انگلیسی نام حزان معادل کانتور (Cantor) است. حزان کسی است که دعا را میخواند و در قوانین یهودی باید یک یهودی بالغ باشد. هرکسی میتواند حزان شود ولیکن در عمل معمولاً اشخاصی خوش صدا برای این کار انتخاب میشوند.

زنان اگر نماز بر ایشان واجب باشد تنها یکی از نمازها و ترجیحاً صبح را لزوماً باید بخوانند و باقی اختیاری است. شرکت نکردن زنان در دیگر نمازها، نوعی معافیت محسوب می شود.

در تلمود (ماسخت براخوت 26ب) دو دلیلی برای سه گانه بودن نماز می آورد: قابل تذکر است که «تلمود» (که به معنی آموختن» است. تَلْمُذ «که از آن به عنوان «تورات شفاهی» نیز یاد میشود، یکی از کتاب های اصلی یهودیت ربانی است. نام دیگر آن به صورت سنتی، شاس است که مخفف شیشاس داریم که به معنی «شش دفتر» است. نام تلمود، معمولاً اشاره به «تلمود بابلی» است، با اینکه تلمود دیگری به نام «تلمود اورشلیمی» نیز وجود دارد، که رواج کمتری دارد.

1- هر نماز برابر یک قربانی در هیکل سلیمان در قدیم است که یک تعمید در صبح یکی در عصر بوده است و آخر شب هم بقایای تعمید روزانه را می سوزاندند.

«تعمید» یعنی (غسل تعمید یک فرضیه تطهیری دینی برای کسب بخشش از گناهان و زندگی دوباره است که در مذاهب گوناگونی مانند مسیحیت و هندویزم رواج دارد و ریشه آن آیین‌های طهارت یهودی است.

2- این نمازها یادگاری شاه پدران سه‌گانه هستند که طبق تورات ابراهیم(ع) صبح‌ها و اسحق(ع) عصرها و یعقوب(ع) شب‌ها نماز می‌خواند اما حتی با تکیه بر این نظر زمان خواندن نمازها و نماز موساف هم بر اساس نظر قبلی تدوین و تشریع شده است. طبق روایات داوود و دانیال هم سه بار در روز نماز می‌خواندند.

«دانیال» به عبری به معنای «خدا قاضی من است». دانیال از پیامبران بنی اسرائیل است. در مزامیر داوود علیه السلام آمده است: صبح و عصر شب می‌گیریم و عبادت می‌کنم و او صدایم را خواهد شنید. (مزامیر 15:18)

مزامیر به عبری (تهیلیم) زبور داوود، یکی از بخش‌های تنخ یهودی و عهد عتیق در کتاب مقدس است. مزامیر به صورت شعر بی‌وزن عبری نگاشته شده است.

در کتاب دانیال آمده است: «پنجره اش رو به قدس بیت المقدس باز بود و او سه بار در روز زانو می‌زد و عبادت می‌کرد و چون آن همیشه خدایش را شکر می‌کرد. (دانیال 6:11). یهودیت ارتدوکس بدین عقیده اند که مطابق هلاخا فقه یهود ایجاب می‌کند شخص یهودی هر روز سه نماز در شب‌ات و روزهای مقدس چهار بار و در یوم کیپور پنج بار نماز بگذارد. «هلاخا» به زبان عبری به مجموعه قوانین شرعیت یهود گفته می‌شود، قوانینی که از عهد عتیق مکتوب (تنخ)، (تورات شفاهی) تلمود، وحاحامها و همچنین آداب و رسوم یهودیان ناشی می‌گردد. هلاخا قرار اعتقاد یهودیان دارای ۶۱۳ میتزوت (دستور) است.

«شب‌ات» در عبری به معنی شنبه، در عربی سبت، و در دین یهودیت به روز تعطیل هفتگی (شنبه) می‌گویند که به صورت سمبولیک به معنای هفتمین روز آفرینش است. سنت استراحت شب‌ات ریشه در تورات دارد. تورات می‌گوید خداوند جهان را در شش روز آفرید و در روز هفتم دست نگه‌داشت.

بسیاری یهودیان در این روز برای نیایش به کنیسه یا معبد‌های خود می‌روند. زنان یهودی ارتدوکس ملزم به ادای تنها یکی از نمازها آن هم بدون رعایت زمان هستند. در یهودیت محافظه کار هم تعداد نمازها اجباری تلقی می‌شود. از سال دو هزار قرار بر این شد که زنان هم همان تعداد نمازها را به جماعت در همان زمان که مردان می‌خوانند باید بخوانند، به استثنای گروه‌های سنتی و افراد جدا از قوم و جمع. در یهودیت اصلاح طلب هلاخا الزام‌آور نیست و زمان نمازها اختیاری است.

هلاخا: می‌گوید تمام نمازهای فردی و جماعت باید به هر زبانی که نمازگزار می‌فهمد خوانده شود با این حال بسیاری از کنست‌های ارتدوکس اشکنازی زبان عبری - عبری اشکنازی- را برای نمازهایشان ترجیح می‌دهند. باستثنای برخی نمازها مثل کادیش که از ابتداء به زبان آرامی خوانده می‌شده است و مواظ که به زبان محلی صورت می‌گیرد. ارتدوکس‌های سفاردی زبان لادینو یا پرتغالی و کنست‌های محافظه‌کار و اصلاح طلب هم زبان محلی را به کار می‌برند.

یادداشت:

زبان آرامی از جمله زبان‌های سامی است که بیش از 3000 سال قدمت دارد، زبان آرامی ها، زبان اداری امپراتوری‌ها و حتی کاهنان تمدن‌های، سومر، آشور و بابل بوده است. زبان

اصلی بخش عمده ای از کتاب های آسمانی دانیال و عزرا و زبان کتاب تلمود است. ارامی را زبان عیسی دانسته اند و امروز تعداد از جوامع که بیشتر آنها اشوری هستند به زبانهای ارامی نو تکلم میکنند.

حدِ نصاب در نماز جماعت:

به نزد یهودان نماز فردی مقبول است اما بهتر است با اقلای ده نفر بالغ یعنی مرد یهودی بالای سیزده سال خوانده شود که «بارمیتسوا» گرفته باشد.

(برمیتسوا وبت میتسوا) به عبری (مراسم است که در طی آن پسران و دختران یهودی که به سن بلوغ رسیده و آنرا جشن میگیرند. بر طبق شرع یهود، زمانی که پسران یهودی به 13 سالگی میرسند، مکلف شده و برمیتسوا میشوند. در دین یهود دختران در سن 12 سالگی به بلوغ میرسند. پیش از به بلوغ رسیدن بچه‌ها، پدر و مادر مسؤول کارهای فرزندان خویش می باشند).

معمولاً زنان چون ملزم به نماز نبودند جزو این مینیان یا جماعت شمرده نمی شدند و حساب نبودند اما در 1973 یهودیت محافظه کار آنها را جزو جماعت شمرده و برخی فرق پذیرفتند و برخی نه.

مقام نماز در اسلام:

نماز در دین مقدس اسلام از جایگاه بسیار والای برخوردار است. و دلایل آن عبارتند از:

1- نماز، ستون دین است:

در دین مقدس اسلام و شرعیت غرای محمدی نماز بمثابة ستون (ستون دین) معرفی گردیده است، این بدین معنی است که: دین بدون این ستون، اساساً برپا نمی شود. در حدیثی معاذ بن جبل میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ وَذِرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ». یعنی «رأس امور اسلام و ستون آن، نماز است. و قلۀ آن، جهاد می باشد». و باید دانست که اگر ستون بیفتد، ساختمان عمارت، نابود خواهد شد. (ترمذی (2616) و ابن ماجه (1314/2) و احمد (231/5). و ترمذی درباره آن، گفته است: این حدیث، حسن و صحیح است و شیخ آلبنانی نیز آنرا در ارواء الفلیل «138/2» تحسین نموده است).

2- اولین عملی که بنده بخاطر آن محاسبه می شود، نماز است.

و حتی خوبی و بدی اعمال انسان، به نمازش، بستگی دارد. انس بن مالک روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (أَوَّلُ مَا يَحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَلَاتُهُ فَإِنْ أَكْمَلَهَا كُتِبَتْ لَهُ نَافِلَةٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَكْمَلَهَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِمَ لَا يَكْتَبُهُ أَنْظَرُوا هَلْ تَحْدُونَ لِعَبْدِي مِنْ تَطَوُّعٍ فَأَكْمَلُوا بِهَا مَا ضَيَعَ مِنْ فَرِيضَتِهِ ثُمَّ تَوَخَّذُوا الْأَعْمَالُ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ) «اولین چیزی که در روز قیامت، بنده بخاطر آن، محاسبه میشود، نماز است. اگر نمازش را کامل ادا نموده است، بطور کامل، برایش بحساب می آید. و اگر نمازش را بطور کامل ادا نکرده است، خداوند به فرشتگانش میگوید: ببینید آیا بنده‌ام، نماز نفلی دارد که فرایضش را بوسیله آن، کامل کنید؟ بعد از آن، محاسبه زکات و سایر اعمال به همین ترتیب، انجام میگردد». (ابو داوود (864، 866) و ابن ماجه (1425) و احمد (65/4، 903، 377/5) و صحیح الجامع آلبنانی (353/2).

3- آخرین چیزی که از دین، ضایع میشود، نماز است.

پس اگر نماز که آخرین امر دین است، ضایع گردد، چیزی از آن، باقی نماند.

ابو امامه میگوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (لَيَنْقُضَنَّ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةُ عُرْوَةٍ فَكُلَّمَا انْتَقَضَتْ عُرْوَةٌ تَشَبَّثَ النَّاسُ بِأَلْتِي تَلِيهَا وَأَوَّلُهَا نَقْضُ الْحُكْمِ وَأَخْرَهُنَّ الصَّلَاةُ). «ریسمانهای اسلام، یکی پس از دیگری، کنده میشوند. هر گاه، یکی کنده شود، مردم به ریسمانهای بعدی، چنگ میزنند. اولین ریسمانی که کنده میشود، حکومت (حاکمیت اسلام) است و آخرین آنها، نماز میباشد».

و در روایتی دیگر، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اولین چیزی که از میان مردم برداشته میشود، امانت است و آخرین چیزی که باقی میماند، نماز است و چه بسا نمازگزاری یافت میشود که هیچگونه خیری نداشته باشد». (احمد (290/6، 311، 321) و آلبنی در إرواء القلیل (238/7) آنرا صحیح دانسته است.

4- آخرین وصیت پیامبر اسلام به امتش، نماز بود: نماز، آخرین وصیتی است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم امتش را به آن، وصیت کرد. ام سلمه رضی الله عنها در حدیثی میفرماید: یکی از آخرین وصیت های رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود که «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ حَتَّى جَعَلَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَلْجُلُجُهَا فِي صَدْرِهِ وَمَا يَفِيصُ بِهَا لِسَانُهُ».

5- خداوند، اقامه کنندگان نماز و کسی را که خانواده اش را بدان امر میکند ستوده است آنجایی که میفرماید: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (54) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (سوره مریم: 54 و 55). (و در قرآن از اسماعیل یادکن. او در وعده هایش راست، و پیامبر والا مقامی بود. و خانواده اش را همواره به خواندن نماز و دادن زکات، دستور می داد و نزد پروردگارش، مورد رضایت بود).

6- خداوند، کسانی را که تنبلی میکنند و نماز را ضایع مینمایند، مذمت نموده است. چنانچه میفرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا». (سوره نساء: 142) (همانا منافقان، خدا را فریب میدهند در حالیکه خداوند، آنان را فریب میدهد. و هنگامی که برای نماز بر میخیزند باسستی و تنبلی، و برای نشان دادن مردم، نماز میخوانند. و خدا را فقط اندکی یاد میکنند).

7- بزرگترین رکن و ستون اسلام بعد از شهادتین، نماز است. عبدالله بن عمر (رضی الله عنهما) میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَصِيَامِ رَمَضَانَ وَحَجِّ الْبَيْتِ». اساس اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است:

- شهادات و گواهی دادن بر اینکه هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده خداست.

- برپا داشتن نماز.

- پرداخت زکات.

- روزه ماه مبارک رمضان.

- حج بیت الله الحرام. (بخاری (8) و مسلم (16)).

8- یکی از اموری که بر عظمت نماز دلالت میکند، اینست که خداوند متعال، آنرا بواسطه جبرئیل (ع) و در زمین، فرض نگرداند بلکه بدون واسطه در شب معراج و بالای هفت آسمان، آنرا فرض نمود.

9- و از آنجا که نماز از اهمیت بسیار والایی برخوردار است، خداوند اعمال رستگاران را بانماز آغاز نموده وبا نماز به پایان رسانیده است چنانکه میفرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (1) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (2) وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (3) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (4) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (5) إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (6) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (7) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (8) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ». (سوره مؤمنون: ۱ - ۹).

(همانا مؤمنان، رستگار شدند. آن کسانی که در نمازشان، خشوع دارند، و از کارهای بیهوده، روی میگردانند، زکات اموالشان را میپردازند و شرمگاهایشان را حفاظت میکنند بجز همسران و کنیزان خود که در این صورت، قابل سرزنش نیستند. و کسانی که غیر از این را دنبال کنند، آنان تجاوز کارند. همچنین مؤمنان رستگار، کسانی هستند که امانت دارند و به عهد و پیمان خود، وفا میکنند و از نمازهایشان محافظت می‌کنند).

10- خداوند به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و پیروانش دستور داده است که خانواده های خود را به خواندن نماز، امر کنند: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ». (سوره طه: 132).

(خانوادهات را به خواندن نماز، امر کن و خود نیز برخواندن آن، استقامت کن. ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه ما به تو روزی می دهیم و سر انجام از آن پرهیزگاری است). عبد الله بن عمر می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرِ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ» «فرزندانتان را در سن هفت سالگی، به خواندن نماز وادار کنید و در ده سالگی، آنها را بخاطر نماز، تنبیه کنید و محل خواب آنها را جدا کنید».

(أبو داؤود (495) و احمد (180/2، 187) و آلبانی آنرا در ارواء القلیل (7/2) و (266/1) صحیح دانسته است.

علماء میگویند همین که طفل به سن هفت سالگی قدم گذاشت بر والدین لازم می شود که به طفل خویش طریق ادای نماز را تعلیم کرده و در صورت ضرورت وی را به ادای نماز امر کند. و هرگاه به سن ده سالگی رسید او را بر نخواندن نماز تنبیه و مجازات نمایند.

ولی متأسفانه دیده شده که در بسیاری از فامیل ها والدین، حتی خودشان خیلی نیک و صالح و پایبند نماز میباشند، اما نسبت به نماز فرزندشان توجهی کمتر بخرج می دهند. خودشان صبح وقت برای نماز بر میخیزند و یا به سوی مسجد میروند، ولی فرزندان 8 سال یا 10 ساله شان در برابر چشمانشان خوابیده اند، او را بیدار نمیکند تا مبادا خوابش خراب نشود، در صورتیکه اگر فرزند نماز نخواند، خود او به دلیل غیر مکلف بودن گناهکار نمیشود، اما پدر و مادر به دلیل اینکه دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم را در مورد فرزند خویش عملی نساخته، گناهکار میشوند.

پدر و مادر وظیفه دارند تا اطفال خویش از کودکی به رفتن به مسجد و نماز جماعت عادت دهند، آیات بیشمار قرآنی و احادیث متعددی پیامبر اسلام بر اهمیت نماز در اسلام دلالت می کند، پدر و مادر باید بدانند که اگر فرزندان در کودکی پایبند نماز نشدند، در بزرگی

خیلی مشکل است که حرفشان را گوش کنند، بدیهی است فرزندان که نماز را ضایع کنند در هر امر دیگر کوتاهی خواهند کرد.

11- به کسی که در خواب بماند و یا هم اقامه نماز را فراموش کند، دستور داده شده است تا قضای آن را بجای آورد. و این امر، اهمیت نماز را میرساند.

انس بن مالک (رض) میگوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَلْيَصِلْهَا إِذَا ذَكَرَهَا لَا كَفَّارَةَ لَهَا إِلَّا ذَلِكَ». (هر کس نمازی را فراموش کرد، هنگامی که بیداش آمد، آنرا بخواند. زیرا نماز، کفاره‌ای جز این (قضا آوردن) ندارد).

و در روایتی دیگری در صحیح مسلم، چنین آمده است که رسول اکرم فرمود: «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً أَوْ نَامَ عَنْهَا فَكَفَّارَتُهَا أَنْ يَصَلِّيَهَا إِذَا ذَكَرَهَا» (هر کس نمازی را فراموش کرد یا خواب رفت، کفاره‌اش اینست که هنگام یاد آمدن (یا بیدار شدن) آنرا بخواند). (روایت بخاری (597) و مسلم (648)).

همچنین، کسی که سه روز یا کمتر، بی هوش شود، حکم کسی را دارد که خواب رفته باشد (بعد از اینکه به هوش آمد، نمازهای فوت شده را بخواند) و این مطلب از عمار، عمران بن حصین و سمره بن جندب (رضی الله عنهم) روایت شده است. (الشرح الكبير ابن قدامة (8/3) و المغنی (50/2 - 52)).

ولی اگر دوران بیهوشی، بیشتر از سه روز باشد، قضا آوردن نمازهای فوت شده، لازم نیست زیرا شخصی که بیشتر از سه روز بیهوش شود، در زوال عقل به انسانی که دیوانه است شباهت دارد. (تفصیل موضوع را میتوان در فتاوی شیخ عبدالعزیز بن عبدالله (457/2) مطالعه فرماید).

چرا اسلام برخواندن نماز تأکید همیشگی میکند:

اهمیت نماز در بین همه دستورهای درخشان اسلام، بدین جهت است که:

1- نماز روح انسان‌ها را به مبدا هستی بخش مرتبط و متصل میکند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام می‌سازد و او را برای انجام سایر تکالیف و وظایف فردی و اجتماعی آماده میکند از این رو میتوان گفت نماز موتور محرکه سایر اعمال و دستورات اسلامی است، زیرا آن شخصیکه به نماز اهمیت بدهد، یقین داشته باشید که به سایر عبادات اهمیت بسزایی قایل بوده و با تمام اخلاصمندی آنرا بجاء میآورد.

اما اگر مسلمانی نماز خویش را بوجه احسن انجام ندهد و به آن اهمیتی قایل نباشید، سایر اعمال عبادی اش نیز از بهره و ثمره ای برخوردار نخواهد بود.

2- نباید فراموش کرد که خواندن نماز علاوه بر آنکه انجام یک فریضه الهی است، بلکه خواندن نماز خود مانع بسیاری از اعمال بد شده و جلوی بسیاری از گناهان را میگیرد.

نمازگزار واقعی از فحشا و منکرات به دور میماند و این خاصیت بازدارندگی نماز را «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر» را نمیتوان در سایر عبادات اسلامی در یافت.

نماز، از لحاظ فهم سیاسی، مسلمانان سراسر جهان را هر روز به سمت قبله واحد، و مردم هر شهر و قریه در نماز جماعت با هم متحد میسازد. این حرکت در هر روز برای مسلمانان به مسلمانان شکوه و عظمت و اقتدار خاصی میبخشد.

خواننده محترم !

بر اساس آنچه بیان شد می‌توان دریافت که دعا و نماز در ادیان ابراهیمی مورد تأکید بوده است و هر سه دین اسلام، یهودیت و مسیحیت آنرا از اصول ایمانی خود شمرده‌اند. در اسلام و یهودیت برای نماز آداب، شرایط و زمان خاصی فرض شده است و به صورت فردی و جماعت برگزار می‌گردد. در مسیحیت نیز گرچه مانند اسلام و یهودیت زمان، شرایط و الفاظ خاصی ندارد، اما به اصل آن در کلیسا وزیر نظر کشش توجه شده است. موجب تقرب و مانعی برای دفع فساد است.

خوانندگان گرامی !

در آیات متبرکه (56 الی 58) این سوره مبارکه ششمین داستان همانا، داستان و قصه ای ادریس علیهم السلام است، مورد بیان قرار داده میشود. ادریس علیهم السلام مردم را به توحید و خداپرستی دعوت می نمود، تا آنان از جزا و سزای روز قیامت نجات دهند، به یکتا پرستی، کردار نیک، عدالت، نماز و چند روز روزه از هر ماه، پیکار و مبارزه با دشمن، پرداخت زکات مال، دستگیری مستمندان و درماندگان، توجه خاص الخاص به پاکی و پاکیزگی، دوری از ناپاکی و غیره دستور میفرمود. و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ وی در شهر «منف» مصر، یا به قولی در «بابل» عراق دیده به جهان گشود. مردم را به شهرسازی و نوپردازی آشنا کرد. او را «هرمس الهرامسه» می‌گفتند: یعنی داناترین ستاره شناسان.

وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾

و یادآور شو در این کتاب ادریس را، البته او بسیار راست کردار و پیغمبر بزرگ بود. (۵۶) تفسیر :

ای پیامبر! و در این قرآن داستان حضرت ادریس علیه السلام را یاد کن زیرا او در سخن و عمل بسیار راستکار و راستگو و به علاوه پیامبری بود که به وی وحی فرستاده می شد. مفسرین گفته‌اند: ادریس جد نوح علیه السلام است و بعد از آدم، اولین پیامبر و اولین شخصی است که با قلم نوشت و لباس را دوخت، و قبل از وی بشر پوست حیوانات را میپوشید و او اولین کسی است که پیمانه و ترازو و اسلحه را به کار گرفت و با قابلین مقاتله کرد و خداوند متعال سی صحیفه را بر او نازل کرد.

«إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا» «بی‌گمان او راست‌کردار پیامبری بود» «صدیق» به کسی گفته میشود که گفتار و رفتارش با هم هماهنگ و یکسان باشد. علما برای «صدیق»، «مخلص» و «مخلص» تعریفات بسیاری ارائه کرده‌اند، از آن جمله:

- صادق کسی است که راست‌کردار است و صدیق کسی است که در احوال مختلف، در راستی و درستی و استقامت خود افزون است.

- مخلص کسی است که برای خدا کار می‌کند و دوست ندارد که مردم او را ستایش کنند.

- مخلص کسی است که خداوند او را برای خود خالص ساخته لذا در او هیچ گرایشی به سوی غیر الله متعال باقی نمانده است.

ادریس علیه السلام :

- طوریکه در فوق یاد آور شدیم: حضرت ادریس علیه السلام، از اجداد حضرت نوح است و به دلیل اشتغال زیاد او به درس، یا به خاطر آن که اولین کسی بود که با قلم نوشت، به ادریس مشهور شد.

- نام شریف ادریس، دو بار در قرآن آمده و با اوصاف «صدیق»، «صابر» و «نبی» از او تجلیل شده است.

- ادریس، اولین کسی بود که علم نجوم و حساب را می‌دانست.

- اولین کسی بود که به انسان، خیاطی آموخت.

ادریس علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگواری است که خداوند در قرآن کریم از اوسخن بهمیان آورده و دربرخی ازسوره‌های قرآن به بیان او پرداخته است. او جزو آن عده از پیغمبرانی است که واجب است به صورت قطعی و جزمی به نبوت و رسالت همه‌ی آنها ایمان داشته باشیم، چون قرآن نام او را به‌صراحت ذکر کرده و شخصیت او را به‌عنوان نبی و صدیق تعریف کرده است.

نسب ادریس علیه السلام :

نام او ادریس پسر یارد پسر مهلائیل است. نسب او به شیث فرزند حضرت آدم منتهی میشود. نام او نزد عبرانی‌ها (یهودیان) اخنوخ است و در ترجمه‌ی عربی اخنوخ آمده است. او از اجداد نوح به شمار میرود. برخی از تاریخ نویسان گمان برده‌اند که ادریس قبل از نوح نیامده بلکه در زمان بنی‌اسرائیل بوده است. اما این گمان خطاست، و حافظ ابن کثیر و غیر او از تاریخ نویسان معتبر این گمان را رد کرده‌اند.

مولد و نشأت ادریس :

ادریس اولین کسی است که بعد از آدم و شیث به مقام نبوت نائل گشته ابن اسحاق می‌گوید: ادریس اولین کسی است که به وسیله‌ی قلم نوشت، او 308 سال از عمر خود را در زمان آدم سپری کرده است. چون آدم علیه السلام عمر طولانی داشته و قریب هزار سال زیسته است چنانکه در قصه‌ی زندگی او آمد.

علماء در مورد مولد و نشأت او اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: ادریس در بابل به دنیا آمده و گروهی گفته‌اند: در مصر چشم به جهان گشوده است، اما قول صحیح، همان قول اول است. (البدایة والنهاية ج 1 ص 99).

درابتدای عمر از علم شیث پسر آدم استفاده میکرد و چون بزرگ شد خداوند به او نبوت عطا کرد و انسان‌های مفسد را از مخالفت با شریعت آدم و شیث باز می‌داشت، گروه قلیلی از وی اطاعت ورزیدند. و کسان بسیاری با وی به مخالفت برخاستند، لذا قصد کرد از میان آن‌ها بیرون رود و به سرزمین و مملکت دیگری هجرت کند، پیروان خود را به هجرت دعوت کرد، ترک وطن بر آنها سخت و دشوار مینمود، گفتند: اگر از سرزمین بابل هجرت کنیم به کجا برویم؟ گفت: اگر در راه خدا هجرت کنیم خداوند مکان دیگری به ما ارزانی خواهد کرد. از سرزمین بابل خارج شدند و راهی سرزمین مصر گشتند، چون رود نیل را دیدند ادریس بر روی آن توقف کرد و خدا را تسبیح گفت. ادریس و همراهان او در مصر استقرار پیدا کردند و مردم را به سوی خدا... و مکارم اخلاقی، فرا خواندند. (قصص الأنبياء، نجار، صفحه 26).

مدت اقامت ادریس علیه السلام در روی زمین 82 سال بود. بعد خداوند او را بسوی خویش بازگردانید و رفعت بخشید چنانکه گوید: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝۷». (مریم)

مواعظ و آدابی از او بر جای مانده است، مردم را به دین خدا فرا می‌خواند و به سوی عبادت خداوند و خلاصی نمودن نفس خود از عذاب آخرت به وسیله‌ی عمل صالح در دنیا دعوت می‌نمود و برزهد در این دنیای فانی تشویق و ترغیب میکرد، آنها را به نماز و

روزه و زکات دستور می داد، بر انجام غسل جنابت بسیار تاکید می ورزید، مسکرات را حرام میدانست و مردم را به شدت از آن نهی میکرد. گویند: در زمان او مردم با 72 زبان با هم صحبت میکردند که خداوند همه‌ی آن زبان ها را به او یاد داده بود، تا آموزه‌های دینی را با زبان خاص هر قومی به آنها آموزش دهد، چنانکه خداوند میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» [ابراهیم: 4]. ما هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (وحی به زبان خودشان) برای آنها بیان کند و توضیح دهد.

ادریس اولین کسی بود که سیاست مدنی را تعلیم داد و قواعد شهرسازی را برای قومش پایه‌گذاری کرد. هر قوم و ملتی در سرزمین خود شهری بنا نهادند تا آنجا که در زمان او 188 شهر بنا نهاده شد.

به حکمت و خرد و فلسفه شهرت داشت، از جمله‌ی سخنان گهر بار و حکیمانه او: «خوبی‌های دنیا مایه حسرت و بدی‌های آن مایه‌ی پشیمانی است» و «خوشبخت و سعادتمند کسی است که به درون خود بنگرد و نگهدار افعال و کردار خود باشد و اعمال صالحه‌اش نزد خداوند شفیع او باشند» و «صبر همگام با ایمان فتح و ظفر می آورد» و غیره از سخنان گهربار و حکیم آن‌های که او به آن‌ها شهرت داشته است. سلام و درود خداوند بر پیغمبر ما و بر او باد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷)

و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم. (۵۷)

تفسیر :

یعنی اینکه خداوند متعال ذکر وی را در میان جهانیان بلند آوازه و منزلتش را در میان مقربان رفعت داد پس یادش بلند و مقام و منزلتش والا است. با اعطای نبوت و تقرب جستن وی به پیشگاه خدا، نام و یاد و قدر و منزلتش را بالا بردیم. (عده‌ای میگویند: منظور بردنش به آسمان است.)

هدف از «مَكَانًا عَلِيًّا»، یا مقام بلند معنوی است یا عروج به آسمان‌ها، است.

به قولی: خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا برد چنانکه مسلم در صحیح از حدیث شریف انس بن مالک (رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در شب معراج بر ادریس علیه السلام در آسمان چهارم گذر کردند. به قولی: مراد از بلند بردن او، ارتقای معنوی‌ای است که از شرف نبوت به او داده شده بود. «تفسیر انوار القرآن»

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (۵۸)

آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح [برکشتی] سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که [آنان را] هدایت نمودیم و برگزیدیم [و] هرگاه آیات [خدای] رحمان بر ایشان خوانده می شد سجده کنان و گریان به خاک می افتادند. (۵۸)

تفسیر :

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ»: آنهایی که نامشان ذکر شد، پیامبران و انبیای خدا بودند که قصه و داستان آنان را در این سوره برای تو باز گفتیم.

آنها ده نفرند که اولین آنها زکریا و آخرین آنها ادریس است، که خدا نعمت نبوت را به آنها عطا کرده است.

«مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ»: ایشان از نسل آدم و از نسل کسانی بودند که خداوند متعال با نوح ایشان را سوار کشتی ساخت. از نسل آدم مانند ادریس.

«وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ»: و مانند ابراهیم از نسل سام بن نوح.
«وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ»: و مانند اسماعیل و اسحاق و یعقوب که همه از نسل ابراهیم هستند.
«وَوِ إِسْرَائِيلَ»: و از نسل اسرائیل «یعنی یعقوب» مانند موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی.

«وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا»: و از آنان که از جانب ما هدایت یافتند و برگزیده شدند و به رسالت و وحی ما نایل آمدند.

«إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا (58)»: وقتی که کلام خدا را می شنیدند، باوجود رفعت مقام و والای روح و نزدیکی به خدا، از خوف خدا سر سجده بر زمین نهاده و تضرع و زاری را سر می دادند.

امام قرطبی میفرماید که: آیه متذکره نشان میدهد که آیات خدای رحمان بر قلوب تأثیر دارند. (تفسیر امام قرطبی ۱۲۰/۱۱ و تفسیر صفوة التفاسیر شیخ صابونی).

در حدیث شریف آمده است: «اتلوا القرآن و ابکوا، فإن لم تبکوا فتبکوا». «قرآن را بخوانید و بگریید پس اگر چشم شما نمی‌نگریست، خود را به زور بگریانید».

دروس حاصله از آیه مبارکه 58:

باید گفت که: هدف همه‌ی انبیاء یکی است. (خداوند پیامبران را در کنار هم قرار می دهد و همه را با يك وصف توصیف می‌کند)

- مُنْعِم حَقِيقِي، خداوند متعال است.

- با در نظر داشت اینکه همه‌ی انبیاء از ذریه آدم علیهم السلام هستند، ولی در نام بردن نوح و ابراهیم و اسرائیل (یعقوب)، از آنان ذکری خاصی به عمل آمده است.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه فوق الذکر توصیف در بابی پیامبران بزرگوار و پیروان راستینشان، بعمل آمد اینک در آیات (59 الی 63) در باره صفات ناپسند و ناشایست اشخاصی ناخلف اشاره بعمل می آید. که بعد از اینکه آنان واجبات و دستورات دین را به هدر میدهند و در پی لذایذ و خواسته های شهوانی خویش اند، در ضمن صفات تویه کاران واقعی را نیز به بیان می‌گردد.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹)

اما بعد از آنها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید. (۵۹)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَفَ»: فرزند صالح را می‌گویند و «خَلْفٌ» فرزند ناصالح است. کلمه‌ی «غی» در مقابل رشد است «فَقَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره، 256) ضایع کردن نماز، غیر از نخواندن و ترك آن است.

تفسیر :

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: مراد این است که آنها نماز را بر وجه مشروع بهجا نیاوردند. البته روشن است که هرکس نماز را از وقت آن به تأخیر اندازد، یا فرضی از فرایض، یا شرطی از شروط، یا رکنی از ارکان آن را ترک کند، بی گمان آن را ضایع و تباه گردانیده است و سخت تر از وی در تباه کردن نماز کسی است که آن را به کلی ترک کند، یا منکر فرضیت آن گردد.

در حدیث شریف آمده است: «قطعا اولین چیزی که بنده در روز قیامت درباره آن مورد محاسبه قرار میگیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقا که رستگار شده است و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقا که ناکام و زیانمند گشته است...».

«فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (59)» در آینده ای نه چندان دور دچار شر و خسارت و بدبختی خواهد شد. ابن عباس (رض) گفته است: «غی» دره ایست در جهنم. پناه بر خدا از شدت گرمای دره های جهنم!

«و» آن جانشینان ناخلف «از شهوات پیروی کردند» یعنی: محرماتی را که نفسهایشان بدان تمایل داشت مرتکب شدند؛ مانند شراب خواری و زنا را.

حسن بصری در معنی آن می گوید: «آنها مساجد را تعطیل کرده پایبند منفعت سراها شدند؛ مانند چسبیدن به دکان و بازرگانی و کشتزار و غیره» «پس به زودی با غی رو در رو شوند»

غی: شر است و به قولی: زیان و ناکامی است. ابن عباس (رض) میگوید: «غی، وادی در جهنم است».

در حدیث شریف آمده است: «پس از شصت سال از درگذشت من، جانشینانی خواهند آمد که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی می کنند پس اینان به زودی با شر و زیان روبرو خواهند شد، سپس بعد از آنان جانشینانی خواهند آمد که قرآن را میخوانند اما از حنجره هایشان تجاوز نمیکنند. و سه کس قرآن را میخواند: مؤمنی، منافقی و فاجری». یکی از علماء میگوید: «مؤمن به قرآن ایمان دارد، منافق به قرآن کافر است و فاجر به وسیله قرآن نان میخورد». چنین روایت شده است از ابی عبدالرحمن مقرئ.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰)

مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند، پس آنان به بهشت در آیند و ذره ای مورد ستم قرار نمی گیرند. (۶۰)

تفسیر :

یعنی کسانی که به سوی پروردگار خویش باز گشته از گناهان خود نادم شده و به سوی الله متعال و طاعت وی بازگشته، به او ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام دادند.

«فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا»: آنها سعادت و ورود به بهشت را خواهند داشت، کمترین ظلمی بدیشان نمیشود. و از پاداش عملشان چیزی کم نمیشود. خداوند متعال یقیناً توبه شان را می پذیرد، گناهان شان را می زداید و چیزی از پاداش اعمال خود را نیز کاسته نمیابند بلکه پاداش شان به کمال و تمام به ایشان پرداخته میشود. در حدیث شریف آمده است: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له». «توبه کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد».

معمولاً قرآن عظیم الشأن به تعقیب آیات عذاب، جمله ای «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»، و یا هم جمله ای

«إِلَّا مَنْ تَابَ» را آورده است تا بگوید که: راه اصلاح، در هیچ وخت بر کسی بسته نیست. بلکه بالعکس توبه، واجب است. زیرا فرمان پروردگار با عظمت است طوری که در (آیه 8 سوره تحریم) میفرماید: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ». قرآن عظیم الشان ترك توبه را ظلم و هلاکت دانسته است. طوری که میفرماید: «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «بقره 160» و در جای دیگری میفرماید: «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ» (نور 31).

جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ﴿٦١﴾

باغهایی است جاودانی که خداوند رحمان، بندگان را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده اند، وعده خدا حتما تحقق یافتنی است. (۶۱)

تفسیر :

در آیه قبلی کلمه‌ی «جَنَّت» به صورت مفرد آمده، «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»، ولی در این آیه مبارکه کلمه‌ی «جَنَّاتٍ» به صورت جمع مطرح شده است و این نشان میدهد که باغ و بوستان اهل بهشت مجموعه‌ای از بوستان‌های متعدد است. استقرار در باغ‌های بهشت همیشگی است. «جَنَّاتِ عَدْنٍ» کلمه‌ی «عدن» به معنای اقامت می باشد.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این گروه ابرار، به بوستان های خلد خوشگوار، در اقامتی همیشگی و پایدار وارد میشوند؛ این همان باغ‌های جاویدانی است که حق تعالی از غیب بندگان صالحش را بدان‌ها وعده داده است. پس درحالی که آن باغ‌ها را قبلاً مشاهده نکرده‌اند اما بدان تصدیق نموده اند. بی‌گمان وعده الله محقق است و هیچ برگرداننده‌ای برای آن نیست.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿٦٢﴾

در آنجا کلام لغو و بیهوده ای نمی شنوند، بلکه آنچه می شنوند فقط سلام و درود است؛ و در آنجا صبح و شام، روزی شان برای آنان [آماده] است. (۶۲)

تفسیر :

جنتیان در جنت سخن بیهوده و بی خیر را نمی شنوند بلکه فقط درود و شاد باشی را میشوند که نوید بخش سلامتی از هر آفت و ایمنی از هر بیمی برای ایشان است.

لغو: سخن بیهوده و یاوه‌ای است که هیچ سود و منفعتی دربر ندارد. به قولی: لغو، هر سخنی است که در آن ذکر خداوند متعال نباشد «جز سلام» یعنی: لیکن آن بهشتیان سلام یک دیگر بر خود را میشوند، یا سلام گفتن فرشتگان را بر خود میشوند.

«وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» آنها در بهشت درآغاز و پایان روز هروقت که غذا بخواهند، غذا داده میشوند همراه بامقامی خوش درعین سلامتی وامنیت.

علما میگویند: «در بهشت شب و روزی نیست بلکه آنجا به طور ابد نورانی و روشن است». پس مراد از صبح و شام در این آیه: مقداری از وقت به اندازه صبح و شام است. «تفسیر انوار القرآن».

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾

این همان جنتی است که به هر کس از بندگان ما که پرهیزگار باشد به میراث می دهیم. (۶۳)

بهشت، میراث پرهیزکاران است:

«ثُورُثُ مَنْ»: به تملیک کسی در می آوریم که. «تَقِيًّا»: پرهیزگار. خداترس باشد. یعنی این بهشتی که الله تعالی از آن یاد کرده است، آن را برای بندگان با تقوایش مهیا می سازد البته ایشان همه کسانی اند که به اوامر الله عمل کرده و از نواهی اش پرهیز کرده اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (64 الی 65) در باره نزول فرشتگان که به امر الله متعال صورت میگیرد، بحث بعمل آمده است.

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴)

و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی شویم آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است [همه] به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است. (۶۴)

تفسیر :

باید گفت که: نزول قرآن عظیم الشأن، تدریجی و براساس فرمان الهی میباشد، و فرشتگان تسلیم امر الهی هستند. تأخیر وحی به امر خداوند متعال بود، نه اینکه او فراموش کرده باشد.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد:

جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه وسلم میگوید: ما فرشتگان جز به فرمان الله از آسمان به زمین نازل نمیشویم، همه آنچه که پیش روی ما از کار آخرت قرار دارد، همه آنچه که پشت سر ما از کار دنیا گذشته است و آنچه هم که مابین دنیا و آخرت هست همه به حق تعالی اختصاص دارد؛ پس هر آنچه در زمان و مکان واقع شده، از آن اوست. و او هرگز فراموشکار نیست. یعنی ای بنده ای مسلمان! خداوند تورا فراموش نکرده است، پس تو نیز او را فراموش نکن «ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» «و پروردگارت هرگز فراموش کار نیست» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! حق تعالی تو را فراموش نکرده است هر چند وحی به تأخیر افتد - و او هرگز هیچ چیزی را فراموش نمی کند زیرا غفلت و فراموشی بر او جایز نیست.

اسباب نزول آیه 64:

702- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (به جبرئیل امین گفت: ای حامل وحی دیرتر به دیدار من آمدی، چه چیزی باعث شده تا نتوانی بیشتر به دیدار ما بیایی؟ پس آیه: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ نازل گردید.» (صحیح بخاری 3218 و 4731 و 7455، ترمذی 3158، طبری 23805، واحدی در «الوسیط» 3 / 189 و در «اسباب نزول» 606 از چند طریق از ابن عباس روایت کرده اند. «زاد المسیر» 962).

703- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: جبرئیل امین مدت چهل روز به حضور رسول خدا نیامد. سپس مانند روایت فوق بقیه حدیث را بیان کرده است. (این مرسل و به حدیث قبلی شاهد است).

704- ابن مردویه از انس (روایت کرده است: رسول الله از جبرئیل امین پرسید: کدام سرزمین نزد خدا (محبوبتر و کدام سرزمین ناپسندتر است؟ جبرئیل امین گفت: تا از خدای تعالی نپرسم نمی دانم. و جبرئیل امین پس از مدتی تأخیر به حضور رسول الله صلی الله

عليه وسلم فرود آمد. پیامبر گفت: آنقدر دیر به نزد من آمدی پنداشتم که بر من خشمگین شده‌ای. پس جبرئیل امین آیه «وَمَا نَنْتَرُلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ...» را تلاوت کرد.

705- ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی قریش راجع به اصحاب کهف از رسول الله سؤال کردند. پیامبر مدت پانزده روز در انتظار وحی صبر کرد. اما الله متعال (در این باره وحی نفرستاد. هنگامی که جبرئیل امین حضور مبارک پیامبر فرود آمد. پیامبر گفت: دیر آمدی، جبرئیل امین این آیه را خواند. (اسنادش ضعیف است، به «زاد المسیر» 964 و «تفسیر بغوی» 1398 مراجعه نماید.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)
پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان این دو است، پس او را پرستش کن و بر عبادت او صابر باش، آیا همتایی برای او می‌شناسی؟ (۶۵)

تفسیر :

«رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ» تنها خدای یگانه پروردگار آسمان‌ها و زمین است، او آفریننده هر چیزی است که میان آن دو قرار دارد، او مالک همه این هاست، پس فقط او را پرستش کن. و چیزی را با او شریک قرار نده و برانجام طاعت و قیام به عبودیتش صابر و شکپا باش؛ زیرا او را در اسماء، صفات و افعالش هیچ شبیه و مانندی نیست. فلسفه‌ی عبادت ما در برابر خداوند، ربوبیت انحصاری او نسبت به همه‌ی هستی است.

در آیه مبارکه به زیبایی خاصی به یک اصلی تاکید بعمل آمده است و آن اینست که: عبادت، صبر لازم می‌خواهد: زیرا در آیه آمده است: «فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ» عبادت، نوعی از مبارزه با هوس‌ها و طاغوت هاست که واقعاً خواستار صبر است. الله متعال تو را فراموش نکرده است، پس تو هم نیز او را فراموش نکن.

خوانندگان محترم !

در آیات متبرکه (66 الی 76) شبهه‌ی مشرکان در مورد انکار زنده شدن بعد از مرگ، به بحث گرفته میشود.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِثُّ لَسَوْفَ أَخْرَجُ حَيًّا (۶۶)

و انسان میگوید آیا وقتی بمیرم راستی زنده [از قبر] بیرون آورده می شوم. (۶۶)

تفسیر :

به یاد داشته باشید که: معاد، قهری و اجباری خواست و عدم خواست انسان در مورد مطرح نیست. «أُخْرَجُ» یعنی خروج قهری وبدون اختیار است.

باور نداشتن به روز جزا وبعث بعد الموت همانا، راه توجیه گناه و فرار از عبادت است. تعجب از معاد و زنده شدن دوباره، مربوط به يك زمان و يك گروه خاص از انسان‌ها نمی باشد، بلکه در طول تاریخ بشریت همچو انکارها توسط کفار مطرح شده است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است که: چگونه بعد از آنکه مُردم و فنا شدم مجدداً زنده میشوم؟ بی‌گمان این کار محال است.

ابن کثیر گفته است: چنین انسانی تعجب میکند وبعید میداند که بعد از مرگش باز آید. لام در «لَسَوْفَ» برای مبالغه در انکار آمده است. این انکار، ناشی از غفلت انسان از آفرینش اولیه‌اش است؛ کجا بود؟ و چگونه بود؟ و اگر به یاد بیاورد، به وضوح خواهد دانست که قضیه‌ی «زنده شدن» بسیار آسان‌تر از حدس و گمان اوست.

ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول آیه کریمه میگوید: این آیه درباره ولید بن مغیره و یارانش نازل شد.

همچنان فهم این آیه شبیه آیات 78 و 79 سوره ی یس است که شخصی با آوردن استخوانی پوسیده و خرد کردن آن درمقابل پیامبر صلی الله علیه وسلم، با پیامبر به بحث و گفتگو پرداخت و گفت: کیست که استخوانهای پوسیده را زنده کند؟ خداوند در جواب فرمود: (ای پیامبر!) بگو: همان کسی که اوّل آفرید، پس از مرگ هم زنده میکند، و او همه چیز را میداند. «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» 78، «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» 79

أَوَّلًا يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿٦٧﴾

آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما او را پیش از این آفریدیم درحالیکه چیزی نبود. (۶۷)

تفسیر :

یعنی: آیا این انسان منکر رستاخیز، خلقت اولیهی خود را به یاد نمی آورد تا همان خلقت اولیه را دلیل برزنده شدن دوباره خودبداند، آیا همین انسان منکر در این حقیقت تأمل نمیکند که قبل از آفرینش به کلی معدوم بوده است و ما او را ایجاد کرده ایم؟ بعضی از دانشمندان گفته اند: اگر تمام خلائق با هم تلاش کنند که دلیلی با این اختصار بوجود بعث و حشر اقامه کنند، نخواهند توانست؛ زیرا شکی نیست اعادهی دوم آسان تر از آفرینش اولیه است. (مختصر ۴۶۰/۲) و نظیر این است آیهی «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» (آیه 79 سوره یس) (به او) بگو: همان کسی که بار اول آن را آفرید، (بار دیگر) آن را زنده خواهد کرد و او بر هر آفریده ای آگاه است.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾

پس به پروردگارت قسم که آنها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت سپس درحالیکه به زانو درآمده اند آنانرا گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد. (۶۸)

تفسیر :

هشدار های قیامت را باید جدی گرفت. حشر در قیامت قطعی است. «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» «الشَّيَاطِينَ»: مراد شیاطین قرین و همدم ایشان در دنیا است که آنان را وسوسه میکردند و یا معبودشان بودند.

پس ای پیامبر! به پروردگارت قسم که یقیناً او تکذیبگران رستاخیز را با شیاطین که آنان را اغوا کرده اند، زنده و حشر می کنیم. مفسران می نویسند: هر کافر با شیطانی در یک زنجیر حشر می شود.

شیطان در کفر ورزی انسان، همدوش اوست. «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» محشور شدن انسان ها و شیاطین در قیامت در کنار هم، بر اساس هم فکری و همکاری آنان می باشد. «ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» در روز قیامت، حضور منحرفین در بدترین وضعیت قرار داشته می باشند؛ در کنار شیطان ها، گرداگرد جهنم، با حالت دو زانو و ذلیلانه. صورت میگیرد. این جمله حال و تصویری از بیچارگی و ناتوانی کافران را بیان می دارد. کلمه ی «جِثِيًّا» یا جمع «جاثی» به کسی گفته میشود که برای محاکمه بر زانو نشسته است یا از «جثوة» به معنای سنگ و خاک متراکم است. یعنی بدترین نوع نشستن.

مفسران می نویسند: بر اثر وحشت و دهشت شدیدی که بر آنجا حاکم است قدرت ایستادن را ندارند. (فخر رازی ۲۴۱/۲۱).

ثُمَّ لَنُنَزِّعَنَّ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ آيُهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ﴿٦٩﴾

سپس از هر گروه و جمعیتی کسانی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکشتر بوده اند جدا میکنیم. (٦٩)

تفسیر :

کلمه‌ی «شَيْعَةٍ»، فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق «ثُمَّ لَنُنَزِّعَنَّ مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ» باشد.
«عِتِيًّا»: به معنای تمرد و سرکشی است.

گناهکاران در قیامت از هم جدا و طبقه‌بندی میشوند. (کسانیکه در برابر خدای رحمان بیشتر طغیان کنند، حساب و عذاب خاص و شدیدتری خواهند داشت).
«أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا»: آنگاه قطعاً از عذاب کسانی آغاز خواهد کرد که سرکش‌تر، متکبرتر، متمرّدتر و کفر پیشه‌تر بوده‌اند.

خلافکاران سه گروه اند:

گروهی که شخصاً خلاف میکنند، گروهی که وسیله و واسطه‌ی انجام خلاف دیگران میشوند. و اشخاصی که به تخلف دیگران راضی‌اند. واضح و معلوم‌دار است که گناه و کیفر هر يك از سه گروه مذکور تفاوت دارد.

منظور این است که مجرمان بر اساس میزان جرم و جنایتی که مرتکب شده‌اند در دوزخ انداخته میشوند و اول از آنهایی شروع میشود که جرم بیشتری دارند. ابن مسعود (رض) گفته است: از آنکه جرمش بزرگتر است، شروع میکند.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٧٠﴾

بعد از آن ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم (و آنها را پیش از دیگران مجازات خواهیم کرد). (٧٠)

تفسیر :

«صِلِيًّا»: به معنای روشن کردن آتش، سوزاندن با آتش و ورود در آتش است.
خداوند متعال در آیه متذکره بیان می‌دارد: و ما آگاه‌تریم که چه کس بیشتر مستحق ورود به دوزخ و آتش است و بیشتر شایسته‌ی کباب شدن می‌باشد! و چه کسی استحقاق چند برابر شدن عذاب را دارد، پس، از او شروع می‌کنیم.
عذاب دوزخ دارای نظامی حساب شده و دقیق است و علم خداوند ضامن آن دقت و تفکیک است.

- باید گفت: جهنّم، طبقات و درکات مختلفی دارد و نسبت به شدّت وضعف گناه، تفاوت خواهد داشت و مراتب استحقاق هر يك بر الله متعال پوشیده نیست.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾

و هیچکس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد میگردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. (٧١)

تفسیر :

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»: و هیچکس از مردم نیست مگر اینکه با گذر بر صراطی که بر بالای جهنم نصب شده است، وارد آتش میشود؛ آنها بر حسب اعمال خویش در سرعت گذر از صراط متفاوت اند.

ورود: به معنی مرور و گذشتن از پل «صراط» است «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا»: «این امر بر پروردگارت حکمی حتمی است» یعنی: عبور از دوزخ، امری محتوم و قطعی است که خدای سبحان آن را فیصله کرده و خواه ناخواه روی می دهد.

در حدیثی به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «مردم همگی به صراط وارد میشوند و ورود آنان ایستادنشان پیرامون دوزخ است پس با اعمال خویش از صراط میگذرند؛ از آنان کسانی هستند که مانند برق میگذرند و از آنان کسانی هستند که مانند شتران نیکو و اصیل میگذرند و از آنان کسانی هستند که مانند دویدن یک مرد میگذرند تا بدانجا که آخرین آنان در گذشتن از صراط، مردی است که نور وی در موضع دو انگشت ابهام پاهایش میباشد و در حالی از آن می گذرد که صراط او را بر می گرداند تا به زیر اندازد.

صراط پلی لغزنده است که پاها در آن قرار نمی گیرد، بر آن خاری مانند خار حسک (نوعی خار در نجد است که آنرا «سعدان» نیز می نامند.) وجود دارد، بر دوکناره صراط فرشتگانی هستند که همراه آنان قلابهایی از آتش است و مردم را به وسیله آن می ربایند تا به دوزخ در افکنند».

قیامت و مراحل آن، حساب شده و دقیق است:

طوری که در آیه 71 سوره مریم خواندیم: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ۝٧١» الله متعال قسم یاد کرده است که همه مخلوقات به جهنم وارد می شوند.

ابن مسعود (رض) میفرماید: این سوگندی واجب از طرف خداوند است. در صحیحین از حدیث زهری از سعید بن المسیب از ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که سه تن از فرزندان وفات یابند، آتشی به او نخواهد رسید؛ مگر به اندازه رفع سوگند».

مفسرین در بیان معنوی حقیقی این ورود اختلاف رای دارند که قول راجح چنانچه در تفسیر نیز مقرر ساخته ایم، همان عبور از صراط است.

چون در ادامه آیه خداوند میفرماید: سپس پرهیزگاران را نجات داده و ستمگران را ذلیلانه در آن رها می سازیم.

مجاهد میگوید: تب، پناه مؤمن از جهنم خواهد بود. سپس آیه: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71]. را تلاوت نمود.

ابن جریر در تفسیرش حدیثی شبیه به این را از ابو هریره (رض) روایت میکند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم به عیادت یکی از اصحابش که تب کرده بود رفته و من نیز با او بودم سپس فرمود: «خداوند میفرماید: این آتش من است که من آنرا به بنده مؤمن می چشانم تا جایی آتش آخرت را بگیرد» (سندش نیکوست.)

امام احمد از عبدالله بن مسعود روایت میکند: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71]. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مردم همگی وارد جهنم میشوند سپس بر حسب اعمالشان

از آن بیرون می آیند» (ترمذی نیز به همین صورت از ابن مسعود مرفوعاً و موقوفاً روایت کرده است.)

امام احمد از ام مبشر، همسر زید بن حارثه، روایت میکند که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم در منزل حفصه (حفصه دختر عمر بن الخطاب ام المؤمنین) فرمودند: کسی که در غزوه بدر و صلح حدیبیه حضور داشته، وارد جهنم نخواهد شد. حفصه گفت: مگر نه اینکه خداوند فرموده: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71].

رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب فرمودند: اجازه بده، مگر نه بعدش میفرماید: «ثُمَّ تُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَتُذَرُّ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثْيَا ۖ۷۲» [مریم: 72]. (مسلم نیز روایت کرده است.) امام بخاری در حدیث شفاعت از ابو هریره روایت می کند که فرمود: پل جهنم برپا میشود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: من اولین کسی هستم که از آن عبور میکنم. پیامبران دعا میکنند: خداوندان نجات ده، خداوندان نجات ده، در آن اره یا خارهایی همچون خار سعدان وجود دارد، آیا خار سعدان (سعدان: گیاهی است که خارش دربین عرب آن زمان معروف بوده است.) را دیده اید؟ گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: آن همچون خار سعدان است، ولی اندازه اش و بزرگیش را فقط خدا میداند، هر کس به اندازه اعمالش گرفتار میشود. گروهی با اعمالشان هلاک میگردند و گروهی بعد از خدشه خوردن خود را نجات می دهند.

بخاری بار دیگر در حدیث شفاعت از ابو سعید خدری سخنان رسول الله صلی الله علیه وسلم را روایت میکند که فرمودند: سپس جسر (پل) آورده شده و در دو طرف جهنم قرار میگیرد. گفتیم: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! جسر چیست؟ فرمود: لغزشگاهی که قدم بر آن استوار نشود، آهن ها و میخ های نوک تیز، اره های برنده و درخت خَسک که در منطقه نجد به نام سعدان معروف است و خاری سه طرفه با نوبی کج دارد که عابر از آن درامان نمی ماند، بر آن گذراده شده است، مؤمن در یک چشم به هم زدن (طرفة العين) یا همچون برق و یا مانند باد و یا مثل اسبان تیزرو و یا همچون شترسوار از آن عبور میکنند، گروه به راحتی عبور کرده و گروهی با کمی سختی و زخم برداشتن از آن عبور میکنند و گروهی نیز با جهنم دست و پنجه نرم کرده و تا اینکه آخرین نفر کشتان کشتان از آن عبور می نماید. مسلم از ابو هریره و حذیفه بن الیمان روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند مردم را جمع میکند، وقتی بهشت به مؤمنان نزدیک می گردد و آنها نزد آدم رفته و می گویند: ای پدر، در بهشت را برایمان بگشا.

در جواب میگوید مگر نه گناه پدرتان بود که شما را از بهشت بیرون رانده است. این کار، کار من نیست نزد فرزندانم ابراهیم خلیل الله بروید. ابراهیم نیز میگوید: این کار من نیست من بعد از بعد، خلیل الرحمن شده ام. نزد موسی بروید که خداوند با او سخن گفته است. نزد موسی آمده و او میگوید: این کار من نیست عیسی کلمه خدا و روحش بروید. عیسی نیز میگوید: این کار من نیست. نزد محمد آمده او برخاسته و به او اجازه داده میشود و امانت و خویشاوندی نیز فرستاده شده و در دو طرف صراط سمت چپ و راست قرار میگیرند. و اولین نفرتان همچون برق میگذرد. گفتیم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله! عبور همچون برق چگونه است؟ فرمود: آیا برق را ندیده اید که در یک چشم به هم زدن می آید و می رود، سپس همانند باد و همچون پرندگان و مردان تیزرو و سریع عبور می کنند، اعمالشان آن ها را حرکت می دهد.

پیامبرتان بر صراط ایستاده و دعا میکند: خداوندا! سلامت بدار، سلامت بدار، و وقتی اعمال کم میشود، قدرت عبور نیز ضعیف میگردد و کسانی کشان عبور میکنند و در دو لبه صراط اَره‌ها و خارهایی مأمور شده‌اند که طبق دستور مانع عبور گردند. خلاصه گروهی باخراش و زخم و همه مشقات عبور کرده و گروهی نیز به جهنم سرازیر می گردند».

ابوهریره میگوید: «قسم به کسیکه جان ابو هریره در دست اوست، تا قعر جهنم هفتاد سال فاصله وجود دارد».

در صحیح بخاری ثابت گشته است: «هر کس در راه خدا دو صنف را از هر چیزی انفاق نماید، نگهبانان بهشت او را صدا می زنند: ای بنده خدا! این در بهتر است. کسیکه اهل نماز است، از باب الصلاة دعوت می شود و کسی که اهل زکات است، از باب الزکات دعوت میشود و کسی که اهل روزه است، از باب الریان دعوت می شود. ابوبکر صدیق فرمود: به خدا سوگند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! انسان از هر دری از این درها دعوت شود، مشکلی نخواهد داشت، آیا کسی هست که از همه درها دعوت شود؟ فرمود: آری و امیدوارم که تو ای ابوبکر از آن جمله باشی، و وقتی وارد بهشت میشوند به سوی منازلشان راهنمایی میگردند آنها خانه‌هایشان را بهتر از خانه‌های دنیا می‌شناسند (طبق احادیث نبوی، بهشت هشت در دارد که عبارتند از: باب الصلاة، باب الریان، باب الزکات، باب الحج، باب الذکر، باب الجهاد، باب الکاظمین الغیض و العافین عن الناس)

در صحیح بخاری از طریق قتاده از ابو متوکل ناجی از سعید خدری (رض) روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمودند: «وقتی مؤمنان از جهنم رهایی می‌یابند، روی پلی بین بهشت و جهنم نگهداشته شده تا حقوق یکدیگر را پرداخت نمایند و با همدیگر تسویه حساب نمایند، و بعد از پاک شدن و مهذب گشتن، اجازه ورود به بهشت را میگیرند، آنها منازلشان در بهشت را بهتر از خانه‌های دنیویشان می‌شناسند».

امام قرطبی (رض) در تذکره، در این حدیث سخن رانده و این پل را صراطی دوم جهت مؤمنان دانسته که کسی از آن به جهنم سقوط نمی کند.

بایدگفت: این مطلب بعد از گذشتن از جهنم است و احتمالاً این پل بر وحشتی دیگر که از علمها خارج بوده و فقط خداوند آنرا میداند استوار باشد و الله اعلم.

(معلومات مزید-رسالة: سیمای رستاخیز، أشراف الساعة وأمور الآخرة) مختصر "النهاية في الفتن والملاحم" نوشته قاضی شیخ محمد بن احمد کنعان (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری.

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿٧٢﴾

آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده اند نجات می دهیم و ظالمان را به زانو در افتاده در [دوزخ] رها می کنیم. (٧٢)

تفسیر :

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا»: آنگاه خداوند متعال کسانی را که با عمل به شریعتش از وی پروا کرده‌اند، نجات میدهد. «وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» و کسانی را که با کفر بر خویشتن ستم کرده‌اند درحالی به آتش جهنم رها میکند که به زانو در افتاده‌اند.

امام بیضاوی (رح) در تفسیر خویش مینویسد: آیه بر این دلالت دارد که منظور از «ورود» نشستن در اطراف دوزخ و در آغوش گرفتن است. و مؤمنان از تبهکاران جدا شده و بعد

از رهایی یافتن راهی بهشت می‌شوند و تبهکاران در همان حال می‌مانند. (تفسیر بیضاوی ۱۹/۲).

عقیده اهل سنت و جماعت این است که مرتکب گناهان کبیره ممکن است به قدر گناهان خویش در دوزخ عذاب شود، سپس به طور قطع از آن نجات می‌یابد. اسباب نزول آیه 77:

706- بخاری، مسلم و دیگران از خباب بن ارت (روایت کرده اند: به نزد عاص بن وائل سهمی رفتم و حق خود را از او مطالبه کردم. گفت: تا به دین محمد کافر نشوی حقت را نمی‌دهم. گفتیم: من هرگز به دین محمد کفر نمی‌ورزم و حق خود را وقتی که بمیری و دوباره زنده شوی از تو می‌گیریم.

او گفت: آیا من بعد از مردن زنده می‌شوم؟ گفتیم: بلی، گفت: آن جا مال و فرزند زیاد دارم حقت را در آنجا میدهم. پس آیه: «فَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (77)» نازل شد. (صحیح است، بخاری 2275 و 4732 و 4733، مسلم 2795، ترمذی 3162، احمد 5 / 110، ابن حبان 5010 از چند طریق از سفیان از اعمش روایت کرده اند. بخاری 2091 و 2425 و 4734 و 4735، مسلم 2795 نسائی در «تفسیر» 342، احمد 1 / 111، ابن حبان 4885، واحدی در «اسباب نزول» 610 و 611، طبرانی 3651 و 3652 و 3654 روایت کرده اند. «زاد المسیر» 967).

وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳)؟

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان تلاوت شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: کدام یک از دو گروه جایگاهش بهتر و مجلسش زیباتر است؟! (۷۳)

تفسیر :

ندی ونادی: مجتمع و محفل یک گروه است. یعنی: مجلس و محفل ما از شما آراسته تر است. مراد آنها از این استدلال فاسدشان این است که: ما چگونه با این همه ناز و نعمت و کوكبه و قدرت، بر باطل و ناروا قرار داریم و شما اندکترین‌ها وبی همه چیزها، بر حق و حقیقت؟

بایدگفت که: پول و ثروت، که انسان در این دنیا در اختیار دارد به‌هیچ صورت، نشانه‌ی حقانیت و شخصیت انسان شده نمیتواند. مفسر بیضاوی مینویسد: وقتی مشرکین آیات روشن و واضح را شنیدند و از معارضه‌ی با آن ناتوان ماندند، به سبب کوتاه نظریشان شروع کردند به افتخار کردن و مباهاات ورزیدن به آنچه که از بهره‌های دنیا دارند و به افزونی نصیب خود، بر فضل و بزرگی خود استدلال میکردند. (تفسیر بیضاوی ۲۰/۲).

در بیان سبب نزول این آیه مبارکه روایت شده است: گوینده این سخن نضر بن حارث و امثال وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرمی و آرایش و رفاه و با جامه‌های فاخر، این سخن را به آنان می‌گفتند؛ گویی معیار حق و باطل همین است!!

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِعْيًا (۷۴)؟

اقوام بسیاری را پیش از آنها نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از اینها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسته تر! (۷۴)

تفسیر :

باید یادآور شد که: امکانات رفاهی و مادیات، دنیوی به هیچ صورت نشانه‌ی سعادت شده نمیتواند و نه انسان را از قهر الهی نجات داده میتواند.

«قُرْنٍ» به مردمی گفته می شود که در يك زمان با هم زندگی می کنند.

«اثاث» به معنای امکانات زندگی و رفاهی است.

«رغْیاً» منظره‌های دیدنی را گویند. یعنی نیکو منظرتر بودند درپیش مردم از روی خوش پوشی، یادداشتن قد و قواره و اندامهای ظاهر فریب و زیبا و برخورداری از ناز و نعمت.

استفاده نا روا و بیجا از رفاه و امکانات، عامل غرور، غفلت، طغیان و سرانجام هلاکت است، در آیه مبارکه میفرماید؛ همان طور که پیشینیان را نابود کردیم، جانشینان آنها را

نیز نابود میکنیم. پس آنها نباید به نعمت‌ها و متاعی که در اختیار دارند مغرور شوند.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٧٥﴾

بگو: هر کس که در گمراهی فرو رفته باشد، پروردگار مهربان به ایشان مهلت میدهد تاوقتیکه آنچه را به آنان وعده داده شده است؛ یا عذاب، یا قیامت را ببینند، پس خواهند دانست که چه کسی جایگاهش بدتر و لشکرش ضعیف‌تر و ناتوانتر است. (۷۵)

تفسیر :

مهلت و امداد، برخاسته از رحمت الهی است: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» ای پیامبر! بگو: هرکس از هدایت رویگردان باشد پس الله متعال وی را در گمراهی‌اش

مهلت میدهد. تا جلش سر آمده و در پیشگاه خدا حاضر میشود. امام قرطبی گفته است: این آخرین درجه‌ی تهدید و وعید است.

«حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ»: تا وعده‌ی خدا در حقشان تحقق مییابد. «إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ» یا عذاب دنیا را می‌چشند، به گونه‌ای که کشته شده و یا به اسارت در می‌آیند، و

یا عذاب شدید و خوف و هراس قیامت را می‌بینند. «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا» در آن موقع که حقایق برملا میشود خواهند دانست که موقعیت و منزلت کدام گروه

نزد خدا بدتر است و کدام گروه یاران کمتر دارند؟ کافران یا مؤمنان؟ و این در مقابل گفته‌ی آنان آمده است که گفتند: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا». (73 مریم) میگویند کدام

يك از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته تر است) (تفسیر صفوة التفسیر)

قابل یاد آوری است که: سنت پروردگار با عظمت بر این است که زمینه‌ی حرکت و رشد را برای همه‌ی انسان‌ها فراهم کند، البته این انسان است که اگر گمراهی را برگزید. خداوند

مدتی به او مهلت میدهد، «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ» و اگر راه هدایت را در پیش گرفت خداوند بر هدایتش می‌افزاید. «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى»

خداوند متعال برخی از انسانهای گمراه را در همین دنیا عذاب می‌دهد، ولی حساب قیامت شان همچنان پا برجا باقی می‌باشد، ولی برخی را تنها در قیامت سزا می‌دهد. واقعاً هم

قیامت روز ظهور حقایق و کشف و شهود است.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًا ﴿٧٦﴾

اما کسانی که در راه هدایت گام نهاده اند خداوند بر هدایتشان میافزاید، آثار و اعمال صالحی که (از انسان) باقی میماند در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است. (۷۶)

تفسیر :

«وَيَزِيْدُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اِهْتَدَوْا هُدًى»: ایمانی بر ایمان کسانی که به وی ایمان آورده و عمل شایسته کرده اند می افزاید؛ این بدان جهت است که خیر جلب کننده خیر است پس الله متعال پاداش متقیان را بدین گونه قرار می دهد که بر هدایت و یقین شان بیفزاید چنان که جزای کافران را به گونه ای قرار داد که بر گمراهی شان افزود.

«وَالْبَاقِيَاْتُ الصّٰلِحٰتُ حَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا»: و اعمال شایسته ای که به عنوان ذخیره و توشه برای صاحبش در آخرت باقی می ماند، در نزد خدا از آنچنان اجر و ثوابی برخوردار است که از تمام آنچه ساکنان زمین به آن افتخار میکنند، بهتر است. «وَخَيْرٌ مَّرَدًّا» و عاقبت و سرانجامش بهتر است؛ چون نعمت های دنیا ناپایدار است و نعمت های آخرت پایدار.

خوانندگان گرامی!

در آیات (77 الی 87) سخن تمسخر آمیز مشرکان در مورد زنده شدن، بت پرستان و دوستان شیاطین آنان به بحث گرفته شده ست.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾

آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت قطعاً به من مال و فرزند [بسیار] داده خواهد شد. (۷۷)

تفسیر :

رها کردن الله و پناه بردن به مال و فرزند، شگفت آور است. ملاك ارزش نزد كفّار، مال و فرزند است. و کافر در برابر منطق و تهدید، تنها به آنچه در دست دارد دل خود را خوش نگاه می دارد.

در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! آیا از حال آن شخص کافر (عاص بن وائل) و امثال وی تعجب نکردی؛ همان کسیکه آیات الله متعال را تکذیب کرد، به دینش کفر ورزید و باز سوگند خورد که قطعاً در آخرت به وی اموال و فرزندی داده خواهد شد؟ اگر آخرتی در کار باشد. دیده میشود که کافر، دین را مانع پیشرفت، و کفر را عامل رشد قلمداد می کند. امام بخاری و مسلم و غیر آنان در شأن نزول آیه: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ» [مریم: 77] از خباب بن ارت (رض) روایت کرده اند که فرمود: من مردی حداد (آهنگر) بودم و به عاص بن وائل قرض داده بودم. پس آمدم و از وی تقاضای قرض خویش را کردم اما او در رد تقاضایم گفت: نه! به خدا قسم که تا به محمد کافر نشوی، وامت را نمی پردازم! گفتم: به خدا قسم که به محمد صلی الله علیه و سلم کافر نمی شوم تا تو بمیری و باز برانگیخته شوی. گفتم: بسیار خوب! چون مردم و باز برانگیخته شدم، نزد من آی و مرا در آنجا مال و فرزندان بسیاری است و در آنجا وامت را می پردازم! همان بود که الله متعال این آیه را نازل فرمود و سپس آن سخن تمسخر آمیز وی را چنین رد کرد:

أَطَّلَعَ الْغَيْبُ أَمْ اَتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾

آیا او از اسرار غیب مطلع گشته؟ یا از پروردگار مهربان عهده گرفته است؟ (۷۸)

تفسیر :

الله متعال باهیچکس قرار دادی امضاء نکرده است. گرچه عهد خداوند تخلف ندارد، ولی کفار با خداوند عهدی نه بسته‌اند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: آیا او بر علم غیب آگاهی یافته تا آن ادعا را برای خود انشا نماید، یا که نزد الله متعال بر حصول و تحقق این امور، عهد و پیمانی دارد که از وی گرفته است؟ حقیقت این است که نه علمی از غیب دارد و نه هم عهد و پیمانی گرفته است.

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾

این چنین نیست [که او میگوید]، ما به زودی آنچه را میگوید [دردوسیه عملش] خواهیم نوشت و عذاب را برای او خواهیم افزود. (۷۹)

تفسیر :

رفتار و گفتار انسانها در دیوان الهی ثبت میگردد. برای هر گفتار و عملی تا مدتی مهلت است، شاید پشیمان شده و توبه کند، ولی اگر آن مدت سرآمد و پشیمان نشد، ثبت می شود. حرف «سین» در «سَنَكْتُبُ» نشانه‌ی مهلت است.

موضوع چنان نیست که او پنداشته است؛ بناءً نه علمی از غیب دارد و نه عهد و پیمانی بلکه او دروغ پردازی بیش نیست و به زودی خداوند آنچه را به هم بافته و افترا بسته است می نویسد و از انواع عذاب و اشکال گرفتاری و نکبت بر او می افزاید؛ انسان که او از تکذیب و کفر افزود. و به جای این که او را یاری دهیم و مال و فرزند به او بدهیم، مدت عذابش را چند برابر می‌کنیم.

وَنَرِئُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿٨٠﴾

و آنچه را میگوید، (از اموال و فرزندان) از وی به ارث می‌بریم و پیش ما تنها می‌آید. (۸۰) «نَرِئُهُ مَا يَقُولُ»: مراد این است که او را می‌میرانیم و از دست او می‌گیریم اموال و اولادی را که از آنها صحبت می‌کند.

تفسیر :

«فَرْدًا»: تک و تنها. حال است.

یعنی و بعداز به هلاکت رسیدنش، مال و فرزندی که از خود به جا می‌گذارد، از آن ما میشود، یعنی با مرگش تمام ملکیتش را نیز سلب خواهیم کرد، و او را تک و تنها بدون مال و فرزند و پشتیبان نزد ما می‌آید، نه مالی همراه دارد و نه فرزندی، و نه یآوری می‌یابد و نه تکیه گاهی.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾

و به جای الله معبودانی گرفتند تا برایشان مایه عزت باشند. (۸۱)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست که: عزّت‌خواهی در فطرت انسان ها هست، ولی به تأسف برخی از انسانها در مصداق آن دچار اشتباه میشوند و سراغ منبع حقیقی عزّت نمیرود. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: کافران به جای اینکه الله را بحیث معبودی انتخاب نمایند که مایه عزت برای شان می باشد، بسوی معبودان حقیقی سرگردان هستند. آنان فراموش کرده اند که: عزّت تنها و تنها نزد پروردگار با عظمت است.

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾

هرگز چنین نیست، به زودی معبودها منکر عبادت آنها خواهند شد، بلکه بر ضدشان قیام می‌کنند. (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«سَيَكْفُرُونَ»: بیزاری خواهند جُست. منکر خواهند شد (ملاحظه شود سوره های: نحل آیه: 86، عنکبوت/ آیه 25، احقاف / آیه 6). «ضدّاً»: حال مؤکده (عَلَيْهِمْ) است. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرمدل)

تفسیر :

همان کسانی که انسان بجای خدا به آنان دل بسته، بر ضد او قیام خواهند کرد. (تکیه بر غیر خدا، سبب دشمنی آنان در قیامت است).

کافران با پرستش خدایانی جز الله ابداً به عزّت دست نخواهند یافت، بلکه به زودی خدایان خیالی شان در روز قیامت عبادت شان را انکار خواهند کرد و نزد الله متعال دشمن شان خواهند بود. یعنی خدایانی که از سوی این پرستشگران گمراه مایه عزت پنداشته می شدند پس از آن همه دوستی و علاقه و ایمانی که نثار آنها کرده‌اند، دشمن و مخالف شان می شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا (۸۳)

آیا ندانسته‌ای که ما شیطان ها را بر کافران فرستادیم تا سخت آنها را (بر انجام گناه) تحریک کنند؟ (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَوَزُّهُمْ»: تکان دهند و بجنبانند. مراد تحریک و تشویق بر معاصی است (فصلت آیه 25). «أَزًّا»: برانگیختن. سخت تکان دادن. به جوش آوردن.

تفسیر :

هیچ چیز حتی وسوسه‌های شیطان، از اراده خداوند خارج نیست. شیطان انسان را تحریک میکند، ولی اجبار نمی‌کند. ولی به یاد داشته باشید که: تحریک شیطان بی نهایت قوی است. در آیه مبارکه میفرماید: ای پیامبر! آیا ندیدی که خداوند متعال شیاطین را بر کفار مسلط ساخته است که آنها را بر ارتکاب فواحش و رذایل ترغیب کرده و به هیجان می آورند. آنها را تحریک می کنند تا مرتکب معاصی و نافرمانی شوند. یعنی از راه منحرفشان میکنند. امام رازی گفته است. با وسوسه و فریب، آنها را به نافرمانی تشویق و تحریک میکنند. (تفسیر کبیر ۲۱/۲۵۲).

باید یادآور شد که: رابطه‌ی شیطان با اهل ایمان، ساده و دنبالش هوشیاری و توبه است. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ»: (طه 120) ولی رابطه‌ی شیطان با کفار، رابطه‌ی سلطه‌گرانه است. «أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ»: نه «الی الکافرین». البته این سلطه‌ای است که کافر، خود زمینه‌ی آن را فراهم کرده است. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» («نحل، 100).

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا (۸۴)

بنابراین در باره آنها عجله مکن، جز این نیست که ما برای آنها مدت (عذاب را) می شماریم. (۸۴)

تفسیر :

«نَعُدُّ»: می شماریم. حساب می‌کنیم.

ای پیامبر! به درخواست عذاب از جانب الله تعالی برای کفار شتاب نکن، زیرا بدون شک خداوند عمرها و عمل های شان را بدون کوتاهی به شمار می‌آورد بناءً همه چیز به میعاد

معین و حساب و اندازه‌ای مقرر است.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در دنیا همان طور که سال های عمر شان را بر می شماریم، نفس هایشان را نیز بر می شماریم. (تفسیر قرطبی ۱۵۰/۱۱).

يَوْمَ نُحْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾

[یادکن] روزی راکه پرهیزکاران را به ضیافت ومیهمانی [خدای] رحمان حشر می‌کنیم. (۸۵)

تفسیر:

کلید بهشت تقوای الهی است!

«وفد» به گروهی تازه وارد میگویند که برای زیارت یا طلب حاجت معمولاً سواره می آیند. روزی که الله متعال پرهیزگاران را در گروه هایی با اکرام، اعزاز و انعام به سوی رحمت واسعه خود گرد می آورد.

صحنه‌های قیامت یاد کردنی است، قیامت روز ظهور تفاوت متّقین و مجرمین است. پرهیزکاران مهمان الله متعال، «وَفْدًا» ولی مجرمان به ذلت روانه میشوند. مهم‌تر از بهشت، رحمت الهی است که بهشت یکی از جلوه‌های آن است. «إِلَى الرَّحْمَنِ» بجای «إِلَى الْجَنَّةِ» آمده است.

پرهیزگاران در این روز با استقبال خاصی بدرقه می شوند، آنها هم سوار بر شتر حشر میشوند، و انتظار انعام و پاداش را دارند.

طوری‌که در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ان الْمُتَّقِينَ اِذَا خَرَجُوا مِنْ قُبُورِهِمْ اسْتَقْبَلُوهُمُ بَنُوقٌ بَيْضٌ لَهَا اجْنَحَةٌ عَلَيْهَا رِحَالُ الذَّهَبِ». «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، بی‌گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهای سفید رام شده‌ای که بال دارند و بر آنها جهاز های طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می گیرند».

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا ﴿٨٦﴾

و مجرمان را تشنه به سوی دوزخ سوق دهیم. (۸۶)

تفسیر:

«ورد» به معنای اینکه؛ آنان را پیاده و تشنه به دوزخ وارد میکنیم. **مجرمان** را، باتندی و خشم «در حال تشنگی به سوی دوزخ می‌رانیم» آنها را بسان حیوانات تشنه و با پای پیاده می‌رانیم، طوری‌که شترهای تشنه رانده می‌شوند.

در حدیث آمده است: (در روز رستاخیز مردم به سه طریق حشر میشوند: گروهی راغب و خواهان هستند. گروهی ترسان و هر اسان. دو نفر بر یک شتر، و سه نفر بر یک شتر و چهار نفر بر یک شتر و ده نفر بر یک شتر سوار میشوند و بقیه به آتش کشیده میشوند و آتش روز و شب را با آنها سر می‌کند) (اخراج از شیخان).

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾

نمی‌توانند شفاعت بکنند، مگر کسیکه از جانب پروردگار مهربان عهده گرفته باشد. (۸۷) «لَا يَمْلِكُونَ»: نمیتوانند. دارا نیستند. مراد بندگان خدا به طور کلی است.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِلَّا مَنْ»: مراد کسانی است که یکتاپرست و مؤمن راستین باشند. چنین کسانی بعد از

اجازه خداوند مهربان میتوانند شفاعت بکنند (ملاحظه شود سوره های: طه/ آیه 109، سبأ آیه 23، زخرف آیه 86، نجم آیه 26). «عَهْدًا»: پیمان. مراد توحید و ایمان خالص است. برخی پیمان را (اذن) مذکور در آیات متعدد قرآن دانسته‌اند. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

قرآن عظیم الشأن، برای شفاعت شرایطی قائل است و چنین نیست که هر کس هر چه را خواست شفیع خود قرار دهد. در قیامت، کفّار به هر دری میزنند و از هر کسی پناه می‌خواهند، ولی جواب منفی می‌شنوند.

آیه مبارکه میفرماید که: **کافران «اختیار شفاعت را ندارند»** یعنی کسی را نمی‌یابند که برای شان شفاعت کند و خود نیز نمی‌توانند برای دیگران شفاعت کنند. «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» استثناء منقطع است. یعنی: اما آن کس که به زیور ایمان آراسته شده و دارای عمل صالح است، حق شفاعت را دارد.

ابن عباس (رض) گفته است: عهد و پیمان عبارت است از گواهی دادن بر این که «هیچ معبود و فریادری به جز ذات پاک «الله» وجود ندارد».

ممکن است مراد از «عهد»، همان عهد بندگی الله و دوری از شیطان باشد که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (60) وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (61) (یس، 60-61). (ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار است. و تنهارا بیرستید، که راه مستقیم همین است).

و در (آیه 109 / سوره طه) میفرماید: «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد جز کسی که خداوند به او اجازه داده و به گفتار او راضی است).

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: هیچ کس، حتی متقیان نیز اختیار شفاعت برای کفار را ندارند زیرا شفاعت کردن فقط در مورد کسی است که همراه با ایمان، «لا اله الا الله» گفته و چیزی را به خدای سبحان شریک نیاورده است.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) آمده است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که خطاب به اصحابشان میفرمودند: «آیا یکی از شما ناتوان است از اینکه هر صبح و شام از الله متعال برای خود عهده بگیرد؟ گفته شد: یا رسول الله! این عهد چیست؟ فرمودند: هر صبح و شام بگوید: «اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغيب والشهادة، إني أعهد إليك في هذه الحياة الدنيا بأني أشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك وأن محمداً عبدك ورسولك، فلا تكن لي إلى نفسي، فإنك أن تكن لي إلى نفسي تباعدني من الخير، وتقربني من الشر، وإنني لا أثق إلا برحمتك، فاجعل لي عندك عهداً توفينيهِ يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد».

(بار خدایا! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای دانای پنهان و آشکار! من به تو در این زندگی دنیا عهد می سپارم که گواهی میدهم به اینکه: خدایی جز توی یگانه نیست و برای تو شریکی نمیباشد و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده توست پس مرا به خودم وا مگذار زیرا اگر مرا به خودم وا گذاری، مرا از خیر دور و به شر نزدیک کرده‌ای و من جز به رحمت تو تکیه ندارم پس برای من نزد خود عهده قرار ده که در روز قیامت آنرا بر ایم وفا کنی، بی شک تو وعده را خلاف نمیکنی. پس چون این دعا را بخواند، خداوند متعال بر آن مهری نهاده سپس آنرا در زیر عرش خود میگذارد و چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده‌ای

ندا میکند: کجایند کسانی که نزد الله متعال عهد و پیمانی دارند؟ آنگاه آن بنده مؤمن که این دعا را خوانده است، برمیخیزد و وارد بهشت میشود).

خوانندگان گرامی!

طوری که در آیات قبلی در مورد مردود شمردن بت پرستی بحث بعمل آمد اینک در آیات (88 الی 95) در رد نسبت دادن فرزند به خداست که یهودیان عزیر را و مسیحیان عیسی را پسر الله مینامند. (توبه آیه 30) بحث بعمل آمده است. و برخی از مشرکان عرب فرشتگان را دختران الله می دانند که همگی دروغ محض و بی ادبی است که البته خلاصه مجموعی سوره مبارکه رابه بیان میگیرد.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾

و [مشرکان] گفتند: [خدا] رحمان برای خود فرزندی گرفته است. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«قَالُوا»: مراد مسیحیان و یهودیان است (ملاحظه شود سوره: توبه آیه 30) و مشرکان قریش است (ملاحظه شود سوره: زخرف آیه 19). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

اعتقاد به فرزند داشتن خدا، سخنی بی پایه، بی بنیاد و بسیار زشت است، باید گفت: فرزند داشتن خدا نشانه‌ی کمال نیست، بلکه مایه‌ی نقص است. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: یهود و نصاری به دروغ پنداشته‌اند که الله متعال از بندگانش فرزندی گرفته است. فرشتگان دختران خدا می باشند. حق تعالی از این پندار دروغین والا و منزّه است؛ زیرا او یگانه یکتاست؛ کسی را نزاده و زاده هم نشده است.

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿٨٩﴾

واقعاً چیز زشتی را [بر زبان] آوردید. (۸۹)

تفسیر :

یقیناً کفار با این گفته های خویش منکر بی نهایت زشت و چیزی در منتهای وقاحت و سخنی است بدون دلیل گفته اند.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿٩٠﴾

نزدیک است آسمان ها از این [ادعای بی اصل و سخن ناروا] پاره پاره شوند، و زمین بشکافد، و کوه ها به شدت در هم بشکنند و فرو ریزند!! (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«تَكَادُ»: نزدیک است. «يَتَفَطَّرْنَ»: شق شوند. متلاشی گردند. «تَخِرُّ»: فرو افتند. فرو ریزند. «هَدًّا»: به شدت ویران کردن و اجزاء پیکره را پراکنده نمودن. مفعول مطلق تأکیدی (تَخِرُّ) است. یا اینکه به معنی متفرّق و پراکنده است، که در این صورت (هَدًّا) به معنی (مَهْدُودَةً) و حال است. «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

تفسیر :

از فحواى آیه مبارکه بر می آید: که بالاترین فساد در جهان هستی، عقیده‌ی فاسد است، گناه میتواند مایه‌ی برهم ریختن نظام هستی گردد. خداوند، هستی را برای انسان آفرید و اگر انسان منحرف شود، سقوط هستی بی جا نیست.

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿٩١﴾

از اینکه به پروردگار مهربان فرزند قایل شدند. (۹۱)

تفسیر :

مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: از اینکه آنان برای خدا، فرزند قرار دادند؛ چرا که اختیار کردن فرزند شایسته‌ی شأن خدای سبحان نیست؛ چون اتخاذ فرزند مقتضی نیاز به همجنس است و ناشی از احتیاج و نیازمندی است، در صورتی که خدا از داشتن شبیه و نظیر منزّه است و از یار و یاور بی‌نیاز است.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾

و برای پروردگار مهربان سزاوار نیست که فرزند گیرد. (۹۲)

تفسیر :

«وَمَا يَنْبَغِي»: سزاوار نیست. یعنی «و خدای رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند» یعنی سزاوار عظمت و جلال خداوند متعال نیست که فرزندی داشته باشد؛ زیرا او از هر کس بی‌نیاز است، نه کسی را زاده و نه زاده شده است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾

هیچکس در آسمان‌ها و زمین نیست مگر اینکه [ذاتاً] بنده [و مملوک] به سوی [خدای] رحمان می‌آید. (۹۳)

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿٩٤﴾

یقیناً همه آنها را به حصر و حساب آورده و تعدادشان را به شمارش خاص شمار کرده است. (۹۴)

تفسیر :

«أَحْصَاهُمْ»: ایشان را شمار کرده است. شماره ایشان را داشته است. یعنی: بعد از آنکه آنها را تحت شمارش آورده است، افراد و اشخاصشان را نیز شمار کرده است بنابر این، حال احدی از آنان بر او مخفی نیست و کسی نمیتواند از حاضر شدن در پیشگاه وی تخلف کند. «تفسیر انوار القرآن».

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾

و روز قیامت همه آنان تنها به پیشگاه او می‌آیند. (۹۵)

تفسیر :

«فَرْدًا»: تک و تنها. از همه چیز بریده و به پیش خدا رسیده. حال است. و هر یک از انسان‌ها در روز قیامت به تنهایی در پیشگاه و محضر الله متعال حاضر میشود، نه مالی در اختیار دارد و نه یآوری و نه کمکی می‌یابد و نه پناهگاهی. پس هرگاه حال همگی خلق این باشد، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند را می‌دهند؟!

خوانندگان محترم!

در آیات (96 الی 98) که آیات پایانی سورة مبارکه می باشد در باره؛ محبوبیت مؤمنان، و نابودی گناهکاران بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿٩٦﴾

البته آنان که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، به زودی پروردگار مهربان در دل های آنان محبت و دوستی قرار می دهد. (۹۶)

تشریح لغات واصطلاحات :

«سَيَجْعَلُ لَهُمْ وَدًّا»: ایشان را دوست می دارد. آنان را در نظر مردم عزیز، و محبت آنان را به دل ها می اندازد (سوره: حشر آیات 9 و 10). («ترجمه معانی قرآن».

تفسیر :

بعد از اینکه در آیات متذکره احوال مجرمان، به یاد آوری گرفته شد، در این آیات متبرکه به ذکر احوال مؤمنان می پردازد.

باید گفت که: ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان، کارساز نیست. ایمان و کار شایسته، کلید محبوبیت نزد مردم است. هرگاه دیدیم محبوبیتی ما کم شده، عقیده یا عملکرد خود تجزیه و تحلیل کنیم. زیرا که وعده‌ی خداوند تخلف ندارد.

مفسر تفسیر المیسر؛ دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: در حقیقت کسانی که به الله ایمان آورده از پیامبرش صلی الله علیه وسلم پیروی کرده و اعمال شایسته مشروعی را انجام داده اند، به زودی خداوند متعال به رحمتش برای شان در دل های بندگان محبت و مودتی قرار خواهد داد که از آن جمله است: انداختن ثنا و ستایش آنها بر سر زبان ها، بلند آوازه ساختن شان به نام نیک و مورد قبول قرار گرفتن شان در میان مردم. محبوب شدن، رحمتی الهی است که نصیب مؤمنان و صالحان می شود، ممکن است امروز به کار شایسته‌ی شما ارج نه نهند، ولی صبر و تلاش مداوم شما، در آینده به ثمر خواهد نشست.

در حدیث شریف آمده است: «إذا أحب الله عبداً نادى جبريل: إني قد أحببت فلاناً فأحببه، فينادي في السماء ثم ينزل له المحبة في أهل الأرض، وإذا أبغض الله عبداً نادى جبريل: إني قد أبغضت فلاناً، فينادي في أهل السماء، ثم ينزل له البغضاء في الأرض». «چون خدای متعال بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل را ندا میکند که ای جبرئیل! من فلان کس را دوست گرفتم پس تو نیز او را دوست بدار. آنگاه جبرئیل در آسمان ندا میکند، سپس در میان اهل زمین نیز برایش محبت فرود آورده میشود. و چون الله متعال بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را ندا میکند که: من بر فلان کس خشم گرفتم پس او را دشمن بدار. آنگاه جبرئیل در اهل آسمان ندا میکند، سپس در زمین نیز برایش دشمنی فرود آورده میشود».

اسباب نزول آیه 96:

707- ابن جریر از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است: او (هنگام مهاجرت به مدینه از دوری دوستان از جمله شیبیه و عتبه پسران ربیعہ و أمیه بن خلف اندوهگین بود. پس آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وَدًّا (96)» نازل شد. زبان قرآن گویاست: دل مسلمان سرشار از محبت و صمیمیت است. (طبری 23970 از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است، اسناد آن جداً ضعیف است از جهت عبدالعزیز بن عمران در این اسناد راوی های مجهول هستند و متن باطل است، زیرا تمام این سوره به اتفاق علما مکی است. ابن کثیر 4 / 305).

فَإِنَّمَا يَسِرَّنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا (۹۷)

جز این نیست که ما این [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا به وسیله آن پرهیزکاران را مژده دهی و مردم ستیزه جو را بترسانی. (۹۷)

تفسير :

«يَسْرَنَاهُ»: قرآن را سهل و ساده کرده‌ایم. قرآن را آسان و روان فراهم آورده‌ایم (ملاحظه فرماید سوره قمر آیات 17 و 22 و 32 و 40).

«بِلِسَانِكَ»: به زبان تو که عربی فصیح و روشن و گویا است (ملاحظه شود سوره: نحل آیه 103، سوره یوسف آیه 2).

«لَدَا»: «جمع أَلَدَ»، دشمنان سرسختی که به باطل بر عداوت لجابت دارند (بقره آیه 204). آسان سازی فهم معارف و مطالب متعالی قرآن برای بشر، موهبتی از جانب الله متعال است: آسان‌گویی، شیوه‌ای قرآنی برای ارشاد است.

«يَسْرَنَاهُ»: البته آسان‌گویی غیر از سست‌گویی است، سخن باید محکم ولی روان باشد. طوریکه در (آیه 1 / سوره هود) میفرماید «أَحْكَمْتَ آيَاتُهُ» یعنی آیات آن استوار گشته است، در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! «جز این نیست که ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم» از این رو این قرآن را به زبان عربی نازل کرده و تدبر و تفکر آن را سهل و آسان نموده‌ایم، تا تو به وسیله‌ی آن کسانی را که لباس تقوا و عفت در بر کرده‌اند «به آن مژده دهی و مردم ستیزه جو را» که با حق ستیزنده و دشمنند به آن از آتش جهنم بیم دهی. قرآن عظیم الشأن شیوه کار را با زیبایی اعجاز امیز خویش بیان نموده است که: با هر گروهی به نحوی خاص باید سخن گفت. «لِتُبَشِّرَ... وَ تُنذِرَ» یعنی با متقین به زبان بشارت و با دشمنان کسانی که سخت منکرند و به شدت اهل خصومت و جدال هستند. به صورت انذار.

حکمت و فلسفه آسان بودن قرآن:

- آسان بودن و آسان قرار دادن قرآن از سوی خداوند، برای پندگیری است: «فَإِنَّمَا يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (سوره دخان / آیه 58) (ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا متذکر شوند) همچنان در (آیه 17 / سوره قمر) میفرماید: «وَلَقَدْ يَسْرَنَاهُ الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» (ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود)

- آسان شدن قرآن برای پیامبر صلی الله علیه وسلم جهت انذار اشخاصی لجوج است: طوریکه در (آیه 97 / سوره مریم) میفرماید: «فَإِنَّمَا يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَا» (ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بوسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی). «لَدَا» شدت خصومت است.

- آسان شدن قرآن برای پیامبر صلی الله علیه وسلم جهت بشارت به تقوا پیشگان است: طوریکه در (آیه 97 سوره مریم) خواندیم: «ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بوسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی».

باید گفت که: معارف قرآن مطابق فطرت است. (انسان از درون حقایقی را درک میکند، ولی به خاطر عواملی فراموش میکند که در این صورت به تذکر نیاز دارد. و طوریکه قرآن آنرا به کلمه «يَتَذَكَّرُونَ» هدف از نزول قرآن تذکر مردم است بیان داشت. واقعیت اینست که: نعمت بیان و نرمی آن از خداست. «يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ» و خداوند با فرستادن قرآن به مردم اتمام حجت کرده است، اگر نپذیرند منتظر قهر الهی باشند. «فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ» (آیه: 59 / سوره دخان) (پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند). (تو منتظر پیروزی و آنان منتظر سرنوشت شوم خود).

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (۹۸)

وجه بسیار ملت‌ها را پیش از آنان [به سبب طغیانشان] هلاک کردیم. آیا کسی از آنان را می‌یابی، یا هیچ زمزمه و صدایی آهسته از آنان میشنوی؟ (۹۸).

تفسیر:

هلاکت دشمنان حق، یکی از سنت های الهی است:

هلاکت اقوام لجوج، نشانه جدی بودن هشدارهای قرآن عظیم الشان را بیان می‌دارد. این آیهی مبارکه، مایه‌ی تسکین و دل‌داری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است و تلویحاً به او نوید میدهد که دشمنان لجوج تو به زودی نابود خواهند شد؛ چنان که بسیاری از حق ستیزان در گذشته به هلاکت رسیدند.

طوری‌که می‌فرماید: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و خداوند متعال چه بسیار از اُمت‌های پیشین را نابود ساخته است یعنی: از امت‌ها و نسل‌های گذشته را که به آیات الهی کفرورزیده و پیامبران را تکذیب میکردند. «وَكَمْ» برای تکثیر است.

«هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا»: «رکز» به معنای صدای آهسته و مخفی است. مانند صدایی که از زبان شخصی که به مرگ نزدیک شده باشد با لرزه زبان بربیاید، یعنی که هم اکنون نه کسی از آنان را مشاهده می‌کند و نه صدایی از آنها می‌شنوی. یعنی: آیا یکی از آنان را می‌بینی؟ «یا صدایی پنهانی از آنان میشنوی؟» هرگز! زیرا تمام آنها نابود شدند و سرزمینشان خالی گشت و وحشت بر منازل آنان حکم فرما شد. پس این گروه نیز باید به هوش آیند و از چنان سرنوشتی پروا کنند همانطور که آنها را نابود کردیم، اینها را نیز نابود می‌کنیم.

دروس آموزنده سورة مريم :

- 1- زکریا از پروردگارش التماس کرد تا او را فرزندی شایسته عطاء کند و اسبابش را فراهم آورد.
- 2- التماس و دعایش اجابت شد و او را به یحیی بشارت داد، که تا آنوقت چنین نامی وجود نداشت.
- 3- زکریا از آفرینش چنین فرزندی از پدری پیر و کهنسال و مادری بی‌اولاد و بی‌سابقه، بسی در شگفت ماند.
- 4- برای اطمینان خاطر در این مورد به نشانه ای از الله خواست.
- 5- یحیی در همان دوران صباوت و کودکی، نبوت و حکمت را دریافت کرد.
- 6- رویدادهایی همچون: کناره گیری مریم از خانواده، آمدن جبرئیل نزد او در شکل و هیأت مردی کامل، پناه بردن مریم به الله و سرانجام خبر دادن جبرئیل که از سوی الله آمده است.
- 7- حامله شدن مریم به عیسی و به جای دور دستی رفتن تا از دید مردم نهان باشد.
- 8- صدا زدن عیسی مادرش را هنگام دیده به جهان گشودن و به فرمان الله درخت خرما را تکان دادن تا از خرمایی تازه و دست چین، بخورد.
- 9- مریم، عیسی را در بغل گرفت و نزد خویشاوندانش آمد. آنان، زبان به نکوهش مریم گشودند که: هیچکس از خانواده‌ات این گونه آلوده نشده است و همگی پرهیزگار و پاکدامن بوده اند.

10- به سخن آمدن عیسی - در همان لحظه. و تبرئه کردن مادرش، اشاره به پیامبری خود، دارا بودن صفات کمال و برکت و نیکویی نسبت به مادرش...

11- اختلاف نظر نصاری در مورد عیسی مسیح

12- قصه‌ی ابراهیم علیهم السلام با پدرش، آزر و موصوف نمودنش به بت پرستی و درنگ نکردن و نیندیشیدن درباره‌ی پرستش خدایان دروغین و هشدار دادن به پدر. ازطرفی آزر نیز ابراهیم را تهدید نمود و او را از خود راند.

13- قصه و مناجات موسی در کوه طور و اینکه: الله بر او منت نهاد که هارون برادرش را به پیامبری و یآوری او برگزید.

14- اشاره به داستان اسماعیل و راستگویی و وفاداری در پیمان و ادای نماز و زکات اموال،

15- اشاره به داستان ادريس و پیامبری و رفعت مقام و قدر او در بارگاه خدا،

16- اشاره به آنان که پس از پیامبران و نیک مردان، در پی هوای و هوس اند و نماز را تباه می گردانند.

17- مژده و وعده به توبه کاران و نیک رفتاران به بهشت برین که از هرگونه بیهوده گویی و آلودگی به گناه پاک اند.

18- آمدن جبرئیل نزد پیامبران، فقط به اجازه‌ی خداست.

19- مشرکان زنده شدن را انکار می کنند، خداوند نیز سخنشان را مردود می‌شمرد و به آفرینش و پیدایش نخست اشاره می کند.

20- به حسابرسی کافران در روز قیامت همراه شیاطین و دوستان و یاوران ابلیسی اش و به خواری و زبونی پیرامون دوزخ قرار دادنشان و پیش از همه به مجازات رسانیدن سران وزعمای شان.

21- همه‌ی مردم، آتش دوزخ را می بینند پاکان از کنارش عبور می کنند و در امان هستند.

22- مشرکان به مجلس عیش و نوش و آلوده‌ی خود در برابر مؤمنان افتخار میکردند. البته این شیوه در میان جامعه‌ی ناسالم و نا آشنا به قرآن - هرچند جامعه‌ی به ظاهر مسلمان هم باشد. اکنون نیز رایج است.

23- هشدار سخت به بی باوران که باید از پیشینیان کر رفتار خود درس بگیرند و گرنه به سرنوشت آنان دچار می شوند.

24- خداوند، به ظالمانی که بر سر راه نخواهند آمد، مهلت زمانی و مکانی مالی و... میدهد تا به میل خود در بدیها و زشتکاری ها فرو روند، سپس آنان را در برابر کردارشان کیفر کند.

26- خدایان دروغین و ساختگی مشرکان، روز قیامت دشمن خود آن مشرکان خواهند شد.

26- خداوند، پیامبر را از شتاب ورزی در نابودی مشرکان و بی باوران باز میدارد؛ چون؛ هر چند زندگانی دراز مدتی هم داشته باشند، زیر نظر خدا هستند و به لحظات عمر و به حساب کارشان می رسد.

27- جایگاه نیکان دار کرامت و رحمت و جایگاه بدان، خواری و زبونی و آتش است.

28- وای بر آن کس که فرزند را به خدا نسبت می دهد.

29- نزول قرآن به زبان پیامبر، ساده و گویا. [یوسف آیه 2، (نحل آیه 103)، (سوره قمر آیات: 17، 22، 32 و 40). (بنقل از تفسیر فرقان)

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبي الكريم.

و من الله التوفيق

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1- **تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2- **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد).
- 3- **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4- **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی می باشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 5- **البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الاندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.
- 6- **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7- **تفسیر بیضاوی:**
یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8- **تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:**
جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است).
- 9- **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.
- 10- **تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزى (متوفی 741 ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.
- 11- **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.
- 12- **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.
- 13- **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).
- 14- **تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:**
نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصارى القرطبی (متوفی سال 671 هجری)
- 15- **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16- تفسیر المیسر:

تأليف: دكتور عايض بن عبدالله القرني (اول جنوري 1959 م مطابق 1379 هجري)

17- تفسير معارف القرآن :

مؤلف: حضرت علامه مفتي محمد شفيع عثمانى ديوبندى مترجم مولانا شيخ الحديث حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور.

18- تفسير خازان:

نام تفسیر: «لباب التأويل في معاني التنزيل (تفسير الخازان)» تأليف: علاء الدين علي بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد.)

19 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق)

20- جلال الدين سيوطي:

«الاتقان في علوم القرآن» (تفسير الدار المنثور في التفسير با لمأثور) مؤلف آن : حافظ جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى شافعى. (۱۴۴۵ - ۱۵۰۵ م)

21- زجاج: «تفسير معاني القرآن في التفسير»:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجرى - 311 هجرى 855- 923 - ميلادی)

22- تفسير ابن عطية:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542 هـ)

23- تفسير قتادة :

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (۶۱ هـ - ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰ م) شيخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسى داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او میگوید: «او با حافظهترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر این کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175- 1241ق) است.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و

اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می‌آید.
31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، و أساس التقدیس صفحه 7).

ترجمه و تفسیر جزء

سیزدهم (13)، چهاردهم (14) و پانزدهم (15)

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره - جرمنی

ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library